صراط مستقیم

علی شناسی

حسین شناسی

مهدی شناسی

محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس در پیشگاه پروردگار حکیم و علیم و صلوات و سلام نثار سرور پیامبر ان حضرت محمد صلی الله علیه واله

یکی از بزرگترین نعمتهای خداوند منان بر بشریت نعمت ولایت است که اگر تا اخر عمر سجده شکر برای این نعمت بگذاریم از عهده شکر ان بر نخواهیم امد. بوسیله ولایت دین کامل شد و از دین محافظت گردید. با وجود حجتهای الهی در کره زمین بلکه در جهان هستی،از بعد از رحلت پیامبر اعظم ،هدایت تشریعی الهی ادامه پیدا کرده و میلیونها نفر ایمان اوردند و مومن شدند و بهشتی گردیدند.

دوازده امام از طرف خدا برای برقرار کردن ارتباط بین خداوند حکیم با بندگانش منصوب شدند واین ارتباط در زمان غیبت امام مهدی (عج) همچنان برقرار است.

این حجت های الهی از جهت علمی و اخلاقی و ایمان بی نظیر هستند و شخصی نمی تواند با انها هم تراز باشد.انها انسان های کامل هستند که هیچ نقطه ضعفی در زندگی انها نبوده است . از جهت علم واگاهی،مساله و مطلبی بر انها پوشیده نیست و از گذشته وحال و اینده خبر دارند .از اذهان و افکار مردم مطلع هستند.بر همه زبانهایی که در بین مردم دنیا رواج دارد مسلط می باشند.از جهت اخلاقی همانند راستگوئی و عفو و سخاوت و حلم و صبر دربلاترین حد خود می باشند.از جهت ایمان واعتقاد هم دارای مرتبه یقین و رضا و تسلیم

هستند و هیچ فردی از نظر ایمان به انها نمی رسد.اخرت را از این دنیا نظاره گر هستند و بر غیب مسلطند. و فریاد اهل جهنم را می شنوند و اهل بهشت را نظاره گرند.

ازین جهت این کتاب به شناخت و معرفت سه نفر از امامان بزرگوار پرداخته است که دربین دوازده امام، امام علی علیه السلام و امام حسین (ع) لیه السلام و امام زمان علیه السلام دارای ویژگیهایی هستند که در این کتاب به بعضی از انها اشاره می شود .

زمستان95-کرمانشاه

امام علی علیه السلام شناسی

مقدمه

حمد و سپاس خداوند را که خالق شخصیتی مانند علی بن ابی طالب (ع) است. و درود و صلوات بر حضرت محمد (ص) که علیع در دامان او تربیت شد.

علی معجزه خلقت است.

ایمان علی برتر از ایمان همه مردم است.

علی بر تر از همه پیامبران و بجز محمد مصطفی است.

علی تنها شخصیتی است که با اجنه کافر جنگید و عده ای از انان را کشت و مابقی انان ایمان اوردند.

علی تنها شخصیتی است که خداوند سبحان با صدای او با محمد (ص) در معراج سخن گفت.

علی تنها شخصیتی است که با اصحاب کهف سخن گفت و همه انان به علی سلام کردند.

علی تنها شخصیتی است که هفتاد بار در نماز از خوف خدا ،بیهوش شد.

علی تنها شخصیتی است که اگر نبود دین اسلام ناقص می ماند.

علی تنها شخصیتی است که در کعبه متولد گشت.

علی تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند.

علی شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم ع در بهشت بود،هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد . علی شخصیتی است که قران ناطق است.

علی شخصیتی است که اگر نبود،همسری برای فاطمه زهرا س پیدا نمی شد

علی شخصیتی است که نفس پیامبر بود.

علی شخصیتی است که پدر حسن و حسین و زینب و عباس بود.

علی شخصیتی است که پدر یازده امام معصوم است.

علی شخصیتی است که برطرف کننده غم و اندوه از چهره رسول خدا بود.

علی شخصیتی است که اگر مردم دنیا او را بشناسند همگی عاشق و شیفته او می شوند

علی شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است.

علی شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است.

علی شخصیتی استکه عاشقان عجیبی دارد که حاضرند سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند.

علی شخصیتی است که موسس همه علوم اسلامی است

علی شخصیتی است که صاحب نهج البلاغه است

علی شخصیتی است که به راههای اسمان بیشتر از راههای زمین مطلع است.

علی شخصیتی است که استاد همه عارفانی چون قاضی و بهجت است

علی شخصیتی است که پدر یتیم ها و حامی بیوه زنان است.

علی شخصیتی است که در هیچ جنگی شکست نخورد.و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید.و قهرمانی در جهان نبوده است که بتواند علی را شکست دهد.

علی شخصیتی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بر روی خندق قلعه انداخت . دری که چهل مرد نتوانستند ان را بلند کنند!

علی شخصیتی است که با اینکه بر کشورهای بزرگی حکومت می کرد و لی انقدر عادل بود که خود فرمود:

سوگند به خدا! اگر تمام اقالیم هفتگانه (زمین) را با آنچه که زیر افلاک آن است در مقابل معصیت به خدا درباره مورچه ای که پوست جوی را از دهان او در آورم به من بدهند، چنین اقدامی را نخواهم کرد.

لذا دیدند جوان امریکایی شیعه شده و اسم خود را علی گذاشته است. از او علت این تحول را پرسیدند. گفت این جمله علی در نهج البلاغه مرا دیوانه کرد!مرا عاشق علی کرد.

علی شخصیتی است با اینکه بر قلمرو بزرگی حکومت می کرد ولی انقدر به دنیا بی رغبت بود که غذای او نان جو بود و کفشش انقدر وصله خورده بود که خود فرمود از وصله کننده خجالت می کشم بگویم دوباره وصله اش کند و فرمود دنیارا سه طلاقه کرده ام. وبه دنیا خطاب می فرمود ای دنیا برو غیر مرا فریب بده!

علی شخصیتی است که در شب قدر در محراب مسجد کوفه هنگام نماز صبح ،از دست خوارج با شمشیر زهر آلود ضربت خورد و در شب قدر بشهادت رسید .

در این کتاب به چهارصد نکته درباره امیرمومنان علی بن ابی طالب (ع) پرداخته شده است.

کرمانشاه-زمستان95

چهار صد نکته درباره امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام

1- من نماز مومنم

حضرت علی "علیه السلام" فرمودند؛

أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ،

أَنَا حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ،

أَنَا حَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ،

.أَنَا حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل

حقیقت و باطن نماز مؤمن، تبعیّت محض از ولایت من است،

منظور از "بشتابید بسوی نماز"، شتاب در امر پذیرش و متابعت من ولیّ الله الاعظم است،

مراد از بشتابید بسوی فَلَاحِ، شتاب بسوی ولایت من است،

بشتابید بسوی خَیْرِ الْعَمَلِ، یعنی هر عمل خیری، تنها در ذیل ولایت اهل البیت "علیه السلام" مقبول است [1]

---

[1] أنوار الهداية، ص ١٧٥

تظّلم الزهراء (عليها السلام)، ص ٣٢

موسوعة كلمات الإمام الحسين (ع)، ص ٥٨ ~ ٦٢

كتاب الفضائل أبى الفضل بن جبرائيل ألقمى، ص ٨٤ ~ ٨٦

.

2-

به احترام قرآن

دزدی را نزد امیرالمومنین امام علی علیه السلام آوردند و او به سرقت خود اعتراف کرد.

حضرت امیر المومنین علیه السلام به او فرمود: آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟

عرض کرد: آری سوره بقره را.

حضرت به او فرمود: دستت را به سوره بقره بخشیدم.

اشعث بن قیس کندی به امام گفت: حدی از حدود خدا را تعطیل میکنی؟

امام در پاسخ او فرمود: تو چه میدانی؟

اگر بینه اقامه شود امام حق عفو مجرم را ندارد اما اگر مردی اعتراف کرد که دزدی کرده است اختیار با امام است که او را ببخشد یا کیفر دهد[۲].

3-

شوق عرش برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از راه فرا رسید، جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که از راه فرا رسید.

مجمع النورین الشیخ أبو الحسن

المرندیفی، ص ۱۹۲ ~ ۱۹٤

حلیة الأبرار فی أحوال محمّد و آله الأطهار، ج ۲، ص ۱۲۳ ~ ۱۲۷

[2] مستدرك الوسايل،ج18،ص34.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، مگر اهل آسمانها او را می شناسند؟

جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری بر انگیخته است، همانا اهل آسمانها بیشتر از اهل زمین به او معرفت دارند، او در هیچ جنگی تکبیر نگفت جز آن که ما نیز با او تکبیر گفتیم، و حمله ای نبرد جز آن که با او حمله بردیم، و شمشیری نزد جز آن که با او شمشیر زدیم.

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، چون خداوند از بالای عرش خود ثنا و درود

فراوان بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرستد عرش مشتاق دیدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، خداوند این فرشته را به صورت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زیر عرش خود آفرید تا آتش شوق عرش فرونشیند، و تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را ثواب و پاداشی برای شیعیان خاندان تو ای محمد قرار داده است[۳]

بهترین عبادت نگاه به چهره علی(ع) است

4-مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و گفت: یا رسول الله! خبر داری که فلان شخص از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی ازین راه کسب کرده؟ به حدی که دوستانش به او حسد می ورزند.

رسول خدا(ص) فرمودند: مال دنیا هرچه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک تر می شود. هرگز به پولدارها رشک نبرید مگر پولداری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد. آیا می خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفرکرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی سودش بیشتر و هرچه هست برای او در نزد خدا محفوظ است. گفتند: بله یا رسول الله؟

پیامبر(ص) فرمودند به این مرد که به سوی شما می آید بنگرید. آن مرد می گوید نگاه کردیم دیدیم مردی از انصار است. آنگاه رسول خدا(ص) فرمودند: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه آسمانها و زمین بخشش شود بدترین بهره مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود!

عرض کردم مگر چه کرده است این مرد؟ رسول خدا (ص) فرمودند: بروید از خود او بپرسید چه عملی را انجام

---

1)39/98 بحارالانوار

2)97 کتاب همان

.داده است

همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه رسول خدا به تو مژده داده. امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟

آن مرد گفت از خانه ام بیرون آمدم و به دنبال کاری رفتم اما تاخیری پیش آمد که ترسیدم کارم از دستم برود لذا به خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابی طالب(ع) عوض میکنم و دنبال آن کار نرفتم. من از رسول خدا شنیدم که "نگاه بر روی علی(ع) عبادت است".

آنگاه رسول خدا فرمودند: آری به خدا سوگند عبادت است و چه عبادتی از آن بهتر! سپس رسول خدا فرمودند: ای بنده خدا تو دنبال کسب درهم و دینار برای خانواده ات رفتی تا آن را به دست آوری اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن نگاه به صورت علی با محبت و اعتقاد به فضل او را انتخاب کردی همانا این کار تو بهتر از آن است که برای تو دنیای پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی و در هر نفسی که در این راه کشیدی حق شفاعت هزار گنهکار را داری که خدا آنها را در دوزخ به شفاعت تو آزاد کند.[۴]

5–

..شهادت ثالثه وظیفه هر پیامبر از مصدر اهل سقیفه

کشفی ترمذی از علمای اهل سنت (سقیفه) روایت می کند:

در بعضی از کتب احادیث به نظر درآمده که جمیع انبیا در لیلهٔ المعراج به صاحب قاب قوسیْن و سید الثقلین گفتند:

ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت "لا اله الا الله" و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.[5]

6–

---

[4] (امالی شیخ صدوق،ص ۳۶۱)
(بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۷)
(تاویل الآیات، ج ۲، ص ۸۶۶)
(کشف الیقین، ص ۴۴۹)
(مقام الامام علی.ع، ص ۶۷)

[5] مناقب مرتضوی، صفحه ۴۶

نام اهل بیت بر روی سنگها و غیره

در جهان تکوین موارد فراوانی وجود دارد که نام اهل‌بیت(ع) به طور طبیعی ترویج شده است. مرحوم محدّث نوری در کتاب «نجم‌الثاقب» بعد از نقل حکایت شیعیان بحرین، چند نمونهٔ آنها را ذکر کرده‌اند. از جمله می‌فرمایند: شیخ عبدالحسین تهرانی نقل کردند که وقتی به حلّه رفته بودند، درختی را در آنجا از وسط دو نیم کرده بودند، در باطن آن در هر نصفی دیدند به خط نسخ، نقش «لا إله الّا الله محمّدٌ رسول الله علیٌ ولی الله» ترسیم شده بود. محدّث گرانقدر، سیّد نعمت‌الله شوشتری در کتاب «زهرالربیع» آورده که، در نهر شوشتر، سنگ کوچک زردی که آن را از زیر زمین درآورده بودند، یافتیم که بر آن نوشته شده بود:

بسم‌الله الرّحمٰن الرّحیم لا اله الا الله محمّد رسول الله علیٌّ ولیّ الله لمّا قتل الحسین بن علیّ بن أبی طالب، کتب بدمه علی أرض حصباء و سیعلم الّذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون؛ بسم الله الرّحمن الرّحیم... هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب کشته شد، با خون خویش بر روی زمین پر از سنگ ریزه نوشت: «و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت».

عالم جلیل میر محمّد حسین، سبط علّامه مجلسی و امام جمعهٔ اصفهان نقل کردند که آن سنگ را برایش آوردند، وی اهل صنایع را حاضر کرد و سنگ را بر همه عرضه داشت. پس از تأمل و تدبّر، همه تصدیق کردند که چنین سنگی از صنعت بشر بیرون است و جز خالق، کسی چنین قدرتی ندارد که نقشی این‌چنین در این سنگ ظاهر نماید. نمونهٔ دیگر اینکه حضرت سلیمان(ع) در فلسطین، سنگی پیدا کرد که روی آن اسم پیامبر اکرم(ص) و حضرت علی(ع) و سفارش به تبعیّت از آن حضرت حکّاکی شده بود. حضرت آیت‌الله میرجهانی در کتاب ارزشمند «ولایت کلّیه»، به کوهی در افغانستان اشاره دارند که تمام سنگ‌های آن، منقش به اسامی پنج تن آل عبا(ع) است و نیز داستان پیدا شدن پاره‌های کشتی حضرت نوح(ع) در شوروی سابق را ذکر می‌نمایند که اسامی پنج نور مقدّس(ع) بر بدنهٔ کشتی، کنده‌کاری شده بود

پیامبر اکرم ص:اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر.همانا ایمان علی علیه السلام برتری می یابد.[6]

7- در روز خیبر وقتی صفیه دختر حیی بن یهودی که از نیکوئی چهره و جمال سرآمد زنان عصرش بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد

[6] (بحار ج30ص111)

:حضرت در چهره او جراحتی را مشاهده نمودند به او فرمودند

تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

عرض کرد هنگامی که علی علیه السلام وارد قلعه شد در را تکانی داد که تمام قلعه تکان خورد

و آنچه روی آن بود از دوربین و دیده بان فرو ریخت و تختی که من روی آن بودم لرزید و با صورت به زمین افتادم

.در آن حال صورتم با گوشه تخت اصابت کرد و مجروح شد

:رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند

ای صفیه علی علیه السلام نزد خدا بلند مرتبه است و شأن و مقامش والاست و وقتی در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه تکان خورد بلکه همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و عرش الهی به خاطر علی علیه السلام از روی غضب .لرزیدند

بعد از آن قضیه عمر از آن حضرت سؤال کرد و گفت آن دری که کندن آن ممکن نبود از جای درآوردی در حالی که سه روز گرسنه بودی آیا به نیروی بشری چنین کاری کردی ؟

:فرمودند

آن را به نیروی بشری از زمین نکندم بلکه به نیروی الهی بود و به قوت #نفس_مطمئنه ای بود که به #لقاء و دیدار پروردگارش اطمینان دارد و از او خشنود است و این علامت این است که مردمان طاقت دیدن و شنیدن اسرار . امیرالمومنین علی علیه السلام را ندارند[۷]

8-

صاحب کتاب عیون الأخبار روایت کرده است ؛

روزی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در راهی می گذشت یک نفر یهودی با آن حضرت همراه شد

مشار ق الأنوار : ۱۱۰ . [7]

بحارالانوار:. ۴۰/۲۱ ح ۳۷

مدینة المعاجز : ۴۲۵/۱ ح ۲۸۶ و در ص ۳۸۰ ح ۲۴۷

القطره :. ج ۱ ح ۴۳/۱۳۶

.در بین راه به دره ای که بر اثر سیل آب زیاد در آن جمع شده بود رسیدند

یهودی فوراً پارچه ای را که نخی یا پشمی بود به خود پیچیده و روی آب به راه افتاد

مقداری که رفت علی علیه السلام را صدا زد و گفت اگر آنچه را من می دانم تو می دانستی از آب عبور می کردی

.همان طور که من عبور کردم

امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند : قدری توقف کن سپس اشاره ای فرمودند

فوراً آب منجمد گردید و سفت شد و به روی آن به راه افتاد

یهودی که چنین دید خود را بر قدم های علی علیه السلام انداخت و عرض کرد ؛ ای جوانمرد چه چیزی گفتی که آب را به سنگ تبدیل کردی؟

:امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند

تو چه چیزی گفتی که بر روی آب عبور کردی ؟

. عرض کرد ؛ من خدا را به اسم اعظم او خواندم

:امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند

اسم اعظم خدا چیست ؟

.عرض کرد ؛ اسم جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله

:امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند

. من جانشین محمدم

.یهودی به حقانیت آن حضرت اعتراف کرد و اسلام آورد[8]

9-

:پیامبر اسلام (ص) خطاب به امیر المؤمنین علی علیه السلام

یا ابا الحسن! ان الله تعالی جعل قبرك و قبر ولدك بقاعا من بقاع الجنۀ و عرصۀ من عرصاتها و ان الله جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوۀ من عباده تحن الیکم و تحتمل المذلۀ و الأذی فیعمرون قبورکم و یکثرون زیارتها.

---

[8] مشارق الأنوار: ۱۷۲
۴۳۰/۱ ح ۲۹۰ :مدینة المعاجز
ج ۱ ح ۵۳/۱۴۶ :القطره

ای ابا الحسن! خدای متعال، قبر تو و فرزندانت را بقعه ای از بقعه های بهشت و آستانه ای از آستانه های آن قرار داده است و همانا خداوند، دلهای بندگان نجیب و برگزیده خویش را شیفته شما قرار داده است که در راه زیارت شما خواری و اذیتها را به جان می خرند و قبرهای شما را آباد می کنند و بسیار به زیارت آنها می آیند[9].

10- نشان دادن بهشت و دوزخ به اصحاب

اصحاب امام علی (ع) گفتند: یا امیرالمومنین ای کاش از آنچه از پیامبر (ص) به شما رسیده، برای اطمینان خاطر به ما چیزی نشان می دادی. حضرت فرمود: اگر یکی از عجایب مرا ببینید کافر می شوید و می گویید ساحر و دروغگو و کافر است و تازه این بهترین سخن شما در رابطه با من است. گفتند: همه ما می دانیم که تو وارث پیغمبری و علم او به تو رسیده است.

امیرالمومنین فرمود: علم عالم سخت است و جز مومنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد و به روحی از خودش تایید کرده باشد، تاب تحمل آن را ندارد. سپس فرمود: تا شما بعضی از عجایب مرا و آنچه از علمی که خدا به من داده، نشان ندهم راضی نمی شوید. وقتی نماز عشا را خواندم همراه من بیایید.

حضرت وقتی نماز عشا را خواند راه پشت کوفه را در پیش گرفت و هفتاد نفر که از نظر خودشان بهترین شیعیان بودند دنبال ایشان رفتند. فرمود: من چیزی به شما نشان نمی دهم تا عهد و پیمان خدا را از شما بگیرم که به من کافر نشوید و امر سنگین و نادرستی به من نسبت ندهید. چون به خدا قسم چیزی به شما نشان نمی دهم جز آنچه پیغمبر (ص) به من یاد داده است.

حضرت علی (ع) عهد و پیمانی محکم تر از آنچه خدا از پیغمبرانش گرفته، از آنها گرفت و فرمود: رو از من بگردانید تا دعایی که می خواهم بخوانم. و اطرافیان شنیدند دعاهایی را که مانند آن نشنیده بودند.

آنگاه فرمود رو بگردانید و چون رو گرداندند دیدند از یک طرف باغ ها و نهرهایی است و از طرف دیگر آتش فروزانی زبانه می کشد. به طوریکه در معاینه بهشت و دوزخ هیچ شک نکردند. آنکه از همه خوش گفتارتر بود گفت: این سحر بزرگی است و به جز دو نفر همه کافر برگشتند. چون حضرت با آن دو نفر برگشت فرمود: گفتار اینها را شنیدید؟

---

[9] بحار الانوار، ج 97، ص 121.

چون به مسجد کوفه رسیدند دعاهایی خواند که سنگریزه های مسجد درّ و یاقوت شد. حضرت به آن دو نفر فرمود: چه می بینید؟ گفتند: درّ و یاقوت است. فرمود: اگر درباره امری بزرگتر از این هم خدا را قسم بدهم خواسته ام را انجام می دهد. یکی از آن دو نفر هم کافر شد ولی دیگری ثابت ماند.

حضرت به او فرمود: اگر از این درّ و یاقوت ها برداری پشیمان می شوی و اگر هم برنداری پشیمان می شوی. حرص او را رها نکرد تا درّی برداشت و در آستین گذاشت و چون صبح شد دید درّ سفیدی است که کسی مثلش را ندیده است.

نزد حضرت علی (ع) آمد و گفت: یا امیرالمومنین من یکی از آن درّها را برداشتم. فرمود: برای چه؟ گفت: می خواستم بدانم حق است یا باطل؟ فرمود: اگر آن را به جای خود برگردانی خدا عوض آن بهشت را به تو می دهد و اگر برنگردانی خدا جهنم را در عوض به تو می دهد. آن مرد برخاست و درّ را به جایی که برداشته بود برگرداند. حضرت نیز آن را مانند سابق به سنگریزه مبدل کرد.

بعضی گفته اند آن مرد میثم تمار بوده و بعضی نیز گفته اند عمرو بن حمق خزائی بود.[۱۰]

11- خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم..

جابر جعفی روایت کرده گفت: حضور حضرت باقر علیه السلام آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة» را قرائت می‌نمودم، فرمود: ای جابر! تأمل کن تا تو را خبر دهم به تأویل اعظم آن. عرض کردم بفرمایید. فرمود: خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم و سایر موجودات دیگر را در عالم ذر (الست و انوار) برای گرفتن عهد و پیمان به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام در آن روز جمع نمود و به آسمان و زمین فرمود: («اتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائین» (به زور یا داوطلبانه مطیع می‌شوید؟ گفتند: داوطلبانه.

پس از آن فرمود: ای مردمی که در آن روز ایمان آوردید وقتی شما را برای نماز صدا کردند (و مقصود از نماز در اینجا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که ولایت کبری است) بشتابید به سوی ذکر خدا و مراد از ذکر

---

[10] منبع

اثبات الهداة، ج 4، ص 558 – 556

نیز آن حضرت است و در آن روز پیغمبران و فرشتگان و تمام موجودات لبیک گویان حاضر شدند سپس به آنها خطاب شد: «و ذرو البیع» یعنی اولی را رها کنید «ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون» یعنی عهد و پیمان بر ولایت علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت برای شما بهتر است از بیعت نمودن با اولی اگر بدانید.

فاذا قضیت الصلات» هر وقت بیعت ولایت علی علیه السلام را اخذ نمودید «فانتشروا فی الارض» و مراد از ارض » در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام است که خداوند امر فرموده به اطاعت و ولایت آنها چنانکه امر نموده به اطاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و کنایه آورده پروردگار از اسامی ائمه به زمین.

ابتغوا من فضل اللّه» فرمود: ای جابر! یعنی و ابتغوا فضل اللّه علی الاوصیاء «و اذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون» این » آیه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است در عالم ذر. فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه شکاکین و منکرین تجارتی را مشاهده کنند یعنی اولی را «او لهوا» یعنی دومی را «انفضوا الیها» یعنی به سوی آنها می‌شتابند «و ترکوک قائما» یعنی ای پیغمبر تو را با علی علیه السلام تنها می گذارند.

قل ما عند اللّه خیر من اللهو و من التجارة و اللّه خیر الرازقین» بگو: ای محمد! آنچه نزد خدا از ولایت امیرالمؤمنین » علیه السلام و ائمه می‌باشد بهتر از اولی و دومی است برای کسانیکه پرهیزکارند[11].

-12

علی علیه السلام استاد جبرئیل!

روزی جبرئیل نزد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بود که امیرمؤمنان علی علیه السّلام وارد شدند.

جبرئیل به احترام ایشان از جا برخاست

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند:

آیا به خاطر این جوان برخاستی؟

جبرئیل عرضه داشت:

آری! او بر من حقّ استادی دارد!

پیامبَر از چگونگی آن سؤال فرمودند.

---

[11] الاختصاص شیخ مفید: ص۱۲۹

بحار الانوار: ج۲۴ ص۳۹۹

جبرئیل عرض کرد:

آن گاه که خدا مرا آفرید، سؤال کردکه

تو کیستی و نام تو چیست؟

و من کیستم و نامم چیست؟

.و من در پاسخ متحیّر ماندم. پس این جوان در عالم انوار حاضر شد و پاسخ را به من آموخت ::

:گفت بگو:

أنت الربّ الجلیل

و اسمک الجمیل

و أنا العبد الذلیل

.و اسمی جبرئیل

تویی پروردگار بزرگ

نامت نیکوست

و منم بنده ی خوار

.و اسمم جبرئیل است

.بدین جهت برای او برخاستم و احترامش کردم:[12]

-13

دوازده فضیلت کوتاه و گویا از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

بِسْم اللهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیم

1-حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در هیچ جنگ و جهادی شرکت نکرد مگر این که پیروز برگشت. (1

2- رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «عَلی اَشْجَعُ النّاسِ قَلْبا

---

[12] القطره, ج ۱ ، ص ۱۹۰

(علی، شجاع ترین و قویدل ترینِ مردم است.» (2

3-حریف را فقط با یک بار زدن می کشت و در حدیث است که: «کانت ضرباتهٔ وترا

(ضربت شمشیر او همیشه تک ضرب بود.»(3

4-پیامبر اسلام می گفت: «علی سیفُ اللّه عَلی اَعْدائِهِ

(علی، شمشیر خدا است که بر روی دشمنان خدا کشیده می شود.»(4

5-حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بیشتر پیاده می جنگید و اگر هم سوار اسبی می شد،

.چندان برایش مهم نبود

به حضرتش گفته شد که چرا سوار اسب نمی شود؟

پاسخ داد: اسب یا برای تعقیب حریفی است که از میدان بگریزد و یا برای این است که کسی بخواهد خود بگریزد و من نه کسی هستم که پشت به دشمن کنم و بگریزم و نه کسی هستم که اگر کسی گریخت تعقیبش کنم. پس اسب (را برای چه می خواهم؟(5

.6-حضرت زرهش تنها سینه اش را می پوشاند و هرگز پشت نداشت

از او پرسیدند که چرا زرهش پشت ندارد؛ آیا نمی ترسد که کسی از پشت به او ضربتی بزند؟

در پاسخ فرمود : من هرگز به دشمن پشت نمی کنم و از میدان نمی گریزم و خدا هرگز آن روز را نخواهد (آورد.(6

7-شجاعت و استواری حضرت علی علیه السلام در جنگ ها چنان بود که هرگاه مشرکان و کافران او را در جنگ (می دیدند به همدیگر وصیت می کردند مثل این که مرگ را با چشم خود دیده باشند.(7

8-هرگاه که دو صف برای جنگ مقابل هم صف می کشیدند،

:مردم به یکدیگر می گفتند

ملک الموت در همان صفی باید باشد که علی با آن صف است و صف مقابل خواهی نخواهی باید خود را برای (مرگ آماده کنند.(8

9-روزی یکی از سرداران سپاهش به او گفت که اگر اسب ها آشفتند و ما از همدیگر دور شدیم،

:تو را کجا بیابیم؟ در پاسخ فرمود

.در همان جایی که از من دور شده اید

(حاکی از این که در همین جایی که هستم خواهم بود.(9

:10-وقتی که در جنگ جمل پرچم را به پسرش محمّد حنفیه داد، به او چنین فرمود

کوه ها هم از هم بپاشند، »

تو از خود مپاش؛

دندان هایت را به هم بفشار؛

کاسه سرت را به خدا بسپار؛

پاهایت را چون میخ به زمین بکوب؛

به انتهای سپاهیان دشمن چشم بدوز؛

و از تنگ نظری و دون همّتی چشم بپوش؛

(و بدان که پیروزی بی گمان پیش خداوندِ سبحان است.»(10

11-حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از نان دنیا به نان جو بسنده کرده بود و از نان گندم نمی خورد تا آنجا که :مردم از تعجّب می پرسیدند

!پسر ابوطالب با این غذا و خوراک اندک چگونه در کشتن هم آوردان و پهلوانان ناتوان نمی شود؟

مولا علی علیه السلام در پاسخ فرمود: بدانید آن درختی را که در بیابان خشک می روید،

.شاخه اش سخت تر باشد

.ولی سبزه ها و گیاهان خوش نما را پوست نازک تر باشد

آری خارها و بوته های صحرایی را آتشی افروخته تر باشد و خاموشی آنها دیرتر رخ دهد،

ولی گیاهی که در ناز و نعمت روییده باشد،

(چون بیدی به هر بادی بلرزد(11

12-از سخنان آن حضرت است که می فرمود

/ ...وَ اللّه لَو تَظاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلی قِتالی لَمّا وَلَّیتُ عَنها»

به خدا سوگند اگر همه عرب ها پشت به پشت هم دهند و به جنگ با من بشتابند، هرگز از آنان روی برنتابم و اگر

(فرصتی دست دهد، به پیکار همه بشتابم.»([13] 12

13

.(طبرانی، معجم الاوسط 87/3 ، (2176)؛ مسند احمد 199/1 (1720 - (1)

.(ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب / 143 (188 - (2)

.ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 1 / 20 - (3)

.شیخ صدوق، الامالی / 61 - (4)

.ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب 3 / 298 - (5)

.ابن بکار، الاخبار الموفقیات / 343 (194)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 20 / 280 - (6)

.ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب / 140 (109)؛ زمخشری، ربیع الابرار 3 / 319 - (7)

.راغب اصفهانی، المحاضرات 3 / 138 - (8)

.ابشیهی، المستطرف 1 / 178 باب 41 - (9)

.نهج البلاغه، خطبه 11 - (10)

.و (12) - نهج البلاغه، نامه 45 (11)

.(طبرانی، معجم الاوسط 87/3 ، (2176)؛ مسند احمد 199/1 (1720 - (1)

.(ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب / 143 (188 - (2)

.ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 1 / 20 - (3)

.شیخ صدوق، الامالی / 61 - (4)

.ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب 3 / 298 - (5)

-14

علت کِرم آلود ، بَد مزه و متعفن شدن میوه ها

قنبر غلام امیرالمومنین(ع) می گوید: نزد امیرالمومنین(ع) بودم که مردی وارد شد و گفت: ای امیرالمومنین! میل به خربزه دارم.

حضرت علی(ع) به من فرمودند که خربزه ای بخرم؛ درهمی به من دادند و من سه عدد خربزه خریدم.

وقتی یکی از آنها را بریدم، دیدم تلخ است؛ عرض کردم : ای امیرالمومنین! تلخ است. فرمود : آن را دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش می رود. خربزه دوم را بریدم که ترش بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! ترش است. فرمود: آن را دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش می رود. خربزه سوم را نیز بریدم که کرم آلود بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! کرم زده است. فرمود : آن را نیز دور بینداز که از آتش است و به سوی آتش بر می گردد.

باز درهمی به من داد تا خربزه بخرم و من نیز سه تا خربزه خریدم و آوردم جلوی آن حضرت گذاشته و عرض کردم: ای امیرالمومنین! مرا معاف بدار که اینها را ببرم؛ زیرا آن سه تا را که بریدم همگی خراب بودند. آن حضرت به من فرمود: ای قنبر! بنشین که آنها مامور هستند.

پس نشسته و یکی از آنها را قاچ کردم که شیرین بود. عرض کردم: ای امیرالمومنین! شیرین است. فرمود: از آن بخور و به ما نیز بده. پس یک قسمت از آن را من خوردم، یک قسمت را به حضرت علی(ع) دادم و قسمت دیگرش را نیز به آن مرد دادم.

---

(6) - ابن بکار، الاخبار الموفقیات / 343 (194)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه 20 / 280.

(7) - ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب / 140 (109)؛ زمخشری، ربیع الابرار 3 / 319.

(8) - راغب اصفهانی، المحاضرات 3 / 138.

(9) - ابشیهی، المستطرف 1 / 178 باب 41.

(10) - نهج البلاغه، خطبه 11.

(11) و (12) - نهج البلاغه، نامه 45.

امیرالمومنین(ع) رو به من کرد و فرمود: ای قنبر! خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین از جن و انس و میوه ها و غیر آنها عرضه داشت؛ پس هرکدام از آنها ولایت ما را قبول کرد، پاکیزه و شیرین و طیب شد و هرکدام از آنها که ولایت ما را قبول نکرد، کرم آلود و بد مزه و متعفن شد.[۱۴]

-15

چه کسی لقب (شیر خدا) به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین کسی بود که به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لقب شیر خدا و اسدالله داد.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هجرت به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خوابید

و وقتی مشرکان بعد از محاصره و حمله به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند،

آن جناب با شمشیر به مانند شیری شجاع که به حیوان می پَرد به آنها حمله کرد، آنها نیز به سرعت از او فرار کردند همان گونه که گوره خران از شیر فرار می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما برطرف کننده دشواری هایم است، او «اسدالله و سیف الله» است،

علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما بزرگِ مهاجرین و انصار است که برادر و پسر عمویم است،

علی صلوات الله علیه گوشت و خون و مویم است ،

علی صلوات الله علیه پدر فرزندانم حسن و حسین صلوات الله علیهما دو سید جوانان اهل بهشت است.[15]

---

[14] الاختلاص ص۲۴۹

[15] مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج۱، ص۳۹۴،

شرف النبی صلی الله علیه و آله، ابو سعید واعظ (م 406)، تحقیق محمد روشن،ص:290

16- ن وَالْقَلَمِ وَما يسْطُرُونَ»[16]

محمّد بن فضيل گويد: از امام كاظم‌عليه السلام در تفسير آيه پرسيدم، فرمود: "ن" اسم رسول خداصلى الله عليه وآله است و "القلم" اسم اميرالمؤمنين‌عليه السلام است.[17]

17-

دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت نابینا محشور می شوند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مهاجران و انصار فرمود:

علی را به خاطر محبت من دوست بدارید و به خاطر گرامی داشتن من گرامی‌اش بدارید، به خدا سوگند ، این را از پیش خود به شما نگفتم: بلکه خداوند والا مرا به گفتن این مطلب فرمان داده است.

ای جماعت عرب ! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کند و او حجتی نخواهد داشت.[18]

18-

در جنگ احد وقتی کار بر پیامبر سخت شد این جملات بر پیامبر صلی الله علیه و آله ندا شده است

نادِ عَلیاً مَظهَرَالعَجائِب

تجِدهُ عَوَناً لَکَ فِی النَوّائِب

کلّ هَمٍ وَغَمٍّ سَیَنجَلی

تحقیق عبد الحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، چ سوم، 1364ش،ص:

[16] قلم، آيه 1

[17] (بحارالانوار، ج 36، ص165

[18] دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام، ري شهري، حديث 61178 به نقل از شواهد التنزيل 1/495/523

بوَلایَتِکَ

یا عَلِیٌّ

یا عَلِیٌّ

یا عَلِیُ

صدا بزن علی علیه السلام را که مظهر عجایب است، و یار و یاور تو در شدائد است، و به ولایت و محبت تو یا علی علیه السلام همه ی غمها و غصه ها منجلی است[۱۹].

-19

(ماده موجودات)

امام صادق علیه السلام به جابر بن حیان علم ماده را آموزش داد. آنگاه به او فرمود:

ای جابر! اگر من تو را لایق و سزاوار نمی دانستم این علم را به تو نمی آموختم. سپس امام با ذکر مطالبی دیگر، فرمود:جابر! این همان مشکلی بود که دانشمندان یونان با آن مواجه بودند و برای حل آن نامه‌ای به معاویه نوشتند و سوال کردند که: ماده اصلی موجودات چیست؟

معاویه نیز همه دانشمندان شهر شام را جمع کرده و از آنان سوال کرد لیکن همگی آنها از پاسخ آن عاجز شدند. معاویه ناچار شد برای حل این پرسش شخصی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بفرستند تا جواب بگیرد. لذا شخصی را روانه شهر مدینه کرد. نماینده معاویه وقتی خدمت امام علیه السلام رسید سوال را خدمت ایشان داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود : ماده موجودات آب است.

---

[19] اسناد:

حیوة القلوب باب 32

بحارالانوار ج 20 ص 73

امالی شیخ طوسی حدیث 232

انساب النواصب ص 28

.معاویه آن پاسخ را نیز برای پادشاه روم فرستاد

راس الجالوت دانشمند یهودیان خدمت آن حضرت رسید و گفت: یا علی! این جوابی که بیان کردید آیا مدرک قرآنی دارد؟

"حضرت فرمود: آری! آنجا که در سوره انبیاء آیه ۳۰ می فرماید: "وَجَعَلنا مِنَ الماءِ کلّ شیء حیّ[20]

20–شمشیر ذوالفقار

از امام صادق(ع) روایت شــده که فرمودند

شمشیر علی(ع) را بدین جهت ذوالفقار نامیدنــد که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شــبیه بــه مهره های تیره کمر،

همان شمشــیری که جبرئیل از آســمان آورد و دســته اش از نقره بود، آن شمشــیری

که ندا کنندهایی از اسمان صدا زدند

(لاسیف الا ذالفقار ولافتی الا علی)[21]

21– صدیق

: ابن عباس در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)؛)[22]

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدیقانند و شهیدانی که در نزد پروردگارشان هستند »

: گوید

---

[20] بحار الأنوار ج۴۰ ص ۲۲۴

:منابع

.تفسیرکشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاري، ج1

.سوره یوسف، آیه 65

[21] معانی الاخبار، ج1 ،ص146

[22] سوره حدید آیه 19

.علی بن ابی طالب علیه السلام همان صدیق شهید است

22-با نام علی،سنگ،طلا شد

عمار بن یاسر نقل میکند که روزی خدمت مولایم #امیرالمومنین علی علیه السلام شرفیاب شدم

آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند

: از علت آن سؤال فرمودند

عرض کردم ؛ بدهی دارم و طلبکار آن را مطالبه می کند

: امیرالمومنین علی علیه السلام به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند

. آن را بردار و بدهی خود را بپرداز

عمار عرض کرد ؛ این سنگ که ارزشی ندارد

: امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند

.خدا را بواسطه من بخوان تا او را برایت به طلا تبدیل کند

عمار گوید خدا را به اسم آن حضرت خواندم و سنگ برایم طلا گردید

: آنگاه به من فرمودند

به مقداری که احتیاج داری از آن بگیر

عرض کردم ؛ اینکه انعطاف‌پذیر و نرم نیست چگونه نرم می شود؟

فرمودند

.ای کم باور! خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد! همانا به برکت نام من، آهن برای داود نرم گردید

عمار گوید ؛ خدا را به اسم آن حضرت خواندم و آن نرم شد و به مقدار نیاز برداشتم سپس فرمودند

.خدا را به اسم من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل اول خود یعنی سنگ درآید[23]

[23-...

عمّار یاسر گوید: من به همراه امیرالمؤمنان_علی_علیه_السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخیله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت، ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخیله بیرون آمده و گفتند: تو علی_بن_ابی_طالب امام هستی؟

.حضرت فرمود: آری

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده، اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم ؛ ولی آن را پیدا نمی کنیم، اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن.

.حضرت فرمود: دنبال من بیایید

عمّار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند، ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند،علی_علیه_السلام فرمود:

.أیّتها الریح! انسفی الرمل عن الصخرة

!ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این همان سنگ شماست.

گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده ؛ ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم.

23

مشارق_الأنوار : ۱۷۳#

مدینة المعاجز : ۴۳/۱ ح ۲۹۱

القطره : ج ۱ ح ۵۴/۱۴۷#

:علی_علیه_السلام فرمود

.(نامهایی که بر آن نوشته شده، در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، .ولی نتوانستند

!علی_علیه_السلام فرمود: کنار بروید

آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند. پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند، آنان عبارت بودند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و .محمّد علیهم السلام

در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند: ما گواهی می دهیم که معبودی جز .خدا نیست و محمّد، رسول خدا است و تو #امیرالمؤمنان، سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی

کسی که تو را بشناسد #سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد، و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد، مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو .از شمارش افزونتر است

:توضیحات

تا حبّ علی و آل او یافته ایم

کام دل خویش مو به مو یافته ایم

وز دوستی علی و اولاد علی است

در هر دو جهان گر آبرو یافته ایم[۲۴]

فضائل ابن شاذان: ۷۳ :[۱]

بحار الأنوار: ۲۵۷/۴۱ ذیل ح ۱۸[۲] https://telegram.me/hazrateamir110

24- غیرت سگ!

در کتاب کشف الحقٌ از ابی هریره روایت است که گفت ؛

صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذاردیم، و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت ؛

یا رسول الله! گذر من به درِ خانه ی فلان شخص افتاد سگی در خانه دارد سر راه بر من گرفته جامه ی مرا درید و ساق پای مرا مجروح کرد و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم،

روز دیگر شخصی آمد به همان نوع از آن سگ شکوه کرده پای مجروح را نمود،

: حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجّه خانه ی آن شخص شد و به او فرمودند

تو را سگی است عقور، قتل او واجب است، پس آن مرد به درون خانه رفته ریسمانی به گردن سگ کرده بیرون آورد،

و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله افتاد به زبان آمده گفت ؛

السلام علیك یا رسول الله، چه چیز شما را به اینجا آورده و سبب قتل من چیست؟

: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند

تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجب است،

آن سگ به زبان فصیح گفت؛ یا رسول الله! این دو شخص از منافقانند، و حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دشمن می دارند،

و نسبت به ملازمان آن حضرت ناسزا می گویند و سبّ می کنند و مرا غیرت دوستی دامن گیر شده پای این دو منافق را گزیدم،

.و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کلمات را از آن حیوان شنید که سگیّتش بهتر از منافقان بود

به صاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید،

چون صاحب سگ مشاهده این حال نمود گفت ؛ یا رسول الله! هر گاه این حیوان ایمان به تو و اهل بیت تو دارد من چه سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار به رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاورم؟

از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید،

و هر که با حضرت امیرالمومنین و ائمه معصومین علیهم السلام دشمن باشد صد بار از سگ کمتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر خواهد بود.

ترک کن تو جور با ال نبی

ورنه قطعاً که تو کمتر از سگی[۲۵]

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسرم را نزد مقام ابراهیم قربانی کنم، و حالا آن عمل را انجام داده‌ام تکلیفم چیست؟

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: به جای پسرت قوچ فربهی بکش و گوشتش را میان مستمندان تقسیم کن.[26]

25- ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد

فرات کوفی در تفسیر خودش می نویسد: سلیمان دیلمی گوید:

من در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم چیزی نگذشت که صدای لبّیکی شنیدم، ناگاه وجود مقدّس علی علیه السلام ظاهر گشت.

آن حضرت در شانه اش چوبی داشت، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سوی او رفت و با آن حضرت معانقه کرد به گونه ای که سفیدی زیر بغلش دیده شد، آنگاه رو به علی علیه السلام کرد و فرمود:

---

[25] انساب النواصب، باب 38 ص 463_464حدیقةالشیعه اردبیلي

[26] تهذیب، کتاب النذور، ج 8، ص 317

یا علیّ! إنّی سألت اللّٰه أن یجعلک معی فی الجنّۀ ففعل، وسألته أن یزیدنی فزادنی زوجتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی ذرّیّتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی محبّیک فزادنی من غیر أن أستزیده محبّ محبّیک.

ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد و خداوند درخواست مرا پذیرفت، من از باری تعالی خواستم که عنایت زیادتری بفرماید، او همسرت را افزود، عنایت زیادتری خواستم، فرزندان تو را افزود، عنایت زیادتری خواستم دوستان تو را افزود، و بدون اینکه خواهان زیادتی باشم دوستداران دوستان تو را مشمول نمود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از این امر مسرور گشته و با شگفتی پرسید: پدر و مادرم فدای شما! دوستداران دوستانم هم شامل این عنایت می شوند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آری، ای علی! وقتی روز رستاخیز فرا می رسد برای من منبری از یاقوت سرخ که با زبرجد سبز تزیین شده آماده می کنند، آن منبر دارای هفتاد پله است،.

من در فراز آن منبر قرار می گیرم، آنگاه تو را صدا می زنند تا بر آن صعود کنی، وقتی تو با جلال و مهابت حرکت می کنی خلایق برای دیدن تو گردن می کشند و می گویند: این آقا را جزو پیامبران نمی شناسیم.

منادی حق ندا در دهد: او آقای اوصیا است.

آنگاه تو بر فراز منبر صعود می کنی و با من معانقه می نمایی، سپس تو از دامن من می گیری و من از دامن کبریایی خدا – که همان حق است – می گیرم، و فرزندان تو از دامن حق تو و شیعیانت از دامن فرزندانت گرفته و با حق به سوی بهشت رهسپار می گردید.

وقتی همگی وارد بهشت شدید و با همسرانتان در آن قرار گرفته و در منازلتان فرود آمدید، خداوند به مالک دوزخ فرمان می دهد که: درب دوزخ را بگشا تا دوستانم ببینند که برای آنان چه فضل و برتری در مقابل دشمنانشان بخشیده ام.

درهای دوزخ باز می گردد، دوزخیان بر آن سر می کشند، آن هنگام که روح عطر بهشتی به مشامشان می رسد می گویند: ای مالک! آیا خداوند می خواهد تخفیف عذابی در حق ما بنماید، ما بوی دلنشین بهشت را استشمام می نماییم؟

مالك دوزخ به آنان می گوید: همانا خدای متعال به من وحی فرمود که درهای دوزخ را باز کنم تا اولیای خدا در آن بنگرند.

دوزخیان سر بالا آورده و به بهشتیان گویند: فلانی! مگر تو در دنیا نبودی که گرسنه بودی من سیرت نمودم؟

دیگری می گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا لباس نداشتی و من لباست دادم؟

آن یکی گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا خائف و ترسان بودی من پناهت دادم؟

دیگری گوید: فلانی! مگر تو نبودی اسرارت را پیش من گفتی و من آنها را کتمان نمودم؟

بهشتیان گویند: آری.

دوزخیان گویند: پس برای ما از پروردگارتان آمرزش بخواهید.

در این هنگام بهشتیان برای آنان دعا می کنند، آنها را از دوزخ خارج و به سوی بهشت می برند، آنان با سرافکندگی در بهشت بدون مکان معیّنی ساکن شده و به «دوزخیان» معروف می گردند.

آنان از این امر ناراحت شده و به بهشتیان گویند: از خداوند خواستید و ما را از عذاب دوزخ آزاد کردید، اینک دعا کنید تا این اسم را نیز از ما بردارد، و در بهشت برای ما مسکنی بدهد.

بهشتیان در حق آنان دعا می کنند، خداوند دعای آنها را مستجاب می نماید و به بادی وحی می کند تا بر دهان بهشتیان بوزد و آنها این اسم را فراموش می کنند، و برای آنان در بهشت مسکن و مأوایی می دهد، و در این مورد این آیات نازل شده که می فرماید:

«قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لایَرْجُونَ أَیّامَ اللّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ... ساءَ ما یَحْکُمُونَ» [۱]؛

«به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز قیامت ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد... چه بد داوری می کنند». [۲][27]

---

[27] [۱]: سوره جاثیه، آیه ۱۴ - ۲۱.

[۲]: تفسیر فرات: ۴۱۱ ح ۵۵۱، بحار الأنوار: ۳۳۳/۷ ح ۱

آیا فضیلت زیارت آن حضرت را می‌دانی؟

:محضر امام صادق علیه السّلام داخل شده عرض کردم: مایل و مشتاقم که به غریّ بروم حضرت فرمودند

چه اشتیاقی به آن داری؟

.عرض کردم: امیر المؤمنین علیه السّلام را دوست داشته و به زیارتش علاقمند هستم

:حضرت فرمودند

آیا فضیلت زیارت آن حضرت را می‌دانی؟

.عرضه داشتم: خیر ای فرزند رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، من را از آن آگاه و مطّلع بفرمائید

:حضرت فرمودند

هر گاه اراده زیارت امیر المؤمنین علیه السّلام را نمودی بدان که در واقع استخوان‌های حضرت آدم علیه السّلام و .بدن نوح علیه السّلام و جسم امیر المؤمنین علیه السّلام را زیارت می کنی

:عرض کردم

حضرت آدم در سرندیب محل طلوع آفتاب هبوط نمود و عموم معتقدند استخوانهایش در بیت اللَّه الحرام دفن شده پس چطور می‌فرمائید در کوفه می‌باشد؟! حضرت فرمودند

خداوند متعال به حضرت نوح علیه السّلام در حالی که در کشتی بود وحی فرمود که هفت بار طواف بیت نماید، آن جناب طبق آنچه به وی وحی شده بود طواف نمود سپس از کشتی بیرون آمد و تا زانوهایش در آب فرورفت، تابوتی که در آن استخوانهای حضرت آدم بود را از آب بیرون آورده و آن را به داخل کشتی حمل فرمود و بدنبال آن مطابق خواسته حق تعالی دور بیت طواف نمود و پس از آن وارد درب کوفه که در وسط مسجد کوفه هست :گردید در این وقت بود که حق تعالی به زمین فرمود

آبی که در برداری فرو ببر، پس زمین آبش را از مسجد کوفه فرو برد همان طوری که قبلا از همین مسجد ظاهر ساخته بود و به هر صورت گروهی که با نوح در سفینه بودند متفرّق گشته سپس جناب نوح تابوت را در غری دفن کرد (غری قطعه‌ای از کوهی است که موسی علیه السّلام در آن با خدا تکلّم نمود و عیسی در آن تقدیس گردید و ابراهیم در آن به منصب خلیلی نصب گردید و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در آن حبیب خدا خوانده شد و همین کوه بود که حق تعالی آن را مسکن انبیاء قرار داد).

سپس حضرت فرمودند:

به خدا قسم بعد از آباء طاهرین پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم یعنی حضرت آدم و نوح علیهما السّلام احدی کریم تر از امیرالمؤمنین علیه السّلام در آن سکونت اختیار نکرده.

سپس فرمودند:

و بدین ترتیب هر گاه اراده کردی نجف را، پس استخوان‌های آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابی طالب علیه السّلام را زیارت کن که زائر آباء اوّل و گذشته (آدم و نوح علیهما السّلام) و حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم که خاتم انبیاء است و حضرت علیّ علیه السّلام که سید

اوصیاء بوده می‌باشی و باید توجه داشته باشی که برای زائر آن حضرت درب‌های آسمان گشوده میشود پس از این خیر عظیم غافل مباش[۲۸].

27-

حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرمودند:

اگر من و حضرت علی علیه السلام نبودیم، خـــــــدا شناخته نمیشد،و اگر من و علـــی سلام الله علیه نبودیم خداعبادت نمیشد،و اگر من و علـــی سلام الله علیه نبودیم ثواب و عقابی نبود[۲۹].

28-

نزدخداست حُسن ثواب

---

[28] کامل الزیارات،ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۱۱۴

[29] بحار ج۴۰ص۹۶

: رسول_خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند

:تو و یاران نیکوکارت کسانی هستید که خداوند به آنان در پیشگاه خود وعده پاداش داده است که می فرماید

(وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) ؛

« و بهترین پاداشها نزد پروردگار است »

سوره آل عمران آیه 195 [30]

29- لقب قضم برای علی

جنگ احد بود طلحهٔ بن ابی طلحه قهرمان و پرچمدار غول پیکر دشمن به میدان تاخت. امام علی (علیه السلام) به میدان او رفت و درگیری شدیدی پدید آمد و سرانجام طلحه بدست علی (علیه السلام) کشته شد. هنگامی که طلحه با علی (علیه السلام) روبرو شد فریاد زد یا قضم و به نقل دیگر گفت: یا قضیم. شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا دشمن، علی را با این لقب (قضم) خواند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: این لقب را برای این به علی (علیه السلام) گفت.

در آغاز بعثت در مکه مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آزار می رساندند ولی تا ابوطالب پدر علی (علیه السلام) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود کسی جرأت جسارت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت. تا اینکه مشرکان عده ای از کودکان را واداشتند تا به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ بیندازند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود بیرون می آمد، کودکان سنگ و خاک به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می انداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این جریان رنج آور (با توجه به اینکه موضوع به میان کودکان کشیده شده بود) به علی (علیه السلام) (که در آن زمان حدود سیزده سال داشت) شکایت کرد.

30

تفسیر برهان :1/333 ح 10

القطره : ج 2 ح 848/31 ص 258

علی (علیه السلام) عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از خانه بیرون رفتید مرا نیز با خود بیرون ببرید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه علی (علیه السلام) از خانه بیرون آمدند کودکان مشرکین، طبق معمول خود، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ انداختند. علی (علیه السلام) به سوی آنها حمله می کرد و هر گاه به آنها می رسید گوش و بینی و عضله صورت آنها را می گرفت و فشار می داد و در هم می کوبید کودکان بر اثر درد شدید گریه می کردند و به خانه خود باز می گشتند، پدرانشان می پرسیدند چرا گریه می کنی؟ در پاسخ می گفتند: قضمنا علی قضمنا علی علی (علیه السلام) ما را گوشمال و... داد از این رو علی (علیه السلام) را به عنوان قضم یاد کردند (یعنی گوشمال دهنده و درهم کوبنده).. [۳۱]

30- مشاهدات قبلی و غیبی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«اری نور الوحی و الرسالهٔ و اشم و ریح النبوهٔ... در آن هنگام نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را (از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) استشمام می کردم.

از این سخن امام (علیه السلام) معلوم می شود که هر انسانی علاوه بر چشم و گوش باطنی حس شامه و بویایی قلبی نیز دارد، سپس امام (علیه السلام) در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت ادامه می دهد: و لقد سمعت رنهٔ الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله و علیه و آله و سلم؛ هنگامی که وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم سپس ادامه می دهند: فقلت یا رسول الله ما هذه الزلهٔ فقال: هذا الشیطان قد آیس من عبادته امام می فرماید: که پس از شنیدن صدای ناله با گوش جان از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این ناله چیست؟ فرمود: این ناله، ناله شیطان است که از پرستش خود نومید شده است در اینجا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:انک تسمع ما اسمع وتری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر... تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم تنها تفاوت من با تو این است که تو پیامبر نیستی ولی وزیر من هستی. [۳۲]

31-خورشید دو رو (دو طرف) دارد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

---

[31] بحار، ج 20

[32] نهج البلاغه، خطبه 192

همانا خورشید دو رو (دو طرف) دارد: یک طرف آن برای اهل آسمان نورافشانی می¬کند و یک طرف برای اهل زمین؛

.و بر هر طرف آن چیزی نوشته شده است

سپس فرمودند: آیا می¬دانید آن نوشته¬ها چیست؟

.اصحاب گفتند: خدا و پیامبرش آگاهترند

رسول خدا فرمودند: بر آن طرفی که به سمت اهل آسمان است، نوشته شده « اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ؛ الله نور آسمانها و زمین است»؛

.«و بر آن طرفی که به سمت اهل زمین است، نوشته شده « عَلِيٌّ نُورُ الْأَرَضِينَ؛ علی نور زمین است[33]

32- سنگریزه به سخن امد

سلمان فارسی می گوید: نزد پیامبراکرم (صلّی الله علیه و آله) نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیهماالسّلام وارد شد. حضرت، سنگریزه ای به او داد، سنگریزه در دست امیرالمؤمنین علیه السّلام قرار نگرفته بود که به سخن آمد و گفت: معبودی جز خدا نیست، محمد (صلّی الله علیه و آله) پیامبر خداست. به پروردگاری خداوند متعال، نبوت محمد (صلّی الله علیه و آله) و ولایت علی بن ابی طالب (علیهماالسّلام) راضی هستم[۳۴].

33-

:مرحوم علامه امینی می نویسند

شمس الدین ابوالخیر دمشقی شافعی در کتاب خود به نام أنسی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب "علیه السلام" : می گوید

---

[33] منبع

مأة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة صفحه 77

[34] إثبات الهداة (الحر العاملی) ج3 ص464

لطیف ترین و برجسته ترین طریقی که تا به حال برای حدیث غدیر دیده ام آن است : که استادم به[سلسله سند خود]از بکر بن احمد قصری نقل می کند :

"فاطمه دختر امام کاظم "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام صادق "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام باقر "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام سجاد "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام حسین "علیه السلام

"از ام الکلثوم دختر امیرالمؤمنین "علیه السلام

و او هم از

"حضرت فاطمه زهراء "سلام الله علیها

: نقل می کنند که

آیا فراموش کردید که رسول خدا در روز غدیرخم فرمودند هر کس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست؟!

و آیا فراموش کردید که رسول خدا "صلی الله علیه وآله وسلم" فرمودند منزلت علی در نزد من مانند منزلت هارون نزد موسی است؟!

متن عربی؛

أَنسِيتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللّه صلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ وَ قَوْلُهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ،أَنْتَ مِنِّى بِمَنْزِ لَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسى؟![۳۵]

الغدیر ۳۵۸/۱

خدای متعال نزد فرشتگان به علی علیه السلام افتخار می کند

ابوالحسن فقیه بن شاذان در مناقب الائمه علیهم السلام از طریق عامه با استناد از امام جعفر صادق علیه السلام از محمد باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که ؛

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

:صبح امروز جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد در حالی که خوشحال و مسرور بود. از او سؤال کردم

به چه علت مسرور و خوشحال هستی؟

جواب داد : ای محمد ! چگونه خوشحال و مسرور نباشم ، همانا تو توسط برادر و وصی و امام امتت علی بن ابیطالب علیه السلام پیروز شدی.

همانا دیشب خدای تبارك و تعالی به خاطر عبادت كردن علی علیه السلام نزد فرشتگان و حاملان عرش به ایشان افتخار كرد و فرمود

ای فرشتگان من! به حجتم در زمین بعد از پیامبرم – محمد صلی الله علیه و آله و سلم –نگاه كنید، همانا صورت خود را برای تواضع نزد من و عظمت من به خاك می‌مالد ،

.پس ای فرشتگان من ! شما را شاهد می گیرم که او امام خلق من و ولی آنهاست [36]

35- ملاقات انبیاء الهی با علی در کعبه

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمهٔ الله برکاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند[۳۷].

---

[36] مدینه المعاجز، ص 152

[37] علي (عليه السلام) وليد الكعبة، ص 31

36-ملائکه الهی در محضر مولود کعبه

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفید رنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت:

«بگردانید علی بن ابیطالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاهای آن و کوهها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و الآخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است».

فاطمه گوید: رفت و بازگشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت:

«علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و

مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید».

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند:

«او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند».

فاطمه می گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند . [۳۸]

37-ندای الهی در بدرقه مولود کعبه

---

[38] علي (عليه السلام) وليد الكعبه، ص 32.

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید:

«ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می گوید: و بتها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می اندازد.

اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من....

خوشا به حال کسی که او را دوست می دارد و او را اطاعت می کند . [۳۹]

38- تبریک تولد علی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هنگام ولادت علی (علیه السلام) جبرئیل بر من نازل شد و چنین پیام آورد:

«ای حبیب خدا، خداوند علی اعلی بر تو سلام می رساند و برای ولادت برادرت علی به تو تبریک می گوید: و می فرماید: اکنون زمان ظهور نبوت تو و اعلام وحی تو و پرده برداری از رسالت تو نزدیک شده است، چرا که تو را به برادرت و وزیرت و دامادت و جانشینت موید داشته ام. کسی که با او کمر تو را محکم نمودم و ذکر تو را علنی ساختم.

اکنون برخیز و استقبال او برو، و او را با دست راست در آغوش گیر، چرا که او اصحاب یمین است و شیعیان او پیشانی سفیدان نشانه دار هستندز .

لذا به همین جهت است که در روایتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی منی به منزلهٔ راسی من بدنی؛ نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من» . [۴۰]

---

[39] علل الشرایع، ص 56 و امالي شيخ صدوق، ص 80 و معاني الاخبار، ص 62

1. [40] بحارالانوار، ج 35.

39- بت شکن آخر

علی (علیه السلام) می فرماید: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد خویش فرا خواند. من در منزل همسرش خدیجه نزد او حاضر شدم آنگاه فرمود علی (آماده باش) و از پی من حرکت کن. سپس خود در جلو حرکت کرد و من هم به دنبال آن حضرت حرکت کردم تا آنی که در دل آن شب به خانه خدا کعبه رسیدیم... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهسته فرمود: علی از دوش من بالا برو، آنگاه خود خم شد و من از کتف مبارك او بالا رفتم و بر بام کعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پایین انداختم، آنگاه از مسجدالحرام خارج شدیم و راهی منزل خدیجه شدیم. در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: نخستین کسی که بتها را درهم شکست جد تو ابراهیم (علیه السلام) بود و آخرین کسی که بتها را شکست تو بودی بامداد روز بعد

هنگامی که اهل مکه سراغ بتهای خود رفتند دیدند که بتهایشان برخی شکسته و برگشته و بر زمین افتاده است. آنها با خود این اعمال از کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عمویش علی (علیه السلام) سر نمی زند...[۴۱]

40- سلام خضر نبی به پیامبر ص و علی ع

روزی علی (علیه السلام) همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از راههای مدینه عبور می کردند ناگاه مردی بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و احترام شایانی نمود سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای خلیفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو کرد و گفت: آیا این گونه نیست که گفتم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری چنین است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: این چه لقبی بود که این مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصدیق کردی، من خلیفه ام چهارم هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه که او گفت تو خلیفه چهارم هستی زیرا اولین خلیفه آدم (علیه السلام) است. و دومین خلیفه داود (علیه السلام) است. و سومین خلیفه هارون برادر موسی (علیه السلام)است که خلیفه موسی شدو خداوند در (آیه 3 سوره توبه) می فرماید:

و این اعلامی است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بی زار است.

الریاض لنضره، ص 162
کشف الغمه، ج 1، ص 79.[41]

ای علی ابلاغ کننده برائت از مشرکان از جانب خدا و رسولش تو هستی و تو وصی و وزیر من می باشی و دین مرا ادا می کنی... پس تو چهارمین خلیفه می باشی چنانکه آن شخص با این عنوان بر تو سلام کرد آیا می دانی او چه کسی بود؟

او برادرت خضر (علیه السلام) بود. . [۴۲]

41- منزلت علی در نزد پیامبر

صبح آن شب که فاطمه زهرا علیهاالسلام به خانه شوهر رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی شیر به خانه آنها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فدای تو باد از این شیر بیاشام، سپس رو به علی (علیه السلام) کردند و فرمودند: پسر عمویت فدایت شود تو هم از این شیر بنوش.. [۴۳]

42- خوشا بحال شیعیان علی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه

---

1. [42]بقره/ 30.
2. ص/ 26.
3. اعراف/ 142.

عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.

1. [43]محجة البیضاء، ج 4.

السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم. . [۴۴]

43- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین (علیه السلام) و سپس به فاطمه علیهاالسلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها می فرمود: هنیئا مریئالک... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم. . [۴۵]

44- لقب مرگ سرخ برای علی

جنگ بدر که در روز یکشنبه 12 ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه 313 نفر از مسلمانان (82 مهاجر و 231 انصار) مرحله تدارکاتی آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در کنار چاههای بدر رو در روی هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوی دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه نفر از قهرمانان شرک به نامهای عتبه، شیبه، ولید به توسط حضرت علی (علیه السلام) و حمزه و عبیده به هلاکت رسیدند علی (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که (تنور) جنگ برافروخته می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه می بردیم و

---

1. [44]و فیات العلماء، ص 37.

1. [45]بحارالانوار، ج 76، ص 57.

هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود بیشتر کشته شدگان این چنگ به دست علی (علیه السلام) بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع کشته های مشرکین که 70 نفر بودند مرحوم مفید، رقم کشته های دشمن را که به دست علی (علیه السلام) کشته شده اند را 36 نفر ذکر کرده است از همین جهت بود که کفار قریش حضرتش را مرگ سرخ نامیدند.. [۴۶]

45- سخن گفتن زمین با علی

اسماء بنت عمیس گفت: فاطمه زهرا علیهاالسلام به من فرمود: شبی که من به خانه علی (علیه السلام)

رفتم (در نیمه های شب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی (علیه السلام) سخن می گوید: و علی (علیه السلام) نیز با آن حرف می زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم سجده ای طولانی کرد و سرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند شوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند. . [۴۷]

46- جای جبرئیل می نشیند

علی (علیه السلام) می فرماید: روزی رسول خدا (علیه السلام) در بستر بیماری بود که من به قصد عیادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردی را حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که از حیث حسن و جمال بی نظیر بود، آن مرد سر مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دامن خود داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز خواب بود وقتی من داخل شدم آن مرد مرا به نزد خود فرا خواند، و گفت: نزدیک عموزاده خود بنشین که تو از، من بر او سزاوارتری! علی (علیه السلام) می فرماید: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جای خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دامن خود گرفتم. ساعتی گذشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و از من پرسید مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟عرض کردم، وقتی من داخل شدم جایش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شناختی؟ عرض کردم نه پدر و مادرم فدای

---

1. [46]ارشاد مفید، ص 40. مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 68.

1. [47]محجة البیضاء، ج 4، ص 201.
2. مناقب ابن شهر آشوب، ج 270 ،2.

شما. حضرت فرمود: او جبرئیل بود من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش می دادم تا اینکه دردم سبک شد و خواب بر چشمانم غلبه کرد. .[۴۸]

47- نماز، معراج علی

جنگ احد که بنام کوهی است نزدیک مدینه، در سال سوم هجری روی داد و هفتاد تن از مسلمانان نیز در آن به شهادت رسیدند، این جنگ بنابر ضبط مورخین روز شنبه هفتم شوال رخ داده در این جنگ تیری بر پای حضرت امیر علی (علیه السلام) خورد. بعد از جنگ هر چه می کردند به علت ناراحتی شدید امام نمی توانستند تیر را از پای حضرت خارج نمایند تا اینکه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حین اقامه نماز تیر را از پای حضرت خارج کردند بعد از نماز حضرت دید درد زخم کمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد که تیر از پای او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاکبر من متوجه خارج شدن تیر نشدم. .[۴۹]

48- مشرک حنین زیر شمشیر علی

در جریان جنگ حنین که در سال هشتم هجرت در سرزمین حنین بین مکه و طائف واقع شد قبیله هوازن اجتماع کردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگیر نمودند که همه گریختند و فقط هشت تا نه نفر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند که از جمله آنها علی (علیه السلام) بود یک حرکت عجیب از ناحیه علی (علیه السلام) ورق این جنگ را برگردانید و آن این بود، قهرمانی غول پیکر بی باک از سپاه دشمن به نام ابوجرول به میدان آمده بود او پرچم سیاهی بر سر نیزه خود بسته بود و سوار بر شتری سرخ در پیشاپیش سپاه کفر بر سپاه اسلام می تاخت و مسلمانان را می کشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پیروزی بلند می کرد و تمام چشم ها به او متوجه بود، او در میدان چنین رجزی می خواند:

انا ابوجرول لابراح
حتی نبیح الیوم او نباح

48

1. [49]این داستان طبق نقلی در صفین رخ داده که تیر را به دستور امام حسن (علیه السلام) در حین نماز از پای حضرت خارج می نمایند ولی مرحوم فیض در جلد اول محجة البیضاء پیشنهاد قضیه خارج کردن تیر را به حضرت زهرا (علیه السلام) نسبت داده است.
2. حدیقة الحقیقة، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.

من ابوجرول هستم که امروز از پای نمی نشینم مگر اینکه از حریم خود دفاع کرده و دشمن را از پای درآورم.

حضرت علی (علیه السلام) وقتی که او را در آن حال دید، در کمین او قرار گرفت و در یک حمله نخست آنچنان ضربه ای به شتر او زد که ابوجرول از بالای شتر به زمین افتاد، ضربت بعدی علی (علیه السلام) او را در خون خود غلطانید در حالی که امام، چنین رجز می خواند:

قد علم القوم لدی الصباح
انی لدی الهیجاء ذو نصاح

مردم همیشه می دانند که من در هنگامه چکاچک شمشیرها آن چه را که شایسته خلوص و حق آن است ادا می کنم

با هلاکت او روحیه دشمنان تضعیف شد. عباس عموی پیامبر به دستور پیامبر از فرصت استفاده کرد و فریاد زد مسلمانان بازگردید که فرصت خوبی است. مسلمانان برگشته و دشمن را تار و مار کردند. آری ضربت امام علی (علیه السلام) آنچنان کارساز بود که فضل بن عباس می گفت: ضربت علی (علیه السلام) همیشه بکر بود یعنی نیاز به ضربت دوم ندارد یا همان ضربت اول او پیروز می شد.. [۵۰]

49- سرور و سالار عرب

عبدالرحمن بن ابی لیلی از امام حسین (علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انس فرمود: انس، سید و سرور عرب را بخوان که نزد من بیاید، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مگر شما سید و سرور عرب نیستید؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی (علیه السلام) سرور و سالار عرب است. انس علی (علیه السلام) را فرا خواند چون علی (علیه السلام) آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. فرمود: ای گروه انصار این علی (علیه السلام) سرور و سالار عرب است. پس بپاس دوستی من دوستش دارید و بخاطر گرامی بودن وی نزد من، گرامیش بدارید که آنچه به شما گفتم

---

1. [50]کشف الغمه، ج 1، ص 297.
2. امالي شيخ مفيد، ص 57.

مطلبی است که جبرئیل مرا از جانب خداوند به آن مأمور ساخته است.. [۵۱]

50- شمشیر شکسته، معجزه نبوی

علی (علیه السلام) می فرماید: در بحبوحه جنگ احد شمشیرم دو نیم شد از میدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کردم:

ای فرستاده خدا! انسان چاره ای ندارد جز اینکه با شمشیر بجنگد ولی شمشیر من شکست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به اطراف خود انداخت، آنگاه چشمانش به شاخه خشکیده نخلی افتاد که در کناری افتاده بود.

آن شاخه نخل را برگرفت و تکانی داد، که ناگهان به شمشیری مبدل شد و آن را به من داد. و این همان شمشیری است که ذوالفقار نام گرفت. آن را بر کسی فرود نیاوردم جز آنکه او را دو نیم ساختم. . [۵۲]

51-بحق علی (ع)

:نقل است ؛ جناب سلمان (ع) فرمود

یک روز خدمت حضرت رسول اللّه (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می فرماید:

الهی بِحَق ِّعلیٍّ خَفِّف عَلیَّ اَوزاری

.خدایا بحق علی (ع) قسمت می دهم گناهانی را که بر دوش من گذاشته اند سبک گردان

:سلمان می گوید

من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرضکردم یا رسول اللّه شما خدا را بحق علی (ع) قسم می دهید؟

51

1. [52]بحارالانوار، ج 20.

:حضرت فرمود

ای سلمان اگر می خواهی مقام علی (ع) برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزن بندار. وقتی او را دیدی مقام علی (ع) را از او بپرس.

:سلمان می گوید

وارد بقیع شدم و صدا زدم بندار، ناگهان شخص عظیم الجثه ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جویا شدم؟!

.گفت: من یکی از یهودیهای مدینه بودم. لکن در دل محبت علی (ع) را داشتم

بطوریکه هرروز صبح می آمدم کنار راه می ایستادم تا آقا علی (ع) از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم.

یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس جوئی کردم گفتند آقا علی (ع) به مسجد تشریف برده اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی کردم ممکن نبود دنبال کار روم.

لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانیش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی (ع) در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم.

من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه ای وارد نمی کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی (ع) است.

52–

سلام پرندگان

دسته ای مرغابی بالای سر علی(ع) در هوا پرواز میکردندوصدا میکردند،حضرت فرمود : به ماسلام میکنند،

منافقان به هم چشـمک زدند،

: امام فرمود

قنبر ! برو به این پرندگان بگو

نزد امیرالمؤ منین بیایید، پس درصحن مسجدپایین آمدند،

وحضرت به لغتی که ما نمیفهمیـدیم به آنهاسـخنی فرمود ، مرغهاگردن به سوی او درازکرده صداکردند، فرمود : به ماسـلام کردند[۵۳]

53- آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت

به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

:فرمودند

"دوستی و محبت علی ابن ابی طالب "علیه السلام

54- د در شب معراج پروردگارت با تو به چه لغتی گفتگو کرد؟

اربلی رحمه الله در کتاب «کشف الغمّه» نقل می کند

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سئوال کردند در شب معراج پروردگارت با تو به چه لغتی گفتگو کرد؟ :فرمود

---

[53] اثبات الهداه ج5 ص5

خاطبنی بلغة علیّ_بن_أبی_طالب علیه السلام.

به لغت علی علیه السلام و با لهجه او با من صحبت کرد.

عرض کردم: پروردگارا ؛ تو با من گفتگو می کنی یا علی؟

فرمود: ای احمد ؛ من وجودی هستم که همانند سایر موجودات نیستم و با مردمان قیاس نشوم و مانند اشیاء دیگر توصیف نگردم، تو را از نور خود و علی را از نور تو آفریدم، از پنهانی های دلت و زوایای قلبت اطّلاع حاصل کردم دیدم هیچکس را بیشتر از علی_بن_ابی_طالب دوست نداری، با زبان او با تو گفتگو کردم تا قلب تو آرامش پیدا کند[۵۴]

55- مردم اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی_بن_ابیطالب عملش را بپذیریم

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مردم با اعمال خویش در روز قیامت وارد می شوند در حالی که اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی_بن_ابیطالب عملش را بپذیریم[۵۵].

56-

حضرت_رسول_اکرم_صلی_الله_علیه_و_آله فرمودند:

جبرییل نزد من آمد و گفت ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید:

نماز را واجب کردم ولی این تکلیف را از معذور و مجنون و طفل برداشتم.

روزه را واجب کردم ولی آن را برای مسافر الزامی نکردم.

---

[54] کشف الغمة: 1/106

طرائف: 155

بحار الأنوار: 38/312 ح 14، و ج: 18/386 ح 94

به نقل از مناقب خوارزمی: 78 ح 61

[55] احقاق الحق - ج۷ - ص۱۳۲

.حج را واجب کردم ولی آن را از بیمار نخواستم

.زکات را واجب کردم ولی آن را از گردن نیازمند ساقط کردم

اما دوست داشتن علی_بن_ابیطالب_علیه_السلام را واجب کردم و محبتش را بر تمام اهل آسمان و زمین الزام .نمودم بدون آنکه رخصتی در آن باشد[۵۶]

-57

شجاعت و هیبت علی علیه السلام

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعۀ و مضر.[۵۷]

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک،و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون،چشمان مبارکش درشت و جذاب،ابروانش پیوسته و پر پشت،دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود.دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود.مورخین عموما معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود،پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد.از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم میکردم.و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام

بحارالانوار، ج۴۰، ص۴۶

الفضایل، ص۱۵۴و۱۵۵

[57] نهج البلاغه خطبه قاصعه

قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمیکردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله
کل من جرد سیفا و شهر [58]

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمهٔ دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) [59] رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند،ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است.معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است،طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیادی آب!

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی میکرد بپاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود:من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاع‌تر و در عزم و اراده از همه

---

[58] تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.

قیل له:بای شیء غلبت الاقران؟فقال علیه السلام:ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه .یؤمی بذلك الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغهـ کلمات قصار.

قیل له:بای شیء غلبت الاقران؟فقال علیه السلام:ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه .یؤمی بذلك الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغه ـ کلمات قصار.

استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت [۶۰].

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد:هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هماوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجوئی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی میباشد [۶۱]

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می‌گرفت در هیچ‌بشری دیده نشده است،روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز میطلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمرو عاص گفت:این شجاع قویدل کیست؟

عمرو گفت یا عبد الله ابن عباس است!و یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

بحار الانوار جلد 45 ص 138

60

ارشاد مفید جلد 1 باب 3 فصل 56.

61

عمرو گفت:ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده.که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله‌اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو.[۶۲]

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او بحرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد.در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود،زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود:من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم.سعدی گوید:مردی که در مصاف زره پیش بسته بود
تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند.علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد [۶۳]

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر باو برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد [۶۴]

خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید:و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها،بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم ـنهج
[62]البلاغه نامه 45
[63]افکار امم

امالی صدوق مجلس 32 حدیث 4

ابن ابی الحدید گوید:علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت،در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی‌ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش می‌آورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلة الهریر شماره تکبیراتش به 523 رسید و معلوم گردید که 523 نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است[۶۵].در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت!این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با او را نداشتند،علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمردو نیم نمود بطوریکه بالا تنه‌اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشگر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند [۶۶]!

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت،وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردید و بهمین جهت او را الکاشف الکرب عن وجه رسول الله گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند،مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود.در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود :و الله لابن ابیطالب آنس

64

کشف الغمه ص 73

65

[66]منتهی الامال جلد 1 ص 44 نقل بمعنی

بالموت من الطفل بثدی امهـبخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است [۶۷]

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشگر میگشت،امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود:یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه [۶۸]. (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر
یوم ما قدر ام یوم قدریوم ما قدر لا اخشی الوغا
یوم قد قدر لا یغنی الحذرشاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا هست روزی که قضا نیست‌روزی که قضا هست کوشش ندهد سود
روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست‌هر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباهات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود،عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی) غفلتا میکشتم.معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن!عبد الله گفت برای چه شجاعت

نهج البلاغه کلام 5.

67

[68] بحار الانوار جلد 41 ص 2 نقل از مناقب آل ابیطالب

مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم!معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند [۶۹].باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا بمیدان محاربه می‌گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آنگروه نمایان میگشت.رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صید الملوک ارانب و ثعالب
و اذا رکبت فصیدی الابطال‌صیدی الفوارس فی اللقاء و اننی
عند الوغاء لغضنفر قتال [۷۰]

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند،خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.[۷۱]

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمروبن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سئوال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرستیده است.[۷۲]

.کسی که سنگ بزرگی را که همه سپاهیان از کندن آن عاجز بودند، از جای کَند تا آب روان را همه بنوشند
.کسی که تمام زخم‌های دشمن را روبرو تحمّل کرده، و هرگز پُشت به دشمن نکرده است -
:کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود -

بحار الانوار جلد 41 ص 143

69

شکار پادشاهان خرگوشها و روباه‌ها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است.شکار من
[70]در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده‌ام
[71] http://emamali.net/Fazael/haybat.htm
[72]خوبیها و بدیها

. [اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه می کند.» [۷۳»
و خود فرمود

:
وَاللّهِ لَو تَظاهَرتِ الْعَرَب عَلى قِتالى لَمّا وَلَّيتُ عَنْها
. [سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روی من قرار گیرند، از مقابلشان فرار نمی‌کنم.) [۷۴)
و درب بزرگ ورودی خیبر که ده‌ها نفر آن را باز و بسته می کردند با دست یداللّهی خود از جای کند و برروی
:خندقی قرار داد که سر بازان اسلام از آن عبور کنند وخود فرمود
ما قَلَعْتُ بابَ خَيبَرَ وَ دَكْدَكْتُ حِصْنَ يهُودٍ بِقُوّةٍ جِسْمانِيةٍ بَلْ بِقُوّةٍ اءِلهِيةٍ
من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادّی از جای نکندم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی موفّق)
.گردیدم.) [۷۵
:و باز نسبت به شجاعت و قوّت قلب خود فرمود
اِنّى وَاللّهِ لَو لَقيتُهُمْ واحِداً وهم طِلاعُ الْاَرْضِ كُلِّها ما بالَيتُ وَ لا اِسْتَوْحَشْتُ
سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالی ملاقات کنم که تمام روی زمین را پُرکرده باشند باکی نداشته،)
. [وحشتی نخواهم کرد.) [۷۶

: قال امیر المومنین علیه السلام

.و الذی نفس ابن ابی ابیطالب بیده لالف ضربه بالسیف اهون علی من میته علی الفراش

: حضرت علی علیه السلام فرمود

.قسم به کسیکه جان فرزند ابیطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر از مرگ در بستر است[77]

:
[1] بحارالانوار ج 33 ص 233 - و - صحیح مسلم ج 15 ص 178 - و - صحیح بخاری ج 5 ص 245 - و - کنز العمّال ج 13 ص 121 ش 36388[73]
[74] نهج‌البلاغه نامه 19:45 معجم‌المفهرس محمد دشتی
[75] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج20 ص316 و 626
[76] نهج البلاغه نامه 7:62 معجم‌المفهرس ، محمد دشتی

بحار الانوار، ج97، ص40، حدیث44

ایمان و عبادت علی علیه السلام

لم اعبد ربا لم اره.(علی علیه السلام)

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست،بزرگترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن بساحت قدس ربوبی است،عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنانکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است:

اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت،تهذیب و تزکیه نفس است که راه عملی آن با عبادت حقیقی صورت میگیرد.انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل،و موجب تعدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگیهای مادی باز میدارد،بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفا برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور میکند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیفتد.

تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه بعالم روحانیت و بقاء است و ایمانیکه بزیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات،شخص را بمرحله یقین میرساند.

با توجه بنکات معروضه،علی علیه السلام در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر بفرد بود در اینمورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:لو ان السموات و الارض وضعتا فی کفهٔ و وضع ایمان علی فی کفهٔ لرجح ایمان علی .[۷۸]

یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.

77

[78] غایة المرام طبع قدیم ص 509ـفضائل الخمسه جلد 1 ص 191.

علی علیه السلام با عشق و حب قلبی خدا را عبادت میکرد زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه‌گر نمیشد.

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت چنان کوشا بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ کسانی که از تندی علی علیه السلام در نزد وی گله میکردند فرمود:علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدا است[۷۹]!

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی‌شنید و چشمش نمیدید و زمین و آسمان،دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از جنگها پیکان تیری بپایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون بیاورند وقتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سراپا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میا یستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف عظمت الهی اشگ چشمانش بر محاسن شریفش جاری میشد،سجده‌های او طولانی بود و سجده‌گاهش همیشه از اشگ چشم مرطوب !شاعر گوید،

هو البکاء فی المحراب لیلا
هو الضحاک اذا اشتد الضراب

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود.ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی‌از نخلستانی عبور میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم دیدم علی علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد!گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشگی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟من شرح ما وقع گفتم،فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است[۸۰].

[79]) شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی ص 92ـتلخیص الریاض جلد 1 ص 2.
[80]امالی صدوق مجلس 18 حدیث 9 با تلخیص عبارات.

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی‌نمود،در لیلهٔ الهریر نزدیکی‌های صبح بافق مینگریست ابن عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده‌اند؟فرمود نه میخواهم ببینم وقت نماز رسیده است یا نه!

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده‌های طولانی بکلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود:

و من یقدر علی عبادهٔ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟

ابن ابی الحدید بنحو دیگری این مطلب را بیان کرده و مینویسد بعلی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت بعبادت جدت بچه میزان است؟فرمود عبادت من نسبت بعبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است [۸۱].

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماه‌ها؟

کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می‌بردند نگاهی بمحل طلیعه فجر افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون(بحکم اجبار) دراز کشیده می‌بینی!

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد،او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت.

---

[81] ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد 7 ص 98.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبدأء وجود با دل پاک و توجه تام میایستاد و براز و نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا بهدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید:

ان قوما عبدوا الله رغبهٔ فتلک عبادهٔ التجار،و ان قوما عبدوا الله رهبهٔ فتلک عبادهٔ العبید،و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادهٔ الاحرار[۸۲].

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت(بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است،عده ای هم از ترس(آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است .

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

الهی ما عبدتک طمعا للجنهٔ و لا خوفا من النار بل وجدتک مستحقا للعبادهٔ.

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحقو سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع(بهشت) و دفع ضرر(دوزخ) صرفا برای خداوند بجا میآورد!و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود چنانکه خود فرماید:لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا!اگر پرده برداشته شود من چیزی بیقین خود نمیافزایم!

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد.

علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس،و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی‌نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود،او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و معه و بعده.

---

[82] نهج البلاغه کلمات قصار

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

علی علیه السلام میفرمود:لم اعبد ربا لم اره.عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم!پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟فرمود با چشم دل و بصیرت،نه باغ دیده ظاهری.

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست
نه بسته است کسی شاهراه دل‌ها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخضوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که بیکی از اصحاب خود(کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملا رسا ریخته شده است،گاهی در برابر رحمت واسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده‌است.همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید،توجه و خلوص او میباشد.

وقتی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن!ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود،برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد،موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می‌پیچید و مانند فرد اندوهگینی(از خوف خدا) گریه میکرد و میگفت ای دنیا!آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟هیهات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست!سپس میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه!معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را! [۸۳] .

عبادت علی علیه السلام منحصر بنماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکنات او عبادت بود زیرا در حدیث آمده است که(انما الاعمال بالنیات) و چون نیت آنجناب در تمام حرکات و سکناتش

---

[83] امالی صدوق مجلس 91 حدیث .

ابتغاء مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب میشود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان میباشد .[۸۴]

-59

علم و حکمت علی علیه السلام

ان ههنا لعلما جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم آنان محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور غیبی آگاه نمیباشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله خداوند فرماید:

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو)[۸۵]

کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب) [86] و خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی و تشریعی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل نمی‌باشند امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند در حالیکه اشخاص دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او

---

[84] http://emamali.net/Fazael/eman.htm

سوره انعام آیه 59

85

سوره آل عمران آیه .179

86

را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال) [87] همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده) .

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است بشناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای میباشد و خلاصه آنکه علم انکشاف‌واقع است و بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود [88].علم ذاتی مختص خداوند تعالی است و ما را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست،و علم کسبی مربوط بافراد بشر است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل نماید.و شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها میباشد و این قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید : (و علمناه من لدنا علما) [89] و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید:

(و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [90].

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

---

[87] شبهای پیشاور ص 852 نقل از تفاسیر و کتب عامه

علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

[88]

سوره کهف آیه .65

[89]

سوره آل عمران آیه .49

[90]

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم ذاتی است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام [91]از جانب پروردگار بدانها افاضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [92]... (خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته،رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلما علم بیشتری از جانب خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی [93]آنحضرت برمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود،و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب [94]

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

انا دار الحکمة و علی بابها [95].

کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهات مختلفه تعبیر شده است برای توضیح مطلب بکتاب(ماهیت و [91]منشاء دین) تألیف نگارنده مراجعه شود.

سوره جن آیه .26

92

سوره نجم آیه .5

93

مناقب ابن مغازلی ص 80ـکفایة الطالب باب 58 ص 221ـفصول المهمه ابن صباغ ص 18

94

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب [96].

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین [97].

(درباره اسرار غیب‌ها از من بپرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است [98].

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:علی بن ابی طالب اعلم امتی،و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی [99] یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ‌ترین وجهی ایراد نموده است.

ذخائر العقبی ص 77ـکشف الغمه ص 33

95

[96] خصال صدوق جلد 2 ص 176

[97] ینابیع المودهٔ باب 14 ص 69

[98] ینابیع المودهٔ باب 14 ص 70ـکشف الغمه ص 33

[99] ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 1

علی علیه السلام صریحا فرمود:سلونی قبل ان تفقدونی.بپرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم!و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب [100].

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی-از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگرخداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من بپرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم [101].

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال
مثلی گفته‌اند صدیقان
شاهدی در میان کوران است
مصحفی در سرای زندیقان

---

[100] کفایة الخصام ص 673 شرح نهج البلاغه جلد 2 ص 277

[101] ینابیع المودة ص 74-ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 4-امالی صدوق مجلس 55 حدیث 1-مناقب خوارزمی

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود:ان ههنا لعلما جمـاًدر سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملا هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت 25 سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقا اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند،فیلسوف یونانی گفت:فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میداند،حکیم یهودی گفت:بتمام جهات فلسفهاحاطه دارد [102].

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند.هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند.علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که

نقل از کتاب افکار امـباید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند [103].

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد،در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود،هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود،کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فورا فرمود:اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (7) را در روزهای سال (360) ضرب کن که عدد منظور (2520) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال،و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت:یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هرگونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی!حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟عرض کرد پنج انگشت.فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد،علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.[۱۰۴]

-60

سخاوت و ایثار علی علیه السلام

شیعه در اسلام ص 20

103

[104] http://emamali.net/Fazael/elm.htm

اذا جادت الدنیا علیك فجد بها علی الناس طرا انها تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا هی تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار میسازد،شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می‌برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد،حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین،علی علیه السلام فورا چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد،علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید:از کجا میآئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل‌ترین مردم است!معاویه گفت وای بر تو از علی سخی‌تر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از کاه میبخشد.

یکی از مباشران علی علیه السلام عوائد ملك او را پیش وی آورده بود آنحضرت فورا در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود:اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود.علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیهٔ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۱۰۵].

کسانیکه اموال خود را در شب و روز،نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد [۱۰۶].

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم،بیماری نفس،بیماری جهل،بیماری فقر!علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطبیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی.

آن مرد گفت شما هم طبیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم‌برای معالجه نادانی[۱۰۷].

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید،سائل وقتی از او دور شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه:انما ولیکم الله و رسوله...که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد [۱۰۸]. (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

---

[105] سورة بقره آیه 274
[106] کشف الغمه ص 93-ینابیع المودة ص 92-مناقب ابن مغازلی ص 280
[107] جامع الاخبار ص 162
[108] مناقب ابن مغازلی ص 313-کفایة الطالب ص 250 و کتب دیگر.

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود،در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت،معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد،این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود،علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت،روزی با غلام خود قنبر ببازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین،همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطورخلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند،علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت،شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند،خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند.روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و 18 آیه از سوره هل اتی را (از آیه 5 تا آیه 22) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا [109].

و در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و فرماید:ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا.یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است [110][111].

-61

عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام

فان فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغهـاز کلام 15)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید،آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود:بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند.حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد.علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید:و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامهٔ ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام.. .

سوره دهر آیه 8.

109

شواهد التنزیل جلد 2 ص 300ـامالی صدوق مجلس 44 حدیث 11ـکشف الغمه ص 88 و کتب دیگر .

110

[111] http://emamali.net/Fazael/sekhavat.htm

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارهابکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیدهٔ ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد!از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوهٔ و صدقه است؟و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوهٔ بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرافریب دهی؟آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای) ؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعهٔ بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملهٔ اسلبها جلب شعیرهٔ ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجود،علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة لا تبقی [112].عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقهٔ برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود،پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟

عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم،فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم،دخترش وقتی این سخن را شنید عرض‌کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید [113].طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند.علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟

عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرری ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرری شما چگونه بود؟

عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرری شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟

---

[112] نهج البلاغه کلام .215
[113] بحار الانوار جلد 40 ص .377

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم!علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلا خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم،بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست،او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند.جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد:ما که علی بن ابیطالب و معاویهٔ بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم.معاویه در نامه‌هائی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند،نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند،امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است [۱۱۴].

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات.اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند،علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ بر کنار بود.موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد،علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم .

---

114. نهج البلاغه چیست ص 3.

گروهی کوته نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فورا عزل نمیکرد بعدا میتوانست او را معزول کند و یا در شورای 6 نفری عمر اگر موقۀ سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و و...سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت،حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی‌و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود،علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله‌گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید:و الله ما معاویۀ بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر.بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد.و باز فرمود:لو لا التقی لکنت ادهی العرب.یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر بودم.ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاۀ) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا سپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها
قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید.معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان‌خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فورا پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه،دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد،و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاۀ بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید [۱۱۵].

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هائی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود،اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و جنگهای داخلی وجود نداشت بلا شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت،مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهائی از عهد نامه آنجناب که بمالك اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا اشاره میشود:ای مالك ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالك) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا نا خوشایند آن باشد عدل و انصاف است،قلبا با مردم مهربان باش و با

---

[115] کشف الغمه ص .50

آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند [۱۱۶]که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نا فرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی،و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او و نسبت بخودت‌بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سر کشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد،و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی،و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید،و هیچ چیز مانند پایداری بر

---

[116] با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل مترقی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در 14 قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.مؤلف.

ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند،بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است،و در جلسه مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند وهمچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد .

(ای مالک) تا میتوانی بپارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح،انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد.و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش،نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد،و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی،پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط

بادای واجبات نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد،و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرابزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید) .

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز،پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد،و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوۀ و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوۀ الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی،و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.[117]

[117] http://emamali.net/Fazael/adl.htm

62- جواب این دو نفر را بده و گرنه تو را خواهم کشت

بحرانی رحمه الله در تفسیر برهان از بُرسی رحمه الله نقل می کند که روایت شده

وقتی هارون به برادرش موسی ملحق شد، روزی بر فرعون وارد شدند و از او در دل آنها ترسی پیدا شد، ناگهان اسب سواری را پیشاپیش خود مشاهده کردند که لباسی از طلا پوشیده و در دست شمشیری از طلا داشت – وفرعون طلا را خیلی دوست می داشت – اسب سوار رو به فرعون کرد و فرمود: جواب این دو نفر را بده و گرنه تو را خواهم کشت.

فرعون از مشاهده این صحنه ناراحت و پریشان شد و گفت: این کار را فردا انجام خواهم داد، و هنگامی که آنها خارج شدند دربان‌ها را خواند و آنها را بازخواست کرد، از کیفر عمل ترسانید و به ایشان گفت: چگونه این اسب سوار بدون اجازه بر من وارد شد؟ آنها به عزّت فرعون قسم یاد کردند که جز آن دو نفر کسی داخل نشد.

اسب سوار مثال علی علیه السلام بود (وجود آن حضرت در قالبی مثالی بود) که خداوند پیامبرانش را در پنهانی به سبب او تأیید کرد و خاتم الأنبیاء را به طور آشکار [۱] یاری نمود، او کلمه بزرگ پروردگار است که خدا او را به هرصورتی که خواست برای اولیاء خود ظاهر کرد و آنها را یاری نمود، و به آن کلمه خدا را خواندند، آنها را اجابت کرد و نجاتشان داد، و این آیه به آن قصّه اشاره دارد که فرمود: «وَنَجْعلُ لَكما سُلطاناً فَلايَصِلون إلَيْكما بِآياتِنا» [۲] «با آیات و معجزاتی که به شما عطا کردیم برای شما دو نفر قدرتی قرار می دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند».

ابن عبّاس می گوید: آیت کبری و نشانه بزرگ الهی که خدا برای آن دو بزرگوار قرار داد همان اسب سوار بود. [۳][118]

118

[۱]: سیّد نعمت اللّه جزائری رحمه الله در کتاب «الأنوار النعمانیّة: ۳۰/۱» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که آن حضرت به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «یا عليّ إنّ اللّه تعالی قال لي: یا محمّد، بعثت علیّاً مع الأنبیاء باطناً ومعك ظاهراً» ؛ «علی جان ؛ خداوند تبارك و تعالی به من فرمود: ای محمّد ؛ علی را با همه انبیاء به طور پنهانی و با تو به طور علنی و آشکار همراه نمودم».

[۲]: سوره قصص، آیه ۳۵.

[۳]: مشارق انوار الیقین: ۸۱، تفسیر برهان: ۲۲۶/۳ ح ۲.

-63

از امّ سلمه نقل شده است که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند

هر جمعیّتی که درمکانی اجتماع کنند و به ذکر و بیان فضائل علی بن. ابیطالب علیه السّلام مشغول باشند ، ملائکه رحمت بر آنها نازل شده و آنها را احاطه می نمایند ، و وقتی پراکنده شدند آن ملائکه به آسمان عروج می نمایند و از بس معطّر هستند ملائکه دیگر می گویند:

این عطر را از کجا گرفته اید که ما تا کنون استشمام نکرده ایم ؟؟

آنها گویند : در مجلسی که فضائل محمد و اهل بیت او (علیهم السّلام) گفته می شد شرکت نمودیم و از آن مجلس معطّر شده ایم.آن مجلس تمام شد و اهل آن به منازل خود رفتند .

پس ملائکه دسته دوم گویند : ما را ببرید تا از مکان جلوس آنها معطّر شویم. [119]

-64

عواطف علی علیه السلام

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم.(سوره فتح آیه 29)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است،محبت و عاطفه در قلب پاك و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد.علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می‌نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود،در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون می‌آمد و در تاریکی شب خرما و نان برای

---

[119] بحارالأنوار ج 38 ص 199

مساکین و بیوه زنان می‌برد و بصورت مرد نا شناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد.آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می‌برد و از سنگینی مشک ناراحت بود،علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جویا شد،آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه‌هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم.علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده‌اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بپز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه‌های من،اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است،چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار وا داشته‌ای!آنزن پیش علی علیه السلام شتافت و عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را بکار وا داشته‌ام از تقصیر من در گذر .علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم [۱۲۰].

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال کریمه میستودند.

---

[120] بحار الانوار جلد 41 ص 52

شهد الانام بفضله حتی العدی
و الفضل ما شهدت به الاعداء [۱۲۱]

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی‌بر من دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السلام همیشه به سپاهیان خود میفرمود که دنبال دشمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسیران مدارا کنید،در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمدینه فرستاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السلام همه را از عطوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و تشنه‌اش نگذارید.باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السلام در تمام ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی منحصر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید:سبحان الله!یک فرد و اینهمه فضایل؟!توضیح و بیان شخصیت علی علیه السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چند فصل گذشته در مورد صفات عالیه آن بزرگوار نگاشته شده در خور فهم و ادراک ما است و الا باید گفت(عنقا شکار کس نشود دام باز چین) .[۱۲۲]

65- «وجعلنا بعضکم لبعضٍ فتنةً أتصبرون و کان ربُّک بصیراً»(2)

امام باقر(ع)فرمود:روزی رسول خدا(ص)،حضرت علی(ع) وحضرت فاطمه(س) وحسن وحسین را جمع کرد ودرها را بست وبه آنها فرمود خداوند سبحان بر شما سلام رسانده والان جبرئیل اینجاست ومی گوید خدا فرموده که من می‌خواهم شمارا بوسیله دشمنانتان امتحان کنم.شما چه نظری دارید؟آنها جواب دادند که ما در مقابل دستورات الهی صبر خواهیم کرد تا زمانی که بر خدا وارد شویم واو پاداش ما را بدهد.که شنیده‌ایم به صابران

[121].تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل(حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند
[122]http://emamali.net/Fazael/avatef.htm

خیر خواهد داد.رسول خدا(ص)به گریه افتاد بطوری که صدایش از اتاق بیرون رفت.ناگاه آیه فوق نازل شد.که اینان صبر خواهند نمود همانگونه که خدا فرموده است[123].

.[۱۲۴]

-66

آرزوی حضرت ابراهیم علیه السلام در زمرهء شیعیان حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه قرار گرفتن

خدای تبارک و تعالی فرموده است:

{وَ أَنَّ شیعَتَهُ لَاِبراهیم}[125]

همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است.

جابربن یزید جعفی درباره این آیه از امام صادق علیه السلام پرسید.

امام صلوات الله علیه فرمودند:

خداوند سبحان چون ابراهیم را آفرید،پرده از دیده اش برداشت. ابراهیم نگاه کرد و نوری را در کنار عرش دید.

گفت:خداوندا این نور چیست؟

ندا آمد: این نور محمد صلی الله علیه وآله برگزیده من از میان آفریدگان من است.

ابراهیم علیه السلام نور دیگری را درکنار آن دید، گفت: خداوندا این نور چیست؟

تأویل الایاتسید شرف الدین استرآبادی ج 1ص 371

123

124 منبع : کتاب نفیس صحیفه الابرار نوشته مرحوم علامه میرزا محمد تقی ممقانی ملقب به حجه الاسلام و مشتهر و متخلص به نیر تبریزی رضوان الله تعالی علیه. جلد ۲ صفحه ۱۱۵ حدیث ۷۴.

125 <سوره صافات آیه38>

.ندا آمد: این نور علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین صلوات الله علهیما یاور دین من است

آنگاه سه نور دیگر در کنار آنها دید،از آنها پرسید،

ندا آمد: این نور فاطمه صلوات الله علیهاست که دوستان خود را از آتش دوزخ بریده است و نور دو فرزند او حسن و حسین صلوات الله علیهما است.

ابراهیم گفت: خداوندا نُه نور دیگر میبینم که گرداگرد این نور ها را گرفته اند،

.ندا آمد: ای ابراهیم! اینان از نسل علی و فاطمه صلوات الله علیهم هستند

ابراهیم گفت: خداوندا بحق این پنج تن سوگند که آن نُه نفر را به من معرفی کن که آنان کیستند؟

ندا آمد: اول علی بن الحسین, و پسرش محمد و پسرِ او جعفر و پسر او موسی و پسر او علی و پسر او محمد و پسر او علی و پسر او حسن و پسر او حجت قائم(صلوات الله علیهم است.

ابراهیم گفت: خدای من و سرور من! انوار دیگری که آن ها را کسی جز شما نمی داند میبینم که پیرامون آنان حلقه زده اند!؟

.ندا آمد: ای ابراهیم! آنان شیعیان آن امامان ،شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما هستند

ابراهیم گفت: شیعیان او از چه راه شناخته میشوند؟

فرمود: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز،بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، خواندن قنوت قبل از رکوع و انگشتر در دست راست کردن.

.اینجا بود که ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا! مرا از شیعیان امیر مؤمنان صلوات الله علیه قرار ده

.خداوند متعال هم در کتاب خودش خبر داد که همانا از شیعیان او ابراهیم علیه السلام است[126]

---

[126] مستدرک الوسائل: جلد۱, ص۳۱۸

تفسیر برهان: جلد۴, ص ۲۰

بحار الأنوار ، ج 39 ، ص 30:

خوراک و پوشاک علی علیه السلام

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه. [۱۲۷]

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد،زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید .

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است!حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می‌نشست،دو پیراهن سنبلانی میخرید و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آندیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد.در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره‌ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت‌ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود [۱۲۸].ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای میجوشاند!عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید.علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشگ و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود،عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را

---

[127] نهج البلاغه از نامه 45

امالی صدوق مجلس 47 حدیث .14

128

برای چه مهر میکنید؟فرمود:خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت.یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود:لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان ،شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید[۱۲۹].

در کتاب ذخیرة الملوک است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد!حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند [۱۳۰].

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف‌شدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشگیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشگ بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابهای آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم!حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی

ینابیع المودة باب 51 ص 150ـبحار الانوار جلد 41 ص 148

129

[130]ینابیع الموده باب 51 ص 147.

الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود [۱۳۱].

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است،چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا
طلبت منک فوق ما یکفیها.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند [۱۳۲].

یکی از رجال ثروتمند حلوائی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی‌علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیهات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد،معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم،چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده

---

[131]کشف الغمه ص 47ـتاریخ طبری و کتب دیگر.

بحار الانوار جلد 40 ص .345

است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشگ را با سرکه خورد و مجددا سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نان‌ها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها باحترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها [۱۳۳].

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید: من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از عسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیهات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید! آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟ أاقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر [۱۳۴]؟ علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود.

نهج البلاغه خطبه 159

133

نهج البلاغه نامه 45 بعثمان بن حنیف.

134

و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

68- خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است

. مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت : خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است
عمر به مجلسیان گفت : نظر شما در این قضیه چیست ؟
گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر .فرمود: مطلب شما چیست ؟ آنان قصه خود را بیان داشتند
آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی ؟
. گفت : نه
فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای ؟
گفت : آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او
. همبستر شدم
. آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است ؟ گفت : آری
پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

69-

اصحاب علی علیه السلام

و لله درٌّ مالك و ما مالك لو كان من جبل لكان فندا و لو كان من حجر لكان صلدا. (علی علیه السلام)

مالك اشتر اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود

علی علیه السلام را اصحاب خاص و شیعیان فداکاری بود که در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان مضائقه ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آنحضرت قرار گرفته بودند ذیلا بطور اختصار بشرح حال بعضی از آنان اشاره میشود.

1ـ مالک اشتر نخعی:

امیرالمومنین درباره مالک اشتر می نویسد:میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت‌تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد [۱۳۵].

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره‌اش فرمود:لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت‌مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود .

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید،پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

نهج البلاغه از نامه 38

2ـ اویس قرنی:اویس بسیار عابد و عارف بود و او را از زهاد ثمانیه شمرده‌اند در یمن شتربانی مینمود و نفقه مادرش را بعهده داشت برای زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مادرش اجازه خواست که بمدینه سفر کند مادرش گفت برو ولی زیاده از نیم روز توقف منما!

اویس که بمدینه رسید بخانه رسول خدا رفت ولی آنحضرت در مدینه حضور نداشت اویس پس از چند ساعت توقف در حالیکه بزیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم موفق نشده بود بیمن بازگشت،چون رسول خدا بمدینه آمد و وارد خانه شد فرمود این نور کیست که در اینجا مینگرم؟گفتند شتربانی بنام اویس از یمن آمده بود و پس از مدتی توقف مراجعت نمود فرمود این نور را در خانه ما بهدیه گذاشته است[۱۳۶].

در مجالس المؤمنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن مینامید و میفرمود من از جانب یمن بوی خدا استشمام می کنم سلمان عرض کرد این شخص کیست؟فرمود:ان بالیمن شخصا یقال له اویس القرنی یحشر یوم القیامۀ واحدۀ یدخل فی شفاعته مثل ربیعۀ و مضر،الا من راه منکم یقرءه منی السلام [۱۳۷].

یعنی در یمن شخصی است که او را اویس قرنی گویند روز قیامت تنها محشور شود و در شفاعت او باندازه قبیله ربیعه و مضر داخل میشوند،هر که از شما او را دید سلام مرا باو برساند .

اویس در صفین بخدمت علی علیه السلام رسیده و بیعت نمود و در رکاب وی جنگ کرد و در همان جنگ بدرجه شهادت نائل آمد.

3ـ محمد بن ابی بکر:از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که درباره‌اش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است،در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حیله عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مرده‌ای گذاشته و آتش زدند.

ناسخ التواریخ کتاب صفین ص 195

136

منتخب التواریخ ص 154

137

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود،محمد هنگام شهادت 28 سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود.

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح
خاب من انت ابوه و افتضح
انما اخرجنی منک الذی
اخرج الدر من الماء الملح
انسیت العهد فی خم و ما
قاله المبعوث فیه و شرح
فیک وصی احمد فی یومها
ام لمن ابواب خیبر قد فتح
ما تری عذرک فی الحشر غدا
یا لک الویل اذا الحق اتضح
و علیک الخزی من رب السماء
کلما ناح حمام او صدح
یا بنی الزهراء انتم عدتی
و بکم فی الحشر میزانی رجح
و اذا صح ولائی لکم
لا ابالی ای کلب قد نبح [۱۳۸].

ـای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم،زیانکار و رسوا است کسی که پدرش تو باشی.

---

[138] از کتاب تحفه ناصری

ـمرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد.

ـآیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

ـآیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیبر را گشود؟

ـفردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

ـو از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه) .

ـای اولاد فاطمه شمائید پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد.

ـو چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد) .

4ـ میثم تمار:از خواص اصحاب علی علیه السلام بوده و مورد توجه آنحضرت قرار گرفته بود و در دوستی و محبت خود نسبت بعلی علیه السلام ثابت وپایدار بود و بالاخره در راه محبت آنجناب بدستور عبید الله بن زیاد بدار آویخته شد و آن ملعون میثم را با وضع فجیعی بدرجه شهادت رسانید.

علی علیه السلام قبلا شهادت او را بدست ابن زیاد بوی خبر داده و حتی درخت خرمائی را که میثم بتنه آن بدار آویخته شده بود باو نشان داده بود و آن درخت کنار خانه عمرو بن حریث بود از اینرو میثم گاهگاهی میآمد بآن درخت آب میداد و در پای آن نماز میخواند و بعمرو بن حریث میگفت من همسایه تو خواهم بود حق همسایگی را با من خوب بجا بیاور عمرو از سخنان میثم چیزی نمیفهمید و گمان میکرد او قصد دارد یکی از خانه‌های اطراف منزل او را خریداری کند ولی پس از آنکه میثم بدستور ابن زیاد بچوب آندرخت دار زده شد عمرو بن حریث متوجه مقصود میثم شد و دانست که منظور او از گفتن آن سخنان چه بوده است [۱۳۹]!

ارشاد مفید

139

5ـ کمیل بن زیاد:از کبار تابعین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بود و عرفا او را صاحب سر امیر المؤمنین گویند چنانکه خودش هنگام سؤال از حقیقت به آن حضرت عرض میکند:الست صاحب سرک؟آیا من رازدار شما نیستم؟

دعای کمیل مشهور است که علی علیه السلام بوی تعلیم داده است.

وقتی حجاج بن یوسف والی کوفه شد کمیل را طلبید و کمیل که میدانست حجاج او را خواهد کشت گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را قطع نمود کمیل که چنین دید گفت من پیر شده‌ام و عمر من تمام میشود سزاوار نیست که قوم و خویشان من از دریافت عطایای خود ممنوع شوند لذا خود را بحجاج تسلیم نمود حجاج گفت خیلی مایل بودم که بتو دست بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و پس از قتل هم حساب است و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بمن خبر داده است که تو قاتل من هستی حجاج گفت تو در قتل عثمان شریک بوده‌ای و بدین بهانه دستور داد سرش را از بدن جدا نمودند و کمیل در نود سالگی بدرجه شهادت رسید [۱۴۰].

6ـ عبد الله بن عباس: (معروف بابن عباس) پسر عموی علی علیه السلام و از اصحاب‌و محبین آنحضرت بوده است.ابن عباس در علم انساب و فقه و تفسیر مهارت داشت و این افتخارات را در اثر شاگردی علی علیه السلام بدست آورده بود،مرد موقع شناس و بصیر و یکی از رجال ممتاز بود بدینجهت هنگام انتخاب حکمین در صفین علی علیه السلام او را تعیین نمود ولی مورد قبول سپاهیانش واقع نشد.

ابن عباس از دوستداران و شیعیان حقیقی علی علیه السلام بود و هنگام شهادت آنجناب خیلی متأثر و محزون بود و در اثر گریستن زیاد در اواخر عمر نابینا شد و بهمان وضع از دنیا رفت.

7ـ قنبر:غلام مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولی نعمت من است.حجاج گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا راهنمائی کن بدینی که بهتر از دین علی باشد .

ارشاد مفید

140

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا تورا بدان قسم بقتل برسانم.قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در روز قیامت) بقتل میرسانم و بالاخره بدستور حجاج بشهادت رسید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه‌ای بوجود مبارک تو وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه‌ای برسانند پس قنبر برگشت [۱۴۱].

8ـ رشید هجری:از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) تورا بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخله‌ای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید تورا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آندرخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریده‌اند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن!رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

بحار الانوار جلد 42 ص 122

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاهای او را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند [۱۴۲].

9ـ سهل بن حنیف:از دوستداران مخلص علی علیه السلام بود و در صفین جنگهای سختی نموده و پس از مراجعت از صفین در کوفه وفات نمود،سهل در زمان رسول اکرم نیز در غزوات شرکت جسته و جزو چند نفری است که در احد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایت نموده است شخص مورد اطمینانی بود و علی علیه السلام در موقع حرکت ببصره برای جنگ جمل او را در مدینه بجای خود گذاشته بود.

10 و 11ـ صعصعۀ بن صوحان و زید بن صوحان:این دو برادر هم از اصحاب خاص علی علیه السلام بودند زید در جنگ جمل شهید شد.موقعیکه معاویه بکوفه آمده بود صعصعه روزی در کوفه بمعاویه گفت دلم نمیخواست ترا خلیفه ببینم معاویه گفت حالا که مرا خلیفه میدانی برو بالای منبر و علی را سب کن!

صعصعه بمنبر رفت و گفت ای مردم معاویه بمن چنین گفته است ولی من لعن میکنم معاویه را و کسی را که علی را لعن کند حاضرین مسجد نیز آمین گفتند.

12ـ عمار یاسر:عمار در زمان عمر والی کوفه بود و در کوفه بنشر فضائل علی علیه السلام می‌پرداخت چون عمر این خبر را شنید او را معزول نمود عمار بمدینه آمد عمر از وی پرسید آیا از اینکه معزول شدی غمگینی؟عمار گفت مسرور نبودم بمنصوب شدن از جانب تو در اینصورت چگونه محزون می‌شوم بمعزول شدن؟عمار در صفین پس از جنگهای سختی که نمود بشهادت رسید و در آنهنگام سنش متجاوز از نود سال بود و علی علیه السلام از مرگ او بسیار اندوهناک شد.

علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.[۱۴۳]

---

[142] منتخب التواریخ ص 160

[143] http://emamali.net/Fazael/ashab.htm

70-

داستان حک شدن اعجازآمیز نام امام_علی(ع) بر انگشتر پیامبر(ص) چیست؟

:شیخ طوسی(ره) در یکی از کتاب‌های خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام(ص) چنین نقل می کند

روزی پیامبر اسلام(ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی‌طالب(ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حکّاک(نگین‌ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمّد بن عبد اللّه" بنویسد». علی(ع) آن انگشتر را گرفت .و نزد نگین‌ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمّد بن عبد اللّه" را حکّاکی کند

نگین‌ساز آن‌را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به‌جای آن، نقش «محمّد رسول اللّه» نوشت. هنگامی که امام علی(ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حکّاک اظهار داشت: بلی، صحیح می‌فرمایید، اما .دستم به اشتباه چنین نوشت

پس حضرت علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا(ص) آورد و فرمود: «یا رسول اللّه! حکّاک آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدّعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقّت بر آن فرمود: «ای علیّ! من محمّد بن عبد اللّه هستم، و همچنین محمّد رسول اللّه نیز هستم و سپس انگشتر را به دست .«مبارک خود نمود

زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علیّ ولیّ اللّه» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین(ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «يَا مُحَمَّدُ، كَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ كَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا»؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم».[۱۴۴]

71-

:امام صادق(ع) می‌فرماید: امیرمؤمنین(ع) بر فراز منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند

---

[144] شیخ طوسی، الامالی، ص 705، قم، دار الثقافة، چاپ اول، 1414ق

«وَاللَّهِ! إِنِّی لَدَیانُ النّاسِ یوْمَ الدِّینِ وَقَسِیمُ اللَّهِ بَینَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ... أَنَا الْإِسْلامُ الَّذِی ارْتَضاهُ لِنَفْسِهِ، کُلُّ ذلِکَ مَنّاً مِنَ اللَّهِ»

به خدا قسم که من حاکم مردم در روز قیامت هستم، منم که مردم را برای بهشت و جهنم تقسیم می کنم...من همان اسلامی هستم که خداوند آن را پسندیده است. تمام اینها منت و افتخاری است از جانب خداوند متعال».(۱)

حضرت در این خطبه به این آیه شریفه اشاره فرموده:

«اَلْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.[145]

72-

روزی امیر المؤمنین علی(علیه السلام) به بازار برده فروش ها میروند؛ بین آن همه برده چشم حضرت به برده ی لاغر و نحیفی می افتد.

حضرت نزدیک میروند و از صاحب برده ها می پرسند:

این برده را چند میفروشی؟

گفت 50دینار ...

حضرت فرمود: میخرمش...

صاحب برده ها گفت ببخشید اشتباه کردم، قیمتش صد دینارست...

حضرت فرمودند: میخرم...

برده فروش وقتی دید حضرت اینگونه خواهان هستند طمع کرد و قیمت را بالا برد.

و هر بار امام علیه السلام میگفتند: میخرمش...

بحارالانوار، ج۲۶،ص۳۱۸(۱

سوره مائده، آیه۳(۲

...تا اینکه بالاخره برده ی لاغر و نحیف با چهار صد وپنجاه دینار به به امیرالمؤمنین علیه السلام فروخته شد

امام راه افتادند و برده ی نحیف هم مثل کودکی که پشت سر مادر راه میرود،آهسته پشت سر حضرت گام بر میداشت..

برخی اصحاب به حضرت عرض کردند:

آقا دیدید که چه کلاهی سرتان رفت؟ برده ای با این وضعیت جسمانی را 450دینار به شما فروختند.

امام علیه السلام با تبسم فرمودند:

سر علی کلاه نرفت..

من برده ای را خریدم

که برای حسینم جانش را با عشق میدهد.

کسی که زبانش را میبرند به جرم اینکه عاشق و دلباخته ی حسینم است..

این برده

میثم_تمار

بود[۱۴۶]...

73-

روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: بزرگترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام که قرآن بر آن دلالت می کند، چیست؟ حضرت رضا فرمود: این فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام (که می گویی) در آیه مباهله است، آن جا که خداوند می فرماید: «هرکس بعد از آنچه از علم برایت آمده است، با تو مخاصمه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، خودمان و خودتان را فراخوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم» (بر اساس این آیه) رسول خدا صلّی الله علیه و آله، حسن و حسین (ع) لیهماالسلام را به عنوان پسرانش، فاطمه علیها السّلام را به عنوان زنانش، و امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود آورد. از

[146] (الفصول المختارة، ص38/ بحار الأنوار، ج49، ص188

آنجا که هیچ یک از مخلوقات خداوند، بالاتر و برتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیست، در نتیجه بنابر حکم خداوند عزّ و جلّ، کسی برتر از نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نخواهد بود.

74- پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه السلام بربزی فرمودند..

ابن شاذان رحمۀالله در کتاب «روضه» از ابن عباس نقل می کند که :

رسول_خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن حضرت بودند

ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد:

ای محمد حق_تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت بنشان

جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه السلام را حاضر کرد و او را روبروی خود نشانید

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض کرد:

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

و عرض کرد:

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه السلام بربزی فرمودند:

سمعأ و طاعۀ آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد :

ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم .

فرمودند :

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت .

:علی علیه السلام عرض کردند

ای رسول خدا آبها را نمی بینم که در میان طشت بریزد

:فرمودند

ای علی فرشتگان از یکدیگر سبقت می گیرند در اینکه آبی که از دست های تو می ریزد بگیرند و به عنوان تبرک چهره خود را با آن شستشو دهند[۱۴۷].

75- امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود آرام باش

:شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود

" در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر امدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام امدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه اسلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند .

امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و و حشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند

.امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود آرام باش"

---

[147] الروضة : 2

الفضائل : ,92

بحارالانوار : 39/121 ح 3

مدينة المعاجز :. 1/373 ح 240

انوار النعمانية : 1/18

(دژ بحر المناقب : 2 (مخلوط

إحقاق الحق : 171/

:زمین آرام گرفت .حضرت علی پس از آن فرمود

:من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید"

" إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود (۱)

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند (۲)

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾و انسان گوید [زمین] را چه شده است (۳) [۱۴۸] "

"من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود[149]

-76

داستان چهل حرامزاده

.گفته اند: روزی هارون الرشید از بهلول خواست تا چهل حرامزاده برایش حاضر کند

!جناب بهلول فورا رفت و بعد از چند لحظه به همراه چهل نفر برگشت

هارون با تعجب پرسید: چطور به این زودی توانستی اینها را جمع کنی؟

:بهلول در جواب گفت

آسان است ای خلیفه

رفتم روی قصر و صدا زدم: چه کسی دشمن علی بن ابی طالب است؟

.با این ندا بیش از هزار نفر! آمدند و من تنها 40 نفر آنها را آوردم همانطور که خواسته بودی

---

[148] سوره زلزله ایات 1 تا3

[149] علل الشرایع ج2 ص556

بحار الانوار ج41 ص254

.هارون از کار بهلول به خنده آمد[150]

-77

نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار .و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای عجیب تر روی !داد

: هارون پرسید: چه حادثه ای ؟ حضرت موسی علیه السلام گفت

من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلچله ظاهر شد، با منقار خود

قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت ، بار سوم آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب

کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پرکشید و پرواز .کرد

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سِرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا شما را متحیر می بینم ؟

گفتیم : در کار این پرنده متحیریم

گفت : منظور او را نمی دانید؟ گفتیم : خدا بهتر می داند

گفت : این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه

---

[150] کشکول شیخ بهایی

وآله است ، او را وصیی است به نام علی_علیه_السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این دریا[151]

-78

مرد گستاخ و چشیدن خشم حضرت علی علیه السلام

.روزی خالدبن ولید با یارانش در اراضی خود امام علی (علیه السلام) را دید و به آن حضرت جسارتی کرد

حضرت، خالد را از اسبش پائین آورد و او را به سمت آسیای حارث بن کلده کشاند و میله آهنی آن سنگ آسیاب .را بیرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه کرد

خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها کند، سپس در حالی که آن میله همانند حلقه ای برگردن او بود نزد ابوبکر .وارد شد

.ابوبکر آهنگران شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگین را از گردن خالد بیرون کنند، لیکن آنها نتوانستند

پیوسته این آهن همانند قلاده ای برگردن او بود، آهنگران گفتند این آهن را که بصورت حلقه ای بر گردن توست .فقط با حرارت آتش می‌توان باز کرد

مردم نیز با .از طرفی هم خالد تحمل حرارت شدید آتش را نداشت، چرا که یقینا با آن حرارت به هلاکت می‌رسید دین قلاده برگردن خالد بن او می‌خندیدند، خالد صبر کرد تا علی (علیه السلام) از سفر خود مراجعت کرد، پس .جماعتی نزد امام رفتند و شفاعت خالد را کردند، آن حضرت نیز قبول کرد

لذا امام آن طوق آهنی را با دست مثل خمیر پاره پاره کرد و بر زمین ریخت [152]

79- امام علی علیه السلام و کشف راز مسجد عدن

بِسْمِ اللهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیم

[151] بحار الانوار، ج 40، ص 177
[152] کامل ابن اثیر،ج2،ص194

ابو بصیر از امام نقل می کند

قومی خواستند در ساحل عدن مسجدی بسازند. امّا وقتی کار مسجد به پایان رسید، خراب شد و فرو ریخت. آن قوم، پیش ابو بکر آمدند او گفت: بنا را محکم بگیرید. ولی باز هم خراب شد. دوباره آمدند.

ابو بکر بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و مردم را قسم داد که هر کس در این مورد چیزی می داند بگوید.

علی- علیه السّلام- فرمود: طرف راست و چپ قبله را حفر نمایید، دو قبر پیدا می شود که روی آنها سنگی است و در آن نوشته شده:

«من رضوی و خواهرم حیا، دختران تبّع پادشاه یمن، مردیم در حالی که به خدا شرک نورزیدیم».

پس آنها را در بیاورید و غسل دهید و کفن نمایید و بر آنها نماز بخوانید و دفن کنید. سپس مسجد را بنا کنید تا خراب نشود.

همین کار را کردند و از آن پس دیگر مسجد خراب نشد[153]

80-

در احوالات شیخ جعفر مجتهدی آمده،

یک روز که مشغول تلاوت قرآن بودم به این آیه برخورد نمودم که : « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ »

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می باشند الا آنها؟

هر چه جستجو کرده و مراجعه نمودم متوجه این مطلب نشدم.

تا اینکه نجف در عالم رویا خدمت حضرت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام رسیدم و به آقا عرض کردم مولای من اصحاب یمین چه کسانی هستند که در گرو عملشان نمی باشند؟

---

[153] «بحار: 41/ 297 حدیث 22 »

حضرت در عالم مکاشفه فرمودند:

شیخ جعفر شما که اهل حساب و عدد هستید چطور کلمه یمین را "حساب"نکردید؟

هنگامی که کلمه یمین را به ابجد "حساب" کردم متوجه شدم حاصل آن میشود عدد ۱۱۰. در آن موقع فهمیدم که كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

یعنی فردای قیامت همه گرفتار حساب و کتاب اعمالشان هستند مگر شیعیان و پیروان امیر المومنین که به عنایت و شفاعت حضرت مولا حساب و کتابی بر آنها نیست[۱۵۴].

81- هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیکر مطهر امیر المؤمنین را برای دفن به نجف میبردند، اسب سواری را مشاهده کردند که بوی خوشی از او ساطع بود.

آن سوار به آنها سلام کرد وبه امام حسن علیه السلام فرمود :تو حسن بن علی هستی که از سرچشمه وحی و قرآن شیر نوشیده است وجانشین امیر المومنین است و سرور اوصیاء میباشد؟

عرض کرد:آری

فرمود : و این حسین بن علی نوه ی پیامبر رحمت است که از منبع عصمت شیر نوشیده و پدر امامان میباشد؟

گفتند : آری

فرمود: جنازه را به من بسپارید و در امان خدا بروید

امام حسن علیه السلام عرض کرد : پدر ما وصیت فرموده که جنازه ی او را جز به جبرائیل یا خضر نسپاریم ، شما کدام یک از ایشان هستید؟؟؟

سوار نقاب از چهره برداشت ، ناگهان دیدند او خود امیر المؤمنین است.

به امام حسن فرمود: یا ابا محمد ! هیچ کس نمی میرد مگر این که علی نزد او حاضر شود، آیا بر جنازه ی خویش حاضر نگردد؟[۱۵۵]

---

[154] منبع: لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳ / ص ۵۴ و ۵۵

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده‌ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است.

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی‌گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می‌روی و آنجا می‌ایستی، تعداد سگ می‌آیند که یکی از سگها از همه زشت‌تر و بدترکیب‌تر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته ام، آن را کجا گذاشته ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببینند.

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاه‌تر، بدتر و زشت‌تر بود، گفت: پدرا! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می‌گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما

---

[155] مدینة المعاجز ج 3 ص 60- بحار الانوار ج 42 ص 300- القطره ج 1 ص 217

بی‌راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می‌شوند.

«در قرآن می‌خوانید: «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

خدا حیوان‌ها را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوان‌ها، والّا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت نمی‌آورد. «آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ

سگ هار شدند و به همه می‌پرند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند.

گفت: پسرم! ما که دیگر تمام دربها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان

-83

یکی از معجزات وآیات الهی،تولد امام علی علیه السلام می باشد.

چگونگی تولد آن حضرت را اینگونه نقل کرده اند که همانطور که برای پیامبر ص غذای بهشتی آوردند وحضرت خوردند ونطفه فاطمه س منعقد گردید برای ابوطالب هم غذای بهشتی آوردند ونطفه علی بسته شد.(بحارج 31ص6)

وقتی 9ماه گذشت وفاطمه بنت اسد خواست وضع حمل کند کنار کعبه آمد تا از خدا کمک بخواهد ناگاه دیوار کعبه شکافت برداشت وفاطمه ناخودآگاه وارد شد ودیوار بسته شد.

فاطمه مادر علی علیه السلام می گوید وقتی وارد کعبه شدم با استقبال چهارزن بنامهای حواء،آسیه ،مریم ومادر موسی مواجه شدم وبا کمک آنها فرزندم متولد شدوبوسیله آنها پذیرائی شدم.وقتی کودک متول شد،ناگاه به سجده رفت وشهادت بر وحدانیت خدا ونبوت حضرت محمد وامامت خود داد.

آن خانمها همراه فاطمه بودند تا اینکه کودک را به ابوطالب که چهار روز منتظر بود دادند.ابوطالب می گوید من سخن آنهارا که می گفتند: این کودک پاک است واگر بخواهیم اورا شستشو دهیم به او جسارت کرده ایم را می شنیدم[۱۵۶]

سپس پیامبرص که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود وسی ساله بودندکودک را در آغوش گرفتند وبا او حرف زدند.

علی در آغوش پیامبر به پدرش سلام کرد: السلام علیك یا ابه.سپس این آیات را تلاوت فرمود:بسم الله الرحمن الرحیم.قد افلح المومنون.الذینهم فی صلاتهم خاشعون.والذینهم عن اللغو معرضون...

پیامبر در اینجا فرمودند آری بوسیله تو مومنین رستگار می شوند وتو رهبر آنها هستی.تو آنها را از علمت بهره مند می کنی وآنها هم بهره مند می شوند.بخدا قسم تو پیشوای آنها هستی وبوسیله تو هدایت می شوند.

روز سوم ابوطالب ولیمه تولد علی علیه السلام را داد و سیصد شتر و صدها گاو وگوسفند قربانی نمود ومردم را اطعام کرد.

از آن روز پیامبر ص همه روزه با علی ملاقات می کردندوبا او حرفها داشتند[۱۵۷]

-84

درجلسه با حضور سخنرانان عرب،وقتی همه از اینکه بتواند یکسخنرانی بزبان عربی بکنند که درآن نقطه ویا الف نباشد،علی(ع)فوراًدوخطبه خواندند که دریکی نقطه نبود ودر دیگری الف !

قسمتی از خطبهٔ بدون الف:«حمدتُ مَنْ عظُمَت مِنّتُه وسبقت نعمتهوسبقت رحمته غضبه وتمت الکلمهٔ ونفذت المشیهٔ وبلغتقضیته،حمدته حمدمقرٍ بربوبیتّه ،متخضّع لعبودیّته،متنصلٌ منخطیئته،متفرد بتوحیده...»یعنی:حمدمی کنم خدائی را که نعمتش بزرگوآنرا بربندگان تمام داده است ورحمتش برغضبش مقدم استومنطقش کامل است.خواستش نافذ وفرمانش کامل.اورا سپاس می گویم،سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد ودربندگیش بخاک می افتدواز گناهان فاصله می گیرد ودرشناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

---

[156] (بحارج35ص14).

[157] (بحارج35ص19).

قسمتی از خطبهٔ بدون نقطه:«**الحمدللّه المحمود،المالک الودود،مصدرکل مولود ومآل کل مطرود.ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطارومسهل الاوطار،عالم الاسرار ومدرکها ومدمر الاملاک ومهلکها ومکورالدهور ومکررها...**»یعنی:سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده‌ومالکی مهربان است.خدائی که هرنوزادی را او شکل وشمایل می‌بخشد وهرطردشده ای را او پناه می دهد.پستی های زمین را هموارساخته،کوههای عظیم را اوثابت نموده،بارانها را او می فرستد ونیازهای‌خلق را او برمی اورد.عالم اسرار ودرک کنندهٔ رازهاست.ویران کنندهٔملکها وهلاک کنندهٔ آنهاست.چرخ زمان را او تکرا می کند و...[۱۵۸]

85- نجاشی شاعر علی(ع) درماه رمضان دروقت روزه،شراب‌خورد.حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را براو جاری کند.قبیلهٔ اوجمع شدند واز امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان،نجاشی راببخشد.وچون امام نپذیرفتند،اورا تهدید به ترک حمایت کردند.امّاامیرمؤمنان (ع)حدّ الهی را براوجاری فرمودند.نجاشی هم عزم سفرکردوبه بارگاه معاویه پناهنده شد.وقتی معاویه درحضور نجاشی از امام‌مذمّت نمود.نجاشی صدازد:اگر من از علی فرار کردم وبتوپناهنده شدم‌نه بخاطر ظلم علی است!بلکه من از عدالت علی فرار کردم! [۱۵۹]

86-

اولاد آنحضرت

مورخین تعداد اولاد علی علیه السلام را مختلف نوشته‌اند و تا سی و شش تن (18 پسر و 18 دختر) ثبت کرده‌اند شیخ مفید و علامه طبرسی 27 اولاد برای آنحضرت ذکر کرده‌اند و ما ذیلا بطور اختصار بدانها اشاره مینمائیم.

1ـ حسن بن علی علیهما السلام بزرگترین اولاد آنحضرت بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسن کیست؟تألیف نگارنده مراجعه شود

2ـ حسین بن علی علیهما السلام دومین اولاد علی علیه السلام بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسین کیست؟تألیف نگارنده مراجعه شود

3ـ زینب کبری (عقیله) در سال ششم هجری بدنیا آمد و در حباله نکاح پسر عم خود عبد الله بن جعفر بود.

---

[158] **(علی از کعبه تامحراب ص136)**

[159] فضائل الخمسة عن الصحاح الستة.

4ـ زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم بود.

مادر این چهار تن فاطمه زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین زوجه علی علیه السلام بود و تا فاطمه علیها السلام در قید حیات بود آنحضرت زوجه دیگری در اختیار نداشت .ـمحمد حنفیه که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است.

6 و 7ـ عمرو رقیه که توأم (دو قلو) بدنیا آمدند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه است.و حضرت مسلم بن عقیل شوهر رقیه و داماد امیرمومنان است.

8 و 9 و 10 و 11ـ عباس (حضرت ابو الفضل) و جعفر و عثمان و عبد الله که هر چهار تن در کربلا بدرجه رفیعه شهادت نائل آمدند و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی است که در رثاء فرزندانش گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد
و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد
انبئت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد

و علی علیه السلام ام البنین را براهنمائی عقیل تزویج نمود چون عقیل بانساب عرب آشنا بود حضرت باو فرمود که برای من زنی اختیار کن تا فرزند شجاعی آورد عرض کرد ام البنین کلابیه را تزویج کن که از پدران او شجاعتر کسی در قبائل عرب نبوده است و مقصود علی علیه السلام وجود حضرت ابو الفضل بود که با برادران دیگرش در رکاب با سعادت حسین علیه السلام در کربلا شربت شهادت نوشیدند .

سید جعفر حلی ضمن قصیده غرائی در مورد شجاعت عباس علیه السلام که از پدرش ارث برده بود گوید:

بطل تورث من ابیه شجاعهٔ
فیها انوف بنی الضلالهٔ ترغم
فی کفه الیسری السقاء یقله
و بکفه الیمنی الحسام المخذم

قسما بصارمه الصقیل و اننی
فی غیر صاعقة السماء لا اقسم.

12ـ یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و یحیی در کودکی پیش از شهادت پدرش از دنیا رفت .اسماء قبلا زوجه جعفر بن ابیطالب بود پس از شهادت‌جعفر در جنگ موته ابو بکر او را تزویج کرد و محمد از او بوجود آمد پس از وفات ابو بکر، علی علیه السلام اسماء را که قبلا زن داداشش بوده بحباله نکاح خود در آورد.

13 و 14ـ ام الحسن و رمله مادرشان ام سعید دختر عروة بن مسعود ثقفی است.

15ـ16ـمحمد اصغر مکنی بابو بکر و عبد الله مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه و هر دو در کربلا بشهادت رسیدند.

17 تا 27ـ نفیسه،زینب صغری،رقیه صغری،ام هانی،ام کرام،جمانه،امامه،ام سلمه،میمونه،خدیجه،فاطمه که از زنان دیگر آنحضرت بودند و اعقاب علی علیه السلام فقط از پنج تن از اولاد او یعنی حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه و حضرت ابو الفضل و عمر میباشد [160].

87- ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده

عایشه درباره علی علیه السلام می گوید:دیدم در مجلسی پدرم ابوبکر به علی علیه السلام خیره شده و چشم از او بر نمی دارد.بعد از مجلس،به پدرم گفتم چر به علی علیه السلام خیره شده بودی؟گفت چون از رسول خدا ص شنیدم نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت است.[161]

88- خنده وترس

صعصة بن صوحان در وصف علی علیه‌السلام می گوید:

علی علیه‌السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود . به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می‌آمد و هر چه می گفتیم، می‌شنید و هرجا که می گفتیم، می‌نشست . با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسیکه با شمشیر بالای سر او ایستاده و می‌خواهد گردنش را بزند .

---

[160] ارشاد مفید جلد 1 باب 4ـاعلام الوری
[161] (الغدیر)

:رسول خدا "صلی الله علیه وآله" فرمودند

هرکس ولایت علی بن ابیطالب "علیه السلام" را رد نماید تکذیب نموده تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و پیغمبران دیگر را

زیرا در کتب آنها نازل نشده چیزی مهم تر از شناسایی خدا به یگانگی و اقرار به نبوت محمد "صلی الله علیه واله" و ولایت علی "علیه السلام" و ائمه طاهرین "علیه السلام" از نسل او[۱۶۲]

89-شخصیت علی علیه‌السلام از زبان معاویه !

روزی عبداللّه بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت:

ای امیرمؤمنان ! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم ! معاویه گفت: تو را بخدا می‌دانی چه می‌گوئی؟ امّا اینکه می‌گوئی او لکنت زبان دارد ! بخدا سوگند ! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه‌السلام برای جواب دادن به آن کافی است . و اینکه می‌گوئی ترسو است ! پس مادرت به عزایت بنشیند ! آیا دیده‌ای کسی با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و امّا اینکه گفتی بخیل است ! بخدا سوگند ! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد، طلا را قبل از کاه صدقه می‌دهد !

عیداللّه گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

گفت: برای خون عثمان ![(2)]

90- حفظ کلّ قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می‌کن ! این قرائت از که است؟

خنده‌ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز می‌خواندم، علی علیه‌السلام از کنارم رد می‌شد . امام از صدای زیبای من تعجب کرد و فرمود: ای زاذان ! چرا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان ! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند سوره فقط باندازه‌ای که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم !

---

[162] تفسیر جامع جلد 1 صفحه 40

امام علیه‌السلام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود . سپس دردهانم دعائی خواند . هنوز امام از من دور نشده بود که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه‌اش حفظ شده‌ام . و از آن موقع تا کنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن پیدا نکرده‌ام[163]

91- سخن گفتن با اصحاب کهف

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران » من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش نشستم ، سپس پیامبر علی علیه‌السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه‌السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می‌برد تا آنکه علی علیه‌السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می‌دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی‌دانیم » فرمود : « که این محل کهف و رقیم است و این جائیست که اصحاب کهف خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید » . ما یک به یک بلند می‌شدیم و بر آنها سلام می‌کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیه‌السلام بلند شد و گفت : « السَّلامُ عَلَیْکُم یا مَعاشِرَ الصِّدّیقین وَالشُّهداء » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به یک باره آنها گفتند : « وَعَلَیْکَ السَّلام وَرَحْمَةُ اللّه وَبَرَکاتُه » .

انس می‌گوید : « از علی علیه‌السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران

مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری .

سپس علی علیه‌السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می‌برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد . چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم . علی علیه‌السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسیم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در رکعت

[163] علی از کعبه تا محراب

آخر نماز است و قرائت سوره کهف را به اینجا رسانیده که « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ والرقيم من آياتنا عجبا . . . »آیا خیال کردی که اصحاب کهف ورقیم از آات عجیب ما هستند؟(

92- سزای انکار ولایت علی علیه‌السلام

در ایّام خلافت ابوبکر ، علی علیه‌السلام آنهائی را که در روز غدیر شنیدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأن او فرمودند : « مَنْ كُنْتُ مَولاه فَعَلیٌ مَوْلاه » به شهادت طلبید ، دوازده نفر شهادت دادند ، ولی انس بن مالک که ده سال خدمتکار پیامبر اسلام بود و از فضائل بیکران حضرت علی علیه السلام باخبر بود، شهادت نداد .

علی علیه‌السلام به او فرمود : « ای انس ! چه شد که شهادت بر آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود ، ندادی ؟ در حالی که تو شنیدی آنچه که اینان شنیدند » گفت : « ای امیرمؤمنان ! سنّم زیاد شده و به همین خاطر فراموش کرده‌ام ! » علی علیه‌السلام فرمود : « خدایا اگر دروغ می‌گوید سرش را به عیبی دچار کن که حتّی عمامه هم آن عیب را نپوشاند ! » راوی می‌گوید : « انس دچار پیسی شد که با اینکه عمامه بر سر می‌بست ، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود(2) ۱۶۴ .

93 ـ جاری شدن چشمه

[1]در راه جنگ صفین ، لشکر حضرت‌علی علیه‌السلام دچار کم آبی شده بودند . بعد به

اطاقکی رسیدند که راهبی در آن زندگی می‌کرد ، حضرت علیه‌السلام از راهب در مورد آب در آن مکان سؤال کرد . او گفت : « از اینجا تا آب ،سه فرسخ راه است و در هر یک ماه برای من آب از آنجا می‌آورند که اگر به شما دهم ، خود تلف می‌شوم » . علی علیه‌السلام در اطراف آن محل تفحّصی کرد و زمین را به اصحاب نشان داد که بکنند . چون حفر کردند ، سنگی عظیم پیدا شد ، گفت : « سنگ را بردارید و آب بخورید » . عده زیادی جمع شدند که سنگ را حرکت دهند ، نتوانستند . عاقبت خود حضرت از اسب پیاده شد و آن سنگ را از جا کند . از زیر آن ، چشمه آبی پیدا شد که آبش از عسل شیرین‌تر و از یخ سردتر و از برف سفیدتر بود .

---

(2) ارشاد : ص352 . (.1) حدیقة الشیعة [164]

تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشک‌ها را پر کردند و سپس علی علیه‌السلام سنگ را به نفس قدرتمند خود به جای اصلیش نهاد ، و اصحاب خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند ، یاران که همراه حضرت بودند ، هر چند تفحّص کردند ، نتوانستند آن سنگ را پیدا کنند[1] .

94 ـ سزای جاسوسی برای معاویه

آمده است که علی علیه‌السلام مردی را که نامش غیزار بود به جرم جاسوسی برای معاویه و رساندن اخبار آن حضرت به معاویه بازخواست فرمود . آن مرد منکر این کار شد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « آیا به خدا سوگند می‌خوری که تو این کار را نکرده‌ای ؟ » گفت : « آری » و سوگند یاد کرد . علی علیه‌السلام به او فرمود : « اگر تو دروغگو هستی ، خداوند چشمت را کور کند » . هفته به آخر نرسید که او کور شد و هرگاه بیرون می‌آمد ، دست او را می گرفتند[2] . ۱۶۵

95 ـ پیش‌بینی در جنگ نهروان

چون علی علیه‌السلام و اصحابش برای جنگ با خوارج به طرف نهروان حرکت کردند ، در راه به سواری رسیدند که به آن حضرت خبر داد که خوارج از نهر عبور کرده و فرار کرده‌اند . حضرت فرمود : « تو دیدی که آنها از نهر عبور کنند ؟ » گفت : « بلی ! » حضرت فرمود : « به آن خدائی که محمد را به راستی بر خلق مبعوث کرده است ، قسم که آنها عبور نکرده‌اند و هنوز به پشت کسری نرسیده که تمامشان به جز ده نفر به دست لشکر من مقتول می‌شوند » . چون به کنار نهر رسیدند همانطور که حضرت وعده داده بود ، خوارج هنوز به نهر نرسیده بودند و پس از جنگ تنها ده نفر از آنها زنده ماند[1] .

96ـ خورشید برگشت

---

(1) حدیقة الشیعة : ص190 . 165

(2) ارشاد : ص352 .

اسماء و عده‌ای دیگر روایت کرده‌اند که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه‌اش نشسته بود و علی علیه‌السلام در حضور او بود که جبرئیل برای وحی نازل شد ، و چون در حالت وحی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حالت سنگینی رخ می‌داد ، سر بر زانوی علی علیه‌السلام قرار داد و سر بر نداشت تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه‌السلام ، نماز عصر را به همان حال نشسته خواند و رکوع و سجود آن را با اشاره برگزار کرد .

چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حال عادی برگشت به علی فرمود : « آیا نماز عصرت قضا شد ؟ » علی علیه‌السلام عرض کرد : « نتوانستم نماز عصر را ایستاده بجا آورم » .

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود : « از خدا بخواه که خورشید را برگرداند تا تو نماز عصرت را ایستاده بجا آوری ! به درستی که خداوند دعای تو را به خاطر مطیع بودنت از خدا و رسول به استجابت می‌رساند » .

علی علیه‌السلام دعاکرد که ناگهان خورشید پس از آنکه غروب کرده بود بازگشت و در آنجایی از آسمان قرار گرفت که وقت نماز عصر بود . علی علیه‌السلام نماز عصر را خواند و سپس خورشید غروب کرد . اسماء می‌گوید : « هنگام غروب مجدّد خورشید ، ازاو صدائی مانند صدای ارّه کردن چوب برخاست[(1)] . ۱۶۶

97 ـ گریه امیرمومنان در کربلا

وقتی علی علیه‌السلام در مراجعت از سفری ، به صحرای کربلا رسید ، ایستاد و گریه زیادی نمود . علّت را از حضرت پرسیدند ، فرمود : « این زمین کربلاست و جمعی در این مکان شهید می‌شوند ، که بدون حساب داخل بهشت می‌گردند و محل خیمه‌گاه و مکان جنگ و جای شهادت همه را نشان داد و بر آنان گریه کرد[(2)] .

99 ـ نبرد با جنّیان

از اهل تسنّن و تشیّع نقل شده است که : چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به دره‌ای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنّیان کافر در اینجا کمین کرده‌اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند .

---

(1) حدیقة الشیعه : ص192 . [166]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، علی علیه‌السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزّوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نام‌های ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه‌السلام اطاعت کنند .

علی علیه‌السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نام‌های الهی را بر زبان جاری کرده و به

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه‌السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده‌ای سیاه رو که به نظر می‌رسید شعله‌هائی از آتش در دست‌های خود دارند ، مشاهده شدند . علی علیه‌السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می‌فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می‌داد ، وقتی علی علیه‌السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه‌السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه‌السلام گفتند : « ای اباالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می‌ترسیدیم » . حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نام‌های خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می‌ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی‌آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفته و مسلمان می‌شوند » .

چون علی علیه‌السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیه‌السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه‌ای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم [1] . ۱۶۷

---

(1) ارشاد . 167

100 ـ گفتگوی پرنده با امیرمؤمنان

امام حسین علیه‌السلام فرمود : در صفا ، پرنده دراجّی آمده و بر علی علیه‌السلام سلام کرد و گفت : « ای ولیّ خدا من چهارصد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر خدا مشغولم و او را عبادت می کنم » .[۱۶۸]

علی علیه‌السلام فرمود : « در اینجا که غذا و آبی نیست ، چگونه زندگی می کنی » ؟

گفت : « ای مولای من ! به آن خدائی که پسر عموی تو را به پیامبری مردم فرستاده و تو را وصی او گردانیده است ، که هر زمان گرسنه می‌شوم ، شیعیان تو را دعا می‌نمایم و سیر می‌شوم و هرگاه تشنه شدم دشمنان تو را نفرین می کنم و سیراب می گردم »[(1)] .

101 ـ علی وارث پیامبر

جابر انصاری می گوید : « بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عباس نزد علی علیه‌السلام آمد و میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از او طلبید ، علی علیه‌السلام فرمود : « پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه‌اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی » . عباس گفت : « من ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم » .

علی علیه‌السلام بلند شد و در حالی که عده‌ای از مردم همراه او بودند ، وارد مسجد شد . سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را بیاورند . وقتی آنها را حاضر کردند علی علیه‌السلام به عباس فرمود : « اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی ، همه آنها مال تو خواهد شد ، زیرا میراث پیامبران به اوصیاء آنها می‌رسد و به مردم و فرزندانشان نمی‌رسد ، ولی اگر نتوانستی با اینها حرکت کنی ، تو در اینها حقی نداری » .

عباس قبول کرد و علی علیه‌السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و شمشیر را به دست او داد و به او گفت : « با عمامه بلند شو و راه برو که این نشانه‌ای از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است » .

---

(2) حدیقة الشیعة : ص195 .

[168] ارشاد : ص342 .

عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیّر شد . سپس علی علیه‌السلام به عباس گفت : « ای عمو ! این استر که دم در است مال من و فرزندانم است اگر توانستی سوار او شوی مال تو می‌شود »[۱۶۹]

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه‌السلام بر او گفت : « ای عموی پیامبر ! علی علیه‌السلام به تو نیرنگ زد ، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی ، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه « إِنَّ اللّه یُمْسِکُ السَّموات وَالأَرْضَ أن تَزُولاَ » را قرائت نما .

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد ، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود ، کرد که عباس از این حرکت غش نمود . مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند ، نتوانستند . علی علیه‌السلام استر را با اسم خواند .

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیه‌السلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهماالسلام را نیز سوار کرد ، سپس زره و عمامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشید و شمشیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می‌فرمود : « هذا مِن فَضلِ رَبّی لِیَبلُوَنی ءَاَشکُر اَنَا وَهُما اَم تَکْفُر اَنتَ یا فلان » یعنی : « این از فضل خدا بر من است ، که مرا آزمایش می‌کند ، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهماالسلام) شکر می‌نمائیم یا تو کفران می‌ورزی ، ای فلان »(1) .

102 ـ پرچمدار خیبر

سنی و شیعه روایت می‌کنند که : « در جنگ خیبر ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از اینکه برای علی علیه‌السلام دعا کرد ، پرچم را به دست او داد . علی علیه‌السلام با سرعت به طرف قلعه حرکت کرد ، به طوری که اصحاب او گفتند : « قدری آهسته‌تر رو » وقتی به قلعه رسیدند علی علیه‌السلام درب آن را با دست خود از جا کند و به زمین افکند . هفتاد نفر تلاش کردند که در را بر جای خود قرار دهند ، نتوانستند و این نیروئی بود که خدا ، علی علیه‌السلام را به آن مخصوص کرد و عادت طبیعی را به هم زد و آن را نشانه و معجزه او قرار داد(1) .[۱۷۰]

---

[169] حدیقة الشیعة : ص411 .

[170] (1) بحار الأنوار : ج26 ، ص33 .

103 ـ معجزه‌ای برای قوم یهود

در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عالمی از علماء یهود نزد حضرت آمده و گفت : « قوم من ، مرا فرستاده‌اند ، زیرا از موسی بن عمران به ما رسیده که چون پیامبر عربی مبعوث شود به خدمت او بروید و بگوئید که هفت شتر سرخ موی سیاه چشم ، از کوه مدینه بیرون آرد . اگر به دعای او شتران مذکور از کوه بیرون آمدند به وی ایمان آورید و تابع دین و ملت او شوید که او سید انبیاء است و وصی او سید اوصیاء است و مثل برادر من هارون است » .

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که : « ای برادر یهودی همراه من بیا و با اصحاب به اطراف مدینه تشریف برده ، دو رکعت نماز گزارد و به کلام حقی سخن فرموده ، کوه به حرکت آمده و شکافته شد و مردم صدای شتران را شنیدند . یهودی گفت : « اَشهَدُ اَن لا اِله اِلا اللّه وَاَشهَد اَنَّکَ لِرَسولَ اللّه وَاِنَّ جَمیعَ ما جِئْتَ بِهِ صَدَقَ وَعَدْل » یا رسول اللّه به من مهلت ده تا به نزد قومم رفته و آنها را بیاورم تا خود ببینند و ایمان آورند و به وعده خود وفا نمایند و از خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرخص شده و به نزد قوم خود رفت و آنها را خبر داد .

آنها نیز آماده سفر شدند و به طرف مدینه حرکت کردند ، ولی وقتی به مدینه رسیدند ، متوجه شدند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت فرموده است و ابوبکر به جای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته است . آنها نیز خواستند که برگردند . عالمشان گفت : « حضرت موسی به ما خبر داده است که وصی او مثل برادر من هارون است پس صبر کنید تا وصی او را ببینیم شاید که این معجزه از او هم برآید . وقتی نزد ابوبکر رفتند ، پرسیدند : تو خلیفه رسولی ؟ گفت : « بلی ! شما کیستید ؟ چند نفرید و چه کاری دارید ؟ » گفتند : « اگر خلیفه رسول خدائی عدد و عده ما بر تو باید معلوم باشد و اگر خلیفه رسول نیستی چرا به غیر حق بر جای او نشسته‌ای » ؟[171]

ابوبکر نمی‌دانست چه بگوید و یهود به هم نگاهی کردند و از آمدن راه دور و دراز پشیمان شدند . یکی از دوستان علی علیه‌السلام حاضر بود گفت : « ای قوم ! همراه من بیائید تا وصی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به شما نشان دهم . آنها خوشحال شدند و به نزد علی علیه‌السلام رفتند و او را حزین و اندوهگین یافتند و آن حضرت فرمود : « شتران خود را می‌خواهید ؟ » گفتند : « بلی ! » اشاره فرمود : که بیائید و آنها را به همان مکانی که رسول خدا

---

(1) ارشاد : ص334. [171]

صلی‌الله‌علیه‌وآله برده بود ، برد و هنگامی که به آنجا رسید ، گریست و فرمود : « پدر و مادرم فدایت یا رسول اللّه ! که در این مکان نماز خواندی و اعجاز کردی » .

علی علیه‌السلام دو رکعت نماز خواند و دعا فرمود کوه حرکت کرده و شق شد و هفت شتر به همان هیئت که ذکر کرده شد ، بیرون آمدند و به آنها تسلیم کرد . آنها با دیدن این معجزه همگی مسلمان شدند[1] .[۱۷۲]

104 ـ او نمرده است

شخصی نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت : « ای علی علیه‌السلام من از وادی قری (محلی بین مدینه و شام) عبور می کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آنجا مرده است ، از خدا برای او آمرزش بخواه ! حضرت فرمود : « بس کن ! او نمرده و نمی‌میرد تا اینکه سردار لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن حبیب بن حماز است » .

در این موقع شخصی از کنار منبر بلند شد و گفت : « ای امیرمؤمنان ! به خدا سوگند من شیعه تو و دوستدار تو هستم ! » حضرت فرمود : « تو کیستی » ؟ گفت : « من حبیب بن حمازم ! » حضرت فرمود : « بپرهیز از اینکه تو آن پرچم را به دست گیری و به دست خواهی گرفت و از این در مسجد وارد خواهی کرد و اشاره به در (باب الفیل) کرد » .

در دوران قیام حسین علیه‌السلام ، ابن زیاد لشکری به سوی حسین علیه‌السلام فرستاد که فرمانده او خالد بن عرفطه و پرچمدارش حبیب بن حماز بود[2] .

105 ـ پذیرایی از مهمان

شخصی مهمان علی علیه‌السلام شد و حضرت مقداری نان خشک برای او در آب ترید کرد و فرمود : « بخور » وقتی شخص داخل ظرف دست برد و خواست نان ترید شده را بخورد ، مشاهده کرد که گوشت مرغ است و هنگامی که حضرت مجدداً ظرف او را پر کرد و فرمود : « بخور » ، مشاهده کرد که شیرینی است . به علی علیه‌السلام عرض

(1) حدیقة الشیعة : ص412 . [172]

کرد : « ای مولای من ، شما مقداری نان خشک در آب برای من ترید کردی ، در حالی که آن تبدیل به انواع غذاها گردید ! »[۱۷۳]

حضرت فرمود : « بله ! این ترید ظاهرش و این غذا و آن غذاها باطن اوست و این خصوصیت ما امامان می‌باشد[(1)] .

106 ـ زنده شدن حضرت سام

در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عده‌ای از یمن آمدند به حضرت گفتند : که ما باقیمانده‌های ملل گذشته از آل نوح هستیم و وصی پیامبر ما اسمش سام بوده است ، که در کتابش خبر داده که هر پیامبری معجزه‌ای و جانشینی دارد که جای او می‌نشیند . وصیّ شما کیست ؟ پیامبر اشاره به علی علیه‌السلام کرد آنها گفتند : « اگر ما از او بخواهیم که حضرت سام را به ما نشان دهد ، می‌تواند ؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « به اذن الهی ، بلی » و فرمود : « ای علی علیه‌السلام ! بلند شو و با آنان داخل مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن ! » علی علیه‌السلام داخل مسجد شد و آنان نیز در حالی که کتاب‌هایی در دست داشتند ، داخل مسجد شدند . علی علیه‌السلام دو رکعت نماز خواند ، سپس ایستاد و پایش را به زمین زد . ناگهان زمین باز شد و تابوتی ظاهر گردید و از میان تابوت پیامبری که صورتش مانند ماه می‌درخشید و خاک را از سر و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت بیرون آمد و گفت : « اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلا اللّه وَاَنَّ مُحَمَّدً رَسولَ اللّه سَیِّدُ المُرسَلین وَاَنَّکَ عَلی وَصی مُحَمَّد سَید الوَصیین وَاَنَا سام بن نوح » (شهادت می‌دهم خدایی جز اللّه نیست ، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول او ، سرور پیامبران است و توئی علی علیه‌السلام وصی محمد و سرور اوصیا هستی ، من سام فرزند نوح هستم) .

در این موقع آنها کتابهای خود را گشودند و اوصاف او را با اوصافی که برای سام در کتابهایشان آمده بود ، مطابقت دیدند .

آنها گفتند : « ای سام ! ما می‌خواهیم که تو از کتاب نوح سوره‌ای بخوانی او هم شروع کرد به خواندن سوره‌ای ، سپس بر علی علیه‌السلام سلام نمود و در تابوت خوابید و زمین بر هم آمد و مثل سابق شد .[۱۷۴]

---

(1) بحارالانوار : ج410 ، ص195 . [173]

(2) ارشاد : ص320 .

آنها همگی گفتند : « تنها دین در نزد خدا اسلام است » و در این رابطه بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه نازل شد ؛ « أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّه هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى » « آیا غیر از خدا را سرپرست خود قرار می‌دهند . در حالی که خدا سرپرست است و اوست که مردگان را زنده می کند »(1) .

107 ـ پادشاه مجسمه

مغربی روایت می کند که در برگشت علی علیه‌السلام از نهروان ، در راه به مجسمه‌ای برخوردیم که علی علیه‌السلام فرمود : « آن را نزد من بیاورید » وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود : « ای مجسمّه ! سخن بگو که چه کسی بودی ؟ فقیر یا غنی ؟ بدبخت یا خوشبخت ؟ پادشاه یا رعیّت ؟ » .

ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت : « سلام بر تو ای امیر مؤمنان ! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم و هزار شهر در دنیا تسخیر کردم و هزار پادشاه را کشتم . ای امیرمؤمنان من کسی هستم که پنجاه شهر بنا کردم و هزار دختر ، بکارت برداشتم و هزار غلام ترکی و غیر ترکی داشتم »(2) .

108 ـ دوستان و دشمنان امام علی علیه السلام

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت : « ای امیرمؤمنان علیه‌السلام ! دزدی کرده‌ام ، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید مضطر بوده‌ای ؟ » برای بار دوم آمد و گفت : « ای امیرمؤمنان علیه‌السلام ! دزدی کرده‌ام مرا پاک کن ! » حضرت فرمود : « برو شاید از دیوار دزدی نکرده‌ای ؟ » [i] برای بار سوم آمد

و تقاضای جاری شدن حد نمود . حضرت فرمود : « برو شاید به اندازه نصاب شرعی نبوده است ؟ » برای بار چهارم آمد و علی علیه‌السلام دستور داد ، دست راست او را قطع کنند . او پس از اجرای حد دست قطع شده خود را برداشت و رفت . در راه به ابن ابی الکوّاء رسید و او از غلام سؤال کرد : چه کسی دستت را قطع نموده است ؟ غلام مدح علی علیه‌السلام را گفته و جواب داد که : « امیرمؤمنان و پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد » . ابن ابی الکوّاء نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت : « چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده‌اید ولی او مدح

(1) بحارالانوار : ج41 ، ص273 . [174]

شما را می‌گوید » . علی علیه‌السلام فرمود : « دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم ، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر عسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من بر ندارند » .

سپس دستور داد که غلام را برگرداندند و دعائی خوانده و دست او را در جای قبلی خود گذاشت ، که به اعجاز الهی سالم شد و گویا هیچگاه قطع نشده بود[1] .

109 ـ دنیا را نمی‌خواهم

روایت شده که علی علیه‌السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند . مردی به حضرت گفت : « پدر و مادرم به فدایت ، من تعجب می‌کنم که دنیا در دسترس مردم است ، ولی در دسترس شما نیست » .

علی علیه‌السلام فرمود : « ای فلان ! آیا تو گمان می‌کنی که ما دنیا را می‌خواهیم و به ما داده نمی‌شود » . سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه‌ها را در دست گرفت و ناگهان آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند !

علی علیه‌السلام فرمود : « اگر می‌خواستیم بود ، ولی نمی‌خواهیم » و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال اول برگشتند[2] . ۱۷۵

110 ـ طب خداوند

از امام سجاد علیه‌السلام روایت شده که علی علیه‌السلام با عده‌ای در محلی نشسته بودند . مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه می‌دانست وارد شده و به علی علیه‌السلام عرض کرد : « ای ابوالحسن ! خبر پسر عمویت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده‌ام ، ولی گویا او رحلت کرده است . اما الان نگران تو هستم زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان لاغر و باریک گردیده که تو را نمی‌تواند سر پا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می‌توانم برطرف کنم ، امّا برای باریکی ساقت علاجی

---

(1) اکسیر اعظم . 175

(2) اکسیر اعظم .

نمی‌شناسم ، ولی همین قدر می‌دانم که باید چیز سنگینی حمل نکنی که احتمال شکستن پایت در آن است . سپس داروئی بیرون آورد و گفت : « اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهره‌ات می‌رود ! »

علی علیه‌السلام فرمود : « آیا داروئی داری که زردی را زیاد کن ؟ یونانی عرض کرد : « بلی ! » حضرت فرمود : « آنرا به من بده ! » یونانی آن دارو را به حضرت داد . علی علیه‌السلام سؤال کرد : « چقدر وزن آن است ؟ » یونانی گفت : « چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می‌کشد » علی علیه‌السلام همه آن شیشه را سر کشید !

یونانی بسیار وحشت کرد و فکر می‌کرد که نکند علی علیه‌السلام رحلت کند و بنی هاشم از او انتقام بگیرند ! علی علیه‌السلام متوجه ترس او شد و تبسم نمود و فرمود : « ای بنده خدا ! نترس که بدن من در حال حاضر از همه اوقات صحیح‌تر و سالم‌تر است و آنچه تو آن را زهر می‌دانی به من زیان نمی‌رساند » .

سپس حضرت فرمود : « چشم‌های خود را ببند ! » یونانی چشم خود را بست و سپس باز کرد ، چون نگاه کرد ، دید که صورت علی علیه‌السلام مانند خورشید تابان گلگون شده است . علی علیه‌السلام فرمود : « کجاست آن زردی که در من می‌دیدی ؟ »

گفت : « به خدا سوگند که تو آن شخصی که من در او زردی دیدم نیستی و اگر مسیح

پیامبر این زهر را خورده بود . جان به سلامت نمی‌برد . حضرت دو ساق پای خود را نشان او داد و فرمود : « تو چنان می‌کنی ، من باید دو ساق خود را معالجه کنم و اشیاء سنگینی حمل ننمایم . ولی من تو را بر طب خدای عزّوجل که بر خلاف طب توست راهنمایی می‌کنم » . در این حال حضرت دست مبارک برد و ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر روی آن واقع گشته بر سر برده و هر یک از آن ستونها را بلند کرد و آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود ، در هوا با آن ستون نگاه داشت . مرد یونانی از ترس و تعجب زیاد از هوش رفت . علی علیه‌السلام فرمود : تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آید . وقتی به هوش آمد ، گفت : « به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده نشده است »[1] .۱۷۶

---

(1) اکسیر اعظم . 176

111- مقام بخشش امام علی علیه‌السلام

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصراللّه‌بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند . از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین علیه‌السلام پیدا شد .

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته‌ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که:

توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد . شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می‌گذشتیم و می‌بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآورد که در او است .(2)[177]

112- عدی بن حاتم حضرت علی علیه‌السلام را دید که در برابرش کاسه‌ای آب و پاره‌ای نان جو و نمک نهاده‌اند گفتای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سر بری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد . علی علیه‌السلام گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد .(1)[178]

113-

---

2 . خوبی‌ها و بدی‌ها . [177]

1 . خوبی‌ها و بدی‌ها . [178]

جوان با نفرین پدرشل شد!

روزی علی(ع)درحال طواف بود که صدای التجاء ومناجات والتماس‌جوانی را شنید.امام ازاو دربارۀ گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت:من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین‌کرد ومن فلج شدم . پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید،وبرای شفایم دعاکند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت.حال من مانده اماین پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند.او این دعارا خواندوپیامبر را درخواب دید که حضرت دستی برپاهای او کشید واو شفایافت.»[۱۷۹]

114- قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را

قضیه برداشتن کلاغ کفش آن حضرت را: چنان است که صاحب (اَغانی) از مداینی نقل کرده که یک روز سیّد حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه بایستاد و گفت : اگـر کسی در فضیلت علی علیه السّلام حدیثی گوید که من آن را نشنیده باشم و به شعر درنیاورده باشم ، اسب خویش را با آنچه با من است عطا کنم . جماعتی که حاضر بودند حدیث از فضائل علی علیه السّلام کردند و سیّد شعرهای خویش را که موافق آن حدیث بوده انشاد می کرد تا آنکه مردی روایت کرد از ابوالرّعل مرادی که گفت : حاضر خدمت حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام شدم و آن حضرت خُفّ خویش را از برای نماز بیرون کرد در زمان ماری میان آن رفت پس چون فارغ شد و کفش خویش را طلبید غرابی از هوا به زیر آمد و آن خُفّ را به منقار گرفت و به هوا برد و از فراز به زمین افکند آن مار از خُفّ بیرون آمد. سیّد حمیری گفت که تاکنون این حدیث را نشنیده بودم پـس اسب خود را و آنـچه به او وعده کرده عطا کرد و اشعار متضمّن این فضیلت انشاد کرد که صدر آنها این شعر است :
اَلا یاقَوم للعَجَب الْعُج اب

---

[179] همان(1) بحارالانوار : ج 41، ص212.

(2) بحارالانوار : ج 41، ص215 .

لِخفٍ اَبی الحُسَیْن وَللجِب اب ِ[180]

115–طلا کردن آن جناب کلوخ را: و قضیّه آن چنان است که مردی منافق از مؤ منی مالی طلب داشت و از او طلبکاری می کرد، امیرالمؤ منین علیه السّلام برای او دعائی کرد آنگاه او را امر کرد تا سنگی و کلوخی از زمین برگیرد و به حضرت دهد، چون آن حضرت آن حَجَر و مدر را گـرفت در دست او طلای احمر شد و به آن مرد عطا کرد، پس آن مرد دین خویش را از آن ادا کرد و زیاده از صد هزار درهم برای او به جای ماند.[181]

116- معجزه پیدا شدن قبر منور علی ع

((عبداللّه بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرّشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم ، به جانب غریین و ثَوِیَّه رسیدیم ، در آنجا چند آهو دیدیم ، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم ، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجّب کرد و حیرت زده شد،سپس آهوها از آن ت –پّه به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن ، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد.

هارون گفت : بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به این راز پی ببریم).

ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم ، هارون به او گفت :((به ما خبر بده که در این تپّه و بلندی ، چه چیزی وجود دارد؟)).

پیرمرد گفت :((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)).

هارون گفت : عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم وتو را از محل سکونتت ، بیرون نکنم

---

180 (مناقب) ابن شهر آشوب 343/2

181 (شیخ عباس قمی رحمه اللّه). (مناقب) ابن شهر آشوب 362/2

پیرمرد گفت :((پدرم از پداران خود نقل کرده که قبر علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجاست ، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هرکس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی ، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس بازگشتیم .

محمّد بن عیسی (یکی از محدّثین) می گوید: من این جریان را شنیدم ، ولی قلبا باور نمی کردم تا اینکه پس از مدّتی ، رهسپار مکّه برای انجام حجّ شدم ، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم ، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می گفت تا اینکه روزی گفت : شبی من با هارون الرّشید هنگام بازگشت از مکّه و ورود به کوفه بودم ، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشانش) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غریین رسیدیم ، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی ، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدّس آن ، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت :

((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم ، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (72) و بر ضدّ حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب ، این شیوه ادامه یافت)).

آنگاه به من گفت : ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن ، عیسی را بیدار کردم ، به او گفت :((ای عیسی ! برخیز و در کنار قبر پسر عمویت نماز بخوان)).

عیسی گفت :((کدام پسر عمویم ؟)).

هارون گفت :((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هردو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم :((ای امیرمؤ منان ! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه بازگشتیم

117- سلونی قبل ان تفقدونی

:((اَصْبغ بن نُباته)) می گوید: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بیعت کردند ، آن حضرت ، عمامه (یادگار) رسول خدا را به سر بسته بود و لباس (یادگار) او را بر تن نموده بود. در مسجد از منبر بالا رفت و (ایستاده) پس از حمد و ثنا، مردم را موعظه و نصیحت کرد، سپس نشست و انگشتان دو دست خود را داخل هم گذارد و به زیر ناف نهاد، آنگاه فرمود: ای مردم !
((سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی فَاِنَّ عِنْدِی عِلْمُ الاوَّلِینَ وَالأْخَرِینَ ...)).
((از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید (و از میان شما بروم) چرا که علم پیشینیان و آیندگان ، نزد من است)).
بدانید سوگند به خدا! اگر بستر خلافت برایم گسترده شود (و بر آن بنشینم) با پیروان تورات ، طبق تورات و با پیروان انجیل ، طبق انجیل و با پیروان زبور، طبق زبور، و با پیروان قرآن طبق قرآن ، حکم می کنم به گونه ای که (اگر) هریک از این کتابها، به سخن درآید بگوید:((پروردگارا! علی (علیه السلام) مطابق قضاوت تو، قضاوت کرد))، سوگند به خدا! من به قرآن و معانی بلند پایه آن از همه آگاهتر هستم و اگر یک آیه از قرآن نبود (74) ، قطعا شما را به آنچه تا روز قیامت ، پدید می آید، آگاه می کردم)).

سپس بار دیگر فرمود:((سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی ...؛ قبل از آنکه مرا نیابید، از من بپرسید، سوگند به خداوندی که دانه را (در دل خاک) شکافت و انسان را آفرید، اگر از هر آیه قرآن از من سؤ ال کنید به شما خواهم گفت که آن آیه ، چه وقت نازل شده ؟ و در مورد چه کسی نازل شده ؟ و از ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه ، عامّ و خاصّ و محل نزول آن (از مکّه یا مدینه) شما را آگاه می سازم ، سوگند به خدا! هیچ گروهی ، اکنون تا روز قیامت ، نیست مگر آنکه من رهبر و جلودار و دعوت کننده آن گروه را می شناسم و می دانم که کدام در مسیر گمراهی گام برمی دارد و کدام در خط رشد و سعادت)).[۱۸۲]

118- حدیث برائت

یکی از ویژگیهای مخصوص امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آن چیزی است که ((در حدیث برائت)) آمده (که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد) پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) (آیات برائت و بیزاری از مشرکان را که در آغاز سوره توبه آمده) نخست به ابوبکر سپرد تا به مکّه برود و در مراسم حجّ آن را اعلان کند، ابوبکر به سوی مکه رهسپار شد، چندان از مدینه دور نشده بود که جبرئیل بر پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد و عرض کرد: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید:
((لا یُؤَدّیِ عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ؛ اعلان بیزاری از مشرکان نباید انجام گیرد جز به وسیله خودت یا مردی از

[182] نگاهی بر (زندگی دوازده امام (ع))

خودت)).

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را طلبید و به او فرمود:((بر شتر غضبا سوار شو و به سوی ابوبکر برو و نامه برائت از مشرکین را از او بگیر و خودت آن را به مکّه ببر و به مشرکان ابلاغ کن و ابوبکر را مخیّر کن ، اگر خواست همراه تو به مکّه بیاید و اگر خواست به مدینه بازگردد)).

حضرت علی (علیه السلام) سوار بر شتر غضبا (شتر مخصوص رسول خدا) (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) شد و حرکت کرد تا به ابوبکر رسید، همینکه ابوبکر آن حضرت را دید، پریشان گشت و به سوی علی (علیه السلام) متوجّه شد وقتی به او رسید، گفت :((ای ابوالحسن ! برای چه آمده ای ؟ آیا می خواهی با ما به مکّه بیایی و یا برای امر دیگری آمده ای ؟)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به من فرمان داد تا به تو بپیوندم و آیات برائت را از تو بگیرم و آن را در مکّه برای مشرکان اعلان نمایم و پیمان قبلی با مشرکان را بهم بزنم . (81) و به من دستور داد، تو را به اختیار خودت واگذارم که همراه من بیایی و یا به مدینه بازگردی)).

ابوبکر گفت : من به سوی رسول خدا باز می گردم ، وقتی که به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، عرض کرد:((مرا برای اجرای امر مهمّی که دیگران برای آن گردن کشیده بودند (تا به افتخار آن نایل گردند) شایسته دانستی ، وقتی که برای انجام آن به راه افتادم ، مرا برگرداندی ، آیا از قرآن ، آیه ای در این مورد نازل شده است ؟)).

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نه ، ولی فرستاده امین خدا جبرئیل ، نزد من آمد و این پیام را از جانب خدا برای من آورد که :

((لا یُؤَدّیِ عَنْکَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْکَ، وَعَلِیٌّ مِنّیِ وَاَنَا مِنْ عَلِی ، وَلا یُؤَدِّی عَنِّی اِلاّعَلِیٌّ)).

((این آیات (برائت از مشرکان را به مشرکان) ابلاغ نکند جز خودت یا مردی از خودت و علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و از جانب من جز علی آن را ابلاغ نخواهد کرد)).[183]

119- سران یهود بدست شیر خدا کشته شدند

[183] ((حدیث برائت)) با عبارات مختلف در کتب اهل تسنن مانند: ذخائر العقبی ، ص 69. مسند احمد حنبل ، ج 3، ص 212 و ج 1، ص 150 و خصائص نسائی ، ص 28 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 322 و... آمده است .

از ویژگیهای زندگی امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در جنگ بنی نضیر این بود که یکی از سران یهودیان تروریست را که (در جریان جنگ بنی نضیر) به سوی خیمه رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) تیر انداخته بود، کشت () و نُه نفر از یهودیان (توطئه گر) را به قتل رساند و سر بریده آنان را که همیار بودند به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد.

حسّان بن ثابت انصاری (شاعر معروف) خطاب به علی (علیه السلام) می گوید:

لِلّهِ اَیُّ کَرِیهَةٍ اءبْلَیْتَها

بِبَنِی قُرَیْظَةٍ وَالنُّفُوسُ تَطْلِعُ

اردی رئیسهم وآب بتسعهٔ

طورا یشلهم وطورا یدفع

((براستی چه دشواریها و رنجها را در مورد یهود بنی نضیر () تحمّل کردی ، آنگاه که مردم چشم انتظار عملیّات تو بودند، رئیس آنان را کشتی و نه نفر از آنان را بازگرداندی ، گاهی آنان را سرکوب می کرد و گاهی از آنان جلوگیری می نمود (تا آسیب به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نزنند)). [۱۸۴]

-120

مبارزه شیرخدا با عمروبن عبدود

در جنگ خندق وقتی عمروبن عبدود از طرف مشرکیم رجز می خواند و هماورد می خواست وکسی از مسلمانان جرات نداشت به مبارزه با او برود جز علی بن ابی طالب (ع) ،رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و عمامه خود را بر سر علی (علیه السلام) گذارد و بست و شمشیر خود را به علی (علیه السلام) داد و به علی (علیه السلام) فرمود:((اِمْضِ لِشاءْنِکَ؛ به سوی آنچه می خواهی برو)). سپس گفت :((اَللّهُمَّ اَعِنْهُ؛ خدایا! علی را یاری کن)) و علی (علیه السلام) به میدان شتافت .

گزارش جابر از صحنه جنگ خندق

[184] (زندگی دوازده امام (ع))

وقتی که علی (علیه السلام) به سوی ((عمرو)) رفت ، جابر بن عبداللّه انصاری نیز دنبال علی (علیه السلام) رفت تا ببیند نبرد علی (علیه السلام) با ((عمرو)) به کجا می انجامد (تا آنچه دیده بعدا گزارش دهد) وقتی که علی (علیه السلام) در برابر ((عمرو)) قرار گرفت ، به او چنین فرمود:

((ای عمرو! تو در زمان جاهلیّت می گفتی : هرکس از من سه تقاضا کند، آن سه تقاضا یا یکی از آنها را روا می کنم)).

عمرو گفت : آری چنین است .

علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای اوّل من این است) تو را دعوت می کنم به یکتایی خدا و صدق نبوّت رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) گواهی دهی و قبول اسلام کنی)).

عمرو گفت :((ای برادرزاده ! از این تقاضا بگذر)).

علی (علیه السلام) فرمود:((این تقاضا را اگر بپذیری ، برای تو بهتر است)).

سپس علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای دوّم من آن است که) از هرجا که آمده ای بازگردی . (و جنگ را ترک کنی)).

عمرو گفت :نه ، آن وقت زنان قریش تا ابد گفتگو می کنند (که عمرو از روی ترس ، نجنگید).

علی (علیه السلام) فرمود:((تقاضای دیگری دارم)).

عمرو گفت : آن چیست ؟

علی (علیه السلام) فرمود:((از اسب فرود آی و با من جنگ کن)).

عمرو لبخندی زد و گفت :((من گمان نداشتم که فردی از عرب پیدا شود و چنین سخنی به من بگوید و من دوست ندارم مرد بزرگواری چون تو را بکشم و بین من و پدرت رابطه دوستی بود)).

علی (علیه السلام) فرمود:((ولی من دوست دارم تو را بکشم ، حال اگر جنگ می خواهی ، پیاده شو)).

عمرو، از این سخن خشمگین شد و پیاده شد و به صورت اسبش زد که اسب بازگشت .

جابر می گوید: این دو به همدیگر حمله کردند، آنچنان گرد و غبار از زیر پای آنان برخاست ، که آنان را در میان گرد و غبار ندیدم ، فقط صدای تکبیر شنیدم ، دریافتم که علی (علیه السلام) ((عمرو)) را کشته است ، همراهانش را دیدم کنار خندق آمدند که به آن سوی خندق بجهند و فرار کنند، از آن سو، وقتی مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند به پیش آمدند و به سوی خندق تاختند تا از نزدیک ، صحنه را بنگرند، دیدند ((نوفل بن عبداللّه)) به داخل خندق افتاده و اسبش نمی تواند او را از آنجا نجات دهد، او را سنگباران کردند.نوفل به مسلمین گفت :((مرا با بهتر از این روش بکشید، یکی از شما پایین آید تا با او بجنگم)).

علی (علیه السلام) به سوی او پرید و او را زیر ضربات سهمگین خود قرار داد تا او را کشت .

سپس آن حضرت به ((هُبَیره)) (یکی از همراهان دیگر عمرو) حمله کرد و با شمشیر چنان به برآمدگی زین اسب او زد، زرهی که پوشیده بود، از تنش افتاد.
عکرمه و ضرار بن خطاب از همراهان عمروبن عبدود،(وقتی وضع را چنان دیدند) فرار رابرقرار برگزیدند.
جابر می گوید:((من نبرد علی (علیه السلام) با عمرو را نتوانستم به هیچ چیز تشبیه کنم ، جز به داستان داوود (علیه السلام) با جالوت که خداوند آن را در قرآن آورده است ، آنجا که می فرماید:
(فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ داوودُ جالُوتَ ...)[۱۸۵].
سپاه طالوت به فرمان خدا، سپاه دشمن (جالوت) را شکست دادند و داوود (جوان کم سن و سال نیرومند و شجاعی که در لشگر طالوت بود) جالوت را کشت)).[۱۸۶]
-121

شیرخدا پیروز جنگ خیبر

در جنگ خیبر وقتی کسانی را که پیامبر بعنوان فرمانده منصوب کرده بودند مانند عمر و ابوبکر در فتح خیبر توفیقی نداشتند، رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را بسیار ناراحت کرد و آثار خشم و اندوه از چهره رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) مشاهده می شد (در این موقعیّت خطیر و سرنوشت ساز) پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فریاد برآورد:
((لأُعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّهُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَیُحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ کَرّارٌ غَیْرُ فَرّارٍ لا یَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحُ اللّهُ عَلی یَدَیْهِ)).

((قطعا فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، او که حمله های پیاپی می کند و هرگز پشت به جنگ نمی نماید و از جبهه بازنمی گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب فرماید)).
پرچم را (فردای آن روز) به دست امیرمؤ منان علی (علیه السلام) داد و فتح خیبر به دست او انجام یافت . از مفهوم گفتار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) (در سخن فوق) استفاده می شود که آن دونفر فراری دارای آن وصفی که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از علی (علیه السلام) نمود (یعنی او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند) نیستند، چنانکه ذکر وصف ((کرّار)) (حمله کننده استوارو ثابت قدم در صحنه جنگ) بیانگر خروج فراریان از این وصف است و این جبران قهرمانانه علی (علیه السلام) از خسارات شکستهای

---

[185] (سوره بقره ، آیه 251)

[186] (زندگی دوازده امام (ع))

قبل ، دلیل روشنی بر یگانگی حضرت علی (علیه السلام) در این پیروزی آفرینی و افتخار است که احدی در این افتخار، با علی (علیه السلام) شرکت ندارد.
حسّان بن ثابت (شاعر معروف رسول خدا) در این راستا چنین سرود:

وَكانَ عَلِیٌّ اَرمَدُ الْعَیْنِ یَبْتَغِی
دَواءً فَلَمّا لَمْ یَحِسّ مُداوِیاً
شَفاهُ رَسُولُ اللّهِ مِنْه بِتَفْلَةٍ
فَبُورِكَ مُرْقِیاً وَبُورِكَ راقِیاً
وَقالَ سَاءَعْطی الرَّایَةَ الْیَوْمُ صارِماً
كَمِیّاً مُحِبّاً لِلرَّسُولِ مُوالِیاً
یُحِبُّ اْلاِ لهَ وَاْلاِ لَهُ یُحبُّهُ
بهِ یَفْتَحُ اللّهُ الْحُصُون الاوابیاً
فَاَصْفی بِها دوُنَ الْبَرِیَّةِ كُلِّها
عَلِیّاً وَسَمّاهُ الْوَزِیرَ الْمُواخِیاً

((علی (علیه السلام) درد چشم داشت و به دنبال دوای شفابخش می گشت ولی به آن دست نیافت ،سرانجام رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)به وسیله مالیدن آب دهانش (به چشم علی (علیه السلام)) به او شفا داد. پس مبارک و خجسته باد هم او که شفا یافت و هم او که شفا داد)).
و پیامبر فرمود:((امروز پرچم را به دست مردی بسپارم که دارای شمشیری برنده است و فردی شجاع می باشد و دوستی تناتنگ با رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد)) اوست که خداوند را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و خدا به دست او قلعه های ستبر و استوار را فتح کند برای انجام این کار در میان همه مردم ، علی (علیه السلام) را برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند)).[187]

-122

کشته شدن اَبو جَرْوَلْ به دست علی (ع)
روایت می کنند: مردی از قبیله هوازن (که از لشکر دشمن بود) در حالی که بر شتر سرخ مو سوار شده بود، جلو آمد، در دستش پرچم سیاهی بود که آن را بر سر نیزه بلندی نهاده بود و پیشاپیش لشگر دشمن با مسلمین می جنگید

---

[187] (زندگی دوازده امام (ع))

و هرگاه درمی یافت که مسلمین پیروز شده اند، بر آنان یورش می برد و هرگاه یارانش از اطرافش پراکنده می شدند، آن پرچم را برای افرادی که پشت سرش بودند بلند می کرد (و آنان را به کمک می طلبید) آنان به دنبالش حرکت می کردند و او چنین رجز می خواند:

اَنَا اَبُو جَرْوَلَ لاَبَراحُ

حَتّی نُبیحَ الْیَوْمَ اَوْ نُباحُ

((من ((ابوجرول)) هستم ، و از اینجا برنمی گردم تا امروز اینان (مسلمین) را تارومار کنیم و یا خود نابود شویم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با شمشیر بر عقب شتر او زد، شتر او درغلتید آن حضرت بی درنگ به خود او حمله کرد و چنان ضربتی به او زد که از پای درآمد و کشته شد، در حالی که آن حضرت این رجز را می خواند:

قَدْ عَلِمَ النّاس لَدَی الصَّباحِ

اِنّی فِی الْهَیْجاءِ ذُو نَصاحِ

((مردم در روزها می دانند که من در میدان درگیری و جنگ ، گیرنده هستم (دشمن را با چنگم می گیرم و او از چنگم رهایی نیابد)).

کشته شدن ابوجرول ، آغاز شکست مشرکین شد و مسلمانان (نیروی جدیدی یافتند) و از هرسو کنار هم آمدند و با تشکیل صف استوار، آماده حمله (سرنوشت ساز) شدند در این وقت رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) این دعا را کرد:

((اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَذَقْتَ اَوَّلَ قُرَیْشٍ نَکالاً فَاَذِقْ آخِرَها وَبالاً)).

((خداوندا! تو در آغاز، سختی را بر قریش به عنوان کیفر، چشاندی ، در قسمت آخر (نیز) هلاکت را بر آنان بچشان)).

درگیری شدیدی بین مسلمین و مشرکان درگرفت ، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) وقتی که این وضع (و فرصت به دست آمده) را دید بر رکاب زین اسبش ایستاد، به طوری که مسلمانان او را می دیدند، فرمود:((اَلاْنَ حَمِیَ الْوَطِیسُ؛ اکنون تنور جنگ داغ شد (کنایه از اینکه تا تنور داغ است ، باید نان پخت و تا چنین فرصتی به دست آمده باید به دشمن امان نداد)).

سپس فرمود:((من پیامبر هستم و دروغی در آن نیست و من فرزند عبداللّه بن عبدالمطلب هستم)).

چندان نگذشت که دشمنان پشت به جنگ کرده و فرار را برقرار ترجیح دادند و سپاه اسلام ، اسیران جنگی را دست بسته به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند و هنگامی که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) ابوجَرْول را کشت و لشکر دشمن با کشته شدن ابوجَرْوَل (غول دلاورشان)، تارو مار شد، مسلمین ، با پیشتازی

حضرت علی (علیه السلام) با شمشیر، دشمنان را سرکوب کردند تا آنجا که علی (علیه السلام) به تنهایی چهل نفر از دشمن را کشت و در همین جریان بود که دشمن شکست سختی خورد و بسیاری از آنان اسیر شدند.ابوسفیان (صخر بن حرب بن اُمَیّه که در فتح مکه به اسلام گرویده بود و از سربازان اسلام در جنگ حُنَین به شمار می آمد) جزءِ فراریان مسلمان بود[188]

123- پیروزی شیر خدا در طائف

[((طائف)) سرزمین حاصلخیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکّه قرار گرفته است ، فراریان دشمن در جنگ حُنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام ، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه محکم طائف شده و آن را سنگر خود نموده و در کمین مسلمین قرار گرفتند.]

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود درآوردند.

در این ایّام ، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را با جمعی از سواران ، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که آنچه بیابند پامال کنند و به هربت دست یافتند آن را بشکنند. امیر مؤ منان علی (علیه السلام) همراه جمعی ، روانه آن بخش طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله ((خَثْعَم)) برخورد کردند. مردی از آنان به نام ((شهاب)) در تاریکی آخر شب ، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیرمؤ منان (علیه السلام) به سوی او رفت در حالی که چنین رَجَز می خواند:

اِنَّ عَلی کُلِّ رَئِیسٍ حَقّاً

اَنْ یَرْوِی الصَّعْدَةَ اَوْ تُدِقّاً

((به راستی که بر عهده هر رئیسی ، حقّی است که نیزه اش را (از خون دشمن) سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد)).

سپس به ((شهاب)) حمله کرد و با یک ضربت اور ا کشت و بعد از آن ، با گروه همراه حرکت کرده و بتها را شکستند و بعد به خدمت رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند که رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

---

188 ((زندگی دوازده امام (ع))

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) وقتی که علی (علیه السلام) را دید، تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدّتی طولانی با همدیگر به طور خصوصی صحبت کردند.

روایت شده : عمر بن خطّاب وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و گفت :((آیا با علی رازگویی می کنی و با او به طور خصوصی همصحبت می شوی نه با ما؟!)).
پیامبر فرمود:((یا عُمَرُ! ما اَنَا اِنْتَجَیْتُهُ وَلکِنَّ اللّهَ اِنْتَجاهُ؛ ای عمر! من با او آهسته سخن نمی گویم ، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید (یعنی رازگویی من با علی (علیه السلام) به فرمان خداست)).
سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در دامنه ((وج)) (روستایی نزدیک طائف) با آنان برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند و با این پیشامد، ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و قبول اسلام کردند (و به دنبال آن ، قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید)و طائف بیش ازده روز در محاصره پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و همراهان بود[189]
سیمای علی (ع) در جنگ بنی زُبَید
((بنی زُبید)) قبیله ای در سرزمین حجاز بودند که رئیسشان ((عمرو بن معدیکرب)) بود، گاهی دست به شورش و یاغیگری می زدند و لازم بود که گوشمال شوند و سر جای خود بنشینند، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ، علی (علیه السلام) را همراه جمعی برای سرکوبی این قوم سرکش فرستاد.
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در وادی ((کسر)) (نواحی یمن) با آنان برخورد کرد،بنی زُبید به رئیس خود ((عمرو بن معدیکرب)) گفتند: چگونه خواهی بود آن هنگام که بااین جوان قریشی (علی (علیه السلام)) دیدار کنی و او از تو باج و خراج بگیرد (یعنی او حاکم گردد و ریاست تو از بین برود - آنان خواستند با این گفتار، او را بر ضدّ علی (علیه السلام) بشورانند).
عمرو بن معدیکرب گفت : اگر با من رو به رو شود به زودی خواهد دید.
عمرو بن معدیکرب ، به میدان تاخت و مبارز طلبید. علی (علیه السلام) به میدان او رفت ، آنچنان فریادی کشید که ((عمرو)) وحشت زده شد و پا به فرار گذاشت ، برادر و برادرزاده اش کشته شدند و همسر او به نام ((ریحانه)) دختر سلامه و زنان دیگری اسیر سپاه اسلام شدند، آنگاه علی (علیه السلام) ((خالد بن سعید بن عاص)) را جانشین خود بر قبیله بنی زُبید کرد تا زکات اموال آنان را بگیرد و کسانی را که قبول اسلام می کنند، امان بدهد.

---

[189] (زندگی دوازده امام (ع)) .

(به این ترتیب یاغیان ، سرکوب شدند و تسلیم حکومت اسلام گشتند).[۱۹۰]

124-سیمای علی (ع) در جنگ ذات السّلاسل

[یکی از جنگهایی که مورّخین آن را از رویدادهای سال هشتم هجرت ضبط کرده اند، جنگ ((ذات السّلاسل)) است که در وادی شنزار نزدیک مکّه واقع شد و سپاه اسلام به فرماندهی امیرمؤ منان علی (علیه السلام) پیروز گردید].

توضیح اینکه : مرد عربی در مدینه به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و در پیش روی آن حضرت زانو زد و نشست و گفت :((نزد تو آمده ام تا برای تو خیراندیشی کنم)).

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((خیراندیشی تو چیست ؟)).

مرد عرب گفت : جمعیّتی (حدود دوازده هزار نفر) از اعراب در بیابان شنزار اجتماع کرده اند و تصمیم دارند شبانه به مدینه حمله کنند (سپس اوصاف آنان را برای پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر کرد).

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((فریاد بزنند و مردم را به مسجد بخوانند)). به دنبال این اعلام ، مسلمانان به مسجد آمدند، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:((ای مردم ! این (لشگر) دشمن خداست که می خواهد شبانه به شما حمله کند، کیست که به جنگ آنان برود و آنان را از حرکت باز دارد))؟.

جمعی از صُفّه نشینان (همانها که از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند و در کنار صُفّه های مسجد سکونت داشتند) گفتند:((ای رسول خدا! ما آماده ایم تا به سوی آنان برویم ، هرکس را بخواهی فرمانده ما قرا بده تا تحت فرماندهی او، حرکت کنیم)).

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بین آنان و غیر آنان قرعه زد و قرعه به نام هشتاد نفر افتاد. آنگاه ابوبکر را طلبید و پرچم را به دست او داد و فرمود:((پرچم را بگیر و به سوی قبیله بنی سلیم که نزدیک سرزمین ((حَرَّه)) هستند برو)).

ابوبکر همراه سپاه اسلام به سوی شورشیان حرکت کردند تا به نزدیک سرزمین آنان رسیدند که در آن سرزمین ، سنگ بسیار بود و لشگر دشمن در وسط درّه قرار داشت که فرود آمدن به آن سخت و دشوار بود، وقتی که ابوبکر با همراهان به آن درّه رسیدند و خواستند سرازیر شوند، دشمنان به سوی ابوبکر و همراهانش تاختند و او را وادار به

---

[190] (زندگی دوازده امام (ع))

عقب نشینی و فرار نمودند و در این درگیری جمعیّت بسیاری از مسلمین به شهادت رسیدند. ابوبکر با همراهان به مدینه بازگشتند و به حضور پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیده و جریان را به عرض رساندند.

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) این بار پرچم را به عمر بن خطّاب داد و او را به جنگ با دشمن فرستاد. عمر با همراهان به سوی دشمن ، حرکت کردند، سربازان دشمن در پشت سنگها و درختها، کمین نموده بودند، همینکه عمر خواست به آن درّه سرازیر گردد، دشمنان از کمین بیرون آمدند و به مسلمین حمله کردند و آنان را شکست دادند (و آنان به مدینه بازگشتند) رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از این حوادث دردناک ، بسیار ناراحت شد.
((عمروعاص)) گفت :((ای رسول خدا! این بار مرا (پرچمدار کن و) به سوی دشمن بفرست ؛ زیرا جنگ یک نوع نیرنگ است ، شاید من از شیوه نیرنگ بتوانم بر دشمن ضربه بزنم ، رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) عمروعاص را همراه گروهی روانه کرد که ابوبکر و عمر نیز همراه گروه بودند، وقتی که به مرز آن درّه رسیدند، (قبل از به کارگیری نیرنگ عمروعاص) دشمن پیشدستی کرد و به سپاه اسلام حمله نمود، آنان را شکست داد و جماعتی از مسلمین به شهادت رسیدند و بقیّه با این وضع به مدینه بازگشتند.
این بار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را به حضور طلبید و پرچمی برای او بست و فرمود:((اَرْسَلْتُهُ کَرّاراً غَیْرَ فَرّارٍ؛ فرستادم علی را که حمله کننده ای است که پشت به دشمن نمی کند)).
سپس این دعا را درباره علی (علیه السلام) کرد، دستها را به آسمان بلند نمود و عرض کرد:((خدایا! اگر می دانی که من رسول و فرستاده تو هستم ، مرا با یاری علی (علیه السلام) حفظ کن و آنچه خود دانی به او بده)) و سپس آنچه خواست در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد.

حضرت علی (علیه السلام) پرچم را به دست گرفت (و همراه سپاه) حرکت کرد و رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) او را تا مسجد احزاب بدرقه نمود و گروهی را که ابوبکر و عمر و عمروعاص نیز بودند، همراه علی (علیه السلام) به سوی جبهه روانه ساخت .
علی (علیه السلام) با همراهان به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جادّه می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند (111) و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود:((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقّف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان ، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز

گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شاءن آنان نازل گردید.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بازگشت سپاه اسلام ، پیروزی مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که :((به استقبال امیرمؤ منان علی (علیه السلام) بروند)).
مسلمین مدینه ، در حالی که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) افتاد (به احترام پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از اسب پیاده شد) پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود:

((اِرْکَبْ فَاِنَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ عَنْکَ راضِیانِ؛ ((سوار شو که خدا و رسولش از تو خشنودند)).
علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:
((یا عَلِیُّ! لَوْلا اَنَّنی اَشْفَقُ اَنْ تَقُولَ فِیکَ طَوائِفٌ مِنْ اُمَّتِی ماقالَتِ النَّصاری فِی الْمَسِیحِ عِیسَی بْنِ مَرْیَمَ (علیه السلام) لَقُلْتَ فِیکَ مَقالاً لا تَمُرُّ بِمَلاٍ مِنَ النّاسِ الاّ اَخَذُوا التُّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْکَ لِلْبَرَکَهْ)).
((اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امّت من ، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند ، درباره تو بگویند، در حقّ تو سخنی می گفتم که از هرجا عبور کنی ، خاک زیرپای تو را برای تبرّک برگیرند)).[۱۹۱]

125- ده نمونه از قضاوتهای علی (ع)

رسول خدا ص در باره علی بن ابی طالب (ع) فرمود او قاضی ترین شماست.اری علی علیه السلام برتر از همه قضات تاریخ بشریت است و قضاوتهای او حیرت انگیز می باشد که مشکل ترین پرونده ها را باز می کرد و حل می نمود.به ده نمونه از قضاوتهای قاضی ترین فرد بشر اشاره می نمائیم.

1 - حلّ مشکل با قرعه

وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخت ، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هرکدام مالک نیمی از او بودند، آنان بر اثر جهل به احکام ، هردو در ((طُهر واحد)) (فاصله

[191] (زندگی دوازده امام (ع))

بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطّلاعاتشان به احکام دین ، اندک بود.

آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولّد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می گفت من پدر او هستم و او پسر من است ، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کند.

علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسربچه را اگر برده است به شریک خود بپردازد و فرمود: ((اگر می دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می نمودم)).

خبر این داستان به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید، پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) صحّت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرّر کرد و سپس فرمود:

((اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی جَعَلَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ یَقْضِی عَلی سُنَنِ داوُدَ (علیه السلام) وَسَبِیلِهِ فِی الْقَضاءِ)).

((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت ، کسی را قرار داد که طبق سنّت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)).

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. (زندگی دوازده امام (ع))

2 - داوری در مورد گاوی که الاغی را کشت

در روایات آمده : دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، یکی از آنان گفت : ای رسول خدا! گاو این شخص ، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن .

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟.

گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم او ما را به نزد شما فرستاد.

ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست !!

آنان به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)).
آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت : چرا نزد رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟
گفتند: به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رفتیم ، او ما را نزد شما فرستاد.
عمر گفت : چرا پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟.
گفتند: نزد او نیز فرستاد.
عمر گفت : او چه گفت ؟.
گفتند: ابوبکر گفت : حیوانی ، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست .
عمر گفت : به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته !!
آنان به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنان فرمود:((به حضور علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)).
آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند.
علی (علیه السلام) فرمود:((اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است ، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است ، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست)).
آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند.
پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((لَقَدْ قَضی عَلیُ بْنِ اَبیطالِبٍ بَیْنَکُما بِقَضاءِ اللّهِ عَزَّاسمُهُ)).

((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعّال بین شما قضاوت نموده است)).
سپس فرمود:((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوّت ، مردی را قرار داد که طبق سنّت حضرت داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). (زندگی دوازده امام (ع))
3و4 - دونمونه از داوریهای علی (ع)در عصرخلافت ابوبکر
الف : عدم اجرای حدّ در مورد شرابخوار جاهل
از طریق روایات سنّی و شیعه نقل شده : مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت : من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم .
ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه

السلام) سؤ ال شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤ ال را بگیرد.
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار برود و آن شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه ؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد تحریم شراب را به گوش او رسانده اند، حدّ را بر او جاری ساز وگرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)).
ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت .
ب : سؤ ال از معنای کلمه ای در قرآن

از ابوبکر سؤ ال شد معنای این آیه چیست که خداوند در قرآن می فرماید:(وَفاکِهَهً وَاَبّاً) (121) ابوبکر معنای ((اَبٌّ)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم ، اما ((فاکههٔ)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((اَبٌّ)) را خدا داناتر است .
سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود:((عجبا! آیا او نمی داند که ((اَبّ)) یعنی علوفه و چراگاه ؟! و قول خداوند که می فرماید:(وَفاکِهَهً وَاَبّاً) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است ، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن ، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)).
(فاکههٔ یعنی : میوه ها برای انسانها، اَبّ یعنی : علوفه و چراگاه برای حیوانات).[۱۹۲]
5 و 6 - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر
نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود:
نجات زن دیوانه
در روایات آمده است که : در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن ، حدّ بزنند، ماءمورین ، آن زن را می برند تا حدّ (صد تازیانه) را بر او جاری کنند.

---

[192] (زندگی دوازده امام (ع))

علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود:((زن دیوانه از فلان قبیله چه کرده بود که او را می برند؟))
شخصی به علی (علیه السلام) گفت :((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ (تازیانه) بر این زن داده است)).
علی (علیه السلام) فرمود:((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتّی یُفِیقُ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)).
این زن عقل خود را از دست داده است ، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند وگفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت :((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن ، هلاک گردم))، سپس زن را آزاد کرد و گفت :
((لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)).[۱۹۳]
نجات زن حامله :
زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضا تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلّط داشته باشی ، ولی چه تسلّطی بر کودک او در رحمش داری ؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری ...)[۱۹۴] ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)).
عمر گفت :((لا عِشْتُ لِمُعْضَلَةٍ لایَکُونُ لَها اَبُوالْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)).
سپس عمر گفت :((با این زن چگونه رفتار کنم ؟)).
علی (علیه السلام) فرمود:((او را نگهدار که بچه اش متولّد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچّه اش یافت ، آنگاه حدّ الهی را بر او جاری کن)).
عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))
7و8 - نمونه هایی دیگرازداوری علی (ع)درعصرخلافت عثمان
در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث

---

[193] (زندگی دوازده امام (ع))

[194] (سوره فاطر، آیه 18.)

بود، به عنوان نمونه :

نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود

در روایات سنّی و شیعه آمده است که : پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست ، داوری این جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت :آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است ؟))

زن گفت :((نه)).

عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده ؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است) دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به عثمان گفت :((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش ، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است ، در این باره از پیرمرد بپرسید)).

از او سؤ ال شد، او گفت :((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم ، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راءی من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش ، عقوبت (مجازات) شود)).

عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ مساءله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدّتی پسری از او متولّد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلا به نام سعید) نمود، بعدا زید از دنیا رفت . هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث ، ملک پسرش شد و آزاد گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث ، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین ، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت : تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی کنم)).

عثمان گفت : این حادثه یک مساءله پیچیده ای است ، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا حضورداشت

فرمود:((از این زن بپرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث ، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش کرده است ؟)).

هند گفت :((نه)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود:((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش ؛ زیرا او در ملک تو است)).

عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد.

و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل ، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - کافی است .[۱۹۵]

9و10 - نمونه هایی ازداوریهای علی (ع)در عصر خلافت خود

از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است :

قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده

تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت ، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤ ال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند.

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدنها و یکی از سرها را بیدار کنید، اگر هردو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)).[۱۹۶]

حلّ یک مساءله ریاضی

((عبدالرّحمن بن حجّاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت : امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه :

دو نفر مرد در مسافرت ، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان ، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را دعوت به خوردن

---

[195] زندگی دوازده امام (ع))

[196] (زندگی دوازده امام (ع))

غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی ، هشت درهم به آنان داد و گفت : این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت ، آن دو نفر در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت : نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت : پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است . آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داوری را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود:((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است ، صلح و سازش بهتر است ، بروید سازش کنید)).

صاحب سه نان گفت :((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود:((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی ، بدانکه حق تو از آن هشت درهم ، یک درهم است)).

او گفت :((سبحان اللّه ! چطور، حقیقت اینگونه است ؟!)).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:((اکنون بشنو تا توضیح دهم : آیا تو صاحب سه نان نبودی ؟)).

او گفت : چرا من صاحب سه نان هستم ؟.

علی (علیه السلام) فرمود:((رفیق تو صاحب پنج نان است ؟)).

او گفت : آری . علی (علیه السلام) فرمود:((بنابراین ، این هشت نان ، 24 قسمت (با توجّه به سه نفر خورنده) می شود (123) تو (صاحب سه نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده ، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)).

.آن دومرددر حالی که حقیقت مطلب را دریافتند، از محضر علی (علیه السلام) رفتند[۱۹۷]

126- هزار نفر نه یک نفر کم نه یک نفر زیاد می ایند!

حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می گرفت ، به آنان فرمود:((از جانب کوفه هزار نفر - نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد - به سوی شما می آیند و با من تا پای ایثار جان ، بیعت می کنند)).

[197] ((زندگی دوازده امام (ع))

((ابن عباس)) می گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان اندوهگین بودم ، کم کم جمعیّتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم 999 نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم :(اِنّا للّهِ وَاِنّااِلَیْهِ راجِعُونَ) سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم ، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب کوفه می آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) رفت و عرض کرد:((دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم)).

علی (علیه السلام) فرمود:((برای چه هدفی بیعت کنی ؟)).

او گفت :((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)).

امام علی (علیه السلام) به او فرمود:((نامت چیست ؟)).

او عرض کرد:((من اویس هستم)).

- به راستی تو اویس قرنی هستی ؟.

- آری .

امام علی (علیه السلام) فرمود:((اَللّهُ اَکْبَرُ! حبیبم رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می کنم که ((اویس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب اللّه است و از حزب رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیّتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیعه و مُضّر، وارد بهشت می شوند)).

((ابن عبّاس)) می گوید:((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)).[۱۹۸]

127- علی علیه السلام سنگ بزرگ را کنار زد

((در ماجرای جنگ صفّین (در سال 36 هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفّین) حرکت می کرد، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت ، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند.

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) از جادّه بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند، ناگهان چشمشان به

---

[198] (زندگی دوازده امام (ع))

عبادتگاهی افتاد، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد، وقتی به نزدیک آن رسیدند، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دَیْر) بیرون آورد، علی (علیه السلام) به او فرمود:((آیا در اینجاها آب پیدا می شود؟، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند؟)).

راهب گفت :((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست ، از اینجا تا محلّ آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من هرماه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود:((آیا سخن راهب را شنیدید؟)).

گفتند:((آری ، آیا دستور می دهی ، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم ، فعلاً توانایی داریم ، بلکه به آب برسیم)).

علی (علیه السلام) فرمود: نیازی به آن نیست ، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله کرد و به محلّی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود:((این محل را بکنید)).

همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند، مقداری خاک زمین را رد کردند، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود.

علی (علیه السلام) به همراهان فرمود:((این سنگ روی آب قرار دارد، اگر از جایش کنار گذاشته شود، آب را می یابید)).

همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند، ولی از حرکت آن درمانده شدند و کارشان دشوار شد. وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند، پا از رکاب استرش بیرون آورد و پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را حرکت داد، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و گوارا و زلال بود که در این سفر گواراتر از آن آب نیاشامیدند.

علی (علیه السلام) به آنها فرمود:((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب بردارید))، آنها به این دستور عمل کردند.

سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و برجای خود نهاد و دستور داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشاندند.

راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اوّل تا آخر از بالای عبادتگاه خود تماشا کرد، فریاد زد:((ای مردم ! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)). همراهان علی (علیه السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند، او به

حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آمد و گفت :
((ای آقا! آیا تو پیامبر مرسل هستی ؟)).
فرمود:((نه)).
گفت :((آیا تو فرشته مقرّب درگاه خدا هستی ؟)).
فرمود:((نه)).
گفت :((پس تو کیستی ؟)).
فرمود:((من وصیّ محمّد بن عبداللّه ، خاتم پیامبران (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هستم)).
راهب عرض کرد:((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم وقبول اسلام کنم))علی (علیه السلام)دستش راگشودوبه اوفرمود:((شَهادَتَیْن را به زبان آور)).

راهب گفت :((اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِاللّهِ، وَاَحَقُّ النّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)).
((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصیّ رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)).
سپس امیرمؤ منان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد به او فرمود:((پس از مدّت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی ؟)).
راهب گفت :((ای امیرمؤ منان ! تو را آگاه کنم : این عبادتگاه در این بیابان ، برای آن ساخته شده که سکونت کننده در آن ، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصیّ پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولیّ خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کندن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقّق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حقّ تو هستم و فرمانروائیت را قبول دارم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فروریخت ، سپس گفت :((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام ، حمد و سپاس خداوندی را که

نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)).
سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود:((سخن این برادر مسلمانتان را بشنوید)).
آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیرمؤ منان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است .
سپس به سوی جبهه صفّین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت ، حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود و سرانجام به فوض عظیم شهادت نایل گردید. امیرمؤ منان علی (علیه السلام) شخصا نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلب آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یاد راهب می افتاد می فرمود:((ذاک مولای ؛ او دوست من بود)). (زندگی دوازده امام (ع))
اسماعیل بن محمّد، سَیّدِ حمْیَری شاعر حماسه سرا و بزرگ و مخلص و جانثار محمّد و آل محمد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) داستان راهب (سرگذشت قبل) را در اشعار و قصیده ((بائیه مذهبه)) خود به شعر درآورده ، چنین می گوید:

ولقد سَری فیما یسیر بلیلهٍ
بعد العشاء بکربلا فی موکبٍ
حتی اَتی متبتّلاً فی قائم

القی قواعده بقاء مجدب
یاءتیه لیس بحیث یلقی عامراً
غیرالوحوش وغیراصلع اشیب
فدنی فصاح به فاشرف ماثلا
کالنّصرِ فوق شظیهٔ من مرقب
هل قرب قائمک الذی بوئته
ماء یصاب فقال ما من مشرب
الا بغایهٔ فرسخین و من لنا
بالماء بین نقی وقی سبب
فثنی الاعنهٔ نحو وعث فاجتلی
ملساء تلمع کاللجین المذهب
قال اقلبوها انکم ان تقلبوا
ترووا ولا تروون ان لم تقلب

فاعصوا صبوا فی قلعها فتمنعت

منهم تمتع صعبۀ لم ترکب

حتی اذا اعیتهم اَهْوی لها

کفاً متی ترد المغالب تغلب

فکانّها کرۀ بکف خزور

عبل الذّراع دحی بها فی ملعب

فسقاهم من تحتهم متسلسلاً

عذباً یزید علی الاَلذّ الاعذب

حتی اذا شربوا جمیعاً ردّها

ومضی فخلت مکانها لم یقرب

عنی ابن فاطمۀ الوصیّ ومن یقل

فی فضلِه وفِعالِهِ لم یکذب

یعنی :

1 - شبی علی (علیه السلام) در راهی پس از وقت عشاء (در مسیر صفّین) به کربلا گذر کرد.

2 - تا اینکه به مردی جدا شده از مردم که در عبادتگاه بسر می برد رسید، عبادتگاه که پایه هایش در بیابان خشک و سوزانی قرار داشت .

3 - به آن سو حرکت می کرد که در آنجا آبادی و متاعی جز وحشی های بیابان و پیری دارای سر بی مو نبود.

4 - پس نزدیک آن عبادتگاه رفت و آن پیر را صدا کرد و آن پیر، مانند پاسداری که در بالای برجی نشسته باشد به پایین نگاه کرد.

5 - علی (علیه السلام) به آن پیر فرمود: آیا در نزدیک محل سکونت تو آبی پیدا می شود؟ او در پاسخ گفت : آبی در اینجا نیست .

6 - جز در آن سوی دو فرسخی و کیست که در میان تپّه های ریگ و بیابان خشک ، برای ما آبی بیابد.

7 - پس علی (علیه السلام) افسار مرکبها را به سوی زمین سخت و سنگلاخی بازگرداند و در آنجا برق سنگ صاف و نرمی به چشم خورد، سنگی که همانند نقره آمیخته به طلا می درخشید.

8 - علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: این سنگ را برگردانید که در این صورت سیراب می شوید و گرنه تشنه می مانید.

9 - پس همگان نیروی خود را برای از جا کندن آن سنگ به کار بردند ولی آن سنگ همچون شتر تندخویی که از سوار شدنش جلوگیری می کند، تن به اطاعت آنان نداد.
10 - وقتی که (آن سنگ) آنان را خسته و درمانده کرد، علی (علیه السلام) دستش را به سوی آن دراز کرد که اگر به سوی جنگاوری دراز می کرد، آن را مغلوب خود می ساخت .
11 - پس گویی آن سنگ بزرگ در دست علی (علیه السلام) همچون گویی در دست جوان قوی پنجه ای است که آن را به این سو و آن سو می افکند.
12 - و تشنگان را از آب زیر آن سنگ سیراب کرد از آبی لذیذ و خوش گوار که گواراترین آبها بود.
13 - پس از آنکه همگی از آب نوشیدند، علی (علیه السلام) آن سنگ را به جای خود نهاد و رفت (و جای آن سنگ پوشیده شد) به طوری که گویا هیچ کس به آنجا نزدیک نشده است .
14 - منظورم از این شخص ، علی (علیه السلام) پسر فاطمه (بنت اسد) است که وصیّ (پیامبر اسلام (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)) می باشد، او که هرکس در فضایل و ویژگیهای ممتاز او سخن بگوید، دروغ نگفته و گزافه گویی نکرده است .[۱۹۹]

128- در میان اُمّت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را نداشت

((سعید بن کلثوم)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) سخن به میان آمد، آن حضرت او را بسیار ستود و آنگونه که شایسته اوست مدح کرد، سپس فرمود:
((سوگند به خدا! علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) در دنیا تا آخر عمر، هرگز لقمه حرام نخورد و هرگز به او پیشنهاد انجام یکی از دو کار خداپسندانه نشد مگر اینکه آن کاری را که دشوارتر بود به عهده می گرفت و برای رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ حادثه سختی پیش نیامد، مگر اینکه علی (علیه السلام) را (به کمک) می طلبید به خاطر اعتماد و اطمینانی که به او داشت .
و در میان اُمّت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را نداشت و کار علی (علیه السلام) همانند کار مردی بود که خود را بین بهشت و دوزخ ببیند و امید پاداش این و ترس عقاب آن داشته باشد. او از مال شخصی خود، هزار برده را برای خدا و نجات از آتش (خرید و) آزاد کرد، از مالی که از دسترنج خود و از عرق جبین به دست آورده بود، او غذای زن و بچّه اش را از زیتون و سرکه و خرما قرار داده بود و لباسش از کرباس بود که اگر از آن چیزی از آستینش زیاد می آمد، آن را قیچی می کرد (آری او

[199] (زندگی دوازده امام (ع))

اینگونه ساده زندگی می کرد) و در میان افراد خانواده و فرزندانش ، هیچ کس در لباس و علم ، مانند علی بن الحسین (علیهماالسلام) شباهت به او نداشت .[۲۰۰]

129-بدرقه دیگران

امام علی علیه السلام به سمت کوفه حرکت می کرد که با یک کافر ذمی همراه شد. آن مرد به امام علی علیه السلام عرض کرد به کجا می روی ؟

حضرت علیه السلام فرمود: به کوفه می روم .

وقتی بر سر دو راهی رسیدند و خواستند از یکدیگر جدا شوند امام علیه السلام از مسیر خود خارج شد و در مسیر او حرکت کرد.

مرد ذمی گفت : مگر به کوفه نمی روی ؟

امام علیه السلام : بله به کوفه می روم .

مرد ذمی : چرا راه کوفه را رها کردی ؟

امام علیه السلام : این کمال حسن همراهی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند قدمی بدرقه کند و این دستوری است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به ما داده است .

مرد ذمی : پیامبر شما چنین دستوری داده است ؟

امام علیه السلام : آری .

مرد ذمی : پس هر کس از او پیروی کرده است بخاطر همین رفتارهای بزرگوارانه بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو باشم . آنگاه همراه امام علیه السلام به کوفه رفت و چون او را شناخت اسلام آورد.[۲۰۱]

130-انفاق

ابوسعید خدری گوید: نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم و جنازه ای را آوردند تا پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر آن نماز گذارد وقتی جنازه را بر زمین گذاردند حضرت سوال کردآیا این جنازه بدهکاری دارد؟

اصحاب جواب دادند: آری دو درهم بدهکار است .

حضرت فرمود: شما بر آن نماز گذارید.

امیر المؤ منین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا من بدهی او را ادا می کنم .

---

[200] (زندگی دوازده امام (ع))

[201] (مستدرک الوسائل ، ج 13، ص 404.

آنگاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر او نماز گذارد و سپس نزد امیر المؤ منین علیه السلام آمد و گفت : خداوند به تو جزای خیر دهد و دین تو را ادا کند همان گونه که دین برادرت را ادا کردی .[۲۰۲]

131-مهمانی ساده

حارث اعور که از دوستداران امام علی علیه السلام بود به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا امیر المؤ منین ! دوست دارم مرا مورد اکرام و عنایت خود قرار دهی و در منزل من میهمان شوی و غذا بخوری .

امام علیه السلام فرمود: می آیم بشرط آنکه خود را به تکلف و زحمت نیندازی .

حارث شرط امام علیه السلام را پذیرفت و آن حضرت به منزل او رفت .

میزبان که قول داده بود خود را به زحمت نیندازد مقداری نان که در منزل داشت برای حضرت آورد و امام شروع به خوردن کرد.

حارث با نشان دادن چند در همی که با خود داشت عرض کرد: اگر به من اجازه دهی چیزی غیر از نان هم برای شما خریداری می کنم .

امام علیه السلام فرمود: این نان چیزی است که در خانه تو بود و برای آوردن آن به زحمت نیفتادی . (و من با تو شرط کردم که برای خود را به زحمت و تکلف نیندازی).[۲۰۳]

131-بخشش مشروط

امام علی علیه السلام از بازار خرما فروشان می گذشت که دید کنیزی گریه می کند. از او پرسید چرا گریه می کنی ؟

عرض کرد: مولای من یک در هم به من داد و مرا فرستاد تا از این فروشنده خرما بخرم . وقتی خرما را خریدم و به نزد او بردم آنها را نپسندید و گفت : خرماها را برگردان و پول را از فروشنده بازگیرد، حال که آمده ام خرماها را پس دهم فروشنده نمی پذیرد از این رو نگرانم .

امام علی علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا این خریدار یک کنیز است و اختیار ندارد درهم او را برگردان

---

[202] (بحارالانوار، ج 42، ص 160.)

[203] (بحارالانوار، ج 41، ص 48.)

و خرماها را از او بازگیرد .
خرما فروش مه امام علیه السلام را نمی شناخت برخاست و با اعتراض به او مشتی به آن حضرت زد .
مردم گفتند: این امیرالمومنین است .
فروشنده شد متاثر و رنگ از چهره اش پرید و خرماها را گرفت و در هم را به کنیز برگرداند.
آنگاه کفت : یاامیرالمومنین از من راضی شو.
حضرت فرمود: راضی نمی شوم مگر اینکه خود را اصلاح کنی و حقوق مردم را بپردازی .[۲۰۴]

132-هدف از ریاست

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربذه فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در زبده اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند.
ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند.
عرض کردم : رد دلال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم .
اما حضرت جوابی نداد تا از و صله کردن خود فارغ گردید. سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم : اینها ارزشی ندارد.
فرمود: هر چه می ارزند.
عرض کردم : کمتر از یک درهم ارزش دارند.

فرمود: واللّه لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حقی را به پا دارم یاطلبی را دور سازم .[۲۰۵]

133- شکوه و جلال علی (ع) از زبان عمر

ابوواثله می گوید: روزی همراه عمربن خطاب بودم و از جایی عبور می کردیم ناگاه صدایی نامعلوم از عمر شنیدم ، گفتم : (ای عمر چه شده که زیر لب سخن نامعلوم می گویی ؟9
گفت : (وای بر تو، آیا نمی بینی شیر مرد پنجه افکن ، پسر شیر مرد را آن کس که کوبنده متجاوزان و ستمگران با

---

[204] (بحار الانوار، ج 32، ص 113 و 114)

[205] بحار الانوار، ج 41، ص 113، 114.

دو شمشیر است).
نگاه به اطراف کردم ، ناگاه دیدم حضرت علی (ع) در چند قدمی ما عبور می کرد، منظور عمر از شیر مرد پنجه افکن ، علی (ع) است به عمر گفتم : (منظور تو از این شخص شجاع که می گویی ، علی (ع) است ؟)
گفت : نزدیک بیا تا از شجاعت و قهرمانی علی (ع) با تو سخن بگویم ، نزدیک رفتم ، گفت :

(در جنگ احد ما با پیامبر (ص) چنین بیعت کردیم که : فرار نکنیم ، و هر کدام از ما فرار کرد، گمراه است و هر کدام از ما کشته شده شهید است و پیامبر (ص) سرپرست اوست) در جنگ احد ناگهان دیدیم صد فرمانده دلاور که هر کدام دارای صد نفر جنگجو بودند، گروه گروه به ما حمله نمودند، ما درمانده شدیم و با کمال آشفتگی از میدان در رفتیم ، ناگهان علی (ع) را دیدیم مانند شیرپنجه افکن کفی از ریگ زمین را برداشت و به صورت ما ریخت و گفت : (زشت و بریده و پوشیده باد روی شما، به کجا فرار می کنید، آیا به سوی دوزخ فرار می کنید؟) ما به میدان باز نگشتم ، بار دیگر بر ما حمله کرد، و در دستش شمشیر پهنی بود که آن خون مرگ می چکید، فریاد زد: (شما بیعت کردید و سپس بیعت شکنی نمودید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید) به چشمهایش نگاه کردم گویی مانند دو مشعل روغن زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید، یا مانند دو ظرف پر از خون بودند، اطمینان یافتم که اکنون به سوی ما می آید و همه ما را سر به نیست می کند، من در میان اصحاب به سوی او شتافتم و گفتم : (ای ابوالحسن !خدا را!خدا را! عربها در جنگ گاهی فرار می کنند، گاهی حمله می کنند و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کند) گویا خود را کنترل کرد، و چهره اش را از من برگردانید، از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی را که از صولت علی (ع) بر دلم وارد شد به خاطر دارم .
فوالله ما خرج ذلک الرعب من قلبی حتی الساعة
(سوگند به خدا آن وحشت و ترسی که بر قلبم رسید تا این ساعت از قلبم بیرون نرفته است) [۲۰۶]

134- تشکر فرشتگان از جانبازی علی (ع)
سال دوم هجرت بود، لشگر هزار نفری دشمن ، مجهز به اسلحه برای جنگ با مسلمانان آمده بودند، پیامبر (ص) همره 313 نفر برای جلوگیری از دشمن به سرزمین بدر رفتند، جنگ سختی بین سپاه اسلام و سپاه کفر درگرفت و سرانجام سپاه اسلام پیروز شد.
از شنیدنی های عجیب اینکه در آن شبی که روز آن جنگ واقع شد، سپاه اسلام در یک طرف (قلیب) (چاه آب) بودند و سپاه کفر در طرف دیگر، آب مسلمانان تمام شد، پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود:

---

[206] بحارالانوار، ج 20 ص 53.

(چه کسی می رود، از آن چاه (قلیب) آب بیاورد؟ (با توجه به اینکه آبه آوردن از آن چاه در برابر تیراندازان دشمن بسیار خطرناک بود) همه مسلمانان در برابر سخن پیامبر (ص) سکوت کردند، علی (ع) به پیش آمد و گفت :

(ای رسول خدا من آماده ام مشکی برداشته و سوی چاه حرکت کرد، مشک را در میان چاه دراز کرد وقتی که پر از آب شد، آن را بیرون کشید، هماندم باد تندی وزید و مشک به زمین افتاد آب آن ریخت .علی (ع) بدون ترس و هراس برای بار دوم مشک را به درون چاه دراز کرد و پر از آب نمود و بیرون کشید، باز باد تندی وزید و آب مشک ریخت ، و این حادثه سه بار تکرار شد، علی (ع) برای چهارمین بار، مشک را پر از آب کرد سپس آن را به حضور پیامبر (ص) آورد و ماجرا را به عرض پیامبر (ص) رسانید.
پیامبر (ص) فرمود: (بدان ! باد نخست ، از جانب جبرئیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، باد دوم از ناحیه میکائیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند، و باد سوم از جانب اسرافیل بود که با هزار فرشته نزد تو آمدند و بر تو سلام کردند)[۲۰۷]

و شیخ کشی و شیخ صفار در (بصائر) روایت کرده اند از رمیله که گفت : تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤ منین علیه السلام پس در نفس خود خفتی یافتی در روز جمعه و گفتم نمی دانم چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم یعنی غسل کنم و نماز کنم در عقب امیرالمؤ منین علیه السلام ، پس چنین کردم آنگاه آمدم به مسجد پس چون امیرالمؤ منین علیه السلام بالای منبر برآمد آن تب به من معاودت نمود پس چون امیرالمؤ منین علیه السلام مراجعت نمود و داخل منزل شد داخل شدم به آن جناب ، فرمود: ای رمیله ! دیدم تو را که بعضی از تو، و به روایتی (پس ملتفت شد به من امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود: ای رمیله ! چه شده بود که تو را دیدم که بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد.) پس نقل کردم برای آن جناب حالت خود را که در آن بودم و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب ، پس فرمود: ای رمیله ! نیست مؤ منی که مریض شود مگر آنکه مریض می شویم ما به جهت مرض او و محزون نمی شود مگر آنکه محزون می شویم به جهت حزن او و دعا نمی کند مگر آنکه آمین می گوییم برای او و ساکت نمی شود مگر آنکه دعا می کنیم برای او، پس گفتم به آن جناب یا امیرالمؤ منین علیه السلام فدای تو شوم این لطف و مرحمت برای کسانی است که با جناب تواند در این منزل، خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمین اند؟ فرمود: ای رمیله ! غایب نیست یا نمی شود از ما مؤ منی در مشرق زمین و نه در مغرب آن[۲۰۸]

---

[207] (اعلام الوری ، ص 192).

[208] (منتهی الامال) .

135- از جمله وصیت‌های امام علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام این بود : ای حسن ! چون من از دنیا رفتم ، مرا غسل بده و باکافوری که جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد ، مرا حنوط کن ! سپس مرا کفن کن و مرا بر روی سریر بگذار ! احدی جلو تابوت را نگیرد ، بلکه فقط پشت تابوت را بلند کنید . زیرا جبرئیل و میکائیل جلو سریر را بلند می‌کنند . هر کجا تابوت رفت ، شما هم بروید و هر کجا ایستاد ، شما هم بایستید . و بدانید که آنجا قبر من است و جنازه مرا بر زمین بگذارید و تو ای حسن ! بر من با هفت تکبیر نماز بخوان ! و بدان که نماز با هفت تکبیر جز بر من و قائم آل محمد علیه‌السلام که از فرزندان برادرت حسین علیه‌السلام است و او کجی‌های خَلق را اصلاح می‌کند ، جایز نیست ! وقتی نماز به پایان رسید ، جنازه را کناری بگذار و آن محل را حفر کن ! قبری آماده با تخته چوبی پیدا می‌کنی که پدرم نوح علیه‌السلام برایم ساخته است . مرا بر روی آن تخته بگذار . در آنجا هفت خشت بزرگ می‌بینی[۲۰۹]

. آن‌ها را (بعد از دفنم) بر روی من بچین . اندکی صبر کن . سپس یک خشت بردار و به داخل قبر نگاه کن . می‌بینی که من در قبر نیستم ! زیرا به جدّ تو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق خواهم شد .

زیرا اگر پیامبری را در شرق به خاک سپارند و وصی او را در غرب ، مدفون سازند ، خداوند ، روح و جسد پیامبر و روح و جسد وصی او را در یک جا حاضر می‌کند . و پس از زمانی از هم جدا شده و به قبرهای خویش بر می‌گردند . آن‌گاه قبر مرا از خاک ، پُر کن ! و قبرم را از مردم مخفی بدار ! و چون روز شود ، نعشی را بر شتر قرار بده و به مدینه بفرست ، تا مردم نفهمند که من در کجا مدفونم ![(1)]

محمد بن حنفیه نقل می‌کند که وقتی برادرانم مشغول غسل دادن امام علیه‌السلام شدند ، امام حسین علیه‌السلام آب می‌ریخت و امام حسن علیه‌السلام غسل می‌داد و احتیاجی نبود که جسد امام علیه‌السلام را بگردانند ، زیرا بدن حضرت در هنگام غسل ، خود از این سو به آن سو می‌شد ، و بوئی خوش‌تر از مُشک و عنبر از جسد مطهّرش به مشام می‌رسید .

وقتی غسل تمام شد ، امام حسن علیه‌السلام صدا زد : ای خواهر ! برای حنوط ، کافور جدّم را بیاور ! زینب کافور را آورد و حسن علیه‌السلام بدن امام را با آن حنوط نمود . سپس امام علیه‌السلام را در پنج پارچه ، کفن نمودند و

---

(1) جلاءالعیون . 209

جنازه را در سریر قرار دادند و به وصیت امیر موءمنان جلو تابوت را رها نمودند و عقب تابوت را حسنین علیهماالسلام گرفتند .

تابوت بلند شد و به طرف نجف کنونی که پشت کوفه است ، حرکت نمود . بعضی از اشخاص خواستند در تشییع شرکت کنند ولی امام حسن علیه‌السلام به آنها دستور مراجعت داد .[1] [۲۱۰] .

در این هنگام امام حسین علیه‌السلام می‌گریست و می‌فرمود : « لاحَولَ وَلاقُوَّةَاِلاّ بِاللّه العَلی العَظیم » . ای پدر !پشت ما را شکستی و ما گریه را برای تو یاد گرفته‌ایم .[۲۱۱]

وقتی تابوت فرود آمد ، حسنین علیهماالسلام بدن امام علیه‌السلام را بر زمین گذاشتند و امام

حسن علیه‌السلام با هفت تکبیر بر بدن امام ، نماز خواند . بعد محلّ جنازه را حفر کردند و همان‌طور که امام علیه‌السلام خبر داده بود ، قبر آماده‌ای پیدا شد . بدن مقدّس امام علیه‌السلام را در آن نهادند و خشت‌ها را چیدند و بعد از اندک زمانی ، یک خشت برداشتند و به داخل قبر نگاه کردند . اثری از بدن شریف امام علیه‌السلام نبود(1) [۲۱۲].

اوصاف شیعیان علی علیه السلام

علی علیه السلام اگر آن چنان ازشیعه تعریف و تمجید می کند، اوصاف دقیق آنان را نیز بیان می نماید تا هر کسی ادّعای شیعه بودن و پیرو علی علیه السلام بودن را نداشته باشد. برخی از اوصاف و ویژگیهایی که یک شیعه واقعی باید دارا باشد عبارتند از:

1-حلم و علم و عمل

علی علیه السلام می فرماید: «شِیعَتِی وَاللَّهِ الْحُلَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَدِینِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرِهِ الْمُهْتَدُونَ بِحُبِّهِ أَنْضَاءُ عِبَادَةٍ أَحْلَاسُ زَهَادَةٍ صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ التَّهَجُّدِ عُمْشُ الْعُیُونِ مِنَ الْبُكَاءِ ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الذِّكْرِ خُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الطَّوَى تُعْرَفُ

---

[210] جلاء العیون : ص22

(1) [212] منتهی‌الامال

الرَّبَّانِيَّةُ فِی وُجُوهِهِمْ وَالرَّهْبَانِيَّةُ فِی سَمْتِهِمْ مَصَابِيحُ كُلِّ ظُلْمَةٍ... إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَإِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا أُولَئِكَ شِيعَتِیَ الأَطْيَبُونَ وَإِخْوَانِیَ الأَكْرَمُونَ أَلاَ هَاهْ شَوْقاً إِلَيْهِمْ؛ شیعه من به خدا سوگند! بردبارند، دانای به خدا و دین اند، مطیع امر خدا هستند، هدایت یافتگان به محبّت الهی هستند، تشنه عبادت و ملازم زهد هستند، از شب بیداری چهره زرد دارند، از اثر گریه چشمهای فرو رفته و لبهای گویا به ذکر خدا و شکمهای خالی به خاطر گرسنگی دارند، خدایی بودن در چهره های آنها و رهبانیت در روششان شناخته می شود، چراغهای هر تاریکی هستند... اگر آشکار باشند، شناخته نمی شوند (خودنمایی نمی کنند) و اگر غایب باشند، مفقود نیستند (همه به آنها توجه دارند). آنها شیعیان «![راستین و] پاکیزه و برادران گرامی من هستند. آه! چقدر شوق [دیدار] آنها را دارم

2-ولایتمداری

شیعیان هر جا باشند، بر محور ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السلام با هم می جوشند و در راه احیای امر اهل بیت علیهم السلام تلاش می کنند و از حمایت همدیگر غافل نمی شوند. علی علیه السلام در این باره فرمود: «شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِی وَلاَيَتِنَا الْمُتَحَابُّونَ فِی مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ فِی إِحْيَاءِ أَمْرِنَا الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَةٌ عَلَی مَنْ جَاوَرُوا سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا؛ شیعیان ما بر محور ولایت ما [به همدیگر] بذل و بخشش می کنند، همدیگر را در مسیر محبّت ما دوست می دارند، و برای زنده نمودن امر [و ولایت] ما [اجتماع می کنند و] به دیدار یکدیگر می روند؛ کسانی که اگر غضب کنند، ستم نمی کنند و اگر خشنود شوند، اسراف و زیاده روی نمی کنند و برکت «.بر همسایگان خود و سلامتی [و آرامش] برای همراهان خویش اند

3-عرفان و فضل

شیعه اگر به اهل بیت علیهم السلام محبّت و عشق می ورزد، از سر آگاهی است؛ چرا که به خدا آگاهی دارند و از اوامر او با خبرند و این خداوند است که در قرآن دستور به محبّت اهل بیت علیهم السلام داده است. شیعه غرق در جلال و جمال الهی است و عارف واقعی و سالک حقیقی کوی دوست می باشد؛ «شیعه یعنی می عشقی زخدا «.نوشیدن

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «شِيعَتُنَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهْلُ الْفَضَائِلِ النَّاطِقُونَ بِالصَّوَابِ مَأْكُولُهُمُ الْقُوتُ وَمَلْبَسُهُمُ الاِقْتِصَادُ وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ... تَحْسَبُهُمْ مَرْضَی وَقَدْ خُولِطُوا وَمَا هُمْ بِذَلِكَ بَلْ خَامَرَهُمْ مِنْ عَظَمَةِ رَبِّهِمْ وَشِدَّةِ سُلْطَانِهِ مَا طَاشَتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَذَهَلَتْ مِنْهُ عُقُولُهُمْ فَإِذَا اشْتَاقُوا مِنْ ذَلِكَ بَادَرُوا إِلَی اللَّهِ تَعَالَی بِالأَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ لاَ يَرْضَوْنَ لَهُ بِالْقَلِيلِ وَلاَ يَسْتَكْثِرُونَ لَهُ الْجَزِيلَ؛ شیعیان ما عارف به خدا، عمل کننده به امر خدا، دارای فضیلتها، و گویندگان به حقّ و صواب هستند. غذایشان قوت [لا یموت] و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع [و فروتنی] است... آنها را بیمار و دیوانه می پنداری و حال آنکه چنان نیستند، بلکه خماری (خاموشی و

سکوت) آنها از [درک] عظمت پروردگارشان و شدّت سلطنت الهی است که در دلشان به وجود آمده و عقولشان از آن عظمت متحیّر شده است. پس هر گاه مشتاق الهی شوند، به سوی خدای بلند مرتبه با اعمال پاکیزه سرعت می «.گیرند. برای خدا به [اعمال[کم راضی نمی شوند و [اعمال] زیاد را برای خدا فراوان نمی شمارند

محمد بن حنفیّه می گوید: وقتی که علی علیه السلام بعد از جنگ جمل وارد بصره شد، احنف بن قیس او را دعوت کرد و غذا برای او آماده نمود. پس آن گاه دنبال آن حضرت و اصحابش فرستاد. حضرت آمدند و فرمودند: احنف! یاران [و شیعیان]مرا فرا بخوانید! «فَدَخَلَ عَلَیْهِ قَوْمٌ مُتَخَشِّعُونَ کَأَنَّهُمْ شِنَانٌ بَوَالٍ فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَیْسٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا هَذَا الَّذِی نَزَلَ بِهِمْ أَ مِنْ قِلَّةِ الطَّعَامِ أَوْ مِنْ هَوْلِ الْحَرْبِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لاَ یَا أَحْنَفُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحَبَّ أَقْوَاماً تَنَسَّکُوا لَهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا تَنَسُّکَ مَنْ هَجَمَ عَلَی مَا عَلِمَ مِنْ قُرْبِهِمْ مِنْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُشَاهِدُوهَا فَحَمَلُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَی مَجْهُودِهَا؛ پس گروهی با فروتنی بر او داخل شدند که مانند مَشک خشکیده بودند. احنف گفت: ای امیر مؤمنان! چه بر یاران تو نازل شده است [که این گونه لاغراندام اند]؟ آیا به خاطر کمی غذاست یا ترس از جنگ؟ حضرت که صلوات خدا بر او باد فرمود: نه [هیچ یک از آنها نیست] ای احنف! [بلکه باید گفت:] به راستی خداوند سبحان دوست می دارد گروهی را که [زهد می ورزند و] خدا را در دنیا می پرستند؛ همچون [زهد و] عبادت کسانی که علم به نزدیکی قیامت بر آنها هجوم آورده و آنها نفسشان را بر تلاش برای قیامت قبل از «.مشاهده قیامت وادار می کنند

اینکه از شیعه فقط نام بدانیم بد استما نمک گیر چنین لقمه بمانیم بد است

شیعه یعنی کفن سرخ بلا پوشیدنشیعه یعنی می عشقی ز خدا نوشیدن

4-حُسْن ظاهر و باطن

شیعه هم ظاهر آراسته دارد و هم باطن زیبا و پاکیزه. علی علیه السلام در این باب می فرماید: «شِیعَتُنا کَالأُتْرُجَّةِ طَیِّبٌ رِیحُها حَسَنٌ ظاهِرُها وَباطِنُها؛ شیعیان ما مانند ترنج هستند که بوی خوش دارد و ظاهر و باطنش نیکوست[۲۱۳] «.

213 مجله مبلغان شهریور86.شماره 95

شیخ صدوق در علل الشرایع روایت می کند که محمد بن ابی عمیر از امام کاظم از علت حذف حی علی خیر !
العمل توسط عمر از اذان سوال کرد امام فرمود:

علت ظاهری را میخواهی بدانی یا علت باطنی را »

گفت هر دو را

امام فرمود:

علت ظاهری ان بود که میخواستند که مردم از جهاد غافل نشوند با اتکال بر این که نماز بهترین عمل است اما ♦
علت باطنی ان بود که مراد از خیر العمل ولایت است (یعنی بشتابید به سوی اهل بیت) وانان خواستند با حذف ان مانع از دعوت به سوی اهل بیت

شوند[۲۱۴]«

138-

روزی آقا رسول اکرم(ص) در یکی از جنگ ها از مولا علی بی خبر بود و فرمودند که هر کس خبر سلامتی علی(ع) را بیاورد هر حاجتی داشته باشد برآورده میکنم.

سلمان مولا علی(ع) را پیدا کرد و داستان را باز گو کرد وخواست که سریع برگردد که امام علی(ع) گفت: سلمان چیز گران بها از رسول اکرم(ص) بخواه. و اینطور درخواست کن یا رسول خدا زمانی که به معراج رفتی خداوند سه هزار کلمه را بعنوان رمز بین خود و شما آموخت، هزار کلمه بعنوان آموزش به امت خویش، هزار کلمه بعنوان آموزش به اولیاء الله و هزار کلمه رمز بین خود و خداوند من یکی از اون هزار کلمه رمز بین خدا و رسولش(ص) را میخواهم. سلمان آمد و خبر سلامتی مولا داد و درخواستی که علی(ع) به او آموخته بود را بیان کرد. رسول اکرم (ص) فرمودند:

سلمان این حرف تو نیست حرف علیست باشد میگویم. سلمان یک کاسه پرازآب ویک سوزن بیاور.

214

وسائل الشیعه ج5 ص421

بعد رسول اکرم(ص) سوزن را درون کاسه پر از آب کرد و درآورد، پرسید سلمان بر نوک سوزن چه میبینی؟

.سلمان پاسخ داد اندکی رطوبت

بعد رسول اکرم(ص) فرمود که سلمان به خدا قسم فردای قیامت هر کس به اندازه این رطوبت حب علی در دل داشته باشد در آتش جهنم نمی سوزد[۲۱۵].

-139

شخصی به نزد عالمی آمد و پرسید: با کدام استدلال، باور کنم وقتی در نماز، تیر از پای علی(ع) بیرون کشیدند، متوجه نشد؟ آن عالم به آیه 31 سوره یوسف اشاره کرد و گفت: چگونه زنان مصری با دیدن یوسف، دست خویش را بریدند و از خود غافل ماندند، در حالی که یوسف را ـ که بشری بیش نبود ـ می دیدند. علی (ع) در نماز، محو تماشای خدای یوسف آفرین است. چگونه از خویشتن باخبر باشد؟ دانایان راز به شکوه نقاش می نگرند، نه زیبایی نقش.

-140

مجازات عجیب زن زنا کار

شش مرد را پیش قاضی بردند به جرم زنا کاری و قاضی گفت که همه را سنگسار کنند ؛ امام علی (ع) فرمود که این درست نباشد و چون حکم درست را پرسیدند فرمود که باید اولی را گردن زد ، دومی را سنگسار کرد ، سومی را حد زنا کار که صد تازیانه باشد زد ، چهارمی را نیم حد ۵۰ تازیانه زد ، پنجمی را تنبه نمایند و ششمی را بی مجازات ببخشند ؛ و چون پرسیدند که جرم هر ۶ نفر یکی بوده اما مجازات آنها نه فرمود که : اولی کافر میباشد که به دروغ به اسلام آمده و با زن مسلمه ای زنا کرده که حکمش قتل است ، دومی مرد محصن بود یعنی زن داشت و حکمش سنگسار است ، سومی محصن نبود لذا حکمش حد است ، چهارمی غلامی بود که حدش نصف میباشد ، پنجمی نابالغ بود که تنبیه کافی است و ششمی دیوانه بود که حکمی بر او نمیباشد.

215

کتاب نصایح - سخنان چهارده معصوم - هزار و یک سخن : ص 233) به نقل از کتاب داستانهایي از بسم الله الرحمن الرحیم (جلد 2) تالیف قاسم میر خلف زاده

141-

در بهترین مکان متولد شد(کعبه)

در بهترین روز متولد شد(جمعه)

جانشین بهترین پیامبر بود(محمد)

همسر بهترین زن دنیا بود(فاطمه)

پدر بهترین بچه های دنیا بود(حسن حسین)

در بهترین ماه به شهادت رسید (رمضان*

در بهترین شب ضربت خورد(اول قدر)

در بهترین شب شهید شد(دوم قدر)

در بهترین حالت بود که ضربت خورد(نماز)

در بهترین حالت نماز بود (سجده)

142-

علی، مرد صلح و مدارا

سپاه کوفه هنگام عزیمت به صفین، جنگی که معاویه به راه انداخته بود، می‌بایست از رود فرات که در کنار شهر رقّه بود می‌گذشتند و برای همین نیاز به پلی داشتند که از روی آن عبور کنند.

امام از مردم شهر درخواست کرد که پلی بر روی این رودخانه بسازند، اما مردم رقّه که علی (ع) را دشمن می‌داشتند، نه تنها این کار را نکردند بلکه به نشانه مخالفت، قایق‌های خود را هم از کنار رودخانه برچیدند، و در ابتدا حتی دروازه‌های شهر را به روی آن حضرت بستند و مانع ورود سپاه به شهر شدند.

اما علی (ع) هیچ فشاری بر مردم رقّه وارد نکرد و آنان را وادار به این کار نساخت، بلکه دستور داد راه را عوض کرده و از روی پل دیگری به نام مَنبِج عبور کنند.

برای علی (ع) که حاکم و زمامدار عصر بود، در هم شکستن مقاومت شهر و یا توبیخ آن‌ها به خاطر تمرد و مخالفتشان با خواستهٔ حاکم امر، کار راحتی بود. اما علی (ع) از اهالی آرامش و مدارا بود. هیچ وقت نمی‌خواست کسی را بر خلاف میل و خواستهٔ قلبی‌اش به کاری وادار کند و شیوه و منش حکومت‌داری‌اش نیز بر چنین اصولی استوار بود

143- ای امیرمؤمنان، چرا الآن دستگیرش نمی‌کنی که از شرش در امان باشی؟

خِرِّیت بن راشِد ناجی که بعدها از خوارج سرسخت شد و با یارانش به غارت شهرها و خونریزی مردم بیگناه دست زد، در جنگ صفین جزء سپاه امیرالمومنین بود. پس از جنگ و ماجرای حکمیت، روزی با سی تن از اصحابش نزد امام آمد و گفت: «دیگر از تو اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد.»

امام ضمن نصایحی، علت این تصمیم را از او جویا شد و خِرّیت قبول حکمیت و نشان دادن ضعف در مقابل معاویه را به عنوان دلیل ذکر کرد.

امام به او گفت: «نزد من بنشین تا بر طبق قرآن و سنت با یکدیگر گفتگو کنیم.»

خرّیت گفت: «فردا نزد تو خواهم آمد.» و از آن‌جا خارج شد. یکی از حاضران که از نیت شوم خریت در فرار و جمع آوردن نیرو برای شورش و کشتار باخبر بود، به علی(ع) گفت: «ای امیرمؤمنان، چرا الآن دستگیرش نمی‌کنی که از شرش در امان باشی؟»

فرمود: «اگر قرار باشد که ما با همه کسانی که در مظانّ اتهام هستند برخورد کنیم، فقط زندان‌ها را پر خواهیم کرد و من این کار را پیش از آنکه آشکارا علیه ما کاری کنند، صحیح نمی‌دانم.»

در رفتار و منش علی (ع)، گفتگو حرف اول را می‌زد. او حتی به مخالفانش هم آنقدر بها می‌داد که رو در رویشان می‌نشست و با آن‌ها سخن می‌گفت، دلیل می‌آورد و دلیل می‌خواست و آن‌جا که گفتگو بی‌نتیجه بود، باز هم به خشونت و یا زور متوسل نمی‌شد و دست به شمشیر نمی‌برد؛ مگر برای دفاع مقابل کسانی که برای جنگیدن با او پیشقدم شده بودند[216].

---

[216] کتاب اخلاق زمامداری، تالیف صابر اداک

-144

فرزند_سیاه_پوست_از_زن_سفید_پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت: خودم و زنم سیاه هستیم و او پسری سفید به دنیا آورده. خلیفه رو به جمع کرده و نظر ایشان را خواست؛ همه گفتند زن باید سنگسار شود. مأموران اجرای حکم که زن را می‌بردند، در میانه راه با امیرمؤمنان (ع) برخورد کردند و حضرت ماجرا را پرسیدند و آنان شرح ماوقع گفتند. حضرت (ع) رو به مرد کرده و پرسیدند: آیا زنت را متهم می کنی؟ مرد گفت: نه. حضرت باز هم سؤال کردند: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده‌ای؟ مرد تأیید کرد و گفت: بله، یک شب که ادعا می کرد قاعده است، من گمان کردم به جهت سرما عذر می‌آورد؛ پس با او همبستر شدم. حضرت از زن نیز پرسید که آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟ زن هم تأیید کرد. در این زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند، پسر شماست و علت سفیدشدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است؛ آن‌گاه که این کودک بزرگ شود، رنگ پوست او سیاه می‌شود

145- خوارزمی، از عایشه، نقل می کند که گفت: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: یاد علی و نام او بر زبان داشتن عبادت است.

خوارزمی با اسناد به معاذ بن جبل گوید: رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: نگاه کردن به علی عبادت است..

و نیز از عبد اللّٰه بن مسعود روایت شده است که گفت: رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود:

نگاه کردن به صورت علی عبادت است.

و نیز از عایشه روایت شده است که گفت: ابو بکر را می دیدم که مرتب به صورت علی علیه السّلام نگاه می کرد! گفتم: پدر جان! نگاه کردن تو به صورت علی آن هم به این شکل دائما، موجب شگفتی من شده است آیا علتی دارد؟ گفت: آری دخترم از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: نگاه کردن به صورت علی علیه السّلام عبادت است.

.عایشه بارها به مردم اعلام می نمود و می گفت: با یاد و نام علی بر زبان آوردن، مجالستان را زینت دهید[217]

-146

حضرت علی فرمود

من کسی هستم که نوح را به اذن خداوند بر کشتی حمل کردم،من کسی هستم که یونس را از شکم ماهی به اذن خداوند نجات دادم،من کسی هستم که موسی را از دریا به اذن خداوند عبور دادم،من کسی هستم که ابراهیم را به اذن خدا از آتش نجات دادم و آن را تبدیل به گلستان کردم من خضر معلم موسی هستم...»[218]

-147

ولایت علی بن ابی طالب درسنت

حدیث ولایت

علمای اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إنّ علیّا منّی وأنا منه وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی.

به راستی علی از من است و من از او هستم و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت گفته:

صحیح علی شرط مسلم.

این روایت صحیح است و شرایط صحیح مسلم را دارد.[219]

شمس الدین ذهبی نیز در تلخیص المستدرک این روایت را «صحیح» دانسته است.

محمد ناصر الدین البانی نیز در باره این روایت گفته:

صحّحه الحاکم الذهبی وهو کما قالا.

---

[217] مناقب خوارزمی، فصل 23، ح 376

[218] بحار الانوار ج26 ص5

[219] المستدرك ج 3 ص 110.

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند. این روایت، صحیح است همان گونه است که حاکم و ذهبی گفته اند.[۲۲۰]

دلالت کلمه ولی بر خلافت

برای فهم دقیق معنای کلمه «ولی» باید به سراغ کلمات خلفای اهل سنت در صدر اسلام برویم که آن ها از این معنا چه فهمیده است. ابن کثیر در البدایه والنهایه گفته است:

قال ابوبکر: قد وُلِّيتُ أمركم ولست بخيركم. إسناد صحيح.[۲۲۱]

ابوبکر (در نخستین سخنرانی خود بعد از خلافت) گفت: من حاکم شما شدم؛ و حال آن که از شما بهتر نیستم.

مسلم در صحیح خود نقل کرده است که عمر بن خطاب گفت:

فلمّا توفّى رسول اللّه قال أبو بكر: أنا وليّ رسول اللّه (ص)... ثُمَّ تُوُفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَوَلِيُّ أَبِى بَكْرٍ.[۲۲۲]

زمانی که رسول خدا وفات کرد ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم.... بعد ابوبکر فوت کرد من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر شدم.

روشن است که نمی توان معنای کلمه «ولی» را در این روایات به معنای «دوست»، «ناصر» و... گرفت؛ بلکه تنها می توان به معنای حاکم، خلیفه، سرپرست گرفت؛ زیرا اگر به معنای دوست باشد، این معنا استفاده می شود که ابوبکر و عمر گفته اند که تا رسول خدا زنده بود، ما با شما دوست نبودیم و الآن دوست شده ایم.

حديث الخلافة

ابن أبی عاصم در کتاب السنهء می نویسد که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امیرمؤنان علیه السلام فرمود:

وأنت خليفتى فى كلّ مؤمن من بعدى

تو پس از من، جانشین من در میان همه مؤمنان هستی

---

220 السلسلة الصحيحة، ج5، ص222.

221 البداية والنهاية ج 6 ص 333.

222 مسلم ج5 ص 152 ح 4468.

البانی در باره سند این روایت گفته:

إسناده حسن.

سند این روایت «حسن» است[۲۲۳]

حاکم نیشابوری این روایت را این چنین نقل کرد است که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

إِنَّهُ لا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.

شایسته نیست که من از میان مردم بروم؛ مگر این که شما جانشین من باشی.[۲۲۴]

البانی وهابی در باره سند این روایت می گوید:

صحّحه الحاکم والذهبی وهو کما قالا.[۲۲۵]

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده است و این روایت صحیح است، همان گونه حاکم و ذهبی گفته اند.

حدیث امامت

ابونعیم اصفهانی با سند معتبر در کتاب معرفهء الصحابه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

انْتَهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ بِثَلاثٍ: «أَنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ».[۲۲۶]

هنگامی که در شب معراج به سدرة المنتهی رسیدم، خداوند به من در باره علی (ع) سه چیز وحی کرد:

به راستی که او پیشوای پرهیزگاران، سردار مسلمانان و جلودار روسفیدان به سوی بهشت سرشار از نعمت خداوند است.

این روایت معتبر است ؛ چنانچه حاکم نیشابوری گفته است:

---

223 كتاب السنة لابن أبي عاصم، ص551.

224 المستدرك ج3 ص133.

225 السلسلة الصحيحة ج 5 ص222.

226 معرفة الصحابة، ج 3 ص 1587،

صحیح الاسناد.[227]

سند این روایت صحیح است.

148- چرا علی علیه السلام از هجوم افراد به منزل دفاع نکرد؟

میگن غیرت وشجاعت علی کجا بود که دفاع نکرد؟

پاسخ

امیر مومنان در مرحله نخست وهنگامی که به خانه او تعرض کردند از خود واکنش شدید نشان داد وبا عمر برخورد کردچنان که چنین روایت شده است:

" علی خودرا به عمر رساند وگریبان اورا بگرفت واورا به شدت بر زمین کوفت وچنان ضربتی بر بینی وگردنش نواخت که گویی خواست اورا بکشد"[228]

اما حضرت امیر تسلیم محض رسول الله بود وایشان حضرت را دعوت به صبر وبردباری کرده بودند چنان که حضرت در وصیت خود به علی چنین فرمود:

" چون از دنیا رفتم وبدنم را در خاک نهادی در خانه ات بنشین وقرآن را آنگونه که دستور داده ام براساس واجبات، احکام وترتیب نزول آیات جمع آوری کن،

تورا به صبر در برابر آنچه از این گروه به تو وفاطمه خواهد رسید سفارش میکنم صبر را پیشه خود ساز تا بر من وارد شوید"[229]

---

227 المستدرک ج3 ص138.

228 کتاب سلیم بن قیس،ص568

روح المعانی،الوسی،ج3 ص124

229 خصایص الائمه،رضی، ص73

آری حضرت به دلیل دستور پیامبر مقاتله ومقابله را با آنان را ادامه نداد چرا که افراد ویارانی نداشت چنان که خودش فرمود:

"در امر خود نظر کردم نه یاوری دیدم ونه مدافع وهمکاری مگر اهل بیتم که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد لذا چشمان پراز خاشاک را بر هم گذارده همچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده، اب دهان فرو برده وبا صبر در امری که بسیار تلخ برای قلب بود شکیبایی کردم"[۲۳۰]

لذا حضرت بخاطر دوری از تفرقه مسلمین ونابودی اسلام اقدام عملی نکرد چنان که علمای اهل سنت روایت کرده اند که حضرت فرمود:

"به خدا سوگند اگر از تفرقه میان مسلمانان، بازگشت کفر ونابودی دین نمی ترسیدم قطعا برخورد من با مخالفان غیر از آن چیزی بود که الان است"[۲۳۱]

-149

از امام صادق سوال شد چرا علی فدک را در زمان خلافتش باز نگرداند؟

امام پاسخ داد:

"علی برای اقتدا به پیامبر فدک را بر نگردانید. پیامبر وقتی مکه را فتح کرد وعقیل خانه آن حضرت را فروخته بود به آن حضرت گفتند آیا به خانه خود بر نمی گردی؟

در پاسخ فرمود:

بحار الانوار،ج22 ص484

[230] نهج البلاغه،خطبه 217

[231] شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج1 ص184

الاستیعاب،ابن عبدالبر،ج2 ص497

مگر عقیل برای ما خانه ای گذاشته است؟ ما خانواده ای هستیم که وقتی از ما به ظلم گرفته شود آن را بر نمیگردانیم "وعلی به خاطر همین فدک را پس نگرفت[۲۳۲]

150-

خداوند خطاب به پیامبرش می گوید:

"به مشرکان بگو) کافی است که خداوند وکسی که علم کتاب نزد اوست میان من وشما گواه باشد "[233]

خداوند دراین آیه از کسی سخن می گوید که علم کتاب نزد او است.

قرآن از آصف بن برخیا نام می برد که تنها دارای بخشی از علم الکتاب بود چنان قدرتی داشت که توانست تخت بلقیس را از فاصله دور دریک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند

قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک-فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی"[۲۳۴]"

حال باید دید کسی که تمام علم الکتاب نزد او است وخداوند تصریح میکند شاهد بررسالت پیامبر است کیست

قرطبی از بزرگان اهل سنت از امام سجاد روایت میکند که فرمود :

"ذالک علی بن ابی طالب"

"کسی که علم الکتاب نزد اوست علی بن ابی طالب است"[235]

---

[232] بحار الانوار،ج29 ص396

[233] رعد 43

[234] نمل 40

[235] الجامع لاحکام القرآن،ج9 ص336

همچنین سایر علمای اهل سنت نیز روایت کرده اند که مراد از آیه حضرت علی است

شواهد التنزیل،ج1 ص307-ارجح المطالب،ص86- ینابیع الموده،ص103- علامه شافعی در مناقب،ص157- تنزیل الایات،حبری،ص15

اصف که دارای بخشی از علم الکتاب بود توانست چنان کار بزرگی را بکند طبیعتا حضرت علی که دارای تمام علم الکتاب است قدرتش در عالم بسیار فراتر خواهد بود

.حضرت علی نیز تصریح کرده است که سایر اهل بیت نیز دارای علم الکتاب هستند

چنان که امام باقر فرمود

"علم الکتاب نزد ما است وعلی اول وافضل وبهترین ما بعد از پیامبر است"[236]

151- امام گفت دارم می بینم که چگونه به من خیانت می کند

.زمانی که امام ابوموسی اشعری را برای حکمیت می فرستاد به او گفت به کتاب خدا حکم کن واز آن تجاوز نکن

.زمانی که رفت امام گفت دارم می بینم که چگونه به من خیانت می کند

:یکی از اصحاب گفت چرا اورا می فرستید درحالی که میدانید خیانت می کند.امام پاسخ داد

اگر خداوند به علم خودش بابندگان رفتار میکرد دیگر نیازی به ارسال رسل نبود[۲۳۷]

-152

اشهد أن علیاً ولی الله اولین بار در تاریخ به وسیله چه کسی در اذان و اقامه گفته شد؟

پاسخ

از روایات استفاده میشود که در زمان خود رسول خدا برخی صحابه در اذان خود شهادت به ولایت حضرت علی .میدادند

[236] کافی،ج1 ص225

[237] مناقب ابن شهر آشوب،ج2 ص261

:در روایتی آمده است

سلمان فارسی در زمان پیامبر در اذان واقامه بعد از شهادت به رسالت پیامبر به ولایت امام علی نیز شهادت " میداد.یکی از اصحاب به محضر پیامبر آمد وگفت:یارسول الله امروز چیز عجیبی شنیدم که به گوشم نخورده بود.

حضرت فرمود:چه شنیده ای؟

.گفت:سلمان را دیدم که دراذان بعد از شهادت به نبوت شما به ولایت علی شهادت داد

:پیامبر فرمود

خوب چیزی شنیده ای[۲۳۸]

-153

امام علی صدای عدالت انسانی

الامام علی صوت العدالهٔ الانسانیه نام کتابی است نوشته جرج سمعان جرداق پیرامون علی امام اول شیعیان که در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ میلادی) در بیروت توسط انتشارات دارلفکرالاسلامیه منتشر و در جهان اسلام مورد توجه وسیع .قرار گرفت

:این کتاب در ۵ جلد با عناوین ذیل نگاشته شده‌است

علی و حقوق بشر

شامل ۲۵۶ صفحه مروری بر اوضاع سرزمین حجاز، و خاندان وی، معرفی ویژگی‌های عبادی، اخلاقی و رفتاری و علمی و نهایتاً بررسی عهدنامه مالك اشتر

علی و انقلاب فرانسه

شامل ۲۵۶ صفحه که در آن ضمن بررسی ریشه‌ها و علل و تاریخ انقلاب فرانسه، دیدگاهها و مبانی امام علی نیز بررسی و با یکدیگر مقایسه شده‌است و نهایتاً نتیجه گیری شده‌است که دیدگاههای وی در بر گیرنده مبانی .چهارگانه انقلاب فرانسه‌است

---

[238] جواهر الولایه،ص379 به نقل از سوالات ما،حسین تهرانی

علی و سقراط

شامل ۲۳۹ صفحه که ظاهراً ۷۷ صفحه ادامه مجلد دوم بوده که برای تناسب حجم در جلد سوم ارائه شده‌است. نویسنده دیدگاههای سقراط و علی را ارائه کرده‌است.

علی و دوران زندگانی اش

شامل ۲۵۴ صفحه که به بررسی و معرفی دو تیره اموی و هاشمی که هر دو از قریش هستند پرداخته شده و ضمن ارائه رویدادهای دوران عثمان و قتل او به رویسدادهای دوران خلافت علی پرداخته و سپس به بیان روزهای آخر زندگانی وی می‌پردازد.

علی و قومیت عربی

شامل ۲۷۰ صفحه شامل ارائه دیدگاههای آثار ابوالعلا معری، جبران خلیل جبران و میخائیل نعیمه، بخشی پیرامون دیدگاههای مستشرقان منصف و غیر منصف پیرامون علی و سپس در قسمتی با عنوان «آنچه در باره این کتاب گفته شده‌است» دیدگاهها و تقدیرها از این کتاب ارائه شده‌است.
وی درباره چاپ کتاب می گوید:

من عقیده دارم امام علی از مسیح بالاتر است. من شیفته شخصیت انسانی امام شده‌ام. ما کلاً مسیحی بوده‌ایم و بالطبع به امامت امام علی اعتقادی نداریم...... همان طور که متنش را می‌نوشتم، سردبیر مجله الرساله آمد و گفت به ما بده که شماره به شماره چاپ کنیم. من قبول نکردم. بعد از اصرار و الحاح فراوان او عاقبت دو قسمت از متن را به او دادم. بلافاصله بعد از چاپ، رئیس کشیشان و راهبان فرقه کرملیه (از فرق مارونی مسیحی) گفت: من خودم این را به هزینه خودم چاپ می کنم..... اتفاقاً اول کار، مسیحی‌ها فهمیدند و آمدند پهلوی من. ذوق زده و شادان. می گفتند تو عرب را سرافراز کرده‌ای. پول جمع کرده بودند و می‌خواستند پول چاپ کتاب را به من بدهند. گفتم این کتاب را با پول خودم چاپ نکرده‌ام و رئیس راهبان کارملیه چاپ کرده. رفتند که به او پول بدهند. او گفت خجالت بکشید، من این را چاپ نکرده‌ام. این پول راهبانی است که در اینجا عبادت می کنند. ببرید این پول را بدهید به فقرا. بعدها آن کشیش – رئیس راهبان کارملیه – به من گفت من امام علی را دوست دارم و از برکت او فقرای ما نیز به نوایی رسیدند.

نویسنده ۵۰ سال پس از انتشار کتاب می گوید که:

در این روزگار نیاز به امام علی(ع) و باورها و مواضع و نقش انسانی و بزرگ و عظیم او و امثال او، از بزرگان حقیقت و توجه به انسان بیش از نیاز هر زمان و دوران دیگری به علی(ع) و امثال اوست. این موضوع را هر انسانی که وجدان بیدار و درک درستی داشته باشد و به امور خواص و عوام به نیکی نظر کند درمی‌یابد، فرق نمی‌کند که [این فرد به جهت عقاید و عاداتش از کدام گروه از انسان‌ها باشد و از کدام ملیت باشد و در کجا زندگی کند.]

بازتابهای چاپ کتاب

این کتاب ابتدا با مقدمه میخائیل نعیمه در ۱۹۵۶ در بیروت چاپ شد وی ضمن تاکید بر اینکه علی تنها دارای قهرمانی‌هایی در میدان جنگ نبوده‌است، وی را دارای بینش پاک ، طهارت وجدان و بیان سحرانگیز و ژرفای انسانیت و حرارات ایمان و مقام والای آنچه مردم را بدان می‌خوانده می‌داند و سپس به نکات بر جسته کتاب از جمله: قدرت بیان نافذ و عاطفی و درخشان و دلنشین که تنه به ساحت شعر می‌ساید؛ موزون بودن کتاب از نظر توزیع حجم متعادل برای مباحث مختلف؛ کوشش شجاعانه و موفقیت در بازگویی اندیشه‌های سیاسی، دینی و اجتماعی و اقتصادی در صحن زندگی امروز بصورتی بدیع؛ می‌پردازد.

این کتاب پس از انتشار با استقبال بالا و دور از انتظاری مواجه گردید ناشر (دارالفکر العربی)در مقدمه‌ای بر چاپ پنجم نوشت که کتاب غوغایی بزرگ بپا کرده زیرا میلیونها خواننده از آن استقبال کرده‌اند و در مدت کوتاهی به فارسی، هندی و انگلیسی ترجمه شده‌است.

ناشر دیگری (دارلوائع) که آنرا منتشر کرده‌است در مقدمه‌ای بر یکی از نسخه‌ها آورده‌است که تا آنزمان هیچ کتاب عربی با این میزان از استقبال مواجه نشده بود.

ترجمه به فارسی

یک جلد از کتاب را سید صدرالدین بلاغی ترجمه کرد ولی به چاپ نرسید، ترجمه دیگری نیز توسط ابوالحسن شعرانی ارائه و چاپ شد. ترجمه ای دیگر توسط سید هادی خسروشاهی به فارسی منتشر گردید و در سال ۱۳۴۲ در ایران چاپ شد.

[ترجمه کامل دیگری نیز توسط محمد علی سلطانی به انجام رسیده است که در دو مجلد منتشر شده است.]

دلیل نوشتن درباره علی ابن ابیطالب

برای نخستین بار جرج جرداق درباره راز عدم نوشتن در باره شخصیت دیگری غیر از علی سخن می گوید و در گفت و گو با شفقنا بیان می کند: "عده ای از مردم کشورهای حوزه خلیج فارس و مصر به من پیشنهاد می کردند که مثلا در مورد عمر و یا دیگران بنویسم... اما من نپذیرفتم نه به این خاطر که بخواهم بگویم عمر و یا کس دیگری بد است نه اصلا اینطور نبود بلکه من پس از علی علیه اسلام کسی را شایسته نوشتن ندیدم و تصمیم گرفتم که جز در مورد علی (ع) ننویسم....انقلاب علی علیه السلام انقلاب انسانی، اجتماعی، فکری و فرهنگی بود و در آن بین دو جبهه فسق و قتل و قاچاق انسان و برده و مرگ از یک طرف و جبهه دین و رحمت و عدالت و انسانیت و آزادی و حیات فاصله های زیادی بود. موظف شدم که جبهه علی را که خالص ترین جبهه ها است، مورد بررسی و تحلیل قرار دهم. این جبهه راه را برای من روشن کرد و چراغ راهم شد"[239].

154- آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : جابر بن عبدالله انصاری گوید روزی ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم آن حضرت خطی را ر پیش روی خود کشید و فرمود این راه خداست سپس دو خط دیگر نیز در طرف چپ و راست آن کشیده و فرمودند اینها راه شیطان هستند سپس دست خود را روی خط وسط گذاشتند و فرموند این همان راه مستقیم که صراط علی بن ابیطالب (علیه السلام) میباشد است و چپ و راست که سوای راه اوست صراط شیطان است[240]

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : اگر عبادت کننده ای عبادت کند خدای عزوجل را به اندازه عمر نوح و برای او هم وزن کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید و یک هزار سال پیاده به مکه برود و عمل حج انجام دهد و بعد در بین صفا و مروه در راه خدا مظلومانه شهید شود ولی ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نداشته باشد بوی بهشت را نشود و داخل در آن نمیشود[241]

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : در شب معراج از جانب حق تعالی به من خطاب رسید ای محمد (صلی الله علیه و آله) : علی (علیه السلام) در نزد من محبوبترین خلق است علی چراغ هدایت اولیای من است علی (علیه السلام)

---

[239] ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

[240] تفسیر المیزان جلد 7 صفحه 587 .

[241] ارشاد القلوب جلد 2 صفحه 43 .

پرچمدار افراد مومن و صالح است علی نور است از برای کسی که اطاعت اوامر او نماید و علی کلمه تقوی و باقیه است برای افراد پرهیزکار که پس از مرگ ملازم آنها باشد ای محمد هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه با علی دشمنی ورزد مرا دشمنی نموده.[۲۴۲]

155- او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) : اگر مردم میدانستند علی (علیه السلام) از چه زمانی به امیرالمومنین لقب یافت حقیقتا منکر فضیلت او نمی شدند و او وقتی امیرالمومنین نامیده شد که هنوز روح در بدن آدم دمیده نشده بود زیرا خداوند در عالم ذر مردم را بر نفس خودشان گواه گرفت فرمود : آیا من پروردگار شما نیستم و محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر شما و علی (علیه السلام) امیرالمومنین بر شما نیست پس همه خلایق از روی میل و رغبت یا به اکراه و اجبار گفتند آری.[۲۴۳]

156-

علی (علیه السلام) دست مهمانش را می شوید

روزی دو نفر مهمان که با هم پدر و فرزند بودند، وارد خانه علی (علیه السلام) شدند، مولای متقیان شخصاً از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قنبر غلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آب و لگن آوردند، تا میهمانان دستهای خویش را بشویند.

علی آب و لگن را از قنبر گرفت، و خواست دستهای مهمان بزرگسالش را خود شخصاً بشوید او فوق العاده احساس شرمندگی نمود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می خواهید دست مرا بشویید، خدا مرا می بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟ حضرت فرمودند:

آرام باش و دستهایت را بشوی، من هم با شما تفاوتی ندارم! و برادر شما هستم، بنابراین باید تو را خدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم.

---

[242] تفسیر جامع جلد 6 صفحه 45
[243] تفسیر جامع جلد 2 صفحه 482

علی مهمان را به حق ولایت خود سوگندش داد که آرام باشد بطوری که برای قنبر آرام می شد، سپس علی آب ریخت و مهمان دستهایش را شست آنگاه آب و ابریق را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: پسرم محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دستهایش را بشوید، این را بدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می آمد، من خود به دستهای وی آب می ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد.

محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست..[۲۴۴]

157- در زمان امیرمومنان علی(ع)اتفاق وحشتناکی که برای یک دختررخ داد

عماریاسر و زیدبن ارقم گویند:

در حضور با صفای علی(ع) نشسته بودیم و ایشان در جایگاه قضاوت نشسته بودند که فرمودند:

ای عمار شمشیر ذوالفقار مرا بیاور!

من آوردم و حضرت آن را از غلافش در آورد و روی زانوانش گذاشت. ناگاه فریاد بلندی گوشها را پر کرد.

ایشان فرمود: ای عمار امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می نمایم

ای عمار کسی را که پشت در است وارد کن.

عمار گوید: من بیرون رفتم ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر شتر قرار گرفته و می گرید و فریاد میزند ای دادرس درماندگان به سوی تو روی آوردم و توسل جستم پس رویم را سفید کن گره از امر مهم من بگشا.

عمار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار گرفته بودند با شمشیرهای از نیام کشیده گروهی طرفدار او و گروهی دیگر بر علیه او سخن می گفتند. آن زن از شتر پایین آمد اطرافیانش نیز از مرکبها پایین آمدند و وارد مسجد شدند.

---

[244] بحارالانوار، ج 41 ص 55 و 56 ح 5. نقل از آفتاب ولایت ص 174 – 172.

زن در برابر امیرمومنان ایستاد و گفت: ای علی به سوی تو آمدم زیرا تو دانای به آنچه شده و تا قیامت خواهد شد هستی!

حضرت فرمود برو به مردم کوفه بگو به مسجد آمده و شاهد این قضاوت باشند! و من چنین کردم مسجد از جمعیت پر شد!

امیرمومنان فرمود: ای گروهی که از شام آمده اید مشکلتان را مطرح کنید! در این هنگام پیرمردی برخاست و گفت: سلام بر تو ای گنج فقیران! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است او شوهر نکرده ولی اینک در خانه ی من حامله شده است. براستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده. من به دلیری و سختی و کمال و عقل مشهورم. شجاعت من در میان عرب کم نظیر است با این حال در کار خود متحیر مانده ام و سرگردانم و موجب غم و اندوهم گشته!

امیرمومنان رو به دختر نمود و فرمود: ای دختر! نظر تو درباره آنچه پدرت اظهار میدارد چیست؟

دختر گفت: من دوشیزه هستم راست می گوید. ولی اینکه من حامله هستم سوگند به خدا هرگز خیانتی نکرده ام. تو جانشین رسول خدا و وارث او هستی تو می دانی که من در ادعایم دروغ نمی گویم چیزی بر تو پنهان نیست مشکل مرا حل کن!

در این هنگام علی(ع) بالای منبر رفت و الله اکبر گفت و قرآن خواند و فرمود قابله ی شهر کوفه را خبر کنید!

زنی بنام خولا که قابله زنان کوفه بود آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده ای بزن و ببین این دختر حامله است یا نه؟ قابله دستور را اجرا کرد و آمد و گفت: بله او هم دوشیزه و هم حامله هست!

علی(ع) فرمود: کجاست کسی که ادعا می کرد مقام حق را داراست تا این مشکل را حل کند؟ عمرو بن حرث لعنت الله به مسخره گفت: این مشکل فقط به دست توست امروز امامت تو بر ما ثابت میشود!!

امیرمومنان رو به پدر دختر نمود و فرمود: ای اباالغضب! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟گفت: آری. فرمود: آیا از قریه ای به نام اسعار نیستی؟گفت: آری.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الان بتواند تکه ای یخ بیاورد؟گفت: یخ در شهر ما زیاد است ولی هم اکنون توانایی حاضر نمودن را نداریم!فرمود فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟ گفت: آری !مولای من

فرمود: ای مردم اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده. عمار گوید: علی(ع) دست مبارک خود را در حالی که بر منبر نشسته بود دراز کرد و تکه یخی آورد که هنوز قطرات آب از آن چکه می کرد در این هنگام مردم فریاد زدند و موج فریاد جمعیت مسجد را فرا گرفت حضرت فرمود آرام باشید اگر بخواهم کوه یخ را .حاضر میکنم

آنگاه به قابله فرمود: این تکه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکه یخ .را در نزدیکی رحم او قرار ده زالویی بیرون خواهد آمدکه وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو دانق است

قابله چنین کرد که علی(ع) گفت. ناگاه زالوی بزرگی داخل تشت افتاد و آن را وزن کردند همان اندازه بود که :حضرت فرموده بود. و آن را به مسجد آوردند امام آیاتی تلاوت فرمود و گفت

ای اباالغضب!دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است

در این هنگام پدر دختر برخاست و می گفت: گواهی میدهم که تو میدانی آنچه را که در رحمها است و آگاه [245] .از ضمایری.

-158

از دانایی پرسیدند

نظر شما در مورد مولا علی (ع) چیه؟

ایشان پرسید : بهترین مکان کجاست ؟

گفتم : مسجد

---

[245] سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)

پرسید : بهترین جای مسجد کجاست ؟

گفتم : محراب

پرسید : بهترین عمل چیه؟

گفتم : نماز

پرسید : بهترین نماز ؟

گفتم نماز صبح

پرسید : بهترین قسمت نماز؟

گفتم: سجده

پرسید : بهترین قسمت بدن ؟

گفتم : سر

پرسید : بهترین قسمت سر ؟

گفتم پیشانی

پرسید : بهترین ماه؟

گفتم رمضان

پرسید : بهترین شب؟

گفتم شب قدر

پرسید : بهترین نحوه مردن ؟

گفتم شهادت

: آنوقت به من گفت

مولا علی در ماه رمضان در شب قدر در مسجد در محراب مسجد ،

در حال نماز ،

! نماز صبح در سجده نماز فرق مبارکش شکافت

-159

:منقذ ابن اصبغ اسدی گوید

. در شب نیمه شعبان در خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) بودم

امام سوار شتری شدند و برای کار مهمی به دهی رفتند

.در اثنای راه در جایی فرود آمدند و خواستند که تجدید وضو نمایند .

.من نیز افسار شتر را داشتم. یک مرتبه گوش های شتر تیز و مضطرب شد که نتوانستم آن را نگه دارم

امام (علیه السلام)پرسیدند: چه شده است؟

.عرض کردم: شتر چیزی دیده که اینگونه بی تابی می کند

:امام نگاه کردند و فرمودند

.درنده ای است. سپس ذوالفقار را برداشت و چند قدم جلو رفت

.آن درنده شیری بود و چون صدای امام را شنید نزدیک آمد و مانند گناهکاران سر در پیش انداخت

:امام دست دراز کرد و موی گردن شیر را گرفت و فرمود

.مگر نمی دانی که من اسدالله و ابوالاشبال (پدر شیران کوچک) و حیدرم

قصد شترم را نمودی؟

:در این هنگام شیر به زبان فصیح عرض کرد

یا امیرالمومنین، هفت روز است که شکاری به دستم نیامده و گرسنگی بی طاقتم کرده است. از دور شبح شما را دیدم.

خجل که خدای تعالی بر من گوشت دوستان و عترت شما را حرام گردانیده و گوشت دشمنان شما را حلال کرده است.

:امام دست بر پشت شیر کشید و با او حرف زد تا آن که عرض کرد

:یا ولی الله، گرسنگی، گرسنگی. امام دست برآورد و فرمود

.خداوندا، به حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) او را روزی ده

.در همان حال بود که چیزی نزد شیر آمد و شیر به خوردن مشغول شد

بعد امام پرسید: مسکن تو کجاست؟

.گفت: کنار رود نیل

فرمود: اینجا چه میکنی؟

عرض کرد: به قصد زیارت شما به حجاز آمده ام. در آنجا کوفه را نشان دادند و نزد شما آمدم. حال اجازه رفتن می خواهم که دو پسر و جفتی دارم که از من بی خبرند.

چون اجازه گرفت

عرض کرد: یا امیرالمومنین، در این سفر به قادسیه می روم و از گوشت سنان اهل شامی که از دشمنان شماست و در جنگ صفین گریخته، توشه راه می کنم. امام دعا کرد و شیر رفت.

منقذ ابن اصبغ گوید: متعجب و حیران

شدم که امام فرمود: ای منقذ از این واقعه تعجب نمودی؟ بدان خدایی که دانه را می رویاند و خلق را می آفریند، اگر از معجزاتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من تعلیم داده، ظاهر کنم مردم به گمراهی می افتند.

و بعد امام متوجه نماز شد و پس از آنکه نمازش تمام شد در خدمتش بودم تا به قادسیه رسیدیم

درحالی که اذان صبح بود. در میان مردم غوغایی بود که می گفتند: سنان اهل شامی را شیری خورد و استخوان های بدنش را نشان دادند.

من واقعه سخن گفتن شیر با امام را برای مردم نقل کردم.

مردم دویدند و به خدمت امام رسیدند و از وجودش تبرک جستند[۲۴۶].

160- حوض کوثر

آیت الله سید محمدتقی آل ،بحرالعلوم نقل می کند
پس از وفات علامه امینی پیوسته در این فکر بودم که علامه امینی عمرش را قربانی و فدای مولا علی علیه السلام ساخت.
مولا در آن عالم با وی چه خواهد کرد؟
این فکر مدتها در ذهنم بود تا اینکه شبی در عالم رویا دیدم گوئی قیامت بر پاشده و عالم حشر است و بیابانی سرشار

---

[246] تحفة المجالس، ص 84.::

از جمعیت ولی مردم همه متوجه یک ساختمانی هستند. پرسیدم: آنجا چه خبر است؟

.گفتند: آنجا حوض کوثر است

من جلو رفتم و دیدم حوضی است و باد امواجی در آن پدید آورده و متلاطم است. وجود مقدس علی بن ابیطالب علیهما السلام کنار حوض ایستاده اند و لیوان های بلوری را پر ساخته و به افرادی که خود می شناسند؛ می دهند در این اثنا همهمه ای برخاست. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: امینی آمد؟

به خود گفتم بایستم و رفتار مولا علی علیه السلام با امینی را به چشم ببینم که چگونه خواهد بود؟

قدم مانده بود که امینی به حوض برسد. دیدم که حضرت لیوان ها را به جای خود گذاشتند و دو مشت خود را از آب کوثر پر ساختند و چون امینی به ایشان رسید به روی امینی پاشیدند و فرمودند : خدا روی تو را سفید کند که !روی ما را سفید کردی

......از خواب بیدار شدم فهمیدم که مولا علی علیه السلام پاداش تالیف الغدیر را به مرحوم امینی داده است

-161

تقدیم به دوستداران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام

علی (علیه السلام) کیست ؟؟؟

می گشایم لب خود را ز ثنای ولی الله،

جناب اسد الله، امامی که امیر مؤمنین است،

و از بعد پِیُمبر به همه مردم دنیا، پیام آور دین است،

نگاهش به خدا عین یقین است،

همه هستی عالم پدر خاک زمین است،

مپندار که او هم بشری خاک نشین است،

به والله قسم او شرف عرش برین است،

و نامش به اذان تا ابدالدهر طنین است،

چه در عرش و چه در فرش، خود عشق همین است،

علی بر دل خشکیده ی ما آب حیات است

علی کیست؟علی حیدر کرار،

علی کیست ؟

علی عشق شرربار،

علی صاحب اسرار،

علی ماه شب تار،

علی کعبه و عالم همه پرگار،

علی کیست؟

علی شرط ولایت،

علی شور قیامت،

علی اصل شهامت،

علی باب امامت،

علی بر همه ی خلق جهان شاه کرامت،

علی بر همه ی خلق جهان راه نجات است

علی عشق خود خالق اکبر،

علی بهر نبی بوده برادر،

علی کفو بتول حضرت صدیقه اطهر،

علی بهر ملائک، بود ذکر مکرر،

علی بوده و باشد بر اهل یقین سرور و رهبر،

علی هست مع الحق، و حق با علی در یک خط و محور،

علی معجزه ی دست خداوند،

علی فوق بشر خلقت برتر،

علی هر نفسی لایق ذکر صلوات است

اللّـهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وآلِ مُحَمَّد

اللّـهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وآلِ مُحَمَّد

اللّـهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وآلِ مُحَمَّد

اللّـهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وآلِ مُحَمَّد

فقط حیدر امیر المومنین است

-162

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند

روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کسی که خدای مهربان به سخن اذن دهد و او سخن به صواب گوید فرمودند:

چون روز قیامت فرا رسد ،
شعار «لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه وآله» از قلب های همه محو می گردد مگر کسانی که اقرار به

ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام)داشته باشند و این به سبب قول خدای سبحان «الا من اذن له الرحمن» است که خدای رحمان به آن کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اقرار داشته باشند اجازه دخول به بهشت می‌دهد[۲۴۷].

-163

در کتاب جامع المعجزات رضا قائمی نقل شده: روزی از روزها امیرالمومنین علی (ع) در مسجد کوفه نشسته بود. مردی از اهل کوفه به خدمت آن حضرت رسیده و بعد از سلام عرض کرد: من شما را دوست دارم.

امام (ع) فرمودند: با زبان یا قلب و زبان؟ جواب داد: با قلب و زبان شما را دوست دارم. حضرت فرمودند: انشاءالله به تو نشان خواهم داد که چه کسی مرا با دل و زبان دوست دارد. امام (ع) فرمودند: برخیز با من بیا.

از کوفه بیرون رفتند و حضرت فرمودند: چشمت را روی هم بگذار. آن مرد چشمانش را روی هم گذاشت و سه

247

شواهد التنزیل، ج۲، ص۴۲۱
شواهد التزیل
از منابع روایی اهل تسنن میباشد

قدم برداشت. حضرت فرمودند: چشمت را باز کن، چشمش را باز کرد. خودش را در شهری بزرگ دید که مردم آن بعضی مسلمان و برخی کافر بودند.

امام فرمودند: با من بیا تا دوست قلبی و زبانی را به تو معرفی کنم. رفتند تا به دکان قصابی رسیدند. امام درهمی به آن مرد داده و فرمودند: از این قصاب گوشت خریداری کن. مرد کوفی درهم را گرفت و به سوی قصاب رفت و گفت: این درهم را بگیر و به گوشت بده.

قصاب او را غریب دیده، لذا از او پرسید: اهل کجایی؟ گفت: اهل کوفه هستم. قصاب گفت: تو از شهر مولای من علی بن ابی طالب (ع) هستی؟ گفت: بله. قصاب گفت: باید امشب مهمان من باشی به خاطر محبت علی مرتضی (ع). کوفی گفت: رفیقی دارم. قصاب گفت: او را نیز بیاور.

کوفی به خدمت امام (ع) آمده و جریان را به عرض آن حضرت رسانید و باهم بر در دکان قصاب رفتند. قصاب با خوشحالی پرسید: شما از کوفه، شهر مولای من امیرالمومنین (ع) هستید؟ جواب دادند: بله.

قصاب دکانش را بست و باهم به خانه آمدند. قصاب به همسرش گفت: دو مرد غریب از شهر مولایم علی ابن ابی طالب (ع) نزد من آمدند، آنها را گرامی بدار. همسر قصاب با شادی برخاست و برای آنها مکان لایقی را فرش کرده و مشغول خدمت شد.

امام (ع) نگاهی به داخل خانه کرد، دو طفل کوچک دوست داشتنی مثل دو ستاره درخشان مشاهده کرد. شبانگاه قصاب به خانه آمد به همسر خود گفت: چه کردی؟ گفت: آنچه دستور دادی انجام دادم. مغرب شد و امام به نماز مشغول گردید. قصاب به آن بزرگوار اقتدا کرد. بعد از نماز مغرب شخصی در خانه قصاب را کوبید.

قصاب بیرون آمد و جلادی را دید و گفت: چه کار داری؟ گفت: پادشاه دستور داده تو را به قتل برسانم و خونت را برای او ببرم. چرا که او بیمار شده و برای صحتش اطباء خون محب علی (ع) را تجویز کرده اند. قصاب گفت: من مهمان دارم، اجازه بده سفارش آنها را به همسرم بکنم.

داخل خانه شد و به همسرش گفت: ای یار وفادار و بانوی نیکوکار، مهمانان را گرامی بدار که شنیده ام مولای من

مهمان را زیاد دوست دارد. من بیرون منزل کاری دارم. این را گفت و از خانه بیرون رفت. بلافاصله کودکانش از پی پدر بیرون رفتند و پدر متوجه نشد. جلاد قصاب را زیر تیغ خوابانید.

ناگاه پسر بزرگتر پیش رفت و گفت: ای جلاد پدرم را رها کن و مرا به جای او به قتل برسان. جلاد طفل را زیر تیغ خوابانید، خواست سر از بدنش جدا کند برادر کوچک خود را روی برادر بزرگتر افکند. جلاد هر دو را کشت و خون آنها را گرفته به نزد پادشاه برد و تمام ماجرا را نقل کرد.

قصاب با چشم پرآب و جگر کباب سر و تن فرزندان خود را برداشته و مخفی از همسرش در زاویه خانه اش گذاشت و نزد همسرش رفت و گفت: غذا را حاضر کن. سپس به خدمت امام آمد و دید نمازشان تمام شده است. سفره را گسترده و غذا را آورد و گفت: بفرمایید به نام خدا و محبت مولایم غذا میل کنید.

امام فرمودند: تا بچه ها نیایند غذا نمی خوریم! قصاب گفت: ای برادر غذا بخورید، بچه ها جای دیگری رفته اند! امام فرمودند: ما غذا نمی خوریم تا آنها بیایند. هر چه قصاب اصرار به غذا خوردن کرد، امام قبول نکردند؛ تا این که فرمودند: آیا مرا نمی شناسی؟ من مولای تو علی بن ابی طالب هستم.

قصاب گفت: ای مولای من فرزندان، مال و همسرم فدای تو باد! سپس نزد همسرش رفت. زن گفت: بچه هایم کو؟ قصاب گفت: خاموش باش که به خاطر محبت مولایم ذبح شدند. همسرش گریان شد. قصاب گفت: ساکت باش که مهمان مهربان، کودکانمان را زنده خواهد کرد. زن گفت: چه طور زنده می کند؟ قصاب گفت: این مهمان امیرالمومنین (ع) است.

همسر قصاب با شنیدن این کلمات خودش را روی قدم های امام انداخت. امام فرمودند: ناراحت نباش! الان به اذن خدا فرزندانت را زنده می کنم. امام به قصاب فرمودند: نعش طفلانت را بیاور. قصاب نعش کودکان را آورد. امام برخاست دو رکعت نماز به جای آورد و دعا کرد. مرد کوفی می گوید: ناگاه دیدم آن دو طفل نشستند و گفتند: لبیک، لبیک، یا مولانا یا اباالحسن، و بر قدم های آن حضرت افتادند و دست و پای آن بزرگوار را بوسیدند. و قصاب و همسرش بسیار مسرور شدند.

امام به آن مرد کوفی فرمودند: آیا شما هم مثل این قصاب با زبان و قلب مرا دوست دارید؟ گفت: نه. امام فرمودند: .این ها محب قلبی و زبانی من هستند. آن وقت نشستند و غذا خوردند

قصاب دامن امام را گرفت و گفت: ای آقای من.[۲۴۸]

164- امیرالمومنین امام علی (ع

ابن عباس گوید

روزی عمر بن خطاب به امیرالمومنین (ع) گفت

ای اباالحسن، از این تعجب نمی کنم که به تمامی مسائل پاسخ می گویی، بلکه متعجبم که چگونه بی درنگ و بدون !تفکر به آنها پاسخ می دهی؟

حضرت علی (ع) در پاسخ او دست خود را باز کرده و فرمود: این چند تاست؟ عمر بلافاصله گفت: پنج تا. حضرت .فرمود: چرا در نظر دادن عجله کردی؟ عمر گفت: این مساله نیاز به تفکر نداشت

!حضرت لبخندی زد و فرمود: تمام علوم در نظر من، مانند همین مساله جزیی است در نزد تو[۲۴۹]

165- یا فارس الحجاز أدرکنی

برسی رحمه الله در کتاب «مشارق"

نقل میکند که؛

در حکایت سلمان رضی الله عنه روایت شده است؛

وقتی که شیر بر او حمله کرد،

گفت؛ یا فارس الحجاز أدرکنی؛

ای اسب سوار حجاز مرا دریاب،

ناگهان اسب سواری ظاهر گردید

او راخلاص کرد

[248]جامع المعجزات رضا قائمی

[249] .بحارالانوار، ج 40، ص 147

و به آن شیر دستور داد؛

.از الآن مرکب او باش

و سلمان بر او هیزم بار می کرد،

و به خاطر اطاعت کردن از فرمان،

آقا علی علیه السلام* بارکشی می کرد

.و آنها را از صحرا تا دروازه شهر می آورد[250]

-166

:امام باقر (علیه السلام) فرمود

چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند دوشیزگان مدینه برای تماشای او سرکشیدند، و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت

کنایه از اینکه اهل مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند عمر به او نگریست. دختر رخسار .خود را پوشید و گفت: اف بیروج بادا هرمز (وای روزگار هرمز سیاه شد) عمر گفت این دختر مرا ناسزا می گوید

:حضرت علی (علیه السلام) فرمود

او به تو ناسزا نمی گوید، به او اختیار بده که خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن مهرش را از سهم بیت المال آن مرد حساب کن

عمر به او اختیار داد، دختر آمد و دست خود را روی شانه امام حسین (علیه السلام)گذاشت، امیرالمومنین(ع) به او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه،

حضرت فرمود: بلکه شهر بانویه باشد. سپس به حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای ابا عبدالله از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود و علی بن الحسین (علیه السلام) (امام سجاد) از او متولد گشت و علی بن الحسین (علیه السلام) را ابن الخیرتین (پسر دو برگزیده) می گفتند، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده است که ابوالاسود دوئلی درباره آن حضرت شعری بدین مضمون سروده است: پسری

250

مشارق الانوار ص216
مدینه المعاجز ج2 ص11

که از یکسو به هاشم و از یکسو به شاه کسری می رسد گرامی ترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند[۲۵۱].

167-

آقا امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی‌توانیم او را کیفر دهیم"

روزی مرحوم آیت الله بهجت در رابطه با بزرگواری ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) فرمودند :

«در نزدیکی نجف اشرف، در محل تلاقی دو رودخانه فرات و دجله آبادیی است به نام «مصیب

که مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام از آنجا عبور می‌کرد و مردی که در سر راه مرد شیعه خانه داشت همواره هنگام رفت و آمد او را مسخره میکرد.

حتی یک بار آن مرد هتاک به ساحت مقدس آقا جسارت کرد و مرد شیعه خیلی ناراحت شد.

چون خدمت آقا مشرف شد، خیلی بی تابی کرد و ناله زد که:

تو می‌دانی این مخالف چه می‌کند

آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد.

آقا امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی‌توانیم او را کیفر دهیم":

او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می‌کرد، ناگهان جریان کربلا و منع آب از

حضرت سید الشهدا (علیه السلام) به خاطرش افتاد و پیش خود گفت:

عمر بن سعد کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می‌داد بعد همه را می‌کشت.

سپس ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت...

از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی‌توانیم او را جزا بدهیم."

---

[251] (اصول کافی، ج 2 زندگی علی بن الحسینع

:آن مرد شیعه می گوید

:از خواب بیدار شدم، به محل برگشتم، سر راه آن مرد با من برخورد کرد و با تمسخر گفت

!آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟

:مرد شیعه گفت

.آری پیام رساندم و پیامی دارم

او خندید و گفت: بگو چیست؟

.مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد

مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا، در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و من ...این را به کسی نگفته بودم، آقا از کجا فهمید

...او بلافاصله حقانیت حضرت علی علیه السلام را پذیرفت و شیعه شد.[۲۵۲]

-168

معاویه عصبانی می شود!

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر قرآن میکند

:معاویه گفت

!خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او نکند که تفسیر کند؟

!گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب ! ما از این شاکی هستیم

.معاویه گفت: خودم رسما وارد مجلس میشوم و جمعشان را برهم میزنم

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی تفسیر آیات میکرد که معاویه هیچ جای

---

[252] http://v0.bahjat.ir/index.php/2011-09-08-10-59-54/hekayat.html

!اعتراضی برخود ندید

:بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت

!ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو میکنی؟

: ابن عباس گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟ از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

انَّما اَنتَ مُنذِرُ وَلِکُلِ قَومِ هاد" این آیه برای کیست معاویه؟"

: معاویه گفت

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را !بخوانی؟

ابن عباس گفت : "اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهیرا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسولُه وَالَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوهَ وَ یُوتونَ الزَّکوهَ وَ هُم رکِعون" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت : "عَمَّ یَتَساءَلون عَنِ النَّبَاِ العَظیم" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت : رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپیرسند و هم من از علی

خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللهِ جَمیعا وَ لا تَفَرَّقوا" بگو ببینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت : "کَفی بِاللهِ شَهیدا بَینی وَ بَینَکُم" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباهله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَاَلَ سائِلٌ بِعَذابِ واقِع" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "یا اَیُّهَا الرَّسولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیک" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت : "اَلیومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم" معاویه به من بگو این دگر برای کیست؟

!معاویه گفت : این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این

:ابن عباس از جا بلند شد و گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده !باشد؟

"معاویه گفت : اصلا ابن عباس بخوان "اِذا زُلزِلَتِ الارضُ زِلزالَها

!ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل علی بن ابیطالب است

!معاویه گفت : علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟

ابن عباس گفت : نشنیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و :فرمود

!زمین ! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر

:معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت

ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود[۲۵۳]

[253] بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۲۵

ای محمد؛

علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند

امیرالمومنین امام علی (ع)

مولانا امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند

:هنگامی که خداوند مرا به آسمانها بالا برد و با من گفتگو کرد قسمتی از آن گفتگو ها این بود که فرمود

ای محمد؛

.علی اول است ، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند

: عرض کردم

خداوندا ؛ آیا این اوصاف تو نیست ؟

:حضرت حق بعد از توصیف خودش آن جملات را برایم تفسیر کرد و فرمود

علی اول است یعنی

.اول شخصی از امامان است که از او میثاق گرفتم

علی آخر است یعنی

.آخر شخصی هست که او را قبض روح می کنم و او جنبنده ای است که با مردم تکلم خواهد کرد[254]

ای محمد؛

علی ظاهر است یعنی

.هر آنچه را برای تو از طریق وحی گفتم برای او ظاهر کردم

ای محمد؛

علی باطن است یعنی

---

[254] (اشاره به آیه 82سوره نمل)

آن سری که تو را از آن با خبر کردم و تو پنهان کردی ، در باطن علی هم قرار دادم و او در نهان دارد ، پس سری بین من و تو نیست که او نداند .

ای محمد؛

علی به آنچه از حلال یا حرام آفریده ام عالم است و آن را می داند.[۲۵۵]

-170

معجزه امیرالمؤمنین علی (ع)

امام حسین– علیه السّلام– می فرماید

روزی پیش علی– علیه السّلام– نشسته بودیم و آنجا درخت اناری خشکی بود.

عدّه ای از افراد دوست و دشمن ان حضرت وارد شدند. آنان به حضرت، سلام کردند و امام فرمود «بنشینید».

سپس فرمود

«امروز به شما معجزه ای نشان می دهم که مثل مائده در میان بنی اسرائیل باشد».

آنگاه فرمود: «به درخت نگاه کنید».

درخت خشکی بود که ناگهان آب بر شاخه هایش جریان پیدا کرد و سبز شد و برگ آورد و میوه هایش تا بالای سر ما آمد.

سپس رو کرد به ما که از دوستدارانش بودیم گفت

دستتان را دراز کنید و از میوه‌ها بچینید و بخورید.

و ما نیز دستهای خود را دراز کردیم و از آن انارها چیدیم و خوردیم.

تا آن زمان میوه ای به خوشمزگی آن نخورده بودیم.

---

[255] القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه جلد اول صفحه ۲۹۶

سپس به کسانی که او را دشمن می داشتند رو کرد و فرمود:

«بچینید و بخورید».

اما آنان وقتی که دستشان را بردند، انار بالا رفت و هیچ یک از آنها نتوانستند حتی یک انار بچینند!

گفتند: یا امیر المؤمنین! چرا دست آنها رسید ولی دست ما نرسید.

فرمود:

«بهشت نیز همین طور است، فقط دست دوستان ما به نعمتهای بهشت می رسد، نه دست دشمنان ما»

آنان وقتی که از منزل خارج شدند،

گفتند: این از سحر علی بن ابی طالب، کم است.

سلمان گفت: چه می گویید؟ سحر است یا شما نمی بینید؟ [256]

171-

سبز شدن درخت خشکیده

حارث اعور می گوید

با علی - علیه السّلام - از شهر خارج شدیم و به سرازیری رودی رسیدیم.

و در آنجا درخت خشکیده ای را دیدیم که پوست آن کنده و شاخه هایش خشک شده بود.

حضرت با دست مبارکش به آن زد و فرمود:

به اذن خدا سبز و میوه دار شو.

ناگهان شاخه های درخت سبز و میوه هایش انبوه شد،

و از آن میوه‌ها چیدیم، خوردیم،

برداشتیم و آوردیم.

256

الخرائج و الجرائح صفحه176

ص:177

فردای آن روز نیز رفتم دیدم همان طور سبز و دارای میوه می باشد[257]

172- ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت

جابر میگوید

با امیر المومنین علیه السلام در کنار فرات می رفتیم که ناگهان موجی بزرگ از فرات برخاست و حضرت را در برگرفت تا حضرت را از من پنهان کرد و آنگاه موج دوباره به فرات بازگشت چون امام را دیدم هیچ رطوبتی بر لباس و بدن امام نبود از این اتفاق زبانم بندآمده بود و بسیار تعجب کردم از امام علت این اتفاق را پرسیدم

امام فرمودند :

آن را مشاهده کردی

عرض کردم :بله

امام فرمودند

.ملکی که موکل بر آب است بیرون آمد و برمن سلام کرد ومن را در آغوش گرفت.[258]

-173

درباره نهج البلاغه

در سال 400 هجری کتابی دینی به زبان عربی از زیر قلم دانشمندی شریف که از رجال بزرگ علمی آن زمان بود، بیرون آمد. مؤلّف ارجمند این کتاب پس از شش سال چشم از جهان فرو بست ولی تألیفش تا کنون که یک هزار سال تمام ازعمر پرافتخارش می گذرد، به حیات معنوی و درخشان خود ادامه داده تا آنجا که بر تارک کتب ادبی قدم نهاده و روی دیده مسلمین مأوی گرفته و در سینه حفّاظ و حاملان حدیث جایگزین شده و زبان وعّاظ و خطبا بدان مزیّن گشته و از نوک قلم مؤلّفین متبحّر تراوش کرده و صدها برابر خود آن کتاب در اطرافش قلم فرسایی شده است.

نام شریف این کتاب «نهج البلاغه» و نام مؤلّف بزرگوارش « ابوالحسن محمّد بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(ع)» ملقّب به «شریف رضی یا سیّد رضی» می باشد

در طی این ده قرن، کتاب نهج البلاغه مانند هزاران کتاب دینی دیگر مورد نظر و بحث و مطالعه و انتقاد دانشمندان نکته سنج و باریک بین بوده است. آنان کتابهایی را که لایق مطالعه و بحث دیده اند، کلّیه مطالب و موضوعات و حتّی گاهی بسیاری از

---

[257] الخرائج و الجرائح ص180

[258] امالی شیخ طوسی

جملات و کلمات آنها را تحت کنترل و بررسی قرار داده و نقض و ابرامها نموده و در شروح و تعلیقات خود حاصل قضاوت خویش را درباره آن کتب نوشته و برای ما به یادگار گذاشته اند

این دانشمندان علاوه بر مدّاحی استطرادی که از نهج البلاغه در ضمن تألیفات غیر مربوطه به آن کتاب نموده اند، متجاوز از سیصد جلد کتاب (چنان که در فصل آینده ذکر می شود) در اطراف نهج البلاغه قلم فرسایی نموده و به عنوان شرح و حاشیه و ترجمه و فهرست و مستدرک به نظم و نثر و زبان های مختلف از عامّه و خاصّه کتاب نوشته اند و هر یک از این علما، نهج البلاغه را به زبانی ستوده و تعریف کرده اند و اشعار عربی بسیاری در مدح خود کتاب یا مطلق کلام امیر المومنین(ع) گفته اند که تنها علّامه محقّق، مرحوم حاج میرزا حبیب الله هاشمی خویی، 12 قطعه از این اشعار را که در حدود هشتاد بیت است، در کتاب منهاج البراعه ایراد نموده است که ما در اینجا فقط دو بیت از آن را به جهت تناسب با این رساله یادآور می شویم:

کتاب کان الله رصع لفظه

بجوهر آیات الکتاب المنزل

حوی حکما کالدر تنطق صادقاً

فلا فرق الا انه غیر منزل)[259]

یعنی «نهج البلاغه کتابی است که گویی خداوند متعال الفاظش را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است. این کتاب شامل حکمتهایی است مانند مروارید درخشان و به راستی و صداقت، گویا و سخنران. فرقی بین این کتاب و قرآن مجید نیست جز آنکه این کتاب از طرف خدای نازل نگشته است.»

بسیاری از شارحین نهج البلاغه جمله معروف «کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» را در این مقام یاد می کنند. برخی دیگر به این کتاب شریف لقب «اخ القرآن» داده اند و کلمه «اخ» که در اصل لغت به معنی برادر است، در مواردی به معانی مصاحب و همزاد و مانند، به کار می رود و پیداست که اخوت نهج البلاغه با قرآن به ملاحظه همین معانی مجازی است. یعنی کسانی که می گویند نهج البلاغه «اخ القرآن» است، مقصودشان این است که نهج البلاغه راهی را پیموده است که قرآن آن را پیموده و بخوبی از قرآن متابعت کرده و قدم جای قدم قرآن نهاده است.

و معلوم است که طبق عقاید دینی مسلمین- مخصوصاً شیعه امامیّه- بعد از کلمات پیغمبر اکرم(ص) سخنی شبیه تر به قرآن از کلام امیر المؤمنین علی- علیه السلام- یافت نمی شود؛ زیرا آن حضرت، اعلم و أخطب و ابلغ امّت است و هادی و رهبر و خلیفه بحق است بر ایشان. اولین شاگرد مکتب قرآن او است و معلّمی جز رسول خدا(ص) نداشته است و از زمانی که لقمه ای را می جوید و در دهان علی(ع) می گذاشت تا زمانی که علی(ع) جسد شریف پیغمبر را غسل داد و به خاک سپرد، از او جدا نشد. این ست که ما هم امروز پس از طی ده قرن به پیروی از علمای محقّق سلف می گوییم «نهج البلاغه اخ القران» است و با تصدیق میلیونها مسلمان مواجه می شویم..

درباره نهج البلاغه پس از هزار سال تحقیق و نقد و بررسی به اتّکای حدیث شریف «علی مع القران والقران مع علی» وادلّه

---

[259] منهاج البراعه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی، ج 1، ص 242 تا 246.

دیگر، می گویند نهج البلاغه اخ القرآن و از معتبرترین کتب اسلامی است و در اطرافش آنقدر قلمفرسایی می کنند که بعد از قرآن نظیرش در این زمینه در دنیا یافت نمی شود.

در نهج البلاغه، امیر المؤمنین(ع) بعد از آنکه شرح حالات و زهد و تقوای پیغمبر اکرم(ص) را بیان می کند و اصحابش را به پیروی از آن حضرت امر می نماید در آخر خطبه می فرماید :«فما اعظم منه الله عندنا حین انعم علینا به سلفاً نتبعه و قائداً نطا عقبه.» «خدا چه منّت بزرگی بر ما نهاد که چنین رهبر و پیشروی به ما ارزانی داشت تا ما از او پیروی نماییم و قدم جای قدمش گذاریم.»([260]).

شرح حال نهج البلاغه

سخنانی که امیرالمؤمنین علی(ع) در زمان خلافت خویش یا قبل از آن به اصحابش القا می فرمود، طبق سیره عرب و به مقتضای حافظه سرشار این قوم و نبوغی که در این خصیصه دارند، در سینه های اصحاب محفوظ بود و نیز نامه هایی که آن حضرت در زمان حکومت و هنگام وفات به عنوان «فرمان» یا «وصیت» به کاتبش املا فرموده بود، نگهداری شده و باقی بود. بعضی از اصحاب از همان زمان اقدام به تالیف و نوشتن می نمودند و این مطالب گرانبها را در اوراق و دفاتر ضبط می کردند؛ از این جمله «ابو سلیمان زید بن وهب جهنی کوفی» است که در جنگ صفّین حاضر بوده و مجموعه یی به نام«کتاب الخطب» گرد آورده است.([261]) تا زمانی که تألیف و تدوین حدیث توسعه یافت و این ذخایر گرانبها بدان اوعیه([262]) منتقل و مرتسم([263]) گشت، دوازده مجموعه به نام «خطب امیر المؤمنین» در قرن اوّل و دوّم هجری تألیف شد که بعضی از آنها به روایت صادقین(ع) از آن حضرت نقل شده است.([264])

سپس طبق سیره ی مؤلّفین، خطب مزبور از کتابی به کتاب دیگر منتقل می گشت و در کتابخانه ها مضبوط بود. در سال 381 هجری ابونصر شاپور بن اردشیر که از وزرای دانشمند و فضل دوست و شیعه مذهب بهاء الدوله بویهی است کتابخانه مهمّی در کرخ بغداد تأسیس کرد. این کتابخانه نظیر «بیت الحکمه» معروف هارون الرشید خلیفه عباسی بود.

محمّد کردعلی می گوید: «شاپور بن اردشیر کتب ذی قیمت و نفیسی که در فارس و عراق متفرّق بود، در این کتابخانه جمع کرد و دستور داد از روی تألیفات اهل هند و چین و روم، استنساخ کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب نفیس و جلیل که اکثر

---

[260] نهج البلاغه، خطبه 159.

[261] الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج14، ص 111.

[262] اوعیه: ظروف.

[263] مرتسم: نقش گشتن، ترسیم شدن.

[264] الذریعه، ج7، ص187.

آنها به خط مؤلفین اصلی بود، در این کتابخانه گرد آورد.» یاقوت حموی می گوید: «کتابخانه یی بهتر از آن که شاپور بن اردشیر در بغداد وقف کرده بود، در دنیا پیدا نمی شد و همگی آن کتب، اصول معتبره و به خط ائمه و بزرگان نوشته شده بود.»ابن اثیر گوید: «در این کتابخانه تنها صد قرآن به خط ابن مقله- خوشنویس معروف- موجود بود و چون وزیر مزبور اهل فضل و ادب بود دانشمندان از اطراف و اکناف جهان مؤلفات خود را به کتابخانه او اهدا می نمودند.»(۲۶۵)

این کتابخانه معظم به دستور مؤسّس ارجمندش تحت نظر و اختیار سیّدرضی-قدّس سرّه- قرار داشت و آن سیّد جلیل همیشه از این کتابخانه پر برکت و همچنین از کتابخانه خصوصی و بزرگ برادرش- سید مرتضی که دارای هشتاد هزار کتاب بود و به همین جهت او را «ثمانینی» می گفتند- استفاده می کرد و در سال 400 هجری کتاب نهج البلاغه ی موجود را از برکت این دو کتابخانه معظم تألیف کرد.

سیّد شریف به اتکای این دو کتابخانه اسناد و مدارک مجموعه ی خویش را جز در دوازده مورد مخصوص، ذکر نکرده است و چنانکه در مقدمه ی کتاب می گوید مقصودش از تألیف نهج البلاغه انتخاب گوهرهای بلاغت و گلچین کردن قسمتهای جالب از کلام علی (ع) بوده است نه استقصا و استیعاب آنها. بدین جهت در بسیاری از موارد از خطبه ی مفصّلی که در کتب دیگر حدیث موجود است، تنها قسمتی از صدر یا ذیل آن را آورده است که گاهی شارحین نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید و حاج میرزا حبیب الله خویی در هنگام شرح قسمتهای غیر مذکور را نیز بیان می کنند.

سیّد شریف نمی دانست که 41 سال بعد از وفات او کتابخانه معظم و معتبر شاپور طعمه ی حریق و آتش می شود و جهالت و شرارت بنی نوع بشر چنین سرمایه ی سعادت و گنجینه ی معارف و ذخایر نایاب را فدای اغراض پوچ و بی مایه خصوصی خویش می کند.

اگر آن رادمرد شریف چنین احتمالی می داد شاید تمام سخنان علی(ع) را با مصادر و مآخذ در مجموعه خویش می آورد.

اکنون پس از ده قرن فاضل معاصر شیخ هادی کاشف الغطاء- مدّ ظلّه- این خدمت علمی را به عهده گرفته و کتابی به عنوان مستدرک نهج البلاغه و مدارک آن تألیف نموده است(۲۶۶). مؤلف محترم در این کتاب شریف، قسمتهای سه گانه نهج البلاغه را یک به یک بررسی نموده و به مقدار مآخذی که در دست داشته است، اسناد و مدارک نهج البلاغه را از کتب علمای قبل از سید رضی پیدا کرده و در کتاب خویش این اسناد را ذکر نموده است(۲۶۷)

شروح نهج البلاغه

---

[265] الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج8، ص 88، چاپ دوم، بیروت، 1387 ه(1967م).

[266] دانشمندان دیگری پس از این فاضل معاصر، کار او را تکمیل کرده و در این باره نوشته اند، همچون شیخ عبدالله نعمت و سید عبدالزهرا حسینی محلاتی

[267] این اسناد و مدارک را در صفحات 234 الی 265 کتاب مستدرک نهج البلاغه تألیف شیخ هادی کاشف الغطا می توان دید.

کتاب ها و مجموعه هایی که درباره ی نهج البلاغه نوشته شده است، بعد از قرآن در بین کتاب های اسلامی از لحاظ تعدّد و کثرت رتبه اوّل را حایز است.

اوّلین کسی که نهج البلاغه را شرح نموده است، علی بن ناصر معاصر« سیّد شریف» می باشد که کتابش به نام «اعلام نهج البلاغه» موسوم است. دیگر کتابی از سیّد شریف مرتضی- برادر مؤلف نهج البلاغه و متوفّی به سال(436ه)- است که به نام «تفسیر الخطبه الشقشقیه» نوشته است[۲۶۸]

علامه امینی در جلد چهارم کتاب الغدیر ۸۱ شرح نهج‌البلاغه را معرفی کرده‌است.. معروفترین شروح نهج‌البلاغه شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی بغدادی، شرح ابن میثم بحرانی، شرح خوئی و از معاصران، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه اثر شیخ محمدتقی جعفری و شرح نهج‌البلاغه تالیف شیخ محمدتقی شوشتری، را می‌توان نام برد..

ترجمه‌های نهج‌البلاغه

ترجمه‌های متعددی از این کتاب به فارسی در دسترس است که از آن میان می‌توان به ترجمه‌های سید جعفر شهیدی، علی نقی فیض‌الاسلام، جواد فاضل، محمدتقی جعفری، سید محمدمهدی جعفری، حسینعلی منتظری، حسین انصاریان، محمد دشتی، مصطفی زمانی، علی اصغر فقیهی از نهج‌البلاغه اشاره کرد. نهج البلاغه منظوم (خطبه‌ها) به‌اهتمام علی توکلی گنابادی مهمترین اثر منظوم فارسی بر اساس نهج البلاغه است.

ترجمه روسی نهج‌البلاغه: عبدالکریم تاراس چرنینکو[۲۶۹]

موضوعات خطبه‌های نهج البلاغه

خطبه ۱: خطبه در ابتدای آفرینش آسمان و زمین و آدم

خطبه ۲: خطبه پس از بازگشت از صفّین

خطبه ۳: خطبه معروف به شِقشِقیّه

خطبه ۴: خطبه بعد از کشته شدن طلحه و زبیر

خطبه ۵: خطبه بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خطاب به عباس و ابوسفیان

خطبه ۶: خطبه هنگامی که از او خواستند طلحه و زبیر را دنبال نکنند

خطبه ۷: خطبه مریدان شیطان را مذمت می‌نماید

---

[268] http://rasekhoon.net/article/show/747605/نهج-البلاغه-چیست/

[269] ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

خطبه ۸: خطبه برای برگرداندن زبیر به بیعت

خطبه ۹: خطبه در وصف خود و دشمنانش در جمل

خطبه ۱۰: خطبه در تحریک شیطان نسبت به اهل جمل و عواقب وخیم آن

خطبه ۱۱: خطبه وقتیکه در نبرد جمل پرچم را به‌دست فرزندش محمّد حنفیه داد

خطبه ۱۲: خطبه وقتی که در نبرد جمل پیروز شد

خطبه ۱۳: خطبه در نکوهش بصره و اهل آن پس از نبرد جمل

(خطبه ۱۴: خطبه در همین موضوع (بصره و مردم آن

خطبه ۱۵: خطبه در رابطه با برگرداندن املاک بیت‌المال

خطبه ۱۶: خطبه هنگامیکه در مدینه با او بیعت شد

خطبه ۱۷: خطبه درباره کسیکه در میان مردم عهده‌دار منصب قضاوت شود

خطبه ۱۸: خطبه در نکوهش اختلاف علما در فتاوی

خطبه ۱۹: خطبه به اشعث بن قیس

خطبه ۲۰: خطبه در بیداری از غفلت و توجه به حضرت حق

خطبه ۲۱: خطبه در توجه به قیامت

خطبه ۲۲: خطبه هنگامیکه خبر بیعت‌شکنان جمل به حضرتش رسید

خطبه ۲۳: خطبه در دلداری به تهیدستان و تأدیب ثروتمندان

خطبه ۲۴: خطبه در جنگ با مخالفان

خطبه ۲۵: خطبه وقتی به او خبر رسید که ارتش معاویه به شهرها دست‌اندازی کرده‌اند

خطبه ۲۶: خطبه در وصف حال مردم جاهلی و دوران سکوت خود

خطبه ۲۷: خطبه در نکوهش اصحاب از نرفتن به جهاد

خطبه ۲۸: خطبه در بی‌وفایی دنیا و توجه به آخرت

خطبه ۲۹: خطبه پس از برنامه حکمین و تاخت و تاز ضحّاک بن قیس

خطبه ۳۰: خطبه درباره قتل عثمان

خطبه ۳۱: خطبه قبل از جنگ جمل

خطبه ۳۲: خطبه در نکوهش زمان خود

خطبه ۳۳: خطبه به هنگام خروجش برای جنگ با اهل بصره

خطبه ۳۴: خطبه در تحریک مردم برای جنگ با شامیان

خطبه ۳۵: خطبه بعد از جریان حکمیت

خطبه ۳۶: خطبه در ترساندن اهل نهروان

خطبه ۳۷: خطبه در ذکر فضائل خود

خطبه ۳۸: خطبه در تعریف شبهه

خطبه ۳۹: خطبه در نکوهش یاران، و دعوت به جهاد

خطبه ۴۰: خطبه زمانی که شنید خوارج نهروان می‌گویند: لا حُکْمُ اِلاّ لِلّه

خطبه ۴۱: خطبه در تحذیر از مکر و حیله

خطبه ۴۲: خطبه در نکوهش آرزوی دراز و پیروزی از هوای نفس

خطبه ۴۳: خطبه پس از آنکه جریر بن عبداللّه بَجَلی را برای بیعت گرفتن از معاویه فرستاد

خطبه ۴۴: خطبه وقتی که مصلقه بن هُبَیره شیبانی به سوی معاویه فرار کرد

خطبه ۴۵: خطبه در روز فطر در نکوهش دنیا

خطبه ۴۶: خطبه وقتی که برای حرکت به شام تصمیم گرفت

خطبه ۴۷: خطبه درباره کوفه

خطبه ۴۸: خطبه زمان رفتن به سوی شام

خطبه ۴۹: خطبه در توحید الهی

خطبه ۵۰: خطبه در بیان فتنه

خطبه ۵۱: خطبه زمانی که ارتش معاویه در جنگ صفین آب را بر یاران آن حضرت بست

خطبه ۵۲: خطبه در بی‌وفایی دنیا

خطبه ۵۳: خطبه در مسئله بیعت

خطبه ۵۴: خطبه وقتیکه به نظر یارانش در اجازه برای آغاز جنگ صفّین تأخیر نمود

خطبه ۵۵: خطبه در مقایسه یاران پیامبر با یاران خود

خطبه ۵۶: خطبه در وصف معاویه

خطبه ۵۷: خطبه در خطاب به خوارج نهروان

خطبه ۵۸: خطبه زمانی که عزم بر جنگ خوارج داشت

خطبه ۵۹: خطبه وقتی که خوارج به قتل رسیدند

خطبه ۶۰: خطبه درباره خوارج

خطبه ۶۱: خطبه زمانی که او را از ترور ترساندند

خطبه ۶۲: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۶۳: خطبه در تشویق به عمل صالح

خطبه ۶۴: خطبه در توحید الهی

خطبه ۶۵: خطبه در آداب جنگ

خطبه ۶۶: خطبه در حق انصار

خطبه ۶۷: خطبه وقتی که امارت مصر را به محمد بن ابوبکر واگذاشت

خطبه ۶۸: خطبه در سرزنش اصحاب سست پیمان خود

خطبه ۶۹: خطبه سحرگاه روزی که ضربت به فرق مبارکش رسید

خطبه ۷۰: خطبه در سرزنش اهل عراق

خطبه ۷۱: خطبه در آن درود فرستادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تعلیم می‌دهد

خطبه ۷۲: خطبه در بصره درباره مروان بن حَکَم

خطبه ۷۳: خطبه زمانی که شورای خلافت قصد بیعت با عثمان کرد

خطبه ۷۴: خطبه زمانی که شنید بنیامیّه او را متهم به قتل عثمان می‌کنند

خطبه ۷۵: خطبه در تشویق به عمل صالح

خطبه ۷۶: خطبه هنگامیکه سعید بن عاص حق او را بازداشت

خطبه ۷۷: خطبه از دعاهای آن حضرت

خطبه ۷۸: خطبه وقتی که قصد حرکت به سوی خوارج نمود

خطبه ۷۹: خطبه پس از پایان جنگ جمل در مذمّت زنان

خطبه ۸۰: خطبه درباره زهد

خطبه ۸۱: خطبه در وصف دنیا

خطبه ۸۲: خطبه موسوم به «غرّاء» که از خطبههای اعجاب‌انگیز اوست

خطبه ۸۳: خطبه درباره عمروعاص

خطبه ۸۴: خطبه در صفات خداوند

خطبه ۸۵: خطبه در توحید الهی و سفارش به تقوا و مشورت

خطبه ۸۶: خطبه در وصف پرهیزکاران و فاسقان و مقام خاندان نبوت

خطبه ۸۷: خطبه در بیان هلاکت مردم

خطبه ۸۸: خطبه در حال مردم پیش از بعثت و پس از آن

خطبه ۸۹: خطبه در توحید الهی و پند و اندرز

خطبه ۹۰: خطبه معروف به خطبه اشباح

خطبه ۹۱: خطبه به هنگامی که مردم پس از کشته شدن عثمان خواستند با او بیعت کنند

خطبه ۹۲: خطبه در بیان فضل و علم خود، و خبر از فتنه بنیامیه

خطبه ۹۳: خطبه در فضل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و پند و اندرز

خطبه ۹۴: خطبه در حال مردم هنگام بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

خطبه ۹۵: خطبه درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله)

خطبه ۹۶: خطبه در مقایسه یاران خود با یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

خطبه ۹۷: خطبه در ستم بنیامیّه

خطبه ۹۸: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۹۹: خطبه درباره پیامبر و خاندان او

خطبه ۱۰۰: خطبه مشتمل بر خبر از حوادث ناگوار

خطبه ۱۰۱: خطبه در زمینه سختیها

خطبه ۱۰۲: خطبه در تشویق به زهد

خطبه ۱۰۳: خطبه درباره پیامبر و فضیلت خویش

خطبه ۱۰۴: خطبه در وصف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تهدید بنیامیّه و پند به مردم

خطبه ۱۰۵: خطبه در زمینه برتری اسلام، و توصیف پیامبر اکرم، آنگاه توبیخ اصحاب

خطبه ۱۰۶: خطبه در یکی از ایّام صفّین

خطبه ۱۰۷: خطبه در پیشگویی از حوادث آینده

خطبه ۱۰۸: خطبه درباره قدرت خداوند و حوادث مرگ و قیامت

خطبه ۱۰۹: خطبه چیزی که متوسلان به خداوند پاک و بزرگ به آن توسل جستند

خطبه ۱۱۰: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۱۱۱: خطبه درباره ملک‌الموت و قبض روح مردم

خطبه ۱۱۲: خطبه در نکوهش دنیا

خطبه ۱۱۳: خطبه در پند و اندرز مردم

خطبه ۱۱۴: خطبه در طلب باران

خطبه ۱۱۵: خطبه در اندرز به یاران

خطبه ۱۱۶: خطبه در نکوهش کسانی که به مال و جان بُخل می‌ورزند

خطبه ۱۱۷: خطبه درباره یاران شایسته خود

خطبه ۱۱۸: خطبه زمانیکه مردم را جمع نمود و آنان را به جهاد ترغیب فرمود

خطبه ۱۱۹: خطبه در فضیلت خود و موعظه یاران

خطبه ۱۲۰: خطبه بعد از لیلة الهریر

خطبه ۱۲۱: خطبه در خطاب به خوارج

خطبه ۱۲۲: خطبه هنگام نبرد صفین به یارانش فرمود

خطبه ۱۲۳: خطبه در فرار یاران

خطبه ۱۲۴: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد

خطبه ۱۲۵: خطبه در رابطه با خوارج وقتی که حکمیت را انکار کردند

خطبه ۱۲۶: خطبه وقتی به او گفتند که چرا در تقسیم بیت‌المال میان همه مساوات می‌کند

خطبه ۱۲۷: خطبه باز هم به خوارج

خطبه ۱۲۸: خطبه از پیشامدها و فتنههای بصره خبر می‌دهد

خطبه ۱۲۹: خطبه درباره پیمانهها و ترازوها

خطبه ۱۳۰: خطبه به ابوذر (رحمه الله) هنگامیکه او را به ربذه تبعید کردند

خطبه ۱۳۱: خطبه در فلسفه قبول حکومت و توصیف امام حق

خطبه ۱۳۲: خطبه در پند و اندرز و اندیشیدن از مرگ

خطبه ۱۳۳: خطبه در عظمت خداوند، قرآن، پیامبر و در رابطه با دنیا

خطبه ۱۳۴: خطبه به عمر بن خطاب وقتی برای رفتن به جنگ با رومیان با حضرت مشورت کرد

خطبه ۱۳۵: خطبه وقتی بین آن حضرت و عثمان مشاجره‌ای درگرفت

خطبه ۱۳۶: خطبه درباره بیعت خود

خطبه ۱۳۷: خطبه درباره طلحه و زبیر

خطبه ۱۳۸: در آن به فتنه‌ها (و حکومت امام عصر(علیه السلام)) اشاره می‌فرماید

خطبه ۱۳۹: خطبه به هنگام شورا

خطبه ۱۴۰: خطبه در نهی از غیبت مردم

خطبه ۱۴۱: خطبه درباره نهی از غیبت

خطبه ۱۴۲: خطبه درباره نیکی به نااهل

خطبه ۱۴۳: خطبه در طلب باران

خطبه ۱۴۴: خطبه در بعثت پیامبر و فضل اهل‌بیت

خطبه ۱۴۵: خطبه در فنای دنیا و نکوهش بدعت

خطبه ۱۴۶: خطبه به عمر بن خطاب وقتیکه برای رفتن به جنگ ایرانیان با حضرت مشورت کرد

خطبه ۱۴۷: خطبه در فلسفه بعثت، حوادث آینده و پند و اندرز

خطبه ۱۴۸: خطبه درباره اهل بصره

خطبه ۱۴۹: خطبه پیش از درگذشت از دنیا

خطبه ۱۵۰: خطبه در آن اشاره به فتنهها دارد

خطبه ۱۵۱: خطبه در تحذیر از فتنهها

خطبه ۱۵۲: خطبه در صفات خداوند و پیشوایان دین

خطبه ۱۵۳: خطبه در فضائل اهل بیت

خطبه ۱۵۴: خطبه در آن شگفتیهای آفرینش شبپره را بیان می‌کند

خطبه ۱۵۵: خطبه خطاب به اهل بصره در خبر از پیشامدهای سخت

خطبه ۱۵۶: خطبه در تشویق به پرهیزکاری

خطبه ۱۵۷: خطبه درباره پیامبر و قرآن، و دولت بنیامیّه

خطبه ۱۵۸: خطبه درباره خوشرفتاری خود با مردم

خطبه ۱۵۹: خطبه در توحید الهی و شرح حال برخی از پیامبران

خطبه ۱۶۰: خطبه در وصف پیامبر و خاندان آن حضرت

خطبه ۱۶۱: خطبه در پاسخ یکی از یارانش که پرسید...

خطبه ۱۶۲: خطبه در توحید الهی

خطبه ۱۶۳: خطبه به هنگامیکه نزد آن حضرت آمدند و از اعمال ناپسند عثمان شکایت کردند

خطبه ۱۶۴: خطبه در شگفتیهای آفرینش طاووس

خطبه ۱۶۵: خطبه در امر به الفت، و وصف بنیامیّه و یاران خویش

خطبه ۱۶۶: خطبه در ابتدای حکومتش

خطبه ۱۶۷: خطبه پس از بیعت با حضرت

خطبه ۱۶۸: خطبه به هنگام رفتن اصحاب جمل به شهر بصره

خطبه ۱۶۹: خطبه چون به بصره نزدیک شد

خطبه ۱۷۰: خطبه به وقت تصمیم رویارویی با لشکر معاویه در صفّین

خطبه ۱۷۱: خطبه در دفاع از حق خویش، و نکوهش اهل جمل

خطبه ۱۷۲: خطبه در اینکه چه کسی شایسته خلافت است، و سفارش به تقوا و گریز از دنیا

خطبه ۱۷۳: خطبه درباره طلحه بن عبیداللّه

خطبه ۱۷۴: خطبه در پند و اندرز، و بیان نزدیکی خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

خطبه ۱۷۵: خطبه در پند و اندرز و فضل قرآن و نهی از بدعت

خطبه ۱۷۶: خطبه در باره حکمین

خطبه ۱۷۷: خطبه در توحید و تقوای الهی

خطبه ۱۷۸: خطبه در پاسخ ذِعْلِب یَمانی در رؤیت خداوند

خطبه ۱۷۹: خطبه در نکوهش اصحابش

خطبه ۱۸۰: خطبه در حق کسانی که قصد داشتند به خوارج ملحق شوند

خطبه ۱۸۱: خطبه در توحید الهی و یادی از یاران شهید خود در صفّین

خطبه ۱۸۲: خطبه در بیان قدرت خداوند و فضل قرآن و سفارش به تقوا

خطبه ۱۸۳: خطبه به برج بن مُسهِر طائی که از خوارج بود

خطبه ۱۸۴: خطبه به همّام درباره پرهیزکاران

خطبه ۱۸۵: خطبه درباره منافقین

خطبه ۱۸۶: خطبه در ستایش خدا و پیامبر و پند و اندرز

خطبه ۱۸۷: خطبه درباره بعثت پیامبر و گریز از دنیا

(خطبه ۱۸۸: خطبه درباره اختصاص خود به پیامبر (صلی الله علیه وآله

(خطبه ۱۸۹: خطبه در سفارش به تقوا و وصف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله

خطبه ۱۹۰: خطبه در وصیّت به یارانش

خطبه ۱۹۱: خطبه درباره معاویه

خطبه ۱۹۲: خطبه در پایداری در راه حق

(خطبه ۱۹۳: خطبه هنگام دفن سرور زنان جهان حضرت فاطمه(علیها السلام

خطبه ۱۹۴: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۱۹۵: خطبه یاران خود را در بسیاری از اوقات به آن پند می‌داد

خطبه ۱۹۶: خطبه بعد از بیعت طلحه و زبیر به آنها فرمود

خطبه ۱۹۷: خطبه شنید عده‌ای از یارانش به‌وقت نبرد صفّین به اهل شام دشنام می‌دهند

خطبه ۱۹۸: خطبه در نبرد صفّین درباره فرزند خود حسن (علیه السلام

خطبه ۱۹۹: خطبه زمانیکه یارانش درباره حکمیت با او دچار اختلاف شدند

خطبه ۲۰۰: خطبه زمانی که در بصره به عیادت علاء بن زیاد حارثی رفت

خطبه ۲۰۱: خطبه وقتی از او درباره احادیث دروغ و اخبار ضد و نقیض پرسیدند

خطبه ۲۰۲: خطبه در قدرت خداوند و خلقت زمین

خطبه ۲۰۳: خطبه در تحریک یاران خود به جهاد با شامیان

خطبه ۲۰۴: خطبه در تمجید خداوند

خطبه ۲۰۵: خطبه در وصف پیامبر و عالمان، و اندرز مردم

خطبه ۲۰۶: خطبه از دعاهای آن حضرت

خطبه ۲۰۷: خطبه در صفّین بیان فرمود

خطبه ۲۰۸: خطبه در شکایت از قریش

خطبه ۲۰۹: خطبه در جمل وقتی از کنار کشته طلحه و عبدالرّحمن بن عتّاب عبور کرد

خطبه ۲۱۰: خطبه در وصف سالکان

خطبه ۲۱۱: خطبه در ترغیب یارانش به جهاد

«خطبه ۲۱۲: خطبه بعد از تلاوت آیه «الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر

«خطبه ۲۱۳: خطبه به وقت تلاوت آیه «رجال لاتلهیهم تجارهٔ و لا بیع عن ذکر الله

«خطبه ۲۱۴: خطبه به هنگام تلاوت آیه «یا ایها الانسان ما غرّک بربک الکریم

خطبه ۲۱۵: خطبه در بیزاری از ظلم

خطبه ۲۱۶: خطبه در طلب فراوانی روزی

خطبه ۲۱۷: خطبه در گریز از دنیا

خطبه ۲۱۸: خطبه در وصف عاشقان خدا

خطبه ۲۱۹: خطبه درباره یکی از حاکمان

خطبه ۲۲۰: خطبه در توصیف بیعت مردم با آن جناب بر خلافت

خطبه ۲۲۱: خطبه درباره تقوا و کوشش در عمل

خطبه ۲۲۲: خطبه در ذیقار به وقت حرکت به بصره

خطبه ۲۲۳: خطبه به عبدالله بن زمعه که از شیعیان بود

خطبه ۲۲۴: خطبه در فضل اهل‌بیت و نکوهش زمانه خود

خطبه ۲۲۵: خطبه در بیان علت اختلاف ظاهر و باطن مردم

خطبه ۲۲۶: خطبه به وقت غسل و تجهیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

خطبه ۲۲۷: خطبه در حمد و ستایش پیامبر و عجایب آفرینش

خطبه ۲۲۸: خطبه در توحید حق

خطبه ۲۲۹: خطبه در بیان پیشامدهای ناگوار

خطبه ۲۳۰: خطبه در سفارش به تقوا و یاد مرگ

خطبه ۲۳۱: خطبه درباره ایمان و هجرت

خطبه ۲۳۲: خطبه در ستایش الهی و سفارش به تقوا

خطبه ۲۳۳: خطبه باز هم در ستایش الهی و سفارش به تقوا

خطبه ۲۳۴: خطبه به نام قاصعه در مذمّت ابلیس ملعون

خطبه ۲۳۵: خطبه به عبداللّه بن عباس در زمانی که عثمان در محاصره بود

خطبه ۲۳۶: خطبه در بیان وضع خود پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ملحق شدن به آن حضرت

خطبه ۲۳۷: خطبه در تشویق به عمل

خطبه ۲۳۸: خطبه درباره حکمین و سرزنش اهل شام

(خطبه ۲۳۹: خطبه در رابطه با فضائل آل محمّد (علیهم السلام

خطبه ۲۴۰: در رابطه با فضائل آل محمد(ع

خطبه 241: در رابطه با تشویق برای جهاد

نامه‌ها

.نامه ۱, نامه‌ای از آن علی به مردم کوفه هنگام حرکتش از مدینه به بصره

.نامه ۲, نامه‌ای از آن علی پس از فتح بصره به مردم کوفه نوشته‌است

نامه ۳, نامه‌ای از آن علی به قاضی اش شریح بن الحارث

نامه ۴, نامه‌ای از آن علی به یکی از فرماندهان سپاهش

.نامه ۵, نامه‌ای از آن علی به اشعث بن قیس، عامل خود در آذربایجان نوشته‌است

نامه ۶, نامه‌ای از آن علی به معاویه

نامه ۷: نامه‌ای دیگر از علی به معاویه

نامه ۸: نامه‌ای از علی به جریر بن عبد الله البجلی هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود

نامه ۹: از نامه علی به معاویه

نامه ۱۰: از نامه علی به معاویه

نامه ۱۱: سفارشی از علی هنگامی که سپاهی بر سر دشمن می‌فرستاد

نامه ۱۲: سفارشی از علی به معقل بن قیس الریاحی فرمود، آنگاه که او را به سه هزار سپاهی بر مقدمه به شام می‌فرستاد

نامه ۱۳: از نامه علی به دو تن از امیران لشکرش

نامه ۱۴: سفارشی از علی به سپاهش پیش از دیدار با دشمن در صفین

نامه ۱۵: هنگامی که علی به عزم جنگ، با دشمن روبرو می‌شد چنین می‌فرمود

نامه ۱۶: هنگام جنگ به یاران خود می‌فرمود

نامه ۱۷: از نامه علی در پاسخ نامه معاویه

نامه ۱۸: از نامه علی به ابن‌عباس، عامل او در بصره

نامه ۱۹: نامه‌ای از علی به یکی از عاملانش

نامه ۲۰: از نامه علی این نامه را به زیاد بن ابیه

174-عرضه ولایت به اسمانها و زمینها و کوهها و دریاها

امام رضا علیه السلام:

خداوند ولایت امیرالمومنین را در روز غدیر به اهل آسمانها عرضه کرد،اهل آسمان هفتم در پذیرش ولایت از همه سبقت گرفتند،خداوند هم آسمان هفتم را با عرش ،زینت داد

سپس اهل آسمان چهارم سبقت گرفت و خداوند آسمان چهارم را با بیت المعمور زینت داد

.سپس اهل آسمان اول سبقت گرفت و خداوند آسمان اول را با ستارگان زینت داد[۲۷۰]

از زمینها

الامام الرضا علیه السلام

ثمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرَضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةُ فَزَيَّنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْمُصْطَفَى محمد (ص) ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةُ فَزَيَّنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِين

---

[270] إقبال الأعمال ،ج1،ص465

امام رضا علیه السلام:

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به زمین عرضه کرد،زمین مکه از همه مکانها سبقت گرفت و خداوند مکه را با کعبه زینت داد

سپس خاک مدینه سبقت گرفت ، و خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را زینت داد

.سپس خاک کوفه سبقت گرفت ، و خداوند با وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام کوفه را زینت داد[۲۷۱]

از کوهها و آبها

الامام الرضا علیه السلام:

عرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِكَ ثَلَاثَةُ أَجْبُلٍ [أَجْبَالٍ] الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزَجِ وَ جَبَلُ الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَ أَفْضَلَ الْجَوَاهِرِ

سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به کوهها عرضه کرد ، در میان کوهها کوه عقیق و فیروزه و یاقوت از بقیه کوهها سبقت گرفتند ، خداوند هم آنها را جواهر با ارزش قرار داد.

عرَضَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْباً وَ مَا أَنْكَرَ صَارَ مِلْحاً أُجَاجا

سپس خداوند در روز غدیر ولایت را به آبها عرضه کرد ، آبهایی که ولایت را قبول کردند ، آب شیرین و گوارا شدند و آبهایی که قبول نکردند شور و تلخ شدند[۲۷۲].

-175

پیروزی سریع در جنگ جمل

ابو عبد اللّه غنوی می گوید

با علی بن ابی طالب- علیه السّلام- در جنگ جمل نشسته بودیم،

مردم آمدند و گفتند

إقبال الأعمال ،ج1،ص465

271

إقبال الأعمال ،ج1،ص465

272

.دشمن ما را تیر باران می کند. حضرت سکوت کرد و چیزی نگفت

.بعد از آن عده دیگری آمدند و فریاد زدند: ما زخمی شدیم

:حضرت فرمود

.«دیگر عذری نمانده است، با آنها جنگ می کنیم»

:راوی می گوید

بادی وزید و سردی آن را بین دو شانه‌ام احساس می کردم علی- علیه السّلام- سپر خود را برداشت و به جنگ رفت .و من تا به حال فتحی سریعتر از آن ندیدم[۲۷۳]

176- خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند

انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند

, خداوند مخلوقاتی دارد که از فرزندان آدم نیستند

.اینان مبغض علی بن ابیطالب علیهم السلام را لعن می کنند

عرض کرد

اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

:فرمودند

:اینها چکاوک ها هستند که سحرگاهان بر بالای درختان ندا می دهند

,لعنت خدا بر مبغضین علی بن ابیطالب علیهم السلام

.بسم الله الرحمن الرحیم و سلام بر بندگانی که خدا برگزیده است[۲۷۴]

-177

جوانمردی امیرالمومنین علی علیه السلام در جنگ

273

(الخرائج و الجرائح :(صفحه174

ص: 175

[274] ارشاد القلوب جلد 2 ص 236

.در جنگ صفین که در سال 36 هجری بین سپاه علی (ع) با سپاه معاویه ، در گرفت و 18 ماه طول کشید

در اوائل جنگ صفین ، روزی معاویه با مشاور عزیزش عمروعاص صحبت کرد و برای تحت فشار قرار دادن سپاه علی (ع) گفت

بجا است که ما شریعه (آبراه) فرات را تصرف کنیم ، و در نتیجه ، تشتگی در این بیابان ، سپاه علی (ع) را از پای در .آورد

عمروعاص گفت

این کار درست نیست ، زیرا علی (ع) مردی نیست که تشنه بماند و شما آب در اختیار داشته باشید، عراقیان و حجازیان ، همراه او هستند و سرانجام با شمشیرهای بران ، خود را به آب می رسانند معاویه سخن عمروعاص را .گوش نداد، و دستور حمله داد، و سپاه او آبراه فرات را تصرف کردند

ولی طولی نکشید با حملات قهرمانانه علی (ع) و یارانش ، لشکر معاویه عقب نشینی کرده و آبراه فرات بدست سپاه .علی (ع) افتاد

معاویه از ترس تشنگی ،

:بسیار وحشت کرد، و برای علی (ع) پیام فرستاد و تقاضای آزادی آبراه فرات نمود. علی (ع) به یاران فرمود

شریعه فرات را آزاد بگذارید و کسی مانع آشامیدن آب نشود،

اگر آنها کار جاهلانه انجام دادند، من چنین کاری را نمی کنم . به این ترتیب ، امیرمؤمنان علی (ع) در درگیری جنگ ، کار ناجوانمردانه انجام نداد، و با این عمل انسانی خود، درس جوانمردی و انسانیت - حتی در جنگ به .جهانیان آموخت[۲۷۵]

-178

: قال الله تعالی

"و من اَعرَضَ عن ذکری؛فاِنَّ لَهُ معیشةً ضنکاً؛

"و نحشره یوم القیمة اعمی"

275

داستان دوستان–محمد محمدی اشتهاردی

هر که از یاد من رو بگرداند؛
زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛
و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛[۲۷۶]

امام صادق علیه السلام فرمودند؛
مقصود از ذکر و یاد من،در آیه؛
.امیرالمؤمنین علی علیه السلام است[۲۷۷]

-179

فاروق اعظم وصدیق اکبر

در کتاب مناقب ابن شاذان استاد کراجکی آمده
ابن عباس میگوید
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند

ای علی ! جبرئیل دربارۀ تو برای من خبری آورده که چشمم روشن دلم شاد گشت
:او به من گفت : ای محمد!خدای متعال فرمود : سلام مرا به محمد و به او بگو
علی علیه السلام امام هدایت ، چراغ تایکیها و حجت براهل دنیاست ،

. او صدیق اکبر و فاروق اعـظم است[۲۷۸]

-180

دوستی امیرالمؤمنین نشانه پاکی ولادت و دشمنی او علامت زشتی آنست

---

[276] سوره ای مبارکه ای طه 124
[277] اصول کافی ج2ص317
[278] القطره :جلد۲صفحه۲۴۱

جابر بن عبد الله انصاری گفت ازرسول خدا صل الله علیه وآله شنیدم به علی علیه السلام میفرمود میخواهی خوشحالت کنم، میخواهی عطیه به تو بدهم، میخواهی مژده به تو بدهم؟
.عرض کرد: آری مرا مژده بده

فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از مازاد طینت ما خلق کرد
فردای قیامت همه مردم را به نامهای مادرشان میخوانند مگر
.شیعیان ما را که به نام پدرانشان دعوت میکنند زیرا خللی در نطفه آنان نمی باشد[۲۷۹]

-181
:روایت است از عبداللّه بن مسعود که
:رسول صلّی الله علیه وآله فرمود که
چون روز قیامت باشد،
بنشیند علیّ بن ابی طالب بر کوه فردوس- که کوهی است از کوه‌های بهشت و کوه فردوس،
بلند و زیر [: زبر] است بر بهشت،
-و بالای این کوه عرش خدایی است- جَلَّ جَلاله
و از دامن این کوه جوی‌های بهشت روان می‌شوند
-و در بستان‌های بهشت پراکنده شوند و روان می گردند
وامیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته باشد بر کوهی از نور،
و فراپیش او چشمه تسنیم می‌رود،
و هیچ کس بر صراط نگذرد الّا که با او همراه بُوَد براتی به ولایت علی و ولایت اهل بیت وی،

و علی علیه السلام مطّلع و مُشرف بُوَد بر بهشت و دوستان خود را بر بهشت درآورد و دشمنان خود را به آتش دوزخ اندازد[۲۸۰].

---

279 الارشاد(شیخ مفید). ص۴۰

280 .[بحار: 27/ 116]

182- علی و بانوان بهشتی

وقتی علی (علیه‌السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشده ان محمدا رسول‌الله. به تختم النبوة و بی تختم الولایة؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است است و شریک ندارد. و شهادت می‌دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می‌شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه‌السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم!

حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه‌السلام)) چه می کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه‌السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه‌السلام) را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسیه علی (علیه‌السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه‌ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی‌رسد مگر بر دست مردی [50] که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبغوض می‌دارند و جهنم مشتاق آن مرد است.. [۲۸۱]

183- امتیازات شیعیان علی ع

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی! به شیعیان و یارانت ده امتیاز را بشارت بده:

1- حلال زادگی.

2- ایمان صحیح.

3- دوستی خدا با آنها.

4- گشادی قبر.

5- روشنی پل صراط.

(مناقب : جلد 2، صفحه 14)

ص: 15

6- نترسیدن از فقر و بی‌نیازی قلب.

7- دشمنی خدا با دشمنانشان.

8- ایمنی از خوره.

9- آمرزش گناهان.

10- همنشینی با من در بهشت.

184- علی در دامان مهر نبوی

موقعی که علی (علیه السلام) را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مادر علی (علیه‌السلام)فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت علی (علیه‌السلام) با خبر کن، فاطمه بنت اسد گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر من بروم، چه کسی علی را شیر می‌دهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو برو من علی را سیراب خواهم کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زبان مبارک خود را در دهان علی (علیه‌السلام) گذاشت، وقتی که فاطمه بنت اسد برگشت، علی (علیه‌السلام) را نظیر کودکان دیگر در میان جامه‌ای پیچیده و بست. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گهواره علی (علیه‌السلام) را نزدیک رختخواب من بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصا تربیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را بر عهده گرفت. علی (علیه‌السلام) را شستشو می‌داد، شیر در گلوی آن حضرت می‌ریخت، در وقت خواب گهواره علی (علیه‌السلام) را تکان می‌داد و در موقع بیداری با علی (علیه‌السلام) سخن می گفت: و علی (علیه‌السلام) را به سینه خود می چسبانید، آن حضرت را برای گردش به کوههای مکه، شکاف کوهها، رودها و جاده‌ها می‌برد و علوم و اسرار الهی را به گوش آن بزرگوار می‌خواند.

185– زنی جاسوس و خبررسان

زنی به نام ساره که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: آیا مسلمان شده‌ای و به اینجا آمده‌ای؟ عرض کرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده‌ای. گفت: نه فرمود: پس چرا آمده‌ای. گفت: شما اصل و عشیره ما بودید و سرپرستان ما همه رفتند و من شدیدا محتاج شدم آدم نزد شما تا عطایی به من بکنید حضرت فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (چون قبلا این زن برای جوانها خوانندگی می‌کرد) عرض کرد: بعد از جنگ بدر هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد. حضرت به فرزندان عبدالمطلب دستور داد لباس و مرکب و خرج راه به او دادند و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده فتح مکه می‌شد در همین حال حاطب ابن ابی‌بلتعه که از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد ساره آمد و نامه‌ای به او بداد و گفت آن را به اهل مکه بده و 10 دینار پول و یک قواره پارچه نیز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر فتح مکه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مکه حرکت کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را فرمان داد تا نامه را سریعا از آن زن بگیرند آنها حرکت کردند و در همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود به ساره رسیدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند یاد کرد نامه‌ای نزد من نیست اثاث سفر او را تفتیش کردند چیزی نیافتند.

لذا همگی تصمیم گرفتند که برگردند ولی علی (علیه‌السلام) مخالفت کرد و فرمود: نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما دروغ گفته و نه ما دروغ می‌گوییم آنگاه شمشیر خود را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه بخدا سوگند گردنت را می‌زنم ساره وقتی مسأله را جدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد و آنها نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضیح خواست او نیز علت این عمل خود را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بخشید. [۲۸۲]

186– سد ابواب

[282] ذکاوتی قراگزلو، علیرضا؛ (1388)، قرآنیات، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول

از جانب خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که تمام درهایی که از خانه مسلمین به مسجد منتهی می‌شود مسدود کند جز در خانه علی (علیه‌السلام) لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تمام در خانه هایی که به داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گشوده می‌شد به جز خانه علی (علیه‌السلام) بسته شود این امر برای بعضی از مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس (عموی دیگر پیامبر) را بستی اما در خانه پسر عمویت را بازگذاردی؟ لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وقتی دید این امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی‌نظیری در تمجید توحید خداوند ایراد کرد. سپس فرمود: ای مردم من شخصا درها را نبستم و نگشودم و شما را مسجد بیرون نکردم و علی (علیه‌السلام) را ساکن ننمودم بلکه وحی الهی و فرمان خداوند را اجرا نمودم. [۲۸۳]

187- علی کیست؟

جابربن عبدالله انصاری گفت: ما در کنار خانه خدا در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که علی (علیه‌السلام) به سوی ما آمد هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما می‌آید. سپس رو به کعبه کرد و گفت به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند بعد رو به ما کرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است وفایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم الله افزون‌تر، مساواتش در تقسیم بیت المال از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون‌تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.
جابر گفت: در اینجا آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیرابریه [۲۸۴] نازل شد و پس از آن هنگامی که علی (علیه السلام) می‌آمد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند بهترین مخلوق خدا بعد از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد. [۲۸۵]

---

[283] تفسیر نمونه.

[284] بینه / 7.

188- بهترین فرد امت من

حضرت زهرا علیهاالسلام بیمار شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دیدار او آمده بود سپس فرمود: زهرای من حالت چطور است؟ چرا غمگین هستی؟ فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: پدر کسالت دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا به چیزی میل داری؟ فاطمه علیهاالسلام عرض کرد به انگور میل دارم ولی می‌دانم که اکنون فصل انگور نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد که انگور برای ما بفرستد آنگاه چنین کرد اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندک منزله خدایا انگور را همراه کسی که از نظر مقام بهترین فرد امت من در پیشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه‌ای نگذشت که علی (علیه‌السلام) وارد خانه شد و دیدند زنبیلی و زیر عبا به دست گرفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: الله اکبر، الله اکبر، خدایا همانگونه که دعای مرا (در مورد بهترین فرد امت) به علی اختصاص دادی شفای دختر مرا در این انگور قرار بده فاطمه زهرا علیهاالسلام از آن انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون نرفته بود که آن بانوی بزرگوار شفا یافت. [۲۸۶]

189- آبرودارترین فرد نزد خداوند

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم از آن حضرت خواستم تا از خداوند برای من طلب مغفرت نماید. حضرت فرمود: چنین خواهم کرد آنگاه حضرت برخاست و نمازگزارد سپس دستهایش را به دعا برداشت آنگاه شنیدم که به خداوند عرض کرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علی سوگند می‌دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود سازی. گفتم ای رسول خدا این چه دعایی است؟ (چرا خداوند را به
حق من سوگند دادی) حضرت فرمود: یا علی مگر کسی در پیشگاه خداوند آبرودارتر و گرامی‌تر هست تا او را شفیع درگاهش کنم. [۲۸۷]

---

286 1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

287 1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

روزی از طریق وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که 3 نفر از کافران به بتهای خود سوگند خورده‌اند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح این مطلب را به مردم اعلام کرد. آنگاه فرمود: چه کسی داوطلب می‌شود به سوی آنها برود آنها را قبل از رسیدن به مدینه بکشد؟

مردم سکوت کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گمان می‌کنم پسر ابوطالب علی (علیه‌السلام) در میان شما نیست یکی از اصحاب گفت، یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) دچار تب شده لذا در نماز شرکت نکرده است. به من اجازه بدهید تا بروم و پیغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علی (علیه‌السلام) رفت و جریان را گفت. علی (علیه‌السلام) از خانه بیرون آمد در حالی که دو طرف پیراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جریان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطلب را گفت. آنگاه تأکید فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. علی (علیه‌السلام) ضمن اعلام آمادگی اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس و شمشیر و زره خود را به علی (علیه السلام) داد و عمامه خود را بر سر علی (علیه‌السلام) نهاد و شمشیر به دستش داد اسب خود را نیز آورد و علی (علیه‌السلام) را بر آن سوار کرد و به سوی آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن علی (علیه‌السلام) گذشت و هیچ خبری هم از ناحیه جبرئیل نرسید. فاطمه علیهاالسلام نگران شد دست حسن و حسین (علیه‌السلام) را گرفت و نزد پدر رفت و عرض کرد: پدر تصور می‌کنم این دو کودک یتیم شده‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این سخن بی اختیار گریه کرد. سپس به مردم فرمود: هر کس خبر از علی (علیه‌السلام) بیاورد او را به بهشت مژده می‌دهم. مردم در جستجوی علی (علیه‌السلام) رفتند تا اینکه عامر خبر سلامتی علی (علیه‌السلام) را آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به استقبال علی (علیه‌السلام) رفت دید آن حضرت در حالی که دو اسیر و یک سر بریده و سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدینه می‌آید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: دوست داری من شرح سفر تو را بگویم یا خود می‌گویی؟ آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردی حضرت علی (علیه‌السلام) عرض کرد: آن 3 نفر در بیابان می‌آمدند وقتی مرا دیدند فریاد زدند تو کیستی گفتم: من علی پسر ابوطالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشم. آنها گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شناسیم و برای ما هم فرقی نمی کند که ترا بکشیم یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را صاحب این سر بریده به شدت به من حمله کرد پس از رد و بدل شدن ضربه‌هایی باد سرخی وزید و آنگاه صدای تو را یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از میان آن باد شنیدم که فرمودی زره او را از ناحیه گردن کنار زدم رگ

گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردی وزید صدای تو را از میان آن شنیدم که فرمودی زره را از رانش کنار زدم بر ران او بزن و من نیز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا کردم. وقتی که او را کشتم رفقای او تسلیم شدند و گفتند: این رفیق ما را که تو کشتی با هزار سواره حریف بود اکنون ما تسلیم تو هستیم ولی ما را نکش ما شنیده‌ایم محمد صلی الله علیه و آله و سلم شخصی مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حکم کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی (علیه‌السلام)، صدای اولی که در نبرد خود شنیدی صدای جبرئیل بود و صدای دوم صدای میکائیل بود حالا یکی از آنها را بیاور. علی (علیه‌السلام) یکی از آن دو اسیر را آورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن کلمه کوه ابوقبیس برای من بهتر از آن است که این کلمه را بگویم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: او را کناری ببر و بعد گردنش را بزن. علی (علیه‌السلام) فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کرد سپس نوبت اسیر دومی شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: او را نیز ببر و گردنش را بزن، در این میان جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این شخص را نکش زیرا دارای دو خصلت نیکوست: 1- در میان قوم خود سخاوت دارد. 2- او دارای اخلاق نیکوست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) فرمود: دست نگهدار که جبرئیل اینگونه می گوید. آن مشرک وقتی از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آری سوگند به خدا هیچ گاه با داشتن برادری مالک یک درهم نشده‌ام یعنی پولی پس انداز نکرده‌ام بلکه هر چه یافتم به بستگانم دادم و هیچ گاه در میدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: هذا ممن جره حسن خلقه وسخاوئه الی جنات النعیم.

این شخص از آن افرادی است که حسن خلق و سخاوتش او را به بهشت پرنعمت کشاند. [۲۸۸]

نقش حب خاندان، بر لوح جان باید نگاشت

مهر، مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

---

[288] 1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

191- پیروی از علی

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و بر گرد آن حضرت جمعیتی از قریش را دیدم. حضرت به من نگاهی کرد و فرمود: یا علی همانا مثل تو در این امت مانند حضرت عیسی بن مریم است زیرا عده‌ای او را بسیار دوست داشتند و افراط در دوستی او نمودند و هلاک شدند و دسته‌ای او را دشمن داشتند و هلاک شدند و اما عده‌ای دنباله رو او بودند پس نجات یافتند اطرافیان آن حضرت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ شمردند و خندیدند و گفتند: یا رسول‌الله علی را شما با انبیا ورسولان خدا تشبیه می‌نمایی؟! [289]

-192

امام باقر علیه السلام فرمودند:

.کسی که منکر ولایت امیرالمومنین علیه السلام است نماز بخواند یا زنا کند فرقی ندارد [290]

-193

:امام صادق علیه‌السلام به نقل از آقا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند

هرگاه اقرار نمودید به ﴿لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللَّه﴾ صلی الله علیه و آله "باید" بگوئید

289

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

290

عقاب الاعمال صدوق باب عقاد الناصر وجاهد امیرالمومنین ح17 ص250 وبحارالانوارج27 ص235

﴿عَلِیٌّ أَمِیرُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَلِیُّ اَللَّه﴾ علیه السلام

.تا شهادت کامل ادا گردد [291]

-194

آمرزیده شدن تمام گناهان شیعیان

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ ۚ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

.بگو ای بندگان من، که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید؛ از رحمت خدا ناامید نشوید

.در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است[۲۹۲]

:آقا امام صادق سلام الله علیه به ابوبصیر در مورد تفسیر آیه فوق فرمود

.به خدا سوگند جز شما(شیعیان) کسی دیگر را اراده نفرموده است

وَ اللَّهِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ[۲۹۳]

291

منابع روایت؛

.درر الاخبار، ص ۲۶۰

.بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱

شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۶۰

﴿سوره مبارکه زمر آیه 53[292]

تفسیر فرات الکوفی، ص: 365 [293]

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص: 35

195-

تبدیل گناهان شیعه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

. نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش فشردند و به من فرمودند :

! ای اصبغ ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم

: فرمودند

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

. و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند

! عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

: فرمودند

: بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند :فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما.[۲۹۴]

. اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است [295]

196- امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

تفسیر البرهان، ج4، ص: 715

[294]فرقان71
[295] تفسیر فرات کوفی

سوره فرقان ص 320

محمّد بن جعفر قرشی در کتابش از؛

جابر بن عبداللّه نقل میکند؛

امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی یهودی داشت؛

که با آن حضرت مأنوس بود؛

.و اگر آن حضرت،کاری داشت انجام می داد

تا آنکه یهودی از دنیا رفت،

آقا علی علیه السلام به حال او محزون شد؛

.و برای او دچار وحشت شدیدی گردید

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم؛

در حالیکه خندان بود به آقا علی علیه السلام؛

نگاهی کرده و فرمود؛

ای اباالحسن ؛ آن رفیق یهودی تو چه شد؟

.آقا علی علیه السلام عرض کرد؛ او مُرد و از دنیا رفت

فرمود؛ برای او محزون شدی و وحشت کردی؟

.عرض کردند؛ بلی ای رسول خدا ص

فرمود؛ آیا دوست داری او را ببینی؟

.عرض کردند؛ بلی؛پدر و مادرم به فدای شما

.فرمود؛ سر خود را بالا بگیر و نگاه کن

وقتی نگاه کرد پرده ها تا آسمان چهارم؛

از مقابل چشمان مبارک او کنار رفت؛

و در آنجا گنبد سبز رنگی را از زبرجد دید که؛

.به قدرت الهی بدون تکیه گاهی معلّق است

نبی مکرم اسلام ص؛فرمود؛

*یا أباالحسن هذا لمن یحبّک من أهل الذمّة

!!!*والیهود

!!!*والنصاری

!!!*والمجوس

!!!.وشیعتک المؤمنون معی ومعک غداً فی الجنّة

ای اباالحسن ؛ این جایگاه کسانی از؛

*اهل ذمّه

*و یهود

*و نصاری

*و مجوس

است که تو را دوست دارند،

ولی شیعیان تو فردای قیامت در بهشت؛

.کنار من و تو هستند[۲۹۶]

-197

[296] مناقب ابن شهرآشوب ج3 ص200

:عمّار یاسر گوید

من به همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخیله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت،

:ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخیله بیرون آمده و گفتند

تو علیّ بن ابی طالب امام هستی؟

.حضرت فرمود: آری

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده،

اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم ؛

ولی آن را پیدا نمی کنیم،

.اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن

.حضرت فرمود: دنبال من بیایید

عمّار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند،

:ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی علیه السلام فرمود

أیّتها الریح! انسفی الرمل عن

.الصخرهٔ

!ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد،

.حضرت فرمود: این همان سنگ شماست

گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده

ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده ؛

.ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم

:علی علیه السلام فرمود

نامهایی که بر آن نوشته شده،

.(در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، .ولی نتوانستند

:علی علیه السلام فرمود

!کنار بروید

.آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند

پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند،

:آنان عبارت بودند از

آدم،

نوح،

ابراهیم،

موسی،

عیسی و

.محمّد علیهم السلام

:در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند

ما گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد،

رسول خدا است و تو امیر مؤمنان،

.سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی

کسی که تو را بشناسد سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد،

و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد،

.مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو از شمارش افزونتر است[۲۹۷]

-198

حکایت خواندنی از علم وافر مولا علی علیه السلام و قضاوت ایشان

:شخصی در حال مرگ بود ، وصیت کرد

شتر مرا طوری بین ۳ فرزندم تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف انها را و فرزند دومم یک سوم انها را و ۱۷ ....فرزند کوچکم یک نهم ازمجموع شتران را به ارث ببرند

وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چطور می توانیم این ۱۷ شترابه این ترتیب تقسیم کنیم؟

.و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در عربستان میتواند بانها کمک کند

.بنابراین انها به نزد امام علی(ع) رفتندتا مشکل خودرا مطرح کنند

:حضرت فرمود

رضایت میدهید که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم؟

گفتند: بله

پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و

---

[297] القطره :جلد 2، صفحه 202

.....به فرزند بزرگ

که سهمش نصف شتران بود،

. (نه شتر داد (۹=۲÷۱۸

...... به فرزند دوم

که سهمش ثلث شتران بود،

شش شتر داد (۶=۳÷۱۸) و

...... به فرزند سوم

که سهم او یک نهم بود،

(دو شتر داد (۲=۹÷۱۸

و در اخر یک شتر باقی ماند که همان شتر خود حضرت بود. ۱۷=[298]۲+۶+۹

-199

فقط چهار نفر امدند!

وقتی امیرالمومنین علیه السلام شبانه و در تاریکی شب فاطمه زهرا علیها السلام را سوار کرد و دست امام حسن و امام حسین (ع) لیهما السلام را گرفت و به خانه‌های مهاجر و انصار برد و فضایل خود را یادآور شد و از آنان یاری :خواست، چهل نفر وعده یاری دادند و حضرت به آنها فرمود

فردا صبح اول وقت سرهای خود را تراشیده و با سلاح نزد من حاضر شوید ولی از این جمع چهل نفری تنها چهار نفر به دستور امام علیه السلام عمل کردند و صبحگاهان با سر تراشیده به محضر امام آمدند و تا پای جان بیعت .کردند، آن چهار نفر سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند

[298] قضاوت های امیرالمومنین علیه السلام از علامه شوشتری

همین برنامه تا سه شب تکرار شد و غیر از این چهار نفر فرد دیگری به ندای حضرت علی علیه السلام لبیک نگفت و او را تنها گذاشتند و هنگامی که حضرت از بی وفایی آنان آگاه شد، دست از حق مسلم خود برداشت و خانه نشین شد و به جمع آوری قرآن پرداخت.[۲۹۹]

200- چهره علی علیه السلام در آسمان ها

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که پیامبر (ص) فرموده اند:

در شب معراج چون به آسمان پنجم رسیدم صورت علی بن ابی طالب (ع) را در آنجا مشاهده کردم.

گفتم: ای جبرئیل؛ این چه صورتی است؟

عرض کرد: یا محمد؛

فرشتگان خواهش کردند که از مشاهده جمال حضرت علی (ع) بهره ببرند و عرض کردند:

خداوندا؛ فرزندان آدم در دنیا هر صبح و شب به مشاهده ی جمال علی (ع) مشغول هستند، پس ما را نیز به زیارت و دیدن چهره ی ایشان،

به مقداری که اهل دنیا به این سعادت دسترسی دارند،

بهره مند فرما.

پس حق تعالی صورت آن حضرت را از نور مقدس خود آفرید و صورت علی (ع) نزد ایشان است که در شب و روز او را زیارت می کنند و هر بامداد از مشاهده ی چهره ایشان متمتع و بهره مند می گردند.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود:

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص 14. ۲.

هنگامی که ابن ملجم ضربت خود را بر سر مبارک آن حضرت فرود آورد،

مانند همان ضربت بر صورتی که نزد فرشتگان بود نقش بست و پس از آن هر بامداد و شامگاه که ملائکه آن صورت را زیارت می نمودند،

.بر ابن ملجم لعنت می فرستند و این امر به طور پیوسته تا روز قیامت ادامه دارد[300]

201-غضب خداوند با چه چیزی خاموش می گردد؟

نبی مکرم اسلام؛

*صلی الله علیه وآله فرمود

أَیهَا النّاسُ! مَنْ أَرادَ أَنْ یطْفِئَ غَضَبَ اللَّهِ، وَمَنْ أَرادَ أَنْ یقْبَلَ عَمَلُهُ،

فَلْیحِبَّ عَلِی بْنَ أَبِی طالِبٍ ع؛

فَإِنَّ حُبَّهُ یزِیدُ الْإِیمانَ،

وَإِنَّ حُبَّهُ یذِیبُ السَّیئاتِ،

کَما تُذِیبُ النّارُ الرَّصاصَ؛

"!ای مردم"

هرکس می‌خواهد خشم،

و غضب خدا را خاموش کند؛

و اعمالش پذیرفته شود،

300

حیات القلوب: 282؛

قطره ای از معجزات چهارده معصوم: 121

پس باید علی بن ابی طالب؛

علیه السلام را دوست بدارد؛

زیرا دوستی با علی ع،

ایمان را فزونی می‌بخشد؛

و گناهان را ذوب می کند،

.همانطور که آتش،سرب را ذوب می کند

موسوعه امام علی‌علیه السلام،[۳۰۱]

.202- بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد

: شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند

عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجده کردی؟ فرمودند؛

همین که آقاامیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

: خدای تبارک وتعالی ندا کرد

گوارایت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی

.و امین من بر بندگانم می باشی[۳۰۲]

301

.ج 11، ص 201

ینابیع المودّة، ج 2، ص 305

203- علـــــــیٌ وَلـــــــیُّ الله

: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند

هرکس بگوید"لا اله الا الله" درهای آسمان برایش باز میشود

"و هرکس بعد از آن بگوید "محمد رسول الله

چهره حق تعالی درخشنده و تابان شود

"و هرکس بعد از آن بگوید "علی ولی الله

خداوند متعال اورا ببخشد

.اگر چه گناهانش به تعداد دانه های باران باشد [303]

204- شمشیر علی در عرش الهی

:حسین بن علی ـ علیه السلام ـ فرمود

از جدّم رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ

:شنیدم که فرمود

در شب معراج در عرش الهی فرشته‌ای را دیدم که در دستش شمشیری از نور همانند ذوالفقار علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ بود.

.فرشتگان آسمانی هر وقت مشتاق دیدار علی ـ علیه السلام ـ می‌شدند به آن فرشته می‌نگریستند

302

جواهر السنیه ۲۱۰

القطره ج۱ ح ۶/۹۹

303 منبع: بحارالأنوار: ۳۱٦/۳۸

به پیشگاه پروردگار عرض کردم،

پروردگارا این برادرم علی بن ابی طالب و پسر عم من است؟

:خداوند تبارک و تعالی فرمود

ای محمد ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ این فرشته را شبیه علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ

خلق کردم تا مرا عبادت کند و آنچه تا روز قیامت حسنه و تسبیح و تقدیس من می‌نماید ثوابش متعلق به علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ باشد.[۳۰۴]

-205

حق حضرت علی "علیه السلام" بر عهده همه مسلمانان

: عن جابر: قال رسول الله صلی الله علیه وآله‌وسلم

.حَقُّ عَلیِّ بْنِ ابیطالِبٍ عَلی هذِهِ الامَّۀِ کَحَقِّ الوالِدِ عَلی وَلَدِهِ

ترجمه روایت؛

:جابر از رسول خدا "صلی الله علیه وآله وسلم" روایت کرده که حضرت فرمودند

.حق علی بن ابی طالب بر مسلمانان چون حق پدر است بر فرزندش[۳۰۵]

:206- حضرت رضا علیه السلام به نقل از رسول خدا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند

304

منبع: بحارالانوار، ج۳۹، ص۱۰۹،

305

منبع روایت؛

پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام، ص:۴۱

بهترین برادران من علی علیه السلام و بهترین عموهای من حمزه است»[306].

207-

امیرالمومنین علیعلیه السلام فرموده است:

أَنَا اسْمِی فِی الْإِنْجِیلِ إِلْیا، وَفِی صُحُفِ إِبْراهِیمِ حِزْبِیلٌ»؛ »

(نام من در انجیل، الیا و در صحف ابراهیم، حزبیل است)[307]

208- تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ...

سَأَلْتُ مولانا الإمام جعفر الصادق صلوات الله علیه عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.

قَالَ صلوات الله علیه:

الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْأَئِمَّةِ صلوت الله علیهم وَ لا یُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً، التَّسْلِیمُ لِأمیر المؤمنین عَلِیٍّ صلوات الله علیه لَا یُشْرِكُ مَعَهُ فِی الْخِلَافَةِ مَنْ لَیْسَ لَهُ ذَلِكَ وَ لَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ[۳۰۸]

سماعه می گوید ...

[306] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج 2، ص 61. ریاحین الشریعة: ج 4، ص 350)

[307] بحارالانوار، ج 35، ص 62؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 276

[308]

تفسیر العیاشی، ج2، ص: 353

البرهان فی تفسیر القرآن، ج3، ص: 691

بحارالأنوار (ط - بیروت)، ج36، ص: 106

بحارالأنوار (ط - بیروت)، ج81، ص: 349

تفسیر نور الثقلین، ج3، ص: 317

از مولای ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه درباره این سخن خداوند «باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند» پرسیدم.

حضرت فرمود:

منظور از عمل صالح، معرفت به ائمه صلوات الله علیهم است و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند،

یعنی تسلیم به امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و کسی را که شأنیّت خلافت را ندارد و اهل آن نیست را در آن با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شریک نسازد

209-

جوان_یهودی

روزی سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السلام کشف یکی از اسرار نهان را درخواست کرد،امیرالمؤمنین علیه السلام او را به قبر یهودی راهنمائی فرمود.

سلمان به امر امام به قبرستان رفت و برزخ آن یهودی را که محب امیرالمؤمنین بود با چشم بصیرت دید و مشاهده کرد که: در جایی بسیار دلگشا و خوب، بر قصری عالی نشسته است.

سلمان از او سئوال نمود که: تو را کدام طاعت بدین مقام و منزلت رسانیده است با اینکه بر دین یهود بوده ای؟

گفت : مرا از شرف اسلام بهره ای نبود، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوست می داشتم و همان محبت خالصانه، در برزخ موجب این مقامات شده است[۳۰۹].

210-

یامظهرالعجائب

عمر به قیصر_روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهیای جنگ شوید.

---

[309] یکصد موضوع پانصد داستان

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی ودیگری پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را قانع کنی من شخصا مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد

عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهارتا به اتفاق به عمر گفتند مژده دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم

عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع)فرستاد اما علی علیه السلام فرمود هرکس بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هرکس مرا بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها

برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فورا به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فورا به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کندند به اندازه زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر برآورد و گفت لبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس ازمولا پرسید ای سرور مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان نوح زندگی میکردم متاسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش

بازگرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشورت را تسلیم کنی پس پیکی از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن بزرگواری که آبیاری میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشورم را تسلیم میکنم ...

"جانم فدای امیرالمومنین علی"ع [310]

-211

شک در فضائل آقا امیرالمومنین علی علیه السلام کفر به خداوند متعال است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم:

---

[310] بحار الانوار ج10 صفحه 60

:یا ابن عبّاس احذر أن یدخلک شکّ فیه، فإنّ الشکّ فی علیّ کفر باللّه تعالی

:حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

ای ابن عباس بر حذر باش از این که در فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام شک کنی که #شک در #فضائل » «.امیرالمومنین علی علیه السلام #کفر به خداوند متعال است[311]

-212

تفاوت سنگ حجرالاسود با سایر سنگها

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می دانم که تو فقط سنگ هستی و به کسی نه !زیانی می رسانی و نه نفعی

!و اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده ام تو را می بوسید هرگز تو را نمی بوسیدم

!امیرالمومنین علیه السلام به عمر فرمود: اتفاقاً این سنگ هم زیان می رساند و هم نفع

عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، عهدنامه ای برایشان نوشت و همین سنگ آن .عهدنامه را در خود فرو برد

پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع :استلام حجر می خوانند

اللهم ایمانا بک، و تصدیقا بکتابک، و وفاء بعهدک. خدایا به تو ایمان می آورم، و کتاب تو را تصدیق می کنم، و .به عهد تو وفا می نمایم[312]

311

الأمالی للطوسی: 1/ 102 و عنه البحار: 16/ 317 ح 7

312

213-

:امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند

یاد ما اهل بیت شفای بیماری‌های روحی و جسمی و باعث از بین رفتن وسوسه های شیطانی است، و دوستی ما سبب خشنودی خداوند تبارک و تعالی است[۳۱۳].

214-

:امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند

.ای سلمان ؛ بدا بحال کسی که ما را آن طوری که سزاوار آن هستیم نشناسد و فضل و برتری ما را انکار کند

ای سلمان ؛ کدامیک از این دو بزرگوار افضل هستند، محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا سلیمان بن داود ؟ سلمان گفت: بلکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم برتر و والاتر است.

فرمود: ای سلمان ؛ آصف بن برخیا توانست تخت بلقیس را از فارس به مملکت سبأ در یک چشم بهم زدن منتقل کند و علمی از کتاب نزد او بود، و آیا من چندین برابر او قدرت ندارم که نزدم هزار کتاب است ؟! خداوند بر شیث فرزند آدم علیه السلام پنجاه صحیفه و بر ادریس علیه السلام سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل علیه السلام بیست صحیفه، و تورات، انجیل، زبور و فرقان نازل نموده است.

مناقب، سروی، ج 1، ص 494 .

منبع : شوشتری، محمد تقی، قضاوت های شگفت انگیز امیرالمؤمنین علیه السلام
313

القطره ج1ص214

المحاسن: 1/47 ح 107

بحار الأنوار: 2/145

.گفتم: ای سرور من ؛ همین طور است که فرمودید

:امام علیه السلام فرمود

ای سلمان ؛ کسی که در شؤون ما و علوم ما شک کند مثل کسی است که معرفت ما و حقوق ما را مسخره کرده در حالی که خداوند ولایت ما را در کتابش در چند جا واجب کرده و آنچه را که عمل کردن به آن واجب است بیان نموده و آن روشن وواضح است[۳۱۴].

-215

: علامه حلی قدس سره در کتاب کشف الیقین می نویسد

ابو دلف پسری داشت که با دوستانش در مورد محبت و دشمنی علی علیه السلام مشاجره می کرد . یکی از انها روایتی از پیامبر نقل نمود که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند : ای علی فقط انسان مومن پاکدامن تو را دوست دارد و انسان زنا زاده و ولد حیض دشمن توست . ابن ابی دلف گفت : در مورد پدرم چه می گویید . نظرتان این است که کسی به همسرش نزدیک شده است . در جواب گفتند : نه

.ابن ابی دلف گفت : به خدا قسم من بیشتر از همه مردم نسبت به علی بغض و دشمنی دارم

در حالیکه در حال مشاجره و بگو مگو بودند ، پدرش وارد شد و گفت : به خدا سوگند این حدیث صحیح است . به خدا این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض . من مریض در خانه برادرم افتاده بودم که خادمه ای برای انجام کاری وارد شد . هوس کردم که با او نزدیکی کنم ولی او خودداری نمود و گفت : من حائض هستم . ولی من با او نزدیکی کردم و او به این پسر باردار شد . این پسر هم ولد الزناست و هم ولد الحیض و همچنین پدرم نقل می کند :

روزی به همراه دوستان به بغداد رفته بودیم . برای رفع تشنگی به دنبال اب در کوچه پس کوچه های بغداد می گشتیم تا به اب انبار رسیدیم و در صف اب ایستادیم . در این هنگام دو پسربچه که با هم بازی می کردند ، جلب

314

القطره ج1ص213

ارشاد القلوب: 2/416،

بحار الأنوار: 26/221

توجه می کردند . یکی به دیگری به دیگری می گفت امام علی بن ابیطالب است و دیگر می گفت : نه خیر ابوبکر است.

گفتم : پیامبر می فرمایند : ای علی فقط دوستدار تو مومن است و دشمن تو ولد حیض است.

مادر بچه ها با ظرف اب از اب انبار بیرون امد . او که سخن من را شنیده بود، گفت : اقا من تو را قسم می دهم ان چه گفتی دوباره برایم تکرار کن . گفتم روایت پیامبر بود که نیازی به تکرار ان نیست.

دوباره اصرار کرد و من مجبور شدم روایت را دوباره نقل کردم . زن گفت : اقا به خدا سوگند این روایت صحیح است . این دو پسران من هستند . ان که علی را دوست دارد حلال زاده است و انکه دشمن علی است ولد حیض است . پدرش در حال حیض با من نزدیکی کرد و من به او حامله شدم[۳۱۵].

216-

پاسخ امیرالمومنین به سوالات نجران؛

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج اراضی این منطقه به مدینه می آمد. در یکی از سالها، عمر وی را به اسلام دعوت نمود. اسقف سؤالهایی از عمر نمود و چون خلیفه از عهده پاسخ بر نیامد، از امام علی (ع) خواست که جواب اسقف نجران را دهد.

سوالها بدینگونه بود:

1-در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است. اگر چنین است پس جهنم کجاست؟

عمر ساکت شد و از امام (ع) خواستار جواب گردید.

حضرت فرمود: ای اسقف! هنگامی که شب فرا می رسد روز در کجاست و هنگام روز شب در کجاست؟

اسقف گفت: باور نمی کردم کسی بتواند پاسخ این سؤال را بدهد.

---

[315] کشف الیقین : ص166 و167

2-کدام سرزمین تنها یکبار خورشید بر آن تابید؟

.امام جواب داد: آن دریائی که برای بنی اسرائیل شکافته شد

3-اول خونی که بر زمین ریخت کدام بود؟

.امام پاسخ داد: خون ولادت هابیل

4-خدا در کجاست؟

عمر از این سؤال به غضب در آمد. امام علی (ع) با گشاده رویی فرمود: هر چه می خواهی از من بپرس. خدا در همه جا هست[۳۱۶].

-217

اطاعت با معصیت

:عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا صل الله علیه وآله فرمود

هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: «الحمدلله»، خداوند " فرمود: ای بنده ی من ! حمد مرا کردی; قسم به عزّت و جلالم که اگر نبودند آن دو نفر _ که اراده کرده ام آنها را در دنیا خلق کنم _ هرگز تو را خلق نمیکردم، آدم عرض کرد: خداوندا، آنان از [صلب] من می باشند؟ فرمود: :آری، ای آدم! سرت را بلند کن و نگاه کن; پس چون آدم سرش را بلند کرد دید بر عرش نوشته شده

لا اله الّا الله ، محمّد رسول خدا ، پیامبر رحمت است، و علی اقامه کننده ی حجّت است، هر کس بشناسد حقّ " علی را، پاکیزه و طاهر است ، و هر کس انکار کند حق او را، ملعون و زیان کار است".

به عزّتم قسم که من داخل بهشت می کنم هر آن کس که از او اطاعت کرده، اگر چه معصیت مرا نموده باشد، و قسم به عزّتم که داخل آتش جهنّم می کنم هر آن کس که معصیت او را کرده است، اگر چه از من اطاعت کرده باشد[۳۱۷].

---

[316] «علی و زمامداران/ علی محمد میرجلیلی

[317]

-218

مراد از امر_بمعروف و نهی از منکر

..یه عمره مردم چیز دیگه فهمیدن

:ابوحنیفه به محضر امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شده و سوال نمود

فدایت شوم امر به معروف چیست؟

:فرمودند

.ای ابا حنیفه! معروف نزد اهل آسمان و زمین حضرت مولا امیرالمومنین علی صلوات الله علیه است

عرض کرد: فدایت گردم منکر چیست؟

فرمودند: منکر آن دو نفری هستند که در حق او ظلم کردند و خلافتش را غصب کردند و مردم را بر او مسلط نمودند.

عرض کرد: پس آنچه که فردی را در حال گناه می بینیم و او را از آن نهی می کنیم چیست؟

,فرمودند: آن نه امر به معروف و نه نهی از منکر است

.بلکه خیری است که برای قیامت پیش فرستاده است [318]

-219

.مناقب خوارزمی. ص۳۱۸. ح ۳۲۰

غایهٔ المرام. ج۱. ص۳۲. ح۱۶

بحارالانوار. ج۶۸. ص۱۳۰. ح۶۲

[318] بحار الأنوار – ط دارالاحیاء التراث جلد 24 صفحه 58

«کراجکی رحمه الله در کتاب «کنز الفوائد

از حمران نقل کرده است که گفت؛

از امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه؛

"ثُمَّ دَنی فَتَدَلّی"

"فَکانَ قابَ قَوْسَیْن أوْ أدْنی"

سئوال کردم، ایشان فرمود؛

خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلم را؛

به خود نزدیک گردانید به حدی که؛

گویا خوشه ای از مروارید بین او و آن حضرت بود؛

درآنجا فرشی از طلا گسترده بودند که می درخشید؛

!!!و بر روی آن تصویری مشاهده کرد

گفته شد؛

!!!یا محمّد ؛ أتعرف هذه الصورة؟

*فقال؛ نعم، هذه صورة علیّ بن أبی طالب علیه السلام

.فأوحی اللّه إلیه أن زوّجه فاطمة علیها السلام واتّخذه وصیّاً

ای محمّد ؛ آیا می دانی این تصویر کیست؟

فرمود؛ بلی، این شمایل*علیّ بن ابی طالب*علیه السلام است. خداوند تبارک و تعالی فرمود؛

فاطمه را برای او تزویج کن،

.و او را وصیّ وجانشین خودت قرار بده[۳۱۹]

220-

پیامبر اعظم (صلی الله علیه و اله) فرمود؛

علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است؛

قَالَ رَسُولُ الله ﷺ؛

اِنّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثّقَلین، کِتَابَ الله وَ عَلیّ بْن اَبی طَالِبٍ (علیه السلام) وَ عَلِیٌ (علیه السلام) اَفْضَلُ لَکُمْ مِنْ کِتَابِ الله، .لَاَنّهُ مُتَرْجِمٌ لَکُمْ عَنْ کِتابِ الله

بین شما دو چیز گرانقدر به ودیعه می‌گذارم،

قرآن و علی ابن ابی طالب (علیه السلام) و علی (علیه السلام) از قرآن هم افضل است،

.به آن دلیل که او ترجمان قرآن برای شما است[۳۲۰]

221-

عبرت برای دشمنان علی (ع

:علی بن هارون منجّم می گوید

319

سوره نجم آیه 9و8

تاویل الآیات ج2 ص625

تفسیر برهان ج4 ص250

[320] اسناد روایت؛

مائۀ منقبۀ، ج ۱، ص ۱۶۱

غایۀ المرام، ص ۲۱۴تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹ ارشاد القلوب، ص ۳۷۸

خلیفه «الراضی» در باره علی- علیه السّلام- زیاد با من بحث می کرد و می گفت: علی- علیه السّلام- در سیاست کردن معاویه اشتباه کرد!

می گوید:

به او حجّت و دلیل می آوردم که علی- علیه السّلام- خطا نمی کند و هر کاری که انجام دهد درست است ولی او قبول نمی کرد.

روزی به سوی ما خارج شد و ما را از خوض در این امور نهی کرد.

خلیفه می گوید: شبی در خواب دیدم که از شهر خارج شدم و به طرف بعضی از باغهایم رفتم.

مردی آمد و سرش مثل سر سگ بود.

در مورد آن پرسیدم؟ گفتند:

این مرد، علی- علیه السّلام- را تخطئه می کردو می گفت علی علیه السلام اشتباه می کرده است.. از آن به بعد فهمیدم باید برای من و امثال من عبرتی باشد. از این رو توبه کردم[۳۲۱].

222- عبد اللَّه بن عمر گفت: از رسول خدا صلّى اللَّه علیه و آله و سلّم در مورد علی بن ابی طالب علیه السّلام [بطور توهین آمیزی] سؤال کردیم. آن حضرت خشمگین شد و فرمود: چرا عدّه ای به بدی یاد می‌کنند از کسی که مقام و منزلتش نزد خدا، همچون مقام و منزلت من است؟

آگاه باشید هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند از او راضی است

و هر کس خدا از او راضی باشد، پاداشش را بهشت قرار می‌دهد.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از دنیا نمی رود مگر اینکه از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جایگاه خود را در بهشت ببیند.

---

[321] الخرائج و الجرائح صفحه177

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، نماز، روزه و شب زنده‌داری‌اش پذیرفته می‌شود و دعایش مستجاب .می گردد

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشتگان برای او طلب آمرزش می کنند و درهای هشتگانه بهشت بر او گشوده .می‌شود تا از هر دری که بخواهد، بدون حساب وارد شود

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند نامه عملش را به دست راستش می‌دهد و به حساب او همچون .حساب انبیا رسیدگی می کند

بدانید هر کس علی را دوست بدارد، خداوند شدّت و سختی جان دادن را بر او آسان می کند و قبرش را باغی از .باغهای بهشت قرار می‌دهد

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند به تعداد رگهای بدنش از حوری‌های بهشت به او می‌بخشد و در مورد هشتاد نفر از اقوام و خویشانش، شفاعت می کند و به تعداد موهای بدنش، از حوریان بهشتی و از شهرهای .بهشت برخوردار می‌شود

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، ملك الموت (عزرائیل) را برای [قبض روح] او، آن گونه می‌فرستد که برای پیامبران فرستاده می‌شود و ترس از نکیر و منکر را از او برمی‌دارد و رویش را سفید می کند، و او با حضرت .حمزه سید الشهداء همنشین خواهد بود

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، حکمت را در قلبش ثابت می کند و سخن درست را بر زبانش .جاری می‌سازد و درهای رحمت را به رویش می گشاید

.بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، در آسمانها و زمین، اسیر خدا نامیده می‌شود

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، فرشته‌ای از زیر عرش او را صدا می‌زند: ای بنده خدا، عمل [به فرامین .الهی] را از نو آغاز کن، زیرا خداوند تمام گناهانت را آمرزیده است

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، روز قیامت در حالی [به صحرای محشر] می آید که صورتش همچون ماه شب .چهارده می‌درخشد

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، بر سرش تاج پادشاهی گذاشته می‌شود، و لباس کرامت و بزرگواری بر او پوشانده می‌شود.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، از پل صراط همچون برق جهنده می گذرد.

آگاه باشید، هر کس علی را دوست بدارد، برای او، دوری از آتش جهنم و جواز عبور از صراط و امان از عذاب دوزخ نوشته می‌شود، نامه عملش گشوده نخواهد شد و کردارش سنجیده نمی‌شود و به او گفته می‌شود: بدون حساب به بهشت وارد شو.

بدانید، هر کس علی را دوست بدارد، ملائکه با او دست می‌دهند و انبیا او را زیارت می کنند و خداوند، تمام حاجت‌هایش را برآورده می کند.

آگاه باشید، هر کس آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را دوست بدارد، از حسابرسی و سنجش کردار و عبور از صراط، در امان است.

بدانید، هر کس بر دوستی آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بمیرد، من (رسول خدا) همنشینی او را با انبیا در بهشت ضمانت می کنم.

آگاه باشید، هر کس بر بغض و کینه آل محمّد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

ابو رجاء گفت: حماد بن زید به این حدیث افتخار می کرد و می گفت: این حدیث، اصل [مهمی در دین] است.[322]

223- عبدالله بن عباس گوید:

روزی در خدمت رسول خدا(ص) نشسته بودیم که ناگاه چشم حضرتش به ماری افتاد که همانند شتر بود، علی(ع) خواست او را با عصا بزند، رسول خدا(ص) به او فرمود:

322

منابع:

فضائل الشیعه حدیث اول _بحارالانوار- بشاره المصطفی- فرائدالسمطین- ینابیع الموده- فضائل الشیعه(صدوق)- احقاق الحق...

او ابلیس است، همانا من از او شروطی را پیمان گرفته ام؛ هیچ دشمنی با تو دشمنی نمی ورزد جز آنکه او در رحم مادرش شرکت می نماید.

و این است معنای فرمایش خداوند متعال که می فرماید: وَشارِکْهُم فِی الأموالِ وَالأوْلادِ[۳۲۳]

224-

آمدم دنیا برای دیدن روی حضرت علی

عن زاذان خادم سلمان قال : لما جاء أمیر المؤمنین لیغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملۀ عن وجهه فتبسم وهم أن یقعد ، فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام : عد إلی موتک ، فعاد

زاذان خدمتگزار سلمان فارسی رضی الله عنه نقل می کندهنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای غسل دادن سلمان تشریف آورد، سلمان را دید که از دنیا رفته است ، پارچه را از صورت او کنار زد ،

سلمان تبسمی کرد و خواست بنشیند،

حضرت به او فرمود :

به همان حالت مرگ برگرد و او برگشت[۳۲۴] .

225- معنای لا شی ء چیست؟

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خویش می نویسد:

323

منبع:

سوره اسراء؛ ایه ۶۴.

تفسیر فرات: ۲۴۲ح۷، بحارالأنوار: ۳۹/۱۷۲ ح۱۲.

324 بحار الأنوار – ط دارالاحیاء التراث جلد 22 صفحه 384

پادشاه روم نامه ای به معاویه نوشت که در آن سؤالاتی بود از جمله این که معنای لا شی ء چیست؟

معاویه متحیر ماند. عمرو عاص به معاویه گفت: فرمان بده تا اسب خوبی را به میان لشکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بفرستند و بگویند این را می فروشیم. هر گاه بپرسند که به چند می فروشید؟ بگویید به لاشی ء**به قول عربها بلاشی)). *** (به قیمت هیچ) در این هنگام مسأله بر تو روشن خواهد شد. معاویه به گفته عمروعاص عمل .کرد

خریدار چون قیمت اسب را سؤال کرد، فروشنده گفت: آن را به لاشی ء می فروشم. در این وقت، حضرت علی .(علیه السلام) به قنبر فرمودند: بگیر این اسب را. فروشنده گفت: لاشی ء را بده که قیمت این اسب است

حضرت علی (علیه السلام) دست وی را گرفته، به طرف صحرا رونمودند در این حال سرابی به نظر فروشنده آمد حضرت فرمود: این، قیمت اسب توست آن را بگیر. فروشنده گفت: این چگونه می شود؟

:حضرت فرمود: مگر این آیه را قرائت نکرده ای که خداوند متعال می فرماید

کسراب بقیعه یحسبه الظمئان مآء حتی اذاجآءه لم یجده شیئاً*[۳۲۵].

یعنی: (کسانی که کافر شدند اعمالشان) همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد[۳۲۶]

...226- صفات و سیره ی امام عصر علیه السلام در بیان امیرالمومنین علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيَّاشٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّداً وَ سَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ وَ الْخُلُقِ يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ إِمَاتَةٍ لِلْحَقِ وَ إِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرِبَتْ عُنُقُهُ يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانُهَا وَ هُوَ رَجُلٌ أَجْلَى الْجَبِينِ أَقْنَى الْأَنْفِ ضَخْمُ الْبَطْنِ أَزْيَلُ الْفَخِذَيْنِ بِفَخِذِهِ الْيُمْنَى شَامَةٌ أَفْلَجُ الثَّنَايَا وَ يَمْلَأُ .الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً

---

[325] نور/ 39

[326] قضاوت های حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)/ 134. نقل از: مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) 2/ 383 382

:از ابی وائل روایت شده که گفت

امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام به

:امام حسین علیه السّلام نگاه کرده فرمود

این فرزندم آقا است همان گونه که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله او را سیّد نامیده است

در آینده نه چندان دور خداوند مردی از صلب او به در خواهد آورد که با پیامبرتان همنام است، و از حیث آفرینش (ویژگیهای جسمانی و ظاهری) و سیرت و اخلاق همانند او خواهد بود و به هنگامی که مردم در غفلت و بی خبری به سر می برند و نیز فرو کشتن حقّ و آشکار کردن ستمکاری خروج خواهد کرد،

به خدا سوگند اگر خروج نکند (ظاهرا عبارت متن عربی تصحیف شده و اصلش این بوده که اگر قبل از وقتش خروج کند) گردن او زده خواهد شد،

.اهل آسمانها و ساکنین آن با خروج او شادمان خواهند شد

او مردی است بلند پیشانی،

دارای بینی باریکی که میانش اندکی برآمدگی دارد،

شکمش با ضخامت ،

دارای رانهائی درشت و پهن،

خالی بر ران راست اوست،

میان دو دندان پیشین او گشاده است

و او (که دارای ویژگیهای ظاهری است) زمین را همان گونه که از ستم و جور پر شده است از دادگری لبریز خواهد کرد[۳۲۷]».

327

الغيبة(للنعمانى)، النص، ص: ۲۱۵

برگی از فضائل امیرالمؤمنین (ع)

پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

خداوند در روز قیامت به علی(ع) ویژگی‌های گوناگونی عنایت می کند «.

به او زیباییِ یوسف می دهد، زُهدِ یحیی، صبرِ ایوب، بخششِ آدم و نیروی جبرئیل. "لوای حمد" به دست اوست. همۀ مردم زیر این لواء هستند و گرداگردِ او را امامان، تلاوت کنندگانِ قرآن و اذان گویان فراگرفته اند[۳۲۸] «.

228- دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شد

مقداد بن مسعود نقل میکند

مولایم امیرمومنین علیه السلام به من فرمود

شمشیرمرا بیاور،آن را خدمتش حاضرکردم،و بر زانوی خود نهاد،

سپس دیدم به آسمان بالارفت تا زمانی که از مقابل دیدگان من غایب شدو نزدیک ظهر برگشت درحالیکه ازشمشیرش خون می چکید.

عرض کردم ای مولای من کجا تشریف بردید،فرمود :

درعالم بالا بین عده ای خصومت درگیری بود،بالا رفتم و آنجا را از اختلافات پاک کردم.

عرض کردم ای مولای من؛امورعالم بالا به شما سپرده شده است؟

فرمود : من حجت خدابرتمام خلق ازآسمان ها وزمین هستم،

درآسمان فرشته ای قدم برنمیدارد مگر به اجازه من،

و درباره من اهل باطل شک و تردید افتادند[۳۲۹].

---

[328] بحارالانوار، ج39 ص216

[329] القطره ج۱ص۲۲۵

229- از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند

امام رضا ع فرمود: طایفه قریش جمع شدند و خدمت حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم رفتند و از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود به او که برو در قبرستان و به اعلی صوت نامهای طایفه و گروهی که اینها می خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم می فرماید به شما برخیزید به اذن خداوند عز و جل . امیرالمؤ منین علیه السلام چنان کرد که آن حضرت فرموده بود، پس برخاستند مردگان در حالی که خاک از سر خود می افشاندند، پس طایفه قریش رو کردند به آنها و از ایشان می پرسیدند امور ایشان را پس خبر دادند ایشان را که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده ، گفتند که ما دوست می داشتیم که ما درک می کردیم آن حضرت را و ایمان به او می آوردیم .

230- سوال از ولایت حضرت علی علیه السلام

در روز حساب

:از انس بن مالک روایت شده که چون ابوبکر به حالت مرگ افتاد مطالبی بیان داشت تا آنجا که گفت

:من از رسول خدا شنیدم میفرمود

بر صراط بهشت عقبه ای بس خطرناک است که احدی از ان نمی گذرد مگر با داشتن جواز عبور و

اجازه از علی بن ابیطالب علیه السلام

:تا انجا که فرمود

من خاتم انبیا هستم و

تو یا علی! خاتم اولیاء و اوصیاء هستی [330]

تاریخ بغداد ج۱۰ص۳۵۵

تاریخ مدینه دمشق ج۴۴ص۲۵۴

شواهد التنزیل ج۲ ص۱۶۲

تفسیر آلوسی ج۲۳ص۸۰

231-

پرهیز از سکونت در خانه های مجلّل

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت های فراوان تصویب شد که حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام در شهر کوفه مستقر شود،

بزرگان کوفه قصر سفیدی در نظر گرفتند که امام علی علیه السّلام را در آنجا سکونت دهند تا به امور حکومتی بپردازد،

وقتی حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام متوجّه این حرکت کوفیان شد، فرمود:

(من حاضرنیستم تا دیوار خانه ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد)

بنابراین درخانه های معمولی کوفه سکونت گزید و به کشور پهناور اسلامی آن روز که امروزه حدود پنجاه کشور اسلامی است فرمانروائی می کرد

232-

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ

ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ [۳۳۱]

معنی آیه:

پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ بزَنْ، که تو بر راهی راست

. صراط مستقیم قرار داری

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه 43 سوره مبارکه زخرف می فرماید:

مراد از این سخن خداوند متعال که می فرماید ای محمد تو بر صراط مستقیم و راه راست هستی یعنی تو بر ولایت

---

[331] ﴿سوره مبارکه زخرف آیه ٤٣﴾

.امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستی و علی همان صراط مستقیم است[۳۳۲]

-233

حوریّه ی امیرالمؤمنین علیه السلام

:ابن عباس گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود

شبی که مرا به آسمان بردند (در شب معراج)، داخل بهشت شدم و در آنجا نوری را دیدم که به صورت من برخورد :نمود، به جبرئیل گفتم

"این چه نوری است که من دیدم؟ "

:عرض کرد

ای محمد! این، نه نور خورشید بود و نه نور ماه، لکن حوریّه ای از حوریّه های علیّ بن ابی طالب علیه السلام بود که از قصر خود نمایان شد، پس چشمش به شما افتاد و [با دیدن شما] خندید، و این نوری که شما مشاهده فرمودید، از دندان های او بود، و او [دائما] دور می زند در بهشت تا آن زمان که علیّ بن ابی طالب علیه السلام داخل بهشت .شود[۳۳۳]

-234

---

[332] تفسير القمي، ج2، ص: 286

[333]

مناقب خوارزمی. ص۳۱۸.ح۳۲۱

غاية المرام. ج۱. ص۷۲. ح۱۸

المحتضر. ص۱۷۸. ح۲۱۲

اثبات الهداة. ج۴. ص۶۴. ح۴۸۲

235-

سیاست و زیرکی حضرت

سیاست دینی و اسلامی از شیطنت و حیله فاصله دارد، امّا سیاست های غیر دینی همراه و ممزوج با حیله گری و جنایتگری است: حضرت درباره سیاستمداری خود می فرماید: «و اللّه ما معاویةُ بادهی منّی، و لکنّه یغدر و یفجر و لولا کراهیّة الغدر لکنت من ادهی النّاس، و لکن کلّ غدرةٍ فجرةٍ، و کلّ فجرةٍ کفرةٌ...»[334] سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، امّا معاویه حیله گر و جنایتکار است. اگر نیرنگ، ناپسند نبود من زیرک ترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه هر گناهی نوعی کفر و انکار است. روز رستاخیز در دست هر حیله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

در کون و مکان شاهد فرزانه علی است	در مکتب لایموت دردانه علی است
معلوم شود که صاحب خانه علی است	در کعبه ظهور کرد تا بر همه خلق

236- اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

شیخ صدوق از ابن عباس نقل میکند که گفت:

اهل بهشت هنگامی که در بهشت غرق در رحمت الهی هستند

نوری را مانند نور خورشید مشاهده میکنند

که درخشندگی و تابش خاصی دارد

بهشتیان میگویند:

خداوندا تو در کتاب خود فرموده ای..

334. نهج البلاغه خطبه 200

سوره الإنسان

[لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا [...

[در بهشت هیچ آفتابی نمی‌بینند [

پس این چه نوری است؟؟

:خداوند عزول جبرئیل را به سوی آنها روانه میکند و به آنها میگوید

این نوری که مشاهده کردید نور خورشید نیست

بلکه علی و فاطمه علیهما السلام

خنده ای کردند

...و از نور لبخند آنها چنین تابشی و درخششی در بهشت ظاهر گردید[۳۳۵]

-237

:شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد

چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را بر دوش خود بالا برد ؟

:فرمود

.تا اینکه مردم مقام رفیع و مرتبه والای او را بشناسند

عرض کرد: زیادتر برایم توضیح دهید

.فرمود: تا مردم بدانند او به مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هر کس سزاوارتر است

.عرض کرد: بیشتر توضیح دهید

:فرمود

---

[335] امالی صدوق 333 ضمن ح 11 مجلس 44

.تا مردم بدانند علی علیه السلام بعد از او پیشوای مردم و پرچم برافراشته هدایت است

.عرض کرد: زیادتر بفرمائید

:حضرت فرمود

هیهات ؛ اگر از حقیقت و باطن آن به تو خبر دهم از من کناره می گیری و می گوئی: جعفر بن محمد دروغگو یا دیوانه است وچگونه بر اسرار کسی جز ابرار و نیکوکاران آگاهی پیدا می کند[۳۳۶].

238- ابن عباس روایت میکند؛

((چون آیه ((هر چیزی را در امام مبین جمع کرده و شمارش نمودیم[۳۳۷].

نازل شد آن دو نفر برخاستند(ابوبکر و عمر) و عرض کردند ؛

ای رسول خدا ، مقصود از امام مبین چیست؟ آیا تورات است؟

حضرت فرمودند: نه

عرض کردند؛ آیا انجیل است؟

فرمودند: نه

.عرض کردند؛ پس حتمأ قرآن است

فرمودند : نه

در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به آن حضرت کردند و فرمودند :

336

القطره ج1ص222

مشارق الأنوار: 17

337 .سوره یس آیه ۱۲

او امام مبین است که خدا علم هر چیز را در او فراهم آورده است و همانا خوشبخت و سعادتمند به تمام معنا کسی است که علی علیه السلام را در دوران زندگی و پس ازمرگ دوست داشته باشد و گمراه و بدبخت به تمام معنا کسی است که با علی علیه السلام در دوران زندگی و پس ازمرگ خود دشمنی کند.[۳۳۸]

239- رسول خدا از جنگ جمل خبر می‌دهد

عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می‌دهد. عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از شما چه مدت زندگی می کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.
حضرت علی (علیه‌السلام) نیز با وی عایشه می‌جنگد و به خوبی با او می‌جنگد و اسیرش

می کند و با وی به نیکی رفتار می کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی [احزاب/ 32.] یعنی در خانه‌هایتان قرار بگیرید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است[۳۳۹]

240- منافق کینه توز

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبی نشسته بودند ناگاه علی (علیه‌السلام) وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمی استقبال کردند تا اینکه علی (علیه‌السلام) در جایگاه خود که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نشست در این میان دو نفر از

---

[338] مشارق الأنوار : ۵۵
القطره : ج ۱ ح ۳۴/۱۲۷#

[339] .[کمال الدین، ج 1، ص 27].

حاضران که متهم به نفاق بودند با هم درگوشی صحبت می کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که آنها را دید دریافت که چرا آهسته با هم حرف می‌زنند، آن حضرت خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره مبارکش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن کسی که جانم در دست او است داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که مرا دوست بدارد

آگاه باشید دروغگو است کسی که گمان کند مرا دوست دارد ولی این شخص (اشاره به علی (علیه‌السلام)) را دشمن دارد. در این هنگام دست علی (علیه‌السلام) در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و این آیه (مجادله/ 9) نازل گردید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که رازگویی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول، رازگویی نکنید [۳۴۰]

241- ایثار علی

روزی علی (علیه‌السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهم‌السلام نزد فاطمه زهرا علیهاالسلام گریه می کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می گریند؟ فاطمه زهرا علیهاالسلام گفت: اینها گرسنه‌اند و یک روز است که چیزی نخورده‌اند! علی (علیه‌السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده‌ام! علی (علیه‌السلام) دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می‌دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه‌السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیهاالسلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیهاالسلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می‌یابی! علی (علیه‌السلام) برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا علی (علیه‌السلام) این شتر را من می‌فروشم. علی (علیه‌السلام) گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی (علیه‌السلام) آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی (علیه‌السلام) این شتر را به من بفروش. علی (علیه‌السلام) گفت: فروختم به چه قیمت می‌خری؟ گفت 120 درهم. علی (علیه‌السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را

---

[340] ... [امالی ابن‌الشیخ، ص310.].

از علی (علیه‌السلام) شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی [341]

242- از من سؤال کن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: یا علی! اذا نامت فاستق لی ست قرب من بئر غرس فغلسنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فو الله لا تساءلنی عن شیء الا اجبتک[۳۴۲]

یا علی (علیه‌السلام) بعد از آن که من رحلت کردم من را غسل بده و وقتی تجهیز تمام شد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان وقتی اطراف کفنم را گرفتی و مرا نشاندی هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یاد داشت کن.

243- کارهای امام علی در خانه

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای منزل خود هیزم فراهم می‌کرد و آب می‌کشید و خانه را جاروب می‌کرد و فاطمه علیهاالسلام آرد می‌کرد و سپس آنرا خمیر نموده و نان می‌پخت و با وجود چنین کارهایی به تربیت کودکان و شستن و نظافت آنها نیز همت می‌گماشت لذا حضرت امیر (علیه‌السلام) در خانه هر وقت فراغتی می‌یافت به حضرت زهرا علیهاالسلام در امور خانه کمک می‌نمود. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شد ودید علی (علیه‌السلام) و فاطمه زهرا علیهاالسلام هر دو مشغول آسیا کردن هستند از آنها پرسید: کدامتان خسته‌تر هستید؟ علی (علیه‌السلام) عرض کرد: فاطمه یا رسول‌الله. پیغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جای او نشست و با علی (علیه‌السلام) مشغول آسیا کردن شد.[۳۴۳]

حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در کلیه امور اعم از جنگ و امور بیرون از منزل همسر خود را یاری می‌کرد چنانکه

---

[341] [کشف الاسرار، ج 1.]

[342] [کحل البصر، محدث قمی، ص 180.]

[343] [بحارالانوار، ج 43، ص 5 و 151.]

بعد از غزوه احد علی (علیه‌السلام) در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قتل سران قریش زیاده از حد تلاش کرد شمشیر خون آلود خود را برای شستن به حضرت
فاطمه علیهاالسلام داد و فرمود خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم این شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاع) مرا تصدیق نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: ای فاطمه علیهاالسلام بگیر شمشیر علی را، که امروز شوهرت دین خود را ادا نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید. [344]

244- علی جان فاطمه همسر خوبی است

[344] [کشف الغمه، ص 56].

علی (علیه‌السلام) می گوید از پول زره من که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری را به جهت تهیه وسایل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهیه ولیمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود یا علی با این پول مقداری روغن و خرما و کشک تهیه کن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خریده و آوردم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفره چرمی خواست و خود آستین بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه نمود خود نیز گوسفند چاقی تهیه نمود. آنگاه به من فرمود: هر کسی را که می‌خواهی دعوت کن. علی (علیه‌السلام) می گوید: من به مسجد آمدم و دیدم جمع کثیری از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اینکه گروهی را دعوت کنم و عده‌ای را خیر نکنم شرمگین شدم لذا روی لندی رفته و گفتم ای مردم همگی برای صرف ولیمه فاطمه علیهاالسلام بیایید مردم برخاستند و به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کی غذا خجالت می کشیدم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این مطلب آگاهی یافت فرمود: علی جان من از خدای می‌خواهم که این غذا را برکت دهد. علی (علیه‌السلام) می‌گوید: تمام آن جمعیت از آن غذا خوردند و سیر شدند و چیزی هم از غذا کم نشد ...

چون آفتاب غروب کرد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را زینت کرده و عطرآگین نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی (علیه‌السلام) را در سمت راست و فاطمه علیهاالسلام را در سمت چپ خود نشانید و پیشانی آنها را بوسید و دست دخترش را در دست علی (علیه‌السلام) گذاشت و فرمود: علی (علیه‌السلام) جان فاطمه همسر خوبی است و آنگاه به دخترش فرمود: علی (علیه‌السلام) شوهر خوبی است و در حق آنها دعا کرد.[۳۴۵]

245- ولی خدا کیست؟

روزی ابوذر به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای مردم شب گذشته در خواب صحنه‌ای دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم. گفتند: در خواب چه دیدی؟

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک خانه‌اش دیدم که شبانه بیرون آمد و دست علی (علیه‌السلام) را گرفته بود با هم به قبرستان بقیع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم به سوی بقیع رفتند تا به محل قبرهای مکه رسیدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسید و نزدیک آن دو

---

[345] [بحارالانوار، ج 43].

رکعت نماز خواند ناگاه قبر شکافته شد و در همین حال عبدالله را دیدم که نشسته و می گوید: گواهی می‌دهم که معبود جز الله نیست و گواهی می‌دهم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت، پدرم ولی تو کیست؟ عبدالله گفت: پسرم ولی چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این علی ولی است. عبدالله فورا گفت: گواهی می‌دهم که علی (علیه‌السلام) ولی من است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر سر آرامگاه مادرش د آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود تکرار کرد ناگاه قبر شکافت بی‌درنگ آمنه گفت: شهادت می‌دهم معبود جز الله نیست و تو پیامبر و فرستاده خدایی. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: مادرم ولی تو کیست؟ پاسخ داد پسرم ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی (علیه‌السلام)) علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است. آمنه فورا گفت و البته علی ولی من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتی سخن ابوذر به اینجا رسید به او گفتند، تو دروغ می گویی و با او دست به گریبان شدند و کتکش زدند آنگاه مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کردند یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز دروغی بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابوذر درباره تو چنین و چنان نقل کرده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته که راستگوتر از ابوذر باشد.[۳۴۶]

246- پیشنهاد قریش

نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اولین برا حضرت علی (علیه‌السلام) را به عنوان رهبر بعد از خود انتخاب کرد جمعی از قریش به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم تازه مسلمان هستند از این رو راضی نیستند که تو دارای مقام نبوت باشی و مقام امامت به پسر عمویت علی واگذار شود اگر در این مورد مدتی صبر کنی بعد اعلام امامت علی (علیه‌السلام) را بنمایی بهتر است (و قضیه مورد قبول مردم واقع خواهد شد) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من این کار را به رأی خود انجام نداده‌ام بلکه فرمان خدا چنین بوده است، آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر اینکه مخالفت با دستور خدا می‌شود نمی‌پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن اینکه در امر خلافت مردی از قریش را با علی (علیه‌السلام) شریک گردان تا دلهای مردم به سوی علی (علیه‌السلام) متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و

---

[346] [معانی الاخبار، ج 1].

رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (65 سوره زمر) را نازل کرد اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.[۳۴۷]

247- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه‌السلام) و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (علیه‌السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه‌السلام) و بعد به حسین (علیه‌السلام) و سپس به فاطمه علیهاالسلام داد. هر کدام از آنها که آب می‌آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها می‌فرمود: هنیئا مریئالک ... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای ... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه‌السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند ولی هنگامی که علی (علیه‌السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.[۳۴۸]

248- شب قدر

اصبغ بن نباته از علی (علیه‌السلام) روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی (علیه‌السلام) ایا می‌دانی معنی شب قدر چیست؟عرض کردم نه یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم. پیامبر فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب، به تقدیر و سرنوشتی که روز قیامت خواهد بود قضا و حکم و اندازه‌گیری نمود و در آنچه خدای عزوجل فرمان داد ولایت تو بود و نیز ولایت امامان، از نسل تو تا روز قیامت و در روایتی دیگر امام صادق (علیه‌السلام) در پرسش مفضل بن عمر فرمود: ... در آن شب (قدر) ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نازل شد. مفضل می گوید عرض

---

[347] [تنزیه الانبیاء، سید مرتضی.]

[348] [بحارالانوار، ج 76، ص 57.]

کردم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ حضرت فرمود: آری.شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه‌گیری شده و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در آن تقدیر و معین شده است.[۳۴۹]

249- هم صحبت علی تا لقای حق

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: مردی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی‌توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می‌برد) بروی هم خواسته‌ای داری با من بگو گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی (علیه‌السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سلام کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می‌باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ایا نمی‌بینی که درهای آسمان برای روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز شده و همه جا آزین بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد.
جبرئیل گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو می‌باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر می‌دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملك الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده‌ای گفت: گرفتن جان شما راحضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهداری آن ندارم

---

[349] [معانی الاخبار، ج 2، ص 250.]

جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش د نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی (علیه‌السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی (علیه‌السلام) دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می‌کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد[۳۵۰]

250- شیفته خدا

ابودردا می‌گوید: روزی در یکی از نخلستانهای اطراف مدینه جسد علی (علیه‌السلام) را دیدم که مانند چوب خشک بر زمین افتاده است. او به خیال اینکه حضرت علی (علیه‌السلام) از دنیا رفته است برای خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا (علیه‌السلام) درگذشت همسرش را تسلیت گفت: فاطمه زهرا (علیه‌السلام) فرمود: پسر عموی من نمرده است.بلکه در حال عبادت از خوف خدا غش کرده است و این حال برای او بسیار اتفاق می‌افتد.[۳۵۱]

251- میر میدان جانبازی

در آغاز جنگ احد، طلحهٔ بن ابی‌طلحه از قبیله بنی عبدالدار نخستین پرچمدار دشمن بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، او در شجاعت آنگونه بود که به قوچ گردان دشمن نامیده می‌شد. امام علی (علیه‌السلام) در برابر او رفت ولی او شمشیری به سوی علی (علیه‌السلام) فرود آورد. علی (علیه‌السلام) آنرا با سپرش رد کرد و سپس با شمشیر بر دوران پای او زد که هر دو آنها قطع گردید و به هلاکت رسید، بعد از او برادرش ابوسعید بن ابی‌طلحهٔ پرچم کفر را برداشت و
به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی‌طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی‌طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی

. [محجهٔ البیضاء، ج 8، ص 279.]. [350]

[351][لطایف الابرار، ص 17.].

(علیه‌السلام) او را نیز کشت. بعد از او حرث بن ابی‌طلحه به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) او را نیز به هلاکت رساند، بعد از او ابوعزیز بن عثمان به میدان تاخت، علی (علیه‌السلام) او را نیز به خاک سیاه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابی‌جمیله و سپس ارطاهٔ بن شرجیل به میدان آمدند که جملگی بدست شیر خدا حیدر کرار (علیه‌السلام) کشته شدند و در آخر غلام این قبیله (بنی عبدالدار) بنام صواب به میدان آمد. علی (علیه‌السلام) اول دست راست او را قطع کرد تا اینکه پرچمش به زمین افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علی (علیه‌السلام) دست چپش را نیز جدا کرد. صواب با همان دستهای بریده پرچم را به خود چسبانید و گفت: ای قبیله بنی عبدالدار آیا حقی را که بر من داشتید ادا کردم؟ علی (علیه‌السلام) هم ضربتی بر فرق سرش زد، او نیز به پرچمداران ملحد قبلی ملحق شد. در این هنگام دختر عبقر حارثیه پرچم را برداشت و به میدان آمد که از این پس بود که جنگ بصورت دست جمعی و گروهی شروع شد. لذا در ابتدای جنگ احد دلاوریهای علی (علیه‌السلام) آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت که صدای گریه زنان دشمن از همه جا به گوش می‌رسید.[۳۵۲]

252- رحمت الهی آمد

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در این حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من افتاد چهره‌اش شکفته شد و خنده بر لبهایش نشست به طوری که برق سفیدی دندانهایش را دیدم. سپس فرمود: علی (علیه‌السلام) نزد من بیا. علی (علیه‌السلام) نزدیکتر بیا و پیوسته ازمن می‌خواست تا هر چه بیشتر به او نزدیک‌تر شوم من هم آنقدر پیش رفتم تا اینکه زانوهایم به زانوی مبارک او چسید. سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای گروه اصحاب با آمدن برادرم علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) لطف و رحمت الهی شامل جان شما گشته است علی (علیه‌السلام) از من است و من از علی‌ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است[۳۵۳]

253- محبوب خدا

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: یک روز که به آب نیاز داشتم به قصد تطهیر به منزل آمدم هر چه صدا کردم حسن، حسین (علیه‌السلام) و فضه را هیچ کس جوابم را نداد. دریافتم که کسی در منزل نیست به ناگه صدایی از پشت سرم شنیدم که مرا به نام خواند: یا اباالحسن، عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،

---

[352] [کحل البصر، ص 88].

[353] .[غایهٔ المرام، ص 293].

من سر برگرداندم اما چیزی ندیدم، یک مرتبه متوجه سطلی از طلا که پر از آب زلال بود شدم که حوله‌ای نیز بر آن آویخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم، همین که نیاز به آبم برطرف شد، سطل نیز ناپدید شد و من نفهمیدیم چه کسی آن را پس گرفت، شگفتا که آب در نرمی مانند کرده و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی همانند مشک بود، در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید آنگاه فرمود: اباالحسن (علیه‌السلام) مژده باد بر تو آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود. در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه‌ای که به تو دارم سرزنش می کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند.[۳۵۴]

254- تجلی ایثار در مهمانی

مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اظهار گرسنگی نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خانه[۳۵۵]

همسران خود راهنمایی کرد تا از او پذیرایی شود آنها نیز گفتند: در خانه جز آب چیز دیگری ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کی این مهمان را به خانه خود می‌پذیرد؟ علی (علیه‌السلام) فرمود: من او را به خانه می‌برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا علیهاالسلام اطلاع داد و از وضع غذای خانه جویا شد. حضرت فاطمه علیهاالسلام جواب داد قدری خوراک به اندازه بچه‌ها موجود است ولی مهمان را بر خود مقدم می‌داریم حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: شما بچه‌ها را خواب کن من، نیز چراغ خانه را خاموش می کنم (گویا علی (علیه‌السلام) می‌خواهد مهمان به واسطه تاریکی شب آنهم به بهانه خوابیدن بچه‌ها، متوجه کمی غذا نشود و با خیالی آسوده غذا بخورد (امیرالمؤمنان (علیه‌السلام)) بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نیز بر اثر تاریکی متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپری شد و مهمان از خوراک خانه علی (علیه‌السلام) بهره‌مند شد لیکن اهل خانه با گرسنگی شب را صبح کردند آن هنگام آیه شریفه و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصهٔ [حشر / 8.] نازل گردید[۳۵۶]

---

[354] [بحارالانوار، ج 39،ص 16.].

[356] . [تفسیر نمونه، ج 23، ص 519.].

255– امیرالمؤمنین لقب الهی

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: امام باقر (علیه‌السلام) از پدرش روایت کرده که جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئیل را به نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، تا آن حضرت در حال حیات خود برای ولایت علی (علیه‌السلام) از مردم شاهد و گواه بگیرد، و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نامگذاری نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده‌ام تاگواهان الهی در روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید، یا کتمان نموده و از ادای شهادت[۳۵۷]
خودداری کنید. آنگاه فرمود: ای ابابکر برخیز و بر علی (علیه‌السلام) بنام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) سلام ده. او گفت: ایا این فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم اوست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخیز و بر علی بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام کن. عمر گفت: ایا به فرمان خدا و رسولش او را امیرمؤمنان (علیه‌السلام) بنامیم؟ حضرت فرمود: آری. او نیز برخاست و سلام کرد سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و به علی (علیه‌السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تکرار نکرد. آنگاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی (علیه‌السلام) بنام امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام ده، وی برخاست و سلام داد، بعد به حذیفه یمانی و عماربن یاسر و عبدالله بن مسعود و بریده که از همه آنان جوان‌تر بود فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان (علیه‌السلام) سلام کن او نیز برخاست و سلام داد. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید[۳۵۸]

256– سد ابواب مسجد نبی

پس از آنکه مسجد النبی را حصار کشیدند و پیغمبر در آن نماز می‌خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود دری باز کرده بودند تا که برای نماز فورا برسند، ابوبکر و عباس و حمزه هر یک در خانه خود را به مسجد باز کردند و یک در دیگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه‌ای که یک در داشت و آنهم وارد مسجد

---

[358] . [امالی شیخ مفید، صد 30.].

می‌شد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی (علیه‌السلام) بود. وحی الهی نازل شد به پیغمبر که بایستی تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و علی (علیه‌السلام) (این روایت را سنی‌ها نیز از عبدالله بن عمرو از عمربن خطاب هم ذکر کرده‌اند) گویند که از پسر عمر پرسیدند: راجع به علی (علیه‌السلام) گفت اسم علی را نیاورید که سه افتخار بزرگ برای اوست یکی سد ابواب دومی ازدواج بافاطمه علیهاالسلام سوم فتح خیبر. اجمالاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت بالای منبر و فرمود که خداوند فرمود: باید درها بسته شود ولی استثناء راجع به علی (علیه‌السلام) را ذکر نفرمود، روایت دارد اولین کسی که مشغول بستن درب خانه‌اش شد علی (علیه‌السلام) بود ولی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و نگذاشت عباس و عمر نیز درها را نبستند، سایرین آمدند گفتند: در را می‌بندیم اما بگذارید روزنه‌ای باز بگذاریم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روزنه‌ای هم نباید باز باشد. عباس آمد پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد من هم که پیرمردی هستم و حکم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و فرمود: من نگفته‌ام که درها را ببندید امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه علی (علیه‌السلام) باز باشد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از پیش خود کاری نمی کند اگر می کرد به عباس اجازه می‌داد که عمویش بود، حمزه نیز آمد تا روزنه‌ای را باز بگذارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به او داد (و ما ینطق عن الهوی) محمد از روی هوای حرف نمی‌زند علی (علیه‌السلام) فرمود: که متهم کردند رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را در مسأله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضلالت افتاده است.

257- ماه منیر پیامبر اسلام

روزی علی (علیه‌السلام) به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد قیافه جذاب و صورت زیبای علی (علیه‌السلام) به قدری جلوه داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است.
«ظننت الا انه اشرف علی علی القمر اللیلة البدر»[۳۵۹]

258- تمام مردم دنیا یک طرف..

علقمه و اسود می گویند ما به ابوایوب انصاری در منزلش وارد شدیم و از او پرسیدیم ای ابوایوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی داشت و تو را بواسطه صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت داد؛ حال برای ما بگو

---

[359] [بحار الانوار: ج، ص 450.].

چگونه به حمایت از علی (علیه‌السلام) برخاسته و با اهل توحید (منظور اصحاب معاویه است که به ظاهر مسلمان بودند) جنگ کردی؟
ابوایوب گفت: بخدا سوگند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین اطاقی که ما و شما فعلا در آن نشسته‌ایم، نشسته بود در اطاق کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) که در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و من که در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالک که خادم آن حضرت بود کسی نبود، که ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز کنید برای عمار، مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند و عمار داخل شد و سالم کرد، حضرت به او خوش آمد گفت.
سپس فرمود: ای عمار! بزودی بعد از من در امت من فتنه برپا می‌شود بطوریکه شمشیر به روی هم می‌کشند و بعضی از آنها همدیگر را می‌کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کردند سپس فرمود:
اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می‌کنند و علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به تنهایی در مسیر دیگری حرکت می‌کند تو در مسیر علی (علیه‌السلام) حرکت کن و مردم را رها کن، ای عمار! علی (علیه‌السلام) تو را در ضلالت و پستی وارد نمی‌کند، و از راه هدایت تو را در نمی‌کند ای عمار! متابعت از علی (علیه‌السلام) متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست.[۳۶۰]

259– پیشوای شرفاء

انس می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس به من فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفاء و تابنده چهره‌های بهشت که در غرفه‌های امن پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود.
انس می‌گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردی از انصار قرار بده و این دعا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی داشتم ناگهان علی (علیه‌السلام) وارد شد حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی (علیه‌السلام) است حضرت با شادمانی هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می‌شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح می‌نمود.
علی (علیه‌السلام) عرض کرد: یا رسول‌الله! امروز کاری را دیدم با من کردی که تا به حال چنین ننموده بودی؟

---

[360] [امام شناسی، ج 1].

حضرت فرمود: چه باز می‌دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به جهانیان می‌رسانی و در اختلافاتی که بعد از من بوجود می‌آید حق را برای آنان آشکار می گردانی.[۳۶۱]

260- گریه رسول خدا

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه می‌رفتیم تا اینکه در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت و شروع کرد به گریه کردن؛ من عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: گریه بخاطر کینه‌ها و عقده‌هایی که در سینه‌های جماعتی است از تو و ظاهر نمی کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!
من عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی در آن هنگام دین تو سالم خواهد بود.[۳۶۲]

261- یحیی پیامبر کیست؟

ام‌اسلم، یکی از بانوان مسلمان و هشیار عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست بداند که وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ تصمیم گرفت شخصا از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کند، او به سوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد. به او گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل یکی از همسرانش به نام ام‌سلمه است، لذا او بسوی آن خانه رفت او از همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پیامبر کجاست؟ همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به دنبال کاری رفته هم اکنون می‌آید.
ام‌اسلم وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدایت، من کتابها را خوانده‌ام و به پیامبران و اوصیاء آنها آگاهی دارم حضرت موسی (علیه‌السلام) در زمان حیات خود خود دارای وصی (بنام هارون) بود و بعد از غیبتش نیز دارای وصی (بنام یوشع) بود حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز برای خود وصی داشت (در زمان حیاتش کالب بن یوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اکنون بفرمائید: فمن وصیک یا رسول‌الله: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام‌اسلم! وصی من در حیات و بعد از وفات من یکی است؛ ای ام‌اسلم! هر کس این کار را که اکنون انجام می‌دهم انجام دهد، او وصی من است، همانندم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

---

[361] [غایة المرام ص 16].

[362] [ینابیع المودة ص 134].

مشتی از سنگریزه‌های زمین را برداشت و با دستش مالید تا مانند آرد شد،
همان را خمیر کرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جای مهر در آن نقش بست!!
ام‌اسلم از محضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و به حضور امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) رسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت آیا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما هستید؟
امام علی (علیه السلام) فرمود: آری، ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگریزه‌ای برداشت و آن را مالید و مانند آرد نمود سپس آن را خمیر کرد و انگشتر خود را بر آن زد که جای انگشترش در آن نقش بست. ام‌اسلم از محضر علی (علیه‌السلام) بیرون آمد، نزد امام حسن (علیه‌السلام) که هنوز کودک بود رفت و گفت آیا تو وصی پدرت هستی؟
امام حسن فرمود: آری ای ای اسلم سپس امام حسن (علیه‌السلام) همان کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد.
ام‌اسلم سپس نزد حسین (علیه‌السلام) آمد و گفت: آیا تو وصی برادرت هستی؟ امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: آری ای ام‌اسلم! آنگاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادر حسن (علیه‌السلام) را انجام داد.
ام‌اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) آنگاه به حضور امام سجاد (علیه‌السلام) آمد و پرسید: آیا شما وصی پدرت هستی؟
امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: آری ای ام‌اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کار را که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد.[۳۶۳]

262- گره گشای مؤمنان، انفاق مخلص

موسی بن عیسی می‌گوید: روزی در خدمت علی (علیه‌السلام) در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یا علی (علیه‌السلام) در همسایگی ما شخصی هست که با وزش باد از درختهای خرمای او مقداری خرما در حیاط ما می‌ریزد و بچه‌های من آنها را می‌خورند و این شخص می‌گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شخص رسیدیم، علی (علیه‌السلام) هر چقدر به آن شخص اصرار کرد که او راضی شود اما او نپذیرفت.
علی (علیه‌السلام) فرمود: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو ضمانت می‌دهم که باغی در بهشت به تو بخشیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا اینکه آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید.

---

[363] [سفینة البحار ج 1 ص 642].

امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرمای من عوض می کنی؟
صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعا بدهی می‌پذیرم.
امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است.
سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت‌های او بر شما حلال باشد.
آنگه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی (علیه‌السلام) کرد و فرمود:
علی جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:
«بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشیی ... فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری»
آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این ایثارگر مخلص فرمود:
علی جان تو به بهشت یقین داشتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود.[۳۶۴]

263- صدای شیطان بود

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: لحظه‌ای که برای غسل دادن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آماده می‌شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید، که گفت: «ای علی! محمد را غسل مده،بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد»
از سخن او در دلم گمانی کوتاه پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده و تو ما را از آن نهی می کنی؟!
در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: یا علی! او را بشوی و غسل ده، که بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب حسدی که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد، خوش ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.
گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی خدا به تو پاداش نیک دهد، اما تو کیستی؟
گفت: من خضر نبی هستم، که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌ام.[۳۶۵]

---

[364] [بحارالانوار، ج 9، ص 516.].

[365] [فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج 3.].

264- عهد خداوند

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: روزی من و فاطمه و حسن و حسین (علیه‌السلام) نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، آن حضرت به ما رو کرد و گریست، من عرض کردم: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا گریه می کنید؟
حضرت فرمود: گریه می کنم بخاطر آنچه با شما می کنند، عرض کردم: آن چه چیزی است، یا رسول‌الله؟
حضرت فرمود: گریه می کنم از ضربتی که بر فرق تو زنند و از سیلی که بر صورت فاطمه علیهاالسلام می‌زنند، و از نیزه‌ای که به ران حسن (علیه‌السلام) می‌زنند و زهری که به او می‌نوشانند، و از قتل حسین (علیه‌السلام)؛ علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: همه اهل بیت گریه کردند، سپس عرض کردم: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را نیافریده‌اند جز برای بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو ای علی! که خداوند با من عهد کرده که تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق.[۳۶۶]

265- یاوران علی در غسل پیامبر

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: هنگامی که وصیت نامه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را مطالعه کردم دیدم که بخشی از آن چنین نوشته شده است:
«ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن من شرکت نکند»
به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!
حضرت فرمود: دستور جبرئیل است که (بی‌شک) از جانب پروردگار آورده است.
پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟ فرمود: جبرئیل گفته است که:
سنت دیرینه الهی چنان بوده است، که پیامبران را به جز جانشینان آنان، غسل نمی‌داده‌اند اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد ...
آنگاه فرمود: برای انجام دادن غسل من محتاج به یاری کسی نخواهی شد، چه اینکه تو را یارانی نیکو و برادرانی پاک سرشت همراهی می‌نماید.

---

[366] [امالی صدوق.]

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل ملك الموت و اسماعیل و فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است[۳۶۷]

266- اتمام حجت عجیب

آن، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد و ابوبکر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزی علی (علیه‌السلام) ابوبکر را دید و به او فرمود: ای ابوبکر قرآن می‌فرماید: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند[۳۶۸]
و من گواهی می‌دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو می‌آید، وقتی که نزد تو آمد یقین کن؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.
آنگاه امام علی (علیه‌السلام) دست ابوبکر را گرفت و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود:
یا ابابکر آمن بعلی و باحد عشر من ولده، انهم مثلی الا النبوة و تب الی الله مما فی یدك، فانه لا حق لك فیه؛ ای ابوبکر به (امامت) علی (علیه‌السلام) و یازده فرزندش ایمان بیاور، آنها (در مقام رهبری و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه

در دست گرفته‌ای در پیشگاه خدا توبه کن زیرا تو در آن مقام حقی نداری سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقابل چشم رفت و دیده نشد[۳۶۹]

267- پیوند ناگسستنی
بِسْمِ اللّهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحیمْ
حضرت علی (علیه‌السلام) هر روز یك نوبت و هر شب یك نوبت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خلوت می‌کرد و در هر موضوعی علی (علیه‌السلام) را به رموز و اسرار آن آگاه می‌نمود، و هیچ چیز را از علی (علیه‌السلام) پنهان نمی‌کرد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

---

367. [بحارالانوار ج 22/546.]

368. [آل عمران، 169.]

369. [اختصاص شیخ مفید، اصول کافی ج 1.].

می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز با علی (علیه‌السلام) اینگونه خصوصی نبود.
اگر علی (علیه‌السلام) در خانه خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد علی (علیه‌السلام) می‌رفت و بیشتر همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه‌السلام) در خانه او صورت می گرفت، گاهی که علی (علیه‌السلام) به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنان خود را از خانه بیرون می کرد و تنها با علی (علیه‌السلام) هم سخن می‌شد ولی تنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه علی (علیه‌السلام) می‌آمد فاطمه و پسران فاطمه (یعنی حسن و حسین (علیه‌السلام)) را از خانه بیرون نمی کرد علی (علیه‌السلام) هر سؤالی می کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ می‌داد وقتی که سوالش تمام می‌شد و سکوت می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز سخن می کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد مگر اینکه آن را برای علی (علیه‌السلام) می‌خواند و املاء می‌فرمود،پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شد را به علی (علیه‌السلام)آموخت و علی (علیه‌السلام) همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد.[370]

268- نزول فرشتگان در شب قدر

عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هر گاه عمر و ابوبکر به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند می‌دیدند که آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گریه قرائت می کند و آنرا با حالی جانسوز می‌خواند عمر و ابوبکر عرض کردند: ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! چقدر دلت هنگام قرائت این سوره می‌سوزد؟ چرا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برای آنکه در شب قدر چشمم فرشتان را دیده و دلم فهمیده است و برای آنچه که دل این شخص (اشاره به علی (علیه‌السلام)) پس از من در شب قدر آن را می‌فهمد و در می‌یابد، می گریم. عمر و ابوبکر عرض کردند: مگر شما در شب قدر چه دیده‌اید و او (علی (علیه‌السلام)) در آن شب چه می‌بیند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای آنها نوشت «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر» آنگاه فرمود: پس از آنکه خداوند می‌فرماید: برای تقدیر هر کار آیا دیگر چیزی باقی می‌ماند؟ عمر و ابوبکر عرض کردند نه، چیزی باقی نمی‌ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می‌دانید، که شخصی که هر امری بر او نازل می‌شود کیست؟ آنها عرض کردند: او تو هستی، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، ولی آیا بعد از رحلت من نیز شب قدر وجود دارد؟آنها گفتند: آری وجود دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

---

370 [داستانهای اصول کافی.].

آیا بعد از من باز در شبهای قدر آن امر (تقدیر کارها) نازل می‌شود؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنابراین بعد از من نزول هر چیزی در شب قدر بر چه شخصی است؟

عمر و ابوبکر گفتند: نمی‌دانیم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر سر علی (علیه‌السلام) نهاد و فرمود:

«ان لم تدر یا فا در یا هو هذا من بعدی، اگر نمی‌دانید، اینک بدانید، آن شخص بعد از من این اشاره به علی (علیه‌السلام) است.»[۳۷۱]

269- نخل خرمای صیحانی

از علمای شافعی و همچنین شیعی نقل شده که: روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) از نخلستان مدینه رد می‌شدند. از دور درخت نخلی صیحه زد:

هذا محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و تا علی (علیه‌السلام) نزدیک درخت شد آن درخت خرما صدایش بلند شد: و هذا علی ولی الله سید الوصیین و امام الائمه الهادین المهدیین.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقداری از خرمای آن درخت را میل فرمود و نام آن درخت خرما را صیحانی گذاشت و اکنون نیز بهترین خرمای مدینهٔ النبی خرمای نخل صیحانی است.[۳۷۲]

270- انتقال اسرار الهی

ام‌سلمه می‌گوید: روزی که نوبت من بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجره من آید با علی (علیه‌السلام) وارد حجره من شد و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش علی (علیه‌السلام) گذاشت و به من فرمود: ای ام‌سلمه! لحظه‌ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام‌سلمه می‌گوید: من بیرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند و من صدای آنها را می‌شنیدم ولی سخن آنها را نمی‌فهمیدم تا اینکه روز به نیمه رسید پس من به در حجره رفتم و سلام کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به مکان اول خود بازگرد، من بازگشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به من داد بار

---

[371] [اصول کافی، ج 1، ص 249.]

[372] [داستانهای پراکنده، ص 86.]

دیگر من رفتم بر در حجره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمود: داخل شو، علی (علیه‌السلام) دست خود را به زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشته بود و با یکدیگر صحبت می کردند به محض ورود من کلام را قطع کردند حضرت امیر (علیه‌السلام) برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: که ای ام‌سلمه! جبرئیل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی (علیه‌السلام) وصی من می‌باشد[۳۷۳]

271- شفاء رسول خدا

روایت است روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شده بود امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بر بالین فرمود: یاام ملدم اخرجی عن رسول‌الله؛ ای تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون برو که در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست.[۳۷۴]

272- از علی اطاعت کنید

پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر مکه و حجهٔ الوداع به مدینه بازگشت به منزل ام‌سلمه وارد شد و در حدود یکماه در منزل بود و بیشتر ایام خود را با علی (علیه‌السلام) خلوت می‌ساخت و منزل سایر زوجات خود نمی‌رفت.
عایشه و حفصه به پدران خود شکایت کردند و گفتند: که علت اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌دانیم چیست، پدران آنها گفتند: شما بهتر می‌توانید این راز را کشف کنید.
عایشه به منزل ام‌سلمه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که با علی (علیه‌السلام) هر دو در یک اتاق هستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عایشه پرسید برای چه کاری آمدید؟ عایشه علت اعراض و دوری کردن از سایر (زوجات در صورتی که خلافی از آنان سرنزده است) را سؤال کرد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او گفت: اگر راست می گویی پس چرا امری که بتو گفته بودم و سفارش در کتمان و مخفی داشتن آن را به تو کردم بر خلاف دستور من رفتار کردی، بدان و باخبر باش که هم تو از زمره هلاک شدگان و زیان کاران هستی و هم کسانی که در این کار تصمیمی گرفته‌اند.

---

[373] [گوهر مراد.]

[374] [بحارالانوار جلد 41.]

بعد از آمدن عایشه به منزل ام‌سلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام‌سلمه گفت: که سایر زنان را خبر کند تا در این منزل جمع شوند وقتی همه زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه حاضر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان گفت: که گوش دهید و حرفهای مرا همگی بشنوید و اطاعت کنید.

این شخص علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) برادر و وصی و قائم بر شما و امت من است بعد از من باید از علی (علیه‌السلام) اطاعت کنید و مخالفت او را نکنید و هر کس با او مخالفت کند هلاک خواهد شد، سپس به علی (علیه‌السلام) فرمود: یا علی! این زنان را به تو می‌سپارم و باید از آنان محافظت و نگهداری کنی و هر گاه یکی از آنان با تو مخالفت کرد فورا او را از خود دور کن. بعد از صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه سخن گفت و عرض کرد: تاکنون در کدام یک از امور مخالفت با تو کرده‌ایم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: که اول مخالفت را تو نمودی و آن راز را که سفارش کتمان کردن آن را به تو کرده بودم فاش کردی، بخدا قسم! که بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهی کرد و از خانه من بیرون خواهی رفت در صورتی که یک عده از مخالفین را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته‌های خداوند بر خواهی آمد.[۳۷۵]

---

375 [علی مع الحق، جلد 2.]

273- ظرف پر از آب شد

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: در برخی از جنگها در حالی که آب تمام شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا مأمور ساخت و فرمود: ای علی ظرفی برایم بیاور، وقتی آن ظرف را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از میان انگشتان ما جوشید و بر آمد و ظرف پر از آب شد.[۳۷۶]

274- امتیازات علی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا سه امتیاز به من داده که علی (علیه‌السلام) در آنها شریک است و سه امتیاز به علی داده که من در آنها شرکت ندارم.

پرسیدند: سه امتیاز مشترک شما و علی (علیه‌السلام) در چیست؟

فرمود: یکی پرچم حمد است که علی (علیه‌السلام) علمدار آن است، دیگری حوض کوثر است که علی (علیه‌السلام) ساقی آن است سوم اختیار بهشت و دوزخ است که علی (علیه‌السلام) قسمت کننده آنها است.

اما سه امتیاز مخصوص علی (علیه‌السلام): پدر زنی چون من دارد، و زنی چون فاطمه علیهاالسلام و فرزندانی چون حسن و حسین علیهم‌السلام که من هیچ یک از آنها را ندارم.[۳۷۷]

275- علی در طوفان نوح

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود یک نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را می‌پرسید که به ناگاه علی (علیه‌السلام) به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کرد که آن جن رعشه‌ای بر اندامش افتاد و چون گنجشک ضعیفی، کوچک شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا مرا پناه دهید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از که می‌ترسی و پناه می‌خواهی؟ عرض کرد: از این جوان (امیرالمؤمنین) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چرا از این جوان می‌ترسی؟ گفت: وقتی که کشتی نوح در روز طوفان و سیل به حرکت در آمد، من خود را به کنار کشتی حضرت نوح (علیه‌السلام) رساندم تا شاید

---

[376] [نصایح.]

[377] [نصایح، ص 113.]

بتوانم کشتی نوح (علیه‌السلام) را غرق کنم، وقتی نزدیک کشتی شدم این جوان، چنان ضربه‌ای به من زد، که یک دست من قطع شد،آنگاه دست خود را بیرون آورد و نشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آن جن را تصدیق کرد و فرمود: آری این جوان همانست که نوح نبی (علیه‌السلام) را یاری کرده است[۳۷۸]

276- درخواست رسول خدا از پروردگار

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان سرزمین قدید (بر وزن زبیر نام جایی است در نزدیکی مکه) فرود آمد، به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی، من از خدا خواسته‌ام که بین من و تو دوستی برقرار کند و ساخت. و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، پس افکند، و از او خواست که تو را وصی و جانشین من قرار دهد، و داد.

مردی از آن قوم گفت: بخدا سوگند یک صاع (پیمانه‌ای است نزدیک یک من) خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزهایی است که محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملک و سلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشمنش یاری دهد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه [سوره هود آیه 12.] را فرستاد:

گویا پاری از آنچه به تو وحی شده نادیده می‌گیری، یا سینه‌ات به تنگ می‌آید از اینکه می‌گویند: چرا گنجی بر او فرود نیامده یا فرشته‌ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم دهنده‌ای و خداوند به هر چیزی وکیل است[۳۷۹]

277- خلیفه خدا در زمین کجاست؟

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: چون روز قیامت شود، آواز دهنده‌ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس حضرت داود پیامبر (علیه‌السلام) بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه خداوند بوده‌ای.

بار دوم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) بر می‌خیزد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای آفریدگان، این علی بن ابیطالب خلیفه خدا در زمین او، و حجتش بر بندگان او است،

---

[378] . [تفسیر جامع، جلد 5، ص 172.].

[379] . [امالی شیخ مفید.].

پس هر که در دنیا به ریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز به ریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد پس مردمی که در دنیا به ریسمان امام علی (علیه‌السلام) آویخته بودند برخاسته و بدنبال آن حضرت به بهشت می‌روند.

سپس از جانب خداوند ندا می‌رسد: هان! هر کس در دنیا دنبال پیشوائی راه افتاده (امروز نیز) بدنبال او بهر جا که می‌خواهد و او می‌رود، راه بیفتد ...[۳۸۰]

278- خطبه بدون الف

بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون این بحث می‌کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می‌رود همه متفق شدند بر اینکه حرف الف بیشتر در کلمات به کار می‌رود. آنگاه امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بپا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظرتان می‌گذرد این خطبه با حدود 795 کلمه، در آن پیرامون مسائلی چون توحید- قرآن و حمد الهی- اخلاص- توکل- یقین- حکمت الهی- و عذاب الهی- صفات الهی- خالقیت الهی- پرده پوشی خداوند- قیامت و عذاب الهی- تقوا- مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائی روز قیامت- ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفا 149 کلمه اول را می‌آوریم:

حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت کلمته و نفذت مشیئته و بلغت قضیته، حمدته حمد مقر لربوبیته متخضع لعبودیته متنصل من خطیئته، معترف بتوحیده، مومل من ربه مغفرۀ تنجیه، یوم یشغل عن فصیلته و بنیه، و نستعینه و نستر شده و نستهدیه و نومن به و نتوکل علیه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متیقن، و وحدته توحید عبد مذعن، لیس له شریک فی ملکه و لم یکن له ولی فی صنعه جل عن مشیر و وزیر و عون و معین و نظیر، علم فستر و نظر فخبر و ملک فقهر و عصی فغفر و حکم فعدل، لم یزل و لن یزول لیس کمثله شیء و هو قبل کل شیء و بعد کل شیء ما رب متفرد بعزته متمکن بقوته متقدس بلعوه متکبر بسموه، لیس یدر که بصر و لیس یدر که بصر و لیس یحیط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع حلیم ...

ترجمه: حمد و تعظیم می‌کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده‌اش در همه چیز نافذ و

---

[380] [امالی شیخ مفید.].

حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی‌اش اقرار نموده و در بندگی‌اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به بیگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می‌باشد از او کمک می‌طلبیم و در خواست می کنیم که ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم،شهادت به خداوندی او می‌دهم شهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می‌دانم و چون بنده‌ای که قلبا اقرار می کند او را می‌ستایم.

او در ملک خویش شریک و همتایی ندارد و در آفریدن مخلوقات او را یار و یاوری نیست، او برتر از این است که داری مشاور و وزیر و یاور و معین و یاری کننده و هم نظیر باشد. او می‌داند ولی پرده‌پوشی می کند و می‌بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می‌باشد، او معصیت می‌شود ولی در می گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می‌راند، در گذشته و آینده کسی به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقی خواهد بود پروردگاری است که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بسر می‌برد. هیچ چشمی او را نمی‌بیند و هیچ دیده‌ای او را نمی‌یابد، او قوی و بلند مرتبه، بینا و شنونده، مهربان و بخشنده می‌باشد ...[۳۸۱]

[381] [بحارالانوار، ج 41، ص 304.].

279- کوثر چیست؟

وقتی که سوره کوثر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا کوثر چیست؟
حضرت فرمود: نهری است که خداوند به من کرامت نموده است، عی (علیه‌السلام) عرض کرد: این نهر گرانقدر است، پس آنرا برای ما توصیف کن ای رسول خدا.
حضرت فرمود: آری ای علی، کوثر نهی است که از زیر عرش خدا- عزوجل- جاری است،آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و از کره نرم‌تر است، سنگریزه‌هایش زبر جد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشک خوشبو، و پایه‌هایش به زیر عرش خداوند استوار است.
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست به پهلوی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود.[۳۸۲]

280 -نهایت توصیف

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) فرمود: ای علی! تو صاحب حوض منی، پرچمدار منی، و بر آورنده وعده‌های منی، محبوب دل مین، وارث علم منی، امانت دار مواریث پیغمبرانی، تویی امین الله در زمینش، توئی حجت بر خلق خدا، توئی رکن ایمان، توئی چراغ هدایت توئی ... هر که تو را پیروی کند نجات یافته و هر که از تو تخلف کند هلاک می‌شود.توئی راه روشن، توئی راه راست، توئی قائد الغرالمحجلین، توئی سرور هر که من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاکزاد و دشمن ندارد بد زاد،
پروردگارم هیچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اینکه فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی (علیه‌السلام) برسان و به او اعلان کن که امام اولیاء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو ای علی این کرامت‌ها.[۳۸۳]

[382] [امالی شیخ مفید.]

[383] [امالی شیخ صدوق.]

281- هم‌طراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره بر اسب خود از منزل بیرون شد و علی (علیه‌السلام) همراهش پیاده حرکت می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای اباالحسن! یا سوار شو، یا برگرد؛ زیرا خداوند به من دستور داده که چون من سوارم تو نیز سواره باشی (پیاده نباشی) و اگر تو پیاده باشی من پیاده شوم و چون بنشینی من نیز نشسته‌ام ... علی جان به خداوندی که مرا مبعوث کرده سوگند، ایمان ندارد کسی که منکر تو باشد و به خداوند ایمان و اعتقادی ندارد کسی که کافر به تو باشد ... بخدا سوگند، یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه خدا پرستیده شود و بوسیله تو معالم دین شناخته شوی.[384]

282- بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی است

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داری که فلانی (یعنی شخصی) از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی از این راه کسب کرده به حدی که دوستانش به او حسد می‌ورزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مال دنیا هر چه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک‌تر می‌شود هرگز به پولداران رشک نبرید، مگر آن پول داری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد.

آیا می‌خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفر کرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی بهره سودش را بیشتر آورده و هر چه هست برای او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

گفتند: چرا یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به این مرد که به سوی شما می‌آید بنگرید.

آن مرد می‌گوید: نگاه کردیم دیدم مردی از انصار است آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه اهل آسمانها و زمین پخش شود کمترین بهره‌مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود.

عرض کردند: مگر چه کرده است این مرد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بروید از خود او بپرسید تا بگوید امروز چه عملی را انجام داده است؟

همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو مژده داده؛ امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟

---

[384] [امالی شیخ صدوق.]

آن مرد گفت: از خانه‌ام بیرون آمدم و دنبال کاری رفتم، اما تا خیری پیش آمد ترسیدم کارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) عوض می‌کنم و دنبال آن کار نرفتم، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نگاه بر روی علی (علیه‌السلام)عبادتست.
آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتی از آن بهتر، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بنده خدا! تو دنبال کسب دینار و درهم برای خانواده‌ات رفتی تا آن را بدست آوردی اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن، نگاه به صورت علی (علیه‌السلام) را انتخاب کردی اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا این کار تو بهتر و برتر از آن که همه دنیا پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی، ...[۳۸۵]

283- پیامبر تعهد گرفت

شخصی از ابو حمراء خادم رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد: چگونه خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه‌السلام) رفتار می‌کرد را برای من بازگو کن؟ ابوحمراء گفت ای مرد آنچه دیده‌ام را می‌گویم.
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابوحمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سی تن از جماعت قبط و بیست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر کن، من نیز طبق دستور، این جماعت را آماده کردم سپس فرمود: عربها را در صفی ردیف کن بعد از آن به دنبال آن عجم‌ها و بعد قطبی‌ها و بعد حبشی‌ها در یک صف بایستند.
آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و حمد و ستایش خداوند را آغاز کرد، سپس فرمود: ای گروه عرب و عجم و قبط و حبش آیا شما اعتراف کردید نیست معبودی جز خدای یگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟
آنها جملگی گفتند: آری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این
مطلب را تکرار کرد آنها هم تأکید کردند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره سوم گفت: خدایا تو گواه باش.
بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما اعتراف کردید، لا اله الا الله و انی محمد عبده و رسول و ان علی ابن‌ابیطالب امیرالمؤمنین و ولی امرهم من بعدی.
آنها گفتند: آری (ما رسالت تو و ولایت علی (علیه‌السلام) را قبول داریم) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار به خداوند عرض کرد: خدایا تو گواه شهادت اینها باش

---

[385] [امالی شیخ صدوق.].

آنگاه فرمود: ای علی! برو کاغذ دواتی برایم بیاور، سپس آنرا گرفت و بدست علی (علیه‌السلام) داد و فرمود: بنویس ای علی!، عرض کرد چه بنویسم؟ فرمود: بنویس مردم عرب، عجم، قبط و حبشی اعتراف کردند که نیست معبودی جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و علی بن ابیطالب امیرمؤمنان است و امام بعد از من؛سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن عهدنامه را مهر کرد و به علی (علیه‌السلام) سپرد.

آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برایم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و دست علی (علیه‌السلام) را به دست خود داشت سپس فرمود: ای گروه مردم! براستی خدای تبارک و تعالی امروز به شما مباهات می کند، اگر همه شما را بیامرزد، سپس رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: تو را بالخصوص بیامرزد، بعد فرمود: ای علی! نزدیک من بیا علی (علیه‌السلام) نزدیک رفت سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... ای علی! هر کس با تو بجنگد با من جنگیده و هر که با من بجنگد با خدا جنگیده‌ای علی! هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته،

و خدا او را بخت برگشته کند و به دوزخ ببرد[۳۸۶]

386. [امالی شیخ صدوق.]

284- روز شمار عمر علی

روزی فاطمه زهرا (علیه‌السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ضعف حال خود سخن گفت:
پیغمبر: به او فرمود: تو نمی‌دانی علی (علیه السلام) چه مقامی در نزد من دارد.

12 سال داشت که کارهای مرا اداره می‌کرد.

16 سال داشت که در برابرم شمشیر می‌زد.

19 سال داشت که پهلوانها را می‌کشت

20 سال داشت که غمهای مرا بر طرف کرد.

22 سال داشت که در قلعه خیبر را از جا کند در حالی که 50 مرد نمی‌توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه (علیه‌السلام) از شادی برافروخت و سرپایش قرا نداشت، تا اینکه نزد علی (علیه‌السلام) برگشت و به او فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گزارش داد. علی (علیه‌السلام) فرمود: چه حالی می‌داشتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه تفضلات خدا بر من را برایت بیان می‌فرمود.[۳۸۷]

285- فرمان پیامبر به ابر آسمان

ابن‌عباس: گفت: ما با جمعی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره کرد و ما نگاه کردیم دیدیم ابری آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را دو بار به سوی خود فرا خواند آن ابر آمد پایین، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دست میان ابر کرد و از میان آن جام سپیدی پر از خرمای تازه بیرون آورد و آن ظرف در کف دست حضرت تسبیح می‌گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظرف را به علی ابن‌ابیطالب (علیه‌السلام) داد، علی (علیه‌السلام) از آن خرما خورد، جام در کف دست علی (علیه‌السلام) نیز تسبیح می‌گفت، مردی گفت: یا رسول‌الله از جام تناول کردی و آن را به علی (علیه‌السلام) دادی در اینجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، ای مردم بدانید من هدیه‌ای هستم به سوی پیغمبر از من کسی چیزی نخورد الا پیغمبر یا وصی آن[۳۸۸]

---

[387] [امالی شیخ صدوق.].

[388] [امالی شیخ صدوق.].

286- فرشته‌ای از سه جنس

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و مرا به یکی از مسندهای بهشت رسانید.آنگاه یک دانه‌ای به من داد و چون آن دانه را دو نیم کردم حوریه‌ای از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود: به من گفت: درود بر تو یا احمد، ای رسول خدا، ای محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو کیستی؟ گفت: من راضیه و مرضیه‌ام خداوند مرا از سه جنس آفریده، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه‌ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و خداوند فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابیطالب[۳۸۹]

287- ممتازترین مرد اسلام

امام صادق (علیه‌السلام) از قول پدرانش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز از منزل خود بیرون رفت و عبائی سیاه با دو تیره در تن داشت، سپس فرمود: این عبا را به من پوشاند دوستم، صفیم، عزیز من، آنکه از طرف من ادا می‌کند قرض مرا و وصی و وارث و برادر من است پیش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ایمان از همه مخلص‌تر، و از همه با سخاوت‌تر است و پس از من سید بشر است و سرور رو سفیدان است و امام اهل زمین است همانا او علی بن ابیطالب است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شوق او پیاپی گریست تا ریش مبارکش از اشک چشمش تر شد.[۳۹۰]

288-

:امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در معراج، هنگامی که خواستند از نزد خدا (به سمت زمین) برگردند، قبل از اینکه به جایی برسند که جبرییل (منتظر آن حضرت) بود، فرشته ای ندا داد: ای احمد!

---

[389] . [امالی شیخ صدوق.]

[390] [امالی شیخ صدوق.]

.رسول خدا فرمودند: لبیک

:فرشته گفت

.إنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ إِقْرَأْ عَلَی السَّیِّدِ الْوَلِی مِنَّا السَّلَامَ

.همانا خدای تبارک و تعالی به شما سلام میرساند و میفرماید: سلام ما را به " سَیِّدُ الولی " برسان

رسول خدا پرسیدند: " سَیِّدُ الولی " کیست؟

.آن فرشته گفت: علیّ بن ابیطالب[391]

289- ثروت امام علی

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: حضرت علی (علیه‌السلام) روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی (علیه‌السلام) فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی (علیه‌السلام) سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احداثی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار.

متصدی طبق دستور علی (علیه‌السلام) رفتار نمود آنگاه جوالی پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی (علیه‌السلام) برای همان‌هایی که حضرتش را تهیدست می‌پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضور علی (علیه‌السلام) آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید.

آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا یا ابالحسن؛ ای علی! این پولهای زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی است که مال ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می‌فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که ساده زیستی علی (علیه‌السلام) به خاطر فقر آن حضرت نیست[392]

---

[391] بحارالانوار جلد 10 صفحه 24

[392] [سفینة البحار، ج 2، ص 558.]

290- حق با علی است

مردی در نزد عمر، امام علی (علیه‌السلام) را به خود خواهی متهم کرد، خلیفه دوم رو به آن مرد کرد و گفت: کسی مانند علی حق دارد که تکبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشیر او
نبود، اساس اسلام استوار نمی‌شد، علاوه بر آن او داناترین فرد این امت است در قضاوت، و با سابقه‌ترین و شریف‌ترین آنان است.[۳۹۳] لذا خلیفه دوم برای دریافت خراج از پیروان ادیان دیگر نظر حضرت علی (علیه‌السلام) عمل می‌کرد[۳۹۴] و بارها عمر در نزد مردم می‌گفت: زنان عاجزند تا کسی چون علی (علیه‌السلام) را به دنیا آورند.[۳۹۵]

[شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 3، ص 115.] 393

[الخراج، ابویوسف، ص 29.] 394

[خوارزمی، زمخشری، المناقب، ص 10.]. 395

291- شهید ولایت علی بن ابی‌طالب

مالك بن نویره از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از یاران باوفای امام علی (علیه‌السلام) است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که مقام جانشینی از آن علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است. پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد تا جانشین راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیابد. چون ابوبکر را بر منبر دید از او سؤال کرد که تو آن برادر تمیمی ما نیستی؟ و چون جواب آری شنید؛ گفت: بر آن وصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم (علی (علیه‌السلام)) چه پیش آمده که مرا به ولایت او امر کرده‌اند؟ وقتی برای او ماجرای غصب خلافت را تعریف کردند و دید حضرت علی (علیه‌السلام) خانه‌نشین شده است گریست و گفت: هیچ کاری حادث نشده بلکه شما در کار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کرده‌اید. سپس رو به ابوبکر می‌کند و می‌گوید: چه کسی تو را بر این منبر بالا برده؟ آنگه ابوبکر فرمان داد او را بیرون کنند می‌گویند قنفذ و خالد بن ولید برخاستند و او را از مسجد بیرون کردند و او در حالی که بر اسب خویش سوار می‌شود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود می‌فرستاد. شیعه و سنی نقل کرده‌اند که چند روز بعد مالك به دست خالد بن ولید و طبق فرمان ابوبکر کشته شد و سر او را زیر دیگ در آتش گذاشتند و در همان شب که او را کشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طایفه مالك را کشت و زنان ایشان را اسیر کرد و به مدینه آورد. آنهم به علت صرفا نپذیرفتن حکومت و خلافت ابوبکر؟!!![۳۹۶]

292- فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند

عمرو بن ثابت گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ان النبی صلی الله علیه و آله لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلاثا: سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری؛ همانا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همه مردم به کفر گذشتگان خود برگشتند و مرتد شدند، مگر سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری.»

سپس امام علیه السلام در مقام بیان این ارتداد چنین فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، چهل نفر (از اصحاب) نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: به خدا قسم هیچ کسی را به غیر از تو طاعت نمی کنیم. حضرت پرسید: چرا؟ گفتند: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم شنیدیم (که شما را به جانشینی خود تعیین کرد). حضرت علیه السلام به آنان فرمود: آیا چنین می کنید؟ گفتند: آری. فرمود:

---

[396] تاریخ **صحابه**، مهدی اخوانی، چاپ سوم، مشهد، ۱۳۳۹; اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۰۹

بنابراین فردا سرها را بتراشید و نزد من آیید. امام باقر علیه السلام می فرماید: فردا فقط همان سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد آمدند و باقی نیامدند. آری، عمار یاسر هم بعد از ظهر در حالی که دستش را روی سرش می زد نزد حضرت علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام هم به او فرمود: «ما لک ان تستیقظ من نومه الغفله ارجعوا فلا حاجه لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس، فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید، ارجعوا فلا حاجه لی فیکم؛ چه شد که از خواب غفلت بیداری شدی، تو و دیگران برگردید و دیگر نیازی به شما ندارم، شما در حالی که مرا در یک سر تراشیدن اطاعت نکردید، پس چه طور مرا در قتال و جنگ با کوه های آهنین اطاعت خواهید کرد؟! برگردید که (دیگر نیازی به شما نیست.»[۳۹۷].

293- جانشین واقعی

روزی مردی نزد ابی‌بکر آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وعده فرموده که سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر گفت: علی را نزد من بخوانید، علی (علیه‌السلام) آمد، ابوبکر گفت: یا اباالحسن! این مرد می‌گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او وعده فرموده که سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهید!!

حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبکر گفت: تعداد آن خرماها را به شمارید، وقتی شمردند دیدند که هر مشت خرما شصت خرما بوده است.

ابوبکر گفت: به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت که از مکه به سوی مدینه بیرون می‌شدیم درست فرمودند: که ای ابابکر، کف من و کف (دست) علی در عدل (یا عدد) برابر است[۳۹۸]

294- کوتاه و گویا

روزی علی (علیه‌السلام) به عمر فرمود: ای عمر در مقام مدیریت جامعه سه موضوع را در کارهای خود انجام بده که در بر دارنده کلیه مسائل می‌باشد و تو را از انجام بسیاری از کارها کفایت می‌کند و هر گاه این سه مطلب را مد نظر نگیری: دیگر اعمال تو نیز سودی نخواهد داشت. عمر پرسید: آن سه عمل که جنبه ریشه‌ای برای یک مدیر دارند

---

[397](الاختصاص، ص ۶

رجال طوسی، ص ۳۶،

[398] . [امالی شیخ مفید.].

کدامند؟

علی (علیه‌السلام) فرمود: اقامه الحدود علی القریب و البعید، و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدال بین الاحمر والاسود.

1- اجرا کردن قانون خدا در مورد نزدیکان و بیگانگان، 2- قضاوت کردن به کتاب خدا در حال خشنودی و خشم، 3- توزیع اموال عمومی به عدالت یعنی بین همه بدون در نظر گرفتن هیچ رابطه و تبعیض بین سیاه پوست و سرخ پوست.[۳۹۹]

عمر پس از شنیدن این سخنان گفت: به جان خودم چه کوتاه و رسا سخن گفتی.

295- تعیین مبداء سال هجری قمری

روزی عمر بزرگان اهل مدینه را دعوت کرد و گفت: بهتر است ما همچو سایر ادیان، مبداء سال، برای خود تعیین کنیم. مسیحیان مبداء سال را از تولد حضرت عیسی (علیه‌السلام) می‌دانند، لذا ما مسلمانان نیز مبداء سال برای خود تعیین کنیم. هر یک از مشاورین وی نظریه‌ای دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امیر (علیه‌السلام) و عرض کرد: شما هم نظرتان را بفرمائید، زیرا نظریه شما بر همه نظرات برتری دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به طرف مدینه طیبه معین کنید و آنگاه دلایلی هم بیان فرمود، لذا با راهنمایی دلایل علی (علیه‌السلام) هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را، اول سال تاریخ اسلامی قرار داده شد.[۴۰۰]

296- حجر الاسود گواهی می‌دهد

ابوسعید خدری می‌گوید: ما با عمر بن خطاب در اولین حجی که در زمان خلافتش کرد، رفتیم وقتی عمر داخل مسجد الحرام شد به حجر الاسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید، آنگاه گفت: من حقا می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی نه نفعی از تو ساخته و نه ضرری و اگر من نمی‌دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

---

[399] [وسائل الشیعه، ج 18، ص 156.]

[400] [تاریخ یعقوبی، ج 1 ص 123.]

تو را می‌بوسد و دست به تو[401]

می‌مالد هر آینه من هیچ گاه تو را نمی‌بوسیدم و دستهای خود را به تو نمی‌سودم در این حال علی (علیه السلام) فرمود: ای عمر! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند. خداوند تعالی می‌فرماید: و به یاد آور ای پیامبر،آن زمانی که خداوند ذریه بنی آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم. همه آنها گفتند: آری. و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار آنها است این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجرالاسود) خورانید، آگاه باش، ای عمر این سنگ سیاه دو چشم دارد و یک زبان و دو لب و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم به اینجا را می‌دهد و این سنگ امین خداوند عزوجل در این مکان است. عمر گفت: ای اباالحسن (علیه‌السلام) خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد.[402]

297- علی در کنار سلمان فارسی

سلمان در مدائن بیمار شد او ساعات آخر عمر خود را می گذراند به همسرش بقیره گفت: منتظر باش که به زودی مرا در بسترم بی‌روح می‌یابی. سپس به اطرافیان خود حذیفه، سعد و قاص و اصبغ بن نباته فرمود: خانه را خلوت کنید،ناگاه امام علی (علیه‌السلام) وارد خانه شد و پرسید حال سلمان چطور است؟ سپس به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد سلمان لبخندی زد. امام (علیه‌السلام) به سلمان فرمود: آفرین بر تو ای بنده صالح خدا هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودی چگونگی رفتار این قوم، با برادرش را برایش تعریف کن. سلمان از دنیا رفت. امام علی (علیه‌السلام) جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو بیعت شعر را نوشت:

و فدت علی الکریم بغیر زاد

من الحسنات و القلب السلیم

و حمل الزاد اقبح کل شیی

اذا کان الوفود علی الکریم

[402] [بحارالانوار، ج 8، ص 298.]

یعنی: بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم بی‌آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگوار بردن توشه نزد او قبیح‌ترین چیز است.[۴۰۳]

298- پاک طینتی ارادتمند علی

علامه حلی (ره) می‌گوید: پدرم برای من نقل کرد، روزی به طرف یکی از دروازه‌های بغداد رفتم وقتی که از آن وارد شدم احساس کردم خیلی تشنه‌ام به بعضی از همراهان گفتم برای من آب بیاورید آنها برای تهیه آب رفتند و من و سایر دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف کردیم در این میان دو کودک بازی می‌کردند و یکی از آنها به دیگری می‌گفت: اما بر حق علی بن ابیطالب امیرمؤمنان (علیه‌السلام) است ولی دیگری می‌گفت: بلکه رهبر مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخص دیگری است به ناگه من این حدیث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی (علیه‌السلام) که با تو دوستی نمی‌کند مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی‌کند مگر ولد حیض. ناگاه دیدم زنی که سخن مرا شنیده بود نزدیک آمد و گفت: ای آقای من تو را به خدا آنچه را گفتی، بار دیگر برای من بگو گفتم حدیثی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده نیازی به ذکر مجدد آن نیست او اصرار کرد که باید حدیث را بخوانی من هم حدیث را برای او خواندم آن زن که مادر آن دو کودک بود گفت: ای آقای
من سوگند به خدا این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست است. این دو گودک هر دو فرزند من هستند. آنکه علی (علیه‌السلام) را دوست دارد پاک زاده است ولی آنکه با علی (علیه‌السلام) دشمنی می‌کند جهتش این است که من در حال حیض بودم که نطفه او بسته شد.[۴۰۴]

---

[403] [تاریخ تشیع در ایران، ص 238.].

[404] [کشف الیقین علامه حلی، ص 167.].

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر 14 ساله‌ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در 7 سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتم و همچون فرزندمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان بر خلاف شرع خلاف کرده و دوشیزگی خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله‌ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر با کره نیست. دختر سر بزیر افکنده و مدام گریه می کرد عثمان به او گفت: بگو ببینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می کرد و جواب داد، خدا می‌داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی‌عفتی کرده و به جای دو شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده‌اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آنها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه‌ای دیده‌اند دختر هم گریه می کرد و اظهار می‌داشت که خدا را گواه می گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی‌توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت بیچاره شده بود احساس می کرد که به علی (علیه‌السلام) سخت محتاج است اما رویش هم نمی‌شد که دست به دامن علی (علیه‌السلام) بشود و از احاطه‌اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی (علیه‌السلام) داد. یا اباالحسن (علیه‌السلام) ادرک امهٔ محمد یا علی امت محمد را دریاب علی (علیه‌السلام) به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی‌ورزم. بگویید چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی (علیه‌السلام) شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی (علیه‌السلام) دستش را گرفت و به زاویه‌ای از مسجد برد و از او پرسید خوب توضیح بدهید این دختر را در کجا، و چگونه دیده‌اید؟ او گفت: در خرابه‌ای در سمت شرقی قبیله‌ی بنی نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود این دختر با آن مرد بدکاره کجا دیدی عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) در نخلستان آل وائل دیدم ... و سؤالات بعد حضرت. حضرت فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قنبر برو شمشیرم را بیاور، علی (علیه‌السلام) با قیافه‌ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری گفت: ای زن مرا می‌شناسی، عرض کرد بلی یا علی (علیه‌السلام). در این هنگام قنبر شمشیر برهنه‌ای جلوی علی (علیه‌السلام) گذاشت. علی (علیه‌السلام) با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر راست نگویی تو و گواهان ترا به همین شمشیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگویید ببینم چه بلایی به سر این دختر آورده‌اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا اباالحسن (علیه‌السلام) ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست

از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) این دختر در خانه‌ی ما به سر می‌برد بزرگ شد و قشنگ شد و من می‌ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بکارت او را برداشت و بعد تهمتش زدم که ... قضیه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابکار را که مایه‌ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی (علیه‌السلام) دستور داد آن زن جنایت کار به پرداخت کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان
هم هر یک جریمه‌ای بپردازند. عثمان جلو آمد و به علی (علیه‌السلام) گفت: یا علی (علیه‌السلام) این فن را در قضاوت از کجا آموخته‌ای. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تبسم کرد و گفت: از دانیال (علیه‌السلام)، پیغمبر بنی اسرائیل ...[۴۰۵]

300- میر میدان قضاوت علی

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیر مرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال براه انداختند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می‌خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می کرد که این از همان شوهر پیرمرد می‌باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می‌شمردند و میراثش را تسلیم نمی‌کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا اباالحسن. ولی فقط یک شب آنهم یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه ای بازی می کردند بازی کند. بچه‌ها مشغول بازی شدند. علی (علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه‌ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه‌ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند

---

[405] [معصوم دوم، ص 194].

ولی این بچه ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند.[۴۰۶]

301-در شبی که امیرالمؤمنین علیه السّلام به جای پیامبر صلّی الله علیه و آله خوابید، از طرف خداوند سبحان به جبرئیل و میکائیل خطاب رسید که من بین شما دو نفر برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری قرار دادم. کدامیک از شما ایثار می کند که عمر طولانی از آن دیگری باشد؟ هر دو عمر طولانی را اختیار کردند. خطاب آمد:

♦«به زمین نگاه کنید و ببینید که چگونه علی علیه السّلام حیات خود را به برادرش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایثار نموده و به جای او خوابیده و جان خود را فدای او نموده است. به زمین بروید و او را از دشمنان حفظ کنید».

♦آنان آمدند و جبرئیل بالای سر امیرالمؤمنین علیه السّلام و میکائیل سمت پاهای آن حضرت نشست و ندا کرد:

♦«بخٍ بخٍ من مثلك یابن ابی طالب، مبارک باشد ای پسر ابی طالب.خداوند در جمع ملائکه به تو مباهات فرمود».

اینجا بود که آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» نازل شد.[۴۰۷]

302- یک زن به نام سودهٔ حمدانی، به تنهایی پیش معاویه آمد، وقتی بر معاویه وارد شد، پیش او شروع کرد در مدح امیرالمؤمنین شعر خواندن، گفت:

صَلّی الالَهُ عَلَی رُوحٍ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَأَصبَحَ فیهِ العَدلُ مَدفوناً

قَد حالَفَ الْحَقّ لَا یَبغِس بِهِ بَدَلاً فَصارَ بالحَقّ وَ الإیمانِ مَقرونا

---

406 [کتاب معصوم دوم.]

407 بحارالانوار: ج 19، ص 39

درود بر آن بدنی که وقتی در خاک رفت عدالت هم با او رفت، معاویه تو ظالمی عادل نیستی، عدالت را علی داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: ببینید این زن چه جرأتی دارد، شما نان مرا می خورید ولی این گونه از من دفاع نمی کنید. امیرالمؤمنین به این ها نه سفرهٔ رنگین داده، نه پول زیادی و نه باجی و نه غذایی، چگونه یک زن بلند شده آمده در دربار شام، جلوی معاویه ایستاده و دارد از شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفاع می کند[۴۰۸]

-303

:::آقا رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا جان کندن را بر او در هنگام مرگ آسان می گرداند، و قبر او را باغی ازباغهای بهشت قرار می دهد.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا به تعداد رگهای موجود در بدنش به او حوریه عطا کند و شفاعت او را درباره هشتاد نفر از اهل بیتش بپذیرد، و به تعداد موهای بدنش در بهشت به او منزل عنایت کند.

آگاه باشید: هر کس علی علیه السلام را بشناسد و او را دوست داشته باشد خداوند ملك الموت را به سوی او بفرستد همان طور که نزد پیامبران می فرستد، و از او ترس و وحشت دیدن نکیر و منکر را برطرف کند، و قبرش را روشن و به اندازه مسیر هفتاد سال وسعت دهد، و با روی سفید وارد قیامت شود

-304 بزرگ‌ترین طهارت معنوی نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله :

إنَّ أعظَمَ طَهورِ الصَّلاةِ ... مُوالاةُ مُحَمَّدٍ وأنَّهُ سَيِّدُ المُرسَلينَ، ومُوالاةُ عَلِيٍّ وأنَّهُ سَيِّدُ الوَصِيّينَ، ومُوالاةُ أولِيائِهِما ومُعاداةُ أعدائِهِما؛

بزرگ‌ترین طهارت معنوی برای نماز ...، ولایت‌مندی محمّد به عنوان سَرور فرستادگان الهی و ولایت‌مداری علی به عنوان سَرور اوصیا و دوستی با دوستان این دو و دشمنی با دشمنان آن دو است.[409]

---

[408] سخنرانی استاد رفیعی با عنوان ابا عبدالله مظهر شجاعت

[409] بحار الأنوار : ج ۸۰ ص ۳۱۶ ح ۷ ؛ شناخت‌نامه نماز ج 2 ص 586

305- پیامبر اکرم ص:اگر اسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی علیه السلام در یک کفه دیگر.همانا ایمان علی علیه السلام برتری می یابد[۴۱۰]

306- پیامبر خدا ص: ای جماعت عرب ! هر کس پس از من، علی علیه السلام را دشمن بدارد خداوند در روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کند و او حجتی نخواهد داشت.[۴۱۱]

307-حضرت خاتم صلی الله علیه و اله فرمودند:

اگر من و حضرت علی علیه السلام نبودیم، خـــــــــدا شناخته نمیشد،و اگر من و علـــی سلام الله علیه نبودیم خداعبادت نمیشد،و اگر من و علـــــی سلام الله علیه نبود ثواب و عقابی نبود.[۴۱۲]

308- شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است

شکاف موجود بر روی رکن یمانی کعبه معظمه، یکی از عجایب جهان است زیرا تا کنون هیچ کس نتوانسته است آن را ترمیم کند و مسؤولان عربستان سعودی، هر چند ماه یک بار هنگام قرق کردن مسجدالحرام، اقدام به ترمیم این قسمت از خانه خدا به‌وسیله مستحکم‌ترین مصالح بتنی و انواع میخ‌ها و منگنه‌های خاص می‌کنند اما این شکاف معجزه‌آسا بار دیگر گشوده می‌شود.

اما ماجرای شکاف دیوار خانه خدا چیست؟

شب جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام از عام‌الفیل بود، یک‌سوم از شب گذشته بود که درد حمل بر فاطمه بنت‌اسد عارض شد؛ حضرت ابوطالب به او گفت: ناراحت به نظر می‌آیی؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتی دارم. حضرت آن اسمی را که در ذکر آن از گرفتاری‌ها نجات می‌یافت را بر زبان آورد و فاطمه نیز به‌واسطه گفتن آن ذکر آرام گفت.

---

410. (بحار ج30ص 111).

411. a-alavi110.blogfa.com/post-122.aspx

412. بحارالأنوار، ج40، ص96.

سپس به او گفت: من می‌روم عده ای از زنان آشنایت را بیاورم تا تو را در ولادت فرزندت یاری دهند. فاطمه گفت: هر طور صلاح می دانی عمل کن.

ناگهان صدایی از گوشه خانه شنیده شد که گفت: ای ابوطالب، صبر کن! چرا که ولی خدا را دست نجس نباید لمس کند.

صبح هنگام، بار دیگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب (علیه السلام) ناراحت و پریشان از خانه بیرون آمد در راه عده ای از زنان قریش را دید که علت ناراحتی را از او پرسیدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شدیدترین حال وضع حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و پرسید: عمو جان! چرا ناراحتی؟ عرض کرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حمل است. در همین حال، فاطمه ندایی را شنید که می گوید: ای فاطمه، بر تو باد که به خانه خدا بروی!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست ابوطالب (علیه السلام) را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را با خود کنار خانه خدا آوردند.

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت کعبه (یعنی پشت آن سمتی که درب در آن است) ایستاده بود و رو به کعبه دعا می‌خواند که ناگهان پیش چشمان همه حاضران، دیوار خانه خدا از همان قسمت شکاف برداشت و آنقدر از هم فاصله گرفت که فاطمه توانست از شکاف دیوار، وارد شود و جبرئیل او را به داخل برد و دوباره دیوار به هم آمد و او داخل کعبه ماند.

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل کعبه چیزی جز دعوت خداوند نبود چرا که از در خانه وارد نشد بلکه خالق جهان دیوار را برای او شکافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان صورت گیرد.

آری این چنین بود که فاطمه در آن سه روزی که در درون کعبه ماند از میوه ها و غذای بهشتی برایش آوردند.

وقتی فاطمه بنت اسد در درون کعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالی که لباس همچون حریر سفید بر تن

داشتند و عطری خوش تر از مشک ناب از آنان شنیده می‌شد. اینان حوا و ساره و آسیه و مادر موسی بن عمران و مریم مادر عیسی(علیهن السلام) بودند. اینان از طرف خداوند برای کمک در ولادت علی (علیه السلام) فرستاده شدند چرا که نباید زنان ناپاک مکه در ولادت چنین مولودی حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه کردند و گفتند: «السلام علیک ولیهٔ الله: سلام بر تو ای بانویی که از اولیای خدا هستی»

فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتی برابر او نشستند در حالی که هر یک ظرف عطری از نقره در دست داشتند.

علی (علیه السلام) بر روی سنگ سرخی که در گوشه راست کعبه است به دنیا آمد و همین که قدم بر زمین گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول الله. و ان علیا و صی محمد رسول الله. بمحمد یختم الله النبوهٔ و بی یتم الوصیهٔ و انا امیرالمؤمنین» یعنی: «شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خداست و علی وصی محمد رسول الله است. با محمد نبوت ختم می شود و با من وصایت کامل می شود و من امیرالمؤمنین هستم» سپس فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت.»

آنگاه که امیرالمومنین علی (علیه السلام) به دنیا آمد نور حضرت از کعبه تا سینه آسمان را شکافت و بتهایی که بر روی کعبه نصب شده بود به صورت افتادند و شیطان فریاد بر آورد و گفت: وای بر بتها و عبادت کنندگانشان از این فرزند.

وقتی علی (علیه السلام) به دنیا آمد رو به آن پنج بانوی بهشتی نمود و به آنها سلام و خیر مقدم گفت: و سپس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. و اشده ان محمدا رسول الله. به تختم النبوهٔ و بی تختم الولایهٔ؛ شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است است و شریک ندارد. و شهادت می دهم که محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می شود»

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی (علیه السلام) نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم! حضرت پرسید: پدرم (آدم (علیه السلام)) چه می کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است.

سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی (علیه السلام) را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی (علیه السلام) را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسیه علی (علیه السلام) را در آغوش گرفت و او را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی رسد مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبغوض می دارند و جهنم مشتاق آن مرد است.

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمهٔ الله برکاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهم السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند.

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی (علیه السلام) به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفیدرنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت: «بگردانید علی بن ابی‌طالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاهای آن و کوه‌ها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و الآخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است».

فاطمه گوید: رفت و بازگشت علی (علیه السلام) کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت: «علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و

تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید».

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند: «او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند».

فاطمه می‌گوید: سپس در گوش علی (علیه السلام) مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند.

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید: «ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می‌گوید و بت‌ها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می‌اندازد. اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می‌کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من. خوشا به حال کسی که او را دوست می‌دارد و او را اطاعت می کند.

آن شبی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد در آسمان نور افشانی شد و نور ستارگان چند برابر گردید. قریش با دیدن این منظره غیرمنتظره، دیدگان را به تعجب گشودند و مردم هیجان‌زده از خانه‌های خود بیرون ریختند و با یکدیگر گفتگو می کردند و می‌گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه‌ای روی داده است که این چنین شده است.

وقتی مادر علی (علیه السلام) وارد کعبه شد در بین مردم سخن فقط از میهمان کعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب (علیه السلام) بودند در این انتظار، ناگاه آن حضرت بیرون آمد و در گذرگاه‌ها و بازارهای مکه به راه افتاد و این اعلام را برای مردم آورد که: "یا ایها الناس! تمت حجهٔ الله" ای مردم حجت خدا کامل شد!

مردم که از این مطلب چیزی نمی فهمیدند، درباره علت نورانی شدن آسمان و ازدیاد نور ستارگان از او سؤال می کردند حضرت ابوطالب در جواب آنها می فرمود: «بشارت باد شما را! در این شب ولی اولیای خدا ظاهر شده که

خدا صفات نیک را در او کامل نموده و با او جانشینان ختم می شوند او امام متقین، و یاری‌دهنده دین، ریشه‌کن‌کننده مشرکین، باعث غیظ منافقین، زینت عبادت‌کنندگان و جانشین رسول رب العالمین است. اوست امام «هدایت، ستاره بلندمرتبه، چراغ تاریکی‌ها و نابودکننده شرک. او ریشه یقین و رئیس دین است

حضرت تا صبح در کوچه های مکه می گردید. مردمی که در هر محله دور او جمع می شوند این اعلام را از او می شنیدند.

ناگهان دیوار کعبه از همان صبح روز چهارم وقتی فاطمه از کعبه بیرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، جای قبل شکاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدی که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر این مطلب عجیب بودند آنها دیدند آن بانوی با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشرده و نوزاد خندان است و سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنین سخن   قبل از آنکه کسی با این حال از شکاف دیوار کعبه خارج شد آغاز کرد.

ای مردم من بر زنانی که قبل از من بوده اند فضیلت داده شدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتیق الهی فرزند به دنیا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از میوه ها و غذاهای بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامی که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفی ندایم داد: «ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار...»[۴۱۳]

309- خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخرالامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه

---

[413] http://www.mashreghnews.ir/fa/news/175956

السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم

310-کوکب هدایت بعد از پیامبر

ابن مغازلی شافعی مذهب روایت کرده از ابن عباس که وی می گوید: شبی اصحاب پیامبر در خانه ایشان جمع بودند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند امشب در نزدیکی سحر کوکبی از آسمان فرود می آید پایین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی من است. همان شب همه اصحاب نخوابیدند از همه طماع تر عباس پدرم بود (چون عباس عموی رسول الله بود) ناگهان اصحاب دیدند که کوکبی روشن از آسمان پایین آمد تا در خانه علی (علیه السلام) فرود آمد البته پس از این واقعه اصحاب گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابن عمش علی (علیه السلام) در ضلالت است و می خواهد پسر عم خود را ولی خود کند

311- مقام امام علی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی (علیه السلام) و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (علیه السلام) در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن (علیه السلام) و بعد به حسین (علیه السلام) و سپس به فاطمه علیهاالسلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها می فرمود: هنیئا مریئالك... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی (علیه السلام) داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریئالك یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوفات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیهاالسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند

ولی هنگامی که علی (علیه السلام) آب آشامید و گفتم هنیئا مریئالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم.[1] .[۴۱۴]

312- امیرالمومنین(علیهالسلام) برتر از هفت پیامبر

مناظره حره با حجاج بن یوسف

حُرِّه دختر حلیمه سعدیه، خواهر رضاعی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله روزی به کاخ حکومتی حجّاج بن یوسف ثقفی، وارد شد: حجاج از طرز برخورد و حرکات او که خیلی وزین و بی اعتنا بود فهمید که یک زن معمولی نیست .

بعد از اینکه او را شناخت، از او سؤ ال کرد: تو حُرّه، دختر حلیمه سعدیه ای؟

گفت : بلی .

حجاج گفت : مدتی در انتظار دیدار تو بودم ، زیرا به من خبر رسیده که تو حضرت علی علیه السلام را برتر از صحابه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله می‌دانی و او را بر ابوبکر، عمر، عثمان ، ترجیح می دهی؟

حرّه گفت: نه تنها از صحابه، بلکه از تمام افرادی که از صحابه بهترند، بالاتر و بهتر می‌دانم !

حجاج گفت: مقصود خویش را روشن تر بیان کن، کیست که بالاتر از اصحاب پیغمبر باشد؟

حرّه گفت : بهتر از اصحاب پیغمبر بسیارند، از جمله آدم ، نوح ، لوط، ابراهیم ، موسی ، سلیمان و ...

حجّاج ناراحت شده و گفت : وای برتو، چقدر ادّعای بزرگی کردی که علی را از بعضی انبیاء بالاتر و برتر شمردی اگر در این باره دلیل و برهانِ قوی، اقامه نکنی تو را خواهم کشت .

حرّه با کمال شهامت ، به قرآن شریف، تمسک کرد و برای هر یک از ادّعاهای خود، دلیل قاطع از کلام خدا، اقامه کرد و چنین گفت : ای حجّاج ! قرآن درباره حضرت آدم می فرماید:

(وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی) ([۴۱۵]): ((آدم عصیان (ترک اولی) کرد،))

ولی درباره حضرت علی علیه السّلام و خانواده اش علیهم السّلام می فرماید:

(وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً) ([۴۱۶]):(سعی و کار شما مورد تقدیر و ستایش است)

---

1. [414]بحارالانوار، ج 76، ص 57.

[415]طه / 121

[416]انسان / 22

به علاوه ، خداوند متعال حضرت آدم را در بهشت آزاد گذاشت و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:
(وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَه)([417]): ((نزدیک این درخت نروید.))
ولی او با همسرش ، به نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردند.
امّا علی علیه السّلام در عین حالیکه تمام نعمتها بر او حلال بود اما از نان گندم هم نخورد.
حجاج با صدای بلند گفت : ((اَحْسَنْتِ! اَحْسَنْتِ))
بعد از او تقاضا کرد که برتری علی را بر نوح و لوط بیان کند.
حرّه گفت : قرآن می فرماید: (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا إمْرَاءَةَ نُوحِ وَ إمْرَاءَةَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحینَ فَخانَتا هُما فَلَمْ یُغْنیا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَیْئاً وَ قیلَ ادْخُلا اَلنّارَ مَعَ الدّاخِلینَ):([418])
(خداوند بعنوان مثال برای کافران ، زنهای لوط و نوح پیامبر را نامبرده که به آن دو بزرگوار، خیانت کردند گرچه همسر دو پیغمبرند، امّا این باعث رفع عذاب آنها نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب میشود: داخل شوید، به همراهی آنانکه داخل آتش اند.)
امّا حضرت علی ابن ابی طالب علیه السّلام را همسری است که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خداست .
حجاج گفت : اَحْسنتِ یا حرّه !
قبول کردم امّا دلیل برتری علی علیه السّلام ر ابراهیم(ع) را بیان کن،
حُرّه گفت : خداوند درباره حضرت ابراهیم(ع) در قرآن می فرماید:
(وَ اِذْقالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمُوْتی قالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی):([419]) (خدایا به من بنمایان [420]که چگونه مردگان را زنده می کنی ؛ خطاب رسید: مگر تو ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد: بلی ایمان آورده ام ولی می خواهم که مطمئن شوم)
خدا هم به او نمایاند، امّا علی علیه السّلام جمله ای را فرمود، که دوست و دشمن ، آن را نقل کرده اند. حضرت در جواب صعصعه ابن صوحان که وقتی پرسید:
یا امیرالمؤ منین تو بالاتری یا حضرت ابراهیم ؟ - فرمود: ابراهیم علیه السّلام برای اطمینان قلبی خودش به خداوند عرضه داشت :

---

[417]بقره / 35

[418]- تحریم / 10

[420]بقره / 260

(رَبِّ أرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمُوتی) امّا من آنچنان اطمینان دارم که (لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ یَقیناً):([421])
(اگر پرده های غیبی از مقابل من برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد)
حجاج گفت : آفرین بر تو ای حرّه استدلال بسیار خوبی کردی ،
حالا بگو، برتری علی علیه السّلام بر موسی(ع) چیست ؟
حرّه گفت : حضرت موسی(ع) وقتی که در دفاع از مظلوم یکی از یاران فرعون را کشت و به او خبر دادند که طرفداران فرعون می خواهند تو را به قتل برسانند.
(فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ) ([422])
او در حالی که می ترسید، از مصر خارج شد و بسوی مدین رفت .
امّا حضرت علی علیه السّلام در لیلة المبیت، (شب هجرت) بجای پیغمبر خوابید و جان خود را بدون واهمه ، فدای پیامبر کرد، این در حالی بود که خطر قتل او، حتمی بود؛ این عمل آن حضرت ، مورد تقدیر خداوندی قرار گرفت ؛ آنجا که می فرماید:
(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ) ([423])
(بعضی از مردم جان خود را برای رضای خدا می فروشند.)
حجاج گفت : احسنتِ!
حالا دلیل خویش را بر افضلت علی علیه السّلام نسبت به حضرت سلیمان(ع)، بیان نما.
حرّه گفت : حضرت سلیمان(ع) به خداوند عرضه داشت :
(رَبِّ اغْفِرْلی و هَبْ لی مُلْکاً لایَنْبَغِی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدی) ([424]) (پروردگارا! مرا ببخش و ملک و سلطنتی به من کرامت فرما که سزاوار احدی بعد از من نباشد.)
امّا علی علیه السّلام درباره دنیا و بیزاری از ریاست آن فرمود:
(هَیْهات! غُرّی غَیْری لاحاجَةَ لی فیک قَدْ طَلَّقْتُک ثَلاثاً لارَجْعَةَ فیها) ([425])
(ای دنیا! از من دور شو و غیر مرا فریب ده ، من نیازی بتو ندارم ، من تو را سه طلاقه نموده ام و رجوعی در آن

---

[421] بحار، 40 / 153.

[422] قصص / 21.

[423] - بقره / 207.

[424] ص / 35.

[425] نهج البلاغه صبحی صالح ، حکمت 77، ص 480.

نیست .) (۴۲۶)

حضرت علی "علیه السلام" فرمودند؛

أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ، ◄

أَنَا حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ، ◄

أَنَا حَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ، ◄

.أَنَا حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل ◄

-313

:ابن شهر آشوب در فضایل از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده است که گفت

:به رسول خدا "صلی الله علیه و آله" عرض کردم

آیا عبور از آتش برگه عبور و گذرنامه لازم دارد؟

فرمودند بله ،

سوال کردم: آن چیست؟

:فرمودند

"دوستی و محبت علی ابن ابی طالب "علیه السلام.[۴۲۷]

---

[426]- ناسخ التواریخ ، ج امام سجاد(ع)، ص 15 - بحار الانوار، 46 / 135.

[427]بحارالانوار: 202/39،

ازدواج زهرای مرضیه با علی مرتضی

اول ذی حجه یکی از مبارک ترین اتفاقات بشریت به وقوع پیوست. .در این روز سرور زنان عالم فاطمه زهرا در سن نوجوانی با علی مرتضی سید الاوصیا که در سن 22سالگی بودند ازدواج نمودند .

ازدواج اسان و ازدواج بسیار ساده زهرا و علی این دو شخصیت بزرگ اسلام،الگوی کسانی است که می خواهند به سنت ازدواج اسلامی عمل کنند.

در ازدواج علی علیه السلام و زهرای مرضیه س،مبلغ مهریه پانصد درهم که به قیمت زمان مایک میلیون تومان نمی شودتعیین شد

(رسول اکرم (ص) پس ازکسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم)

علی علیه السلام زره را فروخت و پانصدر درهم نقدا به پدر دختر یعنی حضرت محمد (ص) پرداخت گردید..از خرید طلا و وسایل گرانقیمت و از تشریقات و تالار و غیره و خرجهای انچنانی خبری نبود .

زندگی مشترک علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام در خانه ای ساده اما پر از نور و مهر آغاز شد. یاد خدا چلچراغ خانه آنها بود و غیر از رضایت حضرت حق خواسته دیگری آنها را به خود مشغول نکرد. زهرا علیهاالسلام رازدار علی علیه السلام بود و علی علیه السلام پناهگاه فاطمه علیهاالسلام ؛ تا آنجا که علی علیه السلام با نگاهی به زندگی خویش فرمود: «هیچ گاه فاطمه از من نرنجید و او نیز هرگز مرا نرنجاند. او را به هیچ کاری مجبور نکردم و او نیز مرا آزرده خاطر نساخت. در هیچ امری، قدمی برخلاف میل باطنی من برنداشت و هرگاه به چهره اش نگاه می کردم، تمام غصه هایم برطرف می شد و دردهایم را فراموش می کردم». علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «به خدا قسم هرگز کاری نکردم که فاطمه خمشگین شود؛ اونیز هیچ گاه مرا خشمگین نکرد».

خانه گِلی و گُل های یاس

فاطمه زهرا علیهاالسلام و همسر بزرگوارش، زندگی را در خانه ای گِلی آغاز کردند، اما زیباترین گل های یاس در همان خانه پرورش یافتند. حضرت امام خمینی رحمه الله با اشاره به این مطلب می فرماید: «یک کوخ چهار ـ پنج نفری در صدر اسلام داشته ایم و آن، کوخ فاطمه زهرا علیهاالسلام است. برکات این کوخ چند نفری آن قدر زیاد است که عالم را از نورانیت پر کرده است. کوخ نشینان این کوخ محقر، در مراتب معنوی آن قدر بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آنها نمی رسد. جنبه های تربیتی این کوخ، آن قدر والا بوده است که همه برکات در بلاد مسلمین، خصوصا در مثل بلاد ما، همه از برکات آنهاست

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مردم با اعمال خویش در روز قیامت وارد می شوند در حالی که اعمالشان برای آنها سودی ندارد مگر کسی که من و علی_بن_ابیطالب عملش را بپذیریم

علی علیه السلام نفس محمد (ص) است.

یکی از دلایل اثبات ولایت علی بن ابی طالب (ع) و جانشینی علی علیه السلام برای پیامبر اعظم ص این بوده است علی علیه السلام نفس و همانند پیامبر بوده است.

پیامبر اعظم ص بارها وبارها درمناسبتهای مختلف این مطلب مهم را به مردم اعلام می کرده است.

این تذکرات پیامبر بصورت روایت وشعر و داستان در کتب مختلف شیعه وسنی آمده ست.

از جمله مواردی که پیامبر ص علی را همانند خود دانسته،داستان مباهله می باشد که وقتی نصارای نجران با پیامبر برسر حقانیت حضرتش بحث کرده وحاضر به قبول این حقیقت نشدند خداوند به پیامبرش دستورداد که با آنها مباهله کند یعنی در روز وساعت معینی برگزیدگان مسیحیان نجران و برگزیدگان پیامبر در محلی جمع شده وبه هم نفرین کنند که هرکه به هلاکت رسید او برباطل بوده است.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ«61» إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلاَّ اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ«62» فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ«63»آل عمران

دراین آیه شریفه دستور داده شده که پیامبراعظم ص و علی علیه السلام که نفس پیامبر خوانده شده به همراه زهراء س وحسنین ع برای مباهله حرکت کنند

پیامبر با علی علیه السلام وزهراء س وحسنین ع برای مباهله حرکت کرد ولی مسیحیان پشیمان شده ومباهله ننمودند وبه پرداخت جزیه راضی شدند.

***

جنگ تبوک

در جنگ تبوک نیز فرصتی پیش آمد تا پیامبر بار دیگر همانندی علی علیه السلام با خودرا به مردم اعلام نماید: پیامبرص قرار شد علی علیه السلام را درشهر به عنوان جانشین خود بگذارد وبه همراه لشکریان اسلام به جنگ رومیان برود.

علی علیه السلام از این مسئله نگران شد.

پیامبر ص وقتی نگرانی علی علیه السلام را از همراه نبودن با پیامبر در جنگ تبوک دید به او فرمود:درمدینه باید یا من یا کسی که مانند من است یعنی تو ای علی،بماند.و دراینجا بود که حدیث منزلت را فرمود.

***

ابلاغ سوره برائت توسط علی علیه السلام بعد از اینکه ابوبکر برای این امر اعزام شده بود نیز ازاین شواهد می باشد:

درسال نهم سوره برائت نازل شد وپیامبر ابوبکر را اکمیرالحاج کرده وسوره را به او داد تا درایام حج بر مشرکین قرائت نماید.ابوبکر مقداری از شهر دور شده بود که دستور خدا به پیامبر رسید که باید سوره برائت را خودت یا کسی که مثل خودت است برمردم بخوانند.پیامبر علی را مامور خواندن سوره کرد وعلی علیه السلام خودرا به ابوبکر رساند وسوره برائت را از او گرفت وبه مکه رفت وبا شجاعت تمام بر مشرکین درایام حج قرائت فرمود.

***

غدیر خم:

در حادثه عظیم غدیر خُم،پیامبر اعظم ص علی را همانند خود خواند و ولایت اورا همانند ولایت خود قرار داد.حادثه غدیر به شرح زیر است:

در سال دهم هجرت،پیامبر گرامی اسلام،آخرین حج خودر راموسوم‌به«حجهٔ الوداع»انجام داد ودر حالیکه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن‌حضرت بودند،بطرف مدینه باز می گشت. چون به محل«غدیرخم»رسیدند،حضرت دستور توقف دادند.زیرا طبق آیهٔ شریفه«یا ایُّهَا الرسول‌بَلِّغْ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ فَاِنْ لَمْ‌تَفعَلْ فما بَلَّغت رِسالَتَهُ.«67مائده»ای‌رسول!آنچه خدایت بر تو نازل کرد را ابلاغ نما!که اگر ابلاغ ننمایی،رسالتت را به انجام نرسانده‌ای.»پیامبر خدا(ص) موظّف‌شدند،جانشین خود را رسماً به مردم معرفی کنند. وقتی همه در آنجا جمع‌شدند،برای پیامبر بوسیلهٔ کجاوه‌ها، منبری درست کردند و حضرت برבالای آن رفته وخطبهٔ مفصّلی ایراد کردند وخبر رحلت خود را به مردم‌دادندو فرمودند:وقت آن شده که دارفانی را وداع کنم. بدرستیکه من درمیان شما

دوچیزِ پربها،امانت می گذارم که اگر به آن متمسک‌شدید،هرگز بعد ازمن گمراه نشوید!وآن کتاب خدا وعترت من است.دراین موقع حضرت فرمود: الستُاولی ' بانفسکم؟قالوا:اللّهم بلی '.فرمود:آیا من ازخوتان برشما سزاوارتر نیستم؟گفتند:بخداآری.پس بازوهای علی(ع) راگرفت وبلند کرد وفرمود:«مَن کُنتُ مولاه،فهذا علیٌ مولاه.اللّهم والِ مَنْوالاه وعادِ مَنْ عاداه.هرکه من مولای او هستم،این علی مولای‌اوست.خدایا!دوست بدار دوستدار علی را ودشمن بدار دشمن علی‌را.»

حضرت در حالیکه ظهر شده بود،از منبر پایین آمد.بلال اذان گفت‌وپیامبر نماز ظهر را بجای آورد وداخل خیمۀ خود شد ودستور داد:درمقابل خیمۀ خود،خیمه‌ای برای علی(ع) بر پا کنند وعلی(ع)در آن‌بنشیند ومردم با او بیعت نمایند.

اصحاب دسته دسته خدمت علی(ع)رفته وبه او مبارکباد می گفتند وباعبارت:السلام علیك یا امیر المؤمنین بر او سلام می‌نمودند.

تعداد کسانیکه این حادثه را دیده وبا علی(ع)بیعت کردند را تاهفتادهزارنفرنوشته‌اند.در این هنگام آیه نازل شد:«الیوم اکملتُ لکم‌دینَکم واَتْممتُ علیکم نِعمتی ورَضیتُ لکُمُ الاسلامَ دیناً.«30مائده»امروز!دین شما را کامل ونعمت را بر شما تمام نموده واسلام‌را به عنوان دین شما پسندیدم.»

حسان بن ثابت این واقعه را اینگونه به نظم آورده است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم   بخم واسمع بالرسول منادیا

وقال فمن مولاکم و ولیکم   فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا وانت ولینا   ومالک منا فی المقاله عاصیا

فقال له قم یاعلی فاننی   رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه   فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه   وکن للذی عادی علیامعادیا

یعنی:

روز غدیر پیامبرشان آنها را ندا داد.   به منطقه خم و منادی هم سخنان رسول را به مردم شنواند.

رسول گفت:چه کسی مولای شما و ولی شماست؟ گفتند واز حق بخاط نفس اعراض نکردند

خدای تو مولای ما وتو ولی ماهستی وما در گفتار تو معصیت نمی کنیم

پسس رسول به علی گفت:بایست ای علی من تو را برای بعد از خودم امام هادی قرار دادم

پس هر کس من مولای او هستم،علی ولی اوست پس از روی راستی دوستدار و پیرو او باشید

"

پیامبر :یاعلی!حربُک حربی وسلمک سلمی ودمک دمی وانا حربٌ لِمَن حاربک ولایُحِبُکَ الاّ طاهرُ الولادهٔ ولایبغضک الاّ خبیث‌الولادهٔ.ای علی!جنگ باتو ،جنگ بامن است وصلح باتو ،صلح بامن است‌وخون تو،خون من است.ومن جنگ کننده با دشمن توهستم.وحلال زاده‌تورا دوست دارد وحرام زاده تورا دشمن دارد.

رسول خدا(ص) به علی بن ابیطالب(ع) فرمود تو برادر من در دنیاوآخرت هستی

***

در کتاب اکسیر اعظم آمده که:پیامبرص: «ای پسرعمر!بدرستیکه علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسداست.علی نسبت به من بمنزلهٔ نفس از نفس است.بدرستیکه علی نسبت به‌من مثل نور نسبت به نور است.بدرستیکه علی نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است.بدرستیکه علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»

منابع:

اکسیر اعظم"سیدمحمود میرشکرائی تفرشی"

شبهای پیشاور"سلطان اواعظین شیرازی"

امیرالمؤمنین درعهد پیامبر"محمدصادق صدر

الغدیر"علامه امینی"

و...

316- فضایل علی در صحیح بخاری

مگه مردم ندیدند که رسول اکرم (ص) دست حضرتش رو برد بالا و گفت که من کنت مولاه فهذا علی مولاه؟ پس چی شد هفتاد روز بعد دستش رو بستند و کشو کشون بردنش به مسجد؟
مگه مردم ندیدند که حضرت موسی به حضرت هارون علیهما السلام گفتند که خلیفه من باش و مردم ازش اطاعت کنید؟ چی شد که طی 10 روز دیرکرد حضرت موسی(ع) از سامری پیروی کردند و نزدیک بود حضرت هارون (ع) رو بکشند؟
این دوتا حدیث هم با شماره از صحیح بخاری:
وقال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أنت منی وأنا منک) [4005]
- 3503حدثنی محمد بن بشار: حدثنا غندر: حدثنا شعبة، عن سعد قال: سمعت إبراهیم بن سعد، عن أبیه قال :
قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی: (أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی) [4154]

317- ابوطالب گفت: از این تعجب می کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزایی.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص فُتِحَ لِآمِنَةَ بَیَاضُ فَارِسَ وَ قُصُورُ الشَّامِ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی أَبِی طَالِبٍ ضَاحِکَةً مُسْتَبْشِرَةً فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةُ فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ وَ تَتَعَجَّبِینَ مِنْ هَذَا إِنَّکِ تَحْبَلِینَ وَ تَلِدِینَ بِوَصِیِّهِ وَ وَزِیرِهِ[428].
ترجمه روایت شریفه:
مفضل بن عمر گوید شنیدم : امام صادق علیه السلام می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، سپیدی مملکت فارس و کاخ‌های شام برای (مادرش) آمنه، نمایان شد. فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین خندان و شادان نزد ابوطالب آمد و آنچه را آمنه گفته بود به او خبر داد: ابوطالب گفت: از این تعجب می کنی؟! همانا تو هم آبستن شوی و وصی و وزیر او را بزایی.

یعنی حضرت ابوطالب علیه‌السلام پیش از ولادت پیامبر(ص) هم می‌دانست پسری از نطفه او متولد خواهد شد که وصی و وزیر طفلی است که از آمنه متولد می‌شود. روایت هم کاملا صحیح‌السند و راوی هم مفضل بن عمر است که کاملا ثقه است.

318-

اصول کافی جلد 2 صفحه 349 روایت 3
428

اصبغ بن نباته می‌گوید: در جنگ جمل در حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) بودم که مردی آمد و در حضور آن حضرت ایستاد و عرض د کرد: ای امیرمؤ منان من می‌بینم هم
سپاه دشمن تکبیر (الله اکبر می‌گوید) و هم ما، هم آنها تهلیل (لا اله الا الله) می‌گویند و هم ما، هم آنها نماز می‌خوانند و هم ما، بنابراین بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عایشه، طلحه و زبیر) جنگ کنیم؟!
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن می‌جنگیم. او پرسید: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهی نداریم به ما بیاموز. امام (علیه السلام) فرمود: بر آنچه که خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسید: کدام آیه به ما بیاموز؟
امام (علیه السلام) فرمود: بر اساس آیه 253 سوره بقره تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض ...؛ بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. برخی از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (یعنی موسی) و بعضی را درجاتی بالاتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم و اگر خدا می‌خواست کسانی بعد از این پیامبران بودن پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی‌کردند ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (و به جنگ و اختلاف بروز کرد) و باز اگر خدا می‌خواست با هم پیکار نمی‌کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.
سپس امام فرمود: ما از آن گروهی هستیم که ایمان آوردیم ولی آنها از کاسنی هستند که راه کفر را پیمودند.
آن مرد از این بیان امیرمؤ منان (علیه السلام) آگاه شد و گفت: سوگند به خدای کعبه که آنها کافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسید. [۴۲۹].

319– عادل دلسوز و آگاه

پس از شهادت علی (علیه السلام) یکی از دوستان علی (علیه السلام) بنام ضراربن ضمره به شام رفت و در جلسه ای با معاویه ملاقات کرد. معاویه که او را می‌شناخت به او گفت: مقداری از علی (علیه السلام) بر ایمان تعریف کن.
ضمره تا اسم علی (علیه السلام) را شنید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت: ای معاویه از این تقاضا بگذر و مرا معاف بدار.
معاویه اصرار کرد و گفت: از تو دست برنمی دارم تا مقداری از فضائل علی (علیه السلام) را بر ایمان بگویی. او به مطالبی از شاءن امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) اشاره کرد و در میان این مطالب در جمله ای گفت: که بسیار بلند

[429] بحارالانوار، ج 202 –32.

معنی است. او گفت:

لا یخاف الضعیف من جوره، و لا یطمع القوی فی میله؛ مستضعفان و ضعیفان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسیدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند [546].

پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در جنگ جمل حضرت علی (علیه السلام) فرزندش محمد حنفیه را طلبید و نیزه ی خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن!

محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گروهی از سپاه دشمن جلوی او را گرفتند، لذا او نتوانست پیش روی کند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسید. در این هنگام امام حسن (علیه السلام) نیزه را گرفت و به سوی دشمن شتافت پس از مدتی با نیزه ای خون آلود نزد پدر آمد. هنگامی که محمد حنفیه آن شجاعت را از امام حسن (علیه السلام) مشاهده کرد براثر احساس شکست خود؛ سرخ رو و سرافکنده شد.

حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود:

ناراحت نباش! او پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تو پسر علی (علیه السلام) هستی.[430]

320- یتیم نواز مهربان

ابوالطفیل می گوید: روزی دیدم علی (علیه السلام) یتیمان را به حضور خود خاست سپس چنان به یتیمان تفقد و مهربانی می کرد و به آنها عسل می‌خوراند که بعضی از اصحابش تمنا می کردند که ای کاش ما نیز یتیم می‌بودیم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع می‌شدیم)[431]

321- یاری دهنده ضعیفان

روزی علی (علیه السلام) به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور کرد که ناگهان دید کنیزی می گرید.

حضرت جلو رفته و علت گریه کنیز را از او پرسید. او گفت: صاحبم پول به من داد که خرم بخرم وقتی خرما را تهیه کردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسندید و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به این مغازه دار می گویم خرماهایت را پس بگیر و پولم را پس بده قبول نمی کند.

حضرت به خرما فروش گفت: ای بنده خدا این کنیز از خود اختیار ندارد. درهم او را رد کن و خرمای او را بگیرد.

---

430 [بحارالانوار، ج 43، ص 345.].

431 [بحارالانوار، ج 41، ص 29.].

آن مرد برخاست و با دست خود بر سینه علی (علیه السلام) زد و امام را از جلوی مغازه اش دور کرد. مردم به او گفتند: ای مرد این امیرالمؤ منین علی علیه السلام است، آن مرد ترسید و پول خرما را به کنیز داد و خرمای خود را پس گرفت. سپس به امام عرض کرد که یا علی (علیه السلام) مرا عفو بفرمایید و از اشتباه من در گذرید.
حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح کنی زودتر از تو راضی خواهم شد یا در روایتی دیگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعایت کنی از تو راضی می‌شوم.[۴۳۲]

322- امیر ملک بندگی

از احنف بن قیس روایت شده که وقتی او نزد معاویه رفت از شیرینی و ترشی چنان نزد او در سر سفره چیدند که گفت من نام بعضی از آنها را نمی‌دانستم. لذا یک یک آنها را از معاویه پرسیدم و او جواب می گفت. چون معاویه طعام خود را تعریف می کرد من گریه ام گرفت. چرا می گریی؟
گفتم: به یاد آمد شبی را که در خدمت حضرت علی ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نیز نزد او بمانم. پس کیسه ای را خواست که سر مهر کرده بود. چون آن را حاضر کردند به او گفتم: یا علی! این چیست؟
حضرت فرمود: نان جو است. عرض کردم: ترسیدی که از آن نان بردارند، یا بخل کردی که این چنین سر آن را مهر کرده ای؟
حضرت فرمود: نه اینکه گفتی درست نیست؛ بلکه می ترسیدم که حسن و حسین علیهم السلام آن نان را به روغن بیالایند.
عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولکن واجب است بر امامان عادل که زندگی خود را در سطح فقیرترین مردم قرار دهد تا فقیر بواسطه فقرش از جاده بندگی بیرون نرود. معاویه گفت: ذکر کسی را کردی که احدی فضل او را نمی‌تواند انکار کند.[۴۳۳]

323- توصیف عبادت علی

ضرار وقتی در مجلس معاویه حاضر شد برای معاویه از عبادت علی (علیه السلام) گفت: اگر او را می‌دید وقتی که در محراب عبادتش د ایستاده بود در حالی که شب، پرده سیاه خود را فرو افکنده بود و ستارگان پایین آمده بودند (یعنی دیروقت و در تاریکترین موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود

---

[432] [بحارالانوار، ج 41، ص 48].
[433] [الفصول العلیه، ص 51].

می‌پیچید و مانند مصیبت زده، اندوهمند می‌گریست، و می‌گفت: ای دنیا آیا در پی من افتاده و آرزومند من شده ای! هیهات، مرا به تو نیازی نیست، ترا سه طلاقه کرده ام که هرگز به تو رجوع نخواهم کرد.
سپس می‌فرمود: آه، آه، از دوری سفر آخرت و کمی توشه و سخنی راه.
ضرار می‌گوید: معاویه از حرفهای من گریه کرد و گفت: ای ضرار کافی است به خدا سوگند علی (علیه السلام) چنین بود، خدا ابوالحسن (علیه السلام) را رحمت کند.[۴۳۴]

324- اولین سری که بر نیزه رفت

عمرو بن حمق مدت زیادی در خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود، تا اینکه روزی حضرت به او فرمود: به همان جایی که از آنجا هجرت کردی بازگرد تا اینکه امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) به ولایت رسد، آنگاه به سوی علی (علیه السلام) بشتاب.
عمر بن حمق از مدینه برگشت و در محل خود به تبلیغ اسلام مشغول شد تا اینکه حضرت امیر (علیه السلام)، کوفه را مقر حکومت خود قرار داد، پس به سوی امیرالمؤ منین (علیه السلام)- به کوفه - روانه شد و در آنجا مدتها درخدمت آن حضرت بود تا اینکه روزی امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) به او فرمود:
آیا منزلی داری؟ عرض کرد: آری! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبیله ازد بسپار زیرا پس از چندی که من از میان شما رفتم حکومت وقت در پی تو می‌فرستد که دستگیرت نماید، پس قبیله ازد تو را پناه می‌دهند تا اینکه از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلجی برمی خوری، پس نزد او بنشین. آنگاه از او آب می‌خواهی تو را سیراب خواهد کرد و از تو می‌پرسد که
چه کاره ای؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه کن که او مسلمان می‌شود. سپس دستت را روی پایش بمال که خداوند ان شاء الله او را شفا می‌بخشد و همراه تو قیام می‌کند. از آن پس بر شخص نابینایی می‌گذری که او هم از تو سؤ ال می‌کند چه کاره ای؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش د کن، دعوتت را اجابت می‌کند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال که به خواست خداوند بینائیش باز می‌گردد و همین دو نفر هستند که ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبال تو می‌آیند، پس هر گاه نزدیک قلعه در فلان موضع رسیدی خسته خواهی شد؛ از اسبت فرود آی و غاری که آنجا هست وارد شو و همانا در ریختن خون تو فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت، پس از مدتی در سال 50 هجری قمری عمروبن حمق به آنچه امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرموده بود عمل کرد تا اینکه به قلعه فوق رسید، به آن دو نفر گفت: چه می‌بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می‌بینیم که

---

[434] [بحارالانوار، ج 41، ص 14].

به سوی ما می‌آیند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها کرد وقتی وارد غار شد ماری او را زد سپاه دشمن رسید اسبش را دیدند که بی سرپرست رها شده فهمیدند که او در همین نزدیکی است. دنبالش رفتند تا او را در غار یافتند سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند. معاویه دستور داد سر او را بر نیزه ای قرار داده در شهر بگرداند و این اولین سری در اسلام بود که توسط معاویه بر نیزه رفت.[۴۳۵]

325- رستگاری یافتن

امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: هنگامی که ابن ملجم (لعنهٔ الله) حضرت امیر (علیه السلام) را با شمشیر زد، در حالی که امام لحظات آخر عمرش را می گذراند، بر آن حضرت وارد شدم، بسیار نگران و متاءثر گشتم.
حضرت فرمود: پسرم! چرا این قدر نگرانی؟
عرض کردم: چگونه نگران نباشم در حالی که شما را با این وضعیت می‌بینم.
حضرت فرمود: می خواهی تو را چهار خصلت یاد دهم که اگر به یاد خود بسپاری، رستگاری را دریابی و اگر فراموش کنی، هر دو جهان از دست تو برود؟ ... یا بنی لاغنی اکبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشهٔ اشد من العجب و لا عیش الذمن حسن الخلق؛ ای فرزندم!

1 هیچ ثروتی بالاتر از عقل نیست.

2هیچ تنگدستی مانند جهل نیست.

3- هیچ وحشتی بزرگتر از خودبینی نیست.

4- هیچ کامیابی لذیذتر از حسن خلق نیست.[۴۳۶]

---

[435][اسد الغابه.].

[436][بحارالانوار، ج 75، ص 111].

326- حافظ بیت المال

روزی حضرت علی (علیه السلام) بیت المال را تقسیم می کرد که به ناگاه طفلی از نوه های امام آمد و از بیت المال چیزی برداشت و رفت. امام سراسیمه به دنبال آن کودک دوید و آنچه را که در دستش بود گرفت و به بیت المال مسلمین برگردانید.
مردم به حضرت عرض کردند: یا علی! این طفل هم، خود سهمی از بیت المال دارد.
امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهمی دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادی، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر که خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد.[۴۳۷]

البته این نوع سخت گیری های امام مربوط به بیت المال بوده اما در بخشیدن اموال شخصی خود، حضرت سخاوت داشته، چنان که معاویه می گوید: اگر علی (علیه السلام) دو اطاق داشته باشد یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

327- اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به علی (علیه السلام) خبر رسید که گروهی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی‌شوند.امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) برای مردم سخنرانی کرده و در ضمن آن فرمود: گروهی که برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی‌شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج نمایند و حق ندارند از بیت المال مسلمین استفاده کنند مگر اینکه در نماز جماعت ما حاضر شوند.
نزدیک است اگر آنها از کار خود خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه های آنان را به آتش بسوزانند.
آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنها خودداری کردند تا اینکه آنان در نماز جماعت مسلمین حاضر شدند.[۴۳۸]
لذا مساءله نماز جماعت از چنین جایگاهی برخوردار است که امام علی (علیه السلام) با شدت با این عده که اهل نماز جماعت نیستند برخورد می‌نماید. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخی از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود است دستور

---

[437] [حیاة الامام حسین، ج 1، ص 388.]

[438] [وسایل الشیعه، ج 3 ص 479.]

دهیم خانه های کسانی که نماز در مسجد را ترک می‌کنند بر سرشان بسوزانند[439] و در روایت است که علی (علیه السلام) مردی را در مسجد دید که مشغول دستان سرایی بود او را با تازیانه زدند و از مسجد بیرون کردند[440]

328- حاکم اسلامی در بازار

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: امیرالمؤ منین (علیه السلام) در آن ایام که در کوفه بود چنین عادت داشت که هر روز صبح از دارالاماره خود بیرون می‌آمد و در یکایک بازارهای کوفه می‌گشت و تازیانه ای دو شاخه به نام سبیبه به همراه داشت، در هر بازاری می‌ایستاد و در میان اهل آن صدا می‌زد: تاجران پیش از داد و ستد از خداوند خیر و نیکی طلبید و با آسان گیری در معامله از خداوند برکت جویید و به خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شما بگریزند) و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید و از سوگند خوردن خودداری کنید و از دروغ بپرهیزید و از ستم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمایید و به رباخواری نزدیک مشوید و پیمانه را کامل بدهید (کم فروشی نکنید) وچیزی از حق مردم کم نگذارید و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.
و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می‌زد، سپس باز می‌گشت در محلی برای رسیدگی به کارهای مردم می‌نشست و چون مردم می‌دیدند که آن حضرت بسوی آنها می‌آید و فریاد ای مردم امام بلند می‌شد، همه دست از کار خود می‌کشیدند و خوب به فرمایشات امام گوش می‌دادند و به روی آن حضرت چشم می‌دوختند تا از سخن خود فارغ می‌گشت، و چون سخن امام تمام می‌شد می‌گفتند: ای امیرمؤ منان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد[441]

329- مظهر عفو و رحمت خداوندی

روزی ابوهریره سخنان زشت و توهین آمیزی به امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) نسبت داد، فردای آن روز برای حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام (علیه السلام) نیاز او را بر طرف ساخت، یاران امام با تعجب عرض کردند: یا علی (علیه السلام) چرا چنین کردید؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اینکه جهالت و نادانی او، بر حلم من و خطایش بر عفوم و سؤ الش بر کرم من غلبه و پیشی گیرد از این رو حاجتش را روا ساختم و باز در روایت است که موسی بن طلحه بن عبدالله را وقتی دستگیر کردند او را به حضور امام (علیه السلام) آوردند. امام (علیه السلام) فرمود: سه

---

439 [وسایل الشیعه، ج 3، ص 478]

440 (وسایل الشیعه، ج 3 ص515).

441 [امالی شیخ مفید.].

بار بگو: استغفر الله و اتوب الیه. او چنین گفت، آنگاه حضرت او را آزاد کرد و فرمود: از اسب و شمشیر هر چه نیاز داری در اردوگاه از لشکر ما بگیر لیکن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

330- جان جاودانه هر دو جهان

یکی از رجال ثروتمند حلوایی پخته و مقداری از آن را به عنوان تحفه به نزد علی (علیه السلام) فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد.

آنگاه فرمود: از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوب هم داری ولی هیهات که من ذائقه ی خود را به طعم تو آشنا کنم. شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد.

لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخین دیده شده است: که آن حضرت روی خاک می‌نشست، فرش خانه اش حصیر بود، کفش خود را وصله می‌زد ولی او در حالی که فرمانروای تمام ممالک اسلامی بود معیشتی چنین سختگیرانه و زاهدانه دارد[۴۴۲]

ها، علی بشر، کیف بشر، کیف بشر
عقل عاجر شد در کار تو ای پاک گهر

331- گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می‌شود

اصبغ بن نباته روایت کرده، گفت: روزی داخل منزل امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) شدم و منتظر ورود و تشریف آوردن آن حضرت بودم که ناگاه وارد منزل شدند به پا ایستاده و

سلام کردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارک به کتف من زده و فرمودند: ای اصبغ! عرض کردم: بلی. فدایت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بمیرند از افق اعلی شربتی به آنها بنوشانند که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض کردم: اگر چه آن دوستان شما معصیتکار باشند؟ فرمود: بلی. آیا در قرآن نخوانده ای که می‌فرماید: اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنا ای اصبغ! اگر دوستان ما با محبتی که به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمایند خداوند گناهان ایشان را می آمرزد.[۴۴۳]

---

442. [مرزداران.] .

443. [اختصاص شیخ مفید.]

332– هفتاد و دو حرفی از اسم اعظم خداوند

روزی امیرالمؤ منین (علیه السلام) در مسجد نشسته بود که دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با یکدیگر بر موضوعی نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مساءله را طرح نموده، یکی از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعای او باطل و بی اساس و سخن ناروا می گفت:، امیرالمومنین (علیه السلام) بر علیه او حکم داد و آن مرد خارجی گفت: به خدا قسم حکم به عدل نفرمودی و قضاوت شما در پیشگاه خداوند باطل و مرضی حضرت حق نیست.
امیرالمومنین (علیه السلام) با دست اشاره ای به او نمود و فرمود: ای سگ ساکت شو و از مسجد بیرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سیاهی شد و اصحاب دیدند لباسهای آن مرد به هوا پرواز کرد و خودش صدا می‌نمود و اشک از چشمانش جاری گردید. امیرالمؤ منین (علیه السلام) چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت کرد و سر به آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که ما نفهمیدیم. به خدا قسم دیدیم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهایش از هوا روی شانه اش افتاد و از مسجد بیرون رفت در حالی که قدم های او می‌لرزید و ما بسیار تعجب کردیم و نظرمان را به امیرالمؤ منین (علیه السلام) دوخته شده بود حضرت توجهی به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنین تعجب کرده اید. گفتیم فدایت شویم چگونه تعجب نکنیم از این حادثه ای که هم اکنون به چشم دیدیم فرمود: آیانمی‌دانید آصف بن برخیا نظیر این حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقیس را در لحظه ای به حضور سلیمان کشانید و آورد که داستانش در قرآن بیان شده. آنگاه آیات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسید که آیا پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا گرامی تر است یا سلیمان. عرض کردیم: پیغمبر ما. فرمود: پس وصی پیغمبر شما گرامی تر از وصی سلیمان است، در نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است[۴۴۴]

333– فال بد زدن

روزی امیرالمومنین علی (علیه السلام) از کوفه خارج شد که به حروریه عزیمت نماید، مردی به آن حضرت عرض کرد، یا علی (علیه السلام) حرکت شما در این ساعت به صلاح نیست، صبر کنید تا آنکه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم که آسیبی به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بین، فرمود: اینکه من بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنین اسب من نر است یا ماده؟ عرض کرد: اگر حساب کنم خواهم دانست.

---

[444] . [خصائص سید رضی.].

امیرالمؤ منین فرمود: هر که گفتار ترا تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و در تاءیید فرمایش خود این آیه را تلاوت کرد:" ان الله عنده علم الساعهٔ " آنگاه به آن مرد فال بین فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مقام عالی و دانش و جامعیت و خاتمیت خود هرگز ادعایی را که تو می کنی نمی‌فرمود!!

تو تصور می کنی که مرا از دانش خود نفعی می‌رسانی و یا زیانی را از من دور می کنی، هر کس ترا تصدیق کند و به گفته های تو اعتماد کند باید از استعانت و یاری خداوند بی نیاز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان کرد و عرض کرد: خداوند!! هیچ فال بدی نیست مگر مشیت تو، و هرگز ضرر و زیانی نمی‌رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نیست خدایی غیر از تو ای خدای یگانه.[۴۴۵]

334- امام مبین منم

عمار یاسر می گوید: در یکی از جنگها که در خدمت امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) بودم از بیابانی عبور می کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا
کسی هست که شماره این مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلی ای عمار من می‌دانم و می‌توانم تعداد آنها را تعیین کنم.
عرض کردم: یا امیرالمؤ منین (علیه السلام) تعداد اینها را از کجا می‌دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار مگر سوره یس را نخوانده ای، آنجا که می‌فرماید: و کل شیئی احصیناه فی امام مبین عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم[۴۴۶]

335- حکومت و احقاق حق

حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) در راه سفر خود به سوی بصره برای جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذی قار [627] توقف کرد. گروهی از حجاج نیز که از مکه باز می گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علی (علیه السلام) در آن محل مطلع شدند نزدیک خیمه آن حضرت جمع شدند تا از نصایح آن حضرت استفاده نمایند. ابن عباس با مشاهده جمعیت مشتاق، به خیمه امیرالمومنین داخل شد و ایشان را در حال

---

445 [نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.]

446. [تفسیر جامع، ج 5.]

وصله نمودن لنگه کفش کهنه خود یافت. عرض کرد: ای امیرالمؤ منین (علیه السلام) احتیاج ما به اینکه امور ما را اصلاح نمایی از وصله کردن این کفشهای کهنه بیشتر است. حضرت پاسخی به وی نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمیر کفش خود فارغ شد. آنگاه آن را کنار لنگه دیگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس این کفشهای من چقدر می‌ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: این کفشهای از بس وصله خورده مندرس شده اند از قیمت افتاده و ارزشی ندارند. حضرت فرمود: با این حال قیمتی برای آن بگو. ابن عباس عرض کرد: یک درهم یا شاید کمتر از این. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم این کفشهای کهنه و بی ارزش د نزد من محبوب تر از امارت و حکومت بر مردم است. مگر آنکه به واسطه آن احقاق حقی کنم و یا باطلی را دفع نمایم[447]

336- علی و میل به جگر

روزی امیرالمؤ منین (علیه السلام) اشتها کردند که جگر کباب شده ای را با نان نرم بخورند. همین طور این امر طول کشید تا یک سال بر آمد و پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی‌کردند پس از یک سال در حالی که روزی از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن (علیه السلام) این مطلب را گفتند. امام حسن (علیه السلام) برای آن حضرت غذای مورد نظر را آماده کرد وقتی هنگام افطار رسید ناگهان سائلی به در خانه آمد و درخواست غذا کرد.
علی (علیه السلام) فرمود: ای نور دیده من این طعام را بردار و به این سائل بسپار، برای آنکه ما فردای قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا استفاده کردید و در این حیات دنی، شما با طیبات خود استمتاع نموده و بهره مند شدید.[448]

---

[447]. [نهج البلاغه، خطبه 33.]

[448] [احقاف / 20، داستان از سفینة البحار، ج 2، ص 458].

337– عدالت علی

علی بن ابی رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت المال حضرت علی (علیه السلام) و نویسنده او بودم. در بیت المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره بدست آمده بود. روزی دختر آن حضرت کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام گردنبند مروارید نزد تو است، آن را به صورت عاریه (امانت) در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم.

من پیغام دادم که اگر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می کنی، تا در صورتی که

خسارتی، به آن وارد شود تاوان آن را بدهی، می‌توانی از آن بهره گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرستادم. اتفاقا امیرالمؤ منین (علیه السلام) آن گردنبد را نزد دخترشان دیدند و آن را شناختند و از او پرسیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان رفتم فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمانها در بیت المال آنها خیانت می کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبد را به دخترم داده ای؟ عرض د کردم: به صورت عاریه مضمونه داده ام. فرمودند: همین امروز آن را باز پس گیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر من بعد چنین کاری از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهای احتمالی) نگرفته بود اولین زن هاشمی بود که دستش بریده می‌شد!

علی بن ابی رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت با من، به گوش دخترشان رسید نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم ... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو می‌خواهی داشته باشی؟!

ابی رافع گفت: پس از این گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جای خود گذاشتم.[۴۴۹]

338– سیمای شیعیان

در یک شب مهتابی امام علی (علیه السلام) از مسجد کوفه بیرون آمد و به سمت صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمانان به دنبال امام حرکت کردند. امام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: من انتم؛ شما کیستید؟ آنها عرض کردند:

نحن شیعتک یا امیرالمؤ منین؛ ما از شیعان تو هستیم ای امیرالمؤ منین

---

449 [فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 701.

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه کرد و آنگاه فرمود: چگونه است که سیما و نشانه شیعه را در چهره شما نمی‌بینم؟
آنها پرسیدند: سیما و نشانه شیعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:
صفر الوجوه من السهر، عمش العیون من البکاء، حدب الظهور من القیام، خمص البطون من الصیام، ذبل الشفاه من الدعاء، علیهم غبرة الخاشعین.
آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بیداری شب.2- خراب چشمانند بر اثر گریه. 3- خمیده پشت بر اثر قیام. 4- تهی دل بر اثر روزه. 5- خشکیده لب بر اثر دعا هستند و گرد تواضع و فروتنی بر آنها نشسته است[450]

339- مظلومیت علی ع

خوارج به عنوان اعتراض به حکومت امام علی (علیه السلام) در مسجد کوفه جمع می‌شدند و در نماز جماعت آن حضرت شرکت نمی کردند و گاهی هم با شعارهای تند و زننده مخالفت خود را علنی می‌ساختند. روزی حضرت علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و ابن کوا (یکی از منافقان مشهور عصر امامت امام علی (علیه السلام)) این آیه را تلاوت کرد، و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین؛ [660] به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.
هدف او از خواندن این آیه این بود که به کنایه به آن حضرت در مورد قبول حکمیت در جنگ صفین اعتراض کند.
امام (علیه السلام) برای احترام به قرآن، سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام (علیه السلام) به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولی ابن کوا، کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام سکوت کرد، و ابن کوا، برای سومین بار آیه را به گونه ای تلاوت کرد تا به نماز او لطمه ای وارد نشود.
فاصبر ان وعدالله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون؛ اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند[451]

---

[450]. [ارشاد مفید، ص 114.].

[451]. [روم / 60.].

340- اسراف در قتل

مالك بن حبيب فرمانده شرطه و رئيس نيروى نظامى حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او كه اجازه قتل مردان كوفى كه در حمايت حضرت امير (عليه السلام) برنخاستند فرمود:
منزه است خدا، آى مالك، از اندازه در گذشتى و از حد تجاوز كردى و در تندروى غرقه شدى، گفت: يا اميرمؤ منان (عليه السلام) مقدارى سخت گيرى در برخى از كارها آدمى را از
سازش با دشمنان بى نياز مى‌سازد.
على (عليه السلام) گفت: اى مالك چنين نيست، خداوند حكم خود را داده كه قتل نفسى در برابر نفسى است پس چه جاى ظلم و ستمكارى! او فرموده است من قتل مظلوما فقد جعلنا ...؛ كسى كه مظلوم كشته شود ما بر ولى او حكومت تسلط بر قاتل را داديم در (مقام انتقام) قتل اسراف نكنند كه او از جانب ما مؤ يد و منصور خواهد بود[452] و اسراف در قتل آن است كه كسى را كه هيچ يك از كسان تو را نكشته است بكشى و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است.[453]

341- جايگاه قيامتى ابوطالب

امام حسين (عليه السلام) نقل مى كند، پدرم على (عليه السلام) در رحبه - ميدان معروف كوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردى برخاست و به على (عليه السلام) گفت: اى اميرمؤ منان (عليه السلام) تو در چنين مقام ارجمندى از ناحيه خداوند هستى، ولى پدرت در آتش دوزخ است؟
اميرمؤ منان فرمود: فض الله فاك، و الذى بعث محمدا بالحق نبيالو شفع ابى فك كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله ...؛ خدا دهانت را بشكند؛ سوگند به خداوندى كه محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به به حق به پيامبرى برانگيخت اگر پدرم از همه گنهكاران زمين شفاعت كند خداوند شفاعت او را مى‌پذيرد.
سپس فرمود: آيا پدرم در آتش است و پسر او تقسيم كننده بهشتيان و دوزخيان است؟ سوگند به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قيامت نورهاى همه خلائق را تحت الشعاع قرار مى‌دهد جز نور محمد صلى الله

---

[452] [بنى اسرائيل / 33.].

[453] [پيكار صفين.].

علیه و آله و سلم و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیهم السلام و امامان معصوم از فرزندانش. آگاه باشید که نور ابوطالب از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش آدم (علیه السلام) آن را آفریده است. [۴۵۴]

342- فرمانده دانا

عدی بن حاتم می‌گوید: در جنگ صفین از حضرت علی (علیه السلام) شنیدم که با صدای بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاویه و اصحابش را به قتل می‌رسانم. ولی در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاءالله، من نزدیک آن حضرت بودم به آن حضرت عرض کردم ای امیرمؤ منان (علیه السلام) تو سوگند یاد کردی که معاویه و یارانش را می‌کشی، ولی آهسته گفتی ان شاء الله. علی (علیه السلام) فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ یک نوع خدعه است؛ من در نزد مؤ منان دروغ نمی‌گویم خواستم یارانم را بر دشمنان بشورانم و روحیه بدهم.
بدان که وقتی خداوند موسی (علیه السلام) را همراه با برادرش به سوی فرعون فرستاد؛ فرمود: ای موسی و هارون نزد فرعون طاغی بروید با نرمش با او سخن بگویید شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد [۴۵۵]
با اینکه خداوند می‌دانست که فرعون نه متذکر می‌شود و نه از خدا می‌ترسد ولی این فرمان خدا از این رو بود که موسی را برای رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجیع بیشتری کرده باشد. [۴۵۶]

343- رشوه برای علی

اشعث بن قیس برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوای لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت. علی (علیه السلام) بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزایت اشک بریزند آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آئین حق بازداری؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من بدهند که پوست جوی از دهان مورچه ای به ظلم

---

[454] [الغدیر، ج 7 ص 386.]

[455] [۴۵۵] [طه / 43 و 44.]

[456] [وسائل الشیعه، ج 11، ص 102.]

بگیرم هرگز این کار را نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزش تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار ...[457]

344– اعتکاف امام علی

در ایام اعتکاف علی (علیه السلام) در مسجد کوفه معتکف بود. هنگام افطار عربی نزد آن حضرت آمد. امام (علیه السلام) از انبان نان جو کوبیده شده خود را در آورد و مقداری به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسین علیهم السلام حرکت کرد و بعد از آنکه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض کرد: مردی را در مسجد غریب دیدم که جز این کوبیده نان جو چیزی نداشت. دلم برای او سوخت می‌خواهم کمی از این غذای شما را برای او ببرم تا او هم میل کند.
حسنین علیهم السلام به گریه افتادند و گفتند: او پدر ما امیرالمؤ منین (علیه السلام) است که به این ریاضت با نفس خود مجاهدت می کند.[458]
لذا امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: به خدا سوگند جدم چنان بود که مانند بندگان غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست ... و در مدت خلافتش د آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره ای نیندوخت، به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید و خود نان جو با سرگه می‌خورد و هرگاه با دو کار خدا پسندانه رودررو می‌شد، سخت ترین آنها را انتخاب می کرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد کار خود آزاد کرد در حالیکه دستش خاک آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت می‌فرماید:
من در خوراک و پوشاک بدانگونه ام که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند می‌تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع حال خود راضی می‌شود.
آن شیر دلاور که برای طمع نفس
بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود[459]

---

457 [تفسیر نمونه.]

458 [ذخایر الملوک.]

459 [جلال الدین مولوی.]

345– اطاعت امام یا دعوت دشمن

در روز صفین یکی از بنی هاشم و از یاران علی (علیه السلام) از فامیلهای علی (علیه السلام) بنام عباس بن ابی ربیعه ایستاده بود در میدان و در زاویه ای از لشکر، ناقل ماجرا عبدالعرز است، ناگهان یک مرد شامی از لشکر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ کرد، عباس گفت: می‌آیم بشرط اینکه از اسب خود پایین بیایی، هر دو پایین آمدند هر دو اشتهار به شجاعت داشتند و همه حواس های دو لشکر متوجه این دو نفر شد شروع به پیکار کردند لیکن هیچ کدام نتوانستند ضربه ای به یکدیگر بزنند عبدالعرز می‌گوید: پشت عباس بودم عباس یک وقت متوجه سوراخ زیر زره قرار بن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره کرد و با نیزه ضربه ای به او زد و یک مرتبه تکبیر از مردم عراق بلند شد و یک اضطراب خاصی به لشکر کفر وارد شد و عباس سر او را جدا کرد عبدالعرز می‌گوید: دیدم پشت سرم یکی دارد آیه قرآن می‌خواند دیدم علی (علیه السلام) است از من سؤ ال کرد چه کسی بود که جنگیدید؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو بیاید رفتم گفتم آمد خدمت آقا: دیدم علی (علیه السلام) غضب کرد، که چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتی مگر نگفتم به میدان نروید. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمی‌شد نروم به میدان.

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامی، بعد غضب آقا فروکش کرد آنگاه امام به آسمان سربلند کرد و گفت: خدایا من از عباس گذشتم تو نیز از او بگذر، معاویه وقتی فهمید که این قتل انجام شده خیلی ناراحت شد و گفت هر کس برود عباس بن ابی ربیعه را بکشد صد ظرف طلا و صد حوله می‌دهم و ... و ... دو مرد از قبیله بنی لوخت از قابلان لشکر شام و شجاعان لشکر، گفتند: ما او را خواهیم کشت، آمدند میدان و عباس را صدا زدند برای جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا امیرالمؤ منین اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد می‌آیم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب کردند حضرت فرمودند: معاویه نمی‌خواهد از بنی هاشم کسی روی زمین باشد، می‌گویند قد و حجم بدن عباس مثل علی (علیه السلام) بود و علی (علیه السلام) لباس عباس را گرفت و خود شمشیر و اسب او را گرفت و رفت به میدان آنها، از علی (علیه السلام) سؤ ال کردند به تمسخر که امیرت اجازه جنگیدن داد، علی (علیه السلام) فورا یک آیه خواند: (خداوند به کسانی که مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد.(

علی (علیه السلام) جنگ کرد و آنها را کشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض کرد، خبر به معاویه رسید: معاویه

گفت: لج بازی من باعث شد این دو نفر نیز کشته شوند وای بر من، عمرو عاص گفت: وای بر آنها که کشته شدند، معاویه گفت: زمان شوخی نیست عمرو عاص گفت: شوخی نمی‌کنم راست می‌گویم.[460]

346- ایرانیان حاکم می‌شوند و..

روزی امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن حال مردی نزد حضرت رسید و آهسته در گوش امام مطلبی را گفت که آثار خشم در صورت آن حضرت پدیدار شد، آنگاه حضرت سکوت کرد. ناگاه اشعث بن قیس از سر و کله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزدیک منبر امام رساند و عرض کرد: یا علی (علیه السلام) این سرخرها (ایرانیان) در مقابل روی شما بر ما چیره و غالب شدند ولی شما از آنها جلوگیری نمی‌کنید.

صعصعهٔ بن صوحان که یکی از یاران باوفای امام بود با شنیدن این اهانت دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون).

... امام (علیه السلام) در حالیکه از گفتار اشعث سخت عصبانی شده بود به موعظه مردم ادامه داد و فرمود: این شکم کنده‌ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنان (ایرانیان) روزی های گرم بخاطر خدا فعالیت می‌نمایند و عربها از من می‌خواهند که آنها (ایرانیان) را از خود طرد و دور کنم، تا از ستمکاران باشم. سوگند به ایزد متعال که دانه را شکافته و آدمی را آفریده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: والله لضربنكم علی الدین عودا کما ضربتمو هم علیه بد؛ بخدا سوگند همچنانکه در آغاز، شما پیروز و حاکم بر ایرانیان می‌شوید. در آینده ایرانیان نیز حاکم و بر شما و غالب گردند و شما را سرکوب خواهند نمود[461]

-347

امام علی علیه السلام در کتب اهل سنت

راستی درباره عظمت و فضائل و مقامات امیرمؤمنان علی(ع) سخن گفتن هرچند در ابتدا سهل می‌نماید ولی با مقداری فرورفتن در بحر فضائل بی‌شمار او انسان متوجه می‌شود که بیان فضائل سخت مشکل و دشوار است «که

---

[460] [تتمهٔ المنتهی].

[461] . [نهج السعاده، ج 2، ص 703.].

عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکلها»

زیبا گفته خلیل بن احمد وقتی از او درباره فضائل علی(ع) پرسش شد: «کیف اصف رجلاً کتم اعادیه محاسنه و حسداً و احبّائه خوفاً و ما بین الکلمتین ملأالخائفین؛(1) چگونه می‌توانم مردی را توصیف کنم که دشمنانش از روی حسادت و دوستانش از ترس(دشمنان)محاسن او را پنهان نمودند، در بین این دو رفتار شرق و غرب عالم محامدش را فراگرفته است.

آنچه پیش رو دارید نگاهی است گذرا به فضائل و اوصاف امیرمؤمنان علی(ع) از زبان پیامبر اکرم(ص) در منابع اهل سنّت چرا که: خوشتر آن باشد که وصف دلبران / گفته آید در کتاب دیگران

علی را جز خدا و نبی(ص) نشناختند
راستی این اعجوبه کون کیست که همه در شناخت او در مانده‌اند، عدّه‌ای او را تا سر حدّ خدایی بالا برده‌اند، و عدّه‌ای حتی در بندگی او شک دارند که: در مسجد کوفه شهیدش کردند. گفتند مگر اهل نماز است علی؟! و آن که او را حقیقتاً شناخت خدای او و رسول خدایش بود.

پیامبر اعظم(ص) خطاب به علی(ع) فرمود: «یا علی ما عرف اللّه حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر اللّه و غیری؛(2) ای علی! خداوند متعال را نشناخت به حقیقت شناختش جز من و تو، و تو را نشناخت آن گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.»

و در جای دیگر فرمود: «یا علی لایعرف اللّه تعالی الّا انا و انت و لایعرفنی الّا اللّه و انت و لا یعرفک الّا اللّه و انا؛(3) ای علی! خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا نشناخت جز خدا و تو و تو را نشناخت مگر خدا و من.»

فضائل بی‌شمار
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست / که‌تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم
پیامبری هم که علی را شناخته اعتراف دارد که فضائل او قابل شماره و احصی نیست.

ابن عباس می‌گوید پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لو انّ الفیاض(4) اقلام و البحر مدادٌ و الجنّ حسّابٌ و الانس کتابٌ مااحصوا فضائل علیّ بن ابی طالبٍ؛(5) اگر انبوه درختان (و باغها) قلم، و دریا مرکب، و تمام جنّیان حسابگر، و تمام انسان‌ها نویسنده باشند قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نخواهند بود»

و در جای دیگر پیامبر اعظم فرمود: «انّ اللّه تعالی جعل لاخی علیٍّ فضائل لاتحصی کثرهً فمن ذکر فضیلهً من فضائله مقرّابها غفر اللّه له ما تقدّم من ذنبه و ماتأخّر؛ براستی خداوند برای برادرم علی(ع) فضائل بی‌شماری قرار داده است که اگر کسی یکی از آن فضایل را از روی اعتقاد و اعتراف بیان نماید، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد.

و من کتب فضیلهً من فضائله لم تزل الملائکهٔ تستغفرله ما بقی لتلک الکتابه رسم، و من استمع فضیلهً من فضائله کفّر اللّه له الذّنوب الّتی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتابٍ من فضائله کفّر اللّه له الذّنوب الّتی اکتسبها بالنّظر،(6)

اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بنویسد، تا هنگامی که آن نوشته باقی است، ملائکه برای او استغفار می‌کنند و اگر کسی یکی از فضائل آن حضرت را بشنود، خداوند همه گناهانی را که از راه گوش انجام داده است می‌بخشد، و اگر کسی به نوشته‌ای درباره فضائل علی(ع) نگاه کند، خداوند تمام گناهانی که از راه چشم کرده است می‌پوشاند و از آن در می‌گذرد.»

آنچه خوبان دارند تو تنها داری
علی نه تنها اوصاف خوبان عالم را داراست و «آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد» بلکه اوصاف تمامی پیامبران اولواالعزم را که عصاره هستی هستند بجز پیامبر خاتم در او جمع آمده است.

بیهقی یکی از دانشمندان نامی اهل سنّت چنین روایت نموده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من احبّ ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوحٍ(ع) فی تقواه و ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی عبادته فلینظر الی علی بن طالب علیه الصّلوهٔ و السّلام؛(7) هر کسی دوست دارد به علم و دانش آدم بنگرد و مقام تقوا و خودنگهداری نوح را(مشاهده نماید) و

بردباری ابراهیم(نظاره کند) و به عبادت موسی(ع) (پی ببرد) باید به علی بن ابی طالب(ع) نظر بیندازد.»

مناقب، روایت فوق را در دو مورد به این صورت نقل نموده است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی مهمه و الی یحیی بن زکریّا فی زهده، و الی موسی بن عمران فی بطشه، فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛(8) هر کس می‌خواهد دانش آدم را، فهم (ژرف) نوح را، و زهد یحیی را و قاطعیّت موسی بن عمران را بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند.»

محبت و علاقه پیامبر(ص) به علی(ع)
هر کس جامع کمالات باشد محبوب دلها نیز هست، پیامبر اکرم(ص) که خود محبوب عالمیان و خوبان و پاکان است، عاشق شیدای علی است، چرا که به تصریح آیه مباهله، علی جان پیامبر است «انفسنا» و جان هر کس شیرین و دوست داشتنی است.
به همین جهت بارها پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود: «من احبّ علیّاً فقد احبّنی...؛(9) هر کس علی را دوست بدارد به من محبّت ورزیده است.» و فرمود: «محبّک محبّی و مبغضک مبغضی؛(10) دوستدار تو دوست من است، و دشمن تو دشمن من.»

شخصی از پیامبر اکرم(ص) پرسید: «یا رسول اللّه انّک تحبّ علیّاً؟ قال: او ماعلمت انّ علیّاً منّی و انا منه؛(11) ای رسول خدا علی(ع) را دوست می‌داری؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که علی از من و من از اویم.»
آیا کسی جان شیرین و پاره تنش را دوست نمی‌دارد؟

مناقب با اسنادش از رسول خدا نقل می کند که آن حضرت فرمود: «انّ اللّه عزّ و جلّ امرنی بحبّ اربعةٌ من اصحابی و اخبرنی انّه یحبّهم. قلنا: یا رسول اللّه من هم؟ فلکنّا یحبّ ان یکون منهم، فقال: الا انّ علیّاً منهم ثم سکت، ثمّ قال: الا انّ علیّاً منهم ثمّ سکت؛(12) براستی خدای عزیز و جلیل مرا امر کرده است به دوستی چهارنفر از اصحاب، و خبر داد مرا که خداوند(نیز) آنها را دوست می‌دارد، گفتم: ای رسول خدا آنها کیستند؟ پس هر یکی از ماها دوست داریم جزو آنان باشیم. پس فرمود: آگاه باشید علی از آنهاست، سپس سکوت کرد، دوباره فرمود: به راستی علی از آنهاست و سکوت کرد.»

عایشه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) به حالت احتضار درآمد فرمود: ادعوا الیّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید، من به سراغ ابی بکر رفتم و او را احضار نمودم. وقتی ابابکر بر پیغمبر داخل شد حضرت نظری به سوی او افکند سپس از او روی گردانید و (برای مرتبه دوم) فرمود: «ادعوا الیّ حبیبی؛ محبوب مرا بخوانید. آنگاه حفصه عمر را احضار کرد پیغمبر همان گونه که از ابی‌بکر روی گردانید از عمر نیز روی گرداند. عایشه گوید: من گفتم وای بر شما پیغمبر علی بن ابی طالب(ع) را می‌خواند، سوگند به پروردگار جز علی را نمی‌خواهد. پس رفتند سراغ علی (ع)، وقتی که پیغمبر علی را دید، او را محکم به سینه چسبانید آنگاه در گوش آن حضرت هزار حدیث بیان فرمود که هر حدیثی راهگشای هزار حدیث بود.»(13)

از ابن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیّ منّی مثل رأسی من بدنی؛(14) علی نسبت به من مانند سر است نسبت به بدن.»

صد البته که محبّت‌های پیامبر اکرم(ص) به علی صرف محبّت عاطفی نیست بلکه بر اساس لیاقت‌ها و کمالاتی است که مولا علی(ع) دارا می‌باشد که به نمونه‌هایی از کمالات و فضائل آن حضرت، از زبان خود پیامبر اکرم(ص) اشاره می‌شود.

علم علی(ع)

علم و دانش علی اکتسابی نیست تا استاد برتر از خود و شاگردان و هم دوره‌هایی همسان خود داشته باشد، بلکه علم او «لدنی» است و و ریشه در علم الهی و آسمانی دارد، به این جهت علم او برهمه انسان‌های معمولی و غیر مرتبط با وحی آسمانی برتری و امتیاز دارد، و به همین جهت است که حتی در منابع اهل سنّت نیز از او به عنوان «اعلم النّاس» یاد شده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1- پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اعلم امّتی من بعدی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؛(15) داناترین امّت من بعد از من علی بن ابی‌طالب(ع) است.»

2- عبداللّه بن مسعود می گوید، پیامبر اکرم(ص) فرمود: «قُسّمت الحکمهٔ علی عشرهٔ اجزاءٍ فاعطی علیّ تسعهٔ و النّاس جزءً واحداً؛(16) حکمت (و دانش) به ده جزء تقسیم شده است و به علی نه قسمت آن و به (مابقی مردم) یکدهم داده شده است.»

تمامی علوم بشری و پیشرفت‌های آن جزء همان یکدهم است، و علم علی(ع) نه برابر دانش تمامی بشریت است. و راز آن هم این است که ریشه در مهبط وحی الهی یعنی پیغمبر اکرم(ص) دارد، که خود فرمود: «انا مدینهٔ العلم و علیٌ بابها، فمن ارادالعلم فیأت الباب؛(17)من شهر علم (الهی و وحیانی) هستم و علی دَرِ آن است پس هر کس اراده دانش دارد باید از درب (شهر) وارد شود

3- عایشه درباره علی(ع) می گوید: «هو اعلم النّاس بالسّنهٔ؛(18) او داناترین مردم نسبت به سنّت (پیامبر اکرم(ص)) می‌باشد.» ای کاش خود عائشه به این حدیث عمل می کرد، و به توصیه‌های امیرمؤمنان(ع) توجّه می کرد و جنگ جمل را به وجود نمی‌آورد.»

4- پیامبر اکرم(ص) بعد از تزویج فاطمه به علی(ع) به دختر خود فرمود: «زوّجتک خیر اهلی، اعلمهم علماً و افضلهم حلماً و اوّلهم سلماً؛(19) تو را به تزویج بهترین بستگانم و اهلم درآوردم، که از نظر دانش داناترین، و از نظر حلم و بردباری برترین، و از نظر اسلام اوّلین می‌باشد.»

عبادت علی(ع)

عبادت و بندگی مولا امیر مؤمنان علی(ع) شهره جهان است، و مرکز ثقل مقامات و منزلت‌های علی(ع) در کنار علم خدادادی همان عبادت‌ها و نمازها و ناله‌ها و نیازهای شبانه اوست، این مسئله تا آنجا اهمیت دارد که خداوند به ملائکه مباهات و فخرفروشی بوسیله عبادت‌های امیرمؤمنان می کند.

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: صبحگاهی جبرئیل با شادی و حالت بشارت بر من وارد شد. گفتم حبیب من چه شده تو را خوشحال و بشارت رسان می‌بینم؟ پس گفت: ای محمد!(ص) چگونه خوشحال نباشم و حال آن که چشمم بخاطر اکرامی که خداوند نسبت به برادرت و جانشینت و امام امتت علی بن ابی طالب روا داشته، روشن شده است،

پس پیامبر اکرم(ص) فرمود: چگونه خداوند برادرم و امام امتم را گرامی داشته است؟

«قال: باهی بعبادته البارحهٔ ملائکته و حملهٔ عرشه و قال: ملائکتی انظروا الی حجّتی فی ارضی علی عبادی بعد نبیّی، فقد عفر خدّه فی التّراب تواضعاً لعظمتی، اشهدکم انّه امام خلقی و مولی بریّتی؛(20)گفت: خداوند با عبادت دیشب علی بر ملائکه و حاملان عرش مباهات نموده است. و فرموده است: ملائکه من نگاه کنید به حجّتم بر برندگانم در زمین بعد از پیغمبرم، براستی صورت و گونه‌اش بر خاک نهاده است بخاطر تواضع در مقابل عظمت من، شما را شاهد می‌گیرم که او (علی) پیشوای مخلوقم، و سرپرست مردمان من می‌باشد.»

در منابع شیعه آن قدر از عبادت امیرمؤمنان(ع) سخن به میان آمده که نیاز به یک کتاب دارد، خالی از لطف نیست که به ترجمه یک روایت اشاره کنیم:

ضراربن ضمره در حضور معاویه درباره علی(ع) چنین گفت: «پس خدا را شاهد می‌گیرم که او را در بعض جایگاهش دیدم. در وقتی که شب پرده‌های تاریکی‌اش را انداخته بود و ستارگان ظاهر شده بودند، در حالی که در محرابش ایستاده بود و محاسن خود را بر دست گرفته و مانند انسان مار گزیده به خود می‌پیچید و چون انسان غمدیده گریه می‌کرد... (گویا هنوز آواز او را در گوش جان دارم که می‌فرمود:) آه آه از کمی توشه، طولانی بودن سفر، وحشت راه و بزرگ بودن جایگاه ورود.»

پس آنگاه اشک معاویه جاری ش دو با آستینش آن را پاک کرد و دیگران هم اشک ریختند سپس معاویه گفت، آری ابوالحسن چنین بود...»(21)

نیمه شب زمزمه‌ای هست بلند / که مرا می‌گسلد بند از بند
هست جانسوزتر از ناله نی / کرده صد ناله به یک زمزمه طی
چه روان بخش صدایی دارد / سوز عشق است و نوایی دارد
بس که با شور و نوا دمساز است / به سماوات طنین انداز است
آسمان‌ها همه با آن عظمت / رفته زین حال فرو در حیرت

دشت و صحرا همه در بهت و سکوت / که بلند است نوای ملکوت

این نوای ابدیت ازلیست / شاید آهنگ مناجات علی است

نیمه شب خلوت و رازی دارد / با خدا راز و نیازی دارد(22)

امامت علی(ع)

آن علم بی پایان و آن عبادت بی مثال زمینه لیاقت امامت و پیشوایی او را فراهم نموده است. روایاتی که بر امامت بلافصل آن مولا در منابع اهل سنّت وجود دارد بیش از آن است که منعکس گردد و از طرفی حدیث معروف ثقلین، حدیث منزلت، حدیث یوم الدّار، حدیث غدیر و امثال آن که معروفند و متواترند بارها مطرح شده و در منابع فراوانی آمده است. آنچه در این جا بدان اشاره می کنیم برخی روایاتی است که دلالت صریحتری دارند و کمتر در گفته‌ها به آن‌ها اشاره شده است:

1- پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود: انگشتر به دست راست کن تا از مقرّبین باشی،عرض کرد یا رسول اللّه ؟ چه انگشتری بر دست کنم. فرمود: عقیق سرخ پس براستی آن کوه و سنگی است که به وحدانیّت خدا اقرار کرده است: «ولی بالنّبوّة ولک بالوصیّة ولولدک بالامامة...؛(23) و به نبوت من و جانشینی (بلافصل) تو و امامت (یازده نفر) فرزندانت اقرار نموده است.»

2- از ابن بریده...نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لکلّ نبیٍ وصیّ و وارث و انّ علیّاً وصیی و وارثی؛(24) برای هر پیغمبری جانشین و وارثی است، و براستی علی جانشین و وارث من است.»

3- در روایت مربوط به عبادت آن حضرت این جمله را داشتیم که خداوند به ملائکه‌اش فرمود: «اشهدکم انّه امام خلقی و مولی بریّتی؛(25) شما را شاهد می گیرم که او (علی) امام مخلوقم و سرپرست آفریده‌های من است.»

4- عمروبن میمون از ابن عباس نقل نموده که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «انت ولیّ کلّ مؤمنٍ بعدی؛(26) یا علی! تو بعد از من رهبر و سرپرست تمام مؤمنین هستی.»

در این حدیث با توجّه به کلمه «بعدی» معنای ولیّ صراحت در رهبری و امامت دارد، و معنی ندارد که پیامبر بفرماید

تو محبوب مؤمنان بعد از من هستی.

راستی باید گفت پیامبر اکرم(ص) در معرّفی علی(ع) و بیان منزلت‌ها و مقامات امیرمؤمنان (ع) هرگز کوتاهی نکرد و با شیوه‌های مختلف محوریت و رهبریت او را به جامعه معرّفی نمود، گاه دست او را بالا برد و فرمود: «این علی مولا و رهبر مردم است» و گاه می‌فرمود: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا...؛(27) علی با قرآن است و قرآن با علی(ع) است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند.»

و گاه او را محور حق معرّفی نمود، در حدیث متواتر این جمله آمده است که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض یوم القیامهٔ؛(28) علی با حق است و حق با علی است و هرگز آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

در روایت دیگر فرمود: «سیکون من بعدی فتنهٔ، فاذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فانّه الفاروق بین الحقّ و الباطل؛(29) بزودی بعد از من فتنه(ها) پیدا می‌شود، پس همراه علی بن ابی طالب باشید، زیرا او(معیار) جدا کننده بین حق و باطل است.»
و فرمود: « کسی که از علی جدا شود از من جدا شده، و کسی که از من جدا شود از خدا فاصله گرفته است.»(30)

قرآن در شأن علی(ع)
آیات فراوانی را علمای اهل سنّت و مفسرین آنها در شأن امام علی(ع) تفسیر کرده‌اند و در تأیید آن روایاتی را از پیغمبر اکرم(ص) آورده‌اند به طوری که برخی از آنها مانند ابن حجر، خطیب بغدادی، سیوطی، گنجی شافعی، ابن عساکر، شیخ سلیمان قندوزی و... از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: «نزلت فی علیّ ثلاث مأئهٔ آیه؛(31) سیصد آیه در شأن علی(ع) نازل شده است.»

و همین ابن عباس از پیامبر اکرم(ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «ما انزل آیهٔ فیها «یا ایّها الذین آمنوا» و علیّ رأسها و امیرها؛و آیه‌ای که در آن «یا ایّها الذین آمنوا» آمده، نازل نکرده است خداوند مگر آن که علی در رأس آن قرار دارد.»(32) یعنی تمامی این آیات در ابتدا و قبل از همه در شأن علی و مربوط به آن حضرت است.

اطاعت از علی(ع)

وقتی علی(ع) امام و پیشوای مردم است و محبوب پیغمبر، و دارای علم لدنّی و الهی، و در اوج طاعت و بندگی قرار دارد، و معیار حق و باطل و ثقل جدا نشدنی از قرآن بحساب می‌آید بر مردم است که از او و هر کس را که او تعیین نموده است اطاعت کنند، و این اطاعت لازم و ضروری است پیامبر عظیم الشأن درباره اطاعت و پیروی از امیرمؤمنان تعبیرات فوق العاده ارزشمندی دارد که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1- سلمان با سندش به فاطمه زهرا(س) نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «علیکم بعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام فانّه مولاکم فاحبّوه، و کبیرکم فاتّبعوه، و عالمکم فاکرموه، و قائدکم الی الجنّهٔ(فعزّزوه) و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه، احبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی، ماقلت لکم فی علیٍّ الّا ما امرنی به ربّی جلّت عظمته؛(33)

بر شما باد به (همراهی) علی بن ابی طالب علیه السلام، براستی او مولا و سرپرست شماست پس او را دوست بدارید، و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید و دانشمند شماست پس از او اکرام کنید و پیشوای شما به سوی بهشت است پس او را عزیز دارید، هرگاه شما را (به کاری) دعوت کند اجابت کنید، و اگر دستور داد اطاعت کنید، بخاطر دوستی من او را دوست بدارید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ شمارید.(بدانید) من چیزی درباره علی به شما نگفتم جز آنچه خدای بزرگ عظمت به آن امر کرده است.»

حدیث آن قدر گویا و روشن است که نیازی به هیچ توضیحی ندارد، و بالصراحهٔ می گوید آنچه درباره علی(ع) سفارش شده، تماماً اوامری است که از سوی خداوند متعال صادر شده است راستی اگر جامعه اسلامی فقط به همین حدیث عمل می کردند، این همه دچار انحراف و اختلاف و انشعاب نمی‌شدند.

2- پیامبراکرم(ص) به عمّار فرمود: «یا عمّار! ان رأیت علیّاً قدسلک وادیّاً و سلک النّاس وادیاً غیره فاسلک مع علیّ ودع النّاس انّه لن بدلک علی ردی و لن یخرجک من الهدی؛(34) ای عمّار! اگر دیدی علی به راهی می‌رود، و مردم به راهی غیر از او، تو با علی حرکت کن، و مردم (دیگر) را رها کن، زیرا علی (فقط بر حق هدایت می کند و) بر بدی و پستی راهنمایی نمی کند و از هدایت خارج نمی‌سازد.»

و با تأسف باید گفت اکثریت مردم به هر راهی رفتند و سرشان به سنگ خورد، جز راه علی را. و فقط گروه قلیلی در طول تاریخ با علی و راه علی و اهداف و آرمان‌های علی ماندند.

محبّت به علی(ع)

یقیناً اطاعت و پیروی بدون محبت و عشق یا ممکن نیست و یا بسیار سخت و طاقت فرساست.

آنچه اطاعت و پیروی صددرصد از یک امام و پیشوا را شیرین و سهل و راحت می‌سازد محبّت به آن رهبر است.

علی(ع) از رهبرانی است که در طول تاریخ محبوب بوده است، درباره محبّت به آن حضرت آن قدر روایات فراوانی وجود دارد که یک کتاب قطور خواهد شد، آنچه به عنوان حسن ختام بیان می‌شود برخی روایات است از منابع اهل سنّت:

1- پیامبراکرم(ص) فرمود: «عنوان صحیفهٔ المؤمن حبّ علیّ بن ابیطالب(ع)؛ سرلوحه و تیتر نامه کردار مؤمنین دوستی علی بن ابی طالب است. هر کس دوست می‌دارد زندگیش همانند من(خداپسندانه) باشد و مردنش همانند من و جایگاهش در بهشتی باشد که پروردگارم درختان آن را کاشته باید «دوستدار علی» باشد و دوستان علی را نیز دوست بدارند، و به پیشوایان پس از من (از فرزندان علی) اقتدا نمایند زیرا آنان عترت و ذریه و فرزندان من هستند و از گِل من به وجود آمده‌اند، و از طرف خدا رزق و علم داده شده‌اند، وای بر تکذیب کنندگان فضل آنها از امّت من، آنانی که صِله من با آنها را قطع می کنند، و خداوند شفاعتم را به آنها نرساند.»(35)

2- جابر از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است که پیامبر فرمود: «جبرئیل از طرف خدای عزیز و جلیل ورقه سبزی از یاس را آورد که بر روی آن (با رنگ) سفید نوشته بود: «انی افترضت محبّهٔ علیّ بن ابی طالب علی خلقی عامهً، فبلّغهم ذلک عنّی؛(36) براستی من محبت علی را بر همه مردم واجب کردم و این را از طرف من (به همه) برسان.»(37)

3- ابوبرزه می گوید: پیامبر اکرم در حالی که ما نشسته بودیم فرمود: روز قیامت از چهار چیز پرسش می‌شود قبل از آن که کسی قدم از قدم بر دارد: 1- از عُمر که کجا فانی نموده 2- از بدنش که کجا کهنه کرده 3- و از مالش که

از کجا آمده و کجا مصرف شده است 4- و عن حبّنا اهل البیت؛ و از دوستی ما اهل بیت پرسش می‌شود. فقال له عُمَرُ: فما آیۀ حبّکم من بعدکم؟ قال: فوضع یده علی رأس علیّ - و هو الی جانبه - و قال ان حبّی من بعدی حبّ هذا؛ پس عمر به حضرت عرض کرد: نشانه محبّت به شما بعد از شما چیست؟ راوی می‌گوید: پیامبر دست خود را بر سر علی - در حالی که در کنارش نشسته بود - قرار داد و فرمود: براستی محبّت به من بعد از (مرگ) من محبّت به این (علی) است.»(38)

4- مناقب با اسنادش از پیامبر اکرم(ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «یا علی! هرگاه بنده‌ای خدای عزیز و جلیل را بندگی کند همانند آن مقداری که نوح در میان قومش ماند(بیش از هزار سال) و برایش به اندازه کوه احد طلا باشد و آن را در راه خدا ببخشد، پس آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرّف شود سپس در میان (کوه) صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، ولی محبّت و ولایت تو را نداشته باشد، ای علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد.»(39)

و راستی با این نمونه‌ها و صدها امثال آن درباره محبّت علی(ع) باز کسی می‌تواند دشمن علی باشد جز کسانی که پیامبر اکرم(ص) آنها را این گونه معرّفی نمود: «فانّه لایبغضک من العرب الّادعی ولامن الانصار الّا یهودی و لا من سایر النّاس الّا شقی؛(ای علی!) براستی تو را دشمن نمی‌دارد از عرب مگر کسی که زنازاده باشد و نه از انصار مگر کسی که یهودی باشد، ونه از سایر مردم مگر کسی که شقی باشد.»[۴۶۲]

پی‌نوشت‌ها:

1- روضۀالمتقین، ج 13، ص 265.

2- مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 268.

3- محمد تقی مجلسی، روضۀالمتقین، ج 13، ص 273.

4- در نقل بحارالانوار دارد، «الرّیاض = با همه درختان» ر ک بحارالانوار، ج 28، ص 197 و بحار ج 35، ص 8 - 9.

5- المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ص 32، ابن شاذان، مأۀ منقبه، قم

---

[462] سید جواد حسینی

مدرسةالامام المهدی(ع)، ص 177، حدیث 99، این حدیث را منابع متعدد اهل سنت مانند، عسقلانی، لسان المیزان، ج 5، ص 62، ذهبی، میزان الاعتدال، ص 467و...نقل نموده است.

6- المناقب، همان ص 32، حدیث 2؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 19، ینابیع المودة، قندوزی باب 56، مناقب السبعون، حدیث 70.

7- به نقل از شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقافه، 1416، ص 416، مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق، ج 2، ص 363؛ علامه حلّی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم، ص 221.

8- المناقب همان، ص 83، حدیث 70، و ص 311، حدیث 309.

9- کنزالعمّال، متقی هندی، بیروت، مؤسسة الرساله، ج 11، ص 622، حدیث 33024.

10- همان، روایت 33023.

11- المناقب، همان، ص 64.

12- همان، ص 69، حدیث 42.

13- خصال صدوق، جامعه مدرسین، ج 2، ص 651.

14- المناقب، همان، ص 144، روایت 167.

15- همان، ص 82، روایت 67، فرائد السمطین، جوینی، ج 1، ص 97، کفایة الطالب، الکرخی ص 332.

16- همان، ص 82، روایت 68 ؛ و حلیة الاولیاء، ابی نعیم، ج 1، ص 64.

17- المناقب، همان، ص 91، روایت 84، انساب الاشراف، ج 2، ص 124.

18- کنزالعمّال، همان، ج 11، ص 605، حدیث 32926.

19- المناقب، همان، ص 319، حدیث 322.

20- بحارالانوار، داراحیاء التراث العربی، ج 41، ص 21 ذیل روایت 28.

21- اشک شفق، ص 182.

22- المناقب، ص 326، ح 335.

23- همان، ص 85، روایت 84.

24- همان، ص 319، حدیث 322.

25- ابن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، بیروت، مکتبةالمعارف، ج 7، ص346.

26- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه، ج 3، ص 124، ینابیع المودة، سلیمان

قندوزی، باب 20، ص 103، تاریخ الخلفاء سیوطی، باب فضائل علی(ع)، ص173.

27- المستدرک للحاکم همان، ج 3، ص 124، حدیث 61، فرائد السمطین، همان، ج 1، ص 439، ینابیع المودة، همان، باب 20، ص 104، هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135.

28- المناقب، همان، ص 105، روایت 108.

29- همان، ص 105، روایت 109.

30- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 6، ص 221، شماره 3275؛ ینابیع المودة، همان، باب 42، ص 148؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 2، ص 431.

31- المناقب، همان، ص 267، ح 249.

32- المناقب، همان، ص 316، حدیث 316؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 78.

33- کنزالعمال، همان، ج 11، ص 614، روایت 32971.

34- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 4، ص 410، و ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 86.

35- المناقب، همان، ص 66، روایت 37.

36- همان، ص 77، روایت 59.

37- المناقب، ص 67، روایت 40؛ خوارزمی مقتل الحسین، ج 1، ص 69، ینابیع الموده، همان ص 252؛ و ج 2، ص 76 ؛ لسان المیزان، ج 5، ص 219 ؛ مودة القربی، شافعی همدانی، چاپ لاهور؛ ص 64 ؛ مناقب ابن مردویه، ص 73.

38- المناقب، خوارزمی، همان، ص 323، روایت 330.

-348

امیرمومنان علی علیه السلام درباره سوابق خود فرمود:

همانا خداوند سبحان حضرت محمد(ص) را مبعوث فرمود: در روزگارانی که عرب کتابی نخوانده و ادّعای وحی و پیامبری نداشت، پیامبر اسلام(ص) با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند... به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شکست خورد و عقب نشست...در این راه هرگز ناتوان نشدم و

نترسیدم، و خیانت نکردم، و سستی در من راه نیافت به خدا سوگند درون باطل را می شکافم تا حق را از پهلویش بیرون کشم.[463]

-349

صبر و بردباری علی

حقا که باید گفت صبر علی را هیچ کس نداشته و ندارد او در مقابل غصب خلافت و آن همه توهین ها به شخص او و همسر گرامیش فاطمه زهرا(س) صبر و بردباری نمود با آن که توان و قدرت مقابله را داشت ولی برای حفظ مصالح جامعه اسلامی و وحدت آن همه را تحمّل نمود، خود می فرماید: «در اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زای تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت، و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

فرأیت انّ الصّبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً؛([464])پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشمم و استخوان در گلویم مانده بود. و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

در جای دیگر فرمود: «براستی می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم. و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.»[465]

350- غریبی با غریبه ای نشسته؟!

روایت شده هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهم السلام و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوی کوفه باز می‌گشتند کنار ویرانه ای پیرمرد بینوا و نابینایی را دیدند که پریشان بود و خشتی زیر سر نهاده و گریه می کرد از او پرسیدند، تو کیستی؟ و چرا نالان و پریشان هستی؟ او گفت: من غریبی بینوا هست در اینجا مونس و غمخواری

[463] نهج البلاغه..خطبه 105، ص 192
[464] خطبه 3، ص 44.
[465] خطبه 74، ص 122.

نداریم یکسال است که من در این شهر هستم هر روز مرد مهربان و غمخواری دلسوز نزد من می‌آمد و احوال مرا می‌پرسید و غذا به من می‌رسانید و مونس مهربانی من بود ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جویا نشده است. گفتند: آیا نام او را می‌دانی؟ گفت: نه. گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟ گفت: من نابینایم نمی‌دانم رنگ و شکل او چگونه بود. گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟ گفت: پیوسته زبان و به ذکر خدا مشغول بود وقتی که او تسبیح و تهلیل می گفت: زمین و زمان و در دو دیوار با او همصدا و همنوا می‌شدند وقتی که کنار من می‌نشست می‌فرمود: مسکین جالس مسکینا: غریب جالس غریبا؛ درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است! حسن و حسین علیهم السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روی هم نگریستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه‌ها که بر شمردی نشانه های بابای ما امیرمؤ منان علی (علیه السلام) است. بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده؟ گفتند: ای غریب بی نوا شخص بدبختی ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می آئیم بینوا وقتی که از جریان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می‌زد و خاک زمین را به روی خود می‌پاشید و می گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤ منان (علیه السلام) از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟حسن و حسین علیهم السلام هر چه او را دلداری می‌دادند آرام نمی گرفت. آن پیر بی نوا به دامن حسن و حسین علیهم السلام را چسبید و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عالیقدرتان، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن (علیه السلام) دست راست او و امام حسین (علیه السلام) دست چپ او را گرفتند و او را کنار مرقد مطهر علی (علیه السلام) آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می‌ریخت می گفت: خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعای او به استجابت رسید و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسین علیهم السلام از این حادثه جانسوز گریستند و خو شخصا جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپرده اند.[۴۶۶]

351– نظارت در حکومت

حضرت علی (علیه السلام) به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود: سوگند به خدا، تا هنگامی که یک نخل در مدینه داشته باشم از بیت المال چیزی بر نمی‌دارم درست بیندیشید که آیا

[466] [روضة الشهداء.].

وقتی من خود از بیت المال مسلمانان به خود سهمی نمی‌دهم می‌توانم آن را به شما بدهم؟
در این موقع عقیل برادر حضرت امیر (علیه السلام) از جا برخاست و گفت: یا علی (علیه السلام) مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می‌نهی؟
حضرت فرمود: بنشین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند تو بر آن سیاه پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری.[467]

352- انساب حضرت علی

حسن بصری می گوید: روزی علی (علیه السلام) بر بالای منبر رفت و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که نسب مرا بگوید؟ و الا من خود را به شما معرفی کنم، پس از سکوت جمعیت، حضرت فرمود:
نام من زید است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب می‌باشد.

در این موقع ابن کوا [ابن کوا سردسته گروه گمراه خوارج بود که بر علیه حضرت قیام کرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان کشته شد.] برخاست و گفت: ای علی (علیه السلام) نسبی برای تو نمی‌شناسیم جز اینکه تو علی فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب هستی، امیرالمؤ منین (علیه السلام) به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جد خود قصی و نام پدرم عبدمناف است که ابوطالب کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده و نام عبدالمطلب عامر است که لقب او بر نامش غلبه یافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبد مناف، مغیره است که لقب بر نام او مستولی شده و اسم قصی، زید بوده و عرب او را مجمع نامیده است زیرا آنان را از بلد الاقصی در مکه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه یافت.
آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شیبه و عامر است[468]

---

[467] [وسائل، ج 11، ص 79.].

[468] [معانی الاخبار، ج 1، ص 280].

353- شاه مردان

وقتی در جنگ صفین معاویه آب را بر روی سپاه علی (علیه السلام) بست و مانع از رسیدن لشگریان آن حضرت به شریعه شد فریاد اصحاب امام بلند شد که یا علی (علیه السلام) حیوانات ما تشنه اند، خودمان نیز تشنه ایم. حضرت فرمود: چرا آب نمی‌دهید به اینها. عرض کردند
یا علی (علیه السلام) شریعه را بر روی ما بسته اند. حضرت فرمود: بروید و شریعه را بگشائید لشگریان رفتند و با نبردی دشمن را از شریعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شریعه متوجه شد که تعدادی از سربازان نیامده اند از آنها خبر گرفت عرض کردند: یا علی (علیه السلام) آنها را در شریعه موکل و نگهبان قرار دادیم تا همانطوری که معاویه و سربازانش د آب را بر روی ما بستند ما هم به تلافی، شریعه را بر روی آنها ببندیم. حضرت فرمود: برگردید و به آنها بگویید هر چه زودتر شریعه را به حال خود بگذارند که الناس فیها شرع واحد معاویه بد عمل کرد لیکن ما بد نخواهیم کرد. صحنه ای دیگر وقتی حضرت داشت لشکر خود را صف آرایی می کرد متوجه شد که یکی از لشگریان آن حضرت به لشکر معاویه دشنام و بدگویی می‌نماید به او فرمود: به چه کسی فحش می‌دهی عرض کرد: یا علی (علیه السلام) به معاویه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش می‌دهی به آنها. عرض کرد: مگر اینها باطل نیستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلی اگر اینها باطلند فحش دادن هم باطل است.[۴۶۹]

354-

علم بی کران مولا

تمام فضائل در عظمت علی(ع) ریشه در علم الهی و بی کران او دارد، گاهی که زمینه پیش می آمد حضرت اشاره به علم وسیع خود می نمود، از جمله فرمود: «و اللّه لو شئت ان اخبر کلّ رجلٍ منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولکن اخاف ان تکفروا فیّ برسول اللّه (ص) ؛ سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم من از آن می ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا(ص) کافر شوید، آگاه باشید که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می سپارم سوگند به خدایی که محمد(ص) را به حق برانگیخت و او را برگزید جز به راستی سخن نگویم، پیامبر اسلام(ص) همه

469 [پیکار صفین، نصر بن مزاحم.].

اطلاعات را به من سپرده است، و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود، و جای نجات کسی که نجات می یابد، و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. هیچ حادثه ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرده بود و مرا بدان مطّلع ساخت.[470]

355– تحمل عدالت را نکرد!!!

نجاشی، شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه است که در جنگ صفین از یاران علی (علیه السلام) بود وی در روز اول ماه مبارک رمضان به تحریک دوستش ابوسمال اسدی به خوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند. به طوری که در حال مستی عربده کشیدند و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه یکی ازشیعیان به امیرالمؤ منین (علیه السلام) شکایت کرد و به امر آن حضرت آنها را حضار کردند. ابوسمال گریخت و در میان خانه های قبیله اسدی پنهان گشت ولی نجاشی دستگیر شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زندانی گردید و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند. سپس بیست تازیانه دیگر به خاطر اینکه حرمت ماه رمضان را شکسته بود بر آن افزودند. نجاشی گفت: هشتاد تازیانه برای میگساری بود بیست ضربه دیگر برای چه؟ علی (علیه السلام) فرمود: به خاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان رمضان مرتکب شدی و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی. فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان علی (علیه السلام) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت گشته و در پیروی و تبعیت از آن حضرت دچار سستی و تردید شدند. یکی از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی می کنند به یک چشم نگاه کنی و امروز سابقه دوستی ما را نادیده بگیری و در ملاء عام بین دوست و دشمن نجاشی، این مرد نامی ما را شلاق بزنی تا نزد دوست و دشمن خوار شویم؟

امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرمود: اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است. مگر من چه کردم؟ آیا جز این است که نجاشی بر معصیت خدا جراءت کرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاری کردم؟ طارق بن عبدالله از نزد علی (علیه السلام) بیرون رفت و در راه مالک اشتر را دید مالک که بر خورد طارق را با علی (علیه السلام) شنیده بود با ناراحتی گفت: ای طارق تو با علی (علیه السلام) چنین سخن گفتی؟ (او عزت صدورنا و شتت امورنا) طارق گفت: آری. مالک در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نیست که تو گفتی (دلهای ما اندوهناک و امور ما پراکنده گشت) بلکه سینه های ما گشاده و گوشهای ما به فرمان علی (علیه السلام) است و امور ما هم جامع

---

[470] خطبه 175.

و هیچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت.
ابن ابی الحدید می‌گوید: نجاشی به اتفاق طارق به خاطر اجرای حق و عدالت علی (علیه السلام) از کوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاویه پیوستند و چون به شام رسیدند، معاویه نگاهی به طارق کرد و با کلمات توهین آمیزی به علی (علیه السلام) ناسزا گفت، و در میان جمعی از یارانش و مردم شام به علی (علیه السلام) دشنام داد. طارق تحمل نکرد و بپاخاست و در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهیزکار و عادلی بودیم ... ای معاویه فخر مکن و شاد مباش که ما به سوی تو آمدیم و علی (علیه السلام) را رها کردیم (بلکه ما تحمل عدالت او را نتوانستیم بکنیم).[471]

356- کلامی از قانون وراثت

در جنگ جمل که در سال 36 هجری در بصره بین سپاه امام علی (علیه السلام) و عایشه و طلحه و زبیر واقع شد، علی (علیه السلام) در یک نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفیه که علمدار لشگر بود فرمود: ای پسر حمله کن؛ از آنجا که لشکر بصره در برابر محمد حنفیه تیراندازی می‌کردند محمد حنفیه منتظر ماند تا تیراندازی دشمن تمام شود بعد حمله کند بار دیگر حضرت علی (علیه السلام) خود را به او رساند و فرمود: احمل بین الاسنهٔ از ضربات دشمن مترس و حمله کن، او حمله کرد ولی بر بین تیرهای دشمن توقف نمود، علی (علیه السلام) از ضعف فرزندش سخت آزرده شد و نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوش وی کوبید و فرمود: فضربه بقائم سیفه و قال ادر کک عرق من امک.
با راستای شمشیری به او زد و فرمود: رگی (ارثی) از مادرت بسراغ تو آمده است.[472]

357- قبرش چون قدرش مخفی

امام حسن (علیه السلام) وقتی از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگیری از تخریب یا نبش قبر مطهر حضرت علی (علیه السلام) توسط بنی امیه و مروانیها، سه تابوت تهیه کرد و بر یکی از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اینکه می‌خواهند آنرا در خانه دفن کنند ببرند و یک تابوت را فرستاد در خانه جعدهٔ بن هبیره به عنوان اینکه می‌خواهند
آنجا دفن کنند و یک تابوتی را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اینکه می‌خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن

---

471 [شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 ص 88].
472 [ابو امیه، شریح بن حارث کندی اصل او از یمن بوده است.]

کنند و در روایتی دیگر دارد که سه تابوت دیگر هم تدارک کرد و یک تابوت را فرستاد بیت المقدس که مردم بگویند جنازه امام را برده اند بیت المقدس و یک تابوت دیگر را فرستاد مدینه و یک تابوت دیگر را فرستاد مکه و به این شکل محل اصلی قبر مطهر پدر خود را مخفی نمود. حضرت سجاد (علیه السلام) پس از واقعه کربلا چند مرتبه پنهان به زیارت آمد و به بعضی از خواص مثل ابوحمزهٔ ثمالی قبر امام را نشان داد (صاحب دعای مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر (علیه السلام) از مدینه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نیز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق (علیه السلام) که امام به صفوان چند درهم پول داد تا با این پول چند سنگ روی قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهایی تدارک کرد و دور قبر را کمی مثل تل بالا آورد تا اینکه روزی هارون الرشید وقتی از بغداد رفته بود برای شکار به این صحرا رسید سگهای شکاری خود را به دنبال عده ای آهو رها کرد، هارون دید آهوان به تل خاکی رسیدند و آنجا سر به خاک سائیدند و سگهای او برگشتند آهوان دوباره پس از اینکه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها کرد ولی دوباره همان اتفاق افتاد و حتی برای سومین بار نیز این کار تکرار شد شعیه و سنی این موضوع را نقل می کند، مورخ مشهور ابن خلکان سنی نیز آنرا نقل کرده است.
هارون تعجب کرد که اینجا چه خبر است، هارون پرسید در این محدود اگر آبادی هست پیدا کنید و پیرمردی از آن را حاضر کنید. لشکریان هارون گشتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیرمرد گفت: من با پدرم اینجا می‌آمدیم، پدرم می گفت: که من همراه امام صادق (علیه السلام) اینجا می‌آمدم اینجا قبر امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) است. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقی تهیه کرد و اتاقی بر روی آن قبر شریف بنا کرد تا سال 300 هجری که مرحوم عضدالدوله دیلمی خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللی را در آنجا بنا کرد.[۴۷۳]

358- علی و لشکر کتیبه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی (علیه السلام) آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جائی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی (علیه السلام) را با هیبت این لشگر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشگر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) وقتی این وضعیت را دیدند جراءت مقابله با آنرا در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می‌دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی (علیه السلام)

---

[473] [فرحةٔ الغری و ارشاد القلوب.]

از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشگر پا به فرار گذاشتند. علی (علیه السلام) به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشگر برود و همه لشکر علی (علیه السلام) را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی (علیه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی (علیه السلام) را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می‌کردیم می‌دیدم علی (علیه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می‌کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی (علیه السلام) کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی (علیه السلام) است، هر که تیر خورده، به تیر علی (علیه السلام) است او گفت: علی (علیه السلام) که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی‌دانیم چه شده ولی می‌دیدیم که علی (علیه السلام) گاهی با تیر حمله می‌کرد گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر و گاهی هم از پشت سر.[۴۷۴]

359- نامه معاویه به علی

معاویهٔ بن ابوسفیان در عصر خلافت حضرت علی (علیه السلام) پس از بروز جنگ صفین برای آن حضرت نامه ای نوشت که در ضمن آن نامه چهار مطلب زیرا را مطرح کرده بود:

1- اینکه سرزمین شام را به من واگذار کن تا رهبری آن را خودم به عهده بگیرم.

2- ادامه جنگ (صفین) موجب خونریزی زیاد و موجب نابودی عرب خواهد شد، آن را متوقف کن.

3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستیم و هر دو طرف مسلمانند و شخصیتهای اسلامی در هر دو سو وجود دارند.

4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم.

بنابراین هنوز جای آن هست که از گذشته پشیمان شویم و آینده خود را اصلاح نماییم. امام علی (علیه السلام) در پاسخ به معاویه، تک تک موارد سخن او را جواب داد و آن این بود که فرمود:

1- اینکه خواسته ای سرزمین شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید (حکومت الهی امروز و دیروز ندارد).

2- اینکه نوشته ای جنگ موجب نابودی عرب می‌شود، بدان که اگر آن کس که در جنگ کشته شده طرفدار حق است جایگاهش بهشت می‌باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.

---

[474] [تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 302.]

3- اینکه ادعا کردی در جنگ و جنگاوران من و تو جایگاهی مساوی داریم، چنین نیست زیرا تو در شک به درجه من در یقین نرسیده ای و اهل شام حریصتر از اهل عراق به آخرت نیستند.
4- اما اینکه گفته ای ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، آری چنین است ولی امیه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نیست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نیست و ابوسفیان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نیست و هرگز مهاجران مانند اسیران (کفار در فتح مکه) که آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و فرزندان صحیح النسب همانند منسوب به پدر نیستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤ من همانند مفسد نخواهد بود ... وانگهی افتخار و برتری مقام نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را ارجمند ساختیم ...[۴۷۵]

360- فاصله حق و باطل چقدر است..

معاویه مرد ناشناسی را خدمت حضرت علی (علیه السلام) فرستاد تا سوالاتی که پادشاه روم از او پرسیده بود و از آن حضرت سؤ ال کند، آن مرد چون به کوفه آمد با حضرت صحبت کرد و حضرت فهمید که او فرستاده معاویه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بکشد که چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بکشد ... بعد فرمود: حسن و حسین علیهم السلام و محمد را نزد من بیاورید آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامی گفت: ای برادر شامی این دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و این فرزند من است از هر کدام می‌خواهی مسائل خود را بپرس. آن شامی گفت: از این (یعنی حسن (علیه السلام)) سؤ ال می کنم و سؤ ال کرد:
1- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟
2- میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟
3- میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ این لکه بی نوری که در ماه است چیست؟
4- قوس و قزح چیست؟
5- کهکشان چیست؟
6- نخستین آبی که بر روی زمین جاری شد کدام است؟
7- نخستین چیزی که روی زمین به جنبش در آمد چیست؟

---

475 [پیکار صفین، نهج البلاغه، نامه 17].

8- آن چشمه که ارواح مؤ منان و مشرکان بدان ماءوی دارند کدام است؟
9- مؤ نث چیست؟
10- آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست؟
امام حسن (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: ای برادر شامی، میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود دیدی حق است و با گوش خود بیهوده و باطل بسیار می‌شنوی و اما میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه ستمدیده و مد بصر فاصله است ...
میان مشرق و مغرب یک روز حرکت خورشید است، خورشید را هنگام طلوع و غروب ببین در می‌یابی، و اما این کهکشان همان شکافهای آسمان است که محل نزول آب سیل آسای طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنکه نباید قزح بگویی زیرا قزح شیطانست ولی آ
ن قوس الله است و امان از غرق شدن است و لکه سیاه روی ماه بدرستی که نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولی خداوند آنرا محو و تاریک کرده چنانچه در قرآنش[۴۷۶] فرمود: آیت شب را محو کردیم و آیت روز را روشن ساختیم و اما نخستین چیزی که روی زمین روان شد وادی دلس بود (یعنی وادی ظلمت) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود.
و اما چشمه ای که ارواح مؤ منان در آن جمع هستند چشمه ای است بنام سلمی و اما آن چشمه ایکه ارواح کفار در آن جمع اند چشمه ایست بنام برهوت و اما مونث آن آدمی است که معلوم نیست زن است، یا مرد، لذا باید تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ریش در آورد ... اما آن ده چیزیکه از یکدیگرسخت ترند، آن است که خداوند سنگ را سخت تر آفرید و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملک است و سخت تر از ملک، ملك الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است [۴۷۷]

-361

نماز وسطی،علی علیه السلام است:

[476] [الاسراء/ 12.]

[477] [تحف العقول.].

«حافظوا علی الصلوات والصلاۀ الوُسطی' وقوموا لله قانتین»[۴۷۸]محافظت کنید برنمازها و نماز وسط وبرای خدا قنوت بگیرید.

امام صادق(ع)فرمود:صلات رسول الله وحضرت فاطمه (ع) وحسن‌وحسین است و وسطی' امیرالمؤمنین است.[۴۷۹]

362- تحمل؛ حمل سخن اهل بیت

صالح یکی از فرزندان میثم تمار نقل کرده است که پدرم گفت: روزی در بازار بودم، اصبغ بن نباته یکی از یاران علی (علیه السلام) نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت ای وای میثم از امیرالمؤ منین (علیه السلام) سخنی دشوار و عجیب شنیدم. گفتم چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که می‌فرمود: حدیث و سخن اهل بیت بسیار سنگین و دشوار است و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبر صاحب رسالت یا بنده مؤ منی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی‌رسد.
میثم می گوید: فوری برخاسته خدمت علی (علیه السلام) رفتم و از او نسبت به کلامی که از اصبغ شنیده بودم توضیح خواستم حضرت تبسمی کرد و فرمود: بنشین ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می‌تواند هر علمی را حمل کن و بار آن را بکشد؟!
خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد کند و خون بریزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن کشتی و گشتن آن غلام اشاره کرد، آنگاه فرمود: پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خدایا هر که را من مولایش بودم علی (علیه السلام) مولای اوست، ولی جز اندکی که خداوند نگاهشان داشت آیا دیگران این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما که آنچه از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید (ای میثم) که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شاءن والای ما را برای مردم بازگو کنید.[۴۸۰]

---

[478] بقره238

[479] تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۲۳۲/ حدیث ۹

[480] [بحارالانوار، ج 20، ص 383].

363– سازمان شرطهٔ الخمیس

شرطهٔ الخمیس افرادی بودند که با علی (علیه السلام) شرط و پیوند ناگسستنی برقرار نمودند و با نظام خاصی تا سر حد شهادت در آمادگی کامل برای دفاع از حریم مقدس علی (علیه السلام) به سر می‌بردند و از این رو آنها را خمیس می‌گفتند که به پنج گروه تقسیم شده بودند:

1- گروه پیش از جنگ.

2- گروه مراقب قلب لشگر.

3- گروه مراقب طرف راست لشگر.

4- گروه مراقب طرف چپ لشگر.

5- گروه ذخیره.

این سازمان قبل از خلافت علی (علیه السلام) تحت نظر آن حضرت پی ریزی شد و اعضای مرکزی آن افرادی مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابربن عبدالله انصاری و ... بودند و در زمان خلافت علی (علیه السلام) به پنج هزار تا شش هزار نفر رسیدند، اینک در این رابطه به داستان زیر توجه کنید:

اصبغ بن نباته از پارسایان وارسته بود سابقه بسیار نیکی در اسلام داشت و در عصر خلافت علی (علیه السلام) سن پیری را می‌گذراند و از افراد جدی و سرشناس سازمان شرطهٔ الخمیس به شمار می‌آمد. از او پرسیدند چرا شما را شرطهٔ الخمیس گویید؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور امیرمؤ منان علی (علیه السلام) متعهد شدیم تا خود را در راه او فدا کنیم و آن حضرت فتح و پیروزی را برای ما ضمانت کرد.

ابوالجاورد گوید: به اصبغ گفتم: مقام علی (علیه السلام) در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمی‌دانم منظور چیست؟ ولی همین قدر بدان که شمشیرهای ما همواره همراه ماست، هر کسی را که علی (علیه السلام) اشاره کند که به قتل برسانید، آنکس را خواهیم کشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازی شما) طلا و نقره را شرط نمی‌کنم و شرط و عهد شما جز کشته شدن در راه حق نیست، در میان بنی اسرائیل، افرادی اینگونه به عهد و پیمان خود وفا کردند، خداوند مقام پیامبری قوم با قریه خودشان را به آنها داد، شما نیز در این پایه از ارزش هستید جز اینکه پیامبر نمی‌باشید. [۴۸۱]

---

[481] [اعیان الشیعه، ج 1 (واژه شیعه)؛].

364- قدرت معنوی علی

حسن بن ذکوان فارس گفت: من نزد حضرت علی (علیه السلام) بودم که عده ای نزد آن حضرت آمده و از زیادی بیش از اندازه اب فرات به سبب طغیان به او شکایت کردند و گفتند که مزارع آنها از این زیادی آب آسیب دیده است و از حضرت خواستند تا دعا کند آب کمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اینکه بعد از لحظاتی حضرت، در حالی که لباس و عمامه و عبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر تن و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حرکت کرد فرزندان او و مردم هم او را همراهی می کردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت کنار فرات ایستاد و از اسب پیاده شد سپس دو رکعت نماز مختصری خواند آنکاه چوبی به دست گرفت و با حسن و حسین علیهم السلام روی پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم وبقیه مردم ایستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار یک ذراع پایین رفت. حضرت رو به مردم کرد و فرمود: ایا کافی است؟ گفتند: نه یا امیرالمؤ منین (علیه السلام). حضرت با دیگر با چوب اشاره به آب کرد و به اندازه یک ذراع دیگر آب کم شد تا اینکه یکبار دیگر بر اثر خواهش د مردم همین کار را تکرار کرد و وقتی آب به مقدار سه ذرع کم شد مردم، گفتند بس است (و این اندازه آب بی ضرر است) حضرت سوار مرکب شد و به منزل خود بازگشت[482]

365- ایثار و جان بازی کمیل

روزی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد. کمیل از آن دستور مطلع شد و فرار کرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طایفه و قبیله کمیل را قطع کردند. وقتی کمیل از آن دستور مطلع شد گفت: من پیر شده و عمرم رو به پایان است و شایسته نیست بخاطر من حقوق دیگران قطع شود پس از مخفی گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پیدا کرده و دستگیر می‌کردم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده و هر گونه که می‌خواهی درباره من حکم کن، که حسابرسی در نزد خداوند است و امیرالمؤ

---

482. [محجة البیضاء، ج 4].

منین علی (علیه السلام) نیز قبلا به من خبر داده که تو قاتل من هستی. سپس حجاج دستور داد سر کمیل این یار با وفا و صاحب سر علی (علیه السلام) را از بدنش جدا کردند.[۴۸۳]

-366

قل إنما أعظکم بواحده...

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَۀٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَی وَفُرَادَی ثمَّ تَتَفَکَّرُوا... [۴۸۴]

[ای رسول من! ای حبیب و امین وحی من!] بگو به بندگانم ؛ من شما را فقط به یک چیز موعظه می‌کنم: دو تا دوتا و یک یک برای خدا قیام کنید سپس فکر کنید....

در اصطلاح اهل ادب "إنما" مفید حصر است یعنی برای انحصار حکم یک قضیه در موضوعش به کار می‌رود. این جا انحصار "وعظ" در "واحده" ؛یعنی منحصراً به یک مسأله، فقط به یک چیز اساسی، مهم و دگرگون ساز ، شما را موعظه و اندرز می‌دهم.

یک چیز است ولی برای شما جامع همه خوبی هاست!

"وعظ" هم به معنی تذکر و توجه دادن دل هاست آن طوری که موجب رقت دل بشود، دل ها را بلرزاند، نرم کند و موجب بیداری‌شان شود. علاوه بر این، یک معنای دیگر هم در دل این کلمه نهفته است و آن منع و تحذیرِ مقرون به بیمِ از عواقب بی توجهی و ترک کار است. یعنی وعظ خودش یک انذار است که مبادا به این موضوع بی توجهی بشود.

واعظ هم این جا خداست و بهترین واعظ است خدا چون به خوب چیزهایی موعظه می‌کند: إِنَّ اللَّهَ نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ ([۴۸۵]). چه خوب موعظه می‌کند به لسانش که رسول اوست! آن هم مواعظی که داروی دل و شفای سینه‌هاست و هدایت و رحمت برای مؤمنین و شیعیان است :"یا أیهاالناس قد جائکم موعظۀ من ربکم و هدی و رحمۀ للمؤمنین[۴۸۶]

---

[483] [المحجۀ البیضاء، ج 4.]

[484] سبأ/۴۶)

[485] نساء/۵۸

[486] یونس/۵۷)

ابو حمزه ثمالی روزی خدمت مولی و مرادش امام باقر علیه السلام می‌رسد و از سرّ این "واحدة" در این آیه شریفه که باید برای تحقق آن لله قیام کرد، سئوال می کند که چیست این تنها موعظه خدای‌تعالی که می‌فرماید: قل إنما اعظکم بواحدة أن تقوموا لله مثنی و فرادی.... ؟

قال: انما اعظکم بولایة علی علیه السلام هی الواحدة التی قال الله عزوجل....

حضرت می‌فرمایند: یعنی شما را فقط به ولایت علی علیه السلام موعظه می کنم. این تنها چیزی است که خدا در این آیه خواسته است [که برای تحقق آن قیام کنید و به آن بیاندیشید].

پس تنها برای تحقق ولایت امیرالمؤمنین و ولایت امام زمانتان روحی فداه، قیام کنید و بدانید که بدون این ولایت هر قیامی بی معناست و برای خدا نیست....[۴۸۷]

367- نام دوازده امام در این ایه امده است:

«الله نور اسماوات والارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباحٌ المصباح‌فی زجاجةٍ الزجاجة کانّها کوکبٌ دریٌّ

»[۴۸۸]

امام علی در باره تفسیر ایه 35 سوره نور فرمود:مراد از مشکات ،پیامبر ،و مصباح علی علیه السلام و زجاجه حسنین و مراد از «کوکب دریّ»امام سجاد ع و شجره مبارکه ،امام باقر ع.زیتونه ،امام صادق ع و لاشرقیه امام کاظم و لا غربیه امام رضا یکاد زیتها یضی امام جواد و لولم تمسسه نار امام هادی و نور عای نور امام عسگری و یهدی الله لنوره من یشا،مهدی ال محمداست.[۴۸۹]

368- دادرسی علی

وقتی علی (علیه السلام) وارد کوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بین آن مردم جوانی بود از شیعیان آن حضرت که در جنگهای آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می‌جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به یکی از اصحاب فرمود: به فلان محله می‌روی در آنجا مسجدی می‌بینی در کنار آن مسجد خانه ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می‌شنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی (علیه السلام) فرمود:

---

[487] http://nabaa.blogfa.com/cat-1.aspx

[488] نور35

[489] تفسیرنورالثقلین

چرا از دیشب تا حال در مشاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیرمؤ منان (علیه السلام) من این زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفری در خود نسبت به او احساس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می‌کردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بودیم، تا اینکه فرستاده شما نزد ما آمد.
حضرت به حاضرین در آن مجلس فرمود: بعضی از حرفها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی (علیه السلام) به آن زن فرمود: آیا این جوان را می‌شناسی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناسی انکار حقیقت نمی‌کنی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که هر دو عاشق یکدیگر بودید. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همسایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور است. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه ای پیچیدی و پشت دیوار گذاشتی و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه ات را بخورد، سنگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و مادرت سر او را با پارچه ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید ... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تاءکیید کرد و گفت: یا علی (علیه السلام) غیر از من و مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود.
سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می‌باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد.[۴۹۰]

---

[490] [محجۀ البیضاء، ج 4، ص 195.]

369- نام پنج تن در این آیه

«والذین یقولون ربّنا هب لنا مِن ازواجنا و ذرّیاتنا قُرّهٔ اعیُن واجعلناللمتقین اماماً»[۴۹۱]و انان که می گویند خدایا همسر و فرزندان ما را نور چشمانمان ببخش و مارا پیشوای متقین قرار بده

رسول خدا(ص)فرمود از جبرئیل پرسیدم:ازواج ما کیستند؟گفت‌حضرت خدیجه.

ذریات ما کیستند؟گفت حضرت فاطمه(س).

قرهٔ اعین کیستند؟گفت حسن وحسین.

واجعلنا للمتقین اماماً کیست؟گفت حضرت علی(ع).[۴۹۲]

370- معاویه و پیشگویی علی

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می‌توانیم آینده خود را پیش بینی کنیم؟ آن‌ها گفتند ما راهی برای آن نمی‌شناسیم معاویه گفت: من آن را از علم علی (علیه السلام) به دست می‌آورم زیرا او هر چه می گوید راست است و باطل نیست. پس سه نفر را احضار کرد و به آنها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شهر شوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر سه یک سخن بگویید و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید و توجه کنید که علی (علیه السلام) چه می گوید. آنها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی (علیه السلام) رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی (علیه السلام) را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده اند این خبر را بدون هیچ گونه اختلافی بیان کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید

---

[491] فرقان74

[492] شواهد التنزل نبشابوری،539/1

فرمود: او نمرده و نمی‌میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند.[۴۹۳]

-371

وکتاب مبین،حضرت‌علی(ع)است

«حم*والکتاب المبین*اِنّا انزلناه فی لیلة مبارکة»[۴۹۴]حم .و کتاب مبین.ما این کتاب را در شب مبارکی نازل نمودیم.

نصرانی از امام رضا(ع)پرسید تفسیر باطنی آیهٔ مذکور چیست؟

امام فرمود:حم رسول خدا(ص)است وکتاب مبین،حضرت‌علی(ع)است ولیلهٔ مبارکه،حضرت فاطمه(س)است.[۴۹۵]

372- علی و بیت المال

هارون بن عنتره گفت: پدرم برایم گفت: که من در یکی از روستاهای نزدیک نجف بنام خورنق خدمت امیرالمؤ منین (علیه السلام) رسیدم و دیدم که لباس کهنه ای در بر دارد و از سرما می‌لرزد به او گفتم: ای امیرمؤ منان! خداوند بیت المال را در اختیار تو قرار داده و معامله ای می کنی؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ای (شخصی) نکرده ام و این لباسی را که بر تن می‌بینی با خودم از مدینه آورده ام و غیر از این هم چیزی ندارم.[۴۹۶] هارون می گوید: من با صدای بلند گفتم: یا علی (علیه السلام) هوا سرد است، خیل هم سرد است این سرما انکارپذیر نیست. حضرت تبسمی کرد و گفت: راست می گویی هوا سرد است من سرما هوا را احساس می کنم، من سرما را انکار نمی کنم ... ولی هوا هر چه سرد باشد از صبر و شکیبایی من زیادتر نیست من می توانم بر سرمای بیشتری هم بردبار و شکیبا باشم.

---

[493] [محجهٔ البیضاء، ج 4، ص 202.]

[494] دخان1-3

[495] تاویل الایات،573/1

[496] [محجهٔ البیضاء، ج 4.]

سلمان گوید: خدمت امیرالمومنین سلام الله علیه عرض کردم

ای برادر رسول خدا ؛ کسی نماز را برپا داشته که ولایت شما را برپا داشته باشد ؟

:فرمودند

:بلی ای سلمان ؛ شاهد آن و تصدیق این مطلب؛ فرمایش خداوند است که در کتاب مجیدش فرموده است

«واستعینوا بالصبر والصلاۀ وإنها لکبیرۀ إلا علی الخاشعین»[497]

مراد از صبر در این آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و مقصود از «نماز» برپا داشتن ولایت من است، لذا فرموده است:

وإنها لکبیرۀ» ضمیر را مفرد آورده ونفرموده: «وإنهما لکبیرۀ» که ضمیر را تثنیه بیاورد، زیرا ولایت است که تحمل »
آن سخت است و فقط خاشعین می توانند آن را بپذیرند،

و خاشعین شیعیان عارف و آگاه هستند[۴۹۸]

:عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ علیه الرحمه قَالَ: قَالَ مولانا الباقر علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی

إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ[۴۹۹]

.یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِوَلَایَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَطَاعَتِهِ

:جابر انصاری گفت

:مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه

:خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند

[497] ..سوره بقره، آیه 45

[498] (القطره ج 1ص 202)

[499] (نسا48)

.ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد[۵۰۰]

:امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند

مگر با اقرار به ولایت ما والله اگر کسی آنقدر سجده کند تا گردنش قطع شود خداوند عبادت او را قبول نمیکند[501]

قال رسول الله (ص):

.دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گناهان را محومی کند آن چنان که آتش هیزم را می خورد[۵۰۲]

: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

.هر کس از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شد از خدا جدا شده است [503]

:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

---

[500] .تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۰۶

[501] بحار الانوار – ج ۱۷ – ص ۱۶۸

[502] بحارالانوار ج39 ص304

[503] از منابع اهل سنت ؛

المستدرک علی الصحیحین ج 3 ف ص 123

فرائد السمطین ج 1 ص 299 ح 8

تاریخ دمشق ج 2 ص 268

اولین کسی که در بین اهل آسمان ها امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به برادری خود برگزید، اسرافیل(ع) و پس از آن میکائیل(ع) وبعد از آن جبرئیل(ع) بود.

اولین کسانی که از اهل آسمان ها به دوستی امیرالمومنین علی(ع) مفتخر گردیدند، حاملان عرش، سپس رضوان خزانه دار بهشت و پس از آن ملك الموت(ع) بود.

ملك الموت بر دوستان امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع) در موقع قبض روح ترحم می کند همچنان که بر انبیاء رحم می نماید[۵۰۴].

از آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رحمهٔ الله علیه) پرسیدند:

شما اشهد أن علیا ولی الله را جزء اذان و اقامه می دانید؟

ایشان فرمودند:

ما نماز را جزء آن می دانیم

رسول خدا "صلی الله علیه و آله" فرمودند

هر کس بعد وفاتم به علی (علیه السلام) که جانشین من است ظلم کند مثل این است که نبوت من و انبیا پیش از من را انکار کرده است[۵۰۵].

–

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

یا عَلِیُّ! لَولا أنتَ و شیعَتُکَ ما قامَ لِلّهِ دِینٌ ؛[۵۰۶]

ای علی ! اگر تو و شیعیانت نبودید ، دینی برای خدا پا برجا نمی ماند

---

[504] ینابیع المودة 133

[505] بحارالانوار ج27 ص60

[506]

عمروعاص درباره علی علیه السلام می گوید:علیٌ الدر و الذهب المصفی.و باقی الناس کانهم اتراب

علی علیه السلام درّ است و علی علیه السلام طلای تصفیه شده است و مردم در مقابل علی , خاک هستند.[۵۰۷]

حضرت علی فرمود:

اگر پدرم برای همه گناهکاران روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت اورا می پذیرد"[508]

–

پیامبر گرامی فرمود:

خداوند برای برادرم علی به مقداری فضیلت وبرتری قرار داده است که قابل شمارش نیست.هرکس یک فضیلت از " فضایلش را با اعتقاد قلبی بیان کند خداوند گناهان گذشته واینده اورا می بخشد اگر چه به مقدار تمام گناهان جن وانس باشد[۵۰۹]"

پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود

.شروع و ابتداء نامه اعمال مؤمنین محبّت «علی بن ابیطالب علیه السلام» است[۵۱۰]

جابر انصاری گفت

مولا امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه

---

[507] (الغدیر)

[508] الاحتجاج،ج1 ص230

[509]

بحار الانوار،ج38 ص196

بحارالانوار جلد39 صفحه28

خداوند شرک به او را نمی آمرزد فرمودند

.ای جابر؛ یعنی خداوند نمی آمرزد کسی را که در ولایت و اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام مشرک باشد[511]

374- دوست با وفا

یکی از پیروان علی (علیه السلام) در اثر غفلتی دزدی کرد و آن حضرت هم فورا حد الهی را در حق وی جاری کرد و دست او را قطع نمود وی بدون احساس نگرانی؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حرکت کرد در بین راه ابن الکواء (یکی از خوارج) با اینکه می‌دانست دست او را علی (علیه السلام) قطع کرده؛ خواست از این جریان بر ضد آن حضرت بهره برداری کند، از این رو جلو آمده با یک لحن دلسوزانه ای گفت: بیچاره کی دست تو را اینطور قطع کرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن کواء با قیافه ای گشاده و بیان جدی گفت: دست مرا قطع کرد بهترین اوصیاء پیغمبر (علیه السلام) پیشوای سفید رویان؛ اختیار دار مؤ منین؛ علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیشوای هدایت ... پیشی گیرنده به بهشت پر نعمت رزم کننده با شجاعان کفر و ستم؛ انتقام گیرنده از خودسران؛ زکات دهنده ... راهنمای به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مکی؛ بزرگوار وفادار ...

ابن کوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: وای بر تو، او دست تو را قطع کرده تو در عوض این طور از او تعریف و تمجید می‌نمایی؟ وی در جواب او گفت: چطور از او تمجید نکنم در صورتی که دوستی آن حضرت با خون و گوشت من آمیخته شده و اضافه کرد علی (علیه السلام) نبرید دستم را مگر برای حقی که خداوند قرار داده بود.[512]

-375

|عتراف حجاج بن یوسف به شأن علمی امام علی (ع)

حجاج بن یوسف ثقفی که آدمی رذل و پلید و سفاک و استاندار بنی مروان بود، در آدمکشی و جنایت معروف است. او یکبار حرف خوب و منصفانه ای زده است. وقتی به چهار نفر از علمای معروف زمان خود (حسن بصری و عمرو بن عبید و عامر شعبی و واصل بن عطاء) جداگانه نامه نوشت و از آنها خواست که راجع به مسأله ی قضا و

---

[511] ،.تفسیر فرات الکوفی ص: ۱۰۶

[512] [بحارالانوار، ج 40، ص 281.]

قدر بهترین سخنی که شنیده اند برای او بنو یسند. البته می دانیم که مسأله ی قضا و قدر و جبر و تفویض از مسائل بسیار پیچیده و حیرت انگیز در میان دانشمندان دینی است. حالا این مرد به علمای معروف زمان خودش نوشت: درباره ی این مسأله آنچه از بزرگان دین شنیده اید برای من بنویسید. آن عالمان اگر چه با ائمه ی اطهار علیهم السلام خوش بین نبودند، در مقابل عظمت علمی شان خاضع بودند و می فهمیدند که فقط آنها می فهمند. حسن بصری در جواب حجاج نوشت: بهترین کلامی که در این مسأله به ما رسیده است کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که در این باره فرموده است: «لو کان الزور فی الاصل محتوما لکان المزور فی القصاص مظلوما»، «اگر ارتکاب گناه از جانب خدا مقدر حتمی باشد، پس قصاص آدمکش ظلم روشنی خواهد بود که خدا]معاذ الله[او را مجبور به قتل کرده و آنگاه او را محکوم به قصاص کرده است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین کلامی که در این مورد به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده: «اید لک علی الطریق ثم یاخذ علیک المضیق»، «آیا باورت می شود که خداوند علیم و عادل ترا به تنگنای معصیت بیفکند و آنگاه عقابت کند که چرا به این تنگنا آمده ای»؟

عامر شعبی هم نوشت: بهترین کلامی که در این باب به ما رسیده است، کلام علی بن ابیطالب علیه السلام است که فرموده است: «کل ما استغفرت الله منه فهو منک و کل ما حمدت الله علیه فهو منه»، «هر کاری که از] ارتکاب[آن] پشیمان می شوی[و از خدا آمرزش می طلبی، معلوم است که خودت را فاعل آن می دانی و] استعفار می کنی[و هر کار که برای]موفقیت به انجام[آن خدا را حمد می کنی، معلوم می شود که آن را از خدا می دانی».

توفیق عبادت و انجام دادن حسنات از خداست، ولی انحراف از طریق حق و ارتکاب سیئات از سوء اختیار توست. وقتی این چهار نوشته از آن چهار عالم به حجاج رسید، به عمق و وسعت آن جملات نورانی نگاه کرد و گفت: این جواب ها را از چشمه ی صاف علم گرفته اند. دشمن نیز اقرار کرد که علی علیه السلام چشمه ی صاف علم است.[513]

376- جمجمه ای حرف زد

---

[513] سیدمحمد ضیاء آبادی- کتاب حبل متین (جلد اول) – از صفحه 196 تا 197

علی (علیه السلام) برای سرکوبی سپاه معاویه سپاه مجهزی آماده ساخت این سپاه در نخیله که لشکرگاه سپاه علی (علیه السلام) بود در آماده باش بسر می‌برد امام علی (علیه السلام) از کوفه بیرون آمد و رهسپار قرارگاه نخیله شد و برای آنان سخنرانی نمود، آنگاه سپاه مجهز علی (علیه السلام) به فرماندهی خود آن حضرت به سوی صفین حرکت کردند در مسیر راه به مداین رسیدند در این هنگام، آنان ویرانه های کاخها و تالارها را مشاهده کردند علی (علیه السلام) جمجمه پوسیده ای را در خرابه ای دید به یکی از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بیا، علی (علیه السلام) به ایوان معروف کاخ مداین آمد و در آن نشست و طشت آبی طلبید و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در میان طشت بگذارد. او این کار را کرد، علی (علیه السلام) خطاب به جمجمه فرمود: ای جمجمه تو را سوگند می‌دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو امیرمؤ منان (علیه السلام) و سید اوصیا و پیشوای پرهیزکاران هستی ولی من بنده خدا و فرزند کنیز خدا کسری انوشیروان هستم. علی (علیه السلام) به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتاری گفت که خلاصه آن این است:

من نسبت به زیردستان مهربان بودم ولی در آیین مجوس بسر می‌بردم.. اینک از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ می‌باشم اما به خاطر اینکه با رعیت مدارا می کردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسر تا اگر من ایمان می‌آوردم، با تو بودم ای سرور خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای امیرمؤ منان (علیه السلام).

سخنان او بقدری جانسوز بود که همه حاضران صدا را به گریه بلند کردند.[۵۱۴]

377- قال الله تعالی :

و من اَعرَضَ عن ذکری؛فاِنَّ لَهُ معیشةً ضنکاً؛"

"و نحشره یوم القیمۀ اعمی"

هر که از یاد من رو بگرداند؛

زندگیش تنگ و سخت خواهد بود؛

و روز قیامت کور، محشورش میکنیم؛[۵۱۵]

---

[514] [منهاج البراعه، ج 4، ص 272.]

[515] سوره ای مبارکه ای طه 124

امام صادق علیه السلام فرمودند؛

مقصود از ذکر و یاد من،در آیه؛
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است[516]

378- نفرین امام علی

یکی از جنگ هایی که بین مسلمانان در زمان حکومت علی (علیه السلام) رخ داد جنگ تحمیلی و افزون طلبی، طلحه و زبیر (دو نفر از سران اسلام) و عایشه بود که بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اینکه طبق شواهد تاریخی
آنها خود از عوامل مؤ ثر تحریک کننده در قتل عثمان بوده اند، این جنگ در سال 36 هجری در بصره واقع شد که منجر به شهادت 5000 نفر از سپاه علی (علیه السلام) و سیزده هزار نفر از سپاه عایشه گردید.[517]
طلحه و زبیر با شکستن بیعت خود با علی (علیه السلام) جلودار جبهه ناکثین بودند علی (علیه السلام) از این دو نفر دلی پر رنج و غم داشت چرا که عامل فتنه شدید بین مسلمین شدند. علی (علیه السلام) در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد و عرض کرد: خدایا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگیر و شر زبیر را آنگونه که می‌خواهی از سر من کوتاه کن، در جنگ جمل هنگامی که سپاه جمل متلاشی شد مروان که از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز دیگر ممکن نیست خون عثمان را از طلحه مطالبه کنیم هماندم او را مورد تیر قرار داد تیر به رگ ساق پای طلحه خورد و خون مثل فواره جاری شد طلحه از غلام خود کمک خواست غلامش او را سوار قاطری کرد و به غلام خود گفت: این خونریزی مرا می‌کشد جای مناسبی یافتی مرا پیاده کن. سرانجام غلام او را به خانه ای خانه های بصره برود و او همانجا جان سپرد، به این ترتیب خود او به عنوان خونخواهی عثمان با سپاه علی (علیه السلام) می‌جنگید توسط مروان که از سران لشکرش بود به خاطر همین عنوان ترور شد و به هلاکت رسید، اما زبیر در قبل از شروع جنگ، نصایح علی (علیه السلام) باعث شد که زبیر با یادآوردن حدیثی که علی (علیه السلام) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او نقل کرد از صف دشمنان علی (علیه السلام) خارج شد با اینکه وظیفه او این بود که از امام وقت خود یعنی علی (علیه السلام) حمایت کند ولی کلا از میدان جنگ کنار کشید و به سوی بیابانی که معروف به وادی السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود که شخصی بنام عمروبن جرموز بطور ناگهانی بر او حمله کرد و او را کشت و او نیز که آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگی این گونه به هلاکت رسید ابن

---

[516] (اصول کافی ج2ص317).
[517] [تتمة المنتهی.].

جرموز شمشیر و انگشتر زبیر را به حضور علی (علیه السلام) آورد وقتی چشم علی (علیه السلام) به شمشیر زبیر افتاد فرمود: (سیف طال ما جلی الکرب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [518] این شمشیر چه بسیار اندوهی را که چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر طرف ساخت.)

-379

امیرالمؤمنین علیه السلام، قدرت بازوی پیامبر صلّی الله علیه و آله

بحرانی قدس سره در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه «سَنَشُدّ عَضُدَک بِأخیکَ وَنَجْعَل لَکُما سُلْطاناً

»بازوی تو را به برادرت قوی می گردانیم و برای شما دو نفر حجّت و برهان و قدرت و توانائی قرار می دهیم» [519]

از انس نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خود را به طرف گروهی فرستاد،

آنها بر او دشمنی کردند و او را کشتند.
این خبر به آن حضرت رسید،
این بار علی علیه السلام را به سوی آنها فرستاد،
آن حضرت جنگجویان آنها را کشت
وباقی مانده آنها را اسیر کرد
و وقتی که در برگشتن به نزدیک مدینه رسید

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را ملاقات کرد و دربرگرفت و صورتش را بوسید و فرمود:

---

[518] [الکنی و الالقاب، ج 1،ص 239.]

[519] (سوره مبارکه قصص، آیه 35)

بأبی أنت و اُمّی من شدّ اللّه به عضدی کما شدّ عضد موسی بهارون.

پدر و مادرم فدای کسی که خدا بازوی مرا به سبب او قوی کرد، همان طور که بازوی موسی را به سبب هارون تقویت نمود[520].

380- قدر علی را ندانستند

روزی اشعث بن قیس اذن خواست تا وارد منزل علی (علیه السلام) شود قنبر او را اذن نداد، او مشتی بر بینی قنبر کوفت و از بینی قنبر خون جاری شد، حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: مالي و لك يا اشعث؟ ای اشعث من با تو چه کرده ام که چنین می کنی؟ چرا این طور می کنی ای اشعث، سوگند به خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی موهای اسافل اعضای بدن تو به لرزه در می‌آید، اشعث عرض کرد: یا علی (علیه السلام) غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: غلامی است که حکومت آنها را به دست می گیرد و هیچ خانه ای در عرب باقی نمی‌ماند مگر آنکه ذلت و خواری را در آن وارد می‌سازد (منظور حضرت از غلام ثقیف همان حجاج بن یوسف ثقفی است که در سال 75 به ولایت کوفه رسید و بیست سال جنایت کرد و در سال 95 از دنیا رفت).[۵۲۱]

381-

.حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق کامل الرجال علی الأعراف‌می باشد

(وبينهما حجاب و علی‌الأعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم»؛(«

و در میان آن دو گروه [بهشتیان و دوزخیان]، حجابی است، و بر اعراف، مردانی هستند که هریک از آن دو را از »
.«چهره‌شان می‌شناسند

تفسیر برهان: 3/226 ح 1 ، به نقل از تأویل الآیات: 1/415 ح6
بحار الأنوار: 38/305 سطر 4 (با کمی اختلاف) به نقل از المناقب: 2/228
ترجمه القطره:179/

[521] [تنقیح المقال، ج 1، ص 149.].

:حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود

:از پدرم رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدم

مراد از اعراف در این آیه کیانند؟

:آن حضرت فرمود

(هم الأئمة بعدی علی وسبطای وتسعة من صلب الحسین، هم رجال الأعراف»؛(»

مراد امامان پس از من هستند، ایشان علی و دو سبط من و نه امام از نسل حسین‌علیهم السلام که مردان اعراف » .«هستند

بنابراین فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که ایشان را بشناسند و کسانی داخل جهنم می‌شوند که منکر ایشان .باشند[۵۲۲]

382- اتصال معنوی شیعیان با علی

رمیله یکی از شیعیان علی (علیه السلام) است می گوید: در کوفه چند روزی دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) حاضر شوم. روز جمعه ای بود در خودم سبکی درد را دیدم گفتم چه بهتر غسل جمعه ای بکنم و بروم امروز نماز جمعه ای با علی (علیه السلام) بخوانم. در مسجد کوفه آمدم نشسته بودم که علی (علیه السلام) به منبر خطبه می‌خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شروع شد ولی خودم را گرفتم و کنترل کردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز کسی را فرستاد دنبالم وقتی وارد منزل حضرت امیر (علیه السلام) شدم. حضرت فرمود: رمیله چه بود وقتی من روی منبر بودم چه چیزی عارضت شد دیدم که به خود می‌پیچیدی؟ عرض کردم یا علی (علیه السلام) من مدتی تب و لرز داشتم امروز تبم کم شد؛ آمدم مسجد وقتی که شما خطبه می‌خواندید تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت) ... حضرت فرمود: این تب و لرز از تو بمن هم سرایت کرد. رمیله می گوید: عرض کردم: یا علی (علیه السلام) آنهایی که در مسجدند اینطور است یا شامل

.سوره اعراف، آیه 46 (1

بحارالانوار، ج 36، ص 351

افراد خارج هم می‌شود در مورد آنها هم همینطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر یک از شیعیان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر می کند[۵۲۳]

-383

:امیرالمؤمنین سلام الله علیه در تفسیر «ویقیموا الصلاة» فرمودند

هر کس ولایت مرا بپا داشت نماز را برپا داشته است، و برپا داشتن ولایت من سخت و دشوار است که آن را تحمل نمی کند و طاقت پذیرش آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده است.

پس فرشته هنگامی که مقرب نباشد و پیغمبر وقتی مرسل نباشد و مؤمن هنگامی که امتحان شده نباشد نمی تواند آن را بپذیرد[۵۲۴]

384- تواضع حضرت علی

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) در حالی که سوار بر مرکبی بود به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آنها پیوست. آنان نیز گرد علی (علیه السلام) جمع شدند و وقتی حضرت می‌خواست بجایی برود آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می‌کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟ پاسخ دادند: حاجتی ندارند اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و

---

[523] [تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 216.]

[524] (القطره ج1ص202).

به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفاتی را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش های عقب سر افراد، دلهای طمعکار آنها را آلوده می کند.[۵۲۵]

385-بُرْجُ السَّمآءِ

.برج السماء؛ کاخ و قصر باعظمت آسمانی است

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه شریفه

«وَالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ»

:به ابن عباس فرمود

یابْنَ عَبّاسٍ! إِنَّ اللّهَ یقْسِمُ بِالسَّمآءِ ذاتِ الْبُرُوجِ وَیعْنی بِهِ السَّمآءُ وَبُرُوجُها؟ قُلْتُ: یا رسولَ اللّهِ! فَما ذاکَ؟ قالَ: أَمَّا » السَّمآءُ فَأَنَا وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَالْأَئِمَّةُ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِی وَآخِرُهُمْ الْمَهْدِی»؛
ای فرزند عباس! خداوند متعال به آسمان که دارای برج‌هاست قسم می‌خورد، »

.و مرادش آسمان و بروج آن است

گفتم: ای رسول خدا منظور از آن چیست؟

.«فرمود: مراد از آسمان من هستم و امّا بروج، امامان بعد از من هستند که اوّل ایشان علی و آخر آنان مهدی است[۵۲۶]

---

[525] [بحارالانوار، ج 41.]

[526] بحارالانوار، ج 36، ص 372

الاختصاص، ص 223؛

مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 284

قبل از جنگ جمل طلحه و زبیر یکی از یاران خود را بنام خداش برای ابلاغ پیامشان به علی (علیه السلام) نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: ای خداش، ما تو را نزد مردی می‌فرستیم که خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگری و غیب گویی می‌شناسیم ...

مواظب باش سخن علی (علیه السلام) تو را نفریبد بلکه با او ستیز می کنی تا حق را بر او آشکار سازی ... مبادا ادعای علی (علیه السلام) و گفته های او، تو را تحت تاءثیر خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان که یکی از راههای فریب دادن علی (علیه السلام) این است که با آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن با مردم، آنها را فریب می‌دهد مبادا از غذای او بخوری و تو باید از همه این امور دوری کن و به یاری خدا به سوی او برو، هنگامی که او را دیدی آیه سخره [] را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه ببر! وقتی به حضور او رسیدی با تمام توجه به او نگاه کن ... آنگاه این طالب را از جانب ما به او بگو:

دو برادر دینی، تو و دو پسر عموی نسبی، تو را سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی؛ آیا نمی‌دانی که ما از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبری تو با مردم و اقوام خود مخالفت کردیم و از آنها بریدیم، اکنون که تو زمام امور رهبری را به دست گرفته ای احترام ما را ضایع کردی و امیدمان را قطع کردی ...

این را بدان آن کسی که (مانند عمار یاسر و ...) تو را از ما و همسوئی با ما منصرف می‌کند، سودش برای تو از ما کمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر می‌باشد.

به ما خبر رسید که به ما بی احترامی کرده ای و ما را نفرین نموده ای، چه چیز تو را بر این کار روا داشت با اینکه ما تو را از شجاعترین قهرمانان عرب می‌دانستیم (نفرین کارآدم شجاع نیست) تو نفرین بر ما را کار معمولی خود قرار داده ای و می‌پنداری نفرین تو، ما را شکست می‌دهد.

خداش، وقتی به ما رسید طبق دستور آنها آیه سخره را خواند، امام علی (علیه السلام) تا او را دید خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا نزدیک، خداش گفت: جا وسیع است ولی من آمدم پیامی را به شما برسانم. امام علی (علیه السلام) فرمود: بفرمائید چیزی بخورید ... خداش گفت: نیازی به آنچه گفتی ندارم. امام علی (علیه السلام) فرمود: می‌خواهی با تو در جای خلوت بنشینم تا اگر راز داری به من بگویی. خداش گفت: رازی ندارم هر رازی برای من آشکار است.

آنگاه امام (علیه السلام) او را قسم داد: که آیا زبیر به تو سفارش نکرد که از این اموری که من به تو پیشنهاد کردم دوری کنی؟ خداش گفت: همین طور است که می‌فرمایی؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) اشاره به خواندن آیه سخره توسط او کرد و فرمود: آیا زبیر به تو نگفت چنین کنی، خداش گفت: آری، امام علی (علیه السلام) فرمود: آن آیه را دوباره بخوان. خداش آن آیه را خواند. امام علی (علیه السلام) مکرر به خداش فرمود: آن آیه را بخوان، او آیه را

می‌خواند، علی (علیه السلام) غلطهای او را تصحیح می کرد، او تا هفتاد بار آن آیه را خواند.
خداش پیش خود گفت: عجبا! چرا امیرمؤ منان دستور تکرار آیه را می‌دهد؛ آنگاه امام علی (علیه السلام) به خداش فرمود: آیا احساس نمی کنی که دلت آرامش یافته است؟
خداش گفت: آری بخدا سوگند دلم آرامش یافت.
امام علی (علیه السلام) فرمود: اکنون بگو آن دو نفر، چه پیامی را توسط تو،
برای من فرستاده اند؟ خداش پیام آنها را به امام علی (علیه السلام) رساند.
آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداش فرمود: پیام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنین است).
به آنها بگو: گفتار خود شما، برای استدلال بر محکومیت شما کفایت می کند، خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند. شما می پندارید برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، البته در مورد خویشاوندی نسبی آن را انکار نمی کنم ولی با آمدن اسلام پیوند جاهلیت قطع شد، اما در مورد برادر دینی بودن شما؛ راست نمی گویید؛ شما با کارهای خود با قرآن خدا مخالفت نمودید و شیوه برادر دینی را از بین بردید و از تحت فرمان من خارج شدید ...
در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما از روی حق با آنها مخالفت نمودید (و با من بیعت کردید) ولی بعدا با مخالفت با من، آن حق را دگرگون کرده و باطل نمودید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید پس گناه آن باطل و گناه جدید مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگیزه مخالفت شما با مردم (برای من نبود، بلکه) به خاطر طمع به دنیا بود.
در مورد اینکه می گوئید: امید شما را قطع کردم و چنین معتقدید؛ خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتند (زیرا قطع کردن امید آلودگان و معصیت کاران، جرم دینی نیست) و اما انگیزه دوری من از شما، آن چیزی است که موجب سرپیچی شما از حق و بیعت شکنی شما شد و افسار بیعت را مانند چارپایی که افسارش را پاره می کند پاره کردید و از گردنتان بیرون آوردید ...
اما اینکه مرا از شجاعترین قهرمانان عرب خواندید و از این رو نفرین مرا مناسب شجاعت من ندانستید، بدانید که در هر مقامی و مرحله ای کاری مناسب است، شجاعت من در آنجاست که سخت در تنگنای دشمن قرار گیرم و خداوند دل توانمند به من بدهید و به دفاع برخیزم اما شما در مورد نفرین من نباید بی تابی کنید، چرا که نفرین کسی که به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسی ندارد.
آنگاه علی (علیه السلام) آنها را چنین نفرین کرد:
خدایا! اگر طلحه و زبیر بر من ستم کرده اند و نسبت ناروا (جادوگری و دست داشتن در قتل عثمان و ...) را به من دادند و آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شاءن من دیدند و شنیدند، ولی کتمان نمودند و با تو و پیامبرت مخالفت کردند؛ پس زبیر را با بدترین وضعی بکش و خونش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار

گردان و در آخرت آنها را با سخت ترین مجازات کیفر فرما.
خداش گفت: آمین، خدایا! مستجاب کن؛ خداش تصمیم گرفت که از آن دو نفر(طلحه و زبیر) بیزاری جوید.
اما امام علی (علیه السلام) فرمود: ای خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ کن. خداش گفت: نه به خدا نمی‌روم مگر اینکه از خدا بخواهی و دعا کنی که مرا بی درنگ به سوی تو بازگرداند و مرا در مسیر خشنودی خودش در مورد تو موفق کند.
امام علی (علیه السلام) برای خداش همین دعا را کرد، خداش نزد طلحه و زبیر رفت و پیام امام علی (علیه السلام) را به آنها ابلاغ کرد سپس با شتاب به حضور علی (علیه السلام) بازگشت و در جنگ جمل جزء یاران امام شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.[527]

-387

تبدیل گناهان شیعیه به ثواب

اصبغ بن نباته گفت ؛

. نزد آقا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام رفتم تا بر ایشان سلام کنم

دیری نپایید که ایشان بیرون آمدند و من به استقبال ایشان رفتم دستم را گرفتند و انگشتانم را میان انگشتانش : فشردند و به من فرمودند

! ای اصبغ ! عرض کردم بله ای امیر مومنان علیه السلام ، در خدمتم

: فرمودند

همانا دوست ما دوست خداست و هرگاه بمیرد نزد رفیق اعلاست

---

[527][اصول کافی ج 1.].

. و خداوند او را از نهری سردتر از برف و شیرین تر از عسل سیراب میکند

! عرض کردم فدایت شوم ای امیرمومنان علیه السلام

حتی اگر گناهکار باشد ؟؟

: فرمودند

: بله ، آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرمایند :فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما.[۵۲۸]

. اینان کسانی هستند که خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل میکند و خداوند آمرزنده مهربان است [529]

388- آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟

در روایت آمده: قنبر غلام علی (علیه السلام) آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت، هر گاه علی (علیه السلام) بیرون می‌رفت، قنبر نیز با شمشیر، به دنبال علی (علیه السلام) حرکت می‌کرد، شبی علی (علیه السلام) بیرون رفت، قنبر نیز در پشت سر حضرت حرکت می‌کرد، وقتی حضرت دید قنبر می‌آید فرمود: ای قنبر! تو را چه شده که در این وقت شب به دنبال من می‌آئی؟

قنبر عرض کرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هوای تو را داشته باشم)

علی (علیه السلام) فرمود: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می‌کنی یا از اهل زمین؟

قنبر عرض کرد: نه بلکه از اهل زمین تو را حفظ می‌کنم؛ علی (علیه السلام) فرمود: اهل زمین جز به اذن خدا از آسمان نمی‌توانند به من کاری کنند، برگرد، آنگاه قنبر بازگشت [۵۳۰]

[528] فرقان 71

[529]

تفسیر فرات کوفی

سوره فرقان ص 320

[530] [اصول کافی.].

389-سیوطی در درّ منثور در ذیل آیه شریفه می گوید : ابن ابی حاتم از حکیم بن حمید روایت کرده که گفت : علی بن حسین (ع) به من فرمود : برای علی (ع) در کتاب خدا نامی است که مردم آن را نمیدانند ، پرسیدم آن کدام است ؟ فرمود : مگر نشنیدی آیه (و اذان من الله ...) به خدا سوگند اذان همو است.

»فَما یُکَذِّبُکَ بَعدُ بالّدینِ«.

»پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی ؟[531]« !

-390

شوق عرش برای دیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از راه فرا رسید، .جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که از راه فرا رسید

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، مگر اهل آسمانها او را می شناسند؟

جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری بر انگیخته است، همانا اهل آسمانها بیشتر از اهل زمین به او معرفت دارند، او در هیچ جنگی تکبیر نگفت جز آن که ما نیز با او تکبیر گفتیم، و حمله ای نبرد جز آن .که با او حمله بردیم، و شمشیری نزد جز آن که با او شمشیر زدیم

جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد، چون خداوند از بالای عرش خود ثنا و درود

فراوان بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرستد عرش مشتاق دیدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، خداوند این فرشته را به صورت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زیر عرش خود آفرید تا آتش شوق عرش فرونشیند، و تسبیح و تقدیس و تمجید این فرشته را ثواب و پاداشی برای شیعیان خاندان تو ای محمد قرار داده است[۵۳۲]

---

[531] صاحب تاریخ بغداد ج دوم ص ۹۷ سند خود از انس روایت کرده که سوره (تین) بر رسول خدا (ص) نازل شد سخت خوشحال شد به حدی که شدت شادمانیش بر همه ما معلوم گشت آنگاه بعدها از ابن عباس تفسیر سوره را پرسیدم گفت اما منظور از کلمه (تین) سرزمین شام است تا آنجا که گفت منظور از دین در جمله (فما یکذب بعد بالدین) علی بن ابیطالب است

[532] بحارالانوار 39/98(1

391-

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اگر کسی شب را به نماز بگذراند و روزهایش را روزه باشد و تمام اموالش را صدقه دهد و تمام عمرش را به حج برود ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا جمیع اعمالش به راهنمائی ولی خدا باشد، ثوابی در اعمالش نیست و از اهل ایمان نمی‌باشد[533]

392- یوسف پسر ابوسعید نقل کرده است که روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم به من فرمودند:

هنگامی که قیامت برپا شود و خداوند همه مردمان را جمع کند اول کسی را که بخواند نوح علیه السلام است

به او گفته می شود آیا تبلیغ کردی و فرامین پروردگار را به قوم خود رساندی ؟

می گوید : بلی

به او گفته می شود چه کسی به عمل تو شهادت می دهد ؟

می گوید: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

سپس در طلب حضرت محمد صلی الله علیه و آله به راه می افتد و مردم را کنار می زند و از آنها عبور می‌کند تا خود را به آن حضرت می رساند

و او بر روی توده ای از مشک کنار علی علیه السلام نشسته است

و این فرمایش پروردگار است و چون او رایعنی علی علیه السلام را مقرب درگاه خدا و رسول ببینند چهره کافران زشت و در هم کشیده گردد

نوح خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض می کند :

خداوند از من سوال کرده است که آیا تبلیغ کرده ای و پیام ما را ابلاغ نموده ای ؟

گفتم : بلی

---

[533] الکافی، ج 2 ،ص 19.

فرموده است چه کسی برای تو شهادت می دهد؟

عرض کردم محمد صلی الله علیه و آله.

در این هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی‌طالب و حمزه را دستور دهد بروید و شهادت دهید که او وظیفه تبلیغ را انجام داده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

پس جعفر و حمزه دو شاهدند برای پیامبران که ابلاغ رسالت نموده اند

عرض کردم فدای شما شوم پس علی علیه السلام کجاست و چه می‌کند ؟ فرمودند:

مقام و مرتبه او بالاتر از این هاست .[۵۳۴]

393- تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

در روز خیبر وقتی صفیه دختر حیی بن

یهودی که از نیکوئی چهره و جمال سرآمد زنان عصرش بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد

حضرت در چهره او جراحتی را مشاهده نمودند به او فرمودند:

تو که دختر پادشاهان هستی این جراحت چرا بر صورت تو وارد شده است ؟

---

[534] الکافی : ۲۶۷/۸ ح ۳۹۲

بحارالانوار : ۲۸۲/۷ ح ۴

الوافی :. ۷۳۰/۳ ح. ۶

تفسیر برهان : ۳۶۴/۴ ح ۳

عرض کرد هنگامی که علی علیه السلام وارد قلعه شد در را تکانی داد که تمام قلعه تکان خورد

و آنچه روی آن بود از دوربین و دیده بان فرو ریخت و تختی که من روی آن بودم لرزید و با صورت به زمین افتادم

در آن حال صورتم با گوشه تخت اصابت کرد و مجروح شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

ای صفیه علی علیه السلام نزد خدا بلند مرتبه است و شأن و مقامش والاست و وقتی در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه تکان خورد بلکه همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و عرش الهی به خاطر علی علیه السلام از روی غضب لرزیدند.

بعد از آن قضیه عمراز آن حضرت سؤال کرد و گفت آن دری که کندن آن ممکن نبود از جای درآوردی در حالی که سه روز گرسنه بودی آیا به نیروی بشری چنین کاری کردی ؟

فرمودند:

آن را به نیروی بشری از زمین نکندم بلکه به نیروی الهی بود و به قوت نفس_مطمئنه ای بود که به لقاء و دیدار پروردگارش اطمینان دارد و از او خشنود است و این علامت این است که مردمان طاقت دیدن و شنیدن اسرار امیرالمومنین علی علیه السلام را ندارند .[۵۳۵]

535

. مشا رق الأنوار : ۱۱۰

بحارالانوار:. ۴۰/۲۱ ح ۳۷

مدینۀ المعاجز : ۴۲۵/۱ ح ۲۸۶ و در ص ۳۸۰ ح ۲۴۷

394- مردی ناشناس کنار خانه علی **(علیه السلام)**

روز شهادت حضرت علی (علیه السلام) سراسر کوفه یکپارچه عزا شد، به طوری که یادآور رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم دیدند مردی گریان و شتابان در حالی که می‌گفت: انا لله و انا الیه راجعون به پیش می‌آمد، مردم او را نمی‌شناختند (گویا حضرت خضر بود) او فریاد می‌زد: امروز رشته خلافت نبوت بریده شد، تا اینکه به در خانه امام علی (علیه السلام) آمد، آنگاه با سوز و گداری خطاب به علی (علیه السلام) چنین گفت:
خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرایش به اسلام از همه پیشگامتر بودی و در گرایش به ایمان از همه پیشروتر، و در یقین استوارتر و ترسناکتر از همه به خدا، بیش

از همه [۵۳۶]رنج کشیدی و از همه بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسداری نمودی...[۵۳۷]
آن هنگام که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناتوان بودند تو توانا بودی، آن هنگام که آنها در جبهه جنگ، خواری و زبونی از خود نشان می‌دادند، تو مرد میان جنگ بودی و آن وقت که آن‌ها سستی کردند تو بر پا خاستی ...
تو همچون کوه بودی اما کوهی ستبر و استوار که در برابر طوفان نلغزند ...
ای کسی که در پرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشکل آسان گردید و شعله های آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نیرو گرفت، و فرمان خدا آشکار گردید، با رفتنت جانشینانت را در رنج و غمی جانکاه فرو بردی، تو بزرگتر از آن هستی که سوگ فراقت با گریه جبران گردد، مصیبت فراق تو در آسمان بسیار بزرگ جلوه کرد، و در زمین انسانها را خورد نمود انا الله و انا الیه راجعون ما تسلیم قضای الهی هستیم ...
تو برای مؤ منان، پناه و سنگر و کوهی سربلند و خلل ناپذیر، و برای کافران شراره خشم بودی.
آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن می گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را می‌شنیدند، تا اینکه سخن او تمام شد و سخت گریست، حاضران همه گریستند، سپس او را ندیدند، به جستجویش پرداختند ولی پیدایش د نکردند[۵۳۸]

[538] . [اصول کافی جلد 1].

395- غصه دار یتیمان

قنبر می‌گوید: روزی امام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه رفتیم و برنج و خرما و روغن فراهم کرد و خود به دوش کشید و به من اجازه حمله آنها را نداد.
وقتی که به خانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید
و آنها را سیر کرد، سپس بر روی زانوها و دو دست خود راه می‌رفت و با صداهای مخصوصی بچه‌ها را می‌خنداند
بچه‌ها نیز صدای امام را تقلید می‌کردند و می‌خندیدند.
سپس از منزل خارج شدیم به امام گفتم: مولای من امروز دو چیز برای من شگفت انگیز بود؛
اول آنکه با صدای مخصوصی بچه‌ها را می‌خندانید و دوم آنکه غذای آنها را خود بر دوش حمل کردید.
حضرت فرمود: اولی برای رسیدن به پاداش بود و دومی برای آن بود که وقتی خانه یتیمان شدم آنها گریه می‌کردند خواستم وقتی خارج می‌شویم آنها هم سیر باشند و هم خندان.[539]

396- سه بار بیعت گرفت

اصبغ بن نباته می‌گوید: وقتی جماعتی از یمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بیعت کردند. ابن ملجم هم که جز آن گروه بود بیعت کرد و بعد از بیعت حرکت کرد که برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت که بیعت خود را نگسلد، او پذیرفت، سپس تا حرکت کرد اما مجددا حضرت برای سومین بار درخواست بیعت و استحکام آن را نمود، ابن ملجم که از این واقعه متعجب شده بود گفت: ندیدم با دیگران این گونه عمل کنی، امام به او فرمود: برود اما من نمی‌بینم که تو بر آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن ملجم از زمانی که اسم مرا شنیدی از حضورم ناراحت شدی در حالی که به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد برای تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققا من دوستداران تو را نیز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن می‌باشم.
امام تبسمی کرد و فرمود: ای برادر مرادی اگر از چیزی سؤ ال کنم صادقانه جواب می‌دهی؟
گفت: بلی ای امیرالمؤ منین!

---

[539] [شجره طوبی، ص 407.]

حضرت فرمود: آیا تو دایه ای یهودی داشته ای که هر گاه گریه می کردی تو را کتک می‌زد و به صوتت سیلی می‌نواخت و می گفت: ساکت شو! زیرا تو از کسی که ناقه صالح را پی کرد شقی تری و بزودی جنایت عظیمی را مرتکب خواهی شد که خداوند به خاطر آن بر تو غضب کند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟

ابن ملجم گفت: این بوده و لیکن به خدا قسم تو در نزد من از هر کسی محبوبتری.[۵۴۰]

397- همدم انبیاء و اولیاء علیست

روی حارث حضرت امیر (علیه السلام) را دید که با حضرت خضر در نخیله [964] نشسته که ناگه طبقی خرما از آسمان برای آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.

حضرت خضر وقتی خرماها را می‌خورد هسته های آن را دور می‌انداخت ول حضرت امیر (علیه السلام) هسته خرماها را در دست خود جمع می کرد.

حارث می گوید: به امام گفتم: که این دانه های خرما را به من ببخش، آن حضرت آنها را به من داد و من نیز آن هسته‌ها را در زمین کاشتم و آنها نخل خرما شد و خرمایشان آنچنان پاکیزه بود که مثل آن را من ندیده بودم.[۵۴۱]

398- چگونگی غسل بدن امام علی

محمد حنفیه می گوید: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسین (علیه السلام) آب می‌ریخت و امام حسن (علیه السلام) غسل می‌داد و احتیاجی به این نبود که کسی بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا کند، بلکه بدن پدرم هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می‌شد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از بدن مطهرش به مشام می‌رسید، چون کار غسل تمام شد. امام حسن (علیه السلام) فرمود: ای خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیاور. آنگاه زینب علیهاالسلام حنوط باقی مانده ای که سهم امام بود را آورد و آن همان کافوری بود که جبرئیل آن را از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیهاالسلام و امام علی (علیه السلام) آورده بود.

---

[540][انوار نعمانیه، ص 19.].

[541][منتهی الامال.].

وقتی حنوط پدرم را باز کردند، شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و بر اساس د وصیت پدرم حسنین: عقب تابوت را برداشتند و جلوی تابوت را (جبرئیل و میکائیل همرزمان امام در میادین جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضی از مردم می‌خواستند به دنبال تابوت آیند که امام حسن (علیه السلام) آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادرم امام حسین (علیه السلام) می گریست و می گفت: لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم؛ ای پدر بزرگوار، پشت ما را شکستی؛ من گریه را از جهت تو آموخته ام[۵۴۲]

399- همه در بحر غم مولا

محمد حنفیه می گوید شبی که تابوت پدرم را از کوفه به نجف حرکت می‌دادیم، به خدا سوگند من می‌دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و یا خانه ای و یا هر درختی که می گذشت آنها خم می‌شدند و خشوع می کردند وقتی تابوت به موضع قبر رسید، فرود آمد و امام حسن (علیه السلام) با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تکبیر گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند که ناگاه قبر از پیش ساخته ای نمایان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمایند [امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: حضرت امیرالمؤ منین (علیه السلام) را پیش از طلوع دفن کردند.

] صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: داخل کنید او را به سوی تربت طاهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است، و نیز منادی صدا زد که: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش[۵۴۳]

400- دختر یتیمی از علی می گوید

ابن شهر آشوب روایت کرده است که عبدالواحد بن زید که می گوید: که من در خانه کعبه مشغول طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند یاد کرد به نام امیرالمؤ منین (علیه السلام) به این شکل؛ لا و حق المنتجب با لوصیه الحاکم بالسویه العادل فی القضیه العال البینه زوج فاطمه المرضیه ...

عبدالواحد می گوید: من در تعجب شدم که این دختر با همه کودکی اش د چگونه این طور زیبا علی (علیه السلام) را مدح و ثنا و ستایش می کند، از او پرسیدم: ای دختر! آیا تو علی (علیه السلام) را می‌شناسی که این گونه او را

---

[542] . [منتهی الامال.].

[543] . [منتهی الامال.].

ستایش می کنی؟!!

دختر گفت: چگونه او را نشناسم کسی را که وقتی پدرم در جنگ صفین در یاری او شهید شده بود و ما یتیم بودیم ما را یاری می کرد و متوجه احوال ما بود.

سپس ادامه داد: روزی امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چطور است ای مادر یتیمان؟

مادرم به حضرت عرض کرد: بخیر است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد آن حضرت حاضر کرد؛ من بر اثر مرض آبله نابینا شده بودم وقتی نگاه امام به من افتاد، آهی کشید و این دو شعر را قرائت کرد.

ما ان تاوهت من شی ء رزئت به

کما تاوهب للاطفال فی الصغر

قدمات والدهم من کان یکفلهم

فی النائباب و فی الاسفار و الحضر

آنگاه آن حضرت دست مبارکش را بر صورت من کشید و چشم من بینا شد،

آن چنانکه در شب تار شتر رمیده را از مسافت بسیار دور می‌بینم[۵۴۴]

منابع :

منابع کتاب امام علی شناسی

أنوار الهدایهٔ،

تظّلم الزهراء (علیها السلام)،

موسوعهٔ کلمات الإمام الحسین (ع)،

کتاب الفضائل أبی الفضل بن جبرائیل ألقمی،

مجمع النورین الشیخ أبو الحسن

المرندیفی

حلیهٔ الأبرار فی أحوال محمّد و آله الأطهار،

.مستدرک الوسایل، [1]

---

[544] . [منتهی الامال.]

بحارالانوار

امالی شیخ صدوق،
تاویل الآیات
کشف الیقین،
مقام الامام علی.ع
مناقب مرتضوی

مشار ق الأنوار

مدینۀ المعاجز

القطره

طبرانی، معجم الاوسط

مسند احمد

ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب -

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه

شیخ صدوق، الامالی

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب

ابن بکار، الاخبار الموفقیات

ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب

زمخشری، ربیع الابرار

راغب اصفهانی، المحاضرات

ابشیهی، المستطرف

اختصاص شیخ مفید

طبرانی، معجم الاوسط

مسند احمد

راغب اصفهانی، المحاضرات

الاختلاص

دانشنامه امیرالمومنین علیه السلام، ری شهری،

انساب النواصب

امالی شیخ طوسی

اسناد

حیوۀ القلوب

معانی الاخبار،

.تفسیرکشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری،

فضائل ابن شاذان

تهذیب، کتاب النذور

انساب النواصب،

تفسیر فرات

کامل الزیارات،ترجمه ذهنی تهرانی،

مأۀ منقبۀ من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمۀ

الغدیر

علی (علیه السلام) ولید الکعبۀ

علل الشرایع

الریاض لنضره،
کشف الغمه [1]

عیون اخبار الرضا،

محجهٔ البیضاء،

ارشاد مفید

حدیقهٔ الحقیقهٔ

مناقب خوارزمی

افکار امم

غایهٔ المرام

ـفضائل الخمسه

ـتلخیص الریاض

شیعه در اسلام

ناسخ التواریخ

شبهای پیشاور

ذخائر العقبی

کفایهٔ الخصام

ینابیع المودهٔ

شواهد التنزیل

الأنوار النعمانیّهٔ

کتاب نفیس صحیفه الابرار نوشته مرحوم علامه میرزا محمد تقی ممقانی ملقب به حجه الاسلام و مشتهر و متخلص به نیر تبریزی رضوان الله تعالی علیه

مستدرک الوسائل

تحفه ناصری

الفصول المختارۀ

الروضۀ

الفضائل

دژ بحر المناقب

لاله ای از ملکوت / چاپ چهارم / کمال الملک / قم / ۱۴۲۳

فضائل الخمسۀ عن الصحاح الستۀ

تفسیر جامع

علی از کعبه تا محراب

اکسیر اعظم

خوبی‌ها و بدی‌ها

زندگی دوازده امام

جلاء العیون

مجله مبلغان شهریور86.شماره 95

کتاب نصایح - سخنان چهارده معصوم - هزار و یک سخن : ص 233) به نقل از کتاب داستانهایی از بسم الله الرحمن الرحیم (جلد 2) تالیف قاسم میر خلف زاده

کتاب اخلاق زمامداری، تالیف صابر اداک

السلسلهٔ الصحیحهٔ،

مسلم

کتاب السنهٔ لابن أبی عاصم،

معرفهٔ الصحابهٔ

کتاب سلیم بن قیس

روح المعانی،الوسی،

خصایص الائمه،رضی

الاستیعاب،ابن عبدالبر،

الجامع لاحکام القرآن

علامه شافعی در مناقب،

- تنزیل الایات،حبری

مناقب ابن شهر آشوب

کافی،

جواهر الولایه،

تفسیر المیزان

[1]ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

ارشاد القلوب

آفتاب ولایت

سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)

تحفهٔ المجالس

جامع المعجزات رضا قائمی

القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه ۲۹۶

الخرائج و الجرائح

منهاج البراعه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی

الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی،

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ، چاپ دوم، بیروت، 1387 ه(1967م).

إقبال الأعمال

داستان دوستان–محمد محمدی اشتهاردی

1001 داستان از زندگانی امام علی (ع)- **رمزی اوحدی محمدرضا**

قضاوت های امیرالمومنین علیه السلام از علامه شوشتری

قطره ای از معجزات چهارده معصوم:

پرتوی از فضائل امیر مؤمنان، علی علیه السلام،

عیون اخبار الرضا علیه السلا

کشف الیقین

علی و زمامداران/ علی محمد میرجلیلی

تاریخ بغداد

تاریخ مدینه دمشق

کشف الاسرار،

کحل البصر، محدث قمی

محجهٔ البیضاء،

لطایف الابرار

داستانهای اصول کافی

داستانهای پراکنده

گوهر مراد

علی مع الحق

[نصایح

سفینهٔ البحار

تاریخ **صحابه**، مهدی اخوانی، چاپ سوم، مشهد، ۱۳۳۹;

اسدالغابه،

رجال طوسی،

کشف الیقین علامه حلی

تاریخ تشیع در ایران

معصوم دوم،

سخنرانی استاد رفیعی با عنوان ابا عبدالله مظهر شجاعت

نهج البلاغه صبحی صالح

اکسیر اعظم"سیدمحمود میرشکرائی تفرشی"

شبهای پیشاور"سلطان الواعظین شیرازی"

امیرالمؤمنین درعهد پیامبر"محمدصادق صدر

الفصول العلیه

حیاة الامام حسین

مرزداران

20، داستان از سفینة البحار

فوائد الرضویه

پیکار صفین

جلال الدین مولوی

نهج السعاده

تتمة المنتهی

– المناقب، الموفق بن احمد الخوارزمی، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ، ابن شاذان، مأة منقبه، قم

– محمد تقی مجلسی، روضةالمتقین

شیخ طوسی، امالی، قم، دارالثقا

مجلس 14، دیلمی، ارشادالقلوب، انتشارات شریف رضی، 1412 ه.ق

علامه حلّی، شرح تجرید الاعتقاد، جامعه مدرسین قم

کنزالعمّال، متقی هندی، بیروت، مؤسسة الرساله

خصال صدوق، جامعه مدرسین

فرائد السمطین، جوینی

کفایة الطالب، الکرخی

حلیة الاولیاء، ابی نعیم

انساب الاشراف

اشک شفق

ابن کثیر دمشقی، البدایهٔ و النهایهٔ، بیروت، مکتبهٔالمعارف

المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، بیروت، دارالمعرفه

تاریخ الخلفاء سیوطی، باب فضائل علی(ع)،

خطیب بغدادی، تاریخ بغداد

تاریخ دمشق، ابن عساکر

مودهٔ القربی، شافعی همدانی، چاپ لاهور

تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب

سیدمحمد ضیاء آبادی- کتاب حبل متین (جلد اول)

الکنی و الالقاب

شجره طوبی

انوار نعمانیه

http://emamali.net/Fazael/haybat.htm

http://emamali.net/Fazael/eman.htm

http://v0.bahjat.ir/index.php/2011-09-08-10-59-54/hekayat.html

http://rasekhoon.net/article/show

http://www.mashreghnews.ir/fa/news/175956

a-alavi110.blogfa.com/post-122.aspx

http://nabaa.blogfa.com/cat-1.aspx

حسین شناسی

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر حضرت محمد (ص) و اهل بیت طاهرینش.

یکی از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند منان بر بندگانش،خلقت امام حسین (ع) بوده است.

امام حسین (ع) شخصیت بی نظیر عالم خلقت است که در خداشناسی و در انسان شناسی خیلی روی بشریت تاثیر گذاشته اند و این تاثیر تا روز قیامت ادامه دارد.

امام حسین (ع) با حماسه عظیم خود در کربلا درسهای بزرگی به بشریت دادند و توانستند اموزگار بشریت بشوند.

امام حسین (ع) عده زیادی را هدایت کردند و هدایت می کنند.بسیاری از انقلابات علیه حکام بنی امیه و بنی عباس و دیگر پادشاهان ظالم حتی قیامهای مردم هندوستان علیه استعمار پیر انگلیس و کشورهای دیگر،برگرفته از قیام حسینی بوده است .

و همان گونه که پیامبر خدا ص فرمودند . حقیقتا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات هستند.

منزلگه عشاق دل آگاه حسین است......بیراهه نرو ساده ترین راه حسین است
از مردم گمراه جهان راه مجویید..........نزدیکترین راه به الله حسین است

مردم ایران حقیقتا عاشق حسین (ع) و علمدارش حضرت قمر بنی هاشم و خواهر قهرمانش زینب کبری هستند.و در این مورد در بین ملتهای مسلمان نمونه می باشند.

. بقول شاعر:

عالم همه قطره و دریاست حسین....خوبان همه بنده و مولاست حسین.

لذا هر چقدر درباره حسین (ع) کتابها نوشته شود و مطالب گفته شود کم است.

ما در این کتاب به چهارصد مطلب درباره امام حسین (ع) و حماسه حسینی اشاره نموده ایم .امید است خوانندگان عزیز استفاده بفرمایند.

زمستان 95-کرمانشاه

1– فرزند رسول خدا فدائی امام حسین علیه السلام

ابن‌شهر آشوب از ابن‌عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و بر ران چپ حضرت فرزندش ابراهیم نشسته بود و بر پای دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت سیدالشهداء امام حسین (علیه‌السلام) نشسته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک بار این را می‌بوسید و یک مرتبه او را؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و چون جبرئیل رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت: ای محمد پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: که این دو تن که بر روی پای تو هستند یکی از آنها برای تو نمی‌ماند، پس یکی را فدای دیگری کن و خود تو انتخاب کن که کدامیک از آنها فوت نماید.
رسول خدا به سوی ابراهیم نظر کرد و گریست بعد بسوی سیدالشهداء علی (علیه السلام) نگاهی کرد و گریست سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد بغیر از من کسی محزون و ناراحت نمی‌شود، ولی مادر حسین (علیه‌السلام) فاطمه علیهاالسلام است و پدرش علی (علیه‌السلام) است که پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک و غصه‌دار می‌شوند من نیز بر او محزون و ناراحت می گردم، من انتخاب می کنم غم خود بر ناراحتی ایشان، آنگاه فرمود: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ فرزندم رضایت دادم!!! پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.
بعد از فوت ابراهیم هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین (علیه السلام) را می‌دید او را به سینه خود می‌چسبانید و لبهای او را می‌مکید و می گفت:
(فدای تو شوم، ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم). [منتهی الامال.].

2- گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

در روز هفتم ولادت حسین علیه‌السلام بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش ، نقره صدقه دادند و سرش را با خلوق ، خوشبو نمودند ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بر دامنش نشاند و فرمود :

ای ابا عبداللّه ! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است .

اسماء گفت : پدر و مادرم به فدایت باد ! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید ؟

فرمود : برای این فرزند دلبندم می‌گریم که کافران بنی امیه او را به شهادت رسانند . شخصی او را می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود !

سپس فرمود : خدایا ! از تو در حق این دو فرزندم ، آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست . خدایا ! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار ! و دشمنان این دو را لعن نما ! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود [۵۴۵] .

3-حسین (ع) از انگشت پیامبر ص تغذیه کرد!

---

[545] ستارگان درخشان

روایت است که : بعد از ولادت امام حسین(ع) فاطمه زهراء سلام الله علیها مریض شدند به این علت سینه اش خشک گردید لذا برای حسین(ع) دنبال دایه می گشتند ولی کسی پیدا نکردند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) انگشت ابهام خود را در دهان حسن (ع) قرار داده و حسین (ع) انگشت جد خود را می مکید و خدا رزق و غذای حسین ع را در انگشت پیامبر قرار داده بود و تا مدت 40 روز این معجزه ادامه داشت.

و بدین ترتیب حسین(ع) در دامان پر کرامت و برکت رسول خدا(ص) و فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی (ع) رشد و تربیت می یافت

در زیارتنامه جابر در اولین اربعین شهادت امام حسین (ع) امده که : ای اباعبدالله!تو از دست سَرور پیامبران غذا خورده ای و در دامان تقواپیشگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند

4- مرحوم سید علی قاضی عارف کامل‌فرمود:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا علیه‌السلام به مقام توحید برسد . شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهد علیه‌السلام است . پیشکار این فضیلت هم حضرت قمربنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام است .» [546]

[546] سید علی قاضی و شاگردانش

5- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، خطاب به امام حسین علیه‌السلام : تو سیدی ! فرزند سیدی ! پدر ساداتی ! تو امامی ! فرزند امامی ! پدر امامان هستی ! تو حجّتی ! فرزند حجّتی ! پدر حجّتها هستی ! و از صلب تو نُه تن امام بوجود می‌آید که نُهُم آنها قائم آل محمد است .[۵۴۷]

6-حسین (ع) در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام علیه‌السلام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند : از مال حجاز چه قدر مانده است ؟

گفت : پنج هزار درهم . امام علیه‌السلام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .

همچنین ذکرشده که وقتی معلم توانست سوره حمد را به فرزند امام بیاموزد امام دستورداد دهان معلم را پر از جواهر کردند ودهها لباس یمانی به او داد.[۵۴۸]

7-زنده شدن مادر یک جوان

یحیی بن امّ الطویل می‌گوید : ما نزد حسین علیه‌السلام بودیم که جوانی گریان وارد شد . امام حسین علیه‌السلام به او فرمود : چرا گریه می‌کنی ؟ گفت : « مادرم از دنیا رفت در حالی که وصیتی نکرده است و اموالی دارد که به من گفته است دراین‌باره تا به شما اطلاع نداده‌ام ، کاری انجام ندهم ! امام علیه‌السلام فرمود : بلند شوید تا به خانه این زن برویم . ما با حضرت بلند شدیم و به طرف خانه

---

[547] مائه منقبه /124.

[548] ستارگان درخشان

مادر آن جوان رفتیم . وقتی به داخل خانه رفتیم ، حضرت از خدا خواستند که این زن را زنده کند تا به آنچه می‌خواهد وصیت کند . ناگاه زن زنده شده و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد . سپس به حضرت نگاهی کرد و گفت : ای مولای من ! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید به من بفرمائید . امام علیه‌السلام داخل اطاق شد و نشست و به آن زن فرمود : خدا تو را رحمت کند وصیت کن . گفت : ای فرزند رسول خدا ، من مقداری ثروت دارم که در فلان مکان‌ها گذاشته‌ام و یک سومش را به شما واگذار می‌کنم تا به دوستانت بدهی ، و دو سوم بقیه ، مال فرزندم است به شرط اینکه از دوستان شما باشد . ولی اگر مخالف شما اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد ، دو سوم باقیمانده را هم شما برداری و او حقی ندارد و از امام درخواست نمود که بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگ او را انجام دهد . این سخنان را گفت و مرد »[۵۴۹].

8–نفرین امام

ابن وائل می‌گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنّم بشارت می‌دهم ! امام علیه‌السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهمّ حُزه الی النار ! » «

---

[549] بحارالانوار : ج44 ، ص181 .

خدایا او را به جهنم بکشان ! » در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند[۵۵۰].

9-خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعهٔ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه‌دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعهٔ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد »[۵۵۱] .

---

[550] فضائل الخمسة عن الصحاح الستة .

[551] فضائل الخمسة عن الصحاح الستة : ج3 ، ص370 .

-10

معرفی و مجازات دزدان

روزی امام حسین علیه‌السلام غلامش را برای انجام کاری به محلی فرستاد و به آنها گفت : فلان روز نروید بلکه فلان روز بروید واگر به سخن من عمل نکنید دزدان راه بر شما می‌بندند . آنان سخن حضرت را گوش ندادند و رفتند و دزدان سر راه بر آنها گرفته و آنها را کشتند و اموالشان را بردند . وقتی خبر را به حضرت دادند ، فرمود : من به آنان اعلان خطر کردم ولی آنان قبول نکردند . سپس حضرت نزد حاکم مدینه رفتند و حاکم گفت : خبر کشته شدن غلامان شما به من رسیده است و من به شما تسلیت می‌گویم . امام علیه‌السلام فرمود : من دزدان را به شما نشان می‌دهم و شما باید آنان را مجازات کنی ! حاکم با تعجب گفت : مگر آنها را می‌شناسی ای پسر رسول خدا ؟ فرمود : آری و این یکی از آنهاست ، اشاره کرد به مردی که در مقابل حاکم ایستاده بود ! مرد گفت : « از کجا می‌دانی که من از دزدان بوده‌ام ؟ » امام فرمود : اگر من نشانی‌ها را بدهم حرف مرا تأیید می‌کنی ؟ گفت : آری به خدا تصدیق می‌کنم . امام علیه‌السلام فرمود : تو با فلان اشخاص که چهار نفرشان از غلامان مدینه و بقیه از سربازان مدینه بودند . این کار را انجام دادید !

حاکم به آن مرد گفت : « قسم به خدای قبر و منبر پیامبر یا باید اعتراف کنی و یا با شلاق گوشت بدنت را می‌سوزانم ! آن مرد گفت : به خدا سوگند حسین دروغ

نمی‌گوید و مثل اینکه او هنگام دزدی و جنایت ،ما را می‌دیده است با اعتراف او ، حاکم بقیه را دستگیر کرده و همه را گردن زد »[552]

11 ـ دستی که به خون امام آلوده شد

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالک کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می‌گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد »[553]

---

[552]. بحارالانوار : ج46 ، ص182 .
[553]. منتهی الامال : ج1 ، ص393 .

12 ـ عيادت از بيمار

امام صادق عليه‌السلام از پدرانش روايت كرده است كه : شخصى مريض شده و تب او بسيار بالا رفته بود . امام حسين عليه‌السلام به عنوان عيادت به خانه او رفت . وقتى حضرت وارد خانه او شد . تب او قطع گرديد . مريض گفت : به آنچه شما آورديد (ولايت و امامت) راضى شدم ، و شما كسى هستيد كه تب از شما فرار مى‌كند !

امام عليه‌السلام فرمود : قسم به خدا كه هيچ چيزى را خدا خلق نكرده مگر اينكه به او امر به اطاعت از ما نموده است » [۵۵۴]

-13 هدايت يک نفرل از مخالفين اهل بيت ع

و در بعضى از كتب منقول است از عصام بن المصطلق شامى كه گفت : داخل شدم در مدينه معظّمه پس چون ديدم حسين بن على عليهماالسّلام را پس تعّجب آورد مرا، روش نيكو ومنظر پاكيزه او، پس حسد مرا واداشت كه ظاهر كنم آن بغض و عداوتى را كه در سينه داشتم از پدراو، پس نزديک او شدم و گفتم توئى پسر ابو تراب ؟.

(مؤ لّف گويد:كه اهل شام از اميرالمؤ منين عليه السّلام به ابو تراب تعبير مى كردند وگمان مى كردند كه تنقيص آن جناب مى كنندبه اين لفظ و حال آنكه هر

---

[554] بحار الانوار : ج46 ، ص183

وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند...).
بالجمله ؛ عصام گفت :گفتم به امام حسین علیه السّلام توئی پسر ابوتراب ؟فرمود:بلی .
قال فَبالَغْتُ فی شَتْمِهِ وَ شَتْم اَبیه ؛ یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم .
فَنَظَرَ اِلَیَّ نَظْرَةً عاطِفٍ رَؤُفٍ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:
(اَعُوذُبِاللّهِ مِنَ الشَیطانِ الَّرجیم بِسْمِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ الا یات الیه قوله ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ).
و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حقّ تعالی پیغمرش را به آن تاءدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقّع زیادتر نباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قالَ:خَفِّضْ عَلَیْکَ اِسْتَغْفِرِ اللّهَ لی وَلَکَ.
پس فرمود به من ، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود ،طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت ، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم .
عصام گفت : من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:
(لا تَثْریبَ عَلَیْکُم الْیَوْمَ یَغْفِرُاللّهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ). [555]

---
[555] یوسف92

واین آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الرّاحمین .

پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟ گفتم : بلی . فرمود: شِنْشِنَۀُ اِعْرِفُها مِنْ اَخْزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثل جُست : حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئیست در اهل شام که معاویه در میان آنهاسنّت کرده پس فرمود: حیّاناَ اللّه وَ ایّاکَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظّن خود به من ان شاءاللّه تعالی . عصام گفت : از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم ، لا جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش .[۵۵۶]

14- هیبت امیرالمومنین را دارد

و سیّد شریف زاهد ابو عبداللّه محمّد بن علی بن الحسن ابن عبد الّرحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابوحازم اعرج که گفت : حضرت امام حسن علیه السّلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السّلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السّلام .

---

[556] منتهی الامال

و از ابن عبّاس روایت کرده که گفت : سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السّلام ؟ فرمود که از امام حسین علیه السّلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤ منین علیه السّلام ، و ابن عبّاس گفته که امام حسن علیه السّلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السّلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السّلام .

15-

شجاعت حسینی

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیهاالسّلام حسنین علیهماالسّلام را به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد: یا رسول اللّه این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم ، عرض کرد راضی شدم.[۵۵۷]

16-گهواره حسین (ع) بوسیله جبرئیل گردانیده می شد

و در احادیث معتبره از طریق خاصّه و عامّه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیهاالسّلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السّلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می

---

[557] منتهی الامال

گفت و او را ساکت می گرداند، چون فاطمه علیهاالسّلام بیدار می شد می دید که گهواره حسین علیه السّلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود: اوجبرئیل است.[۵۵۸]

17- راز کشته نشدن بعضی از دشمنان امام حسین (ع) توسط امام حسین (ع)

امام سجاد (ع) می گوید: در روز عاشورا پدرم را دیدم که به دشمن حمله می کرد و آنها را می کشت ولی در آن درگیری بعضی از افراد دشمن را با اینکه زیر شمشیر او قرار می گرفتند، پدرم رد می کرد و آن ها را نمی کشت با اینکه می توانست آنها را بکشد.

راز این موضوع را نمی دانستم هنگامی که به مقام امامت رسیدم فهمیدم آن کسانی را که پدرم نمی کشت در نسل آنها شخصی که ما اهل بیت را دوست بدارد وجود داشت ، پدرم برای حفظ آن دوست ما در صلب پدرش ، پدر را نمی کشت[۵۵۹].

18-خنده غلام ترک

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند. اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر

---

[558] منتهی الامال

[559] معالی السبطین ، ج 2، ص 31

اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم .[۵۶۰]

19–

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ يَزُرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع لَكَانَ تَارِكاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَيْنِ ع فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.

اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج ببندد اما امام حسین (علیه السلام) را زیارت نکند حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده است چرا که حق حسین (ع) فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است.[۵۶۱]

---

[560] داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام

[561] وسائل الشیعه ج 14، ص 428 ، ح 19524 - تهذیب الاحکام(تحقیق خرسان) ج 6 ، ص 42

20–چرا مومنین را به طرف بهشت می کشانند؟

سرویس دینی جام نیـوز، حضرت آیت الله شیخ بشیر نجفی از مراجع به گزارش تقلید نجف اشرف در جمع طلاب حوزه علمیه نجف با ذکر نکته ای زیبا از اثرات محبت اهل بیت(ع) گفت: چند سالی بود که معنی و تفسیر آیه 73 سوره زمر، «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً» یعنی مومنان را به سمت بهشت می کشند، مرا به خود مشغول کرده بود.

وی افزود: از خود پرسیدم در این آیه چرا گفته شده به سمت بهشت می کشند. تمام کتب و تفاسیر مختلف را دیدم و نتیجه ای حاصل نشد تا اینکه به روایتی از امام صادق(ع) در بحار الانوار برخورد کردم که می فرمایند «مومنان و دوستان سید الشهدا(ع) در روز حساب از خدا می خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات کنند».

این مرجع تقلید تصریح کرد: در ادامه این روایت آمده است که «امام به دیدار محبان می آید، این ملاقات بسیار طولانی می شود». امام صادق می فرمایند که هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچکدام چشم برنمی دارند نه امام، محبان خود را رها می کند نه دوستان، سیدالشهدا(ع) از مولای خود دل می بُرند.

حضرت آیت الله نجفی گفت: در این روایت بود که تفسیرآیه 73 سوره زمر را متوجه شدم. ملاقات میان امام حسین(ع) و محبانش آنقدر طولانی می شود که خداوند به ماموران بهشت می فرماید این مومنان و دوستان حسینیم(ع) را به

طرف بهشت بکشید تا ملاقات پایان یابد. و این نشان از زیبایی محبت امام حسین(ع) در قلوب محبان آن حضرت است[562]

21–زیارت امام حسین از دور

سُدیر صیرفی می گوید:

امام صادق علیه السّلام به من فرمود: «ای سُدیر! برای تو چه زحمتی دارد که مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی یک بار زیارت کنی؟» من گفتم:«فدایت گردم میان محل سکونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ های بسیاری فاصله است.»

امام صادق فرمود:« بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین (ع) لیه السّلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا اباعبدالله، السلام علیک و رحمةُ الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد.»

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از آن چه بسا اتفاق می افتاد که هرروز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم[563]

---

[562] http://vista.ir/news/22386496

[563] جامع الاخبار، ص 83- کامل الزیارات، ص 287

22- صاحب مجمع البیان از امام صادق علیه اسلام روایت می کند: «عن أبی عبد الله (ع) قال اقرأوا سورۀ الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فإنها سورۀ الحسین بن علی (ع) من قرأها کان مع الحسین بن علی (ع) یوم القیامۀ فی درجته من الجنۀ.»[۵۶۴]؛ سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحبّ بخوانید که سوره حسین بن علی(ع) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی(ع) در قیامت در درجه او .از بهشت خواهد بود

علامه مجلسی نیز از آن امام بزرگوار چنین روایت می کند: روزی امام صادق علیه السلام فرمود: سوره «فجر» را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که سوره امام حسین بن علی علیه السلام است و او به آن علاقمند بوده است. ابو اُسامه پرسید: این سوره چگونه مخصوص حسین (ع) لیه السلام است؟ امام فرمود: مگر در این سوره، آیه یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه...؛ [۵۶۵] را نشنیده ای؟ منظور از «نفس مطمئنه» حسین بن علی علیه السلام است. او دارای نفس مطمئن و راضی و مرضی خداست و اصحاب او از آل محمد صلی الله علیه وآله، در روز قیامت از خدا خشنود و راضی هستند، خداوند هم از ایشان راضی است. کسی که همواره سوره «فجر» را قرائت کند، در بهشت با حسین بن علی علیه السلام در یک مرتبه قرار می‌گیرد. [۵۶۶]

23- شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می‌کردی؟

---

[564] جلد 10 صفحه 481
[565] فجر: 27 ـ 30
[566] بحار الانوار، جلد 44، صفحه 218

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می‌کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شب‌ها، شب بیداری_و_عبادت است. عرض کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست.فرمودند : تشنه بودی و از خواب بیدار شدی. ظرف آب را که برداشتی یاد تشنگی امام حسین (ع) لیه السلام افتادی. یک قطره اشک از چشمت چکید. آن یک قطره اشکی که از سر اخلاص تمام و بی‌هیچ چشم‌داشتی از چشمانت چکید از تمام اعمالی که آن شب دیگران انجام دادند، برتر بود

24–

آیت_الله_مجتهدی (ره)فرمود:

نظام رشدی رو خواب دیدن

پرسیدن: چی به درد عالم آخرت میخوره؟

گفت:

آدم اهل بیتی بشه حسینی بشه

پرسیدن: چه طوره حالت؟

یه شعری خوند تو خواب، گفت:

شکر خدا را که در پناه حسینم

گیتی از این خوب تر پناه ندارد

25-

بوی سیب از حرم حسینی استشمام می شود.

گفته میشود کسانی که صبح زود به زیارت حرم امام حسین بروند بوی سیب بهشتی استشمام می کنند، این سخن ریشه حدیثی دارد.

در کتاب مناقب آمده است جبرئیل از آسمان سیب، به و اناری را از بهشت می آورد که پیامبر و حضرت فاطمه(س) و امیرمؤمنان(ع) و امام حسن و امام حسین(ع) از آن می خورند و آن میوه ها به حالت اول خود باز می گردد، تا وقتی حضرت فاطمه زهرا(س) از دنیا می روند میوه انار از بین می رود و پس از فوت امیرمؤمنان(ع) میوه به ناپدید می شود و میوه سیب موجود بوده است و امام حسین(ع) می فرماید: «میوه سیب نزد بردارم بود تا هنگامی که بر اثر سم از دنیا رفت، پس از آن نزد من بود تا هنگامی که در کربلا آب بر روی ما بسته شد و من هنگام عطش آن را می بوئیدم و از شدت عطش من کاسته می شد و هنگامی که عطش بر من شدید شد آن را خوردم و یقین به شهادت کردم، امام زین العابدین(ع) می فرماید من این سخنان را ساعاتی قبل از شهادت آن حضرت شنیدم و هنگامی که آن حضرت شهید شد بوی آن سیب را در محل شهادت آن حضرت استشمام نمودم. پس آن را جستجو نمودم و اثری از آن نیافتم و بوی

آن همچنان پس از شهادت آن حضرت باقی بود و من قبر آن حضرت را زیارت می نمودم و بوی آن را می یافتم، پس هر کس از شیعیان ما که زائر آن قبر است و می خواهد بوی آن را استشمام کند، پس وقت سحر آن را جستجو کند، پس اگر از مخلصان باشد آن را وجدان خواهد نمود.[567]

-26

ایت الله العظمی مکارم شیرازی می فرماید:

" اهمیت زیارت امام حسین در روز اربعین به سبب الحاق سرهای شهدا دراین روز توسط امام سجاد وزیارت آن قبور پاک توسط امام وکاروان حرم حسینی در اربعین است "[568]

-27

ایا ثارالله یعنی خون خدا؟

این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را خون معنی کرده اند زیرا ثار هیچ گاه در لغت عرب به معنی خون نیامده است بلکه به معنای خون بها است.

بنابراین ثار الله یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است واو !

خونبهای تورا میگیرد یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تورا

---

[567] ابن شهرآشوب، المناقب، ج3، ص 391

[568] عاشورا،ریشه ها،...ص 634

رئیس خانواده بگیرد ونیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای تورا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت وبشریت میباشی تو متعلق به عالم هستی وذات پاک خدایی بنابراین خونبهای تورا او باید بگیرد"[569]

28- سینه زنی در کلیسا!

دکتر غلامعلی افروز نقل می کند: در سفری که به همراه دوستان به یکی از کشورهای اروپائی داشتم، روز یکشنبه به کلیسایی که در آن نزدیکی بود، رفتیم، مراسم دعا و موعظه به پایان رسید. سپس،کشیش جوانی شروع به خواندن مطالبی شبیه روضه های ما شیعیان کرد، ومردم هم مشغول سینه زدن شدند. من از این عمل آنها بسیار تعجب کردم، زیرا سینه زدن جزء آیین شیعیان است، پس چگونه است که این رسم سر از کلیسا در آورده است؟

پس از پایان عزاداری به دیدن آن کشیش رفتم، بعد از معرفی خود از چگونگی پیدایش این گونه عزاداری سؤال کردم، وی گفت: من مدتها بود که احساس می کردم مراسم کلیسا تکراری و بی روح شده است، به همین دلیل به دنبال راهی برای ایجاد جذابیت در برنامه های کلیسا بودم تا اینکه به ایران رفتم و دو سال در تهران در روز عاشورا مراسم عزاداری شیعیان را از نزدیک دیدم، سپس به لبنان و سوریه رفتم و شبیه این مراسم را در آنجا دیدم، بنابراین از مراسم عزاداری آنان در عزاداری برای حضرت عیسی علیه السلام الگوگیری کردم.

---

[569] تفسیر نمونه،ج 4 ص 229

چند کلیسای دیگر نیز این روش رااز ما تقلید کردند وجالب است بدانید که حضور جوانان در کلیساهایی که از این نوع عزاداری الگو برداری کرده اند چندین برابر شده و همچنین فساد در آن مناطق به گونه چشم گیری کاهش پیدا کرده است.[570]

29-

آیت الله بهجت ره فرمود:

استادم سیدعلی را در خواب دیدم

به او گفتم چه چیزی حسرت شما در

دنیاست که انجام نداده‌اید؟

فرمود:

حسرت می‌خورم که

چرا در دنیا روزی فقط یکبار

زیارت عاشورا می‌خواندم

30-

[570] مجله زمزم، دی و بهمن 1381

داستان کوتاه درباره حضرت عباس علیه السلام

. ایام محرم بود و به تاسوعا و عاشورا چند روز بیشتر نمانده بود ...

راننده کامیون مسیحی از تعطیلات پیش‌رو استفاده کرد و به همراه همسر و دختر 6 ساله‌اش به قصد تفریح و کار به سمت بندر عباس حرکت کرد.

بعد از بارگیری در اسکله بندر عباس در روز تاسوعا با 25 تن بار به سمت تهران حرکت کرد. در کمربندی بندر عباس به دسته‌های سینه‌زنی برخورد کردند که با پرچم‌های " یا ابوالفضل " سینه می‌َزنند و عزاداری می کنند.

دختر مرد مسیحی که برای بار نخست با چنین صحنه‌هایی مواجه شده بود سوال‌های بی‌شماری در ذهنش نقش بست. پدر اینا چرا با زنجیر به خودشون می‌زنند. پدر پاسخ داد: دخترم این مردم مسلمان و شیعه هستند. این مردم می‌دانند مردی به نام حسین(ع) و او نیز برادری دارد به نام عباس(ع) ، این عباس مثل فردا در رکاب برادرش امام حسین به شهادت می‌رسد.

دختر که در دنیای کودکانه‌اش غرق بود گفت: اگر فردا کشته می‌شود چرا الان برایش سینه می‌زنند؟

پدر گفت: دخترم این آقا " عباس" در نزد خدای یکتا آبروی بسیاری دارد . خیلی از کسانی که دچار گرفتاری می‌شوند به سراغ او می‌روند. حتی مسیحیان

هم درخواست‌های خود را پیش او می‌برند. شیعه‌ها می‌گویند که عباس پناه بی‌پناهاست، گره‌های بزرگ را باز کرده.

کمی بعد دختر بچه مسیحی در کامیون خوابید. مدت کمی گذشت ناگهان مرد مسیحی در گردنه های سخت با 25 تن بار متوجه شد که ترمز ماشین کار نمی کند!!! رنگ از صورت او و همسرش پرید. نمی دانست باید چه کند. همسرش، دخترش...

زن مسیحی گریه می‌کرد، گاهی به مردش و گاهی به دخترش که معصومانه در رویای شیرین غرق بود نگاه می‌کرد. ترمز ماشین خراب شده بود و کار نمی‌کرد این واقعیتی بود که نمی‌توانستند بپذیرند.

دخترک شش ساله از خواب پرید، وقتی دید اشک از چشمان پدر و مادرش جاریست بغض خود را قورت داد. از پدرش پرسید: ماشین ترمز نداره؟؟!!

پدر با هزار آرزویی که برای دخترش داشت گفت: نه...

دخترک گفت: بابا او آقای بزرگی که گفتی اسمش عباس هست به فریاد ما هم می‌رسد یا نه؟

پدرگفت: اون عباسی که گفتم برای شیعه‌هاست.

دخترک که قانع نمی‌شد، گفت: مگه خودت نگفتی هر کسی بره در خونش دست خالی بر نمی گرده...

ناگهان پدر و مادر به فکر فرو رفته اند و در دلشان روزنه امید پیدا شد.

زن مسیحی گفت: بیا حالا یه مرتبه صداش بزنیم.

مرد گفت: اگر عباس من را از این گرفتاری نجات بده شیعه می‌شوم...

پس از این ناگهان کامیون به شکل معجزه‌آسایی ترمز به کار افتاد. مرد مسیحی ماشین را به کنار جاده هدایت کرد وقتی از ماشین پیاده شدند پشت سرشان همه ماشین ها ایستاده بودند وقتی از آن ها می‌پرسیدند که چه اتفاقی افتاده، دخترک شش ساله گفت: به خدا ما آزاد شده عباسیم، مردم به خدا عباس ما را نجات داد.

به اولین شهری که رسیدند به منزل یکی از علما رفتند تا شیعه شوند.

مرد عالم از آن ها پرسید: در این ایام اتفاقی افتاده که می خواهید شیعه شوید؟ دختر 6ساله گفت: شما نبودید که ببینید ، ابوالفضل (ع) ما را نجات داد.[۵۷۱]

31–

اهمیت شرکت در مجالس عزاداری

درمکاشفه ای حبیب بن مظاهر را دیدند که با وجود آنقدر مقامات معنوی

---

[571] http://choulab.persianblog.ir/post/1513/

:میفرماید

::ای کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتم

::و از ایشان پرسیدند که: شما برای چه می خواهید به دنیا برگردید

فرمود: برای سه کار

:شرکت در مجلس عزای امام حسین (ع) لیه السلام، :

آب دادن به مردم

.و صلوات بفرستم :[572]

-32

: امام صادق علیه السلام فرمودند

چهار هزار فرشته ژولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین (ع) لیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت میگریند,که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند,

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکندجز این که آن فرشتگان به استقبالش میآیند

و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند,جز این که آن فرشتگان ,او را بدرقه مینمایند,

---

[572] روزنه هایی از عالم غیب،ص187

و هیچ زائری نمی میرد ,جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش آمرزش میطلبند.[573]

33– در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یکی از مأمورین دولت از یک مغازه دار مالیات طلب کرده و مغازه دار امروز و فردا می‌کند، مأمور یک روز صبح زود، درب مغازه آمده و می‌گوید:

امروز تا مالیات را از تو نگیرم از این جا نمی‌روم، مرد کاسب می‌گوید:

تو را به حضرت اباالفضل مرا معاف دار، مأمور گستاخ می‌گوید: اگر اباالفضل قدرت دارد شر مرا از تو کم کند! کاسب آهی می‌کشد و می‌گوید:

یا اباالفضل العباس علیه‌السلام ! به دادم برس! در این هنگام اسب مأمور، سرکشی می‌کند و آن قدر بالا و پایین می‌رود که مأمور را به زمین می‌زند. بعد از آن نیز با دست و پایش شروع به کوبیدن بر سینه مأمور کرده و مأمور نیز مانند صدای سگ عو عو می‌کند، وقتی می‌آیند می‌بینند فک بالای وی پایین آمده و فک پائینش جلو رفته است و وضع بسیار بدی پیدا کرده، دیری نگذشت که با این وضع اسف بار به درک واصل شد. [574]

---

[573] کامل الزیارات

باب۴۱،ص۲۶۷،ح۱

[574] کرامات العباسیة صفحه ۱۱۶

34-سر امام حسین (ع) قران تلاوت می کرد

از علمای شیعه نیز شیخ مفید چنین نقل می کند:

« زید بن ارقم می گوید آن روز من در حجره خود نشسته بودم که سر بریده امام حسین که بر فراز نیزه بود را که در مقابلم بود عبور دادند و شنیدم ایه ای از سوره کهف را قرائت نمود(کهف9) به خدا سوگند به محض شنیدن این ایه از سر بریده مو بر تنم راست شد و گفتم به خدا سوگند سر بریده ی شما ای فرزند رسول خدا شگفت آور تر از واقعه اصحاب کهف است»[575]

35-

امام سجاد فرمود:

« خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از این‌که زمین کعبه را خلق کند و آن‌را حرم قرار دهد، زمین کربلا را آفرید و آن‌را حرم امن و مبارک گردانید، و هرگاه خداوند بخواهد کره زمین را لرزانده و حرکتش دهد (شاید کنایه از قیامت باشد) زمین کربلا را همراه تربتش در حالی‌که نورانی و شفاف هست بالا برده و آن‌را در برترین باغ‌های بهشت قرار داده و بهترین جای سکونت قرار می‌دهد و در آن‌جا کسی غیر از انبیای مرسل یا پیامبران اولو العزم سکونت نکنند. این زمین در میان باغ‌های بهشت می‌درخشد همان‌گونه که ستاره

---

[575] الارشاد ج2 ص117

درخشنده بین ستارگان نورافشانی می‌نماید، نور این زمین چشم‌های اهل بهشت را تار می‌کند و با صدایی بلند می‌گوید: من زمین مقدس و طیب و پاکیزه و مبارکی هستم که سید الشهداء و سرور جوانان اهل بهشت را در خود دارم».

زمین کعبه در مقام فخر بر مکان‌های دیگر گفت: کدام زمین مانند من است، در حالی‌که خداوند خانه‌اش را بر پشت من بنا کرده و مردم از هر راه دوری متوجه من می‌شوند، و حرم خدا و سرزمین امن قرار داده شده‌ام؟ خداوند متعال به سویش وحی کرد و فرمود: بس کن و آرام بگیر به عزّت و جلال خودم قسم آنچه را که تو برای خود فضیلت می‌دانی در قیاس با فضیلتی که به زمین کربلا بخشیده‌ام، همچون قطره‌ای است نسبت به آب دریا که سوزنی را در آن فرو برند و آن قطره را با خود بردارد، و اساسا اگر خاک کربلا نبود این فضیلت برای تو نبود و نیز اگر نبود آنچه که این خاک آن‌را در بردارد تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که تو به آن افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم. بنابراین، آرام بگیر و ساکت باش و متواضع و خوار و نرم باش و نسبت به زمین کربلا، غرور و خودبزرگ‌بینی و سرکشی از خود نشان مده و اگر چنین کنی تو را فرو برده و در آتش جهنّم قرارت می‌دهم[۵۷۶]

36–

[576] کامل الزیارات ص268

ارزوی فرشته ها

قال ابوعبدالله علیه السلام: لیس من ملک فی السموات والارض إلا یسألون الله تبارک و تعالی ان یوذن لهم فی زیارهٔ الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که می‌خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگرعروج کنند و از آنجا اوج گیرند.[577]

37–

نجات مختار از جهنم

سماعه می‌گوید: از امام جعفر صادق ع علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی اللّٰه علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد.

شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد می‌زند: یا رسول اللّٰه بفریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد.

سه مرتبه فریاد می‌زند: یا امیر المؤمنین بفریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نخواهد داد.

---

[577] مستدرك الوسائل ج 10، ص 244 ، ح 11938

سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: یا حسین بفریادم برس، من قاتل دشمنان تو می‌باشم.

پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین (ع) لیه السلام پس از این جریان نظیر عقاب شکاری بفریادش میرسد و او را از آتش نجات می‌دهد.

راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخص که در آتش است کیست؟

فرمود: مختار است.

گفتم: برای چه در آتش معذّب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین را کشت!؟

فرمود: برای این‌که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت.

قسم به حق آن خدائی که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به حق مبعوث کرد اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از (محبت آنان) باشد خدا ایشان را از ناحیه صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد.[578]

578

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج۴۵، ص۳۳۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م

38-

حاج آقا دولابی:

اگر شده در همه عمر لااقل یکبار زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام بخوانو از آن محروم نمان

متن زیارت عاشورا الهام خدایی است که به قلب ائمه الهام شده است

و چیزی شبیه قرآن است

اگر یک ماه محرم هر روز در خانه ات زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلامش بخوانی

خدا را می بینی!

امام حسین (ع) لیه السلام ظهور محبت است

ائمه یک ماه محرم را خیمه عزا می زدند و گریه میکردند.[579]

39-**برکات عظیم زیارت کربلا**

زیارت کربلا یکی از نعمتهای الهی است که به بشریت داده شده و اثار خیلی خوبی برای زائر قبر حسین (ع) دارد که به تعدادی اشاره می شود:

---

[579] طوبای کربلا ص 197

یک- آرامش بخشیدن به زائر

قبل از آنکه به آثار و برکاتی که برگرفته از روایات اسلامی است اشاره کنیم ، این نکته لازم به ذکر است که زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) مانند سایر ائمه ، به مردمان و زیارت کنندگانش ، نوعی آرامش و اطمینان می‌بخشد . در این عصر که انسان را موجودی مضطرب می نامند، و پیوسته دست به گریبان با پدیده‌هایی چون تردید، ناکامی، تشویش، ترس و ناسازگاری با محیط و زندگی ماشینی و محرومیت و جنگ و حتی کنار نیامدن خود است، و هر روز شاهد کاهشها و فرسایشها است و نمی تواند از اضطراب در امان بماند ، این زیارت مرقد مردان خدا و پیشوایان دین است که به انسان آرامش خاطر می دهد.

در زیارت یک نوع کشش و نیاز الزام آوری انسان را وا می‌دارد که فشارها و فریادهای درونی را از راهی خارج کند . زائر آن مرقد شریف در پرتو دعا و گفتگو با پاکان و استمداد از ارواح پاک مقربان درگاه الهی، نیرو گرفته و نابسامانیها را با توسل بدانها برخود هموار می سازند ، و خستگی‌ها و فشارهای وارد بر روان ، و نیز اضطرابها و یأسها را از خودمی زدایند و به آرامش و اطمینانی برای ادامه زندگی دست می‌یابند.

دو- در امان خدا بودن

به امام صادق (ع) عرض کردند: کمترین اثری که برای زائر قبر امام حسین (ع) چیست؟ فرمود: «کمترین تأثیرش این است که خداوند متعال، او و خانواده و مالش را حفظ می کند تا به سوی اهل خویش برگردد ،و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او خواهدبود ».[۵۸۰]

سه- زائر خدا محسوب شدن

زید بن شحام گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : برای زائر قبر امام حسین (ع) چه می‌باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که خدا را در عرش دیدار نموده باشد». گفتم: برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه می‌باشد؟ فرمود: «همانند کسی است که رسول خدا (ص) را زیارت نموده است » .[۵۸۱]

چهار- برآورده شدن حاجات و دفع پریشانی

امام صادق (ع) فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌آید مگر آنکه خداوند از او دفع پریشانی نماید و حاجتش را برآورد» . [۵۸۲]

و نیز به ابوصباح کنانی فرمود: «همانا نزد شما قبری است که هیچ فرد پریشانی نزد آن نمی‌رود مگر آنکه خداوند از او پریشانی را دفع نموده و حاجتش را

---

[580] ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص 116
[581] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 281
[582] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 337

برآورده می نماید، و همانا نزد او چهار هزار فرشته هستند که از هنگام شهادتش آشفته و غم آلود تا روز قیامت بر او می‌گریند. هر کس او را زیارت کند، وی را تا خانه‌اش بدرقه می‌کنند، و هر که مریض شود به عیادتش می‌روند، و هر که بمیرد جنازه‌اش را تشییع می‌کنند». [۵۸۳]

پنج- زیادتی در عمر و رزق

امام باقر (ع) فرموده است : «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین (ع) امر کنید ، زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواریها می‌شود » . [۵۸۴]

شش- آمرزش گناهان

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس حسین (ع) را زیارت کند در حالیکه عارف به حق او بوده و به امامتش اقرار داشته باشد خدای سبحان ،گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد». [۵۸۵]

و جابر جعفی در ضمن یک حدیث طولانی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «چون از نزد قبر حسین (ع) بازگشتی ، ندا کننده‌ای تو را ندا می‌دهد که اگر آن را می‌شنیدی ، تمام عمر را نزد قبر شریف حسین (ع) اقامت می‌گزیدی. آن منادی گوید:خوشا به حال تو ای بنده خدا که سود فراوان بردی و

---

[583] همان مأخذ .
[584] همان مأخذ , ص 289
[585] کافی , مرحوم کلینی , ج 4 ص 582

به سلامت (در دین) دست یافتی. عمل از سربگیر که گناهان گذشته‌ات آمورزیده شد» . [586]

هفت- محسوب نشدن ایام زیارت از عمر زائر

امام صادق (ع) فرمود: «همانا ایام زیارت زائران حسین بن علی (ع) از عمرشان محسوب نگشته و جزء حیاتشان به شمار می‌آید» . [587]

هشت- حفاظت زائر در دنیا و آخرت

عبدالله بن هلال به امام صادق (ع) عرض کرد: فدایت شوم، کمترین نصیبی که زائر امام حسین (ع) دارد، چیست ؟ فرمود: «ای عبد الله، کمترین چیزی که برای او می‌باشد، این است که خداوند او و خانواده‌اش را حفظ می کند تا وی را به سوی خانواده‌اش باز گرداند، و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند حافظ او می‌باشد» . [588]

نه- عنایت و توجه سیدالشهدا (ع)

ا مام صادق (ع) فرمود: «حسین در نزد پروردگارش ... به زائرانش نظر می کند . او نگاه می کند که چه کسی برای آن حضرت گریه می کند، پس برای او طلب آمرزش کرده و پدرانش را می‌خواند تا برای آن زائر دعا کرده و طلب آمرزش

---

[586] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 295

[587] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 322

[588] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 247

و مغفرت نمایند. سپس امام (حسین) می فرماید: اگر زائر من می‌دانست که خدا چه چیزی برای او عطا می فرماید شادی او بیشتر از جزع و بی‌تابی وی می‌گردید» . [۵۸۹]

و امام حسین (ع) فرمود: «هر کس مرا در زندگانیش زیارت کند، پس از مرگش بازدیدش خواهم کرد» . [۵۹۰]

ده- خیر و برکت زیاد

امام صادق (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که چقدر خیر و برکت در زیارت امام حسین (ع) وجود دارد ، برای زیارت کردنش با یکدیگر مقاتله می‌کردند، و هر آینه اموالشان را برای رفتن به زیارتش می‌فروختند» [۵۹۱]

و امام باقر (ع) فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که زیارت قبر شریف حسین (ع) چه مقدار فضیلت و برکت دارد، از شوق زیارت جان می سپردند و نفسهایشان از شدت حسرت بند می‌آمد» [۵۹۲]

یازده- برابری زیارت قبر حسین (ع) با حج

---

[589] امالی شیخ طوسی , ص 55

[590] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 101 ص 16

[591] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 87

[592] سفینة البحار, محدث قمی , ج 1 ص 565

عبدالله بن عبید انباری گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم : فدایت شوم ، همه ساله وسایل تشرف به حج برایم فراهم نمی‌شود. فرمود: «چون قصد حج نمودی و اسباب برایت فراهم نگشت ، به زیارت قبر حسین (ع) برو، که یک حج برایت نوشته می شود و چون قصد عمره نمودی و وسایل مهیا نشد ، عزم زیارت قبر حسین (ع) نما، که یک عمره برایت منظور می شود»[۵۹۳]

دوازده – نام زائر در اعلی علیین ثبت می‌شود

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین (ع) برود در حالی که عارف به حق او باشد، خداوند نام او را در اعلی علیین می‌نویسد» . [۵۹۴]

سیزده- غرق شدن در رحمت الهی

از امام صادق (ع) پرسیدند: ثواب کسی که قبر امام حسین (ع) را زیارت کند، در حالی که کبر و غرور نداشته باشد چیست ؟ فرمود: «برایش هزار عمره و حج مقبول نوشته می شود . اگر شقی باشد، سعید نوشته می‌گردد، و پیوسته در رحمت الهی غوطه‌ور خواهد بود» . [۵۹۵]

چهارده- دعای معصومین برای زائر

---

[593] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 306
[594] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324
[595] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 328

معاویهٔ بن وهب از امام صادق (ع) نقل نموده که فرمود: «ای معاویه، زیارت قبر حسین (ع) را از روی ترس وامگذار ، زیرا هر که آن را ترک کند ، چنان دچار حسرت می‌شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد . آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و امامان معصوم (ع) برایش دعا می‌کنند؟» [596]

و نیز فرمود: «همانا فاطمه (س) دختر محمد (ص) نزد زائران قبر فرزندش حسین (ع) حضور یافته و برای گناهانشان طلب آمرزش می‌کند». [597]

پانزده- تجلی خدا

امام صادق (ع) فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، قبل از اهل عرفات ، برای زائران قبر حسین (ع) تجلی می نماید، حوایج آنان را بر آورده می‌کند ، گناهانشان را آمرزیده و درخواستهایشان را به اجابت مقرون می‌سازد ، و سپس متوجه اهل عرفات شده و در مورد آنان نیز اینگونه عمل می‌کند». [598]

شانزده- سعادت

امام صادق (ع) به عبدالملک خثعمی فرمود: «زیارت حسین بن علی (ع) را ترک مکن و دوستانت را نیز به آن فرمان بده، تا خداوند بر عمرت افزوده و روزیت را

---

[596] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 199
[597] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 204
[598] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 346

زیاد گرداند. خداوند سبحان زندگانی تو را در سعادت قرار خواهد داد، و نمی‌میری مگر سعادتمند ، و تو را در سلک سعادتمندان خواهند نوشت » . [599]

هفده- تأثیر زیارت در روز عاشورا

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین را در روز عاشورا زیارت کند ، همانند کسی است که در برابر او به خون خود غلطیده باشد» . [600]

هیجده- قرار گرفتن در جوار پیامبر و علی و فاطمه (ع)

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس می‌خواهد در جوار پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) باشد، نباید زیارت حسین بن علی (ع) را ترک کند» [601]

نوزده- تأثیر زیارت در روز قیامت

امام صادق (ع) فرمود: «هیچ کس در روز قیامت نیست مگر آنکه آرزو می‌کند که ای کاش از زائرین امام حسین (ع) می‌بود زیرا مشاهده می‌نماید که با زائران حسین (ع) به واسطه مقامی که در نزد پروردگار دارند، چگونه عمل می‌شود» . [602]

---

[599] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 292
[600] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331
[601] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 230
[602] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 330

و نیز فرمود: «هر کس دوست دارد در روز قیامت بر سر سفره‌هایی از نور بنشیند پس باید از زائرین حسین بن علی (ع) باشد» .[۶۰۳]

و زرارهٔ بن اعین گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «زائرین حسین یک برتری نسبت به سایر مردم دارند» پرسیدم : برتریشان چیست ؟ فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می‌شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند» . [۶۰۴]

بیست- رهایی از شداید قیامت

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «من تعهد می‌کنم که در روز قیامت هنگامه رستاخیز ، ضمن ملاقات با زائر حسین (ع)، دستش را بگیرم و از مراحل هول‌انگیز و سختیهای قیامت نجاتش بخشیده و او را به بهشت وارد کنم».[۶۰۵]

بیست و یک- نجات از آتش جهنم

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس قبر حسین (ع) را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، و روز ترس بزرگ

---

[603] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 331
[604] بحارالانوار , علامه مجلسی , ج 44 ص 235
[605] منتخب کامل الزیارات , ابن قولویه , ص 278

(قیامت) او را ایمن می‌دارد . از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را طلب نمی‌کند مگر آنکه به او عطا می‌نماید»[۶۰۶].

این آثار و آثار دیگری که به خاطر اجتناب از طولانی شدن مطلب ذکر نکردیم ، همگی به برکت وجود حضرت سیدالشهدا (ع) است که امیدوارم هر چه زودتر توفیق زیارت مرقد مطهرش نصیب تمام عاشقان گردد.

40-

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: این عنایاتی است‌که به برکت امام حسین علیه السلام به دوستان آن حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟

فرمود:

خدای متعال، امام حسین علیه السلام را به پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدبزرگوارش و در درجه ومنزلت پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

آن گاه امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

«... والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بإیمان ألحقنا بهم ذریتهم»[607]

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان »

---

[606] وسائل الشیعه , شیخ حر عاملی , ج 10 ص 324

[607] سوره طور، آیه 21.

.«آوردند،فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم[608]

41-

ایه الله نجابت می‌فرمودند: همین که نزدیک می‌شد ماه محرّم ،مرحوم آیت اللّه سید علی قاضی دیگر قرار نداشتند، همه می‌دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا عبداللّه الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمّه این بزرگوار را از خود بی‌خود می‌کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه می‌کردند اهل منزل و این بزرگوار از منزل خارج می‌شدند و پیوسته محزون و گریان بودند.[۶۰۹]

42-

از امام زمان (علیه السلام) نقل شده که

:درباره‌ی مصیبت امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید

بکت السماء و سکّانها و الجنان و خزّانها و الهِضاب و اقطارها، و البحار و حیتانها، »
و الجنان و وِلدانها و البیت و المقام، و المشعر الحرام، و الحلّ و الحرام.

آسمان و ساکنانش، و بهشت و خزینه دارانش، :

و کوه‌های گسترده بر روی زمین و کرانه‌هایش،

و دریاها و ماهیانش، و جنّیان و فرزندانشان،

و خانه‌ی خدا و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام،

::«و حلّ و احرام، بر او گریستند

کاری که امام حسین (علیه السلام) انجام داد

---

[608] اصول کافی

[609] سید علی قاضی و شاگردانش

دوست و دشمن را به گریه درآورده و به تحسین واداشت

و نه تنها موجودات ذی شعور بلکه تمام موجودات عالم و ذرات آن بر آن

حضرت گریه کردند.[610]

-43

::ایه الله مجتهدی:ا ین را یادگاری از من داشته باشید

اقامه که می گویید:

قبل از گفتن الله اکبر :

یک سلام به امام حسین بدهید:

این نمازتان عالی می شود:

44- ثواب زیارت امام حسین (ع) لیه السلام در بیان امام زمان عج

علی بغدادی می‌گوید: در تشرف خود به حضرت صاحب الامر علیه السلام عرض کردم: ای سرور ما! مسأله‌ای دارم؟ فرمود: بپرس. گفتم: روضه خوان‌های امام حسین (ع) لیه السلام، می‌خوانند که سلیمان اعمش، نزد شخصی آمد و از زیارت

610

بحارالانوار، ج 101، ص 328 .16.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام پرسید، آن شخص گفت: بدعت است. شب آن شخص در عالم رؤیا، هودجی را میان زمین و آسمان دید، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: امشب شب جمعه، برای زیارت امام حسین (ع) لیه السلام می‌روند. همچنین دید رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد ودر آنها نوشته است: «امان من النار؛ لزوار الحسین فی لیلهٔ الجمعهٔ امان من النار یوم القیامهٔ؛ این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین (ع) لیه السلام در شب‌های جمعه». آیا این حدیث، صحیح است؟ فرمودند: آری! راست ودرست است.گفتم: سیدنا! صحیح است که می‌گویند: هر کس امام حسین (ع) لیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، این زیارت برگ امان از آتش است؟ فرمود: آری والله؛ و اشک از چشمانش جاری شد و گریست...[611]

45-

سرباز سرفراز اسلام

وقتی «قیس بن مصهر» به کوفه رسید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند.

611 ره یافتگان،ص56

جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید.

حصین بن نمیر او را به نزد عبیداللّٰه بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟ فرمود: من از شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم.

ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟ در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است

ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟ قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل کوفه نوشته شده بود که اسامی آن‌ها را نمی دانم.

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: واللّٰه! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آن‌ها آگاه سازی و یا بر روی منبر رَوی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی وگرنه تو را پاره پاره می کنم.

قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبّت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عبیداللّٰه بن زیاد و پدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن گاه فرمود: ای مردم! من فرستاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید.

در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که استخوان های بدنش در هم شکست و تا رمقی در بدن داشت سر از بدنش جدا کردند. [۶۱۲]

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَ الاَئِمَّةِ مِنْ اَهْلِ بَیتی فَقَدْ اَصابَ خَیرَالدُّنیا وَالاخِرَة.

کسی که خداوند محبّت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است. [۶۱۳]

46-

شخص ساعت ساز و کبوترانی که به امام حسین (ع) لیه السلام پناه برده بودند...

نتیجۀ العلماء الاعلام حاج میرزا اسماعیل بن الحاج میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی فرمود : یکی از رفقای اهل تبریز که برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی که در صحن و سرای حایر آقا ابی عبداللّه الحسین (ع) بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی میکرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود ، اتفاقی مبتلا به فلج شد و مدتی هم معالجه کرد ولی نتیجه ای نگرفت دیگر به دکترها مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید مردم او را

---

[612] منتخب التواریخ، ص 295

[613] مشکوةالانوار، ص 81

سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست .

گفت من از شفا ماءیوسم . سبب یاءس را پرسیدند ؟ گفت : من در این حجره ساعت سازی میکردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیّه مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند . یک روز باخود خیال کردم که این کبوترها بلا صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است ، روزی یک جفت از آنها می گرفتم و با عیال و اهل بیتم می خوردیم ، و این کار دو سود داشت یکی اینکه گوشت رایگان خورده ایم دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شود ، پس دامی برای آنها پهن کرده و آنها را صید کردم و به این ترتیب روزی دوتا کبوتر صید می نمودم مدتها از این کارگذشت . یک شب در عالم خواب آقا سیدالشهداءع را زیارت نمودم که ناراحت به من نگاه کرده و فرمود این کبوترها از تو شکایت دارند ، آنها را اذیت مکن ، تا این حرف را شنیدم ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از کرده خود پشیمان و تائب گردیدم مدتی این کار را رها کردم تا آنکه نفس مرا اغواء نمود که به خواب اعتباری نیست و در این باب شرعا جایز است باز شروع به صید کبوترها نمودم و می خوردیم تا آنکه باز یک شب دیگر عزیز زهرا آقا سید الشهداء علیهماالسلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه قبل به من نظر می کند و فرمود این کبوترها به من پناه آورده اند مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم نادم و تائب شدم . دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام

وسوسه برآمد که این خواب بوده و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین در خانه آن حضرت هستیم و پناه به او آورده ایم و چطور می شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند باز به عمل سابق برگشتم دامی گذاشتم و دوباه مشغول صید شدم و این ناخوشی عارضم شد که جزای آن کار است ..[614]

47–

شخصی از امام صادق (ع) پرسید : ▪

آقا جان!جدتان امام حسین (ع) الان کجاست؟

حضرت فرمودند: چقدر جثه تو کوچک است و چقدر سوال تو بزرگ است!

بدن مبارک امام حسین (ع) در قبر است اما روح بزرگشان سمت راست عرش خدا نزد جد و پدر و مادرشان است و نظر مبارک امام حسین (ع) به دو مکان و موضع است:

1. **به زوار قبرش**
2. **به مجالس عزایش**

[614] کرامات الحسینیه

آنگاه حضرت فرمودند: امام حسین (ع) از جد و پدر و مادر و برادرش خواهش می کنند که برای عزادارانش استغفار نمایند تا خدا آنان را بیامرزد.

.

در روایتی دیگر امام حسین (ع) فرمودند:

اگر گریه کننده بر من می دانست که چه اجری نزد خداوند دارد شادی اش از اندوهش بیشتر می گردید.[615]

48-

شفاعت تمامی انبیاء؛ با دستان بریده حضرت ابالفضل(علیه السلام)

فردای قیامت تمامی انبیاء در حل مشکلات امت خود، عاجز می مانند و همگی ایشان، به خدمت نبی مکرم(صلی الله علیه و آله) می رسند و نبی مکرم هم می آید پیش «حضرت زهرا» و می فرماید که زهرا جان انبیاء درب خانه ما آمده اند؛ برای امروز چه تهیه کرده ای؟

تعبیری که ایشان در روایت آورده، این است که حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) عرضه می دارد که:

«کفانا لاجلِ هذا المقام، الیدان المَقطوعتان مِــن ابنی العباس»

---

[615] چشمه سار عشق، ص 10

قصص الحسینیه، ص 72

برای این مسئله، دو دست بریده فرزندم عباس، ما را کفایت می کند.[۶۱۶]

49-

: بشیر دُهّان نقل می کند

زمانیکه امام صادق علیه السلام در حیره نزول اجلال فرموده و جماعتی از شیعه محضر مبارکش بودند حضرت روی مبارکشان را به من نموده و فرمودند:

ای بشیر امسال به حجّ رفتی؟

عرض کردم: فدایت شوم، خیر، ولی‌در روز عرفه به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السّلام رفتم.

حضرت فرمودند:

ای بشیر به خدا قسم آنچه از اجر و ثواب برای اصحاب مکّه (حاجی‌ها) در مکّه می‌باشد از تو فوت نشده.

عرض کردم: یعنی در این زیارت من ، اجر و ثواب وقوف به عرفات بوده؟

برایم فرموده خود را تفسیر بفرمائید:

حضرت فرمودند:

---

[616] معالی السبطین، ج 1، ص 452

ای بشیر وقتی یک نفر از شما کنار فرات غسل نمود و سپس به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السّلام رفت در حالی کهبه حق آن حضرت عارف و البتّه خداوند متعال به هر قدمی که وی از زمین بلند می‌کند و سپس مطّلع باشد آن را بر زمین می‌نهد اجر صد حج و صد عمره قبول شده می‌دهد و اجر صد جنگ که وی در معیّت نبیّ مرسل با دشمنان خدا و رسول او نموده را برایش منظور می‌فرماید.

ای بشیر: بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیّت پذیریش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السّلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده.[617]

50– محبت حضرث ابراهیم ع به امام حسین (ع) لیه السلام

امام رضا علیه السلام در حدیثے مےفرماید :

وقتے کہ خداوند بہ ابراهیم فرمان قربانے کردن فرزندش را داد، او » آرزو کرد اے کاش قوچ نمےآمد تا وے شایستہ عالےترین درجاث «صاحبان پاداش بر مصایب» مےشد.

در این هنگام، خدا وحی کرد: «اے ابراهیم! محبوبترین خلق نزد تو : :

«کیس ث؟

ابراهیم پاسخ داد: «پروردگارا! خلقے را نیافریدے کہ در نزد من محبوبتر از

---

[617] کامل الزیارات،ص172

.حبیب تو، محمد صلے الله علیہ وآلہ وسلم باشد

خدا فرمود: «محمد یا فرزند محمد صلے الله علیہ وآلہ وسلم را بیشتر ::

«دوسٹ دارے یا خود و فرزندٹ را؟

.«ابراهیم پاسخ داد: «محمد و فرزند او را

خدا فرمود: «ذبح و ڪشتہ شدن فرزند محمد صلے الله علیہ وآلہ وسلم ::

بہ دسٹ دشمنانش از روے ظلم دردناڪتر اسٹ، یا قربانے ڪردن

«فرزندٹ بہ دسٹ خود براے اطاعٹ از فرمان من؟

ابراهیم پاسخ داد: «ذبح فرزند محمد صلے الله علیہ وآلہ وسلم دردناڪتر

.«اسٹ

خداوند فرمود: «اے ابراهیم! بہ زودے جمعیتے از روے ظلم فرزند آن ::

حضرٹ را ذبح مےڪنند و در نتیجہ، آن جمعیٹ مورد غضب من واقع

.«مےشوند

پس ابراهیم گریہ ڪرد و خداوند بہ او فرمود: «اے ابراهیم! گریہ تو ::

براے فرزند محمد صلے الله علیہ وآلہ وسلم (امام حسین (ع) لیہ السلام) را

بہ جاے گریہ تو بر فرزندٹ ـ بہ فرض قربانے ڪردن و گریہ ڪردن

بر او ـ قرار دادم و عالےترین درجاٹ پاداش «صاحبان پاداش براے مصایب» را

.«بہ تو عنایٹ ڪردم

51– آیت الله میلانی کاری عجیب کرد

خطیب مشهور حاج آقای باقری که از شاگردان مرحوم آیت الله میلانی(ره) بودند می گفتند:

یکبار که در خدمت استادم بودم ایشان فرمودند:

فلانی! منبر که می روی ۴۰ نفر از این جوانان پای منبرت را بیاور کارشان دارم!

منکه از این دستور استاد تعجب کرده بودم اطاعت امر کرده و ۴۰ نفر از جوانان را آوردم.

آقا فرمودند: یکی یکی بیایند داخل اتاق؛

ما اصلا نفهمیدیم که چه کار دارد.

فقط هر جوانی وارد می شد پس از چند لحظه با چشم گریان بیرون می آمد و اصلا حرف نمی زد؛

حدودا ۲۰ نفر وارد شدند تا اینکه من بیتابی کردم و داخل رفتم ببینم حکایت چیست؟!

وقتی وارد اتاق شدم آقا نشسته بودند و کفنش هم کنارش بود و هر جوانی داخل می شد از او سوال می کرد که:

توامام حسیـــن(ع) را دوست داری؟!

آنها جواب می دادند: بله

آقا می فرمود: خیلی؟

جواب می دادند: ان شاءالله که همین طور است،

به محض اینکه اشک از دیده جوانان جاری می شد، آقای میلانی سریع کفن خود را به اشک آنها می مالید.

با دیدن این صحنه جوانان بیشتر منقلب می شدند و گریه می کردند و از اتاق بیرون می آمدند.

بعدا از ایشان سوال کردم:

آقا شما که مرجع هستید و اجازه اجتهاد خیلی از مراجع را شما داده اید، و دیگر به این مسائل احتیاج ندارید.

آقا فرمودند:اگر چیزی به دردم بخورد همین توسل به حسین زهراست.[۶۱۸]

52– امام رضا علیه السلام فرمودند :

به همان علّتی که خدای تعالی ذبح را از حضرت اسماعیل دفع نمود، به همان علّت نیز ذبح و قربانی شدن را از حضرت عبدالله

(پدر رسول خدا)برداشت؛

---

618 کرامات معنوی،ص۴۷ و ۴۸

رسول خدا و ائمّه معصومین علیهم‌السّلام از :و آن علّت عبارت از این است که صلب این دو نفر می‌باشند. و به واسطه یُمْن و برکت وجود این حضرات و معصومین علیهم‌السّلام بود که خداوند این مسأله را از آنها دفع نمود، بنابراین دیگر سنّت بر ذبح اولاد از سایر افراد جاری نشد.[619]

–53

مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت ؛

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند :

گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده اند .

راوی می گوید ؛ عرضه داشتم ؛ آیا مؤمنین فرشته ای را می بینند ؟

حضرت فرمودند:

هرگز ، هرگز ، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند حتی با دست هایشان به صورتهای آنها مسح می کشند .

سپس امام علیه السلام فرمودند :

خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زُوّار امام حسین (ع) لیه السلام نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند .

---

[619] اسرار ملکوت،ج1،ص257

هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند مگر آنکه خدا به او اعطاء می فرماید .

راوی می گوید ؛ عرض کردم؛ به خدا قسم این کرامت می باشد .

امام علیه السلام به من فرمودند :

ای مفضل : برایت بیشتر بگویم ؟

عرضه کردم ؛ بلی سرور من .

حضرت فرمودند :

گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را زینت نموده اند و حضرت امام حسین (ع) لیه السلام بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مومنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.

پس خداوند متعال به ایشان می فرماید :

ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید؛

امروز ، روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده مگر آنرا روا می نمایم، پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد.

پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهای آن را نمی توان درک کرد همین است .[620]

54-ثواب جا مانده ی از زیارت حسین (ع) لیه السلام

هشام بن سالم: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که خودش به واسطهٔ بیماری یا مشکلی نتواند به زیارت امام حسین (ع) لیه السلام برود و در عوض شخصی دیگر را روانه کند(هزینه هایش را بدهد)، چه اجری دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمودند:

1.به ازای هر درهمی که خرج کند، خداوند همانند کوه اُحد برایش حسنه می نویسد.

2.چندین برابر آنچه هزینه کرده را در همین دنیا به او برمی گرداند!

3.بلاهایی را که فرود آمده تا به او برسد، از او می گرداَند و از وی دور می کند و مالش حفظ می شود.

هشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع:.. قُلْتُ: فَمَا لِمَنْ یجَهِّزَ إِلَیهِ وَ لَمْ یخْرُجْ لَعَلَّهُ تُصِیبُهُ لِقِلَّةِ نَصِیبِهِ قَالَ: یعْطِیهِ اللَّهُ بِکلِّ دِرْهَمٍ أَنْفَقَهُ- مِثْلَ أُحُدٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ یخْلِفُ عَلَیهِ أَضْعَافَ مَا أَنْفَقَهُ وَ یصْرَفُ عَنْهُ مِنَ الْبَلَاءِ مِمَّا قَدْ نَزَلَ لِیصِیبَهُ وَ یدْفَعُ عَنْهُ وَ یحْفَظُ فِی مَالِهِ.[1]

---

[620] کامل_الزیارات باب 50 ح 3 ص 443

پس اگر جا مانده از قافله عشق حسینی در پیاده روی زیارت حسین به هر علتی توفیق نشد. بی نصیب نمی مانیم. چرا که امام صادق علیه السلام بشارت داده است. به شرطی که در مسیر حسین قدم برداریم و برای زائر حسین هزینه کنیم. گرچه به یک درهم و دینار، باشد[۶۲۱]

55-

عالم ربانی مرحوم آخوند ملا علی معصومی همدانی می فرمود:

وقتے با پای خود معصیتی انجام دادی،بارفتن به مسجد و مجالس حسینے علیه السلام،گناه آن را جبران کن.

اگر با چشم خود گناهی کردی با قرآن خواندن وگریه از خوف الهی ویا گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام ،آن گناه را جبران کن.

اگر با گوش خود گناهی کردی، باشنیدن فضائل ائمه اطهار مخصوصا فضائل امیرالمومنین علیهم السلام گناه آن را جبران کن.

56-

یکی از بهترین ذخیره ها برای آخرتمان گریه و نوکری در خانه اباعبدالله است. یکی از آقایان بازاری نقل می کرد که من یک خانمی داشتم خیلی مومنه بود.

---

[621] کامل الزیارت، ص129

یکی از کارهایش این بود که می رفت در مجلسه روضه امام حسین خدمت می کرد. مثلا کفشها را جفت می کرد چایی می رخت و جارو می کرد. می گفت: این خانمم از دنیا رفت بعد از مدتی خانمم را در خواب دیدم که جایش خیلی خوب است در باغی از باغهای بهشت است. گفتم: خانم از این عالم برای من بگو چه خبر؟ گفت: حاجی واجبات خیلی مهم است من هم انجام می دادم ولی مهم ترین چیزی که من را نجات داد نوکری در خانوه امام حسین (ع) لیه السلام بود.یادت است که من در مجالس امام حسین (ع) لیه السلام خدمت می کردم. آقا اباعبدالله علیه السلام درم مردن به بالین من آمد. روزی که جنازه من را می بردند باران می آمد. مردم هم خیلی تند می بردید. دیدم آقا آمده کنار جنازه من به مردم فرمود: این مردم این نوکر من است جنازه اش را آرام ببرید که اذیت نشود. روزی که من را در قبر گذاشتید همه رفتید. دیدم قبر وسیع شد آقا تشریف آوردند فرمود: ناراحتنباش من مواظب شما هستم. و این باغی که می بینی مرحمتی آقا اباعبدالله الحسین (ع) لیه السلام است.[622]

57– محمد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام روایت کرده: اگر مردم می دانستند، زیارت امام حسین (ع) لیه السلام چقدر فضیلت و ثواب دارد، بدرستیکه از شوق می مردند و نفسهایشان از روی حسرت بند می آمد. گفتم: چقدر فضیلت دارد، حضرت فرمودند: هر کس امام حسین (ع) لیه السلام را زیارت کند از روی اشتیاقی که به او دارد، خدا برایش هزار حج مقبول و هزار عمره مبرورۀ و اجر

---

[622] داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (ع) نویسنده : علی میرخلف زاده

هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب هزار بنده آزاد کردن که مراد از آن رضای خدا باشد،می نویسد. [۶۲۳]

58- داوود رقی می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم، تا اینکه طلب آب نمود هنگامی که از آن نوشید دیدم ایشان را که اشک ریخت و دیدگانش غرق در اشک شد، پس فرمودند: ای داوود خداوند قاتل امام حسین (ع) لیه السلام را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و امام حسین (ع) لیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعنت کند مگر اینکه خداوند برای او حسنه می نویسد و صد هزار گناه را از او می ریزد و از برای او صد هزار درجه رفیع می‌گرداند و کانه صدهزار برده آزاد کرده و خداوند او را با دلی آرام وارد محشر می کند. [۶۲۴]

-59

داستان مردی که به زیارت امام حسین (ع) لیه السلام نمی‌رفت

شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلّی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر وقت زیارت حضرت امام حسین (ع) لیه السلام را اراده می‌کرد، بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می‌نمود؛ تا این که مرتضی»که از بزرگان آن عصر و مرسوم به «نقیب سرگذشت او را به «سید الاشراف» بود رساندند.

---

[623] وسائل الشیعه/ ج14/ص453

[624] الکافی : 6 / 391

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: «از آداب زیارت در مذهب اهل‌بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عقبه وضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دور می‌باشند و دستشان به حرم مطهر نمی‌رسد.»

آن مرد چون این سخن را شنید گفت: «ای نقیب الاشرف» از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن معذور دار.

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: «من که برای مال دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می‌دانم و نهی از منکر واجب است.»

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا برخاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پا برهنه و با وقار ازخانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان متوجه حرم حسینی گردید تا این که به در صحن مطهر رسید .

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، بر خودمی‌لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می‌کرد تا این که وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به

بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل جا آورد و زمین را ایوان مقدس گردید و با سختی تمام خود را به در رواق رسانید.

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک بر آورد و مانند زن بچه مرده، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: «اَهَذا مَصرَعِ سیدُالشهداء؟اهَذا مَقتَلُ سیدُالشهداء؟ ؛ آیا اینجا جای افتادن امام حسین (ع) لیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سیدالشهداء است؟»

پس فریاد کشید و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست.[۶۲۵]

امام شخصی را کربلا فرستاد تا برایش دعا کند 60-

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمّد «سلام اللّٰه علیهما» وارد شدم در حال که حضرت تب‌دار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جویا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر

---

[625] . داستان‌های علوی، ج4، ص210/ دارالسلام عراقی، ص301

می‌باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السّلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای، دعاکننده را مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

-61

شب_جمعه_روضه_علی_اکبرنخوان

واعظ شهیر، مرحوم حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد کافی خراسانی رضوان الله تعالی علیه فرمود: مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان الله تعالی علیه در کربلا بود، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین علیه السلام منبر می رفت و آدم خوب و معروفی بود. چند جلد کتاب به نامهای کوکب دری، معالی السبطین، شجره ی طوبی و آثار الحسین علیه السلام نوشته است. وی در کتاب آثار الحسینش این قضیه را نقل کرده است:

در مازندران، یک نفر به نام ملا عباس چاوش بود، او هر سال یک پرچم روی دوشش می گرفت و به طرف کربلا می رفت و یک عده از مردم نیز به دنبال این پرچم به کربلا می رفتند.

مرحوم مازندرانی می گوید: یک سال ملا عباس تصمیم گرفت به کربلا نرود، چون یک گرفتاری برایش پیش آمده بود. در آن سال سی و دو نفر از جوانهای اطراف روستایش آمدند و گفتند: ملا عباس، بیا به کربلا برویم! ملا عباس گفت: من امسال یک گرفتاری دارم که نمی توانم به کربلا بیایم. جوانها گرفتاریش را برطرف کردند.

ملا عباس چاوش، پرچم را برداشت و گفت: «هر که دارد هوس کربلا خودش باشد!» ملا عباس چاوش به راه افتاد و جمعیتی از مردم، از این ده و آن شهر نیز جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا به نزدیکی های کربلا رسیدند و در منزلگاه منزل کردند. آنها در اول شب دور هم نشستند که ناگهان ملا عباس گفت: رفقا امشب چه شبی است؟!

مردم گفتند: امشب شب جمعه است. ملا عباس گفت: رفقا آن چراغها را می بینید؟ گفتند: آری. گفت: آنها چراغهای گلدسته های حرم حضرت امام حسین علیه السلام است. یک منزل بیشتر نمانده است. می دانم که خسته و مانده و ناراحتید، اما چون شب جمعه است، بیایید این منزل دیگر را هم برویم، تا اینکه در شب جمعه یک زیارتی از امام حسین علیه السلام بکنیم.

رفقا گفتند: باشد، می رویم! همه راه افتادند و آمدند. در آن زمان مسافرخانه و هتل نبود، کاروان سراهایی بود. اینها چون به کربلا رسیدند، با اسبها و الاغها توی سرای رفتند. اسبهایشان را در طبقه پایین بستند و خودشان هم در اطاقهای بالا

منزل کردند و آنها را گذاشتند. ملا عباس گفت: رفقا اکنون اثاثها را رها کنید! .باید تا صبح نشده است، به حرم آقا امام حسین علیه السلام برویم

وقتی همه ی آنها در صحن امام حسین علیه السلام رسیدند، یک عده از جوانها آمدند و دورش را گرفتند و گفتند: ملا عباس آن شبهای جمعه ای که ما در مازندران بودیم، توی روستایمان دورت جمع می شدیم و تو یک نوحه می خواندی و ما برای امام حسین علیه السلام سینه می زدیم، حالا هم شب جمعه .است و می خواهیم در صحن و حرمش عزاداری کنیم

.ملا عباس گفت: چشم. امشب هم برایتان نوحه می خوانم

ملا عباس می گوید: با خودم گفتم: در حرم آقا امام حسین علیه السلام برایشان زیارت

می خوانم و بعد می رویم بالای سر امام حسین علیه السلام و دفترچه ی نوحه ام .را درمی آورم و آن را باز می کنم و هر نوحه ای آمد، همان نوحه را می خوانم

وقتی آمدم بالای سر امام حسین علیه السلام دفترچه را درآوردم و آن را باز کردم، دیدم سر صفحه نوحه ی حضرت علی اکبر علیه السلام آمد. فهمیدم که این اشاره ی خود ابی عبدالله علیه السلام است. نوحه ی حضرت علی اکبر علیه .السلام را خواندم

حالا شما مناسبتها را ببینید. یک مشت جوان و سفر اول آنها و توی حرم امام حسین علیه السلام و شب جمعه و نوحه ی علی اکبر علیه السلام! یک حالی پیدا کرده بودند. بعد ملا عباس صدا زد: رفقا بس است! برویم استراحت کنیم. همه افراد را برداشت و به سرا بازگشت. همه خسته و مانده افتادند و خوابشان برد.

ملا عباس می گوید: وقتی که خوابم برد، در عالم خواب دیدم که یک نفر در سرا را می زند. من بلند شدم و آمدم تا ببینم کیست؟ دیدم یک غلام سیاهی پشت در است. به من سلام کرد و گفت: ملا عباس چاوش شما هستید؟! گفتم: بله. گفت: آقا فرمودند: به رفقا بگویید مهیا بشوید، ما می خواهیم به دیدن شما بیاییم! گفتم: آقا کیست؟!

گفت: آقا همان کسی است که این همه راه، به عشق و علاقه ی او آمدی. گفتم: آقا امام حسین علیه السلام را می گویی؟! گفت: آری!

گفتم: کجا هستند؟ برای پابوسی ایشان می رویم. گفت: نه، آقا فرموده اند: خودم می آیم!

ملا عباس می گوید: در عالم خواب آمدم و رفقا را خبر کردم و همه ی ما مؤدب نشستیم، به خاطر اینکه الان آقا می آیند. طولی نکشید که دیدم در سرا باز شد! مثل اینکه خورشید طلوع کند، نور خیر کننده ای ظاهر شد، ناگهان من و رفقایم می خواستیم بلند شویم اما آقا اشاره کردند و فرمودند: ملا عباس، تو را به جان

حسین، بنشینید! شما خسته اید و تازه رسیده اید، راحت باشید. سپس احوال یک یک ما را پرسیدند و بعد فرمودد: ملا عباس! گفتم: بله آقاجان. فرمودند: می دانی چرا من امشب به اینجا آمدم؟! گفتم: نه آقا جان. فرمودند: من با شما سه کار داشتم. گفتم: آن سه کار چیست آقا جانم؟

فرمودند:

اولا، بدان که هر کس زائر ما باشد، به دیدنش می رویم!

ثانیا، شبهای جمعه وقتی در مازندران هستی و جلسه دارید و دور هم می نشینید، یک پیرمردی دم در می نشیند و کفش ها را درست می کند، سلام حسین را به او برسان!

سپس فرمودند: ملا عباس! کار سوم هم این است که آمدم به تو بگویم که اگر دفعه ی دیگر رفقا را در شب جمعه به حرم آوردی،... گفتم بله آقا؟ یک وقت دیدم بغض راه گلویشان را گرفت. گفتم: آقا چی شده؟ فرمودند: ملا عباس اگر دو مرتبه رفقایت را شب جمعه به حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی، دیگر نوحه ی علی اکبر را نخوانی! گفتم: چرا نخوانم؟ مگر بد خواندم؟ غلط خواندم؟! فرمودند: نه. گفتم پس چرا نخوانم؟!

فرمودند: ملا عباس! مگر نمی دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام به کربلا می آیند؟![626]

---

[626] . کرامات الحسینیه، ج 2، ص 11

-62

داستان_اسحاق_یهودی

شیخ عباس می‌گوید: در عراق مرسوم است که شیعیان در روز اربعین خود را به شهر کربلا می‌رسانند، تا در آیین سوگواری آل الله شرکت کنند.

حدود 45 سال پیش در بازار بغداد کاروان سرایی بود به نام «کاروانسرای مرغی» حجره‌داران آن کاروانسرا نیز یک به یک روانه کربلا شدند فقط دو حجره دار ماندند یکی فردی شیعه به نام «محمد حسین» و دیگری حجره‌داری به نام «اسحاق».

محمد حسین نیز قصد کربلا می‌کند برای خداحافظی نزد اسحاق می آید و می‌گوید: «من راهی کربلایم» اسحاق می‌گوید: «من هم می‌آیم».

محمد حسین نگران از شناسایی اسحاق یهودی و برانگیخته شدن عواطف مردم می‌گوید: تو که یهودی هستی در آنجا کاری نداری تازه ممکن است تو را بشناسند و برانند یا حادثه‌ای پیش آید.»

اسحاق می‌گوید: «لباس عربی می‌پوشم و با عشایر بصره همراه می‌شوم، در آن صورت کسی مرا نخواهد شناخت»، گفت‌وگوی آن دو به پایان می‌رسد، محمد حسین راهی کربلا می‌شود و روزی پس از اربعین به بغداد باز می‌گردد.

شبانگاه در خواب می‌بیند که به زیارت مرقد مطهر امام حسین (ع) مشغول است.امام حسین(ع) از حرم بیرون می‌آیند.حضرت ابوالفضل(ع)، علی اکبر(ع)، قاسم بن حسن(ع) و حبیب بن مظاهر همراهان حضرت‌اند، امام از حبیب می‌خواهد تا نام زائران را بنویسد، حبیب نام‌ها را نوشته و به امام تقدیم می‌کند، پس امام از حضرت ابوالفضل (ع) می‌خواهند که بررسی کنند، مبادا نامی از قلم افتاده باشد.

حضرت ابوالفضل می‌فرمایند: «نام فردی یهودی به نام اسحاق از قلم افتاده است».

حضرت امام حسین(ع) می‌فرمایند: همان که در سوگواری ما شرکت داشت، نام ایشان را هم بنویسید.

صبح، محمد حسین از خواب برمی‌خیزد، شگفت زده از ماجرایی که در رویا دیده، به حجره می‌رود تا قصه را با اسحاق باز گوید. به حجره که می‌رسد، اسحاق را می‌بیند که خانواده‌اش برگرد او جمع‌اند. پس از آن که محمد حسن چیزی بگوید، اسحاق لب می‌گشاید که «لازم نیست شما چیزی بگویید آن چه شما در خواب دیدید، من نیز در خواب دیدم».

در پی این ماجرا که نشان از عنایت حضرت ابا عبدالله دارد اسحاق یهودی نزد آیت‌الله العظمی(محمد علی هبه الدین) شهرستانی مرجع بزرگ زمان می‌رود و

ضمن تشرف به اسلام، خواستار اجازه‌نامه‌ای می‌شود که با استناد به آن رخصت یابد تا در کربلای معلی سکونت گزیند.

اسحاق با خانواده‌اش به کربلا می‌آیند و در خیابان عباس (شارع عباس) ساکن می‌شوند. جمعیت آنها اکنون به هفتصد تا هفتصد و پنجاه نفر می‌رسد و در آن محله کوچه‌ای به نام آنهاست و حمام و مغازه‌ها و خانه‌ها.[۶۲۷]

63-

در ارتباط با ثواب زیارت امام حسین(ع) از امام باقر(ع) چنین نقل شده است:

اگر مردم می‌دانستند که در زیارت قبر حسین بن علی(ع) چه اجر و ثوابی است، حتماً از شوق و ذوق قالب تهی می‌کردند و به خاطر حسرت‌ها نفس‌هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.

راوی می‌گوید گفتم: در زیارت آن‌حضرت چه اجر و ثوابی است؟!

حضرت فرمودند: کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن‌حضرت رود خداوند متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می‌نویسد، اجر و ثواب هزار شهید از شهدای بدر، اجر هزار روزه‌دار، ثواب هزار صدقه قبول شده، ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می‌شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و

[627] مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم‌نژاد

خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم، نگهدارش باشد. اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بر سرش حاضر شده و او را غسل داده، کفن نموده، برایش استغفار و طلب آمرزش کرده، تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می‌دارند و برایش دری به بهشت می‌گشایند و کتابش را به دست راستش می‌دهند و در روز قیامت نوری به وی داده می‌شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می‌گردد و منادی نداء می‌کند:

این کسی است که از روی شوق و ذوق امام حسین(ع) را زیارت کرده، و پس از این نداء، احدی در قیامت باقی نمی‌ماند مگر آن‌که تمنّا و آرزو می‌کند که کاش از زوّار حضرت ابا عبد اللّه الحسین(ع) می‌بود.[628]

64- مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست ومدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود.علت را

628

[1]. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق، مصحح، امینی، عبد الحسین، ص ۱۴۲– 143، نجف اشرف، دار المرتضویۀ، چاپ اول، 1356ش؛ کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش.

پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم.[۶۲۹]

65– ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند :در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی ،پیکی رابهمراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد ودر خواست کرده بود که دستوربدهید علمای شما با فرستادۀ ما د امر دین و مذهب مناظره کنند که اگرمغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هرکه چیزی در دست می‌گرفت،او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد وقرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستدو شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده‌است؟او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید!اکنون چیزی‌در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد.آن‌شخص در دریای فکر غوطه ور شد وبسیار فکر می کرد.ملا محسن‌فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟گفت طبق تخص خود می بینم که دردست تو قطعه ای ا خاک بهش

---

[629] داستانهایی از زندگی علماء

است.تفکر من در این است که خاک‌بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ملا محسن فیض گفت:راست گفتی،در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسیحی از قبرمطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده‌می باشد.و از این مطلب بطلان‌دین شما وحقانیت دین ما روشن شد.در این موقع آن شخص مسلمان‌شد. [۶۳۰]

66- اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من(فرزند ایه الله العظمی شاه ابادی) به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به‌مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند ومی‌گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل‌احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورارا بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن‌صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت‌الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدرچاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگویدکه در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست. [۶۳۱]

---

[630] همان

[631] عارف کامل

67- حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت:سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم.پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید ومن که هرسال محرم،منبر می رفتم وحال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم وخطاب به آن بانو گفتم:ما هرسال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم.شب اول نماز مغرب وعشا را خواندم.گویا به من الهام شد که به مسجدبرو.به مسجد رفتم.عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند.مردم با دیدن من به گریه افتادند.من بی اراده به طرف منبر رفتم واز پله های آن بالا رفتم.پس از قرار گرفتن بر منبر،یک دفعه شروع به سخنرانی کردم.بسم الله الرحمن الرحیم..و1/5ساعت صحبت کردم.چه مجلسی شد.همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند.منهم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده.از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم.[632]

شفا از جناب حرّبن یزید ریاحی 68-

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است‌فرموده بودند:من در زمان طلبگی »تب لازم«داشتم.این تب انسان را رهانمی‌کرد.خیلی اوقات هم کسی را می‌کشته است.ضعف روی ضعف‌پدید می‌آمد تا منجر به فوت می‌شد.منهم مرگم نزدیک شده بود.رفقامی‌خواستند به زیارت حرّ بروند.م هم

---

632 چهره درخشان قمربنی هاشم ع

حوصله‌ام سر رفته بد وبه آنهاگفتم مرا هم ببرید.گفتند نمی‌شود.گفتم هرطوری هست مراببری.اگرشده روی دوش شما باشم.

طلبه‌ها این کار را کدند.مرا بر دوش گرفتند وبردند.طلبه‌ها زیارتشان را که‌کردند،مرا گوشۀ حرم گذاشتند ورفقا دنبال تفریح رفتند.و منهم زیارتم راکردم.یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک بچۀ فلج وناتوان وعقب‌مانده آمد.اورا کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت ویک شبکه را گرفت‌وگفت:یا کاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّ‌مولاک الحسین.یعنی ای کسیکه غم وغصه را از حسین برطرف‌می‌نمودی!غم وغصه مراهم بحق حسین برطرف کن!

آن زن شبکه دوم را گرفت واین جمله را گفت.شبکه سوم را گرفت واین‌جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت وگفت مادر!

آری بچه خوب شد.فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی‌نداشته واثالش را بسیار دیده بود.این زن یک تعظیم وتشکری کرد وازحرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت!من که یک واعظ وطلبه‌هستم ومروط به اهل بیتم چرا من حاجت نگیرم؟می‌توانست بلندشوم.لذا افتان وخیزان تا پای ضریح آمدم وشبکه را گرفتم وگفتم:یاکاشف الکرب عن وجه الحسین!اکشف کربی بحقّ مولاک

سپس همانند آن زن ،شبکه دوم را گرفتم وهمین جمله را گفتم.بعدشبکه سوم را هم گرفتم واین دعا را کردم.ناگاه دیدم مل آب که رویآتش بریزند بدن گرم من ،سرد شد.دیدم قدرت دارم.بلند شدموایستادم.دیدم می‌توانم راه بروم.بنا نزد طلبه‌ها کردم به راه رفتن.حتی دیدم‌می‌توانم بدوم!بنا کردم به دویدن!آمدم وگفتم بیائید!خوب‌شدم.»[۶۳۳]

69- دامنۀ کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسندوتصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطراِ کنند.سپس متوجه پیرمردی‌می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند.نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند.او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت دربیابان وکوه را پیدا کرده لذا چندسال است که در اینجا به عبادت مشغول‌است.از خاطرات او در این مدت می‌پرس ند او جواب می‌دهد که شبی‌مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی راشنیدم.وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی واهلی بطرف‌من می‌آیند.من نماز را تمام کردم ودچار وحشت شدم.ناگاه دیدم که آنهادور مرا گرفتند وسرهای خود را به زمین می‌کوبیدند وناله می‌کردند.من‌از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است‌وطبق روایات حیوانات هم برای امام حسین(ع)عزاداری می‌نمایند.من‌عمامه‌ام را برداشتم

---

[633] داستانهائی از علماء–نویسنده : علی میرخلف زاده

وشروع کردم به سر وسینه زدن وحسین حسین‌کردن.ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند وچندساعتی به این حالت بود تاکم کم پراکنده شدند.[۶۳۴]

70-مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می کند

مستشرق آلمانی می نویسد : در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهائی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می خواند و اشک می ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافرین کشتی هدیه می نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می کنم.

پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟

گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله ای در نهضت وقیام حسین (ع) نوشته است.[۶۳۵]

---

[634] داستانهای شگفت

[635] http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546

71- در آداب زیارت حرم حسینی

و آن بسیار است و در اینجا به چند چیز اکتفا می‌شود اوّل غسل پیش از بیرون رفتن برای سفر زیارت دوّم ترک کلام بیهوده و لغو و مخاصمه ومجادله در راه سیّم غسل برای زیارت هر امامی چهارم طهارت از حدث کبری' وصُغری' پنجم پوشیدن جامه‌های پاک و پاکیزه و نو ششم در وقت رفتن به روضۀ مقدسه گامها را کوتاه برداشتن وبه آرامی و وقار سیر نمودن و خاضع و خاشع بودن و سر به زیر انداختن و به بالا و اطراف خود التفات ننمودن هفتم خوشبو نمودن خود را در غیرزیارت امام حسین {برای مردان} هشتم در وقت رفتن به حرم مطهّر زبان را به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول کردن و به صلوات‌فرستادن بر محمّد و آل محمّد: دهان را معطّر نمودن نهمّ بر در حرم شریف ایستادن و اذن دخول طلبیدن و سعی در تحصیل رقّت قلب وخضوع و شکستگی خاطر نمودن به تصوّر و فکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منوّر و اینکه می‌بیند ایستادن او را و می‌شنود کلام او را وجواب می‌دهد سلام او را چنانچه به همۀ اینها شهادت می‌دهد در وقت خواندن اذن دخول وتدبّر در محبّت و لطفی‌که به شیعیان و زائران خود دارندو تأمّل در خرابیهای حال خود و خلافها که به آن بزرگواران کرده و فرموده‌های بی‌حدّ که از ایشان نشنیده و آزارها و اذیّتها که از او به ایشان یا به‌خاصّان و دوستان ایشان رسیده که برگشتن آن به آزردن ایشان است و اگر براستی در خود نگرد قدمهایش از رفتن باز ایستد و قلبش هراسان وچشمش گریان شود و این روح تمام آداب است‌دهم بوسیدن

عتبهٔ عالیه و آستانهٔ مبارکه استبود یازدهم مقدّم داشتن پای راست در وقت‌داخل شدن و مقدّم داشتن پای چپ در وقت بیرون آمدن مانند مساجد دوازدهم رفتن به نزد ضریح مطهّر بنحوی‌که بتواند خود را به آن بچسباند وتوهّم آنکه دورایستادن ادبست وَهْم است زیرا که وارد شده تکیه کردن بر ضریح و بوسیدن آن سیزدهم در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبرمنوّر ایستادنچهاردهم ایستادن در وقت خواندن زیارت اگر عذری ندارد از ضعف و درد کمر و درد پا و غیرها پانزدهم گفتن‌تکبیر در نزد دیدن قبر مطهّر پیش از شروع در خواندن زیارتهفدهم بجا آوردن نماز زیارت و اَقَلِّ آن دورکعتست شیخ شهید فرموده که اگر زیارت برای پیغمبر است نماز را در روضهٔ مطَهَّره بجا آورد و اگر در حَرَم یکی از ائمّه است در بالای سر بجا آورد واگر بجا آوردآن دو رکعت را در مسجد مکان یعنی مسجد حرم جایز استهیجدهم خواندن سورهٔ یس ٰ در رکعت اوّل و سورهٔ الرَّحْمن در رکعت دوّمنوزدهم شیخ شهید؛ فرموده که کسی که داخل حرم مطهّر شود و ببیند که نماز جماعت منعقد شده است ابتدا به نماز کند پیش ازآنکه زیارت کند و همچنین ترک کند زیارت را و داخل نماز شود اگر وقت نماز شدهنماز بیستم از جمله آداب زیارت شمرده تلاوت کردن قرآن نزد ضَر'ایح مطهّره و هدیّه کردن آن‌را به روح‌مقدّس مَزُور بیست و یکم ترک نمودن سخنان ناشایسته و کلمات لغو و بیهوده واشتغال به صحبتهای دنیویّه که همیشه در هر جا مذموم و قبیح و مانع رزِ و جالب قساوت قلب است خصوص در این بقاع مُطهّره و قُباب س'امِیَه که‌خدای تعالی خبر می‌دهد از

بزرگی و جَلاٰلَت آنها در سورۀ نُور بیست و سیّم وداع کردن امام عرا در وقت بیرون رفتن از بلد آن حضرت به مأثور یا به غیر آن بیست وچهارم توبه و استغفار نمودن به جهت گناهان و بهتر کردن حال و کردار و گفتار خود را بعد از فراغ از زیارت از آنچه دارا بود پیش از زیارت بیست وپنجم انفاِق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانۀ شریفه بیست و ششم انفاِق و احسان بر فقراء مجاورین و مساکین متَعَفّفین بلد امامع بیست و هفتم که از جملۀ آداب تعجیل کردن در بیرون رفتن است .بیست وهشتم در سفر کربلا غذای لذیذ وخوشمزه نخورد مخصوصا قبل از واررد شدن به حرم.

72- چه کسی اولین بار لقب سیدالشهداء را به امام حسین (علیه السلام) داد؟

در تاریخ اسلام دو شخصیت بزرگ با لقب سیدالشهداء شناخته می‌شوند:

یکی حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر و یکی حسین بن علی(علیه السلام)

این لقب به معنای برتری و فضیلت یک شهید بر سایر شهیدان است. چنانکه در برخی روایات درکنار سیدالشهداء، افضل‌الشهداء نیز درباره امام حسین (علیه السلام) آمده است.

طبق پاره‌ای ازروایات، لقب سیدالشهداء برای امام حسین (علیه السلام) نخستین بار از سوی جبرئیل و از طرف خداوند به کار برده شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را که از فرشتگان مقرب

الهی دریافت کرده بود، برای مردم به ویژه خواص و یاران نزدیک و برخی خویشان بیان کرده بود.

ضمن یکی از این روایات، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف خداوند حسین بن علی (علیهما السلام) را سیدالشهداء معرفی کرد و فرمود:

انه سیدُالشُّهداء مِن الاوَّلینَ و الاخِرینَ فِی الدُّنیا وَ الاخرهِ، وَ سیِّد شَبابِ اهلِ الجَنَّهِ مِنَ الخَلْقِ اَجمَعِینَ

او (حسین) سرور شهیدان از نخستین تا آخرین آنها در دنیا و آخرت است و سرور جوانان همه اهل بهشت است.[636]

–73

حائر حسینی

محدودهٔ قبر مطهر امام حسین(ع) را «حائر» گویند و علت این نام‌گذاری را ▪ برخی چنین گفته‌اند: متوکل عباسی در نیمهٔ اول قرن سوم، برای تخریب قبر مطهر امام حسین(ع) دستور داد آن منطقه را آب بستند. چون آب به محل قبر رسید، از رفتن بازماند و همانند دژی استوار، گرد قبر متوقف شد. محدوده قبر

---

[636] شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص۲۲۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج۵، ص۴۲۴؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج۱، ص۳

همچنان خشک باقی ماند و آب متحیر گرد قبر ایستاد و نتوانست به داخل آن نفوذ نماید؛ لذا محدودهٔ قبر آن حضرت را «حائر» گویند.[637]

74-

ایه الله شیخ محمد تقی املی فرمودند: «در حدود چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) روضه می‌خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی اهل لا اله الاّ الله...» را خواندم. در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته‌اند و همگی گفتند: علیک‌السلام. شنیدم زمزمه‌ای داشتند. مثل این که دربارهٔ امام حسین (ع) و عاشورا بود.»[۶۳۸]

75- **ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:**

السلام علیک یا اباعبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود:زیرا ما این نماز را از امام حسین (ع) داریم.این منبر و مسجد را از امام حسین (ع) داریم.[۶۳۹]

76-

---

[637] شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا، ص ۴۰۲

638 .http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx

[639] http://maarefedini.persianblog.ir/post/65/

خود حضرت امام رض درباره قیام حسینی می فرمایند:

اسلام را تا حالایی که شما می بینید اینجا ما نشسته ایم، سیدالشهداءعلیه السلام » زنده نگه داشته است.[640]

سیدالشهداء کشته شد، مکتبش محفوظ بود، بلکه مکتب را زنده کرد . با این » کشته شدن مکتب را زنده کرد .[641]

شهادت سید مظلومان و هواخواهان قرآن در عاشورا، سرآغاز زندگی جاوید » اسلام و حیات ابدی قرآن کریم بود .[642]

سیدالشهدا – سلام الله – علیه مذهب را بیمه کرد . با عمل خودش اسلام را بیمه » کرد.[643]

گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دستجات سینه زنی، و نوحه » سرایی نبود، 15 خرداد پیش می آمد . هیچ قدرتی نمی توانست 15 خرداد را آن طور کند مگر قدرت خون سیدالشهداء و هیچ قدرتی نمی تواند این ملتی را که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت های بزرگ برای او توطئه چیده اند، این توطئه ها را خنثی کند، الا همین مجالس عزا .[644]

---

[640] صحیفه نور، ج 3، ص 225

[641] همان، ج 7، ص 230 .

[642] همان، ص 263 .

[643] همان، ج 10، ص 216

[644] همان

حضرت امام(ره) فرمود: مکتبی که پایش هیاهو نباشد. به سر و سینه زدن نباشد، نمی ماند می‌میرد.[645]

77- از ابوالفرج نقل شده ندیمه متوکل عباسی که از دشمنان سرسخت امام حسین (ع) بود، مدتی نبود .بعد که امد متوکل پرسید کجا بودی ؟گفت مکه. گفت که الان فصل حج نیست .راستش رو بگو؟گفت کربلا بودم. به زیارت قبر حسین (ع) رفته بودم.متوکل اتش گرفت از این سخن.که چرا ندیمه مخصوص او هم به زیارت قبر امام حسین (ع) می رود.

فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین (ع) لیه السلام و کلیه خانه های موجود را خراب کنند و زمین آنها را زراعت نمایند.

ابوالفرج می افزاید این عمل غیرانسانی در سال 233 هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مامور کرد. وی جمعی از یهودیان را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتنند.

---

[645] صحیفه_امام، ج8، ص527

و دیزج حسب دستور متوکّل به ویرانی قبر و خانه ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان دور تا دور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می گرفتند یا می کشتند یا به زندان می فرستادند.[۶۴۶]

78– امام زمان عج جواب سوال بحرالعلوم را داد

سید بحرالعلوم به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین(علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد.

همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید:

جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟

اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟؟!

سید بحرالعلوم عرض کرد:

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛

مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

---

[646] . مقاتل الطالبیین: ص203؛ تاریخ کربلا: ص 193-194

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟؟!

آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن!

من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت.

در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد.

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شددر آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آنان در گوشه خیمه عُنیره ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز، زندگی خود را می گرداندند.

وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند.

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد:

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت:

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت:

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت، مقابله به مثل کرده ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند.

من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود:

حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد

پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء(علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین(علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند.

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحرالعلوم غایب شد.[۶۴۷]

---

[647] العبقری الحسان، ج1، ص 119.

79- اولین کسی که به عزاداران یک شهید خدمت کرد و برای خانوادۀ عزادار، غذا درست کرد، شخص رسول خدا(ص) است که بعد از شهادت جعفر طیار به خانۀ او رفت و فرمود: باید برای کسی مثل جعفر طیار، گریه کرد[۶۴۸] و به اهل‌بیتش دستور داد غذا تهیه کنند و به عزاداران بدهند.[۶۴۹]

80- نظرمیرزاجوادآقاملکی‌تبریزی درباره اربعین

میرزا جوادآقا ملکی تبریزی که بارها با پای پیاده از عتبه علویه، رهسپار عتبه حسینی شده بود، درباره مراقبه و بزرگداشت روز اربعین حسینی چنین می‌گوید: «به هر روی بر مراقبه کننده لازم است که بیستم صفر(اربعین) را برای خود روز حزن و ماتم قرار داده بکوشد که امام شهید را در مزار حضرتش(ع) زیارت کند، هر چند تنها یک بار در تمام عمرش باشد.[۶۵۰]

81- تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) است

تارک زیارت امام حسین (ع) عاق رسول خدا (ص) و اهل بیت محسوب می ♦ شود

---

[648] الاستیعاب/313/1.)

[649] انساب‌الاشراف/43/2

[650] ترجمه المراقبات، کریم فیضی، صفحه ۸۵

عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِیمَنْ تَرَکَ زِیَارَتَهُ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَى ذَلِکَ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ عَقَّنَا وَ اسْتَخَفَّ بِأَمْرٍ هُوَ لَه. [۶۵۱]

حلبی، از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت:

محضر مبارک امام علیه السّلام عرضه داشتم: فدایت شوم! درباره کسی که با داشتن قدرت، زیارت آن حضرت را ترک می کند، چه می فرمائید؟ حضرت فرمودند: می گویم: این شخص عاق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است.

-82

سه اثر زیارت امام حسین (ع) در دنیا

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: مُرُوا شِیعَتَنَا بِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ ع فَإِنَّ إِتْیَانَهُ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَ یَمُدُّ فِی الْعُمُرِ وَ یَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ. [۶۵۲]

امام باقر علیه السلام فرمود:

---

[651] سمو المعنی، ص 104.

[652] ویژگی‌های امام حسین، ص 95.

شیعیان ما را به زیارت امام حسین (ع) لیه السلام امر کنید. پس همانا آمدن به (زیارت امام حسین (ع) لیه السلام) روزی را زیاد می کند و عمر را طولانی می نماید و حوادث بد را دور می کند.

-83

بزرگواری حتی با دشمن -

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت : فرزندان ام البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه تنظیم کن. ابن زیاد برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان امان نامه نوشت. شِمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله(ع) آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را فراخواند اما کسی جواب نداد. امام اظهار داشت : جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید؛ زیرا از قبیله مادر شما است. حضرت عباس(ع) پیش رفت و پرسید: چه می گویی ؟

شِمر گفت : برای شما امان نامه آورده‌ام ، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید!

حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و ابن زیاد نویسنده را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما دستور می دهی از یاری برادرمان حسین (ع) لیه السلام دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم ؟ [653]

---

[653] . اعلام الوری :ج1 ص455. فیض العلام:ص143.بحار الانوار :ج44ص361

84-

زرارهٔ بن اعین می گوید:

امام صادق (علیه السلام والصلاه) فرمود:

«زائرین حسین یک برتری نسبت به سایر مردم دارند.

پرسیدم : برتریشان چیست ؟

فرمود: «چهل سال قبل از مردم وارد بهشت می‌شوند در حالی که دیگران هنوز در حال حساب هستند.[۶۵۴]

85- مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که در جنگ صفین به سرزمین کربلا رسیدند، به اصحابشان فرمودند: اگر میدانستید اینجا کجاست، از این سرزمین عبور نمی کردید مگر اینکه مثل من گریه کنید.

فبکی طویلا...

سپس گریستند؛ به حدی که محاسن مبارک آن حضرت خیس، و اشک بر سینه مبارک ایشان جاری شد و فرمودند:

... آه! آه! ما لی و لآل ابی سفیان و لآل حرب

---

[654] بحارالانوار ، علامه مجلسی ، ج 44 ص 235

مرا با آل ابوسفیان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؟! آنها که گروه شیطان و اولیاء کفرند.

صبرا یا اباعبدالله...

صبر کن ای اباعبدالله چرا که آنچه تو از این امت کشیدی، پدرت نیز کشیده است.

اینجا محل جان دادن آنها و محل کشته شدن ایشان است. اینجا کربلاست که در آن گروهی کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. اینجا خون آنها ریخته خواهد شد. خوشا به حالت ای تربتی که خون دوستان (خدا) بر روی تو ریخته خواهد شد! نه شهدای قبلی و نه شهدای بعدی، هیچ کدام به مقام اینها نخواهند رسید.

سپس فرمودند: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند که پرچمهای سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای خود را که سفید و درخشنده بود حمایل کرده بودند، آنگاه در اطراف این زمین خطی کشیدند.

سپس گویا، دیدم این نخلها شاخه های خود را به زمین میزدند و این زمین غرق خون تازه شد!

آنگاه حسین - فرزند و پاره تن و عصاره وجودم - را دیدم که در میان دریای خون غرق شده و هر چه استغاثه میکند کسی به فریادش نمیرسد!

پس از این ماجرا دیدم مردانی که سفید و نورانی بودند از آسمان نازل شدند و گفتند: ای آل رسول! صبور باشید! زیرا شما به دست بدترین مردمان کشته خواهید شد. یا ابا عبدالله! این بهشت است که مشتاق شماست.

آنگاه آن مردان به من تعزیت داده، میگفتند: یا ابا الحسن! مژده باد تو را، زیرا در آن روزی که مردم در محضر عدل خدا قیام میکنند خدا چشم تو را به وسیله این حسین روشن خواهد کرد.[655]

86- راز عزاداری حسینی از اول ماه محرم از زبان امام_صادق علیه السلام

قیل للصادق علیه السلام؛

سیدی جعلت فداک ! ان المیت یجلسون بالنیاحه بعد موته او قتله، و اراکم تجلسون انتم وشیعتکم من اول شهر بالمأتم و العزا للحسین (ع) لیه السلام.

فقال: ما هذا... إذا هل هلال محرم نشرت الملائکه ثوب الحسین و هو مخرق من ضرب السیوف و ملطخ بالدماء فنراه نحن و شیعتنا بالبصیره و لا بالبصر فإذا تنفجر دموعنا..

[655] بحارالانوار ج 41 ص 286 و ج 41 ص 295 و ج 44 ص 252 و ج 98 ص 116

به امام صادق علیه السلام عرض شد: آقای من به فدایتان شوم!...وقتی کسی می میرد یا کشته می شود جلسه نوحه ای برای او می گیرند. ومن مشاهده می کنم که شما و شیعیانتان از اول ماه محرم اقامه جلسه عزا می کنید.

حضرت فرمودند: این چه حرفی است! هنگامی که هلال ماه_محرم دمیده می شود ملائکه پیراهن امام_حسین را آویزان می کنند در حالیکه پاره پاره شده از ضربه های شمشیر و آغشته به خون است؛

ما و شیعیانمان این پیراهن را با چشم دل (و نه با چشم ظاهری) می بینیم پس اشک های ما سرازیر می شود.[656]

87-

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ[657]

این بلاء و مصیبت بسیار بزرگ بود مصیبت سیدالشهداء در روز عاشورا خیلی عظیم بود سراغ ندارید برای مصیبتی در عالم امکان که آسمانها و زمین عزادار او گردند به طوری که در زیارت می‌خوانید

لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبهٔ بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام

---

[656] خصائص الزینبیه ص49 ، ثمرات الاعواد ص36

[657] سوره صافات آیه 106)

نه تنها این مصیبت بر اهل اسلام سنگین بود که مصیبت بر آسمانها سنگین بود و جلت و عظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السماوات

سئوال: مگر این مصیبت چگونه بود ؟

1- در جنگهای تاریخ بشریت حتی دوران جاهلیت عرب رسم بود اگر به گروهی حمله می‌کردند و زن و بچه‌اش همراه بودند دیگر کاری به زن و بچه او نداشتند فقط او را می‌کشتند و جنگ خاتمه میافت در صورتی که در کربلا طوری دیگر رفتار شد و کشته شدن امام حسین اول گرفتاری اهل بیت او بود پسان هذا لهوالبلاء المبین

==============================

2- در جنگهای تاریخ بشر حتی دوران جاهلیت عرب وقتی با گروهی جنگ داشتند کاری به آب و غذای او نداشتند با خود او می‌جنگیدند آب مسأله مورد جنگ نبود موضوع آب را وارد جنگ نمی‌کردند با خود او می‌جنگیدند تا کارش تمام بشود .

اول کسی که این بدعت و این کار زشت را انجام داد معاویه بود در جنگ صفین. عمروعاص به او گفت اگر می‌خواهی بر حسین پیروز شوی آب را ببند معاویه در جواب گفت این کار رسم نیست مخصوصاً رسم عرب نیست که کاری به آب داشته باشد . عمروعاص گفت اگر می‌خواهی پیروز شوی باید کاری به رسم نداشته باشی و آب را ببندی.

آنقدر معاویه را وسوسه کرد تا معاویه مجبور به این کار شد و بستن آب به تحریک آن یهودی زاده و به دست پسر ابوسفیان در جنگ صفین انجام شد و آب را بستند تا یاران علی علیه السلام نتوانند آب بنوشند اما اینکار بالاخره پایان یافت و آب آزاد شد و همه آب نوشیدند

اما در کربلا این آب را بستند و آب هم تا آخر آزاد نشد و همگی تشنه جان دادند ان هذا لهو البلاء المبین

==============================

3- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بر این بود وقتی کسی را می‌کشتند دیگر کاری لباسهای او نداشتند لباسهای شخصی او که زیر زره او بود را متعرض نمی‌شدند اما در کربلا لباسهای شخصی امام حسین را از تن او خارج کردند و بدن برهنه او را سه روز زیر آفتاب کربلا گذاشتند ان هذا لهو البلاء المبین

===================================

4- در جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که وسایل رئیس و فرمانده جنگها را کاری نداشتند یعنی فرمانده مقداری احترام داشت و وسایل او را غارت نمی‌کردند

حتی امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بر عمروبن عبدود غلبه کرد وسایل او خیلی قیمتی بود بالاخره باید یک شجاع وسایل جنگش پیشرفته‌تر و محکم‌تر و آبدیده‌تر از سربازان دیگر باشد شمشیر او مخصوص و گران قیمت بود زره او

مخصوص وسفارش و گران بود کلاهخود او بسیار گران بود سپرش قیمتی بود این شخص وقتی روی زمین افتاد و امام آمدند و کارش را تمام کردند اصحاب عرض کردند وسایل او را بر نمی‌دارید حضرت به این مضامین فرمودند بزرگ و شجاع قومش هست احترام دارد او را تحقیر نکنیم لذا به وسایل او دست نزدند لذا وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه عمر آمد و دید که وسایل و لباس عمرو دست نخورده با اینکه قیمتی و گرانبهاء بوده سئوال کرد کدام جوانمرد برادر مرا کشته که وسایل او را دست نزده ؟ در پاسخ او گفتند علی ابن ابیطالب علیه السلام . نشست بر سر جنازه عمرو و به برادرش خطاب کرد و گفت اگر غیر از علی جوانمرد کسی دیگر تو را کشته بود تا آخر عمرم برایت می‌سوختم و اشک میرختم اما دیگر گریه نمی‌کنم و اشک نمی‌ریزم

اما در کربلا تمام وسایل حسین (ع) لیه السلام را غارت کردند و احترامی به این بزرگ قوم نگذاشتند ان هذا لهو البلاء المبین.

=================================

5- در تمام جنگها رسم بود وقتی با شخصی یا گروهی می‌جنگیدند دیگر کاری به اطفال او نداشتند اما در کربلا اطفال امام حسین (ع) لیهم السلام از بعد شهادت کتک خوردند تا وقتی می‌خواستند به مدینه برگردند بیش از یکماه ضرب وشتم و شکنجه از کربلا تا شام ... ان هذا لهو البلاء المبین

=============================

6- در همه جنگها رسم بود اگر با طایفه‌ای می‌جنگیدند بدن‌های کشته شدگان را به خانواده او نشان نمی‌دادند حتی پیامبر اکرم در مورد عبور صفیه از کنار بدن کشته‌های جنگ شخص خاطی را توبیخ فرمود که چرا از وسط میدان او را آوردید مگر رحم ندارید

اما در کربلا برای اینکه بیشتر دل بچه‌های حسین (ع) لیه السلام را بسوزانند عمداً آنها را از میان بدن‌های پاره پاره عبور دادند ان هذا لهو البلاء المبین

==============================

7- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت که مردانه و جوانمردانه می‌جنگیدند رسم بود اگر کسی را می‌کشتند و پیروز می‌شدند دیگر زن و بچه او را به حال خود رها می‌کردند و می‌رفتند چون به مقصود خود رسیده بودن

د اما در کربلا بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام خانواده او را به اسارت بردند

ان هذا لهو البلاء المبین

=================================

8- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت بنا به آزار کودکان و اطفال نبود فقط دست پیدا کردن به رقیبان و سپاه مقابل قصدشان بود اما در کربلا کودکان را هم شکنجه روحی دادند هم شکنجه جسمی . اما شکنجه جسمی : از لحظه شهادت

سیدالشهداء شکنجه‌ها شروع شد خردسالانی که سر به بیابان گذاشته بودند را دنبال می‌کردند و می‌زدند و مجروح می‌کردند و سپس به غارت مختصر جواهرات کودکان می‌پرداختند گوشها پاره شد صورتها سیلی خورد لباسها آتش گرفت از بس در بیابان کربلا بر روی خارهای بیابان دویدند برای فرار از دست جلادان ،پاها مجروج شد . اما شکنجه روحی کودکان : در بین همه ما رسم است که آثار والدین از دست رفته کودکان را از مقابل چشمان آنان دور کنیم لباس یا کفش یا عکس را با کودک داغدیده نشان ندهیم که داغ او تازه می‌شود و از نظر روحی آسیب می‌بیند اما در کربلا برای شکنجه روحی به بزرگ و کوچک از اهل بیت امام حسین چهل منزل سر بریده آقا را بالای نیزه و مقابل هر کجاوه و محمل قرار دادند ببینید چه گذشته است بر زینب و بچه‌های خردسال حسین (ع) لیه السلام .

ان هذا لهو البلاء المبین

======================================

9- در همه جنگهای بشریت و جاهلیت رسم بود اگر کسی را می‌کشتند حال با نیزه یا تیر یا بریدن سر، دیگر سر را بالای نیزه نمی‌زدند اول کسی که در تاریخ اسلام سر را برید و بالای نیزه زد معاویه بود وقتی سر عمروبن حمق خزاعی آن قاری و حافظ قرآن و صحابه رسول اکرم به جرم محبت امیرالمؤمنین علیه السلام برید آنرا بالای نیزه زد

اما در کربلا وقتی امام و یارانش را به شهادت رساندند برای نشان دادن دشمنی و کینه بیشتر خود به خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام سر فرزند پیامبر و اصحابش را بالای نیزه زدند ان هذا لهو البلاء المبین

==

10- در همه جنگهای بشریت و حتی جاهلیت رسم بود که اگر کسی را می‌کشتند دیگر کاری به اعضای بدن او نداشتند یعنی بدن او را قطعه قطعه نمی‌کردند بدن را رها می‌کردند تا اقوامش آنرا ببرند و دفن کنند حتی وقتی ابوسفیان رسید کنار بدن حمزه سیدالشهداء ، متوجه نشد که شکافتن بدن حمزه کار همسر خبیثه اوست لذا با تعجب به آن بدن نگاه کرد و خطاب به رسول اکرم کرد آهای محمد

ما این کار را نکردیم نکند خودتان این کار را کردید و می‌خواهید به گردن ما بیندازید . بد می‌دانستند قطعه قطعه کردن بدن را.

اما در کربلا بدن فرزند پیامبر را قطعه قطعه کردند اول سر را بریدند سپس اشیاء و لوازم جنگی او را غارت کردند بعد اشیاء شخصی را غارت کردند و به بهانه غارت اشیائی مثل انگشتر از قطع کردن انگشت مبارک هم نگذشتند . ان هذا لهو البلاء المبین

11-رسم نبود اسب بر بدن بتازند ولی ..

12-رسم نبود مهمان را بکشند ولی..

13-رسم نبود پیمان بشکنند ولی ..

و...

جابر بن عبدالله به حضرت سجاد«سلام الله علیه» عرض کرد:هنوز وقت آن نشده که گریه های خود را کم کنید؟چرا اینقدر گریه و بی تابی میکنید؟

فرمودند:

یعقوب نبی پیامبر بود و فرزند پیامبر و دوازده پسر داشت، خداوند یکی را » گرفت و غایب شد و میدانست یوسف زنده است. موی سر و صورتش سفید شد و قدش خمید و از شدت غصه دیدگانش را از دست داد، و(این حالات) همه در حالی بود که می دانست پسرش زنده است؛ ولی من، پدر و برادرانم و هفده نفر از خانواده ام را از دست دادم. عصر عاشورا از گودال قتلگاه عبور کردیم، دیدم همه ی این ها به خاک و خون غلطیده اند؛ هرگاه آب میخورم، یاد لب تشنه ی اباعبدالله«سلام الله علیه» می افتم. هر وقت میبینم قصابی گوسفندی را ذبح می کند، به یاد این می افتم که پدرن را با لب تشنه کشتند؛ هروقت بچه ای میبینم، یاد علی‌اصغر«سلام الله علیه» می افتم؛ هر وقت جوانی را میبینم یاد علی اکبر و عباس «سلام الله علیهما» میکنم. چگونه گریه ها را تمام و کم کنم؟«[658]

[658] عوالم العلوم، ج۱۸ص۱۵۸-۱۵۶

88-

زید شحام می- گوید همراه جماعتی از اهل کوفه در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم یکی از شعرای عرب به نام جعفر بن عفان وارد شد آن حضرت او را احترام نموده و در نزدیک خود جای داد، آن گاه فرمود: ای جعفر! او عرض کرد: لبیک، حضرت فرمود: به من گفته- اند تو اشعار نیکی درباره امام حسین (ع) لیه السّلام سروده -ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: اشعارت را بخوان. او شعر می -خواند و امام و اطرافیان می- گریستند به گونه- ای که قطرات اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری بود سپس امام فرمود:

«یا جعفر والله لقد شهدت ملائکهٔ الله المقرّبین هاهنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا او اکثر....» «ای جعفر فرشتگانی الهی در این مجلس حاضر شدند و شعرت را شنیدند و گریه کردند همان گونه که ما گریه کردیم بلکه بیش از ما گریستند....»[659]

89- در روایتی دارد وقتی وارد حائر حسینی می شوید و می خواهید زیارت قبر امام حسین (علیه السلام)بروید اول سه مرتبه صورتتان را روی قبر علی اکبر (علیه السلام)بگذارید سپس خدمت اباعبدالله (علیه السلا)بروید. علی اکبر باب الحسین است, تا نزد ابا عبدالله (علیه السلام)واسطه شود و امام (علیه السلام)شما را بپذیرد. سؤال شد: چرا سه مرتبه؟ امام صادق (علیه السلام)فرمودند:

---

[659]. بحار الانوار: ج 44، ص 282

روز عاشورا ابا عبدالله وقتی جوانش را غرق در خون دید سه مرتبه صورت روی صورت علی اکبر (علیه السلام)گذاشت. آمد کنار بدن و صورت گذاشت... عَلَی الدُّنْیَا بَعْدَکَ الْعَفَا [۶۶۰]

. علی جان! دیگر بعد از تو دنیا را نمی خواهم. مرتبه دوم صورت گذاشت لَقَد اسْتَرَحْتَ مِن هَمِّ الدُّنْیَا وَ غَمِّهَا . تو رفتی و از همّ و غم دنیا راحت شدی. ای پدران شهدا! این جمله را برای شما می گویم و بَقِیَ أبُوکَ وَحیدةً فَرِیدَةً [۶۶۱]**; تو رفتی پدرت را تنها گذاشتی, وحید و فرید گذاشتی. مرتبه سوم نفرین کرد. ای عمر سعد! خدا رحِمَت را قطع کند که این طور فرزندم را به شهادت رساندی. امام مرتبه سوم صورت از صورت علی اکبر برنداشت. خدا چه شد؟ نکند حسین, جان داده است؟ نکند داغ علی اکبر (علیه السلام)این گونه در اباعبدالله (علیه السلام)اثر کرده؟ یک وقت عمه جانش زینب از خیمه خارج شد مرتب صدا می زند: یا أخیّاه وبن أخیّاه خودش را رساند, دست به شانه برادر نهاد: برادرم بلند شو خدا صبرت بدهد. فَأَکَبَّتْ عَلَیْهِ** [۶۶۲]**;**

---

[660] بحارالانوار, ج45, ص 44

[661] منتهی الآمال, ص 515 و 514

[662] الارشاد, ج2, ص 106; اعلام الوری, ص 246

خودش را انداخت روی بدن علی. خواهر ناله می زند. مصیبت مصیبت است و صبر برای خداست اما گریه یک امر طبیعی است رَفَعَ صَوتَهُ بِالبُکاءِ با صدای بلند کنار بدن علی ناله می زند[۶۶۳]

90- مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین(ع) است

در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین(ع) است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود.

بالاتر از عرش

ابتدا به ذکر روایتی از امام رضا(ع) می‌پردازیم که در جلد ۲ صفحه ۱۲۸ کتاب شریف باب السلام از جناب محدث نوری -استاد شیخ عباس قمی- آمده است. حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه می‌فرمایند: «یا بن شبیب ان هذه المجالس افضل من روضه المبارکه و الحرم مطهر» با توجه به روایاتی که در مورد

---

[663] سوگنامه آل محمد, ص 277.

فضائل کربلا و زیارت کربلا و خاک کربلا و... آمده، این روایت قدری عجیب به نظر می‌رسد. می‌فرماید مجالسی که در آن ذکر فضایل حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و حضرات معصوم سلام الله علیهم اجمعین می‌شود، «افضل من روضه مبارکه و الحرم مطهر». اگر واقعا مجلس، مجلس توسل باشد شرافت آن از عرش هم بالاتر است.

هشت خصلت مجالس اهل بیت(ع)

در کتاب خصائص الحسنیه نیز شیخ جعفر شوشتری به این موضوع اشاره‌هایی داشته است. ایشان در خواص مجالس گریه بر حضرت سیدالشهدا هشت عنوان را ذکر می‌فرماید:

اول اینکه در آن احیاء امر ایشان است، و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن احیای امر ائمه است نمیرد دل او روزی که دلها می‌میرند. دوم در آن حال ثواب تسبیح دارد. سوم آن مجالس محبوب حضرت صادق است به مقتضای روایات، پس محبوب خدا و رسول است. چهارم محل نظر حضرت حسین(ع) است زیرا که آن جناب در یمین عرش است و نظر می‌کند به سوی کربلا و به زوار و گریه‌کنندگان. پنجم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر می‌شوند، چنانکه روایت شده است که روزی جعفر بن عفان، به خدمت حضرت صادق(ع) مشرف شد، پس حضرت او را به نزدیک خود نشانید، و فرمود: ای

جعفر شنیده ام که در مرثیه حسین(ع) شعر می‌گویی، و خوب می‌گویی، عرض کرد: بلی فدایت شوم، فرمود: بخوان پس خواند و آن حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش جاری گردید، پس فرمود: ای جعفر، والله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و شنیدند اشعار تو را، و گریه کردند چنانکه ما گریستیم، بلکه بیشتر، و خداوند واجب نمود از برای تو الان تمام بهشت را، و گناهان تو را آمرزید، ای جعفر آیا بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی، بلی سید من، فرمود: هیچکس نیست که ذکر کند حسین(ع) را پس گریه کند یا بگریاند، مگر اینکه بهشت از برایش واجب گردد، و گناهانش آمرزیده شود. ششم مجلس عزا قبه‌ی حضرت حسین (ع) لیه السلام است زیرا که قبه‌ی آنجناب تنها همان بنیان مخصوص نیست بلکه قبه‌ی او عبارتست از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع خصوصا از برای ذکر آنجناب، همان قبه آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود. هفتم معراج گریه کنندگان است، زیرا که محل نزول صلوات و رحمت مخصوص الهی است به غفران ذنوب و رفع درجات ایشان، بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکا یا تباکی، امید هست که رحمت تمام اهل مجلس ما را شامل شود. هشتم اینکه آن نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و اجل همه‌ی مجالس بوده اند. [۶۶۴]

91- ذکر و یاد چند نفر از اصحاب باوفای امام حسین (ع) لیه السلام

[664] اشک روان بر امیر کاروان ص۲۵۶

حبیب ابن مظاهر(مُظهّر) اسدی: وی از اشراف، شجاعان و چهره های سرشناس کوفه از قبله بنی اسد است. رنگ رخسارش سرخ و سفید بود وی صحابی رسول خدا(صل الله علیه و آله) بوده و در زمان حکومت امام علی(علیه السلام) مقیم کوفه شد.در سه جنگ صفین و جمل و نهروان شرکت داشت.حبیب از اصحاب سرّ امیرالمومنین(علیه السلام) و از حاملان علم آن حضرت است و از واقعه کربلا مثل میثم تمار و رشید هجری باخبر بود.حبیب و مسلم ابن عوسجه روزها مخفی می شدند و شبها حرکت می کردند تا خود را به کربلا رساندند.حبیب در کربلا از امام(علیه السلام) خواست تا اجازه دهد طایفه بنی اسد را به کمک بطلبد.امام پذیرفت. 90 نفر به حبیب لبیک گفتند اما در راه کربلا با سپاه 400 نفره ازرق درگیر شدند، تعدادی از آنان شهید شدند و بقیه گریختند پس حبیب به تنهائی بسوی امام(علیه السلام) برگشت.حبیب در شب عاشورا بسیار شادمان بود و می گفت: به خدا قسم اگر فرمان امام نبود همین امشب به آنها حمله می کردم تا نفس را پاک و چشم را روشن می کردم.در شب عاشوراء حبیب و یاران امام(علیه السلام) برای تصلی دل زینب کبری(علیها سلام)درب خیمه جمع شدند و گفتند: ای حریم رسول الله! این شمشیرهای جوانان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواهان شما را بزند... زنان گریه کردند و گفتند: ای پاکان! از دختران رسول خدا(صل الله علیه و آله) و امیرالمومنین(علیه السلام) حمایت کنید. پس همگی گریستند گویا زمین با آنان می گریست.حبیب فرمانده چپ سپاه امام(علیه السلام) بود.

حبیب در میدان نبرد چنین رجز می خواند: من حبیبم و پدرم مظاهر پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله ور گرچه گروه شما از ما فزونتر است اما ما حجتی والاتر و آشکارتر داریم. و اگر شما خائن به عهد خود هستید ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.

حبیب ابن مظاهر 62 نفر را کشت و سرانجام به دست بُدیل ابن صُریم به شهادت رسید. امام(علیه السلام) بالای سر او آمد و فرمود: خود و اصحابم را در نزد خدا احتساب می کنم و مرتب می فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و سپس فرمود: «لله درُک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی لیله واحده» یعنی آفرین بر تو ای حبیب تو مرد فاضلی بودی که یک شبه قرآن را ختم می نمودی.

92–زهیر عثمانی ،حسینی می شود

زهیربن قین با کاروانی از بستگان خویش در سال 60 هجری به مکّه مشرف شد، او از طرفداران سرسخت عثمان بود، برگشت او از خانه خدا مصادف شد با حرکت حسین(ع) از مکّه به سوی کوفه، او در مسیر حرکت نمی خواست با حسین(ع) روبرو شود، به همین جهت هر جا حسین(ع) منزل کرد، او سعی می کرد دورتر از آن حضرت قرار گیرد، در یکی از منزل ها وضعیّت جغرافیایی باعث شد که چادرها در کنار هم قرار گیرند، امام حسین(ع) متوجّه شده بود که مس وجود زهیر قابلیّت تبدیل شدن به طلای ناب را دارد، فقط نیاز به کیمیای محبّت حسین(ع) دارد، لذا شخصی را به دنبال او فرستاد، قاصد حسین بعد از سلام گفت: «ای زهیر بن قین ابا عبدالله الحسین مرا فرستاده که بگویم: نزد او

آبی» از شنیدن این خبر بخود لرزید، و لقمه از دستش افتاد، و در دریایی از فکر فرو رفت،«کانّ علی رؤسهم الطّیر؛گویا پرنده بر سر او نشسته بود»(6) خدایا از آن چیزی که فرار می کردم گرفتارش شدم، ناگهان صدای همسر او (دیلم دختر عمر) رشته فکر او را گسست و او را به خود آورد، زهیر؟ سبحان اللّه پسر پیغمبر تو را خواسته و تو جواب مثبت نمی گوئی؟ چه می شود اگر محضر او بروی و سخنان او را بشنوی؟ سخنان همسرش همچون پتک بر مغز زهیر اثر گذاشت،لذا از جا برخاست و نزد مولای خود امام حسین(ع) رفت، این که امام چه فرمود و زهیر چه گفت در تاریخ بیان نشده، فقط این مقدار نوشته اند که زهیر وقتی از نزد حسین(ع) بیرون آمد چشمانش اشک آلود و 180 درجه عوض شده بود، همان زهیری که نمی خواست امام حسین را ببیند یک باره اعلام کرد همسرم! یاران من، خداحافظ من رفتم کربلا، حتی مهریه همسرش را پرداخت و او را به بستگانش سپرد و خود راهی کربلا شد. آن بانوی مؤمنه، در آخرین لحظات وداع به او گفت: خداوند یار و یاور تو باشد و تو را به خوشبختی برساند، ولی از تو تمنّا دارم که روز قیامت نزد جدّ حسین(ع) مرا (شفاعت کنی) فراموش نکنی. زهیر عثمانی، حسینی شد، آنچنان اکسیر محبّت حسین او را عوض کرد، که به مرحله بسیار بالایی از عرفان رسید، تا آنجا که جمله را بزبان جاری کرد که علی(ع) بارها می فرمود: «لوکشف الغطاء ما ازددت یقیناً؛ اگر همه پرده ها کنار رود(و همه غیب ها مشهود شود) بر آگاهی و باور من افزوده نمی شود(چرا که همه آنها را پیشاپیش باور داشتم)». جمله بسیار بلندی است خدا یا عشق حسین چه کرده که راه صد ساله را یک شبه طی کرده، و به قلّه عرفان رسیده

است، کار به همین جا ختم نمی شود، شعله محبّت زهیر لحظه به لحظه شعله ورتر می شد، تا شب عاشورا فرا رسید، حسین(ع) خطبه معروف خویش را ایراد فرمود، آنگاه چراغ را خاموش کرد که هر کس می خواهد برود آزاد است، بعد از روشن شدن چراغ و اظهار وفاداری از سوی عباس و خویشاوندان زهیر عرض کرد: «سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس زنده گردم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدا به وسیله کشته شدن من از کشته شدن تو و جوانانی از خاندانت جلوگیری نماید.» آری زهیر تازه لذّت محبّت و عشق حسین(ع) را چشیده، ممکن نیست او را رها کند، لذا تا آخرین لحظه ماند و شجاعانه در روز عاشورا جنگید و مس وجود خویش را با عشق و شهادت در راه حسین به طلای ناب تبدیل کرد، هنگام شهادت حسین(ع) کنار او آمد و در حق او دعا نمود

93-وهب مسیحی و عشق حسین

کاروان حسینی وقتی به صحرای ثعلبیّه رسید، ناگهان چشمش به خیمه سیاه و محقری افتاد، حضرت نزدیک آن رفت، دید پیرزنی به نام قمر و هانیه زن جوان در درون آن زندگی می کنند، حضرت از حال و روزگار آنها پرسید، گفتند ما در مضیقه کم آبی هستیم، حضرت با نیزه خود سنگی را از جا کند، آب خوشگواری از زیر آن بیرون آمد، پیرزن بسیار شادمان شد و از حضرت تشکر کرد، حضرت هنگام خداحافظی فرمود: «به پسرت وهب بگو به کاروان ما به پیوندد و ما را در راه دفاع از حق و مبارزه با ظلم کمک کند» هنگام برگشت وهب، مادر ماجرای آب و پیغام حضرت را به او رساند. هر سه شیفته آن حضرت شدند و به دنبال

کاروان حضرت به راه افتادند، تا به کربلا رسیدند، در حالی که درست 9 روز از عروسی وهب با هانیه گذشته بود بعد از تشرّف به اسلام ایام دهه محرّم را در کنار حسین(ع) و خاندان او به سر بردند. روز عاشورا وهب عاشقانه به میدان تاخت با این که تازه داماد بود عشق به همسر، کمند او نگشت چرا که در درون جان او عشق حسین جا گرفته بود، مردانه و شجاعانه جنگید عدّه ای از نامردان را به جهنّم فرستاد. آنچنان که عمر سعد به او گفت: «ما اشدّ صولتک؛ چقدر صولت و رشادت سختی داری» سرانجام دستان او قطع شد، عمر سعد دستور داد گردن او را زدند، و سر بریده اش را به سمت لشکر حسین(ع) انداختند. مادرش سر بریده را در آغوش کشید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که با شهادت تو روی مرا سفید کرد». و آنگاه سر بریده را به سوی دشمن انداخت.[۶۶۵]

94- داستان هدایت شدن بانوی مسیحی به سبب گریه بر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) یکی از داستان های زیبا و شنیدنی است داستان شگفت انگیز این دختر مسیحی را مرحوم حاج میرزا حسین نوری از حاج میرزا خلیل طهرانی از یکی از شاگردان مرحوم آیت الله وحید بهبهانی چنین نقل می کند:

روزی در صحن شریف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پای درس مرحوم آیت الله بهبهانی نشسته بودیم، ناگاه مرد زائر غریبی که لباس اهل آذربایجان را به تن داشت، سراغ آیت الله بهبهانی آمد و سلام کرد و دست ایشان را بوسید و سپس کیسه ای که در آن مقدار زیادی از زیور آلات زنانه بود به ایشان داد و گفت: به هر صورت که می دانید، مصرف نمایید

[665] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

آیت الله وحید بهبهانی از ایشان سؤال کردند: این ها چیست و کجا بوده؟ آن مرد حکایت عجیبی را درباره این جواهرات برای ایشان نقل کرد آن حکایت چنین است:

من اهل شیروان (یا دربند یا، جایی نزدیک آنجا(64)) هستم چندین سال پیش برای تجارت به بعضی از بلاد روسیه (روسیه قدیم) سفر کردم مال زیادی هم داشتم روزی به دختری زیبا برخورد کردم که دلم را برد و به خاطر او آرامشم را از دست دادم، کم کم اختیار از دستم خارج شد به سراغ خانواده آن دختر رفتم. خانواده او از سرشناسان و اشراف نصاری بودند اما، به هر حال از دختر آنها خواستگاری کردم، جواب آنها این بود که از نظر ما، تو عیبی نداری جز آنکه هم مذهب ما نیستی، اگر حاضر باشی مسیحی شوی دخترمان را به عقد تو در خواهیم آورد. ناراحت و غمزده از منزل آنها بیرون آمدم، چون برای من شرطی گذاشته بودند که نمی توانستم به آن عمل کنم.

هر چه می گذشت، عشق و محبت من به آن دختر بیشتر می شد به گونه ای که از کار و زندگی باز مانده بودم، چون دیدم کارم به آشفتگی کشیده شده و راهی جز بهم ریختگی زندگی و هلاکت ندارم، راه دو روئی و نفاق و اظهار شرک را در پیش گرفتم، تصمیم گرفتم این کار زشت را انجام دهم. به سراغ آنها رفتم و به ظاهر از اسلام اظهار برائت کردم و رسماً، مسیحی شدم آنها هم دختر خود را به عقد من در آوردند.

مدتی گذشت آتش محبت و عشق من فرو کش کرد و بر کار مذموم خود که می دانستم سرانجامی جز آتش جهنم ندارد، سخت پشیمان شدم دائماً خود را بر این کار ملامت می کردم و در اندیشه عالم پس از مرگ بودم، نه راهی برای بازگشت به وطن خود داشتم و نه اقامت در آنجا و عمل به آئین مسیحیت برایم آسان بود تکالیف دینی اسلام را کنار گذاشته ام بودم دائماً مصائب آن حضرت را بیاد می آوردم و گریه می کردم همسرم خیلی شگفت زده بود، چون علت گریه های مرا نمی دانست، از علت این گریه ها می پرسید اما، نمی توانستم به او جوابی بدهم

سرانجام روزی با توکل به خدا، تصمیم گرفتم حقیقت را برای او بیان کنم به او گفتم: من به مذهبم اسلام، همچنان پای بندم و تنها برای وصال تو، تظاهر به نصرانیت کردم و علت گریه هایم را به او گفتم: وقتی همسرم نام امام حسین (علیه السلام) را شنید بر قلب او نورانیتی ظاهر شد، گویا نام شریف امام حسین (علیه السلام) شیاطین را سوزاند او بلافاصله، اسلام را پذیرفت و مسلمان شد و در گریه بر امام حسین (علیه السلام) با من همراهی می کرد و سیرت او هم مانند صورتش، دل آرا و باطنش مثل ظاهرش پاک گردید

روزی به او گفتم: بیا و وسائلمان را جمع کنیم و مخفیانه به کربلا برویم تا به آسانی بتوانیم به تکالیف دینی خود (اسلام) عمل کنیم و در آنجا ساکن شویم او پیشنهاد مرا پسندید، قرار شد به کربلا بیائیم، با هم به کربلا آمدیم و مجاور حرم شریف اباعبدالله (علیه السلام) شدیم اما چیزی نگذشت که همسرم به بیماری

شدیدی مبتلا شد و از دنیا رفت، خانواده از مرگ فرزندشان آگاه شدند و آمدند او را بردند و به شیوه نصاری تجهیز و او را طبق آئین خود با همه زیور آلاتش در قبرستان نصاری دفن کردند.

غم فراق او خیلی مرا افسرده کرده بود تمام وجودم از غم او آغشته بود، تصمیم گرفتم جنازه او را از قبر در آورم در پاک ترین شهر مسلمانان دفن کنم، نیمه های شب به قبرستان نصاری رفتم قبر همسرم را شکافتم اما در قبر او مردی ریش تراشیده و با شاربهای بلند دیدم خیلی برایم عجیب بود، این کیست که در قبر همسرم دفن شده؟! در فکر بودم که بدن همسرم چه شده است؟ در همان حال خواب بر چشمانم غلبه کرد در عالم رویا به من گفتند: دل پاک دار و ناراحت مباش فرشتگان خدا جسد همسرت را به کربلا بردند و در صحن شریف اباعبدالله (علیه السلام) پائین پا، نزدیک مناره بلند سبز رنگ، دفن کردند فرشتگان، زحمت انتقال جنازه او را از تو برداشتند.

خوشحال و شادمان از خواب بیدار شدم و فوراً تصمیم گرفتم به کربلا برگردم خدای متعال به من توفیق عنایت فرمود که بار دیگر به زیارت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بیایم محل قبر را در صحن مطهر پیدا کردم و سراغ مسئولین صحن مبارک رفتم و پرسیدم چه کسی اینجا دفن شده است؟ گفتند: یکی از مأموران مالیات حکومت را در اینجا دفن کرده اند خواب خود را برای آنها گفتم آنها قبر را شکافتند داخل قبر شدم و همانطور که در خواب به من گفته بودند

جنازه همسرم را در آنجا دیدم، زیور آلات او را از او جدا کردم و این همان زیور آلات است که به شما می دهم

آیت الله وحید بهبهانی زیور آلات را قبول کردند و آن ها را صرف فقرای آن بلاد نمودند.[666]

---

[666] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم)نویسنده : میرزا حسن ابوترابی

95– یکی دیگر از کسانی که به سبب گریه برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفت مردی از اهل تسنن بود که زائر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به تمسخر می گرفت :

در نزدیکی نجف اشرف در محل تلاقی دو رودخانه دجله و فرات آبادی ای است بنام مسیب مردی شیعه برای زیارت مولای متقیان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از آنجا عبور می کرد و مردی از اهل سنت بر سر راه او خانه داشت آن مرد سنی که می دانست این مرد شیعه، هر روز به زیارت حضرت علی (علیه السلام) می رود او را مسخره می کرد یکبار هم حتی به ساحت مقدس آقا امیر مؤمنان (علیه السلام) جسارت کرد مرد شیعه خیلی ناراحت شد وقتی، به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند پس چرا؟! آن شب آقا امیر المؤمنین را در خواب دید و شکایت کرد آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد که هر چه بکند در دنیا نمی توانیم او را کیفر دهیم مرد شیعه می گوید: عرض کردم آری، لابد به خاطر جسارت هایی که او می کند بر شما حق پیدا کرده است؟! حضرت فرمودند: نه او روزی در محل تلاقی دجله و فرات نشسته بود و به فرات نگاه می کرد ناگهان جریان کربلا و منع آب از حضرت سید الشهداء به یادش افتاد با ناراحتی به خود گفت: عمر سعد کار خوبی نکرد، که اینها را کشت کاش به آنها آب می داد و بعد همه را می کشت و سپس قطره ای اشک از چشم او ریخت از این جهت بر ما حقی پیدا کرده است که نمی توانیم او را مجازات کنیم آن مرد شیعه می گوید: به محل برگشتم سر راه، آن سنی با من برخورد کرد با تمسخر گفت: آقایت را دیدی و پیغام ما را به او رساندی؟ مرد شیعه گفت: آری پیام را رساندم و از او

هم پیامی دارم آن مرد سنی خندید و گفت: بگو پیامت چیست؟! مرد شیعه جریان را تعریف کرد وقتی رسید به فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) که روزی این مرد به آب نگاه می کرد و به یاد کربلا افتاد....، مرد سنی سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و با خود گفت: خدایا در آن زمان هیچ کس در آنجا نبود و آن را به کسی نگفته بودم آقا از کجا فهمید؟! و بعد از آن سر برداشت و بلافاصله گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المومنین ولی الله و وصی رسول الله با این سخنان، این دشمن اهل بیت از دوستان امیر مؤمنان (علیه السلام) و از شیعیان شد.[۶۶۷]

96-خلیعی شاعر راهزنی ناصبی که شاعر اهل بیت شد

یکی از داستان هایی که آثار پر برکت قبر امام حسین (علیه السلام) را در حسن عاقبت نشان می دهد داستان «خلیعی شاعر» است.

ابوالحسن جمال الدین علی ابن عبد العزیز ابن ابی محمد الخلعی» یا، خلیعی » یکی از شاعران برجسته و مدیحه سرایان مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) است که در ابتدا خود و پدر و مادرش ناصبی و از دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بودند اما، با عنایت ویژه خاندان اهل بیت راه حق را شناخت و از کرده های بد گذشته خویش توبه کرد. جریان هدایت او را مرحوم علامه امینی

---

[667] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت – میرزا حسن ابوترابی

در کتاب شریف الغدیر چنین بیان فرموده است:

خلیعی اهل «موصل» و ساکن «حله» بود، پدر و مادرش ناصبی بودند. مادرش نذر کرد که اگر خدا به او فرزند پسری عنایت فرماید، او را برای راهزنی و آزار و اذیت و کشتن زائران امام حسین (علیه السلام) سر راه کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) بفرستد. خدای متعال به او فرزند پسری داد. این پسر بزرگ شد و به سنی رسید که آن زن می توانست به نذرش ادا کند. موضوع را با فرزندش مطرح کرد و هم خواست مادر را پذیرفت. به بیابانهای منطقه «مسیب» رفت و در کمین زائران امام حسین (علیه السلام) مدتی منتظر ماند تا وقتی کاروانی از زائران امام حسین (علیه السلام) از راه می رسد به آنها حمله کند و نذر مادر را ادا نماید. هنوز کاروان از راه نرسیده بود که خواب بر چشمان او غلبه کرد. قافله زائران امام حسین (علیه السلام) از راه رسیدند اما علیرغم سر و صدای کاروان و گرد و غباری که از آمدن آنها به پا شده بود از خواب بیدار نشد. گرد و غبار کاروان لباس و بدن او را هم فرا گرفت. در همان حال «خلیعی» در خواب دید: صحنه قیامت بر پا شده است. فرمان رسید که او را به آتش بیاندازند، او را به میان آتش انداختند اما، گرد و غباری بر بدن و لباس او وجود داشت که او را از سوختن و گرمای آتش، در امان نگه می داشت. در عالم خواب متوجه شد که این گرد و غبار، گرد و غبار کاروان زائران امام حسین (علیه السلام) است که بر بدن و لباس او نشسته است و به برکت آن، او از آتش عذاب الهی در امان مانده است.

از خواب بیدار شد. فهمید که اشتباهی بزرگ کرده است. از کرده خود پشیمان

شد و از قصد خود بازگشت و همانجا توبه کرد و تصمیم گرفت برای عرض پوزش به کربلا برود. با دلی پر از اضطراب و نگرانی به کربلا رفت و به حرم مقدس امام حسین (علیه السلام) وارد شد و عرض ادب نمود و به خاطر قصد گذشته خود، از درگاه آن حضرت پوزش طلبید و دو بیت سرود که آن دو بیت را یکی از شعرای حله چنین تخمیس کرده است:

أری بحیرهٔ ملأتک رینا – و شتتک الهوی بینا فبینا

فطب نفسا و قر بالله عینا – اذا شئت النجاهٔ فزر حسینا

لکی تلقی الاله قریر عین

اذا علم الملائک منک عزما – تروم مزاره کتبوک رسما

و حرمت الجحیم علیک حتما – فان النار لیس تمس جسما

علیه غبار زوار الحسین

ترا حیران می بینم و شک ترا فرا گرفته – و هوای نفس ترا آشفته و بینابین قرار داده

پس دلت را پاک کن و چشم را به خدا روشن دار – اگر نجات خواهی، حسین را زیارت کن

تا خدا را با روشنی چشم دیدار کنی

اگر فرشتگان بدانند که تصمیم گرفته ای – او را زیارت کنی نام تو را می نویسند

و آتش دوزخ بر تو، قطعا، حرام می شود – چونکه آتش نمی رسد به جسمی که بر آن غبار زائران حسین است

آری، بدین ترتیب او از دوستان خالص و پاک اهل بیت رسالت شد و مورد عنایت و الطاف ویژه آن خاندان گرامی (علیهم السلام) قرار گرفت[۶۶۸].

-97

یعقوب لیث آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام)، منشأسعادت

آرزوی یاری امام حسین (علیه السلام) نشانی از باطن پاک و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است از این رو، یعقوب لیث با ریختن اشکی برای امام حسین (علیه السلام) و آرزوی یاری آن حضرت، سعادت خود را تأمین می کند.

یعقوب لیث، پسر رویگری سیستانی، و اهل یکی از روستاهای سیستان به نام «قرنین» بود وی، ابتدا با برادرانشان به شغل پدر پرداخت اما. روح و همت بلند و شجاعت فوق العاده اش او را تا پادشاهی خراسان و سیستان به پیش برد و در صدد بود که حکومت خود را گسترش دهد که أجل به او مهلت نداد.

یکی از نشانه های روح بلند او، این است که در اوج قدرت به یاد مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) بود و آرزو کرد که با این قدرتش می توانست امام حسین (علیه السلام) را یاری کند و همین آرزو، سعادت ابدی را برای او به دنبال داشت. جریان او را چنین نقل کرده اند:

روزی یعقوب لیث از سفر بر می گشت: لشکریان او با صد گرز طلا که هر گرز نشان هزار سرباز بود برای استقبال او آمده بودند، هنگامی که از این لشکر در

---

[668] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

حال سان دیدن بود، قدرت خود را نظاره می کرد، پرسید: امروز چه روزیست؟ گفتند: امروز «عاشورا» است، یعقوب به یاد مصائب امام حسین (علیه السلام) به گریه افتاد و گفت: ای کاش با این لشکر کربلا بودم و امام حسین (علیه السلام) .را یاری می کردم

بعد از مرگ یعقوب، وی را در خواب دیدند که در قصریست، با او گفتند: این رتبه و مقام را از کجا آوردی؟ گفت: این مقام و جایگاه را به واسطه آن آرزو به من داده اند.[۶۶۹]

-98

(افتخار الدوله هندی (آثار عزاداری برای سید الشهداء (علیه السلام

یکی دیگر از کسانی که به خاطر برگزاری مجلس عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت و نه تنها از بیماری سخت خود شفا یافت بلکه عاقبت به خیر هم شد شخصی به نام افتخار الدوله از اهالی هند بود داستان او را صاحب کتاب وقایع الایام به نقل از اسرار الشهادهٔ مرحوم :دربندی، چنین نقل کرده است

در این زمان مرد عظیم الشانی به نام افتخار الدوله است که از اهالی شهرهای هند است این مرد که در دولت خود منصب مستوفی الممالکی را داشت ابتدا مشرکی از طوایف هند بود اما در همان ایام کفرش اموال زیادی را در هر سال خرج برپایی مجلس عزاداری سید الشهداء (روحی له الفداء) می کرد در یکی از

---

[669] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

سالها که دو برابر سال های گذشته از اموال خود برای برپایی مجلس سید الشهداء داد و به بیماری سختی مبتلا گردید به گونه ای که در شرف مرگ قرار گرفت و در حالتی مانند احتضار به اغماء (بیهوشی) رفت و اما بصورت ناگهانی سلامت او به او برگشت و از جای خود برخاست و بلافاصله به دین اسلام مشرف شد از او پرسیدند: چه شده که ناگاه سالم شدی و اسلام آوردی؟! گفت در آن حال حضرت سید الشهداء (علیه السلام) برای من مجسم شدند و به من فرمودند: برخیز خدای متعال به برکت اینکه مجلس عزا برای من برپاکردی ترا شفا داد پس از آن این مرد به یادگیری احکام اسلام و آشنایی با حلال و حرام مشغول شد و با اهل و عیال خود که آنها هم به برکت او به اسلام مشرف خود را به آستان (مبارکه) امام حسین (علیه السلام) اهداء نمود که آنها را در قبه منور آن حضرت آویزان کرده اند و او امروز از عابدترین و زاهدترین مردم اهل عتبات مطهره است و سال گذشته به زیارت سرزمین أقدس رضوی (علیه آلاف الصلوة و السلام) مشرف شد و به تازگی برگشته است[۶۷۰]

-99

مقبل اصفهانی (از تمسخر عزاداران تا مرثیه گویی برای اهل بیت (علیه السلام)

یکی از کسانی که گذشته خوبی نداشت اما با عنایت اهل بیت (علیه السلام) توانست گذشته خود را جبران کند یکی از شعرای زبر دست کربلای سیدالشهداء به نام مقبل اصفهانی است جریان بازگشت او به در گاه اهل بیت

---

[670] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

:(علیه السلام) را چنین آورده است

منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت به غایط لطیف اتفاقاً ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریان در عزای شاه شهیدان مشغول بودند به طریق استهزاء چیزی خواند که جمع عزاداران را متألم و نالان .نمود

پس از چندی، به مرض جذام مبتلا گردید به حدی که مردم از وی تنفر جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقا سال دیگر شد روزی در زاویه خرابه با دل شکسته :نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا حسین گویان می خواندند

چه کربلاست امروز – چه پر بلاست امروز

سر حسین مظلوم – از تن جداست امروز

مقبل را آتش در نهاد افتاد و به نظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و :گفت

روز عزاست امروز – جان در بلاست امروز

فغان و شور و محشر – در کربلاست امروز

در همان شب، حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید وی را نوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی به محمد شیخا بود و جناب ختم الرسل (صلی الله علیه وآله) او را ملقب به مقبل نمود این بود که

شروع نمود به ذکر واقعات و شرح حکایات سید الشهداء (علیه السلام) گوید: که چون واقعه شهادت را تمام نمودم شب جمعه بود چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش درجه فرزند ابوتراب دیدم و در حرم محترم، نبوی گذارده بودند، صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیز تشریف داشت.

در آن اثنا (پیامبر (صلی الله علیه وآله)) امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندم بخوان محتشم به امر آن سید محترم بر منبر رفت، خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود: بالا برو، چون به پله دوم رفت فرمود: بالا برو و هم چنین تا به عرش منبر نشست و خواند

برحربگاه چون، ره آن کاروان فتاد – شور نشور واهمه را در کمان فتاد

هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید – هر جا که بود طایری، از آشیان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند – هم گریه بر ملائک آسمان فتاد

شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت – چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر – پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره ی هذا حسین از او – سر زد چنانچه آتش از او، در جهان فتاد

پس با زبان پر گله، آن بعضةُ البتول – رو در مدینه که، یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست – وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی - دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون، - زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین - شاه شهید نا شده مدفون حسین تست

مقبل گوید: پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری، جناب سید امم خلعتی به محتشم عطا نمود من به خیال آنکه البته اشعار من قبول ابرار نگشته زیرا که به من التفاتی ننمود و امر بخواندنم نفرمود: ناگاه، حوریه ای به خدمت سید دو سرا عرض کرد که انیسه حوراء جناب فاطمه زهرا (علیه السلام) می گوید: که مقرر بفرما مقبل واقعه ای در مرثیه سید الشهداء (علیه السلام) بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر رفتم و بر پله اول ایستادم و خواندم:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان - فتاد از حرکت ذوالجناح و از جولان
نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت - نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
کشید پا زرکاب، آن خلاصه ایجاد - به رنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد
بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرود بیا، دختر سید دو سرا بیهوش گشته پس، من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البریا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و

جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری بمن عطاء نمود، عرض کردم فدایت گردم تو کیستی؟ فرمود:

حسینم که دوش نبی بوده جایم – فرستاده خلعت خدا از برایم[۶۷۱]

100-

رسول ترک آزاد شده امام حسین (ع) لیه السلام

یکی از علاقه مندان اباعبدالله (علیه السلام) و یکی از پایبندان به عزاداری برای مصائب آن حضرت که سابقه خوبی نداشت اما به سبب علاقه مندیش به امام حسین (علیه السلام) مورد عنایت قرار گرفت و به راه حق قدم گذاشت شخصی به نام رسول ترک بود.

رسول ترک، نام مشهور یکی از دلدادگان عاشق و دیوانگان امام حسین (علیه السلام) است که نام اصلی او رسول داده خواه خیابانی تبریزی است. وی، زمانی یکی از بی بند و بارهای شناخته شده تهران بود در آن دوران یکی از نقاط روشنی که در دلش باقی مانده بود محبت حضرت سید الشهداء و اهل بیت طاهرینش (علیه السلام) بود و همین نقطه نورانی حقایقی را برای او روشن ساخت و ماهیت واقعی اش را که تشکیل یافته از اعمال زشت و گناهانش بود و در عین حال محبت امام حسین (علیه السلام) را با خود همراه داشت به او نشان داد آگاه شدن او از ماهیت باطنیش او را از خواب غفلت بیدار کرد و یکباره

---

[671] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

دگرگونش ساخت و نه تنها محبتش را به امام حسین (علیه السلام) به عشق تبدیل کرد بلکه او را عاشق بی پروا و شیفته دلسوخته خدای امام حسین (علیه السلام) نمود. رسول ترک با نهیبی به درگاه الهی بازگشت و معرفتی بی سابقه و کم نظیر پیدا کرد و از همه کارهای زشت خود به کلی دست برداشت و یک شبه راه صد ساله را پیمود و به مقاماتی رسید که مورد غبطه دیگر پرهیزکاران قرار گرفت به گونه ای که با گذشت حدود 50 سال از زمان رحلتش، همچنان یاد خوشِ حیات تازه او در دل و زبان دلدادگان اهل بیت (علیه السلام) زنده است و مزارش (در قبرستان نو در قم)، زیارتگاه عزاداران امام حسین (علیه السلام) قرار گرفته است.

سالها عشاق قبرم را زیارتگه کنند - زآنکه من روزی طواف کوی جانان کرده ام

رسول ترک چگونه متحول شد؟

بیش از اینکه داستان تحول او را آغاز کنیم لازم است یادآور شویم که رسول ترک در عین بی بند و باری دست از مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) برنمی داشت به ویژه در ایام محرم سر بزیر و شرمنده وارد مجلس امام حسین (علیه السلام) می شد به همراه دیگر عزاداران به سر و سینه می زد و در روضه اباعبدالحسین (علیه السلام) و اصحاب و یاران مظلومش گریه می کرد او برای اینکه احترام امام حسین (علیه السلام) را رعایت کرده باشد همیشه قبل از ورود به مجلس امام حسین (علیه السلام) دهانش را آب می کشید تا به خاطر بعضی از آلودگی های ویژه ای که به آن عادت داشت وقتی، نام امام حسین (علیه السلام)

را بر زبان جاری می کند اهانتی به آن حضرت نکرده باشد داستان تحول او اینگونه آغاز شد:

شبی از شب های ماه محرم مثل شب های قبل از آن رسول ترک وارد مجلس عزاداری امام حسین (علیه السلام) شد طبیعی بود که مردم و دست ندرکاران مجلس و هیأت های عزاداری که معمولا انسان هایی مذهبی و پای بند به احکام دینی هستند از دیدن او کراهت داشته باشند آن شب هم آمدن او به مجلس عزاداری موجب ناراحتی دست اندرکاران مجلس شد اما این بار تصمیم گرفتند به نحوی او را از مجلس بیرون کنند گفتگوهای آهسته متولیان مجلس و دست اندرکاران هیأت، در گوشه ای از مجلس حاکی از، مذاکره آنها برای برخورد جدی با رسول ترک بود سر انجام تصمیم گرفته شد که فردی به عنوان نماینده مسئول هیأت عزاداری به سوی رسول ترک برود و از او بخواهد که مجلس را ترک کند و پس از آن هم دیگر به این مجلس نیاید اجرای این تصمیم خیلی هم آسان نبود چون رسول فردی خشن تند خو و خطرناک بود و معلوم نبود که عکس العمل او چه باشد و چه بلایی بر سر پیغام آور بیاید.

سرانجام جوانی شجاع این مأموریت را پذیرفت و به سراغ رسول ترک رفت دیگران هم از دور صحنه را نظاره می کردند که چه اتفاقی خواهد افتاد این جوان سراغ رسول ترک آمد در اولین برخورد روی خوش و لبخند رسول ترک را دیدند اما، بتدریج با ادامه صحبت این جوان با رسول ترک چهره خندان رسول اندوهناک و خشن شد آثار خشم و ناراحتی در چهره او کاملا هویدا بود اما بدون هیچ عکس العملی به صحبت های این جوان به خوبی گوش می داد جوان پیغام

خود را به صورت کامل به رسول ابلاغ کرد:
باید همین الان بدون هیچ درنگی مجلس را ترک کنی و از این به بعد هم هیچگاه حق نداری به این مجلس وارد شوی. بر خلاف انتظار دیدند رسول ترک به علتی نامعلوم خشم خود را کاملا کنترل کرد و برای مدتی به فکر فرو رفت و سپس بدون هیچ گونه پاسخ و عکس العملی سر را به زیر انداخت و از مجلس خارج و یکسره راهی خانه خود شد.
معلوم نبود در درون رسول ترک چه اتفاقی افتاده است و آن شب را او چگونه به سر آورده و با خود چه می گفت؟ چرا که در این باره هیچگاه با کسی سخن نگفت.
فردای آن روز در همان ساعت اول صبح و در همان دقایق اول، کسی در خانه رسول ترک را کوبید و رسول ترک را از بستر بیرون آورد راستی چه کسی می توانست باشد و در این ساعت چه کاری دارد؟! آری کسی که در می زد، کسی نبود جز همان کسی که دیشب دستور داده بود رسول ترک را از مجلس امام حسین (علیه السلام) بیرون کنند راستی او باز چه پیغامی آورده است و چه تصمیمی گرفته است دیدن چهره این فرد برای رسول ترک مایه تعجب بود چه کرده ام؟ من که به حرفشان گوش کردم مجلسشان را ترک کردم چیزی هم نگفتم و با آنها برخوردی هم نکردم. بهر حال رسول منتظر بود که این بار این فرد چه می خواهد بگوید؟
اما برخورد مسئول هیأت با رسول حاکی از اتفاقی عجیب بود، چون که بر خلاف انتظار تا در باز شد او رسول ترک را در آغوش گرفت و شروع به عذر خواهی

نمود و از او خواست که از این به بعد هر شب در مجلس عزاداری آنها شرکت کند این رفتار مایه شگفتی بسیار رسول ترک شد پرسید مگر چه شده است؟ آن رفتار دیشب و این رفتار امروزت! مگر اتفاقی افتاده است؟! اما آن مسئول هیأت مایل نبود توضیحی بدهد می خواست خداحافظی کند و برود اما رسول ترک نگذاشت باید بگویی که چه شده است؟! اما آن بیچاره نگران بود که نقل واقعیت موجب خشم او شود چون واقیعت این بود که مسئول هیات درباره رسول ترک در عالم رویا چیزی دیده بود که هرچند بخشی از آن حاکی از محبت او به امام حسین (علیه السلام) بود اما بخشی دیگر آن اهانتی به رسول ترک به حساب می آمد پافشاری زیاد رسول او را ناچار ساخت که واقعیت را برای او به صورت کامل بگوید آری آن واقعیت خوابی پر رمز و راز بود که مسئول هیات آن شب برای رسول ترک دیده بود اما همچنان نگران بود که رسول ترک با شنیدن این خواب چه عکس العملی نشان خواهد داد بالاخره شروع کرد:

دیشب در عالم رؤیا دیدم که صحرای کربلا برپاست و روز عاشور است در یک سو لشکریان و اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) مستقر شده اند و از سوی دیگر، لشکریان یزید و عمر سعد. خیمه های امام حسین، هر لحظه در معرض خطر حمله دشمنانی بود که از اطراف آن را محاصره کرده اند. گاهی، کسی، قصد تعرض به خیمه ها می کرد اما، سگی که خود را نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) می دانست، اجازه نزدیک شدن هیچ غریبه ای را نمی داد. من هم تصمیم گرفتم به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) بروم با احتیاط، چند قدمی به سوی خیمه های اباعبدالله برداشتم اما با حمله و پارس

کردن آن سگ مواجه شدم. برخورد این سگ با من، مثل برخورد با دیگر غریبه هایی بود که قصد تعرض به حریم اهل بیت را داشتند. بالاخره با هر زحمت و ترسی که بود خود را به نزدیکی خیمه ها رساندم اما این سگ برای حمله به من نزدیک شد وقتی خوب به چهره آن سگ، نگاه کردم دیدم که، سر این سگ، سر تو و بدن آن بدن یک سگ است. آری، رسول! این سگ تو بودی که محافظ خیمه های امام حسین (علیه السلام) بودی!...

رسول، سخنان مسئول هیات را خوب گوش کرد و پس از لحظه هایی، سکوت و فکر ناگاه صدای ناله و فریاد و گریه اش بلند شد و پرسید: آیا، حقیقتاً، راست می گویی؟! آن سگ نگهبان خیمه های امام حسین (علیه السلام) من بودم؟ راست می گویی؟! پس، از این لحظه به بعد من سگ امام حسین (علیه السلام) خواهم بود؟! رسول این ها را گفت. نگرانی و اندوه از این واقعیت، سراسر وجودش را فرا گرفت و با وجدی آمیخته به اندوه و پشیمانی با گریه و اشک و فریاد، شروع به درآوردن صدای سگ کرد و گفت: مرا به سگی پذیرفتند؟!

آری، رسول ترک، هر دو پیام این خواب را خوب دریافت کرد و آتشی به جانش انداخت که همه آلودگی ها را از او زدود و بدنبال آن توبه ای نصوح، ماهیت او را به انسانی نورانی تبدیل کرد و عشق او را به امام حسین (علیه السلام) با معرفی توأم با عمل، همراه شد، به گونه ای که در باقیمانده عمرش، نه تنها، همه گذشته اش را جبران کرد، بلکه دارای کرامت ها و مکاشفاتی شد و بدینگونه او به مقامی رسید که همچنان مورد غبطه عاشقان و دلدادگان اهل بیت قرار است.

آنانکه با نظر خاک کیمیا کنند – آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

در میان جلوه های پاکی وجود رسول، جلوه های عشق و دلدادگی به امام حسین، جلوه ای ویژه پیدا کرد و این چنین، رسول ترک به عابدی زاهد و عارفی بی ادعا تبدیل شد[۶۷۲]

-101

) زن فرانسوی درکنار بارگاه ملکوتی حضرت رقیه (سلام الله علیها

جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره، درکتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161، چاپ پنجم چنین می نویسد:

یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن و خطابه و گویند گی از مشاهیر است،و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین(سلام الله علیها) به شام رفته است، روی منبر نقل می کرد:

درحرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است

---

[672] اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت -میرزا حسن ابوترابی

مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل درتعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نا مسلمان به این جا آمده وهدیه قیمتی آورده است

.چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود

: روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان .ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم

. اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم

چون آن صداها ادامه داشت وقطع نمی شد، پرسیدم این گریه وصدا از کجاست : ؟ در جواب گفتند

. این گریه‌ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون شده است

من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است

. که پدرو مادر وسایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند

.ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد

برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟

بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد، او دختر امام حسین(سلام الله علیها) است ...

که پدرش را مخالفین ودشمنان کشته اند وفرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده‌اند و این دختر درهمین جا از فراق پدر جان سپرده ومدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم. مردم زهر سو عاشقانه می آیند ونذر می کنند و هدیه می آورند ومتوسل میشوند.

محبت او چنان دردلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم.

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند.

پس از معاینه به من گفتند کودک شماغیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچاراز عمل جراحی هستیم.

همین که نام عمل جراحی را شنیدم ، دانستم که دردهان مرگ قرارگرفته ام .
خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم، چاره چیست ؟

واندیشیدم که، چاره‌ای بجز توسل ندارم،و باید متوسل شوم .....

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم، خدایا، به حق این دختری که دراسارت کتک و تازیانه خورده است وبه حق پدرش،

که امام برحق ونماینده رسولت بوده است و او را ازطریق ظلم کشته اند قسم می دهم

... مرا از این ورطه هلاکت نجات بده

آنگاه خود این دختر رامخاطب قرارداده و گفتم، اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانه‌ات هدیه می کنم.

خدا شاهد است پس از نذر کردن ومتوسل شدن،طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا ومتصدیان زایمان، ناگهان فرزند به طور طبیعی متولد شد واز هلاکت نجات یافتم .

اینکه نیز به عهد ونذرم وفا کرده وقالیچه‌ها راتقدیم می کنم

102-

امام صادق علیه السلام فرمود:

نفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ [۶۷۳]

نفَس مهموم و اندوهگین برای ظلم و ستمی که بما روی آورده تسبیح واندوه او برای‌ماعبادت محسوب می‌شود.

103- توصیه های بزرگان در مورد مجلس روضه و اشک بر امام حسین (ع) لیه السلام

---

[673] « بحارالانوار، ج ۲، ص ٦٤

آیت الله قاضی‌رحمه الله علیه: در عزاداری و زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مسامحه ننمایید ، روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر هفتگی هم نشد دهه اول محرم ترک نشود.

آیت اله بهجت‌رحمه الله علیه: گریه بر سید الشهدا علیه السلام از نماز شب بالاتر است .

آیت الله علامه طباطبایی‌رحمه الله علیه: برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیشتر وجود ندارد ؛ یا در حرم اباعبدالله یا در مجلس ابا عبدالله…

شیخ جعفر شوشتری رحمه الله علیه: کسانی که نام این بزرگوار را می شنوند و تغییر حالی در خود نمی بینند، جداً نگران ایمان خود باشند! نام آقا امام حسین علیه السلام محک ایمان است.

آیت الله آشیخ عبدالکریم حائری رحمه الله علیه: روضه خوانی و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام عمل مستحبی است که هزار واجب در آن است.

حاج میرزا اسماعیل دولابی رحمه الله علیه: محبت و عزاداری برای امام حسین (ع) لیه السلام انسان را زود به مقصد می رساند همه ی اهلبیت کشتی نجاتن ولی کشتی امام حسین (ع) لیه السلام سریعتر است . هنگام عزاداری انسان در دلش را باز میکند و امام حسین (ع) لیه السلام داخل میشوند

آیت الله علامه طباطبایی‌رحمه الله علیه: هیچ کس به هیچ مرحله ای از معنویت نرسید، مگر در حرم مطهر امام حسین علیه السلام و یا در توسل به آن...

این کتیبه های سیاه که بر در و دیوار حسینیه و محل عزاداری نصب کرده اند، « ما را شفاعت می‌کنند».

104-

یکی از بزرگان می فرمود: مرحوم آیهٔ اللّه حاج حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین (ع) لیه السلام را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیهٔ اللّه خادمی احوالپرسی کردم و گفتم : با هم بودن شما یک آیهٔ اللّه و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان، چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید؟

جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم [۶۷۴]

105- **آقای ... می نویسد دوبار با مشکلات دشواری مواجه شدم که با خواندن زیارت عاشورا همه مشکلاتم حل شد.**

اولین توسل :

با سه مشکل مهم رو به رو شدم ، و به شدت از آنها متأ ثر شدم .

---

[674] کرامات الحسینیه، علی میر خلف زاده، ج 2

1. برای خرید منزل دویست هزار تومان مقروض بودم و در طی نه سال قادر به ادای قرض نبودم .

2. با مشکل سخت دیگری مواجه شدم که قادر به گفتن آن نیستم .

3. از لحاظ رزق و روزی در مضیقه بودم .

این مشکلات به من بسیار فشار می آوردند و برای حل آنها از همه چیز نا امید شدم ، به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام متوسّل شدن و به ذهنم خطور کرد که زیارت عاشورا به مدت چهل روز بخوانم ، و ثوابش را به حضرت نرجس خاتون اهدا کنم ، و با شفاعت این خاتون نزد فرزندش امام زمان همه این مشکلات حل شود.

توسل را به این ترتیب آغاز کردم :

هر روز بعد از نماز صبح زیارت امین اللّه را به قصد زیارت حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام می خواندم و سپس زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام می خواندم و سجده زیارت را به جای می آوردم ، و دو رکعت نماز زیارت را می خواندم پس از آن دعای معروف به دعای علقمه را می خواندم ، در روز بیست و هشتم و به طریقه ای شگفت مشکل دوم من حل شد.

در روز سی و هشتم یکی از دوستانم که به قرض منزلم آگاه بود آمد و حالم را پرسید، سپس مبلغ دویست هزار تومان به من داد و گفت : این مبلغ برای قرض منزل توست .

بعد از چهل روز وضع اقتصادی من نیز بهتر شد، و پس از آن با مشکل اقتصادی مواجه نشدم .

: دومین توسّل

پس از گذشت یک سال از اولین توسّل ، با مشکل دیگری مواجه شدم : یکی از تجار تهران نزد من آمد و گفت : ما کالاهای بسیاری برای شما می فرستیم تا بفروشی و مبالغ آن را ارسال کنی . با بعضی از دوستان و تجار در این باره مشورت کردم گفتند: مبلغ هفتصد هزار تومان به عنوان پیش پرداخت برای او بفرست تا رضایت او را جلب کنی ، من نیز مبلغ یکصد هزار تومان از قرض الحسنه تهیه کردم و یکی از دوستان پانصد هزار تومان به من داد، به هر حال برای او مبالغ را جور کردم و فرستادم و به مدت سه روز منتظر ماندم تا اجناس برسد، اما متأ سفانه برایمان آشکار شد که تاجر از حقه بازان بوده ، و پس از گرفتن پولها از بانک متواری شده و بدهی بسیاری دارد که بالغ بر هفتاد میلیون تومان می شود... مدّت سه ماه دنبال او جستجو کردیم ولی اثری از او نیافتیم تا .ما را به او برساند

با استفاده از اولین تجربه ام که آن را از خواندن زیارت عاشورا به دست آورده بودم ، این بار نیز با همان نیّت و با همان سبک متوسل شدم ، پس از بیست روز این تاجر با من تلفنی تماس گرفت و مبلغ را پس داد، بعد از چند روز او را بازداشت کردند و به تهمت حقه بازی و مال مردم خوری به زندان انداختند، و .هیچ طلبی به دیگران مسترد نشد

مایلم متذکر شوم که در هر دو بار با قلبی اندوهگین و با قطع امید از همه به وسیله این زیارت به سرور شهیدان متوسل شدم[۶۷۵]

---

[675] داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام–نویسنده : حیدر قنبری

106-توسّل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأ له ازدواج
:یکی از خطبا و وعّاظ می نویسد
قبل از چند سال یک دوست جوان و مؤ من نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح کرد، او گفت : چندی قبل قصد ازدواج کردم ، لیکن هر بار با مشکلات و سختیهایی مواجه شدم . به او گفتم : چون شما نزد کسانی رفته ای که در شأ ن و مقامت نیستند.
گفت : چنین نیست ، و اگر باور نمی کنید شما برایم پا پیش گذار و از یک خانواده در شأ ن و مقام من برایم خواستگاری کن .
نزد دوستم رفتم که مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد، از او دخترش را برای این جوان مؤ من خواستم ، در ابتدا موافقت کرد، و بعد از مدتی گفت : می خواهم استخاره کنم ، و متأ سفانه پاسخ منفی داد.
این ماجرا مرا بسیار اندوهگین کرد، و دوستم به من گفت : دیدی حق با من بود؟ به او گفتم : خودت را ناراحت نکن ، برای برطرف شدن مشکلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان .
شروع به خواندن زیارت کرد، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و گفت : نزد یکی از خانواده ها رفتم ، و موافقت کردند. آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود، می

2.همان

خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید. به او گفتم : پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نکن ، شما زندگی مشترک خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز کردی ، و در هر زمانی که با مشکلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو، انشاءاللّه حاجت تو بر آورده شود.[676]

107-برطرف شدن اندوه و شیرین شدن دوباره زندگی توسط زیارت عاشورا

یکی از بانوان محترم از رانده شدگان عراقی می نویسد: من با مشکل بزرگی مواجه شدم که زندگی مرا تهدید می کردو برای آن مشکل راه حلی نیافتم و حقیقتاً امیدم از هر چیزی قطع شده بود و به همه دعاهایی که در کتابهای ((مفاتیح الجنان)) و ((التحفۀ الرضویۀ)) و ((المخازن)) و... یافت می شد متوسل شدم . این دعاها را در نیمه شب و زیر آسمان می خواندم و بالا خره به کمک زیارت عاشورا و به شکل شگفت انگیزی به حاجت خود رسیدم ، مشروح این داستان بدین قرار است :

من همسر محترمی داشتم ، او دارای شخصیت متمایز، منحصر به فرد و دارای کمالات معنوی ، خلق و خویی بلند مرتبه بود. وی در احترام به زن و فرزندان و نزدیکانش مرد نمونه ای بود، روزی با برادران و نزدیکانم مشاجره کرد به طوری که به من گفت : حتماً باید روابط خود را با نزدیکانت قطع کنی ، همسر من در گفتارش جدی و مصمم بود به طوری که امکان مخالفت با گفته هایش نبود.

من متحیر و سرگردان ماندم ، چگونه رابطه ام را با نزدیکان و خویشاوندانم قطع

---

[676] همان

کنم ؟! در حالی که همسرم می گفت : تا انتقامم را از آنها نگیرم ساکت نمی مانم .
مرا به قم منتقل نمود، و از قم به ... و همیشه می گفت : انتقام می گیرم ، من نمی دانستم هدفش چیست ، و چه می خواهد بکند، بعد از آن بدون آنکه به کسی خبر دهد ما را ترک کرد و به خارج مسافرت کرد، بعداً مطلع شدیم می خواهد درخواست پناهندگی از آلمان و یا فرانسه کند، سپس پیغام داد که دیگر باز نخواهد گشت و سوگند یاد کرد زندگی مشترک ما منتفی شده ، هر کس از دوستان و نزدیکانش آنجا درباره بازگشتش با او سخن گفت پاسخش منفی بود. !!می گفت : همسرم هر کاری می خواهد بکند
اما من همه دعاها و توسلهایی که دوستان و نزدیکانم به من می گفتند می خواندم ، مانده بودم با فرزندانم چه کنم ؟
وقتی خبر فوت آیت اللّه حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی پدر مؤ لف در تاریخ جمعه هشتم جمادی آخر سال 1413 منتشر شد در مراسم تشییع او شرکت کردم و در نزدیکی قبر آن مرحوم ، آیت اللّه سیّد محمد باقر موحد ابطحی فرزند ارشد ایشان گفت : در دهان متوفی قدری خاص از تربت امام حسین علیه السلام را که از فاصله یک متری آرامگاه شریف سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در سال ... برداشته شده قرار دادیم ، و در روز دهم محرم الحرام این تربت چون خون سرخ رنگ به نظر می رسد. بنا بر این هر کس حاجتی مهم .دارد نذر کند زیارت عاشورا را ختم کند، انشااللّه حاجتش بر آورده می شود
بدون آنکه بدانم اشکهایم جاری بود، و در طی این مدت همیشه در خواب می دیدم مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم ، و هنگام سجده از خواب بر می

. خواستم
از شدت ناراحتی و تأ ثر بعضی از روزها زیارت عاشورا را دوبار می خواندم ، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر پا شده و من در آن شرکت جسته ام ، از میهمانان با حلوا پذیرایی می کردند، یکی از آنها را برداشتم و آن را گشودم ، نامه ای یافتم که در آن شعری بود و اکنون آن را به خاطر نمی آوردم دستمالی سرخ رنگ و قدحی به شکل تقویم در . آن بود که بر آن نوشته شده بود: جمادی اوّل ، جمادی دوّم
از خواب برخاستم و خوابم را تلفنی برای یکی از مفسران خواب گفتم ، خواب را چنین برایم تفسیر کرد: شما برای حاجت مهمی مشغول به توسل شده اید، و .آنچه را که می خواهید در ماه جمادی اول یا جمادی دوم به دست می آید
سپس خواندن زیارت عاشورا را ادامه دادم در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی از حمام خارج شده ام لیکن قسمتی کوچک از کمرم تمیز نشده مانده بود، .من مجدداً به حمّام بازگشتم و آن را خوب شستم تا تمیز شد
خوابم را برای مفسر خواب گفتم . او گفت : همه اعمال تو پذیرفته شد، و معنی غسل دوم که آن را ذکر کردی این است : از مشکلی که گرفتار شده ای خلاصی . می یابی ، دعاها وتوسّلهای انجام شده توسط شما به صورت آشکاری اثر نموده
با خود گفتم : توسل خود را با زیارت عاشورا به پایان رساندم ، و به حاجتم می رسم ، در روز بیستم ، بعد از خواندن دوباره زیارت عاشورا و دعای علقمه ، نماز خواندم و آرامگاه مرحوم آیت اللّه سیّد مرتضی موحد ابطحی را زیارت کردم مبلغی نیز به خادم او دادم و از او خواستم روضه ای بخواند و ثواب آن را نثار

روح مرحوم کند، پس از آن به منزل بازگشتم ، در آن شب در خواب دیدم گویی در خیابان اسیر گشته ام ، و من به شکل زیبا و به شخصیتی عجیب بودم و حجابی کامل داشتم و به دستم تسبیحی بلند و سبزرنگ بود، در برابرم سیّد محترمی بود، رو به من کرد و با لبخندی به من فرمود: خداوند تو را به آنچه می خواهی می رساند.

سپس همراه او سوار ماشین شدم .

این خواب را برای کسی تعریف نکردم در روز جمعه شب ساعت هشت و نیم زنگ تلفن به صدا در آمد، وقتی گوشی را برداشتم صدایی را شنیدم که آشنا بود، ولی نمی توانستم آن را تشخیص دهم . او گفت : من فلانم (شوهرت هستم) من گفتم : چه می گویی ؟!! تو کجایی ؟ گفت : من اکنون در شهر اصفهان هستم . گفتم : چرا به خانه نمی آیی ؟ گفت : می آیم اما ابتدا خواستم خبر دهم تا غافلگیر نشوید. گفتم : خوش آمدی در این لحظه که این سطرها را می نویسم به یاد لحظه ای می افتم که زنگ تلفن به صدا در آمد و بدنم را لرزش فرا گرفت و حالتی غیر طبیعی به من دست داد، آن شدت خوشحالی را قادر به توصیف نیستم .

وقتی همسرم به منزل آمد، ابتدا به منزل فرزندان آن مرحوم که در نزدیکی منزل ماست رفتم و داستان را برای وی بازگو کردم سپس خواستم به زیارت قبر سیّد بروم از او تشکر کنم لیکن تا کنون موفق نشده ام ، و خدا را شکر که با یکدیگر زندگی می کنیم و چیزی صفا و صمیمیت زندگی ما را تیره و تار ننموده .

شایان ذکر است ، من به همسرم گفتم : آنچه از تو می دانم این است که مردی

قاطع و در حرف و عمل جدی می باشی بارها گفتی به اصفهان باز نمی گردم چه چیز تو را واداشت نظرت را تغییر دهی و نزد ما باز گردی ؟

او گفت : در ابتدا بسیار تحت تأ ثیر قرار گرفته بودم به طوری که یک بار هم فکر بازگشت به اصفهان به ذهنم خطور نکرد، ولی از تاریخ ... (نزدیک همان روزهایی که شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم) تحت فشار قرار گرفتم و اعصابم به هم ریخته شده بود، هر چه برای خروج از این بن بستی که در آن به سر می بردم فکر می کردم به راه حلی نمی رسیدم ، به نظرم رسید به فرانسه مسافرت کنم ولی بیشتر احساس ناراحتی می کردم ، سپس به فکر مسافرت به ترکیه افتادم ولی از این فکر نیز احساس راحتی به من دست نمی داد، لیکن وقتی فکر بازگشت به اصفهان را می کردم احساس راحتی و آسودگی خیال به من دست می داد، برای همین بازگشتم .

و نکته بسیار مهم : بازگشت همسرم مصادف با روزهای جمادی اول و جمادی دوم بود، همان روزهایی که در عالم خواب ذکر شده بودند، به همین دلیل به طور مستمر زیارت عاشورا را می خوانم .

من همه مردان و زنان مؤ من را سفارش می کنم که اگر در زندگی با مشکلی رو به رو شدند از رحمت خداوند و عنایت اهل بیت نا امید نشوند و با دعا و توسل به این گوهر نایاب و گرانمایه و این اکسیر بسیار بزرگ قادر خواهند بود لطف و عنایت باری تعالی را کسب کنند.[۶۷۷]

---

[677] داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام–نویسنده : حیدر قنبری

108-یکی از شهدای کربلا: نصر ابن ابی نیزر حبشی مدنی: وی غلام امام علی(علیه السلام) است. ابی نیزر از نوادگان پادشاهان عجم بوده که به رسول خدا(صل الله علیه و آله) هدیه شد و پس از رسول خدا در خدمت علی(علیه السلام) مشغول به کشاورزی بود. ابی نیزر مردی بلتد قامت و خوش سیما بود. گویند ابی نیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بوده و از دوران کودکی به خدمت رسول خدا(صل الله علیه و آله) درآمد. بعد از رحلت نجاشی آمدند تا تنها بازمانده او را جهت پادشاهی برگردانند اما او گفت: یک ساعت در خدمت رسول خدا بودن برای من از یک عمر پادشاهی حبشه برتر است. فرزندش نصر نیز همچون پدر از یاران امام علی(علیه السلام) بود. او از مدینه تا کربلا امام حسین(علیه السلام) را همراهی کرد. امام(علیه السلام) به او اجازه بازگشت داد ولی او گفت: هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی آمدیم (یعنی اگر عافیت طلب بودیم آنگاه که برای پادشاهی ما را فراخواندن به حبشه برمی گشتیم.)[۶۷۸]

109- عمرو ابن جُناده: مادر او بحریّه بنت مسعود خزرجی است. وی در کربلا یازده سال بیشتر نداشته و پس از شهادت پدرش اذن میدان گرفت. امام فرمود: حالا که پدرت شهید شده شاید مادرت راضی نباشد. عمرو در جواب امام گفت: مادرم مرا فرستاده... عمرو وارد میدان شد و اینچنین رجز خواند:

---

[678] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه و هل له تعلمون من نظیر

پس از شهادت عمرو دشمن سر جدا شده او را بسوی امام(علیه السلام) پرتاب کرد. مادرش سر او را برداشت، خون از آن برگرفت و سپس بسوی دشمن پرت کرد. سر به یکی از دشمنان اصابت کرد و او را کشت سپس برگشت و ستون خیمه را کند و بسوی دشمن حمله ور شد در حالی که اینچنین رجز می خواند:

انی عجوز فی النساء ضعیفه خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه

من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده و لاغرم. اما شما را در راه حمایت از فرزندان عزیز فاطمه ضربتی سخت می زنم.

پس تیرک خیمه را بسوی دو نفر پرتاب کرد و آنان را زخمی نمود. پس امام(علیه السلام) او را به خیمه برگرداند.[۶۷۹]

110-**یکی دیگر از شهدای کربلا: ابوالشّعثا کندی: او تیرانداز ماهری بود.در کنار امام(علیه السلام) به زانو نشست و** 100 **تیر را شلیک کرد.** 95 **تیر به هدف نشست و حضرت چنین دعا کردند: «اللهم سدّد رمیته و اجعل ثوابه الجنه» یعنی**

---

[679] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

خدایا پرتاب او را محکم کن و پاداش آن را بهشت قرار بده. او با ابن سعد به کربلا آمد ولی وقتی ابن سعد شرایط امام(علیه السلام) را نپذیرفت به امام ملحق شد.او بعد از تیراندازی 9 نفر دیگر را کشت و به شهادت رسید.[۶۸۰]

111-یکی از شهدا کربلا: سعید ابن عبدالله حنفی: سعید اهل کوفه، شجاع و عابد بود.او نامه های کوفیان را از کوفه به مکه برد و امام با جواب او را بسوی کوفه فرستاد.پس مسلم ابن عقیل توسط او نامه ای برای امام فرستاد.او نامه را در کربلا به دست امام رساند.روز عاشورا سعید به امام عرض کرد: اگر هفتاد بار کشته شوم و خاکسترم را به باد دهند باز هم دست از شما برنمی دارم و حال این که کشته شدن یکبار بیش نیست ولی کرامت آن بی نهایت است. سعید و زهیر روبروی امام(علیه السلام) ایستادند تا نماز امام(علیه السلام) تمام شود آنان به قدری تیرها را بجان خریدند که با سلام نماز امام(علیه السلام) هر دو به شهادت رسیدند.سعید گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» وفا کردم؟ امام(علیه السلام) فرمود: «نعم انت امامی فی الجنه» بله تو در بهشت با من هستی.امام زمان(عج) بعد از اینکه در ناحیه مقدسه به سعید سلام داده آرزو نموده که خداوند او را با شهدای کربلا محشور گرداند و از مقامات آنان برخوردار گرداند.

112-یکی از شهدا کربلا: بُریر ابن خُضیر همدانی کوفی: از بزرگان و قاریان و پرهیزگاران مسجد کوفه است.وی چهل سال نماز صبح خود را با وضو نماز

---

[680] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

عشاءش به جا می آورد و هر شب یک ختم قرآن می نمود.در زمان او کسی عابدتر از او نبود.وقتی خبر حرکت امام(علیه السلام) از مدینه به مکه را شنید خود را در مکه به امام رساند.شب عاشورا بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد و می گفت: قوم و تبار من می دانند که من حتی در جوانی بذله گو نبوده ام اما من واقفم بر آنچه که بزودی ملاقاتش خواهم نمود.به خدا سوگند تنها فاصله ما و بهشت حمله این قوم با شمشیرهایشان است چقدر مایلم که آن حمله هم اکنون باشد.بریر صبح عاشورا با کوفیان سخن گفت و مزد رسالت و کار زشت کوفیان را در بستن آب به رخشان کشید.اما کوفیان گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گویی! و بریر را تیرباران کردند.

یزید ابن معقل بریر را گمراه خواند بریر او را به مباهله دعوت نمود آنها یکدیگر را لعن کردند پس به هم حمله نمودند و بریر مغز او را متلاشی کرد.پس کعب از پشت او را با نیزه زد و به شهادت رساند. نوار همسر کعب با کعب برخورد تندی کرد و او را به قتل سیّد القرّاء سرزنش نمود.[۶۸۱]

113-یکی از شهدا کربلا: عابس ابن ابی شبیب شاکری: امیر المومنین(علیه السلام) در جنگ صفین قبیله بنی شاکر را چنین ستود: اگر تعداد شما به هزار می رسید خداوند آنگونه که سزاوار بود پرستش می شد. او مردی اهل کمال، زهد و ورع بود.بسیار زنده دل و شب زنده دار بود.هنگامی که مسلم نامه امام(علیه

[681] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

السلام) را خواند عابس گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد و وعده فریبنده نمی دهم اما اگر دعوتم کنید اجابت می کنم و با دشمنان شما می جنگم. روز عاشورا در برابر امام(علیه السلام) ایستاد و گفت: نزد من کسی عزیزتر از تو نیست.اگر قدرت داشته باشم که ظلم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم دور کنم چنین خواهم کرد.سلام بر تو ای اباعبدالله من شهادت می دهم بر هدایت شما و پدرتان استوارم.پس به میدان آمد و می گفت: الا رجل الا رجل: آیا مرد رزم نیست.کسی جرات میدان او را نداشت پس به دستور ابن سعد او را سنگباران کردند.پس عابس زره از تن بیرون آورد و حمله نمود پس 200نفر را بکشت.دیگر طاقتی برای او نمانده بود.محاصره اش نمودند و سر از تنش جدا نمودند.همه می گفتند من او را کشتم پس ابن سعد برای خواباندن نزاع گفت: او را یک نفر نکشته است.پس سر او را بسوی خیمه امام(علیه السلام) پرتاب کردند.[۶۸۲]

114- ملا محسن فیض کاشانی

گویند :در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی ،پیکی رابهمراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد ودر خواست کرده بود که دستوربدهید علمای شما با فرستادهٔ ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگرمغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

---

[682] یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هرکه چیزی در دست می‌گرفت،او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد وقرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستدو شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده‌است؟او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید!اکنون چیزی‌در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد.آن‌شخص در دریای فکر غوطه ور شد وبسیار فکر می کرد.ملا محسن‌فیض گت چرا جواب نمی دهی؟گفت طبق تخص خود می بینم که دردست تو قطعه ای ا خاک بهش است.تفکر من در این است که خاک‌بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ملا محسن فیض گفت:راست‌گفتی،در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبرمطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده‌می باشد.و از این مطلب بطلان‌دین شما وحقانیت دین ما روشن شد.در این موقع آن شخص مسلمان‌شد.[683]

115– قوزش از بین رفت!

---

[683] گذر و نظری بر زندگی و شخصیت فیض کاشانی-*نویسنده:خادم حسین فاضلی*

درقندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که درپشت وسینهٔ او قوزوجودداشت.مادرش زنی متدین بود.شب عاشورائی این پسر را که پدرومادرش آرزوی مرگش را داشتند،به حسینیه آوردند وپس از پایان‌مراسم عزاداری ،گردنش را به منبر بستند وگفتند:ای حسین!از خدابخواه که این بچه را تافردا یا شفا دهد یا مرگ!بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند ودیدند که بدن بچه می‌لرزد وبلندمی‌شود ومی افتد ونعره می‌زند.مادرش اورا بخانه برد که اگر مرد درخانه‌بمیرد.اماپسر نمی‌میرد ولی لرزشش تا سه چهارروز ادامه می‌یابد که دراین مدت گوشتهای زیادی بدنش بتدریج آب شده وبعد از این مدت‌سینه وپشت او صاف گردید.[۶۸۴]

-116

فتح باب سالکین با توسل به امام حسین علیه السلام

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می‌فرمود: من در وجب به وجب صحن حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام شبها را تا به صبح بیتوته کرده‌ام.

[684] داستانهای شگفت شهید دستغیب

و هم از ایشان منقولست که: توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام جهت فتح باب سالکین إلی الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سیّد الشّهداء علیه‌السّلام فتح باب نمی‌شود.[685]

-117

سیدالشهدا(ع) هنگام شهادت 57 سال سن داشتند. پس از شهادت آن حضرت در روز عاشورا 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر، غیر از زخم های تیر بر بدن آن حضرت مشاهده شده و َ10 نفر بر پیکر مطهر امام حسین(ع) اسب تاختند.

امام حسین(ع) بر بالین هفت نفر از شهدا یعنی 'مسلم بن عوسجه'، 'حر'، 'واضح رومی'، 'جون'، 'عباس'، 'علی اکبر(ع)' و 'قاسم' پیاده رفتند.

در روز عاشورا 'علی اکبر(ع)'، 'عباس(ع)' و 'عبدالرحمن بن عمیر' را قطعه قطعه کردند و سر سه شهید را به جانب امام حسین (ع) انداختند که این سه نفر عبارتند بودند از: 'عبدالله بن عمیر کلبی'، 'عمرو بن جناده' و 'عابس بن ابی شبیب شاکری'.

مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسران خود بودند.

اسامی این مادران عبارت است از: 'رباب' مادر 'علی اصغر(ع)'، حضرت

---

[685] اسرار ملکوت،ج2،ص205

زینب(س) مادر 'محمد' و 'عون'، 'رمله' مادر قاسم بن حسن، 'بنت شلیل جیلیه' مادر عبدالله بن حسن، 'رقیه' دختر امیرالمومنین (ع) و مادر 'عبدالله بن مسلم' و مادران 'محمدبن ابی سعیدبن عقیل'، 'عمروبن جناده'، 'عبداللّه بن وهب کلبی' بنا به روایتی که ثابت نیست 'لیلا' مادر علی اکبر(ع.

پنج کودک به نام های علی اصغر علیه السلام (عبدالله) شیرخوار امام حسین(ع)، 'عبدالله بن حسن'، 'محمدبن ابی سعیدبن عقیل'، 'قاسم بن حسن' و 'عمرو بن جناده انصاری' در کربلا شهید شدند.

پنج نفر از شهدای کربلا به نام های 'انس بن حرث کاهلی'، 'حبیب بن مظاهر'، 'مسلم بن عوسجه'، 'هانی بن عروه' و' عبداللّه بن بقطر عمیری' از اصحاب رسول خدا (ص) بودند.

همچنین َدر رکاب سیدالشهدا (ع) 15 غلام شهید شدند که این افراد عبارت بودند از 'نصر' و 'سعد' از غلامان امام علی(ع)، 'منجح' غلام امام مجتبی(ع)، 'اسلم' و 'قارب' غلامان امام حسین(ع)، 'حرث' غلام حمزه، 'جون' غلام ابوذر غفاری، 'رافع' غلام مسلم ازدی، 'سعد' غلام عمر صیداوی، 'سالم' غلام بنی المدینه، 'سالم' غلام عبدی، 'شوذب' غلام شاکر، 'شیب' غلام حرث جابری، 'واضح' غلامِ حرث سلمانی.

بر این تعداد، 'سلمان' غلام امام حسین(ع)، که در 'بصره' به شهادت رسید نیز باید اضافه شود.

'سواربن منعم' و 'موقع بن ثمامه صیداوی' دو نفر از یاران امام حسین(ع) بودند که در روز عاشورا اسیر و شهید شدند.

چهار نفر از یاران امام حسین (ع) نیز در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند که اینان 'سعد بن حرث' و برادرش 'ابوالحتوف'، 'سوید بن ابی مطاع' (که مجروح بود) و 'محمد بن ابی سعیدبن عقیل' بودند.

هفت نفر شامل علی اکبر(ع)، 'عبدالله بن حسین'، 'عمروبن جناده'، 'عبدالله بن یزید'، 'عبیدالله بن یزید'، 'مجمع بن عائذ' و 'عبدالرحمن بن مسعود' در حضور پدر خود شهید شدند.

برخی زنانی که در کربلا حضور داشتند از دختران حضرت علی (ع) به نام های 'زینب'، 'ام کلثوم'، 'فاطمه'، 'صفیه'، 'رقه' و 'ام هانی' بودند و 'فاطمه' و 'سکینه' نیز دختران سیدالشهدا(ع) از حاضران در کربلا بودند و بقیه زن ها به نام های 'رباب'، 'عاتکه'، مادر 'محسن بن حسن'، دختر 'مسلم بن عقیل'، 'فضه نوبیه'، کنیز خاص امام حسین(ع) و مادر 'وهب بن عبدالله' در روز عاشورا در کربلا بودند.

پنج نفر از زنان خیام حسینی که به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند عبارتند بودند از: کنیز 'مسلم بن عوسجه'، 'ام وهب' زن 'عبدالله کلبی'، مادر عبدالله کلبی، زینب کبری(س) و مادر عمرو بن جناده بودند.

.و تنها زنی که در کربلا شهید شد ام وهب همسر عبدالله بن عمیر کلبی بود[686]

118- فضیلت کربلا

کربلا سرزمین بافضیلتی است که درباره ارزشها و خوبیهای ان از اهل بیت ع مطالب زیادی نقل شده که به تعدادی اشاره می شود.

حدیث اول :حریم پاک

:ن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال

.و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمهٔ و انها لمن بطحاء الجنهٔ..

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید: کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است. [۶۸۷]

حدیث دوم:سرزمین نجات

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یقبر ابنی بأرض یقال لها کربلا هی البقعهٔ التی کانت فیها قبهٔ الاسلام نجا الله التی .علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پسرم حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد. [۶۸۸]

---

[686] برگرفته از: کتاب فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی

[687] بحار الانوار، ج 98، ص 115 و نیز کامل الزیارات، ص 264

[688] کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 8

119- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین (ع) لیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند. [689]

حدیث نهم: کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لیس من ملک فی السموات و الأرض الا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیارهٔ الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین (ع) لیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند. [690]

120- تولدی تازه

عن حمران قال: زرت قبر الحسین (ع) لیه السلام فلما قدمت جاءنی.ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام...فقال علیه السلام:

ابشر یا حمران فمن زار قبور شهداء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یرید الله بذلک وصلهٔ نبیه حرج من ذنوبه کیوم ولدته امه.

---

[689] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات، ص 111

[690] مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات ص 114

حمران می گوید: هنگامی که از سفر زیارت امام حسین (ع) لیه السلام برگشتم، امام باقر علیه السلام به دیدارم آمد و فرمود: ای حمران! به تو مژده می دهم که هر کس قبور شهیدان آل محمد (ص) را زیارت کند و مرادش از این کار رضایت خدا و تقرب به پیامبر (ص) باشد، از گناهانش بیرون می آید چون روزی که مادرش او را زاد.[691]

121- نشان شیعه بودن

:قال الصادق علیه السلام

من لم یأت قبر الحسین (ع) لیه السلام و هو یزعم انه لنا شیعهٔ حتی یموت فلیس هو لنا شیعهٔ، و ان کان من اهل الجنهٔ فهو من ضیفان اهل الجنهٔ.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود. [692]

122- رواق منظر یار

:قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

الا و ان الاجابهٔ تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الأئمهٔ (علیهم السلام) من ولده

---

691 امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 28، چاپ نجف بحار، ج 98، ص 20.

692 کامل الزیارات، ص 193، بحار الانوار، ج 98، ص 4.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست. [۶۹۳]

123- بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله علیه السلام:

فی طین قبر الحسین (علیه السلام)، الشفاء من کل داء، و هو الدواء الاکبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: شفای هر دردی در تربت قبر حسین (ع) لیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست.[۶۹۴]

124- حضرت عباس (ع) ؛ وفاداری و ایثار

یکی از شخصتهای بی نظیر از جهت وفاداری و شجاع و فضیلتهای دیگر قمر بنی هاشم حضرت عباس بن علی علیه السلام است.

شخصیت معنوی:

به تعبیر دین اسلام ، شخصیت انسان ها به تزکیه و تعلیم و سازندگی دو نیروی جاذبه و دافعه است.

اگر این دو نیرو متوقف شود ، انسان در سراشیبی سقوط قرار می گیرد چرا که تعالی و تکامل انسان به این دو نیرو وابسته است.

---

[693] مستدرک الوسائل، ج 10، ص . 335

[694] کامل الزیارات، ص 275 و وسائل الشیعه، ج 10، ص .410

دفع عوامل و زمینه های سقوط مانند خودداری از ارتکاب به گناهان -

جذب فضایل و ارزش های اخلاقی مانند علم ، عمل صالح و آراسته شدن به - خصلت های نیکو

انسان ها با نیروی تقوا ، روح پاک خود را از موانع رسیدن به کمال یعنی گناهان دور کرده و آن را با فضیلت های اخلاقی زینت می دهند تا نور الهی و ملکوتی در همه وجودشان متجلی شده و هر چه بیشتر به هدف اصلی خلقت که همان بندگی خدا و دستیابی به تکامل است برسند.

بنابراین روشن می شود که کمالات و ابعاد وجودی حضرت عباس (ع) ناشی از برخورداری از ارزش های والای انسانی و دوری از گناه و مملو از عبودیت خالصانه در پیشگاه خدا و تواضع در برابر بندگان خاص الهی مانند امیرالمرمنین (ع) و برادرانش امام حسن و حسین (علیهم السلام) است.

این ابعاد وجودی یعنی : فداکاری و ایثار ، شجاعت و دلاوری ، رشادت جسمی و روحی ،تقوای الهی ، جوانمردی که همه و همه به خاطر شایستگی آن حضرت بود و به همین دلیل وجود مبارکش سرشار از القاب و کنیه های پسندیده است که هر کدام بیانگر بخشی از ابعاد درخشان شخصیت اوست.

کنیه ها

ابوالفضل -

مشهورترین کنیه حضرت عباس(ع)، ابوالفضل است که نشان از فضیلت های بی شمار او در عرصه های مختلف زندگیش دارد .

مورخان نقل کرده اند: نامیده شدن او به ابوالفضل، به دو علت بوده است:

داشتن پسری به نام فضل -

زندگی سرشار از فضیلت آن حضرت ، زیرا ابوالفضل یعنی پدر فضیلت ها -

که به نظرمی رسد که علت دوم، مناسب تر باشد.

ابوالقاسم -

جابربن عبدالله انصاری در زیارت اربعین، خطاب به حضرت عباس(ع) گفته است:« السلام علیک یا اباالقاسم !السلام علیک یا عباس بن علی !» [۶۹۵]

ابوالقربه -

یکی دیگر از این کنیه ها ، که دلاوری و مردانگی در آن جلوه گر است ابوالقربه می باشد که حکایت از شکافتن سینه سپاه دشمن در رسیدن به آب شریعه برای سیراب کردن کام تشنگان دارد.

---

[695] مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمي، زيارت اربعين منسوب به جابر بن عبدالله انصاري

القاب

قمر بنی هاشم -

حضرت عباس(ع) از زیبایی ویژه ای برخوردار بود و به خاطر صورت و سیرت زیبا و قامت رعنا و رشیدش او را « ماه خاندان بنی هاشم و قمر بنی هاشم» می خواندند.

باب الحوائج -

این مقام و لقب «باب الحوائج» را خداوند به حضرت عطا فرمود و وجود عظیم او را شایسته این لقب دانست.

توسل به حضرت نیز موجب رواشدن حاجات است؛ زیرا پذیرش شفاعتش در درگاه خداوند، قطعی است. او وسیله ای است برای تقرب به درگاه الهی و سالیان طولانی ،شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او داشته، از کرامات او گفتنی های فراوان دارند.

نویسندگان، عالمان و محققان بسیاری، در این باره کتاب ها نوشته اند. [۶۹۶]

طیار -

طیار» لقبی است که امام سجاد(ع) ، عموی خود را بدان ستود و جلوه ای دیگر » از حضرت ابوالفضل(ع) را آشکارکرد.

---

[696] خصائص العباسيه، آيت الله كلباسي نجفي؛ زندگاني پرچمدار كربلا ، معارف مظفري

سقّا -۴

منصب سقایت و آب رسانی به تشنگان، یکی از زیباترین برنامه ها و خدمات اسلامی ، انسانی است.

یکی از کارهای مهم حضرت عباس(ع) سقایت بود. حضرت ابوالفضل(ع) این لقب را از پدرش علی(ع) و در جنگ بدربه دست آورد زمانی که با شجاعت به کنار چاهی که نزدیک دشمن بود، رفت و از آن برای مسلمانان آب آورد. [۶۹۷]

وی در واقعه کربلا از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا ، مسئول آب رسانی به کاروان امام حسین(ع) و حیوانات آنها بود.

با توجه به اینکه همراهان امام حسین(ع) در آغاز، بیشتر از هزار نفر بودند، با افزودن حیواناتشان، می بینیم که تأمین آب برای آنها کار بسیار مهمی بوده که حضرت انجام می داده است.

علمدار -

این نشان پر افتخار ، به دارنده پرچم و بیرق لشکر داده می شود که نمایانگر انسجام سپاه و استمرار مبارزه علیه دشمن داشت. و این مهم به عهده ابوالفضل العباس (ع) بود.

---

[697] اعلام الوري، ص ۱۹۲

الشّهید -

حضرت ابوالفضل(ع) به راستی ، شایسته عنوان عمیق شهید و شهادت است چرا که به تمام امتیازات شهادت نائل شد .

امام سجاد (ع) وقتی به کنار پیکر مطهر ابوالفضل (ع) آمد، خطاب به او فرمود:« و علیک منّی السّلام من شهیدٍ مُحتسبٍ؛ ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد!»

عبد صالح -

این لقب به معنی بنده نیکوکار خداوند از زیارتنامه حضرت عباس(ع) و از زبان امام صادق(ع) گرفته شده است.

حامی الضّعینه -

ضعینه» به معنی هودج است ، یعنی حامی بانوان . کنایه از اینکه حضرت » ابوالفضل(ع) حامی بانوان هودج نشین در سفر کربلا بوده است. در این سفر، حضرت از آنها نگهبانی می کرد و آنان در پناه چنین نگهبان نیرومند و شجاعی ، هیچ گونه نگرانی نداشتنند. [۶۹۸]

المستجار -

[698] پرچمدار نینوا، محمدي اشتهاردي ، ص ۷۶ و۷۷

المستجار، یعنی پناهگاه. یکی از القاب حضرت ابوالفضل(ع این است که پناهی برای پناهندگان بود.

القاب دیگری که به حق به حضرت عباس(ع) نسبت داده شده عبارتند از :

- ظهرالولایه (پشتیبان ولایت و امامت)
- مُوثِر(ایثارگر)
- مُواسی (مواسات و برادری)
- واقی (نگهبان)
- ساعی (تلاشگر)
- باب الحسین(ع)
- سردار و پیشتاز
- البطل العلقمی (قهرمان نهر علقمه)
- فرمانده لشکر
- صدّیق (بسیار راستگو)
- حامل اللّوا (پرچمدار)

- صابر، کسی که در تحمل همه سختی ها راه تا شهادت، شکیبا بود و احساساتش بر صبرش غلبه نکرد.

نکته مهم این که بیشتر القاب آن حضرت ، متأثر از شخصیت مقتدا و رهبرش امام حسین(ع) و به دلیل همراهی، پشتیبانی و یاری رساند به او در طول زندگی به خصوص در واقعه کربلاست.

این مسئله به دو جهت قابل تأمل است:

- قدرت رهبری امام، که توانست استعدادهای حضرت عباس(ع) را به ظهور رسانده و نتیجه تربیت و تعلیم امام علی(ع) را تجلی بخشد .

- تأثیر آموزش های مؤثّر از سوی امام حسین(ع) ، که از کودکی وی را همراهی نموده است به طوری که تسلیم او در برابر اراده امام، تصدیق بر ولایت امام و وفاداری اش نسبت به امام، همگی تشکیل دهنده نمادی بی نظیر از مرید بودن اوست.

او به جز حسین(ع) نمی شناخت و توحیدش را نیز در ارادت به حسین(ع) می یافت

وفاداری ؛ ویژگی ممتاز

وفاداری حضرت عباس(ع) او را برای همیشه در «تاریخ جوانمردان» ممتاز کرده است.

نقل شده است که: وقتی حضرت ابوالفضل(ع) ، سردار رشید دشت کربلا برای بار دوم به شریعه فرات وارد می شود تا برای تشنگان آب ببرد، در میان نهر آب که قرار گرفت«این واقعه عموماً به این شکل نقل شده است » هنگام برداشتن آب، تشنگی زیاد باعث شد که حضرت میل به خوردن آب کند. به همین علت،آب را با دست به دهان نزدیک کرد که بیاشامد؛ ولی یکباره به خاطر آورد که بچه های امام حسین(ع) تشنه اند وبا خود گفت: این، خلاف جوانمردی است که آنان تشنه باشند و من سیراب ، و آب را از دستان خود به زمین ریخت. اسب ایشان نیز از خوردن آب تا قبل از این اقدام حضرت، خودداری نمود. [۶۹۹]

ولی آیا این تعریف در مورد جوانمردی و وفاداری آن حضرت صحیح است؟ آیا ممکن است عباس که سقایی را از کودکی تمرین کرده، اکنون دچارغفلت شده و دلیل مأموریتش را؛ حتی برای چند لحظه فراموش کند؟

باید دقت کنیم ، به یقین، انگیزه آب نخوردن ابوالفضل(ع) خیلی لطیف تر از آن است که تاکنون شنیده ایم.

تاریخ می گوید که: حضرت عباس (ع) وقتی وارد شریعه فرات شد، اسبش هم با همه تشنگی که داشت، ابتدا از خوردن آب خودداری می کرد. اسب، با هوش است و این حیوان خوب می فهمید که راکبش آب نمی خورد و فضا، فضای جنگ است؛ کشتار و شهادت را می دید و بر سیاق ذات هوشی اش حوادث راپیش بینی می کرد و می فهمید.

---

[699] منتهي الامال، ص ۴۵۵ و نفس المهموم، ص ۳۳۷

بنابراین رغبتی به خوردن آب از خود نشان نمی داد و در واقع، نوعی تعهد و احترام به راکب را از خود بروز می داد!

اسب می فهمید که نباید غفلت کند، حضرت باب الحوائج (ع) از سر وفاداری اش ، نه تنها غافلانه و از سر سهو ، بلکه از سر جوانمردی وقتی دید حیوانش ، حرمت گرفته و تشنگی را تحمل کرده، دست به زیر آب برد و آب را دست نزدیک دهان خود نمود تا حیوان فریب این حرکت را بخورد و درآسودگی آب بیاشامد.

و این، نکته سنجی حضرت ابوالفضل (ع) است که در تمامی زوایای حوادث، غفلت نکرده و در حساس ترین لحظات جای خالی و ناتمام باقی نگذاشته است. تنها در این صورت است که راز وفاداری حضرت عباس (ع) به عنوان بارزترین خصلت او آشکار شده و وجود مقدسش را برای همیشه عالم الگو قرار می دهد. [۷۰۰]

گفتار ائمه معصومین علیهم السلام

- امام علی (ع) در شأن فرزندش حضرت ابوالفضل(ع) ، در آن هنگام که در بستر شهادت بود و او را طلبید و به سینه اش چسبانید، فرمود:« به زودی در روز قیامت، چشمم به وسیله وجود تو روشن می گردد!» [۷۰۱]

---

[700] مروري بر سيره شخصيت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشريه آزاد

[701] معالي السبطين، ج ۱، ص ۴۵۴

- پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی(ع) فرمود: به حضرت زهرا (ع) بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه داری؟ حضرت علی(ع) بعد از ابلاغ این پیام به حضرت زهرا (ع) چنین پاسخ می شنود: « ای امیرمؤمنان! دو دست بریده پسرم عباس(ع) برای ما در مورد مقام شفاعت،کافی است.» [702]

- امام حسین (علیه السلام) در شأن حضرت عباس(ع) گفتارهای متعددی دارد از جمله در عصر تاسوعا، امام به ابوالفضل(ع) فرمود:«برادرم! جانم به قربانت! سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها بپرس برای چه به اینجا آمده اند...» [703]

در این عبارت، امام حسین (ع) با عالی ترین تعبیر؛ یعنی «فدایت شوم»، محبت خود را به حضرت عباس(ع) ابراز می دارد که بیانگر اوج عظمت مقام حضرت عباس(ع) است.

- امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم، همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد و در کنار بدن بی دست عمویش حضرت ابوالفضل (ع) قرار گرفت، در حالی که آن را می بوسید، فرمود: «ای ماه بنی هاشم! بعد از تو، خاک بر سر دنیا!» [704]

- امام صادق علیه السلام

---

[702] همان، ص ۴۵۲
[703] ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۲
[704] معالي السبطين، ج ۲، ص ۶۹

فرازهای مهمی از زیارت نامه حضرت عباس(ع) از زبان امام صادق(ع) نقل شده است که ما به فراز آخر آن اشاره می کنیم:

« گواهی می دهم که تو ای عباس! در امر دینت هیچ گونه سستی نکردی و در برابر دشمن از مقاومت، باز نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و اگاهی به صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی.» [۷۰۵]

امام هادی علیه السلام -

در فرازی از زیارت نامه امام هادی(ع)، از زبان آن حضرت خطاب هایی با این مضامین به حضرت عباس(ع) آمده است:

السلام علی ابی الفضل العباس ابن امیرالمؤمنین...؛ سلام بر ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام:

آنکه با کمال مواسات، ایثار و برادری، جانش را نثار برادرش حسین(ع) کرد، آنکه دنیا را وسیله آخرت قرار داد،

خود را فداکارانه فدای برادر نمود، نگهبان دین و سپاه حسین(ع) بود، تلاشش بسیار برای آب رسانی به سوی لب تشنگان بود، آنکه دو دستش در راه خداوند متعال قطع شد.» [۷۰۶]

---

[705] بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۱۰، ص ۲۷۷

[706] همان ، ج ۴۵، ص ۶۶

غروب ماه بنی هاشم

در هفتمین روز محرم ، یزیدیان آب را بر سپاه امام حسین (ع) بستند و با نگاه پرمعنای امام به عباس، مأموریت تهیه آب برای خیمه ها به ابوالفضل (ع) واگذار شد. او به سمت نهر علقمه حرکت کرد و سران سپاه اموی را کنار زد. عمروبن حجاج با ترفندی شیطانی قصد سیراب سازی سقای تشنه لب حسین را داشت؛ اما شور حماسه ابوالفضل(ع) و عهد و پیمان او با امام (ع)، تمام حیله های دشمنان راخنثی کرد.

با همراهان و سپاهیان وارد شریعه شده و مشک های آب را به سوی امام حرکت داد. تمام تشنگان از دست سقای لب تشنه سیراب شدند .[۷۰۷]

علامه مجلسی (ره) ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) را اینگونه نقل می کند:

عباس (ع) به طرف شریعه فرات روانه شد و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ ولی در دل سیاه آن کوردلان اثر نکرد. عباس(ع) نزد برادرش بازگشت و موضوع را گزارش داد. دراین هنگام فریاد العطش کودکان را شنید.

حضرت سوار بر اسب شد، نیزه و مشکی را برداشت و به طرف فرات حرکت کرد.

---

[707] انساب الأشراف، ج ۱

چهار هزار نفر نگهبان شریعه فرات، سر راه آن حضرت را بسته و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت عباس(ع) با شجاعتی کم نظیر بر آنها حمله کرد؛ به طوری که هشتاد نفر را کشت. بقیه پراکنده شده و عباس (ع) خود را به شریعه فرات رسانید.

حضرت، مشک را پر از آب کرد و بر شانه راستش نهاد و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. در راه بازگشت، شروع به رجزخوانی در میدان نبرد نمود که هر فرازی از آنها بیانگر عالی ترین درس های شجاعت، ایثار، وفاداری و اخلاص است.

نگهبانان شریعه به حضرت عباس(ع) حمله کردند. او نیز به آنها حمله و همچنان رجزخوانی کرد. در این هنگام ، شمشیر بر دست راست عباس (ع) فرود آمدو آن را قطع نمود. حضرت عباس(ع) شمشیر به دست چپ گرفت و در این حال رجزهایی خواند و به جنگ ادامه داد.

دراین میان شمشیر را بر دست چپ آن حضرت فرود آوردند که دست چپش نیز قطع شد. عجب اینکه، حضرت عباس(ع) همانند عمویش جعفر طیار، پرچم را به سینه اش چسبانید و با بازوان قطع شده آن را نگه داشت. در آن هنگام عمودی آهنین بر سرش زدند که آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد. [۷۰۸]

با عرض عذر و تقصیر به پیشگاه حضرت ولیعصر(عج) و ساحت مقدس حضرت عباس(ع) ، از درگاه خداوند متعال میخواهیم که به همه ما آگاهی کامل وتوفیق

[708] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

عطا فرماید تا از رشادت ها و پایداری حضرت ابوالفضل العباس(ع) و اخلاص او پیروی نموده و با الگو قرار دادن تقوا، انسانیت و معنویت حضرت عباس(ع)، عاقبت به خیری و سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم.

همواره برای رفع حاجات خود، وجود مقدس حضرت ابوالفضل(ع) را شفیع به درگاه خداوند قرار می دهیم، که بی تردید«شفاعت او» رد نخواهد شد و باب الحوائج است.

همسر حضرت عباس (ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و روحی فداه، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود.

لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از با تربیتی که در خانه والدین و سپس خانه‌ی حضرت عباس (ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های «عبیدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو

فرزند دیگر به نام‌های «محمد و قاسم» نیز نام برده‌اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد. و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنا بر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن علیه‌السلام به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس (ع) نیست، بلکه نوه‌ی امام حسن علیه السلام است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبید الله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال ، ورع ، سخی، شجاع و بامروت به حساب می آمد که در سن 55 سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد علیه‌السلام نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه‌ی کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابو محمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای 8 پسر بود که پراکنده شدن آنها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و

یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

بر اساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن 55 سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

125- حضرت آیه الله مرعشی نجفی قدس سره فرمود: یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من نقل کرد: برای رفع مشکلی که داشتم، به مسجد مقدس جمکران رفتم. درد دلم را در عالم معنا به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف – عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده، از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. برای این منظور، به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه ای نگرفتم تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان(ع) عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که درمحضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟شما امام من هستید! آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟ از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم؛ ناگهان با چهرهٔ نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت – عجل الله تعالی فرجه الشریف – رو به رو شدم. بی درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: «نه تنها زشت نیست و ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متویل شوی؛

بلکه شما را راهنمایی نیز می کنم که هنگام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟! هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی، بگو: یا اباالغوث ادرکنی؛ ای پدر پناه دهندگان! به فریادم برس و به من پناه ده!»[۷۰۹]

126- **در جنگ صفین ،حضرت عباس ع دلاوری خود را نشان اد.، سنّ حضرت عباس(ع) را در این جنگ حدود هفده سال تخمین زده اند، مقابل لشکر معاویه آمد و با نهیبی آتشین مبارز خواست. معاویه به «ابوشعثاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعثاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟] آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس علیه السلام او رادر خون خود غلطاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعثاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلطد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت می رساند. در پایان ابوشعثاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت، اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند، به**

---

[709] انساب الأشراف، ج ۱؛ ب ۱؛ العباس، سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۶۱-۱۶۴ .

گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز برانگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام نقاب از چهره فرزند رشیدش برداشت و غبار از چهره او سترد.

حجت الاسلام اسدی افزود: زمانی که امام علی(ع) به ایشان فرمود از جنگ برگردد، حضرت عباس برگشت و ولایت مداری را به زیباترین تعریف، به نمایش گذاشت، چرا که به فرمان ولی، برگشت و جنگ را ادامه نداد.[۷۱۰]

127–

دعای امام عصر(عج)برای عزادران حسینی:

عالم ربانی،آیت الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی(قدس سره)[صاحب کتاب شریف مکیال المکارم]میفرماید:

صاحب مکیال المکارم می گوید:

یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که مولایمان حضرت حجت علیه ● السلام را در خواب دیدار کرده بود

[710] چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخالی

و حضرتش سخنی فرموده بود که مضمونش این است: «انی لادعوا لمؤمن ● یذکر مصیبهٔ جدی الشهید، ثم یدعو لی بتعجیل الفرج و التایید; همانا من برای هر شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند و سپس برای تعجیل فرج و تایید [امر من] دعا کند، من [نیز] برای او دعا خواهم کرد»[711]

128-

علامه طباطبایی(رحمه الله علیه)فرمود:

« در دوازده سالی که نجف بودم، به جز عاشورا، هیچ روزی درس را تعطیل نکردم. یک سال عاشورا درس را تعطیل نکرده بودم که به چشم درد شدیدی گرفتار شدم! طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین(ع) ترسیدم و از آن پس تصمیم گرفتم روز عاشورا را تعطیل کنم».[712]

129- امام زمان (ع) روضه می خواند

مقدس اردبیلی می فرماید: آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم زائر آمده و شلوغ است ، گفتم : داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم زوار از راه دور

---

[711] مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(عج)،ج2،ص46

[712] خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی، ص146

آمده نشویم .
گفتم : همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم ، طلبه ها را دور خودم جمع کردم یک وقت گفتم : طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه برای ما روضه می خواند کجا است ، گفتند: آقا در بین این جمعیت نمی دانیم کجا رفته است .
در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی ؟ گفتم می خواهم زیارت اربعین بخوانم ، فرمود: بلندتر بخوان من هم گوش کنم .
زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی که زیارت تمام شد به طلبه ها، گفتم : این آقا طلبه پیدایش نشد؟ گفتند: آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی چه می خواهی ، گفتم : یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند، نمی دانم کجا رفته ، می خواستم اینجا بیاید و برای ما روضه بخواند.

آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه بخوانم ؟
گفتم : آری آیا به روضه خواندن واردی ؟ فرمود: آری که در این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبدالله الحسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا اباعبدالله نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب (علیهاالسلام) جدا شوی در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب مهدی زهرا(علیهاالسلام) بوده واقعا ساعت عجیبی بود. [۷۱۳]

---
[713] ترجمه کامل الزیارات ص 416.

-130

ابوحمزه ثمالی به امام باقر(علیه السلام) عرض می‌کند: ای فرزند پیغمبر آیا شما قائم نیستید؟ حق را به پا نمی دارید؟ پس چرا تنها ولی عصر امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را قائم می‌خوانند. امام محمد باقر(علیه السلام) می‌فرمایند: چون جدم امام حسین(علیه السلام) کشته شد، فرشتگان صدا به گریه و ناله بلند و عرض کردند پروردگارا! آیا قاتلان بهترین بندگانت و برترین اشرف برگزیدگانت را رها می‌کنید و خداوند فرمود: ای فرشتگان من ناراحت نباشید، به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهم گرفت. هر چند بعد از گذشت زمان‌ها باشد.

آن لحظه خداوند حجاب را از مقابل دیدگان فرشتگان برداشت و امامان از فرزندان امام حسین(علیه السلام) را یکی پس از دیگری به آنها نشان داد، فرشتگان وقتی دیدند، جریان ولایت و امامت امام حسین(علیه السلام) بعد از شهادتشان ادامه دارد شاد شدند، دیدند یکی از فرزندان امام حسین(علیه السلام) ایستاده مشغول نماز است، خداوند فرمود با این قائم یعنی همین شخص ایستاده، از قاتلان امام حسین(علیه السلام) انتقام خواهیم گرفت، این روایت در بحارالانوار، دلایل الامامه و... بسیاری از کتب آمده است، از این رو می‌بینیم در روایات آمده است که امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم و انتقام‌گیرنده خون حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) است.[714]

---

[714] دلائل الامامه ، محمدبن جریر طبری،452

131-

درباره علی اصغر

مادرش حضرت رباب دختر امرءالقیس بود.

روزی امیر مومنان علی بن ابی‌طالب(ع) با امّرء القیس گفت‌وگو می‌کردند که وی به امام فرمود: یا اباالحسن، من سه دختر دارم. محیاۂ را به شما تزویج می‌کنم، و سلمی را به حسن، و رباب را به حسین.

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر می باشد. [۷۱۵]

هشام کلبی گوید:« رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود.

و پدر رباب از اشراف واز خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلتی بسزا و مکانتی لایق داشت. [۷۱۶]

ابن اثیر نقل می کند؛ بعد از شهادت امام (ع)، رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عدّه ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند،او قبول نکرد و فرمود:« بعداز رسول خدا(ص) پدر شوهری نگیرم».

---

[715] قمقام زخّار: 653/2، نفس المهموم/527

[716] قمقام زخّار: 654/2

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین (ع) یکسال زنده بود، زیر سقف نمی‌رفت و درآفتاب می‌ماند، سپس از غصّه فوت نمود. [۷۱۷]

-132

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف:

فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ ، وَ عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ ، وَ لَمْ أَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ مُناصِباً ، فَلاَ نْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً ، وَ لاَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً ، حَسْرَةً عَلَیْکَ ، وَ تَأَسُّفاً عَلی ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفاً ، حَتّی أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ ، وَ غُصَّةِ الاِکْتِیابِ ،

اگرچه زمانه مرابه تأخیر انداخت، ومُقدَّرات الهی مراازیاریِ تو بازداشت، و نبودم تاباآنانکه باتو جنگیدند بجنگم، و با کسانیکه با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم،درعوض صبح و شام برتو مویِه میکنم، و به جای اشک برای تو خون گریه میکنم، ازروی حسرت و تأسّف و افسوس بر مصیبت هائی که بر تو وارد شد، تاجائی که از فرط اندوهِ مصیبت، وغم و غصّه شدّتِ حزن جان سپارم.

133-امام زمان عج در مصیبت جدش در زیارت ناحیه مقدسه

---

[717] فرسان الهیجاء/270؛ نفس المهموم/528

چنین می فرماید:

فَقامَ ناعیکَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّکَ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ ،

پس پیکِ مرگ نزدِ قبرِجدّت رسول خدا «که رحمتِ خدا براووآلِ اوباد» ایستاد،

فَنَعاکَ إِلَیْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ ،

وبا اشکِ ریزان خبر مرگِ تورا به وی داد،

قآئِلا یا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُکَ وَ فَتاکَ ، وَ اسْتُبیحَ أَهْلُکَ وَ حِماکَ ،

و گفت: ای رسولِ خدا! دخترزاده جوانمردت شهید شد، خاندان وحَریمَت مُباح گردید،

وَ سُبِیَتْ بَعْدَکَ ذَراریکَ ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِکَ وَ ذَویک،

پس ازتو فرزندانت به اسیری رفتند، و وقایع ناگواری به عترت وخانواده ات واردشد،

فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ ، وَ بَکی قَلْبُهُ الْمَهُولُ،

پس(از شنیدنِ این خبر) رسول خدا پریشان گردید، و قلبش مضطرب بگریست،

وَ عَزّاهُ بِکَ الْمَلآئِکَةُ وَ الأَنْبِیآءُ، وَ فُجِعَتْ بِکَ اُمُّکَ الزَّهْرآءُ،

وفرشتگان وانبیاء او را تعـزیت گفـتند، و مادرت زهـراء (از مصیبتِ تو) اندوهِناک شد،

وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلآئِکَةِ الْمُقَرَّبینَ، تُعَزّی أباکَ أميرَالْـمُـؤْمِنينَ،

ودسته هایِ ملائکه مقرّبین در آمدوشد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند،

وَ اُقیمَتْ لَکَ الْمَـاتِمُ فی أعْلا عِلِّیّینَ،

مجالسِ ماتم وسوگواری برایِ تو در اعلاعلیّین برپا شد،

وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعینُ،

و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند،

وَ بَکَتِ السَّمآءُ وَ سُکّانُها، وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها ، وَ الْهِضابُ وَ أقْطارُها،

(در عزایِ تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه ها و کوهپایه ها،

وَ الْبِحارُ وَ حیتانُها، وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها،

دریا ها و ماهیانش، فردوس ها و جوانانش،

وَ الْبَیْتُ وَ الْمَقامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ، وَ الْحِـلُّ وَ الاِحْرامُ،

کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام ، و حلّ و حَرَم جملـگی گریستند،

-134

:امام سجاد (علیه السّلام) به نعمان بن منذر مدائنی فرمودند ▪

در شام، هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود.

ستمگران در شام، اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه ها احاطه کردند و بر ما حمله نمودند و کعب نیزه به ما می زدند.

سرهای شهدا را در میان هودج های زن های ما قرار دادند، سر پدرم و سر عمویم عباس (ع) را در برابر چشم عمه هایم زینب (س) و ام کلثوم (س) نگه داشتند و سر برادرم علی اکبر (ع) و پسر عمویم قاسم (ع) را در برابر چشم سکینه و فاطمه (س) (خواهرانم) می آوردند و با سرها بازی می کردند و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.

زن های شامی از بالای بام ها، آب و آتش بر سر ما می ریختند، آتش به عمامه ام افتاد، چون دست هایم را به گردن بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید.

از طلوع خورشید تا نزدیک غروب در کوچه و بازار با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند:

.ای مردم بکشید آن ها را که در اسلام هیچ گونه احترامی ندارند

ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه ی یهود و نصاری

.عبور دادند

ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز

.بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت

ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شب ها از

سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در

.وحشت و اضطراب به سر می بردیم[718]

–135

احتجاج های امام حسین (ع) لیه السلام در برابر سپاه کوفه

الأمالی صدوق – به نقل از عبد اللَّه بن منصور از امام صادق از پدرش امام باقر از

: - جدّش امام زین العابدین علیهم السلام در یاد کردِ حوادث روز عاشورا

حسین علیه السلام با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش

.«ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟

.گفتند: آری،تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی

---

[718] تذکره الشهداء، ص 412

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نیست؟».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود : «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادربزرگم، خدیجه، دختر خُوَیلد، نخستین زن مسلمان این امّت نیست؟!».

گفتند: آری به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا سیّد الشهدا حمزه عموی پدرم نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جعفرِ پرواز کننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نیست که بر خود آویخته ام؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این عمامه پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله نیست که من پوشیده ام؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا علی علیه السلام نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و بُردبارترینِ آنها و ولیّ هر مرد و زن مسلمان نیست؟!».

گفتند: چرا به یقین هست.

فرمود: «پس به سبب چه چیزی خونم را حلال می شِمُرید، در حالی که پدرم فردای قیامت کسانی را از حوض [کوثر] می راند؛ همان گونه که شتر تشنه را از آب می رانند و پرچم ستایش روز قیامت در دستان جدّم است؟!».

گفتند: ما همه اینها را می دانیم؛ امّا تو را آسوده نمی گذاریم تا تشنه بمیری.

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود - محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا بر یهودْ بالا گرفت، هنگامی که گفتند : عُزَیر، فرزند خداست. خشم خدا بر مسیحیانْ بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا بر مَجوسْ بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا بر قومی که پیامبرشان را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا گرفته است.[۷۱۹]

-136

: گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند: برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم.

بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند.

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟! الان در عالم رویا مولایم امام حسین (ع) لیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه

---

[719] الأمالی صدوق : ص ۲۲۲ ح ۲۳۹ الملهوف : ص ۱۴۵ – ۱۵۸

بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند.

در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زحم التیام پیدا نمی کند.

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.[720]

137- حجه الاسلام اعتمادیان نقل می کند:

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیه السلام بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کردولی اثری ندید

[720] طوبای کربلا - ناشر : انتشارات هنارس

یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید:

تو که نمی توانی نوکر نگه داری، پس چرا نوکر قبول می کنی؟! اتفاقاً در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،

حضرت به او می گوید:

برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود.

نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می رود وقتی به ساعت باز همان خواب را می بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت بودن می خوابد. هر چه زودتر نزد حسام برای بار سوم حضرت به او تندی می کند که باید بروی.

به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود.

در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید:

اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده.

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به او ابلاغ می کند.

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش در همان پاکت است، پس به گریه می افتد.

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صوری که دیگر از خریدن آن دارو بی نیاز شد.[721]

138– شفاعت_امام_حسین_به_خاطر_مادر

در نجف اشرف، مرحوم شیخ محمد حسین قمشه‌ای که از شاگردان سید مرتضی کشمیری بود، در 18 سالگی در قمشه به مرض حصبه مبتلا می‌شود،

او در فصل انگور از آن استفاده می‌کند و بیماری‌اش شدت پیدا می‌کند و به علت شدت مرض، فوت می‌کند.

مادرش گفت: به جنازه‌ی فرزندم دست نزنید تا من برگردم.

سپس قرآن را برداشت و گریه کنان به پشت بام رفت و اباعبدالله علیه‌السلام را شفیع قرار داد و گفت: دست از شما برنمی‌دارم تا بچه ام زنده شود.

[721] کرامات امام حسین (ع)

چند دقیقه بعد نگذشت که شیخ محمد حسین زنده شد و گفت: بروید به مادرم بگویید که شفاعت امام حسین علیه‌السلام پذیرفته شد.

او می‌گوید: وقتی مرگم نزدیک شد، دو شخص نورانی و سفید پوش را دیدم، آن ها به من گفتند: مریضی ات چیست؟

گفتم: اعضایم درد می‌کنند. یکی از آن دو نفر به پایم دست کشید و راحت شدم، ناگهان دیدم اهل خانه گریانند؛ ولی هرچه خواستم بگویم که راحت شدم نتوانستم تا این که دو نفر من را به طرف بالا حرکت دادند.

در بین راه شخصی نورانی را دیدم که به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به او عطا کردیم، او را به مادرش برگردانید. یکباره دیدم همه گریان هستند.

اکثر بزرگان نجف اشرف می‌گفتند: او تا سی سال دیگر زندگی کرد. [722]

139–در محضر حضرت آیت الله العظمی بهجت

علامه طباطبایی(اعلی اللّه مقامه الشّریف) در آخر عمر، چون خیلی باصفا بود، فرمود: حاضرم هر چه تا به حال از مباحث علمی، تفسیر، فلسفه و ... داشتم، همه را بدهم به من بگویند: روضه‌خوان ابی-عبدالله(علیه الصّلوة و السّلام). شرافت روضه‌خوانی برتر از این-هاست. بعضی فکر می-کنند روضه بخوانند مثلاً از

---

[722] راهنمای زائرین کربلا، ص 148

مرجعیت و آیت-الله و ... می-افتند. روضه، خیلی خوب است، به ما صفا می-دهد و به زندگی‌مان و حبّمان برکت می-دهد.[۷۲۳]

"140– نزول ملائکه مقرب در محرم، برای جمع نمودن اشکهای عزاداران

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:إن الله یامر ملائکته المقربین أن یتلقّوا دموعهم المصوبه بقتل الحسین إلی الخزّان فی الجنان، فیمزجونها بماء الحیوان، فتزید عذوبتها و طیبها ألف ضعفها

خدا امر می فرماید فرشتگان مقربین خود را که اشک های مصیبت زدگان حضرت امام حسین صلوات الله علیه را گرفته و در نزد خزینه داران بهشت ببرند تا با آب حیات بهشتی ممزوج کنند.

و بعد از آن گوارائی و خوش بوئی آن هزاران برابر زیاد می شود.[724]

–141

مقتل حضرت رقیه سلام الله علیها

رقیه (سلام الله علیها)

---

[723] شرح دعای روز هجدهم ماه مبارک رمضان/حضرت آیت الله قرهی(مدظله العالی)93/04/25

[724] بحار الانوار: ج۴۴، ص۳۰۴،

لحظه ای بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) پدر را از یاد نبرد تاآنکه شبی در خرابه شام پدر را در خواب دید...

وبیدار شد و ناله وگریه سر داد و بهانه ی پدر را گرفت به او گفتند :

پدرت درسفراست .

کامل بهایی ازکتاب حاویه نقل کرده است زنان خاندان نبوت شهادت پدران را ازفرزندان خردسال پنهان میداشتند و میگفتند : پدرتان در سفر است.

اهلبیت(علیه السلام) هر چه رقیه سلام الله علیها را نوازش کردند تا آرام گیرد اما دختر چنان با سوز گریه میکرد که همگی به گریه افتادند و ناله سردادند و بصورتشان میزدند و خاک به سرخود میریختند...

یزید ملعون صدای گریه را شنید و گفت :

چه خبراست جریان را به او گفتند که دخترحسین(علیه السلام) بهانه پدرش راگرفته است

یزید دستور داد سر پدرش را برای او ببرند و جلوی اوبگذارندتاآرام شود .

سر مقدس را در طشتی گذاشتند و دستمالی به روی آن افکندند و به خرابه آوردند هرچه حضرت زینب(سلام الله علیها)فریاد زد نیاورید

اعتنایی نکردند و سر را مقابل دخترگذاشتند رقیه گفت :

این چیست؟

: من پدرم را میخواهم من که غذا نمیخواهم گفتند

..پدرتو همین جاست رقیه پارچه را برداشت

..ناگهان سربریده پدرش رادیدچشمهای دختر گرد شد

سررابرداشت و به سینه اش چسبانید و گریه کرد و با سر پدر شروع به سخن گفتن کرد.[۷۲۵]

یاابتاه من ذالذی خضبک بدمائک ؟

پدرجان چه کسی باخونهایت چهره ات رارنگین کرده ؟

یاابتاه من ذالذی قطع وریدک؟

پدرجان چه کسی رگهای گردنت رابریده ؟

یاابتاه من ذالذی ایتمنی فی صغرسنی؟

پدرجان چه کسی مرادرخردسالی یتیم کرده است؟

بابا کاش خاک را بالش زیرسرم قرارمیدادم ولی محاسن تورا رنگین به خونت نمیدیدم.[۷۲۶]

یا ابتاه من للنساء الحاسرات ، یا ابتاه من للارامل المسبیات

---

[725] نفس المهموم

[726] معالی السبطین

ای پدر این زنان داغدیده به چه کسی پناه ببرند و این زنان بی سرپرست را چه کسی سرپرستی کند

سر را نوازش میکرد برپیشانی و لب های پدربوسه میزدوآه وناله میکردتااینکه بیهوش شد

وهرچه صدایش کردند دیگر صدایی نشنیدند و وقتی زینب بالای سررقیه آمد دید ازدنیا رفته است..[727]

هنگامی که رقیه(سلام الله)ازدنیارفت زن غساله ای راآوردندکه بدن راغسل دهدکه ناگهان دست ازغسل کشید وگفت :

سرپرست شما چه کسی است ؟

همه اهل خرابه نگاه به زینب(سلام الله علیها) کردند..

زینب(سلام الله علیها) فرمود :

چه میخواهی زن غساله؟

گفت : چرا بدن این طفل کبود است تا به من دلیل آنرا نگویید که این طفل چه بیماری داشته که از دنیا رفته است بدنش را غسل نمیدهم..

فرمود با این حرف زینب(سلام الله علیها) شروع به گریه نمود و به سر خود زد و ای زن او بیمار نبوده است :

---

[727] نفس المهموم ، ریاحین الشریعة

این کبودی هاآثارتازیانه وضربه های دشمن(زجر ملعون) است که اینگونه کبود گردیده.[۷۲۸]

!مهم نیست آن دختر سه ساله نامش رقیه است یا نامی دیگر دارد
!مهم نیست 5 صفر دق مرگ شده است یا وقتی دیگر به دیدار پدر شتافته است
!مهم نیست در کتابهای قدیم نامی از او برده نشده است
!مهم آن است که اینک خرابه قصر شده است و قصر خرابه
!مهم آن است که ساکن قصر، جغد خرابه گشته است و ساکن خرابه، گنج آن
مهم آن است که بدانیم جهان صاحب دارد و صاحبش بیناست و چشمه همه !قدرتهاست
عزیزان شیعه! شیعیان عزیز! شما آنقدر تربیتتان رشد یافته هست که بدانید :خداوند چگونه تفکر ناب شیعه را توسط دشمنانش حفظ نموده است
آنها که حسین را کشتند و سرش را بر نیزه بالا بردند، او را برای همیشه زنده !نمودند و بلند آوازه اش ساختند
!آنها که خانواده اش را به اسیری به شام بردند، شام را قبلگاه شیعه نمودند
آنها که راه فریب را پیش گرفتند، برای نابودی خویش نقشه ریختند زیرا که خداوند بجز از نقشه خود آنها، نقشه ای دیگر برای سقوطشان اجراء نمیکند و این را اولیاء خداوند بخوبی می دانند لذا صبوری می کنند تا نقشه دشمن به خوبی !اجراء شود! تا بشود آنچه بهترین است
وقتی حلقه بلا تنگ شود، فرج از گرد را می رسد و وقتی رقیه به ندای پدر در

---
728 شیخ عباس قمی به نقل ازمحدث قمی ، وقایع الحوادث و کامل بهایی

رؤیای قشنگش لبیک گفت و سر بر زمین گذاشت وقتی که سر را بر دامنش گذاشت، از فردای آن روز فرج از گرد راه رسید و اولین حلقه های عزا در شوم ترین سرزمین تشکیل شد!

و این درس بزرگ تاریخ است!

142- شیخ مفید به سند خود از امام صادق (علیه السلام) این نکته را نقل کرده است:

زمانی که امام حسین (علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن حضرت آمدند و گروه هایی از مسلمانان و شیعیان جن برای کمک آمدند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود:

" خدا به شما جزای خیر دهد من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است. جنیان گفتند: اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می کشتیم.

حضرت در پاسخ فرمود:

ما بر این کار از شما تواناتریم، اما چنین نمی کنیم تا آنها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.[۷۲۹]

---

[729] بحار_الانوار (بیروت)ج۴۴؛ص۳۳۱

143-

امام باقر (ع) می‌فرماید:

« بکت الانس و الجن و الطیر و الوحوش علی الحسین بن علی حتی ذرفت دموعها»

تمام انسانها و اجنه و پرندگان و حیوانات وحشی به گونه‌ای برای امام حسین (ع) گریه کردند که اشک از چشمان آنها سرازیر شد.[730]

144- دریاها به جوش و خروش آمدند

ابن قولویه به سند معتبر از زُراره روایت کرده است که حضرت صادق (ع) فرمود:

ای زُراره! به درستی که آسمان گریست بر حسین (ع) چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه‌ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه‌ایم از برای آن حضرت و جدّم علی بن الحسین، چون پدر بزرگوار خود را یاد می‌کرد آن قدر

---

[730] . کامل الزیارات، ص 79

می‌گریست که محاسن مبارکش از آب دیده‌اش تر می‌شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می‌دید از گریه او می‌گریست، و ملائکه‌ای که نزد قبر آن امامِ شهیدند برای او گریه می‌کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند.

در روایت دیگری وارد شده:

لما قتل الحسین بن علی (ع) امطرت السماء ترابا احمر.

زمانی که امام حسین (ع) به شهادت رسید از آسمان خاک قرمز بارید.[731]

145- **زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود،**

ام سلمه می‌گوید :

شبی پیامبر از نزد ما غائب شد و زمانی که برگشت، ژولیده و غبار آلود بود، گفتم یا رسول الله این چه حالتی است؟ فرمود: مرا به کربلا بردند و مقتل حسین (ع) را به من نشان دادند و مقداری از خاک آنجا را که قرمز رنگ بود به من دادند.

ام سلمه می‌گوید: پیامبر این خاک را که درون شیشه‌ای قرار داشت به من داد و من آن را نگه داشتم، زمانی که امام حسین (ع) در روز عاشورا به شهادت رسید از آن خاک خون تازه جاری شد.[732]

---

[731] . همان، ص 90

-146

گریه امام زمان (علیه السلام) بر اسیری زینب

حاج ملا سلطانعلی ، که از جمله عابدان و زاهدان بود، می گوید:

در خواب به محضر مبارک امام زمان (علیه السلام) مشرف شدم ، عرض کردم : مولای من ! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که ((فلاندبنک صباحا و مساء و لابکین عینک بدل الدموع دماء)) صحیح است ؟ فرمود: آری !

گفتم : آن مصیبتی که در سوگ آن ، به جای اشک خون گریه می کنید ، کدام است ؟ آن مصیبت علی اکبر است ؟ فرمود: نه ! اگر علی اکبر زنده بود ، او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد!

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس (علیه السلام) است ؟ فرمود: نه ! بلکه آن حضرت عباس هم در حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد!

عرض کردم : آیا مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است ؟ فرمود: نه ! اگر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) هم بود، در این مصیبت خون گریه می کرد!

---

[732] الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 130؛

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟ فرمود: مصیبت اسیر عمه ام زینب (سلام الله علیها) است .[۷۳۳]

147-

پس از شهادت امام حسین (ع) لیه السلام در کربلا چه گذشت؟

دشمنان اهل بیت پس از شهادت جان سوز امام حسین (ع) لیه السلام و یارانش ، دست از جنایات خویش برنداشتنند، بلکه در این روز غم آلود جنایت های دیگری مرتکب شدند که به اختصار بیان می کنیم :

1- غارت خیمه هاسپاه عمر بن سعد، به ویژه دسته نابکار شمر، پس از شهادت امام حسین (ع) لیه السلام به خیمه های آن حضرت یورش برده و خیمه ها را غارت کردند و چهارپایان ، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها و خوراکی ها را به یغما بردند. آنان ، حتی حریم اهل بیت علیه السلام را مراعات نکردند و زیور و لباس های زنان را از آن ها ستاندند، به طوری که زنان اهل بیت علیه السلام به عمر بن سعد پناهنده شده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند.[۷۳۴]

---

[733] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج 1 ص 145

[734] الارشاد، ص ،468

از حمید بن مسلم روایت شد: به اتفاق شمر بن ذی الجوشن و گروهی از پیادگان ، از خیمه ها گذشتیم تا به علی بن الحسین (ع) لیه السلام رسیدیم که از شدت بیماری از هوش رفته بود. همراهان شمر گفتند: که این بیمار را هم بکشیم ؟من گفتم : سبحان الله چه بی رحم مردمید شما. آیا این کودک ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین بیماری که بر او عارض شده ، او را کافی است . به هر طریقی بود آنان را از کشتن علی بن الحسین (ع) لیه السلام بازداشتم ، ولی آن بی رحم ها پوستی را که آن حضرت بر آن خفته بود بکشیدند و به یغما بردند.[۷۳۵]

2- آتش زدن خیمه ها شمنان پس از غارت خیمه ها و به یغما بردن دارایی ها و اشیای موجود بازماندگان ، خیمه ها را به آتش کشیدند. در این هنگام ، کودکان و زنان بی سرپرست ، از خیمه ها بیرون آمده و به بیابان های اطراف گریختند.راوی گفت : پس از غارت خیمه ها، آن ها را آتش زدند و بانوان مکرمات با سر و پای برهنه در حالی که لباس های ایشان را ربوده بودند، از خیمه ها بیرون ریختند و صدا به شیون و گریه بلند نمودند و در حال خواری به اسیری رفتند.[۷۳۶]

3-تاختن اسب بر پیکر شهیدان عمر بن سعد خطاب به سپاه خود گفت : چه کسانی آمادگی تاختن اسب بر کشتگان را دارند؟ ده نفر از آنان اعلام آمادگی

---

[735] منتهی الامال ، ج 1، ص ،399

[736] لهوف سید بن طاووس ، ص ،150

کردند که از آن جمله بودند: اسحاق بن حیاۀ حضرمی ، احبش بن مرثد و اسید بن مالک .این عده پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکر شهیدان کربلا، از جمله اباعبدالله الحسین (ع) لیه السلام اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند.[۷۳۷] این گروه نابکار وقتی برگشتند، در نزد عبیدالله بن زیاد برای گرفتن جایزه خیانت و جنایت خویش ، از کار خود چنین تعریف کردند: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر؛ ما کسانیم که بر بدن حسین و یارانش اسب راندیم به حدی که استخوانهای سینه آنان را در زیر سم ستوران چون آرد نرم کردیم !عبیدالله بن زیاد، اعتنایی به آن ها نکرد و دستور داد که جایزه اندکی به آنها بدهند. این عده پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی (در سال 66 ه .ق در کوفه به سزای اعمالشان رسیدند. به دستور مختار دست و پای آنان را با میخ های آهنین بر زمین کوبیدند و بر بدنشان آن قدر اسب دوانیدند که پیش از هلاکت شدنشان اعضا و اجزای بدنشان از هم جدا شد.[۷۳۸]

4- ارسال سر مقدس امام حسین (ع) لیه السلام به کوفه عمر بن سعد در عصر عاشورا برای خوش خدمتی بیش تر و اعلام وفاداری به عبیدالله بن زیاد و خاندان

---

[737] الارشاد، ص 469 و معالم المدرستین ، ج 3، ص ،169

[738] ماهیت قیام مختار، ص ،456

بنی امیه ، دستور داد سر بریده امام حسین (ع) لیه السلام را با شتاب به کوفه ببرند و عبیدالله بن زیاد را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند.

ماموریت رساندن سر مقدس اباعبدالله الحسین (ع) لیه السلام با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بود. آنان شب به کوفه رسیدند. در آن هنگام دارالاماره نیز بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانده و بامداد روز یازدهم سر مقدس امام حسین (ع) لیه السلام را نزد عبید الله بردند.

سرهای دیگر شهیدان را پس از بریدن و شست و شو دادن ، میان سرکردگان جنایت کار تقسیم کردند تا نزد عبیدالله برده و پاداش بگیرند و بدین وسیله به وی نزدیک شوند.[۷۳۹]

-148

حضرت آیت الله بهجت رحمه الله علیه:

وقتی که می‌خواهید به روضه بروید، اگر سؤال کردند که کجا می‌روید، نگویید می‌رویم روضه، بگویید می‌خواهیم برویم کربلا

-149

[739] الارشاد، ص 470 ؛ معالم المدرستین ، ج 3، ص 173 و منتهی الامال ، ج 1، ص ،401

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند:

همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وراد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم شیخ گفت: «السلام علیک یا اباعبدالله علیه السلام»

چند قدم جلوتر رفتیم، فرمودند: «بویی به مشامتان نمی رسد؟»

گفتیم: چه بویی؟ فرمود: «بوی سیب سرخ استشمام نمی کنید؟»

قدری جلوتر آمدیم، به مسئول قبرستان رسیدیم، شیخ از او پرسید: امروز کسی را این جا دفن کرده اند؟

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده اند. آن گاه ما را سر قبر آن مرد برد و ما در آن جا بوی سیب سرخ را استشمام کردیم.

پرسیدیم: این چه بویی است؟

شیخ فرمود:

وقتی این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام به اینجا تشریف آوردند و به واسطه این شخص، عذاب از اهل قبرستان برداشته شد.[۷۴۰]

---

[740] ناشر : انتشارات هنارس - طوبای کربلا

چرا قبر حضرت ابالفضل ع او کوچک است؟!

در کتاب «سوگنامه ی آل محمد» به نقل از کتاب «معالی السبطین» آمده است که:

در زمان علامه ی بحرالعلوم گوشه هایی از مرقد مطهر حضرت باالفضل العبّاس (علیه السلام) ویران شد و نیاز به تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه ی بحرالعلوم خبر دادند و بنا شد که وی با معماری در روز معیّنی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر بر سر مرقد مطهر بروند.

آن روز فرا رسید و آن دو با هم وارد سرداب گردیدند و از نزدیک بنای قبر را دیدند، در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می فرمایی سؤالی کنم؟

علامه فرمود: بپرس. معمار گفت: ما تا کنون خوانده و شنیده بودیم که حضرت اباالفضل العباس (علیه السلام) قامتی بلند داشته اند، به طوری که هر گاه سوار بر اسب می شدند زانوان ایشان برابر گوشهای اسب می رسیده است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد، ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده های من دروغ است، یا کوچکی قبر علّت دارد؟

علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و به شدت شروع به گریستن کرد. گریه ی طولانی او معمار را نگران ساخت و عرض کرد:

آقای من، چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟

علامه فرمود: شنیده های تو درست است و همان گونه که گفتی حضرت عباس (علیه السلام) قامتی بلند و رشید داشته است، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه حضرت عباس (علیه السلام) انداخت، زیرا به قدری شمشیر و تیر و نیزه بر وی وارد شد که بدنش را قطعه قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل یافت.

آیا توانتظار داری بدن قمر بنی هاشم (علیه السلام) که قطعات آن توسط امام سجّاد زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) جمع آوری و دفن شده، قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!

هر یک از شهیدان، هنگامی که هدف تیر قرار می گرفتند، با دستهای خود تیر را از بدن بیرون می آوردند یا ممکن بود بیرون آورند، ولی آن کس که دستهایش را قطع کرده اند و در برابر چهار هزار تیر انداز قرار گرفته چه حالی خواهد داشت؟!

هر سوارکاری وقتی می خواهد از اسب پیاده شود، یک دست خود را بر روی بلندی زین، و دست دیگرش را بر دهانه ی اسب می گذارد تا پیاده گردد، امّا کسی که دست ندارد چونه پیاده می شود؟!

و نیز هر سوارکاری که از پشت اسب بر زمین می افتد، در هنگام سقوط، دستهایش را جلوتر بر زمین می نهد که بدنش آسیب نبیند، ولی آن کسی که دست ندارد چه حالتی خواهد داشت؟!

کسی که قامتی بلند دارد و بدنش مثل خارپشت پر از تیر شده است، هنگامی که از پشت اسب بر زمین می افتد تیرها بر بدنش فرو می روند.

ای قمر بنی هاشم، هنگامی که تو از پشت اسب بر زمین افتادی، تیرها که بر سینه و پهلو و سایر اعضای تو نشسته بودند در اعماق بدن نازنین تو فرو رفتند و أمعاء و احشای تو را پاره پاره ساختند، آه آه.

151-

ناپدید شدن ذوالجناح اسب ابا عبدالله علیه السلام

در منتخب طریحی آمده است:

وقتی امام حسین علیه‌السلام از ذوالجناح بر زمین افتاد، ذوالجناح شروع کرد به فریاد زدن و از روی جسدها می‌گذشت.

وقتی عمر بن سعد او را دید فریاد زد که این اسب را بگیرید و نزد من بیاورید؛ زیرا او از اسب‌های مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آن گاه یاران عمر سعد در جایی کمین کردند

و ذوالجناح به آن‌ها نزدیک شد، سپس بر او حمله‌ور شدند، ذوالجناح با دست و پا و دندان از خود دفاع کرد و آن‌ها را از خودش دور کرد و گروهی را بر زمین افکند،

بالاخره نتوانستند او را بگیرند، عمر سعد هم چنان فریاد می‌زد:

رهایش کنید تا ببینم چه می‌خواهد بکند!

اطرافیان او را رها کردند و به طرف دیگری رفتند. هنگامی که اسب خودش را آزاد دید،

آمد و کشته ها را یکی یکی نظاره کرد تا به پیکر امام حسین علیه‌السلام رسید،

ذوالجناح وقتی صاحب خودش را دید، شروع کرد به بوسیدن آن حضرت و با دهان او را می‌بوسید و پیشانی خود را بر بدن آقا می‌مالید و شیهه می‌کشید

و فریاد می‌زد واشک از چشمان او می‌ریخت.

در این هنگام حاضران از دیدن چنین منظره‌ای تعجب کردند.

عبدالله بن قیس گفت:

آن اسب را دیدم که تمام مردم از دور او پراکنده شدند و او به سرعت به طرف خیمه ها رفت

و کسی قادر نبود به او نزدیک شود و سپس آهنگ فرات کرد و به سرعت خود را به وسط فرات رسانید

و در آب فرورفت و تا امروز، کسی نمی‌داند او کجا رفته و چه شده است.[741]

152.– انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند

استاد سید محمّدمهدی میرباقری:

بُکا بر سیدالشهدا(ع) مجلس عظیمی نمی‌خواهد! انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند.

بزرگی شنیده بود که مرحوم ملاآقا دربندی نمازشب‌های عجیبی می‌خواند. یک شب ایشان را دعوت کرد و تا دیروقت نگه داشت. دیروقت که شد، گفتند: آقا همین‌جا استراحت کنید! ایشان استراحت کرد. هنگام نمازشب مشاهده کردند که چند ساعت به اذان برخاست و در بسترش نشست و گفت: "السلام علیک یا اباعبدالله، حسین جان تو را کشتند..." این را گفت و شروع کرد به گریه کردن و متصل گریه کرد. رفت وضو گرفت؛ گریه کرد. آمد و نشست؛ گریه کرد. همینطور گریه کرد تا اینکه اذان گفتند و بعد برخاست و نماز صبحش را خواند.

---

[741] اسرار الشهادهٔ، ص 436 و منتخب طریحی

نه اینکه ما همیشه باید همین کار را بکنیم؛ بلکه هم باید نمازشب خواند و هم برای سیدالشهدا(ع) گریه کرد.

اما اینگونه گریه‌کردن احتیاجی به مجلس روضه ندارد.

اگر بتوانیم در منزلمان مجالس روضه برگزار کنیم، بهتر است؛ چرا که این روضه‌های هفتگی منزل و خانواده انسان را بیمه کرده و دست شیطان را از منزل ما قطع می‌کند؛ اما اگر نشد، خودمان بنشینیم و برای امام حسین(ع) گریه کنیم

153-

نقل است روزی علی_اکبر علیه السلام به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسئوال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سئوال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « ما یُریدُ اَبُوک؟ » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر علیه السلام نزد اباعبدالله الحسین سلام الله علیه برد، ایشان فرمود : والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.[742]

154-

[742] مقاتل الطالبین-ابو الفرج اصفهانی

ذکرے نافع در حاجات و مصائب و امور مهم و بزرگ و سخت

قطب راوندے در کتاب «دعوات» از زین العابدین (ع) روایت کرده است که: پدرم در آن روز خونین که کشته شد، مرا به سینه چسبانید و می‌گفت: اے فرزند از من این دعا فراگیر که فاطمه س به من آموخت و او از رسول خدا (ص) و او از جبرئیل فراگرفته بود، در هر حاجت و مهم و مصائب که پیش آید و امر عظیم دشوار، بگو:

« بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه‌و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فی‌الضمیر یا منفسا عن المکروبین یا مفرجا عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا...»[743]

-156

اولین کسی که بعد از ظهور رجعت می کند ، کیست ؟

امام صادق علیه السّلام می فرماید :

« اولین کسی که قبر او شکافته می شود و به سوی دنیا باز می گردد ، حسین بن علی علیه السّلام است.»

---

[743] دمع السجوم، علامه شعرانی-ترجمه نفس المهموم، شیخ عباس قمی

و در جای دیگر می فرماید :

نخستین فردی که به دنیا باز می گردد،حسین بن علی علیه السلام است پس » حکومت می کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می افتد.» که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رجعت است.

جابر نیز از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که امام حسین (ع) لیه السّلام در روز عاشورا ، پیش از شهادتش، به تفصیل درمورد رجعت خود و یاران خود سخن گفت:

بشارت باد شما را ، به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند ، ما نخستین کسانی » هستیم که نزد پیامبرمان باز می گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد توقف خواهیم کرد، آن گاه من اولین کسی هستم که قبرش شکافته می شود و ناگهان از قبر خارج می شوم در حالی که امیرالمؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است.«

در این روایت، رجعت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السّلام همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است.

در روایت دیگر امام صادق علیه السّلام می فرماید:

امام حسین (ع) لیه السّلام همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می » نماید.

رو می آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می کنند او را هفتاد پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می سپارد«[744]

157- علی اکبر علیه السلام پسر بزرگ سیدالشهداء

پدر گرامی حضرت علی اکبر (ع) ، امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی، دختر ابو مرّۀ بن عروۀ بن مسعود ثقفی است. [۷۴۵]

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود، که به پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

علی اکبر (ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین (ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. وی نخستین شهید بنی هاشم و آل ابی طالب در روز عاشورا بود. [۷۴۶]

---

[744] . میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هـ.ش

[745] طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1967/1387؛ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی تا

[746] الاعلام، ج 4، ص 277؛ بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق

در باره این که حضرت علی اکبر (ع) همسر و فرزندی داشته یا خیر، دو نظر وجود دارد

اول. برخی گفته اند که ایشان دارای فرزند نبود. اینان در باره همسر وی سخنی نگفته اند. [۷۴۷]

دوم. بر اساس دلایلی که وجود دارد، گروهی دیگر وجود زن و فرزند را برای آن جناب ثابت کرده اند. برخی از این دلایل عبارت اند از

1- در زیارتی که ابوحمزه ثمالی از امام صادق (ع) درباره حضرت علی اکبر (ع) نقل کرده، عباراتی وجود دارد که نشان دهنده این است که علی اکبر (ع) دارای فرزند بوده است؛ مانند این فراز:«...صلّی الله علیک یا أبا الحسن ثلاثا...». [۷۴۸]و یا: « صلی الله علیک و علی عترتک و أهل بیتک و آبائک و أبنائک و أمهاتک الأخیار الأبرار الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»؛ که در این زمینه باید گفت: گرچه فراز اول را به تنهایی نمی توان دلیل قانع کننده ای برای اثبات وجود فرزندی برای ایشان دانست، اما فراز دوم قطعا نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) دارای خانواده و فرزندانی بوده است؛ زیرا کلمه «ابنائک» جمع است و نیز کلمه «عترتک» که عترت هرکسی ذرّیه و فرزندان او محسوب می شود

---

[747] الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1410ق

[748] ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص 240، انتشارات مرتضویه، نجف، 1356ق

2. بزنطی می گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: آیا کسی می تواند با زن و با کنیزی که از پدرش فرزند دار شده، ازدواج کند؟ آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد. گفتم: از پدرت شنیدم که فرمود امام سجاد (ع) علاوه بر ازدواج با دختر امام حسن (ع) با ام ولد (کنیز صاحب فرزند) ایشان نیز ازدواج کرد... .امام در پاسخ فرمود: این طور که گفتی نیست؛ امام سجاد (ع) با دختر امام حسن (ع) ازدواج کرد و نیز با ام ولد (کنیزِ صاحب فرزند) برادرش علی بن الحسین که در کربلا کشته شد، نیز ازدواج نمود. [۷۴۹]

از جهت سندی، شخصیت های موجود در سند این روایت ثقه هستند و از لحاظ محتوا این روایت نشانگر آن است که حضرت علی اکبر (ع) فرزندی از یک کنیز داشته است

پس، طبق بیان فوق، حضرت علی اکبر (ع) دارای همسر و فرزند بوده، امّا با تحقیقی که انجام شد به نام و مشخصات دقیق همسر آن حضرت دست نیافتیم.

میخواست اولین قربانی باشد و پدرش نیز می خواست اولین قربانی، جانش، علی، باشد. ولی دیگران شرم داشتند زنده باشند و پسران خورشید، سر بر افق بگذارند!

و علی صبوری کرد تا همه ی غیر بنی هاشم وظیفه پاسداری به اوج رساندند. بنی هاشم نیز احترام بزرگان خود را داشتند. اول فرزندان عقیل و بعد جعفر به

---

[749] مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 46، ص 163 و 164، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1404ق

میدان رفتند و بعد فرزندان امام علی و بعد فرزندان حسن و بعد فرزندان حسین و در آخر حسین. ولی شوق قربان امام شدن، علی را واداشت تا این احترام را نپذیرد و پس از آخرین از غیر بنی هاشم از محضر امام اذن رفتن بگیرد.
و امام که اجازه ها را بخاطر کرامتی که داشت با تأنی و مکث می داد، اجازه علی را سریع تر از هر کس داد که نباید در دادن جان، مکثی کرد و تأملی داشت: نبی از حسین بود و حسین از نبی و علی شبیه نبی بود، پس علی جان حسین بود.
و حسین آنچنان پرسوز نفرین کرد که دود سوزش تا قیام قیامت دنیای دنیاداران را پر التهاب نمود:
« بارالها! گواه باش که به جانب ایشان نوجوانی رهسپار است که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیامبر تو بود و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم. خدایا برکات زمین را از ایشان بازدار و در بهره‌مندی چند روزه (دنیا) میانشان تفرقه افکن و هر یک را به راهی جدا وادار و فرمانروایان را از ایشان راضی مگردان. زیرا این گروه ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ولی به دشمنی و جنگ با ما برخاستند.» سپس بر سر عمر سعد فریاد زد:
« چته؟! خدا خویشاوندی‌ات را قطع کند و کار تو را خجسته نسازد و کسی را بر تو چیره کند که در بستر، سرت را ببرد، همچنان که خویشاوندی مرا بریدی و پیوند مرا با رسول خدا رعایت نکردی.»
و علی رفت و حسین نگاهش را به دنبالش دوخت و وقتی کامش را از کام خشکیده اش سیراب نمود و دوباره راهیش نمود، اینبار حسین فقط منتظر بود و

منتظر باز هم منتظر ... ناگاه صدایی که باید می آمد، آمد:
خداحافظ پدرم!» و سرش بر یال اسب افتاد. و پلکان اسب با خون علی سنگین » شد و علی را برد میان کینه توزان خورشید و آنها هرچه نفرت از روشنی داشتند بر تن بی جان علی کوفتند و وقتی حسین رسید دید شبیه ترین به نبی، شبیه ترین به خود او شده است در گودال عروج! اربا اربا قطعه قطعه.
دیگر دو دست پرلرز و دو پای سست و کمری که به سختی راست می شد نمی توانست علی را بردارد و خوب بود جوانان بین هاشم بودند که علی را بر در خیمه رسانند.
ولی وقتی نوبت به خورشید رسید تا سر بر افق بگذارد، و وقتی بدنش را در آن گودال با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و اسب کوفتند و کوفتند و باز کوفتند دیگر نبود جز بیمار کربلا که سه روز بعد تکه های بدن را در قبر بچیند.
و علی را پایین پای پدر گذاشت تا مشتاق ترین پروانه، خفته ترین باشد در تا قبر چهار گوش حسین ،شش گوش .اشکهای یخ زده شمع در اوج ظلمت بیداد شود که دوگوشه ان مال علی اکبر بماند.

158–

ماجرای قربانی دادن حضرت ابراهیم (علیه السلام) و گریه برای امام حسین (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند هنگامی که حق تعالی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را امر فرمود که به جای فرزندش حضرت اسماعیل (علیه السلام)، بره ای

را که برایش فرستاده بود قربانی نماید، حضرت ابراهیم (ع) غمگین شد و به درگاه خداوند عرضه داشت بار پروردگارا، ای کاش فرزندم اسماعیل (ع) را به عنوان قربانی از من قبول می نمودی تا هدیه ای ناقابل در محضر حضرتت تقدیم کرده بودم و به سبب صبر در مصیبت از دست دادن فرزند در نزد تو مقرب تر می گشتم.

پس خداوند به سوی حضرت ابراهیم (ع) وحی فرستاد که ای ابراهیم (ع)، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟

حضرت ابراهیم (ع) عرض کرد پروردگارا، احدی را بیشتر از حبیب تو حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست تر ندارم.

پس به سویش وحی شد آیا محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت او را از خودم هم بیشتر دوست دارم.

وحی شد آیا فرزند محمد (ص) را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟

حضرت ابراهیم (ع) عرضه داشت بلکه فرزند او را.

پس به سویش وحی شد آیا قربانی شدن فرزند او به دست دشمنانش از روی ظلم تو را بیشتر ناراحت می سازد یا قربانی شدن فرزند خود به دست خودت در راه اطاعت امر من؟

حضرت ابراهیم (ع) گفت بلکه قربانی شدن فرزند محمد (ص) بر دست دشمنان، دلم را بیشتر به درد می آورد.

پس حق تعالی فرمود بدان ای ابراهیم (ع) ، در آینده می آیند گروهی که ظاهراً از امت محمد (ص) هستند و ظالمانه و نامردانه فرزند او، حسین بن علی (علیه السلام) را مظلومانه همچون برّه ای سر می برند و به این کارشان خوشحالی نمایند.

وقتی حضرت ابراهیم (ع) این قضیه را شنید، ناله ای زد و فریاد او بلند شد و دل او به درد آمد و شروع کرد به گریه کردن.

پس از جانب حق تعالی خطاب رسید ای ابراهیم (ع)، به خاطر این ناله و گریه ای که بر حسین (علیه السلام) زدی، پاداشی همچون بریدن سر اسماعیل (ع) به تو عطا می کنم و مقامی بالاتر از مقامی را که در راه از دست دادن او و صبر بر مصائب او به تو می رسید برایت در نظر می گیرم و ای ابراهیم (ع)، بدان به خاطر این گریه ای که بر مصیبت قتل حسین بن علی (علیه السلام) نمودی، بر ذات خودم واجب نمودم که تو را به بلندترین درجات کسانی که به آنها ثواب داده ام برسانم.

و این است معنی قول خدای عظیم الشان در سورهٔ صافات آیه ۱۰۷:

و فدیناه بذبح عظیم» «و فدا نمودیم و بخشیدیم سر بریدن اسماعیل را بر »
«ابراهیم به خاطر ذبحی عظیم تر[750]

159–

شک در واقعه عاشورا

شیطان در روز عاشورا چه گفت ؟

حضرت زینب سلام الله علیها از امیرالمومنین علیه السلام روایت می کنند که در هنگام احتضار از وقائع عاشورا صحبت فرموده و سپس فرمودند

إنّ إبلیس فی ذلک الیوم یطیر فرحاً فیحول الأرض کلّها فی شیاطینه و ...» عفاریته فیقول: یامعشر الشیاطین! قد أدرکنا من ذریۀ آدم الطلبه و بلغنا فی هلاکهم الغایۀ و أورثنا هم السوء إلاّ من اعتصم بهذه العصابه فاجعلوا شغلکم «...بتشکیک النّاس فیهم

به درستی که ابلیس در این روز (بعد از واقعه کربلا) حول زمین پرواز می کند در حالی که شادمان است و تمامی شیاطین و اجنه خبیث را جمع می کند و می گوید: ای گروه شیاطین! هماناکه ما انتقام و طلب خود را از ذریه آدم گرفتیم و مردم را اهل جهنم کردیم مگر کسی که در این مصیبت گریه کند و به دوستی

[750] عیون اخبار الرضا، جلد ۱، صفحه ۱۵۱

آل محمّد پایدار باشد. پس تا می توانید مردم را به شک اندازید و از این مصیبت باز دارید، تا زحمت من به هدر نرود.»

تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را به این حدیث خبر می داد، فرمود:

یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شدت شادکامی در سرتاسر زمین پرواز می کند و به شیاطین و هوادارانش می گوید:

ای جماعت شیاطین! شاد باشید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شیاطین! بر شما باد کوشش در راه ایجاد بدبینی به این خانواده، کاری کنید که به این خانواده و دوستان آنها دشمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به زینب فرمود: بی گمان ابلیس در این سخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است؛ زیرا می داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شما ضرر و زیانی به انسان نمی رساند.

و دشمنان شما، به واسطه دشمنی و عداوتی که با شما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرستند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهد داشت.[۷۵۱]

160- گریه بر اباعبدالله علامت ایمان

رسول الله صلی الله علیه و آله به امام حسین (ع) لیه السلام نگاه کردند، در حالیکه سیدالشهدا علیه السلام به سمت ایشان میرفتند،

پس ایشان، امام حسین (ع) لیه السلام را در دامان خود نشانید، و فرمودند:

از قتل پسرم حسین (ع) لیه السلام آتش-عشقی - در دلهای مومنین به پا میشود، که تا قیامت سرد نخواهد شد.

سپس فرمودند: پدرم فدای کشته اشکها باد.

پس سوال شد: چرا او را کشته اشکها نام نهادند؟

حضرت فرمود: چون هیچ مومنی، حسین (ع) لیه السلام را یاد نمیکند الا اینکه گریه خواهدکرد

و گریه، علامت ایمان است -.[752]

---

[751] تذکرۀ الشهداء:ج 2 ص 347

[752] مستدرک الوسائل 313/10

161- بگو نامش را حسین بگذارد

طی نامه ای درتاریخ دوم جمادی الثانی 1418 هجری قمری

دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین(سلام الله علیها) ارسال شده و صاحبان نامه مرقوم داشته اند:

روزی وارد حرم حضرت رقیه سلام الله علیها شدم،

دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن وعزاداری می باشند ومداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت:

خانه‌های اطراف حرم رابرای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند.

یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود رابرای توسعه حرم بفروشد.

خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند ،ولی وی حاضر به فروش نشد .

بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده ونزدیک وضع حمل وی می شود.

او را نزد پزشک معالج می برند،بعد از معاینه می گوید:

بچه و مادر ،هردو درمعرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد، قبول کردند،تا درد زایمان شروع شد.

صاحب خانه می گوید : همسرم رابه بیمارستان بردم وخودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه(سلام الله علیها) و به ایشان متوسل شدم و گفتم، اگر همسر و فرزندم رانجات دادی وشفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم.

مدتی مشغول توسل بودم،بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت تشسته وبچه دربغلش سالم است .

همسرم گفت : کجا رفتی ؟

گفتم رفتم جایی کاری داشتم.

گفت : نه، رفتی متوسل به دختر امام حسین (سلام الله علیها) شدی !

گفتم از کجا می دانی؟

زن جواب داد: من، درهمان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد

و به من گفت : ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان

و بگو نامش راحسین بگذارد!

.گفتم: شماکی هستید؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین(سلام الله علیها) هستم

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور سوال کردم این داستان را از که نقل می کنی ؟

در جواب گفت: ازخادم حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) نقل می کنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری درحرم نازدانه امام حسین (سلام الله علیها) را دارد

.و پدرش نیز از خادمین حرم حضرت رقیه سلام الله علیها بوده است[753]

162- **ملاقات ام البنین با زینب (سلام الله علیها)**

روایت شده : وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه شدند، ام البنین مادر حضرت عباس (علیه السلام) در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب (سلام الله علیها) ملاقات کرد.

ام البنین گفت : ((ای دختر امیرمؤ منان ! از پسرانم چه خبر؟))

.زینب : همه کشته شدند

ام البنین : جان همه به فدای حسین ! بگو از حسین چه خبر؟

---

[753] زینب(س)اسوه فضائل

زینب : حسین را با لب تشنه کشتنند.

ام البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و گریان می گفت : ای وای حسین جان .

زینب : ای ام البنین ! از پسرت عباس یادگاری آورده ام .

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (سلام الله علیها) سپر خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد.[754]

یاد جانسوز زینب (سلام الله علیها) در مدینه از رقیه

روایت شده است که وقتی حضرت زینب (سلام الله علیها) با همراهان به مدینه بازگشتند زنهای مدینه برای عرض تسلیت ، به حضور زینب (سلام الله علیها) آمدند آن حضرت حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد و آنها گریه می کردند، تا اینکه به یاد حضرت رقیه (سلام الله علیها) افتاد و فرمود: ((اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام ، کمرم را خم کرد و مویم را سفید نمود))

زنها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان با شور و ناله به گریه بلند شد و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیه (سلام الله علیها) بسیار گریستند.[755]

---

[754]. فروغ تابان کوثر، ص 277 و 278

زینب (سلام الله علیها) کنار قبر برادر در اربعین

روایت شده است :

هنگامی که حضرت زینب (سلام الله علیها) و همراهان در روز اربعین به کربلا آمدند، زینب (سلام الله علیها) در کنار قبر برادر، درد دلها کرد و گفتار جانسوزی گفت ؛ از جمله به یاد رقیه (سلام الله علیها) افتاد و زبان حالش این بود:

برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر رقیه ات را که او را در شهر شام با دل غمبار به خاک سپرده ام .[۷۵۶]

-163

ازدواج شهربانو با امام حسین (ع) لیه السلام

طبق نظر مشهور شهر بانو دختر یزگرد اخرین پادشاه ساسانی همسر امام حسین و مادر امام زین العابدین است[۷۵۷]**.**

---

[755] ناسخ التواریخ ص 507

[756] حضرت رقیه ، علی فلسی ، ص 47

[757] المناقب ج 3 ص 208-تاریخ الایمه ص 24-الکافی ج 1 ص 466-اثباه الوصیه ص 168-التهذیب ج 6 ص 77

در چگونگی ازدواج شهر بانو با امام حسین گفته اند:

او پس از شکست سپاه ایران به اسارت مسلمین در آمد .او پس از اسارت آزاد شد و امام حسین با او ازدواج کرد .تاریخ اسارت را برخی منابع در دوران عمر و برخی در زمان خلافت عثمان دانسته اند.[۷۵۸]

164– تعطیلی مجلس روضه

آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی نقل کردند که:

مرحوم آقای خویی فرمودند: ما در نجف اشرف در خانه 20 الی 30 متری زندگی می کردیم.خانمم روضه می گرفت ومزاحم مطالعه من بود، من به ایشان گفتم: روضه خوانی در منزل مزاحم مطالعه من است،روضه تعطیل شد ولی چشم من مبتلا به دردی شد که هرچه مراجعه کردم ، خوب نشد ودکترها از معالجه آن مایوس شدند.متوسل شدیم،در عالم خواب به من گفته شد:

بنا بود شما کور شوی،ولی حالا که متوسل شدید با تربت استشفا کنید. با تربت استشفاکردم و چشمم خوب شد.[759]

---

[758] دانشنامه امام حسین، ری شهری، ج 1 ص 259

[759] روزنه هایی از عالم غیب،ص392

-165

امام حسین (علیه‌السلام) به امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) عرضه داشتند؛

فَقَالَ (علیه‌السلام)؛ وَ أَنْتَ اَخَاهُ یَا حَسَن (علیه‌السلام)؟

قَالَ (علیه السلام)؛ أَنَا أَحْرِمُ عَلَیِّ دُخُولُ الْجَنَّةَ إِلَّا أَنْ یَکِونُوا مَعِیَ.

شرح حدیث؛

امام حسین (ع) لیه السلام عرضه داشتند؛

ای برادر! ای حسن (علیه‌السلام)، شما برای گریه‌کنان من چه ارمغان دارید؟

امام حسن (علیه‌السلام) فرمودند؛

بر من حرام ست وارد بهشت شوم، مگر آنکه گریه‌کنان شما همراه من باشند.[760]

-166

[760] -الموسوعهٔ الکبری، ج ۶، ص ۳۱. ریاض المصائب، ص ۲۷۹

تسلیت خدای متعال در شهادت علی اصغر (علیه السلام)

روایت است که امام حسین(علیه السلام) متوجه شد که فرزند کوچکش از تشنگی بی-تاب و گریان شده و به همین دلیل او را در مقابل سپاه دشمن بر فراز دستان خود گرفته و فرمود:

ای مردم اگر به من رحم نمی-کنید، دلتان برای این طفل بسوزد!

در این هنگام یکی از افراد سپاه دشمن، با تیری این کودک را هدف قرار داده و او را به شهادت رساند. امام با دیدن این صحنه، گریان شده و به پروردگار عرضه داشت:

خدایا! تو خود بین ما و این گروه که با وعده یاری و کمک، ما را دعوت کرده و اکنون ما را می-کشند، قضاوت کن!

بعد از این سخنان، ندایی از غیب رسید که ای حسین!

دَعهُ یا حسین، فَاِنَّ لَهُ مُرضِعَةً فی الجَنَۀ

ای حسین! به فکر کودکت نباش که اکنون دایه- ای در بهشت در اختیار او بوده و به او شیر خواهد داد.[761]

---

[761] تذکرۀ الخواص ابن جوزی: ص۲۲۷

167- در ملاقاتی که امام حسین (ع) با عمر سعد کردندحضرت هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بسترت بگیرد و تو را در قیامت نیامرزد.

به خدا سوگند! من می‌دانم که از گندم عراق نخواهی خورد!

ابن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است.

وهمانطور که امام فرموده بود حکومت ری را به عمر سعد ندادند و او خسرالدنیا و الاخره شد.[762]

168-

"مقایسه انفاق در "حج" و انفاق در "مسیر کربلا"

عبدالله بن سنان می‌گوید:

---

[762] کشف الغمه،ج2،ص47-بحارالانوار،ج44،ص388-ارشاد،شیخ مفید،ج2،ص82

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم پدرت درباره انفاق در راه حج می‌فرمودند به هر درهمی که در این راه خرج کنی، برای آن هزار درهم حساب می‌شود.

کسی که در مسیر زیارت امام حسین (علیه السلام) انفاق می‌کند برای او چیست؟

حضرت فرمودند:

به هر درهمی که در این مسیر صرف می‌کند:

هزار هزار هزار(تا ده مرتبه هزار را تکرار کردند) برای او حساب می‌شود و علاوه بر این رضایت و خشنودی خداوند و دعای خیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)و حضرت علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای اوست...[763]

169- آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند...

آیت الله سید احمد نجفی حفظه الله تعالی:

یک شب در ایام محرم ، آیت الله حق شناس که در جهرم به سر میبردند ، سراسیمه از خواب بیدار شدند و اطرافیان را بیدار کردند و سراغ شخصی به نام داش منصور را می گیرند!

---

[763] مکیال المکارم، ج 2، ص 414

اطرافیان میگویند:

آقا این شخصی که شما سراغ او را میگیرید وجههٔ خوبی ندارد و به فسق و فجور معروف است.

آیت الله حق شناس میفرمایند هرکه هست و هر چه هست او رابیاورید ؛ صبح روز بعد اطرافیان درب خانه داش منصور میروند و خانواده اش میگویند که به لار رفته و به این زودی ها برنمیگردد ، به لار میروند و بعد از مدتی او را پیدا میکنند و به محضر آقای حق شناس میاورند.

داش منصور تا آقا را می بیند عرضه میکند:

بخدا من خلافی نکرده ام چون در اینجا آبرو نداشتم تصمیم گرفتم ایام محرم به لار بروم و آنجا عزاداری کنم.

آیت الله حق شناس او را در بغل میگیرد و ابراز محبت میکند و میفرماید:

چه کرده ای که آزاد شدهٔ امام حسین (ع) لیه السلام شده ای؟

متوجه منظور آقا نمیشود تا ایشان خوابی را تعریف میکنند و منصور میگوید قبل از رفتن به لار به سراغ برادر همسرم رفتم که خانواده ام را به او بسپارم که گفتند به منزل حاج بُنکدار رفته ، رفتم و دیدم عده ای جمع شده اند تا آتش زیر دیگ(نذری) را که خاموش شده بود روشن کنند که من رسیدم از من کبریت

خواستند و من آتش زیر دیگ را روشن کردم! گفتم یا امام حسین منم بخر خسته شدم از گناه .

آیت الله حق شناس او را از قبل نمی شناخت اما در عالم رویا دیده بود بواسطه روشن کردن یک کبریت او را از آتش دوزخ نجات داده اند و بعدها داش منصور عبدی مطیع در برابر مولای خود میشود.[764]

170-

مشایعت زائر توسط ملائک مقرّب

صفوان بن مهران جمال از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، وی گفت ؛ حضرت امام_صادق علیه السلام فرمودند :

کسی که امام_حسین (ع) لیه السلام را زیارت کرده و قصدش خداوند عزوجل باشد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را مشایعت نموده تا به منزلش وارد گردد.[765]

171-

فضائل قمر بنی هاشم در بیان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام :

---

[764] کیمیای نظر

[765] کامل_الزیارات باب 57 ح 4 ص 475

رحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَی وَ فَدَی أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّی قُطِعَتْ یَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ بِهِمَا جَنَاحَیْنِ یَطِیرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِکَهًِْ فِی الْجَنَّهًِْ کَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ

و إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَنْزِلَهًًْ یَغْبِطُهُ بِهَا جَمِیعُ الشُّهَدَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَهًِْ.

حضرت امام سجاد علیه السّلام فرمودند:

خدا حضرت عباس را رحمت کند! حقا که امام حسین را بر خویشتن مقدَّم داشت و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا اینکه دستهای مبارکش قطع شد. خدای مهربان در عِوَض دستهای عباس علیه السّلام دو بال به وی عطا کرد تا بوسیله آنها در بهشت با ملائکه پرواز نماید. کما اینکه این نعمت را نیز به جعفر بن ابی طالب عطا کرد.

و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همه شهداءِ اولین و آخرین به او غِبطِه می خورند.[766]

... ایمان حضرت ابوالفضل علیه السلام

قال الصادق علیه‌السلام:

کان عمنا العباس نافذ البصیرهًْ، صلب الایمان، جاهد مع أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و أبلی بلاءا حسنا و مضی شهیدا

---

[766] امالی(شیخ صدوق)،ص362و363

: امام صادق علیه السلام در باره ی حضرت عباس علیه السلام فرمودند

عباس علیه السلام دردین بصیرت کامل داشت

و در ایمانش بسیار سخت بود به همراه حسین (ع) لیه السلام جهاد کرد و خویش را به بلایا مبتلا ساخت و شهید شد.[۷۶۷]

-172

سلام به امام حسین (ع) بعد از اذان واقامه

مرحوم سید عبدالهادی شیرازی رحمت الله، وقتی اقامه می گفت، قد قامت الصلوة، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله ، وقتی میخواست الله اکبر نماز را بگوید، می گفت: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا اباعَبْدِاللهِ » بعد هم می گفت: «یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاکَ الْمُسیء» ای محسن، ای خدای محسن، گنهکار پیش تو آمده است.

✷ به آسید عبدالهادی می گویند: شما چرا به امام حسین (ع) لیه السلام، سلام می دهید؟

ایشان می فرمایند که : ما نماز را از امام حسین (ع) لیه السلام داریم، اگر امام حسین (ع) لیه السلام شهید نشده بودند، نمـاز از بین رفته بود. این نماز را مایه برکت امام حسین (ع) لیه السلام داریم.[768]

[767] نفس المهموم، / 332

[768] بدیع_الحکمة حکمت ۲۰ از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)

173-

قالب_تهی_کردن در اثر مصیبت امام حسین (ع) لیه السلام

در روایت صحیحه کامل الزیارات وارد شده است که حضرت اباذر نقل فرمودند:

إنّكُم لَو تَعلمُون مَايُدخَل علَى أهل البحار و سكّان الجبال فى الغياض والآكام و أهل السّماء من قتله لَبَكيتُم والله حتّى تَزهَقَ أنفسُكم» ا

اگر شما می دانستیدکه از مصیبت امام حسین، چه چیز بر اهل دریاها و ساکنین کوه ها در جنگل ها و تپه ها وارد شود، والله آنقدر می گریستید که جان هایتان از سینه بیرون می آمد.[769]

174-

امام باقر (علیه السّلام) فرمودند:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أَتَى إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا، وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبَنَا بِهِ، فَهُوَ شَرِيكُ مَنْ أَتَى إِلَيْنَا فِيمَا وُلِّينَا بِهِ

کسی که؛بر آن ستم‌هایی که به ما آل_الله (علیهم السّلام) تحمیل شده،

از آن حقوقی که از ما غصب و غارت شده،

769- بحارالأنوار: ۴۵/۲۱۹ کامل الزیارات:۷۳؛

و مصائبی که بر ما وارد آمده است،

آگاه و مطلع نبوده و با بی‌تفاوتی از کنار اینگونه فجایع درگذرد،

با کسی که این جنایات را در حق ما روا داشته است، شریک خواهد بود.[770]

–175

.... عاشورا ، عظیم ترین مصیبت

عبد اللَّه بن فضل هاشمی می گوید:

محضر مولا و رهبر ماحضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق صلوات الله علیهما عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا چگونه روز عاشوراء روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید

نه روزی که در آن حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله قبض روح شده

یا روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن از دنیا رفتند

یا روزی که در آن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شهادت رسیده

---

[770] بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۵

و یا روزی که امام حسن صلوات الله علیه در آن به وسیله سمّ شهید گردیدند؟

امام صلوات الله علیه فرمودند:

روز حضرت امام حسین صلوات الله علیه از تمام ایام مصیبتش عظیم تر است،

زیرا اصحاب کساء که کریم ترین مخلوقات و شریف ترین آنها نزد خداوند بوده پنج تن می باشند،

پس وقتی حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله از بین ایشان رفتند

امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم باقی ماندند

پس مردم ایشان را تعزیت و تسلیت می دادند و وقتی فاطمه صلوات الله علیها از بینشان رفتند مردم امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم را تعزیت و تسلیت می دادند

و وقتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفتند مردم حسنین صلوات الله علیهما را تعزیت و تسلیت می دادند

و وقتی امام حسن صلوات الله علیه از دنیا رفتند

مردم امام حسین صلوات الله علیه را تعزیت و تسلیت می گفتند

و وقتی ایشان شهید شدند در اصحاب کساء احدی باقی نمانده بود که مردم به او تعزیت و تسلیت بگویند،

پس رفتن امام حسین صلوات الله علیه از دنیا مانند این بود که تمام اصحاب کساء از دنیا رفته اند

چنانچه بقاء آن حضرت همچون بقاء جمیع آنها بود،

...لذا روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت از تمام ایّام #عظیم_تر است[771]

...176- تمام سپاه مقابل اباعبدالله علیه السلام از زنازادگان بودند

امام زمان علیه السلام فرمود :

السلام علی قتیل الادعیاء

. سلام بر آن کسی که به دست زنازادگان شهید گردید[772]

177-

.... ساربان ، انگشت و انگشتری امام حسین (ع) لیه السلام

روزی در مراسم حجّ و طواف کعبه الهی، زنی چون دیگر مسلمان‌ها مشغول #طواف کردن بود،

در حالتی که دستش از آستین لباسش بیرون و نمایان بود، که ناگاه مرد بوالهوسی – که او نیز مشغول طواف کعبه الهی بود – چشمش به آن زن افتاد و

---

[771] علل الشرائع، ج 1، ص: 225

[772] زیارت ناحیه_مقدسه ،فراز۴۳

دید که دستش نمایان است، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مُچ دست زن کشید...

در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد – هوس باز – به دست آن زن – بی مبالات – چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را از یکدیگر جدا سازند.

افرادی که در حال طواف بودند،

اطراف این زن و مرد جمع شدند و هرکس به نوعی فعالیّت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند،

ولی سودی نبخشید؛

و در اثر ازدحام جمعیت، طواف قطع گردید.

و بعد از آنکه ناامید گشتند، فقهاء و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریّه ای صادر کرد:

بعضی گفتند:

باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است و

برخی گفتند:

.بلکه مرد مقصّر است؛ و باید دست او قطع گردد

چون بین آن‌ها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حلّ نمایند،

به ناچار در جستجوی اهل_بیت و فرزندان رسول خدا صلوات اللّه علیهم اجمعین بر آمدند؛

و سؤال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حجّ مشارکت کرده است؟

:گفته شد

حضرت ابا_عبداللّه_الحسین (ع) لیه السلام شب گذشته وارد مکّه شده است؛

و تنها او می تواند مشکل گشا باشد،

.پس شخصی را فرستادند تا امام حسین (ع) لیه السلام را در آن جمع بیاورد

وقتی حضرت ابا عبداللّه علیه السلام در آن جمع حضور یافت،

:امیر مکّه خطاب به حضرت کرد و گفت

!یابن رسول اللّه

نظر شما درباره این مرد و زن چیست؟

حضرت رو به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛

.و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد

:ـ امیر مکّه پرسید

اکنون آن‌ها را چگونه مجازات کنیم؟

:امام حسین (علیه السلام) فرمودند

دیگر مجازاتی بر آن‌ها نیست،

.زیرا خداوند توانا آن‌ها را مجازات نمود

آنچه که جانسوز است اینست که آن شخص سلیم_بن_کلب_کوفی نام داشت و پس از این واقعه به پای حضرت افتاد و گفت از خدا می‌خواهم عمری به من دهد که بتوانم جبران کنم...

سال‌ها بعد در غروب واقعه عاشورا زمانی که جسم عریان اباعبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه رها شده بود سلیم ساربانی بود که از آنجا عبورش افتاد و انگشتر حضرت چشمانش را گرفت و چون هرچه سعی کرد موفق به درآوردن آن نشد دست به خنجر برد و انگشت را با انگشتر ربود...[773]

–178

نتیجه سیاه پوشیدن برای آقا امام حسین (ع) لیه السلام

---

[773] تهذیب الا حکام: ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۲۹۳، –مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۵۱

یکی از نمایندگان حضرت آیت الله ابوالقاسم خوئی رحمت الله علیه می‌گوید:

یک سالی در ایام محرم و صفر در نجف اشرف خدمت ایشان رسیدم ودر آن گرمای شدید ایشان را درحالی دیدم که از سرتاپایشان سیاه پوش بود، حتی جوراب های ایشان نیز سیاه بود.

من درحالی که تعجب کرده بودم و نگران حال ایشان بودم از آقا سوال کردم:

فکرنمیکنید با این وضعیت سرتاپا سیاه پوش در این هوا، ممکن است مریض و یا گرمازده شوید؟؟!

ایشان در پاسخ فرمودند: فلانی من هر چه دارم از سیاه پوشی سرتاپا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارم.

پرسیدم: چطور؟

فرمود:بنشین تا برایت تعریف کنم:

پدر من مرحوم حاج سیدعلی اکبر خوئی از وعاظ و منبری های معروف زمان خود بود.همسرش که مادر من باشد هرچه از ایشان باردار میشد پس از دو سه ماه بارداری بچه اش سقط میشد و خلاصه بچه دار نمیشدند.

روزی پدرم بالای منبر این جمله را به مردم می‌گوید:...که ایهاالناس دستتان را از دست امام حسین و اهلبیت علیهم السلام رها نکنید که اینها خاندان کرامت و

بخشش اند، و هر حاجت یا مشکل بزرگی که دارید جز درب خانه ی ایشان جای دیگری نروید که این خانواده حلال مشکلات اند....

پس از آنکه پدرم از منبر پائین می آید زنی به او میگوید آسیدعلی اکبر شما که به ما سفارش میکنید چرا خودتان متوسل نمیشوید تا بچه دار شوید؟

پدرم این حرف را به مادرم بازگو میکند،

مادرم می‌گوید خب راست گفته، چرا خودت چیزی نذر امام حسین (ع) لیه السلام نمی‌کنی تا حضرت عنایتی فرموده و ما نیز بچه دار شویم؟

پدرم میگوید: ما که چیزی نداریم تا نذر کنیم؟

مادرم در جواب می‌گوید حتما لازم نیست چیزی داشته باشیم تا نذر کنیم، اصلا شما نذر کن که امسال تمام 2 ماه محرم و صفر را برای امام حسین (ع) لیه السلام از سر تا پا، حتی جوراب و کفشتان هم سیاه باشد و سیاه بپوشید.

در آن سال پدرم به این نذر عمل کرد و از اول محرم تا پایان ماه صفر سرتاپا سیاه پوش شد.در همان سال هم مادرم باردار میشود و 7ماه نیز از بارداری اش میگذرد و بچه اش سقط نمی‌شود.

یک شبی یکی از طلبه ها که از شاگردان پدرم بوده در آخرشب درب منزل ایشان می آید.

وقتی پدرم درب را باز می‌کند پس از سلام و احوال پرسی عرض می‌کند که من یک سوال دارم.

پدرم می‌گوید بپرس.

طلبه می‌پرسد آیا همسرشما باردار است؟

ایشان با تعجب می‌گوید بله،تو از کجا می‌دانی؟

ناگهان آن طلبه شروع به گریه کردن میکند و می‌گوید: آسیدعلی اکبر من الان خواب بودم، در خواب وجود مبارک پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) را زیارت کردم.

حضرت فرمودند: برو و به آسیدعلی اکبرخوئی بگو که بخاطر آن نذری که برای فرزندم حسین کردی و 2 ماه از سرتاپا سیاه پوشیدی این بچه ای را که 7 ماه است همسرت در رحم دارد را ما حفظ میکنیم و او سالم میماند و ما او را بزرگ میکنیم و او را فقیه و عالم در دین میگردانیم و به او شهرت میدهیم.

و او را به نام من "ابوالقاسم" نام بگذار...

حالا فهمیدی که من هرچه دارم از سیاه پوشی سرتاپایی دارم؟.....[774]

179- سالروز شهادت امام زین_العابدین علیه السلام تسلیت باد

[774] http://shohadayekan.ir/post/tagمحرم%20پوشیدن%20سیاه/

قال الحسين (علیه السلام) لإبنه الأسجاد (علیه السلام)

یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرهٔ الفسقهٔ سبعین ألفا

امام حسین (علیه السلام) به فرزندش امام سجاد(علیه السلام)فرمود:

"فرزندم! علـــی جان!

به خدا سوگـند خون من آرام نخواهـد گرفت تا آنگاه که خداونـد مهـــدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مبعوث کند و او هفتــاد هزار تن از منافقیــن و فاسق را به قتــل برسانـــد."[775]

180...- روضه در روز قیامت

إذا کان یوم القیامه نصب لفاطمه قبّه من نور و أقبل الحسین (ع) لیه السّلام رأسه فی یده فإذا رأته شهقت شهقه لایبقی فی الجمع ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا عبد مؤمن إلاّ بکی...

چون روز قیامت شود برای فاطمه (سلام الله علیها) قبّه ای از نور نصب می شود.

---

[775] بحارالانوار /۴۵/ ۸۹

امام حسین (ع) لیه السّلام در حالی که سر خود را به روی دست گرفته است می آید.

پس هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) او را می بیند چنان شیون و شهقه ای می و هیچ بندۀ مؤمنی باقی و هیچ نبی مرسل زند که در اثر ناله او هیچ فرشته مقرّب نمی ماند مگر آن که می_گرید.[776]

181- شش ماه به حرم داخل نشد...

فاضل دربندی در کتاب اسرار می گوید:

حکایتی بسیار عجیب و غریبی شنیده ام که پنجاه سال پیش از این اتفاق افتاده، و آن این است که، شخصی از بزرگان هند به قصد مجاورت کربلای معلی به این شهر آمد و مدت شش ماه در آنجا ساکن شد و در این مدت داخل حرم مطهر نشده بود و هر وقت زیارت حضرت امام حسین (ع) لیه السلام را اراده می کرد، بر بام منزل خود رفته، به آن حضرت سلام می کرد و او را زیارت می نمود؛ تا اینکه سرگذشت او را به سید مرتضی که از بزرگان آن عصر و مرسوم به نقیب الاشراف بود رسانیدند.

---

[776] ثواب الاعمال: ۲۱۷-الملهوف: ۱۳۹

سید مرتضی به منزل او رفت و در این خصوص او را سرزنش نمود و گفت: آداب زیارت در مذهب اهل بیت علیه السلام این است که داخل حرم شوی و عتبه و ضریح را ببوسی. این روشی را که تو داری، برای کسانی است که در شهرهای دور می باشند و دستشان به حرم مطهر نمی رسد.

آن مرد چون ابن سخن را شنید گفت: ای نقیب الاشراف! از مال دنیا هر چه بخواهی از من بگیر و مرا از رفتن به حرم مطهر معذور دار.

هنگامی که سید مرتضی سخن او را شنید بسیار ناراحت شد و گفت: من که برای دنیا این سخن را نگفتم؛ بلکه این روش را بدعت و زشت می دانم و نهی از منکر واجب است.

وقتی آن مرد این سخن را شنید، آه سردی از جگر پر دردش کشید. سپس از جا بر خاست و غسل زیارت کرد و بهترین لباسش را پوشید و پابرهنه و با وقار از خانه خارج شد و با خشوع و خضوع تمام، نالان و گریان متوجه حرم حسینی گردید تا اینکه به در صحن مطهر رسید.

نخست سجده شکر کرد و عتبه صحن شریف را بوسید. سپس برخاست و لرزان، مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند، برخود می لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش می لرزید و با رنگ و روی زرد، همانند کسی که یک سوم روحش خارج گشته باشد، حرکت می کرد تا اینکه وارد کفش کن شد. دوباره سجده شکر به جا آورد و زمین را

بوسید و برخاست و مانند کسی که در حال احتضار باشد داخل ایوان مقدس گردید و با سخنی تمام خود را به رواق رسانید.

چون چشمش به قبر مطهر افتاد، نفسی اندوهناک برآورد و مانند زن بچه مرد، ناله جانسوزی کشید. سپس به آوازی دلگداز گفت: اهذا مصرع سید الشهداء؟ اهذا مقتل سید الشهداء؟ آیا اینجا جای افتادن امام حسین (ع) لیه السلام است؟ آیا اینجا جای کشته شدن حضرت سید الشهداء است؟

پس فریادی کرد و نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به شهیدان راه حق پیوست[۷۷۷]

1.

-182

امام صادق علیه السلام:

میان قبر پاک امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل رفت و آمد فرشتگان است.[778]

-183

[777] داستانهای علوی، ج 4، ص 210؛ داراالسلام عراقی، ص 301

[778] المحجه البیصاء جلد4صفحه46

امام صادق علیه السلام:

هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره های نور بنشیند باید اززائران امام حسین (سلام الله علیه) باشد.[779]

-184

اشکهای ارزشمند

قال الصادق علیه السلام:

رحم الله دمعتک، اما انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون .. لفرحنا و یحزنون لحزننا، اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک...

امام صادق علیه السلام به «مسمع» که از سوگواران و گریه کنندگان بر عزای حسینی بود، فرمود: خدای، اشک تو را مورد رحمت قرار دهد.آگاه باش، تو از آنانی که از دلسوختگان ما به شمار می آیند، و از آنانی که با شادی ما شاد می

---

[779] بحارالانوار جلد101صفحه238

شوند و با اندوه ما غمگین می گردند .آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود. [۷۸۰]

185–

...سه شبانه روز تاریکی

عَنْ أُمِّ حَيَّانَ قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَظْلَمَتْ عَلَيْنَا ثَلَاثاً وَ لَمْ يَمَسَّ أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَيْئاً فَجَعَلَهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ وَ لَمْ يُقَلَّبْ حَجَرٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أُصِيب تَحْتَهُ دَماً عَبِيطا

از ام حیان نقل است که گفت :

روز شهادت حسین آسمان سه_شبانه_روز تاریک شد وهر کس دست به زعفران می زد دستش می_سوخت و زیر هر سنگی در بیت المقدس خون دیده می شد [۷۸۱]**.**

186–

روایت "حسین منی و أنا من حسین" در منابع اهل سنت.

---

[780] وسائل الشيعه، ج 10، ص .397.

[781] و تاريخ مدينة دمشق ، ابن عساكر ، ج 14 ، ص 229 تهذيب الكمال ، المزى ، ج 6 ، ص 434–

این حدیث از «یعلی ابن مرةٔ» یکی از اصحاب پیامبر(ص) نقل شده است. او می گوید:

روزی با پیامبر(ص) به یک میهمانی دعوت شده بودیم؛ در حالی که در کوچه می‌رفتیم، حسین (ع)را در حال بازی دیدیم. پیامبر(ص) از همراهانش جلوتر رفت و دستانش را گشود تا او را بگیرد؛ اما حسین(ع) فرار کرد و این طرف و آن طرف می رفت و پیامبر(ص) به او می خندید، تا این که او را گرفت؛ پس یکی از دستانش را زیر چانه و دیگری را پشت سرش قرار داد و او را می بوسید و میگفت:

حسین از من است و من از حسینم؛ کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند او را دوست دارد.[۷۸۲]

–187

دیدن صحنه دلخراش

زینب (سلام الله علیها) از کجاوه روی آورده سر برادرش را دید و به سختی پیشانی خود را به چوب جلو کجاوه زد، تا اینکه دیدم خون از زیر مقنعه و

[782] -کامل الزیارات،ص117-. سنن ابن ماجه، ج1،ص 51، ح:144-سنن ترمذی، ج5،ص324، ح 3864-مسند احمد بن حنبل ،ج4 ص172 جامع احادیث الشیعهٔ ج21 ص417

روسری او بیرون می شد، و تکه پارچه ای را به آن خون اشاره نمود، یعنی تکه پارچه ای روی آن زخم نهاد.

ناگفته نماند: علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) با آن همه صبر و شکیبایی که داشت چگونه و چرا با دیدن سر و مطهر برادر پیشانی اش را به چوب کجاوه زد، طوری که از آن خون جاری و روان گشت ؟ می توان گفت : از بسیاری مصایب و اندوه ها و صبر و شکیبایی و خودداری نمودن خون در قلب و همه جای بدن او فشار آورد که حتما بایستی حجامت (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به وسیله مکیدن با شاخ و جز آن و تیغ زدن به پوست بدن) یا فصد (رگ زدن) نمود، تا خون از فشار باز ایستد و پیشامدی روی ندهد، و چون وسیله حجامت و فصد نبود، به اشاره سر بریده امام (علیه السلام) سرش را به سختی به چوب کجاوه زده تا خون گرفته شده از فشار باز ایستد،

و می توان ((فنطحت جبینها)) به صیغه مجهول خواند، یعنی علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) چون روی آورد و سرش را از کجاوه بیرون نمود و سر برادرش را دید پیشانی به چوب جلو کجاوه زده شد، و اینکه به جای ((نطح))، ((نطحت)) گفته ، برای آن است که جبین برای مذکر و مؤ نث استعمال شده و و به کار رفته مگر اینکه گفته شود: این سخن درست نیست برای اینکه جبین که برای مذکر و

مؤ نث استعمال می شود به معنی جبان و ترسو است نه به معنی پیشانی ، ((والله). العالم

خلاصه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) در آن هنگام آغاز نموده و فرمود:

1-ای هلال و ماه نو (ماه شب اول ماه قمری) که چون به حد و پایان کمال و آراستگی رسید (ماه شب چهارده شد)، پس خسوف و ماه گرفتن آن فرا گرفت و غروب و ناپدید شدن را آشکار ساخت . (اینکه علیا حضرت زینب (سلام الله علیها) سر برادر را تشبیه به هلال و ماه نو نموده ، شاید برای آن بوده که اهل کوفه با دست هاشان به یکدیگر اشاره به سر مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می کرده و می گفتند: این است سر امام حسین (علیه السلام) چنان که مردم هنگام استهلال و جست و جوی ماه نو کردن ، به ویژه در شب اول ماه رمضان و شب اول ماه شوال و ذی الحجه ، با دست هاشان به یکدیگر هلال و ماه نو را که به شکل کمان دیده

می شود، اشاره نموده ، نشان می دهند.

2- ای پاره دل من ! (این پیشامدها) گمان نمی بردم ، این کار تقدیر و نوشته شده بود (خدای تعالی حکم نموده و فرمان داده و خواسته است.

3- ای برادر! با فاطمه خردسال سخن بگو که محققا نزدیک است دل او (از فراق و جدایی) گداخته شود.

4- ای برادر! دل تو بر ما مهربان بود، چه شده است آن را که سخت و استوار گردیده (چرا به ما التفات نداشته و روی نمی آوری)؟

5- ای برادر! کاش (زین العابدین) علی (بن الحسین) را هنگام اسیری و دستگیری و یتیمی و بی پدری می دیدی که به جا آوردن واجبات را به نحو کامل طاقت و توانایی ندارد و(و در برخی از نسخ و نوشته ((لا یطیق جوابا)) نوشته شده ، یعنی جواب و پاسخ دادن را طاقت ندارد و این انسب و شایسته تر است).

6- هر گاه او را به زدن (با تازیانه و جز آن) به درد آورند با ذلت و خواری تو را صدا زند، در حالی که اشک ریزان (از چشمانش) جاری و روان سازد.

7- ای برادر! او را به خود بچسبان و نزدیک گردان و دل ترسانش را تسکین داده و آرام نما.

8- چه بسیار یتیم و پدر مرده ذلیل و خواست است ، هنگامی که پدرش را فریاد نموده و بخواند و پاسخ دهنده ای او را نبیند.[783]

توجه به سر برادر

حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) توجه به سر برادر نمود، حضرت به او فرمود: ((یا اختاه اصبری فان الله معنا))؛ خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست .

[783] زینب کبری ، ص 159 و 160 .

منهال گفت : سوگند به خدا، دیدم سر امام حسین (علیه السلام) در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: ((لا حول و لاقوهٔ الا بالله)).[784]

–188

پس از ارسال سر بریده عمر سعد و ابن زیاد نزد امام سجاد علیه‌السّلام، ایشان در حق مختار فرمودند:

حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزای خیر عطا فرماید.[785]

ابوالحکم فرزند مختار به امام عرض کرد:

مردم درباره پدرم حرف‌های زیادی می‌زنند و چیزهایی می‌گویند؛ اما حق همان است که شما بفرمائید؛ امام پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند کذّاب؛ امام با شگفتی فرمود:

سبحان الله؛ مگر او نبود که خانه‌های خراب ما را از نو ساخت؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؟ مگر او خون خواه ما نبود، خدا رحمتش کند.

آنگاه امام باقر علیه السلام رو به فرزند مختار کرده فرمودند:

[784] سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل ، ص 52

[785] جامع الرواهٔ، ج1، ص22–مجمع الرجال، ج6، ص7

خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند او حق ما را گرفت و قاتلین ما را کشت و به خون‌خواهی ما قیام کرد.[786]

نزد امام باقر علیه السلام سخن از مختار به میان آمد: عده‌ای به وی ناسزا می‌گفتند، حضرت فرمودند:

به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او بود که قاتلین شهدای ما را کشت و انتقام خون، را از (دشمنان) گرفت.[787]

189–

داستان کریم سیاه وعنایت امام حسین (ع) لیه السلام

آیهٔ الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مشهور به صاحب عروه (1253 – 1337 ق) برای صله ارحام عازم یزد بود، یک قطعه کفن برای خودش خریده در حرم امیرمؤمنان علیه السّلام که قرآن را بر آن نوشته، سپس در حرم امام حسین (ع) لیه السّلام زیارت عاشورا را با تربت براطراف آن نوشته بود، در این سفر این کفن را با خودش به یزد می برد، در شب اول ورودش به یزد، در منزل یکی از

---

[786] محمد بن عمر، رجال کشی، ص125–رجال ابن داود، پیشین، ص513

[787] بحارالانوار، ج45، ص343–معجم رجال الحدیث، ج19، ص102

دخترانش استراحت می کند، حضرت سیدالشهداء علیه السّلام به خوابش آمده می فرماید:

یکی از دوستان ما فوت کرده، در مزار یزد منتظر کفن است، ما دوست داریم این کفن به او اهداء شود.

بیدار می شود و می خوابد، دوبار دیگر این رؤیا تکرار می شود، لباس پوشیده به قبرستان یزد می رود و می بیند شخصی به نام «کریم سیاه» فوت کرده، او را غسل داده روی سنگ نهاده منتظر کفن هستند.

تا ایشان می رسد، می گویند: کفن را آوردند.

مرحوم یزدی از آن ها می پرسد: شما کی هستید؟ می گویند: همان آقایی که به شما امر فرموده کفن بیاورید، به ما نیز امر فرموده که برای تجهیز و دفن ایشان به این جا بیاییم.

مرحوم یزدی می پرسد: این شخص کیست؟ می گویند: او شخصی به نام «کریم سیاه» است، یک فرد معمولی، ولی عاشق امام حسین (ع) لیه السّلام بود، در هر کجا مجلسی به نام امام حسین (ع) لیه السّلام برگزار می شد، او بدون هیچ تکلّفی حاضر می شد. [788]

---

[788] . جرعه ای از کرامات امام حسین، ص 97

190-

مرحوم آیت الله سیّد هادی خراسانی

نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است و می نویسد:روی پشت بام خوابیده بودیم که مار دست یکی از خویشاوندان ما را گزید وی مدتی مداوا کرد ولی سودی نبخشید.آخر الامر جوانی به نام سیّد عبد الحسین نزد ما آمد و گفت کجای دست او را مار گزیده است؟چون محل مارگزیدگی را به او نشان داد بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی فقط کرامتی است که از اجداد ما رسیده است، هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد آگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود.این است که جد ما در شام موقعی که قبر شریف حضرت رقیه سلام الله علیها را تعمیر می کردند جد من بدن مطهره ی این مخدره را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردندو از آنجا این اثر در خود و اولادش نسل بعد از نسل مانده است.[۷۸۹]

191- کمرم، خم و مویم سپید گشت...

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب سلام الله علیها با همراهان به مدینه بازگشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضورشان آمدند.

[7899] ستاره ی درخشان شام ص13 به نقل از کرامات و معجزات خراسانی ص9

ایشان، تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیّه افتاد و فرمود:

اما مصیبت شهادت رقیّه (سلام الله علیها) در خرابهٔ شام، کمرم را خم و مویم را سفید کرد.

زن ها وقتی این سخن را شنیدند، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز رقیّه سلام الله علیها بسیار گریستند.[790]

-192

بهترین دارو و درمان

محمّد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند:

روزی در مدینه بیمار بودم ، امام محمّد باقر علیه السلام توسّط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده بود، برایم فرستاد.

وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفت : مولا و سرورم فرموده است : باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی .

هنگامی که خواستم آن را بنوشم ، متوجّه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است .

و چون شربت را نوشیدم ، غلام گفت : مولایم فرموده است : پس از آن که شربت را نوشیدی ، حرکت کن و نزد ما بیا.

---

[790] سرگذشت جانسوز حضرت رقیه: 50-51

!من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم ؟
و این شربت چه داروئی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم .
به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم ؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم ؛ و چون گریه می کردم حضرت فرمود:
چرا گریه می کنی ؟
عرض کردم : ای مولایم ! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتّب به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم .
حضرت فرمود: و امّا در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت ، متوجّه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می شوند، و مؤ من در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند.
امّا این که گفتی در مسافت دوری هستی ، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد.
سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی ؟
عرض کردم : شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم ؛ ولیکن به محض این که آن شربت را نوشیدم ، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم .

حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهّر امام حسین علیه السلام است ، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردی خواهد بود[791]

193–چرا مصیبت امام حسین (ع) بزرگترین مصیبت است؟

مادر موارد مختلفی از زیارات وکلمات ائمۀ معصومین (ع)برمی خوریم به اینکه از حادثۀ کربلا،بعنوان بزرگترین مصیبت‌در عالم هستی از بدو خلقت تاروز قیامت،نام برده اند.

باتوجّه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها وبارها برای مسلمین‌وشیعیان پیش آمده است که درظاهربعضی از آنها از حادثه‌کربلا،مصیبت بارتر بوده است،سؤال اینست که چرامصیبت‌سالارشهیدان رابه این عنوان ذکرکرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت وکیفیت این‌حادثه دقّت کنیم ،جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثۀ کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می‌شوند،واقعاً در نوع خود از جهت‌مظلومیت ومصیبت باربودن،بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

---

791 .بحارالانوار: ج 101، ص 120، ح 9، اختصاص شیخ مفید: ص 52

1-در کربلاحجّت خداوپسر پیامبر(ص)را شهید کردند.2-شهادت او بدست کسانی بود که اورا دعوت نمودند تا اورایاری نمایند! 3-پسران وبرادران ودیگر اقوام ویارانش را قبل‌از او بشهادت رساندند!4-کسانی اورا شهید کردند که در ظاهرمسلمان بودند ونماز می خواندند وخودرا پیرو جدّ حسین(ع)می دانستند!5-مردمی اورا شهید کردند که کاملاً اورا می‌شناختند واز مقام ومنزلت او آگاهی داشتند!6-با اینکه درکنار آب فرات بود ولی اورا تشنه شهید نمودندوآب رابرکودکان واهل حرمش،بستند!7-بعد از کشتنش،اموال اوراحتّی' وسایل شخصی او از قبیل انگشتر ونعلین وعمامه اش راغارت نمودند!8-خیمه هارا آتش زدند واهل بیتش را ترساندوآزار رساندند!9-اهل بیت اورا که منسوب به پیامبرشان‌بود،به اسیری بردند!10-سرمقدّسش را بر بالای نیزه درشهرها گرداندند!11-بربدن نازنینش،اسب راندند!12-سه‌روز بدنش بر روی خاک افتاده بود وکسی نبود تا اورا دفن کندتاعاقبت اهل روستاها آمدند واورا دفن نمودند!13-کسی‌دستور کشتن اورا داد(یزید)که جدّ وپدرش آزادکردهٔ جدّحسین(ع)بودند!14-اورا بدون جرم وگناهی کشتند! 15-کسانی اورا تشنه شهید کردند که گروهی از آنهاچند روز قبل‌بوسیلهٔ همین حسین(ع)از تشنگی نجات یافتند!(لشگر حرّ)16-بخاطر تبلیغات سوء،مردم شام شهادت اورا جشن گرفتند17-همهٔ موجودات حتّی' ماهیان دریا ودرختان برای او اشگ‌ریختند18-تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود.19-آسمان تا چهل روز در عزای او گریست.20-سر بریده او در چندجا تکلم نمود.21-خون

او وخون علی اصغر وخون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین (ع) } نشسته بود و...

194- امام رضا(ع):ای پسر شبیب!اگر چنان برای حسین(ع)گریه کردی‌که اشگت بر گونه ات جاری شد،خدا تمام گناهان کوچک وبزرگت رامی‌آمرزد.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی‌برگردنت نباشد،حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در اطاقهای بهشت،باپیامبر(ص)باشی،قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی،هرگاه بیاد آنها افتادی بگو:«یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاًعظیماً»ای کاش منهم با آنهابودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شبیب!اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی،دراندوه ما ،غمگین ودر خوشحالی ما،خوشحال باش وهمیشه با ولایت ماهمراه باش که اگر شخصی سنگی راهم دوست بدارد ،خدا اورا با آن‌سنگ محشور می‌نماید.»[792]

[792] . شیخ حر عاملی. وسائل الشیعه، ج 14: 502- 504

195– وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد.آدم دچار غم واندوه شد.پرسید حبیبم جبرئیل!این شخص کیست که تا نام او را بردی دلم غمگین شد در اینجا بود که روضۀ او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع)خوانده شد.

همۀ پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته وبه حضرت سلام‌کنند

:السلام علیک ایها الاقمر الازهر[793]

196–

» ای غفار الذنوب، ائمه اطهار، ای محمد(ص)و علی(ع)،فاطمه(س)، حسن(ع)و حسین(ع)، بارها در خانه شما آمدم و شما راشفیع قرار دادم. نمی دانم که قبول کردید مرا یا نه. اما می دانم که اگر شهادت نصیبم شود، شما در خانه را به روی بنده گنه کارروسیاه باز کردید.. ای حسین جان، نمی توانم مقدار محبتم را نسبت به شما و اهل بیت روی کاغذ بیاورم، اما همین را می گویم که دوست دارم بارها جانم را قربانی شما عزیزان کنم. «

(محصل شهید مسعود طعان پور از: تهران)

197–

---

[793] مجالس المومنین-شوشتری

من اراد ان یکون فی جوار نبیه و جوار علی و فاطمه فلا یدع زیارۀ الحسین علیهم السلام .

کسی که می خواهد در همسایگی پیامبر (ص) و در کنار علی (ع) و فاطمه (س) باشد زیارت امام حسین (ع) را ترک نکند.[۷۹۴]

198– مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم.متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند.روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم ودر ابتدا من شروع به صحبت کردم وگفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟چرا بی تفاوتید؟

بعد از صحبتهای من،یکی از آنها گفت:جناب آقای فلسفی!علت آن است که ما حسین نداریم.شما که حسین را دارید یک یاحسین می گوئید وعده ای بدور شما جمع می شوند.اما ما از این امر محروم هستیم![۷۹۵]

---

[794] وسائل الشیعه ج 14 ، ص 425، ح 19514

[795] عشق حسینی

199– آنتوان بارا(مسیحی) :اگر حسین از آن ما بود،در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی‌افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می‌نمودیم و مردم را با نام‌حسین به مسیحیت فرا می‌خواندیم.[۷۹۶]

200–

(نگاهی به شخصیت امام حسین (ع

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینهٔ،درحالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء(س)نبود،متولد شد.در45سالگی به امامت رسید ودر 55 سالگی در محرم سال 61 هجری‌قمری بشهادت نائل آمد.

نام اورا بدستور خدا،حسین معادل شبیر نام پسر دوم هارون(ع) جانشین‌موسی(ع)گذاشتند.گفته‌اند که قبل از اسلام نام حسن وحسین سابقه‌نداشته است.

در وقت ولادتش،گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه‌فطرس ملک را به همراه داشتند،برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل‌شدند.جبرئیل بعد از ادای مأموریت،به رسولخداعرضه داشت که‌فطرس مورد غضب الهی است،شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی‌شود.

---

[796] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

پیامبر فرمود که خود را به قنداقۀ حسین(ع)بمالد!چون چنین کرد خدااورا بخاطر حسین(ع) بخشید.در هنگام صعودِ فطرس به آسمان ،این‌فرشته عرضه‌داشت که در مقابل این محبت حسین(ع) ،منهم سلام‌زائرینش را در هرکجای زمین که باشند،به او می‌رسانم.

گریۀ رسولخدا(ص)

در روز هفتم ولادت حسین(ع)بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه‌کردند وسرش را تراشیده هم وزن موی سرش،نقره صدقه دادند وسرش‌را با خلوق،خوشبو نمودند،رسولخدا(ص)اورا بردامنش نشاند وفرمود:

ای اباعبدالله!کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت:پدر ومادرم به فدایت باد!این چه خبری است که روز اول‌وامروز فرمودید وگریه نمودید؟

فرمود:برای این فرزند دلبندم می‌گریم که کافران بنی امیه اورا به شهادت‌می‌رسانند.شخصی اورا می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نمایدوبه خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود:خدایا!ازتو در حق این دوفرزندم آن را می‌خواهم که‌ابراهیم دربارۀ ذریۀ خود خواست.خدایا!این دو و دوستدار این دو رادوست بدار! ودشمنان این دو را لعن نما!لعنتی بسیار که آسمان وزمین‌از آن لعنت پر شود.

القاب وکنیه ها

سیدالشهداء،سید شباب اهل الجنۀ،ثارالله،مظلوم،شهید،قتیل العبرات«کشتۀ اشکها»،وترالله،العابد،الزاهد،الصدیق،الطهر، الطاهر ،الطیب،المبارک، الرضی،المرضی،التقی،الهادی،المهدی،الذائد«دفاع کننده»،المجاهد،العالم،امام الهُدی،سبط الرسول،قرۀ عین البتول،صفوۀالله«برگزیدۀخدا»،خالصۀالله و...

وکنیۀ حضرت اباعبدالله وابوالشهداء بوده است.[797]

–201

روز عاشورا به صد جوش و خروش
قـــــــــاسم آمد نزد پیر مِی فروش

گـــــفت جـــــــــامی از می نابم بده
تشنـــــــــۀ آبــــــــــم عمو آبم بده

ای مـــــــــی قالوا بلی را جُرعه نوش
جرعه ای زآن باده هم بر من بنوش

طالب جـــــــــــام الـستم ای عمو

[797] ستارگان درخشان

کن ز جـــــام عشق مَستم ای عمو

آمـــــــــدم تــــــا اذان میدانم دهی
افتخـــــــــــــار دادن جانم دهی

آمـــــــدم کـــــــز ناله خاموشم کنی
بهـــــــــر جنگیدن کفن پوشم کنی

سیزده ســـــــــــــالم اندر روزگار
می کَشم بهــــــــر شهادت انتظار

همجــــــــــــوا اکبر خود کن مرا
پیش مرگ اصغـــــــر خود کن مرا

ای عمو هنگـــــــــــــام شیدایی بود
چون نبرد من تمـــــــــــاشایی بود

اذن جنــــــــــــگم ده تماشا کن مرا
مَرحبــــــــا بر گو و شیدا کن مرا

جان زهرا کــــــــــربلائی کن مرا
در ره قرآن فـــــــــــدائی کن مرا

ای عمـــــــــــو حقِ علی بت شکن
دســـــــــــت رد بر سینۀ قاسم مزن

شاعر:یاسر

-202

عنایت آقا ابا عبدالله الحسین (ع) لیه السلام به مرحوم کافی

حجۀ الاسلام حاج محسن کافی (آقازاده مرحوم حاج شیخ احمد کافی) نقل می کند:
یک روز با دوستان به دیدار مرحوم کافی می رفتیم.
در راه یکی از دوستان پرسید: حاج آقا! آقای کافی که مجتهد نیست، چطور شده همه مردم او را دوست دارند و پای منبر او می آیند؟
گفتم: الان به دیدارش می رویم و از او می پرسیم. مرحوم کافی بعد از منبر داخل اتاقی می نشستند وعلما به دیدار ایشان می آمدند. بعد از احوال پرسی گفتم: حاج آقا کافی! مردم می گویند شما که مجتهد و عالم نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟
مرحوم کافی فرمود: آری! همین طور است.
روزی رژیم شاه ملعون مرا به کرمانشاه تبعید کرد. یک شب مرا در خرابه ای

گذاشتند و من از وحشت، قلبم درد گرفت. بعد از چند روز به تهران آمدم، آقای فلسفی را دیدم، ایشان حال بنده را پرسیدند، گفتم: قلبم درد می کند.
گفت: اگر می خواهی شناسنامه ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو خارج عمل کن تا قلبت خوب شود.
گفتم: اگر می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب شوم، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طبیب اصلی و ارباب کل آقا سید الشهدا ابا عبدالله الحسین (ع) لیه السلام تا شفایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم.

ویزا گرفته شد، در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین (ع) لیه السلام رفتم و گفتم: آقا جان! حرم را در چه روزی می شویید؟ گفتم: در فلان شب. گفتم: آقا جان! عطر یا گلابی نیاز هست که با خود بیاورم؟ گفت: نه! نیاز نیست.
من رفتم و آن شب بر گشتم، وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا میخواهد به بنده عنایت و لطفی کنند.
فهمیدم یک چیزهایی میخواهند به من بدهند، پریدم ضریح را گرفتم ودادند آنچه را که میخواستند بدهند و از آن شب به بعد معروف شدم.[۷۹۸]

[798] ناشر : انتشارات هنارس - طوبای کربلا

خدایا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود » و به یاد رگ های پاره پاره حسین(ع) می افتادم که زین العابدین(ع)بر آن بوسه می زند; به یاد رقیه می افتادم که وقتی سرپدرش را می بیند، جان می دهد; به یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود; و به یاد علی اکبر حسین می افتادم. خدایا،ما چنین رهبرانی داشتیم; چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدایا، من عاشق کربلای حسینیم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم; کمکم کن! خدایا، تو را طلب کردم تو را یافتم و شناختم. خدایا، دوستت می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهدت «.وفا کن و مرا به سوی خود بخوان

(محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

-204

اگر بناست همه چیز دنیا با مرگ پایان یابد، چه بهتر که شهادت پرافتخار، » آخرین قفس زندگی انسان باشد. باید دوستان وخویشان و نیز پدر و مادرم شاد باشند و موقع تشییع جنازه من،عروسی ام را در نظر آورند و شادی کنند که فرزندشان را در راه خدا قربانی کرده اند. در سختی های جنگ، درس ایثار را از ابوالفضل و درس شهادت و شجاعت را از علی اکبر و درس شهادت را «.ازحسین(ع)آموختم، تا در آن دانشگاه فارغ التحصیل شوم

(بسیجی شهید اسماعیل برازنده از: خمین)

-205

عزاداری عجیب سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که :چون ایام عاشورا می رسید،لباس سیاه‌پوشیده و مؤمنین غذا می داد از لذات وتمتعات اجتناب کرده و شب وروز می گریست وبه و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و مانندعزادارهاعمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه‌می شد و به روضه می رسید،زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه‌غش می کرد و از منبر می افتاد.[۷۹۹]

-206

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام خمینی (رض) درمسجد شیخ انصاری در نجف چند جمله‌ای ذکر می‌گفت و روضه می‌خواند.
حاضران‌چندان اعتنایی نداشتنند و کم کم متفرق می‌شدند و می‌رفتنند و تنهاکسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج

[799] داستانهایی از زندگی علماء

آقامصطفی فرزند حضرت امام بود که گاهی می‌شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به‌روضه شیخ جعفر گوش می‌داد و می‌گریست.[۸۰۰]

207- ملاّ آقا دربندی

دربارۀ ملاّ آقا دربندی آمده است که در اقامۀ مصیبت‌ابا عبداللّه(ع)بسیار مواظب وراسخ بود،بطوریکه دربالای منبر از شدّت‌گریه،غش می کرد ودر روز عاشوراء،لباس خود را درآورده ولُنگ می‌بست وخاک بر سر می ریخت وگِل به بدن می مالید وبه همان صورت‌بربالای منبر می رفت

208-

بیهوش شدن سیّدمیرحامد حسین صاحب »عبقات الانوار«

سیّد حسین یزدی گفته است:من شنیده بودم که میرحامدحسین،توان وطاقتِ شنیدن مصیبتهایِ دردناک جدّش امام‌حسین(ع)واهل بیت اورا ندارد.از این رو،مصیبت در حضورش خوانده‌نمی شد.از قضا،روزی در «لکهنو»درحالی که بر

[800] همان

فراز منبر بودم،داخل‌حسینیه شد،ولی من متوجّه‌حضورش نشدم وطبق معمول مصیبتی را خواندم.ناگهان‌دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند:بس است!بس است ! دیگرنخوان!تعجّب کردم وپس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت‌من،سیّد از هوش رفته است ومدهوش گشته است.[801]

–209

–210

.خدایا، شهادت را نصیب من کن، زیرا من مشتاق دیدار حسینم»

خوشحالم که جانم را نثار اسلام و مکتب رسول خدا، محمد(ص)و اهل بیت او کنم، تنها و تنها شهادت است که می تواند گلوی تشنه مراسیراب کند.» (پاسدار (شهید محمد رضا تیغ بند از: تهران[802]

211– **سخنان دانشمندان جهان درباره حماسه حسینی**

ادوارد براون(مستشرق معروف انگلیسی) :آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلاسخن می‌شنود،آغشته با حزن و الم نگردد؟حتی غیر مسلمانان نیز

---

801 داستانهایی از زندگی علماء

802 دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی

نمی‌توانندپاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

علامه طنطاوی(دانشمند و فیلسوف مصری) :(داستان حسین)عشق آزادگان را به‌فداکاری در راه خدا بر می‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمارمی‌آورد،چندانکه برای شتاب به قربانگاه،بر یکدیگر پیشی جویند.

عبد الرحمان شرقاوی(نویسنده مصری) :حسین«ع»،شهید راه دین و آزادگی است.نه‌تنها شیعه باید به نام حسین ببالد،بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف‌افتخار کنند.

سر پرسی سایکس(خاور شناس انگلیسی) :حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این عده‌قلیل از خود بروز دادند،به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هرکسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.این یک مشت مردم‌دلیر غیرتمند،مانند مدافعان ترموپیل،نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابدباقی گذاشتند.

جرج جرداق(دانشمند و ادیب مسیحی) :وقتی یزید،مردم را تشویق به قتل حسین ومامور به خونریزی می‌کرد،آنها می‌گفتند:«چه مبلغ می‌دهی؟»اما انصار

حسین به‌او گفتند:ما با تو هستیم.اگر هفتاد بار کشته شویم،باز می‌خواهیم در رکابت جنگ‌کنیم و کشته شویم.

گیبون(مورخ انگلیسی) :با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه‌هم وطن نیستیم،مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین«ع»تحمل‌نموده،احساسات سنگین دل‌ترین خواننده را بر می‌انگیزد،چندانکه یک نوع‌عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می‌یابد.

عباس محمود عقاد(نویسنده و ادیب مصری) :جنبش حسین،یکی از بی نظیرترین‌جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضتهای سیاسی پدیدار گشته است...دولت اموی پس از این جنبش،به قدر عمر یک انسان طبیعی‌دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

موریس دوکبری :در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین،برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام،از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت.پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق‌قرار داده،از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

واشنگتن ایروینگ(مورخ مشهور آمریکایی) :برای امام حسین«ع»ممکن بود که‌زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد،لیکن مسؤولیت پیشوا ونهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد.او بزودی‌خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال‌بنی امیه آماده ساخت.در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای‌تفتیده عربستان،. روح حسین فنا ناپذیر است.ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای‌شهسوار من،ای حسین

فردریک جمس :درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیااصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین‌می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری‌نماید،آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

ماربین آلمانی(خاور شناس) :حسین«ع»با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و بااثبات مظلومیت و حقانیت‌خود،به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام‌اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت.این سرباز رشیدعالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست

و بنای‌ستم هر چه ظاهرا عظیم و استوار باشد،در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر بادخواهد رفت.[۸۰۳]

-212

سلطنت امام حسین (ع) لیه السلام در عالم دیگر

آقای سید محمد تقی گلستانی نقل می کند:
در اوایل جوانی، چند نفر هم سال، هم دل و یک جهت بودیم. دوره ای داشتیم، هر شب در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم. یکی از آنان پدرش حسینی بود؛ یعنی به حضرت سید الشهدا علیه السلام سخت علاقه مند بود تا جایی که شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت: من راضی نیستم به منزل من بیایید، مگر این که روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوانده شود؛ از این رو هر شب که نوبت آن رفیق بود، مجلس ما به روضه و تعزیه تمام می شد.

پس از چندی، آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه ما را سخت ناراحت کرد تا اینکه شبی او را در عالم رؤیا دیدم و می دانستم که مرده است و هر کس انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید؛
از این رو انگشت ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی کنم تا حالات خود را برایم نقل کنی.

---

[803] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

ترس و لرز شدیدی به او دست داد و گفت: نپرس که گفتنی نیست.
وقتی از گفتن حالاتش مأیوس شدم گفتم: پس چیزی را که در این عالم فهمیدی برایم بگو تا من هم بدانم. گفت: ما با اینکه امام حسین (ع) لیه السلام را در دنیا یاد می کردیم نشناختیم، اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم، که آن را هم نمی توانم به تو بفهمانم جز این که خودت بیایی و ببینی.[۸۰۴]

–213

قبر امام حسین (ع) لیه السلام قبله حقیقی

حاج عبدالعلی معمار نقل می کند:
روزی در صحن مقدس امام حسین (ع) لیه السلام نشسته بودم، یک نفر هم نزدیک من نشسته بود.
اسم او را پرسیدم، گفت: فلان خراسانی.
از شغل او پرسیدم، گفت: بنا هستم.
دیدم با من هم شغل است. پرسیدم: زوار هستی یا مجاور؟
گفت: سالهاست که در این مکان شریف سرگرم بنایی هستم.
گفتم: در این مدت اگر چیز عجیبی دیده ای برای من نقل کن.

---

[804] ناشر : انتشارات هنارس - طوبای کربلا

گفت: متصل به صحن شریف سمت قبله، قبری است مشهودر به قبر «دده» و چون نزدیک بود خراب شود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه کردند.

من اقدام کردم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند. قسمتی که نزدیک قبر بود هنگام کندن، فرو ریخت و جسد آشکار شد. به من خبر دادند. وقتی مشاهده کردم دیدم جسد تازه است؛ اما به سمت چپ خوابیده است؛ یعنی صورتش به طرف قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و پشتش به طرف قبله است. من هم به همان حالت قبر را تعمیر کردم.

حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در کتاب دارالسلام چنین نقل کرده است که :

استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی – ره برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام خانه هایی خرید و به صحن شریف متصل کرد.

نزدیک به شصت سرداب برای دفن اموات د رهمان قسمت قراردارد و روی آنها را طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سرداب ها دفن می کردند.

چون مدتی گذشت دیدند که طاق سرداب ها بر اثر زیاد شدن عبور مردم، ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود؛ از این رو شیخ امر فرمود که طاق را بردارند و از نو، با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری

در سرداب ها دفن شده بودند امر فرمود سردابی را خراب و بنا کنند و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پایین میرفت و خاک بر جسد مرده می ریخت، به مقداری که کشف نشود و هتک حرمت اموات نشود.
پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود. وقتی برای پوشاندن جسدها پایین رفتند دیدند؛ تمام جسدها سرشان به جای پای شان رو به قبر شریف قرار گرفته و پاها به سمت غرب است.
مردم خبر شدند جماعت بی شماری می آمدند و این منظره عجیب را مشاهده می کردند.
یکی از آنها، جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس نقاشی می کرد.
وقتی پسرش جسد پدر را می بیند گواهی می دهند که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود.
خلاصه بر مردم آشکار شد که این تغییر وضع جسد، تأدیبی از طرف خداوند است که راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه علیه السلام را بشناسند.

در همان روز، فاضل صالح مقتضی حاج ملا ابوالحسن مازندرانی برای من نقل کرد:
مدتی پیش از ظهور این معجزه خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم و امروز تعبیرش برایم آشکار شد و آن خواب این بود: وقتی تقیه صالحه، خاله

فرزندم فوت شد او را در همین قسمت از صحن شریف دفن کردم.

شبی او را در خواب دیدم و از آنچه برایش پیش آمده بود پرسیدم. گفت: خوب و سلامت هستم غیر از این که تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و همیشه باید سرم را به زانو گذارم.

وقتی بیدار شدم جهت آن را ندانستم تا این که الان دانستم دراز کردن پا به سمت قبر مطهر، بی ادبی به ساحت مقدس امام علیه السلام است. این معجزه در ماه صفر 1276 هجری قمری رخ داده است.[۸۰۵]

214-

آیت الله مرعشی و عنایت امام حسین (ع) لیه السلام

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنند:

در سال 1339 هجری قمری (یک سال پس از در گذشت پدرشان) در مدرسه قوام نجف اشرف طلبه بودم.

درآن هنگام کتاب حاشیه ملا عبدالله یزدی را تدریس می کردم. زندگی ام به سختی و مشقت اداره می شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتی ها و رنج ها بر قلبم سنگینی می کرد؛ از جمله: اخلاق ناپسد برخی

---

[805] همان

از روحانیان و کم شدن بینایی چشم هایم.
احساس نوعی بیماری روحی دایمی می کردم؛ از طرفی از خداوند می خواستم که دوستی دنیا را از قلب و جان من دور سازد، همچنین امید داشتم که خداوند سفر بیت الله الحرام را نصیبم کند، به شرط آن که در مکه یا مدینه بمیرم و در یکی از آن دو شهر دفن شوم و نیز از خداوند؛ توفیق علم و عمل صالح را با همه گستره اش درخواست می کردم.
این مشکلات و آرزو ها لحظه ای مرا آرام نمی گذاشت؛ از این رو به فکر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) لیه السلام افتادم و به کربلا رفتم، در حالی که فقط یک روپیه بیشتر نداشتم که آن را هم بابت خرید دو قرص نان و کوزه ای آب خرج کردم و بعد از غسل کردن به حرم مشرف شدم.
پس از زیارت و دعا، نزدیک غروب بود که به غرفه خادم حرم سید عبدالحسین که از دوستان پدرم بود رفتم،؛ از او اجازه خواستم که یک شب در حجره او بمانم در حالی که ممنوع بود؛ اما ایشان موافقت کرد و من آن شب را در حرم ماندم.
پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم و فکر کردم که در کدام قسمت از حرم شریف بنشینم. معمول بود که مردم در طرف بالای سر می نشستند؛ ولی من فکر کردم که امام در حیات ظاهری خود متوجه فرزند خود علی اکبر علیه السلام بوده است و به طور قطع پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارد؛ از این رو در قسمت پایین پای آن حضرت در کنار قبر علی اکبر علیه السلام نشستم.

اندکی نگذشته بود که صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه مقدسه شنیدم، به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم که نشسته بود و سیزده رحل قرآن نیز کنار وی بود.

در جلوی او نیز رحلی بود که قرآنی روی آن بود و قرائت می کرد.

نزد وی رفتم و دست ایشان را بوسیدم.

پرسیدم: در اینجا چه می کنید؟ جواب داد: ما چهارده نفر هستیم که در اینجا قرآن مجید تلاوت می کنیم. پرسیدم: آنها کجا هستند؟

فرمود: به خارج حرم رفته اند، سپس با اشاره به رحل ها، آن سیزده نفر را معرفی کرد که عبارت بودند از:

علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی دیگر را گفت که به خاطرم نمانده است .

سپس پدرم از من پرسید: در حالی که ایام درس است برای چه کاری به اینجا آمده ای؟

علت آمدنم را برایش شرح دادم، پس به من امر کرد که بروم و حاجتم را با امام خویش در میان بگذارم. پرسیدم: امام کجا است؟

گفت: بالای ضریح است تعجیل کن؛ زیرا قصد عیادت زائری را دارد که بین راه بیمار شده است.

بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم؛ اما برایم ممکن نبود که به صورت ایشان نگاه کنم؛ زیرا چهره مبارک آن حضرت در هاله ای از نور

پنهان شده بود.
به حضرت سلام کردم، جوابم را داد و فرمود: بیا بالای ضریح؛ عرض کردم: من شایستگی ندارم که نزد شما بیایم. بار دیگر امر کرد؛ اما بار دیگر شرم و حیا مانع شد که نزد آن حضرت بروم. پس به من اجازه فرمود در مکانی که ایستاده بودم بمانم.
بار دیگر به آن حضرت نگاه کردم، در این هنگام تبسم زیبایی بر لبهای ایشان نقش بست و از من پرسید: چه می خواهی؟ من این شعر فارسی را خواندم:
آن را که عیان است / چه حاجت به بیان است

آن حضرت قطعه ای نبات به من عنایت کرد و فرمود: تو مهمان مایی، سپس فرمود: چه چیز از بندگان خدا دیده ای که به آنها سوء ظن پیدا کرده ای؟
با این سؤال یک دگرگونی در من پیدا شد؛ احساس کردم به کسی سوءظن ندارم و با همه مردم ارتباط و نزدیکی دارم.
صبح موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی که نماز می خواند اقتدا کردم و هیچ ناراحتی و بد گمانی در من نبود.
حضرت فرمود: به درس خود بپرداز؛ زیرا آن که مانع تو می شد دیگر نمی تواند کاری کند.

وقتی به نجف اشرف بازگشتم همان شخصی که از نزدیکانم بود و مانع درس من

می شد خودش به دیدنم آمد و گفت: من فکر کردم که تو جز تدریس راه دیگری نداری،

همچنین حضرت مرا شفا داد و بینایی ام قوی تر شد؛ سپس قلمی به من بخشید و فرمود: این قلم را بگیر و با سرعت بنویس. پس از آن نارحتی قلبم بر طرف شد و برایم دعا کرد که در عقیده ام ثابت قدم بمانم. دیگر حاجتم نیز بر آوده شد ، غیر از مسئله حج که اصلا معترض آن نشد.

با آن حضرت وداع کردم و نزد پدرم بازگشتم. از پدرم پرسیدم: آیا با من امری داری یا خیر؟ گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود بیشتر کوشش کن و نسبت به برادر و خواهرانت مهربان باش و دین اندکی را که به عبدالرضا بقال بهبانی دارم پرداخت کن. پس از آن به نجف بازگشتم، در حالی که همه آن ناراحتی ها و سوء ظن ها از بین رفته بود.[۸۰۶]

حضرت قمر بنی هاشم- ع

مرحوم کربلایی احمد طهرانی می فرماید:

در همان مدتی که در کربلا زندگی می کردم، چندین موقعیت گناه برایم فراهم شد؛ ولی من از آنها سر باز زدم؛ زیرا مطمئن بودم که اینها امتحان و فتنه های

---

[806] همان

الهی است و هر گونه لغزشی در آنها کار آدم را می سازد.

در یکی از آن روزها چند بار شرایط معصیت فراهم شد؛ ولی هر بار از آنها رو بر گرداندم.

دیگر از خود بی خود شده بودم، به حرم قمر بنی هاشم علیه السلام پناه بردم.

در آنجا به حضرت عرض کردم: بنده به خاطر تقرب به شما، از لذت معصیت چشم پوشی کردم. حضرت در جواب فرمودند: گمان نکن که تو با دست خود کاری انجام داده ای! ما تو را نگه داشته ایم و به تو اراده دوری از گناه را داده ایم؛ و گرنه تو به خودی خود، هیچ نیستی.

ایشان در تکمیل این موضوع فرمود: دست ولایت است که ورشکسته هایی مثل ما را نگه داشته است. اگر ما را به خودمان واگذارند، عاقبت، همه ما طلحه و زبیر از کار در می آییم.[۸۰۷]

-216

آقا! به تو پناه آورده ام

از پدر شیخ بهایی نقل می کنند که فرمود:

شبی به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم. وقت سحر شد،؛ دیدم دو نفر

---

[807] همان

به صورت های مهیب و عجیبی آمدند، در حالی که زنجیری از آتش به دست آنها بود، سپس سر قبری رفتند که صاحبش را در همان روز دفن کرده بودند، نعشی را از آن قبر بیرون آوردند و آن زنجیر آتشین را به گردنش انداختند و گفتند: ای بدبخت! تو لیاقت این زمین را نداری.

خواستند او را بیرون ببرند که رو کرد به قبر حضرت سید الشهدا علیه السلام و عرض کرد: «آقا! من مهمان تو هستم، به تو پناه آورده ام.»

ناگهان دیدم در ضریح باز شد و آقا سید الشهدا علیه السلام بیرون آمدند وبه آن دو نفر فرمودند:

« او را رها کنید؛ زیرا به من پناه آورده است»؛ پس غل زنجیر آتشین را از گردنش برداشتند و رفتند.[۸۰۸]

توسل به حضرت سید الشهدا علیه السلام

آیت الله نجابت شیرازی می فرماید:

طلبه ای که دوره ی سطح را در مشهد مقدس به پایان رسانیده بود عازم نجف اشرف شد تا در جوار مرقد مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحصیلات

---

[808] همان

عالیه خویش را ادامه دهد.
پس از مدتی یک روز به درس یکی از اساتید مشهور حوزه علمیه نجف اشرف حاضر شد و چون به روش درسی آن استاد آشنا نبود از همان ابتدا شروع کرد به پرسیدن سؤال و طرح اشکال، استاد که اشکالات او را ناوارد می دید اول با توضیحات مختصری سعی کرد او را مجاب کند؛ اما پس از اینکه متوجه شد او درس را نفهمیده و بدون جهت سؤال می کند به اون گفت: دیگر سر درس من حاضر نشو.

طلبه که از این جریان بسیار ناراحت شده بود در سر خود نقشه ای کشید تا تلافی کند و در صدد بود که این اهانت را جبران کند.

شب هنگام که استاد راهی منزل خویش بود او جلو رفت و استاد را مورد عقاب قرار داد که چرا شما در سر درس به من اهانت کردید؟

استاد او را به خانه خویش دعوت کرد و گفت: اگر به منزل من بیایی علت این امر را برایت بازگو می کنم.

آن طلبه با وجودی که از قبول کردن دعوت استاد اکراه داشت، اما چون میخواست علت این اهانت را بداند دعوت او را پذیرفت.

استد پس از آوردن چای و میوه و پذیرایی از میهمان خویش گفت:

چندین سال پیش یک سید طلبه ای که او نیز تازه به درس من آمده بود مثل تو شروع کرد به سؤال پرسیدن و اشکال گرفتن، به طوری که من در پایان عصبانی شدم و او را از جلسه درس خویش بیرون کردم؛ اما آنروز پس از پایان درس،

ناراحت بودم و خویش را سرزنش می کردم که چرا این سید اولاد پیغمبر را از درس خویش بیرون کردم.
مدت ها در صدد بودم که او را ببینم و از او معذرت بخواهم و به او بگویم که دوباره به کلاس درس بیاید؛ اما او را نمی دیدم تا اینکه پس از گذشت حدود شش ماه که دیگر من همه چیز را فراموش کرده بودم روزی او را در حرم مطهر حضرت دیدم.
بسیار خوشحال شدم و پس از معذرت خواهی از او خواستم که دوباره به درس من بیاید. اونیز پذیرفت و روز بعد سر درس من حاضر شد.
این بار نیز همچون بار قبل چیزی از درس نگذشته بود که شروع کرد به ایراد گرفتن وسؤال پرسیدن؛ اما این دفعه اشکالات او کاملا درست و بجا بود و به طوری که نتوانستم جواب برخی ازسؤالات او را بدهم.
در پایان درس به شاگردان خود گفتم: مثل اینکه من دیشب خوب مطالعه نکرده ام. ان شاء الله همین درس را در جلسه فردا به صورت شسته رفته برایتان بازگو خواهم کرد.
آن گاه سید را صدا زدم و گفتم: لطفا شما بمانید، من با شما قدری کار دارم. پس از اینکه همه طلبه ها شبهه ها و اشکلات خویش را پرسیدند و رفتند من رو کردم به آن آقا سید طلبه و گفتم:
شما پس از درس من سر درس چه کسی رفته اید که این قدر مسلط شده اید و من نتوانستم شبهات شما را پاسخ بدهم؟

سید گفت: استاد! پس از آن جریان به کربلای معلی رفتم و به جدم حضرت سید الشهدا علیه السلام متوسل شدم و از او خواستم که شما را به سزای عمل خویش برساند؛ اما در همان شب اول امام را در خواب دیدم،

ایشان به من فرمودند: فرزندم! درست نیست که در صدد انتقام باشی، این تقاضای غلطی است؛ بهتر است چیزی از من بخواهی تا دعایت را به اجابت برسانم، چیزی که که نزد تو از همه چیز با ارزش تر باشد.

من که قبلاً شنیده بودم علوم پیامبران و اوصیای آنها از طرف خداوند متعال است و به اصطلاح علم آنها لدنی است، به حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض کردم: من علم لدنی می خواهم، حضرت فرمودند: علم لدنی مخصوص انبیاء و اولیای خاص خدا است، چیز دیگری بخواه.

از خواب بیدار شدم و از دیدن این خواب بسیار در سرور و شعف بودم و تا پایان روز با خود فکر می کردم که چه بخواهم و از این لطف و عنایتی که حضرت به من فرموده اند چگونه استفاده کنم.

شب بعد دوباره حضرت را در خواب دیدم و اصرار کردم که من همان علم لدنی را می خواهم. حضرت باز همان مطلب شب پیش را تکرار فرمودند؛ اما من باز هم قانع نشدم تا اینکه در شب سوم، حضرت در خواب به من فرمودند: فرزندم علم لدنی نمی شود؛ اما من به تو چیز با ارزشی می دهم که برای همیشه از آن بهره ببری.

حضرت با اینکه در خواب به من نفرمودند آن چیز چیست، اما پس از آن خواب،

تمام چیزهایی را که از کوچکی یاد گرفته بودم به یاد آوردم و نسبت به هر مطلبی که می خواستم بفهمم با اولین بار که می خواندم یا می شنیدم، آن را می فهمیدم و حفظ می شدم و هیچ گاه دچار نیسان نشدم و خلاصه حضور ذهن عجیبی نسبت همه دانستنی هایم پیدا کردم.

استاد رو کرد به آن طلبه جوان و گفتم: اگر من در جلسه درس به تو پرخاش کردم هدفم این بود که تو هم منتبه شوی، فکر نمیکردم که در صدد تلافی برآیی.

آن طلبه که از عمل خویش شرمنده و خجل شده بود ایستاد، عذرخواهی کرد ورفت[۸۰۹]

-218

عنایت امام حسین (ع) لیه السلام به مرحوم حاج اسماعیل دولابی

آیت الله مبشر کاشانی در مورد علم اهل بیت علیه السلام فرمودند:

ائمه طاهرین، صاحبان علم هستند و هر فردی که قصد عالم شدن و بهره گرفتن از دانشی را دارد، تنها از طریق آنها است که به او عنایت می شود و اگر می بینید آیات قرآن در مورد نعمات الهی و بهشت سخن می گویند، مقصود همان معارف الهی هستند که در آنجا نصیب مؤمنان می شود.

ایشان در ادامه همین بحث از باب نمونه فرمودند: جناب آقای حاج اسماعیل دولابی که برداشت های زیبا و خوبی از آیات و روایات داشتنه اند به این دلیل

---

[809] همان

بوده است که وقتی در ایام جوانی به زیارت عتبات عالیات در کشور عراق می روند و به محضر مبارک امام حسین (ع) لیه السلام در کربلا مشرف می شوند، کنار ضریح مقدس، از آن حضرت طلب علم و معرفت می کنند. ایشان در آن حال که بسیار منقلب هستند، ناگهان مکاشفه ای برایشن پیش می آید و می بینند دست مبارکی از ضریح مقدس خارج شد و سیبی را داخل سینه ایشان قرار داد. آن گاه متوجه می شوند که امام علیه السلام به ایشان عنایت فرموده اند و آن معارفی را که بیان می کردند از حضرت سید الشهدا علیه السلام داشتنند و آن سیب هم معنی اش همان معارف و علوم بود.[۸۱۰]

-219

آیت الله مجاهدی و عنایت حضرت ابا عبدالله علیه السلام

مؤلف کتاب در محضر لاهوتیان می نویسد:

مرحوم پدرم در روزهای پایانی عمر پربرکت خود، حالات روحانی عجیبی داشتند و طوری که اغلب کادر پزشکی بیمارستان، جذب ایشان شده بودند و روزی یک ساعت در اتاق پدرم جمع می شدند و از مطالب نصیحت آمیزشان بهره می بردند.

---

[810] همان

من و آشنایان بعد از ظهر هر روز اجازه داشتیم از ایشان عیادت کنیم و مادرم شب ها در بیمارستان می ماندند.
روزی از روزها که به بیمارستان رفتم، دیدم مادرم بسیار متألم و ناراحت هستند و برای پدرم اظهار نگرانی می کنند.
وقتی عت را جویا شدم گفتند: دیشب طبق معمول، پرستار آمد و شیشه خون را به یک دست و سرم غذا را به دست دیگر آقا وصل کرد و رفت.
معمولاً سه ساعت طول میکشید تا خون و سرم تزریقی تمام شود، حدود یک ساعت گذشت و من مشغول تلاوت قرآن بودم، ناگهان تغییر حال عجیبی در آقا پیدا شد، به سرعت از جا برخاستند و در حالی که از دست ایشان خون جاری بود به نقطه ای از اتاق خیره شدند و به پهنای صورت اشک می ریختند و می گفتند:
«السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا سیدی و مولای!»
من که از دیدن این وضع شوکه شده بودم و نگران حال آقا بودم پیش رفتم و سعی کردم ایشان را روی تخت بخوابانم؛ ولی ایشان با دست ایشاره کردند که کاری به کار ایشان نداشته باشم و من به ناچار رفتم و پرستار را صدا کردم تا بیاید و جلوی خونریزی را بگیرد.
ساعتی گذشت و حال ایشان به حال عادی بر گشت و به من گفتند: دیگر در این مواقع مزاحم حال من نشوید! وقتی حضرت سیدالشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا برای عیادت من قدم رنجه می کنند من که نمی توانم مراتب ادب را به جا نیاورم.

این حالات اختیاری نیست و ممکن است از این به بعد هم تکرار شود، سعی کنید از این پس آرامش خود را حفظ کنید و نگران حال من نباشید.
روزی من و جمعی از بستگان، اطرفا تخت مرحوم آقا حلقه زده بودیم. ایشان آن روز مرتب حمد و سوره می خواندند و به سمت خاصی می دمیدند و می فرمودند: بیش از این مزاحت ایجاد نکنید، از دست من برای شما کاری ساخته نیست، رهایم کنید! ؟

پرسیدم آقا! چه کسانی مزاحم شما هستند؟ فرمودند: من سه دایی داشتم که از مالکان مقتدر منطقه در آذربایجان بودند، مادرم پیش از فوت خودش شش دانگ منطقه زراعی وسیعی را که متعلق به او بود طی دست نوشته ای به من بخشید؛ ولی بعد از درگذشت مادرم، سه برادر او که در دستگاه حکومتی آن روز نفوذ داشتند، آن منطقه زارعی را به ناحق تصاحب کردند و حق مسلم مرا نادیده گرفتند و این شد که من یک عمر با فقر و فاقه دست و پنجه نرم کنم، حالا که می بینند روزهای پایانی عمر من است ارواح آنان با حضور در این اتاق از من می خواهند که آنها را ببخشم و من هر چه برای آنان حمد و سوره می خوانم و طلب مغفرت می کنم می گویند که اینها برای ما فایده ای ندارد و شما باید قلباً از ما راضی باشید و رضایت قلبی من از آنان بعد از چهل سال خون جگر خوردن و ساختن وسوختن امکان پذیر نیست و آن حالی که لازم این رضایت است در من

پیدا نمیشود.[811]

220-

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عالم ربانی سید حسین یعقوبی نقل می کند:

برای دیدن یکی از دوستانم به نام آقای مصطفوی به یکی از روستاهای قائن رفته بودم. بعد از ورود به خانه ایشان، متوجه شدم که صاحب خانه خواب بوده و به خاطر من، او را بیدار کرده اند.

وقتی آمد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: چرا مرا از خواب بیدار کردید؟!

الان در عالم رویا مولایم امام حسین (ع) لیه السلام را با بدنی پر از زخم و جراحت دیدم، وقتی چشمم به آن حضرت افتاد، گریه ام گرفت و هر چه بیشتر گریه می کردم، زخمهای بدن آن بزرگوار التیام پیدا می کرد؛ از این رو گریه ام را ادامه دادم.

با تعجب متوجه شدم دو زخم همچنان به حال خود باقی است و گریه من در بهبود آن تأثیر نمی کند. در این وقت به من گفته شد: هر اندازه هم گریه کنی انی دو زحم التیام پیدا نمی کند.

---

[811] همان

عرض کردم: آقا جان! مگر این دو زخم چه خصوصیتی دارد؟

فرمودند: یکی از این زخم ها داغ برادرم عباس علیه السلام و دیگری داغ شهادت فرزندم علی اکبر علیه السلام است.[۸۱۲]

221- روضه های شیخ عباس قمی

آقای محدث زاده می گویند

در وقتی که مرحوم والد در مشهد مقدس بودند، مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، دهه عاشورا مجلس روضه مفصلی داشت. تمام حیاطبزرگ خانه ایشان و حتی قسمتی از پشت بام از جمعیت پر می شد.

از اول صبح، تمام منبری های درجه یک آن وقت و روضه خوان هامی آمدند و منبر می رفتند، بعد از نماز ظهر تازه مرحوم والدمنبر می رفت. کسبه در آن موقع دست از کار می کشیدند و خود رابرای منبر ایشان آماده می کردند. منبر ایشان اغلب تا یک و نیم و دو بعدازظهر طول می کشید. تمام صحن حیاط و اتاقها و پشت بام پر از جمعیت می شد.

مرحوم آیه الله آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهدمی فرمودند:

مردم توجه ویژه ای به منبر محدث قمی داشتند و هر کس در جایی بود، در وقت منبر ایشان خودش را به منزل آیه الله قمی اعلی الله مقامه الشریف می رسانید.

[812] همان

وقتی هم پای منبر می نشستند، تمام حواس آن ها به ایشان بود که چه می گویند. منبر ایشان جز اخبار واحادیث و تاریخ، چیز دیگری نبود. روضه را هم خیلی ساده می خواندند، اما چون با حال می خواندند و خودشان هم منقلب می شدند، مردم را فوق العاده منقلب می کرد.

در یکی از سال ها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیه الله حاج آقاحسین قمی، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه در باره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند. بعد از همه آن ها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند. وقتی وارد روضه شدندشروع کردند اشعار جناب ام البنین «لا تدعونی ویک ام البنین» را تا آخر خواندند. من از شدت گریه از حال رفتم. وقتی مرا به حال آوردند، دیدم یازده نفر در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند. خود ایشان هم حال عجیبی داشتند و گریه می کردند.

آقای محدث زاده اضافه کردند:

روضه مرحوم آیه الله قمی فقط دهه اول محرم بود و تا بعدازظهرادامه داشت. روزی مرحوم والد در باره رباخواری سخن گفت و آیات و روایات آن را خواند و در نکوهش آن بحث کرد. زرگری که اهل ربا بود با شنیدن سخنان نافذ او طوری منقلب شد و تکان خورد که از کثرت وحشت دیوانه شد.

آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تاصبحگاهان در مسجد هندی منبر بروند.

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبرکه حدود 12پله داشت می رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند.

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود.تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین وروحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خداشاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده ونشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگواری و تحقیقات مسلمه – نه روایات مرسله اهل مقاتل– از ورود خامس آل عبا(ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن خلدآشیان بود.«

منبر ایشان هم حکم درس را داشت که در ساعت معینی می آمدند.

مجلس صاحبی نداشت که معلوم باشد بانی کیست. همه علما و بزرگان حتی مرجع عالی قدر مرحوم آیه الله اصفهانی اعلی الله مقامه که شخصیت بی نظیری بودند، همچنین مراجع دیگر کنونی و گذشته نجف شرکت می فرمودند.

مجلسی فوق العاده بود هم از نظر جمعیت و هم از نظر محتوا. ومنبر مرحوم والد یک ساعت، گاه یک ساعت و ربع و گاهی هم یک ساعت و نیم، و روز عاشورا دو

ساعت طول می کشید. حتی در شب عاشورا اگر آقایان علما به کربلا می رفتند عموما زود برمی گشتند، وگرنه رفتن به کربلا را به روز عاشورا می انداختند.

وقتی مجلس پدرم در مسجد هندی تمام می شد، می رفتند به زیارت حضرت سیدالشهدا(ع).

مجلس عاشورای ایشان واقعا عجیب بود. روز عاشورا وقتی ایشان روی منبر می نشستند، اول می فرمودند:

« عظم الله اجورنا بمصابنا الحسین(ع»).

و بعد شروع می کردند به بیان وقایع روز عاشورا، و مقتل می خواندند. مطالب را به گونه ای بیان می کردند که جریان عاشورامجسم می شد، و حالت عجیبی به مردم دست می داد.[۸۱۳]

222- عبادت امام حسین(ع)

«به امام سجاد(ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟فرمود: تعجب‌می‌کنم که من چگونه متولد شدم.زیرا پدرم در هر شبانه روز،هزار رکعت‌نماز می‌خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین(ع)را شنید،گفت:

---

[813] مجله _ پیام حوزه 23 شماره، 1378 پاییز

بخدا سوگند!شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نمازبود وروزهای زیادی را به روزه می‌گذراند.[814]

223- شجاعت امام حسین(ع)

وقتیکه امام در کربلا یاران خودرا از دست داد وهمگی بشهادت‌رسیدند،نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی‌شد بلکه صورت‌مبارکش برافروخته‌تر وشاداب‌تر می‌شد.

امام بود وچندهزار نفر لشگر دشمن.ولی وقتیکه امام حمله می‌کرددشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می‌کردند از مقابل امام‌می‌گریختند.وهنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بتن وجنگ با شمشیر برامام پیروز شوند،صدای عمرسعد که فرمانده دشمن بود،بلند شد که‌می‌دانید این مرد کیست؟اوفرزند شیرخدا،علی(ع)است.باید اوراسنگباران کنید وهجوم یک دفعه‌ای براو ببرید!وتنها با حمله‌ناجوانمردانه توانستند امام را خسته ومجروح وسپس شهید بنمایند.»[815]

224-

[814] اهل البیت ص270

[815] لهوف-منتهی الامال و..

خصائص الحسینۀ:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع)است که در کسی دیگری نیست ازجمله:

1-روضۀ او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم(ع)خوانده شد.

2-همۀ پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته وبه حضرت سلام‌کنند.

3-چهارفرسخ در چهارفرسخ جزء کربلا می باشد

خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت وخاک این قسمت،شفامیباشد.

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا میرفت،مشگی با خود داشت که مدفوع‌خود را در آن می کرد ودر خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.

4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.

5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش‌بیشتر،ثوابش عظیم تر است.

6-سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.

7-در رجعت ،اولین امامی که زنده می شود وهمو بدن امام مهدی (ع)رابعد از شهادتش غسل می دهد،امام حسین (ع) است.

8-او شش ماهه متولد شد وبرشهادتش آسمان وزمین گریست.

9-مصیبتِ شهادت او،بزرگترین مصیبت می باشد.

10–او لقب ثارالله را دارد.

11–امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.

12–بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.[816]

–225 lërë lvD¾ P×ßÇd

یزید بن معاویه از قاتلان اصلی امام حسین علیه‌السلام است.

او پسر معاویهٔ بن ابی‌سفیان است. تولد یزید، سال بیست و ششم (ه.ق) بود و در سن سی و هشت سالگی به هلاکت رسید. آغاز حکومت او سال شصت (ه.ق) و مدت حکومتش سه سال و اندی بود.

یزید بدنی چاق و ستبر وس ر و روی پرمویی داشت، نام مادر او «میسون» دختر «بجدل کلبیه» است.

از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون، غلامی داشت به نام سفاح که با میسون رابطه‌ی نامشروع داشت، وقتی میسون را که بیابان نشین بود در وادی حوارین، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود و پس از زایمان معاویه آن را از خود پنداشت.

مدت خلافتش سه سال و هشت ماه بود و سال 64 (ه. ق) به هلاکت رسید.

---

[816] خصائص الحسینیه-شوشتری

معاویه در سالهای آخر زندگی، همه‌ی تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، می‌دانست تا حسین بن علی علیه‌السلام در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی‌دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب داد و بزرگان بنی‌هاشم و حضرت اباعبدالله علیه‌السلام را برای شرکت در آن ملجس فراخواند. وقتی امام علیه‌السلام وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام پرسید. آنگاه پیرامون بیعت با یزید سخن به میان آورد و مقداری درباره‌ی یزید صحبت کرد. ابن‌عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله علیه‌السلام با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه، من هستم، آنگاه خود برخاست و فرمود: «پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده‌ای هر چند طولانی بگوید نمی‌تواند از تمام جوانب ارزشها و فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری نیز بیان دارد. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردی تا برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی، اما هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی‌خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد، و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغها را خیره کرد.

تو در تعریف خود و یزید آنقدر زیاده گفتی که دچار تندروی شده‌ای و دیگران

را از بخششها آنقدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه‌ی حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آنکه شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت.

امروز دانستیم آنچه را که درباره‌ی یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد صلى الله علیه و آله و سلم و تلاش دارای ذهن مردم را درباره‌ی یزید به انحراف کشانی، گویا فردی ناشناسی را تعریف می‌کنی، یا صفات فرد پنهان شده‌ای را بیان می‌داری، یا چیزهایی از یزید می‌دانی که مردم نمی‌دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت.

پس بگو که یزید با سگهای تحریک شده بازی می‌کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می‌دهد با زنان معروف به فساد سرگرم است، و به انواع لهو و لعب بازیهای حرام خوش می‌گذراند، او را می‌بینی که در اینگونه از کارها نیرومند است، معاویه رها کن اینگونه دگرگونیها را که به وجود می‌آوری. معاویه از آنهمه ستمکاریها که بر این مردم روا داشتی تو را کافی نیست که می‌خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟

پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی‌توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش تازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم بر هم زدن نمانده است. پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. معاویه! تو را می‌نگریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می‌داری، و ما را از میراث پدرانمان

بازمی‌داری، در حالیکه سوگند به خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از لحظه‌های پس از ولادت به آن کرامتها گرامی داشت.

اما شما از همان اولین لحظه‌های وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امانت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحولات سختی پدید آوردید، و هر چه خواستید انجام دادید. و گفتید: چنان بود و چنین خواهد شد تا آنکه ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران حکومت به دست تو رسید. پس در اینجا باید عبرت گیرندها عبرت گیرند.

تو در این مجلس از عمروعاص نام بردی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرتی داشت و آن را به حساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد. در حالیکه در همان زمان بد رفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آرام کردن مردم فرمود:

« ای جمعیت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می‌دهم نه دیگران».

کسی که در آن روز او را بر کنار کردند چگونه امروز می‌تواند در حساس‌ترین لحظه‌ها در امت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟ معاویه تو چگونه مورد اعتمادی که پیرامون تو را انسانهایی گرفته‌اند که مورد اعتماد ما نیستند، و در دین آنها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟ تو مردم را نسبت به یزید

اسراف کننده در فساد و فریب خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را همچنان در باقیمانده‌ی عمرشان در اشتباه و انحراف نگه داری؟ که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی؟ همانا این زیانکاری آشکار است، و من از .پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می‌کنم

مسعودی، مورخ شهیر اسلام، در کتاب معتبر «مروج الذهب» می‌گوید: «... و کان یزید، صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهور و منادمهٔ علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن‌زیاد و ذلک بعد قتل الحسین علیه‌السلام». ابن‌کثیر می‌نویسد: یزید، مردی عیاش، خوش گذران و دارای مجموعه‌ای از حیوانات شکاری همانند باز، عقاب، سگ، میمون و پلنگ بود. و .شراب خوار قهاری بود. و بارها نماز او به خاطر مستی‌اش فوت می‌شد

پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام در حالی که ابن‌زیاد را در کنار خود نشانده بود بر سر سفره‌ی شراب نشسته، به ساقی خود می‌گفت: جام شراب ده، تا نفسی تازه کنم و جامی دیگر هم به این فاسق ابن‌زیاد بده آن محرم راز و .امانتدارم و صاحب پیروزی و پیکارم

یزید، در میان حیوانات گوناگون که برای سرگرمی خود نگهداری می‌کرد، میمونی داشت که به آن خیلی علاقه‌مند بود و این میمون را «ابوقیس» نام نهاده بود. او این میمون را در کنار تخت می‌نشاند و تخت و متکایی مخصوص برایش قرار می‌داد. او این میمون را سوار بر یک الاغ وحشی، که به همین منظور تربیت شده بود، می‌کرد. و این مرکب سواری مخصوص میمون دارای زین و افسار و

تشریفات بود. و در روزهای جشن در مسابقات شرکت داده می‌شد. برای ابوقیس، پیراهنی از حریر سرخ و زرد که حاشیه و کناره‌اش دوخته بود آویزان بود و بر سرش کلاهی از حریر رنگارنگ بود. مهمترین جنایات یزید از این قرار است:

- واقعه حره یا قتل عام مدینه :

در تمام تواریخ معتبر اسلامی، مانند تاریخ طبری، یعقوبی، ابن‌اثیر، مسعودی و... این جنایات را ثبت کرده‌اند که به طور فشرده از «مروج الذهب» مسعودی به آن اشاره می‌کنیم. مسعودی گوید: «چون دامنه‌ی ظلم و جنایت و فسق و فجور یزید به همه جا کشیده شد، مردم به پا خاستند. در مدینه (مرکز وحی و پایگاه پیامبر) که هنوز تعداد کثیری از مهاجرین و انصار در قید حیات بودند، بیشتر نسبت به جنایات یزید حساسیت نشان می‌دادند، خصوصا کشتن امام حسین علیه‌السلام فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، و فسق و فجور و شرابخواری و حکومت فرعونی یزید و به خاطر آن، مردم سر به شورش زدند. آتش خشم و اعتراض در حجاز شعله‌ور شد. مردم شورش کردند و فرماندار یزید به نام «عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان» را از شهر بیرون کردند، و به رهبری تنی چند از بزرگان مهاجر و انصار و تابعین، حکومت خودمختار تشکیل دادند. مدینه موضع سازش ناپذیری داشت و جز قیام علیه نظام اموی، راه دیگر نمی‌شناخت، و با تشکیل مجمعی در مسجد رسما از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند. بارزترین چهره‌ی رهبری این حرکت چهره‌ی «عبدالله»،

فرزند «حنظله غسیل الملائکه» است و مردم به طور موقت تا روشن شدن اوضاع با او بیعت کردند. آنان عناصر کاخ نشین اموی را که در منزل بزرگشان «مروان حکم» جمع شده بودند، از مدینه بیرون کردند، و بدین ترتیب پایتخت اولیه اسلام از نفوذ امویان خارج شد، به محض رسیدن این خبر به مرکز، یزید یکی از خطرناکترین و پست‌ترین یارانش یعنی «مسلم بن عقبه» را با لشکری جرار (حدود پنج هزار نفر) برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد، او و نیروهایش به مدینه رسیدند و در بیابانی به نام «حره» اردو زدند. مردم مدینه، به سر کردگی «عبدالله بن حنظله» و «عبدالله بن مطیع» به دفاع پرداختند، اما مردم بی‌دفاع در مقابل یورش مغول‌وار لشکر یزید، شکست خوردند و آنان وارد شهر شدند. و از کثرت خون ریزی، حمام خون به راه انداختند و مردم به شکل فجیعی قتل‌عام گردیدند و تعداد کثیری از بنی‌هاشم و قریش و سایر مردم، مظلومانه به دست عمال یزید کشته شدند. آمادگی مدینه برای رویارویی با سپاه نیرومند و سازمان یافته دشمن بسنده نبود، بدین جهت آرزوی استقلال طلبانه‌ی آنها با شکست در جنگ «حره» و هتک حرمت آنها خاتمه یافت. مورخین می‌نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عام شدند، بطوری که از «بدریون» کسی زنده نماند. و حدود 900 دختر باکره، توسط سربازان یزید هتک حرمت شدند و یزید به «مسلم بن عقبهٔ» فرمانده‌ی نیروهایش دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه، سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و

سربازانت حلال است. و آنان هر آنچه می‌خواستند کردند. در تاریخ فخری، گوید: پس از واقعه‌ی حره، مردم مدینه هنگامی که دختر خود را شوهر می‌دادند، بکارت او را تضمین نمی‌کردند. بعضی گفته‌اند: در این قتل عام بیش از چهار هزار نفر کشته شدند، و سپس عامل یزید مردم را جمع کرد و گفت: باید به عنوان «برده‌ی یزید» بیعت کنید و آنان را بردگان می‌خواند. آری این واقعه، در سال شصت و سوم ه.ق، به وقوع پیوست و از آنجایی که لشکر یزید، در ریگزاری (اطراف مدینه) به نام «حره» اردو زدند و از آن پایگاه به شهر حمله‌ور شدند، در تاریخ، آن را به نام «واقعه حره» ثبت کردند.

-حمله به مسجدالحرام :

یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به مسلم بن عقبه فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکه برای سرکوبی نهضت «ابن‌زبیر» حرکت کند. تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از «مسلم» به «مسرف یا مجرم» تغییر داد و خداوند بخاطر کثرت جنایاتش او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکه در جایی، به نام «قدید» مرض سختی گرفت و با آن به درک واصل شد که لعنت خدا بر او باد. نیروهای سرکوبگر یزید، پس از مرگ فرمانده‌شان، تحت فرماندهی جنایتکار دیگری به نام «حصین بن نمیر» که از جانیان معروف بود و در کربلا در قتل امام حسین علیه‌السلام شرکت فعال داشت، قرار گرفتند. «حصین»، نیروهایش را به طرف مکه حرکت داد و تمام نقاط سوق الجیشی شهر را سنگربندی نمود. «عبدالله زبیر» که خود را حاکم مسلمین

می‌دانست، احساس کرد نمی‌تواند در مقابل لشکر جرار شام، به سرکردگی «حصین» مقاومت کند، خود را به مسجدالحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آنجا را پناهگاه خود قرار داد. «حصین» و لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد، موضع گرفتند و منجنیق‌های پرتاب سنگ و عراده‌ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر قوای اموی توانسته بودند موضع مدینه را درهم شکنند، ولی موضع مکه سخت بود و «ابن‌زبیر» دامنه‌ی جنبش را به حجاز و عراق و مصر گسترش می‌داد. «ابن‌زبیر» در کعبه متحصن شد و دروازه‌های شهر را بست، فراریان جنگ «حره» و گروهی از خوارج نجدی و «ازارقه» و مختار ثقفی، که بسان شخصیت نیرومند سیاسی، در آمده بود به یاری ابن‌زبیر شتافتند.

عبدالله بن زبیر و تعدادی از یارانش از جمله کسانی بودند که مسجدالحرام را پایگاه خود قرار داده بودند. «حصین بن نمیر» فرمان حمله را برای کشتن و دستگیری ابن‌زبیر و یارانش، به مسجدالحرام صادر کرد. سنگهای بزرگ، بوسیله منجنیق‌ها به سوی کعبه پرتاب شد و عراده‌ها بوسیله‌ی سنگهایی که با پارچه‌های آغاشته به مواد اشتغال‌زا، در حالی که شعله‌ور بود، خانه کعبه را گلوله باران کردند. کعبه ویران گردید و بناهای اطراف آن به آتش کشیده شد.

مسعودی اضافه می‌کند که: در اثر این جنایت، صاعقه‌ای از آسمان بر لشکر شام فرود آمد و جمعی از آنان را به هلاکتر ساند و این واقعه در روز شنبه، سوم ربیع الاول، در سال شصت و سه ه.ق، به وقوع پیوست. یازده روز پس از این جنایت .یزید بن معاویه به هلاکت رسید

اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام عده‌ای را برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند. یزید، آنها را احترام کرد و جوایز ارزنده‌ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند اما در در بازگشت از شام شروع به بدگویی یزید نمودند و گفتند ما از نزد مردی می‌آییم که اصلا دین ندارد، شراب می‌خورد، طنبور می‌نوازد و با سگها بازی می‌کند. منذر بن زبیر - یکی از فرستادگان به نزد یزید - در بازگشت از شام گفت: همانا یزید یکصد هزار سکه به من جایزه داد ولی این مانع آن نمی‌شود که راجع به او سخن نگویم، به خدا .سوگند او مست می‌شود بگونه‌ای که نماز را ترک می‌کند

وقتی امام حسین علیه‌السلام متوجه شد که معاویه با روشهای گوناگون سعی در مطرح کردن یزید را دارد و برخلاف قراردادنامه‌ی صلح، حکومت را می‌خواهد به گونه‌ای موروثی در بنی‌امیه نگه دارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانی‌های حساب شده، با فرستادن نامه‌های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد. از این رو امام علیه‌السلام فرمود: «ای معاویه! پسرت را جانشین خود قرار دادی، او نوجوانی است که شراب می‌خورد، و با سگها بازی می‌کند، به امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کسی برعهده گیرد که شراب می‌خورد؟ و با فاسقهای زمان و شرور، مست کننده می‌نوشد، شرابخوار بر یک درهم پول امین نمی‌باشد، چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟ معاویه! بزودی

با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر دفترهای توبه بسته خواهد بود.»[817]

226- شعرای مرثیه خوان

شعرگویی و شعرخوانی در رثای سیدالشهداء (ع)، درس ها و پیام های بزرگ و سازنده ای دارد؛ درس عزّت، شجاعت، ایثار، آزادگی، غیرت دینی، شهادت طلبی، اصلاح طلبی، امر به معروف، نهی از منکر، اخلاص، جهاد و هجرت. این درس ها، مسئولیت شیعه بودن را یادآوری می کند و باید با شعر شاعران عاشورا زنده و پایدار بماند و همواره راهنمای بشریت باشد.

گریستن از روی آگاهی و شعور دینی همراه با سرودن و خواندن و شنیدن شعر حسینی، اظهار هماهنگی قلب و عقل انسان با روح و ماهیت حماسه حسینی است. گریه بر مصائب اهل بیت : و به ویژه گریه بر مصائب بی نظیر کربلا، نشانه آمادگی روحی پیروان امامان برای ایثار و فداکاری است. گریه روزانه بر سالار شهیدان، روح مبارزه و انقلاب را در حسینیان بیدار می کند. اشک ریختن با یاد مصائب اهل بیت: عامل رهایی از غفلت و دلیل هوشیاری، استواری و پایداری رهروان راه کربلا و عاشورای حسینی است.

از امام صادق (ع) بیش از هر امامی حدیث در پاداش گریه به همراه شعرگویی و شعرخوانی بر امام حسین (ع) نقل شده است. در این احادیث، بالاترین پاداش

---

[817] «مروج الذهب» مسعودي

الهی، که تضمین ورود به بهشت است، برای شعرسرایی و شعرخوانی درباره مصائب سالار شهیدان و اهل بیت : و یاران فداکارش ذکر شده است.

الف. شعرگویی جعفر طائی در حضور امام صادق (ع)

فرمودند: به من خبر *جعفربن عفّان طائی* می گوید: امام صادق (ع) به *زید شحّام* رسیده است که تو درباره امام حسین (ع) شعر می گویی و خوب شعر می سرایی. *جعفر طائی* عرض کرد: آری. سپس شعرش را خواند و امام صادق (ع) و کسانی که در اطراف آن حضرت بودند، گریستند، به گونه ای که اشک های امام بر صورت و محاسن ایشان جاری شد. بعد امام به وی فرمودند: ای جعفر، به خدا سوگند! فرشتگان مقرّب خدا در اینجا تو را مشاهده کردند و شعرت را درباره امام حسین (ع) شنیدند و همانند ما و بیش از آن گریستند و خداوند برایت در همین ساعت، بهشت را واجب گرداند و تو را آمرزید. آن گاه امام (ع) فرمودند: آیا بیشتر برایت بگویم؟ *جعفر* گفت: آری، سرور من. امام صادق (ع) فرمودند: هیچ کس نیست که درباره امام حسین (ع) شعری بگوید و با آن بگرید و بگریاند، مگر اینکه خداوند بهشت را برایش واجب می گرداند و او را می آمرزد.[۸۱۸]

مطابق این حدیث، شعرگویی در مصائب امام حسین (ع) و گریستن و گریاندن وسیله آمرزش گناهان و عامل بهشتی شدن شاعر است. گریستن امام صادق (ع) با شنیدن شعر در مصیبت امام حسین (ع)، اهمیت گریستن بر مصائب اباعبداللّه

---

[818] . محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 464

(ع) را آشکار می سازد. حضور فرشتگان مقرّب الهی در مجلس شعرگویی در رثای امام حسین (ع) و اشک ریختن و گریستن فرشتگان اهمیت و اعتبار شعرگویی شاعران در مصیبت امام حسین (ع) و مجلس شعرخوانی را اثبات می نماید.

ب. انشاد شعر مکفوف در مجلس امام صادق (ع)

صالح بن عقبه از *ابوهارون مکفوف* نقل کرده است که امام صادق (ع) به من فرمودند: درباره امام حسین (ع) برایم شعر بخوان. من هم شعری خواندم. فرمودند: همان گونه که به رقّت شعر می خوانید برایم شعر بخوان! پس شعر خواندم. آن گاه امام صادق (ع) فرمود: ای *ابوهارون*، هر کس درباره امام حسین (ع) شعری بخواند، پس بگرید و ده تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته می شود و هر کس در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و خود بگرید و پنج تن را بگریاند، برای آنان بهشت نوشته شود و هر کس در رثای امام حسین (ع) شعری انشاد نماید و پس بگرید و یک تن را بگریاند برای هر دو (خواننده و شنونده شعر) بهشت نوشته می شود و هر کس نزدش امام حسین (ع) یاد شود و از چشمش به قدر بال مگسی اشک بیاید پاداشش بر خداست و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود.

براساس این حدیث، شعرسوزناک حسینی،که شاعرش آن را با رقّت قلب بخواند، خود بگرید و دیگران را بگریاند، عامل رشد و تکامل معنوی شاعر و شنونده و سرانجام آن بهشت است. گریه شاعری که در رثای امام حسین (ع)

شعر بگوید و گریه شنونده ای که آن را بشنود نمایانگر جهت گیری فکری و اهداف رفتاری حسینی در آنان است. شاعر عارف گریان بر مصائب امام حسین (ع) سعی می کند هرگز گناه نکند و فرهنگ عاشورایی حسینی او را از گناه بازمی دارد و در نهایت، با شعر حسینی به بهشت خواهد رفت.[۸۱۹]

ج. شعرخوانی ابوعماره در محضر امام صادق (ع

علی بن مغیره می گوید : ابوعماره منشد گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: در رثای حسین بن علی (ع) برایم شعر بخوان. من هم شعری خواندم. آن حضرت گریست. دوباره شعر خواندم، آن حضرت گریست. پیوسته شعر می خواندم و آن حضرت می گریست، تا جایی که صدای گریه از خانه به گوشم رسید. آن گاه امام صادق (ع) به من فرمودند: ای ابوعماره، کسی که در مصیبت امام حسین (ع) شعری بخواند، پس پنجاه تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و چهل تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در ارتباط با امام حسین (ع) شعری بخواند و سی تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که در رثای امام حسین (ع) شعری بخواند و ده تن را بگریاند بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و یک تن بگرید بهشت برای اوست، و کسی که برای امام حسین (ع) شعری

---

[819] محمّدبن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،1400، ص 190 / ابن قولویه، کامل الزیارات، 1381، ص 337 /محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 4655.

بخواند و خود اشک بریزد بهشت برای اوست، و کسی که درباره امام حسین (ع) شعری بخواند و خود را به هیأت گریه درآورد، بهشت برای اوست.[820]

227-

در اجر و ثواب گریه بر امام حسین علیه السّلام

اجر و مزد گریه برای آن حضرت بسیار عظیم و بزرگ است و خداوند خود ضامن آن می‌باشد.

گریه برای آن حضرت سختی‌های زمان احتضار را از بین می‌برد زیرا امام صادق علیه السّلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: آیا مصائب آن جناب (امام حسین علیه السّلام) را یاد می‌کنی؟

عرض کرد: بلی والله مصائب ایشان را یاد کرده و گریه می‌کنم.

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت تو را می‌کنند که سبب روشنی چشم تو باشد.

همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین (علیه السّلام) سبب می‌شود که ملک الموت بر تو مهربان‌تر از مادر گردد.

گریه بر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السّلام) باعث راحتی در قبر، فرحناک و شادان شدن مرده، شادان و پوشیده بودن او در هنگام خروج از قبر است در

---

[820] محمّدبن علی صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص19 و 192 / ابن قولویه، کامل الزیارات، ص 339 و 340 / محمّدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 10، ص 465 و 4666.

حالی که او مسرور است فرشتگان الهی به او بشارت بهشت و ثواب الهی را می‌دهند.

اجر و مزد هر قطره آن این است که شخص همیشه در بهشت منزل کند.[821] گریه کننده بر امام حسین علیه السّلام در بهشت با ایشان و هم درجه ایشان خواهد بود.[822]

شیخ جلیل جعفر بن قولویه در کامل از ابن خارجه روایت کرده است:
روزی در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم و امام حسین علیه السّلام را یاد کرده و از او نام بردیم. حضرت صادق علیه السّلام بسیار گریستند و ما نیز به تبع ایشان گریستیم. پس حضرت صادق علیه‌السّلام فرمودند که امام حسین علیه السّلام می‌فرمود من کشته گریه و زاری (اشکم) هستم نام من در نزد هیچ مؤمنی برده نمی‌شود مگر آن که محزون و گریان می‌شود.
در روایت آمده است هیچ روزی نبود که اسم امام حسین علیه السّلام در نزد امام صادق علیه السّلام برده شود و آن امام در آن روز تبسمی بر لب بیاورند. آن حضرت در تمام روز گریان و محزون بودند و می‌فرمودند: امام حسین علیه السّلام سبب گریه هر مؤمن است.
شیخ طوسی و شیخ مفید از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: نَفَس کسی که برای مظلومیت ما محزون است تسبیح است و

---

[821] بحارالانوار، ج44، ص289 و کامل الزیارات باب32، ص101
[822] بحارالانوار /44/278/ امالي صدوق مجلسي 17/ ص68

اندوه و ماتم او عبادت خدا و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان جهاد در راه خداست .[823]

شیخ کشی(ره) از زید شحام روایت کرده است که: من با جماعتی از کوفیان در خدمت امام صادق علیه السّلام بودیم، جعفر بن عفان وارد شد . حضرت او را اکرام کردند و نزدیک خود نشاندند و فرمودند یا جعفر!

جعفر عرض کرد: جانم، خدا مرا فدای تو کند.

حضرت فرمودند: به من گفته‌اند تو در مرثیه و عزای حسین (علیه السّلام) شعر می‌گوئی.

جعفر عرض کرد: بله، فدای تو شوم.

حضرت فرمودند: پس بخوان.

جعفر شروع به خواندن مرثیه نمود، حضرت امام صادق علیه السّلام و حاضرین مجلس گریستند.

حضرت آنقدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد.

پس از آن حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: به خدا سوگند، که ملائکه مقرب در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را که در مصائب حسین (علیه السّلام) خواندی شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمت‌های آن برای تو واجب گردانید و گناهان تو را آمرزید.

پس امام فرمودند: ای جعفر می‌خواهی که زیادتر بگویم؟

---

[823] منتهي الآمال ، ج 1، ص 538

.جعفر عرض کرد: بله، ای سید من

حضرت فرمود: هر که در مرثیه حسین (علیه السّلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند، حق تعالی او را بیامرزد و بهشت را برای او واجب می‌گرداند. [۸۲۴]

شیخ صدوق (ره) در امالی از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند: ماه محرم ماهی بود که اهالی جاهلیت، جنگ و قتال را در آن ماه حرام می‌دانستند، ولی این امت جفاکار خون‌های ما را در آن ماه حلال دانستند و حرمت ما را هتک کرده و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند. آتش در خیمه‌های ما افروخته و اموال ما را غارت کردند. حرمت حضرت .رسالت (صلی الله علیه و آله) را در حق ما رعایت نکردند

همانا مصیبت شهادت حسین (علیه السّلام) دیده‌های ما را مجروح گردانید و اشک ما را جاری کرده . عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مورث .کرب و بلاء ما گردید

پس باید بر حسین بگریند، همانا گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را فرو .می‌ریزد

سپس حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم چون ماه محرم داخل می‌شد کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید. و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می‌شد تا روز عاشورا. آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می‌فرمود: امروز روزی .است که حسین (علیه السّلام) شهید شده است

---

[824] منتهي الآمال ، ج 1، ص 539

و همچنین شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده: هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه گریه او باشد حق تعالی روز قیامت را برای او روز شادی و سرور گرداند و دیده‌گانش در بهشت به نور ما روشن شود. [۸۲۵]

از ریان بن شبیب روایت شده است که گفته روز اول محرم به خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم حضرت فرمودند: ... ای پسر شبیب اگر بر حسین (علیه السّلام) گریه کنی و آب دیده‌گان تو بر روی تو جاری شود حق تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره تو را می‌آمرزد خواه اندک باشد و خواه بسیار.

ای پسر شبیب: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناهی نداشته باشی حسین (علیه السّلام) را زیارت کن.

ای پسر شبیب اگر می‌خواهی که در غرفه‌ای از بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرین محشور شوی قاتلان حسین (علیه السّلام) را لعنت کن.

ای پسر شبیب اگر بخواهی مانند شهدای کربلا باشی و ثواب آنها را داشته باشی هر گاه مصیبت آن حضرت را یاد کردی بگو: یا لَیتَنی کُنتُ مَعَهُم فَاَفُوزَ فَوزًا عَظیماً؛ ای کاش من با ایشان بودم و رستگاری عظیمی می‌یافتم.

ای پسر شبیب اگر می‌خواهی در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و در شادی ما شاد. بر تو باد ولایت و محبت ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعالی او را در قیامت با آن محشور می‌گرداند.

---

[825] منتهي الآمال ، ج 1، ص 540

ابن قولیه با سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکنوف که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام مشرف شدم آن حضرت فرمودند. که برای من مرثیه حسین (علیه السّلام) بخوان. من نیز شروع کردم به خواندن.

امام فرمود: به این صورت نخوان به همان سبک و سیاقی که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین (علیه السّلام) می‌خوانید بخوان. پس من خواندم.

حضرت گریستند و من ساکت شدم.

فرمود: بخوان، من خواندم تا آن اشعار تمام شد.

حضرت فرمود: باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار: یا مَریَمُ قومُی فَاندُبی مَولاکِ وَ عَلیَ الحُسَین فَاسعَدی بِبُکاکِ

پس حضرت بگریست و زن‌ها هم گریستند و شیون نمودند و هنگامی که از گریه آرام شدند فرمودند: ای اباهارون هر کس برای حسین (علیه السّلام) مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می‌شود. و سپس فرمودند: هر کس امام حسین علیه السّلام را یاد کند و بر او گریه کند بهشت بر او واجب می‌شود. [۸۲۷]

به سند معتبر از عبدالله بن بکر روایت کرده‌اند که گفت: روزی از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم که یابن رسول الله اگر قبر حضرت امام حسین علیه‌السّلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟

---

[826] منتهي الآمال ، ج 1، ص 541

[827] منتهي الآمال ، ج 1، ص 542

حضرت فرمود: ای پسر بکر چه بسیار عظیم است سؤال تو به درستی که حسین بن علی علیهماالسّلام با پدر و مادر و برادر خود در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و با آن حضرت روزی خورده و شادمانی می‌کنند.

گاهی بر جانب راست عرش آویخته و می‌گوید پروردگارا وفا کن به عهدی که با من بسته‌ای و نظر می‌کند بر زیارت کنندگان خود، ایشان را با نام‌هایشان و نام پدرانشان می‌شناسند. و نظر می‌کنند به سوی آنهائی که بر او گریه می‌کنند و برایشان طلب آمرزش کرده و از پدرانشان می‌خواهند که برای آنها استغفار کنند و می‌گویند:

ای گریه کننده بر من اگر بدانی خدا چه جیزی برای تو مهیا کرده از ثواب‌ها، هر آینه شادی تو زیادتر از اندوه تو خواهد شد.

آن بزرگوار از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد. [828]

ارزش قطره اشک برای امام حسین علیه السلام

قطره‌ای از آن اگر در جنهم بیفتد آتش و حرارت آن را خاموش می‌کند.

ملائکه خود آن اش‌کها را گرفته و در شیشه‌ای ضبط می‌کنند.

برای هر عملی ثواب محدودی است جز ثواب آن اشک که اجر آن محدودیتی و یا اتمامی ندارد.

چشم گریان در عزای امام حسین علیه السّلام و ارزش آن

---

[828] منتهي الآمال ، ج 1، ص 543

اگر اشک بر امام حسین علیه السّلام دارای این همه اعتبارست یقینا چشمی که در عزای او گریان باشد نیز خواص و ویژگی‌های مربوط به خود را دارد.

خواص چشم گریان در عزای امام حسین علیه السلام

آن چشم در نزد خداوند از تمام چشم‌ها محبوب‌تر است.

همه چشم‌ها در روز قیامت گریانند مگر چشمی که بر امام حسین علیه السّلام گریه کرده باشد.

آن چشم روشن شود به نور کوثر و نظر به آن.

آن چشم را ملائکه تبرّک می‌کنند و اشک را خود از آن پاک می‌کنند.

خواص گریه برای امام حسین علیه السلام

هر کسی که تا به حال خداوند این مرحمت را در حق او نموده باشد و توانسته باشد قطره اشکی در عزای آن حضرت از دیدگان جاری سازد به خوبی آثار و برکات نورانی و حالات معنوی وصف ناشدنی آن را در یافته اما گریه برای آن حضرت خواصی مربوط به خود را دارد که ما اجمالاً بعضی از آن را ذکر می‌کنیم:

صله حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. [۸۲۹]

مساعدت و یاری حضرت زهرا سلام الله علیها است زیرا آن مکرمه هر روز در عزای فرزندنش می‌گرید. [۸۳۰]

اداء حق پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و ائمه هدی علیهم السّلام است.

گریه برای آن حضرت تأسی به انبیاء، ملائکه و عبادالصالحین خداوند است.

---

[829] بحارالانوار /45/207، کامل الزیارات باب 26 ص81

[830] بحارالانوار /45/208/209، کامل الزیارات باب ص82

اداء مزد رسالت پیامبر است زیرا در قرآن آمده که مزد رسالت پیامبر مودّت ذی القربی (دوستی با خاندان رسول خدا) است. ترک آن جفا به آن حضرت است. [۸۳۱]

تسلی دهنده دل از جمیع گریه‌ها و اندوه‌ها است. [۸۳۲]

خواص مجالس ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام

کسانی که در مجالس ذکر او شرکت می‌کنند به خوبی حال و هوای آنجا را درک کرده و ارتباط معنوی عمیقی با حضرتش برقرار می‌سازند، اما بر طبق احادیث و روایات متعدد مجالس آن حضرت دارای ویژگی‌هایی است:

1- هر کس بنشیند در مجالسی که در آن به امر ائمه علیهم السّلام پرداخته شده و ذکر مصائب آنان است دل او نمی‌میرد در آن روزی که دل‌ها می‌میرند. [۸۳۳]

2- اینگونه مجالس محبوب خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می‌باشد. [۸۳۴]

3- نَفَس فرد عزادار در آن مجلس تسبیح خداوند است. [۸۳۵]

4- این مجالس محل نَظَر حضرت امام حسین علیه السّلام است. زیرا آن جناب در عرش است و از آنجا به سوی سرزمین کربلا و زوّار و گریه‌کنندگان خود نظاره می‌کنند. [۸۳۶]

---

[831] بحارالانوار ، ج 45، ص 205 وکامل الزیارات ، باب 26، ص 79

[832] ترجمه خصائص الحسینیه ، ص 257

[833] بحارالانوار /44/278، امالي صدوق مجلسي 17 ص68

[834] بحارالانوار /42/282، قرب الاسناد ص) 18

[835] بحارالانوار /44/278، امالي صدوق ، مجلس 17، ص 68

[836] بحارالانوار /44/292، کامل الزیارات باب 32ص103

5- ملائکه مقرب خداوند درآن مجلسی حاضر می شوند.

6- مجلس عزای امام حسین علیه السّلام هر جا بر پا شود آنجا قبه و بارگاه اوست .

7- معراج گریه‌کنندگان است زیرا که محل نزول صلوات و رحمت الهی و غفران ذنوب و ... است.

8-این مجالس از دیگر مجالس اشرف و افضل است.[837]

228- ÚClièz ÖÔÆ ok CoßzDµ évDØd

معمولا شهدای دفاع مقدس در وصیتنامه های خود به حماسه حسینی و اظهار اراد و عشق انها به سیدالشهداء و فرزندان و برادران ویارانش را ابراز نموده اند. که به بعضی اشاره می شود:

« از مصائب سالار شهیدان یادکنید و برای امام حسین و خانواده اش گریه کنید که امام صادق (ع) می فرماید: هرکس برامام حسین(ع) گریه کند بهشت براو واجب می شود.» (شهید رضا سیدارونقی از: خوی)

« اگر جنازه شهیدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ماکجاست. زیرا سر مرا همراه کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهرمی گردانند تا نشانی برمظلومیت شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه ام بی دست وپا در بیابان بماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست و پا در بیابان افتاده بود.» (شهیدناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

---

[837] ترجمه خصائص الحسینیه ، ص 256

« اکنون شماهایی که مانده اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ حسین بن علی(ع) است را ادامه دهید.»

(شهیدفردین میرزاغفاری از: اصفهان)

« ... توصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیرباشید. زیرا راه اوراه حسین(ع) و راه حسین(ع) راه ا... است. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و تمام کربلاها با حسین(ع) همراه باشم.»

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

« ... آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می کند ماهم باید او را شکر کنیم.»

(شهید رسول سیدین از: خمین)

« خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی سر باشم که در مقابل امام حسین (ع)روسفید باشم.»

(شهید سلطانعلی دمبرچلی از: تهران)

« هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها رابه سوی آسمان بلند و فریاد برآورد که خدایا! این قربانی را از من بپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی.»

(شهید محمد زارعی از: قم)

«... نبرد ما یک نبردی است که نشات گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که بایستی ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا رابرقرار ساخت...»

(شهید محمدمحبوبی از: سمنان)

«... سلام بر حضرت سیدالشهدا(ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی،شجاعت، شهامت و ایثار را به ما آموخت.»

(شهید علی نوری از: خوی)

« به حسین(ع) بگو خونش هنوز در رگها می جوشد و نامش در لاله های خونین میهنم درچهره سرخ رنگ شفق، ... ای حسین اگر فریاد هل من ناصر ینصرنی تو را در آن زمان نمی رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان عشق شهادت یا زیارت تو را دارند.»

(شهیدعلی اکبر پالویی از: نکا)

«... خدایا تورا شکر می کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تورا شکر می کنم که راه پر افتخار شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق وحقیقت گذاشتی...»

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

«... دوست دارم که جسدم تکه تکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت زینب (س) نتوانست جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روزمحشر خجل نباشم.»

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

اگر به زیارت رفتید به امام حسین (ع)بگویید که من هم جوانی داشتم و)
آرزویش این بود که در زمان شما و در رکاب شما باشد ولی امروز این سعادت
«.را پیدا کرده و به یاری شما آمده

(شهید مجتبی ذکریاپور)

اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت »
نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد بر زبان نیاورید،
همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای خود الگو
« .قراردهید

(شهید علی اکبر آذری نظر)

به میدان آزمایشی می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و ...»
درطرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که برای حق مبارزه می کنند، برای
هدفشان ومکتبشان و وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو
یارانشان احساس می کنی گویی در کنار حسین(ع) و فریاد هل من ناصر ینصرنی
.اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد

«.چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن

(شهید بهروز ابوحمزه)

ما وارثان خون حسین(ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس »
(وواهمه ای نیست.» (شهید عبدالحسین رضایی

باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق »
به حضورمعشوق عشقی که دل را روانه باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب
(می کند. حسین(ع

«.این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت

(شهید سیف ا... روستازاده)

ما از امام حسین(ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا »
کردما باید پیروان راه حسین بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده
«.کرد

(شهید مهدی آقاعباسی)

آری لحظه وصل لحظه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری،لحظه »
وصل لحظه ای است که دل و جان آدمی به نور حق روشن و دیدن جمال حق
جان می گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه های حق
.روشن شود

برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که
«.حسین بن علی(ع) امام عاشقان فدای آن شده است

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

پدرم بدان که ما سالهای سال حسین حسین می گفتیم. الان موقع عمل است »
«.باید بانثار خون خود به ندای مظلومانه امام امت لبیک بگوییم

(شهید جعفر بیات)

درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می »
سپارند،و به عشق اینکه بر خاک زیر پایت بوسه زنند جان خود را برای زیارت
«.تو ومعبودشان هدیه می کنند

(شهید سلیمان عبدی)

من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم »
به آن راهی که آرزویش را داشتم، من می روم که دنباله رو خط سرخ اباعبدالله
«.الحسین باشم

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

یا حسین، یا حسین ، یاحسین، آنقدر فریاد هل من ناصر ینصرنی ات نافذ بود »
وآنچنان تنهایی ات در آن تفتیده شت برهوت دلمان را به آتش کشید که اکنون
درلبیک به تو ای وارث رسولان همه سختیها را با لذت ایثار بر دوش خواهیم
«.کشید

(شهید مجتبی طیرانی)

اما همه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن »
علی(ع) است ادامه دهیم و در این راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و
«.حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم

(شهید عبدا... درباباری)

حسین جان همچنان که در روز عاشورا یک یک یاران و عزیزانت را در آغوش » می گرفتی، از تو می خواهم که به هنگام شهادتم سرم را بر بالینت بگذاری و «.مرااز عشق به خود و خدایت سیراب گردانی

(شهید غلامرضا لاسجردی)

امام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی ماند پس ای » شمشیرها مرا در آغوش گیرید. اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این «.حقیرآبیاری می شود پس ببارید ای توپها و تانکها بر سرم

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این » کاروان هستی، مرا ، راه عشق نما و به این کاروان متصل فرما. ای بزرگ آموزگارشهادت ، و ای سوخته شعله های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم و تو شاهد باش که همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پرصلابت هل من «.ناصرینصرنی تو را لبیک گفتم

(شهید زین العابدین عابدنیا)

.خدایا، در روز رستاخیز هرکس در پشت سر امام خویش محشور می گردد»

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشورفرما. «.ومرااز شفاعت پیامبر(ص) و حسین (ع) و امام خمینی بی نصیب مگردان

(شهید سعید زینال زاده)

حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را درآغوش »
می گرفتی از تو می خواهم در هنگام شهادتم، سرم را بر روی زانویت قرار دهی
«.ومرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی

(شهید حسین آقایی)

هر زمان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن »
،که این عزیزان خدا که بهتر و باوفاتر از آنان خلق نشده، چگونه غریبانه تحت
عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم
(کربلاماند.) (شهید مسعود رستگار

باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم »
.آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده ام

و هیچ زور و اجباری در این راه نیست بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص
خودانتخاب می کند و من این راه را که همان راه حسین و یارانش است خودم
«.انتخاب کرده ام می دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است

(شهید حسین نافله زاده)

حسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی،درس »
خوب زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشنی، ای چراغ فروزان برمناره تاریخ
درهمه عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک
می گویندمگر نه این است که تو بودی که با راه حرکت کمالی خود درس انسان
«.بودن و انسان زیستن و انسان مردن آموختی

(شهید محمد دوست محمدی)

ای امام حسین (ع)، اگر چه در کربلا نبوده ام که به ندای هل من ناصر ینصرنی » ات جواب دهم ولی ببین که به ندای حق طلبانه فرزندت خمینی لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می کنم.«

(شهیدحمید کریمی)

اینک ما می گوییم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت » نرسید وندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده ، و به ندای غریبی و تنهائیت لبیک می گوییم.«

(شهید محمد رستگاری مقدم)

پدرم مگر شما نمی گویید کاش من به جای حسین بن علی(ع) داغ از دست » دادن فرزندان خود را تحمل می کردم. ای مادر مگر شما نمی گویید کاش من به جای زینب بودم و عزیزانم به شهادت می رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عریان به اسارت می رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر جبهه های ما کربلا نیست ، مگرابرقدرتها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه ها و خانه های مسلمین را به آتش نمی کشند. مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین (ع) زیزتر هستند؟

مگر جوانان ما از جوانان حسین (ع) زیزترهستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده است.«

(شهید علی اصغر قریشی)

اشک بریزید ، لیکن برای امام حسین(ع) و فرزندانش و دیگر ائمه اطهار که » «.مظلومانه شهید شدند

(شهید سعید هداوند)[838]

229- حماسه حسینی در بیان دانشمندان جهان(2)

محمد علی جناح(قاعد اعظم پاکستان) :هیچ نمونه‌ای از شجاعت،بهتر از آنکه امام‌حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود.به عقیده من تمام‌مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کردپیروی نمایند.

چارلز دیکنز(نویسنده معروف انگلیسی) :اگر منظور امام حسین جنگ در راه‌خواسته‌های دنیایی بود،من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه اوبودند؟پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام،فداکاری خویش راانجام داد.

توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) :بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند.آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت،باعث‌شگفتی من است.

---

[838] http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695

ل.م.بوید :در طی قرون،افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح،بزرگی‌قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همینهاست که آزادی و عدالت‌هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود.این بود شهامت و این بود عظمت امام‌حسین.و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنامی‌گویند شرکت کرده‌ام،هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک :گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند،ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین«ع»یافت می‌شود درپیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابرمصائب حسین«ع»مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی :زینب،خواهر حسین بن علی«ع»لذت پیروزی را در کام ابن زیاد وبنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت،در همه حوادث‌سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت‌امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع،زینب قهرمان‌کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان(نخستین نخست وزیر پاکستان) :این روز محرم،برای مسلمانان سراسرجهان معنی بزرگی دارد.در این روز،یکی از حزن آورترین و

تراژدیک‌ترین وقایع‌اسلام اتفاق افتاد،شهادت حضرت امام حسین«ع»در عین حزن،نشانه فتح نهایی‌روح واقعی اسلامی بود،زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت.این درس‌به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد،نبایستی ما پروا کنیم و از راه‌حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی :اگر چه حسین بن علی«ع»در میدان نظامی یا سیاسی‌شکست‌خورد، اما تاریخ،هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین«ع»به‌نفع شکست‌خوردگان تمام شده باشد.خون حسین،انقلاب پسر زبیر و خروج‌مختار و نهضتهای دیگر را در پی داشت،تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد وندای خونخواهی حسین،فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد.

نیکلسون(خاورشناس معروف) :بنی امیه،سرکش و مستبد بودند،قوانین اسلامی رانادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند...و چون تاریخ را بررسی کنیم،گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری‌ایستادگی نمود.بنابر این،تاریخ از روی انصاف حکم می‌کند که خون حسین«ع»به‌گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون(هندو،رئیس سابق کنگره ملی هندوستان) :این فداکاریهای عالی از قبیل‌شهادت امام حسین«ع»،سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن‌شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا(در مصر،در تکیه ایرانیان) : حسین«ع»در این کار،به واجب دینی وسیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری،روح شهامت را در مردم‌پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می‌گردد.

طه حسین(دانشمند و ادیب مصری) :حسین«ع»برای به دست آوردن فرصت و ازسرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود،در آتش شوق‌می‌سوخت.او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد،تا به حدی که معاویه‌تهدیدش نمود.اما حسین،حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جودهٔ السحار(نویسنده مصری) :حسین«ع»نمی‌توانست با یزید بیعت کندو به حکومت او تن بدهد،زیرا در آن صورت،بر فسق و فجور،صحه می‌گذاشت‌و ارکان ظلم و طغیان را محکم می‌کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می‌نمود.امام‌حسین به این کارها راضی نمی‌شد،گر چه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود ویارانش کشته شوند.

العبیدی(مفتی موصل) :فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است،همچنان که مسببین‌آن نیز نادره‌اند...حسین بن علی«ع»سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن‌تسامحی نورزید.هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزدپروردگار،«سرور شهیدان»محسوب شد و در تاریخ ایام،«پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت.آری،به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن،کامیاب گردید. [۸۳۹]

230- چرا امام حسین(ع)با اینکه از شهادت خود خبر داشت،زن وبچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود.فقط یک قیام مردانه نبود.بلکه قیامی بود که درآن از خود حضرت تا یارانش وکودک شش ماهه اش وپسر23ساله اش وبرادرزاده 13ساله وبرادر رشید 34ساله اش وخلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند وهرکدام الگوئی برای هم سنها خود شدند بطوری که بسیجیان وشهدا وجانبازان این انقلاب،الگوی خود را جوانان ونوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند.همچنین دختران وزنان قهرمان ایرانی،الگوی خود را زینب

---

[839] درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد،ص 447

وام کلثوم ودیگر زنان قهرمان کربلا می دانند.مادران شهدای این انقلاب،الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند.واز طرفی نهضتامام حسین(ع)منحصر در صحرای کربلانبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه ودمشق ومدینه تداوم یابد واهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

231-روز شمار قیام کربلا

در این قسمت،حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام،مدینه،کوفه،مکه،کربلا و...به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است،می‌آوریم:

15 رجب 60 هجری:مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

28 رجب 60:رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین«ع»ودیگران.

29 رجب 60:فرستادن ولید،کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای‌بیعت،دیدار امام حسین«ع»از قبر پیامبر و خدا حافظی،سپس هجرت از مدینه،همراه بااهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

3 شعبان 60:فرستادن ولید،کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت،دیدار امام حسین«ع»از قبر پیامبر و خداحافظی،سپس هجرت از مدینه،همراه با اهل بیتو جمعی از بنی هاشم.

ورود امام حسین«ع»به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

10 رمضان 60:رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام،توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

15 رمضان 60:رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام،سپس فرستادن مسلم بن‌عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

5 شوال 60:ورود مسلم بن عقیل به کوفه،استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

11 ذی قعده 60:نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به‌آمدن به کوفه.

8 ذی حجه 60:خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر،سپس پراکندگی‌آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه.تبدیل کردن امام حسین«ع»

حج را به عمره در مکه،ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افرادخانواده و یاران به طرف کوفه.دستگیری هانی،سپس شهادت او.

9 ذی حجه 60:درگیری مسلم با کوفیان،سپس دستگیری او و شهادتش بر بام‌دار الاماره کوفه،دیدار امام حسین با فرزدق در بیرون مکه.

ذی حجه 60:بر خورد امام حسین«ع»با حر و سپاه او در منزل«شراف».

ذی حجه 60:دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل«عذیب الهجانات».

2 محرم 61:ورود امام حسین«ع»به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

3 محرم 61:ورود عمر سعد به کربلا،همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغازگفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

5 محرم 61:ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

7 محرم 61:رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت‌سپاه امام از آب،ماموریت پانصدسوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

9 محرم 61:ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا،همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد،مبنی بر جنگیدن با حسین«ع»و کشتن او،و آوردن امان نامه برای حضرت عباس«ع»و حمله‌مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت‌خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

10 محرم 61:درگیری یاران امام با سپاه کوفه،شهادت امام و اصحاب،غارت‌خیمه‌ها،فرستادن سر مطهر امام به کوفه،توسط خولی.

11 محرم 61:حرکت‌سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه،پس ازآنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد.

1 صفر 61:ورود اسرای اهل بیت«ع»از کربلا به دمشق.

20 صفر:بازگشت اهل بیت«ع»از سفر شام به مدینه

232- شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا«ع»چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا،دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است.این سخنان یا درضمن خطبه‌ها آمده است،یا رجزها و اشعار آن حضرت،و حالت‌شعاری به خود گرفته‌است.می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن‌فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست.برخی از این شعارها چنین است:

1-«علی الاسلام السلام،اذ بلیت الامۀ براع مثل یزید»با اسلام باید خدا حافظی کرد زمانی که یزید قدرت را در دست گرفته است.(این را در پاسخ مروان درمدینه فرمود،که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

2-«و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت‌یزید بن معاویۀ» اگر هیچ پناهگاهی نداشته باشم باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد.(در پاسخ برادرش‌محمد حنفیه فرمود).

3-«انی لا اری الموت الا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظالمین الا برما» شهادت در نزد من سعادت است و زندگی در کنار ستمکاران برایم خسارت است(خطاب به یارانش در کربلا) .

4-«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوابالبلاء قل الدیانون» مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است اما در هنگام امتحان،دینداران کم می شوند!(در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

5-«الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه؟فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه‌محقا.. .» آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و دست از باطل نمی کشند؟پس در این موقع مومن باید بدنبال ملاقات با خدایش باشد.(در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

6-«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی جید الفتاهٔ» مرگ برادمی اویخته شده همانند اویخته شدن گردنبند بر گردن دختران(از سخنرانی امام‌حسین«ع»در مکه پیش از خروج به سوی کوفه،در میان جمعی از خانواده،یاران‌و شیعیان خویش).

7-«من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله،ناکثا عهده مخالفا لسنهٔ رسول الله یعمل‌فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله‌مدخله» هرکه ببیند سلطان ظالمی حرام خدا را حلال کرده و عهد الهی را شکسته و با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و در بین مردم با ظلم و گناه عمل می کند و انسان در این موقع مقابله با این ظالم با زبان و افعالش نکند بر خدا واجب است او را به جهنم بیاندازد.(در منزلگاه بیضه،در مسیر کوفه،خطاب به سپاه حر).

8-«ما الامام،الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات‌الله» امام شخصیتی است که به کتاب خدا عمل می کند و بدنبال عدالت است و به عق عمل می کند و خودش را وقف خدا می نماید.(امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت وتوسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

9-«سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما» من خواهم رفت و مرگ برای جوان عار نیست زمانی که نیتش حق باشد و درحالی که مسلمان است جهاد نماید.(شعر ازدیگری است، اما امام حسین«ع»آن را در پاسخ به تهدیدهای حر،در مسیر کوفه خواند).

10-«رضی الله رضانا اهل البیت،نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین رضایت خدا رضایت ما اهل بیت است . بر بلایش صبر می کنیم و خدا پاداش صابرین را بما خواهد داد.(در خطبه‌ای‌که هنگام خروج از مکه ایراد نمود،خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

12-«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدی»من برای اصلاح در امت جدم قیام کرده ام.(در وصیت نامه سید الشهدا«ع»به‌برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت).

13-«لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید[لا افر فرار العبید]» هرگز مانند افراد ذلیل دست بیعت نخواهم داد و مانند غلامان اقرار نخواهم نمود.(درسخنرانی صبح عاشورا،خطاب به نیروهای دشمن فرمود،که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

14-«هیهات منا الذلهٔ،یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» دورباد از ما ذلت!که خدا و رسول و مومنین از اینکه تحقیر شویم امتناع دارند.(در خطاب به سپاه‌دشمن فرمود،پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

15-«فهل هو الا الموت؟فمرحبا به» ایا راهی جز شهادت نیست پس شهادت خوش امد.(در پاسخ عمر سعد،که نامه‌ای به آن حضرت‌فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).

16-«صبرا بنی الکرام،فما الموت الا قنطرهٔ تعبربکم عن البؤس و الضراء الی الجنان‌الواسعهٔ و النعیم الدائمهٔ»ای فرزندان گرامی!صبوری کنید که مرگ فقط پلی است که شما را از سختی های دنیا به بهشت های وسیع و نعمت های دائمی می رساند. (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا،پس ازآنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام‌پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم،ترجیح می‌داد).

18-«موت فی عز خیر من حیاهٔ فی ذل» مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.(که مرگ سرخ،به از زندگی ننگین است).

19-«ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» اگر دین ندارید و از اخرت نمی ترسید لااقل ازاد مرد باشید!در آخرین‌لحظات پیش از شهادت،وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله‌کرده‌اند،خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).

20–«هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟» «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»

ایا کسی است که ذریه اهل بیت پاک را یاری نماید؟ایا شخصی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟(وقتی سید الشهدا«ع»این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران وبستگانش شهید شده بودند).[840]

233–

امام رضا ع فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع بِشَطِّ الْفُرَاتِ کَانَ کَمَنْ زَارَ اللَّه

کسی که قبر امام حسین (علیه السلام) را در کرانه فرات زیارت کند، مثل کسی است که خدا را زیارت کرده است.[841]

234–همسران امام حسین (ع) :

مورخان در مورد همسران امام نوشته‌اند: حضرت چند همسر داشت ،بدین شرح:

---

[840] موسوعة كلمات الامام الحسین

[841] .

کامل الزیارات ص 147

1ـ لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی، مادر حضرت علی اکبر، شهید کربلا،

2ـ شهربانو(شاه زنان) دختر کسری یزدگرد سوم، پادشاه ایران، مادر امام سجاد(ع)،

3ـ رباب دختر امریء القیس بن عدی، مادر حضرت سکینه و عبدالله رضیع،

4ـ ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله، مادر فاطمه بنت الحسین.

5- قضاعه ، که از او فرزندی به نام جعفر داشت.[۸۴۲]

اوّلی از قبیلۀ ثقیف (طایفه ای در طائف)، دومی ایرانی، سومی از قبیله کلبیه و چهارمی از تیم بود.[۸۴۳]

در مورد این که شهربانو جزء همسران امام بوده، اختلاف است.[۸۴۴]

در مورد این که همسران در کربلا بودند، یا نه، برخی از مورخان نوشته اند: تنها رباب در کربلا حضور داشت. او به همراه دیگر زنان و فرزندان به کوفه و سپس به شام به عنوان اسیر برده شد و بعداً به همراه کاروان به مدینه بازگشتند.

وی پس از شهادت امام حسین(ع) وقتی به مدینه آمد، بزرگان مدینه از او خواستگاری و درخواست ازدواج کردند اما در پاسخ آنان فرمود: «بعد از آن که

---

[842] ارشاد مفید،ج2 ،ص135؛ اعیان الشیعه ،ج2 ،ص 389

[843] سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 2، ص 389

[844] استاد مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران ، ص 131-132

افتخار وصلت با خاندان پیامبر نصیبم شد، با فرد دیگری وصلت نخواهم کرد».
در مدینه یک سال عزاداری کرد و در این مدت روزها زیر سقفی نمی‌رفت و مدام در مظلومیت حسین(ع) می‌گریست تا جان به جان آفرین تسلیم نمود.[845]

در مورد شهربانو افسانه های نقل شده که صحت ندارد . از جمله این که پس از عاشورا از دست دشمن فرار کرد و چون دشمن در تعقیب او بود ، در بین راه به کوه معروف بی بی شهربانو رسید و کوه شکافته شد و او را در خود جای داد.
کسانی که نام یکی از همسران امام را شهربانو و دختر یزدگرد ثبت کرده اند ، اذعان دارند پس ازتولد امام سجاد با فاصله اندکی از دنیا رفت.[846]

های:فرزندان: طبق نقل شیخ مفید، امام حسین(ع) شش فرزند داشت به نام

اش ابومحمد و نام مادرش 1. علی بن الحسین الاکبر یا امام سجاد(ع) که کنیه باشد؛[847]شهربانو یا شاه زنان ـ دختر یزدگرد پادشاه ساسانی ـ می

2. علی بن الحسین الاصغر، مادرش لیلا ـ دختر ابی مرهٔ بن عروهٔ بن مسعود ی شیخ مفید در ارشاد، دو سال پس از وفات جدّش ثقفی ـ است. او براساس گفته هاشم بود علی(ع) در روز عاشورای سال 42 هـ ق، متولد شد و اولین فرد از بنی که به میدان رفت، وقتی اذن میدان خواست، امام(ع) به او اذن میدان داد و نگاه

---

[845] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 88؛ ابن جوزی، المنتظم، ج 6، ص 9
[846] زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، ص 11.

[847] بحارالانوار، ج 45، ص 329.

ای به او کرد و اشکش سرازیر شد و گریست و فرمود:[۸۴۸] «خدایا! گواه نومیدانه ترین مردم به پیغمبر تو، در خلقت و فرستم که شبیه‌باش جوانی را به میدان می شدیم، به روی او نگاه اخلاق، گفتار است، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می کردیم.[۸۴۹]می

3. جعفر، مادر او قضاعیهٔ بود. جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

4. عبدالله، در مدینه متولد شده است و مادرش رباب، ـ دختر امرء القیس ـ باشد. امرء القیس در مدینه سه دخترش را به ازدواج امیرالمؤمنین(ع) و امام می حسن(ع) و امام حسین(ع) درآورد که داستانش مشهور است. رباب به همسری باشند.امام حسین(ع) درآمد و سکینه و عبدالله، فرزندان حسین(ع) از رباب می

5. سکینه، مادر او نیز رباب است. سکینه روز پنجم ماه ربیع الاول سال117هـ وفات کرد؛ وفات خواهرش فاطمه نیز همان سال است.[۸۵۰]

اسحاق بوده است.6. فاطمه: مادرش ام

علی بن عیسی الاربلی در «کشف الغمۀ» گفته: اولاد حسین(ع) ده تن بودند؛ شش اند و محمد و عبدالله و پسر و چهار دختر. سه تن از پسران وی علی نام داشته جعفر. علی اکبر در کربلا در برابر پدر جنگید و شهید شد و علی اصغر صغیر را

---

[848] اشهد أنه قد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک، و کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک نظرنا الیه».

[849] نفس المهموم، ص 308.

[850] نفس المهموم، ص 530.

اند که عبدالله نیز با پدر کشته شد. دختران او زینب و تیر زدند؛ همچنین گفته سکینه و فاطمه بودند. نسل امام حسین(ع) از علی اوسط، یعنی زین العابدین(ع) است؛[851] البته قول قوی و قریب به صحت و نظر شیخ مفید است. پس در خاتمه می‌توان گفت غیر از امام سجّاد(ع) و جعفر بن الحسین(ع) تمام فرزندان ذکور امام حسین(ع) در کربلا به شهادت رسیدند.

235- محتشم کاشانی

شمس الشعرا،محتشم کاشانی،شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح ومراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت،وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت. [852]از آثاربرجسته و معروف وی،ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری‌سید الشهدا«ع»،مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار،بر روی‌آنها نقش بسته است، سیاهپوش می‌کنند.شهرت محتشم،بیشتر به خاطر همین ترکیب بنداو درباره حادثه عاشوراست که در دوازده بند،سروده شده و بارها به صورتهای مختلف‌چاپ شده است.دیگران هم

---

[851] کشف الغمة، ص 214، بحارالانوار، ج 45، ص 331.

[852] معارف و معاریف،ج 4،ص 1990.

به تبعیت از او،به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه‌کربلا پرداخته‌اند.بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب،آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین،نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین [۸۵۳]

236- شفای چشم از خاک زائرکربلا!

«پدرخانم آیهٔ الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشمِ جوانی داشت.من‌دیدم که در مسجدِ بالاسرِ آن زمان که تاریک بود،در سن نودسالگی‌بدون عینک قرآن می‌خواند.»ایشان تعریف کرد که من به همراه آیهٔ اللهگلپایگانی در اربعین به کربلا رفتیم.ما از بصره سوار قطار شدیم.قطارهاصندلی نداشت ویک اتاقی بود که من وآقای گلپایگانی در آن نشسته‌بودیم.ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار وقطار پر شد وحرکت‌کرد.یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بو.من اول ناراحت‌شدم ولی بعد گفتم زوّار حسین(ع)است.

به این فکر افتادم که این زوّار حسین(ع)است.لذا همه‌اش تبرّک‌است.پای پیاده آمده بود ولای انگشتان پایش گِل بود.بدون اینکه آن‌عرب بفهمد، یک مقدار از

---

[853] گلواژه،ج 2،ص 131،منتخب التواریخ،ص 333

آن گِل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم‌وناگهان دیدم که عینک نمی‌خواهم.نزدیک را می‌بینم.دور رامی‌بینم.وضع بینایی ام عالی است.»[۸۵۴]

-237

خوابی که تعبیر شد!

من(فرزند شاه آبادی‌بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت‌امام‌خمینی «رض»بودم،خاطرۀ جالی دارم.قبل از تشریف فرمائی امام به‌نجف،شبی خواب دیدم که در ایران آشوب وجنگ است.بخصوص درخوزستان.

سر تمامی نخلهای خرما یا قطع شده بود ویا سوخته بود.در این جنگ‌یکی از نزدیکانم شهید شده بود.-که البته برادرم حاج آقا مهدی درجنگ شهید شد.- جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام‌شد.در تمام مدت جنگ من چنین تصور می‌کردم که جنگ میان حضرت‌سید الشهداء(ع) ودشمنانش است.وقتی جنگ تمام شد،پرسیدم:آقاامام حسین(ع)کجاهستند؟طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که‌دواطاق داشت.یکی در سمت راست ویکی در سمت چپ بود.من به‌آنجا رتم وخدمت حضرت سید الشهداء(ع)مشرف شدم وعرض ادب‌کردم.درهمین حین از خواب بیدارشدم.

---

854 منبع : www.almazaheri.ir

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف‌کردم.ایشان تبسمی کرده فرمودند:این جریانها واقع خواهدشد.پرسیدم:چطور آقا؟فرمود:بالاخره معلوم می‌شود این‌بساط!من دوباره اصرار کردم وسرانجام ایشان فرمودند:من یک‌نکته بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی‌نگوئی!زمانیکه در قم خدمت مرحوم والدت بودم،بسیاربایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریبا نزدیکترین فرد به ایشان‌بودم.وایشان هم مرانامحرم نسبت به اسرار نمی‌دانستند.روزی‌برای من مسیر حرکت وکار را بیان کردند.حالا البته زوداست.وتا آن زمان که این مسیر شروع شود،زود است.امّامی‌رسد.[۸۵۵]

238– داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محلهٔ یهودیها

درشیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشتی زندگی‌می‌کرد که هر روز زیارت عاشورا می‌خواند وشب پس از نمازجماعت‌یک یا دونفر روضه خوان می‌آورد که روضه می‌خواند وبعد سفره‌آبگوشت را پهن می‌کردند.هرکه می‌خواست با خود می‌برد وهرکه‌می‌خواست سرسفره غذا می خورد.

---

[855] عارف کامل

پسرش می‌گوید که :پدرم مریض شد وبما گفت که مرابه مسجدببرید.دوست دارم در مسجد بمیرم.ماهم اورا به مسجد بردیم.شبی‌حالش خیلی بد شد وچون احتمال مردنش را دادیم ،اورا بخانه‌برگرداندیم.اودرحال مردن بود وماهم گوشه‌ای ایستاده وگریه می‌کردیم‌ودرباره کفن ودفن وکارهای بعد از آن مذاکره می‌نمودیم.سحر که شدناگاه مارا صدازد.وقتی نزدش رفتیم‌دیدیم که عرق زیادی کرده است‌وگفت:آسوده باشید وبروید بخوابید که من نمی‌میرم وخوب می‌شوم.

بعدها تعریف کرد که درحال مردن خودرادرمحلهٔ یهودیها دیدم واز بوی‌بد آنهادر اذیت بودم.من ناراحت شده وبه درگاه خدا نالیدم.ندا آمد که‌اینجا محل ترک کنندگان حج است!گفتم:پس توسلات وخدمات من به‌امام حسین(ع)چه میشود؟ناگاه آن منظرهٔ هول‌انگیز رفت وتبدیل بجای‌فرح بخشی شد.وگفتند که :خدمات تو پذیرفته شد وبه شفاعت‌حضرت،ده سال برعمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری.[856]

239- ایه الله مظاهری فرمودند:

رسوخ حرارت محبت امام حسین«ع» در دل مؤمنین

[856] داستانهای شگفت شهید دستغیب

اوّلین امتیازی که پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» گوشزد کرده‌اند و تا روز قیامت نیز باقیست، این است که علاقهٔ خاصی راجع به امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در دل همگان وجود دارد. پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» می‌فرمایند: عشق و حرارتی در دل مردم و مؤمنین راجع به امام حسین«سلام‌الله‌علیه» هست که خاموش شدنی نیست:

[إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَداً»»[857]

از نظر فضیلت، همهٔ چهارده معصوم مانند یکدیگر هستند. از نظر علم، قدرت، شجاعت و.... و همچنین از نظر اینکه هرکدام وظیفهٔ خود را به درستی شناخته و صد در صد به آن عمل نمودند، همه مثل هم هستند، چنانکه در زیارت جامعهٔ کبیره می‌خوانیم: «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» [۸۵۸]

همهٔ شما مثل هم هستید و همگی نورهایی در عرش خداوند بودید و خداوند متعال بر ما منّت گذاشت و آن انوار مقدّس را به عالم ناسوت و در ابدان مطهّر شما قرار داد. ابدانی که قرآن کریم درباره‌اش می‌فرماید: «فی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ». [۸۵۹]

امّا محبّت و عشق و علاقهٔ مردم به امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، امتیازی برای ایشان به شمار می‌رود. حرارت محبّت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در دل‌ها به اندازه‌ای است که راجع به امیرالمؤمنین علی«سلام‌الله‌علیه»، و امام حسن

[857] مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 318
[858] من‌لایحضره‌الفقیه، ج 2، ص 613
[859] نور: 36

مجتبی«سلام‌الله‌علیه» یا حتّی شخص پیغمبر اکرم«صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم» نیست. نام مبارک امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، دل‌های مردم، خصوصاً شیعیان را دگرگون می‌کند. به همین علّت، در میان مردم، علاقهٔ خاصی نسبت به زیارت ابی عبدالله الحسین«سلام‌الله‌علیه»، وجود دارد.

نقل شده است: متوکّل عباسی، که امیرالمؤمنین«سلام‌الله‌علیه» در نهج‌البلاغه پیش‌گویی می‌کنند و از او به عنوان شقی‌ترین افراد در بنی‌العباس نام می‌برند، دستور داد هرکه می‌خواهد به زیارت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» برود، باید دست راستش را بدهد. با این وجود، شیعه فوج فوج برای زیارت می‌آمدند و در مقابل جلاد دست خود را دراز می‌کردند تا قطع کند و آنگاه به زیارت می‌رفتند. یک کسی آمد و دست چپش را جلو آورد. جلاد گفت: باید دست راستت را بدهی. آن شخص پاسخ داد: دست راستم را سال گذشته در راه امام حسین«سلام‌الله‌علیه» دادم و الان می‌خواهم دست چپم را بدهم تا به زیارت بروم![۸۶۰]

240– ایه الله مظاهری:

تربت امام حسین«ع»، شفای دردها

امتیاز دوّمی که امام حسین «سلام‌الله‌علیه» دارند، تربت ایشان است. این امتیاز نیز خاصّ آن امام بزرگوار است، چنان‌که هیچ کس حق ندارد از روی قبور مطهّر

860 www.almazaheri.ir

ائمّهٔ بقیع، خاک بردارد. حتّی کسی اجازه ندارد خاک قبر منوّر امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه» را بردارد یا بخورد، اما برداشتن و یا خوردن کمی از تربت امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، به عنوان شفا و استشفاء، خوب است و در روایات مختلفی وارد شده است که معصومین«سلام‌الله‌علیهم» فرمودند: «وَ الشِّفَاءَ فِی تُرْبَتِهِ» [۸۶۱]

این مطلب، از امتیازات خاصّ امام حسین«سلام‌الله‌علیه» است که در خاک کربلا، چهار فرسخ در چهار فرسخ، تربت و مایهٔ شفا قرار داده شده است. علاوه بر اینکه در روایت وارد شده که تربت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» موجب شفاست، به تجربه نیز اثبات شده است که تربت اباعبدالله الحسین«سلام‌الله‌علیه»، دردهای بی درمان را شفا می‌دهد. بزرگی می‌گفت: یک زالو در گلوی کسی رفته بود و نزدیک بود خفه شود، من مقداری تربت در حلق او ریختم، ناگهان آن زالو بیرون آمد.[۸۶۲]

241– ایه الله مظاهری:

«مطلوبیت همیشگی عزارادی امام حسین«ع

ویژگی خاصّ دیگری که در مورد امام حسین«سلام‌الله‌علیه» منحصر بفرد است، سفارش مؤکّد و فراوان به عزاداری و زیارت ایشان است. عزاداری و گریه کردن در روز شهادت و عزای اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم»، لازم و شایسته است. عزاداری در سال‌روز رحلت پیغمبر اکرم و شهادت امیرالمؤمنین و شهادت

---

[861] الأمالیللطوسی، ص 317

[862] www.almazaheri.ir

حضرت زهرا«سلام‌الله‌علیم»، بسیار به‌جا و نیکوست. امّا برای هیچ‌کدام از معصومین«سلام‌الله‌علیهم» به اندازۀ عزاداری برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه» سفارش نشده است.

در زمان امام صادق«سلام‌الله‌علیه» نمی‌گذاشتند کسی عزاداری کند، ولی امام صادق«سلام‌الله‌علیه» مقیّد بودند که اگر یک مداحی پیدا کنند، جلسۀ عزا برپا نمایند. در همان محل پرده می‌کشیدند و زن‌ها این طرف و مردها آن طرف قرار می‌گرفتند و مداح شروع به روضه خوانی می‌کرد و امام صادق«سلام‌الله‌علیه»، بلند بلند گریه می‌کردند. اگر مداح می‌خواست عزاداری را تمام کند، [امام«سلام‌الله‌علیه» از او می‌خواستند که مقداری بیشتر بخواند. .[۸۶۳]

همۀ ائمۀ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» به امثال این عزاداری‌ها مقیّد بودند. نه تنها اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه» عزاداری می‌کردند، بلکه خداوند متعال و جبرئیل برای حضرت آدم و حضرت موسی«سلام‌الله‌علیهما» مصیبت امام حسین«سلام‌الله‌علیه» را خوانده‌اند و آن دو پیامبر و بسیاری از انبیای دیگر برای امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، گریه کرده‌اند.[۸۶۴]

ثواب عزاداری امام حسین«سلام‌الله‌علیه» نیز شگفت‌آور است. راوی می‌گوید: خدمت امام صادق«سلام‌الله‌علیه» رفتم. حضرت فرمودند: جلسۀ عزا و ذکر مصائب ما را برپا می‌کنید؟ گفتم: بله. امام فرمودند: این کار احیای امر ولایت است و به این جلسات اهمیّت دهید. سپس تأکید کردند: هرکسی، در نزد او از ما

---

[863] ثواب الأعمال، ص 84

[864] بحار الأنوار، ج 44، صص 245-242؛ جامع الأخبار، ص 23 و ...

یاد شود و به قدر بال مگسی گریه کند و اشک از چشمانش خارج شود، بهشت برای او واجب می‌شود. [865]

نظیر این روایت، فراوان است. البته به قول امام صادق«سلام‌الله‌علیه»، این جلسات «احیای امر ولایت» است. امام حسین«سلام‌الله‌علیه» اسلام را زنده کردند و اسارت خانوادهٔ ایشان، آن را سرتاسری کرد و ابقاء خون امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، به وسیلهٔ عزاداری‌هاست. عزاداری برای همهٔ ائمّهٔ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» ثواب دارد و باید برقرار باشد؛ امّا راجع به عزاداری امام حسین«سلام‌الله‌علیه»، باید اهمیّت فوق‌العاده‌ای بدهیم؛ همان‌گونه که ائمهٔ طاهرین«سلام‌الله‌علیهم» نیز در ماه محرّم و مخصوصاً در دههٔ اوّل آن تبسّم نداشتند، سیاه‌پوش بودند و عزاداری می‌کردند، ما نیز باید در مواقع مختلف، جلسات عزاداری و روضه‌خوانی برپا نماییم.[866]

242- ایه الله مظاهری:

«ضرورت تأسّی به امام حسین«ع» *

امام صادق«سلام‌الله‌علیه» در شعری که منسوب به ایشان است، می‌فرمایند:

«تَعْصِی الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ	هَذَا مُحَالٌ فِی الْفِعَالِ بَدِیعٌ
لَوْ کَانَ حُبُّکَ صَادِقاً لَأَطَعْتَهُ	إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعٌ» [ ]

865 اللهوف، ص 24

866 www.almazaheri.ir

حضرت می‌فرمایند: گناه می‌کنی و اظهار محبت می‌کنی؟! اگر کسی به راستی محبّت به کسی دارد، باید مطیع او باشد. این مطلب را امام صادق«سلام‌الله‌علیه» راجع به خداوند فرموده است، ولی راجع به اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» نیز قضیه به همین صورت است.

بارها به همگان، مخصوصاً به جوان‌ها گفته‌ام و اکنون تکرار می‌کنم که شیعیان الحمدالله تاسرحدّ عشق، اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» را دوست دارند و این عالی است و باید شکرگزار این نعمت خود باشند، اما متأسفانه در اطاعت و متابعت از امام حسین«سلام‌الله‌علیه» و اهل بیت«سلام‌الله‌علیهم» کمبود و کاستی فراوانی وجود دارد.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» در ظهر روز عاشورا نماز جماعت خوانده‌اند، ما هم برای تأسّی به ایشان باید به نماز اوّل وقت و جماعت اهمیّت دهیم. کسی نمی‌تواند مدّعی شود من حسینیم، امّا راجع به نماز بی‌تفاوت باشد.

در روز عاشورا وقتی به ایشان گفتند ظهر شده و وقت نماز است، امام حسین«سلام‌الله‌علیه» تبسّم کردند و به آن فرد فرمودند: خداوند تو را از نمازگزاران حساب کند. امام حسین«سلام‌الله‌علیه» نماز عجیبی در جبهه و در وسط میدان که تیر مثل باران می‌بارید، خواندند. معنای این حرکت امام«سلام‌الله‌علیه» این است که ما نیز باید نمازخوان باشیم و به نماز در همهٔ حالات اهمیّت بدهیم. همهٔ زائران امام حسین«سلام‌الله‌علیه» و کسانی که زیارت حضرت را می‌خوانند، در زیارت ایشان می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ» [ ]

شهادت می‌دهیم که شما نماز خواندید، نماز را زنده کردید، اهل خدمت به خلق خدا بودید و امر به معروف و نهی از منکر کردید.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» همه چیز، حتّی فرزند شیرخوارهٔ خود را برای احیای دین و حفظ آن فدا کردند، ما نیز باید با ایثار و گذشت و فداکاری راجع به دین، در تقویت و زنده‌نگه داشتن آن گام برداریم. باید راجع به سایر مسلمان‌ها، به هر اندازه که می‌توانیم کمک و مساعدت کنیم. در عمل باید همگی مطیع امام حسین«سلام‌الله‌علیه» باشیم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

مسلمانان و مخصوصاً شیعیان باید با هم آشتی باشند و با صلح و صفا و صمیمیّت زندگی کنند. باید قهر و بی‌اعتنایی، غیبت، تهمت، شایعه پراکنی و ... در بین آنان وجود نداشته باشد.

امام حسین«سلام‌الله‌علیه» با وجود مشکلات و خطرات فراوان به کربلا آمدند تا عفّت و عصمت را زنده کنند، ما نیز باید فضائل مهمّ حیا، عفّت و غیرت را در خانه و اجتماع و مخصوصاً برای زن و فرزندان خود زنده کنیم. همه باید به حجاب و عفاف و مخصوصاً به چادر اهمیّت بدهند. فساد اخلاقی، بی حجابی، بی‌عفتی و بی‌غیرتی باید در جامعهٔ ارادتمند به امام حسین«سلام‌الله‌علیه»نباشد. معنا ندارد کسی خود را مرید امام حسین«سلام‌الله‌علیه» بداند و به ایشان اظهار ارادت کند، امّا زن و فرزندان او بدحجاب و یا بی حجاب باشند!

زنان و دخترانی که تا سرحدّ عشق، حضرت زهرا«سلام‌الله‌علیها» را دوست دارند، امّا چادر سر کردن را سخت می‌دانند، حتّی آن را بی‌ارزش و خرافه قلمداد

می‌کنند، چگونه می‌توانند ادّعا کنند که محبّت حقیقی حضرت فاطمه«سلام‌الله‌علیها» هستند؟ کار به جایی رسیده که گاهی دخترها از ازدواج با یک مرد باغیرت که زن چادری می‌خواهد منصرف می‌شوند، مبادا چادری شوند! .یعنی بین ازدواج و بی‌چادری، بی‌چادری را انتخاب می‌کنند. .[867]

–243

شخصیت زینب کبری

این بانوی قهرمان درسال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراءس وپدری چون علیع متولد شد. پیغمبراکرم‌ص نام او را از طرف‌خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا اوهمانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانۀ علی ع رفت،دید که علی ع ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید.علی ع داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

867 www.almazaheri.ir

آمده است که در هنگام گریهٔ زینب در طفولیت، فقط در آغوش‌حسین ع آرام می‌گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول‌خدا ص تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای‌کربلا را برای فاطمه س بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه‌حسین ع به سفر برود، او حق داشته باشد که همسفر
برادرش باشد.

زینب حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمهٔ‌شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شب‌فراموش نکن» و «امام سجادفرمود: در اسارت، عمه‌ام نمازهای‌واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نشسته‌می‌خواند.»

صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشدهٔ خود را می‌بیند،می‌گوید: «اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا هذَا الْقُربان» بار الها این قربانی را از ما قبول‌بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول

در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کای خداوند جلیل

قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟فرمود: مارأیتُ الاّ جمیلاً من فقط زیبائی و لطف خدا را دیدم».

ای به یکروز مادر دو شهید

وی فدای دو نازنین پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز

ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می‌داد. و در طول راه کوفه وشام، سهمیه غذای خود را به دیگران می‌داد.»

حجاب وعفت:

زینب کبری عفت خویش را حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام سخت بر عفت خویش پای می‌فشرد. مورخین نوشته‌اند: « وهی تستر وجهها بکفها، لان قناعها قد اخذ منها

(جزائری، الخصائص الزینبیه، ص345)؛ او صورت خود را با دستش می‌پوشاند چون روسریش از او گرفته شده بود.«

شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می‌گوید:

ورثت زینب من امها

کل الذی جری علیها وصار

زادت ابنه علی امها

تهدی من دارها الی شر دار

تستر بالیمنی وجهها فان

اعوزها الستر تمد الیسار

» زینب تمامی آن چه را بر مادر گذشت به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه‌ای برداشت که از خانه‌اش به بد ترین خانه حرکت کرد (به اسارت رفت)

صورت را[در اسارت] با دست راست می‌پوشاند و اگر نیاز می شد،از دست چپ هم بهره می‌برد. «

و آن بانوی بزرگوار بود که برای پاسداری از مرزهای حیا و عفاف بر سر یزید فریاد می‌آورد که « ا من العدل یا ابن الطلقاء تحذیرک حرائرک و امائک و

سوقک بنات رسول الله سبايا؟ قد هتکت ستورهن و ابديت وجوههن [۸۶۸]؛ ای پسر آزاد شده‌های[جدمان پيامبراسلام] آيا اين از عدالت است که زنان و کنيزکان خويش را پشت پرده نشانی، و دختران رسول خدا صلی الله عليه وآله را به صورت اسير به اين سو و آن سو بکشانی؟ نقاب آنان را دريدی و صورت‌های آنان را آشکار ساختی

مهمتر در چند مورد، زينب عليهاالسلام از جان امام سجاد عليه السلام دفاع کرد و تا پای جان از او حمايت نمود.

الف- در روز عاشورا؛ هنگامی که امام حسين (ع) ليه السلام برای اتمام حجت، درخواست ياری نمود، فرزند بيمارش امام زين العابدين عليه السلام روانه ميدان شد. زينب با سرعت حرکت کرد تا او را از رفتن به ميدان نبرد باز دارد، امام حسين (ع) ليه السلام به خواهرش فرمود: او را باز گردان، اگر او کشته شود نسل پيامبر در روی زمين قطع می‌گردد. [۸۶۹]

ب- بعد از عاشورا در لحظه هجوم دشمنان به خيمه‌ها شمر تصميم گرفت امام سجاد عليه السلام را به شهادت برساند، ولی زينب عليهاالسلام فرياد زد: تا من زنده هستم نمی‌گذارم جان زين العابدين در خطر افتد. اگر می‌خواهيد او را

---

[868] محمد باقر مجلسی، بحارالانوار،(بيروت، داراحياء التراث العربی)، ج45، ص134

[869] بحارالانوار، ج45، ص46

بکشید، اول مرا بکشید، دشمن با دیدن این وضع، از قتل امام علیه السلام صرف نظر کرد. [۸۷۰]

ج- زمانی که ابن زیاد فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، زینب علیهاالسلام آن حضرت را در آغوش کشید و با خشم فریاد زد: ای پسر زیاد! خون ریزی بس است. دست از کشتن خاندان ما بردار. و ادامه داد:« والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه؛ به خدا قسم هرگز او را رها نخواهم کرد؛ اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش.»

ابن زیاد به زینب نگریست و گفت: شگفتا از این پیوند خویشاوندی، که دوست دارد من او را با علی بن الحسین بکشم. او را واگذارید

علم ودانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه وفهیمه و کنیه‌اش »عقیله بنی هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی دردروازه کوفه سخنرانی می‌کرد، راوی می‌گوید گویا علیع بود که‌خطابه می‌خواند. در این هنگام امام سجاد ع به او فرمود: عمه آرام‌بگیر! تو عالمه هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی‌بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی نیزه‌دار

---

[870] همان، ج45، ص61

درحالی که سرمقدس‌امام را بر نیزه زده بود،رجز می‌خواند که:منم صاحب قاتل کسیکه نیزه‌دراز داشت!منم قاتل کسیکه ....زینب بر او فریاد زد وفرمود:اینهارانگو!بلکه بگو:منم کشندۀ کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد!منم قاتل‌کسیکه میکائیل واسرافیل،خادم او بودند!منم قاتل کسیکه ازشهادتش،عرش رحمن به لرزه درآمد!...»

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می‌کرد ومی‌گفت:حَدَّثَنی عَقیلَنا زَیْنَب‌بِنْتِ عَلِیّ.»

صبر

. در زیارتنامه آن حضرت می‌خوانیم:« لقد عجبت من صبرک ملائکه السماء؛ ملائکه آسمان از صبر تو به شگفت آمدند.» مخصوصا در ماجرای کربلا آن چنان صبر و رضا و تسلیم از خود نشان داد، که صبر از روی او خجل است

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو

نـــدیـــده بـــعـــد فاطـــمـــه جـــهـــان زنـــی نـظیر تو

در مجلس ابن زیاد؛ آن گاه که آن ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب می‌پاشد و برای آزردن او می‌گوید:«کیف رایت صنع الله باخیک واهل بیتک[۸۷۱]؛ کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه یافتی؟» او در واقع با تعریض می‌خواهد بگوید که دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟ زینب علیهاالسلام در پاسخ

---

[871] بحارالانوار، ج45، صص115- 116

درنگ نمی‌کند، با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود:« ما رایت الا جمیلا([872]) جز زیبایی ندیدم.» ابن زیاد از پاسخ یک زن اسیر در شگفت می‌ماند، و ا ز این همه صبر و استقامت و تسلیم او در مقابل مصیبت‌ها متعجب می‌شود و قدرت محاجه را از دست می‌دهد.

ای زینبی که محنت عالم کشیـده‌ای

غیر از بلا و درد به عالم چه دیده‌ای؟

یارب زنی و این همه استواری و علو

چــون زینــب صبــور مگــر آفریـده‌ای؟

ایثار زینب

زینب مجلله دراین صفت نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده است. او برای حفظ جان دیگران، خطر را به جان می‌خرد و در تمام صحنه‌ها، دیگران را بر خود مقدم می‌دارد.

او در ماجرای کربلا حتی از سهمیه آب خویش استفاده نمی‌کرد و آن را نیز به کودکان می‌داد. در بین راه کوفه و شام، با این که خود گرسنه و تشنه بود، ایثار را به بند کشیده و آن را شرمنده ساخت. امام زین العابدین علیه السلام

---

[872]. همان، ص116

می‌فرماید:«انها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفاً من الخبز فی الیوم واللیله ([873])؛ عمه‌ام زینب[در مدت اسارت]، غذایی را که به عنوان سهمیه و جیره می‌دادند، بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد، چون در هر شبانه روز به هر یک از ما یک قرص نان می‌دادند

او سختی‌ها و تازیانه‌ها را به جان خود می‌خرید و نمی‌گذاشت بر بازوی کودکان اصابت کند.

برای حفظ جان کودکانت در بر دشمن

به پیش تازیانه بازوی خود را سپر کردم

شجاعت زینب

زینب که خود چنین دیدی دارد، و در خانواده شجاع تربیت شده است، از شجاعت حیدری بهره مند است. او به« لبوه الهاشمیه ([874])؛ شیر زن هاشمی» لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می‌زند، توبیخشان می‌کند، تحقیرشان می‌کند، و از کسی هراسی به دل ندارد. او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می‌زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه‌ای می‌نشیند و با بی اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می‌کند، او را «فاسق» و«فاجر» معرفی می‌کند و می‌گوید:

---

[873] .ریاحین الشریعه، ج3، ص62

[874] زیارت نامه حضرت زینب علیهاالسلام

الحمدلله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وطهرنا من الرجس تطهیراً » وانما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا (۸۷۵)؛ سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله گرامی داشت، و از پلیدی‌ها پاک نمود. «.همانا فقط فاسق رسوا می‌شود، و بدکار دروغ می‌گوید، و او غیر ما می‌باشد

و همچنین در مقابل یزید و دهن کجی‌ها و بد زبانی‌های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می‌گوید: «لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکبر توبیخک (32)؛ اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو واداشته[بدان که] قدر و ارزش تو در نزد من ناچیز است، ولیکن سرزنش تو را بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را بزرگ «.می‌دانم

صدای زنده علی به صوت دلپذیر تو

اسیر شام بودی و یزید شد اسیر تو

فصاحت و بلاغت

---

[875] بحارالانوار، ج45، صص154- 115

هر خطیبی بخواهد فصیح و بلیغ سخن بگوید، علاوه بر استعداد ذاتی، باید بارها تمرین عملی انجام دهد، همچنین در حین خطابه لازم است از نظر روانی و جسمانی کاملا آماده باشد تا بتواند خطبه‌ای فصیح و بلیغ ادا کند. و مستمعین باید با او هماهنگ باشند والا یارای سخن گفتن نخواهد داشت تا چه رسد به این که فصیح و بلیغ بگوید.

زینب بدون آن که دوره دیده و یا تمرین خطابه کرده باشد و در حال تشنگی، گرسنگی، خستگی اسارت، و از نظر روانی داغ دار، آواره و تحقیر شده با کسانی سخن می‌گوید که نه تنها با او هماهنگ نیستند بلکه حتی سنگ و خاکروبه بر سر او ریخته‌اند، با این حال صدای زینب بلند می‌شود که:«ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان و بی وفایان . . .» سخنان زینب علیهاالسلام چنان بود که وجدان خفته مردم را بیدار کرد و صدای گریه از زن و مرد و پیر و جوان و خردسال بلند شد.

خزیم اسدی می‌گوید: متوجه زینب شدم، به خدا سوگند زنی را که سر تا پا شرم و حیا باشد، سخنران تر از او ندیدم، گویی زینب از زبان علی علیه السلام سخن می‌گفت.

و همو می‌گوید: پیر مردی را در کنار خود دیدم که بر اثر گریه محاسنش غرق اشک شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، پیرمردان شما بهترین

پیرمردها، جوانان شما برترین جوان‌ها و زنان شما نیکوترین زنان هستند. نسل شما بهترین نسلی است که نه خوار می‌گردد و نه شکست می‌پذیرد.

:شیخ جعفر نقدی (ره) می نویسد

می گویم : و این حذلم بن کثیر (راوی این خبر) از فصحاء و سخنوران و نیکو)) گفتاران عرب است که که از فصاحت و زبان آوری و نیکو گفتاری و از بلاغت و رسایی سخن و مطابق اقتضای مقام و مناسب حال مخاطب سخن گفتن زینب تعجب نموده و به شگفت آمده ، و از براعت و برتری فضل و کمال و علم و دانش و شجاعت ادبیه و دلاوری پسندیده آن مخدره ، حیرت و سرگردانی او را فرا گرفته ، به طوری که نتواسته او را (به کسی) تشبیه و مانند نماید، مگر به . پدرش سید و مهتر هر بلیغ و فصیحی

پس (از این رو) گفته : ((کانها تفرع عن لسان امیرالمؤ منین)) ؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب (س) (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤ منین (ع) قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین (ع) . کتابی نوشته ، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است

و جاحظ در کتاب خود ((البیان و التبیین)) آن را از خزیمه الاسدی روایت نموده که خزیمه گفته : ((زنان کوفه را در آن روز دیدم به پا ایستاده (برکشته شدگان در کربلا) ندبه و زاری و شیون می نمودند، در حالی که گریبان ها (شان را) می دریدند

رحلت:

بعد از حادثۀ کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می‌کرد و علیه‌حکومت وقت افشاگری می‌نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعیدزینب س را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد ازیکسال از حادثۀ کربلا،در سن 56 سالگی درگذشت.

درباره کیفیت رحلت زینب کبری امده که سر ظهر زینب س پیراهن خونین امام حسین (ع) را بر سینه می فشرد و زیر افتاب می گفت:حسین حسین حسین. تا اینکه رحلت نمود.

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست؟

در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست:

1. حضرت زینب(س) به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. اکنون از قبر آن بانوی محترمه، اثری در دست نیست. این قول را علامه سید محسن امین اختیار کرده و از اقوال دیگر معتبرتر می داند.

2. حضرت زینب(س) پس از ورود به مدینه، در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا هر شهری که می خواهد

(غیر از مکه و مدینه) برود. حضرت زینب به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا رفت. البته برخی احتمال داده اند قبری که در شام است، قبر زینب صغری (ام کلثوم) است، نه قبر زینب کبری.

3. زینب (س) به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه، مجبور شد که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت. سیده زینب در شهر قاهره هم اکنون زیارتگاه مجلل و با شکوهی است و...))، [۸۷۶]

بنابراین نمی‌توان به صورت یقینی گفت که قبر حضرت زینب(س) در شام است و اگر مسلّم باشد که آنان در شام دفن شده‌اند در این صورت می‌توان پرسید که آیا آنان دوباره به شام برگشته‌اند؟ در این مورد برخی از مورّخان نوشته‌اند که حضرت زینب کبری(س) در اثر قحطی در مدینه و یا واقعه‌ی «حرّه» به همراه شوهرش عبدالله به شام آمد و در آن‌جا وفات یافت و واقعه «حرّه» این است که در سال 62 هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید. یزید، مسلم بن عقبه را با 12 هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و شهر را قتل و غارت کردند.[۸۷۷]

آن چه باید در این گونه موارد مورد توجه واقع شود این است که دشمن همواره تلاش می‌کرد تا اقلیت شیعه را که پیرو امامان معصوم بودند، از بین ببرد و برای

---

[876] زندگانی حضرت فاطمه(س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

[877] تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 63 و منتخب‌التواریخ، ص 66

همین در کربلا همه را کشتند و در واقعه «حرّه» بسیاری از علویان را کشتند و به این کشتار در طول تاریخ ادامه دادند. با وجود این گونه دشمنان چطور می‌توان در باب ولادت، وفات، محل دفن و تاریخ زندگی این شخصیّت‌ها سخن قاطعانه گفت؟!

نکته دیگری که توجه به آن خوب است این است که آنچه مهم است انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا ما در، هر سه مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

زینب، خواهر حسین نبود! حسین، برادر زینب نبود! حسین امام زینب بود و زینب شیعه حسین!

... شیعه تا شنید امامش شعری زمزمه می کند که هنگامه رفتن نزدیک است

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ چقدر قرار کوچ نزدیک است! ...

از خود بی خود شد و بر زمین افتاد و امامش او را بهوش آورد و سرش را بر دامانش گذاشت و شیعه اشک می ریخت و امام اشکهایش را با انگشتش می رُفت. و زینب می گفت:

« ای کاش پیش از این مرده بودم! امشب مادرم مرد و جدم و پدرم و برادرم! تو زندگی بودی حال که می روی نبود همه نبودنها را بیکباره احساس می کنم! وای از این مصیبت! باور کن که بزرگترین مصیبت رفتن توست ای پنجمین و آخرین

...» همچنان شیعه می نالید و ندبه می کرد و می گریست و امام اشک می روفت!

حسین گفت:

« زینبم! جدم از من بهتر بود. پدرم از من بهتر بود. مادرم از من بهتر بود؛ و برادرم از من بهتر بود و همه مرگ را چشیدند و خاک آنها را دربرگرفت!»

بعد از آن، دست زینب را گرفت بلند نمود، او را نزد سجاد آورد و نشاند و سر پسرش را بر دامان او گذاشت و ...

بعد از امامی، از امامی دیگر حمایت کن! یکی که تنها شد و رفت، نگذار دیگری تنها شود و برود. بیش از آن که فکر کنی باید سرت را بر دامانش بگذاری، سرش بر دامانت بگذار!

و شیعه کتک خورد و تحقیر شد و گرسنگی کشید ولی هرجا که رفت، آنچنان از امام گفت و فطرتها را بر سپاه تاریکی شوراند که مسیر یازده روز، چهل منزل شد! و شام را شوم ابلیس کرد و دشمن مجبور به تکریم و بدرقه شد و ...

زینب که از مدینه می رفت غزالی بود و حال زالی شده بود که شوهرش او را نشناخت و زینب گفت:

«منم زینب همسرت!»

و سجاد که از بیماری رهایی یافت سر از دامانش که برداشت، زینب رفت که رفت!

يَا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِيلٍ * کَمْ لَکَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ (
مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبٍ قَتِيلٍ * وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ کُلُّ حَيٍّ سَالِکٌ سَبِيلِ * مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَی الْجَلِيل

ای روزگار، اف بر دوستی تو * چه بامدادان و شبانگاهان
که یاران و دنیا جویان را کشته‌ای * و روزگار عوض نمی‌پذیرد
!و همه زندگان راه مرا می‌پیمایند * چقدر قرار کوچ نزدیک است
فرمان به دست پروردگار جلیل است

244- روضه وداع حسین(ع)باقبر پیامبرص :

امام حسین(ع)قبل از حرکت بطرف مکّه سپس کربلا،برای‌وداع با رسول خدا(ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت وگفت :السلام علیک یا رسول اللّه!من حسین فرزندتو وفرزندزاده توهستم.من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین ،برای‌هدایت جانشین قراردادی!ای پیامبر خدا!اینک آنها مراضعیف شمردند ومقام وحقّ مرا رعایت نکردند!من این‌شکایت را بشما می کنم تا زمانیکه شمارا ملاقات نمایم.

شب بعدنیز امام به زیارت قبر جدّش رفت وفرمود:خدایا!این‌قبر پیامبرت،محمّد(ص)است.ومن فرزند دختر پیامبرت‌هستم.برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به انهادانائی!خدایا!من معروف را دوست دارم واز

منکر بی زارم.ای‌خدای ذوالجلال وصاحب کرامت!به حقّ این قبر وآنکه در آن‌است،از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که‌مورد رضا وخوشنودی تو ورسول تو باشد.«1»

امام در جواب اُمّ سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به‌عراق بود،فرمود:ای مادر!من می دانم که از روی ظلم شهید می‌شوم وسرم از تنم جدا می شود.به تحقیق که خداوند عزّ وجلّ‌مقدر کرده است که اهل بیتم آواره وفرزندانم شهید شده ویا به‌زنجیر اسارت کشیده شوند وآنها طلب کمک می کنند ولی‌کمک وفریادرسی پیدا نمی نمایند.[۸۷۸]

245- شهادت مسلم بن عقیل(ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین(ع)،باتهدیدهای ابن زیاد،از اطراف مسلم پراکنده شده واورا تنهاگذاشتند!بطوریکه شبی بعد ازنماز مغرب وعشاء ،اوجایی رانداشت که برود.لذا تنها وغریب،خسته وتشنه در کوچه های‌کوفه ،به سکوی در خانه ای تکیه زده بود.صاحب خانه زنی‌بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود.او وقتی مسلم‌را شناخت،اورا به خانه بردومسلم را اکرام نمود.امّا وقتی پسرطوعه آمد ومتوجه حضور مسلم در خانه شان شد،این

---

[878] سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا

مطلب‌را به مأمورین خبر داد وناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین‌ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم(ع)شمشیر خودرا برداشت واز خانه بیرون آمدوبه مأمورین حمله نمود.عده ای از آنها بدست او کشته شدندوبه هرطرف حمله می نمود،از مقابلش می گریختند.

امّا وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند،نامردانه از بالای‌بامها،سنگ وچوب وآتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث،به مسلم امان‌داد وگفت:من تورا سالم به نزد ابن زیاد می برم واو قصد کشتن‌تورا ندارد!چون ضعف وخستگی وتشنگی بر مسلم غلبه کرده‌بود،بناچار این امان را قبول کرد وخودرا تسلیم نمود وآنان اورابنزد حاکم کوفه بردند.مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه‌داشتند تا اینکه فرمود:ای منافقان بی وفا!جرعه آبی به من‌بدهید!یکنفر بنام مسلم بن عمرو،جوابداد:یک قطره آب بتونمی دهیم تا از آب حمیم جهنّم بیاشامی!

حضرت فرمود:مادرت به عزایت بنشیند!توسزاوارتری از من‌به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی!دراین موقع مسلم ازشدّت ضعف وتشنگی به دیوار تکیه داد.

در این هنگام عمرو بن حریث به غلام خود گفت که ظرف آبی‌برای مسلم ببرد.

وقتی ظرف آب را بدست او دادند وخواست بیاشامد،ظرف ازخون دهان حضرت پُر شد.آبرا ریخت.ظرف آب دیگری راآوردند.این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد.برای بار سوم

آب آوردند،این دفعه نیز،ظرف پُر از خون گردید.مسلم فرمود:

الحمد للّه.گویا مقدّر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

اورا نزد ابن زیاد بردند.وقتی وارد شد،سلام نکرد.ابن زیادگفت:چرا سلام نکردی؟چه سلام بکنی وچه نکنی توراخواهم کُشت!سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت(ع) نمودومسلم هم جواب اورا می داد.تا اینکه ابن زیاد دستور قتل‌مسلم را صادر کرد.

بکربن عمرو،مسلم را در حالیکه زبانش به حمد وثناء وتقدیس‌وتهلیل الهی مشغول بود،به بالای دارالاماره برد.دربالای‌قصر،سر مسلم را جدا کرد واز پشت بام به پایین انداخت وخودلرزان وهراسان به نزد ابن زیاد بازگشت!ابن زیاد علّت اضطراب‌وهراس اورا سؤال کرد.او جواب داد:هنگامیکه سر مسلم را ازبدن جدا می کردم،مرد سیاه ترسناکی را دیدم که دربرابر من‌ایستاده بود وانگشتهای خودرا به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری وقتل هانی بن عروهٔ را صادرکرد.اورا هم کشتند وجسدش را در بازار گرداندند وسر آن دوبزرگوار را به شام برای یزید فرستادند.»[۸۷۹]

246- شهادت دوفرزند مسلم

ابراهیم ومحمد ،دوفرزند مسلم(ع)توانستند از زندانی که‌یکسال در آن بودند،بگریزند.در راه کربلا به خانه پیرزنی‌پناهنده شدند.بعد از خوردن غذا،چند رکعت نماز خواندندوخوابیدند.داماد پیرزن بنام حارث،که شخص فاسقی بود ودرحادثه کربلا جزء لشکریان عمرسعد بودوبا مأمورین ابن زیادهمکاری داشت،شب به خانه پیرزن آمد وگفت:دوکودک‌زندانی فرار کرده اند وبرای دستگیری آنها هزار درهم جایزه‌تعیین کرده اند.اوشام را خورد وخوابید.ولی نیمه های شب‌متوجه حضور آن دوکودک شد.بالای سر آندو آمد وآنهارابیدار کرد وگفت:شماکیستید؟جواب دادند:اگر راست بگوئیم،در امانیم؟گفت:آری!گفتند:امان خدا ورسول خدا وذمّه خداورسول خدا؟گفت:آری!گفتند:محمّدبن عبداللّه گُواه باشد؟

---

879. مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص۶۵، به نقل از میرزا خلیل کمره‌ای، عنصر شجاعت، ج۴، ص۷۷۳.

گفت:آری!گفتند:خدابرآنچه می گوئیم ،وکیل باشد؟گفت:آری ! گفتند:ما ازخاندان پیامبرت‌محمدیم واز زندان عبیدالله‌بن زیاد فرار کرده ایم!گفت:ازمرگ فرار کرده اید وبه مرگ‌گرفتار شده اید!دراین موقع برخاست وآندو را بست!آن دوکودک مظلوم شب را باکَت بسته خوابیدند.

صبح که شد،حارث به غلامش دستورداد‌که آن دوکودک راببرد ودرکنار فرات گردن بزندوسرشان را بیاورد!غلام،شمشیر را برداشت وآنهارا بطرف فرات برد.یکی از کودکان‌گفت:ای سیاه!تومانند بلال مؤذن رسول خدائی!غلام‌گفت:آقایم بمن دستور داده گردن شمارا بزنم.شماکیستید؟گفتند:مااز عترت پیامبرت محمدیم!از زندان ابن زیاد،از ترس کشته‌شدن،فرار کرده ایم واین پیرزن مارا مهمان کرد.ولی آقایت می‌خواهد مارا بکشد!دراین هنگام غلام به پای آنها افتاد وبوسیدوگفت:جانم قربان شما!ورویم سپر شمای عترت محمّدمصطفی'!سپس شمشیر رابطرفی انداخت وخودرا به‌فرات‌انداخت !

اربابش وقتی این صحنه را دید،پسرش را خواست وشمشیر رابه پسرش داد وگفت:تو سر ایندو را جدانما!آن جوان ،دوکودک را بطرف فرات برد.یکی از کودکان گفت:ای جوان!من ازآتش جهنّم بر جوانی تو می ترسم!گفت:شما کیستید؟گفتند:ازعترت پیامبر توایم!آن جوان هم شمشیر را انداخت وبرپاهای‌آنان افتاد وبوسید.سپس خودرا به فُرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها،گفت:جزخودم شخصی آنهارانکشد.شمشیر بدست گرفت وآنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد،چشمانشان پُر از اشک شدوگفتند:ای مرد!مارا به بازار ببر وبفروش!ونخواه که‌دزقیامت،محمّد(ص)دشمن تو باشد!گفت:نمی شود ومن بایدسر شمارا برای ابن زیاد ببرم وجایزه بگیرم!گفتند:پس مارا نزدابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند!گفت:من راهی ندارم‌جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم!گفتند:ای مرد!به‌کودکی ما رحم نمی کنی؟گفت:خدا در دل من رحم نیافریده‌است!گفتند:اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم!گفت:اگر نمازبرای شما سودی دارد،هرچه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند وچشم به آسمان گشودندوصدا زدند:یا حیّ!یا حکیم!یا احکم الحاکمین!میان ماو او به‌حقّ حکم کن!

آن ظالم برخاست وابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود ودرتوبره انداخت!برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید وگفت :می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم.مرد گفت:باکی نیست!تورا هم به او ملحق می نمایم!اورا هم‌کشت وسرش را در توبره گذاشت وبدنهایش را در فرات‌انداخت وسرهارا برای ابن زیاد برد.«[880]

---

[880] عشق حسینی

247- خواب امام حسین(ع)در راه کربلا

عقبۀ بن سمعان می گوید:وقتی کاروان امام حسین(ع)از منطقه بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود،من پشت سر امام‌بودم.امام در پشت اسب خود چرتی زد وبیدار شد وفرمود:انّالِلّه وانّا الیه راجعون والحمد لِلّه ربّ العالمین.ودوسه باراین جمله را فرمود.علی اکبر عرضکرد:چه شد که کلمۀاسترجاع را بر زبان جاری فرمودید؟امام فرمود:فرزندم! بربالای اسب،خوابم برد.دیدم که سواری ظاهر شد وگفت:این‌گروهی که می روند،مرگ بسوی آنان می آید!فهمیدم که آن‌شخص روح ماست که خبر از شهادت ماداد.«علی اکبر فرمود ؟ایا ما بر حق نیستیم؟امام فرمود چرا هستیم فرزندم. علی اکبر عرض کرد :در این صورت از مرگ هراسی نداریم.[۸۸۱]

248-

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین(ع) به منطقه کربلا رسید،اسب امام‌بنام جواد ایستاد وهرچه امام خواست اسبش را حرکت دهد،اسب جلو نرفت.امام اسبش را عوض

---

[881] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

نمود ولی آن هم حرکت‌نکرد.شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد:این منطقه چه نام دارد؟عرضکردند:غاضریات!فرمود:اسم دیگری هم دارد؟عرضکردند:آری!نینوا!فرمود:غیر از این دواسم،نام دیگری هم دارد؟عرضکردند:شاطی الفرات!فرمود:اسم دیگری هم دارد؟

عرضکردند:بلی!کربلا هم می نامند!همینکه حضرت نام کربلارا شنید،فرمود:«هی واللّه ارض کرب وبلاء!قفواولاتبرحوا!هیهناواللّه مناخ رکابنا!هیهنا واللّه محشرنا ومنشرنا!هیهنا واللّه

مسفک دمائنا!هیهنا واللّه تقتل رجالنا وهیهنا واللّه محلّ‌قبورنا! وهیهناواللّه ما وعدنی رسول اللّه (ص)ولا خُلف لقوله‌ثمّ‌نزل عن فرسه.»«

یعنی:بخداقسم!زمین غم واندوه است!اینجا محلّی است که‌باید رحل اقامت بیافکنیم!اینجا محلّ فرود آمدن ومحلّ‌محشور شدن ماست!اینجا محلّ ریخته شدن خون ماست!اینجا محلّ‌شهادت مردان ماست!اینجا جایگاه قبور ماست!

واین مکان همان مکانی است که رسول خدا(ص)بمن وعده‌داده است!سپس امام از اسبش پایین آمد.[۸۸۲]

گریه حضرت علی(ع)در کربلا

---

[882] عشق حسینی

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی(ع)به‌صفین،در کنار فرات به کربلا رسید.در اینجا سؤال کرد:این زمین چه نام دارد؟جوابدادند:کربلا!امام به گریه افتاد بطوریکه زمین از اشکش تر شد.بعد فرمود:روزی خدمت رسول خدارفتم وحضرت را گریان‌دیدم .سؤال کردم:یا رسول اللّه!چراگریه می کنید؟فرمود:اکنون جبرئیل نزدم بود وبه من خبر دادکه فرزندم حسین در زمینی کنار فرات،بنام کربلا کشته می‌شود.بعد مشتی از خاک اورا آورد ومن بوئیدم وگریان‌شدم.[۸۸۳]

249- شب عاشوراء

راوی گفت:غروب روز تاسوعاء حسین(ع)درحالیکه بر زمین‌نشسته بود،بخواب رفت.وقتی بیدار شد،فرمود:خواهرم!همین الان جدّم،محمّد وپدرم، علی ومادرم، فاطمه وبرادرم،حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند:ای حسین!به‌همین زودی(دربعضی روایات فردا)نزد ما خواهی آمد.زینب‌چون این سخن را شنید،سیلی به صورت خود زد وصدا به گریه‌بلند کرد.حسین(ع)به او فرمود:آرام بگیر ودشمن را ملامت‌گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید،امام یارانش را جمع کرد وبرای‌آنان سخن گفت.ابتدا خدا را حمد نمود.سپس به انان فرمود:

---

[883] فوائد المشاهد 2-در کربلا چه گذشت؟

امّا بعد!حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما وخاندانی بهتر ازخاندان خودم سراغ ندارم.خداوند به همهٔ شما پاداش نیک‌عطا فرماید.اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است!شبانه‌هرکدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیردودرتاریکی شب حرکت کرده وبرویدکه اینها جز بامن،بااحدی کار ندارند.«1»

در این موقع،حضرت ابوالفضل(ع)لب به سخن گشود وفرمود:

لا ارانا اللّه ذلک ابداً!خدا چنین روزی را نیاورد که ما شماراتنها رها کنیم وخود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم،هرکدام در ابراز وفاداری به امام،سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد وفرمود:شهادت‌مسلم برای شما بس است.من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند:در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرادست از مولا وامام خود کشیدید،چه بگوئیم؟نه ،بخدا قسم!هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم!بلکه مال وجان‌وفرزندانمان را فدای تو کرده وتا آخرین مرحله،در رکاب شمامی جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت:ما چگونه دست از یاری‌شما برداریم؟در این صورت در پیشگاه خدا،چه عذری‌خواهیم داشت؟بخداقسم!من از تو جدا نمی

شوم تا با نیزه‌خود،سینه دشمنانت را بشکافم وتا شمشیر در دست من است‌با آنان می جنگم واگر هیچ سلاحی نداشتم،با سنگ وکلوخ به‌جنگشان می روم،تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعدبن عبداللّه به امام عرض کرد:بخداقسم!ما دست ازیاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حقّ پیامبر رادر بارهٔ تو مراعات نمودیم!بخداقسم!اگر بدانم که هفتاد بارکشته می شوم وبدنم را آتش زده وخاکسترم را زنده می‌نمایند،باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی دارم وپس از هربار زنده شدن،به یاریت می شتابم.درصورتی که می دانم،مرگ‌بیش از یکبار نیست وپس از آن نعمتهای بی پایان خداونداست.

زهیر بن قین چنین گفت:یابن رسول اللّه!بخداقسم!دوست دارم‌که در راه حمایتت ،هزاربار کشته باز زنده ودوباره کشته بشوم‌وباز آرزو دارم که با کشته شدن من،شما یا یکی از این جوانان‌بنی هاشم،از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود:جزاکم اللّه خیراً!انّی غداً اقتلُ‌وکلّکم تقتلون!خدا به شما پاداش خیر دهد!من فردا شهیدمی شوم وهمهٔ شما نیزکشته می شوید!«

طبق نقل امام سجاد(ع)در این موقع ،قاسم بن حسن عرضکرد:منهم جزء شهداء هستم؟امام بر او رقّت کرد وفرمود:پسرجانم!مرگ در نظر تو چگونه است؟گفت:از عسل شیرینتر!

امام فرمود:آری!بخداقسم!عمویت به قربانت!توهم یکی از آن‌مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتارشوی،به شهادت‌می رسی.»[۸۸۴]

250- شب عاشوراء،امام با چند نفر در خیمه نشسته بود.غلام امام‌مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود.در این موقع امام ابیات‌واشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده‌است:ای دنیا!اُف بر دوستی تو!که صبحگاهان وعصرگاهان،چقدر از دوستان وخواهانت را به کشتن می دهی!ولی باز هم‌قناعت نمی ورزی!همانا کارها به خدای بزرگ محولّ است‌وهر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد(ع)می گوید:من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان‌خبر مرگ وشهادت خود بود،پی بردم وچشمانم پر از اشگ‌شد.ولی از گریه خودداری کردم.امّا عمه ام زینب(س) که درکنار بستر من نشسته بود،با شنیدن این اشعار وبا متفرق شدن‌یاران امام،خود رابه خیمۀ ،آن حضرت رساند وگفت:وای برمن!ای کاش مرده بودم وچنین روزی را نمی دیدم.ای یادگارگذشتگانم ! ای پناه بازماندگانم!گویا همۀ عزیزانم را امروز ازدست داده ام واین پیشامد،مصیبت پدرم علی(ع) ومادرم‌زهراء(س) وبرادرم حسن(ع)را زنده کرد.

---

[884] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

امام حسین(ع)اورا دلداری داد وبه صبر وشکیبائی دعوت‌نمودوچنین فرمود:خواهر!راه صبر وشکیبائی را در پیش بگیروبدان که همه می میرند وآنان که درآسمانها هستند نیز زنده‌نمی مانند.همهٔ موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای‌بزرگ که دنیارا با قدرت خویش آفریده است وهمهٔ مردم رادرقیامت،زنده خواهد نمود.واوست خدای یکتا!پدر ومادرم‌وبرادرم حسن(ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی‌شتافتند ومن وهمهٔ مسلمانها باید از رسول خدا(ص) پیروی‌کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود:خواهرم امّ کلثوم!فاطمه!رباب!پس از مرگ‌من،گریبان چاک نکنید وسیلی بصورت نزنید وسخنی که‌شایسته نیست،برزبان جاری ننمائید.« {سخنان امام حسین(ع)از مدینه تاکربلا}

در شب عاشوراء،از خیمه امام حسین(ع)صدایی مانند صدای‌زنبور عسل،بگوش می رسید.عده ای دررکوع وعده ای درسجود وعده ای در حال قرائت قرآن وعده ای هم به استغفارودعا ومناجات،مشغول بودند.

در هنگام سحر،امام سر ببالین نهاد وچرتی زد وبیدار شدوفرمود:می دانید اکنون چه درخواب دیدم؟عرضکردند:یابن‌رسول اللّه!چه خوابی دیدید؟فرمود:خواب دیدم که سگهایی‌برمن حمله کردند ومی خواستند مرا بدرند!سگ ابلغی درمیان‌آنها بود که بیشتر از بقیه برمن حمله می نمود!سپس جدّم‌رسول‌خدا(ص) را باجمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسرجانم!توشهید آل محمّدی!واهل آسمانها وملأ اعلی' بتو

مژده می جویند وباید امشب افطار،نزد ماباشی!بشتاب‌وتأخیر مکن!...

این را در خواب دیدم وکارمن آماده شده است وکوچ من از این‌دنیا،نزدیک است وشکی درآن نیست.[۸۸۵]

–251

شهادت علی اکبر(ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد واجازه میدان رفتن خواست.امام به او اجازه داد.علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

دراین هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد وبه گریه افتاد.ومُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد وفرمود:خدایا!

گواه باش!که بر این قوم،شخصی به مبارزه آنان می رود،که درشکل واخلاق وسخن گفتن،شبیه ترین مردم به رسول‌توبود.وماهروقت بدیدار پیامبرت،مشتاق می شدیم،بصورت این جوان‌نگاه می کردیم.خدایا!برکات زمین را از این قوم بگیر وآنان رامتفرق وپراکنده ساز وحُکّام را از اینان هرگز راضی مگردان !زیرا اینان مارا دعوت کردند که مارا یاری کنند،ولی وقتی مااجابت کردیم،باما دشمنی

---

[885] در کربلا چه گذشت؟

کردند وبر روی ما شمشیر کشیده‌اند!سپس امام بر عمرسعد صیحه زد وفرمود:خداوند نسل تورا قطع کند،وامر تورا مبارک نکند وبعد از من،شخصی را بر تومسلط کند که تورا در بستر بکشد!زیرا رحِم مرا قطع کردیوقرابت مرا با رسول اللّه رعایت ننمودی!سپس این آیه راتلاوت نمود:انّ اللّهَ اِصطفی' آدم ونوحاً وآلَ ابراهیموآلَ عمران علَی العالمین.ذریّهٔ بعضها مِن بَعض واللّهسمیعٌ علیمٌ.«آل عمران33»یعنی:خداوند برگزید،آدم ونوحوآل ابراهیم وآل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها ازنسلبعضی دیگر هستند.وخدا شنوا وبسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد واز آنان می کشتبطوریکه صدای ضجّه وشیون از آنان بلند شد!رجز علی اکبراین بود:

انا علی بن الحسین بن علی   نحن وبیت اللّه اولی' بالنبی

اضربکم بالسیف حتیّ' ینثنی ضربَ غلام هاشمیّ علویّ

ولایزالُ الیوم احمی' عن ابی تاللّه لایحکم فینا ابن الدّعییعنی:منم علی،پسرحسین بن علی وسوگند به کعبه!ما اولی' بهپیامبر هستیم.

واین شمشیر را آنچنان بر شما می زنم،تادرهم پیچد مانندشمشیرزدن جوان هاشمی!

وهمیشه حامی پدرم هستم وبخدا قسم!نباید فرزند اینفرومایه برما حکومت کند.

امّا حرارت آفتاب وسنگینی اسلحه وتشنگی،علی اکبر راناراحت کرده بود.لذا بسوی امام برگشت وعرضکرد:ای پدر!تشنگی مرا کُشت!وسنگینی اسلحه مرا اذیت می کند!آیاممکن است بامقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوّت یابم؟

امام در حالیکه اشگ از چشمانش سرازیر بود،فرمود:ای‌پسرکم!زبانت را در دهان من بگذار!سپس انگشتر خودرا به‌اوداد وفرمود:این را در دهانت قرار بده وبه جهاد با دشمنان‌برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّت رسول‌اللّه(ص)با آبی سیراب شوی که بعد ازآن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت وخودرا به صفوف دشمن زد واز آنان می‌کُشت.تا اینکه مُرّهٔ بن منقذ،ضربتی بر فرق علی اکبرزد که‌فرقش شکافته شد.علی اکبردست در گردن اسب کرد وعنان رارها نمود.اسب اورا میان لشگر دشمن از این سو به آن سومی برد!وهر شخصی که به علی اکبر برمی خورد،ضربتی بر او واردمی نمود.تا اینکه بدنش پاره پاره شد.وقتی از اسب برزمین‌افتاد،صدازد:*یاابتاه!هذاجدّی رسول اللّه!قدسقانی بکأسه الاوفیٰ شربةً*

لاظمأ بعدها ابداً وهویقول:العجل العجل!فانّ لک کأساً مذخورةًحتیّٰ تشربها الساعةَ! یعنی:ای پدراین جدّم رسول خدا است که مرا باشربتی که بعد از آن تشنگی نیست،سیراب نمود ومی فرماید!ای حسین!عجله نما!عجله نما!که ظرف شربتی برایت آماده‌نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین(ع)با شنیدن صدای علی اکبر،حرکت کرد وخودرابر بالین اورساند.وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد،خم شد

وصورت بر صورت او گذاشت وفرمود:خدابکشد مردمی راکه تورا کُشتند!چقدر جرعت دارند که از خدا ورسول،نترسیدند وپرده حرمت پیامبر را چاک زدند!سپس اشگ ازچشمانش سرازیر شد وفرمود:*علی الدنیا بعدک العفا!*بعد از توخاک بر سر دنیا باد!

دراین موقع حضرت زینب(س)از سراپرده بیرون آمد وبا حال‌اضطراب وسرعت،بسوی بدن علی اکبر رفت وندبه می کرد!تااینکه خودرا به بدن او رساند وخودرا روی علی اکبر انداخت.

امام،خواهر را از روی بدن فرزندخود،بلند کرد وبه خیمه اش‌برگرداند وروبه جوانان بنی هاشم کرد وفرمود:برادر خودرا بردارید!

جوانان بنی هاشم!جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و درخیمه ای که درمقابل آن می جنگیدند،گذاشتند.[۸۸۶]

[886] در کربلا چه گذشت؟

مرحوم سید ضیاء الدین دری از وعاظ معروف تهران در سال آخر عمرشان در شب هشتم یا نهم محرم ، جوانی پایین منبر از ایشان می پرسد ، مقصود از این شعر حافظ چیست ؟

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد ! مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

ایشان در پاسخ می فرماید : مراد از " شیخ " حضرت آدم است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد . و مراد از " پیر مغان " امیر المومنین (ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر نان گندم نخورد .

مرحوم دری برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می شوند ولی عمرشان کفاف نمی دهد . در ماه محرم دقیقا در همان شب به خواب آن جوان می آید و می گوید سال قبل این سوال را از من پرسیدی و من جوابی دادم ولی چون به این عالم آمدم معنای شعر اینطور کشف شد که :

و مراد از سید الشهداء "و منظور از "پیر مغان حضرت ابراهیم "مراد از "شیخ است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد ولی سید الشهداء ذبح فرزند وعده حقیقت وفا را در مورد حضرت علی اکبر انجام داد.[887]

253– شهادت قاسم بن حسن(ع)

---

[887] کشکول جاویدان- محسن کتابچی

قاسم به عزم جهاد،برای اجاز خدمت امام آمد.حضرت چون‌چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است،بی توان‌شد ودست به گردن او انداخت ودرآغوشش گرفت وهردوآنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بهوش آمدند،قاسم با التماس درخواست اجازه می کردولی امام قبول نمی فرمود.تااینکه قاسم آنقدر دست وپای امام‌را بوسید تا اجازه گرفت.پس به میدان آمد ودرحالیکه اشکش‌جاری بود،این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبیّ المصطفی' المؤمتمن

هذا حسینٌ کالاسیر المرتهن بین اُناس لاسُقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد وبا آن سن کمش، سی وپنج تن را کشت!

امّا عمروبن سعد ازدی به قاسم حمله کرد وضربتی بر فرقش‌وارد کرد که سر او شکافته شد.قاسم به صورت بر زمین افتادوفریادزد:یا عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید،حرکت کرد ومانندشیر بر لشگر دشمن حمله نمود وخودرا به قاسم‌در حالیکه‌ساعات آخر عمراوبود،رساند.امام مشاهده کرد که قاسم ازشدّت درد، پاهای خودرا بر زمین می ساید.حضرت فرمود :قسّم بخدا!که بر عمویت سخت است که اورا برای کمک‌بطلبی ولی اونتواند اجابت کند!واگر اجابت کند،نتواند کمک‌کند! واگر کمک کند،تورا سودی نبخشد!از رحمت خدا دورباشند جماعتی که تورا کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد ودرآغوش خود کشیدوسینه اورا به سینه خود چسباند.سپس در حالیکه پاهای قاسم‌بر زمین کشیده می شد،اورا بسوی خیمه گاه برد ودرکنارپسرش،علی اکبر گذاشت.«[888]

254- شهادت حضرت ابوالفضل(ع)

قمربنی هاشم(ع)در روز عاشوراء،مکرر به خدمت امام‌حسین(ع)شرفیاب می شد واجازه میدان رفتن می خواست‌ولی بمناسبت شهامت وشجاعت وپرچمداری وی،امام به اواجازه نمی داد وهربار از تصمیمش،منصرف می ساخت ومی‌فرمود:انت صاحب لوائی!توپرچمدار من هستی!

امّا وقتی همهٔ یاران امام بشهادت رسیدند،ابوالفضل(ع)برای

چندمین بار از امام اجازه خواست.امام هم موافقت کردوفرمود:حال که تصمیم به جنگ گرفته ای،مقداری آب تهیه‌نما!

عباس(ع)حرکت نمود وپس از درهم ریختن صفوف دشمن،وارد فرات شد.وقتی مَشگ را پُر کرد وخواست خود نیزبیاشامد،مشتش را پُر از آب کرد وبه نزدیک

---

[888] منتهی الامال

لبان خشگ شده‌اش رساند.امّا بلافاصله آب را به فرات ریخت واین چنین‌خودرا مورد خطاب قرارداد:

یانفس مِن بعد الحسین هونی   وبعده لاکنتَ اَن تکونی

وتشربین بارد العین   هذا الحسین وارد المنون

تاللّه ماهذا فعال دینی‌یعنی:«ای نفس!بعد از حسین(ع)ذلت برتوباد!وپس از وی‌زنده نباشی اگرچه حیات را خواهانی!

اینک حسین(ع)وارد میدان جنگ شده وآنوقت تو آب گوارامی نوشی؟بخداسوگند!دین من همچواجازه ای بمن نمی‌دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت وخودرا در مقابل‌سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لاارهب الموت اذالموت ذقا   حتیّ اواری فی المصالیب لقی'

نفسی لسبط المصطفی' الطّهروقی' انّی انا العبّاس اغدو بالسّقا

ولا اخاف الشرّ یوم الملتقی'یعنی:«آنگاه که صدای مرگ بگوشم رسد،از مرگ نمی‌هراسم!تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیرشمشیرها پنهان‌شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی' باد!منم عبّاس که این مشک‌را بسوی خیمه ها می برم.

ودراین روز جنگ،ترسی از مرگ ندارم.»

عبّاس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطورناجوانمردانه مورد حمله زیدبن رقاد که در پشت نخلی کمین‌کرده بود،واقع شد ودر این حمله،دست راست حضرت جداشد.امّا فرزند حیدر کرّار چون از دست راست مأیوس‌شد،چنین رجز خواند:

واللّه اِن قطعتم یمینی انّی اُحامی ابداً عن دینی

وعن امام صادق الیقین   نجل النبیّ الطاهر الامین

یعنی:«بخداقسم!اگر دست راستم را قطع نمودید،ولی من‌دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

واز امامم که در ایمانش صادق است،وفرزند پیامبر امین‌است،حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل،از کمینگاه‌بیرون آمد وبا حمله ای،دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیرشد.تیری به مشک وتیری هم به سینه عباس،اصابت کرد.

یکی‌دیگر از افراد دشمن،عمود آهنین برفرقش کوبید که ازاسب برزمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع،ابوالفضل(ع)صدازد: یااخاه!ادرک‌اخاک!برادر!برادرت را دریاب!

امام خودرا بر بالین او رساند وچون بدن بدون دست وخونین‌عبّاس را مشاهده کرد،دستهایش را بر کمر گرفت وفرمود:

الان انکسر ظهری وانقطع رجائی وقلّت حیلتی!

الان کمرم شکست!وامیدم ناامید شد!وراه نجات بسته‌گردید!«[۸۸۹]

های عقیل! زنی را می شناسی که از خاندان شجاعان باشد و شیرپسرانی بیاورد؟
من که نیستم در آن وادی پرگرگ که ذوالفقارم فغانشان را به آسمان برد، می خواهم شیرپسرانی این چنین کنند!
و این چنین شد که فاطمه، شد ام البنین با چهار شیرپسر که همه پسران خورشید بودند: عثمان، جعفر، عبد الله و عباس.
در این میان عباس، به فضلیتی برتری یافت و ابوالفضل شد که دلِ تفتیده های طف، غبطه اش خوردند.
تفتیده های طف، گوی کرنش بر خورشید را از همه شهیدان ربوده بودند و ابوالفضل در این میان بیشتر ربوده بود تا بسیار دل ربوده باشد از همه آنها که مُهجه بدست در صف قربانی اند.
عباس آماده نبردی میشد که قد رشیدش را و قلب نترسش را از فاطمه کلبی و از علی محمدی به ارث برده بود. انتظار بود آنچنان به جماعت انبوه گرگ بزند که ملخ ها شوند در تندر باد! ولی ...

---

[889] سخنان امام حسین(ع)از مدینه تاکربلا ومنتهی الامال

حسین از او خواست همه مقدراتش را بر هم زند و از خیال مبارزه بیرون آید و برای بعد رفتن حسین، برای تشنگی اطفال که معلوم نبود دشمنان کی و چقدر به آنها آب و نان دهند فکری بکند.

عباس چه بجنگد و یا که نه، از این انبوه لشگر سایه ها چیزی کاسته نمی شد.

ولی ذراری رسول خدا شاید از عطش نمی مردند.

همان مشک حسین را بر دوش انداخت و با همراهی حسین به انبوه کمانداران زد تا به میان شریعه رسید و شاید هم دشمن با خود گفت بگذارید بیاید و مشکش را پر کند، هنگامه برگشت داغ آب را بر دلش می گذاریم و بعد داغش را بر دل حسین خواهیم گذاشت.

و این گونه شد که هر دو داغدار شدند و شرم این داغ باعث شد که خود بخواهد قبرش در جمع اصحاب نباشد. خود را مقصر می دانست. با احساس تقصیر به آستان حسینی چشمانش را بست و این چنین شد که شد باب الحسین.

باب الحسین، باب اظهار تقصیر به درگاه ربوبی است که حسین جلوه اوست.

تقدیر عباس این چنین رقم خورد و عجب تقدیری!! و چه عمیق می دید پدرش!

و عباس شد قمر ستارگان هاشمی! و قمر همه نورش را از حسین دارد و این اوج فروتنی، می شود مهتاب شبهای من و تو که راه را بیابیم و شبهای غیبت، بهانه گمگشتیمان نباشد!

255– شهادت علی اصغر(ع)

چون حضرت،یارانش را از دست داد،خودآماده رفتن به میدان‌شد.برای وداع به طرف خیمه ها رفت وصدازد:ای سکینه!ای‌فاطمه!ای زینب!ای امّ کلثوم!خداحافظ!

سکینه عرضکرد:ای پدر!آیا تسلیم مرگ شده ای؟فرمود:چگونه تسلیم مرگ نشود،کسیکه یاور ومعینی ندارد؟سکینه‌گفت:پس مارا به حرم جدّمان بازگردان!امام فرمود:هیهات!اگرصیّاد،مرغ قطا را آرام می گذاشت،او می خوابید!

در این موقع،زنها صدا بگریه بلند کردند.حضرت آنهارا ساکت‌کرد وخود عازم میدان شد.

امام سجاد(ع)چون پدررا تنها وبی یاور دید،با آنکه از ضعف‌وناتوانی،قدرت برداشتن شمشیر را نداشت،راه میدان پیش‌گرفت !امّ کلثوم بادیدن این صحنه صدازد:ای نوردیده !برگرد!امام سجاد(ع)فرمود:ای عمّه!دست از من بردار وبگذار تا پیش‌روی فرزند پیامبر،جهادکنم.حضرت سیّد الشهداء(ع)به امّ کلثوم فرمود:جلو اورا بگیر تاکشته نشود وزمین از نسل آل‌محمّد(ص)خالی نماند.

دراین هنگام،سالار شهیدان،روبه لشکر عمرسعد کرد وصدازد:هل مِن ناصرٍ ینصرنی؟هل مِن معینٍ یعیننی؟هل مِن‌ذابٍ یذبُّ عن حرم رسول اللّه؟آیا یاری کننده ای است که‌مرا یاری کند؟آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟آیادفاع کنند ای است تا از حرم رسول خدا،دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنها رسید،از جهت مظلومیت امام حسین‌صدا بگریه بلند کردند.امام به خیمه ها برگشت وبه زینب‌فرمود:کودک صغیرم را بده تا با او خداحافظی کنم!

زینب(س)علی اصغر را بدست امام داد.حضرت صورتش رانزدیک علی اصغر برد تا ببوسد،ناگاه حرمله تیری بطرف امام‌انداخت که بگلوی علی اصغر رسید واورا بشهادت رساند.امام‌بدن بی جان علی را بدست زینب داد وخود از خون گلوی علی‌بر می داشت وبطرف آسمان پخش می کرد ومی فرمود:برمن‌هر مصیبتی که نازل شود،آسان است.زیرا که خداوند ناظر می‌باشد.[۸۹۰]

256– شهادت امام حسین(ع)

بعد از شهادت علی اصغر،امام از زندگانی دست شسته‌وشمشیر بدست گرفت ومبارز می طلبید.هرکه درمقابل آن فرزند اسداللّه الغالب،قرار می گرفت،بهلاکت می رسید تاآنکه کشتار بزرگی نمود وعدهٔ زیادی از شجاعان دشمن را به‌جهنم فرستاد!دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ‌تن به تن کند!سپس امام به چپ وراست لشگر دشمن حمله‌نمود.

راوی می گوید:بخداقسم!هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای‌بسیار اورا محاصره کرده باشند ویاران وفرزندان اورابشهادت

---

[890] سخنان امام حسین(ع)از مدینه تاکربلا ومنتهی الامال

رسانده باشند واهلبیت اورا بسختی انداخته باشند،ولی‌شجاعتر وقوی القلب تر از امام‌حسین(ع)باشد!زیرا با وجودمصیبتهای زیاد وتشنگی وجراحت بدن،باز هیچ تزلزلی در اودیده نمی شد وآنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله‌گرگ دیده،می رمیدند وفرار می کردند.دوباره لشگر سی‌هزارنفره،جمع می شدند وآماده می گشتند!ولی امام برآن‌لشگر انبوه،حمله می کرد وآنان مانند ملخهائی که در هواپراکنده می شوند،از مقابل امام می گریختند وازهم متفرق می‌شدند.آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت وکلمه لاحول‌ولاقوهٔ الاّ باللّه رابرزبان جاری می فرمود.

تااینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند واز کثرت تیرهائی‌که بر زره حضرت نشست،سینه مبارکش چون خارپشت گشت‌وبه روایت امام محمّد باقر(ع)زخمهای حضرت ،بیش ازسیصد وبیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدّت خستگی وبسیاری ضعف،توقفی‌فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد.که ناگاه ظالمی،سنگی‌را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت،اصابت نمودوخون جاری شد.امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی راپاک کند که ناگاه تیری که پیکانش،زهر آلود وسه شعبه بود،برسینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود:بسم اللّه وباللّه وعلی' ملّهٔ‌رسول اللّه.سپس رو به‌آسمان کرد وفرمود:ای خدای من!تو می دانی که این جماعت،مردی را می کشند که بر روی

زمین،پسر پیامبری جز او نیست‌بعد دست برد وتیر را بیرون کشیدکه خون جاری شد.امام ازخونها بر می داشت وبطرف آسمان پخش می نمود که قطره‌ای بر نمی گشت!بار دیگر دست کرد واز خون برداشت وبرصورت ومُحاسن خود مالیدو فرمود:می خواهم با سر وروی‌خون آلود،جدّم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدّت ضعف،بر روی زمین گودی قتلگاه‌افتاد.[891]

شمر از اسب پیاده شد وبسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

257- شیههٔ ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح،وقتی صاحب خود را کشته دید ،سر خودرا به خون امام رنگین کرد وشیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد وبازبان بی زبانی می گفت:وای‌بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها ودخترها،صدای ذوالجناح را شنیدند،سر وپای‌برهنه از خیمه بیرون دویدند وچون چشمشان به اسب بدون‌سوار افتاد،فریاد واحسیناه!واإماماه!بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد وندبه می کرد ومی گفت:وامحمّداه!اینک حسین تو،بی عمامه وعباء وشهید درصحرای کربلا افتاده است!

---

[891] جلاء العیون

زینب می گفت:وامحمداه!این حسین،فرزند گرامی توست که‌درخاک وخون غلطیده است واعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند!وامحمّداه!این حسین توست که عریان در صحرای کربلاافتاده است!...[۸۹۲]

258- غارت اموال امام حسین و اهل بیت ان حضرت

راوی گفت:وقتی حسین(ع)کشته شد،لشگریان عمر سعدبرای غارت لباس واسلحۀ حضرت هجوم آوردند!عمامه‌حضرت رااخنس برد!نعلین را اسودبن خالد برد!بجذل انگشتررا با انگشت مبارک،قطع نمود!زره را مالک بن یسر برد!شمشیررا(غیر از ذوالفقار)اسودبن حنظله برد.[۸۹۳]

بعد از شهادت امام حسین(ع)،سربازان عمر سعد همۀ اموال‌ووسایل وزیورآلات اهلبیت اباعبداللّه(ع) حتّی' چادری که‌زن بکمرش بسته بودوپوستینی که امام سجّاد(ع)برروی آن‌افتاده بودرا غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین(ع)نقل شده است که:من درآن موقع‌کودکی بودم وخلخالی(یک نوع زیور آلات) در پای من بود.یکی از سربازان

---

[892] جلاء العیون

[893] منتهی الامال

عمرسعد،درحالیکه گریه می کرد،آن خلخال‌را از پایم درآورد!گفتم:ای دشمن خدا!چرا گریه می کنی؟

گفت:چگونه نگریم درحالیکه دختر رسول خدارا غارت می‌کنم!گفتم:حال که می دانی،دخترپیامبرم،چرا اموال مراغارت‌می کنی؟گفت:اگرمن نبرم،دیگری خواهدبرد!!

همچنین از اونقل شده است که:من بعد از شهادت پدر بزرگوارم ،مضطرب وناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم وپدروبرادران وخویشان خودرا درمیان خاک وخون می دیدم‌ودرفکر این بودم که اشقیاء بنی امیه،با ما چه خواهند کرد؟ناگاه‌دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد وبرزنان می زد وآنان‌فرار می کردند واو آنچه داشتند،غارت می کرد وآنها فریاد می‌زدند:واجدّاه!واابتاه!واقلّةُ ناصراه!واحسیناه!آیا مسلمانی‌نیست که مارا یاری کند؟آیا در میان این مردم،مؤمنی نیست که‌مارا پناه دهد؟من از مشاهده این حال ،لرزیدم ودنبال عمه های‌خود بودم تا به آنها پناه برم.ناگاه آن شخص چشمش بمن افتادوبطرف من حمله کرد!من گریختم واو با نیزه اش بر میان کتف‌من زد ومن روی زمین افتادم.اوگوشواره مرا درآورد ومقنعه ازسر من کشید ومتوجه خیمه هاشد!من هم بیهوش شدم.وقتی‌بهوش آمدم،دیدم عمه ام زینب(س)بالای سرم نشسته ومی‌گرید!همینکه دید من بهوش آمده ام،فرمود:برخیز که برویم تاببینیم برسر سایر دختران وبرادر بیمارت،چه آمده است؟گفتم:عمّه!چادری

ندارم!فرمود:منهم مثل تو بی چادرم!با عمه‌ام،به خیمه امام سجاد(ع)داخل شدیم ودیدیم که همهٔ اسباب ووسایل واموال مارا غارت کرده اند!وبرادرم امام سجاد(ع)،ازبیماری وتشنگی بر رو افتاده است وبر احوال ما می گرید.»[۸۹۴]

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام‌صادق(ع)را آتش زدند،امام آتش را خاموش کردند وزنان‌ودختران وحشت زده خانه را دلداری دادند.روزبعد وقتی‌عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام،بدیدار حضرت‌رفتند ،دیدند که امام اندوهناک وگریان است!عرض کردند:این‌همه اندوه برای چیست؟آیا از گستاخی وبی رحمی آنان‌نسبت بشما این همه ناراحتید؟وحال آنکه این اولین بار نیست‌که چنین می کنند!امام فرمود:نه!ولی اندوه وگریه من برای این‌است که وقتی درب خانه را آتش زدند،دیدم که زنان ودختران‌از این اطاق به آن اطاق می گریختند.درحالیکه من نزد آنهاحاضربودم وتنها نبودند.از این صحنه بیاد فرار اهل وعیال‌جدّم حسین(ع) در روز عاشوراء افتادم که از خیمه ای به‌خیمهٔ دیگر واز پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردندودشمن فریاد می زد:خیمهٔ ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها،عمرسعد صدازد:چه کسی‌حاضراست،بربدن حسین(ع)، اسب براند؟

---

[894] جلاء العیون

ده نفر که همگی آنهااز راه حرام،متولد شده بودند،اعلام‌آمادگی کردند وبر اسبهای خود سوار شدند وبرآن بدن شریف‌تاختند واستخوانهای سینه وپشت وپهلوی بدن مبارک‌حضرت را درهم شکستند.[۸۹۵]

259- کاروان اسراء درکنار قتلگاه

درهنگام اعزام اسراء اهلبیت به کوفه،آنها بکنار اجساد شهداءکربلا آمدند وبا آنها وداع نمودند.همینکه چشم اهل وعیال اباعبداللّه(ع)،به اجساد شهداءافتاد،صدای ضجّه وشیون بلندکردند واظهار مصیبت نمودند.

راوی گفت:بخداقسم!فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که‌زینب کبری'(س)نُدبه می کرد وبا صدایی حزین وغمناک می‌گفت:یامحمّداه!رحمت ملائکۀ آسمان برتوباد!این حسین‌توست که با اعضای پاره پاره،در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنهارا اسیر کرده اند!یامحمّداه!این‌حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده وباد صبا،بر اوخاک وغبار می پاشد!واحزناه!واکُرباه!این حسین توست که‌سرش را از پشت بریده اند!عمامه ورداء اورا غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند!پدرم فدای‌کسیکه اصحابش را روز دوشنبه کشتند!پدرم فدای کسیکه باغم وغصّه از دنیا رفت!پدرم فدای آن

---

[895] منتهی الامال

کسیکه با لب تشنه شهیدشد!پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود واز آن خون‌می چکید!پدرم فدای آن کسیکه جدّش محمّد مصطفی' است!پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت،که امید برگشتش‌نیست!

آنچنان زینب کبری'(س)عزاداری کرد که دوست ودشمن بناله‌آمدند.[۸۹۶]

260-

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعیست که جانها همه پروانه اوست

هر کجا می نگرم رنگ رخش جلوه گر است

هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست

هر کسی میل سوی کرببلایش دارد

من چه دانم که چه سریست به در خانه اوست[۸۹۷]

261- گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه،از خانۀ امّ سلمه صدای‌گریه وزاری شنیده شد.به او گفتند:چرا گریه می کنی؟گفت:دیشب پسرم حسین(ع)کشته شد!زیرا بعد از رحلت‌رسول خدا(ص)،پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه دیشب،اوراعزادار

[896] منتهی الامال

[897] محتشم کاشانی

ودل شکسته به خواب دیدم.عرضکردم: یارسول اللّه !چرا شمارا گریان ودل شکسته می بینم؟فرمود:دیشب تا صبح‌قبر حسین واصحابش را می کَندم.»[۸۹۸]

262- ابن زیاد،سر مقدّس امام را به خولی داد تادرمنزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید:وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت وبه خواب رفت،شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر،قرآن می خواند وآخرین آیه این بود:وسیعلم الذّین ظلموا اَیّ منقلبٍ ینقلبون»[۸۹۹] بزودی ظالمین خواهنددانست،به کدام جای بازگشتی،برمی گردند.

بعد از طرف سرمقدّس، صدایی چون رعد شنیدم وفهمیدم‌صدای تسبیح ملائکه است.[۹۰۰]

263-

پرده ای در مقابل چشم مأمور

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاکی شهرضایی در دهه ی محرم سال 1322 این قضیه را نقل فرمودند:

---

[898] در کربلا چه گذشت؟

[899] شعراء 227

[900] در کربلا چه گذشت؟

سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من خیلی به زیارت امام حسین علیه السلام مشتاق شده ام و فکر می کنم اگر به کربلا نروم مریض می شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم!

در آن زمان فقد یکصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی دانستم چگونه باید به کربلا بروم.

بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یک مکان در کشتی به مبلغ پانزده تومان کرایه کرد و نمی دانست که من می خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به کربلا بروم! عده ی دیگری در کشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یک شرطی آمد و ما یک فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم.

وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام کردم، اما چون نزدیک اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بلیط تهیه کنم و مجبور شدم به مسافرخانه ی سید علی حکاک بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیدم.

همین که به خواب رفتم، ناگاهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می گوید: شما بلیط می خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع کنید. در این هنگام یک بلیط قطار به من داد و ظاهرا پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع کن و برو!

من اثاثیه را جمع کردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسائل را در چادر خوابی

پیچیده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقینا هر کس مرا می دید، می فهمید که ایرانی هستم.

هنگامی که می خواستیم به قطار وارد بشویم باید تک به اتاقی که مأمور کنترل گذرنامه در آن بود وارد می شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می شدیم و به طرف قطار می رفتیم. هنگامی که به اتاق رسیدم، متوجه شدم که هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم.

ناگهان ملهم شدم که «یا امام حسین علیه السلام» و «یا اباالفضل علیه السلام» بگویم و رد شوم.

پس این دو اسم مبارک را پیوسته بر زبان می آوردم و در حالی که اثاثیه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده ای کشیده شده بود و مرا نمی دید! هیچ واکنشی نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا کربلا نیز کسی از ما گذرنامه نخواست.

بالاخره به کربلا رسیدیم و در کربلا نیز چون به نجاری و چوب بری وارد بودم، سقف خانه ی رئیس کنسولگری ایران را درست کردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد که به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «کارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت کردیم.[901]

---

[901] http://www.ashoora.ir/

264- شهادت رقیّه

زنان اهلبیت امام حسین(ع)،شهادت حضرت وجوانان بنی‌هاشم را از کودکان کاروان اسراء،مخفی نگه داشته بودند.ومی

گفتند که آنهابه مسافرت رفته اند وبزودی بر می گردند.

شبی درشام،نیمه های شب،رقیه(س)دختر امام،از خواب‌بیدار شد وپدرش را صدازد ومی گفت:پدرم حسین(ع)کجاست ؟اوبهانۀ پدر را گرفته بودوبقدری مضطرب بود،که‌همۀ کودکان درخرابه را،به گریه وفغان انداخت.

یزید متوجه سرو وصدای کودکان امام شد وسؤال کرد:چه‌خبراست؟وقتی جریان رقیه(س)را به او گفتند،دستور داد که‌سر امام را برای او ببرند!

سرمقدّس امام را در طبقی گذاشتند وروپوشی برآن قرار دادندوآنرا برای رقیه(س)بردند.

رقیه(س)وقتی روپوش را برداشت وسر پدر را دید،نشناخت‌وگفت:این سر از کیست ؟گفتند:سرپدرت. با شنیدن این‌سخن،سر را برداشت وبه سینه گرفت وگفت:ای پدر!چه کسی‌مُحاسن تورا بخونت خضاب کرد؟چه کسی رگهای گردنت راقطع نمود؟چه کسی مرا در کودکی،یتیم نمود؟پدرجان!بعداز تو به که امیدوار باشم؟پدرجان!چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟...آنگاه

لب بر لب پدر نهاد وآنچنان‌شیون وزاری کرد،تا بیهوش شد.وقتی اورا حرکت دادند،دیدند که از دنیا رفته است‌وجان بجان آفرین تسلیم نموده‌است.

اهل بیت امام،در مصیبت این دختر،صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه(س)،عزاداری‌کردند ودرآن روز،هرمرد وزنی گریان شدند.«[902]

265- درکاخ یزید!

یزید دستور داد تااسراء را حاضر کرده وسرمبارک امام را درطشتی ،مقابلش بگذارند.دراین موقع امام سجاد(ع)چشمش‌به سر پدر افتاد،آهی از دل پرخون خود کشید واشگ‌ریخت وبعد ازآن هرگز از کلّهٔ گوسفند میل نفرمود.امّا وقتی چشم زینب(س)برآن سر منّور افتاد،بیتاب شد وبا صدایی که‌دلهارا پاره می کرد،فریاد زد:*یاحسیناه!ای حبیب قلب رسول خدا!ای‌فرزند مکّه ومِنی'!ای فرزند دلبند سیّده نساء!ای جگرگوشهٔ محمّد مصطفی'!*

دراین موقع،یزید چوب خیزران را برداشت وبر دندانهای سرامام می زد ومی گفت:ای کاش!آنهایی که درجنگ بدرازمشرکین،کشته شدند،زنده بودند ومی

---

[902] ستارگان درخشان ج5

دیدند که من چگونه‌انتقام آنهارا از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!!وبمن می گفتند:ای یزید!دستت شل مباد!

ناگاه ابوبرزۀ اسلمی از اصحاب رسول خدا،برخاست وگفت:وای برتوای یزید!چوب بردندان حسین(ع)فرزند فاطمه (س)می زنی؟درحالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا(ص)بر لب‌ودندان او وبرادرش ،بوسه می زد ومی گفت:«شما سَرورجوانان بهشتید.خدابکشد کشندگان شمارا ولعنت کند آنها راوآنان‌را به عذاب الیم،معذّب کند.»

یزید غضبناک شد ودستور داد اورا کشان کشان از مجلس‌بیرون بردند.[۹۰۳]

266- اربعین

اربعین سالروز اولین زیارت جابربن عبدالله انصاری و عده ای از شیعیان قبر مطهر حسینی

بعد از شهادت امام حسین و یارانش و اسارت خاندان پیامبر ص،جوی از ترس و هراس بین مردم حاکم شد و کسی جرات نداشت از امام حسین (ع) حرفی بزند و یادی بکند جز زینب و امام سجاد.

---

[903] جلاء العیون

اما در چهلم شهادت امام حسین (ع) ،جابرن عبدالله انصاری از صحابه بزرگ رسول الله که هم در نزد شیعیان و هم در نزد اهل سنت جایگاه رفیعی داشت به همراه جمعی از شیعیان به زیارت قبر مطهر امام حسین (ع) رفت که کیفیت زیارت ایشان را که درسهای بزرگی در خود دارد عرض می کنم.

به نقل از عطیّه عوفی ـ: همراه جابر بن عبد اللّه انصاری ، برای زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام حرکت کردیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم جابر به کرانه فرات نزدیک شد و غسل کرد و پیراهن و ردایی به تن کرد و کیسه عطری را گشود و آن را بر بدنش پاشید و هیچ گامی برنداشت جز آن که ذکر خدای متعال گفت تا این که به قبر نزدیک شد و [به من]گفت: دست مرا بر قبر بگذار

چون دست او را بر قبر گذاشتم بیهوش ، بر روی قبر افتاد. کمی آب بر او پاشیدم و هنگامی که به هوش آمد سه بار گفت : ای حسین !

آن گاه گفت : دوست پاسخ دوست را نمی‌دهد ؟!

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی در حالی که خون رگ هایت را بر میان شانه ها و پشتت ریختند و میان سر و پیکرت جدایی انداختند؟! گواهی می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند سَرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و چکیده

هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسایی و فرزند سالار نقیبان و فرزند فاطمه سَرور زنانی ؟! و چگونه چنین نباشی در حالی که از دست سَرور پیامبران غذا خورده ای و در دامان تقواپیشگان پرورش یافته ای و از سینه ایمان شیر نوشیده ای و با اسلام تو را از شیر گرفته اند .

پاک زیستی و پاک رفتی؛ امّا دل های مؤمنان در فراق تو خوش نیست بی آن که در این تردیدی رود که همه اینها به خیرِ تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد ! و گواهی می‌دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریّا رفت .

آن گاه جابر دیده خود را گِرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما ای روح هایی که گرداگردِ حسین فرود آمده، همراهش شدید ! گواهی می دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی باز داشتید و با مُلحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمّد را به حق برانگیخت در آنچه به آن در آمدید با شما شریک هستیم.
به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم] ، با آن که ما نه به درّه ای فرود آمدیم و نه از کوهی بالا رفتیم و نه شمشیری زدیم ، در حالی که اینان سرهایشان از پیکر جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بیوه شدند؟!
جابر گفت: ای عطیّه ! شنیدم که حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید : «هر کس گروهی را دوست داشته باشد ، با آنان محشور می شود و هر کس کارِ

کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می‌شود» و سوگند به آن که محمّد را به حق به پیامبری بر انگیخت نیّت من و همراهانم همان است که حسین (ع) لیه السلام و یارانش بر آن رفته اند. مرا به سوی خانه های کوفه ببر.

هنگامی که بخشی از راه را رفتیم گفت: ای عطیّه ! آیا سفارشی به تو بکنم که دیگر گمان ندارم پس از این سفر تو را ببینم ؟ دوستدار خاندان محمّد را تا زمانی که آنان را دوست می دارد دوست بدار و دشمن خاندان محمّد را تا زمانی که با آنان دشمن است دشمن بدار هر چند روزه گیر و شب زنده دار باشد، و با دوستدار محمّد و خاندان محمّد رفاقت کن که اگر یک گامش از فراوانیِ گناهش بلغزد گام دیگرش به محبّت آنان استوار می‌مانَد؛ چرا که دوستدار آنان به بهشت باز می‌گردد و دشمن آنان به سوی آتش [دوزخ]می‌رود.[۹۰۴]

267- بازگشت به مدینه

راوی می گوید:وقتی کاروان اهلبیت امام حسین(ع)به نزدیک‌مدینه رسید،امام سجّاد(ع)از مرکب پایین آمد وبارهارا بازنمود وزنان وکودکان را پیاده کرد.سپس به بشیر فرمود:ای‌بشیر!خدا پدرت را رحمت کند!او شاعر بود.توهم شعر می‌توانی بگوئی؟عرض کرد:آری!یابن رسول اللّه!منهم شاعرم.

امام فرمود:وارد مدینه شو وبا زبان شعر،شهادت امام‌حسین(ع)را اعلام کن!

---

[904] مصباح الزائر: ص 286

بشیر می گوید:براسبم سوار شدم وبه مدینه رفتم وچون به‌مسجد النبی رسیدم،صدا بگریه بلند کردم وگفتم:

یا اهل یثرب!لامُقام لکم　　　　قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرّجٌ　　　　والرأس منه علی القناةُ یُدار

.lÛlì¡Æ ÚßhÞ ÅDh éF ¢ÆDJ ÝN @@@@@ lÛlëpFpv
íGëp° ok CoÝìwd
.ækDèÛ ÝìÆ êDçærìÛ pF ypv @@@@@ ækDO¾ ÚDëpµ
ÔFpÆ ok ¢ÜN

یعنی:«ای اهل مدینه!جای ماندن نیست!زیرا حسین(ع) شهیدشده است.ومن اشگم سرازیر است.

بدنش در کربلا درخون است وسرش‌را بربالای نیزه ها می‌گردانند.»

بعد گفتم:این امام سجّاد(ع) است که با عمّه هاوخواهرانش،نزدیک شهر می باشند. ومن قاصد او هستم تامحلّ آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء،هیچ زن پرده نشین وباحجابی در مدینه نبود مگراینکه موپریشان وصورت خراشان ولطمه زنان،با نداء واویلا !از خانه ها خارج شده وبطرف محلّ کاروان،حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم،دیدم که حضرت از خیمه بیرون‌آمده ودستمالی در دست دارد که با آن اشگهای خودرا پاک‌می کند.امام بر روی صندلی نشست وبی

اختیار گریه نمود.صدای مردم هم بگریه بلند شدوآن محلّ یکپارچه گریه شدواز هر طرف،تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام،امام با دست اشاره کرد تامردم ساکت شوند.

مردم از جوش وخروش افتادند وامام شروع به بیاناتی نمود ازجمله فرمود:ای مردم!همانا خداوند که حمد وسپاس براوباد!مارا به مصیبتهای بزرگی مبتلا فرمود وشکاف بزرگی دراسلام ظاهر شد.اباعبداللّه الحسین(ع)وفرزندان ویارانش کشته شدند وزنان ودخترانش،اسیرگشتند وسرش رابالای‌نیزه هادرشهرها گرداندند.این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم!کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین(ع)،

شاد وخرّم باشد؟کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشگش جلوگیری کند؟

بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین(ع)گریه‌کردند.دریاها با امواجشان وآسمانها با ارکانشان وزمین بااعماقش ودرختها با شاخه هایشان،برای حسین(ع)گریه‌کردند.امواج دریاها وفرشتگان مقرّب خدا واهل آسمانها همه‌وهمه گریه کردند.ای مردم!آن کدام قلبی است که برای کشته‌شدن حسین(ع)شکافته نشود؟آن کدام دلی است که برای‌حسین(ع)ناله ننماید؟آن کدام گوشی است که این مصیبت‌بزرگ را که دراسلام پدید آمده،بشنود

وکرنشود؟...انّا لِل ّه وانّاالیه راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ وسوزان ودردناک ورنج دهنده وناگوار وتلخ وجانسوز است!آنچه که برای ما روی‌داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز وانتقام گیرنده‌است![۹۰۵]

268- عزاداری در مدینه

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد،گریه می کرد ومی گفت:

فبالحسرات والاحزان جئناا   مدینهٔ جدّنا لاتقبلینا

بانّا قدفجعنا فی ابینا   اَلاافاخبِرنارسول اللّه عنّا

'بلارؤس وقدذبحوا البنیناوانّ رجالنا بالطفّ صَرعی

وبعدالاسر یاجدّاه سبینا   واَخبِر جدّنا انّا اَسرنا

عرایا بالطفوف مسلبینا   ورهطک یا رسول اللّه اضحوا

ولم یُراعواجنابک یارسول اللّه فینا   وقدذبحوا الحسین

و...

---

[905] جلاء العیون

یعنی:ای مدینه پیامبر!مارا قبول نکن!ماباحسرت واندوهها‌آمده ایم.پیامبررا از حال ما باخبرکن که مادرمورد پدرمان‌دچارفاجعه شده ایم.مردان ما در سرزمین داغ،بدون سر افتاده‌اند وپسران مارا سر بریده اند!

وبه جدّما خبربده که ما اسیرشدیم وبعداز اسارت،زندانی‌گشتیم!وگروه تو ای پیامبر!درحالی روز برآنان گذشت که‌عریان وغارت زده،برریگهای گرم،افتاده اند!

ای رسول خدا!حسین(ع) را ذبح کردند ومراعات تورا دربارۀما نکردند!

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت وباگریه عرض نمود:السلام یا جدّاه!من خبر شهادت فرزندت‌حسین(ع)را آورده ام.

دراین موقع،صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن‌صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد(ع) نیز بر قبر جدّش آمد وصورتش را برآن گذاشت‌وگریه کرد وفرمود:ای جدّ بزرگوارمن!ای بهترین انبیاء مرسل!باتو درددل می نمایم!محبوب تو،حسین(ع) کشته شد ونسل‌تو از بین رفته است!درحالی توراصدا می زنم که محزون‌وهراسان واسیرم واحدی نیست که ازما حمایت کندوطرفداری نماید!مارا اسیر کردند،آنگونه که کنیزان را اسیرمی کنند وآنچنان ناراحتی وآزار به ما رسید که استخوانهاتحمّل ندارد.[۹۰۶]

---

[906] ستارگان درخشان

269- عزاداری ام البنین

امّ البنین،مادر ابوالفضل(ع) وعبداللّه وعثمان وجعفر،بعد ازشنیدن خبر شهادت پسرانش،برای عزاداری به قبرستان بقیع‌می رفت ومشغول نوحه وزاری می شد.آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی[۳] مروان،دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

به گریه می افتاد.امّ البنین می گفت:

لاتدعونی ویک امّ البنین　　　تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادّعی' بهم　　　والیوم اصبحتُ ولامِن بنین

اربعةٌ مثل نسور الربی'　　　قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم　　　فکلّهم امسی' صریعاً طعین

یالیت شعری اَکما اَخبروا　　　انّ عبّاساً قطیع الیمین؟

یعنی:دیگر بمن امّ البنین(مادرپسران)نگوئید!زیرا بیاد شیران‌بیشه می افتم!زمانی پسرانی داشتم که به آنهامرا می خواندند!ولی امروز من پسری ندارم!چهار فرزند که مثل کرکس ها،بلندهمّت بودند،ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند.نیزه های‌باریک وتیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند وشب‌همهٔ آنان

بشهادت رسیدند!ای کاش!همانطور که بمن گفته اند ،می فهمیدم که دست راست عبّاس(ع)قطع شده است؟[۹۰۷]

270- خانمی که امام حسین(ع)به دیدارش رفت

«حاج ملاّ محمّد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی‌باهم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد،به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک‌خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی درخواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش وخرمی قرار دارد.تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروزبخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف‌حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبداللّه(ع) سه باربه دیدن او آمد ودر بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند.لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدارشدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس‌و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت‌عاشورا می‌خوانده است»[۹۰۸]

---

[907] ستارگان درخشان

271– آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند،«آل زیاد»ند(و العن...آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه).نسل ناپاک«زیاد»،دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است.عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است.مادر زیاد،سمیه نام داشت،از زنان زناکار صاحب‌پرچم.زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام«عبید ثقفی»به دنیاآمد.زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند.از بدعتهای معاویه،آن بود که بر خلاف حکم پیامبر،این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را«زیاد بن ابی سفیان»می‌گفتند.[۹۰۹]این موضوع که به«مساله استلحاق»معروف است،در سال 44 هجری انجام‌گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به‌معاویه،این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق،آورده [۹۱۰] و او رانکوهش کرده است.پس از انقراض امویان،مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام‌پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه(زیاد،پسر پدرش)می‌خواندند. [۹۱۱]امام حسین«ع»روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله«الا

---

[908] عشق حسینی

[909] الغدیر،ج 10،ص 218.

[910] معادن الحکمه،محمد بن فیض کاشانی،ج 2،ص 35(چاپ جامعه مدرسین)،بحار الانوار، ج 44،ص 212.

[911] الغدیر،ج 10،ص 218.

و ان الدعی بن‌الدعی...»دارد،که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به«ابن‌مرجانه»مشهور بود.حاکمیت‌یافتن کسی چون پسر زیاد،فاجعه‌ای بود که عزت وکرامت مسلمین و عرب را نابود کرد.زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیادبر لبهای سر بریده ابا عبد الله«ع»می‌زند،گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس‌بیرون آمد و می‌گفت:ای جماعت عرب!از این پس برده شده‌اید.پسر فاطمه را کشته وپسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... [۹۱۲]در همان ایام،آل زیاد بعنوان گروهی فاسد وشیطانی به شمار می‌رفتند.حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند،یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعهٔ الرحمان آل زیاد شیعهٔ الشیطان . [۹۱۳]

آل زیاد،طبق روایات،دلهایی مسخ شده،دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روزعاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی،مبارک دانسته و به شادمانی روزه‌می‌گرفتند. [۹۱۴]نیز«آل زیاد»نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه

---

[912] بحار الانوار،ج 45،ص 117.

[913] همان،ص 25.

[914] همان،ص 95.

بودند و ازسال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند.آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشیدبود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار.[۹۱۵]

272– آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود.مروان از خشن‌ترین و عنودترین‌دشمنان اهل بیت و امام حسین«ع»بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود(مروان)پس از او عبد الملک مروان،ولید بن عبد الملک،سلیمان بن عبد الملک،عمر بن عبد العزیز،یزید بن عبد الملک،هشام بن عبد الملک،ولید بن یزید،یزید بن ولید،مروان بن محمد،به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند و دوران حکومتشان ازسخت‌ترین دورانهای شیعه بود.بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت‌می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود.در زیارت عاشورا«آل مروان»نیز همچون آل زیادو آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

273–

عاقبت قاتلین امام حسین(ع)

---

[915] دائرة المعارف تشیع،ج 1.

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال 66قیام کرد ولشکرش با لشکر شام‌جنگ کرده ومختار پیروز شد.او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه‌خود نموده بود وشروع به انتقام از قاتلین خادثه عاشورا نمود.

آنان ابن زیاد را دستگیر کرده وابراهیم دستور داد تا آتشی روشن‌کردند سپس خنجر را برداشته واز گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را درآتش نیم پخت نموده وبه خورد ابن زیاد می‌داد ودر آخر بافریاد:یالثارات الحسین!سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود وبرای امام‌سجاد(ع)فرستاد.سپس شمر را دستگیر نموده وسرش را از تن جدانمودند.آنان که بر بدن حضرت اسب رانده بودند آوردن وبامیخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمروبن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده وبدنش‌را با نیزه ریز ریز نمودند.بجدل بن سلیم که انگشت امام را قطع کرده‌بود آوردند ودست وپایش را قطع نمودند تا در خون خود دست وپا زدومرد.سنانبن انس را آورده و از گوشت رانهایش می‌بریدند تامرد.شبث بن ربعب را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت‌بدنش بریدند تا مرد.دست و پای ابحر بن کعب را بریدند وچشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند.گوشت حصین بن نمیر رابا

قیچی بریدند تا مرد.عمرسعد را در بسترش سر بریدند وپسرش‌حفص را هم کشتند.دست وپای حرمله را بریده و میله‌ای را در آتش‌داغ کرده وبر گردن حرمله گذاشتند تا گردنش قطع شد.دستهای خولی را بریدند سپس او را کشتند.زیاد بن رقاء را که تیر به پسر یکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا مرد.مرّهٔ بن منقذ را که‌قاتل علی اکبر بود با آتش کشتندو...

انتقام از قاتلان

نحوه مجازات	جرم	نام مجرم
باضربات شمشیر و جدا کردن سر از بدن	یزید فرماندهی کل لشکر	عمر بن سعد
جدا کردن سر	همکاری با عمر بن سعد که پدرش بود	حفص بن عمر بن سعد
کشته شدن در درگیری و جداشدن سر	فرمانده پیاده نظام وجنایات متعدد	شمر بن ذی الجوشن
قطع انگشتان و بریدن	(بریدن راس امام حسین(ع	سنان بن انس

دست پا انداختن در دیگ		
انداخته شدن در آتش	حامل سر امام و جنایات متعدد	خولی بن یزید
قطع انگشتان و قطع دست وپا	بریدن انگشت امام	بجدل بن سلیم کلبی
قطع دست وپا وانداختن در آتش	تیر انداز کربلا و جنایات متعدد	حرمله بن کاهل اسدی
میخ زدن به دست پا و تیر باران کردن	قاتل حضرت عباس(ع)	حکیم بن طفیل
قطع دست و فلجی تا آخر عمر	قاتل حضرت علی اکبر(ع)	مرة بن منقذ
سنگسار و تیر باران	تک تیر انداز و جنایات متعدد	زید بن رقاد جهنی

هلاکت با ضربات نیزه	عبدالله بن مسلم قاتل	عمرو بن صبیح
گردن زدن	شرکت فعال در کربلا	عبدالله بن اسید جهنی
گردن زدن	شرکت فعال در کربلا	حمل بن مالک محاربی
گردن زدن در ملاعام	غارت اموال امام	رقاد بن مالک بجلی
گردن زدن در ملاعام	غارت اموال امام	عمرو بن خالد بجلی
گردن زدن در ملاعام	غارت خیمه و لباس امام	عبدالرحمان بن بجلی
گردن زدن در ملاعام	شرکت در جنگ وغارت اموال	عبدالله بن قیس خولانی

قطع دو دست و پا	غارت کلاهخود امام	مالک بن نسیر
زدن گردن و سوزاندن	عبدالرحمان بن عقیل قاتل	عثمان بن خالد جهنی
گردن زدن در ملاعام	شرکت فعال در جنگ غارت لباس شخصی امام	زیاد بن مالک
گردن زدن در ملاعام	شرکت فعال در جنگ و غارت لباس شخصی امام	عبدالرحمان بن ابی خشکاره
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	اسحاق بن حویه
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	رجا بن منقذ عبدی
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	سالم بن خثیمه

میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	واحظ بن ناعم
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	صالح بن وهب
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	هانی بن ثبیت
میخ کردن دست و پا به زمین	تاختن اسب بر بدن امام	اسید بن مالک

[916]

-274

در قیام مختار، بسیاری از بزرگان و سران شیعه نقش فعالی داشتند، اما هیچ کدام از آن ها به اندازه ابراهیم اشتر، فرزند برومند مالک اشتر نخعی، تلاش و کوشش نکردند. ابراهیم با آن جایگاه بلند می توانست در بسیج عمومی شیعیان کوفه و اطراف آن، جهت همراهی با مختار در قیامش نقش بارزی را ایفا کند، که

---

916 تاریخ الیعقوبی،ج۲،ص:۲۶۴- انساب الاشراف، ج۶ص ۳۰۹

همین طور هم شد. علامه مجلسی نقل می کند: "هنگامی که مقدمات قیام فراهم شد، چند نفر از سران شیعه به مختار پیشنهاد کردند که اگر شخصیتی، مثل ابراهیم اشتر که جوانی دلیر، خوش فکر و دوراندیش است و علاوه بر این صفات، عشیره قبیله است و طرفداران قوی بسیاری دارد، در این قیام به ما بپیوندد، امید زیادی به پیروزی خواهیم داشت".

مختار از پیشنهاد آن ها استقبال کرد و با ده نفر از سران شیعه به دیدار ابراهیم اشتر رفت و نامه ای از جانب محمد حنفیه به ابراهیم داد، که در آن محمد حنفیه از ابراهیم خواسته بود که مختار را پشتیبانی و همراهی کند. ابراهیم ابتدا در نامه تردید کرد و گفت: "من از کجا بدانم که این نامه از طرف محمد حنفیه است". یزید بن انس، احمر بن شمیط، عبدالله بن کامل و همه آن جمع، شهادت دادند که این نامه از طرف محمد حنفیه است. پس از شهادت دادن آن ها، ابراهیم مطمئن شد و با مختار بیعت کرد، که پیوستن قهرمانی، همانند ابراهیم اشتر برای مختار بزرگ ترین پیروزی به حساب می آمد.

پس از بیعت ابراهیم اشتر با مختار، هر شب جلسات سرّی تشکیل می دادند و پیرامون قیام و چگونگی شروع آن بحث می کردند که در یکی از این جلسات تصویب شد که روز پنج شنبه، چهاردهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. قیام کنند و نشانه قیام هم آتش افروزی بر بالای بام ها و شعار آن، "یا منصور اَمِت"؛ یعنی ای پیروز، بمیران و "یالثارات الحسین"؛ یعنی ای خون خواه حسین، باشد؛ در این میان ایاس بن مضارب، افسر نگهبان کوفه، از تصمیم مختار آگاه شد و فوراً

به استانداری رفت و نقشه مختار را به عبدالله بن مطیع که استاندار وقت کوفه بود، گزارش داد، اما روز قیام هم چنان مخفی بود. ابن مطیع سه روز قبل از قیام به گروهی از مأمورین انتظامی دستور داد تا با سرپرستی ایاس بن مضارب، میدان های عمومی و بازار نزدیک مسجد جامع شهر را زیر نظر بگیرند. ابراهیم اشتر با گروهی مسلح که تعداد آن ها به صد نفر می رسید، شب چهارشنبه به طرف خانه مختار می رفتند، که ایاس بن مضارب جلو ابراهیم و همراهانش را گرفت و گفت: "من از شما دست برنمی دارم تا همه شما را به استانداری ببرم". ابراهیم از این حرف برآشفت، نیزه یک نفر از پاسبانان را گرفته، در حالی که فریاد می زد: "ای دشمن خدا تو نیز از قاتلان حسین بن علی هستی" به ایاس بن مضارب حمله کرده و نیزه را به شدت برگردن او زد. ایاس کشته شد و همراهان وی فرار کردند. مختار از این حادثه باخبر شد و فوری به یاری ابراهیم شتافت. به این ترتیب قیام مختار قبل از تاریخ پیش بینی شده؛ یعنی در روز سه شنبه، دوازدهم ربیع الاول سال 66 ه. ق. آغاز گردید.

مختار دستور داد بر بالای بام ها، نی ها را آتش زدند، صدای "یا منصور اَمِت" و "یالثارات الحسین"، در کوفه طنین انداز شد و جنگ هایی میان سپاهیان مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر و سپاهیان ابن مطیع درگرفت که در همه آن ها سپاهیان مختار به پیروزی رسیدند.

ابن مطیع و دیگر شخصیت های حکومتی، به قصر استانداری پناه بردند و در آنجا تحصن کردند؛ اما سپاه مختار، استانداری کوفه را محاصره کرد. این

محاصره سه روز به طول انجامید. البته ابن مطیع مخفیانه از کاخ بیرون رفت و به خانه "ابوموسی اشعری" پناهنده شد و دیگران نیز تسلیم شدند.

مختار پس از تسلط بر کوفه بسیاری از ممالک اسلامی، مثل ارمنستان، آذربایجان، موصل، مدائن، بهبهان، حلوان، اصفهان، قم، ماهان، همدان و. .. را زیر سلطه خود درآورد.

پس از شکست عبدالله بن مطیع، مختار درصدد بود تا در سه جبهه زیر مبارزه کند:

1.-جبهه شام به رهبری اموی ها و فرماندهی ابن زیاد

2.-جبهه عبدالله بن زبیر به رهبری مصعب بن زبیر

3.-جبهه ضد انقلاب داخلی در کوفه به سرکردگی قاتلین امام حسین (ع

این جبهه، از اوضاع آشفته کوفه استفاده کرده، دست به توطئه ای زدند و مختار ناچار شد تصمیم بگیرد که هرچه زودتر به قلع و قمع عوامل ضد انقلاب و قاتلین امام حسین(ع)، که در واقع از اهداف مهم قیامش بود، بپردازد. با تسلط کامل مختار بر کوفه، فضایی به وجود آمد تا قاتلان امام حسین(ع) و یاران باوفایش شناسایی شده و به سزای اعمالشان برسند.

هنگامی که عبدالملک مروان بعد از مرگ پدرش، حکومت شامات را به دست گرفت، به فکر تسلط بر مناطق انقلابی که از حکومت شام خارج شده بودند،

افتاد. بنابراین، عبیدالله بن زیاد را به همراه حصین بن نمیر به عراق فرستاد تا شورش های آنجا را سرکوب کند. عبیدالله با سپاه زیادی به سمت عراق حرکت کرد و به موصل رسید. مختار سپاهی مرکب از سه هزار سواره به فرماندهی "یزید بن انس اسدی" به کمک عبدالرحمن بن سعید، استاندار موصل، فرستاد. این سپاه شجاعانه وارد جنگ شد و سپاه ابن زیاد را شکست داد و سیصد نفر از شامیان را به اسارت درآورد؛ اما یزید بن انس که بیماری سختی داشت بعد از پیروزی بر سپاه شام از دنیا رفت و سپاه مختار با حالتی محزون به کوفه بازگشت. مختار که از شکست شامیان، وفات یزید بن انس و بازگشت لشکرش به سمت کوفه آگاه شد، به سرعت ابراهیم اشتر را با دوازده هزار مرد جنگی روانه موصل کرد. بعد از حرکت ابراهیم به طرف موصل، گروهی از سران کوفه که در سپاه عمر بن سعد در کربلا شرکت داشتند، در داخل شهر با توطئه و آشوب، نقاط حساس کوفه را اشغال کردند. مختار در داخل قصر حکومتی محاصره و رابطه اش با خارج قطع شد. مختار مخفیانه پیامی به ابراهیم اشتر در موصل فرستاد و دستور داد هرچه سریع تر به کوفه بازگردد. ابراهیم پس از دریافت پیام مختار، سریع به طرف کوفه حرکت کرد و نزدیک مسجد کوفه مستقر شد. مختار به کمک ابراهیم اشتر با آشوب گران وارد جنگ شد، شدت نبرد به حدی بود که مختار خود وارد کارزار شد و این جنگ سرانجام با پیروزی سپاه مختار و کشته شدن پانصد نفر و اسیر شدن دویست نفر از آشوب گران در روز چهارشنبه 24 ذی الحجه سال 66 ه. ق. به پایان رسید.

مختار، پس از سرکوبی آشوب گران به عبدالله بن کامل شاکری، که ریاست شهربانی کوفه را به عهده داشت، دستور داد تمام دروازه های شهر را ببندد تا هیچ یک از قاتلان شهدای کربلا نتوانند فرار کنند و سپس به تعقیب آن ها بپردازد. در پی این فرمان،

گردان های تعقیب تشکیل شد. مختار به همراه فرماندهان و یارانش، به جستجوی قاتلان امام حسین (ع) و شهدای کربلا پرداختند و همه را دستگیر کردند.

اولین گروهی که مختار آنان را به سزای اعمال زشتشان رساند، کسانی بودند که در روز عاشورا اسب های خود را نعل تازه زدند و بر بدن مطهر امام حسین (ع) و دیگر شهدا تاختند. مختار، پس از دستگیری این گروه دستور داد تا آن ها را به پشت بخوابانند، با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین بکوبند. آن گاه دستور داد عده ای از سپاهیان به پای اسبانشان نعل تازه بکوبند، سپس بر بدن این جنایتکاران بتازند، که پس از انجام این عمل بدن های آنان زیر سم اسبان از هم پاشید، گوشت، پوست و استخوانشان نرم و با خاک یکسان شد و به این صورت به هلاکت رسیدند و سپس جسدهای پلید آنان را به آتش کشیدند تا خاکستر شدند. اسامی این جنایتکاران عبارتند از: 1- اسحاق بن حویه؛ 2- اخنس بن مرثد؛ 3- حکیم بن طفیل؛ 4- عمرو بن صبیح؛ 5- رجاء بن منقذ عبدی؛ 6- سالم بن خیثمه؛ 7- واحظ بن ناعم؛ 8- صالح بن وهب؛ 9- هانی بن ثبیت؛ 10- اسید بن مالک و.

مختار سر ابن زیاد را همراه سرهای سرداران نامی سپاه شام با سی هزار درهم به مکه نزد محمد حنفیه فرستاد. وی این پول را برای تقسیم میان اهل بیت پیامبر (ص)، شیعیان مهاجر، انصار و فرزندان آنان در مکه و مدینه فرستاده بود. محمد حنفیه با دیدن سر ابن زیاد و دیگر جنایت کاران کربلا، بسیار خوشحال شد و به سجده افتاد و خدای منتقم را سجده، و مختار و ابراهیم اشتر را دعا کرد. محمد حنفیه سر ابن زیاد را نزد امام سجاد (ع) فرستاد. هنگامی که مأموران مختار به منزل امام سجاد (ع) آمدند، آن حضرت سر سفره ی غذا نشسته بود. امام سجاد (ع) از دیدن سر ابن زیاد بسیار خوشحال شد و سجده شکر به جای آورد. هنگامی که سر از سجده برداشت، قطرات اشک مانند مروارید از صورتش سرازیر بود، که در این هنگام فرمودند: "خدا را شکر می کنم که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر عنایت کند". آن گاه امام (ع) رو به حاضران کرده و فرمودند: "هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند، او سر سفره ی غذا نشسته و سر بریده پدرم را در برابر خود نهاده بود، من او را چنین نفرین کردم: بارپروردگارا! زنده باشم و ببینم روزی را که سر بریده ابن زیاد در برابر من قرار دارد".

به این ترتیب، دعای امام سجاد (ع) مستجاب شد. آن روز که سر ابن زیاد به مکه و مدینه برده شد، روز شادی و جشن اهل بیت بود. از فاطمه، یکی از دختران امیرمؤنان (ع) نقل شده، که فرمود: "هیچ یک از زنان بنی هاشم بعد از

واقعه کربلا خود را آرایش نکردند تا این که مختار، سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستاد..[917]

275- شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصریکی از گریه کننده های مشهور است که برای اهل بیت ع مخصوصا سیدالشهداء خیلی گریه می کردند. چند تا از داستانهای مربوط به ایشان را از کتاب در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی می اوریم:

از جمله خاطرات جناب مجاهدی است که :

بعد از ظهر روز نوزدهم ماه صفر چند سال پیش در قم توفیق دیدار آقای مجتهدی را پیدا کردم. هنگام ورود به اتاق، مشاهده کردم که بر روی تخت در حالی که دست خود را به نشانه احترام بر روی سینه گذاشته‌اند، چشمان اشک آلودشان را به نقطه‌ای از اتاق دوخته‌اند و قراین نشان می‌داد که پیش از ورود من به اتاق توسلاتی داشته‌اند.

آرام در کنار در ورودی اتاق نشستم و به تماشای آن صحنه شور آفرین پرداختم. حدود یک ربع ساعت گذشت تا آن مرد خدا به تدریج حالت طبیعی خود را باز یافت.

پرسیدند:

شما نور خاصی را مشاهده نکردید؟

عرض کردم:

---

[917] ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

خیر! ولی عطر خاصی را برای چند لحظه‌ای استشمام کردم.
آن مرد خدا در حالی که می‌گریستند، فرمودند:
دلم خیلی گرفته بود به بی‌بی زینب (علیها السلام) متوسل شدم، ناگهان در گوشه‌ای از اتاق آشکارا در هاله‌ای از نور جلوه کردند. لباس تعزیت بر تن داشتند و سرا پا سیاه پوش بودند. هیبت ایشان، هیبت علوی بود. خواستم عرض تسلیت کنم ولی گریه امانم نداد!
بی‌بی فرمودند:
دوست دارم فردا که اربعین شهادت حسینی است در این جا مراسم عزاداری اقامه گردد و مرثیه جدیدی خوانده شود. مرثیه‌ای که صحنه غروب روز عاشورا را تجسم کند.
عرض کردم:
بی‌بی جان! این مرثیه را چه کسی باید منظوم کند؟
در حالی که بی‌بی زینب (علیها السلام) به شما اشاره می‌کردند به من امر فرمودند تا صحنه غروب روز عاشورا و صحنه وداع شان را با پیکر پاره پاره و غرقه به خون سالار شهیدان را به گونه‌ای که نشانم داده‌اند، برای شما بازگو کنم. سپس « کد» مرثیه جدید را به من یاد آور شدند و فرمودند که این مرثیه جدید دارای چه نشانه‌ای است؟ شما امشب این مرثیه را بسازید و فردا صبح به من لطف کنید تا ببینم نشانه‌ای را که فرموده‌اند، دارد یا نه!
بعد، آقای مجتهدی حدود یک ساعت آن دو صحنه تکان دهنده را برای من تعریف کردند و در اثنای مجسم کردن آن دو صحنه به سختی می‌گریستند و

گاهی رشته کلام شان پاره می‌شد و هنگامی که آرام می‌گرفتند، مطلب را ادامه می‌دادند.
از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانه آمدم. نزدیکی نیمه‌های شب، غمی بزرگ بر وجودم مستولی شد و انقلاب خاطر عجیبی پیدا کردم. به کتابخانه شخصی‌ام رفتم و مطلبی را که آقای مجتهدی برایم شرح داده بودند، دقیقاً مرور کردم و پس از دقایقی بعد، این مرثیه منظوم بر زبانم جاری شد:

هان! غروب روز عاشوراستی کربلا پر شود و پر غوغاستی

قتلگاه ار خون هفتاد و دو تن موج زن چون لجه دریاستی

کشتی بشکسته آل رسول غرقه در دریای بی پهناستی

...

فردای آن روز، صبح زود پس از زیارت مرقد نورانی کریمه اهل بیت (علیها السلام) و تشکر از عنایت آن حضرت و بی‌بی زینب – سلام الله علیهما – رهسپار منزل حضرت آقای مجتهدی شدم. هنگامی که به حضورشان رسیدم، پرسیدند:
مرثیه را به همراه آورده‌اید؟!
عرض کردم: بله
فرمودند:
مرحمت کنید تا آن را ببینم!
تا آن هنگام سابقه نداشت که ایشان این گونه اشعار را از من طلب کنند و فقط می‌فرمودند:
بخوانید! ولی این بار ظاهراً قضیه فرق می‌کرد.

وقتی که شعر را به ایشان دادم، دیدم با انگشت خود سرگرم شمردن ابیات آن هستند! سپس با لبخندی حالکی از رضایت خاطر به من فرمودند:

آقا جان! مبارک است، شعر شما نشانه‌ای را که بی‌بی زینب (علیها السلام) به من فرمودند، دارد!

عرض کردم:

اگر صلاح می‌دانید، برای مزید اطمینان قلبی من آن را اشاره بفرمایید.

گفتند:

به من فرموده بودند که این مرثیه به نشانه اربعین باید چهل بیت داشته باشد و حالا که ابیات شعر شما را شمردم دیدم درست چهل بیت است!

آقاجان! شعری که عنایتی باشد «کد» دارد! و «کد» شعر شما عدد (40) بود!

من که سراینده این مرثیه بودم، تعداد ابیات آن را نمی‌دانستم! بعد که ابیات را شمردم دیدم که ناخودآگاه آن را در چهل بیت سروده‌ام! شعفی که باطناً از این جهت نصیب من شد، روزها ادامه داشت.

پس از گذشت ساعتی که در خدمت آن مرد خدا بودم، تنی چند از ذاکران و دوستداران آل الله آمدند و ایشان شعر مرا به یکی از آنها داده و گفتند:

مرثیه امروز ما، همین شعراست! آن را با لحنی حزن انگیز بخوانید.

-276

آقای حسنی طباطبایی نقل کردند:

صبح یکی از روزهای ماه محرم پس از تشرف به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) به قصد زیارت آقای مجتهدی حرکت کردم. در

زدم، کسی در را باز کرد و گفت:

حمید آقا! آقای مجتهدی منتظر شما هستند تا صبحانه را به اتفاق شما صرف کنند!

به خدمت ایشان شرفیاب شدم، سفره صبحانه پهن بود.

فرمودند:

صبحانه را بایستی با شما صرف می‌کردیم! خوش آمدید، بفرمایید!

در کنار آقای مجتهدی، کتاب گنجینه الاسرار مرحوم عمان سامانی ، قرار داشت.

ایشان ضمن صرف صبحانه، اشاره‌ای به آن کتاب کردند و گفتند:

آقاجان! عمان سامانی در میان مرثیه سرایان حسینی مقام و منزلت ویژه‌ای دارد

و بعد فرمودند:

اصلاً دستگاه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یک دستگاه عجیبی است! نام مبارک ایشان هم خیلی بزرگ است. در نام مقدس «حسین (علیه‌السلام)» اسرار عجیبی نهفته است.

و پس از چند لحظه تأمل، فرمودند:

هر کس که نام آقا امام حسین (علیه السلام) را بشنود از میزان انقلاب خاطری که پیدا می‌کند پایه ایمانش را می‌توان فهمید. کسانی که نام این بزرگوار را می‌شنوند و تغییر حالی در خود نمی‌بینند باید جداً نگران ایمان خود باشند!

نام آقا امام حسین (علیه السلام) محک ایمان است.

276- **عزا خانه ما را دریابید!**

استاد مجاهدی نقل می کنند :

خانه اجدادی مرحوم حجت‌الاسلام برقعی محل آمد و شد علمای ربانی و دوستان آل الله در قم بود و خود ایشان نیز در اقامه عزاداری برای سالار شهیدان سعی بلیغی داشتند و معمولاً در دهه اول محرم هر سال پر رونق‌ترین مجالس عزاداری اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در منزل ایشان برگزار می‌شد و مورد عنایت طبقات مختلف مردم بود زیرا قدمت یکصد ساله داشت و نذورات بسیاری که هر سال در اختیار این بیت قرار می‌گرفت حاکی از نتایجی بود که مردم متدین قم و دیگر شهرها از توسلات خود در آنجا می‌گرفتند.

روزهای تاسوعا و عاشورا شخصیت‌های بزرگی همانند مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله) - صاحب تفسیر المیزان – در این مجالس عزاداری شرکت می‌کردند و اغلب به صورت ناشناس در میان مردم عزادار می‌نشستند بر مصائب سالار شهیدان اشک می‌ریختند. بارها شخصاً آن مرحوم را می‌دیدم که با حضور در آن مجالس، غمگینانه در گوشه‌ای نشسته و بی‌تابانه برای جد بزرگوار خود و مصائب آل الله می‌گریستند و در این حالت سعی می‌کردند که با گوشه عبا چهره خود را بپوشانند.

مرحوم برقعی (رحمت الله) برای من این قضیه را با انقلاب حال تعریف می‌کردند و می‌گریستند:

هر سال در روز پایان عزاداری، پاکت حق الزحمه واعظان و ذاکران حسینی را

پس از ختم جلسه به آنان تقدیم می‌کردم.

سالی، روز عاشورا با روز جمعه مصادف شده بود و من پس از نماز صبح وقتی که خواستم پاکت‌ها را آماده کنم، دیدم که چهل هزار تومان کم دارم! پول به اندازه نیاز در حساب بانکی داشتم ولی چون روز جمعه بود نمی‌توانستم از آن استفاده کنم، و از طرفی با مولای خود امام حسین (علیه السلام) عهد کرده بودم که از بابت هزینه مجالس عزاداری شخصاً از کسی وجهی مطالبه نکنم ولو به صورت قرض‌الحسنه!

لذا برای اولین بار در طول سال‌ها عزاداری، خود را با مشکلی رو به رو می‌دیدم که ظاهراً حاصلی جز شرمساری برای من نداشت! مغموم و افسرده، سماور را روشن کردم و قلباً به آقا امام حسین (علیه السلام) متوسل شدم که آبروی مرا بخر و نگذار شرمنده ذاکران تو باشم.

هنوز چند دقیقه‌ای از دم کردن چای نگذشته بود که شنیدم در می‌زنند! برخاستم و در خانه را باز کردم. دیدم دو نفر ناشناس (یا سه نفر، تردید از نویسنده است) و آذری زبان پشت در ایستاده‌اند. پس از سلام و احوالپرسی، گفتند:

از طرف جعفر آقا حامل پیغامی برای شما هستیم!

آنان را به درون خانه راهنمایی کردم و پس از صرف چای، بسته‌ای را به من دادند و گفتند:

ساعتی پیش در خدمت جعفر آقای مجتهدی بودیم. در اثنای صحبت، ایشان چند

لحظه سکوت کرده و به ما گفتند:

آقا امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: عزا خانه ما را دریابید!

بعد چند بسته اسکناس را داخل روزنامه پیچیدند و گفتند:

آقا جان! این بسته را به حاج آقا مصطفی برقعی برسانید! منزل ایشان در گذرخان، کوچه معروف به کلاه فرنگی است!

از خدمت شان مرخص شدیم و پرس و جو کنان آمدیم و خدا را شکر که این توفیق نصیب ما در این روز عزیز شد!

بسته پول را باز کردم و در نهایت تعجب دیدم که جعفر آقا چهار بسته ده هزار تومانی برای من فرستاده‌اند!بغض گلویم را فشرد و بی آن که بتوانم با آنان سخنی بگویم با من خداحافظی کردند و رفتند!مرحوم حاج آقا مصطفی برقعی به من می‌گفتند: تا آن موقع صحبت‌های زیادی در مورد آقای مجتهدی شنیده بودم ولی باور نمی‌کردم و با مشاهده این کرامت، قلباً به ایشان ارادت پیدا کردم و خدای را سپاس گفتم که این بیت را سال‌های سال عزا خانه مولایم امام حسین قرارداده و آن حضرت نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند.[۹۱۸]

277- بدون گریه بر حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم

جناب آقای حاج فتحعلی تعریف کردند:

در یکی از دفعاتی که آقا مجتهدی در بیمارستان آیت الله گلپایگانی بستری شدند تمام اطباء بالاتفاق به آقا گفتند: شما اصلاً نباید گریه کنید، و در غیر این

---

[918] در محضر لاهوتیان -آقای مجاهدی

صورت نابینا خواهید شد. آقا در جواب به آنها فرمودند:

(ما بدون گریه بر حضرت امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌توانیم زنده بمانیم).

278-ایشان وقتی به کربلا مشرف می شوند به مدت هفت سال در یکی از حجره های فوقانی صحن مطهر آقا ابا عبدالله رو به ایوان طلا سکونت می کنند و روزها نیز در بازار بین الحرمین در محله قیصریه اخباری ها به شغل کفاشی سرگرم می شوند و هر روز به زیارت دو طفلان حضرت مسلم (علیهم السلام) مشرف می‌شده‌اند.از قول ایشان نقل شده :

در ایامی که در کربلای معلی ساکن بودم هر روز صبح قبل از اینکه به محل کار خود بروم، کنار رود فرات رفته و به آب نگاه می‌کردم و به یاد عطش و مصائبی که در روز عاشورا بر امام حسین (علیه‌السلام) و اولاد و اصحابشان وارد شده بود می‌گریستم ، سپس به حرم مطهر مشرف می‌شدم و بعد از زیارت به صحن مبارک رفته و در آنجا مشغول توسل و گریه می‌شدم، آنگاه به محل کار خود می‌رفتم.

279- اقای شیخ جعفر مجتهدی می‌فرمودند:

زمانی که در بیابانها ساکن بودم، هنگام توسل کلمه شریفه (یاحسین) را با انگشت روی خاک می‌نوشتم و آنقدر می‌گریستم تا اینکه کلمه یا حسین که بر روی خاک نوشته بودم تبدیل به گل می‌شد و محو می‌گشت، مجدداً آن نام مقدس را روی گلها می‌نوشتم و به حدی گریه می‌کردم که بی‌تاب گشته و از

هوش می‌رفتم.ایشان فرمودند: یک روز عاشورا که در بیابان بودم بسیار منقلب گشتم در این هنگام خطاب به آسمان کرده و گفتم؛آسمان خجالت نکشیدی ناظر کشته شدن حضرت اباعبدالله (علیه‌السلام) بودی؟! سپس خطاب به زمین نموده و گفتم؛ ای زمین خجالت نکشیدی که حسین فاطمه (علیهما السلام) را بر روی تو سر بریدند؟! و متصل یک خطاب به آسمان و یک خطاب به زمین می‌کردم که ناگهان ندایی آمد. جعفر از اینجا دور شو.وقتی از آن مکان فاصله گرفتم، آسمان درهم ریخت و صاعقه‌ای آتشبار به قطعه زمینی که به آن خطاب می‌نمودم اصابت کرد و آنجا را شکافت.[۹۱۹]

280- روایت شده که چون حضرت موسی ع مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلّم از اواوّل چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که آن عالِم حدیث نمود برای حضرت موسی مُصیبَتها و بلاهایی که بر آل محمد :وارد می‌شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان.[۹۲۰]

281- روایت شده از ابن عبّاس که گفت در ذیق'ار خدمت امیرالمؤمنین ع رسیدم‌صحیفه‌ای بیرون آورد به خطّ خود و املاء پیغمبر ص و خواند برای من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین ع و آنکه چگونه کشته می‌شودو کی

---

[919] در محضر لاهوتیان آقای مجاهدی

[920] مفاتیح الجنان

می‌کشد او را و کی یاری می‌کند او را و کی با او شهید می‌شود پس گریه کرد آن حضرت گریهٔ سختی و مرا به گریه درآورد

282- از حضرت امام رضا ع منقول است که هر که ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا وپی کاری نرود حق‌تعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هرکه روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریهٔ او باشد حقّ‌تعالی روز قیامت را روز فَرَح وسُرُور و شادی او گرداند و دیده‌اش در بهشت به ما روشن گردد و هرکه روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود در آن‌روز چیزی ذخیره کندخدا آن ذخیره را برای او مبارک نگرداند و در روز قیامت با یزید و عُبَیدُالله بِن زیاد و عمر بن سعد عَلَیْهِمُ اللَّعْنَةُ محشور گردد پس باید که در روزعاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانهٔ خود را که تعزیهٔ آن حضرت را بدارند ومشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود می‌باشند و در آن روز امساک کند از خوردن و آشامیدن بی‌آنکه قصد روزه کند ودر آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه به شربت آبی باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز روزهٔ واجبی داشته باشد که به نذر یا مثل‌آن بر او واجب شده باشد که آن روز را روزه باید بگیرد و در آن‌روز آذوقه در خانه ذخیره نکند و نخندد و مشغول لهو و لعب نگردد و هزار مرتبه برقاتلان آن حضرت لعنت کند و بگوید اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ.

283- صاحب شفاء الصّدور در شرح این فقره از زیارت عاشورا اَللّهُمَّ اِنَّ هذ'ا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیَّةَ کلام‌را در این مقام بسط داده مُلَخَّصَش آنکه تبرّک بنی‌امیّه به این یوم مَشؤُم بر چند وجه است یکی آنکه ذخیرهٔ قوت و آذوقه را در این روز سُنّت‌شمردند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایهٔ سعادت و سعهٔ رزِ و رَغَدِ عَیش دانستند چنانچه در اخبار اهل‌بیت: از باب تعریض به ایشان نهی از این‌مطلب مکرّر وارد شده است و دیگر اقامهٔ مراسم عید است از توسعهٔ رزِ بر عیال و تجدید ملابس و قَصِّ ش'ارِب و تَقْلیمِ اَظف'ار و مصافحه و تَعییدات‌دیگر که طریقهٔ بنی‌امیّه و اتباع ایشان بر او جاریست و دیگر التزام به روزهٔ این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده‌اند و مُلْتَزِم به صیام‌این روزند امر چهارم از وجوه تبرّک به یوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته‌اند.[921]

284- چنانچه شیخ صدوق از جبلهٔ مکیّه نقل کرده که شنیدم از میثَم تَم‌ّ'ار رَضِیَ اللهُ عَنْهُ که فرمود وَاللهِ می‌کشند این اُمّت پسرپیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هرآینه اعداء حقّ سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته‌است در علم خدای تعالی و من می‌دانم او را به عهدی که از مولایم امیرالمؤمنین ع به من رسیده تا آنکه جَبَله می‌گوید گفتم چگونه مردم روز قتل‌حسین‌ع را روز برکت قرار می‌دهند پس میثم بگریست و فرمود حدیثی وضع کنند که او روزیست که خدای تعالی در او توبهٔ آدم را قبول

[921] همان

کرد بااینکه خدای تعالی در ذی‌حجّه توبهٔ آدم را قبول کرد و گمان می‌کنند که او روزیست که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد با اینکه خدای‌تعالی یونس را در ذی‌قعده از شکم ماهی برآورد و گمان می‌کنند که او روزیست که سفینهٔ نوح بر جُودِیّ قرار گرفت با اینکه اِستِواءِ سفینه در روزهیجدهم ذی‌حجّه بوده و گمان می‌کنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت با اینکه این کار در ربیع الاوّل بود.[۹۲۲]

285-روایت کرده محمّد بن اسمعیل بن بزیع‌از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقرع که فرمود هر که زیارت کند حسین بن علی‌ع را در روز دهم محرّم تا آنکه نزد قبر آن‌حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حجّ وعمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا ص و ائمه طاهرین : راوی گفت: گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی‌که بوده باشد در شهرهای‌دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشد بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی‌در خانهٔ خود و اشاره کند بسوی آن حضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را دراوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین ع و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه‌اش هستند هرگاه از ایشان تقیّه نمی‌کند

---

[922]همان

به‌گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانهٔ خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به‌حسین‌ع و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می‌شوی این ثوابها را برای ایشان‌و کفیل می‌شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی‌که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمودکه می‌گویند «اَعْظَمَ اللهُ اُجُورَن'ا بِمُص'ابِن'ا بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلا'م وَجَعَلَن'ا وَاِیاکُمْ مِنَ الطّ'الِبینَ بِث'ارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الْاِم'امِ الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍعَلَیْهِمُ السَّلا'مُ» یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین ع و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او و با ولیّ او امام‌مهدی از آل محمد : و اگر بتوانی که بیرون نروی آن‌روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی‌شود در آن حاجت‌مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البتّه هیچیک از شما برای منزلش در آن روزچیزی را پس هرکه ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او و در اهلش که ذخیره‌برای آنها نهاده پس هرگاه بجا آورند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حجّ و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا ص کرده باشد و از برای اوست مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصیّ و

صدّیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی‌که‌خلق فرموده حق‌تعالی دنیا را تا زمانی‌که به پای شود قیامت.[۹۲۳]

286- صفوان گفت که حضرت صادق ع به‌من فرمود که مواظب بکن بر این زیارت عاشورا و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس بدرستی که من ضامنم بر خدا برای هرکه زیارت کند به این زیارت ودعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شوداز جانب خدای تعالی بهر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید برنگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علیّ بن‌الحسین‌ع به همین ضمان و او از حسین‌ع به همین ضمان و حسین ع از برادرش حسن‌ع به همین ضمان و حسن از پدرش‌امیرالمؤمنین‌ع با همین ضمان و امیرالمؤمنین‌ع از رسول خداص با همین ضمان و رسول خداص از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل ازخدای تعالی با همین ضمان و به‌تحقیق که خداوند عزّوجلّ قسم خورده به ذات مقدس خود که هرکه زیارت کند حسین‌ع‌را به این زیارت ازنزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می‌کنم از او زیارت او را و می‌پذیرم از او خواهش او را بهرقدر که باشد و می‌دهم مسئلتش را پس بازنگردد ازحضرت من با ناامیدی و خَسار و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ‌هرکس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن

---

[923] مفاتیح الجنان

ما اهلبیت که در حقّ او قبول نشود قسم خورده حقّ تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته مارا بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکهٔ ملکوت او پس جبرئیل گفت یا رسول الله خدا فرستاده مرا بسوی تو بجهت سرور و بشارت تو و شادی وبشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو : تا روز قیامت پس مستمرّ و پاینده باد مسرّت تو و مسرّت علی و فاطمه و حسن وحسین و امامان : و شیعهٔ شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادِق ع با من فرمود ای صفوان هرگاه روی داد از برای تو بسویخدای عزّوجلّ حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شوداز خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعدهٔ خود را بر رسول خود بجود و امتنان خویش وَالحَمْدُلِلّه.

-287

سینا تقی خانی نوشت:ماجرای مسلمان و شیعه شدن ۱۵۰سیاهپوست در یک مجلس روضه

به گزارش رهیافتگان پایگاه جامع مبلغین و تازه مسلمانان :توی آمریکا ♦

مراسم روضه گرفته بودیم

شب اول یه سیاه پوست هم اومد روضه

براش یه مترجم گذاشتیم

شبای بعد، همین جور هی تعداد سیاهپوست ها زیاد میشد تا مجبور شدیم یه جای دیگه روهم برای مراسم بگیریم

!شب آخر ۱۵۰ تا سیاهپوست گفتن که میخوان شیعه بشن♦

!پرسیدم برای چی میخواین شیعه بشین؟

!همه نگاه کردن به سیاهپوستی که شب اول اومده بود روضه

ازش پرسیدم برای چی شیعه؟

(گفت: شب اول یه تیکه از روضه جون رو خوندی(غلام سیاه امام حسین

همونی که وقتی امام حسین سرش رو گذاشت روی پای خودش، سه بار ♦ سرش رو انداخت گفت جایی که سر علی اکبر بوده جای سر جون نیست!!؟

..ولی امام حسین سرش رو گذاشت روی پاهاش و جون شهید شد

من رفتم به این سیاهپوستا گفتم: بیایید که دینی رو پیدا کردم که توش سیاه و سفید فرقی نداره.[۹۲۴]

288–دو تا زیارت عاشورا است .یکی معروفه که باید صد لعن و صد سلام گفته شود و دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

---

[924] http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی‌مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنانکه شغل مهمّی‌دارند فوزی است عظیم و کیفیّت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هرکس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را ازبلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانهٔ خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سورهٔ قُلْ هُوَاللّهُ اَحَد چون سلام گفت‌اشاره کند بسوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیّت به آن جهتی که در آنست ابوعبداللّه‌الحسین‌ع یعنی روکند به‌کربلای معلّی' آنگاه باخشوع و اِستکانت زیارت را بخواند.

289- زیارت امام حسین‌ع در اوقات شریفه و لیالی و ایّام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن‌حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی' و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می‌شود که حق‌تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمغبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت‌صادِق ع روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین‌ع را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا ومَسْکَنَشْ در بهشت با امام حسین7 باشد و در خبر اعمش است که همسایهٔ او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه‌ها از آسمان فرو می‌ریزد که درآنها امان نوشته‌اند برای هر که زیارت امام حسین‌ع کند در شب جمعه و بعد

از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این‌مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفهٔ دیگر و روایت شده از حضرت صادِق ع پرسیدند که آیا زیارت امام حسین‌ع را وقتی هست که‌بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را بیشتر به‌عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه درآنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می‌شوند از برای زیارت آن حضرت .[۹۲۵]

290- در احوال سیّد محدّث متبّحر آقا سیّد نعمهٔاللّه جزائری؛ آمده که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت‌بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می‌نموده لاجرم از کثرت مطالعه درماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی چشم خود به تربت مقدّسهٔ حضرت‌سیدالشهداءع و تراب مراقد شریفهٔ ائمّه عراِ: اکتحال(مانند سرمه،تربت بر جشمانش می مالید) می‌کرد و به برکت آن تربت‌ها چشمش روشن می‌گشت.

291- اوّل روایت شده که حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می‌بینند که از برای کاری بر زمین می‌آید از او التماس می‌کنند که‌برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین‌ع به هدیّه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت

---

[925] مفاتیح الجنان

حضرت امام رضاع برای من از خراسان‌بستهٔ متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین‌ع است وهرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی‌فرستد مگر آنکه این خاک را درمیانش می‌گذارد و می‌فرماید این امان است از بلاها به اذن ومشیّت خدا سیّم روایت است‌که عبداللّه بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادِق ع عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین‌ع برمی‌داردو منتفع می‌شود و دیگری برمی‌دارد و منتفع نمی‌شود فرمود که نه واللّه هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می‌بخشد البته منتفع‌می‌شود چهارم از ابوحمزهٔ ثمالی روایتست که عرض کردم به حضرت صادِق ع که می‌بینم اصحاب ما می‌گیرند خاک قبر امام حسین‌ع را و طلب‌شفا از آن می‌کنند آیا شفا در آن هست فرمود که طلب شفا می‌توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم‌رسول خداص و قبر امام حسن و امام زین‌العابدین و امام محمّد باقر: پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع‌هر چه از آن ترسی و هیچ چیز به آن برابری نمی‌کند از چیزهائی که از آن شفا طلب می‌کنند به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می‌کند آن است که‌در ظرفها و جاهای بد می‌گذارند و آنها که معالجه به آن می‌کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که این از برای او شفا است هرگاه‌معالجه به آن کند او را کافی خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می‌گردانند آن تربت را شیاطین و کافران از جنیّان که خود

را بر آن‌می‌مالند و بهر چیز که می‌گذرد آن تربت آن را بو می‌کنند و اما شیاطین و کافران جنّ پس حسد می‌برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن می‌مالندکه اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می‌شود و هیچ تربت از حایر بیرون نمی‌آید مگر مهیّا می‌شوند از شیاطین و کافران جنّ از برای آن تربت آن قدرکه عدد ایشان را کسی به غیر از خدا احصا نمی‌تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می‌مالند و ملائکه نمی‌گذارندایشان را که داخل حایر شوند و اگر تربت سالم از اینها بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند البّته در آن ساعت شفا می‌یابد پس چون تربت رابرداری پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان و شنیده‌ام که بعضی از آنها که تربت را برمی‌دارند آن را سبک می‌شمارند حتّی بعضی از ایشان آن رادر توبرهٔ چهارپایان می‌اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی‌که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن‌کسی‌که به این نوع آن را حرمت دارد ولکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می‌شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می‌کندپنجم روایت شده که هرگاه یکی از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن را و برهر دو دیده گذارد وبر سایربدن بمالد و بگوید: اللّهم بِحَقِّ هـٰذِهِ التُّرْبَةِ، وَبِحَقِّ مَنْ حَلَّ بها وَثَوی' فیها، وَبِحِقِّ جَدِّهِ وَاَبیهِ وَاُمِّهِ وَاَخیهِ، وَالأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ، وَبِحَق الْمَلا' ئِکَةِ الْحآفّینَ بِهِ، اِلاّ' جَعَلْتَها شِفآءً مِنْ کُلِّ د'آءٍ، وَبُرْءاً مِنْ کُل مَرَضٍ، وَنَجاةً مِنْ کُلِّ آفَةٍ، وَحِرْزاً مِمااَخافُ وَاَحْذَرُ

خدایا به حق این تربت شریف و به حق آن بزرگواری که در آن فرود آمد و ِّمسکن گرفت و به حق جد و پدر و مادر و امامان از فرزندانش و به حق ِّفرشتگانی که او را دربرگرفته‌اند که بگردانی آن را شفای از هر درد و درمان از هر

. بیماری و رهائی از هر آفت و پناهگاهی از هر چه از آن می‌ترسم و پرهیز می‌کنم * * * * * * * بعد ان را استفاده کند.

و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین‌ع‌آنست که بر آن سورهٔ اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِٔ الْقَدْرِ بخوانی و نیز روایت شده که هرگاه تربت رابخوری یا بـه کسی بـخورانی بگو:

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، اللّهم اجْعَلْهُ رِزْقاً و'اسِعاً، وَعِلْماً نافِعاً، وَشِفآءً مِنْ کُلِّد'آءٍ، اِنَّکَ عَلی' کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ.

به نام خدا و به ذات خدا، خدایا بگردانش روزی فراخ و دانشی سودمند و شفای از هردردی که تو بر هر چیزی قادر است.

ششم از حضرت‌امام رضاع منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین‌ع را وبگوید: «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا' اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَاللهُ اَکْبَرُ» با هردانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او شش هزارشفاعت و از

حضرت صادِق ع منقول است که هر که بگرداند سنگهائی‌راکه ازتربت امام‌حسین‌ع می‌سازند یعنی تسبیح پخته پس یکباراستغفار کند هفتاد استغفار از برای او نوشته می‌شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبّه هفت مرتبه از برای اونوشته می‌شود هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادِق ع به عراِ تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردندکه دانسته‌ایم تربت امام حسین‌ع موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی‌امان بخشد باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این

دعا را بخواند: اَصْبَحْتُ اللّهم مُعْتَصِماً بِذِمامِکَ وَجِو'ارِکَ الْمَنیعِ،* * * * * * * *

بامداد کردم خدایا در حالی که چنگ زده‌ام به پیمان تو و جوار محکمت

الَّذی لا' یُطاوَلُ وَلا' یُحاوَلُ، مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَطارٍ، مِنْ سآئِرِ مَنْ‌که مورد دستبرد واقع نشود و کسی قصد آن نتواند از شر هر ستمکار و شبیخون زننده‌ای از تمامی

خَلَقْتَ وَماخَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، الصّامِتِ وَالناطِقِ، فی جُنَّةٍ مِنْ کُلِّ‌کسانی که آفریدی و آنچه خلق فرمودی از مخلوقات خموش و گویایت (و بنهم خود را) در زیر سپر و جوشنی از هر

مَخُوف، بِلِباسٍ سابِغَةٍ حَصينَةٍ، وَهِيَ وِلا'ٔ ءُ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّکَ مُحَمَّدٍموجود مخوف و ترسناکی با لباس محکم و نگهدارنده و آن (سپر و لباس) همان دوستی خاندان پیامبر تو محمد

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُحْتَجِزاً مِنْ کُلِّ قاصِدٍ لی اِلی'اَذِيَّةٍ بِجِدارٍصلی اللّه علیه و آله است و نگهداری کنم خود را از هر که آهنگ آزارم کند به دیوار

حَصينٍ الاِْخْلا'صِ فِی الاِْعْتِرِ'افِ بِحَقِّهِمْ، وَالتَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَميعاً،محکم اخلاص در اعتراف کردن به حق ایشان و چنگ زدن به رشتۀ محکم ایشان همگی

مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَمِنْهُمْ وَفيهِمْ وَبِهِمْ، اُوَ'الی مَنْ وَ'الَوْا،در حالی‌که یقین دارم که حق از آنها است و با آنها است و از آنها است و در میان آنها است و بوسیلۀ آنها است دوست دارم هر که را

وَاُعادی مَنْ عادَوْا، وَاُجانِبُ مَنْ جانَبُوا، فَصَلِّ عَلی' مُحَمَّدٍ وَآلِهِ،آنها دوست دارند و دشمن دارم هر که را دشمن دارند و کناره‌گیرم از هر که کناره گرفتند درود فرست بر محمد و آلش

وَاَعِذْنِی اللّـ'هُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ کُلِّ مااَتَّقيهِ، يا عَظيمُ حَجَزْتُ الاَْعادِیَو نگاهم دار خدایا بوسیلۀ ایشان از شر هر چه از آن پرهیز دارم ای خدای بزرگ دور ساختم دشمنان را

عَنّی بِبَدیـعِ السَّمو'اتِ وَالْأَرْضِ، اِنّا جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاًاز خود بوسیلۀ آفرینندۀ آسمانها و زمین »ما نهادیم از پیش رویشان سدی

وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا' یُبْصِرُونَ. * پس‌تسبیح را ببوسد و برو از پشت سرشان سدی و پرده بر دیده‌شان افکندیم که نمی‌بینند» * * * * * * * * * * * * * * *

هر دو چشم بمالد و بگوید: اللّهم اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هـذِهِ التُّرْبَۀِ الْمُبارَکَۀِ، وَبِحَقِّ* * * * * * * * * * خدایا از تو خواهم به حق این تربت مبارک و به حق

صاحِبِها وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَبِحَقِّ اَبیهِ، وَبِحَقِّ اُمِّهِ وَبِحَقِّ اَخیهِ، وَبِحَقِّ وُلْدِهِالطّاهِرینَ،صاحب آن (حضرت اباعبدالله) و به حق جدّش و به حق پدرش و به حق مادرش و به حق برادرش و به حق فرزندان پاکش

اجْعَلْها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَاَماناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ، وَحِفْظاً مِنْ کُلِّ سُو ءٍ. بگردان آن را شفای از هر دردی و امان از هر ترسی و نگهدارندۀ از هر بدی

* پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر درصبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح ودرروایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شرّ ایشان

292- محدّث متبحّر ثقةالاسلام نوری؛ در دارالسلام نقل فرموده که روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومۀ والده‌ام رسید مادرم دید که تربت‌امام حسین‌ع را در جیب پایین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع‌شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته‌ام ولکن عهد کرد که من بعد در جیب پایین نگذارد پس چندروزی از این قضیّه گذشت علامۀ والدم در خواب دید بدون اینکه از این مطلب اطلاع داشته باشد که مولای ما حضرت ابوعبداللّه الحسین‌ع به‌زیارت او تشریف آورد و در اطاِ کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والدپسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک رامی‌خواند و چیزی از آنها به او می‌داد پس نوبت به برادر مزبور سلمه‌اللّه رسید حضرت نظری بر او افکند مانند کسی‌که در غضب باشد و التفات فرمودبسوی والد مرحوم و فرمود این پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکندبسوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانۀ ترمه به او داد پس علامۀ والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومۀ والده نقل کرد و والده‌حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجّب کرد از صدِ این خواب.[۹۲۶]

---

[926] مفاتیح الجنان

293- حاجی علی بغدادی که در زمان شیخ انصاری زندگی می کرده است نقل کرد که در ذمّهٔ من هشتاد تومان مال امامع جمع شد پس رفتم به‌نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم به جناب علم‌الهدی و الّتقی شیخ مرتضی اَعْلَی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهدکاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسن شروقی و باقی ماند در ذمّهٔ من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ‌محمد حسن کاظمینی آل یس ایدَّه اللّه پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمّهٔ من پس در روزپنجشنبه بود که مشرّف شدم به زیارت امامین همامین کاظمینع و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سَلَّمه اللّه و قدری از آن بیست تومان رادادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن‌روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذّر شدم که باید مزد عملهٔ کارخانه شَعْربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصرپنجشنبه می‌دادم پس برگشتم چون ثُلث از راه را تقریباً طیّ کردم سیّد جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید چون نزدیک شد سلام کردو دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامهٔسبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می‌روی گفتم کاظمینع رازیارت کردم و برمی‌گردم به

بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیّدی متمکّن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که‌از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین‌ع و از موالیان مائی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدایتعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی‌که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من دهد که من از موالیان اهلبیت علیهم‌السلامم و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم‌تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی فرمود کسی‌که حقّ او را به او می‌رسانند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه‌رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سیّد محمد گفته بود که‌در خاطرم خطور کرد که این سیّد جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم بازدر نفس خود گفتم که این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام‌ع چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سیّد در نزدمن از حقّ شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حقّ شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی‌من تبسّمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی ازحقّ ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس درخاطرم گذشت که این سیّد می‌گوید بالنّسبهٔ به علماء اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد و گفتم علماء وکلایند در قبض حقوِ سادات و مراغفلت گرفت »انتهی» آنگاه فرمود برگرد جدّم را زیارت کن

پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون به راه افتادیم دیدم در طرف‌راست ما نهر آب سفید صاف جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ماسایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هرکس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم‌می‌خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبدالرزاِ مرحوم مردی بود مدرّس روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت کسی‌که در طول عمرخود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حجّ و چهل عمره بجای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین‌ع نباشدبرای او چیزی نیست فرمود آری واللّه برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از مو'الیان امیرالمؤمنین‌ع است فرمودآری او و هر که متعلّق است به تو پس گفتم سیّدنا برای من مسئله‌ای است فرمود بپرس گفتم قرّاء تعزیهٔ امام حسین‌ع می‌خوانند که سلیمان‌اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سیّدالشهداءع پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که‌کیست در آن هودج گفتند به او فاطمهٔ زهرا و خدیجهٔ کبری'س پس گفت به کجا می‌روند گفتند به زیارت امام حسین‌ع در امشب که شب جمعه‌است و دید رقعه‌هائی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوبست «اَمانٌ مِنَ االنارِ لِزُوّ'ارِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلا'مُ فی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ اَمانٌ مِنِ االنارِیَوْمَ الْقِیامَةِ» این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیّدنا صحیح است که می‌گویند

هرکس زیارت کند حسین ع را در شب‌جمعه پس برای او امان است فرمود آری واللّه و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سَیّدنا مسئلهٔ فرمود بپرس گفتم سنهٔ هزار ودویست و شصت و نه حضرت رضاع‌را زیارت کردم و در دَرّود یکی از عربهای شُورقیّه را که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات‌کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضاع گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خودحضرت رضاع خورده‌ام چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روئیده در مهمانخانهٔ آن جناب این‌صحیح است علی بن موسی الرضاع می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند فرمود آری واللّه جدّ من ضامن است گفتم سیّدنا مسئلهٔ کوچکی‌است می‌خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضاع را مقبولست فرمود قبولست انشاءاللّه گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌اللّه گفتم حاجی محمّد حسین بزّازباشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّازباشی زیارتش قبولست یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهدرضاع فرمود عبد صالح زیارتش قبولست گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌الّه گفتم فلان که از اهل بغداد همسفر ما بود زیارتش قبولست پس‌ساکت شد گفتم سیّدنا مسئلهٔ فرمود بسم‌اللّه گفتم این کلمه را شنیدی یانه زیارت او قبولست یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چندنفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به‌موضعی از جادّهٔ وسیعه که دو

طرف آن بساتین و مواجه بلدهٔ شریفهٔ کاظمین است و موضعی از آن جادّه که متصل است به بساتین از طرف راست آن‌که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت آن را به جور داخل در جادّه کرد و اهل تقویٰ و ورع سکنهٔ این دو بلد همیشه کناره‌می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود گفتم ای سیّد من این موضع مال بعضی از ایتام ساداتاست تصرّف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین ع و ذرّیّهٔ او و اولاد ما است حلال است برای موٰالیان ما تصرّف در آن و درقرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متموّلین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بودگفتم سیّدنا راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفرع است فرمود چه کار داری به این و از جواباعراض نمود پس رسیدیم به ساقیهٔ آب که از شطّ دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جادّه می‌گذرد و آنجا دو راه می‌شود به سمتبلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راهخود می‌رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوانشدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در دَرِ رواِ مطهّر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در دَرِ حرمایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم

فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود«ءَاَدْخُلُ یا اَللهُ اَلسَّلا'مُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ السَّلا'مُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ» و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه: تا رسیدند در سلام به حضرت عسکریع و فرمود «اَلسَّلا'مُعَلَیْکَ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْکَرِیَّ» آنگاه فرمود امام زمان خود را می‌شناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم»اَلسَّلا'مُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللّهِ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَابْنَ الْحَسَنِ» پس تبسّم نمود و فرمود «عَلَیْکَ السَّلا'مُ وَ رَحْمَةُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» پس داخل‌شدیم در حرم مطهّر و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم‌آری فرمود کدام زیارت را می‌خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امینُ الل ّ'ه افضل است آنگاه مشغول شدبخواندن و فرمود «اَلسَّلا'مُ عَلَیْکُمایا اَمینَ اللّهِ فی اَرْضِهِ وَ حُجَّتَیْهِ عَلی' عِبادِهِ» الخ و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها رادیدم روشن است و لکن حرم روشن و منوّر است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مراچنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی‌شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند وفرمودند آیا زیارت می‌کنی جدّم حسینع را گفتم آری زیارت می‌کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذّنها از اذان مغرب فارغ‌شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد درمسجد پشت سر حرم مطهّر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود

به‌انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اوّل و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس ازمسجد بیرون آمدم و در حرم تفحّص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشدآنگاه بخاطرم آمد که آن سیّد که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهمّ که در بغداد داشتم وخواندن مرا به اسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می‌دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر موسم و غیراز اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدیع است خصوص در فقرۀ اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام برحضرت عسکریع که امام زمان خود را می‌شناسی چون گفتم می‌شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسّم کرد وجواب داد پس آمدم در نزدکفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سیّد رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانۀ مهماندار خود و شب را بسر بردمچون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمّد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این‌قصّه و افشاء این سرّ و فرمود خداوند تو را موفّق کند پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی‌در حرم مطهّر بودم سیّد جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و

اشاره کرد به قصهٔ آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام‌را بشدّت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی[1].

294- امام خمینی(س) می فرماید :" محرّم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است. امسال در ماه محرّم، نهضت حق در مقابل باطل تقویت می‌شود.[927]

رمز پیروزی اسلام بر کفر جهانی را در این قرن که پانزدهم خرداد 42 " سرآغاز آن بود، در دوازدهم محرّم حسینی جستجو کند، که انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است."[928]

295- **علی دوانی درباره اهمیت حماسه حسینی در افکار حضرت امام نقل می کند:**

در سال 1328 شمسی که برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی ـ رضوان الله علیه ـ را در مجالس عزاداری می دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار ـ علیهم السلام ـ که در مسجد بالاسر حضرت معصومه ـ سلام الله علیها ـ یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می شد، چنان با وقار و آرام می نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند که نظر هر بیننده ای را به خود جلب می کرد.

---

[927] صحیفه امام، ج5، ص: 177

[928] صحیفه امام، ج17، ص: 482

امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود که چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می کرد، و کسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی دیدیم.

هنگامی که واعظ به «گریز» می رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می کرد، حاج آقا روح الله خمینی نخستین کسی بود که دستمال سفید و تمیز خود را از جیب درمی آورد و به صورت می گرفت و گریه را سر می داد. اگر تکیه بر دیوار داده بودند، بدون حرکت و تکانی می گریستند، و چنانچه خم می شدند، می دیدی که چطور می لرزند و اشک می ریزند، و همین که دستمال از صورت برمی گرفتند، صورتی پراشک و چشمانی اشک ریخته را می دیدی که همان نیز دیگران را به گریستن و اشک ریختن در عزای شهیدان کربلا یا ائمه اطهار(ع) ترغیب می کرد.

اصولاً نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساکت، مؤثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطالب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین ـ علیه السلام ـ و شهیدان کربلا را در کمتر عالمی دیده ام: «وَ ذٰلِکَ فضل الله یُؤتیه مَنْ یَشاء». حتی در یک مورد هم دیده نشد که امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ ـ هر که بود ـ با ذکر مصیبت ذاکر، با اشخاص پهلو دست خودشان صحبت کنند؛

زیرا بی احترامی به منبر و منبری بود، بعکس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف که آن را شأنی برای خود می دانستند.

امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای کربلا به همه نشان دادند که «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

نمونه اعلای توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سیدمحمد کوثری ذاکر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خوان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سیدعلی اکبر کوثری. پدر و پسر که هر دو از ذاکرین باسابقه قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه باحالی می خواندند. قبلاً پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد کوثری این افتخار را داشت که تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می دیدند که آقای کوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می کنند.

آقای کوثری برای اینجانب نقل می کرد ـ ولابد برای بسیاری دیگر هم نقل کرده است ـ می گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به کربلا رفتم. در کربلا عده ای از فضلای شاگردان امام که در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای کوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می دانی که آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز

مرموزی جان داده است. کسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یکی دوبار که طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده اند، نه تنها امام گریه نکرده، بلکه طلاب را هم منع کرده و گفته اند بروید مشغول کارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول که اجازه می گرفتید و در حضورشان روضه می خواندید، روضه ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلکه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید که عقده ایشان خالی شود، و خدای نکرده صدمه ای نبینند. می گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار کرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را کسی ندیده که متأثر باشد و گریه کند».

آقای کوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض کردم اجازه می دهید طبق معمولم در حضورتان روضه ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».

پس از مقدمه کوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می دانستم که چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان کردم، و با تکیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرک الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی...

در تمام این مدت، این امام بدون تغییر حال گوش می دادند و کوچک ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هرچه به این در و آن در زدم بلکه امام

در مرگ فرزند اشکی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به کربلا و آمدن امام حسین ـ علیه السلام ـ به بالین حضرت علی اکبر. همین که گفتم، قربان غریبیت یا اباعبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اکبر، امام دستمال از جیب درآوردند و به قدری گریستند که تا آن موقع کمتر دیده بودم. هنگامه ای شد، و از این طرف به فکر افتادم که نکند حال امام دگرگون شود، و من از کارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم کردم. گریه امام را در ذکر مصیبت امام حسین ـ علیه السلام ـ و شهدای کربلا دیده بودم، اما نه آنطور که آن روز دیدم.

نمونه دیگر

یکی از نزدیکان امام خمینی که در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه های شبانه روز معظم له را زیرنظر داشته، نقل می کرد که وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار که اخبار تلفنی را به امام می دادند، و می گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را کشته اند، به فلان جا حمله کرده اند، کجا را گرفته اند، عده ای را بازداشت کرده اند، مسجد کرمان را سوزانده اند، به قم حمله کرده اند، و طلاب را دستگیر کرده و به زندان انداخته ، یا انقلابیون را در زندان به سختی شکنجه داده اند، و از این قبیل اخبار وحشتناک، هر بار حاضران به سختی می گریستند، ولی امام فقط گوش می دادند و چنانکه شأن یک رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می نمودند. اما همین که یکی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می کرد، امام آناً چنان منقلب می شدند و شروع به گریستن می نمودند که می دیدیم اشک مهلت نمی دهد. از هر دو

چشم امام چنان اشک می ریخت که پهنای صورتشان را می گرفت. و در یک کلام به پهنای صورتشان اشک می ریختند.

راستی این چه حالتی بود که در امام می دیدیم و می دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ می اندازد که شاعر می گوید:

هوالبکّاء فی المحراب لیلاً هوالضحاک اذا اشتدّ الظراب

یعنی: علی ـ علیه السلام ـ دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت. توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانکه همه می دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه کند، در حوادث کردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.

در ایامی که امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن کردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیک می شود، من و عده ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم که خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارک رمضان بگیریم، چون کار

چنان حاد است که فقط با اعلام رسمی امام می توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من که منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حرکت می کنیم، حتماً باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند که آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده اند که برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.

امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان کوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید که در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا کرده است. به مردم القا کرده اند که عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه کردن چه چیزی را حل می کند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه کم و بیش بی تفاوت شده اند. آمده ایم از حضرتعالی رهنمود بگیریم. واقعاً تکلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارک رمضان و محرم و صفر اکتفا کنیم به سخنرانی خشک، یا چنان که سابقه داشته، ذکر مصیبت هم بکنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

پاسخ قاطع امام خمینی:

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند که همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاکم بر افکار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می سپرد و معلوم نبود کار به کجا بکشد.

درست به یاد ندارم که رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعکس کردند، ولی هرچه بود، قضیه در اندک زمانی در همه جا انعکاس یافت و به اصطلاح سد شکسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.

جالب است که اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، که به دنبال آن، شاه از کشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به کشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند.

روضه و گریه، اسلام را حفظ کرده است

در آن جلسه امام خمینی ـ قدس سره ـ در پاسخ آقای فلسفی سرآمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح کردند که اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین(ع) و شهدای کربلا نبود، اسلام با اعمال بنی امیه از بین رفته بود. کربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ کرد، و باید این مکتب به همان سبک سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است:

بسم الله الرحمن الرحیم

من چند جمله راجع به تکالیف کلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بکنم و بعد مشکلاتی که هست. آقایان روحانیون، و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حکومتی سخنگو می خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند.... سید الشهدا به داد اسلام رسید، سید الشهدا اسلام را نجات داد. روضه سید الشهدا برای حفظ مکتب سید الشهدا است. آن کسانی که می گویند روضه سید الشهدا را نخوانید اصلًا نمی فهمند مکتب سید الشهدا چه بوده و نمی دانند یعنی چه؛ نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها ما را حفظ کرده اند؛ تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیستند که سوء نیت داشته باشند خیال می کنند حالا باید ما حرف روز بزنیم! حرف سید الشهدا حرف روز است، همیشه حرف روز است، همیشه حرف روز را سید الشهدا آورده است دست ماها داده و سید الشهدا را این گریه ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه زنیها و این دستجات، و عرض می کنم اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدّسی بود و توی اتاق و توی خانه می نشست برای خودش و هی

زیارت عاشورا می خواند و تسبیح می گرداند، نمانده بود چیزی، هیاهو می خواهد.

هر مکتبی هیاهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی شود. اینها اشتباه می کنند، بچه اند اینها! نمی دانند که این نقش روحانیت و نقش اهل منبر چی هست در اسلام، خودتان هم شاید خیلی ندانید! این نقش یک نقشی است که اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گُلی است که هی آب به آن می دهند زنده نگه داشته، این گریه ها زنده نگه داشته مکتب سید الشهدا را؛ این ذکر مصیبتها زنده نگه داشته مکتب سید الشهدا را. ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می رود عَلَم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم؛ فریاد کنیم. دیگران می کنند، دیگران فریاد می زنند وقتی یکی از آنها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی یکی کشته بشود، میتینگها می دهند؛ فریادها می کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیای مکتب سید الشهدا. و اینها ملتفت نیستند. توجه ندارند به مسائل.

همین گریه ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه سرایی ها، همینهاست که ما را زنده نگه داشته، همینهاست که این نهضت را پیش برده، اگر سید الشهدا نبود، این نهضت هم پیش نمی برد، سید الشهدا همه جا هست: کُلُّ أرضٍ کربلا. همه جا محضر سید الشهدا است، همه منبرها محضر سید الشهدا است، همه محرابها از سید الشهدا است.

اگر سید الشهدا نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را مَنْسی کرده بودند. اگر نسیان نشده بود، یک رژیم طاغوتی در خارج منعکس شده بود. معاویه و یزید یک رژیم اسلامی را رژیم طاغوتی داشتند معرفی می کردند. اگر سید الشهدا نبود، این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند؛ به جاهلیت برمی گرداندند. اگر حالا من و تو هم مُسلم بودیم، مُسلم طاغوتی بودیم! نه مُسلم امام حسینی. امام حسین نجات داد اسلام را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضتها؛ این نهضتها مرهون امام حسین- سلام اللّه علیه- هست. نمی فهمند اینها! بچه اند اینها، سوء نیت ندارند. بله خوب، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشته [باشند] بعضیها هم روی نقشه کار بکنند همان طوری که زمان رضا خان. منتها او یک قدری روی نفهمی کرد، بعدها روی فهمیدگی. جلوی منبرها را همه را گرفت نگذاشت کسی منبر برود. محرابها را هم همه را یک جور دیگر کرد و گرفت. یک مجلس روضه ای نداشتیم. در همه قم- آن قدری که آن وقتها بود- می گفتند یک مجلس آقای صدوقی بود که قبل از اذان، شاید، یا قبل از آفتاب، تمام می شد، شب بود، این یک مطلبی بود. نه این است که مِنْ باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش را گرفت و روحانیون را متحد الشکل کرد، نخیر، مسأله نقشه بود، نقشه اینکه این قوه را بکوبند، این قوه محراب و منبر که از آن می آید یکدفعه یک ملت را هول بدهد به یک طرف، و یک همچو سلطنت را از بین ببرد، این را از بین ببرند؛ این قدرت را از دست ما بگیرند.

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. اینها چنانچه ملی هستند- ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه- اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، اینها باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینکه این روضه خوانیها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانیها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. بله، چنانچه یک مردمی هستند که روی همان نقشه ای که طرح شده است، که باید قدرت اسلام گرفته بشود و قدرت روحانی گرفته بشود و قدرت خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی که باید استفاده کنند و استفاده کردند، آنها یک مردم دیگری هستند که با آنها نمی توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم، اینهایی که مسجد می آیند، منبر را گوش می کنند، مطالب را گوش می کنند، همچو که به روضه می رسند، رد می شوند می روند، این از باب این [است] که ملتفت نیستند چه هست آن. روضه است که این محراب، که این منبر، را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود، آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم؛ فریاد کنیم؛ مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باید باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم. سید الشهدا هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند، ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید

نوحه خوانی می کنید، حرف می زنید، خطبه می خوانید، نوحه می خوانید، مردم را به گریه وادار می کنید، مردم هم که گریه می کنند؛ همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم. چنانچه تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود، که آقا قضیه روضه خوانی قضیه این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند، قضیه این است که با گریه حفظ شده است این، با گریه این حفظ شده، حتی «تَباکی» هم ثواب دارد. خوب، تبَاکی چرا ثواب دارد، برای اینکه تباکی کمک می کند به این مکتب؛ کمک به مکتب می کند. اینها اشتباه است که اینها یک طرف قضیه را می بینند، یک طرف قضیه را نمی بینند و مع الأسف ما همیشه- یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدنها؛ همیشه مبتلا بوده.

اینکه در روایت است که اسلام غریب است، از اول غریب بوده و الآن هم غریب است، برای اینکه غریب آن است که نمی شناسند او را. در یک جامعه ای هست او، اما نمی شناسند، نمی شناسند اسلام را، هیچ وقت شناخته نشده...»[۹۲۹]

تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی که در قم بودند، و چه سالهایی که تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می بردند، همه

---

[929] صحیفه امام، ج8، ص 519 و 526-530

در تلویزیون می دیدند که امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب کشوری، شهادت محمدعلی رجایی رئیس جمهور محبوب و دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی که رزمندگان به حضورشان می رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می گفت، و از آن حوادث دردناک یاد می کرد، و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می شد، حتی یک بار هم دیده نشد که امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره شان پیدا بود، ولی همین که در ایام سوگواری عاشورا آقای کوثری ذاکر اهل بیت از شهدای کربلا نام می برد، امام دستمال سفید را به صورت می گرفتند و به پهنای صورت تا آخر روضه اشک می ریختند، و چون دستمال را از صورت برمی داشتند، به خوبی معلوم بود که چقدر گریسته اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه ها را در تلویزیون می بینند، منقلب می شوند و بی اختیار می گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی درنظرها مجسم می شود.

همانطور که گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد کربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده اند، و هم اکنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می بینند که مهیج   ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا در

روز عاشورا بود که می گفت: «هیهات منا الذله»، و انقلابی ترین نوایی که سر می دادند هم، «برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه ها» بود.

من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد که اگر یاد امام حسین و کربلا و فرهنگ عاشورا نبود که امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی رسید، و جنگ تحمیلی ابرقدرتها به میانداری رژیم بعث عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی یافت که یک وجب از خاک ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امکانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استکباری.

قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ که در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینکه بدانیم امام خمینی ـ قدس سره ـ در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مدنظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می دانسته اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت ـ قدس سره ـ در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می داریم، تا شاهدی گویا برای منظور ما در این نوشتار کوتاه باشد، که «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.

امام خمینی ـ قدس سره ـ در پیام رسمی و کتبی خود که از فرانسه در تاریخ 1357/11/2 به ملت ایران در رابطه با کشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده اند، از جمله می نویسند:

محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت بزرگ هوشمند ایران که با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خداوند بر مقتولین 15 خرداد (دوازده محرّم)، و 19 دی و (29 محرّم) امسال. محرّم چه ماه مصیبت زا و چه ماه سازنده و کوبنده ای است، محرّم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سروَر اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکست ستمکار را به فدایی دادن و فداشدن دانست؛ و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.

نهضت 12 محرّم (15 خرداد) در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و بیدار و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند...»[930]

چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

«ما حجتمان بر اینکه اگر چنانچه این مبارزه را ادامه بدهیم و صد هزار نفر از ما کشته بشود، برای دفع ظلم اینها و برای اینکه دست آنها را از مملکت اسلامی کوتاه کنیم ارزش دارد، حجتمان هم کار حضرت امیر – سلام اللّه علیه – و کار سید الشهداء – سلام اللّه علیه – است. یزید هم یک قدرتمند بود و یک سلطان

---

[930] همان، ج3، ص: 314

بود و– عرض می کنم که– همه بساط سلطنت را یزید داشت. بعد از معاویه او بود دیگر. حضرت سید الشهداء به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل اللّه» طرف شد؟! «سلطان را نباید دست زد»! به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ سلطان عصری که شهادتیْن را می داد و می گفت من خلیفه پیغمبر هستم! برای اینکه یک آدم قاچاق بود! برای اینکه یک آدمی بود که می خواست این ملت را استثمار کند، می خواست بخورد این ملت را، منافع ملت را می خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند.»[۹۳۱]

محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم

« با حلول ماه محرّم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد؛ ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطل بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرتها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند، ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت، راهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جائرانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد بپاخیزید

---

[931] همان، ج3، ص: 314

و استنکار کنید و اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»[۹۳۲]

لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد، و ملت ایران را در آستانه ماه محرّم، ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت، به خاک و خون کشید... اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سرسخت رژیم طاغوتی ابو سفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعارهای اسلامی و حسینی را، که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن، به جای سلطه شیطان، و حکومت قانون عدل در مقابل قانون جنگل است ... این ملت، شیعه بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود، و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود، و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو بحق امام- علیه السلام- با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید، و پرچم اسلام را در پهنه کشور و بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد»[۹۳۳]

در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«از حضرت سید الشهداء- سلام اللّه علیه- خطبه ای نقل شده است که در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حکومت وقت ذکر فرموده اند. و آن این

[932] همان ، ج5، ص: 75

[933] همان ، ج5، ص: 152 و 153

است که فرموده اند خطاب به مردم که پیغمبر اکرم فرموده است کسی که ببیند یک سلطان جائری حلال می شمرد حُرُماتِ اللّه را، چیزهایی را که خداوند حرام کرده است این آزاد می گذارد، و مخالف سنت رسول اللّه عمل می کند و عهد خدا را می شکند، اگر کسی دید یک سلطان جائری این کارها را می کند و مع ذلک ساکت شد و تغییر نداد با قول خودش، با عمل خودش این انحرافی که سلطان جائر پیدا کرده است تغییر نداد، خدای تبارک و تعالی حتم کرده است، حتم است بر او که این آدمی که ساکت شد در مقابل این سلطانی که حرمت احکام خدا را نگه نمی دارد، مخالف سنت رسول اللّه عمل می کند و عهد خدا را می شکند، این ساکت بشود در مقابل یک همچو سلطانی و قولًا و عملًا تغییر ندهد مسیر این سلطان جائر را، حتم است بر خدای تبارک و تعالی که جای او را هم جای همان سلطان جائر در آخرت قرار بدهد. یعنی این سلطان جائر که این طور اوصاف را دارد: سنت پیغمبر اکرم را تغییر می دهد و عهد خدا را می شکند و حرمات اللّه را سزاوار و رها می کند یعنی مُسْتَحِلّ است، و لو این آدم که این چیزها را از این آدم می بیند و ساکت است، همه کارهای واجب و مستحب هم به جا بیاورد، آدمی باشد که سه وقت نماز می خواند، در مساجد می رود، آدمی باشد که احکام خدا را همه را ترویج می کند، موافق رضای خدا عمل می کند، همه کارهای خوب را می کند، از همه کارهای بد هم اجتناب می کند، لکن ساکت است در مقابل سلطان جائر، به حَسَب این روایتی که نقل شده است از سید الشهداء- سلام اللّه علیه- که به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حکومت وقت، این است که می خواهند عمل به قول رسول اللّه بکنند که مبادا یکوقت

تخلف بکنند و کسی که تخلف بکند جای او جای همان سلطان جائر است؛ یعنی در هر طبقه ای از جهنم که سلطان جائر، یک همچو سلطان جائری جا دارد، این آدمی هم که ساکت است که این سلطان جائر هر کاری می خواهد بکند، ساکت است او، جایش جای همین سلطان جائر است...

حالا ما ببینیم چه کرده است که حضرت سید الشهداء- سلام اللّه علیه- در مقابلش قیام کردند و همچو مطلبی را فرموده اند و برنامه داده اند. حضرت سید الشهداء مطلبی را که فرموده اند، این مال همه است. یک مطلبی است عمومی: مَنْ رَأی هر که ببیند، هر کسی ببیند یک سلطان جائری این طور اتصاف به این امور را دارد، و در مقابلش ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یک آدمی بود که به حَسَب ظاهر متشبث به اسلام بود و خودش را خلیفه پیغمبر حساب می کرد و نماز هم می خواند و همه این کارهایی که ماها می کنیم آن هم می کرد؛ اما چه می کرد؟ اما از آن طرف معصیتْ کار بود؛ مخالف سنت رسول اللّه می کرد. رسول اللّه سنتش این است که باید با مردم چه جور عمل بکنند، او خلافش عمل می کرد؛ باید حفظ دِماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می ریخت؛ باید مال مسلمین هدر نرود، او هدر می داد مال مسلمین را. همین شیوه ای که پدرش معاویه هم داشت و امیر المؤمنین هم قیام کرد در مقابل او. منتها حضرت امیر لشکر هم داشت ولی سید الشهداء عدد خیلی کمی [داشت] در مقابل یک ابرقدرت.

ما می بینیم که این کارهایی که او کرده است، به این حکام وقت ما و به سلطان وقت ما تطبیق می شود؟ این مسائلی که رسول اللّه فرموده است، اینها تطبیق می

شود بر این؟ سلطان است؟ جائر است؟ اینها معلوم که الآن سلطه دارد؛ «سلطان» یعنی سلطه. الآن سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد که جائر است. همه کس هم می داند که این آدم جائر است .خوب، مخالفت سنت رسول اللّه را نکرده؟ هر چه رسول اللّه فرموده است، ایشان عمل کرده؟! یا اقوال رسول اللّه را به حساب نمی آورند اینها؟ اینها سنت رسول اللّه را به حساب نمی آورند؟ بله، در ایام عمرش برای اینکه من و شما را بازی بدهد، یک دفعه هم می رود به حرم حضرت رضا و آنجا یک- دو رکعت نماز هم می خواند! من هم نمی دانم با چه حالی می خواند! یک- دو رکعت نمازی هم آنجا می خواند و یک حرفهایی هم آنجا می زند و این چیزها. این برای اغفال من و شماست.»[934]

فرارسیدن اربعین حسینی

بسم الله الرحمن الرحیم

« اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان- صلوات اللّه و سلامه علیه- رسید. بر ملت رشید و آگاه ما «اربعین» های سودمندی گذشت. ما در این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبتهایی و بی فرهنگیهای خانمانسوزی مواجه بوده ایم ...

---

[934] همان ، ج5، ص: 191- 193

امسال اربعین امام امت در خلال اربعین های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاک شهیدان کربلاست، و اربعین اخیر برادران ما بازتاب اربعین آن دلاوران می باشد؛ خون طاهر آنان به حکومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاک اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است؛ راهپیمایی و تظاهرات پر شور در این اربعین وظیفه شرعی و ملی است.»[۹۳۵]

عشق به شهادت

«اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل بپاخاستیم، نباید از این بترسیم که از ما شهید [می شود] شهادت پیدا می کند؛ اولادمان شهید می شوند، خودمان شهید می شویم. این یک سیره ای بوده است در اسلام؛ از اول بوده. از اول ... پیغمبر اسلام و ائمه ما فداکاری کردند، شهادت نصیبشان شد، اولاد دادند. حضرت علی بن الحسین به پدر بزرگوارشان عرض می کنند که ما به حق نیستیم؟ می فرماید چرا، ما به حقیم. می فرماید پس، از مردن نمی ترسیم: «لا نُبَالِی بِالمَوتِ»؛ کسی باید از مردن بترسد که خیال کند که بعد از مردن خبری نیست، همه اش همین است، این زندگانی حیوانی اینکه عقیده اش این است که زندگی همین است و دیگر چیز دیگری نیست، خوب، باید این چند روزی که هستش حفظش کند، و بترسد از اینکه از این دنیا برود؛ اما مسلمین، کسانی که

[935] همان ، ج5، ص: 477

اعتقاد به قرآن دارند، اعتقاد به اسلام دارند و برای عالم دیگری موجودیت بالاتری قائل هستند و این زندگی اینجا را یک زندگی حیوانی می دانند، زندگی انسانی در یک عالم دیگری، بالاتر از اینجاست، این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به یک محل دیگری منتقل می شود که بهتر از اینجاست؛ بنا بر این، این معنایی که در صدر اسلام هم بوده است، که اصحاب پیغمبر ... استقبال شهادت می کردند، برای شهادت از هم پیشی می گرفتند، اصحاب حضرت امیر، حضرت سید الشهداء از شهادت استقبال می کردند، پیشی می گرفتند، این روی همین ایمان راسخ به این بوده است که شهادت یک مطلبی نیست که انسان بکلی از بین برود تا دیگر غیر از این خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یک عالم بالاتر، نورانیتر؛ همه چیزش از اینجا بهتر.»[۹۳۶]

کشته شدن سیدالشهدا لله بود، و قیام لله شکست ندارد

« حضرت امیر- سلام اللّه علیه- با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند لکن شکست نبود. این شکستِ صوری، شکست حقیقی نبود؛ چون قیامْ للّه بود، قیامِ للّه، این شکست ندارد. تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است.

سید الشهدا- سلام اللّه علیه- با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدِّراتشان قیام کردند. چون قیام للّه بود، اساس سلطنت آن خبیث را به هم

---

[936] ، ج7، ص: 276 و 277

شکستند. در صورتْ ایشان کشته شدند لکن اساس سلطنت را، اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی درآورد. خطری که معاویه و یزید برای اسلام داشتند این نبود که غصب خلافت کردند؛ این یک خطر، کمتر از آن بود؛ خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می خواستند بیاورند، می خواستند معنویت را به صورت طاغوت درآورند، به اسم اینکه «ما خلیفه رسول اللّه هستیم» اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی. این مهم بود. آن قدری که این دو نفر ضرر به اسلام می خواستند بزنند یا زدند جلوتری ها آن طور نزدند. اینها اصل اساس اسلام را وارونه می خواستند بکنند. سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجالسشان. «خلیفه رسول اللّه» و در مجلسِ شرب خمر؟! و در مجلس قمار؟! و باز «خلیفه رسول اللّه» نماز هم می رود در جماعت می خواند! این خطر از برای اسلام خطر بزرگ بود. این خطر را سید الشهدا رفع کرد. قضیه قضیه غصب خلافت فقط نبود. قیام سید الشهدا- سلام اللّه علیه- قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. آن سلطنت طاغوتی که اسلام را می خواست به آن رنگ درآورد که اگر توفیق پیدا می کردند، اسلام یک چیز دیگری می شد. اسلام می شد مثل رژیم 2500 ساله سلطنت. اسلامی که آمده بود و می خواست رژیم سلطنتی را و امثال این رژیمها را به هم بزند و یک سلطنت الهی در دنیا ایجاد کند، می خواست «طاغوت» را بشکند و «اللّه» را جای او بنشاند، اینها می خواستند که «اللّه» را بردارند، «طاغوت» را جایش بنشانند. همان مسائل جاهلیت و همان مسائل سابق. کشته شدن سید الشهدا سلام اللّه علیه- شکست نبود چون قیامْ للّه بود، قیامِ للّه شکست ندارد.خدا می فرماید، من فقط

یک موعظه دارم: «قل انّما اعظکم بواحدۀ، ان تقوموا!... وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام کنید. امیرالمؤمنین می دید که دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارونه می کند، برای خدا قیام کرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام کرد...

این یک مطلبی است که برای یک وقت نیست؛ موعظه خدا همیشگی است- هر وقت دیدید که بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی- اسلامی- الهی خواستند که قیام کنند، خواستند وارونه کنند مسائل اسلام را، به اسم اسلام اسلام را بکوبند، اینجا للّه باید قیام کرد. و نترسید از اینکه شاید نتوانیم، شاید شکست بخوریم؛ شکست تویش نیست.»[۹۳۷]

15 خرداد 1342

«15 خرداد از همین مدرسه شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود؛ و بعد از اینکه صحبتهایی و افشاگریهایی شد، دنباله آن منتهی به 15 خرداد شد.»[۹۳۸]

شکست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است

بسم الله الرحمن الرحیم

« من باید با آقایان روحانیون و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم که تشریف دارند، خطرهایی که حالا به ما متوجه است و اشکالاتی که در حال حاضر

---

[937] همان ، ج8، ص: 8- 10

[938] همان ، ج8، ص: 53

ما داریم و موضعی که ما در این وقت داریم فی الجمله عرض کنم، و من در مجامع دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته ام و باز هم تکرار می کنم...

شهادت سید الشهدا به اسلام هیچ لطمه ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند، به اسم خلیفه رسول اللّه؛ با رفتن در مسجد؛ اقامه جمعه و امام جمعه بودن؛ اقامه جماعت و امام جماعت بودن. اسم، اسم خلافت رسول اللّه و حکومت، حکومت اسلام؛ لکن محتوا بر خلاف، نه حکومت، حکومت اسلامی بود به حسب محتوا؛ و نه حاکم حاکم اسلامی. سید الشهدا- سلام اللّه علیه- این نقشی که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینکه این هم نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل کرد... سید الشهدا برای اسلام خودش را به کشتن داد. همان اسلامی که حالا دست ما افتاده، و مع الأسف بعضی از ما بازی می کنند با او!»[12].

-296

علی اکبر ع

السلام علی الحسین و علی علی بن ا لحسین

علی اکبر یا علی بن الحسین شخصیت کم نظیری از اهل بیت ع است

هم خَلقا(از نظر ظاهری) و هم خُلقا(از نظر اخلاق) و هم منطقا(از نظر صحبت کردن) شبیه ترین مردم به رسول الله ص بوده است.

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

سن حضرت : مرحوم مقرّم می نویسد: علی اکبر در روز یازدهم شعبان(انیس الشیعه ،سید محمدعبدالحسین هندی کربلائی) سال 33هجری- دو سال قبل از کشته شدن عثمان(الحدایق الوردیه) به دنیا آمد. و این موافق است با قول ابن ادریس(ره) در «سرائر» که فرموده: حضرت علی اکبر در خلافت عثمان چشم به دنیا گشود.

پس در روز عاشورا آن بزرگوار 27ساله بوده و تایید می شود به اتفاق مورّخین و علماء علم نسب که حضرت علی اکبر از امام سجّاد (ع) بزرگتر بوده، و امام سجّاد (ع) در روز عاشورا 23سال داشته اند

با توجه به زیارتنامه‌های حضرت به نظر می‌رسد که ایشان نیز دارای اهل و عیال بوده‌اند.زیارت نامه ایشان اینگونه است: صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک.[۹۳۹] ، همچنین سفارش امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی که فرمود: چون به قبر حضرت رسیدی، «ضع خدک علی القبر! و قل: صلی الله علیک یا ابا الحسن!» که با توجه به این فراز، ایشان فرزندی به نام حسن داشته است

---

[939] کامل الزیارات/239ب 79 زیارت 18

علی اکبر از نظر فضائل اخلاقی بعد از ائمه قرار داشته است.لذا شخص پلیدی مانند معاویه به یارانش می گوید اگر من خلیفه نبودم بهترین فرد برای خلافت بر مسلمین علی اکبر است.

علی اکبر الگوی جوانان ایران اسلامی مخصوصا در ایام دفاع مقدس بود که جوانان رزمنده با تاسی به ایشان روحیه شهادت طلبی و ایثار در خود ایجاد می کردند و به دشمن حمله می نمودند و ان پیروزی های بزرگ را افریدند.

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین(ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان،سال43 قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود.[940]

پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.[941]

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود . و به بزرگانی چون پیامبر اسلام(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد .

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر

---

[940] مستدرك سفينه البحار (على نمازى)، ج 5، ص 388

[941] . أعلام النّساء المؤمنات (محمد حسون و امّ على مشكور)، ص 126؛ مقاتل الطالبين (ابوالفرج اصفهانى)، ص 52

خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست.

بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین(ع)است که جدّش رسول خدا(ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.[۹۴۲]

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسئوال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سئوال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « ما یُریدُ اَبُوک؟ » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود : والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.[۹۴۳]

---

[942] مقاتل الطالبین، ص 52

[943] منتهی الامال ، ج 1

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود:

«یا قوم، هولاءِ قد برز علیهم غلام، اَشبهُ الناس خَلقاً و خُلقاً و منطقاً برسول الله.......

ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله(ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت درعصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود.[۹۴۴]

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را 28 ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

امام حسین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن ومعارف اسلامی و اطلاعات سیاسی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی یک انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را بر انگیخت.

---

[944] . مقاتل الطالبین، ص 53

به هر روی علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین(ع)بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که اباعبد الله الحسین (ع) لیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می کرد، حالتی به حضرت(ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه ای برای حضرت(ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: « انا لله و انا الیه راجعون» و فرمود علی اکبر(ع) در کنار پدر بود، و می دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سئوال نمود، پدرجان چرا استرجاع فرمودی؟: حضرت بلادرنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می رود به سمت قتلگاه و مرگ درانتظار ماست، علی اکبر(ع) سئوال نمود: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم. علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم،

گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر(ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت(ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أنا عَلی بن الحسین بن عَلی نحن بیت الله آولی یا لنبیّ

أضربکَم با لسّیف حتّی یَنثنی ضَربَ غُلامٍ هاشمیّ عَلَویّ

وَ لا یَزالُ الْیَومَ اَحْمی عَن أبی تَاللهِ لا یَحکُمُ فینا ابنُ الدّعی

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز السَّلامُ علیکَ یا اوّل قتیل مِن نَسل خَیْر سلیل[۹۴۵]:آمده است

علی اکبر(ع) درنبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجاممرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و .مظلومانه به شهادتش رسانیدند

امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان :گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود

(فرزندم علی ،دیگر بعد از تو اف بر این ولدی علی عَلَی الدّنیا بعدک العفا.[۹۴۶] دنیا)

در مورد سنّ شریف وی به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می گویند هجده ساله، برخی می گویند نوزده ساله و عده ای هم می گویند بیست و پنج ساله بود.[۹۴۷]

اما از این که وی از امام زین العابدین(ع)، فرزند دیگر امام حسین(ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقی میان مورخان و سیره نگاران نیست. روایتی از امام زین

---

[945] منتهی الآمال، ج 1، ص 375

[946] همان

[947] همان و الارشاد، ص 458

العابدین(ع) نقل شده که دلالت دارد بر این که وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر(ع) بود. آن حضرت فرمود: کان لی اخ یقال له علیّ اکبر منّی قتله الناس[948]

مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین (ع) لیه السلام است و در سلام زیارت عاشورا منظور از وعلی علی ابن الحسین آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.

297-ازادگی و ازاد مردی یکی از درسهای کربلا

ولقد کرمّنا بنی ادم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا.[۹۴۹]

و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را بر مرکبهای دریایی و زمینی سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه به آنهاروزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و چه برتری دادنی .

یکی از درسهای مهم نهضت امام حسین (ع) ،درس ازادگی است.

ولاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا.

آزادگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خودش را بشناسد و تن به پستی وذلت و حقارت و اسارت دنیا و زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی ندهد.

---

[948] نسب قریش (مصعب عبن عبدالله زبیری)، ص 85، الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)، ج 5،

[949] اسراء70

حضرت علی(ع) در جایی می‌فرماید:

آیا هیچ آزاده‌ای نیست که این نیم‌خورده (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ »

یقیناًبهای وجود شما چیزی جز بهشت نیست، پس خود را جز به‌بهشت نفروشید

نهضت عاشورا، جلوهٔ بارزی از آزادگی در مورد امام حسین(ع) و خاندان و یارانش‌است که بعضی از موارد آن به‌عنوان نمونه اشاره می‌شود:

وقتی می‌خواستند به زور از امام حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرند با ردّ درخواست‌آن‌ها این‌گونه فرمودند:

نه به‌خدا سوگند نه دست ذلّت به آنان می‌دهم و نه چون بردگان تسلیم » حکومت‌آن‌ها می‌شوم«.

صحنهٔ کربلا نیز جلوهٔ دیگری از این آزادگی بود، آن حضرت از میان دو امر؛ یعنی‌شمشیر یا ذلّت مرگ با افتخار را پذیرفت و فرمود: «هیهات منّا الذلهٔ«.

روح آزادگی امام(ع) سبب شد حتی در آن حال که مجروح بر زمین افتاده بود به‌تصمیم سپاه دشمن برای حمله به خیمه‌ها فریاد برآورد: «اگر دین ندارید و از روز رستاخیزنمی‌هراسید، لا اقل در دنیای خود آزاده باشید«.

فرهنگ آزادگی در میان یاران امام هم کاملاً مشهود بود، حتی »مسلم بن عقیل «پیشاهنگ نهضت حسینی در کوفه نیز هنگام رویارویی با سپاه ابن‌زیاد رجز

می‌خواند که:«هرچند که مرگ را چیز ناخوشایند می‌بینیم، ولی سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته‌نشوم».

جالب آن‌که همین شعار و رجز را عبدالله پسر «مسلم» در روز عاشورا هنگام نبرد بادشمنان می‌خواند و این نشان‌دهندهٔ پیوند فکری مرامی این خانواده بر اساس آزادگی‌است. مصداق بارز دیگری از آزادگی، حرّبن یزید ریاحی است و همین صفت او را از دوزخ‌نجات داد و راهی بهشت کرد و چون به شهادت رسید سیدالشهدا(ع) بر بالینش حاضر شدو او را حرّ و آزاده خطاب کرد و فرمود: «تو آزاده‌ای، همان گونه که مادرت نامت را حرّگذاشت».

و همه اصحاب امام حسین حر وازاده بودند .یا لیتنی کنا معکم فنفوز فوزا عظیما

این انسان ازادمرد (امام حسین) است که در صفین وقتی با پدرش امیرالمؤمنین به منطقهٔ صفین رسید دید معاویه آب را محاصره کرده، لشکر آب ندارد بنوشد، امام حسین چه باید بکند؟ آقا امیرالمؤمنین فرمود: حسینم، حمله کنید آب را آزاد کنید. حمله کردند امام حسین بود، اباالفضل العباس بود، افراد دیگری هم بودند، ریختند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان درآوردند. بلافاصله برای معاویه پیغام دادند: هر که می خواهد آب بخورد، بیاید از آب استفاده کند، فکر نکنید شما آب را بسته بودید ما هم آب را می بندیم، خیر آب آزاد است. به این می گویند مروت که مقابل به مثل نکرده

چه کنیم که ازاد مرد و حر باشیم؟

1-کسی که ریاست طلب است نمی تواند حر باشد چون برای ریاست باید بنده دیگری که از خود بالاتراست بشود. عمر سعد برای حکومت ری،امام را شهید کرد.

2-کسی که شهوت پرست است نمی تواند حر و ازاد مرد باشد چون برای رسیدن به شهواتش باید درمقابل زنها ومردهای فاسد کرنش و تعظیم و حتی التماس کند! ابن ملجم برای رسیدن به قطام ،امام علی علیه السلام را شهید کرد و..

3-کسی که ترسو وبزدل است نیز نمی تواند حر و ازاد مرد باشد.

4-کسی که اهل گناه و شرابخواری است نمی تواند حر و ازادمرد باشد.

5-کسی که پول پرست هم نمی تواند ازاد مرد باشد.(شمر ملعون برای چند سکه امام را شهید کرد)

298- امام حسین (ع) در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه ، در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش، به فریضه امر بمعروف و نهی از منکراشاره می فرماید و آن را از اهداف قیام خود می شمارد. امام (ع) قبل از حرکت از مدینه وصیتنامه ای نوشت و آن را به بردارش محمد بن حنفیه سپرد که در آن موقع دستش معیوب بود و قدرت بر جهاد نداشت در آن وصیتنامه چنین آمده است:

اِنّی ما خَرَجتُ اَشِراً و لا بَطِراً و لا مُفسِداً و لا ظالِماً، اِنَّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الاصلاحِ فی اُمَّهِ جَدّی، اُریدُ اَن آمُرَ بِالمَعرُوفِ و اَنهی عَنِ المنکَرِ وَ اَسیرَ بِسیرهِ جَدّی وَ اَبی عَلیَّ بن اَبی طالبٍ (ع)

همچنین سالار شهیدان به هنگام وداع با قبر رسول خدا (ص) چنین ابراز شده است:

«اللّهُمَ وَ انّی اُحِبُّ المعروفَ و اکرهُ المنکَر

خدایا من معروف را دوست می دارم و منکر را بد می دانم.

در مرحله دیگر، به امر به معروف و نهی از منکر زبانی می پردازد. آن حضرت در بیان هایی صریح، حکومت بنی امیه را منکری می داند که باید با آن مبارزه کرد. یزید را نیز مردی شرابخوار و فاسق و جنایتکار می داند و پیروان او را ملازمان شیطان و واگذارندگان «طاعت خدا» می شمارد و حکومت اموی را حرام کننده حلال و حلال کننده حرام معرفی می کند که بدعتها را زنده و سنتها را میرانده اند. از آنجا که نهی از منکر زبانی نیز دیگر اثری در تغییر اوضاع ندارد. شوریدن بر ضد او را به عنوان سومین مرحله نهی از منکر، وظیفه خود میداند. با این مبنای دینی است که امام، بیعت با یزید را رد می کند و آن را مایه ننگ می داند و حماسه کربلا را پدید می آورد.

بر همین اساس است که پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از این حماسه، پیوسته نبض پر حرکت جامعه انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی حساس اند و با حضور دائم در میدان امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می سازند؛ چون می دانند که سکوت و عقب نشینی از این جبهه گستاخی و پیشروی دشمنان حق و فساد گستران در جامعه را به دنبال دارد. آنان باور دارند که اگر این فریضه ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده، احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. از این رو حاضرند برای اجرای آن جان خویش را نیز با تأسی از پیشوای آزادگان نثار کنند؛

حضرت امام هم برساس امر بمعروف و نهی از منکر قیام کردند و انقلاب را بوجود اوردند .الان هم مقام معظم رهبری در مقابل استکبار و طاغوتهای زمان قیام کرده اند.

و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده فرمود:

«...اَلا تَرَوْنَ اَنَّ الحقَّ لا یُعمَلُ بِهِ وَ اَنَّ الباطِلَ لا یُتناهِی عَنهُ»

باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟ | اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

299- زنی که استخاره می‌کرد!

«یکی از علماء می‌گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم‌امیرالمؤمنین(ع) برای زنها استخاره می‌گیرد. من از یکی از خادمین حرم‌خواهش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم‌را نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می‌گیرید؟ جواب‌داد: با تسبیح و با کمک حضرت ابوالفضل(ع)! وقتی از او توضیح‌خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبارتصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هربار منصرف شدم و تقوا پیشه‌نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن فشار آمد و دیگر نزدیک بودم که آلوده‌شوم ولی باز منصرف شدم و به حرم حضرت ابوالفضل(ع) رفتم و سه‌روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم.

در عالم رؤیا حضرت عباس(ع) بمن فرمود: برو و در حرم پدرم‌امیرالمؤمنین (ع) برای زنها استخاره بگیر!

گفتم: من این کار را بلد نیستم!

فرمود: ما کمکت می‌کنیم.

من هم هفته‌ای یک بار به اینجا می‌آیم و استخاره می‌گیرم و حضرت هم‌مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می‌کند. و مردم هم‌درعوض بمن مزد می‌دهند!» [950]

300–

...سلام دادن به امام حسین (ع) لیه السلام

مرحوم حجت‌الاسلام میرزا تقی زرگری)قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق دلسوخته و عارف صاحبدل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند حالات و روحیات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می‌کشیدند. روزی تعریف کردند:

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و بسیار بیدلانه طی طریق می‌کرده‌است. در اثنای راه به دشت همواری می‌رسد و همین که می‌خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان سالخورده عربی که سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می‌زند که:

!تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می‌کنی؟

:می‌گوید

---

[950] عشق حسینی

من عاشق و دلباخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه به زیارت او می‌روم.

دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقاجان ، بیل خود را بر می‌دارد و به او می‌گوید:

ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی!

می‌پرسد: چگونه؟!

می‌گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله‌ای نیست. از همین جا که ایستاده‌ای به محبوب خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که هیچ و گرنه با همین بیل ادبت خواهم کرد!

حاج ملا آقاجان لحظاتی به فکر فرو می‌رود و برای آنکه طرف را بیازماید به او می‌گوید:

تو که این پیشنهاد را به من می‌کنی، این آمادگی را در خود می‌بینی؟!

مرد عرب جواب می‌دهد:

من که ادعایی نکرده‌ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت کنی نه من!

که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می‌کنم، شاید جواب سلام مرا دادند!

و بعد تیمم می‌کند و رو به قبله می‌ایستد و میگوید...

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقاجان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از زبان محبوب خود می‌شنود و از هوش می‌رود!

پیرمرد دهقان او را به هوش می‌آورد و می گوید:

حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن!

حاج ملا آقاجان با دست و پایی لرزان می‌رود و به قول خودش یک وضوی علمایی می‌گیرد و رو به قبله می‌کند و با چشمی گریان و دلی سوزان عرضه می‌دارد:

السلام علیک یا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای!

حاج ملا آقاجان می‌گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیر مرد عرب که شکسته دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت:

جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می‌خواهد به خدمت امام بزرگواری چون حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید مراتب ادب را رعایت

کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن حضرت سلام کند نه با ادعا! باید آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع پریشان نیست.[951]

301–**سیدالشهداء از** 999**صف شفاعت می کند.**

روایت شده اهل محشر (آنها که نجات پیدا می‌کنند) هزار صف می‌باشند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه‌السلام به بهشت می‌روند و یک صف آنها را سایر امامان علیهم‌السلام شفاعت کنند و در آن صف نیز امام حسین علیه‌السلام شریک باشد[952]

302–**به هنگام شهادت سالار شهیدان بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد بطوریکه کسی چیزی را نمی‌دید و تا هفت روز افق سرخ بود، شبها نیز آسمان به رنگ خون می‌شد.**

هر سنگی بر می‌داشتند خون جاری می‌شد و ده‌ها آثار و دگرگونی در اجسام که بعضی از آنها هنوز هم ادامه دارد، از جمله:

جاری شدن خون از درخت چنار «زرآباد» – از قصبات قزوین – که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای دیدن چنار خونبار به آنجا می‌روند. و مرحوم آیهٔ الله مرعشی نجفی در حاشیه «عروهٔ» به هنگام شمردن خونهای پاک می‌نویسد:

---

[951] jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

[952] الخصائص الحسینیه–شوشتری

همچنین خونی که از درخت موجود در قریه‌ی «زرآباد» از توابع قزونین خارج می‌شود.[953]

303- صبر آن حضرت، که آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، چون حتی در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نیزه سه پهلو چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده بود، صدای استغاثه عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر، در آن حال فرمود:

«صبرا علی قضاءک، لا معبود سواک».

«بر قضای تو شکیبائی می‌نمایم، معبودی جز تو نیست».

در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده:

«لقد عجبت من صبرک ملائکۀ السموات».

«براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند».[954]

304- خصوصیات زیارت آن حضرت:

---

[953] کرامات-ایه الله سید موسی زرابادی

[954] الخصائص الحسینیه–شوشتری

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام علاوه بر سلام بر خود آن مظلوم بر اعضاء و جوارح آن بزرگوار سلام داده می‌شود، سلام می‌کنی بر سر بریده ی او، سلام بر سینه ی شکسته اش، سلام بر بدنش، سلام بر محاسن خون آلودش، سلام بر بدن برهنه اش، سلام بر سر بر نیزه اش، سلام بر خون او، و... اما در زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط بر خود آنجناب سلام داده می‌شود.

305- **در مجلس ابن زیاد در کوفه بعد از شهادت امام حسین (ع) لیه السلام ، ابن زیاد به منبر رفت، شروع کرد به امام حسین جسارت کردن، هر چه دلش خواست به امام حسین و به امیرالمؤمنین ناسزا گفت. همه نشسته اند گوش می کنند، همه می دانند دروغ می گوید، چرا؟ چون امیرالمؤمنین بعد از خلافتش تقریباً یکی دو سال بعد به کوفه آمد و لااقل سه سال در این شهر خلافت کرده، مردم کوفه علی علیه السلام را خوب می شناختند. حالا اگر بگوییم مردم شام علی علیه السلام را نمی شناختند حق داشتند، اما کوفه جایی است که بیست سال قبل از کربلا حضرت علی در آن جا خلافت کرده، نماز جماعت خوانده خطبه خوانده، دخترش زینب در آن جا درس تفسیر گفته است. او را می شناختند با گذشت بیست سال که یک نسل عوض نمی شود، الان خیلی از شما بیست سال پیش را یادتان است، بیست سال، دویست سال نیست که بگوییم نسل عوض شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سال** 40 **هجری شهید شد، واقعهٔ کربلا سال** 61 **هجری بوده است، بیست سال بعد رفته در کوفه ای که مرکز خلافت حضرت علی علیه السلام بوده است.** 5-4 **کیلومتر آن طرف تر قبر حضرت علی**

علیه السلام در نجف است؛ البته آن موقع قبر حضرت مکشوف نبود. ابن زیاد آمده بالای منبر و دارد ناسزا می گوید، همه هم در حال گوش کردن هستند یک نفر هم برای اعتراض بلند نشد، این ترس است. اما یک جانباز به نام عبدالله ابن عفیف که در جنگ ها هر دو چشمش را یکی را در صفین و دیگری را در جمل در رکاب امیرالمؤمنین از دست داده بود؛ بلند شد – این شجاعت و راستگویی است– گفت: «ان الکَذّاب ابن الکذاب انت و ابوک»؛ ابن زیاد! دروغگو خودت، پدرت، جد و اجداد و خانواده ات است. چرا این حرفها را به امام حسین می زنی؟ امام حسین پسر پیغمبر بود، سید شباب اهل جنت بود. شروع کرد بین جمعیت از فضایل امام حسین گفتنو بساط ابن زیاد را به هم ریخت. یک نفر او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد گفت: سخنرانی من را بهم می زنی؟ می خواهی بگویم اعدامت کنند؟ گفت: چه افتخاری شهادت آن هم به دست خبیثی مثل تو! وقتی امام حسین شهید خبرش به من رسید، خیلی غصه خوردم، گفتم: من کور بودم، نابینا بودم اگر چنین نبود امام حسین را یاری می کردم، با خودم گفتم: من دیگر مدال شهادت نصیبم نمی شود و تا آخر عمر از شهادت محروم هستم، نمی دانستم خدا این قدر مرا دوست دارد که شهادتم را به دست خبیثی مثل تو قرار می دهد. [955]

[955] مثیرالاحزان ص 72 – سپهر در ناسخ 6 ص 329

306- روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلبید، خود امام حسین جلو رفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همۀ یارانت کشته شده اند – ظاهراً کسی دیگر نمانده بود – حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین (ع) لیه السلام . پیش خودش می گفت تو بجنگی یا نجنگی نتیجۀ این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حاضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه السلام ضربۀ محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. – هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن- اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهم بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید، بگویید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقایش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند.

307- در کوفه قحطی شد، آمدند خدمت امیرالمؤمنین که آقا نماز بخوانید. فرمود: حسینم، برو نماز باران بخوان. امام حسین نماز خواند و باران آمد، در آب راه ها و جوی ها آب راه افتاد، فرمود: حسینم، به نماز باران تو این مردم آب نوشیدند؛ اما همین ها یک روز آب را به روی تو خواهند بست. در این روایت نکته ای است؛ اگر اباعبدالله روز عاشورا نماز باران می خواند همهٔ سرزمین را آب می گرفت، اگر دعا می کرد بهترین و پرباران ترین ابرها بالای سرش ظاهر می شد. اما امام نمی خواست از معجزه استفاده کند، نمی خواست از راه غیرطبیعی وارد بشود. و الا همین آقا در کوفه نماز باران خواند و جوی ها پر از آب شد. می خواست مردم امتحان شوند، ببیند چه کسی به او می پیوندد مثل حر، و چه کسی به او پشت می کند مثل عبیدالله حر جوفی. قرار نبود کار از طریق غیرطبیعی پیش برود، قرار بود عادی پیش برود تا ببیند چگونه افراد خودشان را در این صحنه نشان می دهند، [956]

308-شهادت طلبی در حماسه حسینی:

امام حسین ع در مسیر خود به کربلا، فرمود: من مرگ را جزسعادت نمی‌دانم و زندگی در کنار ستمگران را جز ملامت.

---

[956] سخنرانی استاد رفیعی با عنوان امام حسین(ع) مظهر شجاعت

در اشعاری هم که امام حسین عروز عاشورا یا قبل از آن روزمی‌خواند، این مفهوم مطرح بود. از جمله:

و ان یکن الابدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل

و نیز در رجزهای آن حضرت، مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح‌دادن می‌درخشد:

«الموت اولی من رکوب العار».

حضرت زینب س در خطبه‌اش در مجلس یزید، بر این شهادت‌هاافتخار می‌کند:

«... فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادهٔ و الرحمهٔولاخونا بالشهادهٔ والرحمته».

حضرت سجادع نیز در برابر تهدیدی که ابن زیاد کرد که آن‌حضرت را بکشند، فرمود: «أبالقتل تهددنی یابن زیاد؟

اما علمت ان القتل لنا عادهٔ و کرامتنا الشهادهٔ» مرگ، برای ما عادت‌است و شهادت، افتخار ماست، مرا از مرگ می‌ترسانی؟

امام خمینی ره فرمود: «مرگ سرخ، به مراتب بهتر از زندگی سیاه‌است و ما امروز به انتظار شهادت نشسته‌ایم، تا فردا فرزندانمان درمقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند.»

امام حسین (ع) در روز عاشورا خطاب به اصحابش فرمود که مرگ پلی است که شما را از مکانهای خرابه به بهشتی که پر از قصرها و کاخهای اباد است منتقل می کند.

سعیدبن عبدالله حنفی از شهدای کربلا در منظر مهدی آل محمد ع

دویست سال از حادثه عاشورا و از شهادت سعید بن عبدالله حنفی می‌گذشت و همواره کار او مورد تقدیر و تشویق معصومین:بود تا اینکه مورد تقدیر حضرت بقیه اللهع نیز قرار گرفت.

چنانچه در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعیدو اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره‌اش چنین می‌فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری‌دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند مارا با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلی علیین همراهی وهمنشینی شما را به ما روزی دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید.

309-

:درباره ی زیارت امام حسین علیه السلام امام به مفضل فرمودند

.«لا تزورن خير من أن تزورن»

مفضل گويد: عرض كردم: چرا ترک زيارت ما از زيارت كردن بهتر است؟
فرمودند: زيرا هنگامى كه به زيارت آن بزرگوار مى رويد خوشحالى مى كنيد، غذاهاى لذيذ صرف مى نمائيد، با اينكه حسين بن على عليه السلام مهموم و مغموم، تشنه و گرسنه شهيد شده است[٩٥٧] .

310– شهيد مطهرى مى گويد:

حسين (ع) معلم بشريت

حسن بن على درس غيرت به مردم داد، درس تحمل و بردبارى به مردم داد، درس تحمل شدايد و سختى ها به مردم داد، اينها براى ملت مسلمان درس هاى بسيار بزرگى بود، پس اينكه مى گويند: حسين بن على چه كرد و چطور شد كه دين اسلام زنده شد، جوابش همين است ؟ حسين بن على روح تازه دميد، خونها را به جوش آورد، غيرتها بار تحريک كرد، عشق و ايده آل به مردم داد، حس استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردبارى و مقاومت و ايستادگى در مقابل شدايد به مردم داد، ترس را ريخت ، همان مردمى كه تا آن مقدار مى ترسيدند، تبديل به يک عده مردم شجاع و دلاور شدند،[٩٥٨]

---

[957] مجالس المواعظ : 8م 1

[958] حماسه حسينى

311– عجب از این مادر!

مادر یکی از شهدای دفاع مقدس، گفت: وقتی پسرم شهید شدچند نفر آمدند و با یک مقدماتی خبر شهادتش را به من دادند. ولی‌وقتی روحیه قوی مرا دیدند به من گفتند که این خبر را من به شوهرم‌بدهم.

بعد از آن من به اتفاِ دوستان فرزند شهیدم به سردخانه رفتیم.قبل از وارد شدن یکی از دوستانش گفت: چون علی همیشه با وضوبود ما هم با وضو داخل شویم. همگی وضو گرفتیم و به سردخانه‌وارد شدیم. من وقتی جنازه به خون تپیده پسرم را دیدم. گفتم:ماشاءالله. سپس لبها و چشم‌ها و سینه و دستهایش را بوسیدم. و درپایان بر قدم‌هایش بوسه زدم.

امّا پیشانیش را بوسیدم چون برای خدا سجده کرده بود.چشمانش را بوسیدم چون وقتی روحانی یا سیدی را می‌دیدخوشحال می‌شد و آنها را دوست داشت. لبهایش را بوسیدم و گفتم:علی جان! بسیار ذکر خدا می‌گفتی و با این لبها از امام حسین عزیادیاد می‌نمودی. سینه‌اش را بوسیدم زیرا آیات قرآن و حدیث چهارده‌معصومع در سینه‌اش بود و گاهی می‌خواند. ضمن اینکه نزدیک‌سینه‌اش هدف تیر دشمن قرار گرفته بود و از همین جا به شهادت‌رسیده بود. دستش را بوسیدم زیرا با آن دست‌ها اسلحه برمی‌داشت.بر قدم‌هایش دست کشیدم (زیرا با آنها به جنگ دشمنان خدامی‌رفت)

312-یکی از درسهای مهم حماسه حسینی،درس صبر و استقامت است:

فقط صابران بیایند: امام حسین (ع) لیه السلام هر چند یاران و اصحاب معدودی داشت، ولی این گونه نبود که هر کس را به یاری دعوت کند، و نصرت هر بی صبر و تحملی را بپذیرد; بلکه با صراحت اعلام کرد که فقط صابران بیایند و بمانند: «ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف وطعن الاسنهٔ فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا; [۹۵۹]ای مردم! هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام کند [و بماند] وگرنه از میان ما بیرون رود [و خود را نجات دهد

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما

سرگیرد و بیرون رود از کربلای ما

روز عاشورا و صبر بی پایان: وقتی روز عاشورا فرا رسید و فشار نظامی، تشنگی و مشکلات دیگر هجوم آوردند، یاران اطراف حسین (ع) لیه السلام را گرفتند و

---

[959] فرهنگ سخنان امام حسین (ع) لیه السلام (همان)، ص 44; ینابیع المودهٔ، ص 406

نگاه به چهره او دوختند، تا ببینند چه رهنمودی می دهد . امام حسین (ع) لیه السلام به راستی صحنه های بسیار زیبایی از پشت پرده های صبر را به نمایش گذاشت که به برخی موارد آن اشاره می شود

الف) خطاب به یاران با چهره ای گشاده و با نفس آرام فرمود: «صبرا بنی الکرام فما الموت الا قنطرهٔ عن البؤس والضراء الی الجنان الواسعهٔ والنعیم الدائمهٔ; [۹۶۰]ای فرزندان کرامت و شرف! شکیبا باشید، مرگ پلی بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت وسیع و نعمتهای جاویدان عبور می دهد

و در جای دیگر فرمود: «ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر; [۹۶۱]براستی خداوند اذن کشته شدن [و شهادت شما را] داده است، پس بر شما لازم است که صبر کنید

ب) آن حضرت خطاب به احمد بن حسن علیه السلام، آنگاه که بعد از جنگ آشکار برگشت و از عمو آب خواست، فرمود: «یابنی اصبر قلیلا حتی تلقی جدک فیسقیک شربهٔ من الماء لا تظما بعدها ابدا; [۹۶۲]پسرم! مدت کمی شکیبایی کن تا

---

[960] لهوف، ابن طاووس، ص 26; کشف الغمهٔ، اربلی، ج 2، ص 29; فرهنگ سخنان امام حسین (ع) لیه السلام، ص 274

[961] معانی الاخبار، صدوق، ص 288

[962] ناسخ التواریخ، ج 2، ص 331

جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را، ملاقات کنی، پس آنگاه از آبی سیرابت «. کند که هرگز بعد از آن تشنه نشوی

ج) امام حسین (ع) لیه السلام خطاب به علی اکبرش هنگامی که برای تجدید قوا آب خواست، فرمود: «اصبر حبیبی فانک لاتمسی حتی یسقیک رسول الله بکاسه؛ [963]عزیز دلم صبر کن؛ زیرا به زودی از دست جدت رسول خدا صلی الله علیه و « . آله سیراب می شوی

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم

گهی به خاک فتادم گهی زجای پریدم

دلم به پیش تو، جان در فغان دیده به قامت

---

[963] مقاتل الطالبین، ص 115

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

هنوز العطشت میزد آتشم که زمیدان

صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم

پسرم! نه تیغ شمر مرا می کشد نه نیزه خولی

زمانه کشت مرا لحظه ای که داغ تو دیدم

د) آن گاه که به درب خیمه زنها آمده و فریاد کشید: سکینه، فاطمه، زینب، ام کلثوم، خداحافظ من هم رفتم، زنها و بچه ها شروع به گریه کردند، حضرت خطاب به سکینه فرمودند: «یا نور عینی ... فاصبری علی قضاء الله ولا تشکی فان الدنیا فانیهٔ والآخرهٔ باقیهٔ; [۹۶۴]ای نور چشمم! ... پس باید بر تقدیرات الهی صبر کنی و شکوه نکنی; چرا که دنیا ناپایدار و آخرت ماندگار است

---

[964] ناسخ التواریخ، ج 2، ص 360

آن گاه که حضرت به زمین افتاده بود و لحظات آخر عمر خویش را سپری می کرد، آخرین پرده از شکوه و صبر خویش را با این جملات به عرصه نمایش گذاشت: «صبرا علی قضائک لااله سواک یا غیاث المستغیثین ولا معبود غیرک، صبرا علی حکمک؛ [965]

-313

زیارت اربعین علامت مومن است

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده: نشانه های مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز و زیارت اربعین و انگشتر به دست راست نمودن و سر به خاک گذاشتن حین نماز و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم [966]

اینکه زیارت اربعین یکی از علامتهای مومن است فلسفه ای دارد و ان این است که باید قیام امام حسین (ع) همیشه زنده باشد.زیرا اگر امام حسین (ع) قیام نمی کرد دیگر مومنی نبود. دیگر از دین اثری نبود.و مردم به جاهلیت بر می گشتندو مردم به ظلمت و تاریکی می افتادند و مسلمانان دچار جهل و نادانی می شدند. ولی بواسطه ان فداکاری عظیمی که امام حسین (ع) انجام داد مردم از تاریکی و جهل نجات یافتند.

---

[965] اعیان الشیعه، ج 1، ص 610

[966] تهذیب الاحکام/ج6/ص52

در زیارت اربعین به این نکته اشاره فرموده است:

((و بذل مُهجَته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله)).امام حسین (ع) جان خود را در راه تو (خدا)فدا کرد تا ازاد کند بندگانت را از نادانی و ناآگاهی و حیرت گمراهی.

لذا ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان واقامه و قبل از تکبیره الاحرام می فرمودند:

السلام علیک یا اباعبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود:زیرا ما این نماز را از امام حسین (ع) داریم.این منبر و مسجد را از امام حسین (ع) داریم.

در مورد بعضی مراجع هم همینطور نقل نموده اند.

-314

پیامبران بزرگ و زمین مقدس کربلا

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هیوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود، غمناک شد،

سینه اش تنگی گرفت ، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد.

پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت : ای پروردگار من ، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد: ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد.

آدم عرض کرد: پروردگارا، حسین پیغمبر است ؟

خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زداه پیامبر من محمد صلی الله علیه وآله است عرض کرد: قاتل وی کیست ؟ندا رسید: یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و گفت : چه کنم ؟ گفت : یزید را لعن کن پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت.[967]

کشتی نوح علیه السلام و کربلا.

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او

---

[967] وقایع الایام خیابانی ، ص 149

را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد: پروردگارا همه روی زمین را گشتم ، ترس اضطرابی که در این زمین بر من رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود. همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود: یا نوح ، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزند گرامی اوصیا در این سرزمن کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست ؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهکله نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت.[۹۶۸]

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا.

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا بگذشت اسبش رم کرد. آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت : پرودگارا از من چه گناهی سر زده است ؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای ابراهیم ! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و پسر خاتم الاوصیا، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود: ای

---

[968] محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)، ص 48

جبرئیل ، قاتل او کیست ؟گفت : قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت : ابراهیم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی ؟

گفت : ای ابراهیم ، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند.

مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را.[۹۶۹]

اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند.

پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی عع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل

---

[969] وقایع الایام ، ص 152

را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او جهاد کنید کسی که با او شهیدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شده است .[970]

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می چریدند. روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت : چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت :

ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس ، آنها پاسخت را خواهند داد.

پس آن حضرت از گوسفندان پرسید: چرا از این رودخانه آب نمی نوشید ؟

گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین – که سبط گرامی محمد صلی ال له علیه و آله است – در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزگوار.

---

[970] کشف الغمه ، ج 2، ص 179، دمعه الساکبه ، ص 272 .

کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند. پس حضرت اسماعیل علیه السلام فرمود: خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام .[971]

مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا

مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید: حضرت موسی علیه السلام دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون چنان که طریحی می گوید: حضرت موسی علیهماالسلام با یوشع بن نون می رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و خاری بر پای وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد: ای خدای من ، چه گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم ؟خدای بزرگ به او وحی فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به موافقت خون وی جاری شد.

عرض کرد: خدایا، حسین کیست ؟خطاب آمد: او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی . عرض کرد: قاتل او کیست ؟ندا رسید: قاتلش یزید است .

---

[971] محن الابرار، ص 49 .

پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت . [972]

.

حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد.

روزی گزارش به زمین برسد باد فرش ، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیان ترسید از در آمدن به زمین باد ساکت شد، به سرزمین کربلا نزول کرد.

سلیمان به باد گفت : چرا ساکت شدی ؟باد گفت : در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت : حسین کیست ؟گفت : سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار. گفت : قاتلش که باشد ؟گفت : لعن انس به دعایش آمین گفته ، باد ورزید و فرش را برداشت .

ریان بن شبیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای پسر شبیب اگر خوش باشی ، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ، لعن کن به کشندگان امام حسین علیه السلام . [۹۷۳]

---

[972] وقایع الایام خیابانی ، ص 155

[973] الدار المنفصود، ص 151 .

حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور حضرت مهدی علیه السلام گفت : خبر ده مرا از تاویل کهیعص .

حضرت فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را بیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هر گاه نام حسین علیه السلام می برد گریه گلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت : ای پروردگار من ! چون است که وقتی نام چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هر گاه یاد حسین می کنم اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید ؟

خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود: کهیعص پس کاف نام کربلاست و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می کند و عین عطش حسین است و صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون زکریای این بشنید، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت . نفس المهموم ، ص 20.

و او را رثا می گوید: که خداوندا! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری ؟آیا علی و فاطمه علیهماالسلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می آوری ؟

آن گاه گفت : ای خدای من ، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به وی روشن شود و چون روزی کردی ، مفتون کن مرا به دوستی او و آنگاه به مرگ او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود. [974]

.

عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود: چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که ما عبور کنیم ؟شیر به زبان فصیح گفت : نمی گذارم شما درگذرید مگر این که یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید.

---

[974] نفس المهوم ، ص 20

عیسی علیه السلام فرمود:حسین چه کسی است ؟شیر گفت : سبط محمد النبی الامی و ابن علی الولی ، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است .

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: قاتل او کیست ؟

شیر گفت : قاتل وی ملعون وحوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست ، به خصوص در روز عاشورا، پس حضرت عیسی علیه السلام د ست برداشت و لعن و نفرین کرد بر یزید، و حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به مقصد خود رفتند.[975]

خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود، فرمود: نگذار کسی داخل شود، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد، حسین علیه السلام بر جدش وارد شد دید حسین علیه السلام بر بالای سینه پیامر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید؟حضرت فرمود: ای ام سلمه ، جبرئیل به من خبر داد که حسین تو کشته می شود، این تربت را هم به تو بدهم در نزد

---

[975] وقایع الایام خیابانی ، ص 160 .

تو باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار، زمانی که خون شد آن وقت حسین من کشته می شود.[976]

315- ثوابهای زیاد در محرم و صفر برای عزاداران حسینی

همانطور که ماه رمضان ماه مبارکی است زیرا خداوند برکاتش را برای روزه داران نازل می کند،ماه محرم و صفر هم فرصت زرگی برای جلب رضایت خداوند هستند از این جهت که خداوندثوابهای فراوانی را برای عزاداران حسینی نازل می کند.

هرکه اشکی برای حسین بریزد.لباس سیاهی به تن کند.در مجلس حسین شرکت نماید.عزاداران را اطعام کند. در منزل و هیات روضه خوانی برقرار نماید.زیارت عاشورا بخواند.سفره ابوالفضل ع بیاندازد .سینه بزند زنجیر بزند .مردم را برای عزای حسین بگریاند .شعر بگوید و..او مشمول رحمت پروردگار عالم قرار می گیرد.

از ابی عمّاره شاعر نقل شده که:هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام‌صادق(ع) برده می‌شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده‌نمی‌شد.

---

[976] مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص 163

امام رضا(ع)فرمود:هرگاه محرم می‌شد ،پدرم را کسی خندان‌نمی‌دید و غم و اندوهش زیاد می‌شد تا روز عاشورا فرا می‌رسید.روزعاشورا روز مصیبت او بود وگریه می‌کرد و می‌فرمود:این همان روزی‌است که حسین(ع) کشته شد.

امام رضا(ع)فرمود:حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون ازچشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تاروزقیامت برای ما غم وغصه به میراث گذاشت.

امام صادق(ع)به داود رقّی فرمود:من هرگاه آب خنک خوردم حسین(ع) را یاد کردم.

روزی ابوحمزه ثُمالی خدمت امام سجاد(ع) آمد وچون حضرت رادر حال گریه بر حسین(ع) دید ،گفت:مولای من!این همه گریه وبی تابی‌برای چیست؟آیا عمویت حمزه شهید نشد؟آیا جدّ شما علی(ع)باشمشیر شهید نشد؟کشته شدن عادت خانواده شماست وشهادت‌هدیه الهی به شماست.

امام فرمود:ای ابوحمزه !خدا بتو پاداش نیکو بدهد.همانطور که‌گفتی،شهادت برای ما عادت است وخدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده‌است.ولی ای ابوحمزه!آیا هرگز شنیده‌ای یا دیده‌ای که تا قبل از عاشورازنی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟به خدا سوگندای ابوحمزه!هر وقت به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم به یاد فرار آنهادر

بیابان می‌افتم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه‌دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد:خیمه ستمکاران را به آتش‌بکشید!

امام رضا(ع)به ریّان بن شبیب فرمود:محرّم ماهی است که درجاهلیت ،جنگ در آن را حرام می‌دانستند و آن را محترم‌می‌شمردند.ولی این امّت،حرمت ماه خود وحرمت پیامبر خود را نگاه‌نداشتند.در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.[977]

316–

ایه الله بهجت و عزاداری حسینی

حجه الاسلام علی بهجت فرزند ایه الله العظمی بهجت فرمودند:

پدرم گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام را افضل مستحبات و حتی از نماز شب بالاتر می‌دانست. ایشان می‌گفت این حرف چیست که می‌گویند گریه یعنی چه؟ خیلی از انبیاء از خوف خدا بکاء داشته‌اند. آیا از شوق لقاء خدا بکاء نداشتند؟ گریه از شوق رسیدن به معشوق حقیقی عالم داشته‌اند.

---

[977] عشق حسینی

خود انبیاء برای امام حسین (ع) گریه می‌کردند. آنها وقتی عظمت کار امام حسین (ع) را درک کردند، اشکشان جاری شد و توسل پیدا کردند. این مسئله، تک بودن و عظمت کار امام حسین (ع) را نشان می‌دهد.

پدرم می‌گفت: خیال می‌کنم گریه بر سیدالشهدا (ع) از افضل مستحبات باشد. گریه بر سیدالشهدا (ع) از همه مستحبات بالاتر است حتی از نماز شب!

گریه، اذن دخول و محرم شدن انسان است

پدرم می‌گفت: گریه، رابطه انسان با آن طرف عالم است. گریه، واسطه و رابطه است. وقتی که می‌خواهید وارد حرمی شوید و پا به حریمی بگذارید، طلب اجازه می‌کنید و اذن دخول می‌گیرید. می‌گویید یا خداوند وارد شوم؟ یا پیامبر وارد شوم؟ یا امام وارد شوم؟ در روایت است که اگر برای اذن دخول زیارت امام حسین (ع) اشک از چشمت جاری شد، بدان اجازه داده شده است.

پس این اشک رابطه انسان با ماوراء است. این اشک یک نشانه است. یک رمز است. فقط یک اتفاق فیزیکی نیست.

پدرم تأکید داشت خود گریه یک اذن و اجازه است. مثل چراغی است که روشن می‌شود و برای تو نشانه است. اگر اشکی آمد، علامت این است که به تو اذن داده‌اند. این عین عبارت آقاست.

آیت‌الله بهجت، 50 سال هر هفته مراسم داشتند و خودشان جلوی در می‌نشستند

مسئله روضه اباعبدالله (ع) اینقدر برای آیت‌الله بهجت مهم بود که حدود 40، 50 سال هرهفته مجلس داشتند و ایشان حاضر نبود به این سادگی این کار را ترک

کند. حتی در حال مریضی اصرار داشت که این مجلس باید برقرار شود و اصرار داشت که خودش باید حضور داشته باشد. خیلی برایش مهم بود که از اول مجلس حضور داشته باشد.

سالها این مجلس روضه در منزل ایشان بود و پدرم درها را باز می‌کرد و خودش دم در می‌نشست و برای هرکسی که وارد می‌شد، احترام می‌کرد. هیچ وقت اینگونه نبود که برای شخصیت خاصی بلند شود و برای همه این احترام را قائل می‌شد.

استاد آیت‌الله بهجت پای سماور می‌نشست و در روضه سیدالشهدا علیه‌السلام چای می‌داد

ایشان می‌گفت: استاد بزرگ ما، مرحوم غروی کمپانی (آیت الله کمپانی اصفهانی) که از لحاظ علمی در سطح بالایی بود، در مجالس روضه ابا عبدالله (ع) پای سماور می‌نشست و چای می‌داد.

هر مجلسی برای هر امامی برگزار می‌کنید آخرش با امام حسین (ع) تمام کنید

مطلب دیگری که پدرم در این روضه‌ها بر آن اصرار داشت این بود که مجلس به مناسبت هر امامی که برگزار شده بود، باید آخرش به امام حسین (ع) ختم می‌شد.

ایشان تأکید می‌کرد امام حسین (ع) منشأ همه اینهاست و اینقدر بزرگ است که همه اینها به او متوسل می‌شدند. نه تنها امامان، بلکه قبل‌تر از آن پیامبران نیز به ایشان متوسل می‌شدند.

این توسلات انسان را خدایی می‌کند

سفارش پدرم همیشه این بود که خدا می‌داند این توسلات برای انسان چه می‌کند. این توسل برای انسان یک ارتباط است. چطور وقتی یک لامپ را به برق وصل می‌کنیم، نور می‌دهد. انسان اگر به اینها متوسل شود، اسباب وصل می‌شود.

انسان وقتی به آنها متصل شود، انگار به خدا متصل شده است. این توسلات انسان را خدایی می‌کند. نظر ایشان این بود که انسان هرچه می‌تواند در این زمینه کم نگذارد. لذا خود ایشان با آخرین توانش می‌آمد.

(وصیت‌نامه آیت الله بهجت درباره عزاداری برای امام حسین (ع

ایشان در وصیت‌نامه خود ذکر کردند که بعد از من از ثلث مانده‌هایم، مجلس عزا و روضه سیدالشهدا (ع) را اقامه کنید.

ایشان می‌گفت اگر من در عمرم 50 سال مراسم گرفتم، کم است و بعد از من شما باز هم برایم مراسم روضه اباعبدالله (ع) را بگیرید.

زیارت عاشورا را هر روز با صد لعن و صد سلام می‌خواند

آیت‌الله بهجت هر روز زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خواند و بارها می‌گفت: آقایی از خدا خواسته بود تا زیارت عاشورایش هیچ روزی ترک نشود حتی در روز مرگش. ایشان نمی‌گفت که این درخواست خود من است. در حالیکه ما می‌دیدم خودش هر روز این کار را می‌کرد.

ایشان روز یکشنبه رحلت کرد. یک روز قبلش که شنبه بود، دیدم ایشان مشغول خواندن زیارت عاشورا شده بود و هنگامی که برای رفتن به درس جلوی در

ایستاده بود، صد لعن و صد سلام را با تسبیح می‌شمرد. آن روز از همه روزها سرحال‌تر بود.

شرکت در مجالس روضه سیدالشهدا (ع) تعظیم شعائر است

یکی از کارهای ایشان این بود که در مراسم مختلفی که برای اباعبدالله (ع) گرفته می‌شد، به اندازه توانشان شرکت می‌کردند. از زمان قدیم که من بچه بودم، ایشان به شرکت در این مجالس التزام داشت. شرکت در مجالس این بزرگواران را عظمت بخشیدن به یاد و نام آنها می‌دانست.

لذا می‌گفت شرکت در این مجالس تعظیم شعائر است. ما باید به شعائر خود عظمت بخشیده و عزیز نگه داریم و برایمان مهم باشد و به آنها اعتنا کنیم و برایشان وقت بگذاریم و عمر عزیز خود را صرف آن کنیم.

این روزها لبخند هم نمی‌زد

مطلب دیگر اینکه خنده ایشان اصولا صدا نداشت و همیشه در حد یک لبخند بود. اما در این روزها ایشان اصلا همان لبخند را هم نداشت و پیوسته گرفته بود و به یاد امام حسین (ع) در حزن بود و می‌گفت: همین به یاد آنها بودن را فقط خدا می‌داند چقدر اجر دارد.

در مجالس، برتری‌ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید

ایشان اصرار داشت وقتی مجلس می‌گیرید، برتری‌ها و امتیازات اهل بیت (ع) را بگویید. فضائل و مناقب این حضرات را بگویید و نسبت به این قضیه ابراز

احساسات کنید. حتی اگر گریه و اشک شما نمی‌آید، حالت گریه به خود بگیرید و در حال حزن باشید. تباکی کنید.

شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان محبت ذی‌القربی و اجر رسالت پیامبر (ص) است

آیت‌الله بهجت همیشه می‌گفت شرکت در مجالس سیدالشهدا (ع) محبت به ذی‌القربای پیامبر (ص) است. در آیه قرآن است که شما به ذی‌القربای پیامبرتان محبت کنید. پیامبر (ص) فرمود من پیامبر شما بودم و از شما چیزی نمی‌خواهم و اجر و مزدی جز محبت به نزدیکانم نمی‌خواهم.

پدرم می‌گفت شرکت در مراسم امام حسین (ع) همان ابراز عشق و محبت است. همان دوستی و محبت ذی‌القرباست که خداوند دستور داده است. این شرکت در مراسم اجر رسالت پیامبر (ص) است. شما به این نیت برو و به خدا بگو تو گفتی و من هم آمدم. من همان محبتی را که تو می‌خواهی انجام می‌دهم.[۹۷۸]

317-

می گویند اگر امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا پیروز شد چرا آن روز را جشن نمی گیریم؟

چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ برای چیست؟ گریه زبان صادق و طبیعی شوق و اندوه و درد و عشق یک انسان است. گریه

[978] http://www.mashreghnews.ir/fa/news/183492/

تجلی طبیعی یک احساس و حالتی جبری و فطری از یک رنج، یک شوق یا یک اندوه می باشد یکی از دانشمندان غرب می گوید:

«انسانی که هرگز نمی گرید و گریستن را نمی داند احساس انسانی را فاقد است».

مگر نه اشک زیباترین شعر و بی تاب ترین محبت و پر گدازترین ایمان و تب دار ترین احساس و خالصترین «گفتن» و لطیف ترین «دوست داشتن» است که همه در کوره دل به هم آمیخته و ذوب شده و قطره ای گرم شده اند به نام اشک؟ مگر نه قلب، قالب اشک است و اشک در قلب شکل می گیرد ولذا اشک شبیه قلب است:

ای بسا قلبهای سوزانی

که زبان راز آن نگوید باز

لیک آن دیدگان نورانی

راز دلداده می کند ابراز

گریه ترجمان دل است مثلا کسی که عزادار است و مرگ عزیزی قلبش را می سوازند، باید گریه کند. وقتی که دلش یاد از او می کند و زبانش سخن از او می گوید چشمش نیز با او همدردی می کند مگر چشم از زبان صادقانه تر سخن نمی گوید؟!

از من مپرس کاتش دل درچه غایت است

از آب دیده پرس که او ترجمان ماست

اشک چشم نشانه رقت قلب است کسی که از صحنه دلخراش منقلب نمی شود تا اشک تأثر بریزد و نیز از حقیقت و جلوه زیبائی لذت نمی برد تا اشک شوق جاری گرداند از قلب سلیم و روح متعادل برخوردار نیست.

امیرمومنان علی (علیه السلام) می فرماید:

«خداوند متعال افرادی را که به هنگام استماع قرآن تحت تأثیر قرار نمی گیرند و از شنیدن آیات مربوط به قیامت تعجب نمی کنند، و خنده می نمایند، مورد سرزنش قرار می دهد و می فرماید : (تضحکون و لا تبکون)

و نیز فرموده: (بکاء العیون و خشیهٔ القلوب من رحمهٔ الله تعالی)[٩٧٩]

چنانکه «جمود عین» و محروم بودن از اشک و گریه از خوف خدا نشانه قساوت قلب و شقاوت معرفی شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من علامات الشقاء: جمود العین، قسوهٔ القلب...» [٩٨٠]

در مقابل، آن دسته از مومنانی که بصیرتی روشن قلبی رؤوف و احساسی پاک و شفاف دارند در زبان قرآن کریم با جمله (یبکون و یزیدهم خشوعا) و (سجدّا و بکیّا) مورد ستایش قرار گرفته اند . قهرا این نوع افراد در برابر عظمت مردان

---

[979] ارشاد القلوب: ص 128.

[980] بحار الانوار: ج 90 ص 336.

خدا اشک شوق و به خاطر مظلومیت آنان هم اشک غم و اندوه از چشم خود جاری می کنند.

نام حسین (علیه السلام) با گریه همراه است

آن گونه که از متون اسلامی استفاده می شود نام حسین (علیه السلام) با گریه و ناله آمیخته است و قبل از شهادتش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) و مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بر او گریسته اند. طبق رویات فراوانی، چون حضرت حسین (علیه السلام) تولد یافت جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد و خبر شهادت آن نوزاد را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین (علیه السلام) گریستند. طبق روایتی که از عایشه نقل شده است حسین (علیه السلام) کودک خردسال بود که وارد خدمت پیامبر گردید همان موقع جبرئیل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابلاغ کرد: زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین «طف» از خاک عراق به قتل می رسانند «فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله)» اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ینقم الله منهم، بقائمکم اهل البیت [981] «گریه نکن در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می گیرد».

«ابن عباس» می گوید به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام (علیه السلام) با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می شناسی؟ گفتم: نمی

---

[981] بحار الانوار: ج 36 ص 349.

شناسم ای امیرمؤمنان. فرمود اگر اینجا را مثل من می شناختی هرگز از اینجا رد نمی شدی مگر این که مثل من گریه سر می دادی ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلّت لحیته و سألت الدموع علی صدره وبکینا معا»: «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد ما هم همصدا با علی (علیه السلام) گریه سردادیم». بعد امام ادامه داد: وای، من با آل ابوسفیان چه کرده ام، سپس افزود: در این سرزمین که (کرب و بلا نامیده می شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می رسند و مدفون می گردند.[۹۸۲]

طبق روایت امام صادق (علیه السلام) روزی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و آن حضرت را گریان دید ازعلت گریه اش پرسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین (علیه السلام) را گروهی از امت من به قتل می رسانند! فاطمه (علیه السلام) نیز از شنیدن این خبر به شدت گریست ولی وقتی ازمقام بلند فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید آرامش و تسکین یافت.[۹۸۳]

داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان (علیه السلام) داستانی مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

امام سجاد (علیه السلام) که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین (ع) لیه السلام و یاران با وفایش بود پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری نمود او هر

[982] بحار الانوار: ج 44 ص 253 .252

[983] کامل الزیارات، ص .57

وقت می خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می افتاد اشک از چشمانش سرازیر می شد وقتی علت این کار را می پرسیدند می فرمود چگونه گریه نکنم درحالی که یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان آزاد گذاشتند ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می فرماید هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (علیه السلام) رابه یاد می آورم گریه گلویم را می گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می دادند، می فرمود: «کیف لا أبکی؟ و قد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للسباع والوحوش» [۹۸۴].

امام سجاد (علیه السلام) درعزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که اورا یکی از بکّائون پنج گانه تاریخ لقب دادند [۹۸۵].وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می کرد ومی فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.

از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت

هجر هفتاد و دو یوسف کرده خونین دل مرا

در حالی که من به چشم خود دیدم که در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند انتظار دارید داغ آنها از دلم بیرون برود؟![۹۸۶]

---

[984] مناقب: ج3، ص 303 بحار الانوار: ج 46، ص 109

[985] دیگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، یعقوب و حضرت فاطمه زهرا الخصال: ص 83

[986] امالی صدوق، مجلسی، 29، ص .121

او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت بلکه مومنان را نیز ترغیب به گریستن در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مومن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنهٔ غرفا یسکنها احقابا»[۹۸۷]

«هر مؤمنی که بر شهادت حسین (علیه السلام) آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد.»

امام باقر (علیه السلام) برای امام حسین (علیه السلام) اشک می ریخت و به هرکس هم در خانه او بود دستور می داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین (علیه السلام) تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند .[۹۸۸]

«عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم، فرمود : امروز عاشوراست و در چنین روزی جد ما امام حسین (علیه السلام) شهید شده است .[۹۸۹]

امام صادق (علیه السلام) به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود متوجه شد امام (علیه السلام) سخت گریه می کند

---

[987] ثواب الأعمال: ص 83.
[988] ثواب الأعمال: ص 83.

[989] بحار الانوار: ج 98، ص 309

كامل الزيارات: ص 104

و زنانی که پشت پرده بودند همینکه صدای گریه امام صادق (علیه السلام) را شنیدند آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند؛ بعد امام فرمود: «من انشد فی الحسین شعرا فبکی وابکی عشرا کتب له الجنه» [۹۹۰]. «هر کس در مصیبت حسین (علیه السلام) شعر بگوید و گریه کند وده نفر را بگریاند بهشت بر او نوشته می شود».

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر (علیه السلام) این بود که هرگاه ماه محرم می رسید پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیه الحسین» [۹۹۱].

امام رضا (علیه السلام) فرمود محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند حرمت ما را شکستند زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند.

«ان یوم الحسین اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا بأرض کربلا .... علی مثل الحسین (علیه السلام) فلیبک الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام.» [۹۹۲].

---

[990]

[991] امالی الصدوق مجلس 27 بحار الانوار: ج 44، ص .284

[992] بحار الانوار: ج 44 ص 284

«کشته شدن امام حسین (علیه السلام) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین (علیه السلام) گریه کنند . گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد».

امام رضا (علیه السلام) به «ریان بن شبیب» فرمود: «ان کنت باکیا لشی ء فابک للحسین بن علی فانه ذبح کما یذبح الکبش و قتل معه من أهل بیته ثمانیهٔ عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون...».

«اگر بخواهی به چیزی گریه کنی بر حسین بن علی (علیه السلام) گریه کن زیرا سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و با او هجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند».

سپس به «ابن شیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما».[۹۹۳]

حتی به موجب بعضی از روایات امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد و می گوید :

«ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم وبا دشمنانت پیکار کنم در عوض: «فلاندبنک صباحاً و مساءً و لأبکین لک بدل الدموع دما حسرهٔ علیک. ..»[۹۹۴] «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گریم».

---

[993] وسائل الشیعه ج 10 ص 393 ح .5

[994] المزار الکبیر: ص 165 117 بحار الانوار: ج 98 ص .320

حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند .[۹۹۵]

شاعر پر شور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است:

تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست

بهر لبیک فدایت، دو جهان پر زداست

کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر

دهر تا روز قیامت شب اندوه و عزاست

در غمت اعین واشیاء همه از منطق کون

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه گر است

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح وقلم بهر عزای تو بپاست

منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال

گر بگریند زغم دیده ذرات رواست.[۹۹۶]

موضوع قابل توجه این است که «عبد الله بن فضیل هاشمی» از امام صادق (علیه السلام) سوال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت وغم واندوه وعزاداری گردید؟ اما روز وفات پیامبر اکرم وامیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی (علیه السلام) که با زهر مسموم شد این چنین نشد؟ امام صادق (علیه

---

[995] کامل الزیارات: ص 83 ، 81، 90 ، 91 بحار الانوار: ج 14 ص 181 مجمع البیان: ج 9 ص 65.

[996] شمع جمع: ص 178

السلام) فرمود: «ان یوم الحسین أعظم مصیبهٔ من جمیع سایر الایام... فکان ذهابه کذهاب جمیعهم ...»[997]

روز حسین (ع) اشورا از لحاظ مصیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین (علیه السلام) تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست».

روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هیچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشتن نباشد، چه جالب گفته است:

فاجعهٔ ان اردت اکتبها

مجملهٔ ذکرهٔ لمدکر

«مصیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصار برای یاد آوری یاد کننده ای بنویسم» .

جرت دموعی فحال حائلها

ما بین لحظ الجفون و الزبر

«به یقین اشک روانم بین چشم من واوراق کتب حایل آید»

و قال قلبی بقیا علی فلا

و الله ما قد طبعت من حجر

«دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سنگ آفریده نشده ام».

---

[997] وسائل الشیعة: ج 10، ص 394، 392 علل الشرایع، ص 86.

بکت لها الارض و السماء دما

بینهما فی مدامع حمر(20)[۹۹۸]

«بر آن فاجعه زمین و آسمان و آنچه ما بین آندواست اشک خون گریست».[۹۹۹]

-318

شرکت_امام_زمان_علیه_السلام_درعزاداری سید الشهداء ع

درباره ی سید بحرالعلوم میگویند:

روز تاسوعا در بین الحرمین شاگردانشان دور ایشان حلقه زده بودند، یک دفعه دیدند این مرجع بزرگوار با آن سن و سال ، عمامه اش را از سرشان برداشتند، پاهایشان را از نعلینش در آوردند ، پا برهنه می دوید، و به سر می زد، و می گفت:

عَلَی العباس واویلا

حسین تنهاس واویلا

[998] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا

[999] http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101

شاگردان گفتند: آقا شما مرجع هستید، شما سنی ازتان گذشته آقاجان،چرا اینطوری سینه می زنید؟

.شما آروم سینه بزنید،اینجوری سر را برهنه نکنید،آشفته نشوید

ایشان گفتند: چی می فهمید شما؟! من خودم دیدم که حضرت بقیه الله (عج) با سر و پای برهنه در میان سینه زنان حاضرند و در حالی که به شدت گریه می کنند، بر سر و سینه خود می زنند. با دیدن این صحنه من دیگه نتوانستم طاقت بیاورم، از خود بی خود شدم...[1000]

319- **آقای فوکویاما از تئوریسین های استکبار جهانی و از کسانی که علم وتفکر خود را علیه اسلام بکار می برد در سمینار اورشلیم گفته است:**

شیعه پرنده ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست.

شیعه دو بال دارد یکی سبز که مهدویت است و یکی سرخ که شهادت طلبی(میراث کربلا) است.

این دوبال شیعه را فنا ناپذیر کرده است.

شیعه بُعد سومی هم دارد که اهمیتش بسیار است وآن ولایت فقیه است.

[1000] http://babolharam.mihanblog.com/post/3885

اگر بخواهیم مهدویت وشهادت طلبی را از شیعه بگیریم باید اول ولایت فقیه را خط بزنیم!تا این را خط نزنیم نمی توانیم به ساحت مهدویت و شهادت طلبی تجاوز کنیم.[۱۰۰۱]

320-**عطش امام حسین (ع)اعظم مصائب است; زیرا جیرئیل هم وقتی برای حضرت آدم (ع) روضه می خواند, به مصیبت عطش اشاره می کند, وقتی پروردگار عالم اراده فرمود که توبهٔ آدم (ع) را قبول نماید, پرده از جلو چشمش برداشته شد و در ساق عرش, اسامی خمسهٔ آل عبا را دید, حضرت آدم (ع) سؤال کرد ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم؟ جبرئیل گفت بگو:**

یَا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمّد! یَا عَالِیُ بِحَقِّ عَلیّ! یَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَهٔ! یَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَین وَ مِنکَ الْاِحْسان

حضرت آدم سؤال کرد: چرا در موقع بردن نام حسین (ع) قلبم شکست و اشکم جاری شد؟!

[1001] http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62همه-چیز-درباره-فرانسیس-فوکویاما/

جبرئیل عرض کرد: ای آدم, برای فرزندت مصیبتی رُخ می دهد که تمام مصائب در کنار آن کوچک است. حضرت آدم پرسید: آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت:

یُقْتَلُ عَطشاناً غَرِیباً وَحِیداً فَرِیداً, لَیْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لا مُعِینٌ وَ لَوْ تَرَاهُ یَا آدَمَ وَ هُوَ یَقُولُ :وَا عَطْشاه! وَا قَلّةَ نَاصِرَاه! حَتّی یَحُول الْعطش بَینَهُ وَ بَینَ الْسَماء کَالْدُخان فَلَم یُجِبْهُ اَحَدٌ بِالْسُیوف وَ شُرْبِ الْحُتوف فَیذْبَحُ ذَبْحَ الشّاۀ مِن قَفاهَ وَ یَنهَبُ رَحْلُهُ اَعْدَاؤه وَ تُشْهِرُ رَأسُهُ وَ رُؤوس اَنْصارهِ فِی الْبُلدان وَ مَعَهُم النِّسْوان.[۱۰۰۲]

.

جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو با لب تشنه کشته می شود در حالیکه دور از وطن تنها بی یاور می باشد. ای آدم, اگر برخی از مصیبت های او را ببینی پریشان و حیران خواهی شد. در آن وقتی که تشنگی میان او و آسمان مانند دود حائل می شود و از شدّت تشنگی عالم به چشمش تیره و تار می شود. و چون آب طلب کند با تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او بزنند. سر او را از قفا جدا کنند و خیمه گاهش را غارت کنند و سر او را بر نیزه کنند و با اهل بیتش را در شهرها بگردانند

321-امام حسین(ع) و یارانش زیباترین جلوه‌های جوانمردی و فتوت را در حماسۀعاشورا از خود نشان دادند، چه با حمایت یارانشان از حق، چه با جانبازی

[1002] بحار, 245/44, نامه ها و ملاقاتهای امام حسین, ص 183

در رکاب امام خویش تاشهادت و چه در برخورد انسانی با دیگران حتی دشمنان.

در کوفه یکجا در خانه هانی ،مسلم می توانست براحتی ابن زیاد را که برای عیادت امده بود بکشد ولی بخاطر جوانمردی نکشت! و یکجا وقتی »هانی« را به اتّهام‌پنهان کردن »مسلم« در خانه‌اش دستگیر کرده و به دار الاماره بردند، ابن‌زیاد از اوخواست که »مسلم« را تحویل دهد، ولی او این را نامردی دانست و در جواب گفت:

»به‌خدا سوگند! هرگز او را نخواهم آورد، آیا مهمان خود را بیاورم و تحویل دهم تا اورا بکشی؟ به خدا قسم! اگر تنهای تنها و بدون یاور هم باشم، او را تحویل نخواهم داد تادر راه او کشته‌شوم«.

در مسیر، وقتی امام(ع) با لشکر حرّ برخورد کرد وقتی یکی از اصحابش پیشنهادکرد که اینان گروه اندکند و جنگ با اینها آسان‌تر از نبرد با گروه‌هایی است که بعداًمی‌آیند، در جواب فرمود: «من شروع به جنگ نمی‌کنم».

و صحنۀ دیگر آب دادن به سپاه تشنۀ حرّ بود که حضرت حتی آن‌که از همه دیرتررسیده بود را سیراب کرد.

یاران حسین همه مرد بودند وهیچگاه اهل نامردی نبودند .کسانی که نامرد وناجوانمرد هستند واهل خیانتند انها یزیدی هستند نه حسینی.

توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) :بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند.آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت،باعث‌شگفتی من است.

الحق که به ما درس وفا داد حسین (ع)

هر چیز که داشت بی‌ریا داد حسین (ع)

! یعنی که تأملی کنید ای یاران

آن هستی خود زکف چرا داد حسین (ع)؟

در فرهنگ اسلامی وفا از نشانه‌های ایمان است. پیامبراکرم‌صلی الله علیه وآله بارها تاکید می‌فرمودند: هر کس به خدا و عالم آخرت ایمان آورد، باید وفای به عهد و پیمان را لازم بشمارد و از آن تخلف ننماید. بارزترین صفت شهدای کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان است. چرا در سخت‌ترین شرایط، حاضر نشدند عهدی را که با امام خود بسته بودند نقض کنند.

وقتی به صحنهٔ عاشورا می‌نگریم، در یک طرف مظاهر برجسته‌ای از وفا رامی‌بینیم و در سوی دیگر، نمونه‌های زشتی از عهدشکنی و بی‌وفایی. شب عاشوراسیدالشهدا(ع) وقتی با اصحاب خود صحبت می‌کند،و اعلام می کند اینها با من کار دارند وشما ازادید که بروید و من بیعتم را از شما برداشتم همه اصحاب می گویندکه هرگز امام را تنها نمی گذارند وحاضرند هزاربار در رکاب حضرت

کشته شوند وزنده شوند . در اینجا امام حسین (ع) وفای آنان را می‌ستاید و می‌فرماید:«من باوفاتر و بهتر از اصحابم، اصحابی نمی‌شناسم».

شهدای کربلا جان‌بازی در رکاب آن حضرت را وفای به‌عهد می‌دانستند، سعیدبن عبدالله روز عاشورا خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمن قرار می‌داد تا به امام آسیبی‌نرسد، آن‌قدر جراحت برداشت که بی‌تاب شد، آن‌گاه رو به حضرت کرد و پرسید: «ای پسرپیامبر! آیا وفا کردم؟»، امام فرمود:

« آری تو در بهشت پیش روی منی و زودتر به بهشت می‌روی، سلام مرا به پیامبربرسان».

در زیارت ناحیه آمده است حضرت پس از سلام به سعیدو اشاره به گفتار وی در شب عاشورا، درباره‌اش چنین می‌فرماید:

«این تویی که به آرزوی خود رسیدی و امامت را مواسات و یاری‌دادی و از خداوند کرامت را در دار اقامت دریافت کردی. خداوند مارا با شما در زمره شهدا محشور بگرداند و در اعلی علیین همراهی وهمنشینی شما را به ما روزی دهد!»

درود فراوان و بی پایان خداوند بر تو باد ای سعید.

و در زیارت امام حسین(ع) خطاب به آن حضرت می‌گوییم: «أشهد انّک وفیت‌بعهدالله وجاهدت فی سبیله حتی أتاک الیقین

انها مصداق بارز این ایه سوره احزاب بودند که واقعا به عهد خود با خدا وفا کردند:رجال صدقوا ماعاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر

وفاداری، ایثار و از خودگذشتگی حضرت عباس(ع) و جایگاه وی در لشکر سیدالشهدا از مولفه‌ای شاخص ایشان به شمار می‌رود.

بسیاری از افراد سرشناس و نزدیکان آن حضرت به نیت خیرخواهی، ایشان را از شرکت در این قیام بازداشتند، اما حضرت عباس(ع) با وجود نسبت برادری خود با سالار شهیدان، هیچ‌گاه ایشان را از رفتن به کربلا منع نکردند. این موضوع از نکات برجسته ایشان است که از ابتدا تا انتهای قیام تنها تابع امام خود بودند و هیچ‌گاه زبان به اظهار نظر و خطاب به امام خود نمی‌گشودند.

با توجه به اینکه وجود قمر بنی‌هاشم در لشکر سیدالشهدا بسیار رفیع بود بنابراین شمر تلاش کرد تا حضرت عباس(ع) را از امام حسین(ع) جدا کند تا به لشکر سیدالشهدا ضربه زند اما حضرت عباس(ع) حتی پاسخگوی شمر هم نبود.

امام حسین(ع) در صحرای کربلا مصیبت‌های زیادی را دیدند اما تنها جایی که سیدالشهدا اعلام کردند که پشت من شکست، زمان شهادت قمر بنی‌هاشم بود.[۱۰۰۳]

[1003] http://article.tebyan.net/57751

خنده غلام ترک

وقایع عاشورا بسیار است در اینجا به ذکر شهادت یک شهید گمنام که اصلا ترک بود اکتفا می کنیم :

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترک بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند. اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد.

امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و یک لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم .[۱۰۰۴]

323–از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم می آمد، آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام را می فرمود که یا علی، او

1004 داستان های شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام –محمدی اشتهاردی

رابرای من نگاه دار پس او را می گرفت و زیر گلوی او را می بوسید و می گریست!

▪ روزی آن امام مظلوم گفت: ای پدر! چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم. حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که ای پدر! من کشته خواهم شد؟ فرمود: بلی، واللّه تو و برادر تو و پدر تو همه کشته خواهید شد، امام حسین علیه السّلام گفت: پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی ای فرزند، امام حسین علیه السّلام گفت: پس که زیارت ما خواهد کرد از امّت تو؟ پس حضرت فرمود که زیارت نمی کنند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدّیقان از امّت من.[۱۰۰۵]

324- آقای سید علی اکبر کوثری (از روضه خوان های قدیم قم و از پیرغلام های مخلص اباعبدﷲ) پدر مرحوم اقای کوثری معروف، در ظهر عاشورای یک سالی به یکی از مساجد قم برای روضه خوانی تشریف میبرند.

بچه های آن محله به رسم کودکانه ی خود خاله بازی میکردند و به جهت تقلید از بزرگترها، باچادرهای مشکی و مقنعه های مشکی مادرانشان حسینیه و تکیه ی

[1005] منتهی الامال، تألیف حاج شیخ عباس قمی

کودکانه و کوچکی در عالم کودکی، در گوشه ای از محله برای خودشان درست کرده بودند.

مرحوم سید علی اکبر میگه بعد از اتمام جلسه اومدم از درب مسجد بیام بیرون یکی از دختر بچه های محله اومد جلوم و گفت اقای کوثری برای ماهم روضه میخونی؟ گفتم : دخترم روز عاشوراست و من تا شب مجالس مختلفی وعده کردم و چون قول دادم باید عجله کنم که تاخیری در حضورم نداشته باشم. میگه هر چه اصرار کرد توجهی نکردم تا عبای منو گرفت و با چشمان گریان گفت مگه ما دل نداریم!؟ چه فرقی بین مجلس ما و بزرگترها هست؟

میگه پیش خودم گفتم دل این کودک رو نشکنم و قبول کردم و به دنبالش باعجله رفتم تا رسیدیم. حسینیه ی کوچک و محقری بود که به اندازه سه تا چهار نفر بچه بیشتر داخلش جا نمیشدند. سر خم کردم و وارد حسینیه ی کوچک روی خاکهای محله نشستم و بچه های قد و نیم قد روی خاک دور و اطرافم نشستند. سلامی محضر ارباب عالم حضرت سیدالشهدا عرضه کردم

السلام علیک یاابا عبدالله...

...دو جمله روضه خوندم و یک بیت شعر از آب هم مضایقه کردند کوفیان

دعایی کردم و اومدم بلند بشم باعجله برم که یکی از بچه ها گفت تا چای روضه رو نخوری امکان نداره بزاریم بری

رفت و تو یکی از استکانهای پلاستیکی بچه گانشون برام چای ریخت، چایی سرد که رنگ خوبی هم نداشت

با بی میلی و اکراه استکان رو اوردم بالا و برای اینکه بچه ها ناراحت نشن بی سر و صدا از پشت سر ریختم روی زمین و بلند شدم و رفتم...

شام عاشورا (شب شام غریبان امام حسین) خسته و کوفته اومدم منزل و از شدت خستگی فورا به خواب رفتم.

وجود نازنین حضرت زهرا صدیقه ی کبری در عالم رویا بالای سرم امدند طوری که متوجه حضور ایشان شدم. به من فرمود : آسید علی اکبر مجالس روضه ی امروز قبول نیست. گفتم چرا خانوم جان فرمود : نیتت خالص برای ما نبود. برای احترام به صاحبان مجالس و نیات دیگری روضه خواندی. فقط یک مجلس بود که از تو قبول شد و ما خودمون در اونجا حضور داشتیم، و اون روضه ای بود که برای اون چند تا بچه ی کوچک دور از ریا و خالص گوشه ی محله خواندی.

آسید علی اکبر ما از تو گله و خورده ای داریم! گفتم جانم خانوم، بفرمایید چه خطایی ازم سر زده؟

خانوم حضرت زهرا با اشاره فرمودند اون چای من بادست خودم ریخته بودم چرا روی زمین ریختی!!؟

میگه از خواب بیدار شدم و از ان روز فهمیدم که توجه و عنایت اونها به مجالس بااخلاص و بی ریاست و بعد از اون هر مجلس کوچک و بی بضاعتی بود قبول میکردم و اندک صله و پاکتی که از اونها عاید و حاصلم میشد برکتی فراوان داشت و برای همه ی گرفتاری ها و مخارجم کافی بود.[۱۰۰۶]

325- *قل انما اعظکم* بواحده ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا مابصاحبکم من جنه ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید): (بگو: من شما رابه یک پند، موعظه می کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید چه تنها و چه گروهی.[۱۰۰۷]

قیام امام حسین (ع) برای خدا بود با یاران و خانواده اش.قیام امام حسین اولین قیام علیه طاغوت ها در بین اهل بیت علیه السلام می باشد که الگویی برای همه کسانی شد که میخواستند برای خدا قیام کنند و با قیام امام حسین , را ه مشخص شد.

1.گوهرناب-بیادروضه های کودکی

[1007]سبا46

جناب زید بن علی بن الحسن هم برای خدا قیام کرد ولی اورا بشهادت رساندند.

جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن از نوادگان امام حسن مجتبی ع هم در زمان هادی عباسی برای خدا بصورت گروهی قیام کردند ولی بشهادت رسیدند و معروف به شهید فخ شدند.

جناب ابوذر با اشرافی گری و غارت بیت المال مبارزه می کرد ولی تنها بود.به تنهایی مبارزاتش را تا زمان شهادتش پیش برد.

میرزا کوچک خان جنگلی که یک روحانی بودهم با عده ای از یارانش برای خدا قیام کرد

میرزای شیرازی در تحریم تنباکو با کمک ملت ایران برای خدا قیام فرمودند.

قیام فداییان اسلام هم قیام برای خدا بود که نواب صفوی از نسل حسین بر سر طاغوت فریاد می کشید ولی در این راه دستگیر و به همراه یارانش بشهادت رسید.

همه این قیامها برگرفته از قیام حسینی است.حتی می توان گفت مبارزات گاندی در هند و نهرو در پاکستان و قیام ملتهای مسلمان در سالهای اخیر علیه طاغوت های زمان خود نیز برگرفته از قیام حسینی است.اگر چه در عقاید و معتقدات باهم فرق دارند.

امام خمینی هم برای خدا قیام کرد و ملت ایران با او همراهی کردند تا انقلاب پیروز شد.این انقلاب برگرفته از قیام سیدالشهداء بود . در این انقلاب خونین، بیش از سیصد هزار نفر از ملت شهید پرور ایران اسلامی بشهادت رسیدند.

326–

راوی می گوید: خدمت آقا امام صادق (علیه السلام) رفتم، دیدم آن حضرت نماز می خواند و در سجدهٔ نماز برای زوّار قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کند. می گوید: «خدایا اگر در این مسیر پول خرج کرده اند به جای آن به آنها پول بده، اگر اذیت شده اند به جای آن آرامش بده، خدایا به کسانی که به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفته اند به آنها هر چه می خواهند بده، حاجاتشان را برآورده کن.» معاویه ابن وهبه می گوید: وقتی دعای امام تمام شد به حضرت گفتم: آقا برای چه کسانی دعا می کنید؟ فرمود: «برای کسانی که قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می کنند.» گفتم: آقا برایشان ثواب زیادی شمردید. حضرت فرمودند: «کسانی که در آسمان برای زائران قبر امام حسین (علیه السلام) دعا می کنند بیشتر از زمینی ها هستند، فرشته ها دعا می کنند.» بعد فرمود: «دلت نمی خواهد با ملائکه مصافحه کنی؟» گفتم: بله آقا. فرمود: «جدّم امام حسین (علیه السلام) را زیارت کن.»

327-

امام هادی (علیه السلام) مریض شد. افرادی را به کربلا فرستاد تا برایش دعا کنند. خودش امام است، حجت خداست. وقتی به آن حضرت می گویند: آقا چرا خودتان که امام هستید دعا نمی کنید! می فرمایند:

«إنَّ الْاجابَهَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الشَّفاءَ فِی تُرْبَتِهِ»

زیر قبهٔ جدم حسین (علیه السلام) شفاست»؛»

328- زیارت سید الشهداء ع از راه دور

امام صادق (علیه السلام) فرموند: «اگر نتوانستید به زیارت جدم اباعبدالله (علیه السلام) بروید، سه مرتبه رو کنید به طرف قبله و بگویید:

، «صَلَّی اللهُ عَلَیْک یا اباعبداللهِ»

در نقل دیگر دارد: پشت بام بروید، از بلندی حداقل یک سلام بدهید: « السلام علیک یا اباعبدالله». یکی از بزرگان نمازش که تمام می شد بعد از تسبیحات می گفت:

«السلام عَلَیکَ یَا أباعَبدِاللهِ»

. عجب نامی است کربلا؛ کرب و بلا. عجب نامی است یادآور تشنگی، یادآور مصیبت.

السلام علیک یابن امیرالمؤمنین، و ابن سید الوصیین، السلام علیک یابن فاطمه، »
«.سیده نساء العالمین

کربلا؛ یعنی کمال بندگی

کربلا؛ یعنی رها در زندگی

کربلا؛ یعنی ندای العطش

روی لب ها ردّ پای تشنگی

کربلا؛ یعنی حضور فاطمه

پیش سقّا در کنار علقمه

کربلا؛ یعنی علی اصغر شدن

تشنه بر دوش پدر پرپر شدن

کربلا؛ بوی خدایی می دهد

عطر ناب آشنایی می دهد

کربلا؛ یعنی وداع زینبین

پشت خیمه با گل زهرا، حسین

السلام ای تشنه کام کربلا

السلام ای خامس آل عبا

ای لبانت بوسه گاه فاطمه

ای خجل از تو فرات و علقمه

بر لب دریا لبت خشکیده بود

از عطش کی اصغرت خوابیده بود

کربلا خیلی معنا دارد؛ اما یک معنای کربلا خودش را خیلی نشان می دهد:

«کربلا؛ یعنی ندای العطش»

آن هم معنای تشنگی اباعبدالله (علیه السلام) است. نمی دانم تشنگی چقدر سخت بوده، همین قدر بگویم بیش از سی و پنج سال بعد از حادثهٔ عاشورا هر وقت نگاه امام سجاد (علیه السلام) به آب می افتاد گریه می کرد. صدا می زد:

قُتِلَ ابْنَ رَسول الله عَطشانا»؛ »

مردم بابای من را کنار آب با لب تشنه کشتند.

329-و من قُتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا[1008]

این ایه شریفه درباره امام حسین (ع) و امام زمان عج است. مظلوم امام حسین است و ولی او برای انتقام،مهدی (ع) است که اگر همه جمعیت کره زمین (از نسل قاتلین امام حسین (ع)) را بکشد در انتقام اسراف نکرده است.

پیوند عجیبی بین محرم و امام زمان ع است.محرم ماه غم واندوه و حزن ومصیبت امام زمان عج است.و منتظران امام زمان ع هم همانند امامشان ،دوماه محرم و صفر را عزاداری می نمایند.و اینکه مردم در محرم برای امام حسین (ع) عزاداری می کنند جزو مصادیق انتظار فرج می باشد.

زیرا محرم وصفر است که دلهای مردم را با ولایت پیوند می زند.مردم را با امام حسین (ع) مرتبط می سازد. و کسی که با امام حسین (ع) ارتباط پیدا کرد،با همه امامان ع ارتباط پیدا می کند.مخصوصا با امام زمان ع که منتقم خون حسین (ع) است.

هرجمعه دعای ندبه خونها صدا می زنند این الطالب بدم المقتول بکربلا

کجاست کسی که انتقام خون شهید کربلا را می گیرد.

و اینکه منتظران منتظر ظهور هستند علاوه بر اینکه منتظرند امام زمان جهان را پر از عدالت کند،منتظرند انتقام شهید کربلا را بگیرد

[1008] اسراء 33

انتظار در محرم پر رنگ تر می شود.و پیوند بین امام حسین (ع) که قیام کرد تا اسلام حفظ شود تا عدالت حاکم گردد تا ظلم از بین برود با قیام جهانی امام زمان ع که انهم برای از بین بردن ظلم و ظالمان است و برای برقراری عدالت در زمین است،ظاهر می شود.

و هرکه عاشق حسین است،عاشق امام زمان ع هم هست.

انی سلم لمن سالمکم یعنی من با هرکه دوست شما امامان ع باشد سازش و صلح می کنم و عدو لمن عاداکم.و با هرکه با دشمنی بورزد دشمن خواهم بود.

پس در نتیجه من با منتظران مهدی ع دوستم و با دشمنان مهدی ع دشمنم.

و این هم تولی و تبری است که در محرم جلوه گر می شود.

منتظران مهدی ع در محرم و صفر بیاد امام زمان عج که بیش از هزارسال است در عزای جدش گریه می کند،گریانند.و می دانند در کره زمین شخصی نیست که مانند امام زمان ع برای امام حسین (ع) زاداری و گریه کرده باشد.

منتظران مهدی ع از امامشان یاد می گیرند که تا اخر عمر عزادار حسین (ع) مظلوم باشند زیرا مصیبت حسین (ع) بزرگترین مصیبت در اسمان و زمین بوده است .مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السماوات والارض.

جعفی روایتی را نقل مرحوم کلینی در «روضۀ کافی» به سند خود از ابوعبدالله

:می‌کند

قال لی ابوجعفر محمد بن علی،(ع): کم الرباط عندکم؟ قلت: اربعون،»

قال(ع)لکن رباطناالدهر.»

مرابطه حضرت ابوجعفر محمدبن علی، امام باقر: به من فرمودند: منتهای زمان»

نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز ، فرمودند: ولی مرابطه ما

«... مرابطه‌ای است که همیشه هست

مؤمن برای مرابطه» چنانکه فقها در کتاب جهاد گفته‌اند ، این است که شخص» جلوگیری از هجوم و نفوذ مشرکان و کافران در مرزهای کشور اسلامی و یا هر موضعی که از آن احتمال بروز حمله‌ای علیه مسلمانان می‌رود، به حال آماده باش کمین به سر برد.این عمل در زمان غیبت امام معصوم(ع) ، مستحب است. و در و این اماده باش منتظران ظهور مهدی ع در محرم به اوج خود می رسد. انتظار ظهور در محرم و صفر برای مردم بیشتر می شود

انان در زیارت عاشورا می خوانندکه

ان یرزقنی طلب ثاری کم مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم

یعنی خدایا به ما توفیق بده در رکاب امام مهدی ع در انتقام خون شما اهل بیت ع شرکت نمائیم

محرم ،منتظران را بیاد امام زمان و انتقام ان حضرت از قاتلین جدش حسین (ع) می اندازد.واینکه امام زمان ع همان امام حسین (ع) است زیرا امامان ما همه نور واحد هستند و اعمال همه امامان یکی است اگر امام حسن هم در موقعیت امام حسین (ع) بود او هم قیام می کرد و اگر امام حسین (ع) در موقعیت امام حسن ع بود صلح می نمود.

نکته دیگر این است که منتظران ظهور معتقد به رجعت هستند.یعنی بعد از اینکه امام مهدی ع حکومت جهانی تشکیل دادندوسالیان سال حکومت نمودند.و سپس رحلت کردند.امام حسین (ع) زنده می شود و به دنیا بر می گردد و بر بدن امام زمان ع نماز می خواند و حضرت را دفن می کند.سپس حکومت امام حسین (ع) شروع می شود.و سالیان سال بر جهان حکومت می نماید.

و این پیوند دیگری بین امام حسین (ع) و امام زمان ع را نشان می دهد.

و منتظران باید به همه این حوادث مبارک اعتقاد داشته باشند.یکی ظهور امام زمان ع و حکومت ان حضرت و یکی هم حکومت امام حسین (ع) که البته بعد از حکومت امام حسین (ع) ،امیرالمومنین ع زنده می شود و حکومت اهل بیت را

ادامه می دهد.که در روایات امده حکومت اهل بیت ع پنجاه هزار سال طول می کشد.

330-

(اخرین سخن امام حسین (ع

و از کتاب (لسان الذاکرین الدمعه الساکبه) نقل شده است هنگامی که شمر ملعون سر مطهر حضرت را از بدن جدا نمود، می گوید:

رأیت شفتیه یتحرّکان فلمّا قربته من أدنی سمعته یقول إلهی و شیعتی و محبّی.

دیدم لبهای حضرت به حرکت درآمد، گوش های خود را نزدیک بردم، شنیدم می گوید: پروردگارا ! پیروان و دوستداران مرا بیامرز.[۱۰۰۹]

331- لطف حسین ما را تنها نمیگذارد

گرخلق واگذارد او وا نمیگذارد

او کشتی نجات و کشتی شکسته ماییم

مولا به کام غربال مارا نمیگذارد

زهرا به دوستانش قول بهشت داده ست

[1009] معالی السبطین ص 465 – لسان الذاکرین الدمعه الساکبه ج 4 ص 358

بر روی گفته ی خویش او پا نمیگذارد

ما مستحق ناریم از بس گناهکاریم

باید که سوخت مارا زهرا نمیگذارد

* وقتی پیغمبر خبر داد به صدیقه طاهره که فرزندت حسین و میکشند پرسید بابا "کجا میکشننش؟"فی ارض یقال لها کربلا

گریه فاطمه شروع شد، پرسید بابا اون روزی که میکشننش شما زنده ای یا نه؟ فرمود نه دخترم، باباش علی در قید حیات هست یا نه؟ نه دخترم، من هستم یا نه؟ نه دخترم، گریه فاطمه بیشتر شد پرسید "یا ابا فمن یبکی علیه؟!!" پس کی بر حسینم گریه میکنه؟!! به به ، رحمت خدا به این ناله ها ..." امام صادق فرمود خاموش کننده ی آتش جهنم است گریه بر حسین " یا ابا ... فمن یبکی علیه؟!! پس کی بر حسینم گریه می کنه؟!! فرمود دخترم : غصه نخور، یه امتی میان مثل مادر بچه مرده بر حسین تو زار میزنن ... "جِیلًا بَعْدَ جِیلٍ"نسل به نسل اینا میان بر حسین تو گریه می کنن" گریه ی فاطمه بند اومد" گل لبخند به لب های زهرا نقش بست _یعنی چی؟_ یعنی گریه بر ابی عبدالله سبب رضایت فاطمه ست ...."

بعد پیغمبر فرمود:دخترم باید یه قولی به من بدی؛قیامت تو باید از زن هاشون شفاعت کنی،منم از مرد هاشون شفاعت می کنم ...." ممنونتیم بی بی جان که با

گریه ی بر حسین تو ما رو مشمول به شفاعتت می کنی ..." حالا آماده ای یا نه !!؟

..... السلام علیک یا اباعبدالله

.... حسین

خود ابی عبدالله فرمود: "أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یَذْکُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ" گریه بر منه حسین سنگ محک ایمانه،هیچ مومنی نیست که منو یاد کنه و اشکش جاری بشه" حالا میخوای بری کربلا؟!! کدوم کربلا ؟!!

میروم بینم،درکجا زینب

... شکو از شمر بی حیا دارد

بگم کجا بود؟!! همون جایی که کربلا میرسی میگن تل زینبیه ...." اومد بالا بلندی دختر امیرالمومنین راوی میگه دیدم دو دست روی سر گذاشت ...." هی میگه یا غیاث المـــستــغیثین ...."

دوان دوان افتان و خیزان از بالای بلندی به سمت گودی قتلگاه هی زمین میخوره و بلند میشه" هی فریاد میزنه وا محمدا ..." وا علیا ..." وا اماه ..." اما دیدن لحن مناجات زینب عوض شد ..." فقط صدا میزنه واحسینا ...." اخه دید "وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ" ناله بزن یا حسین ......

وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِک مُولعٍ سَیفَهُ عَلَی نَحرِکَ ..."با عجله از گودال قتلگاه برگشت" داداشو محاصره کردن هرکی با هر چی دستشه داره ضربه میزنه ..." یا الله ..." یه تعبیری امام باقر اینجا دارن" گفتم و دعات کنم؛ فرمود: "لقد قُتِل الحسینَ بالسّیف و السنان و بالحجارةِ و بالخَشبِ و بالعصا ...." یعنی یه عده ای کربلا بودن توانایی حمل سلاح جنگی رو نداشتن، با عصا جدمو میزدن ....."

.... بأبی المستضعف الغریب،یا قتیل الله یااباعبدالله

السّلام عَلیَ الحُسَین (ع) وعَلی عَلِیِ ابن الحُسَین (ع) وعَلی اوْلادِ الحُسَین (ع) و عَلی اَصحابِ الحُسَین (ع)

لطفی که کرده ای تو به من مادرم نکرد

ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

332–نقش امام سجاد (ع) در حماسه عاشورا و پس از آن

یکی از شخصیتهای موثر در حماسه حسینی حضرت امام سجاد ع فرزند امام حسین (ع) می باشد.

اگر چه امام سجاد ع در روز عاشو را بخاطر بیماری ،به میدان نرفتند و نجنگیدند اما روایت شده :

در روز عاشورا امام سجاد مبتلا به بیماری بود، با این وجود وقتی ندای «هل من ناصر» امام خود را شنید با آنکه از شدت ضعف و ناتوانی قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان را در پیش گرفت، ام کلثوم خواست مانع شود حضرت فرمود: «ای عمه دست از من بردار و بگذار تا پیش روی پسر پیغمبر (ص) جهاد کنم» حضرت سید الشهدا (ع) به خواهرش فرمود: «بازدار او را تا کشته نگردد و زمین از نسل آل محمد خالی نماند» بدین ترتیب امام زین العابدین به عنوان یک مجاهد – با وجود بیماری شدید – در جهاد شرکت جست و به عنوان مطیع مطلق ولایت به سوی خیمه بازگشت تا به گونه ای دیگر برای ادامه جهاد وارد عرصه پیکار شود.

مبارزه امام سجاد ع علیه دستگاه یزیدیان ااز عصر عاشورا آغاز شد و پرچم خونین عاشورا به دست امام سجاد (ع) برافراشته شد. امام مأموریت خود را در ابعاد گسترده ای آغاز نمود و از هر فرصتی در این راستا استفاده کرد که مهم ترین آنها را می توان در چند بخش زیر خلاصه کرد:

۱) خطبه های آتشین: حضرت برای روشنگری مردم و تبیین معارف حقه و پرده برداری از چهره منفور بنی امیه خطبه هایی ایراد فرمودند که اهم آنها از این قرار است:

الف) خطبه کوفه: امام به جمعیتی که برای تماشای اسیران آمده بودند اشاره کرد که ساکت شوند، همه سکوت کردند، آنگاه پس از ستایش خدای متعال خود را معرفی فرمود و با سخنان کوتاه و جانگداز در آن محیط اختناق و ارعاب، طوفانی به پا ساخت. خطبه امام چنان در عمق روح و جان مردم نفوذ کرد که ناگهان از

هر سو صدای شیون و ندای ندامت بلند شد و مردم همگی از آن حضرت اعلام حمایت نمودند و از دشمنان آنان برائت جستند. [۱۰۱۰]

بازتا ب) خطبه شام: مردم شام در اثر تبلیغات چهل ساله معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان نبوت – علیهم السلام – نداشتند امام سجاد (ع) با کلام خود در مجلس یزید و درمقر حکومت اموی، غوغایی ایجاد کرد و در میان اقشار مختلف مردم چنان تحولی به وجود آورد که یزید ترسید شورش شود و به مؤذن دستور داد اذان بگوید اما با ادامه سخنان امام، فشار افکار عمومی بر یزید اوج گرفت و او مجبور شد بر خلاف مواضع قبلی، خود را تبرئه کند و مسئولیت فاجعه کربلا را به گردن ابن زیاد اندازد. [۱۰۱۱]

ج) خطبه مدینه: هنگامی که کاروان امام به نزدیکی مدینه رسید، مردم مطلع شده و به استقبال آنها آمدند، امام در میان آنها خطبه شورانگیزی ایراد فرمودند و در ضمن آن صحنه جانگداز عاشورا و جنایات بنی امیه را بازگو کردند و با بیانات روشنگرانه خود پرده از حکومت جائر یزید برداشتند و اذهان مردم مدینه را نسبت به بنی امیه آگاه کردند و این زمینه ای شدکه بسیاری از قیام ها بر علیه امویان در مدینه شکل گیرد.

۲) تبیین معارف حقه و مبارزه در قالب دعا: امام زین العابدین (ع) در محیطی که ارعاب و اختناق حاکم بود مباحث سیاسی و اصول اعتقادی را در قالب دعا بیان می فرمود که مهم ترین آنها مسئله امامت و رهبری حقیقی جامعه اسلامی و

[1010] سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحدیث، ص ۴۸.

[1011] مجلسی، بحارالانوار ج ۴۵، ص ۱۳۷.

غصب و تصاحب آن توسط حکام جور بود.

۳) برخورد و مبارزه با علماء درباری: اینان کسانی بودند که فکر و ذهن مردم را به سوی بنی امیه متمایل می کردند و آنان را با وضعی که بنی امیه طالب آن بودند در جامعه حاکم باشد، عادت می دادند و افکار ناشایست و فرهنگ نادرست اموی را در قالب اسلام به مردم تحمیل می کردند. مثال عینی آن برخورد شدید امام با محمد بن مسلم زهری محدث برجسته درباری است.[1012]

۴) زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا: واقعه عاشورا در افکار عمومی برای حکومت اموی بسیار گران تمام شد و مشروعیت آن را زیر سؤال برد، اما برای اینکه این فاجعه عظیم فراموش نشود امام با گریه بر شهیدان و زنده نگه داشتن خاطره آنان مبارزه منفی را به صورت گریه ادامه داد.[1013] شکی نیست که این اشک های سوزان ریشه عاطفی داشت، اما چگونگی برخورد آن حضرت با این موضوع اثر و نتیجه سیاسی را ببار آورد. یادآوری مکرر قضیه کربلا نمی گذاشت ظلم و جنایات حکومت بنی امیه از خاطره ها فراموش شود.

۵) تربیت شاگردان و اصحاب خاصی که هر یک از آنها حافظ دستاوردهای مکتب عاشورا و امامت بودند.

ب خطبه حضرت سجاد ع در مسجد شام

[1012] شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه ثنایی، ج۱، ص ۵۷۳.

[1013] علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ هـ ق، ج۲، ص ۳۱۴.

خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در مسجد شام تاثیر عمیقی بر مردم شام بر جا گذاشت. در روایتی از "ابن باقی" چنین آمده که پس از این خطبه، مردم گریه و شیون می‌کردند. مردم حاضر در مسجد که از بزرگان شهر و ارکان حکومت یزید هم جزوشان بودند، به شدت تحت تاثیر این بیانات قرار گرفتند و زمینه بیداری آنان فراهم شد. در همان مجلس عده‌ای زبان به اعتراض گشودند و وقتی یزید خواست نماز بگزارد، عده‌ای با او نماز نخواندند و پراکنده شدند.

به علاوه، وضع عمومی شهر به گونه‌ای شد که یزید به ناچار در مقابل درخواست بازماندگان حادثه کربلا که می‌خواستند برای مصائب امام حسین (ع) لیه السلام عزاداری کنند، تسلیم شد و جایی را به نام "دارالحجاره" برای آنها اختصاص داد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند.

ذکر امام حسین (ع) لیه السلام کم کم همه شهر را فرا گرفت، تا جایی که یزید قرآن را به قسمت‌های کوچک تقسیم کرد و بین مردم توزیع کرد تا قرآن بخوانند و توجه‌شان از حسین (ع) لیه السلام منصرف شود، ولی هیچ چیز نمی‌توانست آنها را منصرف سازد. یزید که اوضاع را نامناسب دید تصمیم به انتقال کاروان اسرا به مدینه گرفت.

از دیگر آثار این خطبه این بود که یزید در رفتار خود با اهل بیت و به ویژه امام زین العابدین علیه السلام تجدید نظر کرد. او که در ابتدا تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تا چهل روز بر بالای مناره مسجد جامع شهر نگه دارد، دستور داد آن را پایین آورند و با احترام کامل به قصر ببرند.

.ثانیاً محل سکونت اهل بیت را عوض کرد و به آن‌ها محبت کرد

ثالثاً گناه قتل سید الشهدا را به گردن ابن زیاد انداخت و او را لعن و نفرین کرد ". و گفت: "اگر من بودم، هرگز حسین را نمی‌کشتم

البته همه این حرف‌ها منافقانه بود و با هدف کنترل اوضاع اجتماعی؛ چرا که وقتی ابن زیاد به دمشق آمد، یزید او را احترام کرد و کنار دست راست خود نشاند و با .او شراب خورد

واقعه دیگری که در مسجد اموی گزارش شده، مربوط است به یکی از علمای یهودی که بعد از شنیدن خطبه امام سجاد علیه السلام و دانستن اینکه او از اولاد رسول خداست، به شدت به یزید اعتراض کرد و یزید خشمگین شد و دستور .داد او را کتک بزنند

تصمیم یزید بر قتل امام علیه السلام*

پس از واقعه‌ی کربلا، یزید تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را نیز از میان بردارد. به همین دلیل در ملاقات‌هایی که در کاخ خود با او و سایر اسرا داشت، .منتظر بود از او حرفی بشنود که بهانه‌ای برای قتلش باشد

یک روز امام را به کاخ خود فرا خواند و از او سوالی پرسید. امام در حالی که .تسبیح کوچکی را در دستش می‌گرداند، به او پاسخ داد

«یزید گفت:« چگونه جرأت می‌کنی موقع حرف‌زدن با من تسبیح بگردانی؟

امام فرمود:« پدرم از قول جدم فرمود هر کس بعد از نماز صبح، بی‌اینکه با کسی سخن بگوید، تسبیح در دست بگیرد و بگوید:« اللهم انی اصبحت و اسبحّک و امجدک و احمدک و اُهللک بعدد ما ادیر به سبحتی» سپس تسبیح در دست، هر چه می‌خواهد بگوید، تا وقتی به بستر می‌رود، برایش ثواب ذکر گفتن منظور می‌شود. پس هر گاه به بستر رفت، باز همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالش خود بگذارد، تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا منظور می‌شود. من هم به جدّم اقتدا می‌کنم.»

یزید گفت:« با هیچ کدام از شماها سخنی نگفتم، مگر اینکه جواب درستی به من می‌دهید.» پس به او هدایایی داد و دستور داد امام را آزاد کنند.

چهره‌ی حقیقی امام سجاد (ع) در بیان امام خامنه ای*

آنچهره‌ی مظلوم بی‌صدای سربه‌زیرِ منفعلی که از امام سجاد درست کردند به کلی برخلاف واقع است؛ چهره‌ی حقیقی امام سجاد علیه‌السّلام چهره‌ی یک مبارزِ قهرمانِ خستگی‌ناپذیرِ آشتی‌ناپذیرِ پیگیری است، که با تدبیر تمام، با دقت کامل راه‌ها را می‌شناسد و انتخاب می‌کند و به سمت هدف‌ها این راه‌ها را می‌پیماید، خودش خسته نمی‌شود و دشمن را خسته می‌کند؛ و بالاخره دشمن وقتی هیچ کار

دیگری نتوانست بکند، آن حضرت را مسموم کرد و این امام بزرگوار بعد از یک عمر پربرکت و پرمبارزه به رضوان الهی پرواز کرد. این خلاصه‌ی زندگی امام سجاد است.[۱۰۱۴]

گوشه ای از خدمات امام سجاد (ع) به تشیع

حجت الاسلام دکتر رفیعی در حسینه امام خمینی (ره):در تاریخ تقریبا 250 ساله شیعه و امامت 11 امام بزرگوار(به غیر از دوران غیبت) سخت ترین دوران مربوط به امامت 34 ساله امام سجاد(ع) بود. جامعه اسلامی پر بود از فتنه ها و اضطراب ها و نگرانی ها و سختی های فراوان.

وظایف امام سجاد در دوره امامت:

یک: زنده نگه داشتن یاد و نام نهضت عاشورا و امام حسین(ع)؛

بعد از عاشورا دشمنان و بنی أمیه سریعا وقایع را تحریف کردند و شهادت امام حسین(ع) را خواست و جبر خدا اعلام کردند! اینجا بود که حضرت با اقداماتشان سعی در روشن گری و حفظ نهضت عاشورا داشتند. برای مثال: نوشته روی

1014 خطبه‌های نمازجمعه تهران ۱۳۶۵/۷/۴

انگشتر حضرت سجاد(ع) "العزه لله" بود که بعد از عاشورا دستور دادند انگشتری جدید ساختند و روی آن نوشتند: "شقی قاتل حسین بن علی(ع)" این خودش شد یک علامت برای زنده نگه داشتن یاد عاشورا.

گریه بسیار می کردند؛ آب می دیدند گریه می کردند، رود می دیدند گریه می کردند، غذا می دیدند گریه میکردند و البته علت گریه شان را هم اعلام میکردند تا آیندگان نگویند گریه درست و جایز نیست!

دیگر اقدام حضرت برای حفظ یاد عاشورا این بود که کیسه ای داشتند زرد رنگ که خاک کربلا در آن بود و بعد هر نماز بر آن سجده می کردند.

دوم: تربیت شاگردان بسیار نظیر أبو حمزه ثمالي. با اینکه کلاس های ایشان یک نفره و دو نفره بود اما در طول امامت خود اینقدر شاگرد تربیت کردند تا جایی که حلقه اول شاگردان امام محمد باقر و امام صادق(ع)، از شاگردان ایشان بودند.

سوم: فرهنگ دعا و معارف اسلامی را تبیین کردند. صحیفیه سجادیه زبور آل محمد(ص) است. از آن غفلت نکنیم.

این صحیفه ای که معمول است و میبینیم فقط 54 دعا است و الان صحیفیه دوم و سوم و چهارم را در تکمیل آن منتشر کرده اند که بالغ بر 257 دعا است. که همه آن ها هم با درود و صلوات بر محمد و آل محمد(ص) آغاز شده است.

چهارم: مبارزه و برخورد با حکام زمان خود. همه امامان ما سیاسی بودند و اصلا امامت با سیاست آمیخته است. امام عارف به سیاست است و امام سجاد نیز در هر فرصتی با حکام زمان خود برخورد میکردند.

*دعایی که امام حسین (ع) لیه السلام قبل از شهادت به امام سجاد تعلیم دادند

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: پدرم در روزی که کشته شد، در حالی که خونها {از بدنش} می جوشید من را به سینه چسبانید و فرمودند: «ای پسرم، از من حفظ کن دعایی را که فاطمه صلوات الله علیها من را تعلیم نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله او را تعلیم کرده بود و جبرئیل به پیامبر در حاجتها و امور مهم و غم و غصه ها تعلیم داده بود و همچنین در امور مهمی که از آسمان نازل می شود و کارهای بزرگ و سهمگین؛ فرمود بخوان: بحق یس والقرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفّس ان المکروبین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا من لا یحتاج الی التفسیر، صلی علی محمد

و آل محمد و افعل بی کذا و کذا » و بالاخره آخرین مطلبی که از حضرت زین العابدین علیه السلام در روز عاشورا تا قبل از شهادت حضرت امام حسین (ع) لیه السلام نقل شده است مربوط به آخرین وداع ایشان با پدرشان می باشد.[۱۰۱۵]

333–

سلام های امام زمان عج بر حسین سلام الله علیه و شهدای کربلا و اهل عیال اسیرش

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُرَمَّلِ بِالدِّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلَی الْمَهْتُوکِ الْخِبآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی خامِسِ أَصْحابِ الْکِسْآءِ،
سلام بر آن آغشته به خون ، سلام بر آنکه (حُرمَتِ) خیمه گاهش دریده شد ، سلام بر پنجمینِ اصحابِ کساء ،

أَلسَّلامُ عَلی غَریبِ الْغُرَبآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی شَهیدِ الشُّهَدآءِ ، أَلسَّلامُ عَلی قَتیلِ الأَدْعِیآءِ ،
سلام بر غریبِ غریبان، سلام بر شهیدِ شهیدان ، سلام بر مقتولِ دشمنان ،

أَلسَّلامُ عَلی ساکِنِ کَرْبَلآءَ ، أَلسَّلامُ عَلی مَنْ بَکَتْهُ مَلائِکَةُ السَّمآءِ، أَلسَّلامُ عَلی مَنْ ذُرِّیَّتُهُ الأَزْکِیآءُ ،

1015 http://www.farhangnews.ir/content/15274

سلام بر ساکنِ کربلاء ، سلام بر آن کسی که فرشتگانِ آسمان بر او گریستند ،
سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهّرند ،

ألسَّلامُ عَلی یَعْسُوبِ الدّینِ ، ألسَّلامُ عَلی مَنازِلِ الْبَراهینِ ، ألسَّلامُ عَلَی الأئِمَّةِ السّاداتِ ،سلام بر پیشوای دین ، سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی ، درود بر آن پیشوایانِ سَروَر،

ألسَّلامُ عَلَی الْجُیُوبِ الْمُضَرَّجاتِ ، ألسَّلامُ عَلَی الشِّفاهِ الذّابِلاتِ ، ألسَّلامُ عَلَی النُّفُوسِ الْمُصْطَلَماتِ ،
سلام بر آن گریبان های چاک شده، سلام بر آن لب های خشکیده، سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار ،

ألسَّلامُ عَلَی الأرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ ، ألسَّلامُ عَلَی الأجْسادِ الْعارِیاتِ ، ألسَّلامُ عَلَی الْجُسُومِ الشّاحِباتِ،
سلام بر آن ارواحِ (از کالبد) خارج شده ، سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه ، سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف ،

ألسَّلامُ عَلَی الدِّمآءِ السّآئِلاتِ ، ألسَّلامُ عَلَی الأعْضآءِ الْمُقَطَّعاتِ، ألسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ،
سلام بر آن خون های جاری ، سلام بر آن اعضایِ قطعه قطعه شده ، سلام بر آن (سرهایِ بالا رفته (بر نیزه ها،

أَلسَّلامُ عَلَى النِّسْوَةِ الْبارِزاتِ، أَلسَّلامُ عَلى حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ،

سلام برآن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)، سلام بر حجّتِ پروردگارِجهانیان،

أَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى ابآئِکَ الطّاهِرينَ،

سلام برتو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهِـرَت،

أَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى أَبْنآئِکَ الْمُسْتَشْهَدينَ،

سلام برتو و بر فرزندانِ شهیدت،

أَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلى ذُرِّيَّتِـکَ النّـاصِرينَ،

(سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی،

أَلسَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى الْمَلآئِکَةِ الْمُضاجِعينَ،

سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت،

أَلسَّلامُ عَلَى الْقَتيلِ الْمَظْلُومِ،

سلام بر آن کشته مظلوم،

أَلسَّلامُ عَلى أَخيهِ الْمَسْمُومِ ،

سلام بر برادرِ مسمومش،

أَلسَّلامُ عَلى عَلِیّ الْكَبيرِ،

سلام بر علی اکبر،

أَلسَّلامُ عَلَی الرَّضیـعِ الصَّغیرِ،

سلام بر آن شیر خوارِ کوچـک،

أَلسَّلامُ عَـلَی الأَبْدانِ السَّلیبَۀِ،

سلام بر آن بدن های برهـنه شده،

أَلسَّلامُ عَلَی الْعِتْرَۀِ الْقَریبَۀِ،

سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سَروَرشان) بودند،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَدَّلینَ فِی الْفَلَواتِ،

سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،

أَلسَّلامُ عَلَی النّازِحینَ عَنِ الأَوْطانِ،

سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَدْفُونینَ بِلا أَکْفان ،

سلام بر آن دفن شدگـانِ بدون کفن،

أَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَۀِ عَنِ الأَبْدانِ،

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ،

سلام بر آن حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکیبا،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلا ناصِر،

سلام بر آن مظلومِ بی یاور،

أَلسَّلامُ عَلی ساكِنِ التُّرْبَةِ الزّاكِیَةِ،

سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک،

أَلسَّلامُ عَلی صاحِبِ الْقُبَّةِ السّامِیَةِ،

سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ،

سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهّر گردانید،

أَلسَّلامُ عَلی مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئیلُ،

سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباهات می نمود،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ میكآئیلُ،

سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلّم می نمود،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ نُكِثَتْ ذِمَّتُهُ،

سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ،

سلام بر آن کسی که پرده حُرمَتش دریده شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ اُریقَ بِالظُّـلْمِ دَمُهُ،

سلام برآن کسی که خونش به ظلم ریخته شد،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ،

سلام برآنکه با خونِ زخم هایش شست و شو داده شد،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَـرَّعِ بِكَأْساتِ الرِّماحِ

سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ،

سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَنْحُورِ فِی الْوَری،

سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ دَفَنَهُ أَهْـلُ الْقُری،

سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتینِ،

سلام بر آنکه شاهرَگش بریده شد،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُحامی بِلا مُعین،

سلام بر آن مدافعِ بی یاور،

ألسَّلامُ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضیبِ،

سلام بر آن مَحاسنِ بخون خضاب شده،

ألسَّلامُ عَلَی الْخَدِّ التَّریبِ،

سلام بر آن گونه خاک آلوده،

ألسَّلامُ عَلَی الْبَدَنِ السَّلیبِ،

سلام بر آن بدنِ جامه به غنیمت رفته ،

ألسَّلامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضیبِ،

سلام بر آن دندان هایی که با چوب خیزران زده شده ،

ألسَّلامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ،

سلام برآن سرِ بالای نیزه رفته،

ألسَّلامُ عَلَی الأَجْسامِ الْعارِیَةِ فِی الْفَلَواتِ،تَنْـهَشُهَا الذِّئابُ الْعادِیاتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَیْهَا السِّباعُ الضّـارِیاتُ،

سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(یِ کربلاء) گُرگ های تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار بر گِردِ آن می گشتند،[۱۰۱۶]

[1016] تبیان

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام

یکی از حساس ترین سخنان امام سجاد علیه السلام که تحولی عظیم در بینش مردم نسبت به امویان ایجاد کرد و معادلات یزید را بر هم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام کاملاً تغییر داد خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کردند. این خطبه که در مسجد شام ایراد گردیده اوج موفقیت امام سجاد علیه السلام در ابلاغ رسالت و تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلاست.

در این مجلس یزید ملعون به یکی از خطیبان درگاهش دستور داد تا به مذمت علی علیه السلام و اولادش و به توجیه و تمجید فجایع عاشورا اقدام نماید. خطیب پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد فوق العاده از حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) غیبت و بدگوئی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخنانی طولانی گفت و آن ها را به هر عمل نیکوئی نسبت داد.

در این حال امام سجاد(ع) بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله غضب خالق خریدی. اینک جایگاه خود را در آتش شعله ور دوزخ آماده بنگر و خود را برای آنجا آماده ساز!

آنگاه حضرت به یزید فرمود:

آیا اجازه می دهی من هم با مردم سخن بگویم؟

اما یزید به دلیل ترسی که از افشاگری های امام و نفوذ کلام ایشان داشت به این کار رضایت نداد.

در این حال معاویه پسر یزید به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید.

یزید در جواب پسرش گفت: شما قابلیت های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبان گیر ما گردد.

اما مردم شام با اصرار فراوان از یزید خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر برود.

یزید گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید گفته شد: این نوجوان چه می تواند بکند؟!

یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام علیه السلام به منبر برود.

حضرت سجاد علیه السلام پس از اینکه بر فراز منبر رفت به گونه ای سخنرانی نمود که چشم عموم مردم گریان و قلب آنان ترسان شد. ایشان پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ وَ فُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِیَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّداً وَ مِنَّا الصِّدِّیقُ وَ مِنَّا الطَّیَّارُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِی وَ نَسَبِی

ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق [امیر المؤمنین علی علیه السلام]، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله [حمزه]، و امام حسن و امام حسین (ع) لیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد. [با این معرفی کوتاه] هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ طَافَ وَ سَعَى أَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِی الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِیَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ

جَبْرَئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قاب َقَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدرهٔ المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قَاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَّائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ

قَاتِلِ الْمَارِقِینَ وَ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِینَ حَرَمِ الْمُسْلِمِینَ وَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَی مِنْ قُرَیْشٍ أَجْمَعِینَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَوَّلِ السَّابِقِینَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِینَ وَ مُبِیدِ الْمُشْرِکِینَ وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِی اللَّهِ عَلَی الْمُنَافِقِینَ وَ لِسَانِ حِکْمَةِ الْعَابِدِینَ وَ نَاصِرِ دِینِ اللَّهِ وَ وَلِیِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِکْمَةِ اللَّهِ وَ عَیْبَةِ عِلْمِهِ

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

سَمحٌ سَخِيٌّ بَهِيٌّ بُهْلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مُهَذَّبٌ قَوَّامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى وَ يَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَغَى لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ذَاکَ جَدِّی عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوچهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود وهمانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه ها حضور داشت.او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، همان او [که این صفات و ویژگی های ارزنده مختص اوست] جدم علی بن ابی طالب است. آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم.

حضرت سجاد علیه السلام آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد تا اینکه صدای مردم به ضجه و گریه بلند شد. چون یزید ترسید مبادا فتنه بپا شود لذا دستور داد تا مؤذن شروع به اذان کرد و سخن امام سجاد را قطع نمود.

وقتی مؤذن گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.

هنگامی که مؤذن گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.

موقعی که گفت:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ

در این حال امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش را از سر برداشت و خطاب به مؤذّن گفت: تو را به حقّ محمّد ساکت باش تا من سخنی بگویم. آنگاه از بالای منبر خطاب به یزید فرمودند:

ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟ اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گویی، و اگر جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! حضرت این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

در این هنگام یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! و آنگاه در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید.

روایت شده است که یکی از دانشمندان یهود که در آن مجلس حضور داشت به یزید گفت:

این جوان کیست؟

.یزید گفت: او علی بن الحسین است

یهودی گفت: حسین کیست؟

.یزید در جواب گفت: پسر علی بن ابی طالب می باشد

عالم یهودی گفت: مادر حسین کیست؟

.یزید گفت: فاطمه دختر محمّد

یهودی گفت: سبحان اللّٰه!! این حسین پسر دختر پیامبر شما است و مع ذلک او را با این سرعت کشتید. چه بد با ذرّیه پیامبر خدا رفتار کردید!! بخدا قسم اگر حضرت موسی یک نوه از صلب خود در میان ما یهودیان به یادگار می نهاد ما او را پرستش می کردیم، ولی شما که دیروز پیغمبر خود را از دست داده اید امروز !برجستید و پسر او را شهید کردید؟ اف بر شما، چه بد امتی هستید

.در این حال یزید عصبانی شد و فرمان داد تا او را بزنند

:در این هنگام آن یهودی برخاست و گفت

اگر می خواهید مرا بزنید بزنید، می خواهید بکشید بکشید، رها می کنید رها کنید؛ در هر صورت من در تورات می نگرم که می گوید: هر کسی ذریه پیامبری

را بکشد تا زنده باشد همیشه ملعون خواهد بود و هنگامی که بمیرد دچار آتش جهنم خواهد شد.[1017]

-335

) نفرین امام سجاد (ع) بر قاتل علی اصغر (ع

امام سجاد (علیه السلام) دعا کرد که قاتل علی اصغر هرچه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهال گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمله زنده است؟

گفتم: آری، امام (علیه السلام) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان !

وقتی به کوفه بازگشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمله را آوردند و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم.

[1017] خصال شیخ صدوق

مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد (علیه السلام) را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد.

بعضی نوشته اند: حرمله خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم:

سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهرآگین ساختم!

ـبا یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دوّمی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند هدف قرار دادم و سوّمین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش حسین بود زدم.[1018]

336–سید علی قاضی بعد از چهل سال مجاهدت عاقبت با عنایت امام حسین (ع) راهی به عالم غیب پیدا کرد:

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین (ع) لیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به جا می‌آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رسد، با خود می‌اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت

[1018]. حلیهٔ الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 ه.) دارالکتب العلمیه / قم

خدا و به برکت ثبات است.

در راه سیّد ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می‌دود و می‌گوید؛ سیّد علی، سیّد علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی‌شود آن سید چه می‌گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می‌خواند و می‌خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می‌گوید: تکبیره الاحرام را که می‌گوید، می‌بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به طور کلی عوض می‌شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است.

قرائت را کمی نگه می‌دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می‌دهد، مستحبات را کم می‌کند و نماز را سریع‌تر از همیشه به پایان می‌رساند.

به حرم امام حسین (ع) لیه‌السلام نمی‌رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می‌رود. آن جا دراز می‌کشد و دوباره آن حال می‌آید و بیشتر می‌ماند. تا اهل منزل سینی چای را می‌آورد، آن حال می‌رود.

نماز عشاء را می‌خواند و دوباره آن وضع بر می‌گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره‌اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می‌تواند در بدن بماند و نه می‌تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می‌آوردند، آن حال قطع می‌شود و نیمه شب دوباره بر می‌گردد و مدت بیشتری طول می‌کشد.

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می‌شود. می‌گوید: «آن چه را می‌خواستم، تماماً به دست آوردم و امام حسین (ع) لیه‌السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده

تائیه برای امام حسین (ع) لیه‌السلام گفته‌ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد»[۱۰۱۹]

337-آی عاقلا آی عاقلا بیرون بیاید از خونه

مارو تماشا بکنید به ما میگن دیوونه

از کوچیکی تا به حالا یه دوست خوبی داشتم

جوونیمو روی همون دوست خوبم گذاشتم

اسم مقدسش دلو می لرزونه به قرآن

:من چی بگم؟..دیوونه ها بهش میگن

حسین جان

338-

قسمتی دیگر از زیارت ناحیه مقدسه در باره مصیبت عظمای حسینی

فَمَنَعُوکَ الْمآءَ وَ وُرُودَهُ ، وَ أَمَرَ اللَّعینُ جُنُودَهُ ،

وآن ملعون لشکریانش رافرمان داد، تاتورا ازآب و استفاده آن منع نمودند،

[1019] سید علی قاضی و شاگردانش

وَ رَشَقُوکَ بِالسِّهامِ وَ النِّبالِ ،وَ بَسَطُوا وَ عاجَلُوکَ النِّزالَ ، وَ ناجَزُوکَ الْقِتالَ ، وَ لَمْ يَرْعَوْا لَکَ ذِماماً،وَ لاراقَبُوا فیکَ أثاماً، فی قَتْلِهِمْ إِلَيْکَ أکُفَّ الاِصْطِلامِ، أوْلِیآءَکَ ، وَ نَهْبِهِمْ رِحالَکَ ،

و با توقتال نمودند، و به جنگ و مبارزه با تو شتافتند، و تیرهاو خدنگهابسوی توپرتاب نمودند، و برای استیصال و ناچار نمودن تو دست دراز کردند، و حُرمتی برای تو مراعات نکردند، و ازهیچ گناهی درموردتو خودداری ننمودند، چه درکشتن آنهادوستانت را، و چه درغارت اثاثیه خیمه هایت،

وَ أنْتَ مُقَدَّمٌ فِی الْهَبَواتِ ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلأَذِیّاتِ ،

باری)تودرگرد وغُبارهای جنگ پیش تاختی، وآزاروإذیّتهای فراوانی تحمّل) نمودی،

قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِکَ مَلآئِکَةُ السَّماواتِ،

آنچنانکه فرشتگانِ آسمانها ازصبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند،

فَأحْدَقُوا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهاتِ ، وَ أثْخَنُوکَ بِالْجِراحِ ،

پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند، و تورا به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند،

وَ حالُوا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الرَّواحِ ، وَلَمْ يَبْقَ لَکَ ناصِرٌ ،

و راه خلاص ورفتن برتو بستند، تاآنکه هیچ یاوری برایت نماند،

حَتّی نَکَسُوکَ عَنْ جَوادِک تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِک َ وَ أَوْلادِک َ ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ ، ،

ولی توحسابگر(عمل خویش برای خدا)و صبوربودی، اززنان وفرزندانت دفاع وحمایت مینمودی، تاآنکه توراااز اسبِ سواری ات سرنگون نمودند،

وَ تَعْلُوکَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها تَطَؤُک َ الْخُیُولُ بِحَوافِرِها، فَهَوَیْتَ إِلَی الْأَرْضِ جَریحاً ، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبینُک َ ،وَ اخْتَلَفَتْ بِالاِنْقِباضِ وَ الاِنْبِساطِ شِمالُک َ وَ یَمینُک َ ، ،

پس بابدن مجروح برزمین سقوط کردی، درحالیکه اسبها تورابا سُم های خویش کوبیدند،وسرکشان باشمشیرهای تیزشان برفرازت شدند، پیشانیِ تو به عرقِ مرگ مرطوب شد، و دستانِ چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت بود ،

تُدیرُ طَرْفاً خَفِیّاً إِلی رَحْلِک َ وَ بَیْتِک َ ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِک َ عَنْ وُلْدِک َ وَ أَهالیک َ ،

پس گوشـه نظری به جانب خِیام و حَرَمَت گرداندی، در حالیکه از زنان و فرزندانت(روگردانده)به خویش مشـغول بودی ،

وَ أَسْرَعَ فَرَسُک َ شارِداً ، إِلی خِیامِک َ قاصِداً ، مُحَمْحِماً باکِیاً ،

اسبِ سواری ات با حال نفرت شتافت ، شیـهه کشان و گریـان، بجانبِ خیمه ها رو نمود ،

وَ نَظَرْنَ سَرْجَک َ عَلَیْهِ مَلْوِیّاً ، بَرَزْنَ مِنَ فَلَمّا رَأَیْنَ النِّـساءُ جَوادَک َ مَخْزِیّاً ، الْخُدُورِ ، ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ ، لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِرات ، وَ بِالْعَویلِ داعِیات ، وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلات، وَ إِلی مَصْرَعِک َ مُبادِرات،

پس چون بانوانِ حَرَم اسبِ تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند،و زینِ تورابراو واژگونه یافتند، ازپسِ پرده ها(یِ خیمه) خارج شدند،درحالیکه گیسوان برگونه هاپراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدندو نقاب ازچهره هاافکنده بودند، وبصدای بلندشیون میزدند، و ازاوجِ عزّت به حضیض ذلّت درافتاده بودند،وبه سویِ قتلگاه تو می شتافتند،

وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ،

درهمان حال شِمرِملعون برسینه مبارکت نشسته،

وَ مُولِغٌ سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ ،

وشمشیرخویش رابرگلـویت سیراب مینمود،

قابِضٌ عَلی شَیْبَتِکَ بِیَدِهِ ،

بادستی مَحاسنِ شریفت را درمُشت میفِشرد،

ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ ،

وبادست دیگر)باتیغِ آخته اش سراز بدنت جدامی کرد،)

قَدْ سَکَنَتْ حَوآسُّکَ ،

تمامِ اعضاوحواسّت ازحرکت ایستاد،

وَ خَفِیَتْ أنْفاسُکَ ،

نَفَسهایِ مبارکت درسینه پنهان شد ،

وَ رُفِـعَ عَلَى الْقَناةِ رَأسُکَ ،

وسرِمقدّست برنیزه بالارفت،

وَ سُبِىَ أهْلُکَ کَالْعَبیدِ ،

اهل وعیالت چون بردِگان به اسیری رفتند،

وَ صُفِّدُوا فِی الْحَدیدِ ، فَوْقَ أقْتابِ الْمَطِیّاتِ ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، یُساقُونَ فِی الْبَرارِی وَالْفَلَواتِ ، أیْدیهِمْ مَغلُولَةٌ إلَی الأعْناقِ ، یُطافُ بِهِمْ فِی الأسْواقِ ،

ودرغُل وزنجیرآهنین برفرازجهازِشتران دربندشدند، گرمای (آفتابِ) نیمروز چهره هاشان می سوزاند ، درصحراها وبیابانها کشیده میشدند، دستانشان به گردَنهازنجیرشده،درمیان بازارها گردانده میشدند،

امر به معروف و نهی ازمنکر

در فرهنگ عاشورا، حاکمیت یزیدی، بزرگترین منکر اجتماعی است و مبارزه برای حاکم ساختن حق و قطع سلطه ستم، معروفی عظیم است. لذا امر به معروف و نهی ازمنکر، از مهمترین فلسفه‌های حماسه خونین کربلاست.

حضرت سید الشهدا(ع) در وصیت‌نامه‌ای که به برادرش محمد حنفیه می‌سپارد، می‌فرماید: «اِنّی ما خَرَجتُ اَشراً و لا بَطراً و لا مُفسداً و لا ظالماً، اِنّما خرجتُ لِطلَبِ الاِصلاح فی اُمَّهِ جدّی، اُریدُ اَن آمُرَ بالمعروفِ و اَنهی عن المنکر و اُسیر

بسیرهِ جدّی و اَبی علیّ بن اَبیطالب»؛ من برای سرکشی و خوشگذرانی و ریاست طلبی و ظلم و فساد خروج نکرده‌ام؛ بلکه تنها به قصد إصلاح در امّت جدّم قیام نموده‌ام و می‌خواهم امر به نیکی و نهی از زشتی کنم و به روش جدّم و پدرم عمل خواهم کرد.

این کلمات به وضوح، نقش امر به معروف و نهی از منکر را در حرکت عاشورایی امام نشان می‌دهد.

در زیارتنامه آن حضرت هم این موضوع مطرح است: «أشهدُ اَنّک قد أقمتَ الصّلاۀ و آتیتَ الزّکاۀ و أمرتَ بالمعروفِ و نهَیتَ عنِ المنکر و جاهدت فی سبیل الله حتی أتاکَ الیقین»؛

این تعبیرات، نشان دهنده عمق این فریضه دینی است که در متن جهاد خونین جلوه‌گر می‌شود و دامنه امر به معروف و نهی از منکر، از واجبات و محرمات جزئی و فرعی و فردی، حتی به قیام برای اقامه قسط و سرنگونی حکومت باطل و تغییر نظام فاسد اجتماعی هم گسترش می‌یابد. سیّدالشهدا(ع) پس از امتناع از بیعت با یزید و برخوردهایی‌که با ولید و مروان داشت، کنار قبر پیامبر اکرم(ص) آمد و شب را آنجا به مناجات گذراند، در ضمن مناجاتش با خدا، عشق خود را به معروف بیان کرد و خواستار آنچه «خیر» است در این مسیر شد: «خدایا من معروف را دوست می‌دارم و منکر را زشت می‌شمارم. ای خدای

بزرگوار و صاحب کَرم! به حق این قبر و مدفون در آن از تو می‌خواهم راهی و سرنوشتی برایم برگزینی که رضای تو و پیامبرت در آن باشد».[1020]

-340

رضا و تسلیم

یکی از بالاترین مراحل عرفان و توحید، مرحله «رضا» است. «رضا»؛ هم نشان دهنده اوج محبّت و دلدادگی به خداوند است و هم نشانه کمال اخلاص و نداشتن هیچ انگیزه‌ای جز خواست و اراده الهی است.

اهل بیت(علیهم‌السلام) با پشتوانه «رضا» هر بلا و مصیبتی را صبورانه و عاشقانه در راه خدا تحمل می‌کردند و اگر چنین نبود، هرگز درخت دین، استوار و راست قامت باقی نمی‌ماند.

واقعه عظیم کربلا، نمونه کامل جلوه‌گری «رضا و تسلیم» است. امام حسین(ع) در مسیر کوفه پس از برخورد با فرزدق فرمود: «اگر قضای الهی بر چیزی نازل شود که می‌پسندیم، خدا را بر نعمتهایش سپاس می‌گوییم و اگر قضای الهی میان ما و امیدمان فاصله انداخت، باز هم از کسی که نیّتش حق و شیوه اش تقوا باشد، دور نیست (که آن را بپسندد)».

[1020] http://ahlolbait.blog.ir

همچنین یکی از کلمات و شعارهایی که حضرت سیدالشهدا(ع) در این سفر پر رنج، بر زبان مبارک جاری می‌فرمود، شعار «رِضَا اللهِ رِضانا أهل البَیت» بود، یعنی: «آنچه رضای خداوند باشد، رضای ما خاندان نیز خواهد بود».

آن حضرت در لحظات پایانی عمر شریفش در قتلگاه نیز رضایت و تسلیم کامل خویش را نسبت به مقدّرات الهی اعلام نمود و فرمود: «إلهی رضاً بِقضائکَ تَسلیماً لِأمرِکَ لا معبودَ سِواک یا غیاثَ المُستغیثینَ».

البته باید توجه داشت ادّعای صبر و رضا و تسلیم، بسیار ساده است و برخورداری از این صفات والا، جز در رویارویی با مصیبتها مشخص نمی شود و حضرت سیدالشّهدا و خاندان و اصحاب او در واقعه خونین کربلا، این صفات را در حدّ اعلای آن به نمایش گذاشتند.[۱۰۲۱]

-341

شفای سرطانی با اشگ بر علی اصغر ع

یکی از آقایان می گفت: یک روحانی منزل ما آمد گفت: بچه من سرطان گرفته دکتر ها جوابش کردند. التماس دعا کرد خواهش کرد. گفتم: من که کاری از دستم بر نمی آید. زیاد اسرار کرد. گفتم: فردا بیا ببینم چه کار می توانم برای

[1021] http://ahlolbait.blog.ir

شما بکنم. فردا آمد من نصف شب بلند شدم ایشان عادت دارد می رود زیر آسمان با خدا راز و نیاز میکند. گفت: خدایا می خواهم این بنده ات نا امید برنگردد. بچه اش دارد می میرد پرپر می شود برای آدم خیلی سخت است. گفت: وقتی التماس کردم برای خدا، به قلبم الهام شد یک روضه ای برای امام حسین (ع) لیه السلام بخوانم. اشک هایی که برای امام حسین(ع) می ریزی در یک استکان جمع کن به این بچه بده بخورد خوب می شود. گفت: روضه خواندم«السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»گریه ام گرفت چند قطره اشکم را در استکان ریختم کمی هم آب قاطیش کردم. فردا پدرش آمد به او دادم برد. بعد از چند روز آمد گفت: حاج آقا این چه بود؟ گفتم: چه طور؟ گفت: بچه را آزمایشگاه بردیم. گفتند: بچه ای را که مریض بود بیاورید این بچه را چرا آوردید. چه کردی؟ چه دادی من به این بچه دادم؟ گفتم: اشکهایی که برای مظلومیت ابا عبدالله علیه السلام ریختم، آتش جهنم را خاموش می کند. شب و روز کنار قبر میرزای قمی حاجت می گیرند قبرش در شیخان است ولی همین میزای قمی هر وقت گرفتار می شد توسل به علی اصغر ابا عبدالله می کرد. [۱۰۲۲]

-342

حجت الاسلام شیخ «محمدحسن انصاری» استاد حوزه علمیه و فرزند آیت الله شیخ «مرتضی انصاری» درباره جایگاه بالای حضرت رقیه دختر سه ساله امام

[1022] سخنرانی حجةالاسلام و المسلمین فرحزاد

حسین و ارادت و علاقه ویژه پدرش به آن بانوی بزرگوار اسلام اطلاعیه ای صادر کردند:

بسم الله الرحمن الرحیم

یکی از مهمترین اسباب موفقیت، توجه زیاد به خداوند متعال و اهتمام به زیارات و توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام مخصوصا وجود ذی جود و مسعود واسطه غیب و شهود حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

همین توسلات آدمی را در تحصیل علم و کسب اخلاص و تهذیب نفس و ترک گناهان ، فراوان یاری می دهد پس نباید از آن غافل بود.

والد معظم، فقیه راحل حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری - قدس سره - از زمره آن مردان الهی است که با تمام وجود به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می ورزید، ولایت و محبت آنها با جانش عجین شده بود و به فضل و کرمشان امید بسته بود.

حقیقت دین را جز با ولایت و محبت عترت آل رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی دانست.

و اما باب الحوائج بودن بانوی سه ساله، حضرت رقیه (سلام الله علیها) بنت الحسین (علیه السلام) گره گشای عجیبی است به ظاهر کوچک بود اما برای حاجت های بزرگ او را واسطه قرار می دهند و نتیجه می گیرند.

والد معظم رحمه الله علیه علاوه بر آنکه خود هنگام برخورد با مشکلی به این بانوی سه ساله متوسل می شد دیگران را هم به این امر توصیه می نمودند. و تذکر می فرمودند هنگامی که حضرت رقیه سلام الله علیها را واسطه برآورده شدن حاجت قرار می دهید - عدد 14 را در نظر بگیرید. مثلا بگویید چنانچه انشاءالله مشکلم برطرف شد چهارده صلوات بر محمد وآل محمد و یا 14000 هزار تومان و یا چهارده میلیون تومان و... به نیت آن بانوی مکرمه به فلان امر خیر اختصاص دهم. و براستی که ثمرات توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برکسی پوشیده نیست. امید آنکه خداوند متعال ما را در زمره شیعیان راستین آن بزرگواران قرار دهد. آمین یا رب العالمین

الاحقر محمد حسن انصاری - اهواز [1023]

-343

آقای سیدحمزه موسوی بودیم تعریف کردند: که یکی از بزرگان از شب اول قبر خیلی می ترسیدند یه شب در عالم خواب رسید به محضر ابی عبدالله و گفت: آقای یه عمره برات روضه می خوانم، برات روضه گرفتم، ولی از شب اول قبر می ترسم، امام حسین (علیه السّلام) فرمود: از کجای آن می ترسی؟ گفت از آن موقعی که دو تا ملک می آیند و سؤال و جواب می کنند و زبانم بند می آید،

[1023] http://mouood.org/home/item/7274

فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از نوکر من سؤال کند، سؤال و جواب آنها با ماست ....[۱۰۲۴]

344- مرحوم آیت الله تکابنی در مواعظ المتقین می نویسد:

سلمان فارسی تو کوچه ها و پس کوچه ها عبور می کرد، دید آقا امام حسین (علیه السّلام) در سن کودکی، گوشه ای دور از بچه های دیگر ایستاده اند و گریه می کنند.

سلمان جلو رفت، سؤال کرد یابن رسول الله ! جانم به فدای شما، آیا اتفاقی افتاده است، اینچنین گریه می کنید؟

ابی عبدا... جواب نداد، باز سلمان اصرار کرد، گفت آیا کسی شما را اذیت کرده، دائم سؤال می کرد. آخر پسر زهرا فرموده باشد: سلمان ! اگر بگویم طاقت شنیدنش را نداری، عرضه داشت یابن رسول ا... ! مگر نشنیدید پیغمبر فرمود: سلمان از ما است به من بگویید چی شده است؟

شروع کرد وقایع کربلا را تعریف کند. ای سلمان ! یک روز من بزرگ می شوم، گذر من به کربلا می خورد، خدا به من یک پسر می دهد، اسم او علی اکبر است، سلمان فرشته ها صف می بندند جمال این پسر را ببینند، اما همین پسر را تو کربلا جلوی من می کشند ... .

[1024] گلواژه های روضه

سلمان ! خدا یک پسر دیگر به من می دهد اسمش علی اصغر است. این پسر را با لب تشنه وقتی از لشگر برای او آب می خواهم او را روی دستم با تیر سه شعبه می کشند.

سلمان ! خدا به من یک برادر می دهد اسم او عباس (علیه السّلام) است کنار نهر آب او را با لب تشنه می کشند .... .

سلمان نگاه می کرد، دید گریه ی آقا شدیدتر شد، نفس بند آمد صدا زدند ای سلمان ! زینبم ...

اینقدر گفت ....

سلمان آخر کار سؤال کرد، آقا جان ! شما که همه کاره ی خلقت هستید اراده کنید همه چیز را عوض کنید.

آقا امام حسین (علیه السّلام) فرموده باشند: سلمان درست می گویی، ولی من دوست دارم فدایی دوستانم بشوم، دوستانم فردا دور هم جمع بشوند اسم من را بیاورند ... شفاعت دوستانم را فردا بکنم نگذارم در آتش جهنم بسوزند. سلمان ! نشونه ی دوستان من دو چیز است، یکی اشک چشمشون، یکی هم دلهای آنهاست که برای کربلا پر می زند، برای دیدن کربلا می میرند ...[۱۰۲۵]

[1025] گلواژه های روضه

چهار عضوسیدالشهداء ع از کار افتاد

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید: در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطر بی آبی از کار افتاده بود، که حتی شاید اگر آب هم می دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت.

اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین (علیه السّلام) بود، امام صادق (علیه السّلام) می فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می دید.

دومین عضو، لبهای آقا بود، می دونی چرا؟ حمیدبن مسلم می گه دیدم لب های حسین (ع) لیه السلام مانند دو چوپ خشک شده به هم می خورد، دیدم از لبهای حسین داره خون می آید.

سومین عضو زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خودِ او تشنه تر است.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لبهای حسین تکان می خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می کنه، دیدم می گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می

سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر داره بیرون می آید، گفت کجا می روی، گفتم می روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم ... .[۱۰۲۶]

346-

ذکر مصیبت

امام از بیرون خیمه ها صدا زد؛ زینب، رباب، ام کلثوم، سکینه،

«عَلَيْكُنَّ مِنِّی السَّلَام»

عزیزانم خداحافظ. همه از خیمه ها بیرون آمدند و متوجه شدند که دیگر وداع، وداع آخر است. هشتاد و چند زن و کودک در اطراف امام حسین (ع) لیه السلام حلقه زده اند و به هر بهانه ای شده می خواهند بیشتر با امام حسین صحبت کنند. امام فرمود: عزیزانم صبر کنید؛ بعد از این اسیر دشمن و نامحرم می شوید، همسفر دشمن می شوید ولی عزیز باقی می مانید. دوران بلای شما به زودی عبور می کند ولی خدا به شما عزت می دهد و دشمن ذلیل می گردد. سپس فرمود: مراقب باشید، این امتحان تمام می شود، مبادا حرفی بزنید که مزدتان پیش خدا کم شود. اهلبیت در صحنه های سنگین مصیبت به گونه ای استقامت کردند که دشمن را انگشت به دهان نمودند. سپس امام به خواهرش فرمود: خواهرم مرا

[1026] خصائص الحسینیه

کمک کن و زنان و کودکان را به خیمه ببر. امام به طرف میدان می رفت، ناگهان دید خواهر به دنبال او می دود. «محل المحلا یابن الزهرا» امام حسین توقف کرد. خواهرم کاری دارید؟ عرض کرد آری، مادرم به من فرموده تو به میدان می روی و کشته می شوی و خنجر به حنجره ی تو می گذارند. مادرم به من سفارش کرده قبل از اینکه به میدان بروی به جای او گلوی تو را ببوسم. امام حسین خواهر را آرام کرد. امام به طرف میدان رفت و با دشمن اتمام حجت نمود؛ فرمود: چرا خون مرا حلال میدانید؟ آیا حلال خدا را حرام کرده ام و یا حرام خدا را حلال کرده ام؟ آیا خونی از شما به ناحق ریخته ام؟ همه گفتند نه

«فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِی»

:یک نفر از لشکر دشمن جوابی داد که سیدالشهدا بلند بلند گریه نمود. گفت

«بغضاً لاَبیک»

:کینه ای از پدرت. حضرت فرمود

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّه

آیا کسی هست که از حرم پیامبر دفاع کند؟ باز هم جوابش ندادند. امام به اصحاب خود رو نمود: «فنادا یا مسلم بن عقیل، یا هانی ابن عروه و یا حبیب و یا ظهیر و یا بریر و یا مسلم ابن اوسجه مالی اونادی کم فلا تجیبون.» برخیزید، این

حرم رسول الله است که بی محافظ مانده است. سپس امام عازم میدان شد. هم از حرم دفاع می کرد و هم می جنگید. جنگ نمایانی کرد ولی لحظه ای «فوقوف لیستریح ساعتاً» درنگ نمود تا استراحت کند. از همه طرف به او هجوم آوردند. امام دیگر خسته و مجروح شده و تیر سه شعبه رگ قلبش را پاره کرده است؛ دیگر امام توان جنگیدن ندارد، در این هنگام کاری کردند که امام حسین از اسب به روی زمین افتاد.

نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت

نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

امام دیگر توانی ندارد و می خواهد به طرف راست بدن آرام بگیرد، اما زخم های بدنش مانع است و طرف چپ بدن نیز همین گونه است. دیدند امام خاک های گرم کربلا را جمع نموده و مانند کسی که پیشانی را روی مهر می گذارد صورت

را روی خاک های گرم کربلا گذاشته است؛ تشنگی بین او و آسمان حائل شده است-

«یَحُولَ الْعَطَشُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ السَّمَاءِ کَالدُّخَان»

با هر نفس خون از زره بیرون می ریزد و درعین حال زبانش به ذکر خدا مشغول است. ناگهان امام احساس کرد که سینه ی مطهرش سنگین شده است. از یک طرف دشمن به قتلگاه هجوم آورده و از طرفی زینب به بالای بلندی آمده و صدا می زند وا محمدا وا علیا وا حسینا. امام حسین اشاره کرد خواهرم برگرد و اهل حرم را به خیمه برگردان. زینب نمی تواند از امام حسین دل بکند و امام حسین را بین دشمن تنها بگذارد، ولی باید اطاعت کند. رو به قتلگاه عقب عقب به طرف خیمه ها می رفت. ناگهان صدای تکبیر دشمن به گوش رسید، زمین می لرزد، آسمان تیره و تار شده است. زینب نزد امام سجاد آمد و گفت: پسر برادرم چه اتفاقی افتاده است؟ فرمود: عمه جان بیرون خیمه را نگاه کن، زینب نگاه کرد و دید سر مطهر برادر بر بالای نیزه است.

سری به نیزه بلند است در برابر زینب

خدا کند که نباشد سر برادر زینب

347- سیره علماء در عزاداری حسینی

میرزا محمد تنکابنی (مؤلف قصص العلماء)

او خود گفت که در ایام عاشورا به قرائت کتابهای مقتل مشغول بودم .

شبی از شبها در این فکر بودم که چگونه می‌شود اصحاب امام حسین علیه‌السلام هر یک که به میدان میرفتند عده زیادی از دشمن را می‌کشتند با این که لشکر دشمن شجاع وعجیب بود . چرا در مقابل اصحاب امام حسین علیه‌السلام شجاعتی نشان نمی‌دادند . شب در خواب دیدم که حادثه کربلا ذ روی داده ومن جزو سربازان امام حسین علیه‌السلام بودم . ناگاه شخصی نزدم آمد و گفت نوبت جهاد توست . من گفتم من که اسلحه ندارم؟ او چاقویی که که از تیغه آن چزی باقی نمانده بود

گفت این سلاح توست .

گفتم لشکر دشمن کجا هستند؟ او دست مرا گرفت تا به دیواری رسیدیم . دیدم که مورچه‌های بسیاری روی هم سوار وبر روی آن دیوار راه می‌رفتند . آن مرد گفت : این مردان لشکر دشمن می‌باشند . من چند خطی کشیدم ودر هر خط کشیدن مورچه گانه زیادی فرو می‌ریختند . در این موقع از خواب بیدار شدم[۱۰۲۷].

[1027] قصص العلماء

فرزند شیخ عباس قمی می گوید:وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحدین امام علی علیه‌السلام از دنیا رفت همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپردیم . و به منزل برگشتیم ، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت پس از آن برای استراحت به بستر رفته و لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب ، پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم . من گفتم در چه حالی هستی؟ فرمود : از لحظه‌ای که وارد برزخ شدم تا الان سه بار محضر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شده و مهمان آن جناب بودم.[۱۰۲۸]

یکی از ویژگیهای آیت اللّه شیخ عبدالکریم حائری ، توسل شدید به امام حسین علیه‌السلام بود . علاوه بر روضه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند هر روز قبل از شروع درس ، بطور مختصر ، ذکر توسلی به امام حسین علیه‌السلام توسط یکی از شاگردان انجام می‌گرفت .

یکی از یاران خاص ایشان ، علت این مسأله را سئوال می‌کند . ایشان در پاسخ می‌فرماید : من ، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین علیه‌السلام هستم . هنگامی که در عراق بودم . در عالم خواب بمن گفته شد : سه روز دیگر از عمرت ، بیشتر باقی نیست! با معیارهای فقهی گفتم : خواب حجیّت ندارد . روز سوم که پنج شنبه بود و با برخی از شاگردان برای تفریح به کنار دجله رفته

[1028] پای درس علماء

بودیم . پس از نماز ظهر و صرف نهار ، ناگهان تب شدیدی بر من عارض شد . متوجه آن خواب شدم . گفتم ، مرا به منزل ببرید هر لحظه بر تب افزون می‌شد . یکدفعه متوجه شدم دونفر برای قبض روح روحم آمده‌اند . در همان حال ، متوسل شدم به آقا ابا عبداللّه الحسین علیه‌السلام عرضه داشتم : یابن رسول اللّه! من از مرگ هراسی ندارم ، ولی کاری برای آخرتم انجام نداده‌ام . خواهش می‌کنم ، به من فرصتی بدهید ، تا خدمتی برای‌دینم انجام دهم . ناگاه شخص سومی آمد و به آن دو گفت : ایشان را آقا اباعبداللّه شفاعت کرده ، شما برگردید . من دیدم ، آن سه با هم به طرف آسمان حرکت کردند ، حالم خوب شد و تا به الان به برکت آن شفاعت زنده‌ام . [۱۰۲۹]

در قصص العلماء درباره حالات وحید بهبهانی می‌نویسد که : معروف است که آقا ، زمانی که به حرم سیدالشهداء برای زیارت مشرف شدند معمولاً تشرفشان بدین صورت بود . اول آستان کفش‌کن آن جناب را می‌بوسید و روی مبارک و محاسن مبارک بدان می‌مالید . پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب به اندرون حرم مشرف می‌شد ، و زیارت می‌کرد و در مصیبت حضرت امام حسین‌ع کمال احترام را مراعات می‌فرمود در آن دفعه که صورت بر آستان حسین

[1029] پای درس علماء

علیه‌السلام سائید و خود را در برابر آن کوه جلال و وقار ، پر کاهی دید ، زبان دلش به مضمون این دو بیت گویا شد :

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل | **مملوک آن جنابم مسکین این درم**

گر بر کَنم دل از تو و بردارم از تو مِهر | **آن مِهر بر که افکنم ، آن دل کجا برم**

آیت اللّه اراکی در مورد مرحوم سید نورالدین اراکی می‌فرماید : من به چشم خودم دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول طلوع آفتاب شروع می‌شد و تا ظهر ادامه داشت و منبریها پی در پی می‌آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می‌شدند ، ایشان از اول چندین دستمال جلو خودش می‌گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می‌کرده از اول روضه گریه می‌کرد تا آخر ، من نمی‌دانم چه گریه‌ای بود که تمامی نداشت! روز عاشورا که می‌شد معرکه بود ، بکّاء (بسیار گریه کننده) بود به تمام معنا![۱۰۳۰]

از حجۀ الاسلام سید حسن مؤمن زاده نقل شده که گفت : من در مشهد مدرسه ملی داشتم . در دوران تحصیلات ابتدائی ، مرحوم کافی از شاگردان مدرسه من

[1030]سیمای فرزانگان

بود . وقتی که زنگ تفریح زده می‌شد ، او همراه بچه‌ها سراغ بازی نمی‌رفت و می‌آمد ، دو ریال به من می‌داد و می‌گفت : برایم روضه امام حسین علیه‌السلام بخوان . من روضه می‌خواندم و مرحوم کافی زار زار گریه می‌کرد(شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر .) .

اقا بزرگ تهرانی

ایشان هر شب جمعه در منزل روضه داشتند و اطعام می‌کردند و اگر هم روضه خوان تصادفا نمی‌آمد ، خود ایشان از روی کتاب چند جمله روضه می‌خواندند .

آیۀ اللّه میرمحمدعلی صدرایی اشکوری

آقای فلسفی واعظ شهیر ایران قدس سره می گوید: »سالی مرحوم صدرایی واعظ به علّت عارضه قلبی در بیمارستان آبان تهران بستری بود، من به عیادت ایشان رفته، ضمن گفتگو با ایشان پرسیدم: حالتان چطور است؟ او جواب داد: عطیه آقا سید الشهداء ما را اداره می کند. گفتم: ما همه از آقا امام حسین علیه السلام برخورداریم. او در پاسخ گفت: اما ما یک حساب دیگری داریم. کنجکاو شدم و از ایشان خواستم تا این راز را فاش کند. صدرایی گفت: یک قطعه باغ چای دارم که هدیه سالار شهیدان، حضرت اباعبداللّه است و در دوران کهولت مرا اداره می کند. بنده پرسیدم: از کجا می گویید عطیه سید الشهدا است؟

او خاطر نشان ساخت: این باغ را برای معامله، قولنامه کرده بودم و دو روز پس از آن به دیدن عارف نامدار آیهٔ اللّه شیخ محمد کوهستانی قدس سر (1392 ق.) رفتم. وقتی که مرا دید، فرمود: چرا عطیه ملوکانه را می فروشی! عرض کردم: با شاه کاری ندارم. فرمود: منظورم این نیست، آقا سید شهیدان را می گویم. اینها (شاه) این الفاظ را دزدیده اند. یادت هست جوان بودی، رفتی حرم امام حسین علیه السلام بالا سر آقا، سرت رابه شبکه ضریح نزدیک کردی و گفتی: آقا جان، من از تو یک لطفی می خواهم که دوران پیری و از کار افتادگی سر سفره شما اداره شوم.

این باغ چای اجابت آن دعا است، چرا قصد فروش آن را داشتی؟ من دست آقا را بوسیدم، از پله ها پایین آمدم و سریع به رشت بازگشتم و قولنامه را پاره کردم و تا الان زندگی من از این باغ اداره می شود.»[۱۰۳۱]

عنایت امام حسین علیه السلام

شهید محراب حضرت آیهٔ الله سید عبد الحسین دستغیب قدس سره در کتاب داستانهای شگفت خود، داستان عجیبی از شیخ غلامرضا طبسی نقل فرموده است که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

[1031] گلشن ابرار، ج 3، ص 401

«زاهد عابد و واعظ متعظ مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی که تقریباً 35 سال قبل (از تاریخ تدوین کتاب)به شیراز تشریف آورده ،بودند و چند ماهی در مدرسۀ آقا بابا خان توقف داشتند و بنده هم به فیض ملاقاتشان رسیدم، فرمود: با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت به ایران، شب آخر که در سحر آن باید حرکت می کردیم، متذکر شدم که در این سفر مشاهده

مشرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم، جز مسجد براثا و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم. به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم! گفتند: مجال نیست و خلاصه نیامدند.

خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم. دیدم در بسته است و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته‌اند و کسی هم نیست. حیران شدم که چه کنم! این همه راه به امیدی آمدم. به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می توانم از دیوار بالا بروم. بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته، داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم، به خیال اینکه درِ مسجد را از داخل بسته‌اند و باز کردنش آسان است. در داخل مسجد هم کسی نبود. پس از فراغت، آمدم در را باز کنم، دیدم قفل محکمی بر در زده‌اند و به وسیله نردبان یا چیز دیگر رفته‌اند.

حیران شدم که چه کنم! دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی‌شد از آن بالا رفت. با خود گفتم: عمری است دم از حسین علیه السلام می زنم و امیدوارم

که به برکت آن حضرت درِ بهشت به رویم باز شود؛ با اینکه درب بهشت یقیناً مهم‌تر است و باز شدن این در هم به برکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام سهل است. پس با یقین تا دست به قفل گذاشتم و گفتم: یا حسین! و آن را کشیدم، فوراً باز گردید. در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را به جا آوردم و به قافله هم رسیدم.) [۱۰۳۲]

شیخ جعفرشوشتری

آن عالم ربانی خود نقل کرده است:

«زمانی که از تحصیلات علمی خویش در حوزه نجف فارغ شدم و به وطن خود شوشتر باز گشتم، با تمام وجود دریافتم که باید در هر چه بیشتر و بهتر آشنا ساختن مردم با معارف قرآن و اسلام بکوشم. به همین جهت، در گام نخست تصمیم گرفتم که روزهای جمعه را منبر بروم و پس از آن با فرا رسیدن ماه رمضان، به خاطر انجام این مسئولیت به منبر خویش ادامه دادم.

امّا شیوه کار این گونه بود که تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را وعظ و ارشاد می کردم و در آخرین بخش منبر هم به بیان مشهور و معروف که هر غذایی نیاز به نمک دارد و نمک مجلس وعظ و ارشاد نیز روضه و

[1032] داستانهای شگفت ، ص 31

یادآوری و بازگویی مصائب جانسوز عاشورا و حسین علیه السلام است، به ناچار از کتاب روضۀ الشهداء مقداری مرثیه می خواندم.

ماه محرم را نیز که در پیش بود، به همین صورت گذراندم؛ اما به هیچ عنوان توانایی جدایی از کتاب و منبر رفتن بدون کتاب را نداشتم و مردم نیز بدین صورت بهره کافی نمی بردند؛ اما به هر حال، حدود یک سال بدین صورت گذشت.

سال بعد با فرا رسیدن محرم با خود زمزمه کردم که تا چه زمانی باید کتاب در دست گیرم و از روی کتاب، مجلس و منبر را اداره کنم! و تا کی نتوانم از حفظ منبر بروم! باید چاره ای بیندیشم و خویشتن را از این وضعیت ناگوار نجات بخشم؛ اما هر چه در این مورد اندیشیدم، راه به جایی نبردم و بر اثر فکر زیاد، خستگی سراسر وجودم را فرا گرفت و از شدت نگرانی به خواب خوشی فرو رفتم.

در عالم روءیا دیدم که در سرزمین کربلا هستم، آن هم درست به هنگامی که کاروان حسین علیه السلام در آنجا فرود آمده است.

به همه جا نگریستم، چشمم به خیمه ای بر افراشته افتاد. دریافتم که سپاه دشمن در صفهائی فشرده بر گرد خیمه حسین علیه السلام گرد آمده اند، گام به پیش نهادم.

دیدم خود حسین علیه السلام در درون آن خیمه نشسته است، وارد شدم. سلام گرمی نثار آن سیمای نور افشان کردم که حضرت مرا در نزدیکی خویش جای داد و به حبیب بن مظاهر فرمود:

«حبیب! شیخ جعفر، میهمان ماست، باید از میهمان پذیرایی کرد. درست است که آب در خیمه نیست، امّا آرد و روغن موجود است، به پاخیز و برای میهمان غذایی آماده ساز!»حبیب بن مظاهر به دستور حسین علیه السلام برخاست و پس از لحظاتی چند به خیمه وارد شد و غذایی پیش روی من نهاد. فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف غذا بود.

چند قاشقی از آن غذای بهشتی صفت، خورده بودم که از خواب بیدار شدم و دریافتم که از برکت زیارت آن حضرت و عنایت او، نکات و لطائف و کنایات و ظرافتهایی از آثار خاندان وحی و رسالت بر من الهام شده است که تا آن ساعت، بر کسی الهام نگشته و فهم کسی بر آنها از من پیشی نگرفته بود.» [۱۰۳۳]

حجهٔ الاسلام محمدجوادقهرمانی

یاری خداوند

[1033] ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیهٔ، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را به شهر شرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند.

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزنند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءاللّه کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتّی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از دست من می گرفت و به اسلام، روحانیت، ایران، امام و... ناسزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتا تحمّل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان که حدودا پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

امّا این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و ناسزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد!

بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم.

بعد ازظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگزارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتا شکسته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار زشتش دست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. باشد که خداوند متعال دعای مضطرین را مستجاب گرداند!

البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. امّا من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجابت دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند.

بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقصد ایران ترک کنم ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعدازظهر عاشورا میهمانی مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصّلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به خاطر روز عاشورا ابا می کنند و او اصرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.

آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید![۱۰۳۴]

حضرت آیةُ الله العظمی حاج شیخ محمدتقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیةُ الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

«یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناک و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند . او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین » شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله » را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود .

او و منبرهایش مورد توجه خاص و عنایت ویژه حضرت ولی عصرعلیه السلام بوده است . سالی مردم خطه خراسان این مرد الهی را دعوت کردند، او در شهرهای مختلف خراسان منبرهای آتشین و با حالی تحویل داد؛ از مشهد مقدس گرفته تا سبزوار و نیشابور و کاشمر و تربت حیدریه منبرهای فراوانی رفت و آوازه روضه هایش به گوش مردم تربت جام رسید . نظام رحمه الله به قصد تبلیغ در تربت جام عازم آن شهر گردید، یکی دو ساعت از شب گذشته در ورودی

[1034]مجله مبلغان

شهر پیاده شد، بعضی از اشرار به طمع ربودن چمدان شیخ، با زبانی چرب و نرم بعد از طی مسافتی او را وارد منزلی کرده و از او درباره منابر شهرهای یاد شده استفسار کردند . مرحوم نظام از ماهیت این افراد آگاهی نداشت و در مورد اینکه آنها چه کسانی هستند و چه سابقه آشنائی با او داشته و چگونه از منبر رفتن او در شهرها مطلع هستند غفلت داشت . از او پذیرائی مفصلی شد و او که پیرمردی بود با گذشتن نیمی از شب کاملا خسته شده و برای استراحت راهی رختخواب شد . میزبانان به ظاهر برای او رختخواب پهن می کردند تا او استراحت کند و آنان ورود نظام را به اهالی خبر دهند . آنان نظام را در اطاق تنها گذاشته و رفتند، او بر اثر شدت خستگی و کوفتگی راه، وارد رختخواب گردید تا استراحت نماید اما ناگهان توهمات و خیالات او را فرا گرفت و مانند کسی که احساس شری کند خواب از چشمانش پرید، از رختخواب بلند شد و آهسته به پشت در آمد . از اطاق مجاور صدای ضعیفی شنید که افراد میزبان (اشرار) به همدیگر می گفتند: «خوب شکاری نصیبمان شده، بیچاره شیخ با پای خودش به مهلکه افتاده است.» آنها مشغول تیز کردن کاردی بودند که نظام صدای تیز کردن آن را نیز شنید . حالا دیگر نظام یقین دارد که کارش ساخته است، او در میان رختخواب به حضرت سید الشهداء متوسل می شود و می گوید:

«آقا جان تو می دانی که نظام یک عمر است نوکری تو را کرده و حالا یک لحظه توقع آقایی تو را دارد تا نوکرت از بین نرود.»

بعد از این توسل، در آن شرایط بحرانی ناگهان زلزله ای عجیب رخ می دهد و اطاق و سقف شروع به لرزیدن می کند، نظام فورا بیرون آمده و با دیدن منظره هولناک خراب شدن خانه ها و شنیدن صدای مهیب آن از هوش می رود . او زمانی به هوش می آید که آفتاب همه جا را روشن نموده است . وقتی چشم می گشاید در اطراف خود چیزی جز تل خاک و ویرانی نمی بیند و مشاهده می کند که میزبانان خائن او در زیر خروارها خاک مدفون شده اند . او از رفتن به شهر منصرف شده و به طرف تربت حیدریه حرکت می کند، پس از طی مسافتی بر اثر شدت گرما و تشنگی و گرسنگی و در حالی که هیچ رمقی نداشت به زمین می افتد به حدی که قدرت برخاستن ندارد، ناگهان صدای پای اسبی به گوشش می رسد، شخصی از اسب پیاده شده و می گوید: «نظام تو هستی!؟» صاحب اسب مقداری آب گوارا به او می دهد و او را سوار بر اسب می کند و با خود می برد . بعد از طی مسافتی کوتاه، نظام را در شهر نیشابور و دم در منزل حاکم نیشابور پیاده می کند و نامه ای بدست او می دهد تا به حاکم تحویل دهد . وقتی حاکم نامه را مشاهده می کند، می گوید: نظام تو هستی؟ با چه وسیله ای آمدی و لباسهایت کجاست؟ نظام برمی گردد ولی اثری از اسب سوار نمی بیند . حاکم که نظام را قبلا با عمامه و قبا و عبا دیده بود، در مورد اینکه این فرد همان نظام باشد تردید می کند چون نظام در این ساعت آن لباسها را ندارد، ولی پس از اطمینان دستور می دهد برای نظام لباس روحانیت تهیه کنند . نظام به منبر می رود و جریان عنایت امام حسین علیه السلام را تعریف می کند .

بیان این واقعه انقلابی در مردم به وجود می آورد و موجب بی هوشی حاکم و شماری از موءمنین می شود . بعد از آن جریان نظام مورد عنایت ویژه حاکم نیشابور قرار می گیرد . وقتی از حاکم درباره محتوای نامه سوءال می کنند، می گوید: نامه با خط سبز نوشته شده و حاوی پیام ثامن الحجج علیه السلام است و به من دستور داده که از نظام دلجویی و تفقد کنم.»

مورخ مخلص محمد شریف رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال 1359 قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیۀ الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و با ضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیۀ الله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد . هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده اند.» [۱۰۳۵]

حاج شیخ حسین انصاریان واعظ شهیر تهران فرمودند: نظام رشتی رحمه الله در میان مبلغان یک مبلغ نمونه و در میان نوکران یک نوکر واقعی و با اخلاص بود که قطعا نظیر نداشته است . او در تهران، خیابان ری کوچه دادار منزل استیجاری داشت، . . . روزی صاحب خانه او مرا دعوت کرد و به منزلش برد و گفت: «این اطاقی است که نظام در آن زندگی می کرده است و در آن گوشه اطاق نیز جان

[1035] اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف رازی، ص 285

داده است . من در آخرین لحظات مرگش بودم . ساعت ده صبح دخترش را صدا زد و گفت: آفتابه و لگن بیاور که می خواهم وضو بسازم، دخترش گفت: آقا جان الآن که موقع نماز نیست . فرمود: می دانم ولی وقت ملاقات با خداست . وضو گرفت، روی تخت خوابیده بود اما چشمان او به درب اطاق دوخته بود و مرتب چیزی را زمزمه می کرد و انتظار کسی را می کشید . یک دفعه گفت: «حسین جان خوش آمدی.» به دخترش گفت او را بلند کند، وقتی او را بلند کردیم، به صورت ایستاده بلند شد و در حالی که تبسم بر لب داشت و شادمانی در چهره اش نمایان بود دست راست خود را به زحمت به روی سینه اش گذاشت و جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله » را بر زبان جاری ساخت و افتاد و روحش به ارواح طیبه انبیا و اولیای الهی ملحق شد . »[۱۰۳۶]

شیخ ابراهیم گفت : یک شب خواب دیدم ، منبری‌ها جمع شده‌اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه‌السلام و جرأت نمی‌کنند : دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت . منبری‌ها نیازهایشان را مطرح کردند ، تا شیخ به امام بگوید ، یکی گفت به آقا بگو : دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید ، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت : به آقا بگو : من برای شما روضه می‌خوانم ، ولی مردم چون صدایم خوب نیست می‌خندند . به حضرت بگو : دعا بکنند که صدایم خوب شود . دیگری گفت : من قرض دارم . به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضهایم را بپردازم

[1036] پای درس علماء

. شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه‌ای برگشت . شیخ گفت : امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، مسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می‌خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می‌خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم‌السلام علم را پاک و با اخلاص می‌خواهند[۱۰۳۷].

حضرت امام را کسی ندیده است که ذکر مصیبت امام حسین علیه‌السلام و یا حضرت زهرا علیهاالسلام و دیگر ائمه معصومین علیهم‌السلام را بشنود و گریه نکند . یکروز به مناسبت یکی از وفیات ائمه علیهم‌السلام چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل به اطاق امام رفتیم . همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند . بعد از شروع ، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند . در اثنای دعای توسل یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری خواند . با آنکه ذاکر ، روضه خوان ماهری نبود و با حضور امام دست پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود همینکه شروع به روضه کرد با آنکه

[1037] مردان علم در میدان عمل

مطلب حساسی را بیان نکرده بود ، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می‌خورد.[۱۰۳۸]

شهید سید مصطفی خمینی به تهجّد و سرخیزی ، زیارت ، عبادت ، پیاده رفتن به کربلا و ادعیه سخت اهتمام داشت . در تمام مدتی که در نجف اشرف می‌زیست ، در ایام زیارتی مانند عاشورا ، اربعین ، 13 رجب ، نیمه شعبان ، ماه ذیحجه و . . . پیوسته پیاده به کربلا می‌رفت و با آنکه پیمودن بیش از صد کیلومتر راه نجف و کربلا ، بطور پیاده ، دشواریهائی برای او بوجود می‌آورد و گاهی پای او آماس می‌کرد ، این برنامه را ترک نمی‌فرمود . در دهه آخر ماه رمضان در مسجد کوفه به اعتکاف می‌نشستند و زیارت عاشورا را زیاد می‌خواند . گفته شد که در شب شهادت خویش ، سرگرم خواندن زیارت عاشورا بوده که به شهادت رسیده است[۱۰۳۹]

ایه الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی

علاقه ایشان به آستان مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام به حدی بود که عصر عاشورا بستگان را پیرامون خویش جمع می‌کردند و شخصاً روضه می‌خواندند ، و این سیره ایشان تا آخر عمر شریفشان ترک نشد و تا محرم سال 1414 ه.ق این عمل را انجام می‌دادند . و خودشان در این باره می‌فرمودند :

[1038] پابه پای آفتاب : ج2 ، ص322

[1039] پای درس علماء

می‌خواهم نامم در زمره روضه خوانهای سیدالشهداء علیه‌السلام ثبت شود .[۱۰۴۰]

348–

مرحوم شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت مسجد گوهرشاد بودند ایشان مریض و مشرف به مرگ شدند. جمعی از اقوام و دوستان و آشنایان برای تشییع جنازه ایشان آمدند.

ناگهان می بینند که ایشان حرکت کرده و چشم ها را باز می کند و با صدای ضعیف همه را فرا می خواند و می گوید می خواهم برایتان روضه بخوانم همه تعجب کردند چون ایشان منبریِ روضه خوان نبودند.

فرمودند همین الان صحرای محشر را دیدم و هاتفی با صدای بلند اعلام کردند که حاج رمضان علی قوچانی اهل بهشت است، به سوی بهشت برود، من دیدم دری به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند. گفتند صف علما می باشد و در اواخر صف بودم دیدم تا نوبت به من برسد، هلاک می شوم، به عقب نگاه کردم دیدم درِ دیگر به سوی بهشت باز است، ولی این در خلوت است به خود گفتم من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم، سپس سوی آن در رفتم دیدم دربان جلوی من را گرفت و گفت

[1040] پای درس علماء

نمی شود این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های امام حسین (علیه السّلام) است. تو که روضه خوان نیستی،

متحیر بودم دیدم حاجی میرزا عربی خوان معروف به ناظم سوار بر اسب از بهشت بیرون آمد جلوی در سلام کردم و گفتم مرا کمک کن و به بهشت ببر گفت نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان های حسین است اصرار کردم گفت یک راه دارد، تو روضه بخوانی و من مستمع شوم شاید بتوانم به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم، پس برای شما هم روضه می خوانم چند کلمه ای روضه خواند و از دنیا رفت.[۱۰۴۱]

-349

از مرحوم آیت الله العظمی بهجت نقل شده است که فرمودند:

مرحوم علامه دربندی در حرم کربلا، خطاب به امام حسین (علیه السّلام) عرض کرد: به حق مادرت زهرا (سلام الله علیها)، شمر را شفاعت مکن !

از ایشان پرسیدند: مگر حضرت از شمر هم شفاعت می کند؟

جواب داد: امکان دارد، زیرا این ها مظهر رحمت پروردگارند.[۱۰۴۲]

[1041] گنجینه دانشمندان ج 9 ص 263 / معجزات و کرامات امام حسین (علیه السّلام) ص 309

[1042] آیه ی حقیقت، ص 505، در محضر آیت الله العظمی بهجت، ج 1، ص 128

-350

بر این خاک امام زمان (عج) سه تا سلام در زیارت ناحیه می دهد:

السلام علی ساکن تربت الزاکیه

السلام علی من جعل شفاء فی تربته

السلام علی خدا التریب و شیب الخضیب

می گفت کربلا بودم یه پیرمرد 70 ساله خیابون پشت قبله، تو کوچه پس کوچه ها مهر فروشی داشت، دیدم اهل دله، رفتم دیدنش، یه سؤال ازش کردم، گفتم این همه ساله دارند تربت کربلا درست می کنند مگه این خاک چقدر است، چرا تمام نمی شود، پیرمرد گفت: من بچه ی کربلام، 70 ساله دارم تو کربلا زندگی می کنم، هر سال سه بار این شهر گرد و غبار عجیبی می آد، یکی دو روز اینقدر زیاد است که همه جا رو خاک می گیره، عبارت او این طور بود سالی سه بار خدا خاک کربلا را از آسمون می فرسته ... .[۱۰۴۳]

[1043] گلواژه های روضه

اولین بار است که آقا ابی عبدالله روزه گرفته، فاطمه (سلام الله علیها) فرستاد دنبال آقا رسول الله (ص) بابا جان ! یا رسول الله اولین بار است حسین (علیه السّلام) روزه گرفته، افطار قدم رنجه کنید، خدمت شما باشیم، همه کنار سفره ی افطار حسین جمعند، وقت افطار که شد، آب مقابل حسین (علیه السّلام) گذاشتند، وقتی خواست افطار کند یک نگاه به صورت جدش رسول الله (ص) کرد، یا جدّاه، به من چه می دهی افطار کنم؟

یک نگاه به صورت قشنگ حسین (علیه السّلام) کرد، فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند، امیرالمؤمنین (علیه السّلام) فرمود: حسین جان افطار کن، بابا جان به من چه می دهی افطار کنم؟ امیرالمؤمنین فرمود: نصف عبادت های من برای آن هایی که تو را دوست دارند.

(فردای قیامت یک وقت به پرونده ی اعمالت نگاه می کنی عبادت های علی را می بینی)

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: پسرم افطار کن، مادر به من چه می دهی افطار کنم؟ نصف عبادت های من برای آن هایی که برای تو گریه می کنند (ثواب یکی از آن نمازهای شب نشسته حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای همه ما بس است، ثواب یکی از آن تازیانه هایی که در راه ولایت خورد برای مغفرت ما در روز قیامت بس است)

امام حسن (علیه السّلام) فرمود: داداش افطار کن، برادر جان شما به من چه می دهی؟ فرمود: فردای قیامت خودم بر در بهشت می ایستم و یک یک محبّانت را وارد بهشت می کنم، وقتی همه ی آنها وارد بهشت شدند، بعد خودم وارد می شوم.[۱۰۴۴]

-352

:« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟

عالم بزرگوار«شیخ کاظم سبتی» می گفت : یکی از علمای بزرگ و معروف، نزد من آمد و فرمود: من از طرف «آقا حضرت عباس(ع)» برای شما پیغامی آورده ام. گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم. فرمود : من در عالم رؤیا به محضر مقدس و با سعادت «حضرت ابوالفضل(ع)» مشرف شدم، حضرت به من فرمود :« به شیخ کاظم سبتی» بگو: چرا این مصیبت را نمی خوانی؟ از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، و آن این است که «هر وقت سواری از پشتِ اسب به زمین می افتد، در وقت افتادن، دست های خود را سپر قرار می‌دهد ودست هایش را اول به زمین می رساند تا وقت افتادن، دست حایل شود وسوارکار با صورت به زمین نیفتد. چه حالی خواهد داشت آن کسی که سینه اش مورد هدف تیرها قرار گرفته باشد و دست هایش را هم بریده و با گرز آهنین

[1044] کبریت احمر مرحوم بیرجندی

برسرش زده باشند وامیدش نیز از رساندن آب به خیام حرم قطع شده باشد و با صورت به زمین افتد».[۱۰۴۵]

دادی دو دست و دست دوعالم به سوی توست ساقی تویی و باده ی ما ازسبوی توست

ای ماه هاشمی لقب و پورِ بو تراب داروی درد ما به خدا خاک کوی توست

ای یادگار و زاده ی مشکل گشا علی(ع) هردل شکسته در طلب و جست وجوی توست

باب حوایج همه ی خلق عالمی درجمع عاشقان همه جا گفت و گوی توست

353– محبت به حضرت ابوالفضل(ع)

در ایام بیماری «علامه ی امینی(ع)» – صاحب کتاب شریف الغدیر– فردی برای عیادت به منزل موقت ایشان در تهران رفت. علامه، سخت بیمار و به پشت خوابیده بود. آن فرد درضمن حرف هایش گفت: آقا! مثلاً اگر انسان به «حضرت

[1045] به نقل از کرامات العباسیة.

عباس(ع)»، علاقه و محبت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه می خورد؟!

«علامه ی امینی» متغیر شده و با آن حالت نقاهت، نشست و فرمود :« به حضرت ابوالفضل(ع) که سهل است، اگر به بند کفش من- که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل(ع) هستم، از این جهت نوکرم- علاقه نداشته باشد ، والله به رو در آتش خواهد افتاد».[۱۰۴۶]

-354

یک سال اربعین با دوستان از نجف پیاده به کربلا آمدیم. به حرم آقا سیداشهداء (ع) که رسیدیم،دیدم یک پیرزن عرب دارد ناله می کند. گوش دادم ببینم چه می گوید؟ دیدم این پیرزن می گوید: امام حسین (ع) من بچه هایم را رها کرده ام و اینجا آمده ام؛ شوهرم را هم رها کرده ام آمده ام؛خانه و زندگی و گوسفندهایم را هم گذاشته ام و آمده ام سال اولی هم نیست که می آیم بلکه هر سال دارم می آیم. می دانی چرا می آیم. حسین جان! من این همه می آیم تا تو هم لحظه مرگ بیایی.

امام حسین! این مردم هم صبح جمعه می گویند: این همه می آییم که تو هم بیایی. حسین! حسین!حسین جان! این همه می آیم که تو هم بیایی.

[1046] معادشناسی، ج۷،ص۸۳.

خدا نظام رشتی را بیامرزد. از منبریهای آقا شناس و ارباب شناس بود،مولا شناس بود. نوکر سید الشهدا(ع) بود. گفتند: نظام رشتی وقت مردنش از بستر احتضار بلند شد و نشست. طبع شعری هم داشت. یک وقت دیدند خطاب به ابی عبدالله(ع) کرد:

به هنگام پیری مرانم زپیش   که صرف تو کردم جوانی خویش

حسین جان! وقتی جوان بودم در خانه ات بودم. حسین! حالا که پیر شده ام می خواهی بیرونم کنی؟ حسین!حسین! این موی سر و صورت را در خانه ات سفید کرده ام. حسین! یک عمری گفتم: حسین! حالا کجا بروم؟

به هنگام پیری مرانم زپیش   که صرف تو کردم جوانی خویش[۱۰۴۷]

355–

نقل می کنند : در کشور بحرین ، زنی تنها یک فرزند داشت ، نامش محمد بود . تمام امید مادر بود . خیلی به این پسر علاقه مند بود ، اتفاقاً پسر از دنیا رفت ، مادر داغ دیده روزها می آمد کنار قبرش ، گریه و ناله می کرد .

[1047] گلواژه روضه

اما یک روز هنگام رفتن به قبرستان ، یاد مصائب امام حسین افتاد به خودش گفت : غم و اندوه من ، مقابل مصائب حسین ناچیز است . آخر وقتی پسرم از دنیا رفت بدنش سالم بود ، تشنه لب نبود ، مردم کمک کردند ، غسل دادند ، کفن و تشییع نمودند .

اما عزیزان فاطمه را کربلا با لب تشنه کنار شط فرات شهید کردند ، وقایع کربلا را به یاد می آورد گریه می کرد ، تا رسید به قبرستان ، دید قبرستان خالی است ،فقط یک زن نزدیک قبر قرزندش نشسته ، گریه می کند ، خانم شما برای چه کسی گریه می کنید ؟

زن در جواب گفت : برای پسر تو گریه می کنم ، داغ مادر (محمد)تازه شد با گریه گفت : چرا برای فرزند من گریه می کنی ؟

در جوابش گفت : شما برای فرزندان من گریه می کردی من هم برای فرزن تو گریه می کنم [۱۰۴۸]

[1048] حکایاتی از عنایات حسینی ، ص 76 ، ره توشه راهیان نور ، ص 358 ، محرم 1378 .

356-

:آیت الله اراکی (ره) فرمودند

.شبی خواب امیرکبیر را دیدم، جایگاهی متفاوت و رفیع داشت

پرسیدم چون شهیدی و مظلوم کشته شدی این مرتبت نصیبت گردید؟

.با لبخند گفت: خیر

سؤال کردم چون چندین فرقه ضاله را نابود کردی؟

گفت: نه

با تعجب پرسیدم: پس راز این مقام چیست؟

!جواب داد: هدیه ی مولایم حسین (ع) است

گفتم چطور؟

:با اشک گفت

آنگاه که رگ دو دستم را در حمام فین کاشان زدند، چون خون از بدنم میرفت .تشنگی بر من غلبه کرد. سر چرخاندم تا بگویم قدری آبم دهید

ناگهان به خود گفتم میرزا تقی خان! ۲ تا رگ بریدند اینهمه تشنگی! پس چه کشید پسر فاطمه؟ او که از سر تا به پایش زخم شمشیر و نیزه و تیر بود! از

عطش حسین حیا کردم، لب به آب خواستن باز نکردم و اشک در دیدگانم جمع شد.

آن لحظه که صورتم بر خاک گذاشتند امام حسین (علیه السلام) آمد و فرمود:

به یاد تشنگی ما ادب کردی و اشک ریختی؛ آب ننوشیدی. این هدیه ما در برزخ. باشد تا در قیامت جبران کنیم!

همیشه برایم سوال بود که امیرکبیر که در کاشان به شهادت رسید چگونه با امکانات آن زمان مزارش در کربلاست.

جواب، عشق به مولایش امام حسین (علیه السلام) بود[۱۰۴۹]

357–

حضرت حاج آقا (محمد خبازی) معروف به (مولانا) فرمود: یکی از این سالها که کربلا رفتم ایام عاشورا و تاسوعا بود. (عربها عادتشان این است که ایام عاشورا در کربلا عزاداری کنند و از نجف هم برای شرکت در عزا به کربلا می آیند، ولی آنان در موقع 28 صفر در نجف عزاداری می کنند و از کربلا هم برای عزاداری به نجف می روند.)

صبح بیست و هفتم صفر از نجف به کربلا آمدم و چون خسته شده بودم به حسینیه رفتم و در آنجا خوابیدم ، بعد از ظهر که به زیارت (حضرت اباالفضل (ع

[1049] آخرین گفتارها

)) و (زیارت امام حسین (ع)) مشرف شدم ، دیدم خلوت است حتی خدام هم نیستند و مردم کم رفت و آمد می کنند، گفتم : پس مردم کجا رفتند. گفتند: (امشب شب بیست هشتم صفر است اکثر مردم از کربلا به نجف می روند و در عزاداری (پیغمبر (ص) و امام حسن (ع)) شرکت می کنند)

من خیلی ناراحت شدم ، به حرم حضرت اباالفضل (ع) آمدم و عرض کردم : (آقا من از عادت عربها خبر نداشتم و به کربلا آمده ام ، یک وسیله ای جور کنی تا به نجف برگردم)

آمدم سر جاده ایستادم ولی هر چه ایستادم وسیله ای نیامد، دوباره به حرم آمدم و به حضرت گفتم : آقا من می خواهم به نجف بروم ، باز به اول جاده برگشتم ولی از وسیله نقلیه خبری نبود. بار سوم آمدم سر جاده ایستادم ، دیدم یک فولکس واگن کرمی رنگ جلوی پای من ترمز کرد.

گفت : محمد آقا، گفتم بله ، گفت نجف می آیی .

گفتم : بله گفت : تَفَضَّلْ، یعنی : بفرمائید بالا.

من عقب فولکس سوار شدم ، راننده مرد عرب متشخصی بود که چپی و عقالی بر روی سرش بود.

از آینه ماشین گریه کردن او را دیدم ، از او پرسیدم : حاجی قضیه چیه ؟ چرا گریه می کنی ؟!

. گفت : نجف بشما می گویم

آمدیم نجف ، دَرِ یک مسافرخانه نگه داشت ، و مسافرخانچی را که آشنایش بود صدا زد و گفت : این محمد آقا چند روزی که اینجاست مهمان ماست و هر چه خرجش شد از ایشان چیزی نگیر.

بعد به من آدرس داد که هر وقت کربلا آمدی به این آدرس به خانه ما بیا. گفتم : اسم شما چیست ؟ گفت : من (سید تقی موسوی) هستم . گفتم : از کجا می دانستی که من می خواهم به نجف بیایم .

. گفت : بعداً برایت به طور کامل تعریف می کنم اما اکنون به تو می گویم

من عیالی داشتم که سر زائیدن رفت ، بچه اش که دختر بود زنده ماند، من دختر بچه را با مشکلات بزرگش کردم ، یکی دو سال بعد عیال دیگری گرفتم ، مدتی با آن زندگی کردم ، و این روزها پا به ماه بود، من دیدم که ناراحت است و دکتر دم دست نداشتم ، به زن همسایه مان گفتم : برو خانه ما که زنم حالش خوب نیست و خودم به حرم (حضرت اباالفضل (ع)) آمدم و گفتم : آقا من دیگه نمی توانم ، اگر این زن هم از دستم برود زندگیم از هم می پاشد، من نمی دانم ، و با دل شکسته و گریه زیاد به خانه آمدم .

دیدم عیالم دو قلو بچه دار شده و به من گفت : برو دم جاده نجف ، یک نفر بنام محمد آقاست او را به نجف برسان و بازگرد.

گفتم : محمد آقا کیست ؟

گفت : من در حال درد بودم و حالم غیر عادی شد در این هنگام (حضرت اباالفضل (ع)) را دیدم . فرمودند: (ناراحت نباش خدا دو فرزند دختر به شما عنایت می کند.

به شوهرت بگو: این زائر ما را به نجف ببرد.) خلاصه من مامور بودم شما را به نجف بیاورم .

من بعد از زیارت به کربلا آمدم ، منزل ایشان رفتم ، دیدم دو دختر دوقلوی او و عیالش بحمدالله همه صحیح و سالم هستند واز من پذیرائی گرمی کردند بخاطر آنکه زائر (حضرت قمر بنی هاشم (ع)) بودم ....[1050]

358- شیخ ابراهیم گفت : یک شب خواب دیدم ، منبری‌ها جمع شده‌اند که بروند نزد حضرت سید الشهدا علیه‌السلام و جرأت نمی‌کنند : دیدم شیخی آمد که برود پیش حضرت . منبری‌ها نیازهایشان را مطرح کردند ، تا شیخ به امام بگوید ، یکی گفت به آقا بگو : دعا کند که زن خوبی گیرم بیاید ، زیرا زن خوبی ندارم یکی گفت : به آقا بگو : من برای شما روضه می‌خوانم ، ولی مردم چون

[1050] کرامات العباسیه

صدایم خوب نیست می‌خندند . به حضرت بگو : دعا بکنند که صدایم خوب شود . دیگری گفت : من قرض دارم . به آقا بگو دعا کند که بتوانم قرضهایم را بپردازم . شیخ رفت پیش امام و بعد از چند لحظه‌ای برگشت . شیخ گفت : امام نسبت به آن کسی که زن بدی دارد و تقاضای آن دارد که زن خوبی نصیبش شود ، فرمود : قسمت او همین است . امام نسبت به آن کس که قرض دارد و تقاضای ادای دینش را داشت فرمود ، قرض او ادا شد ، امام ، نسبت به آن کس که صدای بدی دارد و تقاضا دارد که صدایش خوب بشود ، فرمود : اگر برای من روضه می‌خواند من همین صدا را دوست دارم اگر برای غیر من می‌خواند ، لازم ندارم . واقعا همین طور است . ائمه علیهم‌السلام علم را پاک و با اخلاص می‌خواهند[1] .

359- حجهٔ الاسلام محمدجوادقهرمانی

یاری خداوند

زمستان سال 1373 جهت تبلیغ اسلام و معارف دینی با لباس مقدس روحانیت به جمهوری خود مختار نخجوان اعزام شدم پس از تحمّل رنجهای بی شمار خود را به شهر شرور رساندم.

مردم نخجوان به خاطر جنگ با جمهوری ارمنستان از لحاظ سوخت و مواد غذایی و برق و غیره در مضیقه بودند. گاهی از شدّت سرما و یخبندان درختان کوچه و خیابان را می بریدند و برای سوخت منازلشان از آن ها استفاده می کردند.

در این اوضاع و احوال برنامه هایمان را شروع کردیم. یکی از همسایه ها نسبت به این لباس حسّاس بود. به من فحش و ناسزا می گفت و صاحب خانه را تحت فشار قرار می داد تا قرارداد اجاره را به هم بزند. او مصر بود که من این منزل را تخلیه کنم. ولی ما همه این امور را تحمّل می کردیم و می گفتیم: خداوند ارحم الراحمین است انشاءاللّه کمک خواهد کرد.

اوضاع روز به روز بدتر می شد. سرما و یخبندان و کمبودهای دیگر از یک طرف و تحمّل فحش و ناسزاهای روزانه ی همسایه از طرف دیگر مرا به شدّت رنج می داد. برنامه روزانه این همسایه این شده بود که هر روز سه یا چهار بار در خیابان یا منزل و یا در مسجد به من و همه ی مقدسات فحش و ناسزا می گفت. حتّی بعضی اوقات در هنگام سخنرانی میکرفون را از دست من می گرفت و به اسلام، روحانیت، ایران، امام و... ناسزا می گفت. این برای ما درد بی درمانی شده بود که حقیقتا تحمّل اش بسیار گران بود. در عمرم چنین مصیبتی ندیده بودم.

ایّام بدین منوال می گذشت تا این که ایّام محرم الحرام نزدیک شد. با همکاری استانداری آذربایجان غربی علاوه بر عزاداری در روزهای محرم، برای روز عاشورا یکی از هیئت های عزادار کشور ترکیه را نیز همراه با یک گروه فیلم برداری برای یکی از شبکه های تلویزیونی ترکیه دعوت کردیم. برای میهمانان

که حدودا پنج هزار نفر بودند غذای مفصّلی آماده شد. مراسم بسیار با شکوهی را در روز عاشوار اجرا کردیم.

امّا این مرد فحّاش باز هم در روز عاشورا به اسلام، روحانیت، ایران، امام و همه مقدّسات ما توهین کرد و فحش و ناسزا گفت. آن همه زحمت و رنج و تلاش ما را در آن روز با برهم زدن برنامه ی عزاداری از بین برد. هیچ کاری از من ساخته نبود. حتی اگر به پلیس هم می گفتیم، جواب می دادند ایشان مست است و با مست هیچ کاری نمی توان کرد!

بعد از اهانت و ناسزاگویی به مسجد، اسلام و امام حسین علیه السلام با یک چاقو به من حمله ور شد. چون او را دیدم و از او دور شدم نتوانست مرا مجروح کند. آن روز سپری می شد و من در این فکر بودم که با این مرد فحّاش چه کنم؟ هرچه تلاش می کردم، کمتر موفق می شدم. و از هدایت او کاملاً مأیوس بودم و امید نجات و هدایت برایش نمی دیدم.

بعد ازظهر دیگر نمی دانستم چه باید انجام دهم.

با خود حدیث نفس می کردم که من سربازی بیش نیستم. مولا و سروری دارم که با یک اشاره اش عالمی نابود می شود ناگهان به یادم آمد که وضوئی بگیرم و دو رکعت نماز بگزارم و با خدای خویش درد و دل نمایم و نیازم را با او در میان بگذارم.

با دلی غمگین، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و روحی بسیار امیدوار به فضل و رحمت الهی وضو ساختم و نماز خواندم دلم حقیقتا شکسته بود. چنان خود را به مولا و آقای خودم نزدیک می دیدم که انگار هر دعایی در آن حال می کردم، قبول می شد و به فضل الهی یقین داشتم. بعد از راز و نیاز سر از سجده برداشتم به حاضران گفتم با چشم خود دیدید که فلانی چقدر به اسلام، قرآن، مسجد و امام فحش و ناسزا گفت. و چگونه به مقدّسات ما توهین کرد؟ حاضران همه جواب دادند بلی. گفتم حالا که او از پذیرش حق ابا دارد و از کار زشتش دست بر نمی دارد، دیگر چاره ای جز شکایت به مولا و آقایمان امام حسین علیه السلام نداریم. من در حق او نفرین می کنم؛ شما هم آمین بگویید. باشد که خداوند متعال دعای مضطرین را مستجاب گرداند!

البته ذکر این نکته لازم است که نفرین آخرین ابزار است. و تا سر حد امکان مبلّغ باید با سعه صدر با مردم برخورد کند. امّا من دیگر مضطر شده بودم و در غیر این صورت و بدون لطف خداوند و استجابت دعا ناچار به بازگشت به ایران بودم.

خدای بزرگ را به چندین نوع قسم دادم و بعد خدا را به حق اهل البیت علیهم السلام قسم دادم و نابودی هرچه سریع تر این مرد شرور را از درگاه او خواستم و حاضران آمین گفتند.

بعد از مراسم تصمیم گرفتم اگر دعایم مستجاب نشود و از دست این مرد نجات پیدا نکنم، فردای آن روز هر طور شده شهر شرور را به مقصد ایران ترک کنم

ولی لطف و احسان خداوند شامل حالمان شد و در ساعت دوازده شب به من اطلاع دادند که آن فرد فحّاش به جهنّم واصل شده است. پس از شنیدن این خبر دو رکعت نماز گزاردم و خداوند را شکر کردم. جریان مرگ او چنین بود که بعدازظهر عاشورا میهمانی مفصلی ترتیب می دهد و تعدادی از افراد عیّاش و اراذل و اوباش را جهت صرف شام دعوت می کند و شام مفصّلی همراه با مشروبات الکلی رنگارنگ آماده می کند ولی میهمانان از خوردن مشروبات الکلی به خاطر روز عاشورا ابا می کنند و او اصرار زیادی می کند ولی آن ها نمی پذیرند. در نتیجه عصبانی شده و همه ی مشروبات الکلی موجود را می خورد و بعد از لحظاتی همان جا به شدّت می ترکد و به جهنّم واصل می شود.

این واقعه یک حادثه ی طبیعی نبود بلکه یک نصرت الهی بود که موجب هدایت خیل عظیمی از گناهکاران و مشروب خواران محل شد و تعداد زیادی از آن ها پس از این واقعه به مسجد رو آوردند. آن ها با اهدای فرش و اشیاء دیگر به مسجد برائت و انزجار خویش را از این نوع اعمال ابراز داشتند. مردم گروه گروه به مسجد می آمدند. طلب دعای خیر و سلامتی برای خویش می کردند.

آن ها اعلام می داشتند که اگر مشروب هم می خوریم، با مسجد کاری نداریم و احترام آن را نگه می داریم و شما هم با ما کاری نداشته باشید![1]

-360

وداع امام حسین (ع) با حضرت زینب(ع)

از روایات و گفتار مقتل نویسان استفاده می شود که امام حسین(ع) در روز عاشورا چندین وداع با چندنفر و گاهی با همه ی اهل بیت (ع) داشته است و زینب(ع) در مصیبت همه ی آن وداع ها از نزدیک، شاهد و ناظر بوده است، ولی آنچه را که نام حضرت زینب(ع) در آن آمده را یادآوری می کنیم: درو‌داع اوّل ، امام حسین(ع) همه ی بانوان و کودکان را جمع کرد و آنها را به صبر و استقامت امر نمود، تا این که به زینب(ع) فرمود :

«أخَیَّه! إبتینی بِثَوبٍ عَیتقٍ لا یَرغَبُ فِیهِ أحَدُ، أجعَلُهُ تَحتَ ثِیابی، لِئَلّا اُجَرَّدَ بَعدَ قَتلی؛ خواهرجانم! جامه ی کهنه و بی ارزشی به من بده تا درزیر لباس های خود، آن را بپوشم تا دشمنان (از روی طمع) آن را از بدنم بیرون نیاورند و مرا پس از کشتن، برهنه نسازند». سرانجام جامه ی کهنه ای را آوردند. امام آن را گفت و پاره پاره کرد و زیر لباسهایش پوشید.[۱۰۵۱] درهمین وداع بود که امام (ع) ، علی اصغرش را طلبید تا با او وداع کند، سپس او را به میدان برد،تا برایش آب بگیرد

[1051] لهوف، سیّد بن طاووس، ص۱۲۴.

، که بر اثر اصابت تیر دشمن، به شهادت رسید.[۱۰۵۲] در وداع دیگر، امام حسین(ع) دختران و خواهرانش؛ سکینه، فاطمه، زینب و امّ کلثوم را به نام، صدا کرد و فرمود :« آخرین سلامم بر شما باد، این دیدار، آخرین دیدار است و اندوه جانکاه نزدیک شده است». آنگاه امام (ع) سخت گریه کرد، زینب (ع) عرض کرد : « برادرم! خدا چشمت را نگریاند چرا گریه می کنی»؟ امام حسین (ع) فرمود: «کَیفَ لا أبکی و عَمّا قَلیلٍ تُساقونَ بَینَ العُدی؛ چگونه گریه نکن با این که شما را به زودی به اسیری در میان دشمنان خواهند برند». زینب(ع) همراه بانوان حرم فریاد می زند:

«الوداعُ، الوداعُ، الفراقُ، الفراق؛ اکنون هنگام وداع و جدایی است».[۱۰۵۳]

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران   کز سنگ، ناله خیزد اندر وداع یاران

قربان حسین گشته قربانی دوست   گردید تمام هستی فانی دوست

جان داد و سر بریده اش بر سر نی   پیمود ره و کرد ثنا خوانی دوست

[1052] بحارالانوار، ج۴۵، ص۴۶.

[1053] تذکرة الشهداء، ص۳۰۷.

منزل به منزل طی طریق می کنید این قافله ، تا رسیدند دروازۀ کوفه ، همه کوفیان هلهله می کنند ، همه شادمانند ، اما عزیزان پیغمبر همه داغدار ، شماتت و تهمت و تهمت مردم دل اهل بیت را بیشتر خون می کند . می گویند اینها خارجی اند . اما سر بریده شروع می کند به قرآن خواندن (أُ م حَسِبتَ أنَّ الکَهفِ وَ الرَّ قِیمِ کانُوا مِن آیا تِنا عَجَباً) [۱۰۵۴]

مردم اینها خاندان پیغمبرند . این سر بریده ای که قرآن می خواند سر حسین ، ناگهان زینب به سخن آمد . صدا زد ای هلال یک شبه زینب ،عزیز برادر ، هر چه با تو تکلم می کنم جواب زینب نمی دهی

حسینم جواب این دختر کوچکت را بده . ببین چگونه خیره خیره به سر بریده ات نگاه می کند .

سر بریده عزیز زهرا

خولی به دستور عمر سعد ، سر بریده ابی عبدالله را به کوفه آورد به طرف قصر عبید الله بن زیاد رفت ، دید در قصر بسته شده ، نا نجیب سر بریده عزیز فاطمه را آورد خانه زیر طشتی قرار داد ، پنهان کرد [۱۰۵۵]

همسر خولی می گوید : نیمه شب بیدار شدم آمدم صحن خانه ، دیدم نور آسمان به زمین می رسد ،

[1054] سوره کهف / 9.

[1055] نظری منفرد ، علی کربلا ، ص 401 .

خدایا چه شده ؟ از همسرم (خولی) سئوال کردم نا نجیب این چیه زیر طشت پنهان کردی ؟

(آی دلهای آماده) گفت : این سر بریده عزیز زهرا حسین است همه صدا بزنید حسین .

ای سر پر خون ز کجا آمدی این دل شب منزل ما آمدی

ای سر پر خون ز چه افسرده ای هست گمانم که جوان مرده ای

گلشن روی تو عجب با صفاست ای سر پر خون بدنت در کجاست

. 1

–362

مقایسه بلای پیامبران و بلای سیدالشهدا (علیهم السلام)

در وداع آخر، حضرت زینب کبری چون برادرش را تشنه و غریب و بی کس دید، عرض کرد: ای برادر، بلای تو شدیدتر است یا بلای انبیا؟

.امام حسین فرمودند: ای خواهر، از این سوال درگذر

.زینب کبری اصرار کرد که میخواهم بدانم

!سید مظلومان گریست و فرمود: ای خواهر

آدم صفیّ الله بعد از خروج از بهشت از فراق حوّا گریست، در حالی که حوّا را اَلَمی نبود (درد و رنجی نداشت)؛ اما عیال مرا بعد از کشته شدن من از خیمه-ها .بیرون می-آورند و به اسیری می-برند

نوح نجی الله، بدنش را سنگ باران کردند، جبرییل پر و بال خود را به بدن او مالید که اثر سنگ معلوم نباشد؛ اما بدن مرا بنی امیه تیرباران می-کنند و به .همین اکتفا نمی-کنند، بلکه اسب بر بدن من بتازند

ابراهیم خلیل الله را وقتی در آتش انداختند، آتش بر او گلستان شد و بدن خلیل را اذیت نرساند. اما در همین روز با آتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی امیه بدن .برادرت را پاره پاره کنند

یونس پیغمبر را وقتی از شکم ماهی بیرون آوردند، درخت کدویی لب دریا سبز شد و به روی بدن او سایه انداخت و آفتاب بدن او را اذیت نکرد؛ اما بدن مرا

بعد از شهادت، سه روز برهنه زیر آفتاب می-اندازند و کسی مرا غسل نمی-دهد و کفن نمی-کند.

یعقوب نبی، بعد از فراق یوسف و نابینا شدن، به وصل یوسف رسید و دیده-اش روشن شد و به تاج و تخت فرزندش رسید؛ اما من علی اکبرم را با بدن پاره پاره روی خاک گرم کربلا می-بینم.

قوم صالح پیغمبر وقتی خواستند ناقه را پی کنند، گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد او را پی کردند؛ اما مرا و طفلم علی اصغر را تشنه شهید خواهند کرد.

اسماعیل ذبیح الله را برایش از بهشت گوسفندی جهت قربانی کردن فرستادند و او را ذبیح الله نامیدند؛ اما کسی برای من قربانی نمی-آورد.

جدم رسول خدا در جنگ احد، کفار قریش یک دندان او را شکستند؛ اما روزی می-آید که یزید (علیه اللعنهٔ) چوب بر این لب و دندان می می-زند.

پدرم علی را یک ضربت زدند؛ و مرا یکهزار و صد و پنجاه ضربت و زخم می-زنند.

برادرم حسن هنگام شهادت سرش در دامن من بود؛ اما سر من گاهی بر روی خاک، گاهی بر سر نیزه، گاهی بر روی درخت خرما آویخته می-شود.

زینب کبری عرض کرد: با این همه بلا ما را به که می-سپاری؟

حضرت فرمود: به خدا که "نعم الوکیل" است.

پس زینب کبری ناله-ای زد و افتاد و گفت:

لیتَ الموتُ اَعدَمَنِی الحیاةُ قَبلَک؛ کاش زینب پیش از تو مرده بود و این احوال را مشاهده نمی-کرد.»[1056]

حضرت رقیه (س) 363-

کلمه رقیّه ، در اصل از ارتقاء به معنی صعود به طرف بالا و ترقّی است .

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم جد دوم پیامبر اکرم (ص) رقیّه بوده است ، که عمه پدر رسول خدا رقیّه می شود.

نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا (ص) از حضرت خدیجه است . پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی(ع) نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّه صغری خوانده می شدند.

[1056] گریزهای مداحی صفحه 203 (به نقل از: انوار الشهادة صفحه 62)

اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علّامه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند.

در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی ـ صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـق تألیف کرده است) ـ به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیّه بوده باشد.

علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد: بعضی مانند محمّدبن طلحه شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند: امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است . سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه (س)

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیّه (س) سه سال و در برخی منابع پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد.

اما ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین (ع) لیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در

کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است .

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه

بر اساس نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام)، امّ اسحاق است که پیش‌تر همسر امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه‌السلام) به عقد امام حسین (علیه‌السلام) درآمده است. مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.

نام مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) در بعضی کتاب ها، ام‌جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیهاالسلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه‌السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) نیز به شمار می آید.

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه‌السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال ۳۷ ه. ق دانسته‌اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه‌السلام)) است.

سن حضرت رقیه علیه السلام

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر کوچک امام حسین (ع) لیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است .

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : ((بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود))

امام حسین (ع) لیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد: ((بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم)) امام حسین (ع) لیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که : العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا

بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین (ع) لیه السلام به او فرمود ((کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم)) آنگاه امام حسین (ع) لیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟ بابا جان کجامی روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد.

آخرین دیدار امام حسین (ع) لیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین (ع) لیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید:

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین (ع) لیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین (ع) لیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد: یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین (ع) لیه

السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین (ع) لیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم ((این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین (ع) لیه السلام داشت ؟)) به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین (ع) لیه السلام است . به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعا ۲۳ کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: ((بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)) او گفت : آب !را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم : ای دختر، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری . دادم

یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او : دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم

عزم کجا داری ؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم

حسین (ع) لیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

کنار پیکر خونین پدر، در شب شام غریبان

در کتاب بحر الغرائب ، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین (ع) لیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین (ع) لیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است[۱۰۵۷]

[1057] معالی السبطی– علامه حائری

وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی

کشف الغمّه–علی بن عیسی اربلی

بحر الغرائب

364–از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کرد. دیدم می خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند. جلو رفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود، دیدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند، تو چرا پارچه آورده ای ؟ گفت : پدر و مادرم – و آنها را نشان داد – به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد، من برای او کفن آورده ام

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام نقل کردند:

در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .

پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند. مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند. یک غوغایی به وجود آمده بود.

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین (ع) لیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید؟ گفت او می گوید: رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود

365- داستانی خیلی عجیب از عاق شدن جوان بخاطر مادر و شفاعت امام حسین (ع)

روزی پیغمبر خدا حضرت محمد(ص) از یه قبرستانی داشت عبور،،، میکرد یه وقت دید از داخلو یکی از قبرها صدای نعره ای میامد امد بالای سر قبر پاش رو محکم زد رو زمین و فرمودند:ای بنده ی خدا پاشو وایسا.

قبر شکافته شد یه جوانی از تو قبر اومد بیرون

از تمام بدن این جوان آتش میزد بیرون،

رسول خدا فرمودند:ای جوان تواز امت کدام پیامبری که اینقدر عذاب میکشی؟

عرض کرد یا رسوالله از امت شما

پیامبر خیلی دلش به حال جوان سوخت

پیامبر فرمود:تارک الصلات بودی؟

جوان گفت:نه یارسولله من پنج وعده نمازم رو به شما اقتدا میکردم

پیامبر:روزه نگرفتی؟

جوان: یارسولله نه فقط رمضان بلکه رجب و شعبان و رمضان رو هم روزه میگرفتم.

پیامبر فرمودند:ای جوان حج نرفتی؟

گفت:مستطیع نشدم

پیامبر فرمود:جهاد نکردی؟

جوان گفت:چرا جانباز یکی از جنگ ها هستم

پیامبر اکرم سرشو بالا گرفت و فرمود:خدایا من نمیتونم عذاب کشیدن امتم را ببینم به من بگو این جوان چرا ایقدر عذاب میکشه،،،؟

خطاب رسید یا رسوالله حقت سلام میرساند و میفرماید این جوان عاق مادر شده تا مادرش رضایت نده عذاب همینه.

پیامبر به سلمان، ابوذر و مقداد مفرماید برید مادر این جوان رو پیدا کنید.

رفتند مادرشو پیدا کردند.یه پیرزن ضعیف و رنجور ومریض احوال بودند.

رسول خدا باز امر کرد قبر شکافته شد جوان از قبر امد بیرون.

پیامبر فرمودند:مادر ببین پسرت چطور داره عذاب میکشه.بیا از سر تقصیر پسرت بگذر و حلالش کن.

مادر جوان:سرشو بالا گرفت و گفت:ای خدا اگر حق مادری بر گردن این پسر دارم لحظه ب لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن!!!

تمام بدن این جوان آتش گرفت

رسول خدا فرمودند:آخه زن این بچه مگه در حق تو چه بدی کرده ک تو لحظه ب لحظه داری نفرینش میکنی؟

عرض کرد یا رسولﷲ من با زنش یه روز تو خونه مشاجره کردم، دعوامون شد،از راه رسید از من نپرسید همینجوری منو هل داد تو تنور آتش سینه ام سوخت،موهام سوخت، قسمتی از بدنم سوخت، زن ها منو از تو آتش کشیدن بیرون لباسهام رو عوض کردند.

همون سینه سوختمو دردست گرفتم در حق پسرم نفرین کردم سه روز بعد مرد.

رسول خدا فرمودند:ای زن میدونی که من پیغمبر رحمتم به خاطر من بیا از تقصیر جوانت بگذر.

سرشو بالا گرفت و گفت:ای خدا به حق این پیغمیر رحمتت قسم میدهم ک لحظه ب لحظه عذابو ب پسرم زیاد کن ک کم نکن!!!

رسول خدا به سلمان فرمودند:سلمان برو به فاطمه ام بگو تنها نه علی هم بیاره، حسن و حسین رو هم بیاره.

سلمان رفت درخانه به فاطمه(س) گفت:پیامبر پیغام داده سریع بیایید.

مادر ما زهرا(س) آمد، علی(ع) ،حسن(ع) و حسین(ع) هم اومدند.

اول مادر ما حضرت زهرا(س) رفت جلو فرمودند:ای زن میدانی من فاطمه حبیبه ی خدا هستم

گفت:آره

فرمود:ای زن به خاطر من فاطمه بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا صدا زد:خدایا به حق حبیبه ات فاطمه قسم میدهم لحظه ب لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن.

دوباره آتش از بدن جوان زد بیرون.

این بار امیرالمومنین علی(ع) رفت جلو و فرمودند:ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر پسرت بگذر.

زن گفت:خدایا به حق علی(ع) قسم میدم لحظه ب لحظه عذاب پسرم را زیاد کن..........

نوبت رسید به اقامون امام حسن(ع).اومد جلو وفرمودند:ای زن بخاطر من بیا از سر تقصیر پسرت بگذر.

زن گفت:خدایا به این غریب مظلوم تورو قسم میدم لحظه به لحظه عذاب پسرمو زیاد کن و کم نکن.

نوبت رسید به آقای ما حسین(ع)

اومد مقابل این زن ایستاد،ایشان خردسال بود چون دامن زن رو گرفته بود و سرشو گرفته بود بالا و فرمودند:ای زن به خاطر من بیا از سر تقصیر جوانت بگذر.

زن سرشو گرفت بالا یهو دیدند رنگ از رخسار این زن پرید به دست وپای حسین(ع) افتاد و عرض کرد:خدایا پسرمو به حسین بخشیده ام.

پیغمبر خدا(ص)فرمودند: که ای زن چی شد؟ من،فاطمه ،علی،حسن خواستیم قبول نکردی چی شد که حسین؟

عرض کرد:یا رسوالله سرمو گرفتم بالا در حق جوانم نفرین بکنم دیدم فرشتگان در آسمان میگن ای زن مبادا دل حسین رو بشکنی،،،،[۱۰۵۸]

[1058] http://facenama.com/view/post:297304018

366- صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا مَظلوم یا اَباعَبْدِاللَّهِ ،وَ عَلَی الاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِناَّئِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَلاجَعَلَهُ اللَّه آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ

ما هیچ نبودیم ولی قسمت ما کرد

با پای پیاده سفر کربلا را

حسین جان....."میدونی ان شاءالله نتیجه ی این حسین گفتن ها رو کی می "* بینی؟ درروایت میگه:مادر سادات وقتی میخوان وارد بهشت بشن،توقف می کنند،پشت سرشون رو نگاه می کنند، هر چی میگن:خانم وارد بهشت بشین،بهشت رو برای شما آماده کردن، همه منتظر قدوم شما هستن،بی بی پشت سرش رو نگاه میکنه،میگه: تا بچه هام وارد نشن من وارد نمیشم،تا محبینم وارد نشن من وارد نمیشم،تا گریه کن های حسین وارد نشن من وارد نمیشم. تصور کن این منظره روهمه تون دور فاطمه ی زهرا حلقه می زنید ان شاءالله.

کامل الزیارات مینویسه:وقتی دور فاطمه حلقه زدی،فاطمه ی زهرا شروع میکنه روضه ی حسین رو خواندن.تصور کن توی صحرای محشر شما بشید گریه کن،فاطمه ی زهرا بشه روضه خوان، میدونی روضه خواندن مادرت فاطمه چه طوره؟ یه وقت نگاه میکنی می بینی پیراهن خونی حسین رو روی دست بلند کرده. حسین جان.......

پیاده روی اربعین وقتی چند کیلومتری راه میری،به پاهات فشار میاد، کف پات تاول میزنه، هر چند تا موکبی یه عده آماده اند زائرها بیان، خستگیِ زائرها رو در کنند، پذیرایی کنند، مرهم به کف پای این بچه ها بگذارند، حالا تصور کن آدم بزرگ،جوان،نیرومند، این طور تحلیل میره،اما دلا بسوزه برا بچه های حسین،حسین....نمیگذاشتن پا به پای بزرگترها راه برن،زن و بچه رو با طناب به هم بسته بودن،این بچه ها روی زمین می افتادن با تازیانه بچه هارو بلند می کردند، آی بمیرم براتون،کسی نبود این بچه هارو تحویل بگیره،کسی نبود مرهم به پای این بچه ها بذاره،آی حسین....

وقتی جابر رسید کنار قبر مطهر ابی عبدالله، دست رو قبر گذاشت،خودش رو روی قبر انداخت،شروع کرد اشک ریختن و ناله زدن،شروع کرد با حسین در و دل کردن، اینقدر ناله زد بی هوش شد، کنار قبر روی زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدن، جابر رو بلند کردن، اما بگم جابر کجا بودی وقتی زینب اومد وارد گودال قتلگاه شد؟ عجب زیارتی کرد از بدن حسین، جابر آب رو صورتت ریختن بلندت کردن،اما کجا بودی بچه های حسین رو با چه وضعیتی از بدن مطهر جدا کردن؟"فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَاب" سکینه رو چه طور از بدن حسین جدا کردن، با تازیانه و کعب نی،حسین.... گفت:داداش!*

گودال پر از خون شد و ما سوی مدینه

رو کرده و گفتیم رسولِ دو سرا را

"یَا جَدّا، صَلَّی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَیْنُ بِالْعَرَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ وَ بَنَاتُکَ سَبَایَا"

داداش این منو داره میکشه

افسوس کمی رحم نکردند و ربودند

پیراهن و عمامه و نعلین و عبا را

جان از تن ما رفت در آن لحظه که دیدیم

چوب و لب و دندانِ تو و تشت طلا را

* این بچه ها همه نشته بودن یه گوشه ای از مجلس، بچه هایی که رنگ رخسارشون رو آفتاب هم ندیده، این بچه ها پشت مخدّرات، خودشون رو پنهان کرده بودن با این معجر پاره ها سرها رو پوشونده بودن، اما یه وقت دیدن ده ساله ی حسین رو پنجه ی پا بلند شده، یه جا رو داره نشان میده، هی میگه: عمه جان زینب! عمه جان نگاه کن سر بابام حسینِ ، دارن با چوب خیزران به لب و دندان بابام حسین،حسین...

السلام علیک یا ابا عبدالله

امروز دیگه اینجوری سلام نمیدم. داداش پاشو سربریدتو برات آوردم

"السلام علی المَجزوزِ الرَاسِ مِنَ القَفا"

حسین... نه نه! زن و مرد، تو که نفست یاری میکنه. تو که صدات مثل زینب * نگرفته. این بچه ها دیگه صداشون جوهره نداشت. امروز ما به جای اون بچه ها میگیم. حسین....به خدا هر چیز دیگه جای این ذکر بگی دلت آروم نمیشه. "فما احلی اسمائکم". شیرینی این ذکر و بچش... حسین وای

هنوز به قبرا نرسیده بودن، یه وقت دیدن این زن و بچه خودشونو از ناقه ها به زمین انداختن. داداش اگه اون روز تو با صورت به زمین خوردی بلندشو ببین آخرین وجه تشابه من و تو اینه. تو تشنگی کشیدی منم کشیدم. گرسنگی کشیدی من کشیدم کتک خوردی منم کتک خوردم. تو رو با نیزه زدن منم زدن. زین العابدین فرمودآ: "ان دَمَعَت من احَدِنا عَینٌ" اگه چشمی از ما گریه میکرد. "فَقُرِعَت رَأسُهُ بِالرُمح" نیزه دارا با نیزه به سرش میزدن. اما داداش تو رو کشتن منم میخواستن بکشن، اما صورت تو زمین خورد تو این یکی من عقب موندم. اربعین جبران کرد. یه جوری از ناقه خودش و به زمین انداخت. رو زانوهاش داره راه میاد.

همه منتظرن ببینن زینب چه میکنه؟ خوب نشونی رو بلده. خودم دیدم از بالا بلندی کجا افتادی زمین. خودم دیدم چی جوری محاصره ات کردن

اومد کنار این قبر. همه دور زینب حلقه زدن. اینجا با روضه ی شام و کوفه فرق میکنه اینا همه خواصن. همه روضه ها رو خوند. آی رباب! تو از خیمه بیرون نیومدی اما من اومدم دیدم یه بدنی به رو، رو زمین افتاده. "و هُوَ جُسَةٌ بِلا رَأس"، سر نداشت سر نداشت. رباب نبودی ببینی چه کردم... خواستم سرشو ببوسم سر نداشت خواستم، دستشو بردارم به قلبم بزارم دستشو بریده بودن، فقط یه جای سالم بود اونم رگای گردنش بود. لبامو به اون رگا گذاشتم که تونستم خطبه بخونم. لبا رو به اون رگا گذاشتم، که تونستم یزید و رسوا کنم. گریه ها کردن... هر یکی سمت قبری رفت. اما دیدن رباب متحیره. یه جور دیگه داره ناله میزنه... خانوم تو چرا سرقبری نمیری؟ آخه قبر علی اصغرمو نمیدونم کجاست. آخ بمیرم. آب خوردم سینه هام شیر آورده. یادش بخیر 40 روز پیش علی داشتمو شیر نداشتم، حالا برعکس شد.

یه بدن عصر روز یازدهم بدون زائر موند. هیچکی هم اشاره نمیکنه. به زینب خیلی سخت گذشت. از گودال که عبورشون دادن تو دارالحربم که بدن بنی هاشم بود. همه رو زینب زیارت کرد اما یه بدن کنار علقمه موند آخه عباس دور افتاده بود. هرچه زینب خواهش کرد نذاشتن اون بدنو زیارت کنه حالا تو ببین چه حسرتی به دلش ماند.

گفت: داداش میرم اما برمیگردم. ازکنار قبر حسین هنوز داره رو زانوهاش راه میره. کربلا رفته ها همین جایی که میگن بین الحرمین ارباب ما دست به کمر

رفت، اما زینب رو زانوهاش راه رفت. رسید کنار علقمه. عباس! نگی من با وفا نبودم. اینجا دیگه زینب روضه نخوند سکینه شروع کرد روضه خواندن.

عمو عباس جات خالی بود

عمه مو سیلی زدن.[۱۰۵۹]

367-

ایه ای درباره امام حسین (ع) و امام زمان عج

در قرآن آمده است: "و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا"[۱۰۶۰] و آن کس که مظلوم کشته شده، ما به ولی او حکومت دادیم که در کشتن اسراف و زیاده روی نکند، که او از جانب ما منصور و مورد حمایت است.

در ینابیع الموده در تفسیر این آیه مبارکه آمده است که این آیه در باره امام حسین(ع) و حضرت مهدی(عج) نازل شده است. از امام محمدباقر(ع) روایت است که آن حضرت فرمود: حسین(ع) مظلوم کشته شد و ما اولیاء و وارث خون او هستیم و قائم ما خون خواهی حسین(ع) خواهد کرد. پس هرکس که به کشتن آن حضرت راضی بوده است، به قتل می رساند تا آنجا که خواهند گفت: او در

[1059] http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8
[1060] اسراء آیه 33

کشتار اسراف می کند.
و نقل شده است که آن حضرت فرمود: منظور از "و من قتل مظلوماً" حسین بن علی(ع) است که مظلوم کشته شد .... و سپس فرمود: و اما منظور از اسراف در کشتار، این است که اشخاص دیگری غیر از قاتل اصلی او کشته شود و اما مقصود از "انه کان منصورا" این است که حضرت قائم، که ولی حقیقی حسین(ع) و مردی از دودمان رسول خدا(ص) است، از دنیا نمی رود تا اینکه به پیروزی کامل برسد.
مردی از تفسیر آن آیه شریفه(سوره اسراء آیه 33) از امام صادق(ع) سئوال کرد. حضرت فرمود: "منصور، قائم آل محمد است که ولی خون حسین(ع) است و چون ظهور نماید، اقدام به خون خواهی حسین کند و دشمنان را بکشد و اگر همه اهل زمین را به قتل برساند، اسراف نکرده است و معنای "فلایسرف فی القتل" این است که او هرگز به کاری که اسراف محسوب شود، دست نمی آلاید. سپس فرمود: به خدا سوگند که حضرت قائم، بازماندگان و ذراری کشندگان حضرت حسین(ع) را به واسطه کردار پدران و اجدادشان خواهد کشت.
در کتاب "عیون الاخبارالرضا ع" از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: به امام رضا(ع) عرض کردم که نظرتان درباره این حدیث که از امام صادق(ع) روایت شده است، چه می باشد؟ حضرت فرمود: "درست است" گفتم: پس معنای این آیه که می فرماید "و لا تزر وازره اخری" (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید) چه می شود؟ فرمود "خداوند در تمام

گفتارهایش راست و درست فرموده است، لکن فرزندان قاتلان حسین(ع) کسانی هستند که از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس که از کاری راضی باشد، مثل آن است که آن را انجام داده است و اگر کسی در شرق عالم کشته شود و دیگری در غرب عالم، به این قتل راضی و خشنود باشد، نزد خدای تعالی با قاتل شریک خواهد بود. از این رو حضرت قائم(عج) آنها را به قتل می رساند .[۱۰۶۱]

368- جلوه های اهمیت دان امام حسین (ع) به نماز

امام حسین (ع) نماز را بر پا داشتند.اشهد انک قد اقمت الصلوه.جلوه های اهمیت دان امام حسین (ع) به نماز را تبیین می نماییم:

یکی غروب تاسوعا که حضرت متوجه شدند لشکر یزید قصد حمله دارند حضرت عباس ع را فرستادند که ان شب را به امام مهلت دهند و فرمودند::

اِرْجَعْ اِلَيْهِمْ فَاِن اِسْتَطَعْتَ أنْ تُؤَخِّرَهُمْ إلی غَدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنّا الْعَشِيَّةَ، لَعَلَّنا نُصَلّی لِرَبِّنا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أنّی كُنْتُ اُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَتِلاوَةَ كِتابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعاءِ وَالْاِسْتِغْفارِ. [1] .

[1061] عیون الاخبارالرضا ع

نزدشان برو و امشب تا صبح را به تاخیر بیاندازند وانها را امشب از ما دور کنیم تا امشب برای خدایمان نماز بخوانیم و پیش خدا اسغفار نماییم و خدا می داند من چقدر نماز برای خدا را دوست دارم و همچنین دوست دارم تلاوت قران و دعا و اسغفار.

یکی اقامه نماز جماعت در ظهر عاشورا در مقابل تیرهای لشکر یزید که به شهادت دوتن از اصحاب با وفای امام حسین (ع) منجر شد یکی سعید بن عبدالله و یکی زهیر .

نازم به قیام و قامت والایت .هنگامه عشق، چشم چون دریایت

خاموش در آن میانه غوغا کردی .نازم به نماز ظهر عاشورایت

هنگام اقامه ی نماز در ظهر عاشورا، 30 تیر به سوی حضرت رها شد، یعنی در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده تقریبا یک تیر به امام پرتاپ شد.

یکی اینکه امام حسین (ع) خود شبها هزار رکعت نماز می خواندند.(امام سجّاد علیه السلام نقل فرمود که حضرت اباعبدالله علیه السلام همانند پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند.)

یکی اینکه از زمان حرکت از مدینه تا کربلا حضرت موإن مخصوص به همراه داشتند که حجاج بن مسروق موذن امام حسین (ع) در هنگام اقامه نماز جماعت در طول این سفر ،مواقع نماز اذان می گفتند.

یکی اینکه سخنرانی ها امام حسین در طول سفر از مدینه تا کربلابعد از نماز بوده است.

تمام سخنان امام حسین(ع)از مکّه تا کربلا در هر منزلی بعد از نماز بوده است.[سخنان امام حسین (ع) از نجمی].

یکی اینکه صبح عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام خود اذان و اقامه گفته و نماز صبح را با اصحابشان خواندند.

و هم چنین اذان ظهر را نیز حضرت اباعبدالله علیه السلام گفتند. (توجّه به مستحبّات در سخت‌ترین شرایط)

قابل توجه است که امام حسین در صبح روز عاشورا آخرین روز عمرش اقتدا به پدر بزرگوار خود کرده و همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان خود اذان گفتند امام حسین علیه السلام هم در صبح عاشورا با داشتن مؤذن مخصوص خودشان اذان گفتند.

یکی رکوع و سجده طولانی ان حضرت.

حضرت مهدی عج فرمود: جدم حسین علیه السلام رکوع و سجودش طولانی بود.

علمدار امام حسین (ع) حضرت عباس ع نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

اثر سجده در پیشانی حضرت ابوالفضل (ع)

قاتل ابوالفضل(ع)در کوفه بر سر خود می‌زد و می‌گفت: جوان ماه رو را کشتم که میان دو چشمانش جای سجده بود.[عنصر شجاعت کمره‌ای].

زینب که پیام رسان قیام حسینی است نیز از اقامه کنندگان نماز بوده است.

برخی از پژوهشگران روایت کرده اند که حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «عمه ام زینب در تمام طول مسافرت از کوفه به شام نمازهای واجب و نوافلش را ایستاده می خواند و در یکی از منازل، دیدم نشسته می خواند، علت این کار را پرسیدم. پاسخ داد: به خاطر شدت گرسنگی و ضعف، سه شبانه روز است که دیگر نمی توانم ایستاده نماز بخوانم (زیرا حضرت غذای خود را بین کودکان تقسیم می کرد) به خاطر اینکه دشمن به هر کدام از ما، در شبانه روز فقط یک قرص نان می داد.»

در سایه قنوت تو راه نجات ماست

از آخرین نماز تو، دین خدا به پاست

اگر قرآن در آغاز بزرگ ترین سوره خود (بقره)می فرماید : »الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ بقره/3 (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند و نماز به پا می دارند«همچنین در کوچک ترین سورهٔ خود (کوثر) از نماز، سخن به میان می آورد، امام حسین (ع) لیه السلام نیز آن را اقامه می کند؛ چنان که در زیارت عاشورا آمده: «أشْهَدُ أنَّکَ قَدْ أقَمْتَ الصَّلَوةَ شهادت می دهم ». که تو نماز را بر پا نمودی

اگر قرآن می فرماید: « وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعینَ بقره/43 ؛ و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید«، سیدالشهداء علیه السلام نماز را با جماعت، آن هم در برابر صفوف . دشمن برگزار می کند

اگر قرآن اقامه نماز در میدان جنگ را به پیامبر این گونه می آموزد و می فرماید: « وَ إِذا کُنْتَ فیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ ...
نساء/102 و هنگامی که در میان آنها باشی و (در میدان جنگ) برای آنها نماز را بر پا کنی ، باید دسته ای از آنها با تو(به نماز) برخیزند و ... «، امام حسین (ع) لیه السلام در میدان جنگ نماز را اقامه می فرماید: اگر قرآن نماز را به عنوان منبع انرژی زای غیبی معرفی و مؤمنان را امر به استعانت از آن می فرماید:« اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ بقره/153 از صبر (و استقامت) و نماز کمک گیرید« ، سالار آزاد مردان و شهیدان نیز در بحبوحه جنگ و مشکلات آن ، از نماز استعانت می جوید .

اگر قرآن اقامه نماز را در اول وقت سفارش می نماید: أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ اسراء/78 ، امام حسین (ع) لیه السلام نماز عاشورا را در اول وقت، اقامه فرمودند .

اگر حضرت عیسی مسیح سلام الله علیه تا زمانی که نفس دارند، مأمور به اقامه نماز شده اند : وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا مریم/31 ، امام حسین (ع) لیه السلام نیز تا آخرین لحظه، همراه نماز است.

اگر قرآن از کسانی که تجارت، آنها را از نماز غافل نمی سازد، ستایش می کند: رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ نور/37 ، از امام حسین (ع) لیه السلام چه باید گفت که حتی حفظ جان هم او را از نماز غافل نساخت .

شاید از شدت اهتمام آن امام به اقامه نماز در اوج کارزار بود که تربت پاکش ، سبب قبولی نماز دانسته شد و این اوج منزلت ایشان را گواه است . در حدیث می خوانیم سه چیز موجب قبولی نماز است : حضور قلب، نماز نافله ، تربت سید الشهدا علیه السلام .

نماز باید در جامعه ، علنی اقامه شود: وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ . بدین جهت امام حسین (ع) لیه السلام با آنکه می توانست در خیمه نماز بخواند و با اینکه نمازش شکسته بود، در مقابل جمعیت نماز را به پاداشت . هنگام اقامه نماز در ظهر عاشورا 30 تیر به سوی حضرت رها شد؛ یعنی تقریباً در برابر هر کلمه از حمد و رکوع و سجده ، یک تیر به سوی امام پرتاب شد . به راستی نماز چیست که در عصر تاسوعا هنگامی که به سید الشهدا علیه السلام پیشنهاد حمله می شود ، آن حضرت پس از چند نوبت گفت وگو ، جنگ را یک روز به تأخیر می اندازند و می

فرمایند : إِنّی أُحِبُّ الصَّلاةَ ؛ و نفرمود: می خواهم نماز بخوانم؛ بلکه فرمود: « من نماز را دوست دارم». بسیاری از ما نماز می خوانیم، ولی چقدر آن را دوست داریم ؟

زراره از امام صادق علیه السلام درباره کعبه پرسید: دهها سال است هرگاه درباره حج و کعبه از شما سؤال می کنم، پاسخ جدیدی می دهید. علم شما به کجا متصل است؟ امام فرمودند: « آیا می خواهی اسرار کعبه ای که هزاران سال قبل از آدم بوده ، با چند کلمه تمام شود ؟! » این در حالی است که کعبه و تمامی اسرار و رموز آن که امام به آن اشاره فرمودند ، تنها قبله نماز است و قبله یکی از شرایط نماز!!

امام حسین (ع) لیه السلام راضی می شود تا بدن مبارکش، شرحه شرحه شود، ولی از نماز هیچ چیز فروگذار نشود. سر مقدس آن شهید دوران ساز بر سر نیزه قرآن می خواند؛ یعنی سر از بدن جدا می شود ، ولی دل از قرآن جدا نمی شود[۱۰۶۲] .

.

369- کودکان و نوجوانان حماسه ساز کربلا

[1062] سروش وحی فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص

در واقعه عاشورا، کودکان و نوجوانان همپای بزرگ سالان، نقش مؤثری ایفا کردند و حماسه ها افریدند.حماسه حضرت قاسم سیزده ساله . که می توانیم بگوییم شهید محمد حسین فهمیده سیده ساله که خود را زیر تانک انداخت و ان را منفجر کرد و خود شهید شد با الگو برداری از شهادت حضرت قاسم بوده است.

شجاعت حضرت قاسم که در مقابل چندین هزار نفر سپاه دشمن قرار گرفت و رجز خواند سپس به انها حمله کرد و چند نفرشان را به هلاکت انداخت بسیار اعجاب امیز است و ما در دفاع مقدس از این حماسه ها فراوان داشتیم.

همچنین حماسه پسر یازده ساله جناده بنام عمر که در مقابل دشمن رجزی بیاد ماندنی خواند .

شهادت جناب علی اصغر انقدر مظلومانه است که هر شخص با انصافی ان را می شنود جنایت یزیدیان را محکوم می کند و در حقیقت شهادت طفل شش ماهه امام حسین (ع) ،سند مظلومیت امام حسین (ع) است.

امام محمد باقر ع که در کربلا 5ساله بودند نقش پیام رسانی اهداف قیام حسینی را انجام دادند.

ولایت پذیری

کودکان و نوجوانان عاشورایی، تسلیم مطلق مقام ولایت امامِ زمانِ خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان های او تا پای فدای جان پیش رفتند.

ـ پیام برای کودکان و نوجوانان امروز:

1. مقام ولایت را بشناسیم.

2. از اوامر و نواهی مقام رهبری اطاعت کنیم.

3. از مقام رهبری ـ که دنباله ولایت خدا، پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است ـ دفاع کنیم.

ب) عشق به شهادت

یکی از الگوهای رفتاری آنان، عشق به شهادت و نهراسیدن از مرگ بود. هنگامی که امام حسین (ع) لیه السلام نظر قاسم بن الحسن علیه السلام را درباره مرگ می پرسد، می گوید: «عموجان! مرگ در راه خدا و در رکاب تو، نزد من از عسل شیرین تر است».

- پیام:

- معنی شهادت را درک کنیم.

- از سختی ها و مرگ نهراسیم.

- مقام و رتبه شهید را بشناسیم.

ج) شجاعت و شهامت

نوجوانان عاشورایی با وجود کمی سن، مردانه در مقابل دشمن وحشی و سنگل دل ایستادند و جنگیدند. آنان هنگامی که پای در میدان نبرد می گذاشتند، با شجاعت هرچه تمام، ابتدا خود را معرفی می کردند و سپس در میدان جنگ ده ها مرد جنگی را از پای در می آوردند.

قاسم بن الحسن علیه السلام ، هنگامی که به میدان می رود، با جسارت هرچه تمام، خود را چنین معرفی می کند: «اگر مرا نمی شناسید، پس بدانید من فرزند امام حسن علیه السلام نوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم.

به روایتی، وی در میدان جنگ، 35 مرد جنگی را از پای درآورد.

عون فرزند حضرت زینب علیهاالسلام نیز در میدان جنگ چنین می گوید: «اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر طیارم! آن شهید راستینی که در بهشت می درخشد و با بال سبزی که خداوند به او عطا فرموده است، پرواز می کند. این افتخار، برای من و او در محشر کافی است».

او 21 سپاهی را به یزید دوزخ فرستاد.

پیام:

- در برابر دشمنان باید شجاع بود.

- در برابر سختی ها و مشکلات زندگی باید با شهامت و دلیری ایستادگی کرد.

- در برابر توطئه های دشمن باید از تمامی وسایل ممکن استفاده کرد.

د) رعایت ادب و اجازه گرفتن از بزرگ تر

تمامی نوجوانان حاضر در کربلا، هنگامی که قصد رفتن به میدان را داشتند، نزد امام حسین (ع) لیه السلام آمدند و از ایشان اجازه گرفتند.

پیام:

- همواره و در تمامی لحظات باید به بزرگ تر از خود احترام گذاشت.

- در انجام کارها به ویژه کارهای مهم باید به بزرگ ترها اطلاع بدهیم.

- در انجام کارها، بر بزرگ ترها پیش دستی نکنیم.

توجه به نماز و ارتباط با خدا

کودکان و نوجوانان عاشورایی در سخت ترین لحظات، نماز به جای آوردند. فرزندان مسلم پیش از شهادت، از قاتل خود درخواست کردند که نماز بخوانند. هنگامی که او اجازه داد، وضو گرفتند، دو رکعت به جای آوردند و دست به مناجات با خدا برداشتند و گفتند: «ای خداوند حی داور! بین ما و این مرد، تو خود، داوری فرما!».

پیام:

- هیچ گاه نماز را ترک نکنیم.

- نماز، بهترین راه ارتباط با خداست.

- نماز در مشکلات، تسلی دل و مایه صبوری و بردباری است

370- عزت مندی حسینی

فرهنگ قرآنی انسان مسلمان را از پذیرفتن هرنوع ذلت وخواری، تسلیم فرومایگان شدن،اطاعت از کافران وفاجران نهی می‌کند، تا آنچه که حتی درفقه ما، یکی ازموارد جواز تیمم با وجود آب ، آنجاست که اگرانسان بخواهد ازکسی آب بگیرد ، همراه با منت ، ذلت وخواری باشد ، دراینجا نمازگذارمی تواند بجای وضوتیمم نماید تا ذلت طلب آب از دیگری را تحمل نکند دربینش اسلامی .ریشه همه زشتی ها، ستمگری، تبهکاری وگناهان«ذلت نفس» معرفی شده وبهترین راه اصلاح این امور نیزعزت بخشی به جامعه اسلامی و عزت آفرینی در افراد جامعه است.

زیباترین خصلت ها وروحیاتی که درعاشورا تجلی نمود، جلوه های گوناگون«عزت» بود.دودمان بنی امیه می خواستند ذلت بیعت با خویش را ولـی روح بلند حسـین (علیه برحسین ابن علی (علیه السلام) تحمیل نمایند . السلام) و یارانش این ذلت و فرومایگی را تحمل ننمود و فریاد برآورد که :« لَا اُعطیکُم بِیَدی اِعطاءَ الذَلیلِ » هیچگاه همانند انسانهای پست و ذلیل ، دست بیعت

.با شما نخواهم داد

امام (علیه السلام) در یکی از شورانگیزترین سخنانش در کربلا فرمود: « الدَّعی وَ ابنِ الدَّعی قَد رَکَزَنی بَینَ اثنَتینِ، بَینَ السِّلهِٔ و الذِّلهِٔ، هَیهاتَ مِنَّا الذِّلهُٔ» یزید بن معاویه مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر نمود، ولی من هرگز جانب ذلت و خواری را نمی گیرم. بعد در ادامه فرمود: این را خدا و رسول و دامان پاک عترت و نفوس با عزت نمی پذیرند. من هرگز اطاعت از ستمگران را بر شهادت عزت به خدا قسم آنچه را از من می خواهند، نخواهم .بخش ترجیح نخواهم داد پذیرفت (ذلت و خواری را) تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش، دیدار)).نمایم

این سخن بلند وحیات بخش اوست که دررجزخوانی های روزعاشورا می فرمود :«اَلمَوتُ اَولَی مِن رکوبِ العار » مرگ نزد من از ننگ وخواری برتر است و باز می فرمود: « مَوتٌ فِی عِزٍ خَیرٌ مِن حَیاهٔ فِی ذُّلٍ » مرگ با عزت از زندگی همراه با ذلت برتر و بالاتر است

درفرهنگ عاشورا آموختیم که اگر دستیابی به عزت راهی جزمرگ و کشته شدن نداشته باشد، باید این راه را پیمود تا به ساحل شرافت وعزت برسیم. لذا من از مرگ باکی ندارم ، «:امام (علیه السلام) پس ازبرخورد با سپاه حرفرمود مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ با عزت ، حیات ابدی است و زندگی لذت بار، مرگ واقعی است . آیا مرا از مرگ می ترسانید ؟ چه درود برمرگ .خیال باطلی، هرگز از ترس مرگ، ظلم وذلت را تحمل نمی کنم درراه خدا. شما با کشتن من نمی توانید شکوه وعزت و شرافت مرا از بین ببرید ،هیچ هراسی ازمردن ندارم .»امام حسین (علیه السلام) این روحیه زیبای لذا می بینیم قاسم ابن .عزتمند را به اصحاب ویاران وفرزندانش نیز منتقل نمود «وقتی زمامداران نظام ما افراد فاسدی مثل :الحسن درآن بیان زیبایش می‌گوید یزید وابن زیاد باشند،دراین صورت مرگ برای من ازعسل شیرین تر و زندگی »وبرادرش عباس ابن علی پذیرفتن .با ستمگران مایه ننگ و خواری خواهد بود امان نامه ابن زیاد را ننگ وذلت ابدی تلقی نموده وبه شدت ردمی نماید. در صورتی که اگرمی پذیرفت جان سالم بدر می برد، فریاد برآورد:مرگت بادای

شمر! نفرین خدا بر تو و امان تو باد . ازمن می خواهی که زیربارستم و ذلت تو بروم واز یاری امامم دست بردارم؟ امام (علیه السلام) در آخرین لحظات وداع نیز خطاب به کودکان خردسالش فرمود: «پس ازمن دشمن شما را اسیر می‌کند ، ولی هرگز ذلیل نمی شوید.او شما را به اسارت می برد ولی نمی تواند به ذلت بکشاند ، شما خاندان عزت، کرامت و شرافت هستید.»

وفرزندش امام سجاد (علیه السلام) در خطبهٔ آتشین شام خطاب به رژیم بنی امیه فرمود: «ای یزید! خیال کرده ای با اسیر گرفتن ما وبه این سو و آن سو کشیدنمان، ما خوار و ذلیل شده ایم و توعزیز وشریف گشته ای ؟! به خدا قسم نه یاد ما محو می‌شود ونه وحی ما می میرد ونه ننگ این حادثه از دامان تو پاک می‌گردد. »

یکی ازدرس های حیات بخش عاشورایی این است که :هم فرد مسلمان باید عزیز زندگی کند وهم جامعه اسلامی باید با عزت وسربلندی به پیش برود .عزت فردی را خود فرد باید پاسداری نماید وعزت اجتماعی را در درجه نخست

حاکمان و زمامداران جامعه باید حفظ نمایند. در تفکرعاشورایی،نه فرد حق دارد عزت و آقایی خود را بفروشد و زیر بار حقارت و ذلت برود و نه جامعه. فلسفه جهاد در اسلام همانا حفظ عزت جامعه اسلامی است. حضرت فاطمۀ زهرا(سلام‌الله علیها) فرمودند:«جَعَلَ اللهُ الجِهادَ عِزّاً لِلاسلام.»خداوند جهاد را جهت عزّت و سرافرازی اسلام مقرر فرموده است. [۱۰۶۳]

371- نفرین امام

ابن وائل می‌گوید : در کربلا مردی آمد و خطاب به اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت : آیا حسین در میان شماست ؟ گفتند : آری ! وقتی که چشمش به حضرت افتاد خطاب به امام گفت : تو را به جهنّم بشارت می‌دهم ! امام علیه‌السلام فرمود : من بشارت دارم به خدایی رحیم و شفاعت کننده اطاعت شده . تو کیستی ؟ گفت : من حویزه هستم . امام فرمود : « اللهمّ حُزه الی النار ! » « خدایا او را به جهنم بکشان ! » در این موقع اسبی که آن شخص بر او سوار بود رم کرد و آن مرد در حالی که پایش در رکاب بود از اسب افتاد و آنقدر آن حیوان او را به این طرف و آن طرف کشاند تا اینکه مُرد و چیزی از او باقی نماند

[1063] بحار، ج ۲۹، ص ۲۳۳

372- خدایا او را تشنه نگهدار

روایت شده که : مردی به نام زرعهٔ در کربلا حاضر بود و تیری به طرف حضرت انداخت تا اینکه به عمامه حضرت خورد و این در موقعی بود که امام می‌خواستند به طرف آب بروند ، ولی تیراندازی این شخص مانع شد . لذا حضرت او را نفرین کردند : خدایا او را تشنه نگه‌دار ! کسانی که بعدها شاهد مرگ زرعهٔ بودند ، می‌گفتند او از حرارتی که در شکمش احساس می‌کرد و از سرمایی که در پشتش بود ناله می‌کرد . در مقابل او برف و یخ گذاشته بودند و در پشت سرش آتش برای گرم شدنش . وقتی که می‌گفت : آب به من بدهید که از تشنگی مُردم . برای او ظرف بزرگی آب و شیر می‌آوردند که اگر پنج نفر می‌خوردند سیراب می‌شدند ولی او می‌خورد و باز فریاد می‌زد . به من آب بیاشامید که از تشنگی مردم تا اینکه شکم او ترکید و مرد.[۱۰۶۴]

373- دستی که به خون امام آلوده شد

[1064] روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

در عصر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در گودال قتلگاه افتاده بود ، مردی به نام ملاک بن یسر به طرف حضرت آمده و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت ، و با شمشیر ضربتی به سر حضرت زد که کلاه خود حضرت شکافته شد و شمشیر به سرمقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که کلاه از خون پر شد . حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود : با این دست نخوری و نیاشامی ، و خداوند تو را با ظالمان محشور کند . مالک کلاه حضرت را برداشت ، و پس از واقعه عاشورا به خانه خود برد ، و خواست که خون آن را پاک کند ، همسرش آگاه شد و صدا زد که در خانه من لباس غارت کرده از فرزند پیامبر را می‌آوری ! از خانه من بیرون برو که خداوند قبرت را از آتش پر کند و آن ملعون همواره در فقر و بدحالی بود و از دعای حضرت هر دو دستش از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب ، خشک می‌گردید و در زمستان خون از آنها می‌چکید و به همین حالت بود تا اینکه به جهنم داخل شد.[۱۰۶۵]

374- شفای بیمار با دعای امام علیه‌السلام

صالح بن میثم می‌گوید : نزد حبابه والیه رفتیم و او برای ما سخنی درباره امام حسین علیه‌السلام گفت . او گفت : روزی نزد امام علیه‌السلام رفتم و سلام کردم و حضرت بعد از جواب سلام فرمود : ای حبابه چه شده که مدتی است نزد ما نمی‌آیی ؟

[1065] همان

گفت : علتی دارد که موفق به زیارت نشده‌ام .

فرمود : به چه علتی ؟ گفت : دچار مرض برص (پیسی) شده‌ام .

امام علیه‌السلام دستش را بر محل برص گذاشت و دعا کرد . حضرت دستش را برداشت و هنوز دعای امام علیه‌السلام تمام نشده بود که دیدم خداوند به من شفا داده و اثری از مرض نیست .

سپس حضرت فرمود : ای حبابه در زمان کنونی فقط ما و شیعیان ما بر ملت ابراهیم هستیم و تو سعی کن از غیر ملت ابراهیم دوری گزینی.[۱۰۶۶]

(375-بوی سیب و امام حسین (ع

ام سلمه همسر پیامبر(ص) می‌گوید: حضرتشان در حُجره من بودند، جبرئیل به حضورش رسید و آن دو در حجره گفت‌وگو می‌کردند که امام حسن(ع) و امام حسین(ع) در حجره را زدند. در را گشودم و آن دو همین که جبرئیل را کنار پدربزرگشان دیدند، پنداشتند که او دحیه کلبی است و دور تا دور او می‌گشتند. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! می‌بینی این دو کودک چگونه رفتار می‌کنند؟ فرمود: آری تو را با دحیه کلبی اشتباه گرفتند و دحیه کلبی به این دو کودک بسیار محبت می‌کند و هرگاه پیش ما می‌آید برای آنان هدیه می‌آورد.

[1066] سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

جبرئیل دست خود را به گونه‌ای در مقابل آسمان گرفت که گویا می‌خواهد چیزی را بگیرد. سپس سیب، به و اناری در دستش قرار گرفت و آنها را به حسن و حسین داد که هر دو خوشحال شده و با چهره‌ای درخشان پیش پیامبر(ص) دویدند. پیامبر؛ میوه‌ها را گرفته و بوییدند و به آنان برگردانده و فرمودند: «با همین میوه‌ها پیش مادرتان بروید و شاید بهتر باشد که نخست پیش پدرتان بروید» آنان به منزل رفته و چیزی از میوه‌ها نخوردند تا پیامبر(ص) به منزلشان آمد و خطاب به امام علی(ع) فرمود: چرا چیزی از این میوه‌ها نخوردید؟! سپس ماجرای جبرئیل را برای آنان نقل کردند.

به دنبال آن بود که پیامبر و اهل بیت از آن میوه‌ها خوردند و به ام سلمه هم دادند. آن سیب، به و انار همچنان باقی بود و هر چه می‌خوردند چیزی از آن کاسته نمی‌شد؛ امام حسین(ع) فرموده است: «پس از رحلت پیامبر(ص) آن میوه‌ها همچنان به حال خود باقی بود و تا هنگامی که مادرمان فاطمه(س) زنده بود چیزی از آن کاسته نشد و چون مادرمان شهید شد انار را از دست دادیم، ولی سیب و به باقی بود و چون پدرم امیر المؤمنین(ع) شهید شد، به از میان رفت و آن سیب باقی ماند و به همان حال در اختیار برادرم امام حسن(ع) بود. پس از آن‌که ایشان مسموم شد و رحلت فرمود آن سیب پیش من بود، هنگامی که محاصره شدم و آب نداشتیم آن‌را می‌بوییدم و شدت تشنگی من کاسته می‌شد و چون تشنگی من شدت پیدا کرد و یقین به نابودی کردم آن‌را خوردم».

امام سجاد(ع) می‌فرماید: «این موضوع را یک ساعت پیش از کشته شدن پدرم از

ایشان شنیدم و پس از شهادت آن‌حضرت بوی آن سیب از قتلگاه ایشان احساس می‌شد. و بوی آن سیب پس از امام حسین(ع) در مرقد آن‌حضرت باقی مانده است. من هرگاه مرقد پدرم را زیارت می‌کنم بوی آن سیب را استشمام می‌کنم و هر یک از شیعیان ما که به زیارت مرقد پدرم می‌رود، به هنگام سحر دقت کند، در صورتی که مخلص باشد آن بو را احساس خواهد کرد».[۱۰۶۷]

376- حضرت عباس در کلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

کتاب الکبریت الاحمر آمده است که در رویایی صادقه ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت عباس علیه السلام فرمودند :

«أقرّاللهُ عینک ، فأنتَ بابُ الحوائج وَ اشفَع لمَن شئتَ»

خداوند چشمت را روشن گرداند ، تو باب الحوائج هستی ، از هر که خواستی شفاعت کن .

377-

سبط بن جوزی و دیگران گویند: مشهور این است که یزید اهل شام را جمع کرد و با چوب خیزران بر سر مطهر امام حسین (علیه السلام) می زد.

سپس ابن جوزی گوید: جای شگفت نیست که یزید بر دندنهای آن حضرت می زد و آل پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) را با دستهای بسته و زنان را با

[1067] فتال نیشابوری، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 – 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375ش

صورتهای باز و بر شتران حمل می کرد، آنگاه ابن جوزی به بخشی از کارهای زشت یزید اشاره می کند.

نویسنده گوید: در آن هنگام که یزید در قصر خود چوب به لب و دندان حضرتش می زد و جسارت می کرد، فرستاده ای از قیصر در نزد او بود، او با تعجب گفت: در نزد ما، در یکی از جزیره ها جای پای الاغ حضرت عیسی (علیه السلام) است، ماه همه ساله از اقصی نقاط به آنجا سفر می کنیم، و نذوراتی نذر می نماییم و آن محل را مانند کعبه شما بزرگ می شماریم، ولی شما فرزندان پیامبرتان را می کشید؟ گواهی می دهم که شما بر باطل هستید.[۱۰۶۸]

-378

عاقبت قاتل حسین

لشکریان سر مطهرش را بریدند و به نزد ابن زیاد بردند، قاتلش این اشعار را خواند:

املأ رکابی فضة و ذهبا - فقد قتلت الملک المحجبا

و من یصلی القبلتین فی الصبا - و خیرهم اذ یذکرون النسبا

[1068] روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه

نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

قتلت خير الناس اما و أبا

دامن مرا از طلا و نقره پر کن! چون پادشاه بزرگواری را کشته ام.

کسی که در کودکی به دو قبله نماز خوانده؛ و از بهترین انسانها از جهت نسب یاد می شود.

من کسی را کشته ام که پدر و مادر او بهترین مردم هستند.

ابن زیاد از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر می دانستی چنین است پس چرا او را کشتی؟ سوگند به خدا! خیری از من نخواهی دید، و تو را به او ملحق می کنم.

آنگاه دستور داد تا گردن او را بزنند.[1069]

–379

رحوم مقرم نقل می کند که امام علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤ ال کرد و اضافه نمود: یابن رسول اللّه ! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت .

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود:((آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفیگاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند)).

[1069] همان

آنگاه امام علیه السلام در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود:((هِیَ واللّه وَعْدٌ لا خُلْفَ فیه ؛)) امشب همان شب موعود است ، وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد)).

سپس امام علیه السلام رشته کوههایی راکه در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود:((اَلا تَسْلُکُ بَیْنَ هذَیْنِ الْجَبَلَیْنِ فِی جَوْفِ اللّیلِ وَتَنْجُو نَفْسَکَ؟؛)) نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی ؟.

نافع بن هلال)) خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم)) به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده ام ، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر، کند و این اسب خسته شود .

مقرم)) از نافع بن هلال چنین نقل می کند که : امام علیه السلام پس از بررسی)) بیابانهای اطراف به سوی خیمه ها برگشت و به خیمه زینب کبری (س) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می دادم ، زینب کبری (س) عرضه داشت : برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای ؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود:((وَاللّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ ...؛)) آری ، به خدا سوگند ! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند

((اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش.
نافع می گوید: من چون این سؤ ال و جواب را شنیدم ، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم .
حبیب بن مظاهر گفت : به خدا سوگند! اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم . گفتم حبیب ! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه آنان رفته و مجددا اظهار وفاداری بنمایید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.
حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان ، خود را از خیمه ها بیرون انداختند. حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت : از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید، سپس گفتار نافع ر ا برای بقیه صحابه نقل نمود.
همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم ، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم ، حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.
حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم .
چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت :

ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای براقّشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرونبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:

اَیُّهَا الطَّیّبون حامُوا عَنْ بَناتِ رَسولِاللّه وَحَرائِرِ اَمِیرِالمؤمنینَ؛)) ای پاک مردان !))

(از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤ منان دفاع کنید)).

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

و این بود حماسه ای که درباره صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال و سایر یاران آن حضرت در شب عاشورا.[1070]

380-حضرت عباس علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام ، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را به عنوان کسی معرفی می کند که از ایمان استوار و بینش نافذ برخوردار بوده و در راه امام بزرگوارش به جهاد برخاسته است. ایشان می فرماید: «عمویم؛ عباس، بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. او به همراه برادرش حسین (ع) لیه السلام جهاد کرد و به افتخار شهادت رسید». آن حضرت هم چنین درباره ی اخلاص و ارزش جهاد

[1070] همان

حضرت عباس علیه السلام می فرماید: «شهادت می دهم و خدا را شاهد می گیرم که تو در راه جنگجویان بدر و مجاهدان راه خدا گام نهادی و در جهاد با دشمنان خدا، اخلاص ورزیدی و در نصرت اولیای خدا، خلوص نشان دادی و از دوستانش دفاع کردی... شهادت می دهم که تو هر چه در توان داشتی، انجام دادی».[۱۰۷۱]

381-

صاحب ((نَفَس المهموم)) از مرحوم صدوق ؛ نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: ((من در خواب دیدم که چندین سگ شدیدا بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.

امام علیه السلام سپس فرمود: و پس از این خواب ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: ((تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین ، آمدن تو را به همدیگر مژده وبشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تاءخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند[۱۰۷۲]

[1071] مفاتیح

[1072] سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

مقام علمی عباس(علیه السّلام

حضرت عباس(علیه السّلام) در خانه ای زاده شد که جایگاه دانش و حکمت بود. آن جناب از محضر امیرمومنان، امام حسن و امام حسین(علیه السّلام) کسب فیض کرده است. لذا از علی بن ابیطالب(ع) در مورد حضرت عباس (علیه السّلام) نقل شده است که فرموده اند: "ان ولدی العباس زق العلم زقا، یعنی همان طور که پرنده به جوجه خود مستقیماً غذا می دهد، اهل بیت(ع) نیز مستقیماً به آن حضرت علوم و اسرار را آموختند."

و همچنین روایتی بدین مضمون از امامان معصوم (ع) نقل شده است که فرموده اند: "همانا عباس بن علی علم را چون غذا از پدرش وارد جان خویش نموده است."

حضرت ابوالفضل توفیق آن را پیدا کرد که از محضر 4 معصوم بهره‌مند شود. پدر عظیم‌الشان ایشان حضرت امیرالمومنین(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و همچنین امام سجاد(ع). آن بزرگوار از امام سجاد حدود 12 سال بزرگتر بودند اما چون در مکتب ولایت و مهد امامت پرورش یافته بود، از علمای بزرگ ما به شمار می روند اما آن ایثار و جانفشانی فوق‌العاده‌ای که حضرت در روز عاشورا در کربلا داشتند باعث شده که آن بعد از شخصیت ایشان بر سایر ابعاد چیره شود و ما حضرت عباس را در علم به درستی نشناسیم حال آنکه ایشان از عالمان بزرگ بود و طبیعی است وقتی شاگرد 4 معصوم باشد به این جایگاه دست یابد.

علامه شیخ عبدالله ممقانی در کتاب نفیس تنقیح المقال، در مورد مقام علمی و معنوی ایشان گفته است: "آن جناب از فرزندان فقیه و دانشمندان ائمه (ع) و شخصیتی عادل، مورد اعتماد، با تقوا و پاک بود."[۱۰۷۳]

383-

عباس و ائمه اطهار(ع)

*** امیرالمؤمنین علی(ع) در خطابی به همسر گرانقدرش ام‌البنین می فرماید: "نور دیده‌ات نزد خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دو بال به او ارزانی می‌دارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛ آن سان که پیشتر این لطف به جعفربن ابی‌طالب شده است." سپس خطاب به فرزند گرامی خود عباس فرمود: جلوتر بیا. عباس پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیری را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: "گویا می‌بینم که دشمن پسرم را احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می‌کند تا این که دو دستش قطع می‌گردد."**

*** در زمان امام حسن مجتبی(ع) و پس از صلح و بازگشت امام به مدینه، عباس در کنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانه برادر خود را بین مردم تقسیم می‌کرد. او در این دوران بود که لقب «باب الحوائج» یافت و وسیله دستگیری و حمایت از محرومین جامعه گردید. او در تمام این دوران، در**

[1073] تنقیح المقال

.حمایت و اظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد
امام حسین بن علی(ع) هنگام خروج از مدینه به طرف کربلا ندا داد: " *
کجاست برادرم ... کجاست ماه بنی‌هاشم؟ پس عباس جواب داد: بله بله ای آقای من! آنگاه امام حسین فرمود: ای برادر، اسبم را حاضر کن، پس عباس اسب ".حضرت را حاضر نمود
در عصر تاسوعا شمر با چهار هزار نفر وارد کربلا شد. یکی از نقشه‌های او برای کاستن از یاران امام حسین امان دادن به عباس و برادران او بود. وقتی جناب عباس شنید که شمر امان نامه آورده اصلا به او اعتنا نکرد و جواب او را نداد، تا این که امامش به او فرمان داد که جواب شمر را بگوید، عباس فرمود: "چه می‌گویی؟" عرض کرد: "شما و برادرانت در امانید." عباس غیرتمند سراسر وجودش آتش گرفت و فریاد او بلند شد: " دست‌هایت بریده باد و لعنت بر آنچه که از امان نامه آورده‌ای. ای دشمن خدا! آیا دستور می‌دهی که ما برادرمان و آقایمان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و داخل اطاعت لعنت‌شدگان و فرزندان لعنت‌شدگان شویم؟ آیا به ما امان می‌دهی در حالی که فرزند رسول خدا در امان ".نیست
امام سجاد(ع) می فرماید: " خداوند حضرت عباس(ع) را رحمت کند که به *
حق ایثار کرد و امتحان شد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دو دستش قطع شد. لذا خداوند عزوجل در عوض، دو بال به او عطا کرد تا همراه ملائکه در بهشت پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی طالب (ع) هم دو بال عطا فرمود و به تحقیق، حضرت عباس (ع) نزد پروردگار مقام و منزلتی دارد که روز قیامت

".همه شهدا به آن مقام و منزلت غبطه می خورند

* امام صادق(ع) همواره از عمویش عباس تجلیل به عمل می‌آورد و با درود و ستایش از او یاد می‌کند و مواضع قهرمانانه‌اش در روز عاشورا را بزرگ می‌داشت. از جمله سخنانی که امام درباره قمر بنی‌هاشم(ع) فرموده است این است که: "عمویم عباس بن علی بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت..." امام صادق(ع) از برترین صفات مجسم در عمویش یعنی تیزبینی، ایمان .محکم و جهاد، پرده بر می دارد

در جای دیگر نیز امام صادق فرموده است: " شهادت می‌دهم که تو برای خدا و ".رسولش و برادرت خیرخواهی نمودی، پس تو چه نیکو برادر فداکار بودی

* بقیۀ الله الاعظم، امام زمان(عج) در بخشی از سخنان پرمعنای خود در زیارت ناحیه مقدسه درباره عمویش عباس (ع) چنین می‌گوید: "سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و ...برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت"[1074]

384- امام صادق ع:هرکه دوست دارد 120هزار پیامبر با او دست بدهند ،شب نیمه شعبان به زیارت قبر حسین (ع) برود.[۱۰۷۵]

[1074] زندگانی حضرت ابوالفضل العباس -مولد العباس بن علی- -مفاتیح الجنان- -نفس المهموم- - وقایع الایام-

[1075] کتاب مزار-محمدبن مشهدی

385- حضرت عباس از معدود غیرمعصومین هستند که از معصوم برای ایشان زیارتنامه صادر شده است. از حضرت امام صادق(ع) زیارتنامه‌ای برای حضرت ابوالفضل روایت شده است، همچنین در زیارت ناحیه مقدسه در مورد حضرت عباس به صورت اختصاصی بیانات بلندی وجود دارد و حضرت اباالفضل مورد مدح حضرات معصومین قرار گرفته‌اند و این به سبب غرق بودن حضرت عباس در معرفت به ولایت است.

اوج شخصیت حضرت عباس به دلیل بصیرت نافذ ایشان است چرا که امام صادق وقتی که می‌خواهد از عموی خویش یاد کند، با اینکه حضرت عباس فضیلت‌های بسیاری دارد اما در مورد ایشان می‌فرماید "کان نافذ البصیره".

386- حضرت عباس برادران دیگری داشتند که در کنار آن حضرت در کربلا به شرف شهادت نائل آمدند اما مقام حضرت عباس به خاطر آن بصیرت فوق‌العاده به جایی می‌رسد که امام سجاد(ع) می‌فرماید "عمویم عباس در روز قیامت چنان جایگاهی دارد که همه شهدا به جایگاه او غبطه می‌خورند" و ما می دانیم که همه بهشتیان به جایگاه شهدا در قیامت غبطه می‌خورند. حال جایگاه حضرت عباس چنان رفیع است که شهدا به این جایگاه غبطه می‌خورند و این نیست مگر اوج بصیرت ایشان در مساله ولایت و ولایتمداری که او را یگانه دوران کرد و شایسته اینکه از طرف معصومین زیارتنامه مخصوصه داشته باشد.

حسین بن علی علیهما السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود:

خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم . خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان ، با نبوت ، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی .

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

آنگاه فرمود: جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام ((عمورا)) و یا ((کربلا)) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد

هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.[۱۰۷۶]

–388

امام صادق می فرماید در آن هنگام که امام حسین شهید شد لشکریان شخصی را دید که به شدت فریاد می کشد گفتند ای مرد بس کن این همه ناله و فریاد برای چیست؟

او گفت: «چگونه فریاد نزنم در حالی که رسول خدا را می بینم که ایستاده است و گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی به سوی میدان جنگ شما نظاره می فرماید از این می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کرده وتمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک گردم.

بعضی از افراد لشگر با هم گفتند این مرد دیوانه است و سخن سفیهانه ای می گوید.

[1076] سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

گروهی دیگر که به توابین نامیده شدند از این کلام متنبه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خود کردیم و بخاطر خشنودی پسر سمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم.

پس همانجا توبه کردند و بر علیه ابن زیاد خروج نمودند.

به امام صادق عرض شد آن صیحه زننده چه کسی بود؟

حضرت فرمود: "ما او را کسی جز جبرئیل نمی دانیم و اگر خداوند به او اجازه فرموده بود در میان آنان صیحه ای می زد که از آن صیحه روح آنها از بدنهایشان خارج می شد و وارد آتش جهنم می شدند ولی خداوند برای اینکه آنهابر گناهانشان بیفزایند و عذابشان بشتر شود به آنان مهلت داد."[1077]

389– فلسفه عزاداری و تعظیم ایام محرم چیست؟

دلیل اول: این کار بدستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است.

1077 http://adabir98.blogfa.com/tag

1 ـ امام زمان «عج» خطاب به امام حسین علیه‌السلام : اگر در کربلا نبودم تا یاریت کنیم حال برایت گریه می‌کنم و اگر اشکم تمام شود برایت خون می‌گریم ![۱۰۷۸]

2 ـ «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله : کسی که در مصیبت حسین علیه‌السلام ، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود .»[۱۰۷۹]

3 ـ «امام سجاد علیه‌السلام : هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه‌اش جاری شود، خداوند سبحان غرفه‌ای در بهشت به او اختصاص می‌دهد .»[۱۰۸۰]

4 ـ «امام صادق علیه‌السلام : یک قطره اشگ در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می‌شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد .»[۱۰۸۱]

5 ـ «امام صادق علیه‌السلام : هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست !»[۱۰۸۲]

[1078] بحارالانوار 237/98

[1079] همان

[1080] همان

[1081] همان

[1082] بحارالانوار 237/98

روضه شب اول ـ مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی‌هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه‌ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد. سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد : «سخن شما این است که: "امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند". من ، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد... »

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند. سپس 18000 نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند. در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد. سپس «هانی بن عروۀ» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه‌شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالیکه یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام‌های دارالاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند.

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند. کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند : «برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند»!!

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی "ابواب کنده" حرکت کرد. هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می‌رفت و نمی‌دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود. نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود. مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت: «ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن ، دوباره و سه‌باره سخن خود را تکرار کرد. مسلم برخاست و گفت : «من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیل‌ام. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم

رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت : «بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می‌زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

(برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی‌تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد. یکی از لشگریان از گریستن ایشان ـ با آنهمه جنگاوری ـ تعجب کرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت : «به خدا سوگند که از کشته‌شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی‌کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می‌آیند و برای حسین و آل او گریه می‌کنم».

نام خوشت قرار دل بی‌قرار من *** روی تو شمع روشن شب‌های تار من

بی‌خانه‌ام ولی به دلم کرده خانه غم *** نبود کسی به جز در و دیوار ، یار من

مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می‌گفت و استغفار می‌کرد.

من انتظار می‌کشم اما نمی‌کشد *** غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر *** ای باغبان! بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان‌شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو *** کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که پیر مردی 89 ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می‌کرد و هیچکس به یاری او برنخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد. بدن مسلم‌بن‌عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنۀ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1083]

عشق، شوق همانندی است! هر چه مثل تر، عشق شکوفاتر.

کسی مثل حسین، از میان خدائیان، بی کس نبود. همه ی بی کسی خدائیان در آن بود که خدا را نمی پذیرفتند و کسان حسین همه قاری و عابد و ... حتی شیعه بودند. همان کسانی که بی کسش گذاشتند. و این عجب غربت پر سوزی است.

و مسلم دُرده این جام تلخ، نصیبش شده بود. و اگر این طور باشد که هر که مقرب تر است جام بلا بیشرش می دهند. و اگر جامی، بلایی تر از غربت نباشد، و اگر حسین بیشترین بوسه را بر لب این جام زده است، پس مسلم نزدیک ترین چاکر به آستان مولایش گشت. مسلم! حقا که نامش گوارایش بود!

و بالاتر ...

مسلم، آفتابِ خورشید غربت خدا در میان زمینیان بود.

حسین، مسلم را هدایت کرد. هادیانی که مهدیهای خود را از خود نیز پیش می فرستند. حسین، مسلم را خاص تر از خود کرد. همچنان که عباس را موجب شد تا مقامی یابد که خود نیز رشکِ آن را ببرد.

[1083] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ .- . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

آن هجده هزار، حسین فقط امضایشان را دید. و گاهی در طول سفر نامه هایشان را هم می خواند. و مسلم دستان گرمشان را احساس کرد. و سخنان وفایشان را ترنم گوشش نمود. مسلم میهمانشان گشت و دید که درختانِ به ثمر نشسته اشان و چاهای پر آبشان و دشت های پر علوفه اشان همه ارزانی اوست. آنچه حسین خوانده بود، مسلم شنید و دید.

پشتی از مسلم خالی شد، که به شدت گرم گشته بود. و حسین، هم چون امام بود و هم چون در کوفه نبود، دستی از او به این شمعِ کم فروغ، گرم نشد.

کم شدنها، شاید اگر سالیانی طول می کشید و یا لااقل ماهیانی و یا هفته ها و روزهایی، این چنین نبود. برای مسلم زمان در خلاصه ترین حدخودش، همه غربت خدائیان زمین را نمود داد.

روزی که هزاران سالِ بی کسی پیامبران و اوصیاء آنها مرور شد و شب در منزل پیره زنی بود که پسرش باده نوشی خود فروش بود و صبحی که ریختند و شعله کشیدند و زخم زدند و بردند.

حالا فقط مانده یک شباهت دیگر!

حسین را با لب تشه کشتند. هر که روضه حسین را خواند از جبرئیل تا همه دیگران دیگر، گفتند که حسین را با لب تشنه کشتند و مسلم که خواست آب بنوشد، دندانی که از او شکسته بود، درون کاسه افتاد و این، اوجِ شوق به همانندی با محبوب بود.

روی پشت بام او را سر زدند و جسمش را به زیر افکندند و در کوچه های کوفه،

پاهایش را به استری که بسته بودند چرخاندند و مسلم در فرصت قبل از مرگی که به او داده بودند – که به همه اعدامیان می دهند – رو کرد به آن سو که از آنجا حسین می آمد و ... علیک السلام یا ابا عبد الله! خداحافظ ای حسین!

و حالا به تو می گویند برو روی پشت بام و رو به کربلا بایست و سلام کن! السلام علیک یا ابا عبد الله! تازه واردی! فعلا سلام کن و جواب بگیر تا هزاران مرحله دیگر ... شاید هم بشود ره صد ساله را یک شبه رفت و شاید همین امشب مرگت برسد و همه بشوند که می گویی: علیک السلام ...

آخ مسلم که اوج شکوهت آنچنان همه دهلیز قلبم را پر ساخته است که همان بهتر لب فرو بندم دیگر!

391–**روضه شب دوم ـ ورود کاروان عشق به کربلا**

پس از آنکه بنی‌امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذوالعقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذوالحجۀ احرام حج نیز بست .،

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (8 ذوالحجۀ) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می‌دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه‌تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود. ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می‌کرد فرمود: «ای برادر! می‌ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می‌کردند و می‌پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می‌دارد می‌فرمود: «یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می‌کردند و امام آینده را بروشنی در خشت خام می‌دید و دشمنان اسلام را بخوبی می‌شناخت.

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می‌رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم ، هر کجا *** رو آوریم کعبه بود روبروی ما

مابیم کعبه‌ی دلِ عشاقِ باوفا *** هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت : «ای برادر! چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟» حضرت فرمود : «دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت : ای حسین! بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت : «انا لله و انا الیه راجعون. پس این زنان و کودکان را چرا با خود می‌بری؟» امام پاسخ داد: «جدم فرمود خداوند می‌خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق *** خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می‌رویم *** تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا ، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد. روز خروج را برخی از موخان روز ترویه (هشتم ذوالحجهٔ) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود *** رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه‌بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).

پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می‌کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا ، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود: «همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور».

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند. امام به او فرمود : «وای بر تو! بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت : «نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده اند و باید در همینجا بمانی».

زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت: «ای پسر رسول خدا! جنگ با این جماعت » آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم». امام فرمود: «من آغازکننده جنگ نخواهم بود». آنگاه نام آن سرزمین

را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نبنوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست. پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت : «اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود: «همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زکین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد». سپس دستور داد که خیمه ها را رد همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده *** وعده‌ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را *** بـــر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت : «ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت : آیا او را دوست داری؟ پیامبر فرمود : آری. جبرئیل عرض کرد : امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد. والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟ گفتند : کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان‌ها و زمین در مصیبتش گریان‌اند.

الا لعنۀ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1084]

392–روضه شب سوم ـ حکایت حر ؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب‌ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود. برخی او را "دلیرترین مرد کوفه" می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت: «حرّ! شادباش که به سوی خیر می‌روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را

[1084] –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛ ج 5 .–. قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

ندید. با تعجب از خود پرسید : «این چه بشارتی بود؟ و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید. امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود : «به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی‌تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می‌ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد. امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت : «ای مردم! من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می‌گردم»

سپس به حر فرمود : می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟ گفت : نه، ما همه با تو نماز می‌گزاریم.

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان

کرد و فرمود : «ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می‌گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می‌کنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی‌پسندید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما برمی‌گردم.» حرّ گفت : «سوگند به خدا که من از این نامه‌ها و نمایندگان که می‌گویی چیزی نمی‌دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه‌های کوفیان بود. امام نامه ها به حر نشان داد. حر گفت : «من از کسانی که این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم». امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود : «باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فزیاد امام را شنید که می‌فرمود : «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟ ـ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» نزد عمر سعد رفت و گفت : «آیا واقعا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟»

عمر پاسخ داد : «آری» حر پرسید : «چرا پیشنهاد او را که می‌خواهد باز گردد نمی‌پذیری؟» عمر گفت : «اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی‌شود».

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می‌دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می‌دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می‌نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می‌کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می‌دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می‌دید و در دیگر سو شقاوت...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالیکه فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر.و به خیمه‌گاه حق نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد.

مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید : «چه فکری در سر داری؟ آیا » می‌خواهی به حسین حمله کنی؟» حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود. مهاجر گرفت : «به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می‌پرسیدند از تو نمی‌گذشتم» حر پاسخ داد : «والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا

بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی‌گزینم». آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت :

«اللهم الیک أنبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیّک ـ خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم». سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد : «فدای تو شوم ای پسر رسول خدا! من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی‌کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می‌دانستم چنین می‌شود هرگز راه را بر تو نمی‌گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می‌کنم. آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو ، اول من به رویت راه بستم *** چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم *** تا که از زهرا به محشر سرخط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم *** آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود : «آری. خداوند توبه تو را بپذیرد! از اسب فرود آی.» حر عرض کرد : «چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می‌خواهم پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد.»

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم *** تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد. حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد : «ای اهل کوفه! این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟! به او گفتید ما در راه تو جانبازی می‌کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی‌گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟ یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می‌نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده‌اید؟ خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران کردند. پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت : «ای حر! براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی». آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می‌شدند می‌رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می‌گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود...

الا لعنةُ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1085]

.

393–روضه شب چهارم ـ مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

[1085] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ .– . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند : «یا رسول الله! تو را چه شد؟» فرمود : «ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می‌کشند یا آواره می‌سازند».

از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیّار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام (یعنی برادارن حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

« عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

« عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می‌خواند :

إن تنکرونی فانا ابن جعفر *** شهید صدق فی الجنان ازهر

یطیر فیها بجناح اخضر *** کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی : اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال‌هایی سبز به پرواز در می‌آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

(برادران زینب (س

عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب » کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل‌العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت : «برادران عزیزم! دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».

سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را "فرزند علی" معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی ـ که امیرالمومنین فرمود : «او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» ـ جوانی 21 ساله بود. هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند. «خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد. سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید... امان از دل زینب...

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1086]

394–روضه شب پنجم ـ مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش ـ قاسم و عبدالله ـ در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

[1086] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .– . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا ، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آنحضرت یک به یک و یا دستجمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می‌آورد: «آیا یاری‌کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، » به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آنحضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه ... »

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش ــ قاسم و عبدالله ــ را نیز پرپرشده می دید ...

اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت *** اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و درگوشش زمزمه کرد:«فرزند برادرم ! صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد *** آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است *** دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی‌ام از دست رفت *** حیف شد، عبدالَهَم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند *** یــادگــاران بــرادر بـــوده‌اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:«خداوندا! اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

آن برادرزاده‌ام صد چاک شد *** این برادرزاده‌ام بر خاک شد

آن برادرزاده‌ام سرمست رفت *** این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری‌ام *** وایِ من از این امانتداری‌ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرملهٔ ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1087]

.

395-روضه شب ششم ـ مصیبت قاسم (س) ؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

[1087] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ .- . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود: « براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی‌شناسم. این لشکر، من را می‌خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید. پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می‌دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید...»

پس‌از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی‌هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند: «زنده ماندن پس‌از تو را برای چه می‌خواهیم ای فرزند رسول خدا؟ براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو برنخواهیم برداشت».

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر *** این مهر بر که افکنم ، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند: «خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس‌از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه » بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می‌کرد. وی از عمو پرسید:«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟» دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید: «ای پسرک من! مرگ، نزد تو چگونه است؟» قاسم شجاعانه پاسخ داد: «احلی من العسل ـ ای عمو از عسل شیرین‌تر است».

دادن جان، گر به رهبر است *** از عسل ناب مرا خوش‌تر است

جام اگر جام شهادت بُوَد *** مرگ، به از روز ولادت بُوَد

امام با رقت و شفقت فرمود: «عمویت فدای تو شود! آری، تو نیز کشته می‌شوی پس‌از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید: «عموجان! مگر دست دشمنان به خیمه‌گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می‌کشند؟!»" امام پاسخ داد: «عمو به فدای تو! فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد

رساند در حالی که او می‌گرید و خونش در دستان من روان است...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه‌گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟ شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد...

برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس‌از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه‌گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آنچنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست *** هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم *** هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان *** سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه‌ی من تنگ بُوَد *** شیشه‌ام منتظر سنگ بُوَد

نیزه کو؟ تا که زمن سینه دَرَد *** تیر کو؟ تا که به اوجم ببرد

اسب‌ها کو؟ که مرا گرم کنند *** استخوان‌های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد. پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می‌بوسید و التماس می‌کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود. قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می‌خواند و می‌گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن *** سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن *** بین اناس لاسُقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که : «یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند. در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان درگرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود... و شاید این، همان بلای عظیم بود.

آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می‌گرداند در حالی که دو پای قاسم ـ شاید از شدت شکستگی‌ها ـ بر زمین کشیده می‌شد؛ و امام علیه السلام می‌فرمود: «این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی‌دید عمو پیکرت *** تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی‌دید تنت کاین چنین *** جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی *** صورت او دیدی و جان باختی

و سپس زمزمه کرد: «به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ... ولی نتواند تو را نجات دهد» ....

الا لعنةُ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1088]

قاسم الان 13 سال دارد. دو ساله بود که پدرش را مسموم کردند و حق قربی را بنیکویی!! پاس داشتند.

قبلترها که در خانه حدیث عمو به میان می امد و دشمن و پاس حق قربی، او می گفت:

[1088] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .– . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛ ج 5 .– . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

«!تا من شمشیر به دست داشته باشم عمویم کشته نخواهد شد»

غیر بنی هاشم کسی نمانده بود و فرزندان عقیل و جعفر و پسران خورشید نیز همه رفته بودند. نوبت به گلهای حسنی رسیده بود. و قاسم مشتاق ترینشان بود .که نزد عمو آمد

حسین که می دانست قاسم از پی چه سویش آمده او را در آغوش گرفت و سخت فشرد و سخت تر گریست و قاسم نیز گریست هر که دید نیز گریست. عمو آنچنان بر گل زاده گریست که بی حال شد و زانو بر زمین زد. و در آخر :هم اجازه میدان به قاسم نداد. می گفت

تو نشان برادر منی! تسلای دل منی!» قاسم بوسه بر دست و پای عمو می زد و » اصرار و اصرار بر نوشیدن مرگ، جام عسل، که شیرین تر از عسل و این شد که حسین اجازه داد و قاسم با همان لباس عربی بی زره و کلاه و با یک جفت نعلین که بند یکی از آندو پاره شده بود. و با شمشیری که بدستش بزرگ می نمود، روانه شد چون آب در کویر و چون باد در نی زارهای خشک و چون آتش که :خرمنهای ستم را سوازند و سوزاند تا که فریادش بلند شد

عموجان!» و عمو عقابی شد و پرید و شیری که که حمله برد. اطراف قاسم » غوغایی شد خاک از زمین آنچنان برخواست که معلوم نبود دشمن کجاست و قاسم کجاست. خاک که نشست، قاسم پاشنه بر زمین می کشید و سرش را در :آغوش عمو دید و اشک حسرت حسین که می گفت

سوگند که بر عمو سخت است از او یاری بخواهی، نتواند پاسخت بدهد. »

پاسخت بدهد ولی تو را سودی نبخشد! در روزی که دشمنانم بسیار و یارانم اندکند!»

حسین بی توان تر از هر وقت، سینه قاسم را به سینه چسبانده بود که از زمین بلندش نمود و راهی خیمه شهیدان شد.

پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد.

396–روضه شب هفتم ـ علی‌اصغر (س) ؛ داغی بر دل اهل‌بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می‌خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است ؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه‌پاره‌ات *** کهبه‌ی خیل ملک گهواره‌ات

گردش چشمان تو عشق‌آفرین *** رشته‌ی قنداقه‌ات حبل‌المتین

زینت آغوش و دامان رباب *** آینه‌گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو *** بر سر دوش پدر معراج تو

بسته بر هر تار موی تو نجات *** تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات

کودکی ، اما به معنا پیر عشق *** روی دستان پدر ، تفسیرِ عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می‌شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده

بود: اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟» یعنی: «آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟ آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد. امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند ؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» ــ که به علی اصغر معروف بود ــ را شنید که از شدت تشنگی می‌گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند ، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت ؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود:«ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم نمایید ... « ...

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود ؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملهٔ بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر *** پیش تیر عشق تو ، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دستت ذبح ، می‌دانی چرا؟ *** پیش تیر عشق تو ، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هون علی ما نزل بی انه بعین الله ـ تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می‌بیند»... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری

شد. امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود: «خدایا! سوی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می‌کنند»...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت *** یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا رب! تو گواه باش، شش‌ماهه‌ی من *** شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد ؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند ؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود ؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبهٔ بن بشیر اسدی» می‌گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی‌اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد: «بر سر حرمله چه آمد؟». این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است...

و این داغ بر دل ما نیز هست ؛ و بر دل انسانیت نیز ؛ تا زمانی که مهدی آل‌محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند...

الا لعنةُ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1089]

امشب که توفیق نوشتن یافته ام، شب عاشورا است. و حسین تنها روضه ای که خواند، روضه علی اصغر در شب عاشورا بود.

شب عاشورا که حسین خبر از کشته شدن همه مردان داد و این که هیچ کس باقی نمی ماند، قاسم ماند که آیا مرد شده است!! که اگر مرد شده است فردا جزو کشته هاست.

حسین اول مردیش را آموزد. وقتی مطمئن شد مرگ نزد او شیرین تر از عسل است، باورش شد او مرد شده است! بالغ گشته است!

و بعد قاسم از عبد الله شیرخوار پرسید که:

«آیا او هم کشته می شود.» حسین گفت:

« من تشنه می شوم او کشته می شود.» عجب پاسخی؟! چه رابطه غریبی بین عطش حسین و شهادت علی!!

حسین توضیح داد:

« عصر عاشورا وقتی از تشنگی بر جان خود می ترسم، سراغ علی اصغر می روم و می گویم که او را به من بدهید تا زبان در دهانش کنم و با رطوبت دهانش کمی التهاب عطشم را بنشانم! کودکم را بدستم می دهند. او را به صورتم نزدیک

[1089] –سید بن طاووس ؛ اللهوف فی . شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378
–شیخ عباس قمی ؛ سفینة البحار ؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق. ؛ . قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364
ج 1.

!می کنم که ناگاه فاسقی از آنان با تیری علی ام را ذبح می کند»

علی اصغر مهمترین سند حسین برای مظلومیت اوست. لذا خونش را به آسمان
.می پاشد تا سندش زودتر از خودش به محکمه الهی برود

آخر علی، رزمی نکرده بود، کسی از حرامیان را نکشته بود. برای کشتن او چه
!!دلیلی داشتند.؟

گل حسین این چنین در آغوشش به خون نشست و گل حسن هم در آغوش
!عمو تا دقائقی دیگر با تیر همان حرمله، سر از تنش جدا خواهد شد

عجب قلبی را حسین می خواهد تقدیم خدا کند!! قلبی پر از داغ یکی از یکی،
!سوخته تر

بعد از قلب تفتیده اینک نوبت تن پاره بود که در آن گودال عروج تقدیم یارش
!کند

!الهی که یارش یارمان باشد و قربانی اش هوسهایمان

397–روضه شب هشتم ـ مصیبت علی‌اکبر علیه السلام ؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند ؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی‌هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود») معروف به علی‌اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری ، به شریف‌ترین مردم نسب می‌رساند: پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود: «من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه‌تر است» ؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر بغایت نیکو سیرت و بسیار خوش‌صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله ، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می‌شد به وی نگاه می‌کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام‌گونه وی را بر ما معلوم می‌کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود ، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند ، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود: «هاتفی دیدم که ندا می‌داد : شما می‌روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد: «پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟» امام علیه السلام

پاسخ داد: «چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر(س) با رشادت گفت: «پس از مرگ هراسی نداریم » امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود: »پسرم! خدا بهترین جزایی که می‌تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید«.

... اما روز عاشورا

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می‌گرفتند، در ابتدا اذن نمی‌داد. اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود. ایشان ــ بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند ــ در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود را قبل از دیگران به جنگ می‌فرستاد .

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد وبالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست...

گمان مدار که گفتم برو ، دل از تو بریدم * نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم**

دلم به پیش تو ، جان در قفات ، دیده به قامت * خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم**

امام علیه السلام پس از آنکه علی‌اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود: «ای خدا! شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می‌کردیم».

شه عشاق ، خلاق محاسن * به کف بگرفت آن نیکو محاسن**

به آه و ناله گفت: ای داور من * سوی میدان کین شد اکبر من**

«به خلق و خوی آن رفتار و کردار * بُد این نورسته همچون «شاه مختار**

آنگاه این آیه را قرائت کرد : «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد ؛ آنها فرزندان (و

دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».

علی‌اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجزخوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت.

کم‌کم تشنگی و زخم‌های متعدد، می‌رفت که تاب و توان ازکف اکبر برباید که یکی دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه‌گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.

اینجا بود که علی‌اکبر ، پدر را صدا کرد که: «یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ... ـ پدرجان، خداحافظ ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می‌نوشاند»...

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود: «علی الدنیا بعدک العفا ـ بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد»...

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم *** ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم

آنگاه ــ مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام ــ مشتی ازخون وی را به آسمان پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالیکه فریاد می‌زد: «یا اخیاه و یابن اخیاه ـ وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم» و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود: «برادر خویش را بردارید وبه خیمه ها برسانید» ...

آری! امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می‌آورد ؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند ؛ پسرش علی‌اکبر (س) ؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س)

الا لعنۀ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1090]

398–روضه شب نهم ـ مصیبت ساقی لب‌تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشست

[1090] –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین (ع) لیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما *** یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاجِ شهیدانِ همه عالمی *** دست علی ، ماهِ بنی هاشمی

ماه کجا؟ روی دلارام تو؟ *** سرو کجا؟ قامت رعنای تو؟

شمع شده ، آب شده ، سوخته *** روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش "عقیل" که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می

شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز "فاطمه بنت حزام بن خالد" از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت: « در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و « عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به « ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم « شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند. وی که از قبیله « فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین (ع) لیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد « خواهرزادگان من کجا هستند؟» عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند: « چه می خواهی؟» شمر گفت:« برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند: « لعنت بر تو و بر امان تو. آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!...» و عباس بانگ برآورد: « دستت بریده باد که چه بدامانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟». شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهماالسلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت: « ای برادر! آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟» امام سخت بگریست و گفت: « برادرم! تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد: « سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت. پس به سوی خیمه ها آمد و خبر به برادر داد. در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند: « العطش، العطش». سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت زقا *** حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا *** انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند. پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود. آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد،اما به یاد تشنگی حسین (ع) لیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند. عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی *** انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین *** نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تاابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد. اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشَی من الکفار *** و ابشری برحمۀ الجبار

مع النبی السید المختار *** قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی:

ای نفس! از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند)

پس ای خدا ، آنان را به آتش خشمت دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.

ای مشک! تو لا اقل وفاداری کن *** من دست ندارم ، تو مرا یاری کن

من وعده ی آبِ تو به اصغر دادم *** یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک! نگه کن تو به بالای سَرم *** (زهرا) ست نشسته ، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب‌تشنکان بی‌ساقی و حسین علیه السلام بی‌علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او– مانند فرق مبارک پدرش علی (ع)– شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد: « یا ابا عبدالله علیک منی السلام ــ برادرم خداحافظ.»

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود: « الان انکسر ظهری و قلت حیلتی ــ اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد» ...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1091]

.

399–روضه شب عاشورا ـ ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد. عمر سعد دستور حمله را صادر کرد. صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه ــ که خود را به کاروان حق رسانده بودند ــ به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

[1091] سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 .–. . سید محسن امین ؛ اعیان الشیعهٔ ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق . شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .–.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد: یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ. امام فرمود: «بیعت با یزید که هرگز ؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن ؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا رابسیار دوست می دارم».

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند ؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که: «وای بر شما! اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»...

...و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد

روز تاسوعا گذشت و شب رسید *** تشنه کامان جانشان بر لب رسید

بسته بود آب و حرم بی تاب بود *** دیده ی طفلان به راه آب بود

سینه ها از فرط بی آبی کباب *** بود ذکر تشنه کامان آب ، آب

گرچه بود از تشنگی لبها کبود *** مادران را با عطش کاری نبود

مادران در ماتم فرزندها *** دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه *** هاجران ، بی زمزم و بی زمزمه

بود چشم مادرانِ پر ز درد ***اشک ریزان ، بهر فردایِ نبرد

بود گریان ، چشمِ پرخونِ رباب *** بهر آن شش ماهه ی بی تابِ آب

وای اگر فردا ، گهِ ماتم شود *** تارِ مویی زین عزیزان کم شود

وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا *** وای اگر در خون شود خونِ خدا

ای سپیده! جلوه بعد از شب نکن *** ای فلک! خون بر دل «زینب» نکن

...اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند

... و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد

آری! عصر عاشورا شد ؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود. «حبیب» ، «زهیر» ، «بریر» ، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر» ، «قاسم» ، «عون» ، «جعفر » و بقیه جوانان بنی هاشم ــ و حتی « اصغر شش ماهه » ــ نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند ؛ و «عباس» ، بی سر و دست، دور از خیمه ها به دیدار خدای خویش رفته بود.

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند . در تمامی دشت پهناور ، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند.

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند. صحنه ای دلخراش و جانسوز بود. کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد: «پدر جان ! آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟» امام پاسخ داد: «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟» ، پس صدای به گریه بلند شد . امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی ، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد . گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله میکرد و می خواند :

الموت خیر من رکوب العار *** والعار اولی من دخول النار

یعنی :

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است *** و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است .

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله میکرد و میخواند :

انا الحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

:یعنی

من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم

.و بر طریقت پیامبر ره می سپارم

یکی از اهل کوفه روایت کرده است : «من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد . مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تارو مار می ساخت ، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت : لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم .

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به 2000 **نفر از سپاه یزید را کشت ، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید : « وای بر شما ! آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید ؟ این فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید » و به چهار هزار تیر انداز سپاه**

دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند ، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر ، بدن امام مظلوم ، همانند بدن خارپشت شده بود ، و پس از شهادت ، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمردند که 32 ضربه آن ، غیر از زخم تیر بود .

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته ، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید . در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد. امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست . امام گفت : «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله» و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : « خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار *** که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک ، سنگی از دست دشمن *** به پیشانیِ وجه اللهِ احسن

که گلگون گشت رویِ عشقِ سرمد *** چو در روز احد ، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه *** که خون از چهره بزداید ، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر *** گرفت اندر دل شه جای ، تا پر

که از پشتِ پناه اهل ایمان *** عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید . حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد . سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود: « جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن ، دور امام را گرفتند . یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند. شمر خواست که آن خیمه ها را آتش زند ، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که : «وای برشما ! اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید ، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد: « اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید». «شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور

داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند ؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت) .

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت) زد. سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند ، در حالیکه امام افتان و خیزان بود ؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد ...

سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد ، آنقدر » سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد. امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد. و هر چهخ می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد... یکی از راویان نوشته است: «به خدا قسم ، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای

کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او ، اندیشه قتل وی را از یاد من برد» .

دژخیمان ، همچون گرگان گرسنه ، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و "لاحول و لاقوه" ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است ؛ پس از خیمه ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید : «وا اخاه ، وا سیداه ، وا اهل بیتاه ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد! ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ...» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد: «وای بر تو ای عمر! آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟» قطرات اشک عمر سعد بر گونه اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند . زینب (س) فریاد زد : « وای بر شما ! آیا مسلمانی میان شما نیست؟» هیچکس جواب نگفت .

شمر بر سر یارانش فریاد کشید:«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند. «خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند ، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت: «بازوی تو ناتوان باد! چرا می لرزی؟» آنگاه خود

تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام ... رهسپار شد

زیر خنجر بود ، اما دیده باز *** اشک او بر گونه ، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را *** شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده ، باده اش *** خاک گرم کربلا سجاده اش

در دل گودال کرد از بس سجود *** شد ز فرط سجده چشمانش کبود

یک نفر «پهلو شکسته» در برش *** کیست یارب این ، به غیر از مادرش؟

مادرش آمد و لیکن مضطر است *** بر گلوی تشنه ی او خنجر است

خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش *** رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنةُ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1092]

.

3. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و برگرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق ؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی ؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

[1092] شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه .- . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

400-روضه شب یازدهم ـ مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟ یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟ یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟ یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟ از وفا بگوییم یا از پیمان‌شکنی ؟ از عطش بگوییم یا از آتش ؟ از عشق بگوییم یا از زینب ؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب...

آری! بگذار از زینب بگوییم ؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... ... و امان از دل زینب

اما از کدامین غم زینب بگوییم ؟ از برادرانی که از دست داد؟ یا از برادرزادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟ یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده ــ ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان ــ و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا...

قصه ی بی سر و سامانی من گوش کنید * دوستان ، غصه ی تنهایی من گوش کنید**

گر چه این قصه ی پر غصه به گفتن نتوان * نه به گفتن نتوان ، بلکه شنفتن نتوان**

دختر دخت نبی ، «امِ مصائب» نامم * کرده لبریز ز غم ، ساقیِ گردون جامم**

صبر ، بی تاب شد از صبر و شکیباییِ من *** ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من

باغبانم من و یک سر شده غارت باغم *** چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم

نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم *** پدر و مادر و فرزند و برادر دادم

پیشِ من ، در پسِ در ، مادرِ من آزردند *** ریسمان بسته به مسجد ، پدرم را بردند

من هم اِستاده و این منظره را می دیدم *** مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم

بود در سینه هنوز آتش داغ مادر *** که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر

دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش *** بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش

بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم *** به سرم سایه ی دو سرو صنوبر دارم

غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده *** به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده

رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین *** شد مرا روح و روان ، قوت دل ، نور دو عین

بعد از آن واقعه ی کرب و بلا پیش آمد *** راه جانبازیِ در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسرعمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید ؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری ــ که تازه از امشب آغاز شد ــ بسیار اندک بود ...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد *** شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد

آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب *** خارها بود که از پای کشیدم آن شب

چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم *** کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی‌سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. «ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید: «یا محمد! یا علی! یا جعفر! یا حسن! کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. از یک سو این خیمه‌ها را آتش می‌زدند و از سوی دیگر هر آنچه می‌دیدند غارت می‌کردند. آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی‌کردند و لباس‌های بانوان اهل بیت علیه السلام را می‌کشیدند و می‌بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می‌کردند در حالیکه خار و خس بیابان، پایِ برهنه آنان را می درید...

بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین علیه السلام روبرو شدند. راوی می‌گوید: به خدا فراموش نمی‌کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می‌کرد و به آواز سوزناک می‌گفت: «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سباتا، و إلی الله المشتکی ...» یعنی: «یا محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند! بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به

خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد! این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می‌پراکند. ای اصحاب محمد! برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند...» مویه زینب آنقدر دلخزاش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد ؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادرنشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود. «شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند: «آیا شرم نمی‌کنی و می‌خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟» شمر گفت: «فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولیّ خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند ؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید: «چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟» ده نفر ـ که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند ــ حاضر

شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند. پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد...

ای قلم ! چگونه این جملات را می‌نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی‌شوی ؟) ای دست! چگونه می‌نویسی و نمی شکنی؟)

اینک، حال زینب را تصور کنید... از یک‌سو ، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد...

صحرای کربلا می‌رفت که تاریک و تاریک‌تر شود ؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می‌دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان بربایند...

زینبا! چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان...

الا لعنةُ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1093]

401–روضه شب دوازدهم ـ مصیبت امام زین العابدین (ع)

[1093] –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه . سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 . شیخ صدوق ؛ أمـالـی ؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370 –. ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378

در آخرین لحظه های حیات، که رونقش ریحانه رسول خدا، حسین (ع) زیز بود، عصر عاشورا، وقتی دیگر نوبت آن بلندترین نخل بود که بر زمین بیافتد آمد و آمد تا با علی، امام بعد از خود، وداع کند و علی خوابیده بر بستر بیماری، از لای درب خیمه، پدر را دید که می آید....

با شتاب به زینب گفت:

عمه! بلندم کن! بنشانم! فرزند رسول خدا می آید! بگار به تو تکیه دهم! پشتم بنشین! نباید لمیده باشم، خوابیده باشم! فرزند رسول خدا می آید! زود باش عمه!» و علی نشست، و حسین آمد! کنارش نشست! علی خیس و داغ تب و حسین نمی خواست صورتش خط اندوهی را نشان دهد! بر لبانش لبخند کشید و از حال آخرین پسرش پرسید. علی پرسید:

پدر! امروز با این منافقان چه کردی؟» حسین خلاصه ترین و راست ترین » گزارش قصه عاشورا را گفت:

فرزندم! شیطان بر آن ها چیره گشت لذا یاد خداوند را بر آن ها فراموشاند » بین ما و آن ها تنور جنگ داغ شد، خدا آن ها را لعنت کند، تا جایی که زمین از خون ما و آنها جاری شد.«

عمویم عباس چه شد؟» چشمان زینب به اشک نشست و نگاه کرد به برادر می » خواست ببیند او چه پاسخی می دهد. علی از شهادت عمویش عباس بی خبر مانده بود می ترسیدند بیماریش شدید شود.

عمویت کشته شد، دو دستش را کنار ساحل فرات قطع نمودند.«»

«کجاست برادرم علی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجهٔ، زهیر بن القین؟»

پسرم بدان! در خیمه هیچ مرد زنده ای باقی نمانده است جز من و تو و آنانی را » که سؤال کردی همگی بر خاک افتادند.» علی که به سختی می گریست به عمه اش زینب گفت:

عمه! شمشیر و عصایم را بیاور!» حسین پرسید:»

«با این دو می خواهی چه کنی؟»

به عصا می خواهم تکیه دهم و با شمشیر دشمن را از اطراف فرزند رسول خدا » پراکنده کنم، زیرا اگر تو بروی دیگر بعد از تو خیری در زندگی نیست.» حسین در آغوشش گرفت و به سینه اش چسباند:

فرزندم! تو پاک ترین نسل منی، و برترین خانواده ام، تو جانشنین من بر این » اطفال و زنان هستی. اینان غریب و خوار گشته اند. ذلت و یتیمی و شماتت دشمنان و مصائب روزگار آنان را فراگرفته است. وقتی فریاد می زنند، ساکتشان کن! وقتی احساس وحشت می کنند، آرامشان کن! با سخنان نرم دلشان را تسلی بده! آنان غیر از تو مردی ندارند که انیسشان باشد. غیر از تو کسی نیست تا شکایت مشکلاتشان را نزد او ببرند. رهایشان کن تا تو را ببویند و تو نیز آنها را ببوی! بگذار آنها بر تو بگیرند و تو هم بر آنها بگری!» آنگاه علی را با دستانش گرفت و با صدای بلند گفت:

زینب! أم کلثوم! سکینهٔ! رقیهٔ! فاطمهٔ! سخنم را بشنوید و بدانید این پسرم » جانشین من بر شماست و او امامی است که طاعتش واجب است.» سپس به علی

گفت:

« فرزندم! به شیعیانم سلام من را برسان و به آنها بگو! پدرم غریب مرد، پس برایش ناله کنید! و از این دنیا با شهادت رفت، پس برایش بگریید! » ...

از چادر که بیرون آمد طبق عادت همیشگی که از یارانش می خواست اسبش را برایش بیاورند، صدایش را بلند نمود:

« چه کسی اسبم را برایم می آورد؟» زینب از خیمه خارج شد و اسبش را آورد و گفت:

« چه کسی را صدا می زنی؟ قلبم را که زخم زدی!» سوار بر اسبش شد! چپ و راستش را نگاه کرد. هیچ یک از مردانش نبودند. سجاد از درون خیمه، غربت پدرش را دید. باز طاقت نیاورد از چادر بیرون زد آن قدر ناتوان بود که نمی توانست شمشیرش را نگاه دارد. ام کلثوم فریاد زد:

«پسرم! برگرد!» علی پاسخ داد:

« عمه ام! رهایم کن! بگذار در محضر پسر رسول خدا بجنگم!» حسین متوجه فرزندش شد. به ام کلثوم گفت:

«ام کلثوم! نگهش دار که زمین خالی از نسل آل محمد نشود! »

و حسین رفت! او تنها رفت میان هزاران دندان نفرت از نور!

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود 22 سال سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود. راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام ــ حتی علی اصغر شش ماهه ــ در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله کرد و می‌خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» ــ و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» ــ بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!

و اما بعد ...

فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود ؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید: «شما اسیران کدام طایفه‌اید؟» گفتند: «اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر ، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.

اینک خود ، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید ؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می‌آورد ؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می‌فشارد ؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد ؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام ــ این مظهر غیرت الهی ــ عمه‌ها و خواهران خود را می‌بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند ...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می‌زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد: «چوب خود را

بردار! به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می‌بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد. ابن زیاد گفت: «اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می‌زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می‌رفت گفت:«ای عرب! از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت». دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند. وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی بن الحسین». آن ملعون گفت: «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام فرمود:«برادری داشتم که "علی" نام داشت. مردم او را کشتند». ابن زیاد گفت: «خدا کشت» امام فرمود: «الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت: «در پاسخ من دلیری می‌کنی و هنوز شجاعت داری؟ او را ببرید و گردن بزنید». پس حضرت زینب گفت: «ای پسر زیاد! هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود: «والله از او جدا نمی‌شوم. اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت:« عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش کشته شود! او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد»...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود...

روایت کرده‌اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می‌کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می‌خنداند. وی روزی گفت: «علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».

امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی که 57 سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی 4 ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:«تو را وصیت می‌کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که: بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».

آورده‌اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود...

الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.[1094]

و در اخر باید گفت:

1.آب بی حسین تشنه ماند.
2.آدمهای از جنس حسین، بی حسین، دیگر نماندند.3. اشکِ بر حسین، ماتمِ برخود است.4. اشک حسینی، شورترین سرشک.5. اصحاب، اگر عمر جاوید می داشتند باز فدائیش بودند.6. اصغر مثل پدر، شش ماه در رحم دنیا ماند.7. اکبرِ حسین، که رفت، حسین رفتن را آغاز کرد.8. اگر اشک نبود، در اندوه حسین، دل تا آخر می سوخت.9. اگر حسین نبود، چه بود؟!10. اگر عباس زنده می بود، شرم او را می کشت.11. امیری حسین، نِعمَ الامیر.12. آنقدر حسین بی کس شد که بی سر شد.13. آنگونه امام بر تو تکیه کند که بی تو بگوید: کمرم بشکست.14. آیا کسی هست خود را یاری کند؟!15. ایمان بی حسین، اسلام هم نیست.16. اینبار نیز قرآن را بر نیزه کردند. 17. با حسین

[1094] سید بن طاووس ؛ اللهوف فی .2-. شیخ عباس قمی ؛ منتهی الآمال ؛ با کوشش و تلخیص آیهٔالله رضا استادی ؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380 –شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ قم: انتشارات . قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364 ذوی‌القربی، 1378

قاموس عشق، بیکران واژه یافت.**18**. با حسین هر اصغری اکبر شد.**19**. بر دهانش چوب زدند و شراب ریختند و او قرآن میخواند.**20**. برادر حسین، تشنه بر دار رفت.**21**. برادر یعنی عباس.**22**. برای سروری، سر باید داد.**23**. بی اندوه حسین، هیچ سُروری پایدار نیست.**24**. بی حسین، حس بودن نیست.**25**. بی عشق حسین، هیچ انسانی تکریم نشد.**26**. بی کرب و بلا، بکربلا هیچ کس نرسید.**27**. پیامبر انگار گفته بود: تا می توانید آزار دهید!.**28**. تنهای تنها شده!، فرجام حسینی بودن است.**29**. جانِ عقل را، شمرِ نفس گرفت.**30**. جز حسین، همه لاف عشق زدند.**31**. جَون، نماینده ما در کربلا.**32**. حرّ، نامی که در کربلا معنی گرفت.**33**. حرف حسین: اشک بر مظلوم، خشم بر ظالم.**34**. حسین همچنان کشته می شود!**35**. حسین آنگونه رفت تا تو نیز آنگونه روی.**36**. حسین بی زینب، قرآن صامت بود.**37**. حسین تا آنجا بالا رفت که، تا، برنمی داشت.**38**. حسین تشنه رفت تا تو سیراب شوی.**39**. حسین خال آفرینش، یزید خِلط خلقت.**40**. حسین خونِ دل داد، زینب خونِ دل خورد.**41**. حسین در قتلگاه آب خواست تا بگوید: دشمنم انسان نیست.**42**. حسین را در ساحل رود، تشنه کشتند.**43**. حسین را کشتند، تا رسالت بی مزد نماند!!.**44**. حسین که بی عباس برگشت، بعد رفت، و دیگر بر نگشت.**45**. حسین نبود، بودن بود.**46**. حسین، معنای زنده بدون را زنده کرد.**47**. حسینیان جان دادند و یزیدیان جان کندند.**48**. حمد خدای را که مصیبت زده حسینمان کرد.**49**. خاکِ کربلا، خاکی ترین خاک.**50**. خدا بهشتِ خدائیان را از خاک کربلا می سازد.**51**. دانا! از حسین چه می دانی؟! **52**. در خرابه، پدر سر بر دامن دختر گذاشت.**53**. در دجله، آلاله ها تشنه ماندند.**54**. در طفّ، دلها، تفتیده گشت.**55**. در عاشورا هم نماز، بهترین کار بود.**56**. در عاشورا، همه اوجها شکوفا شد.**57**. در غروب عاشورا، خورشید، چه صبورانه خون گریست.**58**. در

کربلا، سرو عشق تا ابد سیراب شد.**59**. در کربلا، کار بالا گرفت.**60**. در مسلخ، گونه های حسین گل انداخته بود.**61**. در نینوی، نی، بی نوا شد.**62**. رقیه، گنج خرابه شد.**63**. زینب، در آخرین منزل حسین، سر برخاک گذاشت.**64**. ستاره ها در شام، خرابه را آسمان کردند.**65**. سر حسین بر دامن مادرش بریده شد.**66**. سر حسین هنوز سنگ می خورَد.**67**. سرچشمه کوثر، اشک بر حسین است.**68**. سردار آن است که سرش بر دار است.**69**. سید شهیدان شهادت داد که قاتلم، حیوان نیز نیست.**70**. شام، شومترین جای زمین.**71**. شام، همچنان شام است و تاریک.**72**. عاشورا روز نبود روزگار بود.**73**. عاشورا: شعور، حماسه، عشق.**74**. عاشورا، پرشورترین عیش بود.**75**. عاشورا، زینتِ زینب شد.**76**. عاشورا، سکوت عقل است و فریاد عشق.**77**. عباس، عبوس بر ستمکاری.**78**. عباس، فلسفه بودنش را فدای حسین کرد!**79**. عباس، ماه بنی آدم.**80**. علی فرزند حسین تا زنده بود گریست.**81**. غروب، آینه خون خداست.**82**. غنچه عشق، در کربلا باز شد.**83**. قاسم، شهد شهادت مکید و کندوی عشق را عسل بخشید.**84**. کاف، کربلا، «هیعص»، همه آنچه هست و نیست.**85**. کربلا صبورترین سرزمین.**86**. کوفه گریست و شام خندید و هردو تنها تماشا کردند.**87**. گودی قتلگاه، برج فلک الافلاک است.**88**. لعن بر یزید، خشم بر همه زشتیهاست.**89**. الله اکبر، اکبر را هدیه حسین کرد.**90**. ما أنقَصَ ذکرُ الحسینِ لِلعیش.**91**. ما را شفیع باش در «یوم الورود»، آنروز که فقط می آیند.**92**. محرم ماه نبود خورشید بود.**93**. الها! از اشک بر ماتمش، نهال عشق را سیراب کن!**94**. هرکس از کربلا رفت یا به عمق دوزخ رفت یا بر بام بهشت.**95**. هیچ کس جز بر خویش، ستم نکرد.**96**. وفا یعنی ریختن آب بر آب!.**97**. وقتی تشنه می شوی بگو: سلام بر حسین!.**98**. یاران حسین یا با خون رفتند یا با اشک.**99**. یزید نبود،

نبودن بود.**100**. بر حسین تنها باید گریست، قلم بشکن! لب فرو بند !

منابع حسین شناسی

ستارگان درخشان

سید علی قاضی و شاگردانش

مائه منقبه

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج۴۵، ص۳۳۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م فضائل الخمسهٔ عن الصحاح الستهٔ

منتهی الامال

معالی السبطین ،

داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام

وسائل الشیعه ج 14، ص 428 ، ح 19524 –

تهذیب الاحکام(تحقیق خرسان)

جامع الاخبار،

کامل الزیارات، ترجمه، ذهنی تهرانی، محمد جواد، ص 469، تهران، پیام حق، چاپ اول، 1377ش.

ابن شهرآشوب، المناقب،

عاشورا،ریشه ها

تفسیر نمونه،

روزنه هایی از عالم غیب

كرامات العباسيۀ

الارشاد

مستدرک الوسائل

مجله زمزم، دی و بهمن

طوبای کربلا

ثواب الاعمال شیخ صدوق , ص 116

منتخب کامل الزیارات

کافی , مرحوم کلینی

امالی شیخ طوسی

سفینۀ البحار, محدث قمی

ره یافتگان

مشکوۀالانوار

کرامات الحسینیه

چشمه سار عشق،

قصص الحسینیه

معالی السبطین

کرامات معنوی

داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (ع) نویسنده : علی میرخلف زاده

داستان‌های علوی

دارالسلام عراقی

مسافر نگاه سرخ- میرحمید میرمعصوم‌نژاد

عارف کامل

چهره درخشان قمربنی هاشم علیه السلام

داستانهائی از علماء-نویسنده : علی میرخلف زاده

داستانهای شگفت

شیخ بهائی، جامع عباسی، ص ۲۳۳ و نگاهی نو به جریان عاشورا،

صحیفه نور

مقاتل الطالبیین:

تاریخ کربلا:

العبقری الحسان،

(الاستیعاب/.

انساب‌الاشراف/

ترجمه المراقبات، کریم فیضی

سمو المعنی،

ویژگی‌های امام حسین

خصائص الزینبیه

ثمرات الاعواد

عوالم العلوم

سوگنامه آل محمد

اشک روان بر امیر کاروان

سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت (جلد دوم)نویسنده : میرزا حسن ابوترابی

داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا علیه السلام- نویسنده : حیدر قنبری

یاران شیدای حسین ابن علی تالیف استاد مرتضی آقا تهرانی

گذر و نظری بر زندگی و شخصیت فیض کاشانی-*نویسنده:خادم حسین فاضلی*

فرهنگ عاشورا نوشته حجت الاسلام جواد محدثی

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی

خصائص العباسیه، آیت الله کلباسی نجفی؛ زندگانی پرچمدار کربلا ، معارف مظفری

پرچمدار نینوا، محمدی اشتهاردی

مروری بر سیره شخصیت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، نشریه آزاد

چهره درخشان قمر بنی هاشم-خلخالی

مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(عج)،

خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی

دلائل الامامه ، محمدبن جریر طبری،

نفس المهموم

قمقام زخّار

تذکره الشهداء

ناشر : انتشارات هنارس – طوبای کربلا

راهنمای زائرین کربلا

شیفتگان حضرت مهدی (عج)

ماهیت قیام مختار

دمع السجوم، علامه شعرانی

طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، دار التراث، بیروت، چاپ دوم، 1967/1387؛

یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 246 و 247، دار صادر، بیروت، بی تا

میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هـ.ش.

الطبقات الکبری، ج 5، ص 163، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، چاپ اول، 1410ق

بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج 3، ص 200، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق

عیون اخبار الرضا

زینب(س)اسوه فضائل

فروغ تابان کوثر

حضرت رقیه ، علی فلسی

ناسخ التواریخ

المناقب –

تاریخ الایمه

-اثباه الوصیه

دانشنامه امام حسین، ری شهری

ریاض المصائب

الموسوعۀ الکبری

تذکرۀ الخواص ابن جوزی

کیمیای نظر

بدیع_الحکمۀ - از مواعظ آیت الله مجتهدی تهرانی(ره)

ثواب الاعمال

الملهوف

داستانهای علوی

المحجه البیضاء

تهذیب الکمال ، المزی

تاریخ مدینهٔ دمشق ، ابن عساکر

مسند احمد بن حنبل

سنن ترمذی

سنن ابن ماجه

مجمع الرجال

رجال ابن داود

جامع الرواهٔ

سخن گفتن امام حسین (علیه السلام) در یکصد و بیست محل

محمد بن عمر، رجال کشی

جرعه ای از کرامات امام حسین علیه السلام

کرامات و معجزات خراسانی

ستاره ی درخشان شام

سرگذشت جانسوز حضرت رقیه

مجالس المومنین–شوشتری

عشق حسینی

درسی که حسین به انسانها آموخت»،شهید هاشمی‌نژاد

داستانهایی از زندگی علماء

دفتر تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی

پاییز 1378، شماره 23 پیام حوزه مجله

اهل البیت

مروج الذهب» مسعودی

موسوعهٔ کلمات الامام الحسین

سید محسن امین، اعیان الشیعه

استاد مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ

ابن جوزی، المنتظم،

زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی

معارف و معاریف

گلواژه

من‌لایحضره‌الفقیه

ریاحین الشریعه

زندگانی حضرت فاطمه(س) و دختر آن حضرت، سید هاشم رسولی محلاتی

میرزا خلیل کمره‌ای، عنصر شجاعت

فوائد المشاهد 2

-درکربلا چه گذشت؟

کشکول جاویدان- محسن کتابچی

مصباح الزائر

معادن الحکمه،محمد بن فیض کاشانی

دائرۀ المعارف تشیع

ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید فاضل رضوی اردکانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

در محضر لاهوتیان -آقای مجاهدی

الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)،

کرامات-ایه الله سید موسی زرابادی

مجالس المواعظ

حماسه حسینی

فرهنگ سخنان امام حسین (ع) لیه السلام

لهوف، ابن طاووس

محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)،

وقایع الایام خیابانی

الدار المنفصود

شمع جمع

سید محمد رضا جلالی، جهاد الامام السجاد چاپ اول، دار الحدیث، ص ۴۸.

.حلیهٔ الأبرار: سید هاشم بحرانی (1107 ه .) دارالکتب العلمیه / قم

قصص العلماء

پای درس علماء

سیمای فرزانگان

گلشن ابرار

ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیهٔ، علیرضا کرمی، نشر حاذق، ج اول، 1374

اختران فروزان ری و طهران، محمدشریف رازی

مردان علم در میدان عمل

پابه پای آفتاب

معجزات و کرامات امام حسین (علیه السّلام)

گنجینه دانشمندان

آیه ی حقیقت

در محضر آیت الله العظمی بهجت

کبریت احمر مرحوم بیرجندی

معادشناسی

ره توشه راهیان نور

حکایاتی از عنایات حسینی

آخرین گفتارها

نظری منفرد ، علی کربلا

گریزهای مداحی

فروردین و اردیبهشت 1383، شماره 11 سروش وحی

روشنگران قرآن گزینش فضایل درخشنده اهل بیت (علیهم السلام) از صواعق المحرقه-نویسنده : گزینش، ترجمه و تحقیق:عبد الله محمدی و محمد حسین رحیمیان

بصیره المتعظین، ج 1، ص 159 – 160، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، 1375ش

سید بن طاووس ؛ اللهوف فی قتلی الطفوف ؛ قم: منشورات الرضی، 1364

شیخ عباس قمی ؛ نفس المهموم ؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی ؛ .- قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378 .

محمد بن جریر طبری ؛ تاریخ الامم و الملوک ؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا ؛

شیخ عباس قمی ؛ سفینهٔ البحار ؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق. ؛ ج 1 .

سید محسن امین ؛ اعیان الشیعهٔ ؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق.

شیخ صدوق ؛ أمـالـی ؛ ترجمه آیهٔالله کمره‌ای ؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370 .

شیخ عباس قمی ؛ منتهی الآمال ؛ با کوشش و تلخیص آیهٔالله رضا استادی ؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380

http://adabir98.blogfa.com/tag
http://facenama.com/view/post:297304018
http://babolharam.mihanblog.com/post/archive/1395/8
http://ahlolbait.blog.ir
http://mouood.org/home/item/7274

http://www.farhangnews.ir/content/15274

http://article.tebyan.net/5775

http://moshtarimadari.ir/1393/11/17/post-62

http://babolharam.mihanblog.com/post/3885

http://www.hawzah.net/fa/article/view/65101

http://www.mashreghnews.ir/fa/news/183492/

jafarmojtahedi.blogfa.com/post-63.aspx

http://shia-patogh.blogfa.com/post/2491

http://www.ashoora.ir/

www.almazaheri.ir

: www.almazaheri.ir

http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3398/15695
http://shohadayekan.ir/post/tag
http://maarefedini.persianblog.ir/post/65/

.http://www.sayyedrazishirazi.ir/mohammadtaghiamoli.aspx

http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546

http://choulab.persianblog.ir/post/1513/

http://vista.ir/news/22386496

مهدی شناسی

مهدی شناسی

مقدمه

حمد و سپاس مخصوص خداوند متعال و درود و سلام بر اخرین پیامبر الهی حضرت محمد صلی الله علیه واله و سلم و اهل بیت طاهرینش

خالق جهان هستی برای هدایت بشریت علاوه بر صد وبیست وچهار هزار پیامبر،دوازده امام را به عنوان حجت و نماینده خود منصوب فرمود.

اخرین حجت الهی مهدی آل محمد عج فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در سال 255 متولد شدند و در سن 5سالگی به مقام امامت رسیدند و خداوند به این حجت خودش،عمر طولانی کرامت فرموده بطوری که امام مهدی (ع) از سال 255 زنده است و تا زمانی که ظهور کند و حکومت جهانی اهل بیت ع را تشکیل دهد به هدایت بشریت مشغول می باشد.

بوسیله امام زمان عج است که خداوند منان باران نازل می کند. به خاطر امام زمان عج است که خدا بر بندگانش رحم می نماید . و بخاطر امام زمان است که گرفتاری ها برطرف می گردد.

اعمال همانند نماز و صدقات و صله ارحام و تلاوت قران و کارهای خیرما اگر امضاء امام زمان نداشته باشد مورد قبول خداوند سبحان قرار نمی گیرد.

امام زمان نعمت بزرگ الهی بر بشریت است که قدرش مجهول مانده و اکثر مردم از این نعمت بسیار بزرگ غافلند.

ما پیروان اهل بیت ع باید در شناخت امام زمان عج تلاش کنیم و در این راه مجاهدت نماییم و ارتباط معنوی و دائمی با مهدی ال محمد (ص) داشته باشیم.

در این کتاب به چهارصد مطلب درباره شناخت مهدی صاحب الزمان پرداخته شده است. انشالله خوانندگان محترم بهره کافی از این مطالب ببرند.

کرمانشاه.زمستان95

شناخت مختصری از امام زمان عج

نام امام دوازدهم ، محمّد همنام پیامبر اسلام و کنیه اش نیز ابوالقاسم هم کنیه پیامبر اسلام ولی معروف به مهدی است . در کتاب « فرهنگ مهدی علیه‌السلام » آمده که در کتب مختلف نام‌های مختلفی برای حضرت وجود دارد از جمله : « فرخنده » در کتاب اشعیای نبی ، « ایستاده » در کتاب شاکمونی ، « بنده یزدان » در کتاب ایستاع ، « بهرام » در کتاب مجوس ، « پرویز به معنای پیروز و مظفر » در کتاب برزین آزرفارسیاب ، « حاشر » در صحف ابراهیم علیه‌السلام ، « سروش ایزد » در کتاب زمزم زردتشت

القاب

لقبهای آن حضرت به شرح زیر است : فجر ، قائم ، مهدی ، هادی ، امیر الامراء ، بقیهٔ الانبیاء ، جابر ، حامد ، حجت ، حق ، حمد ، خجسته ، خداشناس ، خسرو « سلطان عظیم الشأن » ، خلیل ، دابهٔ الارض ، داعی ، سناء « روشنائی » ، سیّد ، صاحب ، صراط ، ضیاء ، عالِم ، عدل ، عصر ، غوث ، غیب ، فتح .

امّا کنیه‌های حضرت : ابوتراب ، ابوجعفر ، اباصالح ، ابوعبداللّه و ابومحمد .

تولدی مبارک

حکیمه خاتون می‌گوید : « شب نیمه شعبان امام حسن عسگری علیه‌السلام به من فرمود : امشب نزد ما باش ، که در این شب فرزندی گرامی متولد می‌شود که خداوند به وسیله او زمین را به علم و ایمان زنده می‌کند ، بعد از آنکه به واسطه اشاعه کفر و ضلالت مرده باشد ! گفتم : از چه کسی این فرزند متولد می‌شود ؟ فرمود : از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری ! من بلند شدم و پشت و شکم نرجس را مشاهده کردم و گفتم : هیچ گونه اثری از حمل نیست ؟ حضرت تبسم نمود و فرمود که چون صبح می‌شود اثر بارداری بر او ظاهر می‌شود و مَثَل او مانند مادر موسی است ، که تا هنگام ولادت هیچ اثری از بارداری در او نبود و احدی متوجه نشد ، زیرا فرعون شکم زنان حامله را برای دست یافت به موسی می‌شکافت و سرنوشت این فرزند نیز شبیه حضرت موسی است !

حکیمه می‌گوید : شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم ، ولی او به حال طبیعی خوابیده بود ! در این شب زودتر از شب‌های دیگر به تهجّد برخاستم و نماز شب را اداء کردم و چون به نماز وتر رسیدم ، نرجس بلند شد و وضو گرفت و نماز شب را به جا آورد ! چون نگاه کردم و دیدم که فجر کاذب طلوع کرده بود ! نزدیک بود که شکّی از وعده‌ای که امام علیه‌السلام داده بود ، در دلم پدید آید ! ناگاه امام حسن علیه‌السلام از اطاق خود ندا در دادند

که ای عمه شک نکن ، که وقتش نزدیک شده است ! در این موقع در نرجس اضطرابی مشاهده کردم ! او را در برگرفتم و نام‌های الهی را بر او خواندم .

حضرت صدا زدند که سوره قدر را بر او بخوان ! از نرجس پرسیدم : در چه حالی هستی ؟ گفت : اثر آنچه مولایم فرمود : ظاهر شده است ! چون شروع به خواندن سوره قدر نمودم آن طفل در شکم مادر با من همراهی در خواندن می‌کرد و بر من سلام کرد ! من ترسیدم ! حضرت صدا کرد که : از قدرت خدا تعجب مکن ، که طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند و ما را در بزرگی ، حجت خود در زمین ساخته است . چون سخن امام علیه‌السلام تمام شد . نرجس از دیده من غائب شد ! گویا میان من و او حائل گردید ! فریاد کنان به سوی امام علیه‌السلام دویدم ! حضرت فرمود : ای عمه برگرد که او را در جای خود خواهی دید . چون برگشتم ، پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صاحب علیه‌السلام را دیدم که رو به قبله بر زانوها به سجده افتاده و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می‌گوید : شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و جد من رسول خداست و پدرم امیرمؤمنان وصی رسول خداست . یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید و فرمود : خدایا وعده مرا به اثبات برسان و امر مرا کامل کن و انتقام مرا از دشمنان بگیر و زمین را به وسیله من از عدل و داد پر فرما ! در این فرصت امام حسن عسگری علیه‌السلام فرمود : عمه جان ! فرزندم را بیاور ! آن فرزند سعادتمند را نزد امام علیه‌السلام بردم . چون نظرش بر پدر افتاد سلام کرد .

حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر دو دیده‌اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف چپ ، او را نشانید و دست بر سر او مالید و گفت : ای فرزند ! به قدرت الهی سخن بگو ! کودک به سخن آمد و گفت : « أعوذُ بِاللّه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم » . « بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * وَنُرِیدُ أن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ * وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الأَرْضِ » « می‌خواهیم منت

بگذاریم بر مستضعفین و آنان را پیشوا و وارث قرار بدهیم و مسلط بر زمین کنیم »(منتهی الامال : ج 2 ، ص 421 .) .

امامت

در سن پنج سالگی به مقام امامت رسید و از همان موقع غیبت صغری که69 سال طول کشید آغاز شد و در این مدت به وسیله نایبان خاصش به ترتیب ، عثمان بن سعید ، محمد بن عثمان ، حسین بن روح و علی بن محمد سمری با مردم در ارتباط بود .

پس از رحلت علی بن محمد سمری آخرین نایب حضرت‌در سال 329، غیبت کبری آغاز شد که در این مدت نایبان عام امام عصر علیه‌السلام که فقهاء و مجتهدین شیعه هستند ، رهبری مردم را در دست دارند . که امام علیه‌السلام در سخنی آنها را نمایندگان خود معرفی نمود .

2-بر کات حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام

از ابتدای خلقت حضرت آدم تا زمان ظهور امام زمان عج،مردم دنیا موفق نمی‌شوند حکومت جهانی واحد که براساس عدالت وسعادت وپیشرفت وتقوی وایمان باشد را مشاهده کنند.همیشه ستمکارانی هستند که به ملتها وامت‌ها ظلم می‌کنند.اگر در قسمتهائی از تاریخ در یک کشور ومنطقه‌ای به صورت موقت،حکومت عدل الهی برپاشده است همانند حکومت داود وسلیمان وموسی وحکومت دهساله حضرت محمد (ص) بعد از هجرت به مدینه وحکومت 5ساله امیرالمؤمنین علی ع .

وبرپایی نظام اسلامی در کشور مقدس ایران که رائحه‌ای از عدالت علوی و سعادت وایمان مهدوی در این سرزمین به مشام می‌رسد.

اما با ظهور و حکومت جهانی مهدی آل محمد است که تحول عجیبی در همه چیز دنیا اتفاق می‌افتد ودر آن زمان است که ملتهای دنیا طعم ایمان وتقوی وعدالت وبرابری و رفاه و امنیت و سعادت را می‌چشند

3- از جمله برکات مهم حکومت قائم آل محمّد«ص» «عج»، از بین رفتن هر گونه ظلم و ستم و فراگیر شدن عدل و داد در کره زمین است .

حضرت‌امام محمدباقر، علیه‌السلام ، فرمودند:

«اذا قام مهدینا اهل البیت، قسّم بالسویه و عدل فی‌الرعیه».[۱۰۹۵]

[۱۰۹۵] المقدسی السلمی الشافعی، عقدالدرر فی‌اخبار المنتظر، ص 40.

هرگاه مهدی ما اهل بیت قیام کند بصورت مساوی بیت المال را تقسیم کند ودر میان مردم به عدالت رفتار نماید.

واقعا بشریت چقدر مورد ظلم ستمکاران و ابر قدرتها و حا کمان کوچک و بزرگ‌و خوانین و قلدران و اراذل و اوباش و زورگیرها و کدخداهای ظالم و امثال آنها قرار داشته و دارد . همین الان در عراق و افغانستان و فلسطین چقدر به مسلمانان ظلم می‌شود . در زندان‌های شیوخ و حکام مرتجع عرب و امثال آنها چقدر از آزادی خواهان گرفتار و اسیر و زندانی‌اند . در زندان‌های آمریکا که در سراسر دنیا بصورت علنی و مخفی برپا شده چقدر از انسان‌های آزاده زندانی و مورد ظلم هستند .

در کشورهای غربی مرتب حقوق بشر زیر پاگذاشته می‌شود و به انسان‌ها ظلم می‌گردد . سیاه پوستان، سرخ پوستان و رنگین پوستان و مسلمانان در کشورهای مختلف مرتب مورد ظلم قرار می‌گیرند .

شورای امنیت با داشتن حق و تو براحتی و در مقابل دیدگان مردم دنیا، ملت ایران را مورد تهدید و تحریم و امثال آن قرار می‌دهد و به مردم ما ظلم می‌کنند .

اما وقتی حضرتش ظهور کند، به همه این ظلم‌ها پایان می‌دهد که در دعای حضرت این چنین ترسیم شده است:

(لا یَدَعَ مِنْهُمْ رُکْناً اِلاّ هَدَّهُ، وَلا" هاماً اِلاّ" قَدَّهُ، وَلا کَیْداً اِلاّ رَدَّهُ،) که پایه‌ای از کاخ ظالمان نگذارد جز آنکه فرو ریزد و نه سری از آنها جز آنکه دو نیم کند و نه نقشه شومی جز آنکه بازش گرداند.

(ولافاسِقاً اِلاّ حَدَّهُ، وَلا فِرْعَوْنَ اِلاّ اَهْلَکَهُ، وَلا سِتْراً اِلاّ هَتَکَهُ، وَلا عَلَماً اِلانکَّسه) و نه فاسق بدکاری جز آنکه حدّش زند و نه فرعون (گردنکشی) جز آنکه هلاکش کند ونه‌پرده‌ای‌جز آنکه بدرد و نه پرچمی جزآنکه سرنگونش سازد.

(وَلا سُلْطاناً اِلاّ کَسَبَهُ، وَلا رُمْحاً اِلاّ قَصَفَهُ، وَلا مِطْرَداً اِلاّ خَرَقَهُ)، و نه سلطنت و قدرتی جز آنکه بتصرف گیرد و نه نیزه‌ای جز آنکه درهم شکند و نه زوبینی جز آنکه بشکند.

(وَلا جُنْداً اِلاّ فَرَّقَهُ، وَلا مِنْبَراً اِلاّ اَحْرَقَهُ، وَلا سَیْفاً اِلاّ کَسَرَهُ، وَلا صَنَماً اِلا رَضَه) و نه لشکری جز آنکه پراکنده سازد و نه منبری جز آنکه بسوزاند و نه شمشیری جز آنکه بشکند و نه بتی‌جز آنکه خرد کند.

(، وَلا دَماً اِلاّ اَراقَهُ، وَلا جَوْراً اِلاّ اَبادَهُ، وَلا حِصْناً اِلاّ هَدَمَهُ)، و نه خونی (خون ظالمان)ونه خونی جز آنکه بریزد و نه ستم و بیدادگری جز آنکه از میان بردارد و نه قلعه و دژی جز آنکه ویران کند.

(وَلا باباً اِلاّ رَدَمَهُ، وَلا قَصْراً اِلاّ خَرَّبَهُ، وَلا مَسْکَناً اِلاّ فَتَّشَهُ، وَلا سَهْلاًالا اوطئه) و نه دری جز آنکه ببندد و نه کاخ و قصری جز آنکه ویران کند و نه مسکنی جز آنکه بازرسی کند و نه زمین همواری جز آنکه زیر پا گذارد.

(، وَلا جَبَلاً اِلاّ صَعَدَهُ، وَلا کَنْزاً اِلاّ اَخْرَجَه) و نه کوهی جز آنکه بالا رود و نه گنجی جز آنکه بیرون آورد . (مفاتیح الجنان)

4- فقر زدایی

در زمان حکومتش، آنچنان در زندگی اقتصادی مردم تحول رخ می‌دهد که فقر

و محرومیت به پایان می‌رسد و به قول ظریفی درب کمیته امداد و بهزیستی و نهادهای حمایتی بسته می‌شود ! بطوری که پولدار می‌خواهد زکات بدهد فقیر پیدا نمی‌کند .

«لیاتین علی الناس زمان‌یطوف الرجل فیه بالصدقه من‌الذهب ثم لا یجد احدا یاخذها منه».

زمانی برای مردم پیش می‌آید که فردی صدقات از طلا را با خود حمل می‌کند؛ تا آنها در راه خداوند سبحان انفاق بکند، ولی نیازمندی را پیدا نمی‌کند که این صدقه را قبول کند.[۱۰۹۶]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

[1096] البخاری، اسماعیل‌بن ابراهیم، صحیح البخاری، ج 2، ص 136

در آخرالزمان امامی وجود دارد که به مردم بذل و بخشش می‌نماید، شخصی پیش او می‌رود و او با دو دست خویش مال را جمع نموده و به او می‌دهد، در آن زمان آن قدر مال و خیر به مردم می‌رسد که همّ و غم شخص این است که در میان فامیلش کسی را بیابد که صدقه مالش را از او قبول نماید .[۱۰۹۷]

)

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره نحوه برخورد حضرت مهدی با کارگزاران خود و دیگر مردمان می‌فرمایند:

علامت و نشانه حضرت مهدی علیه‌السلام این است که آن حضرت نسبت به وزراء و کارگزاران خود شدید و سخت‌گیر است، (اما در مورد دیگران)اموال را بذل و بخشش می‌کند و بر مساکین و بی‌نوایان، ترحّم و دلسوزی می‌نماید[۱۰۹۸] .

5- ریشه کن شدن فساد

اگر چه الان دنیا را فساد فرا گرفته است همانطور که قرآن کریم پیش بینی فرموده:

«ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أیْدِی النّاسِ»

[1097] کنزل العمّال، ج 14، ص 274

[1098] عقدالدّرر، ص 178.

فساد در خشکی ودریا بواسطه اعمال بشریت فراگیرشده است.

هزاران کانون فساد بصورت شبانه روز به اشاعه فساد در دنیا مشغولند که مرکزیت آنها در کشور شیطان بزرگ آمریکا واقع است .

یک سوم فرزندان متولد شده در غرب، نامشروع هستند . حیا از بین رفته است . کانون خانواده از هم پاشیده شده است . وغرب و شرق در تاریکی و ظلمات گناه و فساد اخلاق و بی دنی فرو رفته اند و بدنبال این هستند که جوانهای مسلمان را بالکل منحرف کنندو.. .

اما در زمان حکومت امام عصر علیه‌السلام ، ریشه فساد و تباهی بر کنده می‌شود و به همه این کارهای زشت پایان داده می‌شود و جوانان و همه مردم پاک و نورانی و هدایت یافته می شوند. و دیگر اثری از گناه نیست.

6- مبارزه با جهل و نادانی و ناآگاهی

یکی از مهم‌ترین عوامل انحراف انسانها جهل و ناآگاهی است.

افراد بی‌دانش زود گول می‌خورند و سریعتر بدام صیادان صید کننده انسانهای جاهل می‌افتند .

هدف اصلی انبیاء دو چیز بوده است: تزکیه انسانها و آموختن کتاب و حکمت به آنان .

لذا دین سازان، بدعت گران، شیادان، مستکبرین و امثال آنها براحتی افراد ناآگاه را صید می‌کنند .

این که عده‌ای از جوانان مملکت ما بدام سازمان مخوف منافقین افتادند بخاطر ناآگاهی بود . این که مدعیان دروغین کرامت ،هزاران نفر را گول می‌زنند بخاطر ناآگاهی است . این که احزاب منافق عده‌ای از جوانان را بدور خود جمع کرده و علیه ارزشهای انقلاب تحریک می‌کنند باز بخاطر جهل است . واینکه عده‌ای به دام دراویش از خدا بی خبر می‌افتند بخاطر جهل ونادانی است . . .

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که قائم ما قیام کند، دست خود را بر روی سر

انسان‌ها خواهد گذاشت و بدین وسیله، عقل‌های آنان جمع می‌شود و اخلاقشان کامل می‌شود .[۱۰۹۹]

7- رفاه در معیشت

اسلام عزیز با فقیر خوب است ولی با فقر دشمن است . اسلام دوست دارد مسلمانان با عزت زندگی کنند . دستشان پیش دیگران دراز نباشد . لذا قوانینی

[1099] بحارالأنوار، ج 52، ص 336

را وضع کرده که اگر مسلمانان به آن عمل می‌کردند دیگر در جوامع اسلامی فقیر وجود نداشت.درکشوری مانند پاکستان بالای پنجاه درصد فقیر نداشت . دیگر در کشورهای اسلامی عده‌ای با سختی زندگی نمی‌کردند .

لذا امام عصر «عج» با اجرای قوانین اسلام و با نزول برکات الهی و عنایت ویژه خداوند سبحان به نماینده خود، رفاه را جایگزین محرومیت می‌نماید .

«تنعمّ امتی فی زمن‌المهدی لم‌ینعمّوا مثلها قَطٌّ) .[۱۱۰۰]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:امت من در زمان حضرت مهدی «عج»، آنچنان متنعم می‌شوند که هرگز مانندآن متنعم نشده‌بودند.

در این زمان دامها و چهار پایان زیاد می‌شوند . چنانکه در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

«یخرج فی آخر امتی المهدی؛ یسقیه اللّه الغیث و تخرج الارض نباتها و یعطی المال صحاحا و تکثر و تعظم الامه».[۱۱۰۱]

)

[1100] الطبرسی، ابوعلی الفضل‌بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص 433

[1101] الصدر، السید محمد، تاریخ مابعدالظهور، ص 774.

در پایان عصرامت من، مهدی «عج» خارج می‌شود، خداوند سبحان با باران رحمتش او را سیراب می‌کند، زمین گیاهش را می‌رویاند، ثروت را به طور مساوی تقسیم می‌کند، و امت اسلام بزرگ و شکوهمند می‌گردد.

8-حاکمیت دین خدا در سراسر زمین

اگر چه باید بشر در مقابل دستورات خداوند سبحان تعظیم نموده و باید از پیامبران الهی استقبال نموده و فقط یک دین در جهان حاکم می‌شد اما این چنین نشد و هر پیامبری آمد قدرتمندان و مرفهین بی‌درد مردم را علیه او شوراندند و با آن پیامبر جنگیدند و در زمان امامان هم به همین صورت بود . و نگذاشتند دین خدا در جهان حاکم شود لذا مبتلا شدند به صدها دین دروغین و باطل حتی مبتلا شدند به شیطان پرستی .

اما با تشکیل حکومت امام مهدی «عج»، همه ادیان و مذاهب دروغین از بین رفته و فقط دین اسلام بر کل جهان حاکم خواهد شد .

خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ».[۱۱۰۲]

[1102] سوره توبه، آیه 33

او همان کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق ارسال کرد تا علی‌رغم میل مشرکان آن را بر تمام ادیان حاکم گرداند .

امام هفتم علیه‌السلام ذیل این آیه فرمودند:

«یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم «عج»»

هنگام قیام قائم،دین اسلام بر سایر ادیان غالب خواهد شد.

وباز خداوند سبحان می‌فرماید:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ».(سوره آل عمران، آیه 82.

)تمام اهل زمین وآسمان بصورت اختیار یا با اجبار تسلیم او خواهند شد.

9–اوج اعتماد و برادری و محبت بین انسانها و سایر مخلوقات

در آن زمان محبت آن چنان بین مردم حاکم می‌شود که شخص از جیب برادرش پول برمی‌دارد و بعد از رفع احتیاج دوباره آن را برمی‌گرداند حتی محبت در بین حیوانات نفوذ کرده و گرگ و میش با هم زندگی مسالمت‌آمیزی دارند !

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

«اذا قام القائم جاءت المزامله و یاتی الرجل الی کیس اخیه فیاخذ حاجته لا یمنعه».[۱۱۰۳]

هنگامی که قائم ما قیام می‌کند دوران برابری و برادری فرا می‌رسد در آن زمان یک مسلمان آنچه نیاز داشته باشد، از جیب برادر مسلمانش برمی‌دارد و او مانع نمی‌شود .

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این زمینه می‌فرماید:

«تامن البهائم و السباع و تلقی الارض افلاذ کبدها . . . امثال الاسطوانه من الذهب و الفضه».[۱۱۰۴]

چهار پایان در امان باشند و درندگان سازش کنند . و زمین پاره‌های جگرش (گنجهای پنهان و با ارزش خود) را بیرون می‌ریزد . . . پاره‌های جگر زمین ستونهایی از طلا و نقره می‌باشد.

10- گسترش امنیت

امنیت از نعمتهای گمنام است که وقتی نباشد انسان متوجه ارزش آن می‌شود .

[1103] المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 52، ص 372

[1104] الحاکم النیشابوری، همان، ص 514)

الان وضع امنیت در دنیا در چه جایگاهی قرار دارد؟

آیا یک کشوری سراغ داریم که در آن در شبانه روزی که می‌گذرد هیچ تجاوز، تهاجم و خطراتی که آدمی را تهدید می‌کند نباشد؟ خیر سراغ نداریم . اگر چه از نظر امنیت کشورها با هم فرق دارند و کشورما از این جهت در جایگاه خوبی قرار دارد .

ولی در زمان حضرتش، تجاوزات و تهاجمات و جنایتها و هتک حرمتها متوقف می‌گردد . به عنوان مثال خانمی ظرف پر از طلا را در دست گرفته و به تنهایی از این شهر به شهر دیگری می‌رود و کسی متعرض او نمی‌گردد .

امیرالمؤمنین می‌فرمایند:

«و لذهبت الشحناء من قلوب العباد و اصطلحت السباع والبهائم، حتی تمشی المراة بین العراق الی الشام لاتضع قدمیها الا علی النبات و علی راسها زنبیل لایحیجها سبع ولا تخافه» .[۱۱۰۵]

دشمنی‌ها از دلها زدوده می‌شود، درندگان و چهار پایان با یکدیگر سازش می‌کنند، یک زن طبقی بر سرگذارده از عراق تا شام (از شرق تا غرب) تنها سفر می‌کند، همه جا قدم بر سرزمین سبز و خرم می‌گذارد و درنده‌ای او را نمی‌آزارد و دچار ترس و وحشت نمی‌شود .

[1105] بشارة الاسلام، ص 236

البته مراد از امنیت همه جور امنیت است . چه امنیت جانی از طرف اشخاص و حیوانات درنده و موذی و چه امنیت مالی و دوری از دستبرد و راهزنی است وامنیت روانی که همه آرامش دارند.

امام باقر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیه: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ»؛(انفال) می‌فرماید: تأویل این آیه، هنوز نیامده است . . . پس زمانی که تأویل آن فرا رسد، مشرکان کشته می‌شوند، مگر این که موحّد شوند و مشرکی باقی نماند . (و در حدیث دیگری می‌فرماید: با مشرکان جنگ می‌کنند تا این که موحّد شوند و شریکی برای خداوند سبحان قرار ندهند . چنان (امنیتی حاصل) می‌شود که پیر زن کهنسال، از مشرق به مغرب می‌رود، بدون آن که کسی جلوی او را بگیرد.[۱۱۰۶]

11- **قرآن و سنت جایگاه واقعی خود را پیدا کرده و از خرافات و تحریفات و بدعتها پاک می‌گردد .[۱۱۰۷]**

«ألا وَ فِی غَد ــ و سَیأْتی غَدٌ بِما لا تَعرِفُون ــ یَأْخُذُ الْوَالِی مِن غَیرِها عُمَّالِها عَلی مَساوِیءِ أعْمَالِها، و تُخرجُ لَهُ الأرضُ أفالِیذَ کَبِدِها، و تُلقِی اِلَیهِ سِلماً مَقالیدَها، فَیُریکم کیفَ عَدلُ السِّیرهِ، وَ یُحیِی مَیِّتَ الکِتابِ و السُّنَّهِ».

[1106] بحارالأنوار، ج 52، ص 7، 343

[1107] علی علیه‌السلام در نهج البلاغه، خطبه 138.

آگاه باشید، در فردا ـ فردایی که از آمدنش و آنچه همراه دارد ناآگاهید ـ والی و زمامدار (با این ویژگی که بر اساس وراثت از حکومت های قبل، یا بند و بست با گروهها و احزاب چپ و راست، یا سرسپردگی به استعمارگران شرق و غرب روی کار نیامده)کارفرمایان و اعمال آن حکومتها را بحسب تجاوزات و خیانتهایی که مرتکب شده‌اند، محاکمه نموده، به کیفر رساند؛ و زمین پاره‌های جگر خود را برای او بیرون آورد، و از روی تسلیم و فروتنی کلیدهای خود (اختیار گوشه و کنار جهان) را به سوی او اندازد؛ و آنگاه او روش زمامداری و آیین دادگستری پیامبر را به شما نشان دهد، و آثار مرده و فراموش شده کتاب و سنّت را دگر بار زنده، و به اجراء و گسترش در آورد .

ابن ابی الحدید در ذیل این فراز نوشته است:

«أن الوالی یعنی امام الذی یخلقه اللّه‌تعالی فی آخر الزمان».

بدون شک مقصود از والی در این عبارت امامی است که خداوند سبحان او را در آخر الزمان خلق خواهد کرد.

همه مردم قرآن کریم را فرا گرفته و از آن بهره‌مند می‌شوند .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اشاره به قیام حضرت مهدی «عج» می‌فرماید: «کأنّی أنظر الی شیعتنا بمسجد الکوفه و قد ضربوا الفساطیط یعلّمون الناس القرآن کما اُنزل»؛

گویا شیعیان ما اهل بیت علیهم‌السلام را می‌بینم که در مسجد کوفه گرد آمده‌اند و خیمه‌هایی برافراشته‌اند و در آن‌ها قرآن کریم را آن چنان که نازل شده است، به مردم یاد می‌دهند.[۱۱۰۸]

12- حاکمیت اسلام بر همه شئونات زندگی بشر

از روایات و ادعیه مربوط به وجود مقدس امام زمان «عج» استنباط می‌کنیم که با حکومت جهانی حضرتش، سنت‌های غلط مخصوصا در مورد ازدواج و مرگ و میر و امثال آن از بین می‌رود . و در همه مسائل مربوط به زندگی انسانها حتی در مورد شهرسازی و ساختمان سازی، اصول اسلامی حاکم می‌شود .

روایت زیر به بعضی از این امور اشاره می‌کند:

در حدیثی نقل شده که امام مهدی «عج» راه‌ها را وسیع می‌کند، آب‌های ناودان‌ها و فاضلاب‌ها را که به راه‌های عمومی می‌ریزد، قطع می‌کند و کارهایی را که موجب راه بندان می‌شوند، رفع می‌کند . خلاصه، امور شهری را سامان خواهد داد .

امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

[1108] نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، خ 138، ج 3، ص 424، مرکز نشر آثار فیض الاسلام

«وسع الطریق الاعظم و کسر کل جناح خارج فی الطریق و ابطل الکنف و التازیب الی الطرقات».

راههای اصلی را توسعه می‌دهد، بالکن هایی را که به خارج جاده‌ها آمده و از دیگران سلب آزادی کرده است از بین می‌برند، ناودانهایی را که به کوچه‌ها می‌ریزد از بین می‌برد.

13- پایان گرفتن مصیبتهای بشر

همه مردم دنیا خوشحال خواهند بود یعنی غم و اندوه حاصل از گرفتاریهایی که بشریت با آن دست به گریبان است از بین می‌رود . (افسردگی واضطراب ریشه کن می‌گردد)

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

«فیفرح به اهل السماء واهل الارض والطیر و الوحوش والحیتان فی‌البحر» .[1109]

ساکنان آسمان، مردم روی زمین، پرندگان هوا، درندگان صحراها و ماهیان دریاها همه و همه از او خشنود خواهند شد.

[1109] السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 82

14- رونق کشاورزی و صنعت

در کشاورزی انقلابی صورت گرفته بطوری که در هیچ کجای دنیا دیگر زمین بایر و خشک وجود نخواهد داشت.

در صنعت و معادن انقلابی بزرگ رخ داده و همه گنجهای زمین استخراج می‌شود و صنعت به حد مال می‌رسد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: « . . . یظهر اللّه له کنوز الأرض و معادنها»؛ خداوند، گنج‌های زمین و معادن آن را برای امام مهدی «عج» ظاهر خواهد کرد .)

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: . . . هنگامی که قائم ما قیام کند، آسمان،

باران خود را فرو خواهد ریخت و زمین، گیاهان خود را خواهد رویانید . . . به گونه‌ای که زن، میان عراق و شام راه خواهد رفت و همه‌جا بر روی گیاه پا خواهد گذاشت . . .[۱۱۱۰]

15- فراگیر شدن عمران و آبادانی

[1110]. بحارالانوار، ج 52، ص 323

همه شهرها و روستاها در سراسر کره زمین آباد شده و دیگر منطقه محروم وجود نخواهد داشت .

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «فلا یبقی فی الأرض خراب الّا عُمِّر» بر روی زمین، هیچ خرابی نخواهد بود، مگر این که آباد خواهد شد .[۱۱۱۱]

16- پیشرفت علوم مادی

علوم مادی به کمال خود می‌رسد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علم، بیست و هفت حرف است . تمام آن‌چه انبیا آورده‌اند، دو حرف است و مردم، تا امروز، بیش از آن دو حرف نمی‌شناسند . هنگامی که قائم ما «عج» قیام کند، بیست و پنج حرف را می‌آورد و بین مردم توسعه خواهد داد و به دو حرف قبلی اضافه خواهد کرد تا بیست و هفت حرف کامل شود .[۱۱۱۲]

17- زنده شدن تعدادی از اولیاء خدا

[1111] بحار، ج 52، ص 337

[1112] بحارالأنوار، ج 52، ص 336

از جمله برکات حکومت حضرتش آنست که عده‌ای از اولیاء خدا زنده شده و توفیق مجاهدت در رکاب امام را پیدا کرده و مردم آن‌ها را زیارت می‌کنند .

«و قد روی انه یخرج مع القائم علیه‌السلام من ظهر الکوفه سبعه و عشرون رجلاً، خمسه عشر من

قوم موسی علیه‌السلام الذین کانوا یهدون بالحق و به یعدلون، و سبعه من أهل الکهف، و یوشع بن نون، و سلمان، و ابو دجانه الأنصاری، والمقداد، و مالک الأشتر فیکونون بین یدیه أنصاراً و حکاماً».[۱۱۱۳]

روایت شده که پانزده نفر از قوم موسی علیه‌السلام و هفت نفر اصحاب کهف همچنین شخصیتهایی چون یوشع نبی، سلمان فارسی، ابودجانه و مقداد و مالک اشتر یاری‌گر امام عصر «عج» هستند . (حضرت خدیجه س وخانمی بنام نسیبه نیز زنده می‌شوند ودر کنار حضرت خواهند بود)

18- بقیهٔ اللّه

یکی از القاب امام عصر «عج» بقیه اللّه‌است .

[1113] الارشاد: ج 2، ص 386

«بَقِيَّتُ اللّه خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ». [۱۱۱۴]

«این بقیۀ اللّه التی لاتخلو من العتره الهادیه؟» «دعای ندبه»

بقیه اللّه یعنی امام عصر(عج) شخصیتی است که باقیمانده از هزاران حجت الهی است . حجتهای الهی شامل پیامبران و جانشینان آنها یکی یکی آمدند و رفتند . پیامبراسلام نیز بعد از 63 سال رحلت کردند . امیرمؤمنان هم بعد از 63 سال زندگی پر برکت بشهادت رسیدند و رفتند . و همین‌طور امامان دیگر یکی پس از دیگری آمدند ونور افشانی کردند سپس به شهادت رسیدند .

«مستحفظا بعد مستحفظ من مدۀ الی مدۀ اقامۀ لدینک و حجۀ علی عبادک . . .»

«صالح بعد صالح و صادق بعد صادق . . .»

بقیۀ اللّه یعنی اگر کسی می‌خواهد به آدم علیهم‌السلام نگاه کند به امام زمان نظر کند . اگر کسی میخواهد به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام نگاه کند، به امام زمان نظر کند .

اگر کسی میخواهد به جمال حضرت محمد صلی‌اللهعلیه‌وآله نگاه کند به امام زمان نظر کند .

[1114] سوره هود، آیه 86

اگر کسی می‌خواهد به صورت و سیرت فاطمه و علی علیهماالسلام نظر کند به امام عصر(عج) نظر بیاندازد . و خلاصه امام عصر(عج) آیینه تمام نمای هر یک از امامان علیهم‌السلام است .

این معنای بقیهٔ اللّه است که امام عصر(عج) در صورت و سیرت پیامبرگونه و امام گونه است .

معنای دیگر بقیهٔ اللّه این است که علوم و دانش همه انبیاء و امامان علیهم‌السلام در امام عصر(عج) جمع شده است . البته امام عصر(عج) از زمان امامت تا زمان ظهور، علوم همه پیامبران را دارد ولی بعد از ظهور علومی که بشر تا آن روز به آن نرسیده و حتی پیامبران به آن دست نیافته‌اند را به بشریت عرضه می‌نماید .

او به همه کتابهای آسمانی آشناست . او به همه زبانها آگاهی دارد . او گذشته و آینده افراد را به اذن الهی می‌داند .

معنای دیگر بقیه اللّه آنست که امام باقی مانده تا حکومت عدل الهی را در سراسر جهان برپا کند . او باقی مانده تا احکامی را که در آنها تحریف ایجاد شده، به اصلش برگرداند . لذا امام عصر، نماز را، نماز جمعه و جماعت را . مساجد را . منابر را . ساختمانهای مسکونی را به آنطور که خداوند سبحان راضی است برمی‌گرداند . زکات را با اجبار می‌گیرد . حدود الهی را همگی اجرا می‌نماید . در اثبات جرم، بدون شاهد همانند داود علیه‌السلام ، قضاوت می‌نماید .

یکی دیگراز معانی بقیۀ اللّه این است که حضرت باقی مانده تا قدرت خداوند سبحان را بر جهان حاکم کند.در این رابطه به مطلب زیر اشاره می‌شود.

آیا رفتار امام مهدی و مردم زمان او با چهره سایر امامان و مردمان در غیر زمان حکومت مهدی «عج» متفاوت است؟

آری خداوند، رفتار آقا امام زمان «عج» را متفاوت با رفتار سایر ائمه علیهم‌السلام قرار داده است .

اگر امیرمؤمنان علیه‌السلام بخاطر مصالح اسلام بیست و پنج سال خانه نشین شد و مجبوربود که به مسجد رفته و پشت سر امام جماعت آن زمان نماز بخواند و با اینکه معدن علم و گنجینه فضایل بود ولی مردم متوجه این شخصیت بزرگ نبودند و به کارهای خود مشغول بودند و از حضرت استفاده نمی‌نمودند و در دوران پنج ساله حکومت هم باز امام مظلوم بود و گاه برای جمع آوری سپاه چندین روز تلاش می‌کرد و آنوقت تعداد کمی لبیک می‌گفتند و عده‌ای هم با حضرت دشمنی می‌ورزیدند و گاه در حال سخنرانی به حضرت ناسزا می‌گفتند: و خلاصه مظلومانه زندگی نمود و مظلومانه شهید شد . . .

اگر امام مجتبی علیه‌السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و باید به خلیفه احترام می‌گذاشت و او را امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب می‌کرد و . . .

اگر امام حسین علیه‌السلام ده سال با مظلومیت زندگی کرد و در ظاهر باید از خلیفه وقت اطاعت مینمود و او را جانشین خدا و . . . صدا می‌کرد و در آخر با مظلومیت کشته شد و اهل و عیالش را به اسیری بردند .

اگر امام سجاد علیه‌السلام 35 سال با مظلومیت زندگی کرد و در تحت بیعت خلفای فاسق بود و . .

اگر امام باقر علیه‌السلام بیست سال امامتش را در زیر اطاعت خلفای ظالمی چون هشام بن عبدالملک بسر برد و باید به دستورات او عمل می‌نمود .

اگر امام صادق علیه‌السلام مظلومانه زندگی نمود و بارها مورد ظلم واقع شد که گاه درب خانه او را أتش می‌زدند و مرتب به شام فراخوانده می‌شد و باید خلفای فاسق مثل منصور را امیرمؤمنان می‌خواند و . . .

اگر امام کاظم علیه‌السلام 14 سال در سیاه چالهای هارون و خلفای فاسق و ستمگر زندگی نمود.

اگر امام رضا علیه‌السلام 21 سال امامت خود را با مظلومیت گذراند و مامون عباسی هر دفعه به یک نحو به حضرتش جسارت میکرد و حتی از نماز عید خواندن حضرت جلوگیری می‌نمود و امام را وسط راه برمیگرداند و در آخر هم او را با زهر شهید نمود .

اگر امام جواد علیه‌السلام در بیست و پنج سالگی با مظلومیت شهید شد .

اگر امام هادی علیه‌السلام را چنان اذیت می‌کردند که نیمه‌های شب او را به مجلس شراب متوکل بردند و خلیفه فاسق امر به نوشیدن شراب و خواندن شعر عاشقانه کرد .

اگر امام عسگری علیه‌السلام را سالها در زندان کردند و در محاصره لشگریان قرار دادند که به عسگری معروف شد سپس او را به شهادت رساندند .

اما، امام عصر(عج) هرگز در زیر بیعت هیچ یاغی و طاغوتی قرار نخواهد گرفت و با هیچ ستمگری بیعت نکرده و نمی‌کند و هیچ طاغوت و فرعونی را آقا و مولی و امیر صدا نمی‌کند و پشت سر هیچ احدی نماز نمی‌گذارد و هیچ قدرتمندی بر او پیروز نمی‌گردد .

مهدی «عج» همیشه پیروز است ومهدی «عج» همیشه با شکوه است . مهدی «عج» هیچگاه مظلوم نخواهد بود و احدی را نمی‌رسد که به مولای ما ظلم نماید .

مهدی «عج» بت شکن و فرعون کش و ذلیل کننده کفار و عزت دهنده به مؤمنان است .

مهدی «عج» ابرقدرت است . مهدی شکننده شوکت ستمگران است .

مهدی «عج» خوار کننده هر قدرتمند، خراب کننده هر بنای ظلم، ویران کننده هر کاخ ستمگر، آزاد کننده هر زندانی مظلوم، خنثی کننده هر توطئه علیه دین، سرنگون کننده هر پرچم ظلم، نابود کننده هر فرعون، درهم شکننده هر لشکر کفر، آتش زننده بتها، ریزنده خون مستکبرها، ویران کننده دژهای ستم، بالا

رونده از همه کوهها و دشتها و تسخیر کننده همه گنجها و به اطاعت درآورنده همه سرزمینهاست .

واین یکی دیگر از معانی بقیهٔ اللّه می‌باشد.

19- من بقیهٔ اللّه هستم

احمد بن اسحاق می‌گوید : خدمت امام حسن عسگری علیه‌السلام رسیدم و می‌خواستم از امام بعد از او بپرسم ، امام علیه‌السلام پیش از سئوال من فرمود : ای احمد بن اسحاق ، خداوند از زمان آدم تا کنون زمین را لحظه‌ای از حجت خود خالی نکرده است ! به وسیله حجت خداست که بلاء از اهل زمین دفع می‌شود و به وسیله او باران نازل می‌گردد و به وسیله او برکات زمین خارج می‌گردد .

من از امام علیه‌السلام سئوال کردم ، یابن رسول اللّه ! امام و خلیفه بعد از شما کیست ؟ آن حضرت داخل اندرون شد و بعد به اتاق آمد و در روی شانه‌اش پسری بود . گویی جمال مبارکش ، مانند ماه شب چهارده بود . و حدود سه سال داشت . بعد فرمود :

ای احمد بن اسحاق ! اگر نزد خدا و امامان علیهم‌السلام محترم نبودی ، این پسر را به تو نشان نمی‌دادم . او هم نام و هم کنیه رسول خداست . زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد .

احمد بن اسحاق ! مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است . به خدا قسم او را غیبتی خواهد بود ، که فقط کسی از هلاکت نجات می‌یابد که خدا او را در

امامت وی ثابت نگاه دارد و به دعا در تعجیل فرجش موفق فرماید . گفتم : مولای من ! آیا علامتی هست که قلب من مطمئن باشد !

در این وقت آن کودک با زبان فصیح عربی فرمود : من بقیهٔ اللّه فی ارضه هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا منم ، بعد از این معجزه‌ای که با چشم دیدی چیزی نخواه ای احمد بن اسحاق ![۱۱۱۵]

20- توطئه‌ای علیه امام مهدی علیه‌السلام

رشیف از افراد معتضد خلیفه می‌گوید : « خلیفه به دنبال من و دو نفر فرستاد و دستور داد که هر یک از ما دو اسب برداریم ، یکی را سوار شویم و دیگری را یدک بکشیم و به در خانه امام حسن عسگری علیه‌السلام که رحلت کرده بود در سامرا برویم و گفت : وقتی به در خانه می‌رسید معمولاً غلام سیاهی آنجاست ، داخل خانه شوید هر که را در آن خانه دیدید ، سرش را برای من بیاورید !

ما طبق دستور حرکت کردیم و چون داخل خانه مذکور شدیم ، خانه بسیار پاکیزه‌ای دیدیم که در مقابل ما پرده‌ای قرار داشت که از آن زیباتر ندیده بودیم و گویا همین الآن بافته شده است . در خانه هیچ کس نبود .

چون پرده را برداشتیم ، اطاق بزرگی را دیدیم که گویا در آن دریای آبی بود و در آخر آن حصیری بر روی آب قرار داشت و بر روی آن حصیر مردی که نیکوترین شخص بود ایستاده و نماز می‌خواند و هیچ‌گونه نگاهی به ما ننمود .

[1115] ارشاد : ج2 ، ص334

یک نفر از ما به نام احمد بن عبداللّه پا را در اطاق گذاشت که داخل شود ، امّا در میان آب غرق شد و دست و پای زیادی زد تا من دست خود را دراز کردم و او را نجات دادم و بیهوش شد ، نفر دوم خواست که داخل شود و او هم مثل اولی شد ، من متحیّر شدم و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم : به خدا از این کردار توبه می‌کنم ، امّا او هیچ‌گونه التفاتی به من ننمود و مشغول نماز بود . در دل ما از او ترس بزرگی افتاد و ما برگشتیم . خلیفه منتظر ما بود و سفارش کرده بود هر موقع برگشتیم به نزد او برویم ، وقتی نزد او حاضر شدیم ، داستان را گفتیم ، ما را تهدید کرد که این معجزه را تا او زنده هست نزد کسی بازگو نکنیم . و ما هم تا زمانی که زنده بود جرأت نقل این داستان را پیدا نکردیم.[1116]

21- توطئه‌ای علیه شیعیان و استغاثه به امام عصر (عج)

نقل نموده‌اند که : روزگاری که بحرین زیر استعمار انگلیس بود آنها یک نفر ناصبی و دشمن اهل‌بیت را به حکومت آنجا گذاشته بودند . او وزیری داشت که از حاکم ناصبی‌تر بود و به شدت با شیعیان دشمن بود . و دنبال از بین بردن و آزار و اذیت آنها بود . روزی وزیر علیه شیعیان توطئه‌ای چید و اناری را به حاکم نشان داد که به طور طبیعی بر روی آن نوشته شده بود (لا اله الا اللّه . محمد رسول اللّه . ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول اللّه !) حاکم با دیدن این انار گفت : این بهترین دلیل بر باطل بودن شیعه هست ، نظر تو چیست ؟ وزیر گفت : اینها مردم متعصبی هستند که دلایل را قبول ندارند ، لذا شما علماء و بزرگان آنها را احضار کن و این انار را به آنها نشان بده . چنانچه به مذهب ما

1116 منتهی الامال : ج2 ، ص442

گرویدند ، ثواب آن به شما می‌رسد ! و الاّ آنها را مخیّر بین سه عمل نما ! یا مانند یهود و نصاری جزیه بدهند و یا جوابی برای انار پیدا کنند و یا مردانشان را بکش و زنان و فرزندانشان را اسیر کن و اموالشان را بردار !

حاکم این نظر را قبول کرد و علماء را خواست و بعد از نشان دادن انار به آنها ، آنان را بین این چند کار متحیر کرد !

علماء از حاکم سه روز مهلت خواستند ، تا جوابی برای این مسئله بیاورند !

حاکم سه روز به آنها مهلت داد . آنها ناراحت و ترسان جلسه‌ای گرفتند و با هم مشهور می‌کردند که چگونه جوابی برای این انار بیابند ، تا اینکه تصمیم گرفتند سه نفر از بهترین و زاهدترین خودشان را انتخاب کنند تا اینکه هر یک ، شبی به صحرا رفته و تا به صبح با خدای منان مناجات کرده و از امام زمان علیه‌السلام برای حل این مشکلات کمک بخواهند !

دو نفر آنها ، هر کدام شبی به صحرا رفت و مشغول عبادت و توسل شد ولی نتیجه‌ای نگرفت . شب سوم ، محمد بن عیسی که فردی متقی و فاضل بود با پای پیاده به بیابان رفت . او می‌گوید : شبی بود تاریک و ظلمانی . من مشغول دعا و گریه و توسل شدم و کشف این بلاء را از صاحب الزمان (عج) طلب می‌نمودم . ناگاه مردی ظاهر شد که خطاب به من فرمود : ای محمد بن عیسی ! چرا پریشان حالی ! چرا به این صحرا آمده‌ای ؟ گفتم : ای مرد ! مرا به حال خود بگذار که

برای پیشامد بزرگی به اینجا آمده که آن را جز به امام خود نخواهم گفت . شکایت این موضوع را نزد کسی می‌برم که بتواند آن را رفع کند !

او گفت : ای محمد بن عیسی من صاحب الامر هستم ! حاجتت را بگو . گفتم : اگر امام زمان علیه‌السلام باشی حاجت من را می‌دانی و نیازی به شرح حاجت نیست . فرمود : آری ! آمده‌ای تا برای مشکل انار ، راهی پیدا کنی !

چون این را شنیدم به طرف آن بزرگوار رفتم و گفتم : آری مولای من ! مصیبت ما را می‌دانی ! تو امام ما ، پناه ما و قادر بر رفع این بلا هستی ! امام علیه‌السلام فرمود : ای محمد بن عیسی ! وزیر لعنهٔ اللّه در خانه‌اش درخت اناری دارد . چون درخت انار ، بار داد او قالبی به شکل انار از گل دست کرد و آن را دو نیمه نموده و در درون هر یک به صورت برجسته این کلمات را نوشته آن قالب بر روی پوست انار نقش بست ! فردا پیش حاکم برو و بگو : جواب آورده‌ام ولی در خانه وزیر خواهم گفت ، چون به خانه وزیر رفتید ، غرفه‌ای در خانه او به این نشانی می‌بینی و اصرار کن که به آنجا بروی و اگر وزیر جلوتر رفت تو هم برو و او را تنها نگذار ! در غرفه بر روی

طاقچه کیسه سفیدی است ! آن را بردار و در داخل آن قالب مذکور را خواهی دید ! آن را به حاکم بده تا حقیقت روشن گردد ! به حاکم بگو ما معجزه دیگری هم داریم و آن این است که در درون این انار جز خاکستر و دود چیزی نیست . اگر می‌خواهی بدانی دستور بده وزیر آن را بشکند ، چون بشکند ، خاکستر و دود به صورت و ریش وزیر خواهد ریخت !

من شاد شدم و دست‌های مبارک امام علیه‌السلام را بوسیدم و برگشتم . محمد بن عیسی نزد حاکم رفت و طبق سفارش حضرت عمل کرد و حاکم به او گفت : امام شما کیست ؟ او نام ائمه را برای حاکم ذکر کرد . حاکم گفت : دستت را دراز کن تا من بیعت کنم ! آنگاه حاکم از شیعیان خوب شد و دستور داد که وزیر را بکشند.[۱۱۱۷]

22- توسل به صاحب الزمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف

شمس الدین محمد بن قارون می‌گوید : در حلّه حاکمی به نام مرجان صغیر بود که از دشمنان اهل بیت بود . به او خبر دادند که ابو راجح بعضی از صحابه را لعن می‌کند ! حاکم دستور داد که او را دستگیر کردند و امر نمود که او را شکنجه بکنید . آنها آن قدر او را زدند که نزدیک بود بمیرد ! تمام بدن او مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود و حتی ب سر و صورت او آن قدر ضربه خورده بود که دندان‌های او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و آن را به زنجبیر آهنی بستند و بنیی او را سوراخ

نمودند و ریسمانی از مو داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن طناب را عده‌ای از مأمورین حاکم به دست گرفته و او را در چوچه‌ها می‌گرداندند .

[1117] خاندان وحی : ص761

دوباره او را مورد ضرب و شتم زیادی قرار دادند و نتیجه را به حاکم گزارش کردند . حاکم دستور داد که او را بکشند ولی عده‌ای گفتند : او مردی پیر است . آن قدر بدن او مجروح شده که خود خواهد مرد . احتیاجی به کشتن ندارد و دست خود را به خون او آلوده نکن و خلاصه با شفاعت چند نفر حاکم دستور داد تا او را رها کنند .

خانواده ابو راحج او را به خانه بردند و هیچ کس شک نداشت که او در همان شب می‌میرد . صبح روز بعد مردم برای اطلاع از وضع او به در خانه‌اش رفتند و در زدند و هنگامی که وارد خانه او شدند ، دیدند که او ا یستاده و مشغول نماز است . او در کمال سلامت بود و دندان‌های ریخته او برگشته و اثری از جراحت‌های او نمانده بود .

مردم تعجب کردند و از او چگونگی خوب شدنش را سئوال نمودند . او گفت : در حالی بودم که مرگ را به چشم دیدم و حتی زبانی نداشتم که از خدا کمک بطلبم . در دل مشغول استغاثه به خدا شدم و توسل به مولایم حضرت صاحب الزمان نمودم . چون شب شد و هوا تاریک گردید ، ناگاه خانه پر از نور شد و امام عصر را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشید و فرمود که خدا به تو عافیت داد . [١١١٨]

23- اثر زخم جنگ صفین

[1118] نجم الثاقب

یحیی الدین اربلی می‌گوید : روزی نزد پدرم بودم ، دیدم مردی در کنار او نشسته و چرت می‌زند ، در این حین عمامه از سرش افتاد و محل زخم بزرگی در سرش ظاهر شد ، پدرم پرسید : این زخم از کجا حاصل شده ؟ گفت : این زخم را در جنگ صفین برداشتم ، به او گفتند : تو کجا و صفین کجا ؟ گفت : روزی به مصر مسافرت کردم . همراه من مردی از اهل غزّه بود . ما در بین راه از هر موضوعی صحبت می‌کردیم تا اینکه به موضوع جنگ صفین رسید . همسفر من گفت : اگر من در جنگ صفین بودم شمشیرم را از خون علی ع و یارانش سیراب می‌کردم ! من هم گفتم : اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه ملعون سیراب می‌کردم . صحبت ما جدّی شد و به درگیری انجامید و شروع به جنگ و زد و خورد با هم کردیم . یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که برداشته‌ام از هوش می‌روم ، بعد احساس کردم که شخصی مرا با گوشه نیزه‌اش تکان می‌دهد ، چون چشم باز کردم ، او از اسب پائین آمد و دستی بر روی زخم سرم کشید که فوراً بهبود یافت . آنگاه گفت : همینجا بمان ! و ناپدید شد و سپس در حالی‌که سر بریده همسفرم را که با من به جنگ پرداخته بود در دست داشت با چهار پایان او برگشت و گفت : این سر دشمن توست . تو به یاری ما برخاستی ، ما هم تو را یاری کردیم . چنانکه خداوند هرکس را که او را یاری کند ، نصرت می‌دهد . پرسیدم : شما کیستید ؟ فرمود : من صاحب الامر هستم و از این به بعد هرکس پرسید : این زخم چه بوده است ؟ بگو ضربتی است که در صفین برداشته‌ام ![۱۱۱۹]

[1119] بحارالانوار، ج 52

24- دیدار علی بن مهزیار با امام زمان عج

: شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران به سندهای صحیح از محمّد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت : بیست حج کردم به قصد آنکه شاید به خدمت حضرت صاحب الا مر علیه السلام برسم میسر نشد، شبی در رختخواب خود خوابیده بودم صدایی شنیدم که کسی گفت : ای فرزند مهزیار! امسال بیا به حج که به خدمت امام زمان خود خواهی رسید. پـس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پـیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چـند به هم رسانیدم و متوجه راه شدم چـون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری به من نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجدالحرام انتظار می کشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود مشغول طواف شوم و به تضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤ ال کنم که مرا به کعبه مقصود خویش راهنمایی کند، چـون خلوت شد مشغل طواف شدم ناگـاه جوان با ملاحت خوشرویی و خوشبویی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر بر گردانیده ، چون نزدیک او رسیدم به جانب من التفات نمود و فرمود که از کدام شهری ؟ گفتم : از اهواز، فرمود: ابن الخضیب را می شناسی ؟ گفتم : او به رحمت الهی واصل شد، گـفت : خدا او را رحمت کند در روزها روزه می داشت و شبها به عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و موالیان ما

بود، گفت : علی بن مهزیار را می شناسی ؟ گفتم : من آنم ، فرمود: خوش آمدی ای ابوالحسن ، گفتم : چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود؟ گفتم : با من است ، فرمود: بیرون آور به سوی من ، پس بیرون آوردم انگشتر نیکویی را که بر آن محمّد و علی نقش کرده بودندو به روایت دیگر یاالله و یا محمّد و یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گریست که جامه هایش تر شد، گفت : خدا رحمت کند تو را ای ابومحمّد که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی تو را در فردوس اعلی با پدرانت ساکن گردانید. پس گفت : بعد از حج چه مطلب داری ؟ گفتم : فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را طلب می نمایم ، گفت به مطلب خود رسیده ای و او مرا به سوی تو فرستاده است برو به منزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلث شب بگذرد بیا سوی شعب بنی عامر که به مطلب خود می رسی .

ابن مهزیار گفت به خانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و به سوی شعب روانه شدم چون به شعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گـفت : خوش آمدی و خوشا به حال تو که تو را رخصت ملازمت دادند. پس همراه او روانه شدم تا از منی به عرفات گذشت و چون به پایین عقبه طائف رسیدیم گفت : ای ابوالحسن ! پیاده شو و تهیه نماز کن . پس با او نافله شب را به جا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کردم پس سلام نماز گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتم ، گفت : نظر کن چیزی می بینی ؟

چون نظر کردم بقعه سبز و خرمی را دیدم که گیاه بسیار داشت ، گفت : نظر کن بالای تلّ ریـگ چـیزی می بینی ؟ چون نظر کردم خیمه ای از مو دیدم که نور آن تمام آسمان و آن وادی را روشن کرده بود، گفت : منتهای آروزها در اینجا است دیده ات روشن باد، چـون از عقبه بیرون رفتیم گـفت : از مرکب به زیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود. چون از مرکب به زیر آمدیم ، گفت : دست از مهار شتر بردار و آن را رها کن ، گـفتم : ناقه را به کی بـگـذارم ؟ گـفت : این حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولی خدا و بیرون نمی رود مگر ولی خدا. پس در خدمت او رفتم تا به نزدیک خیمه مطهره منوره رسیدم گفت : اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم ، بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت : خوشا حال تو، تو را رخصت دادند.

چـون داخل خیمه شدم دیدم آن حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده و بر بالشی از پوست تکیه داده است سلام کردم بهتر از سلام من جواد داد، رویی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده ، از طیش و سفاهت مبرا، نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی به طول مائل ، گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چـشمهای سیاه و گشاده و بینی کشیده و گونه های رو هموار و برنیامده در نهایت حسن و جمال ، بر گـونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاه باشد و موی عنبر بوی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخه ، از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا، پس احوال یک یک شیعیان را از من پرسید، عرض کردم که ایشان در دولت بنی

العباس در نهایت مشقت و مذلت و خوارنی زندگانی می کنند. فرمود: روزی خواهد بود که شما مالک ایشان می باشید و ایشان در دست شما ذلیل می باشند، سپس فرمود: پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مرگ در جایی که پـنهان تر و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید تا ظاهر شوم ، و به من گفت ای فرزند، حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پـیروی او نمایند و حجت حق تعالی به او بر خلق تمام باشد. ای فرزند گرامی ! تو آنی که مهیا کرده باشد تو را برای نشر حق و برانداختن باطل و اعدای دین و اطفاء نائره مضلین .

پـس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد نبود تو را از تنهایی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهد بود به سوی تو مانند مرغان که به سوی آشیانه پرواز کنند و ایشان گـروهی چـندند که به ظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و نزد حق تعالی گـرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده به حجت با اعدای دین می نمایند و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است به آنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار به عزت ابدی فائز گردند. ای فرزند! صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو به جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجرالا سود به سوی تو بیایند و با تو

بیعت کنند در حوالی حجرالا سود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع فتنه های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین بیاراید و صبح حق درخشان باشد و حق تعالی با تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و به جهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان شرایع دین مبین به آشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملت را سرسبز و شاداب گرداند. پـس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمایی مگر به جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند.

ابن مهزیار گـفت : چـند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسایل مشکله را از آن جناب سؤ ال نمودم آنـگـاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نماییم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه به خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود: استعانت بجوی به این مال در برگـشتن به سوی وطن خود که راه درازی در پیش داری . و دعای بسیار در حق من نمود و برگشتم به سوی وطن.[۱۱۲۰]

[1120] منتهی الامال

ناله امام صادق ع در فراق امام مهدی ع

روایت کرده از سدیر صیرفی که گـفتم : من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به خدمت مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری را در بر داشت که آستینهایش کوتاه بود و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده بود گـریه می کرد مانند جگر سوخته آثار حزن و محنت در روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشک از دیده های حق بینش جاری بود و می گفت : ای سید من ! غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گـردانیده و سرور از دل من ربوده است ، ای سید من ! غیبت تو مصیبت مرا دایم گردانیده و محن و نوایب را بر من پیاپی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید. سدیر گفت : چون حضرت را با آن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پـرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آن حضرت را زهر دادند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است . پـس عرض کردم که ای بهترین خلق ، خدا هرگز چشم تو را گریان نـگـرداند، چـه حادثه ای تو را گریان گردانیده است و چه حالت روی داده است که چنین ماتمی گـرفتی ؟ پـس حضرت از شدت غصه و گـریه و آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهایی که بر ما می رسد و در آنجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خدا آن علم را

مخصوص محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بعد از او گـردانیده است ، نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الا مر علیه السلام و غیبت آن حضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و ابتلای مؤ منان را در زمان غیبت و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام را از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده است ، پس رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است . الخبر.[۱۱۲۱]

-26

علت رخ ندادن فرج در سال هفتاد

و شیخ طوسی در (کتاب غیبت) و کلینی در (کافی) روایت کرده اند از ابی حمزه ثمالی که گفت : گفتم به ابی جعفر علیه السلام به درستی که علی علیه السلام بود که می فرمود تا سنه هفتاد، بلا است و می فرمود بعد از بلا، رخائ است و به تحقیق که گذشت هفتاد و ما رخاء ندیدیم ، پس ابوجعفر علیه السلام فرمود که ای ثابت ! به درستی که خدای تعالی قرار داده بود وقت این امر را در سنه هفتاد پس چون حسین علیه السلام کشته شد، شدید شد غضب خداوند بر اهل زمین پـس به تاءخیر انداخت آن را تا سال صد و چـهل پـس ما شما را خبر

[1121] منتهی الامال

دادیم پس شما خبر ما را نشر کردید و پرده سرّ را کشف نمودید پس خدای تعالی آن را تاءخیر انداخت و پس از آن وقتی برای آن قرار نداد در نزد ما (وَ یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّالْکِتابَ) [۱۱۲۲] ابوحمزه گفت من این خبر را عرض کردم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام پس فرمود: که به درستی که چنین بود.(منتهی الامال)

27–امام رضا ع با نام امام مهدی ع برخاست و دست بر سر گذاشت

عالم محدث جلیل و فاضل ماهر متبحر نبیل سیدنا لاجل آقا سید حسن موسی کاظمی ـ (اَدامَ اللّهُ بَقاءُهُ) در (تکمله امل الا مل) فرموده آنچه که حاصلش این است : یکی از علماء امامیه عبدالرضا ابن محمّد که از اولاد متوکل است کتابی نوشته در وفات حضرت امام رضا علیه السلام موسوم به (تاجیج نیران الا حزان فی وفات سلطان خراسان) و از متفردات آن کتاب این است که فرموده روایت شده که دعبل خزاعی وقتی که انشاد کرد قصیده تائیه خود را برای حضرت رضا علیه السلام چـون رسید به این شعر: (خُروُجُ اِمامٍ لامُحالَةً خارِجٌ یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللّهِ بِالْبَرَکاتِ) .

حضرت امام رضا علیه السلام برخاست و بر روی پاهای مبارک خود ایستاد و سر نازنین خود را خم کرد به سوی زمین پس از آنکه کف دست راست خود را بر

[1122] منتهی الامال

سر گذاشته بود و گفت : (اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ مَخْرَجَهُ وَانْصُرْنا بِهِ نَصْرَا عَزیزا،) [۱۱۲۳].

28-همیشه حجت خدا در زمین وجود دارد.

و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار روایت کرده اند از جناب باقر و صادق علیهم السلام که فرمودند: به درستی که خداوند نمی گذارد زمین را مـگـر آنکه در آن عالمی باشد که می داند زیاده و نقصان را در زمین ، پس اگر مؤ منین زیاد کردند چیزی را بر می گرداند ایشان را و به روایتی (می اندازد آن را) ، و اگـر کم کردند تمام می کند برای ایشان ، و اگر چنین نبود مختلط می شد بر مسلمین امور ایشان ، و به روایتی (حق از باطل شناخته نمی شد) .[۱۱۲۴]

29-ای گـروه خلایق ! آگاه باشید که این مهدی آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است

از حضرت صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمود: حضرت قائم علیه السلام در مکه داخل شود و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد و چـون آفتاب بلند شود از پـیش قرص آفتاب منادی ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و می گـوید: ای گـروه خلایق ! آگاه باشید که این مهدی آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است . او را به نام و کنیه جدش حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و

[1123] منتهی الامال

[1124] منتهی الامال

آله و سلم یاد نماید و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می رساند و چنان نسب آن بزرگوار را به اسماء کرام آباء طاهرین او بیان کند که همه مردم از شرق تا غرب عالم بشنوند؛ پس بگوید که با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او ننمایید که گمراه خواهید شد. پس ملائکه و نقبای انس و نجبای جن گویند لبیک ای خواننده به سوی خدا، شنیدیم و اطاعت کردیم ، پس از آن خلائق چون آن ندا را بشنوند از شهرها و قریه ها و صحراها و دریاها از مشرق تا مغرب عالم روی به مکه معظمه آورند و به خدمت آن حضرت برسند و چون قریب به غروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ای گروه مردمان ! پروردگار شما در وادی یابس وارد شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویهٔ بن ابی سفیان است با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و با او مخالفت ننمایید که گمراه شوید، پس ملائکه و نقبا و نجبای جن و انس او را تکذیب نمایند و منافقان و اهل تشکیک و ضلال و گمراهان به آن ندا گمراه خواهند شد.

و نیز ندای دیگر از آسمان ظاهر شود که آن ندا قبل از ظهور حجهٔ اللّه علیه السلام است که آن هم در عداد علائم حتمیه است که البته باید واقع شود و آن نداء در شب بیست و سوم ماه رمضان است که همه ساکنین زمین از شرق تا غرب عالم آن ندا را خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که به آواز بلند ندا

کند که (اَلْحَقُّ مَعَ عَلِّیٍ وَ شیعَتِهِ) . و شیطان نیز در وسط روز در میان زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنوند که (اَلْحَقُّ مَعَ عُثْمانَ وَ شیعَتِهِ))[۱۱۲۵]

30–خروج سید حسنی

از علامتهای ظهور امام زمان عج، خروج سید حسنی است و آن جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم و قزوین خروج نماید و به آواز بلند فریاد کند که به فریاد رسید آل محمّد را، که از شما یاری می طلبند. و این سید حسنی ظاهرا از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و دعوی بر باطل ننماید و دعوت بر نفس خود نکند بلکه از شیعیان خلص ائمه اثنی عشر علیهم السلام و تابع دین حق باشد و دعوت نیابت و مهدویت نخواهد نمود لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و در کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله و سلم و در زمان خروج او، کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤ منین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین ، در آن حال سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمّد علیهم السلام ، پس مردم را اعانت نمایند خصوصا گنجهای طالقان که از طلا و نقره نباشد بلکه مردان شجاع و قویدل و مسلح و مکمل که بر اسبهای اشهب سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و به نحو سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان و جای خود تا کوفه زمین را از

[1125]. (منتهی الامال

لوث وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود به او خبر می دهند که حضرت حجةُ اللّه مهدی آل محمّد علیهم السلام ظهور نموده است و از مدینه به کوفه تشریف آورده است ، پـس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می شوند از آن حضرت مطالبه دلایل امامت و مواریث انبیاء می نماید.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: به خدا قسم که آن جوان آن حضرت را می شناسد و می داند که او بر حق است و لکن مقصودش این است که حقیت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید. پس آن حضرت دلایل امامت و مواریث انبیاء از برای او ظاهر نماید. در آن وقت سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود مگر قلیلی از اصحاب او که چهار هزار نفر از زیدیه باشند که مصحف ها و قرآن در گـردن ایشان حمایل است و آنـچـه مشاهده نمودند از دلایل و معجزات آن را حمل بر سحر نمایند و گویند که این سخنان بزرگی و اینها همه سحر است که به ما نموده اند. پـس حضرت حجت علیه السلام آنچه نصیحت و موعظه نماید ایشان را و آنچه اظهار اعجاز نماید در ایشان اثر نخواهد نمود تا سه روز یشان را مهلت می دهد و چون موعظه آن حضرت و آنچه حق است قبول ننمایند امر فرماید که گردنهای ایشان را بزنند و حال ایشان بسیار شبیه است به حال خوارج نهروان که لشکر حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام در جنگ صفین بودند.[۱۱۲۶]

[1126].منتهی الامال

31-علی علیه السلام ازاخرالزمان می گوید

علی علیه السلام در بعضی از کلمات درر بار خود فرموده است در علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام :

(اِذا اَماتَ النّاسُ الصَّلاةَ وَ اَضاعُوا الاَمانَةَ وَاسْتَحَلُّوا الْکِذْبَ وَ اَکَلُوا الرِّبا وَ اَخَذُوا الرِّشا وَ شَیِّدوُا الْبُنْیان وَ باعُوا الدّینَ بِالدُّنْیا وَ اسْتَعْمَلوا السُّفَهاءَ وَ شاوَرُوا النِّساء وَ قَطَعُوا الاَرْحامَ وَ اتَّبَعُوا الاَهْواءَ وَ اسْتَخَفُّوا بِالدِّماءِ وَ کانَ الْحِلْمُ ضَعْفا وَ الظُّلْمُ فَخْرا وَ کانَتِ الاُمَراءُ فَجَرَةً وَ الْوُزَراءُ ظَلَمَةً وَ الْعُرَفاءُ خَوَنَةً وَ الْقُرّاءُ فَسَقَةً وَ ظَهَرَتْ شَهادُت الزُّورِ وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ وَ قَوْلُ الْبُهْتانِ وَ الاِثْمُ وَ الطُّغْیا نُ وَ حُلِّیتِ الْمَصا حِفُ وَ زُخْرِفَتِ الْمَساجِدُ وَ طَوِّلَتِ الْمَنائِرُ وَ اُکْرِمَ الاَشْرارُ وَ ازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ وَ اخْتَلَفَتِ الاَهْواءُ وَ نُقِضَتِ الْعُقُودُ وَ اقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ وَ شارَکَ اَزْواجِهُنَّ فِی التِّجارَةِ حِرْصا عَلَی الدُّنْیا وَ عَلَتْ اَصْواتُ الفُسّاقِ وَ اسْتُمِعَ مِنْهُمْ وَ کانَ زَعیمُ الْقَوْمِ اَرْذَلُهُمْ وَ اتُّقِیَ الْفاجِرُ مخافَةَ شَرِّهِ وَ صُدِّقَ الْکاذِبُ وَ ائْتُمِنَ الْخائِنُ وَ التُّخِذَتِ الْقِیّانُ وَ الْمَغازِفُ وَ لَعَنَ آخِرُ هذِهِ الاُمَّةَ اَوَّلَها وَ رَکِبَ ذَواتِ الْفُرُوجِ السُّرُوجِ وَ تَشَبَّهُ النِّساءَ بِالرِّجالِ وَ الرِّجالَ بِالنِّساءِ وَ شَهِدَ الشّاهِدَ مِنْغَیر اَنْ یَسْتَشْهَدَ وَ شَهِدَ الاِخرُ قَضاءُ لِذِمامٍ بِغَیْرِ حَقٍّ عَرَفَهُ وَ تَفَقَّهَ لِغَیْرِ الدّینِ وَ اثَروُا عَمَلَ الدُّنیا عَلی الا خِرَةَ وَ لَبِسُوا جُلُودَ الْضّاءِنِ عَلی قُلُوبِ الذِّئابِ وَ قُلُوبُهُمْ اءَنْتَنُ مِنَ الْجَیْفِ وَ اَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ فَعِنْدَ ذلِکَ اَلْوَحا اَلْوَحا الْعَجَلَ الْعَجَلَ خَیْرُ الْمَساکِنِ یَوْمَئِذٍ بَیْتُالْمُقَدَّسِ لَیَاءْتِیَنَّ عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَتَمَنّی اَحَدُهُمْ اَنَّهُ مِنْ سُکّانِهِ) .[۱۱۲۷]

[1127]. منتهی الامال

[ترجمه : زمانی که مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا بخورند و رشوه بگیرند و ساختمانها را محکم بسازند و دین را به دنیا بفروشند و موقعی که سفیهان را به کار گماشتند و با زنان مشورت کردند و پیوند خودشان را پاره نمودند و هواپرستی پیشه ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند، حلم و بردباری در میان آنها نشانه ضعف و ناتوانی باشد و ظلم و ستم باعث فخر گردد، امراء فاجر، وزراء ظالم و سرکردگان دانا و خائن و قاریان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی گردد قرآنها زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره ها بلند گردد و اشرار مورد عنایت قرار گیرند و صف ها در هم بسته شود. خواهشها مختلف باشد و پیمانها نقض گردد و وعده ای که داده شد نزدیک شود. زنها به واسطه میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد و از آنها شنیده شود.

بزرگ قوم ، رذل ترین آنهاست ، از شخص فاجر به ملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق و خائن امین گردد، زنان نوازنده ، آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشنیان خود را لعنت نمایند. زنها بر زین ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند. شاهد (در محکمه) بدون اینکه از وی درخواست شود شهادت می دهد و دیگری به خاطر دوست خود بر خلاف حق گواهی می دهد. احکام دین را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت مقدم دارند. پوست میش را بر دلهای گرگ ها بپوشند، در حالی که دلهای آنها از مردار متعفن تر و از صبر تلخ تر است . در آن موقع

شتاب و تعجیل کنید. بهترین جاها در آن روز بیت المقدس است . روزی خواهد آمد که هرکسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد. [۱۱۲۸]

32-سوال از امام عسگری درباره امام زمان عج

«حسن بن ایوب بن نوح» می گوید:

ما برای پرسش درباره امام بعدی، به محضر امام عسکری - علیه السلام - رفتیم. در مجلس آن حضرت چهل نفر حضور داشتند. عثمان بن سعید عَمْری (یکی از وکلای بعدی امام زمان) بپا خاست و عرض کرد: می خواهم از موضوعی سؤال کنم که درباره آن از من داناتری.

امام فرمود: بنشین. عثمان با ناراحتی خواست از مجلس خارج شود. حضرت فرمود: هیچ کس از مجلس بیرون نرود. کسی بیرون نرفت و مدتی گذشت. در این هنگام، امام، عثمان را صدا کرد. او بپا خاست. حضرت فرمود: می خواهید به شما بگویم که برای چه به اینجا آمده اید؟ همه گفتند: بفرمایید. فرمود: برای این به اینجا آمده اید که از حجت و امام پس از من بپرسید. گفتند: بلی. در این هنگام پسری نورانی همچون پاره ماه که شبیه ترین مردم به امام عسکری - علیه السلام - بود، وارد مجلس شد. حضرت با اشاره به او فرمود:

«این، امام شما بعد از من و جانشین من در میان شما است. فرمان او را اطاعت کنید و پس از من اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می شوید و دینتان تباه

[1128] مهدی موعود علیه السلام - ترجمه استاد دوانی ص 963

می گردد...» [۱۱۲۹]

33- هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید

امام موسی بن جعفر – علیه السلام – فرمود: هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید، مبادا کسی شما را از دین خارج کند. او ناگزیر غیبتی خواهد داشت، به طوری که گروهی از مؤمنان از عقیده خویش بر می گردند. خداوند به وسیله غیبت، بندگان خویش را آزمایش می کند.. [۱۱۳۰]

34- برای اینکه وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت کسی در گردن وی نباشد

حسن بن فضّال» می گوید: امام هشتم فرمود: گویی شیعیانم را می بینم که هنگام مرگ سومین فرزندم (امام حسن عسکری) در جستجوی امام خود، همه جا را می گردند اما او را نمی یابند.

عرض کردم: چرا غایب می شود؟

فرمود:... [۱۱۳۱]

35-جایگاه نایب اول جناب عثمان بن سعید

«احمد بن اسحاق» که خود از بزرگان شیعه می باشد، می گوید:روزی به محضر امام هادی رسیدم و عرض کردم: من گاهی غایب و گاهی (در اینجا) حاضر و وقتی هم که حاضرم همیشه نمی توانم به حضر شما برسم. سخن چه کسی را

[1129] مجلسی، بحارالانوار، ج 51،

[1130] . منتهی الامال

[1131] منتهی الامال

بپذیرم و از چه کسی فرمان ببرم؟

امام فرمود: «این ابو عَمْرو (عثمان بن سعید عَمْری)، فردی امین و مورد اطمینان من است، آنچه به شما بگوید، از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند، از طرف من می رساند».

احمد بن اسحاق می گوید: پس از رحلت امام هادی – علیه السلام – روزی به حضور امام عسکری – علیه السلام – شرفیاب شدم و همان سؤال را تکرار کردم. حضرت مانند پدرش فرمود: این ابو عَمْرو مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین، و نیز طرف اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند از طرف من می رساند. ...[١١٣٢]

36-تایید عثمان بن سعید توسط امام عسگری ع

عثمان بن سعید روزی در حضور جمعی از شیعیان به فرمان امام عسکری – علیه السلام – و به نمایندگی از طرف آن حضرت، اموالی را که گروهی از شیعیان یمن اورده بودند، از آنان تحویل گرفت و امام در برابر اظهارات حاضران مبنی بر اینکه با این اقدام حضرت، اعتماد و احترامشان نسبت به عثمان بن سعید افزایش یافته است، فرمود: گواه باشید که عثمان بن سعید وکیل من است، و پسرش محمد نیز، وکیل پسرم مهدی خواهد بود. همچنین، در پایان دیدار چهل نفر از شیعیان با حضرت مهدی که شرح آن در اوائل این بخش گذشت – حضرت خطاب به حاضران فرمود:

[1132] سیره پیشوایان

آنچه عثمان (بن سعید) می گوید، از او بپذیرید، مطیع فرمان او باشید، سخنان او را بپذیرید، او نماینده امام شماست و اختیار با اوست. ...[۱۱۳۳]

37-حضرت در پاسخ شؤال «احمد بن اسحاق» که به چه کسی مراجعه کند؟

فرمود: عَمْری (عثمان بن سعید)، و پسرش، هر دو، امین و مورد اعتماد هستند، آنچه به تو برسانند، از جانب من می رسانند، و آنچه به تو بگویند از طرف من می گویند. سخنان آنان را بشنو از آنان پیروی کن، زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین منند. ...[۱۱۳۴]

38-اخرین نایب خاص

چند روز پیش از وفات علی بن محمد سمری نایب خاص چهارم امام زمان عج توقیعی از ناحیه امام به این مضمون خطاب به وی صادر شد:

ای علی بن محمد سمری! خداوند در سوک فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خویش مگمار. دوران غیبت کامل فرا رسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین ازستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدّعی مشاهده من (ارتباط با من به عنوان نایب خاص) خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست.

[1133] سیره پیشوایان

[1134] سیره پیشوایان

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابو الحسن سمری از دنیا رفت. پیش از مرگش از وی پرسیدند: نایب بعد از تو کیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. ...[۱۱۳۵]

-39

علت ممنوعیت نام بردن امام زمان عج

َدر دوران غیبت صغری برای نوّاب ǜگرچه امکارؤیت حضرت مهدی - عجل ا خاص و برخی از شیعیان امکان دیدار با حضرت مهدی (ع) وجود داشت و گهگاه دیدارهایی صورت می گرفت امّا به دلیل مشکلات سیاسی، هر یک از نواب اربعه در زمان خود موظف بودند از بردن نام حضرت و افشای محل او در سطح عمومی خودداری ورزند. زیرا در غیر این صورت، جان امام از سوی حکومت وقت به خطر می افتاد. این سیاست استتار و پنهانکاری، دقیقاً بر اساس دستور و راهنمایی خود امام صورت می گرفت. چنانکه روزی ابتدأاً و بدون اینکه سؤالی از حضرت در این باره شده باشد، توقیعی به این مضمون خطاب

به محمد بن عثمان (سفیر دوم) صادر شد:

کسانی که از اسم (من) می پرسند، باید بدانند اگر سکوت کنندبهشت، و اگر

[1135] سیره پیشوایان

حرفی بزنند جهنم (در انتظار آنان) است. چه، اینان اگر بر اسم واقف شوند، آن را فاش می سازند و اگر از مکان آگاه شوند، آن را نشان می دهند. ...[۱۱۳۶]

40-آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند

در زمان نیابت ابوالقاسم حسین بن روح، از ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعیان بود، سؤاتل کردند که چگونه تو، به این سِمَت انتخاب نشدی و حسین بن روح انتاب شد؟ وی پاسخ داد:
آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند. کار من، بر خورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسی نبن روح مکان امام را می دانستم، شاید اگر در فشار قرار می گرفتم، محل او را نشان می دادم، ولی اگر امام زیر عبای ابو القاسم پنهان شود، چنانچه او را قطعه قطعه هم کنند، هرگز لباس خود را کنار نمی زند! [۱۱۳۷]
41-

(پیک سریّ امام مهدی (ع

در روزهای شهادت امام عسکری - علیه السلام - گروهی از شیعیان قم و بعضی دیگر از مناطق ایران وارد سامرأ شدند و در آنجا از در گذشت امام آگاه گشتند. این گروه، اموالی را از طرف شیعیان مناطق خود آورده بودند تا تحویل امام بدهند و وقتی از جانشین امام عسکری پرسش کردند، بعضیها جعفر (کذاب)،

[1136] سیره پیشوایان

[1137] سیره پیشوایان

برادر امام، را نشان دادند. آنان طبق روال معمول، نشانی و خصوصیات پولها و اموال را از جعفر پرسیدند تا معلو شود که وی دارای علم امامت است یا خیر؟ وقتی که جعفر از پاسخ درماند، از تحویل اموال به وی خودداری کردند و ناگزیر به عزم بازگشت به وطن، از سامرّأ خارج شدند.

َ تعالی فرجه الشریف – ú – عجل اùدر بیرون سامّرأ، پیک سرّی حضرت بقیْ ا آنان را به محضر امام راهنمایی کرد و پس از تشرّف به حضور امام، بعد از آنکه حضرت خصوصیات تمامی پولها و امول را بیان فرمود، اموال را تحویل ایشان دادند. آنگاه امام فرمود:

بعد از این چیزی به سامّرأ نیاورید. من شخصی را در بغداد معیّن می کنم، اموال را به او می دهید و توقیع توسط او صادر می گردد. ...[۱۱۳۸]

42–ولایت فقیه در زمان امام صادق ع

عُمَر بن حنظله» می گوید: از امام صادق – علیه السلام – پرسیدم: اگر بین دو نفر از شیعیان بر سر قرض یا ارث اختلافی پیش آید و به حکومت و قضات (وقت) مراجعه کنند آیا این کار جایز است؟ امام فرمود: هر کس در مورد حق یا باطل به آنان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده و هر چه را به حکم آنان بگیرد، به طور حرام گرفته است، هز چند حق ثابت او باشد، زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته که خداوند امر کرده است به او کفر ورزند، و انکار کنند، چنانکه می فرماید: یُریدُونَ أنْ یَتَحاکَمُوا اًلَی االطّاغوتِ وَقَد اُمِرُوا أنْ یَکْفُرُوا بِهِ:

[1138] سیره پیشوایان

«می خواهند طاغوت را به داوری بطلبند در حالی که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند».

پرسیدم: پس چه باید بکنند؟

فرمود: باید نگاه کنند ببینند چه کسی از شما حدیث ما را روایت نموده و در حلال و حرام ما نظر افکنده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است، او را به عنوان حاکم و صاحب رأی بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام. اگر او بر اساس حکم ما حکم نماید و کسی از او نپذیرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده و کسی که ما را ردّ کند، خدا را ردّ کرده است و این، به منزله شرک ورزیدن به خدای متعال است... ...[۱۱۳۹]

(43-جواب نامه با خط مبارک امام مهدی (ع

اسحاق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان (دومین نایب خاص حضرت مهدی) خواستم نامه ام را به پیشگاه امام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی که داشتم پرسیده بودم. امام با خط خود جواب نوشته بود.

از جمله سؤالاتم این بود که در پیشامدها در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنم در پاسخ این سؤال فرموده بود:

و امّا در حوادثی که رخ می دهد، به راویان احادیث ما مراجعه کنید. آنها حجت

[1139] سیره پیشوایان

من بر شما هستند و من حجت خدا (بر شما) هستم. ...[1140]

44-امیر مؤمنان – علیه السلام – می فرماید: پیامبر اسلامی فرمود: عمر جهان به پایان نمی رسد مگر آنکه مردی از نسل حسین امور امّت مرا در دست می گیرد و دنیا را پر از عدل می کند همچنانکه پر از ظلم شده است.

از امیر مؤمنان – علیه السلام – در «نهج البلاغه» سخنان متعددی در این زمینه نقل شده است. از آن جمله می فرماید: دنیا، همچون شتر چموشی که از دوشیدن شیرش جلوگیری می کند (و به سراغ بچه اش می رود) پس از چموشی، به ما روی می آورد. [1141]

45- قائم ما همان مهدی منتظّر است

امام جواد – علیه السلام – به عبد العظیم حسنی – س – فرمود:

قائم ما همان مهدی منتظّر است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود. او سومین فرزند من خواهد بود. سوگند به آن خدایی که محمد را به پیامبری برگزید و امامت را ویژه ما خاندان قرار داد، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می گرداند تا مهدی ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده

[1140] سیره پیشوایان

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، 1960 م، ج 19، ص 29، حکمت 205

[1141]

است. خداوند متعال کار وی را یک شبه اصلاح می کند، چنانکه کار موسی کلیم َرا در یک شب اصلاح فرمود: او رفت تا برای همسرش آتش بیاورد اما با lù منصب نبوت و رسالت برگشت.

امام جواد سپس فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار ظهور و قیام اوست. ...[۱۱۴۲]

46-فواید وجود امام زمان عج

امام چهارم فرمود: در پرتو وجودئ ماست که خداوند آسمان را از فرو پاشی - جز به اذان او - نگه می دارد. در پرتو وجو ماست که خداوند زمین را از لرزش و سلب آرامش ساکنانش، نگه می دارد. به واسطه ماست که خداوند باران نازل می کند و رحمت خود را می گستراند و برکات و نعمتهای زمین را بیرون می آورد. و اگر آن کس از ما که در زمین است نبود، زمین اهل خود را فرو می برد. ...[۱۱۴۳]

47-امیر مومنان - علیه السلام - در یکی از سخنان خود در مورد لزوم وجود رهبران الهی در هر عصر و زمان می گوید:

«خدایا چنین است، هرگز روی زمین از قیام کننده ای با حجت و دلیل، خالی نمی ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه بیمناک و پنهان، تا دلالئ و اسناد روشن

[1142] سیره پیشوایان

[1143] سیره پیشوایان

الهی از بین نرود و به فراموشی نگراید...» [۱۱۴۴]

48-غیبت صغرا و غیبت کبرا

حضرت مهدی (علیه السلام) قبل از ظهور، دارای دو غیبت است :

الف : غیبت طولانی ؛ که طولانی تر از غیبت (یعنی پنهانی) دیگر است ، چنانکه روایاتی به این معنا آمده است .

ب : غیبت کوتاه : که از زمان تولّد آن حضرت شروع شده و تا آن زمان که سفارت و نیابت خاصّه سفیران و واسطه های او قطع شد، ادامه یافت (از سال 260 تا 329 هجری حدود هفتاد سال).

غیبت طولانی او بعد از غیبت کوتاه ، شروع می شود و ادامه می یابد و در پایان آن ، حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور کرده و قیام به شمشیر می نماید.

خداوند در قرآن می فرماید:

(وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ # وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ماكانُوا يَحْذَرُونَ).

((اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنان ، آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم

[1144] سیره پیشوایان

)).

و در مورد دیگر می فرماید:

(وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ).

((مادر زبور (کتاب داوود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد)).

رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:((قطعا روزها و شبها نگذرد و جهان پایان نیابد تا اینکه خداوند از خاندان من مردی را برانگیزد که او همنام من است ، سراسر زمین را پر از عدل و داد کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده است)).

49- دلیل عقلی بر صدق امامت حضرت مهدی (ع)

یکی از دلایل در اثبات وجود امام زمان عج ، دلیل عقل است و عقل با استدلال صحیح حکم می کند که در هر زمانی حتما نیاز به وجود امام معصوم (از گناه و خطا) است که کامل باشد و در علوم و احکام ، نیاز به کسی نداشته باشد؛ زیرا محال است برای مکلّفین ، زمانی وجود داشته باشد که آنان دارای حجّتی نباشند تا در پرتو او به صلاح نزدیک شوند و از تباهی دور گردند و همه مستضعفان (آنان که دستشان به جایی نمی رسد و مظلوم واقع شده اند) نیاز به کسی دارند که ستمگران و جنایتکاران را تاءدیب کند، سرکشان را از نافرمانی به راه راست سوق دهد و آنان را از طغیان باز دارد، آموزگار نادان و هشیار کننده غافلان و

ترساننده گمراهان و برپا دارنده حدود الهی و رساننده احکام باشد، صاحبان اختلاف و ستیزه جویان را از دیگران جدا سازد، نصب کننده فرمانروایان ، نگهبان مرزها از گزند دشمن ، حافظ اموال ، پاسدار اساس اسلام باشد، مردم را در جمعه ها و عیدها به گرد هم آورد.

و دلایل استوار، ثابت می کند که چنین فردی با این ویژگیها، باید از هرگونه لغزش ، معصوم باشد؛ زیرا او به اتّفاق (آراء) از امام ، بی نیاز است و چنین شخصی بدون شک ، باید، دارای مقام عصمت باشد و قطعا چنین فرد ممتازی باید با تصریح (پیامبر و امامان) ثابت گردد و دارای معجزات و نشانه های صدق باشد، تا او را از دیگران جدا نموده و مشخّص گرداند.

و این اوصاف و ویژگیها در هیچ کس وجود نداشت ، جز در آن کسی که اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) امامت او را بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) ثابت کردند و او پسر آن حضرت است که حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد چنانکه گفتیم و این دلیل عقلی یک اصل پابرجایی است ، که با وجود آن نیازی به روایات و نصوص و تعداد اخبار نیست ؛ زیرا خود این دلیل عقلی ، امامت آن حضرت را ثابت می کند.

البته روایات بسیاری نیز وارد شده که به امامت فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) صراحت دارند و این روایات آنچنان است که هیچ عذری باقی نمی گذارد

50- حدیث لوح

در حدیث ((لَوْح))، آمده که جابر بن عبدالله انصاری می گوید:((به حضور حضرت فاطمه زهرا (سلامُ اللّه عَلَیها) دختر رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) رفتم ، در نزد او لَوْحی (صفحه ای) بود که نامهای اوصیا و امامان از فرزندان او در آن (نوشته شده) بود، آنان را شمردم یازده نفر بودند، آخری آنان حضرت قائم (علیه السلام) از فرزندان فاطمه (سلام اللّه علیها) بود نام سه نفر از آنان ((محمّد)) و نام سه نفر از آنان (علی) بود)).[۱۱۴۵]

51-

مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: آقای من! آیا فرشتگان و جنیان [هنگام ظهور مهدی علیه السلام] برای مردم ظاهر می شوند؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آری! و با مردم گفتگو خواهند کرد آنچنان که با هم سخن می گویند .

مفضل: آیا فرشتگان و جنیان همراه با مهدی علیه السلام حرکت خواهند کرد؟

امام علیه السلام: آری، مابین کوفه و نجف فرود می آیند و تعدادشان چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن است.[۱۱۴۶]

52- علائم ظهور حضرت مهدی (ع)

در اینجا به ذکر قسمتی از نشانه های ظهور حضرت قائم آل محمد (اَرْواحُنا فَداه

[1145] کمال الدین و تمام النعمه باب ۲8

[1146]. نجم الثاقب، ص 152

) می پردازیم که پیش از ظهور آن حضرت رخ می دهد:

1 - خروج سفیانی (سفیانی ، یکی از طاغوتهای مقدّس مآب از نسل ابوسفیان است و در شام به دست سپاه حضرت مهدی (علیه السلام) شکست خورده و کشته می شود).

2 - کشته شدن سیّدِ حسنی (جوان خوش صورت از آل امام حسن (علیه السلام) با سپاهش به حمایت از امام زمان (علیه السلام) برمی خیزد و سرانجام ، به شهادت می رسد).

3 - اختلاف بنی عبّاس در ریاست دنیا.

4 - گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان .

5 - گرفتن ماه در آخر آن ماه ، برخلاف عادت (و نظم فلکی).

6 - فرو رفتن زمین بیداء (زمین بین مکّه و مدینه).

7 - فرو رفتن زمین در نقطه ای از مشرق و مغرب .

8 - توقّف خورشید، هنگام اوّل ظهر تا وسط وقت عصر.

9 - طلوع خورشید از مغرب .

10 - کشتن ((نفس زکیّه)) در پشت کوفه همراه هفتاد نفر از نیکان .

11 - سر بریدن یک مرد هاشمی بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (علیه السلام) .

12 - ویران شدن دیوار مسجد کوفه .

13 - به اهتزاز درآمدن پرچمهای سیاه از جانب خراسان .

14 - خروج یمانی (یمانی از مردان نیک و طرفدار امام زمان (علیه السلام) است) که به حمایت از آن حضرت ، با سپاه خود برمی خیزد.

15 - ظهور مغربی در مصر و حکومت او بر مردم شام .

16 - فرود ترکها به جزیره .

17 - ورود رومیان به رمله .

18 - طلوع ستاره درخشان در سمت مشرق که همچون ماه می درخشد سپس دو جانب آن خم گردد که نزدیک شود که آن دو جانب به همدیگر متّصل شوند.

19 - پدید آمدن سرخی در آسمان که در فضا پراکنده گردد.

20 - آتشی در طول مشرق ، آشکار شود و سه روز یا هفت روز در آسمانی باقی بماند.

21 - پاره نمودن عرب اسارت خود را و حکومت عرب بر شهرها و کشورها.

22 - بیرون رفتن عرب از تحت نفوذ سلطان عجم .

23 - کشتن امیر مصر، توسّط مردم مصر.

24 - خراب شدن شام .

25 - اختلاف سه پرچم در شام (کشمکش سه گروه).

26 - ورود دو پرچم قیس و عرب به کشور مصر.

27 - به اهتزاز درآمدن پرچمهای قبیله ((کنده)) در خراسان .

28 - آمدن اسبهایی از جانب مغرب ، تا اینکه در کنار حیره (نزدیک کوفه) بسته شوند.

29 - برافراشته شدن پرچمهای سیاه از جانب مشرق به سوی حیره .

30 - طغیان آب فرات ، به طوری که سرازیر کوچه های کوفه گردد.

31 - خروج شصت دروغگو که همه آنان ادّعای نبوت می کنند.

32 - خروج دوازده نفر از نژاد ابوطالب (علیه السلام) که همه آنان ادّعای امامت برای خود دارند.

33 - سوزاندن مردی بلند مقام از شیعیان بنی عبّاس بین سرزمین جلولاء (واقع در هفت فرسخی خانقین) و سرزمین خانقین .

34 - بستن پلی نزدیک محله کرخ بغداد.

35 - برخاستن باد سیاهی در بغداد، در آغاز روز.

36 - زلزله شدید در بغداد.

37 - فرو رفتن بیشتر شهر بغداد در زمین بر اثر زلزله .

38 - ترس عمومی که عراق و بغداد را فراگیرد.

39 - مرگهای سریع و عمومی در بغداد.

40 - کم شدن اموال و انسانها و محصول کشاورزی .

41 - پیدایش ملخ در فصل خود و در غیر فصل خود تا آنجا که زراعتها و غلاّت را از بین ببرد.

42 - کم شدن غلاّت و محصولات گیاهی .

43 - اختلاف و کشمکش در میان دو صنف از عجم و خونریزی بسیار بین آنان .

44 - بیرون آمدن بردگان از زیر فرمان اربابان و کشتن اربابان .

45 - مسخ شدن جمعی از بدعتگذاران ، به صورت میمون و خوک .

46 - پیروزی بردگان بر شهرهای اربابان .

47 - ندای (غیرعادی) از آسمان بر همه جهان به طوری که هرکسی در هر زبانی باشد آن ندا را به زبان خودش می شنود.

48 - پیدایش صورت و سینه انسان در قرص خورشید.
49 - مردگانی زنده از قبرها بیرون آیند و به دنیا بازگردند و به دید و بازدید با همدیگر بپردازند.
50 - در پایان همه ، 24 بار، باران پی در پی می آید و زمین خشک را پس از مرگش ، زنده و سبز و خرّم می کند و به دنبال آن برکتهای زمین بروز می نماید و در دسترس قرار می گیرد.
و بعد از این حوادث ، هرگونه بلا و ناراحتی و گرفتاری معتقدین به حق از شیعیان حضرت مهدی (علیه السلام) برطرف می گردد، در این هنگام آنها آگاه شوند که امام عصر (عَجَّلَ اللّه تعالی فَرَجَه الشّریف) در مکّه ظهور کرده است برای یاری او به سوی مکّه رهسپار شوند، چنانکه روایات ، بیانگر این مطلب است .

53–((ابوبصیر)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:((حضرت قائم قیام نمی کند مگر در سال طاق مانند: سال یک ، سه ، پنج ، هفت و نه)).

54— در شب بیست و سوم (ماه رمضان) به نام قائم (علیه السلام) ندا داده می شود

((ابوبصیر)) می گوید: امام (علیه السلام) فرمود:((در شب بیست و سوم (ماه رمضان) به نام قائم (علیه السلام) ندا داده می شود (اعلام می گردد) و در روز عاشورا قیام می کند و آن روزی است که امام حسین (علیه السلام) در آن کشته

شد، گویی اکنون آن حضرت را در روز شنبه ، دهم محرّم می نگرم که بین حجرالا سود و مقام ابراهیم (کنار کعبه) ایستاده و جبرئیل در سمت راست او ندا می کند:((اَلْبَیْعَةُ للّه ؛ بیعت برای خدا (که صدای او به همه جهانیان می رسد)). پس پیروان آن حضرت از همه نقاط زمین ، به سوی او رهسپار می گردند و زمین برای آنان پیچیده می شود (و در نتیجه آنان زودتر به محضر آن بزرگوار می رسند) و با آن حضرت بیعت می نمایند و خداوند به وسیله او سراسر زمین را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که پر از ظلم و ستم شده بود)).[۱۱۴۷]

55- گویا قائم (علیه السلام) را می نگرم که از مکّه با پنج هزار فرشته به سوی نجف کوفه ، حرکت کرده

((ابوبکر حضرمی)) می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:((گویا قائم (علیه السلام) را می نگرم که از مکّه با پنج هزار فرشته به سوی نجف کوفه ، حرکت کرده در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و مؤ منان پیش رویش هستند و آن حضرت لشکرهای خود را به سوی شهرها و اطراف می فرستد)).

55-((عمرو بن شمر)) از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که نزد امام باقر (علیه السلام) از حضرت مهدی (علیه السلام) سخن به میان آمد، فرمود:((آن حضرت وارد کوفه می گردد و در آنجا سه پرچم (و سه گروه) وجود دارد که

[1147] کمال الدّین: شیخ صدوق، ج2

هرکدام پرچم خود را به اهتزاز درآورده ، همه آنان گروه واحد شده و در خطّ آن حضرت قرار می گیرند، او در مسجد کوفه ، بالای منبر می رود و سخنرانی می کند، آنچنان از مردم گریه بلند می شود که بر اثر صدای گریه ، کلام امام را نمی فهمند، وقتی که جمعه دوّم می شود، مردم از آن حضرت می خواهند که نماز جمعه را اقامه کند و با او نماز جمعه را بخوانند، حضرت دستور می دهد که در سرزمین نجف ، نقشه ای به نام مسجد مشخّص کنند. آنگاه در آنجا با مردم ، نماز جمعه را اقامه می کند.

سپس دستور می دهد، نهری از پشت کربلا تا نجف ، احداث نمایند به طوری که آب در نجف فراوان گردد و بر دهانه آن نهر، پلها و آسیابها بسازند که گویی پیرزنی را می نگرم زنبیل گندم بر سر گرفته و به آن آسیابها می برد تا به طور رایگان به آرد تبدیل کند)).[۱۱۴۸]

56-((مفضّل بن عمر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم ، فرمود:((هنگامی که قائم آل محمَد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) قیام کند؛ در پشت کوفه ، مسجدی بسازد که دارای هزار در است و وسعت شهر به قدری

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی

زیاد می شود که خانه های کوفه به نهرهای کربلا، متصل می گردد)). ...[۱۱۴۹]

57-((عبدالکریم جُعفی)) (یا خثعمی) می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم :((امام قائم (علیه السلام) چند سال حکومت می کند؟)).

فرمود:((هفت سال ، و روزها برای آن حضرت ، طولانی گردد به طوری که هر سال از سالهای حکومت او برابر ده سال از سالهای شماست ، بنابراین ، آن حضرت هفتاد سال از سالهای شما، حکومت می نماید و در آستانه قیام آن حضرت در ماه جمادی الاُخری و ده روز از ماه رجب (جمعا چهل روز پی در پی) باران می بارد که مردم نظیر آن را ندیده اند و خداوند گوشت بدن مؤ منان را در قبرها برویاند (و آنان را زنده کند) و گویی آنان را هم اکنون می نگرم که از سمت جهنیه (ناحیه موصل ...) می آیند در حالی که از سر و صورتشان خاک می ریزد)).[۱۱۵۰]

58-((مفضّل بن عمر)) می گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود:

((هنگامی که قائم ما قیام کند، سراسر زمین به نور پروردگارش روشن گردد و مردم از نور خورشید، بی نیاز شوند و تاریکی از میان برود و یک انسان در حکومت آن حضرت به مقداری عمر می کند که دارای هزار پسر شود که در

[1149] سیره پیشوایان

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی

1150

میان آنان هیچ دختر نیست ، زمین گنجهای خود را آشکار کند به طوری که مردم ، آن گنجها در را روی زمین بنگرند و انسان به جستجوی فقیری می پردازد که به او از مالش احسان کند و یا زکاتش را به او بدهد، کسی پیدا نمی شود که این اموال را از او بگیرد و مردم بر اثر رزق و روزی فراوانِ خداوند عطا بخش ، بی نیاز هستند)). [۱۱۵۱]

59-**((جابر جُعفی)) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: عمر بن خطّاب از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) پرسید:((مرا از نام مهدی (علیه السلام) آگاه کن)).**

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:((درباره نام او حبیبم رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) با من عهد کرده که نامش را برای کسی نگویم تا وقتی که خداوند او را ظاهر کند و برانگیزد)).

عمر گفت : از چهره او مرا آگاه کن .

امام علی (علیه السلام) فرمود:((او (هنگام ظهور) جوانی است چهارشانه با اندام متوسّط، خوش صورت و خوش مو، موهایش بر شانه هایش ریخته و نور درخشان صورتش بر سیاهی موی محاسنش و بر سیاهی موی سرش چیره شده (و سیاهی مو تحت الشّعاع نور قرار می گیرد) پدرم به فدای فرزند بهترین

[1151]. نجم الثاقب، ص 152

کنیزان)).[۱۱۵۲]

60-((مفضّل بن عمر)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ((وقتی که خداوند اجازه خروج به حضرت قائم (علیه السلام) دهد او بالای منبر رود و مردم را به قبول امامت خود، دعوت نماید و آنان را به خدا سوگند دهد و به (ادای) حقّ خویش ، بخواند. آن حضرت همچون کردار و روش رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) با مردم رفتار نماید، جبرئیل (علیه السلام) به فرمان خدا، نزد او آید و در کنار حجر اسماعیل (در کنار کعبه) با آن حضرت ملاقات نماید و به او بگوید:((مردم را به چه راهی دعوت می کنی ؟)).

حضرت قائم (علیه السلام) خط و راه خود را به او خبر دهد آنگاه جبرئیل به آن حضرت می گوید:((من نخستین شخصی هستم که با تو بیعت می کنم ، دستت را باز کن))، پس جبرئیل دستش را به دست آن حضرت (به عنوان بیعت) بگذارد و بیش از سیصد و ده نفر (یعنی 313 نفر) مرد از مردان مخصوص به حضور آن حضرت آیند و با او بیعت کنند، او در مکّه می ماند تا یارانش تکمیل می شوند، سپس از مکّه به سوی مدینه حرکت می نماید.

61-((محمد بن عجلان)) می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:((هنگامی که حضرت قائم (علیه السلام) قیام کند، مردم را از نو به سوی اسلام دعوت می کند، به چیزی (یعنی اسلام حقیقی که) کهنه شده و بسیاری از مردم از آن گم و دور گشته اند، هدایت می نماید و او را از این رو ((مهدی)) نامند که مردم را به

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی

روشی که از آن دور و گمراه شده اند، هدایت می کند و او را از این رو ((قائم)) می نامند؛ چون بر اساس حق و اجرای حق قیام کند)). [۱۱۵۳]

62- پرداخت خمس

حسن بن عبداللّه گوید: در زمان غیبت صغرای امام علیه السلام سلطان وقت مرا به شهر قم فرستاد تا حاکم آن شهر باشم . در بین راه که حرکت می کردیم چشمم به شکاری افتاد و بدنبال آن حرکت کردم تا اینکه از همراهان و لشکریان خود دور شدم و به نهری رسیدم . در این هنگام اسب سواری که سر و صورت خود را با عمامه ای سبز بسته بود و فقط دو چشمش پیدا بود بسوی من آمد و نام مرا به زبان آورد و گفت : ای حسن !

گفت : چرا به ناحیه (مقدسه) اعتنا نداری و خمس مالت را به نمایندگان من نمی دهی ؟ من با اینکه مردی شجاع بودم و از کسی نمی ترسیدم از او ترسیدم و گفتم : آنچه را فرمودی انجام می دهم .

فرمود: وقتی به قم رفتی و اموالی بدست آوردی خمس آن را به مستحقین آن بده .

گفتم : اطاعت می کنم .

او عنان اسب را گرفت و رفت و من هم برگشتم اما نفهمیدم که از کدام طرف رفت و هر چه این طرف و آن طرف رفتم او را نیافتم . [۱۱۵۴]

[1153] نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع)

[1154] نجم الثاقب ، ص 250 و 215

63- سیمای امام زمان (ع) در کودکی

شیخ صدوق (ره) به سند خود، از یعقوب بن منقوس (ره) نقل می کند که گفت : روزی به حضور امام حسن عسکری (ع) رفتم ، دیدم دیدم روی سکوئی در خانه اش ، نشسته ، و در طرف راست آن سکو، اطاقی بود و بر در آن پرده ای آویخته شده بود، عرض کردم : (آقای من ! (بعد از شما) صاحب امر کیست ؟)

فرمود: پرده اطاق را بالا بزن ، پرده را بالا زدم ، ناگاه پسری که قامتش حدود پنج وجب بود، از اطاق بیرون آمد، ظاهر او نشان می داد که حدود هشت یا ده سال دارد (البته آن حضرت در این هنگام پنج سال داشت ، ولی قمت رشید او چنان نشان می داد)، پیشانی روشن ، و صورت سفید، و چشمان درخشنده ، و کفهای دستش زبر و خشن ، و سر زانوانش به طرف زمین مایل بود، و در گونه راستش خالی وجود داشت و بر سرش زلف بود، آمد و روی زانوی امام حسن (ع) نشست ، امام حسن (ع) فرمود: (صاحب شما اسن است)سپس او بر جهید و رفت ، امام حسن (ع) ادخل الی الوقت المعلوم : (داخل خانه شو تا روز وقت معلوم)او وارد آن اطاق شد، من او را دیدم که به آن اطاق رفت ، امام حسن (ع) به من فرمود: (به اطاق نگاه کن)ت به اطاق نگاه کردم ، کسی را در آنجا ندیدم . ۱۱۵۵

63- دلداری امام عصر (عج) به یکی از دوستان

ابراهیم بن محمد نیشابوری می گوید: حاکم ستمگر نیشابور، به نام (عمر وبن عوف)تصمیم گرفت مرا (به جرم دوستی خاندان رسالت و تشیع) اعدام کند،

[1155] کشف الغمه ، ج 3 ص 450

هراسان شدم ، با بستگانم وداع کردم و خود را به سامره ، حضور امام حسن عسکری (ع) رساندم ، و در آنجا قصد فرار و مخفی کردن خود داشتم ، وقتی که به نزد آن حضرت ، شرفیاب شدم ، دیدم پسری که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید، در آنجا نشسته بود، از نور جمالش آن چنان حیران و شیفته شدم که نزدیک بود جریان خودم را فراموش کنم ، آن کودک نورانی به من فرمود: (ای ابراهیم ! فرار نکن ، خداوند شر آن حاکم را از سر تو، دفع می کند).

حیرت من زیادتر شد، به امام حسن عسکری (ع) عرض کردم : (این آقازاده کیست که از باطن من خبر داد؟)فرمود: هو ابنی و خلیفتی من بعدی : (این کودک پسرم ، و جانشین من ، بعد از من می باشد).

همان گونه که آن حضرت خبر داد، خداوند مرا شر (عمرو)حفظ کرد، زیرا معتمد عباسی ، برادرش را فرستاد تا (عمرو بن عوف)را بکشد.[1156].

64- دلداری امام عصر (عج) به یکی از دوستان

ابراهیم بن محمد نیشابوری می گوید: حاکم ستمگر نیشابور، به نام (عمر وبن عوف)تصمیم گرفت مرا (به جرم دوستی خاندان رسالت و تشیع) اعدام کند، هراسان شدم ، با بستگانم وداع کردم و خود را به سامره ، حضور امام حسن عسکری (ع) رساندم ، و در آنجا قصد فرار و مخفی کردن خود داشتم ، وقتی که به نزد آن حضرت ، شرفیاب شدم ، دیدم پسری که چهره اش مانند ماه شب

[1156] اثباه الهداه ، ج 7، ص 356

چهارده می درخشید، در آنجا نشسته بود، از نور جمالش آن چنان حیران و شیفته شدم که نزدیک بود جریان خودم را فراموش کنم ، آن کودک نورانی به من فرمود: (ای ابراهیم ! فرار نکن ، خداوند شر آن حاکم را از سر تو، دفع می کند).

حیرت من زیادتر شد، به امام حسن عسکری (ع) عرض کردم : (این آقازاده کیست که از باطن من خبر داد؟)فرمود: هو ابنی و خلیفتی من بعدی : (این کودک پسرم ، و جانشین من ، بعد از من می باشد).

همان گونه که آن حضرت خبر داد، خداوند مرا شر (عمرو)حفظ کرد، زیرا معتمد عباسی ، برادرش را فرستاد تا (عمرو بن عوف)را بکشد.[۱۱۵۷].

65- آیت الله بافقی ، مجاهد وارسته در خدمت امام زمان (ع)

یکی از علمای مبارز و بر جسته عصر مرجعیت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) شخصی به نام آیت الله شیخ محمد تقی با فقی (ره) بود، این مرد از وارستگان با شهادت بود و جریان رودرروئی او با رضا خان ، معروف است ، حتی رضا خان شخصا او را به جرم اینکه از ورود همسر و دختران بی حجاب خود به حرم حضرت معصومه (س) جلوگیری نموده بود، دستگیر کرد، و عمامه اش را از سرش گرفت ، و در حرم دستور داد آن عالم متقی را، دمر خوابانیدند و با عصای ضخیم بر پشت او می زد، و او می گفت : (ای امام زمان به فریادم برس).

[1157](اثباه الهداه ، ج 7، ص 356

سر انجام رضا خان ، آیت الله شیخ محمد تقی بافقی (ره) را به شهر ری تبعید کرد، و او در همانجا بود تا در سال 1322 شمسی در سن 72 سالگی از دنیا رفت ، قبر شریفش در مسجد بالاسر، در جوار مرقد حضرت معصومه (س) قرار گرفته است .

حضرت امام خمینی (ره) در همان عصر، در درس اخلاق خود، گاهی از آیت الله بافقی (ره) یاد می کرد و می فرمود: (هر کس بخواهد در این عصر، مومنی را دیدار کند و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)، (مجاهد بافقی) را زیارت کند،)

خود امام ، شخصا ماهی یکی دو بار به شهر ری برای زیارت آن مجاهد پاکباز می رفت ، و گاهی این شعر معروف را به یاد او، ترنم می کرد:

چه خوش بود که بر آید ز یک کرشمه دو کار
زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار[۱۱۵۸]

اکنون این واقعه عجیب را در رابطه با مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی (ره) در اینجا بخوانید:

یکی از علمای حوزه علمیه قم نقل کرد: مرجع تقلید شیعیان ، حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی (دام ظله) نقل فرمود:

در عصر آیت الله آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری (ره) چهار صد نفر طلبه در حوزه قم ، جمع شده بودند، آنها متحدا از مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی (ره

[1158] مجله حوزه ، سال 4، ص 40 تا 47

) که مقسم شهریه حضرت آیت الله حاج شیخ عبد الکریم حائری (ره) بود عبای زمستانی خواستند، آقای بافقی (ره) به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره)، جریان را می گوید؛

حاج شیخ عبدالکریم (ره) می فرماید: (چهار صد عبا از کجا بیاوریم ؟!)

آقای بافقی (ره) می گوند: از حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گیریم .

حاج شیخ عبدالکریم (ره) می فرماید: (من راهی ندارم که از آن حضرت بگیرم).

آقای بافقی (ره) می گوید: (من انشاء الله از آن حضرت می گیرم .)

شب جمعه آقای بافقی (ره)به مسجد جمکران رفت و خدمت رسید، و روز جمعه به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره) گفت : حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) وعده فرمودند:

(فردا روز شنبه چهار صد عبا مرحمت بفرمایند).

روز شنبه دیدم ، یکی از تجار، چهار صد عبا آورد و بین طلاب تقسیم کرد.[۱۱۵۹]

66-

چرا عده‌ای از افراد باتقوا و پاکدامن هر چه دعا می‌کنند موفق به دیدار امام زمان «عج» نمی‌شوند؟

زیرا اینگونه نیست که هرکه خوب باشد جمال دلربای حضرت را ببینند . بلکه رؤیت

[1159] ملاقات با امام زمان (عج) ج 1، ص 108

حضرت بسته به حکمت ومصلحت است.

67- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید : « يُفَرِّج اللّه بِالْمَهْدِی عَن الأُمَّةِ ، یَمْلأُ قُلُوب الْعِبادِ عِبادَةً وَ یَسَعهُم عَدْلُه ، بِه یَمْحَق اللّه الْکَذِب وَیُذْهِب الزَّمان الْکَلِب ، وَیُخْرِج ذُل الرِّق مِن أَعْناقِکُم » [۱۱۶۰]

« خداوند به وسیله مهدی علیه‌السلام از امت رفع گرفتاری می‌کند ، دل‌های بندگان را با عبادت و اطاعت پر می‌سازد و عدالتش همه را فرا می‌گیرد . خداوند به وسیله او دروغ و دروغ‌گویی را نابود می‌نماید ، روح درندگی و ستیزه‌جویی را از بین می‌برد و ذلّت بردگی را از گردن آنها برمی‌دارد » .

68- فرزند بهترین کنیز

ابو جحیفه ، حرث بن عبداللّه همدانی و حرث بن شرب ، می‌گویند : روزی در خدمت حضرت علی علیه‌السلام بودیم . حضرت رو به فرزند خود امام حسن علیه‌السلام نموده و فرمود : مرحبا ای پسر پیغمبر ! در این حال ، فرزند دیگر امام یعنی حسین علیه‌السلام وارد شد . حضرت علی علیه‌السلام به او فرمود : پدر و مادرم قربانت شود ای پدر فرزند بهترین کنیزان ! عرض کردیم : یا امیر الموءمنین ! چرا به امام حسن علیه‌السلام آن طور و به امام حسین علیه‌السلام این گونه خطاب کردید ؟ فرزند بهترین کنیزان کیست ؟ امام علیه‌السلام فرمود : او گم شده‌ای است که از کسان و وطن دور و مهجور ، و نامش (محمّد) است ، و

[1160] بحارالانوار، ج 51، ص 75

فرزند حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین علیهم‌السلام می‌باشد .

در این هنگام ، حضرت دست مبارک را بر روی سر امام حسین علیه‌السلام نهاد و فرمود : همین حسین .[۱۱۶۱]

:68- امام صادق علیه السلام

اِنَ قائِمَنا اِذا قامَ اِستَقبَلَ مِن جَهلَةِ النّاسِ اَشَدَّ مِمّا اِستَقبَلَه رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه » علیه و آله و سلّم مِنَ الجاهِلِیَّةِ، فَقیلَ لَهُ: کَیفَ ذلِکَ؟ فَقالَ: اِنَّ رَسُولَ اللّهِ اَتی النّاسَ وَ هُم یَعبُدُون الحِجارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ العیدانِ وَ الخَشَبَ المنحُوثَةِ وَ اَنَّ قائِمَنا اِذا قامَ اَتَی النّاسَ وَ کُلُّهُم یَتَأوَّلُونَ عَلَیهِ کِتاب اللّهِ وَ یَحتَجُّ عَلَیه بهِ وَیُقاتلُهُ عَلَیه اما «وَ اللّهِ لَیَدخُلَنَّ عَلَیهِم عَدلَهُ جَوفَ بُیُوتِهِم کَما یَدخُلُ الحَرُّ وَ القَرُّ
[1162]

قائم ما روزی که قیام کند، برخورد مردم جاهل و نادان، از او برتر و شدیدتر از برخورد جاهلان دوره جاهلیّت از رسولخدا صلی اللّه علیه و آله خواهد بود.

از حضرت پرسیدند: چطور؟

فرمود: وقتی پیامبر(ص) مبعوث شد، در حالی مردم را دعوت به اسلام کرد که سنگ و کلوخ و چوبهای ساخته شده را می پرستیدند ولی وقتی قائم ما قیام کند، در حالی به سوی مردم آید که با کتاب خدا و تأویلهای غلط با او برخورد کنند و

[1161] نجم الثاقب

[1162] الغیبهٔ نعمانی، ص 159 ، بحارالانوار، ج 52، ص 361

به او احتجاج نمایند و با قرآن به جنگ او برآیند امّا به خدا قسم، آنچنان عدالت آن حضرت در خانه هایشان نفوذ کند همانگونه که گرما و سرما نفوذ می کند.

69- در مورد این پرسش که آیا امام زمان علیه السلام همسر و فرزند دارد یا خیر؟ به صراحت و با قطع و یقین نمی توان اظهار نظر کرد، ولی این جای هیچ گونه نگرانی نیست؛ زیرا روشن شدن یا روشن نشدن پاسخ این پرسش، در میزان معرفت و اطاعت ما نسبت به آن حضرت هیچ تأثیری ندارد. از این رو، هرگز نباید خود را آن چنان به این گونه پرسش ها مشغول داریم که از وظایف اصلی مان نسبت به حجّت خدا باز مانیم.

- حتّی اگر بپذیریم که امام زمان علیه السلام همسر و فرزند دارد، هیچ لزومی ندارد که آنها چون خود امام زمان دارای عمر طولانی باشند؛ چون داشتن عمر طولانی تنها برای آن حضرت ضروری است و همسر و فرزندان آن حضرت می توانند چون دیگر انسان ها باشند.

70- نوروز روز ظهور حضرت

امام صادق علیه‌السلام فرمود : نوروز روزی است که ما منتظر ظهور فرج قائم آل محمد علیه‌السلام هستیم و نوروز از روزهای ما می‌باشد.[۱۱۶۳]

71- فرق روش مهدی عج روش پیامبر ص

[1163] علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 59، ص 91، باب 22

زراره از امام صادق علیه‌السلام پرسید آیا روش حضرت مهدی علیه‌السلام مانند جدش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است ؟ فرمود : هیهات ! هیهات ! او مانند روش پیامبر عمل نمی‌کند ! زراره پرسید : چرا ؟ فرمود : پیامر مامور به نرمش و ملاطفت بود و با محبت میان آنها الفت ایجاد کرد ، ولی امام مهدی علیه‌السلام با زورمداران با زبان شمشیر سخن می‌گوید ، زیرا در کتابی که همراه دارد به چنین شیوه‌ای مامور است و از کسی توبه قبول نمی‌کند . وای به حال کسی که با او سر ستیز و جنگ داشته باشد !

72- **امام رضا(ع) نقل شده است: «لا یسمی باسمه بعد غیبه احد حتی یراه و یعلن باسمه فلیسمه کل الخلق»؛«کسی نام او را پس از غیبت او نبرد تا زمانی که او را ببیند و نامش آشکار شود و تمام مردم نام او را ببرند».**[۱۱۶۴]

73-

(فرازی از دعای قنوت امام عسکری(ع::

... اللَّهُمَّ :

وَ اَرِحْ بِهِ الأبْدان اللّاغبهٔ المُتْعَبَهٔ ، كَمَا أَلْهَجْتَنَا بِذِكْرِهِ وَ أَخْطَرْتَ بِبَالِنَا دُعائكَ لَهُ وَ وَفَّقْتَنَا لِلْدُّعَاءِ اليهِ وَحِيَاشَهٔ أهْلِ الغَفْلَهِٔ عَنَهُ وَ أسْكَنْتَ فِى قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَ الطَّمَعَ فِيهِ وَ:

پروردگارا ، همانطور که ما را شیفته یاد مهدی کردی و دعا کردن برای ☐

1164 مستدرک، ج۱۲، ص۲۸۵

ظهورش را به ما الهام نمودی و به ما توفیق دادی که به سوی او دعوت کنیم و غافلان را از او دور کنیم و در قلب های ما محبت و امید به او را جای دادی پس همانطور بدن های رنجور ما را با ظهورش آسوده کن.[۱۱۶۵]

:74–

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوَّء[۱۱۶۶]

کجاست آن مضطری که خداوند دعای او را مستجاب بکند.؟:

:امام صادق(ع) در تفسیراین آیه می فرماید

این آیه درمورد قائم ماںازل شده، به خدا قسم او مضطراست آنگاه که نزدمقام حضرت ابراهیم که در کنار خانه ی خدا است دو رکعت نماز بخواند و خدا او را اجابت نماید وگرفتاری او را برطرف کند خداوند او را خلیفه و جانشین روی زمین قرار دهد[۱۱۶۷] .:

:75–

شیعیان ما در زمان سلطنت قائم علیه السلام بزرگان اهل زمین و حکام بر آنها خواهند بود . به هر مردی از آنها، از جانب خداوند قوت چهل مرد داده می شود

[1165]مهج الدعوات ص65

[1166]...نمل،62

[1167]سیمای ماه دوازدهم در سی جزء قرآن –استاد اباذری

. حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: شیعیان ما قبل از ظهور، مرعوب دشمنان ما هستند اما وقتی که امر ما واقع و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شد، هر یک از شیعیان ما از شیر با جرات تر و از نیزه برنده تر شوند; دشمنان ما را لگدکوب می کنند و آنهارا با دست می کشند.[1168]

-76

(اشتیاق به امام زمان (عجل الله فرجه

:احمد بن ابراهیم نقل شده که می گوید

به جناب ابو جعفر محمد بن عثمان(نائب خاص امام زمان)، اشتیاقم را به دیدار :مولایمان بیان کردم؛ به من فرمود

!با وجود اشتیاق مایل هستی او را ببینی؟

گفتم: آری،

:فرمود

خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید و دیدن رویش را به آسانی و عافیت، به !تو روزی کند

اما ابوعبداللّه! التماس نکن که او را ببینی؛

[1168] . الاختصاص، ص 8; بحارالانوار، ج 52، ص 372

زیرا در ایام غیبت، به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی که این از عزایم الهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است؛

...ولی با زیارت به سوی او توجّه کن[۱۱۶۹]

آیت الله بهجت:

بعضی شروع به اوراد و اذکاری می‌کنند

تا امام زمان«عج» را ببینند،

چه اصراری بر دیدن آن حضرت دارید؟

شماسعی کنید اعتقادتان به حضرت زیاد شود

وایشان از شما خشنود باشند

و همچنین فرمودند:

به افرادی که پیش از ظهور در دین و ایمان باقی می مانند و ثابت قدم هستند ،عنایات و الطاف خاصّی می شود

آیه الله بهجت:

ما دردریای زندگی در معرض غرق شدن هستیم؛ دستگیری ولیّ خدا لازم است تا سالم به مقصد برسیم

[1169] .بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۹۷

باید به ولیعصر استغاثه کنیم که مسیر را روشن سازد و ما را تا مقصد، همراهی کند.[۱۱۷۰]

-77

حضرت روح اللّه، عیسی بن مریم (ع)برای یاری حضرت مهدی (ع) از آسمان فرود می آید و پشت سر آن حضرت نماز می خواند.

حسن بن سلیمان حلّی در کتاب «مختصر» آورده است که خدای تعالی در شب معراج به رسول خود فرمود: «من این لطف را به تو نموده ام که بیرون می آورم از صلب علی، یازده فرزند را که همه از ذریّه تو و فاطمه باشند، که حضرت عیسی در پشت سر آخرین آنها یعنی حضرت مهدی نماز می گذارد و او زمین را پر از عدل می کند و به واسطه او، گمراه را هدایت می کنم، کور را عافیت و سلامتی، و مریض را شفا می دهم.»

در کتاب «کمال الدّین» از رسول خدا (ع) روایت است که فرمود: «قسم به آن که مرا به پیامبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، خدا طولانی می کند آن روز را تا اینکه فرزندم مهدی قیام کند و حضرت عیسی فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند.

[1170] در محضر بهجت ،ج۱، ص۱۰۲

شیخ طبرسی در کتاب «اعلام الوری » از امام حسن مجتبی (ع) روایت کرده است که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه در گردن او بیعت طغیان کننده زمان او باشد الاّ قائمی که پشت سر او حضرت عیسی نماز می خواند.»

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از آن حضرت روایت کرده است که به حضرت فاطمه (س) فرمود: «ای فرزند من! به ما اهل بیت، هفت چیز داده شد که به احدی پیش از ما داده نشد:

- پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است.

-: وصیّ ما بهترین اوصیاء است و آن شوهر تو است.

شهید ما بهترین شهداست و آن حمزه، عموی پدر تواست.

- کسی که دو بال سبز دارد و در بهشت پرواز می کند، از ما است.

(- ظاهراً اشاره به جعفر بن ابی طالب (ع) است.)

: - دو سبط این امّت یعنی حسن و حسین از ما هستند.

قسم به خداوندی که خدایی جز او نیست، مهدی این امّت از ما است، همان کسی که حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند.»

آنگاه دست مبارکش را بر کتف امام حسین (ع) گذاشت و سه مرتبه فرمود: «از این است.» یعنی از نسل امام حسین(ع) است.

در «کافی» روایت شده است که: روزی رسول اکرم (ع) مسرور و شادمان از خانه بیرون رفت. پس سبب آن را جویا شدند.

حضرت فرمود: «هیچ روز و شبی نیست مگر اینکه تحفه ای از جانب خدا برای

من می رسد. آگاه باشید که خداوند امروز به من تحفه ای داده که هرگز به گذشتگان نداده است.

جبرئیل نزد من آمد و طرف پروردگارم سلام رساند و گفت: ای محمّد! حضرت قائم از شماست و هر گاه خدای او را آشکار کند، حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند.»

در کتاب «کمال الدّین» از امام باقر(ع) روایت است که سیرت اوصیاء پیامبر (ع) را می فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: «دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز می خواند.»

گنجی شافعی از حضرت رسول اکرم (ع) روایت کرده است که در احوال حضرت مهدی (ع) فرمود: «آن حضرت با اصحاب خود مشغول نماز صبح است که حضرت عیسی(ع) فرود می آید.

پس حضرت بگونه ای برمی گردد تا حضرت عیسی، پیشوا شود، پس حضرت عیسی، دو دست خود را بر کتف حضرت مهدی می گذارد و می گوید: شما مقدّم شوید.»

همچنین روایت است که فرمود: «شما چگونه هستید در وقتی که پسر مریم فرود آید و امام شما از خودتان باشد؟»

در کتاب «عقدالدّرر» از آن حضرت روایت است که فرمود: «پس حضرت مهدی آگاه می شود که حضرت عیسی نازل شده است و گویا از مویش آب می چکد. مهدی به او می گوید: مقدّم شو و برای مردم نماز بخوان.

امّا عیسی می گوید: این نماز مخصوص شما برپا شده است؛ پس حضرت عیسی در پشت فرزند من (حضرت مهدی(ع)) نماز می خواند و وقتی نماز تمام شد حضرت عیسی با او بیعت می کند.

همچنین «سدی» از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «حضرت مهدی و عیسی در هنگام نماز جمع می شوند، پس حضرت به عیسی می فرماید: پیش رو. امّا عیسی می گوید: تو به نماز خواندن سزاوارتر هستی.

پس حضرت عیسی نماز را به حضرت مهدی اقتدا می کند.[۱۱۷۱]

78-

مردمی از مشرق خروج می کنند و زمینه حکومت مهدی را فراهم می آورند

ابن ماجه، ترمذی و بیهقی در کتاب سنن خود، طبرانی در معجم وسیط، قرطبی در تذکره خود، ابن کثیر در فتن خود، هیثمی در مجمع الزوائد، سیوطی در حاوی، ابن حجر در قول المختصر و در الصواعق المحرقه، متقی هندی در کنزالعمال و در البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان. و... از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: "مردمی از مشرق خروج می کنند و زمینه حکومت مهدی را فراهم می آورند." با توجه به لحن اخبار و متون قدیم چنین اثبات می

[1171] ابن حماد، الفتن، 103

شود که مشرق به ایران امروزی گفته می شود. همچنین در روایات دیگر تصریح شده است که چنین مردمی اهل خراسان، یا قم یا طالقان می باشد. و همه اینها به ایران امروزی اشاره دارد، البته با ذکر نام مهمترین مناطق آباد و شهرهای متمدن ایران آن روز[۱۱۷۲].

79–

گویا قائم علیه السلام را بر فراز تپه ای در کوفه می بینم که زره رسول الله صلی الله علیه و آله را پوشیده است ... و سوار بر اسبی سیاه است ... و چنان جنبشی ایجاد می کند که ساکنان هر سرزمینی او را در میان خود می بینند، پرچم رسول الله را به اهتزاز در می آورد ... و هیچ مؤمنی باقی نمی ماند جز آن که دلش چون آهن سخت خواهد شد و قدرت چهل مرد را پیدا خواهد کرد ... سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته همراه او [برای یاری اش] خواهند بود، فرشتگانی که با نوح در کشتی بودند و با ابراهیم هنگامی که در آتش انداخته شد، و نیز فرشتگانی که هنگام شکافته شدن دریا با نوح بودند، و نیز آنها که با عیسی هنگام عروج به آسمان بودند و چهار هزار فرشته ای که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند ... و سیصد و سیزده فرشته روز بدر و چهار هزار فرشته ای که روز عاشورا به یاری حسین (ع) لیه السلام شتافتند اما حسین (ع) لیه السلام به

[1172]مصادر کتاب معجم احادیث امام مهدی، جلد 1، ص 387

آنها اجازه جنگیدن نداد، ... تمام این فرشتگان در زمین منتظر قیام قائم علیه السلام هستند.[۱۱۷۳] .

-80

.دجال از ریشه دجل به معنای بسیار دروغگوی حیله گر است

خروج دجّال در منابع اهل سنت از نشانه‌های بر پایی قیامت دانسته شده، ولی در کتاب‌های روایی شیعه از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی(ع) است.

آن چه از ظاهر اخبار استفاده می‌شود دجّال فردی است که در آخر زمان و پیش از قیام امام مهدی(ع) خروج می‌کند و غیر عادی است و با انجام کارهای (شگفت‌انگیز جمع زیادی از مردم را می‌فریبد[۱۱۷۴]

بسیار بزرگ و تنومند است در سحر زبردست است، در پیش او کوه سیاهی است که به نظر مردم می‌آورد که کوه نان است و در پشت سر او کوه سفیدی است که از طریق سحر برای مردم به صورت آب‌های صاف جاری می‌نمایاند و فریاد می‌کند: "اولیائی انا ربکم الاعلی؛ دوستانم من پروردگار بزرگ شمایم."

شیاطین، ظالمان، منافقان، جادوگران، کفّار، فرزندان نامشروع اطراف او را گرفته و به انواع آلات لهو و لعب و ساز و... مشغول می‌شوند و با این کار بسیاری از

[1173] کامل الزیارات، ص 120 - 119; الغیبة (نعمانی)، ص 309; کمال الدین، ج 2، ص 671 ; اثبات الهداة، ج 3، ص 493; بحارالانوار، ج 52، ص 325 .

[1174] مجله حوزه، شماره 4 و 5، سال دوازدهم، ص 262

(انسان‌های ضعیف الایمان را منحرف می‌کنند[۱۱۷۵]

:البته در مورد دجّال صرف نظر از ویژگی‌های او چند احتمال وجود دارد

-1

نام شخص معینی نیست، هر کسی که با ادعاهای پوچ و با توسّل به حیله گری و نیرنگ در صدد فریب مردم باشد دجّال است. این که در روایات از دجّال‌های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می‌کند.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: "قیامت بر پا نمی‌شود تا وقتی که مهدی(ع) از فرزندانم قیام کند و مهدی(ع) قیام نمی‌کند تا وقتی که شصت دروغگوی حیله گر خروج (کنند[۱۱۷۶]

-2

نام فرد معینی است که به عنوان دجّال در دوره غیبت با همان ویژگی هایی که قبلاً متذکر شدیم خروج می‌کند و عده‌ای را منحرف می‌کند.

ظاهر بسیاری از روایات بیان گر این احتمال است.

-3

احتمال هم دارد دجال کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی باشد.

[1175] منتهی الآمال، ج 2، ص 493

[1176] ارشاد، ج 2، ص 371

4-

استکبار با ظاهری فریبنده مردم را به ویژه مسلمانان را می‌فریبد و با قدرت مادی، علمی و صنعتی که دارد مردم را مرعوب می‌کند .

81- 50**نفر از یاران امام زمان عج زن هستند.**

امام باقر فرمود:

از سیصد و سیزده یار امام زمان پنجاه نفر انها زنان هستند که در اولین فرصت در مکه خود را به امام زمان ملحق می کنند بدون آنکه وعده قبلی در بین باشد .
آمدن زنان همچون ابرهای پاییزی است که با حرکتی تند می آیند ودر مکه جمع میشوند[۱۱۷۷]

82-

دولت_مهدی_علیه‌السلام

امام باقرعلیه السلام فرمودند: «دولتِ مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف، شرق و غرب جهان را فرا خوانَد.[۱۱۷۸]**)**

[1177]بحار الانوار ج 52 ص 223

[1178]غیبت طوسی، 32

از_بین_رفتن_دشمنان

امام صادق علیه السلام فرمودند که امام عصرعلیه السلام «دشمنانِ خدا را می کشد تا خدا راضی گردد.)[۱۱۷۹]

-83

فراگیری_امر_توحید_و_نبوت

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هنگامی که مهدی عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف قیام کند، زمینی باقی نمی ماند، مگر آن که گلبانگِ اشهد ان لا اله الا اللَّه و اشهد ان محمّدا رسول اللَّه در آن طنین افکن می شود.)[۱۱۸۰]

-84

بی_نیازی_در_قلب_عباد

[1179] بحارالانوار،52، 340

[1180] بحارالانوار،52، 380

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «زمانی که مهدی عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف قیام کند، خداوند در قلب بندگان بی نیازی افکند».

دل_های_بی_کینه

حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر قائم ما قیام کند... کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود.

عرضه_ایمان

امام باقرعلیه السلام فرمودند: چون قائم، قیام کند، ایمان را بر هر ناصبی (دشمنِ اهل بیت) عرضه می کند، اگر به راستی آن را بپذیرد از او می گذرد و اگر نپذیرد، گردنش را می زند.[۱۱۸۱]

85- مردم دوران انتظار

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوبار فرمود : خدایا برادرانم را به من نشان بده ! یکی از اصحاب گفت : مگر ما برادران شما نیستیم یا رسول اللّه !

[1181] هزار و یک نکته پیرامون امام زمان(عج)

فرمود : نه شما اصحاب و یاران من هستید . اما برادران من کسانی هستند ، که در آخر الزمان می‌آیند و مرا ندیده ، به من ایمان می‌آورند . استقامت هریک از آنها در دین از کندن خارها در شب یا به دست گرفتن آتش گداخته سخت‌تراست . آنها مشعل‌های هدایتند که خداوند آنها را از فتنه‌های تاریک نجات می‌بخشد .

آنها در غیبت مهدی علیه‌السلام صبر می‌نمایند و شماتت اعدا را تحمل می‌کنند آنها پاداش کسانی را دارند که در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شمشیر زده‌اند [۱۱۸۲].

86- دیدن امام زمان عج مساوی است با دیدن پیامبران

امام صادق علیه‌السلام فرمود : وقتی مهدی علیه‌السلام ظهور می‌کند ، به دیوار کعبه تکیه دهد و می‌فرماید : هرکس به دیدن آدم علیه‌السلام و شیث علیه‌السلام و نوح علیه‌السلام و سام علیه‌السلام و ابراهیم علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و اسماعیل علیه‌السلام و یوشع علیه‌السلام و شمعون علیه‌السلام ، آرزومند است ، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است . و هرکه آرزوی دیدن جدّم محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی مرتضی علیه‌السلام و حسن مجتبی علیه‌السلام و حسین شهید به کربلا علیه‌السلام و دیگر امامان علیهم‌السلام را دارد ، به من نگاه کند و آنچه خواهد بپرسد که علم همه در نزد من است . و

[1182] .صفار، بصائر الدرجات، ص 104 و در صحیح مسلم النیسابوری: ج 1، ص150

آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده‌اند ، من خبر می‌دهم و همه مردم را آگاه می‌سازم . [۱۱۸۳]

87- انقلاب تحویل صاحبش می‌شود

علی محمد بشارتی که درسال 58 مسئول اطلاعات سپاه بوده می‌گوید گزارشی به دستمان رسید که شریعتمداری در مشهد گفته است من بالاخره علیه آقای خمینی اعلان جنگ می‌کنم .

من خدمت امام رسیدم و ضمن ارائه گزارش ، خبر یاد شده را به اطلاع امام رساندم . امام سرش پایین بود و گوش می‌داد . این جمله را که گفتم سرش را بلند کرد و فرمود : اینها چه می‌گویند ؟ پیروزی ما را خدا تضمین کرده است . ما موفق می‌شویم دراین جا حکومت اسلامی تشکیل دهیم و پرچم را به صاحب پرچم یعنی مهدی آل محمد علیهم‌السلام می‌سپاریم . پرسیدم : خودتان ؟ امام سکوت کردند و پاسخ ندادند . [۱۱۸۴]

88- قسم دادن خدا به زینب س

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:

در ایامی که در سامرا مشرف بودم، در روز جمعه ای، طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کردم و متوجه مقام

[1183] .بحار الانوار، ج 53، ص 9

[1184] خاطرات – حجت‌الاسلام ری شهری

.حضرت صاحب الأمر علیه السلام شدم

در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب علیهاالسلام قسم دهند، که فرج .مرا نزدیک گرداند.[۱۱۸۵]

89- خونخواهی حسین علیه السلام

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید : « خدای متعال را گنج‌هایی است در طالقان (استان تهران و مازندران) که نه طلاست و نه نقره . این منطقه دارای مردانی است که نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلب‌ها ایجاد نمی‌شود . . . آنان زاهدان شب و شیران روزند . در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع‌تر از کنیزکان نسبت به مولای خویش‌اند . . . شعار آنان خونخواهی سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام است . . . به واسطه این رادمردان، خداوند امام بر حق ، مهدی علیه‌السلام را پیروز می‌گرداند .[۱۱۸۶]

90– امام زمان عج در آیینه آیات قران کریم

آیات متعددی در شان امام مهدی (عج) هست که امامان معصوم (ع) تفسیر، تاویل و تطبیق این آیات را بر وجود مقدس امام زمان (عج) و حکومت جهانی ان عدالت گستر بیان نموده اند . در زمینه ظهور و قیام آن حضرت و جامعه آرمانی

1185 .ستاره ی درخشان شام ص 330، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ج 1، ص 251

1186 .شفیعی سروستانی، اسماعیل؛ دانشستان سرزمین های درگیر در واقعه ی شریف ظهور، ج1، تهران: موعود عصر (عج)، چاپ دوم، 1391

: مهدوی، می‌توان توصیفات و اشارات زیر را از قرآن به دست آورد

غلبه نهایی حقّ بر باطل و شکست جبهه کفر و فساد و نفاق([۱۱۸۷]) ؛
جانشینی و خلافت مستضعفان بر روی زمین و حاکمیت صالحان و نیکان([۱۱۸۸]) ؛
گسترش و فراگیری دین حقّ در برهه‌ای خاص از زمان([۱۱۸۹]) ؛
از آن روز موعود، تحت عناوین ایام اللّه([۱۱۹۰])، وقت معلوم([۱۱۹۱])، روز نصرت و پیروزی([۱۱۹۲]) و طلوع فجر و سلامتی([۱۱۹۳]) و... یاد شده است ؛
در آیاتی از آن حضرت با نام‌ه ای نعمت باطنی([۱۱۹۴])، بقیۀ اللّه([۱۱۹۵])، کلمه باقیه([۱۱۹۶])، اولی الامر([۱۱۹۷]) ؛ مهتدون([۱۱۹۸]) (مهدی) ؛ اقامه کننده نماز([۱۱۹۹])، مضطرّ([۱۲۰۰])، جنب اللَّه([۱۲۰۱])، حزب اللَّه([۱۲۰۲])، فجر([۱۲۰۳])، «نهار اذا تجلی»([۱۲۰۴])

[1187].اسراء (17)، آیه 81

[1188].قصص (28)، آیه 5، انبیاء (21)، آیه 105

[1189].توبه (9)، آیه 23

[1190]جاثیه (45)، آیه 14، ابراهیم (14)، آیه 5

[1191].حجر (15)، آیات 36-38

[1192].عنکبوت (29)، آیه 10

[1193]قدر (97)، آیه 50

[1194].لقمان (31)، آیه 20

[1195].هود (11)، آیه 86

[1196].زخرف (43)، آیه 28

[1197].نساء (4)، آیه 59

[1198]بقره (2)، آیه 9

[1199]حج (22)، آیه 41

[1200].نمل (27)، آیه 62

[1201].زمر (39)، آیه 56

خداوند، [با مهدی موعود]، نور خود را کامل می‌کند([1205]) ؛ ..و... نام برده است

در آن عصر، زمین بعد از مرگش، زنده می‌شود([1206]) ؛

او منصور از جانب خدا و انتقام گیرنده از دشمنان است([1207]) ؛

زمین، به نور پروردگار، روشن خواهد شد([1208]) ؛

در روز پیروزی، ایمان آوردن کافران، سودی به حالشان نخواهد داشت([1209]) ؛

هر چه در روی زمین است، تسلیم و مطاع او خواهند شد([1210]) ؛

حضرت مهدی «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» است([1211]) ؛

91- شرق وغرب تحت سلطه آل محمد قرار می‌گیرد

امام باقر علیه‌السلام درباره آیه شریفه : « الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكوةَ . . . » فرمود : این آیه درباره حق آل محمد علیهم‌السلام است ، درباره مهدی علیه‌السلام و یارانش ، که خداوند شرق و غرب زمین را

[1202].مجادله (58)، آیه 22

[1203]فجر (89)، آیه 1

[1204]لیل (92)، آیه 2

[1205]صف (61)، آیه 8

[1206]حدید (57)، آیه 17

[1207].شوری (42)، آیه 41

[1208].زمر (39)، آیه 69

[1209]سجده (32)، آیه 29

[1210]آل عمران (3)، آیه 8

[1211].نور (24)، آیه 35

تحت سلطه آنان قرار می‌دهد و به وسیله آنان دین را پیروز گردانده و بدعتها و باطلها را می‌میراند .[1212]

92- امتحان منتظران

یکی از طلاب می‌گوید در نجف نزد عالمی بزرگوار به طور خصوصی درس می‌خواندم . آن عالم بسیار مهذّب و مورد احترام همگان بود ، و از کثرت علاقه به امام زمان علیه‌السلام ، در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب می‌شد . روزی برای فراگیری درس به محضرشان رفتم ، دیدم گریه می‌کند و بسیار پریشان است . علت آن را پرسیدم ، فرمود : شب گذشته در عالم روءیا امتحان شدم ، ولی از امتحان بیرون نیامدم ، در خواب به من گفته شد که آقا ظهور کرده‌اند و در وادی السلام ـ مکان خاصی است که گورستان نجف را در بردارد ـ مردم با او بیعت می‌نمایند ، به مجرّد شنیدن این موضوع از جا حرکت کردم و به عجله وارد خیابان شدم . دیدم غوغایی از جمعیت است و همه با سرعت هر چه بیشتر به سوی وادی السلام می‌روند ، هر کس به فکر این است که زودتر خود را به امام علیه‌السلام برساند و با جنابش بیعت کند .

دیدم عشق دیدار امام علیه‌السلام ، مردم را چنان خود باخته ساخته که کسی را با کسی کاری نیست و تمام علقه‌ها را به فراموشی سپرده‌اند آنها که تا دیروز به من عشق می‌ورزیدند دیگر به من اعتنا نمی‌کنند ، بلکه با لحنی تند می‌گویند : آقا کنار رو و مانع راه ما نباش .

[1212] المحجّة فی ما نزل فی القائم الحجّة(علیه السلام)» که توسط محدث بزرگوار، مرحوم سید هاشم بحرانی

کوتاه سخن آنکه احساس کردم ظهور امام علیه‌السلام بازارم را کساد کرده است ، از همان‌جا نقشه کشیدم که در ملاقات با امام علیه‌السلام ایشان را محترمانه از ظهورش منصرف سازم . بعد از آنکه با هزار سختی به خدمتش رسیدم ، عرض کردم : فدایت شوم ! خودتان را به زحمت انداختید ، ما کارها را ساماندهی می‌کردیم ، نیازی نبود که خود را گرفتار سازید و زحمات طاقت فرسای رهبری را به عهده بگیرید . با این قبیل سخن‌ها می‌خواستم امام علیه‌السلام را از ظهورش منصرف کنم ، بعد از چند جمله از این نوع گفتارها ، یک مرتبه از خواب بیدار شدم و فهمیدم که هنوز لیاقت حضرتش را ندارم . [۱۲۱۳]

93- مولود مبارک

اصبغ بن نباته می‌گوید :

روزی به حضور امیرالموءمنین علیه‌السلام شرفیاب شدم ، حضرت در فکر فرو رفته و زمین را با تکّه چوبی می‌کاوید . عرض کردم : یا امیرالموءمنین ! می‌بینم که در فکر فرو رفته و زمین را بررسی می‌کنید آیا رغبتی به آن یافته‌اید ؟

فرمود : نه ، قسم به خدا ! هیچ رغبتی به آن و به دنیا حتّی برای یک روز نداشته و ندارم . به مولودی فکر می‌کنم که یازده پشت بعد از نسل من آشکار خواهد شد ، و نامش مهدی است ، و زمین را بعد از آن که از ظلم و جور انباشته شده باشد پر از عدل و داد می‌کند . امر او اعجاب انگیز است ، و مدتها غیبت خواهد

[1213] ايينه اسرار -حسين كريمي قمي

نمود ، به همین دلیل گروهی درباره او به گمراهی می‌روند و عدّه‌ای دیگر هدایت می‌یابند . [۱۲۱۴]

94- اشعاری از امام خمینی رضی‌الله‌عنه و آیةاللّه خامنه‌ای در وصف مهدی عج :

امام خمینی رضی‌الله‌عنه :

مصدر هشت گردون مبدأ هر هفت اختر خالق هر شش جهت محور دل هر پنج مصدر

والی چهار عنصر حکمران هر سه اختر پادشاه هر دو عالم حجت یکتای داور

آنکه وجودش شهره نه آسمان بل لامکان شد

مصطفی سیرت ، علی فر فاطمه عصمت ، حسن خو هم حسین قدرت ، علی زهد و محمد علم و مه رو

شاه جعفر فیض و کاظم علم و هفتم قبله گیسو هم تقی تقوا ، نقی بخشایش و هم عسگری مو

مهدی قائم که در وی جمع اوصافی چنان شد

پادشاه عسگری طلعت نقی بخشایش بوالحسن فرمان و موسی قدرت و

[1214] کمال الدین، ج 1، ص 289; بحار الانوار، ج 51، ص 118

تقی فر ، تقدیر جعفر

علم باقر ، زهد سجاد و حسین تاج افسر مجتبی حکم و رضیّه عصمت و دولت چو حیدر

مصطفی اوصاف ، مجلای خداوند جهان شد [۱۲۱۵]

آیهٔ اللّه خامنه‌ای :

دل از بیخودی سر از خود رمیدن است جان را هوای از قفس تن پریدن است

ز بیم مرگ نیست که سر داده‌ام فنان بانگ جرس ز شوق به منزل رسیدن است

دستم نمی‌رسد که دل از سینه برکنم باری علاج شوق ، گریبان دریدن است

شامم سیه‌تر است از گیسوی سرکِشَت خورشید من برآی که وقت دمیدن است

سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی مرغ نگه در آرزوی پرکشیدن است

بگرفته آب ورنگ ز فیض حضور هر گُل در این چمن که سزاوار دیدن

[1215] دیوان حضرت امام

تو	است
با اهل درد ، شرح غم خود نمی‌کنم	تقدیر قصه دل ز من ناشنیدن است
آن را که لب به جام هوس گشت آشنا	روزی « امین » سزا لب حسرت گزیدن است[۱۲۱۶]

95- علمای سنی درباره امام عصر عج می‌گویند

ابن ابی الحدید یکی از متتبع‌ترین علمای اهل سنت ، در این زمینه می‌نویسد :

« تمامی فرق اسلامی ، اتفاق نظر دارند که عمر دنیا و تکلیف (بشر به اجرا احکام الهی) ، پایان نمی‌پذیرد مگر پس از ظهور مهدی » (قد وقع اتفاق الفرق من المسلمین أجمعین علی ان الدنیا و التکلیف لاینقضی أَلّاَ علی المهدی »[(۱۲۱۷)] .

در هر صورت در سال 1976 م شخصی به نام « ابومحمد » از کشور « کنیا » سوءالی درباره ظهور مهدی منتظر علیه‌السلام از « رابطْ العالم الإسلامی » کرده است . دبیر کل این مرکز در پاسخی که برای او فرستاده ، ضمن یاد آوری این نکته که « ابن تیمیه » (موءسس مذهب وهابیّت) نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته ، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در این

[1216] کیهان25 تیر90

[1217]) شرح نهج البلاغه : ج10 ، ص96 .

زمینه تهیه کرده‌اند ، برای او ارسال داشته است . در این رسال پس از ذکر نام حضرت مهدی علیه‌السلام و محل ظهور او یعنی مکّه چنین آمده است :

به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم ، خداوند به وسیله او (مهدی)

جهان را پر از عدل و داد می‌کند ، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است .

او آخرین خلفای راشدین دوازده‌گانه است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کتب صحاح از آنها خبر داده است . احادیث مربوط به مهدی علیه‌السلام را بسیاری از صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند . از آن جمله :

عثمان بن عفان ، علی بن أبی طالب ، طلح بن عبید اللّه ، عبد الرحمان بن عوف ، عبداللّه بن عباس ، عمار بن یاسر ، عبد اللّه بن مسعود ، ابو سعید خُدری ، ثوبان ، قرْبن ایاس مزنی ، عبداللّه بن حارث ، ابو هریره ، حذیف بن یمان ، جابر بن عبد اللّه ، ابوامامه ، جابر بن ماجد ، عبد اللّه بن عمر ، انس بن مالک ، عمران بن حصین وام سلمه . سپس اضافه می‌کند :

هم احادیث یاد شده در بالا که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده و هم گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است ، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است . از جمله :

سنن أبی داود ، ترمذی ، ابن ماجه ، ابن عمر الدانی ؛ مسانید : احمد ، أبی یَعْلی ، بزّاز ؛ صحیح حاکم ؛ معاجم : طبرانی و رویانی و دار قُطْنی و ابو نُعَیْم در کتاب « اخبار المهدی » و خطیب بغدادی در « تاریخ بغداد » و ابن عساکر در « تاریخ دمشق » و غیر اینها .

بعد اضافه می‌کند :

بعضی از دانشمندان اسلامی کتب خاصی در این زمینه تألیف کرده‌اند . از جمله :

ابو نعمی : کتاب « اخبار المهدی » ، ابن حجر هیتمی : « القول المختصر فی علامات المهدی المنتظَر » ، شوکانی : « التوضیح فی تواتر ماجأ فی المنتظر والدجّال والمسیح » ، ادریس عراقی مغربی : « المهدی » ، ابو العباس بن عبد الموءمن مغربی : « الوهم المکنون فی الردّ علی ابن خلدون » .

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته رئیس دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است .

عدّه‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام ، از قدیم و جدید ، در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث رسیده در زمینه مهدی علیه‌السلام در حدّ « تواتر » است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) . از جمله :

سخاوی در کتاب « فتح المغیث » ، محمد بن احمد سفاوینی در کتاب « شرح العقیدْ » ، ابوالحسن ابری در « مناقب الشافعی » ، ابن تیمیه در فتاوایش ، سیوطی در « الحاوی » ، ادریس عراقی مغربی در کتابی که پیرامون « مهدی » تألیف کرده ، شوکانی در کتاب « التوضیح فی تواتر ما جأ فی المنتظَر . . . » ، محمد بن جعفر کتانی در کتاب « نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر » و ابو العباس بن عبد المومن در کتاب « الوهم المکنون . . . » .

در پایان بیانیه می‌نویسد :

تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی علیه‌السلام را با حدیث بی‌اساس و مجعولی به این مضمون که « مهدی علیه‌السلام جز عیسی نیست » مورد ایراد قرار دهد . ولی پیشوایان و دانشمندان بزرگ اسلام ، گفتار او را رد کرده‌اند ، به خصوص « ابن عبد الموءمن » که در ردّ گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که از سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است .

حافظان احادیث و محدثان نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه‌السلام مشتمل بر احادیث « صحیح » و « حسن » است و مجموع آن قطعاً « متواتر » و صحیح می‌باشد .

بنابراین ، اعتقاد به ظهور مهدی علیه‌السلام (بر هر مسلمانی) واجب بوده و جز عقاید اهل سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعتگذار ، آن را انکار نمی‌کنند .[۱۲۱۸]

96- رزمندگان اسلام و ارتباط با امام زمان عج

اعتقاد به امام زمان علیه السلام حقیقتا رمز پیروزی رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس بود. در دوران دفاع مقدس، رزمنده ها خودشان را سرباز امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانستند و معتقد بودند این مملکت، مملکت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و رهبر واقعی آنان، آن حضرت است. آنان اعتقاد داشتند آن کسی که در جبهه ها فرماندهی می کند، خود حضرت است و با این دید وارد جبهه ها می شدند؛ بنابراین نه تنها خسته نمی شدند، بلکه با تمام وجود در این راه گام برمی داشتند و سختی ها و مشکلات را با جان و دل می خریدند.

اگر به حوادث جنگ تحمیلی ـ به ویژه روزهای اولیهٔ جنگ ـ نگاهی دقیق داشته باشیم، به خوبی در می یابیم که جبهه ها سرشار از امدادهای الهی و همچنین الطاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است؛ چرا که طبق آمار و

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی : محمد منتصر کنانی

1218

مستندات مراکز تحقیقاتی استراتژی جنگ، ملت ایران فقط با کشور عراق نمی جنگید. کشورهای زیادی علاوه بر کمک های انسان و مالی، با در اختیار قراردادن تسلیحات نظامی و اطلاعات جاسوسی و ماهواره ای به عراق، این کشور را روز به روز برضد ملت ایران که واقعاً از نظر نظامی محروم بود، مجهزتر می کردند.

رزمندگان اسلام با تبعیت از نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر خود، راهی جبهه های جنگ شدند؛ چون می دانستند امام خمینی رحمه الله در جایگاه نایب عام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است و نگاهش را از خط سبز مهدویت گرفته و شامل مصادیق بارز «رواۀ حدیثنا» می شود؛ به همین دلیل بسیجی ها پروانه وار، گرد شمع وجودش می چرخیدند و عاشق امام زمانشان بودند و عشق به امام راحل را در راستای عشق به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانستند؛ بنابراین خواستهٔ امام راحل را در راستای خواستهٔ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانستند و با این دیدگاه خاکریزهای دفاع مقدس را پر می کردند.[۱۲۱۹]

رمز خیلی از عملیات ها نام مقدس امام زمان عج بود.

رمز عملیات

[1219] مجله امان شماره 38

استفاده از نام امام زمان(عج) به عنوان رمز در عملیات های زیر به چشم می خورد:

عملیات مطلع الفجر- رمز یا مهدی(عج)- تاریخ 20-9-1360 - منطقه گیلانغرب و سر پل ذهاب

عملیات رمضان- رمز یا صاحب الزمان ادرکنی- تاریخ 23-4-1361 - منطقه شرق بصره

عملیات عاشورای 2 - رمز یا مهدی ادرکنی- تاریخ 24-5-1364 - منطقه چنگوله و جنوب مهران

عملیات کربلای 8 – رمز یا صاحب الزمان ادرکنی– تاریخ 18-1-1366 – منطقه شرق بصره

عملیات کربلای 9 – رمز یا مهدی ادرکنی– تاریخ 20-1-1366 – منطقه قصر شیرین

عملیات فتح 5 – رمز یا صاحب الزمان ادرکنی– تاریخ 25-1-1366 – منطقه سلیمانیه عراق

عملیات نصر 1 – رمز یا صاحب الزمان ادرکنی– تاریخ 25-1-1366 – منطقه غرب شهر بانه

عملیات کربلای 10 – رمز یا صاحب الزمان ادرکنی– تاریخ 30-1-1366 – منطقه شهر ماووت عراق

وجود مقدس امام زمان عج را بعضی از رزمندگان در جبهه مشاهده کردند حتی بعضی از افراد دشمن هم امام زمان عج را در پیشاپیش رزمندگان مشاهده کردند از جمله:

در عملیات کربای 5 زمانی که یک سرگرد عراقی، اسیر و به قرارگاههای عقب منتقل شد، به رزمنده های ما گفته بود که می خواهم با آن فرمانده ای که لباس سفید داشت و در جلوی سپاه حرکت می کرد، صحبت کنم رزمنده ها فرمانده را معرفی می کنند اما او می گوید نه این نیست !آن فرمانده لباس سفید بر تن داشت![۱۲۲۰]

97- چهل سخن از امام زمان علیه‌السلام

قال الا مام المهدی ، صاحب العصر و الزّمان سلام اللّه علیه و عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف :

1 - الَّذی یَجِبُ عَلَیْکُمْ وَ لَکُمْ اءنْ تَقُولُوا: إنّا قُدْوَةٌ وَ اءئِمَّةٌ وَ خُلَفاءُ اللّهِ فی اءرْضِهِ، وَ اُمَناوءُهُ عَلی خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فی بِلادِهِ، نَعْرِفُ الْحَلالَ وَالْحَرامَ، وَ نَعْرِفُ تَاءْویلَ الْکِتابِ وَ فَصْلَ الْخِطابِ.([۱۲۲۱])

ترجمه :

[1220] shabestan.ir/mobile/detail/news/575378

[1221] تفسیر عیّاشی : ج 1، ص 16، بحارالا نوار: ج 89، ص 96، ح 58

فرمود: بر شما واجب است و به سود شما خواهد بود که معتقد باشید بر این که ما اهل بیت رسالت ، محور و اءساس امور، پیشوایان هدایت و خلیفه خداوند متعال در زمین هستیم .

همچنین ما امین خداوند بر بندگانش و حجّت او در جامعه می باشیم ، حلال و حرام را می شناسیم ، تاءویل و تفسیر آیات قرآن را عارف و آشنا هستیم .

2 – قالَ علیه السلام : اءنَا خاتَمُ الاْوْصِیاءِ، بی یَدْفَعُ الْبَلاءُ عَنْ اءهْلی وَشیعَتی [۱۲۲۲].

ترجمه :

فرمود: من آخرین وصیّ پیغمبر خدا هستم به وسیله من بلاها و فتنه ها ازآشنایان و شیعیانم دفع و برطرف خواهد شد.

3 قالَ علیه السلام : اءمَّا الْحَوادِثُ الْواقِعَةُ فَارْجِعُوا فیها إلی رُواةِ حَدیثِنا (اءحادیثِنا)، فَإنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیْکُمْ وَ اءنَا حُجَّةُ اللّهِ عَلَیْکُمْ.[۱۲۲۳]

ترجمه :

فرمود: جهت حلّ مشکلات در حوادث – امور سیاسی ، عبادی ، اقتصادی ، نظامی ، فرهنگی ، اجتماعی و... – به راویان حدیث و فقهاء مراجعه کنید که آن ها در

[1222] دعوات راوندی : ص 207، ح 563.

[1223] – بحارالا نوار: ح 2، ص 90، ح 13، و53، ص 181، س 3، وج 75، ص 380، ح 1

زمان غیبت خلیفه و حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوند بر آن ها می باشم .

4 قالَ علیه السلام : الحَقُّ مَعَنا، فَلَنْ یُوحِشَنا مَنْ قَعَدَعَنّا، وَ نَحْنُ صَنائِعُ رَبِّنا، وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعِنا.([1224])

ترجمه :

فرمود: حقانیّت و واقعیّت با ما اهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله می باشد و کناره گیری عدّه ای ، از ما هرگز سبب وحشت ما نخواهد شد، چرا که ما دست پرورده های نیکوی پروردگار می باشیم ؛ و دیگر مخلوقین خداوند، دست پرورده های ما خواهند بود.

5 – قالَ علیه السلام : إنَّ الْجَنَّهَ لا حَمْلَ فیها لِلنِّساءِ وَ لا وِلادَهَ، فَإذَا اشْتَهی مُوءْمِنٌ وَلَدا خَلَقَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَیرِ حَمْلٍ وَ لا وِلادَهٍ عَلَی الصُّورَهِ الَّتی یُریدُ کَما خَلَقَ آدَمَ علیه السلام عِبْرَهً.([1225])

ترجمه :

فرمود: همانا بهشت جایگاهی است که در آن آبستن شدن و زایمان برای زنان نخواهد بود، پس هرگاه موءمنی آرزوی فرزند نماید، خداوند متعال بدون جریان

[1224] بحارالا نوار: ج 53، ص 178، ضمن ح 9.

[1225] بحارالا نوار: ج 53، ص 163، س 16، ضمن ح 4

حمل و زایمان ، فرزند دلخواهش را به او می دهد همان طوری که حضرت آدم علیه السلام را آفرید.

6 – **قالَ علیه السلام : لا یُنازِعُنا مَوْضِعَهُ إلاّ ظالِمٌ آثِمٌ، وَ لا یَدَّعیهِ إلاّجاحِدٌکافِرٌ.(۱۲۲۶)**

ترجمه :

فرمود: کسی با ما، در رابطه با مقام ولایت و امامت مشاجره و منازعه نمی کند مگر آن که ستمگر و معصیت کار باشد، همچنین کسی مدّعی ولایت و خلافت نمی شود مگر کسی که منکر و کافر باشد.

7 – **قالَ علیه السلام : إنَّ الْحَقَّ مَعَنا وَ فینا، لا یَقُولُ ذلِکَ سِوانا إلاّ کَذّابٌ مُفْتَرٍ، وَ لا یَدَّعیهِ غَیْرُنا إلاّ ضالٌّ غَوِیٌّ.(۱۲۲۷)**

ترجمه :

فرمود: حقیقت – در همه موارد و امور – با ما و در بین ما اهل بیت عصمت و طهارت خواهد بود و چنین سخنی را هر فردی غیر از ما بگوید دروغ گو و مفتری می باشد؛ و کسی غیر از ما آن را ادّعا نمی کند مگر آن که گمراه باشد.

8 – **قالَ علیه السلام : اءبَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْحَقِّ إلاّ إتْماما وَ لِلْباطِلِ إ لاّزَهُوقا.(۱۲۲۸)**

[1226] بحارالا نوار: ج 53، ص 179، ضمن ح 9

[1227] بحارالا نوار: ج 53، ص 191، ضمن ح 19

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، إباء و امتناع دارد نسبت به حقّ مگر آن که به إتمام و کمال برسد و باطل ، نابود و مضمحل گردد.

9 – **قالَ علیه السلام : إِنَّهُ لَمْ یَکُنْ لاِ حَدٍ مِنْ آبائی إلاّ وَ قَدْ وَقَعَتْ فی عُنُقِه بَیْعَةٌ لِطاغُوتِ زَمانِهِ، و إنّی اءخْرُجُ حینَ اءخْرُجُ وَ لا بَیْعَةً لاِ حَدٍ مِنَ الطَّواغیتِ فی عُنُقی** (١٢٢٩).

ترجمه :

فرمود: همانا پدران من (ائمّه و اوصیاء علیهم السلام)، بیعت حاکم و طاغوت زمانشان ، بر ذمّه آن ها بود؛ ولی من در هنگامی ظهور و خروج نمایم که هیچ طاغوتی بر من منّت و بیعتی نخواهد داشت .

10 – **قالَ علیه السلام : اءنَا الَّذی اءخْرُجُ بِهذَا السَیْفِ فَاءمْلاَ الأَرْضَ عَدْلا وَقِسْطا کَما مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا.**(١٢٣٠)

ترجمه :

[1228] بحارالا نوار: ج 53، ص 193، ضمن ح 21

[1229] الدّرّة الباهرة : ص 47، س 17، بحارالا نوار: ج 56، ص 181، س د

[1230] بحارالانوار: ج 53، ص 179، س 14، و ج 55، ص 41

فرمود: من آن کسی هستم که در آخر زمان با این شمشیر - ذوالفقار - ظهور و خروج می کنم و زمین را پر از عدل و داد می نمایم همان گونه که پر از ظلم و جور شده است .

11 - **قالَ علیه السلام : اِتَّقُوا اللّهُ وَ سَلِّمُوا لَنا، وَ رُدُّوا الاْ مْرَ إلَیْنا، فَعَلَیْنا الاْ صْدارُ کَما کانَ مِنَّا الاْ یراُ، وَ لا تَحاوَلُوا کَشْفَ ما غُطِّیَ عَنْکُمْ.**[۱۲۳۱]

ترجمه :

فرمود: از خدا بترسید و تسلیم ما باشید، و امور خود را به ما واگذار کنید، چون وظیفه ما است که شما را بی نیاز و سیراب نمائیم همان طوری که ورود شما بر چشمه معرفت به وسیله ما می باشد؛ و سعی نمائید به دنبال کشف آنچه از شما پنهان شده است نباشید.

12 - **قالَ علیه السلام : اءمّا اءمْوالُکُمْ فَلا نَقْبَلُها إلاّ لِتُطَهِّرُوا، فَمَنْ شاءَ فَلْیَصِلْ، وَ مَنْ شاءَ فَلْیَقْطَعْ.**[۱۲۳۲]

ترجمه :

فرمود: اموال - خمس و زکوت - شما را جهت تطهیر و تزکیه زندگی و ثروتتان می پذیریم ، پس هر که مایل بود بپردازد، و هر که مایل نبود نپردازد.

[1231] إکمال الدّین : ج 2، ص 510، بحارالا نوار: ج 53، ص 191

[1232] إکمال الدّین : ج 2، ص 484، بحارالا نوار: ج 53، ص 180

13 – قالَ علیه السلام : إنّا نُحیطُ عِلْما بِاءنْبائِکُمْ، وَ لا یَعْزُبُ عَنّا شَیْی ءٌ مِنْ اءخْبارِکُمْ.(۱۲۳۳)

ترجمه :

فرمود: ما بر تمامی احوال و اخبار شما آگاه و آشنائیم و چیزی از شما نزد ما پنهان نیست .

14 – قالَ علیه السلام : مَنْ کانَتْ لَهُ إلَی اللّهِ حاجَةٌ فَلْ یَغْتَسِلْ لَیْلَةَ الْجُمُعَةِ بَعْدَنِصْفِ اللَّیْلِ وَ یَاءْتِ مُصَلاّهُ.(۱۲۳۴)

ترجمه :

فرمود: هر که خواسته ای و حاجتی از پیشگاه خداوند متعال دارد بعد از نیمه شب جمعه غسل کند و جهت مناجات و راز و نیاز با خداوند، در جایگاه نمازش قرار گیرد.

15 – قالَ علیه السلام : یَابْنَ الْمَهْزِیارِ! لَوْلاَ اسْتِغْفارُ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ، لَهَلَکَ مَنْ عَلَیْها، إلاّ خَواصَّ الشّیعَةِ الَّتی تَشْبَهُ اءقْوالُهُمْ اءفْعالَهُمْ.(۱۲۳۵)

ترجمه :

[1233] احتجاج : ج 2، ص 497، بحارالا نوار: ج 53، ص 175

[1234] مستدرک الوسائل : ج 2، ص 517، ح 2606

[1235] مستدرک ج 5، ص 247، ح 5795

فرمود: اگر طلب مغفرت و آمرزش بعضی شماها برای همدیگر نبود، هرکس دروی زمین بود هلاک می گردید، مگر آن شیعیان خاصّی که گفتارشان با کردارشان یکی است .

16 – **قالَ علیه السلام : وَاءمّا قَوْلُ مَنْ قالَ: إنَّ الْحُسَیْنَ لَمْ یَمُتْ فَکُفْرٌ وَتَکْذیبٌ وَ ضَلالٌ.**(۱۲۳۶)

ترجمه :

فرمود: و امّا کسانی که معتقد باشند حسین زنده است و وفات نکرده ، کفر و تکذیب و گمراهی است .

17 – **قالَ علیه السلام : مِنْ فَضْلِهِ، اءنَّ الرَّجُلَ یَنْسَی التَّسْبیحَ وَ یُدیرُا السَّبْحَةَ، فَیُکْتَبُ لَهُ التَّسْبیحُ.**(۱۲۳۷)

ترجمه :

فرمود: از فضائل تربت حضرت سیّدالشّهداء آن است که چنانچه تسبیح تربت حضرت در دست گرفته شود ثواب تسبیح و ذکر را دارد، گرچه دعائی هم خوانده نشود.

[1236] غیبهٔ طوسی : ص 177، وسائل الشّیعهٔ : ج 28، ص 351، ح 39

[1237] بحارالا نوار: ج 53، ص 165، س 8، ضمن ح 4

18 – قالَ علیه السلام : فیمَنْ اءفْطَرَ یَوْما مِنْ شَهْرِ رَمَضان مُتَعَمِّدا بِجِماعٍ مُحَرَّمٍ اَوْ طَعامٍ مُحَرَّمٍ عَلَیْهِ: إنَّ عَلَیْهِ ثَلاثُ کَفّاراتٍ.([۱۲۳۸])

ترجمه :

فرمود: کسی که روزه ماه رمضان را عمدا با چیز یا کار حرامی افطار – وباطل – نماید، (غیر از قضای روزه نیز) هر سه نوع کفّاره (60 روزه ، اطعام 60 مسکین ، آزادی یک بنده) بر او واجب می شود.

19 – قالَ علیه السلام : الا اَبَشِّرُکَ فِی الْعِطاسِ؟ قُلْتُ: بَلی ، فَقالَ: هُوَ اءمانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلاثَةَ اءیّامٍ.([۱۲۳۹])

ترجمه :

نسیم خادم گوید: در حضور حضرت عطسه کردم ، فرمود: می خواهی تو را بر فوائد عطسه بشارت دهم ؟

عرض کردم : بلی .

فرمود: عطسه ، انسان را تا سه روز از مرگ نجات می بخشد.

20 – قالَ علیه السلام : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمّانی فی مَحْفِلٍ مِنَ النّاسِ.

[1238] من لایحضره الفقیه : ج 2، ص 74، ح 317، وسائل الشّیعة : ج 10، ص 55، ح 12816

[1239] إکمال الدّین : ص 430، ح 5، وسائل الشّیعة : ج 12، ص 89، ح 15717

وَ قالَ علیه السلام :(مَنْ سَمّانی فی مَجْمَعٍ مِنَ النّاسِ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُاللّهِ).([۱۲۴۰])

ترجمه :

فرمود: ملعون و مغضوب است کسی که نام اصلی مرا در جائی بیان کند.

و نیز فرمود: هر که نام اصلی مرا در جمع مردم بر زبان آورد، بر او لعنت و غضب خداوند می باشد.

21 - قالَ علیه السلام : یَعْمَلُ کُلُّ امْرِی ءٍ مِنْکُمْ ما یَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنا، وَلْیَتَجَنَّب ما یُدْنیهِ مِنْ کَراهیَّتِنا وَ سَخَطِنا، فَاِنَّ امْرَءا یَبْغَتُهُ فُجْاءةٌ حینَ لا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ، وَ لا یُنْجیهِ مِنْ عِقابِنا نَدَمٌ عَلی حُوبَةٍ.([۱۲۴۱])

ترجمه :

فرمود: هر یک از شما باید عملی را انجام دهد که سبب نزدیکی به ما و جذب محبّت ما گردد؛ و باید دوری کند از کرداری که ما نسبت به آن ، ناخوشایند و خشمناک می باشیم ، پس چه بسا شخصی در لحظه ای توبه کندکه دیگر به حال او سودی ندارد و نیز او را از عِقاب و عذاب الهی نجات نمی بخشد.

22 - قالَ علیه السلام : إنَّ الاْ رْضَ تَضِجُّ إلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَوْلِ الاْ غْلَفِ اءرْبَعینَ صَباحا.([۱۲۴۲])

[1240]وسائل الشّیعهْ : ج 16، ص 242، ح 12، بحارالا نوار: ج 53، ص د، ح 13 و 14

[1241]بحارالا نوار: ج 53، ص 176، س 5، ضمن ح 7، به نقل از احتجاج

ترجمه :

فرمود: زمین تا چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده است ناله می کند.

23 – **قالَ علیه السلام : سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنْ اءلْزَمِ السُّنَنِ وَ اءوْجَبِها.(**[۱۲۴۳]**)**

ترجمه :

فرمود: سجده شکر پس از هر نماز از بهترین و ضروری ترین سنّتها است .

24 – **قالَ علیه السلام : إنّی لاَ مانٌ لاِ هْلِ الاْ رْضِ كَما أنَّ النُّجُومَ أمانٌ لاِ هْلِ السَّماءِ.(**[۱۲۴۴]**)**

ترجمه :

فرمود: به درستی که من سبب آسایش و امنیّت برای موجودات زمینی هستم ، همان طوری که ستاره ها برای اهل آسمان أمان هستند.

25 – **قالَ علیه السلام : قُلُوبُنا اَوْعِيَةٌ لِمَشيَّةِ اللّهِ، فَإذا شاءَ شِئْنا.(**[۱۲۴۵]**)**

ترجمه :

[1242] وسائل الشّيعة : ج 21، ص 442، ح 27534

[1243] وسائل الشّيعة : ج 6، ص 490، ح 3، بحارالا نوار: ج 53، ص 161، ضمن ح 3

[1244] الدّرّة الباهرة : ص 48، س 3

[1245] بحارالا نوار: ج 52، ص 51، س 4، به نقل از غيبة نعمانى

فرمود: قلوب ما ظرف هائی است برای مشیّت و اراده الهی ، پس هرگاه او بخواهد ما نیز می خواهیم .

26 – **قالَ علیه السلام : إنَّ اللّهَ مَعَنا، فَلافاقَةَ بِنا إلی غَیْرِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنا فَلَنْ یُوحِشَنا مَنْ قَعَدَ عَنّا.**([1246])

ترجمه :

فرمود: خدا با ما است و نیازی به دیگران نداریم ؛ و حقّ با ما است و هر که از ما روی گرداند باکی نداریم .

27 – **قالَ علیه السلام : ماءُرْغَمَ اءنْفَ الشَّیْطانِ بِشَیْی ءٍ مِثْلِ الصَّلاةِ.**([1247])

ترجمه :

فرمود: هیچ چیزی و عملی همانند نماز، بینی شیطان را به خاک ذلّت نمی مالد و او را ذلیل نمی کند.

28 – **قالَ علیه السلام : لا یَحِلُّ لاِ حَدٍ اءنْ یَتَصَرَّفَ فی مالِ غَیْرِهِ بِغَیْرِ إ ذْنِهِ.**([1248])

ترجمه :

[1246] بحارالا نوار: ج 53، ص 191، إکمال الدّین : ج 2، ص 511

[1247] بحارالا نوار: ج 53، ص 182، ضمن ح 11

[1248] بحارالا نوار: ج 53، ص 183، ضمن ح 11

فرمود: برای هیچکس جائز نیست که در اموال و چیزهای دیگران تصرّف نماید مگر با اذن و اجازه صاحب و مالک آن .

29 – **قالَ علیه السلام : فَضْلُ الدُّعاءِ وَ التَّسْبیحِ بَعْدَ الْفَرائِضِ عَلَی الدُّعاءِ بِعَقیبِ النَّوافِلِ کَفَضْلِ الْفَرائِضِ عَلَی النَّوافِلِ.([۱۲۴۹])**

ترجمه :

فرمود: فضیلت تعقیب دعا و تسبیح بعد از نمازهای واجب نسبت به بعد از نمازهای مستحبّی همانند فضیلت نماز واجب بر نماز مستحبّ می باشد.

30 – **قالَ علیه السلام : اءفْضَلُ اءوْقاتِها صَدْرُا النَّهارِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ.([۱۲۵۰])**

ترجمه :

فرمود: (برای انجام نماز جعفر طیّار) بهترین و با فضیلت ترین اوقات پیش از ظهر روز جمعه خواهد بود.

31 – **قالَ علیه السلام : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ اءخَّرَ الْغَداةَ إلی اءنْ تَنْقَضِیِ النُّجُومُ.([۱۲۵۱])**

ترجمه :

[1249] بحارالا نوار: ج 53، ص 161، ضمن ح 3

[1250] بحارالا نوار: ج 56، ص 168، ضمن ح 4

[1251] بحارالا نوار: ج 55، ص 16وء ضمن ح 13، و ص 86، ص 60، ح 20

فرمود: ملعون و نفرین شده است آن کسی که نماز صبح را عمدا تاءخیر بیندازد تا موقعی که ستارگان ناپدید شوند.

32 **- قالَ علیه السلام : إنَّ اللّهَ قَنَعَنا بِعَوائِدِ إحْسانِهِ وَ فَوائِدِ اِمْتِنانِهِ.(۱۲۵۲)**

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، ما اهل بیت را به وسیله احسان و نعمت هایش قانع و خودکفا گردانده است .

33 **- قالَ علیه السلام : إنَّهُ لَیْسَ بَیْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَیْنَ اءحَدٍ قَرابَةٌ، وَ مَنْ اءنْکَرَنی فَلَیْسَ مِنّی ، وَ سَبیلُهُ سَبیلُ ابْنِ نُوحٍ.(۱۲۵۳)**

ترجمه :

فرمود: بین خداوند و هیچ یک از بندگانش ، خویشاوندی وجود ندارد - و برای هرکس به اندازه اعمال و نیّات او پاداش داده می شود - هرکس مرا انکار نماید از (شیعیان و دوستان) ما نیست و سرنوشت او همچون فرزند حضرت نوح خواهد بود.

34 **- قالَ علیه السلام : اءما تَعْلَمُونَ اءنَّ الاْ رْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إمّا ظاهِرا وَإمّا مَغْمُورا.(۱۲۵۴)**

[1252] بحارالا نوار: ج 52، ص 38، ضمن ح 28

[1253] بحارالا نوار: ج 50، ص 227، ح 1، به نقل از احتجاج

ترجمه :

فرمود: آگاه و متوجه باشید بر این که در هیچ حالتی ، زمین خالی از حجّت خداوند نخواهد بود، یا به طور ظاهر و آشکار و یا به طور مخفی و پنهان .

35 – **قالَ علیه السلام : إذا أذِنَ اللّهُ لَنا فِی الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ، وَ اضْمَحَلَّ الْباطِلُ، وَ انْحَسَرَ عَنْکُمْ.([۱۲۵۵])**

ترجمه :

فرمود: چنانچه خداوند متعال اجازه سخن و بیان حقایق را به ما بدهد، حقانیّت آشکار می گردد و باطل نابود می شود و خفقان و مشکلات برطرف خواهد شد.

36 – **قالَ علیه السلام : وَ اءمّا وَجْهُ الاْ نْتِفاعِ بی فی غَیْبَتی فَکَالاْ نْتِفاعِ بِالشَّمْسِ إذا غَیَّبَها عَنِ الاْ بْصارِ السَّحابُ.([۱۲۵۶])**

ترجمه :

فرمود: چگونگی بهره گیری و استفاده از من در دوران غیبت همانند انتفاع از خورشید است در آن موقعی که به وسیله ابرها از چشم افراد ناپدید شود.

[1254]بحارالا نوار: ج 53، ص 191، س 5، ضمن ح 19.

[1255]بحارالا نوار: ج 53، ص 196، س 12، ضمن ح 21

[1256]بحارالا نوار: ج 53، ص 181، س 21، ضمن ح 10

37 – قالَ علیه السلام : وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إلَیْنا بِالْمَوَدَّةِ عَلَی السُّنَّةِ الْواضِحَةِ، فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَ اللّهُ شاهِدٌ عَلَیَّ وَ عَلَیْكُمْ.([1257])

ترجمه :

فرمود: هدف و قصد خویش را نسبت به محبّت و دوستی ما – اهل بیت عصمت و طهارت – بر مبنای عمل به سنّت و اجراء احكام الهی قرار دهید، پس همانا كه موعظها و سفارشات لازم را نموده ام ؛ و خداوند متعال نسبت به همه ما و شما گواه می باشد.

38 – قالَ علیه السلام : اءمّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإنَّهُ إلَی اللّهِ، وَ كَذَبَ الْوَقّاتُونَ.([1258])

ترجمه :

فرمود: زمان ظهور من مربوط به اراده خداوند متعال می باشد و هركس زمان آن را معیّن و معرّفی كند دروغ گفته است .

39 – قالَ علیه السلام : اءكْثِرُواالدُّعاءَ بِتَعْجیلِ الْفَرَجِ، فَإنَّ ذلِكَ فَرَجَكُمْ.([1259])

ترجمه :

[1257]بحارالا نوار: ج 53، ص 179، س 16، ضمن ح 9

[1258]بحارالا نوار: ج 53، ص 181، س 1، ضمن ح 10

[1259]بحارالا نوار: ج 53، ص 181، س 23، ضمن ح 10

فرمود: برای تعجیل ظهور من – در هر موقعیّت مناسبی – بسیار دعا کنید که در آن فرج و حلّ مشکلات شما خواهد بود.

40 – **دَفَعَ إلَیَّ دَفْتَرا فیهِ دُعاءُالْفَرَجِ وَ صَلاةٌ عَلَیْهِ، فَقالَ : فَبِهذا فَادْعُ.(**[۱۲۶۰]**)**

ترجمه :

یکی از موءمنین به نام اءبومحمّد، حسن بن وجناء گوید: زیر ناودان طلا در حرم خانه خدا بودم که حضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف را دیدم ، دفتری را به من عنایت نمود که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود.

سپس فرمود: به وسیله این نوشته ها بخوان و برای ظهور و فرج من دعا کن و بر من درود و تحیّت بفرست .

و آن دعا بر حسب مشهور چنین نقل شده است :

»اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ فُلانِ بْنِ فُلانْ »الْحُجَّةُ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیّ« صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَةِ وَ فی کُلِّ ساعَةٍ، وَلیّا وَحافِظا وَ قاعِدا وَ ناصِرا وَ دَلیلا وَ عَیْنا حَتّی تُسْکِنَهُ اءرْضَکَ طَوْعا وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلا«.([۱۲۶۱]**)**

[1260]إکمال الدّین شیخ صدوق : ص 443، ح 17، بحارالا نوار: ج 52، ص د، ضمن ح 27

[1261]کافی : ج 4، ص 162، ح 4، فلاح السّائل سیّدبن طاووس

-98

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

هنگامی که اوضاع دگرگون شود و مردم بگویند قائم مرده یا هلاک شده است، یا اینکه بگویند به کدام بیابان رفته؟! و آنها که خواستار نابودی او هستند بگویند کسی‌که استخوان‌هایش پوسیده چگونه ظهور می کند، شما به ظهور او امیدوار باشید و چون بشنوید که ظهور نموده است به سوی او بشتابید هر چند با خزیدن از روی برف باشد.[۱۲۶۲]

-99

زیارت ناحیه مقدسه

سلام‌های امام عصر (عج) بر امام حسین علیه‌السلام و یارانش

« السّلامُ عَلی مَن اُریقَ بِالظّلمِ دَمُهُ . السّلامُ عَلَی المُغَسّلِ بِدَمِ الجِراح . السّلام عَلَی المُجرّعِ بِکأساتِ الرّماح . السّلامُ عَلَی المُضامِ المُستَباح . السّلامُ عَلَی المَنحُور فی الوری . السّلامُ عَلی مَن دَفَنَهُ اَهلُ القُری . السّلامُ عَلَی المَقْطوعِ الوَتِین . السّلامُ عَلَی المُحامی بلا مُعین . السّلامُ عَلَی الشَیبِ الخَضِیب . السّلامُ عَلَی الخَدِّ التَرِیب . السّلامُ

[1262] کمال الدین، شیخ صدوق، ص 322

عَلَى البَدَنِ المَسْلُوب . السّلامُ عَلَى الثَغْرِ المَقْروعِ بِالقَضِيب . السّلامُ عَلَى الرَأسِ المَرْفوع . السّلامُ عَلَى الاَجْسادِ العارِيَةِ فِى الفَلَوات تَنهَشُها الذِئابُ العادِيات وَتَختَلِفُ اِلَيها السّباعُ الضارِيات .

السّلامُ عَلَيکَ يا مَولاىَ وَعَلَى المَلائِكَةِ المَرْفُوعِينَ حَوْلَ قُبّتِکَ الحافِّينَ بِتُرْبَتِک ، الطائِفِينَ بِعرصَتِک ، الوارِدِينَ لِزِيارَتِک .

السّلامُ عَلَيکَ فَاِنّى قَصَدتُ اِلَيْکَ وَرَجَوْتُ الفَوْزَ لَدَيْکَ .

السّلامُ عَلَيْکَ سَلامَ العارِفِ بِحُرْمَتِکَ ، المُخلِصِ فِى وِلايَتِکَ ،

المُتَقَرّبُ اِلَى اللّه بِمحبّتِکَ ، البَرِىء مِنْ اَعْدائِکَ ، سَلامَ مَنْ قَلْبُه بِمُصابِکَ مَقْروحٌ وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِکَ مَسْفُوحٌ . سَلامُ الْمَضْجُوعِ الحَزِين الوالِهِ المُسْتَكِينَ . سَلامُ مَن لَوْ كانَ مَعَکَ بِالطّفُوف ، لوقاک بِنَفْسِهِ حَدّ السيوف . وَبَذل حَشاشته دونک للحتوف وَجاهَدَ بَيْنَ يَدَيکَ وَنَصَرَکَ عَلى مَن بَغى عَلَيْکَ وَفَداکَ بِروحِهِ وَجَسَدِهِ وَمالِهِ وَوَلَدِهِ . وَروحُهُ لِروحِکَ فِداءٌ وَاَهْلُهُ لاَهلِکَ وَقاءٌ .

فَلَئِنْ اخّرَتنى الدُهور وَعاقَنِى عَنْ نَصْرِکَ المَقْدور وَلَمْ اَكُنْ لِمَن حارَبَکَ مُحارِباً وَلِمَن نَصَبَ العَدَاوَةَ مناصباً ، فلاَنْدُبَنّکَ صَباحاً وَمَسَاءً وَلاَبكِيَنَّ لکَ بَدَلَ الدُمُوعِ دَماً ، حَسرَةً عَلَيْکَ وَتَأسّفاً عَلى مادَهاک وَتَلَهّفاً حَتى اَموتَ بِلوعَةِ المُصاب وَغصّةِ الاكتياب . . .

واَمَرَ اللّعِينُ جنودَهُ فَمَنَعوکَ الماءَ ورودَهُ وَناجزُوکَ القِتال وَعاجَلوکَ النزال . رَشَقوکَ بِالسهام وَالنبال وَبَسطوا اِلَيکَ اكفَّ الاصْطِلام وَلَم يعوا لکَ زِماماً وَلا راقَبوا

فیکَ آثاماً فی قَتْلِهِم اَولِیائِکَ وَنَهَبَهُمْ رِحالک وَانتَ مقدِمٌ فی الهَبَوات وَمحتملٌ للاذیات . قَد عَجَبَتْ مِن صَبْرِکَ ملائِکَةُ السماوات . فَاحد قوابک مِن کُلّ الجَهات وَاثْخَنوکَ بِالْجِراح وَحالوا بَیْنَکَ وَبَیْنَ اَرْواحِ وَلَم یَبقِ لکَ ناصرٌ وَانتَ صابرٌ مُحتَسبٌ ، تَذُبُّ عَن نِسوَتک وَاَولادِکَ حَتّی نَکَسوکَ عَنْ جَوادِکَ . فَهَوَیتَ الی الارض جَریحاً ، تَطَوُک الخُیولُ بِحَوافِرِها وَتَعلوکَ الطُغاةُ بَبَواترها . قَد رشحَ لَلمَوْتِ جَبینُکَ وَاختَلَفَتْ بِالانقباضِ وَالانبساط شَمالُک ویمینُک . تُدیرُ طرفاً خفیاً الی رَحْلِکَ وَبَیْتِکَ وَقَدْ شُغِلت بِنَفْسِکَ عَنْ وُلدِکَ وَاعالیکَ وَاسرعَ فرسُک شارداً الی خیامِکَ مهمهاً باکیاً فلمّا رأیْنَ النساءُ جوادَک مَخزیاً وسرجُک عَلَیْهِ مَلویاً ، بَرزْنَ مِنَ الخُدُور ، ناشِراتُ الشُعور عَلَی الخدود ، لاطماتُ الوجوه سافِرات ، وَبِالعَویلِ داعِیات وَبَعد العِزّ مُذَلّلات وَالی مَصرَعُکَ مُبادِرات وَالشّمرُ جالسٌ عَلی صَدْرِکَ وَمولِعٌ سَیْفَهُ عَلی نَحْرِکَ ، قابِضٌ علی شیبَتِکَ بِیَدِهِ ، ذابِحٌ لَکَ بِمهنّده ، قَد سَکَنَتْ حَواسُکَ وَخَفِیَتْ انفاسُکَ وَرَفَعَ عَلی القَناةِ رأسُکَ وَسُبِیَ اَهْلُک کَالعَبید وَصُفدوّا فی الحَدید فَوقَ اقتاب المطیّات ، تَلْفَحُ وُجوهُهُم حرّ الهاجِرات ، یُساقون فِی البَراری وَالفَلَوات ، اَیدِیهِمْ مَغْلُولَةٌ اِلَی الاعْناقِ ، یُطافُ بِهِم فِی السَواق[۱۲۶۳] » .

ترجمه : سلام بر کسی که از روی ظلم ، خونش ریخته شد . سلام بر کسی که با خون جراحاتش ، غسل داده شد . سلام بر کسی که جرعه‌هایش ، با کاسه‌هایی از تیر و نیزه بود ! سلام بر کسی که ریختن خون او را مباح دانستند . سلام بر کسی که در کنار آب ، او را نحر کردند ! سلام بر کسی که اهل روستاها او را دفن

[1263] تاریخ زندگانی امام حسین علیه‌السلام .

نمودند ! سلام بر کسی که رگ قلبش را بریدند ! سلام بر کسی که خود حمایت کننده بود ، ولی احدی او را حمایت نکرد ! سلام بر محاسن خون آلود ! سلام بر گونه‌های بر خاک افتاده ! سلام بر بدن غارت شده ! سلام بر دندان‌هایی که به وسیله چوب خیزران شکست ! سلام بر سری که بالا رفت ! سلام بر بدن‌های عریانی که در بیابان افتاده بود و گرگ‌های درنده ، آنان را پاره می‌کردند و حیوانات درنده به آن‌ها حمله می‌نمودند ! سلام بر تو ای مولای من ! و سلام بر ملائکه‌هایی که در اطراف حَرَمت ، در رفت و آمد هستند ! سلام بر آن‌هائی که قدم بر تربت تو می‌گذارند و تو را زیارت می‌کنند ! سلام بر تو ! به درستی که من قصد زیارت تو نمودم و امیدوارم که در نزد تو رستگار شوم ! سلام بر تو ! سلامِ کسی که به حُرمتِ تو ، معرفت دارد و در دوستی تو خالص است و با محبّت به تو و برائت از دشمنان تو ، به سوی خدا تقرّب می‌جوید . سلام کسی که دلِ او به مصیبت تو مجروح است و هنگام یاد تو ، اشکش سرازیر می‌شود ! سلامِ کسی که آه و ناله‌هایش درباره تو بلند است ! سلامِ کسی که اگر در کربلا با تو بود ، شمشیر می‌کشید و جان خود را فدای تو می‌نمود ، و در یاری تو جهاد می‌کرد و روح و جسم و فرزند خود را ، فدای تو می‌نمود ! سلامِ کسی که روح او فدای روح توست و خانواده او ، فدای خانواده توست !

اگر روزگار ، حضور مرا تأخیر انداخت و از یاری تو بازماندم ، و نتوانستم با دشمنان تو بجنگم و دشمنی بورزم ، حال هر صبح و شام بر تو می‌گریم ، و از

روی حسرت برای تو و مصیبت‌های تو ، خون می‌گریم تا اینکه بر اثر حُزن و اندوه این مصیبت ، بمیرم . . .

آن لعین (عمر بن سعد) دستور داد که آب بر تو بستند ، و با تو جنگیدند ، و بر پائین کشیدن تو ، تعجیل کردند و تو را با تیر و نیزه ، مورد حمله قرار دادند ، و به سوی تو کمان‌ها کشیدند و تیرها انداختند !

احترامی برای تو قائل نشدند ، و مراقب عظمت تو نبودند ! دوستان تو را کشتند ! اموال آن‌ها را غارت نمودند ، و تو در تحمّل این سختی‌ها و اذیت‌ها ، پیش قدم بودی ! به طوری که ملائکه آسمان‌ها از صبر تو ، تعجب کردند .

دشمن از هر طرف تو را محاصره نمود ، و جراحت‌های زیادی بر تو وارد کرد ! بین تو و خاندانت ، فاصله ایجاد نمود ! یاری کننده‌ای برای تو نماند ، در حالی که تو برای خدا صبر کردی و از خاندانت دفاع نمودی ! تا اینکه تو را از اسبت ، جواد ، به زیر کشیدند و تو بر زمین افتادی ، در حالی که مجروح بودی و در این حال ، دشمن بر تو یورش برد ، و یاغیان تو را محاصره کردند ! پیشانیت در هنگام شهادت ، عرق کرده بود و چشمانت ، باز و بسته می‌شد و با گوشه چشم ، به اهل و عیال و خیمه‌گاهت ، نگاه می‌کردی ، تا اینکه دیگر نتوانستی متوجّه آن‌ها بشوی ! در این هنگام اسبت ، با سرعت به طرف خیام حرم رفت ، در حالی که همهمه می‌کرد و گریه می‌نمود ! وقتی زنان ، اسب تو را دیدند که ژولیده و با یال خون‌آلود است ، بر سر و صورت زدند و گریبان‌ها چاک نمودند و صدا به گریه بلند نمودند ، و در حالی که بعد از عزّت ، ذلیل دشمن شدند ، به سوی

قتلگاه تو شتافتند ، در این حال شمر بر سینه تو نشسته بود و شمشیر را در گودی گردنت قرار داد و محاسن تو را به دست گرفت و با خنجر هندی خود تو را ذبح کرد !

در این موقع ، حواس تو خاموش شد . نفس زدنت قطع گردید . سر مبارکت بالای نیزه رفت و اهل و عیالت را مثل غلامان و کنیزان اسیر نمودند ، و به غل و زنجیر بستند ! صورت آن‌ها از آفتاب دگرگون شده بود و در بیابان‌ها و خشکی‌ها گردانده می‌شدند و دست‌هایشان به گردن ، زنجیر بود و آنان را در بازارها می‌چرخاندند . . .

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ولاحول ولاقوهٔ الا باللّه العلی العظیم.

100–استغاثه به امام زمان عج

یکی از تکالیف بندگان نسبت به امام عصر (عج)، استمداد و استغاثه به آن حضرت در هنگام شدائد و بلاها و امراض و روی آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و ندیدن راه چاره است و اینکه از ایشان بخواهیم تا بلا را دفع و غم و اندوه را رفع نماید

خود آن حضرت در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند، مرقوم فرمودند:

علم ما به خبرهای شما محیط است و هیچ چیز از اخبار شما و بلایی که به شما می رسد از ما پوشیده نیست.[۱۲۶۴]

از جمله استغاثه ای که به امام_زمان (عج) می شود این است که هر کجا باشی، دو رکعت نماز به حمد و هر سوره ای که خواهی می گذاری، سپس رو به قبله می ایستی و می گوید:

...سَلامُ اللهِ الْکامِلُ التّامُّ الشّامِلُ الْعآمُّ وَ صَلَواتُهُ الدّآئِمَةُ و...َ» [1265]

{از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا قائم تولد یافته است؟ فرمود: لا. و لو ادرکته لخدمته ایام حیاتی.}[۱۲۶۶]

نه. و اگر او را درک می کردم، تمامی روزهای عمرم را به خدمت او می پرداختم.

آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی گوید: در این حدیث اشاره به این است که خدمت آن حضرت برترین عبادتها و محبوبترین طاعتهاست.زیرا امام صادق علیه السلام که عمر شریفش را جز در انواع طاعت و عبادت الهی در روز و شب

[1264]منتهی الآمال»، باب 14، فصل 6، تکلیف 8

[1265]مفاتیح الجنان»، فصل 7، دعاء 14

[1266]غیبه النعمانی:245

صرف ننموده است بیان فرمود که اگر قائم را درک می کرد روزگار زندگیش را در خدمت او صرف می نمود. پس، از این کلام ظاهر می شود که سعی و کوشش در راه خدمت قائم علیه السلام برترین طاعتها و شریفترین وسایل_تقرب به خداوند است. چه، امام صادق علیه السلام آن را ترجیح داده و از میان انواع [طاعت و اقسام عبادت برگزیده است.}[۱۲۶۷]

101- چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» باید برخیزیم؟

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» باید برخیزیم؟ فرمود: «برای آن حضرت غیبت طولانی ای هست و این لقب یادآور دولت حقه آن حضرت و ابراز تأسف بر غربت او است. لذا آن حضرت از شدّت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد به هر کس که حضرتش را با این لقب یاد کند، نگاه محبت آمیز می کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب عصر خود - هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد - از جای برخیزد. پس باید برخیزد و تعجیل در امر فرج مولایش را از [خداوند مسألت نماید».}[۱۲۶۸]

[1267] مکیال المکارم 220:2

[1268] منتخب الاثر، ص 640، ح 4

علاوه بر حکمت ذکر شده، حکمت اجتماعی و عمل گرایانه آن نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. آمادگی افراد در هر آن، برای «قیام» و مبارزه و جهاد در راه تحکیم عدالت_جهانی و حفظ حقوق انسان ها، اهمیتی بسزا دارد. شیعه منتظر – بلکه هر مسلمان – در عصر غیبت، باید همواره دارای چنین هدفی باشد و در راه تحقّق آن به طرق گوناگون بکوشد و تا آنجا این آمادگی را داشته باشد و ابراز دارد که هرگاه نام پیشوای قیام (قائم) ذکر می شود، به پا خیزد و آمادگی همه جانبه خویش را نشان دهد. همچنین این آمادگی را همیشه به خود و دیگران [تلقین و در خود و دیگران تحکیم کند.}[۱۲۶۹]

.

-102

مکان ظهور

طبق روایات متواتر از طریق شیعه و سنی، که قیام شکوهمند آن مصلح جهانی از سرزمین و از مسجد الحرام، کنار کعبه معظمه آغاز خواهد شد و تعداد 313 نفر از اصحاب او که فرماندهان لشکری و کشوری آن حضرت هستند، در میان رکن و مقام با آن حضرت بیعت می‌کنند، آن گاه تعداد 10 هزار نفر تکمیل می‌شود و وجود مقدس حضرت بقیهٔ الله(عج) با سپاه 10 هزار نفری از مکه حرکت می‌کنند

[1269] حکیمی، محمدرضا، خورشید مغرب، ص 264 و 263

(و به اصلاح جهان می‌پردازند.)[۱۲۷۰]

مفضّل از حضرت صادق(ع) می‌پرسد: ای آقای من! حضرت مهدی(عج) از کجا و چگونه ظهور می‌کند؟، حضرت فرمودند: «ای مفضل! او به تنهایی ظهور می‌کند و (به تنهایی کنار کعبه می‌آید و به تنهایی شب را در آنجا می‌گذراند».)[۱۲۷۱]

در روایت دیگری می‌فرماید: «چون مهدی به در آید، به مسجدالحرام رود، رو به کعبه و پشت به مقام ابراهیم بایستد. دو رکعت نماز گزارد، آنگاه فریاد برآورد: «ای مردمان! منم یادگار امام و یادگار نوح و یادگار ابراهیم و یادگار اسماعیل. منم یادگار موسی و عیسی و محمد... منم صاحب قرآن و زنده کننده سنت... (.)[۱۲۷۲]

103- رخدادهای مهم ظهور مهدی آل محمدعج

اتفاقاتی که در دوره ظهور امام مهدی(عج) می‌افتد، بسیار است. با بهره مندی از روایات اهل بیت(ع) تنها به بیان چند رخداد مهم اشاره می‌کنیم:

اعلان ظهور: اولین حادثه‌ای که بعد از ظهور امام زمان(ع) شکل می‌گیرد، اعلام ظهور امام زمان(ع) است. ظهور حضرت به وسیله منادی آسمانی اعلام می‌گردد،

[1270] جهان بعد از ظهور یا فروغ بی نهایت، ص 94، چاپ دوم، 1370، چاپ صدر

[1271] بحارالأنوار، ج 53، ص 7

[1272] بحارالأنوار، ج 53، ص 9

آن گاه حضرت در حالی که به کعبه تکیه داده است، با دعوت به حق، ظهور خود را اعلام می‌دارد.([۱۲۷۳]) دعوت حضرت هم به منظور اعلام ظهور حضرت است و هم به منظور فراخوان عمومی جهت پذیرش حکومت جهانی صورت می‌گیرد.

امام علی(ع) فرمود: «هنگامی که منادی از آسمان ندا می‌دهد: حق از آنِ آل محمد است و اگر طالب هدایت و سعادت هستید، به دامان آل محمد چنگ زنید، (حضرت مهدی(عج) ظهور می‌کند»)[۱۲۷۴]

رجعت و بازگشت برخی از مؤمنان صالح و پیامبران الهی مانند حضرت عیسی(ع) که در رکاب حضرت مهدی(عج) خواهند بود و در قیام و مبارزه او با ستمگران شرکت دارند.

مبارزات امام زمان(عج): یکی از حوادث مهم که بعد از ظهور امام زمان(ع) به وجود می‌آید، مبارزه امام با دشمنان و مخالفان ظهور است. برخی از افراد و گروه‌ها حکومت عدالت گستر امام زمان(ع) را بر نمی‌تابند و با حضرت به جنگ می‌پردازند. مخالفان امام را افراد و گروه‌های مختلف تشکیل می‌دهند([۱۲۷۵]) و سیاست امام در برابر آن‌ها متفاوت است.

امام زمان(ع) نخست همگان را به دین و صلح فرا می‌خواند و با مدارا با آن‌ها رفتار می‌نماید.

[1273] نجم الدّین طبسی، چشم اندازی به حکومت مهدی، ص 64 - 65

[1274] احقاق الحق، ج 13، ص 324

[1275] نعمانی، کتاب الغیبه، ص 231؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 539؛ بحارالانوار، ج 52، ص 353

امّا دشمنان دعوت امام را نادیده می‌گیرند و به جنگ با امام می‌پردازند. امام با بهره‌گیری از همه قدرت و امکانات، با دشمنان برخورد می‌کند، و جنگ سختی به وقوع می‌پیوندد.([۱۲۷۶]) از جمله جنگ امام زمان(عج) با دجال([۱۲۷۷]) و (سفیانی.)[۱۲۷۸]

پیروزی امام زمان(عج): در این درگیری‌ها سرانجام حضرت پیروز می‌شود. در برخی روایات از پیروزی امام بر شرق و غرب،([۱۲۷۹])، جنوب و قبله([۱۲۸۰]) گزارش شده است.

امام باقر(ع) فرمود: «حضرت قائم از ما است و فرمانروایی حضرت شرق و غرب را فرا می‌گیرد».([۱۲۸۱]) از پیامبر اسلام(ص) گزارش شده است که حضرت (مهدی(عج) لشکریانش را به سراسر زمین گسیل می‌دارد.)[۱۲۸۲]

تشکیل حکومت جهانی و برچیده شدن مرزهای جغرافیایی:

امام مهدی(عج) حکومت جهانی تشکیل می‌دهد و مرزهای جغرافیایی را بر می‌چیند. این حکومت همان حکومت آرمانی موعود است که از آن در روایات

[1276] نجم الدین طبسی، همان، ص 138

[1277] صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص 60

[1278] همان

[1279] صافی، همان، ص 470 – 471

[1280] نجم الدّین طبسی، همان، ص 119

[1281] احقاق الحق، ج 13، ص 259؛ ینابیع الموده، ص 487؛ بحارالانوار، ج 52، ص 378

[1282] القول المختصر، ص 23، با اقتباس از: نجم الدین طبسی، همان، ص 121

گاهی به مدینه »فاضله« سخن گفته شده است.(۱۲۸۳) گاهی به جامعه مطلوب و گاهی به «دولت کریمه» یاد شده است.

در مورد بعد از ظهور حضرت مهدی(عج)؛ یعنی مدتی که حضرت مهدی (عج) حکومت می‌کند، نیز بعد از آن دوره تا برپایی قیامت، نمی‌توان پاسخ قاطع و روشنی از روایات به دست آورد، چرا که در لابلای روایات مدت حکومت حضرت مهدی(عج) نوزده سال و چند ماه،(۱۲۸۴) هفتاد سال،(۱۲۸۵) سیصد و نه سال،(۱۲۸۶) آمده است.

در روایتی ذکر شده که بعد از حضرت مهدی(عج) فردی از اهل بیت سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد.(۱۲۸۷) و بعد قیامت برپا خواهد شد، یا یکایک امامان(ع) رجعت و حکومت می‌کنند و سپس قیامت بر پا خواهد شد(۱۲۸۸) و... برخی از پژوهشگران اسلامی بیان داشته‌اند: در مورد مدت حکومت حضرت مهدی(عج) اگر چه برخی روایات حد معیّنی را بیان کرده‌اند و دوران حکومت حضرت را به هفت یا نه سال محدود نموده‌اند، لیکن این گونه روایات در منابع اهل سنّت ذکر شده، امّا عده‌ای بدون تحقیق این گونه روایات را در کتاب‌های

[1283] مجله حوزه، ویژه امام زمان، ص 134 به بعد

[1284] محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبهٔ، ص 331

[1285] مهدی موعود، ص 767

[1286] همان، ص 767

[1287] نعمانی، همان، ص 332

[1288] مهدی موعود، ص 851 به بعد

شیعی وارد نموده‌اند. هیچ روایت صحیح السندی از امامان(ع) نرسیده است که دوران حکومت حضرت مهدی(عج) را محدود کرده باشد. این گونه روایات علاوه بر ضعف سند، با روح آیات و محتوای روایات متواتری (که وعده داده‌اند با ظهور و قیامت حضرت، زحمات انبیا به ثمر می‌رسد: و جهان پر از عدل (می‌گردد) منافات دارد.)[۱۲۸۹]

مقام معظم رهبری در این باره می‌فرماید: «بعضی خیال می‌کنند دوران ظهور حضرت بقیةُ اللّه آخر دنیا است. من عرض می‌کنم دوران ظهور بقیةُ اللّه(ع) اوّل دنیا است. اوّل شروع حرکت انسان در صراط مستقیم است، با مانع کمتر یا بدون مانع، با سرعت بیشتر، با فراهم بودن همه امکانات برای این حرکت. اگر صراط مستقیم الهی را مثل یک جاده وسیع، مستقیم و هموارى فرض کنیم، همه انبیا در این چند هزار سال گذشته آمده‌اند تا بشر را از کوره راه‌ها به این جاده برسانند. وقتی به این جاده رسید، مسیر تندتر، عمومی‌تر، موفق‌تر، بی ضایعات یا کم ضایعات‌تر خواهد بود.

دوره ظهور، دوره‌ای است که بشریت می‌تواند نفس راحتی بکشد. می‌تواند راه خدا را طی کند. می‌تواند از همه استعدادهای موجود در عالم طبیعت و در وجود (انسان به شکل بهینه استفاده کند».)[۱۲۹۰]

روایات تعیین کننده دوران حکومت امام زمان(ع) با دسته‌ای دیگر از روایات که

[1289] گفتمان مهدویّت، ص 126

[1290] سخنرانی مقام معظم رهبری در مدرسه فیضیه حضور ولایت

با روح تعالیم قرآنی بیشتر توافق دارد، در تزاحم و تعارض است. مفضل بن عمر می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: مدت خلافت حضرت قائم(ع) چه مقدار است. حضرت در جوابم آیات 105 تا 108 سوره هود را تا «عطاء غیر مجذوذ» تلاوت فرمود، سپس در توضیح آیه فرمود: منظور از «عطاء غیر مجذوذ» این است که آن نعمت و عطا از ایشان بریده نمی‌شود بلکه نعمتی است دایمی و مُلْکی است که نهایت ندارد و حکمی است که منقطع نمی‌گردد و امری است که باطل نمی‌شود، مگر به اراده و مشیّت حق تعالی و از آن اراده و مشیّت کسی جز (ذات او، آگاه نیست.)[۱۲۹۱]

آیات مذکور بیانگر طولانی بودن نعمت‌های الهی برای اهل بهشت است. امام صادق(ع) با تلاوت آن و سپس تفسیر و تأویلش فرمود: »همان گونه که نعمت‌های الهی از اهل بهشت منقطع نمی‌گردد مگر به اراده خداوند، مدت خلافت حضرت قائم نیز بسیار طولانی است و از پایان آن کسی جز خداوند آگاهی ندارد«.

104- دعای امام زمان عج برای شیعیانش

عن بقیۀ الله الأعظم(ارواحنا فداه):

«اللهم شیعتُنا منا، خلقوا من فاضل طینتنا وَعُجِنُوا من مَاء عَذب وَلایَتنا...»

[1291] حسن بن محمد ولی ارومیه‌ای، مهدی موعود، ج 2، ص 355 و 412

امام زمان (علیه السلام) فرمود:

«پروردگارا، شیعیان ما از مایند. از اضافه طینت و سرشت ما خلق شده‌اند و با آب گوارای ولایت ما سرشتشان عجین شده است....»[۱۲۹۲]

–105

امیرالمؤمنین علی (ع) : [در زمان ظهور] فرد فاسدی نمی ماند مگر اینکه .[۱۲۹۳] اصلاح می گردد.

–106

مهم ترین کارهایی که امام زمان عج بعد از ظهور انجام می دهد :

اول–فراخوانی 313 نفر اصحاب خاص از سراسر کره زمین که اکثر انها ایرانی هستند و 50 نفر انها زن می باشند.که همگی در مکه جمع می شوند درحالی که جبرئیل در کنار امام زمان عج است علاوه بر حضور حضرت خضر که همدم همیشگی امام زمان در دوران غیبت کبری بوده است.

دوم–تعیین فرماندار برای مکه و حرکت بسوی مدینه که در بین راه باخبر میشود مردم مکه فرماندار اورا شهید کرده اند.امام ع بر می گردد و می خواهد انتقام بگیرد ولی مردم مکه به التماس و عذرخواهی می افتند و امام ع انها را می

[1292] بحارالانوار، ج 53، صص 3 و 2

[1293] الاحتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۲۹۱

بخشد و فرماندار دیگری نصب می کند اما همینکه از مکه دور می شود بازهم مردم مکه فرماندار حضرت را بشهادت می رسانند.امام به مکه بر می گردد و انتقام سختی از مردم مکه می گیرد.

سوم-حضرت به مدینه می رسد و در انجا آن دونفر غاصب خلافت را زنده می کند و از انها انتقام می گیرد و انهارا می سوزاند.

چهارم-تسخیر بیت المقدس و اقامه نماز جماعت در بیت المقدس که در این موقع حضرت عیسی ع از اسمان به زمین امده و با حضرت بیعت می کند و پشت سر امام زمان ع نماز می خواند

پنجم-حرکت بسوی کربلا و درانجا بر جدش امام حسین (ع) عزاداری کرده سپس قاتلین امام حسین (ع) را زنده کرده و از انها انتقام سختی می گیرد.

ششم-حرکت بسوی کوفه و قرار دان مسجد کوفه بعنوان مرکز حکومت جهانی خود.حضرت مسجد کوفه را انقدر توسعه می دهد که هزار درب برای ان نصب می کند و مردم بین کوفه و کربلا خانه ساخته و این دوشهر بهم وصل می گردد.

هفتم-تسخیر سراسر کره زمین بدست فرماندهان حضرت و نصب پرچم لااله الا الله .محمد رسول الله .علی ولی الله در همه قاره های جهان و برپایی یک حکومت توحیدی در سراسر زمین از شرق تا غرب عالم.

هشتم-در نهایت بعد از شهادت امام زمان عج (حالا چقدر حکومت خواهند کرد از 19سال تا 309سال ذکر شده)،امام حسین (ع) زنده شده و بر بدن امام زمان عج با هفت تکبیر نماز می خوانند سپس حکومت اهل بیت ع در سراسر کره زمین تشکیل شدهکه این حکومت جهانی اهل بیت ع ، 50هزار سال طول می کشد.

107- چرا ما امام زمان را نمی بینیم

روزی یکی از شاگردان علامه طباطبایی (ره) خدمت ایشان آمد و عرض کرد : جناب استاد لطفا خیلی مختصر بفرمایید چرا ما امام زمان را نمی بینیم؟ علامه فرمودند:

لطفا برگردید و پشت به من بنشینید . شاگرد این کار را انجام داد . علامه فرمودند آیا الان می توانید مرا ببینید؟ شاگرد عرض کرد خیر ، نمی توانم ببینم ، علامه فرمودند چرا نمی توانی من را ببینی؟ شاگرد عرض کرد چون پشت من به شماست ، علامه فرمود حالا متوجه شدید چرا نمی توانید امام زمان را بینید ، چون شما پشتتان به امام زمان است با گناهان و نافرمانی ها به امام زمان پشت کرده ایم و در عین حال تقاضای دیدار امام زمان را داریم.[۱۲۹۴]

108-انسان کامل به شکل قران است.

[1294] http://www.hammihan.com/post/9103876

اگر انسان کامل بخواهد به شکل مکتوب درآید صورتش می شود قرآن کریم؛ همانگونه که امیرالمومنین قرآن ناطق بودند. حال اگر این قرآن قرائتش و تفکر در آیاتش قلوب ما را متحول نمی کند، شک نکنید که زیارت انسان کامل، حضرت حجت هم قلوب ما را متحول نخواهد کرد! اگر می خواهید حال خود را هنگام ملاقات حضرت حجت بدانید ببینید الآن در ملاقات با قرآن چه حالی دارید! اگر مشتاق قرآنید می توانید امیدوار باشید که مشتاق حضرت به حقیقی هم هستید؛ وگرنه اگر قرآن نزد شما مهجور است و با آن انسی ندارید و فکر می کنید که مشتاق حضرت حجت هستید، آن شخص امام زمان، زاده وهم و خیال خودتان است! [۱۲۹۵]

-109

شیخ صدوق در کمال الدین به سند خود از امام هادی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

الخلف من بعدی ابنی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف:

جانشین بعد از من، فرزندم حسن است. اما چگونه است شیوه شما با جانشین بعد از جانشین من؟

راوی گوید که عرض کردم: فدایت شوم، این را از چه رو می فرمائید؟

فرمود: لانکم لا ترون شخصه و لا یحل لکم باسمه:

[1295] بیانات آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی

.زیرا شما او را نمی بینید و بیان نام (نشانه) او نیز برایتان جایز نیست

راوی گوید که عرضه داشتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟

:فرمود: قولوا الحجه من آل محمد

.بگوئید: حجت آل محمد.[۱۲۹۶]

110- دانش در نهایت خودگسترش می یابد

در روایتی از امام صادق(ع) وارد شده است که «دانش 27 حرف است؛ پس تمام آنچه پیامبران با آن مبعوث شده اند، 2 حرف (از دانش است) و مردم تا امروز تنها 2 حرف از دانش را دارا هستند، اما هنگامی که قائم ما -عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند، 25 حرف دیگر را در میان مردم پراکنده می کند و .با آن دو حرف اضافه می نماید تا اینکه دانش به 27 حرف کامل می شود.[۱۲۹۷]

111- با دعا و تضرع،فرج زودتر انجام می شود

:مفضل گوید از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرماید

روزی خداوند به ابراهیم (ع) وحی کرد که به زودی صاحب فرزندی خواهی شد. ابراهیم (ع) بسیار خوشحال شد به سرعت به نزد ساره، همسر خود، شتافت تا .این مژده مسرّت بخش را به او برساند

[1296]کمال الدین

[1297]بحارالانوار، ج 52، ص 336

وقتی ساره از بشارت_الهی مطلع شد، به ابراهیم (ع) گفت: چه می گویی؟ من پیر شده ام. چه طور ممکن است که صاحب فرزندی شوم.

ابراهیم (ع) سخت به فکر فرو رفت.

حق تعالی دوباره به او وحی کرد و فرمود: ای ابراهیم! همسرت به زودی فرزندی به دنیا خواهد آورد که اولاد او به خاطر این که مادرشان وعده مرا انکار کرد، چهارصد سال گرفتار عذاب خواهند شد!

فرزندان ساره یعنی) بنی اسراییل، سال ها (به همین جهت) گرفتار عذاب (وستم فرعونیان) بودند. تا این که روزی از طولانی شدن مدّت عذاب به تنگ آمده و چهل شبانه روز تمام به درگاه الهی گریه وزاری نمودند.

در این هنگام، خداوند متعال موسی و هارون (علیهما السلام) را مبعوث نمود تا آن ها را از دست فرعونیان نجات دهند، وصد وهفتاد سال زودتر از موعد مقرر گرفتاری آنها را بردارند.

آنگاه امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: شما نیز اگر برای تعجیل در فرج قائم ما (علیه السلام) گریه وزاری کنید، خداوند فرج ما را نزدیک خواهد نمود. والاّ باید تا آخرین روز موعد ظهور او در انتظار به سر برید![1298]

[1298] تفسیر عیاشی، ج 2، ص 163، در تفسیر سوره هود، بحارالانوار، ج 52، ص 131 و132

112- انکار مهدی (ع) مساوی با انکار همه پیامبران

شیخ صدوق در اکمال الدین به سند خود از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: کانی بکم و قد اختلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاء الله و رسله ثم انکر نبوه محمد صلی الله علیه و آله و المنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعه آخرنا کطاعه اولنا و المنکر لاخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبه یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله عزوجل.

امام حسن عسکری ابا المهدی فرمود:گوئی شما را می بینم که بعد از من درباره جانشینم به اختلاف پرداخته اید. آگاه باشید کسی که تمامی امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذعان داشته باشد، اما فرزندم را انکار ورزد، همانند کسی است که همه پیامبران الهی را اقرار نماید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را منکر شود و انکار کننده رسول خدا بسان منکر تمامی پیامبران می باشد. و به همین ترتیب انکار کننده آخرین ما در ردیف منکر اولین ما قرار دارد. هوشیار باشید که فرزندم را غیبتی است که مردم در آن به تردید دچار می شوند مگر آنکه خداوند صاحب عزت و جلال، نگهدارش باشد.[۱۲۹۹]

113-

[1299] اکمال الدین واتمام النعمه –شیخ صدوق

(امام صادق (ع) فرمود:

مَهدی(عج)بین مردم ترددمیکندودربازار ایشان راه می رودو برفرش های آنان قدم می گذارد؛ ولی "مردم" او را نمی شناسند.[۱۳۰۰]

114-ایا امام زمان عج به جمکران می ایند؟

شخصی از آیت الله بهجت ره پرسید:

آیا وجود مبارک و باهرالنور حضرت ولی عصر علیه السلام خودشان هم به مسجد جمکران تشریف می آورند و مانند مردم به نماز می ایستند؟!

ایشان در پاسخ به این سوال فرمودند: آقایی که اهل علم بود می گفت: بنده و یک شخص دیگر و یک پیرمرد شب جمعه ای گذشته به مسجد جمکران رفتیم، ساعت دوازده شب بعد از خواندن نماز و توسل و روضه خوانی سیدالشهدا علیه السلام رفیقمان برای رسیدن به خدمتش خیلی اظهار اشتیاق کرد.

سپس آقایی را دیدیم که آمد و دم محراب مسجد چهار رکعت نماز خواند، اما چه نمازی و با چه صدای دلنشینی!

[1300]کمال الدین،ج۲،ب۳۳

من از یک طرف و « رفیقمان از پشت سرش، صدای قرائتش را می شنیدیم، تا این که آقا علیه السلام بعد از نماز بلند شد و به طرف در مسجد حرکت نمود، و من نتوانستم از هیبت او از جا بلند شوم؛

ولی رفیقمان تا دم در مسجد از پشت سرش رفت و آقا از مسجد خارج شد و من تا دم در ایشان را می دیدم.

سپس رفتم و از در مسجد به طرف راست و چپ نگاه کردم، دیدم غایب شده است و او را ندیدم.[۱۳۰۱]

115- ذکری بهتر از صلوات نیست.

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی اصفهانی در احوال خود چنین می‌نویسد:

زمانی در نجف اشرف مشغول ریاضت بودم که در آن دوره اسراری بر من مکشوف گردید یکی از آن اسرار این بود که شب چهارشنبه‌ای در مسجد سهله نشسته بودم. نزدیک سحر شخصی از رجال‌الغیب را دیدم و سؤالات بسیاری از او نمودم و جواب سؤالاتی که از قول حضرت نقل می‌کرد مرتب می‌نوشتم که مبادا فراموش شود. یکی از آن سؤالات این بود که ذکری به من بیاموزید تا در تمام حوائج به دردم بخورد.

[1301] ورق های آسمانی ص ۱۵۶ و ۱۵۷

در جواب فرمودند:

ذکری نزدیک‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد -صلی الله علیه و آله و سلم- در پیشگاه خدای متعال نیست.[۱۳۰۲]

116- سفیانی نه ماه حکومت می نماید!

امام صـادق علیـه السـلام :

" خروج سفیـانی از امور حتمی اسـت. و خروج او در مـاه رجب بـوده از آغاز خـروج تا پایان عمـرش ۱۵ ماه است. ۶ ماه تمـام جنگ می کـند هنگامیکه بر مناطق ۵گانه[۱۳۰۳] تسـلط پیدا کرد ۹ ماه حکـومت می کند و یک روز هم اضـافه نمی شـود."[۱۳۰۴]

117- هرگز زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد

امام زمان عج:

آیا نمی‌دانید که خداوند از زمان حضرت آدم تا حال، برای مردم ملجأ و پناهی قرار داده که به ایشان پناه برند و راهنمایانی تعیین کرده که به سبب آنها هدایت یابند. هر زمان که نشانه‌ای از آنان پنهان شد نشانه‌ی دیگر آشکار

[1302] فواید الصلوات، ص ۴۹

(مناطق 5 گانـه : دمشـق – حمـص- اردن- حلب- قنسـرین)

[1303]

[1304] غیبت نعمانی – صفحه 160

گردید و هر وقت که ستاره‌ای از ایشان غروب کرد ستاره‌ی دیگر طلوع نمود ؛ و وقتی که خدای عزوجل امام حسن عسکری (ع) را به سوی خود برد گمان ننمایید که واسطه میان خود و مخلوقاتش را قطع نموده است. هرگز چنین چیزی نشده و نخواهد شد تا وقتی که قیامت برپا شود.[۱۳۰۵]

118– در همه جا برای فرج امام زمان دعا نمایید

آیت الله سید علی قاضی ره:

یکی از وظائف مهم و لازم برای سالک إلی الله، دعا برای فرج حضرت حجّت صلوات الله علیه در قنوت «وَتْر» است.

بلکه باید در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود.[۱۳۰۶]

119–

سیمای ظاهری امام مهدی (ع

روایات فراوانی در توصیف جمال دل آرای آخرین حجت خدا، حضرت مهدی (ع) وارد شده است

[1305] توقیع به محمد بن ابراهیم بن مهزیار

[1306] مکتوبات،مراسلات،مقالات ص186-علامه محمدحسین تهرانی

که در مجموع آنها را به دو بخش می توان تقسیم کرد

روایاتی که خصال و سیمای امام مهدی (ع) را به تفصیل بیان کرده و ویژگی های آن حضرت را یک به یک برشمرده اند

:برخی از روایاتی که در این زمینه وارد شده، به شرح زیر است

پیامبر گرامی اسلام(ص)، امام مهدی(ع) را شبیه خود معرفی کرده، در توصیف او می فرماید

پدر و مادرم به فدای او که هم نام من، شبیه من و شبیه موسی، زاده عمران است. بر [بدن] او نوارهایی [جامه هایی] از نور است که از شعاع قدس است[۱۳۰۷]

آن حضرت در روایت دیگری در توصیف چهره فرزندش، امام مهدی (ع) می فرماید

مهدی از فرزندان من است. چهرهٔ او مانند چهره ماه درخشنده است[۱۳۰۸]

پیامبر اعظم (ص) در روایتی پیشانی و بینی امام مهدی (ع) را این گونه توصیف می کند

مهدی از من است، پیشانی گشاده و بینی کشیده دارد[۱۳۰۹]

[1307] بحارالأنوار، ج 36، ص 337

[1308] همان، ج 51، ص 91

[1309] همان، ص 90

در روایت دیگری از پیامبر خاتم (ص) نقل شده، رنگ چهره و اندام امام مهدی . (ع) چنین توصیف شده است

مهدی مردی از فرزندان من است. رنگ [چهره] او رنگ عربی(گندمگون یا سفید) و اندام او اندام اسرائیلی (اندام اسرائیلی، اندام فرزندان یعقوب(ع) است که به داشتن قد بلند و اندام رشید مشهور بودند.)است.

بر گونهٔ راست او خالی است که همانند ستاره درخشان است.[۱۳۱۰]

از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود

مهدی از فرزندان من است. اسم او، اسم من و کنیه او، کنیه من است. او از نظر خَلق و خُلق، شبیه ترین مردم به من است.[۱۳۱۱]

احمد بن اسحاق بن سعد قمی» می گوید: از امام حسن عسکری (ع) شنیدم که » می فرمود:

سپاس از آن خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا آنکه جانشین مرا به من نشان داد. او از نظر آفرینش و اخلاق، شبیه ترین مردم به رسول خدا(ص) است,[۱۳۱۲]

[1310]همان، ص 95

[1311]کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، باب 25، صص 534 و 535

[1312]همان، ج 2، باب 38، ص 118

120- ارتباط با امام زمان عج

یکی از طلاب حوزه علمیه می نویسد: « بنده در اوان طلبگی که در تهران مشغول تحصیل بودم، گاهی برای زیارت به قم مشرف می شدم، و براساس سفارش اکید مرحوم پدرم که می فرمود هر وقت قم رفتی نزد آیت الله بهجت هم برو، خدمت آقا رسیده و عرض ادبی می نمودم. روزی پدرم خود پرده از علت این سفارش زیاد برداشت و فرمود:

روزی در مسجد بالا سر واقع در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام چشمانم به جمال دلربای حضرت ولی عصر(عج) روشن شد، شرم حضور و عظمت حضرت مانع از آن شد که مانند عاشقی که پس از مدتها به معشوقش رسیده با حضرت معاشقه نمایم، ولی پس از چند لحظه دیدم درست در همان مکان و نقطه ای که حضرت را دیده بودم آیت الله بهجت نشسته است

این دیدار را مرحوم ابوی یکی از دلایل عظمت آقا و چه بسا مرتبط بودن آن فقیه عظیم الشأن با حضرت ولی عصر(عج) می دانستند[۱۳۱۳].

121-در دوران غیبت صغری از امام زمان توقیعات زیادی صادر شده است.

توقیع» به معنای امضا کردن نامه و فرمان و نشان کردن برنامه و منشور است»

[1313] در_محضر_بزرگان

همچنین پاسخ‌هایی است که بزرگان و دولتمردان، زیر سؤال‌ها و درخواست‌های کتبی که از ایشان می‌شود، می‌نویسند[۱۳۱۴].

توقیع نویسی» از زمان‌های دور، بین حاکمان و فرمانروایان رواج داشته و موارد » فراوانی از توقیعات آنها در متون تاریخی ثبت و ضبط شده است.

در کتاب‌های روایی، فقهی و تاریخی شیعه نیز، توقیع به قسمتی از نوشته‌های ائمه اطهار علیهم السلام اطلاق شده است.

البته عمده آنها – چه از لحاظ مقدار و حجم و چه از نظر تعداد – توقیعاتی است که از سوی قلب عالم امکان، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام صادر گردیده است.

وقتی سخن از «توقیع» به میان می‌آید، ذهن به توقیعات حضرت مهدی علیه السلام منصرف می‌گردد؛

اگرچه از دیگر امامان علیهم السلام نیز نوشته‌هایی تحت عنوان «توقیع» صادر شده است.

در مجموع امروزه مراد از

«توقیعات»

[1314] علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج 5، ص 7145

نوشته‌هایی است که از ناحیه مقدسه صاحب الامر علیه السلام صادر شده است؛

اگرچه اطلاق توقیع بر نوشته‌هایی که به آنها اشاره شد، به معنای عام بدون اشکال است.

122- گفتار اهل بیت علیهم السلام درباره امامت مهدی (عج)

1-امیر مؤمنان علیه السلام

- کمیل بن زیاد می گوید: حضرت علی علیه السلام دستم را گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آهی کشید و فرمود:

... آری، هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی شود؛ خواه ظاهر باشد و آشکار یا ترسان و پنهان! تا دلایل و نشانه های روشن خداوند باطل نگردد، ولی آن ها چند نفرند و کجا هستند؟! سوگند به خدا، تعداد آنان کم و ارزش و مقامشان نزد خدا بسیار است ... آنان جانشینان خدا در روی زمین و دعوت کنندگان به دین او هستند.

کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد «حجتِ ترسان و پنهان خدا» اشاره به امام غایب (عج) است.

- عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و او از پدران گرامی اش از امیر مؤمنان علیه السلام این گونه نقل کرده است:

قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت، شیعیانِ زمان غیبتش را همانند گله ای می بینم که دنبال چراگاه است، ولی آن را نمی یابد. آگاه باشید هر کدام از آنان بر

دینش ثابت و استوار بماند و به خاطر طول غیبت قائم (ع) دلش سخت نگردد، ..... روز قیامت با من و هم پایه من خواهد بود[۱۳۱۵] .

2-حضرت زهرا علیه السلام

جابر بن عبدالله می گوید: برای تبریک ولادت امام حسن علیه السلام نزد سرورم حضرت فاطمه علیها السلام رفتم، در دستش صحیفه ای از دُرّ سفید دیدم.
عرض کردم: ای بهترین زنان عالم! این صحیفه چیست؟ فرمود:
در این صحیفه نام امامان و پیشوایان از فرزندان من نوشته شده است.
عرض کردم: ممکن است آن را به من دهید تا نگاه کنم؟ فرمود:
ای جابر! اگر اشکال نداشت می دادم، امّا جز پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی یا اهل بیت نبیّ نمی تواند به این لوح دست بزند. به تو اجازه می دهم که فقط به آن نگاه کنی.
جابر می گوید: نگاه کردم دیدم نام پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و نام پدر و مادر هر کدام در آن نوشته شده است. مشخصات آخرین امام، عبارت بود از:
ابوالقاسم م ح م د بن حسن، حجت خدا برآفریدگانش، مادرش کنیزی به نام نرجس است[۱۳۱۶].

امام حسن علیه السلام -۳

1315. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹.

1316. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۹.

ابو سعید می گوید: امام حسن علیه السلام خطاب به مردم می فرمود:
آیا نمی دانید که هر یک از ما بیعت طاغوت زمانش را بر گردن دارد جز ... قائم، همان کسی که روح خدا عیسی بن مریم پشت سرش به نماز می ایستد.

از این رو، خداوند ولادتش را پنهان خواهد کرد و شخص او از دیده ها غایب خواهد بود تا این که قبل از خروج، بیعت کسی را بر گردن نداشته باشد. او نهمین از فرزندان حسین و فرزند سرور کنیزان است، خداوند عمرش را طولانی می کند، سپس به قدرتش او را در سیمای جوان زیر چهل سال ظاهر می کند تا همه بدانند خداوند بر هر کاری تواناست.[۱۳۱۷]

۴- امام حسین (ع) لیه السلام

عبدالرحمان بن ثابت می گوید: امام حسین (ع) لیه السلام فرمود:
دوازده نفر (امام و پیشوا) از ما اهل بیت است، نخستین آن ها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین شان نهمین از فرزندان من و قائم به حق است.

خداوند زمین را بعد از مرگش توسط او زنده می کند و دین حق را به وسیله او بر تمام دین ها چیره می گرداند، گرچه برای مشرکان ناپسند باشد. او غیبتی خواهد داشت که در آن گروهی از دینشان (از عقیده به امامت آن حضرت)برمی گردند و عده ای بر دینشان ثابت و استوار می مانند؛ این گروه (توسط مخالفان)

1317. علی نوری، علی رضا، شناخت حضرت مهدی (عج)، ۱جلد، زمزم هدایت – قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۵.

آزار می شوند و به آنان گفته می شود: اگر راست می گویید، این وعده (ظهور مهدی) کی خواهد بود؟ آگاه باشید، آن ها که در زمان غیبتش در برابر اذیت و آزار (مخالفان) صبر پیشه کنند (و از عقیده به امامت مهدی (عج) دست برندارند)، همانند کسانی اند که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر جهاد می کردند[۱۳۱۸].

5–امام سجاد علیه السلام

سعید بن جبیر می گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

ولادت قائم ما از مردم پوشیده می ماند، به گونه ای که تعدادی از مردم می گویند: هنوز متولّد نشده است و آن (غیبت قائم و پوشیده بودن ولادتش) برای این است که وقتی ظهورکرد، بیعت هیچ طاغوتی را بر گردن نداشته باشد[۱۳۱۹].

6–امام محمد باقر علیه السلام

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

قائم ما (عج) با (ایجاد) بیم و هراس (در دل دشمنانش) یاری می شود، به پیروزی تأیید می گردد ... شعاع سطلنت و حکومتش به شرق و غرب زمین می رسد، خداوند به وسیله او دینش را بر تمام دین ها پیروز می کند، گرچه برای

---

1. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲- ۱، ص ۳۰۷.
1318

1. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.
1319

مشرکان ناپسند باشد، خرابی ها از روی زمین برچیده شده و همه جا آباد شود، روح خدا عیسی بن مریم علیه السلام فرود آمده و پشت سرش نماز می گزارد[۱۳۲۰] ....

7–امام صادق علیه السلام

مَسْعَده می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای با عصا وارد شد و به آن حضرت سلام کرد. سپس دستش را بوسید و گریه کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: پیرمرد چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد:
فدایت شوم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! صد سال است که در انتظار قائم شما هستم؛ با خودم می گویم این ماه ظهور می کند، امسال می آید، امّا سنّم بالا رفته و اجلم نزدیک شده و می بینم برای شما اهل بیت حوادث ناخوشایندی رخ می دهد، یا کشته می شوید یا تبعید و آواره می گردید، ولی دشمنانتان غالب و پیروزند؛ بنابراین چرا گریه نکنم.

مسعده می گوید: با شنیدن سخنان او چشمان امام صادق علیه السلام پر از اشک شد و فرمود:
ای پیرمرد! اگر خداوند به تو عمری دهد که قائم ما را ببینی، در بهشت برین با ما خواهی بود و اگر قبل از آن مرگت رسید، روز قیامت با خاندان محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد ... ای پیرمرد! قائم ما، فرزند حسن بن علی بن

---

1. منتخب الاثر، ص ۲۰۵،
1320

محمد بن علی بن موسی است و موسی فرزند من است، ما دوازده نفر همه پاک و معصومیم ... ای پیرمرد! سوگند به خدا، اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن را طولانی می کند تا قائم ما اهل بیت خروج نماید ....[۱۳۲۱]

8–امام موسی کاظم علیه السلام

یونس بن عبدالرحمان می گوید: نزد امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا قائم به حق تو هستی؟ فرمود:

من قائم به حقم، اما آن قائمی که زمین را از لوث وجود دشمنان خدا پاک می کند و آن را از عدل و داد پر می نماید، آن سان که از ظلم و جور پر شده است، پنجمین از فرزندان من است که غیبتی طولانی خواهد داشت ....[۱۳۲۲]

9–امام رضا علیه السلام

رَیّان بن صَلْت می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا صاحب این امر تو هستی؟ فرمود:

من صاحب امر هستم، امّا آن کس نیستم که زمین را از عدل و داد پر می کند، آن گونه که از ستم پر شده است؛ چگونه من هم او باشم با ضعفی که در اندامم مشاهده می کنی، در حالی که وقتی قائم خروج کند، در سن پیرمردان و در

1321. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

1322. منتخب الاثر، ص ۲۹۲.

سیمای جوانان است، بدنی نیرومند دارد، به گونه ای که قوی ترین درخت را می تواند با دست از زمین برکند ... او چهارمین از فرزندان من است، خداوند او را از دیده ها می پوشاند تا روزی که آشکار شده، زمین را از عدل و داد پر کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.[۱۳۲۳]

10–امام جواد علیه السلام

عبدالعظیم حسنی گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: امیدوارم قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله شما باشی، همان کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند، آن سان که از ظلم و جور پر شده است. فرمود:

ای ابوالقاسم! همه ما (امامان) قائم به امر خدا و هدایتگر مردم به سوی دینش هستیم، اما آن قائمی که خداوند توسط او زمین را از لوث وجود کافران پاک می گرداند و از عدل و داد پر می نماید، کسی است که ولادتش از مردم پوشیده می ماند و شخص او از دیده ها پنهان می شود و بر مردم حرام است نام (مخصوص) او را ببرند، او همنام و هم کنیه رسول خداست[۱۳۲۴] ....

11–امام هادی علیه السلام

1. منتخب الاثر، ص ۲۵۴. [1323]

1. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱. [1324]

ابی دُلْف می گوید؛ از امام علی النقی علیه السلام شنیدم که فرمود:

امام و پیشوای بعد از من فرزندم حسن است و بعد از او فرزندش قائم (عج) است، همان کسی که زمین را از عدل و داد پر می کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده است.[۱۳۲۵]

12–امام عسکری علیه السلام

موسی بغدادی می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که فرمود:

گویا شما را می بینم که در مورد جانشین بعد از من اختلاف دارید. آگاه باشید هر که به امامان بعد از رسول خدا عقیده مند باشد، ولی امامت فرزندم را انکار نماید، همانند این است که به نبوت تمام پیامبران و رسولان اقرار کند و منکر نبوت رسول خدا باشد (چنین فردی در حقیقت منکر همه پیامبران است)؛ زیرا پیروی از آخرین امام، مانند پیروی از اولین امام است و آن که آخرین امام را انکار نماید، همانند این است که اولین امام را منکر شده است.

آگاه باشید، فرزندم غیبتی خواهد داشت که مردم در آن (نسبت به امامتش) به شک می افتند، جز آن ها که خداوند حفظشان کند.[۱۳۲۶]

.

–123

1325. منتخب الاثر، ص ۲۲۱.

1326. منتخب الاثر، ص ۲۸۶.

این 313 نفراصحاب خاص امام زمان عج اهل کجا هستند؟

از روایات به دست می آید که این افراد از مناطق گوناگون عالم هستند و از نظر معنوی، برترین و کامل ترین افراد زمان خود به شمار می آیند که به محض شنیدن ندای امام زمان (عج) در مکه، به سرعت خود را به آن حضرت می رسانند.

از آنجا که این افراد، فرماندهی قیام حضرت در مناطق گوناگون را بر عهده خواهند داشت، به طور طبیعی، از مناطق مختلف عالم و شهرهای متفاوت خواهند بود.

در روایات آمده که در آغاز 45 تن از نُه قبیله و شهرهای مختلف نزد حضرت گرد می آیند، سپس به این عده افزوده می شود و از شهرهای مختلف و دوردست یاران حضرت با سرعت ویژه ای به سوی حضرت رهسپار می شوند و دور حضرت حلقه می زنند، در حالی که برخی از آن ها حتی هم دیگر را نمی شناسند.

در منابع دینی از بیش از هشتاد شهر و دیار نام برده شده که این عده (313 نفر) از آن شهرها هستند؛ شهرهایی مانند قم، کوفه، طالقان، گرگان، طبرتان، طرابلس، بیروت، دمشق، ری، فلسطین، قزوین، شیراز، دیلمان، بصره، اهواز و کرمان[۱۳۲۷]

[1327] اعیان الشیعه، ج 2، ص 84.

ماهیت یاران خاص

یاران خاص حضرت مهدی (ع) چه ماهیتی دارند؟ چه کسانی اند؟ مشخصات آنان چیست ؟ و... .

طـبـق روایـات ، مـشـخـصـات ظـاهـری یـاران خـاص امـام زمـان (ع) ؛ اسـم ، نـسـب ، شـغـل ، زبـان و القـاب آنـان در صـحـیـفـه ای ثـبـت شـده و نـزد حـضـرت موجود است :

امام جواد(ع) به نقل از پدران بزرگوارش می فرماید:

همراه قائم (ع) صحیفه مهر شده ای هست که اسامی یارانش همراه با ویژگیها، شهر، زینت و کـنیه هایشان در آن نوشته شده است .

تـعـداد یاران خاص 313 نفر به تعداد اصحاب بدر و اصحاب حضرت طالوت ذکر شده انـد، هـنـگـامـی کـه حـضـرت قـیـام مـی کند به دور او گرد می آیند. ((اِذا قامَ تَجْتَمِعُ اِلَیْهِ اَصْحـابُـهُ عـَلی عـِدَّةِ اَهـْلِ بـَدْرٍ وَ اَصـْحـابِ طـالُوتَ، وَ هـُمْ ثـَلا ثـَمـِاءَةٍ وَ ثـَلا ثـَةَ عـَشـَرَ رَجُلاً...))

خداوند این افراد را از دورترین شهرهای دنیا برای یاری حضرت گرد می آورد.

در برخی روایات اسامی شهرهایشان نیز ذکر شده است . امام باقر(ع) می فرماید:

سیصد و اندی نفر، به تعداد اهل بدر (313 نفر) در میان رکن و مقام با قائم (ع) بیعت می کـنـنـد که نجبای مصر، ابدال شام و اخیار از اهل عراق در میان آنهاست .

در روایـتـی دیـگر آمده که : پنجاه نفرشان اهل کوفه اند و بقیه از اطراف و اکناف جهان ، که همدیگر را نمی شناسند و بدون وعده قبلی گرد آمده اند.

در روایـات از یـاران خـاص حـضـرت بـا عـنـاویـن زیـر یـاد شـده اسـت :
((رجـال الهیون))، ((رجال مسوّمه))، ((اصحاب الالویه))، ((امراء))، ((وزراء))، ((خیر الامّه))، ((ذخر اللّه))، ((نقباء))، ((خواص))، ((اولی قوّهٔ))، ((حکّام اللّه فی ارضه علی خلقه))، ((الحکّام علی الناس))...

رسول خدا (ص) می فرماید:

او را در طالقان گنجهایی است که از طلا و نقره نیست ، بلکه اسبهایی است بسیار زیبا و مردانی کاردان و کارساز ((وَلَهُ بِالطّالِقانِ کُنُوزٌ لا ذَهَبَ وَ لا فِضَّهٔ، اِلاّ خُیُولٌ مُطَهَّمَهٌٔ، وَ رِج الٌ مُسَوَّمَهٌٔ...))

امام علی (ع) می فرماید:

گـروهـی از مردان الهی دور او گرد می آیند، دعوتش را بر پای می دارند و یاری اش می کـنـنـد. آنـهـا وزیـران او هستند که سنگینی مسائل کشوری را بر عهده می گیرند و او را در مـسـئولیت بزرگی که خداوند به عهده اش گذاشته ، یاری می کنند ((وَ لَهُ رَجالٌ اِلهُیّون یـُقـیـمـُونَ دَعْوَتَهُ وَ یَنْصُرُونَهُ، هُمْ الوُزَراءٌ لَهُ، یَتَحَمَّلُونَ اَثْقالَ المَمْلَکَهِٔ عَنْهُ، وَ یُعینُونَهُ عـَلی مـا قـَلَّدَه اللّهُ)).

امام صادق (ع) می فرماید:

آنـهـا فـرمـاندهان ، قاضیان ، حاکمان شرع و فقیهان دین اند ((وَ هُمُ النُّجَباءُ وَ الْقُضاةُ وَ الْحـُکـّامُ وَ الفُقَهاءُ فِی الدّین ....))[۱۳۲۸].

آنـان پـرچـمـدارانـی انـد کـه از جـانب خدا در روی زمین بر بندگان او حکومت می کنند؛ ((هُمْ اَصـْحـابُ الاْلْوِیـَهِ، وَ هـُمْ حـُکـّامُ اللّهِ فـی اَرْضِهِ عَلی خَلْقِهِ))

بر اساس روایتی دیگر:

آنـان بـهـتـریـن امـت انـد کـه بـا نـیـکان اهل بیت همراه هستند ((اُولئِکَ هُمْ خِیارُ الاُمَّهِ مَعَ اَبْرارِ اِلعِترَهِ...))

بـر اسـاس بـعـضـی روایـات پـنـجـاه نـفـر از ایـن افـراد را زنـان تشکیل می دهند.

خـلاصـه کـلام ایـنـکـه تـدبـّر در روایـات یاد شده معلوم می کند که آنان افرادی معمولی نیستند. بلکه مردانی الهی و نیروهایی زبده ، لایق و کاردان ، بطانه و اصحاب سرّ امام زمان (ع) هستند.

125–

امام زمان(علیه السلام) می فرمایند

[1328] منتخب الاثر، لطف اللّه صافی ، ص 485، چاپ تهران ، 1373 ه

إِنَّ اللّهَ تَعالی لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً، وَلا أَهْمَلَهُمْ سُدیً، بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ، »

وَجَعَلَ لَهُمْ أَسْماعاً وَأَبْصاراً وَقُلُوباً وَأَلْباباً، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ النَّبِيّينَ(عليهم السلام) مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرِينَ،

يَأْمُرُونَهُمْ بِطاعَتِهِ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَيُعَرِّفُونَهُمْ ما جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خالِقِهِمْ وَدينِهِمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتاباً...؛

به راستی، خدای متعال مردم را بیهوده نیافرید، و بیکاره رها نساخت؛ بلکه آنان را به قدرت خود آفرید و به آنان گوش و دیده و دل و عقل داد؛سپس پیامبران(علیهم السلام) را به سوی آنان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد تا مردم را به اطاعت خدا امر کنند و از معصیت او باز دارند و آن چه را از امر خالق و دین خود جاهل‌اند، بدانها بیاموزند، و برای آنان کتابی نازل کرد..[۱۳۲۹]

–126

شباهت حضرت

در روایات، شباهت‌هایی میان حضرت مهدی علیه‌السلام و انبیاء و ائمه آمده است:

شباهت به آدم علیه‌السلام: خداوند، آدم را خلیفه خود در زمین قرار داد.

[1329] الغیبة، طوسی، ص 288، ح 246

شباهت به هابیل: نزدیک‌ترین افراد، هابیل را کشت- یعنی برادرش- و همچنین نزدیک‌ترین افراد، قصد کشتن امام قائم علیه‌السلام را نمود- عموی او یعنی جعفر کذّاب-.

شباهت به شیث علیه‌السلام: حضرت شیث اجازه نیافت که علم خود را آشکار کند، حضرت نیز اجازه نیافته تا روز وقت معین.

شباهت به نوح علیه‌السلام: عمر طولانی.

شباهت به ادریس علیه‌السلام: ادریس علیه‌السلام به آسمان بالا برده شد، و حضرت مهدی علیه‌السلام را هنگام ولادت، روح‌القدس بر بال خود گرفت و به آسمان‌ها برد. ادریس ع نیز از قومش غایب شد.

شباهت به هود: حضرت نوح، ظهور حضرت هود را بشارت داده بود و خداوند، کافران را به وسیله او هلاک کرد.

شباهت به صالح: حضرت صالح مدتی از قومش غایب شد و وقتی بازگشت، عده‌ای او را انکار کردند.

شباهت به ابراهیم: حضرت ابراهیم ع دوران حمل و ولادتش مخفیانه بود و رشد او در یک‌هفته، به اندازه یک‌ماه بود و در یک‌ماه به اندازه‌ی یک‌سال. حضرت ابراهیم ع دو غیبت داشت.

شباهت به اسماعیل: خداوند به ولادت اسماعیل ع بشارت داد و چشمه‌ی زمزم برای حضرت اسماعیل ع از زمین جوشید.

شباهت به اسحاق علیه‌السلام: پس از آنکه ساره از بچه‌دار شدن مایوس شده بود، خداوند ولادت اسحاق ع را بشارت داد.

شباهت به لوط ع: فرشتگان برای یاری‌اش نازل شدند.

شباهت به یعقوب ع: یعقوب ع منتظر فرج بود تا این‌که خداوند پس از مدتی طولانی، پریشانی‌اش را برطرف ساخت.

شباهت به یوسف ع: یوسف زیباترین اهل زمان خود بود و مدتی غایب و مدتی دچار زندان شد.

شباهت به خضر علیه‌السلام: عمر طولانی و حضور هر سال در مناسک حج.

شباهت به الیاس: عمر طولانی و حضور هر سال در حج و غایب شدن از قومش.

شباهت به ذوالقرنین: پیغمبر نبود، ولی بر مردم حجت بود و از قومش غایب شد؛ غیبتی طولانی.

شباهت به شعیب ع: عمرش طولانی و استخوان‌هایش کوفته شد. از نظر قومش غایب شد و دوباره به صورت جوانی به آن‌ها بازگشت.

شباهت به موسی ع: دوران حمل و ولادتش مخفی بود و دو غیبت داشت. از ترس دشمنانش غایب شد و بنی‌اسرائیل منتظر قیامش بودند. عصایی داشت که معجزه‌اش بود.

شباهت به هارون ع: خداوند هارون را به آسمان‌ها بالا برد. هارون سخن موسی را از راه دور می‌شنید.

شباهت به یوشع ع: منافقان با او جنگ کردند. خورشید برای یوشع بازگشت.

شباهت به حزقیل ع: خداوند برایش مردگانی را زنده کرد.

شباهت به داود ع: خداوند او را خلیفه در زمین قرار داد و آهن را برایش نرم کرد.

شباهت به سلیمان ع: داود ع را جانشین خود قرار داد، در حالیکه به سنّ بلوغ نرسیده بود. حکومت سلیمان ع بر جن و انس و پرندگان بود و مدتی از قومش غایب شد. خورشید برایش بازگشت.

شباهت به دانیال ع: مدتی غایب بود.

شباهت به عزیر ع: وقتی به قومش بازگشت، تورات را آن‌طور که بر موسی بن عمران ع نازل شده بود، خواند.

شباهت به جرجیس ع: خداوند برایش مردگانی را زنده کرد.

شباهت به ایوب ع: بر بلاصبر کرد. چشمه برایش جوشید. خداوند مردگانی را برایش زنده کرد.

شباهت به یونس ع: پس از غیبت، به قیافه‌ی جوانی به سوی قومش بازگشت.

شباهت به زکریا ع: فرشتگان او را ندا می‌کردند. و در مصیبت ابا عبدالله‌الحسین علیه‌السلام سه‌روز گریه کرد.

شباهت به یحیی ع: به ولادتش بشارت داده شده بود و در شکم مادر سخن می‌گفت.

شباهت به عیسی علیه‌السلام: فرزند بهترین زنان زمانش بود و در شکم مادر تکلم می‌کرد و در گهواره سخن می‌گفت. خداوند او را به آسمان برد و مردم درباره‌اش اختلاف کردند. به اذن خداوند مرده را زنده می‌کرد.

شباهت به حضرت محمد صلی‌الله و علیه و آله و سلّم: حضرت رسول اکرم ص: فرمود: مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من، کنیه‌اش کنیه‌ی من، و از نظر خَلق و خُلق شبیه‌ترین مردم به من است.

شباهت به امام علی علیه‌السلام: علم، زهد و شجاعت.

شباهت به امام حسن علیه‌السلام: حلم و بردباری.

شباهت به امام حسین علیه‌السلام: نبودن بیعت طاغوت زمان بر ایشان، بالا بردن به آسمان، آرزوی بودن در رکاب حضرت، ترس حضرت هنگام حرکت از مدینه، طلب یاری و ...

شباهت به امام سجاد علیه‌السلام: عبادت.

شباهت به امام باقر علیه‌السلام: شباهتش به رسول خدا صلی‌الله و علیه و آله.

شباهت به امام صادق علیه‌السلام: کشف علوم و بیان احکام برای مردم.

شباهت به امام کاظم علیه‌السلام: تقیه و شدت ترس از دشمنان.

شباهت به امام رضا علیه‌السلام: تقیه و ترس در زمانش برداشته شد.

شباهت به امام محمد تقی علیه‌السلام: در کودکی به امامت رسید.

شباهت به امام علی‌النقی علیه‌السلام: هیبت حضرت.

شباهت به امام حسن عسکری علیه‌السلام: هیبت حضرت [۱۳۳۰]. [۱۳۳۱]

–127

عباد بن محمد مداینی می گوید

امام صادق علیه السلام پس از نماز ظهر، دست‌ها را بلند نموده و دعا کردند.

گفتم: جانم به فدایتان، برای خودتان دعا کردید؟

فرمود:

«دعوت لنور آل محمد و سائقهم والمنتقم بامراللّه من اعدائهم»[1332]

برای نور آل محمدصلی الله علیه وآله و غایب آنان و کسی که به امر خدا از دشمنان آنان انتقام می گیرد، دعا نمودم

–128

امام رضاعلیه السلام نیز درباره آن حضرت می فرماید

بأبی و امّی لمسمّی جدّی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران، علیه جیوب «[1333]
النور، یتوقّد من شعاع ضیاء القدس»

امین الاسلام، فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ج1، ص322

1330

1331 http://www.kanooneahlebeyt.blogfa.com

1332 فلاح السائل، ص 170

پدر و مادرم فدای او باد؛ او هم نام جدّم رسول اللّٰه و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است. بر او پیراهن‌های نور است که از شعاع نور عالم قدس، فروغ می گیرد».

–129

امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند

ام هانی می گوید از خدمت امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه ی شریفه ی «فلا » اقسم بالخنس»: «سوگند به ناپدید شونده‌ها» [۱۳۳۴] پرسیدم،

فرمود:

امام یخنس سنته ستین و مأتین، ثم یظهر کالشهاب یتوقد فی اللیلۀ الظلماء، »- -.«فان ادرکت زمانه قرت عینک

او امامی است که در سال 260 (سال رحلت امام حسن عسگری) از دیده ها » مخفی می شود و سپس چون ستاره‌ای فروزان ظاهر شود که در شب تاریک می درخشد. اگر زمان او را درک کنی دیدگانت روشن می‌شود». [۱۳۳۵]

[1333] الغیبه النعمانی، ص 180

[1334] تکویر/آیه 15

130-

ایه الله سید محمود طالقانی درباره علت قیام در هنگام ذکر نام مهدی (ع) می فرماید:

این دستور قیام، شاید (فقط) برای احترام نباشد، و الا باید برای خدا و رسول و » اولیای مکرم دیگر هم به قیام احترام کرد، بلکه دستور آمادگی و فراهم کردن مقدمات نهضت جهانی و در صف ایستادن برای پشتیبانی این حقیقت است... این همه فشار و مصیبت، از آغاز حکومت دودمان دنائت و رذالت اموی، تا جنگهای صلیبی و حمله مغول و اختناق و تعدیلهای دولتهای استعماری، بر سر هر ملتی وارد می آمد، خاکسترش هم به باد فنا رفته بود؛ لیکن دینی که پیشوایان حق آن دستور می دهند که چون اسم صریح «قائم» مؤسس دولت حقه اسلام برده می شود، به پا بایستید و آمادگی خود را برای انجام تمام دستورات اعلام کنید، و خود را همیشه نیرومند و مقتدر نشان دهید، هیچ وقت نخواهد مرد.«

- **حتی در جایی دیگر آورده شده است :البته می توان گفت در بعضی شرایط حضرت در مجلس یاد شود، واجب می باشد. مثل اینکه این لقب یا القاب دیگر آنگاه همه اهل مجلس به احترام آن به پا خیزند. در این حال اگر کسی از اهل**

[1335] اصول کافی/ ج1/ ص276

مجلس بدون عذر از جای خود برنخیزد، این برنخاستن توهین و هتک حرمت آن حضرت خواهد بود، و بدیهی است این عمل حرام می باشد))[۱۳۳۶].

حال این سوال پیش می آید:

چرا به غلط برخی افراد در زمان ایراد خطبه دوم نماز جمعه و هنگام بردن نام ائمه اطهار (ع)، از همان ابتدا قیام می کنند ؟

این کار ما دقیقا خلاف آن چیزیست که در سنت و در دین ما آمده است .

برای درک بهتر این موضوع بعد از بیان روایات متعدد می توان به این مطلب اشاره کنم که خودمان را اگر بگذاریم جای فردی که نه مسلمان نیست و در جایی آنطرف کره زمین ما را از طریق گیرنده می بینند، چه چیزی پیش خودش فکر می کند، چون در این قیام ما نه اتحادی می بیند و نه دلیل خاصی را می یابد!.

ما هم مانند یک لشکر شکست خورده از ابتدا تا زمانی که نام مبارک قائم آل محمد (ص) یکی یکی از جا بر میخیزیم و به تعبیری خدایی نکرده خستگی در می آوریم یا به این طرف و آنطرف نگاه میکنیم.

دیگر لازم به گفتن این سخن نیست که ایستادن و احترام کردن برای امام زمان (عج) فقط نیست و ما در هر زمانی از تاریخ که بودیم به امام و مولایمان در آن عصر احترام میکنیم، حتی اگر جانمان را هم فدا کنیم کاری نکرده ایم. ولی طبق روایات و احادیث این ویژگی در هر حال حاضر و از زمانی که این نام مبارک

[1336] http://www.mouoode.ir/?p=809

برای امام زمان (عج) منظور گردیده است، می بایست فقط زمان شنیدن این نام تمام قد قیام کنیم و به احترام دست به سینه یا دست (راست) بر سر بگذاریم....

131–

شب جمعه

روایات، قدر و منزلتی خاص برای این شب قائلند. تاکید و اهتمام دعا برای امام عصر (علیه‌السلام) در شب جمعه به چند جهت است:

۱. اختصاص داشتن روز جمعه به آن حضرت، پس شایسته است که در شب آن، برای آن حضرت دعا شود.

۲. شب جمعه، شب عرضه شدن اعمال به حضرت است.

۳. در بعضی از کتب معتبر شیعه امامیه روایت آمده که از جمله اعمال شب جمعه، آن است که صدبار گفته شود: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم و اهلک عدوّهم من الجن و الانس من‌الاولین و الآخرین».

۴. مرحوم محدث نوری در کتاب نجم‌الثاقب، نقل کرده که خواندن دعای ندبه در شب جمعه مستحب است.

۵. روایاتی که امر کرده به دعا برای مومنین و مومنات در شب جمعه؛ و آن حضرت از همه مومنین سزاوارتر است.[۱۳۳۷]

–132

قال الصادق علیه‌السلام:

:یا وهب

أَتَحْسَبُ إِنَّهُ يَوْمَ يُبْعَثُ اللّهَ تَعَالَى النَّاسَ؟

لِا وَلكِنِ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْظِرْهُ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قائِمَنا فَإِذا بَعَثَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قائِمَنا، فَيَأْخُذَ بِناصِيَتِهِ وَ يَضْرِبُ عُنُقِهِ فَذلَکَ يَوْمِ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ

امام صادق علیه‌السلام در جواب شخصی بنام وهب که پیرامون این آیه و وقت :معلوم از او سوال کرد فرمود

وقت معلوم در این آیه روز قیامت نیست بلکه وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

الفبای مهدویت–ص ۴۲۸

1337

هر گاه خداوند او را برانگیزد ابلیس می‌آید در حالیکه بر زانوهایش راه می‌رود و می‌گوید: ای وای از این روزگار.

آنگاه پیشانی او گرفته می‌شود و گردنش زده می‌شود و این هنگام همان وقت معلوم است که مدت او به پایان می‌رسد.[۱۳۳۸]

133–

نگاهی کوتاه به ادعیه و زیارات مربوط به حضرت مهدی (ع)

به انتظار و امیدی نشسته ام که بیایی

بیایی و گره از کار بسته ام بگشایی

دلم گرفته از این جمعه های خلوت و غمگین

دلم گرفته از این لحظه های تلخ جدایی

غبار آمدنت را ندیده قطره اشکی

اشاره ای به ظهورت نکرده دست دعایی

بیا عصاره حیدر، بیا چکیده زهرا

بیا که بوی رسولی، بیا که نور خدایی

شب غریبی مان می شود به یاد تو روشن

[1338] تفسیر عیاشی، ج 12، ص 175.

تویی که در همه شبها چراغ خانه مایی [1339]

بی گمان شیعیان راستین، ائمه اطهار علیهم السلام را به عنوان الگوی زندگی در تمامی ابعاد و شئون زندگی خود برگزیده اند . یکی از اموری که شیعه با توجه به سلوک ائمه اطهار علیهم السلام در زندگی خود بدان توجه دارد، دعاها و زیارت نامه هایی است که از ایشان به یادگار مانده است . در این نوشتار کوتاه بر آن هستیم تا به معرفی هر چند کوتاه و اجمالی برخی آثار آخرین حجت الهی در این باره بپردازیم .

دعای افتتاح

یکی از دعاهای مشهور شبهای ماه مبارک رمضان «دعای افتتاح » است . این دعای شریف به وسیله شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است; چنان که علامه مجلسی گفته است: «و به سند معتبر از حضرت صاحب الامر – عجل الله فرجه – منقول است که به شیعیان نوشتند: در هر شب ماه رمضان این دعا را بخوانید که دعای این ماه را ملائکه می شنوند و برای صاحبش استغفار می کنند ... .» [1340]

نام این دعای شریف از جمله اول آن: «اللهم انی افتتح الثناء بحمدک ...» [1341] گرفته شده است . مضامین عالی خداشناسی و حمد و ثنای الهی و بر شمردن صفات خداوند – به خصوص مهربانی کامل و بی نظیر هنگام عفو و

1339. مجید افشاری .

1340. بحارالانوار، ج 24، ص 166 .

1341. التهذیب، ج 3، ص 108; الاقبال، ص 58 .

گذشت، و شدت کیفر و عقوبت هنگام حساب رسی و نقمت – و بعضی از علل تاخیر استجابت دعا و بیان مهم ترین نعمتهای الهی، سرآغاز این دعای شریف است . پس درود و صلوات مخصوص بر پیامبر و آل او علیهم السلام با ذکر نام و القاب ایشان بیان می شود و آن گاه دعا برای قیام حضرت مهدی علیه السلام و اظهار اشتیاق برای برقراری دولت کریمه ای که اسلام و اهل اسلام در آن عزت یابند و نفاق و منافقان خوار و زبون گردند و اینکه ما از داعیان آن دولت باشیم که دیگران را به طاعت الهی فرا خوانیم و به راه خداوند رهبری کنیم . پایان دعا شکوه ای به درگاه خداوند است که با فقدان پیامبر و غیبت امام و بسیاری دشمن و کمی تعداد و فتنه های شدید، فتح و گشایش از او درخواست می شود .

دعای عهد

از جمله دعاهای مشهور که خواندن آن در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام فراوان مورد سفارش قرار گرفته «دعای عهد» است . این دعای شریف مشتمل بر درود خاص از طرف خواننده دعا و نیز از سوی تمامی مردان و زنان مؤمن – در شرق و غرب جهان و خشکی و دریا، و از پدر و مادر و فرزند – به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام است . خواننده در این دعا عهد و پیمان و بیعت خود را با آن حضرت تجدید می کند و پایداری بر این پیمان را تا روز قیامت اظهار می دارد .

آن گاه از خداوند درخواست می کند که اگر مرگ من فرا برسد، در حالی که امام زمان علیه السلام ظهور نکرده باشد، پس از ظهور او مرا از قبرم برآور و به

یاری آن حضرت سعادتمند کن . بعد از این درخواست، دیدار امام با عبارت ظریفی بیان می شود و دعا برای تعجیل ظهور و فرج و برپایی حکومت حقه و سامان یافتن جهان و زنده شدن حقایق دین و اهل ایمان پایان بخش این دعای شریف است .

یاد کرد این نکته شایسته است که امام صادق علیه السلام درباره این دعا فرموده است: «من دعا الی الله اربعین صباحا بهذا العهد کان من انصار قائمنا وان مات اخرجه الله الیه من قبره واعطاه الله بکل کلمهٔ الف حسنهٔ ومحا عنه الف سیئهٔ ... (1342) ; هر کس با این] دعای[عهد چهل صبح به سوی خدا دعا کند، از یاوران قائم ما خواهد بود و اگر بمیرد، خداوند او را از قبرش به سوی حضرت قائم علیه السلام خارج خواهد ساخت و در مقابل هر کلمه ای هزار حسنه به او می دهد و هزار گناه از او محو می کند .«

دعای فرج

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید

بهار باغ جهان، زینت بهار بیاید

دعا کنید دعایی که آفتاب درخشان

به سرپرستی گلهای روزگار بیاید

زند به گرده شب زخم گام توسن عزمش

چو از فراز زمان مهر شب شکار بیاید

[1342]. بحارالانوار، ج 83، ص 284، ح 47

قیامتی کند از قامتش قیام که تو گویی

معاد روشن انسان در این دیار بیاید

کتاب عشق گشائید، «وان یکاد» بخوانید

دعا کنید که آن یار غمگسار بیاید

کلمه «فرج » به معنای آسودگی از اندوه و غم و بیماری و آنچه نفوس از آن کراهت دارند، می باشد و نیز گشایش را گویند . «دعای فرج » دعایی است که حضرت ولی عصر علیه السلام آن را به یکی از شیعیان (محمد بن احمد بن ابی اللیث) آموختنند . میرزا حسین نوری در کتاب نجم الثاقب به نقل از «کنوز النجاح » تالیف شیخ طبرسی آورده است: «این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السلام در خواب به ابی الحسن محمد بن ابی اللیث در شهر بغداد در مقابر قریش تعلیم نموده است .

ابی الحسن از ترس کشته شدن به مقابر قریش گریخته و پناه برده بود . پس به برکت خواندن این دعا از کشته شدن نجات یافت .» [(1343)]

دعای فرج این گونه آغاز می شود: «اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء ...» [(1344)] **.**

گفتنی است دعاهای دیگری نیز به عنوان «دعای فرج » موسوم است; چنان که مرحوم مجلسی در بحارالانوار، تحت عنوان «باب ادعیهٔ الفرج » 39 دعا آورده است . [(1345)]

1343. نجم الثاقب، ص 263 - 262

1344. مصباح الکفعمی، ص 176; بحارالانوار، ج 99، ص 18، ح 11

1345. بحارالانوار، ج 95، ص 108

دعای ندبه

یکی از دعاهای مربوط به حضرت مهدی علیه السلام دعای ندبه است . این دعا از جمله دعاهای بسیار مشهور است که مستحب است در چهار عید – روز جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر – خوانده شود . همواره بسیاری از مؤمنان، مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی اسلام و ارادتمندان درگاه حضرت مهدی علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار می دهند و به وسیله آن در مناسبتها و فرصتهای معین، با آن یار غائب از نظر به نجوا می پردازند .

ندبه » به معنای فراخوانی و نیز گریه و ناله است و این دعای شریف مشتمل بر » استغاثه و استمداد از حضرت مهدی علیه السلام و تاسف بر غیبت و گریه از فراق آن بزرگوار است . از اینرو، به این نام شهرت یافته است .

خواندن این دعا خواص زیادی دارد . از جمله، در هر مکانی و موضعی که با حضور قلب و اخلاص کامل خوانده شده، به مضامین عالی آن توجه شود، مورد عنایت حضرت مهدی علیه السلام قرار می گیرد . این دعای ارزشمند، با حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام آغاز می گردد . سپس حکمت برگزیده شدن انبیا و اولیا و مورد قبول خداوند بود نشان بیان شده و به مهم ترین بخش زندگی هر یک از پیامبران اولواالعزم اشاره گردیده است .

همچنین تاکید می شود که برای هر یک از آنان وصی و جانشین از سوی خداوند تعیین گردیده تا اینکه حق پایدار بماند و باطل بر اهل حق چیره نشود و کسی بر خداوند عذری نیاورد که چرا پیامبر و فرستاده ای از سوی تو نیامد، و راهنمای

هشدار دهنده ای نرسید تا از آیات تو پیروی کنیم؟! آن گاه به جانشینی مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می پردازد و با بیان قسمتی از فضایل آن حضرت، سخن را به بی وفایی و شقاوتمندی دشمنان دین می کشاند که برخلاف دستور صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن امام مبین را به شهادت رساندند و پس از آن حضرت، هدایتگران از فرزندانش را یکی پس از دیگری شهید کردند .

سپس با سوز و گداز به استغاثه و اظهار شوق نسبت به آخرین بازمانده معصوم خاندان رسالت می پردازد و با درود مخصوص بر پیامبر و آل او، با چند درخواست مهم برای تعجیل فرج و روی کار آمدن دولت حق و از بین رفتن دولت باطل و محکم شدن پیوند با امام زمان علیه السلام دعا خاتمه می یابد .

زیارت آل یس

زیارت آل یس » یکی از زیارتهای مشهور حضرت صاحب الامر علیه السلام » است . راوی این زیارت، ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است که او [1346]. همه علمای رجال و حدیث از او به بزرگی و قداست یاد کرده اند ظاهرا چیزی از آنها در دست نیست و چون صاحب کتابهای متعددی بوده که در اواخر دوران غیبت صغری می زیسته، مکاتباتی با حضرت مهدی علیه السلام داشته و به افتخار این توقیع نائل آمده است .

1346. الاحتجاج، طبرسی، ج 2، ص 492

این زیارت با 23 سلام آغاز شده است: سلام اول به آل یس (عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله) و سلامهای بعدی هر یک با القاب و عناوین خاص حضرت مهدی علیه السلام می باشد . سپس با اظهار و اقرار به اصول اعتقادی صحیح و گواه گرفتن امام بر آنها و تجدید عهد وفاداری نسبت به اولیای دین، زیارت به پایان می رسد .

این زیارت به تصریح برخی از علما، جامع و کامل و بهترین زیارت آن حضرت است و در همه اوقات می شود آن را خواند . سندهای این زیارت صحیح و معتبر بوده و در مجموعه های مهم حدیثی و دعا نقل گردیده است . [1347]

جمع کثیری از شیعیان به خواندن این زیارت و دعای بعد از آن مداومت دارند و جلسات خاصی برای خواندن آن به طور دسته جمعی در شهرهای مختلف شیعه نشین برگزار می گردد .

بعد از زیارت آل یاسین ،چند تا زیارت دیگر در مفاتیح ذکر شده که برای شناخت و معرفت امام زمان عج بسیار مفید می باشد . امام زمان عج با این عبارتها توصیف شده اند.

زیارت ناحیه مقدسه

[1347]. مستدرک الوسائل، ج 1، ص 364; بحارالانوار، ج 53، ص 171

زیارت نامه ای است که به امام زمان علیه السلام نسبت داده شده است . مضامین بلند و نیز تایید برخی از علمای شیعه، این نسبت را تقویت می کند [1348]. اگر چه برخی نیز به انتساب آن به حضرت ولی عصر علیه السلام تردید کرده، آن را از تالیفات سید مرتضی دانسته اند [1349].

و ممکن است گفته شود: اصل زیارت از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده، اما سید مرتضی بخشهایی را به تناسب به آن افزوده است [1350].

بنابراین، انتساب قطعی آن به حضرت مهدی علیه السلام محل تامل است.

متن زیارت، خطاب به سیدالشهداء و شهدای کربلاست و در آن نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا آمده است . آغاز زیارت این گونه است: «السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل...» [1351] اگر چه این زیارت در کتاب «مفاتیح الجنان » ذکر نشده، ولی این چیزی را از آن کم نکرده و همچنان مورد توجه بزرگان شیعه بوده است .

زیارت ناحیه » عملکرد ظالمانه بنی امیه را به نحوی بازگو نموده که تمام مردم » دنیا متوجه می شوند که چه جرم و جنایت بزرگی در کربلا نسبت به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است . هیچ زیارتی، عمق فاجعه کربلا را همانند زیارت ناحیه بیان نکرده است; مثلا در «زیارت عاشورا» فقط اشاره ای به عظمت مصائب امام حسین (ع) لیه السلام و فاجعه عاشورا شده است و همانند

[1348]. بحارالانوار، ج 98، ص 328
[1349]. همان، ص 231، ح 38
[1350]. همان
[1351]. بحارالانوار، ج 98، ص 269، ب 19، ح 1

زیارت ناحیه نیست و در هیچ موردی مصیبت عاشورا آن گونه که بوده، جلوه داده نشده است .

زیارت ناحیه مقدسه، همانند زیارت عاشورا برای روز عاشورا وارد شده و در غیر عاشورا نیز خوانده می شود .

× × ×

در انتظار نشستم خدا کند که بیاید

ز تار و پود گسستم خدا کند که بیاید

عبور ثانیه ها را که قطره قطره شمردم

و دانه دانه شکستم خدا کند که بیاید

میان این همه عاشق چنین صبور و شکسته

به انتظار که هستم؟ خدا کند که بیاید

به شوق اینکه ببینم، سوار آمدنش را

(1353) **کنار جاده نشستم خدا کند که بیاید**[۱۳۵۲]

بعد از زیارت آل یاسین،چند زیارت دیگر در مفاتیح ذکر شده است که ما انها را اینجا می اوریم:

مجله مبلغان-تیر 1383، شماره 55

[1352]

[1353] . مهران حسن زاده

پس از آن، این دعا خوانده شود: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِکَ وَ کَلِمَهِٔ نُورِکَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِی نُورَ الْیَقِینِ وَ صَدْرِی نُورَ الْإِیمَانِ وَ فِکْرِی نُورَ النِّیَّاتِ وَ عَزْمِی نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِی نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِی نُورَ الصِّدْقِ وَ دِینِی نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِکَ وَ بَصَرِی نُورَ الضِّیَاءِ وَ سَمْعِی نُورَ الْحِکْمَهِٔ وَ مَوَدَّتِی نُورَ الْمُوَالاهِٔ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ حَتَّی أَلْقَاکَ وَ قَدْ وَفَیْتُ بِعَهْدِکَ وَ مِیثَاقِکَ فَتُغَشِّیَنِی رَحْمَتَکَ [رَحْمَتُکَ] یَا وَلِیُّ یَا حَمِیدُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی [مُحَمَّدٍ] حُجَّتِکَ فِی أَرْضِکَ وَ خَلِیفَتِکَ فِی بِلادِکَ وَ الدَّاعِی إِلَی سَبِیلِکَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِکَ وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِکَ وَلِیِّ الْمُؤْمِنِینَ وَ بَوَارِ الْکَافِرِینَ وَ مُجَلِّی الظُّلْمَهِٔ وَ مُنِیرِ الْحَقِّ وَ النَّاطِقِ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الصِّدْقِ وَ کَلِمَتِکَ التَّامَّهِٔ فِی أَرْضِکَ الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِیِّ النَّاصِحِ،خدایا من از تو می خواهم که بر محمّد پیامبر رحمتت، و کلمه نورت درود فرستی، و پر کنی دلم را با نور یقین، و سینه ام را با نور ایمان، و فکرم را با نور تصمیم، و اراده ام را با نور دانش، و نیرویم را با نور عمل، و زبانم را با نور راستی، و دینم را با نور بینایی از سوی خود، و یده ام را با نور روشنایی، و گوشم را با نور حکمت، و مؤدّتم را با نور دوستی محمّد و خاندانش (درود بر ایشان) تا دیدارت کنم درحالی که به عهد و پیمانت وفا کرده ام، پس فرا بگیرد رحمتت مرا ای سرپرست و ای ستوده، خدایا درود فرست بر محمّد [نا مبارک امام دوازدهم] ، حجّتت در زمینت، و خلیفه ات در کشورهایت، و دعوت کننده به راهت، و قیام کننده به عدلت، و انقلاب کننده به فرمانت، دوست اهل ایمان و نابودکننده کافران، و زداینده تاریکی، و روشنی بخش حق، و گویای به حکمت و راستی، و کلمه کاملت

در زمین، آن منتظر بیمناک، و ولیّ خیرخواه،سَفِینَةَ النَّجَاةِ وَ عَلَمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ مُجَلِّي الْعَمَى [الْغَمَّاءِ] الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلا وَ قِسْطا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّکَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِکَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرا اللَّهُمَّ انْصُرْهُ وَ انْتَصِرْ بِهِ لِدِينِکَ وَ انْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَکَ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ شِيعَتَهُ وَ أَنْصَارَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمُ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِکَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ احْرُسْهُ وَ امْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ احْفَظْ فِيهِ رَسُولَکَ وَ آلَ رَسُولِکَ ،کشتی نجات، و پرچم هدایت، و روشنی دیدگان مردم، و بهترین کسی که جامه و ردای خلافت پوشید، و زداینده کوردلی، که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ستم ستمکاران پر شده که تو بر هرچیز توانایی.

خدایا درود فرست بر ولیّت و فرزند اولیایت، آنان که اطاعتشان را لازم نمودی و حقّشان را واجب کردی، و پلیدی را از ایشان زدودی، و پاکشان نمودی پاک ساختنی درخور.

برای دینت پیروزی آور، و اولیایت، و خدایا او را یاری کن، و به وسیله او اولیایش، و پیروان و یارانش را، به سبب او یاری ده.

از شرّ هر متجاوز و سرکش، و از شرّ تمام آفریدگانت، و او را خدایا پناهش ده محافظت فرما از پیش رو و پشت سرش، و از راست و چپ، و از او پاسداری کن، و از اینکه به او آسیبی رسد نگهداری اش فرما، و حفظ کن بوسیله او رسول و خاندان رسولت را،وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ انْصُرْ نَاصِرِيهِ وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهِ

وَ اقْصِمْ قَاصِمِیهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْکُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِینَ وَ جَمِیعَ الْمُلْحِدِینَ حَیْثُ کَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلا وَ أَظْهِرْ بِهِ دِینَ نَبِیِّکَ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِی اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ شِیعَتِهِ وَ أَرِنِی فِی آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ مَا یَأْمُلُونَ وَ فِی عَدُوِّهِمْ مَا یَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِینَ یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرَامِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ .

و عدالت را به وسیله او آشکار نما، و او را به پیروزی تایید کن، و یاورش را یاری ده، و واگذارنده اش را به خواری نشان و شکننده اش را بشکن، و به وسیله او گردن کشان کفر را درهم بکوب، و کافران را به قتل برسان و منافقان و همه بی دینان را از میان برادر هر کجا که باشند، از مشارق و مغارب زمین، و خشکی و دریای کره خاک، و به وسیله او زمین را از عدالت پر کن، و دین پیامبرت را به او نمایان ساز، خدایا قرار ده مرا از یاوران، و کمک کاران و پیروان و شیعیانش، و به من بنمایان در باره خاندان محمد (درود بر ایشان) ، آنچه آنان آرزو دارند، و درباره دشمنان شان آنچه از ان پرهیز مینمایند ای معبود حق آمین، ای صاحب بزرگی و بزرگواری، ای مهربان ترین مهربانان.

زیارتی دیگر: به نقل از کتاب های معتبر علما، و ان اینکه بر در حرم آن حضرت بایست و بگو: السَّلامُ عَلَیْکَ یَا خَلِیفَةَ اللَّهِ وَ خَلِیفَةَ آبَائِهِ الْمَهْدِیِّینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَصِیَّ الْأَوْصِیَاءِ الْمَاضِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حَافِظَ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بَقِیَّةَ اللَّهِ مِنَ الصَّفْوَةِ الْمُنْتَجَبِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ الْأَنْوَارِ الزَّاهِرَةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ الْأَعْلامِ الْبَاهِرَةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِیَّةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بَابَ اللَّهِ الَّذِی لا یُؤْتَى إِلا مِنْهُ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا سَبِیلَ

اللَّهِ الَّذِی مَنْ سَلَکَ غَیْرَهُ هَلَکَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نَاظِرَ شَجَرَةِ طُوبَی وَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ الَّذِی لا یُطْفَی السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِی لا تَخْفَی السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَی مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ،سلام بر تو ای خلیفه خدا و خلیفه پدران راه یافته اش، سلام بر تو ای وصیّ جانشینان گذشته، سلام بر تو ای نگهبان رازهای پروردگار جهانیان، سلام بر تو ای باقیمانده خدا از زبده برگزیدگان، سلام بر تو ای فرزند نورهای درخشان، سلام بر تو ای فرزند پرچم های خوش نما، سلام بر تو ای فرزند عترت پاکیزه، سلام بر تو ای سرچشمه علوم نبوی سلام بر تو ای درگاه خدا که آمده نشود جز از آن، سلام بر تو ای راه خدا، که هر که جز آن پیمود، هلاک شد، سلام بر تو ای نظرکننده به درخت طوبی و سدرة المنتهی، سلام بر تو ای نور خدا که خاموش نگردد، سلام بر تو ای حجّت خدا که پنهان نماند، سلام بر تو ای حجّت خدا بر هر که در زمین و آسمان است،السَّلامُ عَلَیْکَ سَلامَ مَنْ عَرَفَکَ بِمَا عَرَّفَکَ بِهِ اللَّهُ وَ نَعَتَکَ بِبَعْضِ نُعُوتِکَ الَّتِی أَنْتَ أَهْلُهَا وَ فَوْقَهَا أَشْهَدُ أَنَّکَ الْحُجَّةُ عَلَی مَنْ مَضَی وَ مَنْ بَقِیَ وَ أَنَّ حِزْبَکَ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ أَوْلِیَاءَکَ هُمُ الْفَائِزُونَ وَ أَعْدَاءَکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَ أَنَّکَ خَازِنُ کُلِّ عِلْمٍ وَ فَاتِقُ کُلِّ رَتْقٍ وَ مُحَقِّقُ کُلِّ حَقٍّ وَ مُبْطِلُ کُلِّ بَاطِلٍ رَضِیتُکَ یَا مَوْلایَ إِمَاما وَ هَادِیا وَ وَلِیّا وَ مُرْشِدا لا أَبْتَغِی بِکَ بَدَلا وَ لا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِکَ وَلِیّا أَشْهَدُ أَنَّکَ الْحَقُّ الثَّابِتُ الَّذِی لا عَیْبَ فِیهِ وَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ فِیکَ حَقٌّ لا أَرْتَابُ لِطُولِ الْغَیْبَةِ وَ بُعْدِ الْأَمَدِ وَ لا أَتَحَیَّرُ مَعَ مَنْ جَهِلَکَ وَ جَهِلَ بِکَ مُنْتَظِرٌ مُتَوَقِّعٌ لِأَیَّامِکَ وَ أَنْتَ الشَّافِعُ الَّذِی لا یُنَازَعُ [تُنَازَعُ] وَ الْوَلِیُّ الَّذِی لا یُدَافَعُ [تُدَافَعُ] ذَخَرَکَ اللَّهُ لِنُصْرَةِ الدِّینِ وَ إِعْزَازِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الانْتِقَامِ مِنَ الْجَاحِدِینَ الْمَارِقِینَ.

سلام بر تو سلام کسی که تو را شناخته، به آنگونه که خدا تو را به آن شناسانده،
.و تو را وصف کرد، به برخی اوصافت، که تو سزاوار آنی، و برتر از آنی
و آنان که مانده اند، و گواهی می دهم که تو حجّتی بر آنان که در گذشته اند
اینکه گروه تو گروه پیروز، و دوستانت دوستان رستگار، و دشمنانت زیانکارند و
تو خزانه دار هر دانشی، و گشاینده هر بسته ای، و بپادارنده هر حقیّ، و باطل
کننده هر باطلی، من به تو راضی شدم ای مولایم برای پیشوا بودن، و راهنما و
سرپرست و رهبری، و دیگری را به جای تو نجویم، و به غیر تو سرپرستی نگیرم
گواهی می دهم که تویی آن حق ثابت، که عیبی در آن نیست، و وعده خدا در
باره تو حقّ است، و من به خاطر طول غیبت و درازای مدت، شک نمی کنم، و با
آنان که تو را نشناختند و به تو جهل ورزیدند، سرگردان نشوم، منتظر و متوّقع
روزهای توام و تویی شفاعت کننده ای که با تو نزاع نشود، و سرپرستی که
مزاحمتی برایت ایجاد نگردد، خدا تو را برای دین، و عزّت مؤمنان، و انتقام از
.منکران بیرون رفته از دین مهیّا نمود
أَشْهَدُ أَنَّ بِوِلايَتِکَ تُقْبَلُ الْأَعْمَالُ وَ تُزَكَّى الْأَفْعَالُ وَ تُضَاعَفُ الْحَسَنَاتُ وَ تُمْحَى
السَّيِّئَاتُ فَمَنْ جَاءَ بِوِلايَتِکَ وَ اعْتَرَفَ بِإِمَامَتِکَ قُبِلَتْ أَعْمَالُهُ وَ صُدِّقَتْ أَقْوَالُهُ وَ
تَضَاعَفَتْ حَسَنَاتُهُ وَ مُحِيَتْ سَيِّئَاتُهُ وَ مَنْ عَدَلَ عَنْ وِلايَتِکَ وَ جَهِلَ مَعْرِفَتَکَ وَ
اسْتَبْدَلَ بِکَ غَيْرَکَ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخِرِهِ فِي النَّارِ وَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ عَمَلا وَ لَمْ يُقِمْ لَهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنا أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أُشْهِدُ مَلائِكَتَهُ وَ أُشْهِدُكَ يَا مَوْلايَ بِهَذَا ظَاهِرُهُ كَبَاطِنِهِ
وَ سِرُّهُ كَعَلانِيَتِهِ وَ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِکَ وَ هُوَ عَهْدِي إِلَيْکَ وَ مِيثَاقِي لَدَيْکَ إِذْ
أَنْتَ نِظَامُ الدِّينِ وَ يَعْسُوبُ الْمُتَّقِينَ وَ عِزُّ الْمُوَحِّدِينَ وَ بِذَلِکَ أَمَرَنِي رَبُّ الْعَالَمِينَ

فَلَوْ تَطَاوَلَتِ الدُّهُورُ وَ تَمَادَتِ الْأَعْمَارُ [الْأَعْصَارُ] لَمْ أَزْدَدْ فِيکَ إِلَّا يَقِيناً وَ لَکَ إِلَّا حُبّاً وَ عَلَيْکَ إِلَّا مُتَّکَلاً وَ مُعْتَمَداً [تَوَکُّلا وَ اعْتِمَادا] وَ لِظُهُورِکَ إِلَّا مُتَوَقَّعاً وَ مُنْتَظَرا [تَوَقُّعا وَ انْتِظَارا] ،گواهی می دهم که به وسیله ولایتت اعمال پذیرفته می شود، و کردار پاک می گردد، و خوبی ها چند برابر گردد، و بدی ها از بین می رود، پس هرکه ولایتت را آورد و به امامتت اعتراف نمود، اعمالش پذیرفته شود، و گفته هایش مورد تصدیق قرار گیرد، و خوبی هایش چند برابر گردد، و بدی هایش محو شود، و هرکه از ولایتت منحرف شد، و به شناختت جهل ورزید، و تو را با دیگری عوض کرد خدا او را با صورتت به آتش دراندازد، و عملی را از او نپذیرد، و برای او در قیامت میزان سنجشی بر پا نکند خدا و فرشتگان و تو را ای مولایم به این حقایق، که ظاهرش مانند باطن آن و نهانش چون آشکار آن است گواه می گیرم و تو ر این و بر آن گواهی، و آن عهد من با تو، و پیمانم نزد توست، زیرا تویی نظام دین و رییس پرهیزگاران، و عزّت یکتاپرستان، و به همین معنا پروردگار جهانیان به من دستور داده، پس اگر روزگارها طولانی گردد و عمرها امتداد یابد، مرا نیفزاید درباره تو جز یقین، و نسبت به تو جز محبت، و بر تو جز توکل، و اعتماد، و برای ظهورت جز توقع و انتظار،وَ لِجِهَادِي بَيْنَ يَدَيْکَ مُتَرَقَّباً [إِلا تَرَقُّبا] فَأَبْذُلُ نَفْسِي وَ مَالِي وَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ جَمِيعَ مَا خَوَّلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْکَ وَ التَّصَرُّفَ بَيْنَ أَمْرِکَ وَ نَهْيِکَ مَوْلايَ فَإِنْ أَدْرَکْتُ أَيَّامَکَ الزَّاهِرَةَ وَ أَعْلامَکَ الْبَاهِرَةَ فَهَا أَنَا ذَا عَبْدُکَ الْمُتَصَرِّفُ بَيْنَ أَمْرِکَ وَ نَهْيِکَ أَرْجُو بِهِ الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْکَ وَ الْفَوْزَ لَدَيْکَ مَوْلايَ فَإِنْ أَدْرَکَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِکَ فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِکَ وَ بِآبَائِکَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي کَرَّةً فِي

ظُهُورِکَ وَ رَجْعَةً فِی أَیَّامِکَ لِأَبْلُغَ مِنْ طَاعَتِکَ مُرَادِی وَ أَشْفِیَ مِنْ أَعْدَائِکَ فُؤَادِی مَوْلایَ وَقَفْتُ فِی زِیَارَتِکَ مَوْقِفَ الْخَاطِئِینَ النَّادِمِینَ ،و برای جهادم در پیشگاهت چشم براهی، پس جان و مال و فرزند و خاندام و همه آنچه را خدا به من داده، پیش رویت و در مقابل امر و نهیت نثار می کنم، مولای من، اگر دوران درخشان و پرچم های روشنت را درک کنم پس من همان بنده دست به کار امر و نهی توام، که شهادت پیش رویت و کامیابی تو را به آن آرزو میکنم، مولای من اگر مرگ پیش از ظهور تو مرا دریابد، من به تو و پدران پاک تو به خدا متوسل می شوم، و از او می خواهم که بر محمّد و خاندان محمد درود فرستد، و برای من بازگشت دوباره به دنیا در زمان ظهورت، و رجوعی در دورانت منت فرماید، تا به خاطر طاعتت به مقصودم برسم، و زخم قلبم را از دشمنانت شفا دهم، مولای من، برای زیارتت ایستاده ام، ایستادن خطاکاران، پشیمانان،الْخَائِفِینَ مِنْ عِقَابِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ قَدِ اتَّکَلْتُ عَلَی شَفَاعَتِکَ وَ رَجَوْتُ بِمُوَالاتِکَ وَ شَفَاعَتِکَ مَحْوَ ذُنُوبِی وَ سَتْرَ عُیُوبِی وَ مَغْفِرَةَ زَلَلِی فَکُنْ لِوَلِیِّکَ یَا مَوْلایَ عِنْدَ تَحْقِیقِ أَمَلِهِ وَ اسْأَلِ اللَّهَ غُفْرَانَ زَلَلِهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِکَ وَ تَمَسَّکَ بِوِلایَتِکَ وَ تَبَرَّأَ مِنْ أَعْدَائِکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْجِزْ لِوَلِیِّکَ مَا وَعَدْتَهُ.

بیم ناکان، ترسیدگان از عذاب پروردگار جهانیان، و حال اینکه به شفاعتت اعتماد کرده ام، و به دوستی و شفاعتت امیدوار شده ام، به خاطر محو شدن گناهانم، و پرده پوشی عیب هایم، و آمرزش لغزش هایم، پس برای دوستت ای مولای من، در مقام تحقق آروزیش یار باش، و آمرزش لغزشش را از خدا بخواه، که او به ریسمان محبّتت آویخته، و به ولایتت تمسّک جسته، و از دشمنانت

بیزاری نموده.

ولیّت وعده داده ای وفا   خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنچه را به کن.

اللَّهُمَّ أظْهِرْ كَلِمَتَهُ وَ أعْلِ دَعْوَتَهُ وَ انْصُرْهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ عَدُوِّكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أظْهِرْ كَلِمَتَكَ التَّامَّةَ وَ مُغَيَّبَكَ فِي أرْضِكَ الْخَائِفَ الْمُتَرَقِّبَ اللَّهُمَّ انْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً اللَّهُمَّ وَ أعِزَّ بِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ وَ أطْلِعْ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأُفُولِ وَ أجْلِ بِهِ الظُّلْمَةَ وَ اكْشِفْ بِهِ الْغُمَّةَ اللَّهُمَّ وَ آمِنْ بِهِ الْبِلادَ وَ اهْدِ بِهِ الْعِبَادَ اللَّهُمَّ امْلَأْ بِهِ الْأرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً إنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ ائْذَنْ لِوَلِيِّكَ فِي الدُّخُولِ إلَى حَرَمِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خدایا سخنش را آشکار کن، و دعوتش را والا گردان، و بر دشمنش و دشمنت پیروز فرما، ای پروردگار جهانیان.

خدایا درود فرست بر محمد و خاندان محمد، و سخن کاملت و پنهان شده در زمینت آن بیم ناک نگران را آشکار کن.

خدایا او را یاری ده یاری نیرومند، و بگشا برایش گشایشی آسان، خدایا دین را پس از گمنامی به وسیله او نیرومند گردان، و حق را پس از غروب، به دست او طالع فرما، و تاریکی را به وسیله او برطرف نما، و سختی را به وسیله او برطرف کن، خدایا کشورها را به او ایمن گردان، و بندگان را به وسیله او هدایت کن.

و داد، چنان که از ستم و بیداد پر شده،   خداایا پر کن زمین را به وجود او از عدل که تو شنوا و پاسخ دهنده ای.

سلام بر تو ای ولیّ خدا، به دوستت برای ورود به حرمت اجازه ده، درودها، و رحمت و برکات خدا بر تو و پدران پاک تو.

آنگاه نزد سرداب غیبت آن حضرت برو، و بین دو در بایست، و درها را با دست خود بگیر، و صدا را در سینه رفت و برگشت بده، همانند کسیکه اجازه وارد شدن میخواهد، و بگو، و به آرامی، و با حضور قلب «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» پایین برو، و در فضای سرداب دو رکعت نماز بخوان، سپس بگو: اللّهُ أکْبَرُ اللّهُ أکْبَرُ [اللّهُ أکْبَرُ] لا إلَهَ إلا اللّهُ وَ اللّهُ أکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ عَرَّفَنَا أوْلِیَاءَهُ وَ أعْدَاءَهُ وَ وَفَّقَنَا لِزِیَارَةِ أئِمَّتِنَا وَ لَمْ یَجْعَلْنَا مِنَ الْمُعَانِدِینَ النَّاصِبِینَ وَ لا مِنَ الْغُلاةِ الْمُفَوِّضِینَ وَ لا مِنَ الْمُرْتَابِینَ الْمُقَصِّرِینَ السَّلامُ عَلَی وَلِیِّ اللّهِ وَ ابْنِ أوْلِیَائِهِ السَّلامُ عَلَی الْمُدَّخَرِ لِکَرَامَةِ أوْلِیَاءِ اللّهِ وَ بَوَارِ أعْدَائِهِ السَّلامُ عَلَی النُّورِ الَّذِی أرَادَ أهْلُ الْکُفْرِ إطْفَاءَهُ فَأبَی اللّهُ إلّا أنْ یُتِمَّ نُورَهُ بِکُرْهِهِمْ وَ أیَّدَهُ بِالْحَیَاةِ حَتَّی یُظْهِرَ عَلَی یَدِهِ الْحَقَّ بِرَغْمِهِمْ أشْهَدُ أنَّ اللّهَ اصْطَفَاکَ صَغِیراً وَ أکْمَلَ لَکَ عُلُومَهُ کَبِیراً وَ أنَّکَ حَیٌّ لا تَمُوتُ حَتَّی تُبْطِلَ الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ.

خدا بزرگتر است، خدایا بزرگتر است، خدا بزرگتر است، معبودی جز خدا نیست، و خدا بزرگتر است، و سپاس خاص خدا است، سپاس خدا را، که ما را به سوی این حقیقت راهنمایی فرمود، و دوستان و دوشمنانش را به ما شناساند، و ما را به زیارت امامانمان موّفق نمود، و ما را از دشمنان و کینه ورزان، و از غلوکنندگان و معتقدان به واگذاری همه امور هستی به اهل بیت، و از شک داران و کوتاهی کنندگان در حق امامان قرار نداد.

سلام بر ولیّ خدا، و فرزند اولیایش، سلام بر ذخیره الهی برای کرامت اولیای

حق، و تارومار نمودن دشمنان خدا، سلام بر نوری که اهل کفر خاموشی اش را خواستند، ولی خدا نخواست جز آنکه نورش را در عین ناخوش داشتن آنان کامل گرداند، و آن را با زندگی طولانی تأیید کند، تا حق را به دست او علیرغم دشمنان ظاهر نماید، گواهی می دهم که خدا تو را در خردسالی برگزید، و علومش را برای تو در بزرگسالی کامل کرد، و تو زنده ای و نمی میری، تا معبودی ساختگی، و سرکشان را از میان برداری.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى خُدَّامِهِ وَ أَعْوَانِهِ عَلَى غَيْبَتِهِ وَ نَأْيِهِ وَ اسْتُرْهُ سَتْراً عَزِيزاً وَ اجْعَلْ لَهُ مَعْقِلا حَرِيزاً وَ اشْدُدِ اللَّهُمَّ وَطْأَتَكَ عَلَى مُعَانِدِيهِ وَ احْرُسْ مَوَالِيَهُ وَ زَائِرِيهِ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورا فَاجْعَلْ سِلاحِي بِنُصْرَتِهِ مَشْهُوراً وَ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْما وَ أَقْدَرْتَ بِهِ عَلَى خَلِيقَتِكَ رَغْماً فَابْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ ظَاهِراً مِنْ حُفْرَتِي مُؤْتَزِراً كَفَنِي حَتَّى أُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الصَّفِّ الَّذِي أَثْنَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ اللَّهُمَّ طَالَ الانْتِظَارُ وَ شَمِتَ مِنَّا [بِنَا] الْفُجَّارُ وَ صَعُبَ عَلَيْنَا الانْتِصَارُ اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونَ فِي حَيَاتِنَا وَ بَعْدَ الْمَنُونِ.

خدایا درود فرست بر او و بر خدمتکاران، و یارانش، به گاه غیبت و دوری اش، و او را بپوشان پوشاندنی نیرومند، و برای او پناهگاه محکمی قرار ده، او پایمالی و فشارت از خدا بر دشمنانش سخت گردان، و دوستان و زائرانش را نگهبان باش، خدایا چنان که دلم را با یادش آباد قرار دادی، پس اسلحه ام را در جهت یاری اش برکشیده گردان، و اگر مگی که بر بندگانت حتم قرار دادری و با آن بر آفریده هایت علیرغم آنان قدرت نمایی کردی، بین من و دیدارش پرده گردد،

پس مرا به هنگام ظهورش برانگیز، تا از گورم سر برآورم، درحالیکه کفن پوشیده ام، در پیش رویش به جهاد برخیزم، در صفی که در قرآنت، بر اهل آن ستایش نمودی، و فرمودی گویی آنان بنای استوارند.

خدایا انتظار ما طولانی شد، و ناپاکان ما را شماتت کردند، و به دست آوردن پیروزی بر ما سخت گشت.

خدایا جمال بامیمنت ولیّت را در زنده بودنمان، و پس از مرگ به ما بنمایان.

اللَّهُمَّ إِنِّی أَدِینُ لَکَ بِالرَّجْعَةِ بَیْنَ یَدَیْ صَاحِبِ هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ قَطَعْتُ فِی وُصْلَتِکَ الْخُلانَ وَ هَجَرْتُ لِزِیَارَتِکَ الْأَوْطَانَ وَ أَخْفَیْتُ أَمْرِی عَنْ أَهْلِ الْبُلْدَانِ لِتَکُونَ شَفِیعا عِنْدَ رَبِّکَ وَ رَبِّی وَ إِلَى آبَائِکَ وَ مَوَالِیَّ فِی حُسْنِ التَّوْفِیقِ لِی وَ إِسْبَاغِ النِّعْمَةِ عَلَیَّ وَ سَوْقِ الْإِحْسَانِ إِلَیَّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَصْحَابِ الْحَقِّ وَ قَادَةِ الْخَلْقِ وَ اسْتَجِبْ مِنِّی مَا دَعَوْتُکَ وَ أَعْطِنِی مَا لَمْ أَنْطِقْ بِهِ فِی دُعَائِی مِنْ صَلاحِ دِینِی وَ دُنْیَایَ إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ.

خدایا به تو تسلیم میشوم به بازگشت پیش روی صاحب این بارگاه، فریاد، فریاد، فریاد، ای صاحب زمان در مسیر پیوند با تو، از دوستان صمیمی ام بریدم، و برای زیارت تو، وطن ها را ترک کردم، و کارهایم را از اهل شهرها پنهان نمودم، تا تو شفیع باشی نزد پروردگارت و پروردگارم، و پیش پدرانت و سرورانم، در خوبی توفیق برای من، و فراوانی نعمت برایم، و روان شدن احسان به سویم.

خدایا بر محمّد و خاندان محمّد ملازمان حق و راهبران خلق درود فرست، و آنچه از تو خواستم به اجابت رسان، و آنچه در دعایم به زبان نیاوردم، از صلاح

دین و دنیایم به من عطا کن، به درستی که تو ستوده و بزرگواری، و درود خدا بر محمّد و خاندان پاکش باد.

اللَّهُمَّ عَبْدُکَ الزَّائِرُ فِی فِنَاءِ :آنگاه وارد صفّه شو، و دو رکعت نماز بخوان و بگو وَلِیِّکَ الْمَزُورِ الَّذِی فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَی الْعَبِیدِ وَ الْأَحْرَارِ وَ أَنْقَذْتَ بِهِ أَوْلِیَاءَکَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا زِیَارَةً مَقْبُولَةً ذَاتَ دُعَاءٍ مُسْتَجَابٍ مِنْ مُصَدِّقٍ بِوَلِیِّکَ غَیْرِ مُرْتَابٍ اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ بِهِ وَ لا بِزِیَارَتِهِ وَ لا تَقْطَعْ أَثَرِی مِنْ مَشْهَدِهِ وَ زِیَارَةِ أَبِیهِ وَ جَدِّهِ اللَّهُمَّ أَخْلِفْ عَلَیَّ نَفَقَتِی وَ انْفَعْنِی بِمَا رَزَقْتَنِی فِی دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی لِی وَ لِإِخْوَانِی وَ أَبَوَیَّ وَ جَمِیعِ عِتْرَتِی أَسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ أَیُّهَا الْإِمَامُ الَّذِی یَفُوزُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ یَهْلِکُ عَلَی یَدَیْهِ الْکَافِرُونَ الْمُکَذِّبُونَ یَا مَوْلایَ یَا ابْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ جِئْتُکَ زَائِراً لَکَ وَ لِأَبِیکَ وَ جَدِّکَ مُتَیَقِّنا الْفَوْزَ بِکُمْ مُعْتَقِداً إِمَامَتَکُمْ اللَّهُمَّ اکْتُبْ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَ الزِّیَارَةَ لِی عِنْدَکَ فِی عِلِّیِّینَ وَ بَلِّغْنِی بَلاغَ الصَّالِحِینَ وَ انْفَعْنِی بِحُبِّهِمْ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ .

خدایا بنده زائرت در درگاه ولی زیارت شده توست، که اطاعت او را بر همگان از برده و آزاد واجب ساختی، و دوستانت را به وسیله او از عذاب دوزخ نجات دادی، خدایا این زیارت را زیارتی پذیرفته قرار ده زیارتی با دعای مستجاب، از تصدیق کننده به ولیّت، تصدیقی بدون شک و تردید، خدایا آن را آخرین عهد و زیارت نسبت به او قرار مده، و آمدنم را به زیارتگاه او و زیارت پدر و جدّش را قطع مکن، خدایا عوض آنچه در این مسیر خرج کردم به من عنایت کن، و برای من سودبخش قرار ده آنچه در دنیا و آخرتم نصیب من کردی، و نیز سودمند قرار ده برای برادرانم و پدر و مادرم، و همه خانواده ام تو را به خدا می سپارم،

ای امامی که به وسیله او اهل ایمان رستگار می شوند، و به دست او کافران و تکذیب کنندگان به هلاکت می رسند، ای مولای من ای فرزند حسن بن علی، به جانب تو و پدر و جدّت برای زیارت آمدم، درحالی که به رستگاری به وسیله شما یقین دارم، و به امامت شما معتقدم، خدایا این شهادت و این زیارت را برای من، نزد خوت در برترین جایگاه ها ثبت کن، و مرا به آنجا که شایستگان رسیدند برسان، و مرا به دوستی آنان منفعت بخش، ای پروردگار جهانیان.

زیارت دیگر: از زیارتهای حضرت صاحب الامر: زیارتی است که سید ابن طاووس نقل کرده است که در آن میگویی: السَّلامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَ الْعَالِمِ الَّذِي عِلْمُهُ لا يَبِيدُ السَّلامُ عَلَى مُحْيِي الْمُؤْمِنِينَ وَ مُبِيرِ الْكَافِرِينَ السَّلامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ السَّلامُ عَلَى خَلَفِ السَّلَفِ وَ صَاحِبِ الشَّرَفِ السَّلامُ عَلَى حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَ كَلِمَةِ الْمَحْمُودِ السَّلامُ عَلَى مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ السَّلامُ عَلَى وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ السَّلامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَ الْقَمَرِ الزَّاهِرِ [وَ النُّورِ الْبَاهِرِ] السَّلامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلامِ وَ بَدْرِ [الْبَدْرِ] التَّمَامِ السَّلامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَ نَضْرَةِ [فِطْرَةِ] الْأَيَّامِ السَّلامُ عَلَى صَاحِبِ الصَّمْصَامِ وَ فَلاقِ الْهَامِ السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ السَّلامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلادِهِ،سلام بر حق تازه، و عالمی که دانشش نابود نگردد، سلام بر حیات بخش مؤمنان، و نابودکننده کافران، سلام بر مهدی امّت ها، و جمع کننده سخن ها، سلام بر یادگار گذشتگان و صاحب شرافت، سلام بر حجّت معبود، و سخن [خدای] ستوده، سلام بر عزیزکننده دوستان و خوارکننده دشمنان، سلام بر وارث پیامبران، و خاتم جانشینان، سلام بر قیام کننده مورد انتظار، و عدل آشکار، سلام

بر شمشیر برکشیده، و ماه درخشان، و نور غالب سلام بر آفتاب تاریکی، و ماه تمام، سلام بر بهار مردمان، و شادابی و سرسبزی ایام، سلام بر شمشیر برّان، و شکافنده سرها، سلام بر دین رسیده از جانب حق، و کتاب نگاشته، سلام بر باقی مانده خدا در کشورهایش،وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُنْتَهِی إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ [السَّلَامُ عَلَى] الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَ الْوَلِيِّ لِلْأَمْرِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطا وَ عَدْلا وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ يَا مَوْلَایَ أَنَّکَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ آبَائِکَ أَئِمَّتِی وَ مَوَالِيَّ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ أَسْأَلُکَ يَا مَوْلَایَ أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى فِی صَلَاحِ شَأْنِی وَ قَضَاءِ حَوَائِجِی وَ غُفْرَانِ ذُنُوبِی وَ الْأَخْذِ بِيَدِی فِی دِينِی وَ دُنْيَایَ وَ آخِرَتِی لِی وَ لِإِخْوَانِی وَ أَخَوَاتِیَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ كَافَّةً إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و حجّت او بر بندگانش، آنکه میراث پیامبران به او رسیده، و آثار برگزیدگان نزد او سپرده است، آن امین بر راز، و ولیّ امر، سلام بر مهدی که خدای عزّ و جلّ امّتها را به وجود او وعده داد، که به وسیله او سخن ها را جمع کند، و پراکنده ها را گرد آورد، و زمین را به او پر از عدل و داد نماید، و به او جایگاه و قدرت دهد، و وعده اش را به اهل ایمان به وسیله او وفا کند، ای مولای من، گواهی می دهم که تو و امامان از پدرانت، امامان و سرپرستان من هستید، هم در دنیا و هم روزی که گواهان بپا می خیزند، از تو می خواهم ای مولای من که از خدای تبارک و تعالی بخواهی، اصلاح کارم، و برآمده شدن حاجاتم، و آمرزش گناهانم را، و اینکه دستم را بگیری، در دین و دنیا و آخرتم، و همچنین دست برادران و

خواهرانم، و همه مردان و زنان مؤمن را، به درستی که او آمرزنده و مهربان است.

آنگاه نماز زیارت را آن چنان که پیش از این ذکر کردیم بجای آر، یعنی دوازده رکعت که پس از هر دو رکعت سلام داده، و پس از پایان نمازها تسبیح حضرت زهرا، و هدیه نمودن آن به محضر حضرت است و پس از فراغت نمازها

بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِکَ فِی أَرْضِکَ وَ خَلِیفَتِکَ فِی بِلادِکَ الدَّاعِی إِلَى سَبِیلِکَ وَ الْقَائِمِ [بِقِسْطِکَ وَ الْفَائِزِ بِأَمْرِکَ وَلِیِّ الْمُؤْمِنِینَ وَ مُبِیرِ الْکَافِرِینَ وَ مُجَلِّی الظُّلْمَةِ وَ مُنِیرِ الْحَقِ] وَ الصَّادِعِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الصِّدْقِ وَ کَلِمَتِکَ وَ عَیْبَتِکَ وَ عَیْنِکَ فِی أَرْضِکَ الْمُتَرَقِّبِ الْخَائِفِ الْوَلِیِّ النَّاصِحِ سَفِینَةِ النَّجَاةِ وَ عَلَمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَیْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ الْوِتْرِ الْمَوْتُورِ وَ مُفَرِّجِ الْکَرْبِ وَ مُزِیلِ الْهَمِّ وَ کَاشِفِ الْبَلْوَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الْأَئِمَّةِ الْهَادِینَ وَ الْقَادَةِ الْمَیَامِینِ مَا طَلَعَتْ کَوَاکِبُ الْأَسْحَارِ وَ أَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَیْنَعَتِ الْأَثْمَارُ وَ اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ غَرَّدَتِ الْأَطْیَارُ اللَّهُمَّ انْفَعْنَا بِحُبِّهِ وَ احْشُرْنَا فِی زُمْرَتِهِ وَ تَحْتَ لِوَائِهِ إِلَهَ الْحَقِّ آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ.

خدایا درود فرست بر حجّتت در زمینت، و خلیفه ات در کشورهایت، و دعوت کننده به راهت، و قیام کننده به عدالتت، و کامیاب به فرمانت، و سرپرست مؤمنان، و نابودکننده کافران، و زداینده تاریکی، و نوربخش حق، و آشکارگوی به حکمت و پند نیکو و راستی، و کلمه ات و گنجینه ات، و دیده ات در زمین آن نگران بیمناک، و ولیّ خیرخواه، کشتی نجات، و پرچم هدایت، و نور دیدگان مردم، و بهترین کسیکه پیراهن و قبای خلافت پوشید، و تنها، و انتقام گیرنده

خون مظلوم، و گشاینده غم، و زداینده اندوه، و برطرف کننده بلا درودهای خدا بر او و پدرانش، امامان راهنما، و پیشروان با میمنت، تا گاهی که ستارگان سحر سرزند، و درختان برگ دهد، و میوه ها برسد، و شب و روز رفت و آمد نماید، و پرندگان نغمه سرایی کنند.

اش منفعت ده، و در گروهش و زیر پرچمش محشور کن،   خدایا ما را به دوستی ای معبود حق، آمین ای پروردگار جهانیان.

همچنین زیارت امام زمان عج در روز جمعه در ابتدای مفاتیح الجنان چنین آمده است:

زیارت امام زمان (ع) در روز جمعه

.

.

.

السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا عَیْنَ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ السَّلامُ :بگو عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ الَّذِی یَهْتَدِی بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَ یُفَرَّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْوَلِیُّ النَّاصِحُ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا سَفِینَةَ النَّجَاةِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا عَیْنَ الْحَیَاةِ السَّلامُ عَلَیْکَ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَى آلِ بَیْتِکَ الطَّیِّبِینَ

الطَّاهِرِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ عَجَّلَ اللَّهُ لَکَ مَا وَعَدَکَ مِنَ النَّصْرِ وَ ظُهُورِ الْأَمْرِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلایَ أَنَا مَوْلاکَ عَارِفٌ بِأُولاکَ وَ أُخْرَاکَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی بِکَ وَ بِآلِ بَیْتِکَ وَ أَنْتَظِرُ ظُهُورَکَ وَ ظُهُورَ الْحَقِّ عَلَی یَدَیْکَ،سلام بر تو ای حجّت خدا در زمینش، سلام بر تو ای دیده خدا در میان مخلوقاتش، سلام بر تو ای نور خدا که رهجویان به آن نور ره مییابند و به آن نور از مؤمنان اندوه و غم زدوده میشود، سلام بر تو ای پاک نهاد و ای هراسان از آشوب دوران، سلام بر تو ای همراه خیرخواه، سلام بر تو ای کشتی نجات، سلام بر تو ای چشمه حیات، سلام بر تو، درود خدا بر تو و بر خاندان پاکیزه و و پاکت، سلام بر تو، خدا در تحقق وعده ای که به تو داده از نصرت و ظهور امرت شتاب فرماید، سلام بر تو ای مولای من، من دل بسته تو و آگاه به شأن دنیا و آخرت توام، و به دوستی تو و خاندانت به سوی خدا تقرّب میجویم و ظهور تو و ظهور حق را به دست تو انتظار میکشم،وَ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ یَجْعَلَنِی مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ لَکَ وَ التَّابِعِینَ وَ النَّاصِرِینَ لَکَ عَلَی أَعْدَائِکَ وَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْکَ فِی جُمْلَةِ أَوْلِیَائِکَ یَا مَوْلایَ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ عَلَی آلِ بَیْتِکَ هَذَا یَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ یَوْمُکَ الْمُتَوَقَّعُ فِیهِ ظُهُورُکَ وَ الْفَرَجُ فِیهِ لِلْمُؤْمِنِینَ عَلَی یَدَیْکَ وَ قَتْلُ الْکَافِرِینَ بِسَیْفِکَ وَ أَنَا یَا مَوْلایَ فِیهِ ضَیْفُکَ وَ جَارُکَ وَ أَنْتَ یَا مَوْلایَ کَرِیمٌ مِنْ أَوْلادِ الْکِرَامِ وَ مَأْمُورٌ بِالضِّیَافَةِ وَ الْإِجَارَةِ فَأَضِفْنِی وَ أَجِرْنِی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِکَ الطَّاهِرِینَ.

و از خدا درخواست می کنم بر محمّد و خاندان محمّد درود فرستد و مرا از

منتظران و پیروان و یاوران تو در برابر دشمنانت و از شهدای در آستانت در شمار شیفتگانت قرار دهد، ای سرور من، ای صاحب زمان، درودهای خدا بر تو و بر خاندانت، امروز روز جمعه و روز توست روزی که ظهورت و گشایش کار اهل ایمان به دستت در آن روز و کشتن کافران به سلاحت امید می رود و من ای آقای من در این روز میهمان و پناهنده به توام و تو ای مولای من بزرگواری از فرزندان بزرگواران و از سوی خدا به پذیرایی و پناه دهی مأموری، پس مرا پذیرا باش و پناه ده، درودهای خدا بر تو و خاندان پاکیزه ات.

-134

امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام میفرمایند

للقائم منا غیبهٔ امدها طویل، کانی بالشیعهٔ یجولون جولان النعم فی غیبته، یطلبون المرعی فلا یجدونه، الا فمن ثبت منهم علی دینه، و لم یقس قلبه لطول غیبته امامه، فهو معی فی درجتی یوم القیامهٔ.

برای قائم ما(امام زمان) غیبتی است که مدت آن به درازا خواهد کشید،

شیعان را گویی با چشم خود می‌بینم همانند گله ی بی‌صاحبی که در دشت و صحرا پراکنده شده، به دنبال چراگاه می‌گردند، در غیبت او به جستجوی او می‌پردازند، و نمی‌یابند.

آگاه باشید که هر کس بر آئین خود استوار بماند و در اثر طول غیبت دلش را قساوت نگیرد، روز قیامت در کنار من خواهد بود.[۱۳۵۴]

135-

آیت الله بهجت:

تکان میخوری بگو یا صاحب الزمان؛

می نشینی بگو یا صاحب الزمان؛

برمیخیزی بگو یا صاحب الزمان؛

صبح که از خواب بیدار می شوی مودب بایست و صبحت را با سلام به امام زمانت شروع کن و بگو اقاجان دستم به دامانت، خودت یاری ام کن؛

شب که میخوابی بخوابی اول دست به سینه بگذار و سلام بده و بعد بخواب؛

شب و روزت را به یاد محبوب سر کن که اگر اینطور شد، شیطان دیگر در زندگی تو جایگاهی ندارد.

کمال الدین / ص 303

نمیتوانی گناه کنی؛

دیگر تمام وقت بیمه امام زمانی...

آیت الله بهجت

خدا میداند در دفتر»امام زمان«جزو چه کسانیهستیم

اعمال بندگان هر دو روز》 دوشنبه و پنج شنبه 《به ایشان عرضه میشود

همین قدرمیدانیم که آنطور که باید باشیم،نیستیم.

سلام_امام_زمانم

بارها از همه جا و همه کس رانده شدم

این تو بودی که مراباز پناهم دادی

این همه قلب تو را با گنه ام خون کردم

بازتا آمدم از راه،تو راهم دادی...[۱۳۵۵]

136- بیعت نامه با امام زمان(عج)

[1355] http://www.afsaran.ir/payamak/1484905

همانطور که در زمان یازده امام علیهم اسلام شیعیان به محضر اماماش مشرف می شدند و با امام تجدید بیعت می کردند،در زمان غیبت کبری هم بوسیله این زیارتنامه می توان با امام زمان عج تجدید بیعت نمود.

السَّلامُ عَلَیکَ یا میثاقَ اللهِ الَّذی أَخَذَهُ وَ وکَّدَه

سلام بر تو، ای میثاق(عهد) خداوند که بر آن پیمان گرفته و استوارش ساخته است

آغاز عهد

!مولای غریبم

...آنجا که عدالت به تو ختم می شود

منتظر به نظاره ایستاده است؛ پنجره هایی که فانوس هایش آویخته به نوید آمدنت است و هراسان در این اندیشه که می شود در امیدوارترین فصل دل ، انتظارمان به سبزی حضور تو ختم شود؟ گوش خوابانده ایم در همهمه صدا ها تا رستاخیز صدایت را در اوج بیکرانگی کعبه بشنویم و بار دیگر با آخرین سفیر :هدایت عهدی ببندیم و بگویم

!ای پیامبر آخرین

سخنانت را شنیدیم و خوشنودیم بر آنچه از سوی پروردگار حکیم بر ما ابلاغ نمودی. با جان و دل و زبان و دستهایمان پذیرای عهد توایم و بر این پیمان تا به ابد و تا پای جان وفا دار خواهیم ماند.

با بغض چشم ها و صورت های خیس خوردهمان در هزار و صدو هفتاد و هفتمین سالگرد آغاز امامتت به امید آمدنت ره می پیماییم تا خداوند اجابت ، این جوای لبهای ترک خورده مان را به اجابت برساند چرا که هیچ خواسته ای در درگاه او بی اجابت نمی ماند و عهدی را با تو تازه میکنیم و کشکول نیازم را به ریسمان پیمانم می آویزم تا روزی فرا رسد که مبهوت خورشید چشمانت سرشار از استجابت گردم...

بیعت خود را اینگونه بیان کنیم

بسم الله الرحمن الرحیم

به خلیفۀ الله الاعظم، حضرت ولی عصر، صاحب الزمان، امام و وصی پیامبر اسلام (ص)، مولانا حجۀ ابن الحسن العسکری (ع)

از .... بنده خدا

سلام بر سرور و مهتر عالم امکان، و عزیز بهتر از جان، آقام مهدی موعود (ع)، که منجی عالم فانی است بر وجهه باقی؛

به محضر آن حضرت والامقام عرض می شود که این حقیر از صمیم قلبم، و اعماق وجودم به شما عشق و ارادت می ورزم و بهشت را دیدار روی نازنین حضرت تان می دانم. بر شما پوشیده نیست که با چه شوق زایدالوصفی آرزوی دیدار حضرت تان را دارم.

این بیعت و اقراری است که به محضرتان تقدیم می دارم. این حقیر، در کمال صحت عقل و با تمام وجودم، روحم، جسمم، و جانم با شما بیعت می نمایم و از لحظه امضاء این بیعت نامه به صورت آماده باش، آماده فراخوانی برای سربازی و سرباختن، و گذشتن از مال و جان و همه زندگیم، که اصالتاً در ید ولایی آن امام همام قرار داشته و دارد؛ اختیاراً نیز آنان را با کمال میل و از سر رضا و عشق و اشتیاق، در طبق اخلاص نهاده و در کف پای جانبخش آن امام عزیز، حاضر به فدا کردن می باشم.

انشاالله که بتوانم چه قبل از ظهور، و چه در زمان ظهور حضرت تان، سربازی مطیع برای اوامر آن ولی خداوند، بهترین سفیر تبلیغ و مروج فرهنگ مهدوی، و کوشا در راه تحقق اهداف الهی تان باشم.

...... منتظر و سرباز کوچک تان

:امام زمان (عج) به یاران خود می فرماید

.بر چهل ویژگی و خصلت با من بیعت کنید من هم ده شرط به شما می سپارم

سند بیعت نامه

مرحوم سید بن طاووس که از علمای بزرگ شیعه بوده و به زیارت وجود مقدس امام زمان (عج) نیز مشرف شده

و تالیفات متعدد و گرانسنگی از او به جا مانده است در کتاب " الملاحم و الفتن " خود به نقل از کتاب " الفتن " ابو صالح سلیلی می نویسد

از اصبغ بن نباته حدیث کردند

روزی امیر مؤمنان (علیه السلام) مشغول خطبه بودند که ذکری از مهدی (علیه السلام) و یاران ایشان و نام های آنان فرمودند ،

ابتدا در مورد تعداد یاران حضرت و این که هر کدام از چه شهری هستند و از هر شهری چند نفر هستند مفصل بیان فرمود ، تا اینکه به ۳۱۳ نفر رسیدند

آنگاه به ویژگی یاران امام زمان (عج) پرداخته ایشان را چنین وصف کردند

گویا آنان را می بینم که قیافه و ظاهری همانند دارند ، قد و اندازه یکی ، جمال و زیبایی یکی ، با پوششی واحد ، مثل اینکه گمشده ای دارند که دنبال آن می گردند ،

همچنان حیران و سرگردان و متفکر هستند که مردی از پشت کعبه بسوی ایشان می آید که از نظر خلقت و اخلاق و زیبایی شبیه ترین فرد به رسول خداست.

این گروه به وی می گویند : آیا تو مهدی هستی ؟

اینجاست که حضرت ظهورخود را اعلان می کنند و می فرمایند : " آری منم مهدی

سپس به ایشان می فرماید : بر چهل ویژگی و خصلت با من بیعت کنید من هم ده شرط به شما می سپارم.

احنف می گوید که به امام علی (ع) عرض کردم : ای مولای من آن چهل خصلت چیست؟

امیر مؤمنان (ع) شروع به شمارش و بیان بند های تعهد نامه کرده و چنین فرمودند :

متن بیعت نامه

اینگونه یاران امام مهدی (علیه السلام)با ایشان بیعت می کنند.انان متعهد می شوند که:

"" دزدی و سرقت نکنند ، مرتکب زنا نشوند ، کسی را نکشند ، حریم شخص محترمی را هتک نکنند ، مسلمانی را سب و دشنام ندهند، ،به منزلی هجوم نبرند ، کسی را جز به حق کتک نزنند ،بر اسب و حیوانات ضعیف سوار نشوند ، خود را به طلا نیارایند ، لباس خز نپوشند ، حریر نیز نپوشند ، کفش با صدا به پا نکنند ، مسجدی را خراب نکنند ، راه را بر کسی نبندند ، به یتیم ظلم نکنند ،راه ها را نا امن نکنند ، مکر و حیله ننمایند ، مال یتیم را به ناحق نخورند ، با پسر بچه فساد نکنند ، شراب نخورند ، در امانت خیانت نکنند ، در عهد و پیمان تخلف نکنند، طعامی را احتکار نکنند ، چه گندم یا جو ، کسی را که به پناه آمده نکشند ، شکست خورده و فراری را دنبال نکنند ، به خون ریزی نپردازند ، و خونی را به ناحق نریزند ، به مجروح حمله نکنند ، لباس خشن بپوشند ، خاک را متکای خود قرار دهند ، غذای خود را نان جو قرار دهند ، به کم راضی و قانع باشند ، در راه ، بوی خوش استعمال کنند ، از نجاست و خدا آنطور که شایسته است جهاد کنند پلیدی اجتناب نمایند ، امر به معروف و نهی از منکر کنند ، به چیزی که نمی دانند گواهی ندهند ، طلا و نقره ذخیره نکنند ... ""

اما آنچه امام زمان (عج) برای یارانش تعهد می کند

برای خود ملازم و دربانی نگیرد ، هر کجا می روند با ایشان باشد ، چون آنان لباس بپوشد ، بر مرکبی مانند مرکب آنان سوار شود ، چنان باشد که آنان هستند و دوست دارند ، به کم راضی و قانع باشد ، به یاری خدا زمین را پر از عدل کند چنان که از ظلم پر شده است ، خدا را آنگونه که باید وشاید عبادت کند ، خراسان برایش فتح خواهد شد ، اهل یمن مطیع او خواهند شد ، لشکرهایی از یمن به استقبال وی خواهند آمد[۱۳۵۶].

-137

یقینا مردم در زمان غیبت یکسان نخواهند بود؛ عده ای منتظرند و در پی اصلاح خویش و عده ای نیز به دنبال انکار و ضلالت و گمراهی خویش و...

حضرت صادق علیه السلام در روایاتی حالات مردم را در دوران غیبت بیان کرده که به نمونه هایی اشاره می شود:

تحیّر مردم

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و او از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی... تَکُونُ لَهُ غَیْبَةٌ وَحَیْرَةٌ حَتّی تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ اَدْیانِهِمْ فَعِنْدَ ذلِکَ یُقْبِلُ کَالشَّهابِ الثّاقِبِ فَیَمْلَاُها قِسْطا وَعَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْما وَجَوْرا؛

[1356] پیمان منتظران

مهدی از فرزندان من است... برای او غیبت و حیرتی است تا آنجا که مردم از ادیانشان گمراه شوند.

آن گاه مانند شهاب ثاقب رو می آورد و زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.»

«از جایگاه پیمانی که [از جانب خداوند] بر عهده بندگان نهاده شده است.»

اللهم انّی اجدّد له فی صبیحهٔ یومی هذا و ما عشت من ایّامی عهدا و عقدا و بیعهً له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول ابدا»

(همان، دعای عهد .).

خدایا! من در این صبحگاه و صبحگاهان تمام عمرم، عهد و پیمان و بیعتی را که » با حضرت دارم، تجدید کرده و هیچ گاه نه از آن سر باز زنم و نه از آن روی بر می تابم».

باید در این روز با امام زمان(عج) خود، تجدید پیمان کرده و بر مفاد عهد و میثاق خود ـ که به آن ها در روایات و دعاها به ویژه دعای عهد اشاره شده ـ مروری دوباره داشته باشیم

و به بازشناسی و بازخوانی حقوق و تعهداتی که نسبت به آن امام نور و گنجینه عهد الهی و امید همه مستضعفان عالم بر عهده داریم، بپردازیم

که به فرموده صادق آل محمد علیهم السلام ، این عهد خدای عزوجل با ما است؛

حضرت در پاسخ یکی از یارانش در تفسیر آیه

(لایملکون الشفاعهٔ الاّ من اتخذ عندالرحمن عهدا)[۱۳۵۷]

:می فرماید

من دان بولایهٔ امیرالمؤمنین والائمهٔ من بعده فهوالعهد عنداللّه

همانا عهد در نزد خداوند، پذیرش ولایت امیرالمؤمنین[علیه السلام] و امامان بعد از اوست [۱۳۵۸]

:در روایتی دیگر چنین می فرماید

نحن عهداللّه فمن وفی بعهدنا فقد وفی بعهداللّه و من خفرها فقد خفر ذمهً اللّه و (عهدَه)[۱۳۵۹]

ما عهد خداوند هستیم هر کس به عهد ما وفا کند به عهد خداوند وفا کرده است .و هر کس با ما پیمان بشکند، با خداوند پیمان شکسته است

:امام زمان علیه السلام نیز خود را چنین معرفی می کند

(.من مستَودع العهد المأخوذ علی العباد) [۱۳۶۰]

[1357] سوره مریم، 87

[1358]تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 362

[1359]کافی، ج 1، ص 221

[1360]احتجاج طبرسی، ج 2، ص 597. نامه به شیخ مفید

از گنجینه و جایگاه پیمانی که [از جانب خداوند] بر عهده بندگان نهاده شده است

زمان ظهور هم البیعت لله است . همانطور که شعار پرچم امام زمان(عج) در یعنی بیعت از آن خداست

حضرت امام عسکری علیه السلام در دعایی برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از خداوند برایش چنین دعا می‌کند

خداوندا او را از شر هر تجاوز کار و طغیانگر و از شر همهٔ آفریدگانت نگه ...» دار و او را از پیش رویش و از پشت سر و از سمت راست و چپش حفظ کن

و او را نگهبان باش و از اینکه به او بدی برسد نگاهش دارد و در مورد او، پیامبرت و خاندان پیامبرت را نگاه دار و به سبب او عدالت را آشکار کن، با یاری ات او را پشتیبانی کن، یاورانش را یاری کن . [۱۳۶۱] .«...

138–

حنّان بن سدیر از پدرش و او از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود

[1361] مصباح المتهجّد کفعمی، ص399

اِنَّ لِلْقائِمِ مِنّا غَیْبَةً یَطُولُ اَمَدُها فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ وَلِمَ ذلِکَ قالَ لاِنَّ اللّهَ » عَزَّ وَجَلَّ اَبی اِلاَّ اَنْ تُجْرِیَ فِیهِ سُنَنَ الاَْنْبِیاءِ فِی غَیْباتِهِمْ وَاِنَّهُ لا بُدَّ لَهُ یا سَدِیرُ مِنِ اسْتِیفاءِ مَدَدِ غَیْباتِهِمْ؛

برای قائم ما غیبتی است که مدّت آن به طول می انجامد. پس به امام گفتم: ای فرزند رسول خدا! این مطلب برای چیست؟ فرمود: زیرا خدای تعالی می خواهد در او سنّتهای پیامبران علیهم السلام را در غیبتهایشان جاری کند و ای سدیر! «.برای او گریزی از آن نیست که مدّت غیبتهای آنها به سر آید

.در روایت اوّلی که در بخش حکمت نقل شد نیز این مطلب آمده است

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود:

در صاحب این امر سنّتهایی از انبیا وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات اللّه علیهم.

امّا سنّت او از موسی بن عمران علیه السلام آن است که او نیز خائف و منتظر است؛

امّا سنّت او از عیسی علیه السلام آن است که در حق او نیز همان می گویند که درباره عیسی علیه السلام گفتند؛

امّا «مِنْ یُوسُفَ فَالسِّتْرُ یَجْعَلُ اللّهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْخَلْقِ حِجابا یَرَوْنَهُ وَلا یَعْرِفُونَهُ...

سنت او از یوسف، مستور بودن است. خداوند بین او و خلق حجابی قرار می دهد. «مردم او را می بینند، امّا نمی شناسند

و امّا سنّت او از محمد صلی الله علیه و آله آن است که به هدایت او هدایت می شود و به سیره او حرکت می کند.«

امام باقر (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمودند

والقائم یومئذ بمکه قد أسند ظهره إلی البیت الحرام مستجیراً به فینادی:

یا أیها الناس إنا نستنصر الله فمن أجابنا من الناس؛ فإنّا أهل بیت نبیکم محمد و نحن أولی الناس بالله و بحمد؛ ... و أسألکم بحق الله و حق رسوله و بحقّی –فإنّ لی علیکم حق القربی من رسول الله– إلّا أعنتمونا و منعتمونا ممّن یظلمنا فقد أخفنا و ظلمنا و طردنا من دیارنا و ابنائنا و بغی علینا و دفعنا عن حقنا وافتری أهل الباطل علینا؛ فالله الله فینا لا تخذلونا وانصرونا ینصرکم الله تعالی.[۱۳۶۲]

قائم در آن روز (روز ظهور) در مکه است. پشت خود را به بیت الله الحرام تکیه داده و بدان پناه می جوید، سپس فریاد بر می آورد:

ای مردم ما از خدا یاری می طلبیم؛ چه کسی از مردم دعوت ما را پاسخ می گوید؟

[1362] غیبت نعمانی، باب 14 حدیث 67/ اختصاص شیخ مفید، صفحه 255/ بحارالانوار، جلد 52 صفحه 237

که ما خاندان پیغمبر شما محمد هستیم و نزدیک ترین مردم به خداوند و محمد می باشیم...

و از شما می خواهم که به خاطر حق خدا و حق رسول خدا و حق خودم بر شما – که حق خویشاوندی با رسول خدا است- ما را کمک کنید، و ما را از کسانی که به ما ظلم می کنند دور کنید؛

چرا که ما ترسانیده شده ایم، و به ما ظلم شده است، و از شهر و فرزندانمان رانده شده ایم، و نسبت به ما سرکشی کرده اند، و از حقّمان کنارمان زده اند، و اهل باطل بر ما نسبت ناروا بستند.

پس خدا را در نظر بگیرید و ما را رها نکنید و یاری مان کنید تا خدا شما را یاری کند.

آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی پس از این که روایت فوق را صحیح اعلام می کند در ذیل آن این گونه می نویسد:

اگر گوش دلت را بگشایی و سینه ات به نور پروردگارت فراخ گردد، ندای امام زمانت را در این زمان خواهی شنید که از اهل ایمان یاری می طلبد.

آیا کسی هست که ندای آن حضرت را پاسخ گوید؟

و آیا کمک کننده ای هست؟

آیا یاری کننده ای هست؟

البته یاری کردن در هر زمان به اقتضای همان زمان است.

یاری آن حضرت یاری خدا است؛ یاری رسول خدا است؛ یاری اولیای خداست؛ یاری غریب و کمک به مظلوم و مضطر و عالِم است؛ یاری ولیّ نعمت و پدر مهربان است[۱۳۶۳].

امام صادق علیه السلام فرمود

اِنَّ لِلْقائِمِ مِنّا غَیْبَةً یَطُولُ اَمَدُها...؛»

برای قائم ما غیبتی است که مدّت آن به طول می انجامد.» گفتم: راز آن چیست؟

فرمود: زیرا خدای متعال می خواهد امر سنتهای پیامبران را در غیبتهایشان جاری کند و ای سدیر! گریزی از آن نیست که به اندازه مدّت غیبتهای آنها سپری گردد.

خداوند می فرماید: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ»؛ یعنی «سنتهای پیشینیان در شما جاری است.«

[1363] مکیال المکارم، جلد 1 صفحات 276 و 277

سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب کسی که پرسید: مهدی چه زمانی قیام می کند؟ فرمود

اِذا غابَ عَنْهُمُ الْمَهْدِیُّ وَآیَسُوا مِنْهُ؛»

زمانی که مهدی از مردم غایب شود و [به قدری طول کشد که] مردم از او مأیوس شوند.«

رسول اکرم (ص) می فرماید:

یخرُجُ ناسٌ مِنَ المَشرِقِ فَیوَطِّئونَ لِلمَهدی سُلطانَه ؛»

مردمی از شرق قیام میکنند و زمینه را برای حرکت جهانی مهدی فراهم میسازند[۱۳۶۴].«

-139

در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که در تفسیر آیه وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ فرمود

العصر عصر خروج القائم

[1364]سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1368، ب 34، ح4088؛ کنز العمال، ح 38657؛ الزام الناصب، ج 2، ص 14

"منظور از عصر عصر قیام حضرت مهدی (سلام اللّه علیه) است[۱۳۶۵]

140-

:کمیل بن زیاد می گوید

حضرت علی علیه السلام دستم را گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد.
:هنگامی که به صحرا رسیدیم، آهی کشید و فرمود

آری، هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی شود؛ خواه ... ظاهر باشد و آشکار یا ترسان و پنهان! تا دلایل و نشانه های روشن خداوند باطل نگردد،

ولی آن ها چند نفرند و کجا هستند؟! سوگند به خدا، تعداد آنان کم و ارزش و مقامشان نزد خدا بسیار است ... آنان جانشینان خدا در روی زمین و دعوت کنندگان به دین او هستند.

کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد «حجتِ ترسان و پنهان خدا» اشاره به امام غایب (عج) است.

[1365]نور الثقلین جلد 5 صفحه 666 حدیث 5

سوره صف آیه ۹ و سوره توبه آیه ۳۳

هوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ؛

خدا فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دینها غالب شود. هر چند مشرکین نخواهند.

راوی می گوید:

از امام هشتم از آیه هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی ... سؤال کردم.

فرمود هنوز موقع تأویل این آیه نرسیده است گفتم: قربانت گردم! کی موقع آن فرا میرسد؟

فرمود؟ ان شاء اللّه هنگامی که قائم قیام کند و چون قیام کند هر جا کافر و مشرکی باشد، ظهور او را ناخوش دارد تا جایی که اگر کافری در دل سنگی پنهان شود سنگ صدا میزند ای مؤمن! کافری یا مشرکی در من پنهان شده او را بکش. خداوند او را بیرون می‌آورد و یاران قائم او را بقتل می‌رسانند.

و هم در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که وی درباره آیه (لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ) گفت:

این در زمانی است که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام بگروند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، موقعی که دیگر موش انبانی را پاره نمیکند وقتی که حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط می شود و هر جا صلیبی است شکسته میگردد و خوگها معدوم می‌شود و این بهنگام قیام قائم آل محمد خواهد بود.[۱۳۶۶]

–142

عبد اللّه بن سنان می گوید

من و پدرم بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. حضرت فرمود

فَکَیْفَ اَنْتُمْ اِذا صِرْتُمْ فِی حالٍ لا تَرَوْنَ فِیها اِمامَ هُدیً وَلا عَلَما یُری وَلا یَنْجُوا «� مِنْها اِلاَّ مَنْ دَعا دُعاءَ الْغَرِیقِ فَقالَ لَهُ اَبِی اِذا وَقَعَ هذا لَیْلاً فَکَیْفَ نَصْنَعُ فَقالَ اَمّا اَنْتَ فَلا تُدْرِکُهُ فَاِذا کانَ ذَلِکَ فَتَمَسَّکُوا بِما فِی اَیْدِیکُمْ حَتّی یَتَّضِحَ لَکُمُ الأَمْرُ؛

حال شما چگونه باشد آن گاه که به حالی در آیید که امام هدایتگر را نبینید و نشانه [هدایت] را مشاهده نکنید و هیچ کس نجات نیابد مگر آنکه دعای غریق را بخواند!

[1366] جلد پنجم از کتاب معجم احادیث امام مهدی.

پدرم به امام گفت: در آن شب ظلمانی که چنین امری واقع شود، چه کنیم؟

فرمود: امّا تو آن [دوران] را درک نمی کنی و چون آن امر واقع گردد، به آنچه که [از امامت] دارید، متمسک شوید تا امر برایتان روشن گردد.»

143- پرسشی که از دیر باز در این باره مطرح بوده و ذهنها را به خود مشغول داشته است و در این زمان نیز گاهی رخ می‌نماید، این است که راز عمر طولانی آن حضرت چیست؟ آیا این امر در راستای قوانین طبیعی عالم است، یا جنبه غیبی و اعجازی دارد؟

آیا امکان دارد از نظر ظاهری، فردی در این عالم، عمری طولانی را سپری کند و شاداب و با طراوت باقی بماند؟ اصولاً چه می‌شد اگر امام زمان(ع) در ظرف زمانی ظهورش به دنیا می‌آمد و در همان زمان، سیاست خود را به انجام می‌رساند.

برای رسیدن به پاسخ این پرسش، توجه به چند اصل کلی لازم است:

۱. طول عمر، از شاخه‌های مسئله عمومی‌تری به نام (حیات) است. حقیقت و ماهیت حیات، هنوز بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ گاه هم از این راز سر در نیاورد.

بشری که این اندازه ناتوان است و موضوع حیات را درست نمی‌شناسد و از ویژگیهای آن، آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، چگونه می‌خواهد مسئله طول

عمر و استبعاد آن را مطرح سازد و به دیده تردید به آن بنگرد؟

۲۰. اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانونی طبیعی بشناسیم که بر بافت واندام موجودات زنده، از درون، عامل نیستی را نهفته دارد و به مرور زمان، موجود زنده را خواه ناخواه، به مرحله فرسودگی و مرگ می‌رساند، باز معنایش آن نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تأخیر نباشد. بر همین اساس، دانش بشری، گامهای مؤثری درباره درمان پیری برداشته و هنوز هم براین مهم پای می‌فشرد و رشته‌های تخصصی برای این مسائله به وجود آورده است.

در اواخر قرن نوزدهم، براثر پیشرفتهای علمی، امید به زندگی طولانی تر رونق بیشتری یافت و شاید در آینده نه چندان دور، این رؤیای شیرین به واقعیت (بپیوندد).[۱۳۶۷]

در مجموع، دانش بشری در زمینه عقب انداختن پیری، موفقیتهای چشمگیری به دست آورده و از رابطه تغذیه و پیری تجربه‌های جدیدی کشف کرده و ارتباط تنگاتنگی بین اسرار تغذیه در مقابله با پیری و فرسودگی ارائه داده است.

در پرتو آنچه اشارت شد،می توان گفت: درباره عمر طولانی مهدی موعود(ع) هیچ گونه شگفتی باقی نمی‌ماند و امکان علمی و نظری آن، جای تردید ندارد او، با دانش خدادادی، بر اسرار خوراکیها، آگاهی دارد و بعدی ندارد که با استفاده از روشهای طبیعی و علمی، بتواند مدتی دراز در این دنیا بماند و آثار فرسودگی و

[1367] امام مهدی حماسه‌ای از نور، شهید صدر، ترجمه کتابخانه بزرگ اسلامی، ص ۳۰

.پیری، در وی پدیدار نگردد

۳. اصولاً، وجود استثناها در هرامری، ازجمله امور طبیعی این عالم، مسائله‌ای ست روشن و انکار ناپذیر. گیاهان، درختان، جاندارانی که در دامن طبیعت پرورده می‌شوند واز سابقه کهن و زیستی طولانی برخوردارند، کم نیستند. چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم، برای نگهداری یک انسان و حجت خدا، به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، قائل به استثنا شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی و اسباب و علل ظاهری بدانیم که قوانین طبیعت، دربرابرش انعطاف پذیری دارند واو برآنها تفوق و برتری. این امری است ممکن، گرچه عادی و معمولی نباشد.به گفته علامه طباطبائی:

نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت[می‌توان پذیرفت]. البته خرق) عادت، غیر از محال است و از راه علم، هرگز نمی‌توان خرق عادت را نفی کرد. زیرا هرگز نمی‌توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می‌کنند، تنها همانها هستند که ماآنها رادیده ایم و می‌شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم یا آثار و اعمال آنها را ندیده‌ایم، یا نفهمیده‌ایم، وجود ندارد؛ از این روی، ممکن است در فردی و یا افرادی از بشر، اسباب و عواملی به وجود آید که ((عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید.)[۱۳۶۸]

۴. از دیدگاه تاریخی، معمّرین و دراز عمران فراوانی با نام و نشان بوده اند که هر یک چند برابر افراد معمولی زمان خویش، زیسته اند. روشن ترین و در عین

[1368] شیعه در اسلام، علاّمهٔ طباطبایی، ص ۱۵۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

حال، مستند ترین آن، حضرت نوح(ع) است. قرآن تصریح می‌کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده است([1369]) و حتماً عمر وی بیش از این بوده است. داستان خضر (پیامبر نیز، مصداقی دیگر از این اصل کلی است.)[1370]

با توجه به این نمونه هاست که می‌توان برخورداری حجت خدا را از عمری طولانی پذیرفت و دلیل امکان آن را وجود انسانهای دراز عمر در تاریخ دانست (که تا هزاران سال گفته شده است.)[1371]

۵. از همه اینها گذشته، اگر از زاویه ایمان به غیب، به این پدیده بنگریم، پاسخ همه اعتراضها و اشکالها داده می‌شود و نیازی به فلسفه بافی و ارائه شواهد دیگر نیست.

تأثیرگذاری علل و عوامل طبیعی، به دست خداوند است: (لامؤثر فی الوجود ا...لاّ الله).

و اوست که اگر بخواهد شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد، چگونه از حفاظت وجود نازنین حجت خدا و ذخیره عالم آفرینش ناتوان است.

کریمی که جهان پاینده داردتواند حجتی را زنده دارد به گفته شیخ طوسی: براساس آیه شریفه: (یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب) هر آنی که) مصلحت در تأخیر، تا زمان دیگر باشد، تداوم عمر آن حضرت، ضرورت می‌یابد و این امر، تاآخرین زمان لازم، ادامه دارد و راز و رمز آن، به دست کسی است

[1369] عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴

[1370] کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۵

[1371] کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۱۳ـ ۱۲۵؛ کنز الفوائد، کراجکی۱۴۰

((که مفاتیح غیب و ام الکتاب در نزداوست.)[۱۳۷۲]

پروردگاری که درباره حضرت یونس پیامبر، به هنگامی که در شکم ماهی قرار

داشت،

:می فرماید

.(ولولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون))[1373]

.پس اگر نه از تسبیح گویان می‌بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند

می تواند براساس قدرت و مشیت مطلقه اش، مقدمات و عوامل زنده ماندن امام

.زمان(ع) را در این عالم آماده سازد و او را تا روز معین و معلومی نگه دارد

براساس این اصل، طول عمر امام عصر(ع)، در باور مسلمانان جنبه اعجاز دارد. و

:قانون معجزه، حاکم بر قوانین طبیعی در این عالم است و نمونه‌های فراوان دارد

.(دریا برای موسی شکافته می‌شود)[۱۳۷۴]

(آتش برابراهیم سردوسلامت می‌گردد.)[۱۳۷۵]

در مورد حضرت عیسی، کار بر رومیان مشتبه می‌گردد و می‌پندارند که وی را *

(دستگیر کردند که چنان نبوده است.)[۱۳۷۶]

پیامبر اسلام(ص) از میان حلقه محاصره قریشیان که ساعتها در کمین او بوده-

---

[1372] همان، ص ۴۲۸؛ رعد (۱۳) آیه ۳۹

[1373] .صافات (۳۷) آیه ۱۴۴

[1374] بقره (۲) آیه ۵۰

[1375] انبیاء (۲۱) آیه ۶۹

[1376] نساء (۴)

۱۵۷.

(اند، بیرون می‌رود.)[۱۳۷۷]

هر یک از این موارد و نمونه‌های دیگر، نشانگر تعطیل شدن یکی از قانونهای طبیعی است که به قدرت و لطف خداوند رخ داده است. پاسداری از حجت خدا در مدتی طولانی نیز، از مصادیق همین اصل کلی و باور ایمانی است. بنابراین طول عمر آن حضرت استبعادی ندارد و با دلایل طبیعی و مادی و غیبی و معنوی قابل پذیرش و اثبات است.

اما این که چرا آن حضرت، در ظرف زمانی ظهور، به دنیا نیامد و ایفای نقش نکرد.

اولاً، در باور ما مسلمانان، بویژه شیعیان، زمین، هیچ گاه خالی از حجت نیست، چه آشکار و چه پنهان.([۱۳۷۸]) همواره باید آسیای وجود بر قطب و مدار امام و حجت بچرخد.

اگر امام زمان(ع)، در آن عصر به دنیا نیامده بود و بعد قدم به دنیا می‌گذاشت، در این فترت، زمین بی حجت و امام می‌ماند و این با ادله قاطع و باور ما مسلمانان (سازگار نیست.(۱۴

ثانیاً، شخصی که می‌خواهد دنیا را متحول سازد و دست به اصلاحی همه جانبه و فراگیر بزند، عدل را بگستراند و ظلم و ستم را در همه اَشکال و انواع آن، بر چیند، تمدّن بشری را که بر اساس زر و زورو تزویر بنا گردیده ویران سازد و تمدنی همه جانبه و براساس ارزشهای الهی و معنوی ایجاد کند، باید دارای عِدّه و

[1377] .انفال (۸) آیه ۳۰

[1378] .اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸

عُدّه فراوان باشد، با ابزار مدرن و پیشرفته آشنا باشد، فراز و فرود تمدنها را بشناسد و بالآخره، از علل سقوط و صعود ملتها تجربه بیندوزد، تا بتواند حرکتی اساسی و بنیادی را آغاز و رهبری کند و موانع را از سر راه بشر بردارد.

این امر ممکن نیست مگر از کسی که طلوع و غروب تمدنها را دیده و با کوله باری از تجربه و شناخت به میدان آمده باشد.

بدین سان، امام زمان(ع) در دوران طولانی غیبت، راههای ایجاد جامعه صالح را در مقایسه با دنیای فاسد، پایه گذاری می‌کند و با آگاهی و اقتدار و در زمانی مناسب به اذن خدا، ظهور می‌کند و بر همه تاکتیکها و روشهای دنیای بشری محیط است و راه مقابله با آن را به درستی می‌شناسد و این مسائله، در دوران طولانی امامت و غیبت، تا ظهور، برای آن حضرت، ممکن می‌گردد. غیبت و طول عمر، باعث می‌شود.که آن رهبر ذخیره شده، به گونه ای نیکوتر و فراگیرتر رهبری خویش را آغاز کند.

لازمه انقلابی آن چنان بزرگ و عمیق، موقعیت روحی ویژه ای است که رهبر مکتبی از آن باید برخوردار باشد. مقدار توانایی روحی، بستگی دارد به نشیب و فرازها و دگرگونیهایی که آن رهبر به خود دیده است. مهدی(ع)، در دل تاریخ فرو رفته و از موقعیت امامت و برتری خویش بر تاریخ پرتو افکنده، با آزمودگی و تجربه ای که در این مدت طولانی کسب کرده است، توانایی دگرگونی اساسی

جهان را خواهد داشت و به اصلاح همه جانبه دست خواهد زد. ان شاءالله[۱۳۷۹].)[۱۳۸۰]

-144

بعضی از مواردی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، مرتبط به امام زمان (عج) دانسته اند را با ذکر آدرس نقل می کنم:

مراد از امت معدوده در آیه شریفه، امام زمان(ع) و اصحاب اویند .[۱۳۸۱])

آیه:" هل ینظرون ..." و آیات مشابه آن به ظهور مهدی ع نیز تفسیر شده اند[۱۳۸۲])

لیظهره علی الدین کله و تفسیر آن به ظهور حضرت مهدی(ع)[۱۳۸۳])

أتی أمر الله به ظهور مهدی علیه السلام تطبیق شده است [۱۳۸۴]

وعده استخلاف در آیه، جز با اجتماعی که با ظهور مهدی(علیه السلام) بر پا می‌شود با هیچ مجتمعی قابل انطباق نیست .[۱۳۸۵])

[1379] اقتباس از چشم به راه مهدی، ص ۳۴۷ - ۳۴۱.

[1380] همان، ص ۱۸۰

[1381] ترجمه المیزان ج ۱۰، ص۲۶۷

[1382] ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۱۵۹

[1383] ترجمه المیزان ،ج۹، ص ۳۴۰

[1384] ترجمه المیزان ،ج ۱۲، ص۳۲۷

[1385] ترجمه المیزان،ج۱۵،ص۲۱۵

آیات و لو تری إذ فزعوا ناظر بر فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین(در زمان ظهور حضرت مهدی عج) می باشد[1386]

145-

امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید

.

قَالَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا الدِّينُ الْمَعْرِفَةُ فَإِذَا عَرَفْتَ الْإِمَامَ فَاعْمَلْ ... وَ لَوْ تَقَطَّعَ) الْجَاهِلُ مِنْ الْعِبَادَةِ إِرْباً إِرْباً مَا ازْدَادَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً؛[1387]

خلاصه روایت این است که: کسی که امام زمان خودش را نشناسد و نسبت به حق او جاهل باشد، حتی اگر در عبادت تکه تکه شود فقط از خدا دورتر خواهد شد

146-

امام رضا(ع) می‌فرماید

عبادت هفتاد وجه (مرتبه یا نوع) دارد. شصت نه قسمت (مرتبۀ) عبادت تسلیم و راضی بودن به خدا ورسولش و اولی الامر صلوات الله علیهم (امام زمان(ع) است.

[1386] ترجمه المیزان ،ج۱۶، ص۵۹۲

[1387] دعائم الاسلام/ج1/ص54

أَنَّ الْعِبَادَةَ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهاً فَتِسْعَةٌ وَ سِتُّونَ مِنْهَا فِی الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأُولِی الْأَمْرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ؛ [۱۳۸۸]

147–

دل نوشته برای امام زمان عج

بیقرار نیست دل

"ادا در می آوریم"

انتظار نیست چشم

"ادا در می آوریم"

بر لب دعای ندبه...

و دل غرق شهوت است

این انتظار نیست

"ادا در می آوریم"

آقا محب واقعی ات در میان ما

[1388] بحارالانوار/ج 2/ص 212

یک از هزار نیست

"ادا در می آوریم"

است گناه من دلیل جدایی ز تو فقط
است دل سیاه من ثمر از این همه غفلت
همیشه ذکر تو را من به روی لب دارم
دلیل راه من است گل زهرا که نام تو
ببین که روز سپیدم ز هجر تو شام است
است ماه من بیا و نور فکن که چهره تو
بلایی عظیم و جانکاه است جدایی از تو
است سردی نگاه من گواه قلب حزین
سیاهی قبرم بگو به آن دو ملک در
که این غلام قدیمی بارگاه من است

آقاجان

با یاد تو نشسته ام، در راهی که عبور کنی، می‌خواهم در آخرین غروب زندگی

برجای پای تو نماز بگذارم؛
.بازگرد دیگر جانی نمانده است !مهدی جان ای غریبه همیشه آشنای من،
...الوعده الوفا ...جوانیمان رفت و نیامدی

می رسد از راه مردی از دیار آشنایی
بر زبانش مهربانی در نگاهش روشنایی

روشنایی می دهد خورشید را برق نگاهش
می گزارد آسمان هر روز پیشانی به راهش

راه او را الهی است رنگ او رنگ الهی
می زداید از زمین و از زمان نقش تباهی

کیست او گنجینه ی اسرار رب العالمین است
وارث شمشیر مولایم امیر المومنین است

می رسد مهدی به دستش تیغ سرخ اقتدار
تا بگوید پاسخی بر ناله های انتظار

تا بگیرد انتقام زخم های بی شمار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

اللهم عجل لولیک الفرج وعافیۂ و النصر

ایّها العزیز؟!

کنعان دل، بدون تو شادی پذیر نیست
یوسف! ظهور کن که پریشان شدن بس است

گریه ... فراق ... گریه ... فراق ... این چه رسمی است؟!
دیگر بس است این همه گریان شدن بس است

تا کی گناه پشت گناه ایّها العزیز؟!
تا کی اسیر لذّت عصیان شدن؟! بس است

خسته شدم از این همه بازی روزگار
مغلوب نفس خاطی و شیطان شدن بس است

سرگرم زندگی شدنم را نگاه کن

بر سفره های غیر تو مهمان شدن بس است

ندانم که کی خواهی آمد

باورت دارم که خواهی آمد

یوسفی دارد این دنیا که خواهد ماند

یوسف زهراست (س) که می نازد و خواهد ماند

تابیاید نفسی تازه دهد مردگان را

روشنایی دهد چشم دنیا و همگان را

جمله مارا تو نگاهی کن بهر کرم

تو کریمی زخدا که دهی همه را بهرکرم

ای روح دعا سلام مهدی جان

1170 بهار وخزان گذشت ونیامدی. سالهاست نگاهم پشت پنجره ای که متعلق به فرداست قاب گردیده وگرد وغبار هجران برآن سایه افکنده.

عمری است که برای آمدنت بی قرارم. یابن الزهرا،ببین از فراقت سخت بارانیم. ببین ثانیه ها چگونه از هجر تو بغض کرده وبه هق هق افتاده اند.

آقا جان! حیف نیست ماه شب چهارده پشت ابرهای تیره وپاره پاره پنهان بماند، حیف نیست دیده را شوق وصا ل باشد ولی فروغ دیده نباشد.

بیا وقرار دل بیقرارم شو. بیا و صداقت آینه را به زلال آبی نگاهت پیوند بزن. بیا تا سر به دامانت بگذارم وعقده های چندین ساله ام را باز کنم. تو که معنای سبز لحظه هایی بیا تو که ترنم الطاف حق تعالی بیا.بیا که از هجرت چون اسپندی بر آتشم.

یوسف فاطمه! کی طنین دلنواز انا بقیه ا... تو از کعبه مقصود ، جانها را معطر می نماید. کی کعبه ،به خود می بالد وزمین بر قامت دلربایت طواف عشق می گذارد وجان در سعی وصفای نگاه تو محرم می شود ومناسک حج وقربان را بجای می آورد. برای آمدنت تمام دلهای عشاق دنیا را به ضریح چشمهای قشنگ وعباس گونه ات گره زده ایم ودر مراسم اعتکاف شبهای فراق برای گرفتن حاجتمان دست به دعا برداشته ایم. آقا جان برای آن لحظه که سبز پوش با پرچم یالثارات الحسین در انتهای افق غباری بپا می شود وتو با ذوالفقار حیدر وسوار بر اسب سفید قصه ها می آیی لحظه ها را بدست باد می سپارم.

بگذار صادقانه بگویم که کهانسالترین آرزوی دلم آرزوی وصال توست!آرزویی که برای بدست آوردنش تمام کلافهای عمرم را به بازار معشوق فروشان برده ام وخودم را در جرگه خریداران یوسف زهرا(س) قرار داده ام.

نازنینم! تو زیبا ترین دلیل برای شبهای قدر وشب زنده داریهای منی تو ضیاعین ودلیل امّن یُجیب منی .

آقا جان! می خواهم برایت قصه بگویم . قصه سیب وگندم ومردی که سالهاست در میان مردم چشمم ایستاده،قصه خوشه خوشه انتظار وچشمانی که درو میکنند،قصه باران وسطرهایی که دلواپس پونه هاست،قصه اسب وخیال آمدن تو در باران،قصه هایی که مشق هر شب من است.

کاش می شد واژه ها را شست وانتظارراتفسیر کرد ولی افسوس...

میدانی مرز انتظار کجاست!؟آنجا که قطره اشک منتظری سدی از دلواپسی ساخته وقطره قطره انتظار را ذخیره می کند،آنجا که وجودش چون جرعه ای آب از تشنه ای رفع عطش می کند آنگاه که می فرماید اگر شیعیان ما، مرا به اندازه قطره ای آب بخواهند هر لحظه ظهور من نزدیکتر می شد.

حس می کنم نزدیکی آنقدر نزدیک که با آمدن یک نسیم تو را احساس کرد وبویید.

خوب می دانم که آخر دل سنگ وطلسم نحس قصه را می شکنی وآنگاه زمان وصل وجان نثاری می رسد.

پس بیا از پس کوچه های انتظار، بیا که شعرهایم بی قافیه مانده اند، بیا که با آمدنت گم میشود در تبسم تو بغض چندین ساله ام، بیا که غزلهایم مضمون ندارند ومثنوی عشق نا تمام است.

محبوبم! هر روز که میگذردبیشتر از قبل دلم برایت تنگ می شود. عشق تو سراسر وجودم را فرا گرفته و اگر دلم را بشکافی بر لوح آن نام تو هگ گردیده وکنون ای بهار عشق! می ترسم از خزان عمرترسم از ندیدن است بگو که تا خزان من آیا فرصت بهار دیدن است؟

یابن الزهرا!"لیت شعری أین استقرت بک النوی". کاش میدانستم که کجا وکی دلها به ظهور تو آرام خواهند گرفت.

بنفسی أنت! به جانم سوگند که تا طلوع صبح صادق به انتظارت خواهم ماند ولحظه ها را با تمام سنگینی به دوش می کشم وسکوت ثانیه ها را به ازای فریاد زمان تحمل می کنم فقط برای رسیدن به لحظه با شکوه وصا لت.

آقا جان! دروادی انتظار زمان را بنگر که چگونه از هجر تو همچون شمع ذره ذره آب می گردد. کی می آیی که قطره ها به دریا بپیوندند؟خیبر گشای فاطمه(س) کی می آیی؟

کی می آیی که کران تا بیکران دلم را برایت چراغانی کنم وچشمانم را فرش قدومت نمایم؟

بیا که بهار بی صبرانه مشتاق آمدن توست وقلبم جویبار اشکهایی که هرروز وشب برای فراق تو ریخته می شوند.

یاس سفیدم! بیا که با ظهورت آیه"والنهار اذا تجلی" تأویل گردد. بیا که چشمه سار وجودم سخت خشکیده وفریاد العطش برآورده،بیا تا از نرگس چشمانت عطری برای سجاده ام بگیرم.بیا ومرا زائر شهر قاصدکها کن،بیا...

دلم برای ورود هر عشقی غیر از عشق تو بن بست است ودیده ام جز برای فراق تو نمی بارد. بیا که هجر توآیه"ان عذابی لشدید" را تفسیر می نماید. آقا جان!بحق کوچه وچادر خاکی بیا،بیا که سید علی ماتنهاست وچاهی ندارد که غصه هایش را بااو در میان بگذارد. بیا ورأس سبز شاپرکهایی باش که در جستجوی قبر یاس سرگردان کوچه های هاشمیند.

ای پیدا ترین پنهان من! تا تو بیایی مروارید چشمانم رابرای سلامتیت صدقه می دهم وبرای آمدنت روزه سکوت می گیرم وبا جام وصال تو افطار می نمایم. نذر کرده ام که بیایی تا جان شیرین را فرش قدمها یت نمایم. پس بیا که نذر خود را ادا کنم.

ای آفتاب عمر! تا تو بیایی انتظار را قاب میکنم وبر لوح دلم می کوبم. فریاد را حبس می کنم وبه سکوت اجازه حضور می دهم. در نبود تو جام تلخ فراق را سر می کشم وسر به دوش هجران می نهم وبرای آمدنت دعا می کنم. به امید آنروز هزار وصد وهفتادمین شمع را روشن می کنیم ومنتظرت می مانیم.

به خدای کعبه می سپارمت وسبد سبد نرگس ویاس چشم براهی میکنم.

کاش می شد که خدا اجازه ظهورت می داد

کاش می شد که در این دیار غربت و میان موج غمها به سکوت سرد وسنگین رخصت خاتمه می داد

جمعه ما شاهد ابروی زیبای تو می شد کاش می شد

کاش می شد دیده نا قابل ما فرش کیسوی تو می شد

کاش می شد انتظار منتظر بپایان رسد و هوا میزبان یاس ها ونسترن ها خاک پای مهدی زهرا شود

کاش می شد تو هم از انتظار خسته شوی و برای فرج دعا کنی

کاش می شد...

چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود؟

چون تو در کس ننگری کس با تو همدم کی شود؟

گر جمال جانفزای خویش ننمایی به من

جان ما گر در فزاید حسن تو کم کی شود؟

دل ز من بردی پرسیدی که دل گم کرده ای

این چنین طراریت با من مسلم کی شود؟

چون مرا دلبستگی از ارزوی روی توست

این چنین دل خستگی زایل به مرهم کی شود؟

غم از ان دارم که بی تو چو حلقه بر درم

تا تو از در نیایی از دلم غم کی شود؟

!خلوتی می بایدم با تو زهی کار کمال

ذره ای هم صحبت خورشید عالم کی شود؟

(نامه ای به زبان ریاضی به امام زمان(عج

سه شنبه بیست و هشتم تیر ۱۳۹۰

آقای من: بیا که اوضاع معکوس شده است. منحنی ارزش ها نزولی اکید است. نمودار حرکت ما انسان ها پراز اکسترمم شده است.

سرور من: روز هفتم هفته که دلم مشتق شده است،اشتیاق دیدار تو را با دعای ندبه درهم می آمیزم و با توبه زمزمه می نشینم. زمزمه ای که واحدهای آن کم استولی تو آن رامی شنوی.

آقا جان: تمام سوالات ذهنم را به صورت دستگاه های چند معادله و چند مجهولی درآورده ام و برای جواب های آن راهی جز مبهم بودن نیافته ام.

هرچه به مشتاقان و منتظران تو می نگرم در معادله ی زندگی هیچکدام در دنیای حقیقی ریشه ای ندارند مگر در دنیای مختلط فریب و دروغ.

سرور خوبم: با خود عهد می بندم ، مهر و محبت تو را با نوشتن نام زیبایت بر مقدمه ی تمام ترسیم شده ی تدریسم تقسیم کنم. و هزار بار براین سطر نام تو را در ذکر تمام خوبی هایت ضرب کنم وبا دل منتظرم جمع ببندم.

گاهی دنیا را محور اعدادی فرض می کنم که جهت تو مبدا این محور است.هرکس در جهت مثبت تابی نهایت به خدای تو نزدیک می شود.وهر کس از دوستی و محبت تو دور می شد،در جهت دیگر تابی نهایت از تو دور می شود.

مولای من: سری به سری ها دنباله های منتظرانت بزنیم که سیگمای تمام آنها به 313 تن می رسد.چه فاجعه ای است این دنیا،مگر اوضاع قرینه شود یا محور زندگی ها انتقال یابد تا زمینه آمدنت در مختصات دنیا فراهم شود.

زمانی که با خود می اندیشم که کدام رابطه و ضابطه باعث خواهد شد بین من و شما زوج مرتب شکل گیرد.

دیدم و درک کردم که به راستی شرط بر قراری این است که اگر مؤلفه ای اول یک رنگ و صمیمی بود مؤلفه دوم هم یک رنگ و صمیمی باشد.

اینجا وقتی دلم می گیرد انتظار تو را مدل سازی می کنم تمام ابعاد ایمانم را در جکم ذره می بینم و آن چه به من آرامش می دهد این است که به هندسه عبادت روی آورم و در مستطیل سجاده سر بر دایره مهر تو گذارم و از خدای تو مهرت را طلب میکنم.

باور کن در کلاس درسم بار ها گفته ام دانش آموز عزیز در فضای نمونه ای زندگی انسان ها پیشامدی بنویسید که تعداد منتظران شما رقم بزند به امید آن که در بررسی احتمال ظهورت عددی نزدیک به یک ببینم. بار ها گفته ام هم نهشتی انسان و ایمان وقتی برقرار است که ایمان بین تمام انسانها بخش پذیر باشد و باقیمانده ربا و کذب نیاورد.

اما ... میدانم و خوب می دانم،

تو روزی خواهی آمد که تصاعد خوبی ها برقرار باشد.

که ارتفاع عدالت بر قاعده دنیا قابل ترسیم باشد.

که مساحت دنیا فضای پیوسته خوبی ها باشد.

که از جمکران تا وادی سهله خط مستقیم عشق باشد.

که انتظار و اشتیاق تنها مجهول مسأله انسان ها باشد.

به امید طلوع آقا در بیکران دنیا.

منبع: مجتمع آموزشی علوم اسلامی کوثر تهران

در تمنای نگاهت بی قرارم تا بیایی

من ظهور لحظه ها را می شمارم تا بیایی

خاک لایق نیست تا به رویش پا گذاری

در مسیرت جان فشانم، گل بکارم، تا بیایی. .

عاقبت یک روز مغرب محو مشرق می شود

عاقبت غربی ترین دل نیز عاشق می شود

شرط می بندم زمانی که نه زود است و نه دیر

مهربانی حاکم کل مناطق می شود

ابا صالح دلـــم سامان نـــدارد.... مگر هجر تـــو را پایـــان نـــدارد

ابا صالـــح بیـــا دردم دوا کـــن..... مرا از دیدنـــت حاجـــت روا کن

ابا صالح مــــرا با روسیـــــاهی .... به خود راهم بده با یک نگاهی

ابا صالح فقیـــــرم من فقیـــرم ..... بده دستی که دامانت بگیـــرم

ابا صالح تو خوبی مـن بدم بــد ..... مرا از درگهــــت ردم مکـــن رد

اباصالح چه خوش زیبنده باشد ..... کـه تو لعل لبت پر خنـده باشد

ابا صالح عزیــــز آل یاسیــــــن ..... بیا درجمع ما یک لحظه بنشین

...... سالها در حسرت یک نگاه گرم از جانب تو مانده ام

.... سالیان دراز می گذرد،اما من هنوز چشم انتظارم

آنقدر پریشان شده این چشمایم که پلک برهم نهادن هم نمی تواند برایم
.... جوابگوی رسیدن به آرامش باشد

کاش می شد نگرانی این چشمهای حقیرم را به انتظار رسیدن به تو زیبا می کردم
....

.... کاش می شد اشک های ناقابلم را برای سلامتی وجودت هدیه می کردم

آمدم با تو نجوا کنم و بگویم روزگاری بود پریشانیم را ،افسوسم را و اشک هایم را به دست تقدیر سپردم و ویران کردم وجود خویش را ....

گرچه می دیدی احوالم را و شنوا بودی گفته هایم را اما باز با تو می گویم ....

با تو می گویم را عهد شکنی هایم ....

با تو می گویم از ......

نمی توانم دوباره بازگو کنم ...

فقط با تو می گویم مرا بپذیر اکنون ....

مرا بپذیر با تمام بدیهایم .....

مرا بپذیر با تمام بی وفاییهایم ....

مرابپذیر با تمام عهدشکنیهایم .....

فقط مرا بپذیر ....

ای گل غایب

آبها نام تو را زمزمه می کنند!

درختها به احترام تو سبز می شوند!

نسیم دعای عهد را در گوش سرو ها می خواند!

در یاها با ذکر نام و یاد تو بی کرانه می شوند!

گلها رنگ و بویشان رااز جمال تو وام می گیرند!

زمین وآسمان و انسان دست به دست هم می دهند وبا نجوایی سبز برای طلوع

روی ماهت دعای ندبه می خوانند!

ای مولا!

ظهور و حضور تو سر سبزی مدام دنیا را نوید خواهد داد.

بهترین هدیه برای منتظران است گل رویت شکفتن.

دلها و دیده های ما را در یاب!

مولای من ! می خواهم امروز با شما حرف بزنم چرا که اعتقاد دارم ،یَسْمَعونَ کَلامی ،

پس ای آقای مهربانی ها ! در آغار سلام علیکم ،

نه تنها از طرف من بلکه ، عَنْ جَمیعٍ الْمومنینَ وَ المُومِنات ،

چرا که می دانم یُرَدُّون سْلامی.

یابنَ الصَّراطِ المُسْتَقیم ! امروز می خواهم عهدم را با شما تجدید کنم ،

عهدی که بارها آن را شکسته اما،اما هربار به دنبال فرصتی بوده ام که دوباره آن را تجدید کنم .

یابنَ البُدورِ المُنیرَه ! به من هم حق بده که گاهی تو را فراموش کنم

چرا که عَزیز عَلیَّ عَنْ اَرَی الخَلْقَ وَ لا تری ،

اما با همه ی وجودم اقرار می کنم تو را دوست دارم .

یابنَ یس وَ الذَّاریات ! به من هم لیاقت بده در چنین روزی دستانم را بالا برم و

از خدای بخواهم عَجّلْ لَنا ظُهورَه ، چرا که معتقدم ، نَریه قریبا .

یابنَ الاَنجمِ الزَّاهرَه ! هرچند گاهی دیگرانی که شما نمی پسندیدید را ، یاری نمودم ، دنبالشان رفتم و از آنها دفاع کردم ،

اما می خواهم که : اللهمَ اجْعَلنی مِنْ انْصارِه و اعوانه وَ الذّابینَ عنه وَ المُستَشهَدینَ بین یدیه .

یابنَ النَبإِ العَظیم ! هر چند گاهی زیبایی های دنیا چشمانم را خیره کرده است ، اما

به من معرفت بده که بدانم که زیبایی تویی و همواره بخواهم : اَللهمَ الرنّی الطَّلعهَٔ الرَّشیدَه .

اما ای امام المنتظَر ! از امروز و در تمامی لحظات و ساعت ها تا پایان عمرم از تو می خواهم عهد و بیعتی را که برگردنم است را حفظ کنم ،

عهدی که لا اَحولَ عَنْها و لا اَزول اَبدا .... ان شا الله

...سالی که بی تو گذشت

من فقط به تماشا نشسته ام...باورم کنم که یک سال گذشت از زمانیکه دعا کردم امسال سال ظهورت باشد... و اخرین روز های سال است و تو.... مهم نیست نیامدی!!! مهم این است که من برای امدنت چه کرده ام؟؟!! تو مختاری عشاق را در مسلخ انتظار ذبح کنی، مهم این است من چقدر منتظرت بودم...؟؟

مگر شیخ صدوق و علامه حلی و شیخ مفید در زمان ظهورت هستند؟ مهم این است انها منتظر ظهورت بودند... مهم این است که انها زمینه ساز ظهورت بودند و من می اندیشم که کجای این میدان عشق بازی ام؟

وقتی عاشقانه های حضرت صادق(ع) را با جنابتان می شنوم در عشق تو مات تر میشوم...! او که خود قبله هستی است و اینگونه دورت طواف می کند، من کجای بیت الحرامت ایستاده ام؟ آنگاه که مولای من خطابت می کند... انگاه که از غیبت تو شکایت کرده و می فرماید: دوری ات زمین را بر من تنگ کرده و خواب را از

چشمان من ربوده است... راستی چند وقت است که خوابیده ام... خوابی که سنگینی اش از یادم برده در بیت الله باید حرمت حریم حرم را پاس داشت....!

سیدالمرسلین فرمود افتابی هر چند پشت ابرها باشی... و می اندیشم که که اگر با امدن افتاب از خواب بیدار شوم دیگر نمازم قضا شده است....

و همچنان دورم از تو... دور دور....فقط گاهی دلتنگت می شوم که زودگذر است...

و همچنان خوابم.... خواب خواب..... فقط گاهی پلک هایم باز میشود و دوباره سنگینی گناه و غفلت انها را می بندد...

اما خود می دانی که چقدر محتاج بودنت هستم؟؟؟ محتاج نفس های قدسی ات... محتاج نگاهی که فقط از سوی ان بوی ملکوت بلند است....

اقا من برای سال بعد ظهورت را نمی خواهم که بگویی منتظران کجایند؟ من برای سال بعد دلی تنگ میخواهم به وسعت غربت تو.... آنگاه که از دست شیعیانت ملول شده و به بیابان سر می نهی... من برای سال بعد فقط کمی یقظه می خواهم... فقط کمی یقظه که برود از سرم خماری لحظه های تلخ غفلت....

من برای سال بعد فقط ذره ای از حضورت را میخواهم....

اقا بنگر غریبانه شیعیانت را ذبح میکنند... برای ما سخت است برادران و خواهرانمان فوج فوج به خونشان می غلطتند... تا انجا که به تنگ امده به بنیامین

روی اورده اند... باشد که دعایی کند و تو بیایی... یوسفا برای ما سخت است وقتی در جواب استغاثه شان چیزی جز اشک و دعا برای فرجت هیچ نداریم... ....فقط خود پاسخشان بده که انها هم وارث غربت تو اند

ارحم استکانتنا بعدک....ارحم مولا الغریب

جمعه روز سبز انتظار

جمعه یعنی یک غزل دلواپسی***جمعه یعنی گریه های بی کسی

جمعه یعنی روح سبز انتظار***جمعه یعنی لحظه های بی قرار

بی قرار بی قراریهای آب***جمعه یعنی انتظار آفتاب

جمعه یعنی ندبه ای در هجر دوست***جمعه خود ندبه گر دیدار اوست

جمعه یعنی لاله ها دلخون شوند***از غم او بیدها مجنون شوند

جمعه یعنی یک کویر بی قرار***از عطش سرخ و دلش در انتظار

انتظار قطره ای باران عشق***تا فرو شوید غم هجران عشق

جمعه یعنی بغض بی رنگ غزل***هق هق بارانی چنگ غزل

زخمه ای از جنس غم بر تار دل***تا فرو شوید غم هجران دل

جمعه یعنی روح سبز انتظار***جمعه یعنی لحظه های بی قرار

بی قرار بی قراریهای آب***جمعه یعنی انتظار آفتاب

لحظه لحظه بوی ظهور می آید***عطر ناب گل حضور می آید

سبز مردی از قبیله عشق***ساده و سبز و صبور می آید

یا صاحب الزمان رمز ظهور تو ترک گناه و یکدلی و دعای ماست.

سلام مولای من، سلام معشوق عالمیان، سلام انتظار منتظران

می خواهم از جور زمانه بگویم ، می خواهم بگویم و بنویسم از فسادی که جهان را چون پرده ای فراگرفته اما زمان فرصتی است اندک و انسان آدمی است ناتوان. پس ذره ای از درد دلم را به زبان می آورم تا بدانی چقدر دلگیر و خسته ام.

آغاز نامه به جهانبان جهان و جهانیان خدای هر دو جهان:

مولای من می دانی چند سال است انتظار می کشم. از وقتی سخن گفته ام و معنای سخن خود را فهمیده ام انتظارت را می کشم. بیا و این انتظار مرا پایان بده.

خسته ام از دست زمانه ، چقدر جور زمانه را تحمل کنم. چقدر ناله مظلومانه کودکان و معصومانی را که زیر ستم اند بشنوم و سکوت کنم. خودت بیا و این جهان سیاه را پایان بده. بیا و جهان را آباد کن. بیا و از آمدنت جهان را شاد کن. می دانی چند نوجوان هم سن و سال من آواره اند؟ چندین هزار کودک بی پناهند، خودت بیا و پناه بی پناهان باش.

چند پیش بود که خوابت را دیدیم گفته بودی می آیی و به اندازه تمام سال های نبوده ات با من حرف می زنی و به درد دل من گوش می دهی اما تا خواستی بگوئی کی و کجا؟، از خواب پریدم و از آن شب به بعد دیگر نمی خوابم. راستش می ترسم. می ترسم بیائی و من خواب باشم. می ترسم بیائی، همه تو را ببینند و تنها من از دیدنت محروم بمانم. هنوز هم می ترسم...

حس می کنم با این که شبهاست خواب به چشم ندارم اما در خواب غفلتم. بیا و بیدارم کن. بیا و هشیارم کن. بیا و همه جهانیان را از خواب غفلت بیدار کن. همه به خواب سنگین جهل فرورفته اند و صدای مظلومان و دل شکستگان را نمی شنوند. خودت بیا و همه ما را از این کابوس جهانی نجات بده. ای منجی عالمیان ، جهان در انتظار توست مسافر من !

نیستی و ببینی مردم روز میلادت یعنی رمز عشق پاک چه می کنند؟ چگونه بغض سنگین خود را در گلو نگه داشته اند و انتظار می کشند. منتظرند تا کی بیاید و جهان را از عدل پرکند. کسی بیاید و به این جهان بی اساس پایان دهد بیا تا بعد از این در کوچه های غریب شهر روز میلادت را با بودنت جشن بگیریم و خیابان های تاریک و ظلمات را با نور بودنت چراغانی کنیم. بیا و ببین مردم روز آمدنت چه می کنند؟

روز جمعه، روز خودت، روز منتظرانت به سراغ حافظ رفتم تا با فالی دلِ شکسته و سینه ی زخمی ام را مرهمی باشم. می دانی چه آمد؟ یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور....

نه غم می خورم، نه غم می خورم بخاطر روزهایی که نبوده ای تا لحظات تلخ غم

.را کنارم باشی. نبوده ای تا ندای مظلوم را بشنوی و ظالم را نابود سازی

غم می خورم به خاطر روزهایی که به یادت نبوده ام و با گناه شب شده اند.
همان روزهایی که در تقویم خاطره هها در منجلاب گناه و زشتی با قلم جهل ثبت کرده ام.«بهترین روز» اما براستی جز جهل نبود بهترین روز تنها روز ظهور توست. کی می آید؟ کی می شود که با قلم عقل و راستی بر صفحه دل حک کنم
.و با صدای بلند فریاد بزنم و به گوش جهانیان برسانم

«بهترین روز ، روز ظهور مولاست»

با تمام جهل و مستی تصمیم گرفته ام دفترچه رزوگار را با پاک کنِ مهر و عطوفت پاک کنم و از اول با نام تو روزگار را آغاز کنم. هنوز در نخستین صفحات آن مانده ام و مطلبی برای نوشتن ندارم. تا پایان نوشتن انتظارت می
.کشم

....دیوانه مسلمانی که در روزهای انتظار هزار بار به دیوانگی اش ایمان می آورد

وصف یار

رفته بودم یک شبی در مجلسی***در میان جمع مردم حرف خوبی زد کسی

گفت: آقا گر بپرسند کافران***پس چه شکلی است قامت آقایتان

ما چه گوئیم در جواب آقای من***چهره بنما بر رخ اعمای من

البته ما خود مقصر بوده ایم***تاکنون این چهره را نی دیده ایم(ندیده ام)

روی زیبای تو یک فرزانه است***دیدنش از بهر من افسانه است

گرچه من روی تورا نی دیده ام***وصف آن زیبا رخت بشنیده ام

هرکسی از من بپرسد یک زمان***بر که ماند چهره آقایتان

من بگویم یوسف زهراست او***چهره اش چون سید بطحاست او

گونه ها سرخ است و ابروها سیاه***قامتش افراشته صورت چو ماه

حال زیبایی به لب دارد گلم***می شود روشن زدیدارش دلم

خُلق او نرم و نگاهش مهربان***می نشیند گفته اش بر دل به جان

کی شود محدود او اندرز زمان***یا شود محصور او اندر مکان

عالم اندر دست او باشد همه***او ندارد قدر خَرْدل واهمه

توپ و تانک و بمبهای سهمگین***ژ3 و سیمنیوف و بحری زِ مین

این همه انبارهای بی نظیر***در ید والای او باشد اسیر

قدرتش را کی توانی وصف نمود***قدرت او را کسی واصف نبود

سؤالی ساده دارم از حضورت

من آیا زنده‌ام وقت ظهورت؟

اگر تو آمدی، من رفته بودم

اسیر سال و ماه و هفته بودم

دعایم کن دوباره جان بگیرم

بیایم در حضور تو بمیرم

148- قال ابو عبدالله (ع)

.إعرف امامک فإنک إذا عرفته لم یضرک تقدم هذا الأمر أو تأخر[۱۳۸۹]

امام صادق (ع) فرمودند

امام خود را بشناس که اگر او را شناختی، امر (فرج) چه زود اتفاق بیفتد و چه دیر، به تو زیانی نخواهد رسید.

149- معاویة بن عمّار از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت فرمود

[1389] غیبت نعمانی، باب 25 حدیث 1

اِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام أتانِی فَأَقْرَأَنِی مِنْ رَبِّیَ السَّلامَ وَقالَ یا مُحَمَّدُ... وَمِنْکُمُ » الْقائِمُ یُصَلِّی عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ خَلْفَهُ اِذا اَهْبَطَهُ اللّهُ اِلَی الْأَرْضِ مِنْ ذُرِّیَّهِٔ عَلِیٍّ وَفاطِمَهًَ مِنْ وُلْدِ الْحسین (ع) لیه السلام ؛ [1390]

همانا جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و سلام پروردگارم را به من رساند و فرمود: ای محمد!... قائم از شماست که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می گذارد؛ آن زمانی که خداوند او را [از آسمان] به سوی زمین فرود آورد. «.[او] از نسل علی و فاطمه و از فرزندان حسین (ع) لیهم السلام می باشد

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «القائم منصور بالرعب مؤید بالنصر، تطوی له الارض و تظهر له الکنوز و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله عزوجل به دینه و لو کره المشرکون. فلا یبقی فی الارض حزاب الّا عمر و ینزل روح الله عیسی‌بن‌مریم فیصلی خلفه؛

قائم توسط ترس یاری و به نصرت تأیید می‌شود. زمین برای او خواهد چرخید و گنج‌ها برای او ظاهر خواهد شد و سلطنتش مشرق و مغرب عالم را فرا خواهد گرفت. خداوند عزوجل به واسطه او دینش را ظاهر می‌کند، هر چند که مشرکان برآن کراهت داشته باشند. در آن هنگام در زمین جای خرابی نیست جز آنکه

[1390] مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۷

آباد شود و روح‌الله عیسی‌بن‌مریم فرود می‌آید و پشت سر او اقامه نماز خواهد کرد [۱۳۹۱] «

-150

طبق روایات حضرت عیسی ع در زمان ظهور حضرت مهدی (ع) هر سال به حجّ خانه خدا مشرف می شود. مسلمانان به همراه او به نبرد با یهود، روم و دجّال می پردازند. آن بزرگوار پس از چهل سال زندگی رحلت می‌کند و مسلمانان پیکر او را به خاک می‌سپارند.) [۱۳۹۲] (

در روایتی از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که امام زمان (علیه السلام) مراسم دفن او را به طور آشکار و در برابر دیدگان مردم برگزار می‌کند تا دیگر مسیحیان حرف های گذشته را درباره او بر زبان نیاورند و پیکر او را با پارچه‌ای که دستباف مادرش حضرت مریم (سلام الله علیها) است، کفن نموده، در قبر مریم (سلام الله علیها) در «قدس» به خاک می سپارند.
با توجه به آیه «قرآن» که: «هیچ کس نیست؛ مگر اینکه به او ایمان آورد.»

می‌توان گفت همه ملل مسیحی و یهودی پس از نزول مسیح به او ایمان می‌آورند. شاید فلسفه عروج او به آسمان و طولانی شدن عمرش برای ایفای نقش بزرگی است که در مرحله حساس و تاریخی ظهور امام زمان (عجل الله

مجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۹۱

1391

[1392] نسخه خطی الفتن ابن حماد، صص ۱۶۲-۱۵۹

تعالی فرجه الشریف) بر عهده می‌گیرد تا مسیحیان عالم که احتمالاً بزرگ‌ترین قدرت جهانی و جدّی‌ترین مانع برپایی حکومت و تمدن الهی حضرت مهدی (علیه السلام) اند، ایمان بیاورند.

از این رو، طبیعی است که با ظهور مسیح (علیه السلام)، جهان مسیحیّت خرسندی عمیق خود را با برپایی تظاهرات گسترده مردمی ابراز نماید و فرود عیسی (علیه السلام) را برای خود در برابر ظهور مهدی (علیه السلام) برای مسلمانان، موهبتی الهی پندارند و طبیعی است که حضرت مسیح (علیه السلام) از کشورهای مختلف آنان دیدار کند و خداوند نشانه ها و معجزه‌هایی را به دست او آشکار سازد و جهت هدایت تدریجی مسیحیان به اسلام در درازمدت اقدام نخستین نتایج سیاسی فرود مسیح (علیه السلام) کاهش دشمنی نماید. در نتیجه، حکومت‌های غربی نسبت به اسلام و مسلمانان و به گفته روایات، انعقاد پیمان صلح و آتش بس بین آنها و حضرت مهدی (علیه السلام) خواهد بود.[۱۳۹۳]

-151

علت خلقت انسان است

عن أبی عبدالله (ع) قال:

خرج الحسین بن علی (ع) علی أصحابه فقال:

[1393] http://besuyezohur.ir/post/354

أیها الناس إن الله –عزوجل ذکره– ما خلق العباد إلّا لیعرفوه؛ فإذا عرفوه عبدوه؛ فإذاعبدوه استغنوا بعبادته عن عباده ما سواه. فقال له رجل: یابن رسول الله بابی انت و امی فما معرفه الله؟ قال: معرفه أهل کل زمان اما مهم الذی یجب علیهم طاعته.[۱۳۹۴]

امام صادق (ع) فرمودند

حسین بن علی (ع) در جمع اصحابش فرمود

ای مردم، خداوند –عزّوجلّ– بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند؛ و هنگامی که او را شناختند عبادتش کنند؛ و وقتی او را عبادت کردند به برکت این عبادت، از عبادت غیر او بی نیاز شوند

مردی پرسید: ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت، شناخت خدا چیست؟

حضرت فرمودند:

این است که اهل هر زمانی، امامی را که باید از او فرمان ببرند، بشناسند

–152

آیا امام زمان و حضرت عیسی، همزمان، ظهور می‌کنند؟

[1394] بحارالانوار، جلد23 صفحه83؛به نقل از: علل الشرائع

از روایات موجود در این زمینه به دست می‌آید که بعد از ظهور حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری – ارواحنا له الفدا – حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان نزول خواهد کرد و در محضر آن حضرت حضور خواهد داشت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه) می‌فرماید:

«لن تُهلک اُمَّةٌ انأ فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی فی وسطها»؛[۱۳۹۵]

امتی که من در اول، عیسی (علیه السلام) در آخر و مهدی (علیه السلام) در وسط آن باشیم هرگز به هلاکت نمی‌افتند.

–153

در روایتی می‌خوانیم که حضرت عیسی علیه‌السلام به حضرت مهدی علیه‌السلام می‌گوید: «همانا من به عنوان وزیر فرستاده شده‌ام نه امیر و فرمانروا». [۱۳۹۶]

همچنین در روایتی آمده است که حضرت عیسی علیه‌السلام، وزیر حضرت مهدی علیه‌السلام و پرده‌دار و جانشین آن حضرت است.[۱۳۹۷]

[1395] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۸۴

[1396] ملاحم، ابن‌طاووس، ص۸۳؛ و الفتن، ابن‌حماد، ص ۱۶۰

[1397] غایهٔ‌المرام، ص۶۹۷؛ و حلیهٔ‌الابرار، بحرانی، ج ۲، ص ۶۲۰

و نیز در روایتی دیگر آمده است: «... آنگاه عیسی فرود می‌آید و مسئول دریافت اموال حضرت قائم می‌شود و اصحاب کهف نیز در پشت سر او خواهند بود».[۱۳۹۸]

–154

:نشانه ایمان است

عن أبان بن تغلب قال

قلت لأبی عبدالله (ع): من عرف الأئمه و لم یعرف الامام الذی فی زمانه أمؤمن هو؟

.قال: لا. قلت: أمسلم هو؟ قال نعم[۱۳۹۹]

ابان بن تغلب می گوید

:از امام صادق (ع) پرسیدم

اگر کسی تمام امامان را بشناسد ولی امام زمانش را نشناسد، آیا مؤمن است؟ دوباره پرسیدم: آیا مسلمان هست؟ حضرت :حضرت فرمودندخیر مومن نیست. فرمودند: بله مسلمان است..

[1398] غایةالمرام، ص۶۹۷؛ حلیةالابرار، بحرانی، ج۲، ص ۶۲۰

[1399] بحارالانوار، جلد23 صفحه96؛ به نقل از: کمال الدین و تمام النعمه

155– روز ظهور امام عصر عج،یوم الله است.

سوره ابراهیم آیه ۵

و لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ

موسی را همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطه ظلمانی کفر درآورده به وادی نورانی ایمان رهبری کند، و آنها را به روزهای خداوندی متذکر گرداند که در آن آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگزاری.

در خصال صدوق از امام باقر روایت نموده که فرمود

ایام اللَّه» سه روز است:

روز قیام قائم آل محمد، روز رجعت و روز قیامت .[۱۴۰۰]

–156

در روایات اهل تسنن و شیعه آمده است که امام زمان (عج) در آغازین لحظات ظهور، ما بین رکن و مقام می‌ایستند و پنج ندا می‌دهند

[1400] .الخصال، ص 108، ح 75؛ معاني الاخبار، ص 365، ح 1

.اَلا یا اَهلَ العالَم اَنَا الاِمام القائِم

.آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم

.اَلا یا اَهلَ العالَم اَنَا الصَّمصامُ المُنتَقِم

.آگاه باشید ای اهل عالم که منم شمشیر انتقام گیرنده

.اَلا یا اَهلَ العالَم اِنَّ جَدِی الحُسَین قَتَلُوهُ عَطشاناً .

.بیدار باشید ای اهل جهان که جدّ من حسین را تشنه کام کشتند

.الا یا اَهلَ العالَم اِنَّ جَدِی الحُسَین طَرَحُوهُ عُریاناً .

.بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را روی خاک افکندند

.اَلا یا اَهلَ العالَم اِنَّ جَدِی الحُسَین سَحَقُوهُ عُدواناً

آگاه باشید ای جهانیان که حق جد من حسین را از روی کینه توزی پایمال کردند[۱۴۰۱]

.157–پنجاه نفر زن جزو یاران امام زمان عج

[1401] إلزام الناصب فی إثبات الحجهٔ الغائب(عج)» نوشته علی حایری یزدی

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «به خدا قسم سیصد و سیزده نفر می‌آیند، که پنجاه نفر از این عده زن هستند.[۱۴۰۲]

158– حاضر یراق باشید برای امامتان که در انتظار او هستید

خداوند عزوجل می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون»[۱۴۰۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و شکیبایی ورزید و حاضر یراق باشید و از خدا پروا کنید؛ باشد که رستگار شوید.»

حضرت باقر (ع) این آیه را چنین تفسیر فرمود: «اصبروا علی اداء الفرائض و صابروا عدوکم و رابطوا امامکم المنتظر.»

صبر کنید بر گزاردن احکام شرع و شکیبایی بر اذیت دشمنانتان و آماده و حاضر یراق باشید برای امامتان که در انتظار او هستید[۱۴۰۴] »

159–

سوره هود آیه ۸

و لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَیَقُولُنَّ ما یَحْبِسُهُ أَلا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ؛

بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳، حدیث ۸۷

[1402]

[1403] آل عمران-200

[1404] غیبه النعمانی:320

اگر عذاب را تا مدت معینی (ظهور امام زمان) بتأخیر بیاندازیم خواهند گفت چه چیز آن را باز داشت (و مانع ظهور امام زمان چیست؟) بدانید روزی که عذاب می آید از آنها برداشته نمیشود، بلکه بر آنان فرود آمده و آنچه را استهزاء بآن میکردند خواهند دید

از امیرالمومنین روایت شده که در تاویل این آیه شریفه فرمود: امه معدوده اصحاب قائم آم محمد است که سیصد و سیزده نفر میباشند[۱۴۰۵].

امام صادق (ع) فرموده اند

این عذاب قیام امام زمان و امت معدوده یاران او میباشند. که برابر با سپاه اسلام (در جنگ بدر هستند (یعنی ۳۱۳ تن میباشند[۱۴۰۶].

-160

طبق احادیث، بین قیام ایرانیان تا ظهور حضرت مهدی (عج) به اندازه عمر طبیعی یک آدم فاصله است. لذا به جستجوی چنین حدیثی پرداختم. اصل آن چنین است:

امام محمد باقر علیه السلام (خطاب به ابوخالد کابلی) فرمودند:

[1405] تفسیر علی بن ابراهیم

[1406] همان

کَأَنّی بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ یَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا یُعْطَوْنَهُ ثُمَّ یَطْلُبُونَهُ فَلَا یُعْطَوْنَهُ » فَإِذَا رَأَوْا ذَلِکَ وَضَعُوا سُیُوفَهُمْ عَلَی عَوَاتِقِهِمْ فَیُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا یَقْبَلُونَهُ حَتَّی یَقُومُوا وَ لَا یَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَی صَاحِبِکُمْ قَتْلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّی لَوْ أَدْرَکْتُ ذَلِکَ لَأَبْقَیْتُ نَفْسِی لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. [1407]

من به قومی، می‌نگرم که از طرف مشرق زمین به پا می‌خیزند. آنان به دنبال طلب حق و ایجاد حکومت الهی تلاش می‌کنند. بارها از متولیان، اجراء حق را خواستار می‌شوند، امّا با بی‌اعتنایی مواجه می‌شوند. وقتی که وضع را چنین ببینند، اسلحه های خود را به دوش می‌نهند و با اقتدار و قاطعیت تمام در انجام خواسته‌شان اصرار می‌ورزند تا این که سردمداران حکومت نمی‌پذیرند و آن حق طلبانِ ثابت قدم، ناگزیر به قیام و انقلاب می‌گردند و کسی نمی‌تواند جلوگیرشان شود. این حق‌جویان وقتی که حکومت را به دست گرفتند، آن را به غیر از صاحب الامر علیه‌السلام به کس دیگری نمی‌سپارند. کشته‌های اینها همه از شهیدان راه حق محسوب می‌شوند.»

در اینجا امام باقر علیه‌السلام به ابو خالد کابلی، جمله‌ای زیبا فرمود که می‌تواند نصب العین همه منتظران لحظات ظهور باشد. آن حضرت فرمود: « اَما اِنِّی لَوْ اَدْرَکْتُ ذلِکَ لَاَسْتَبْقَیْتُ نَفْسی لِصاحِبِ هذَا الأَمْرِ؛ مطمئنا بدان! اگر من آن روزگاران را درک کنم، جانم را برای فداکاری در رکاب حضرت صاحب الامر علیه‌السلام تقدیم می‌دارم. »

[1407] بحار الانوار جلد ۵۲ ص ۲۴۳

برخی از محققین همچون علامه کورانی با تطبیق دادن انقلاب ایرانیان با این حدیث، از این بخش از روایت، نتیجه گرفتند بین حکومت ایرانیان زمینه ساز ظهور و قیام امام عصر، به اندازه عمر معمولی یک انسان، فاصله می باشد که امام باقر، چنین می‌فرمایند. إن شاء الله که چنین باشد.[1408] .

161– تفسیر خیلی زیبا از حوادث قبل از ظهور تا ظهور و سپس رجعت اهل بیت ع به دنیا

– و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب[1409] یعنی: در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و میفرماید: لتفسدن فی الارض مرتین که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و دو بار در زمین دست بفساد میزنید. مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و نقض عهد آنان است. و لتعلمن علوا کبیرا و سرکشی بزرگ خواهید کرد، یعنی ادعای خلافت عظمی مینمائید، فاذا جاء وعد اولاهما پس چون نخستین فتنه پدید آید، یعنی جنگ جمل بوجود آورید بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید بندگان خود را که سخت نیرومند میباشند بر شما مسلط گردانیم، و اینان امیرالمومنین علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت میباشند فجاسوا خلال الدیار و کان وعد الله مفعولا پس آنها شما را هر چند بخانه ها پناه ببرید جستجو نموده بقتل رسانند تا بدانید که اراده خداوند انجام پذیر است. ثم رددنا لکم الکره علیهم آنگاه باز بشما دولت و غلبه میدهیم،

[1408] عصر ظهور / علامه کورانی / جلالی / چاپ و نشر بین الملل / ص 266

[1409] اسراء4-8

یعنی بنی امیه که بر آل پیغمبر چیره میگردند و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا
و اموال بسیار و فرزندان بیشمار روزی کنیم و از اندازه فزون گردانیم. یعنی با این عده وعده خود را بر آل پیغمبر برتر یافته و با آنها بمنازعه برخاسته و بالنتیجه حسین بن علی علیهما السلام و یاران او را شهید و زنان خاندان پیغمبر را باسارت برید ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخره اگر نیکی کنید، نیکی بینید، و اگر بد کنید بدی یابید و چون وعده دیگر فرا رسد یعنی قائم آل محمد و یارانش قیام کنند لیسووا وجوهکم رویهای شما سیاه گردد و لیدخلوا المسجد کما دخوله اول مره و با یارانش بمسجد الحرام در آیند مانند روزی که پیغمبر اکرم و امیرالمومنین و سپاه اسلام نخستین بار درآمدند و لیتبروا ما علو تتبیرا تا دولت و شوکت شما را سخت تباه گردانند: یعنی بر شما غلبه یافته همه تان را از دم شمشیر بگذرانند. سپس پروردگار جهان عطف توجهی بال پیغمبر نموده و میفرماید: عسی ربکم ان یرحمکم خدای بشما رحم خواهد کرد و شما را بر دشمنانتان پیروز گرداند. آنگاه بنی امیه را مخاطب ساخته و میفرماید: و ان عدتم عدنا یعنی: اگر شما با شوکت سفیانی خروج کنید، دولت حق نیز با ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام خواهد کرد. در تفسیر عیاشی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود آیه و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین مقصود شهادت امیرالمومنین و مسموم کردن امام حسن مجتبی و لتعلن علوا کبیرا یعنی کشتن امام حسین (ع) لیه السلام فاذا جاء وعد اولیهما یعنی چون زمان خونخواهی آن حضرت فرا رسد

بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار خداوند مردمی را پیش از ظهور قائم آل محمد بر انگیزد که هر جا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر پیدا کنند نابود نمایند و کان وعدا مفعولا و این کاری است که قبل از قیام قائم شدنی است ثم رددنا لکم الکره علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر

نفیرا: آنگاه حضرت امام حسین (ع) لیه السلام با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید شدند رجعت مینمایند. در حالیکه لباس سفید پوشیده اند و بمردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده اند تا اهل ایمان تردید ننمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترش مردم است، و چون یقین کردند از امام حسین (ع) لیه السلام میباشد تردید نخواهند کرد. سپس از جانب امام حسین (ع) لیه السلام امام زمان بهمه مردم معرفی میگردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق میکنند. چون امام زمان وفات نماید، حضرت امام حسین (ع) لیه السلام او را غسل داده و کفن و حتوط کرده دفن میکند. چنانکه در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد. و در خبر است که امام حسین (ع) لیه السلام چندان سلطنت میکند که ابروانش جلو چشم مبارکش را میگیرد. در تفسیر مزبور از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که این آیه را میخواند و بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید و میفرمود: این بندگان خدا، قائم ما و یاران او هستند که سخت نیرومند میباشند. هم در آن تفسیر از امیرالمومنین علیه السلام روایت نموده که در یکی از خطبه هاش فرمود: ای مردم سلونی قبل ان تفقدونی:

پیش از آنکه از میان شما بروم هر چه میخواهید از من بپرسید. چه در گنجینه سینه من علوم بسیاری نهفته است. پس آنچه خواهید از من پبرسید، پیش از آنکه فتنه ای پدید آید و شراره آن بالا گیرد، و سرپرست و رئیس و اداره کنندگان آن حتی آنها که از آن دوری گزینند در آتش آن بسوزند. بسیاری می خواهند از آن ورطه بکنار روند و از هول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد، آنگاه چون زمانهای متمادی بدینگونه بگذرد، خواهید گفت: مهدی مرده یا کشته شده و اگر هست
بکدام بیابان رفته؟ و در آن موقع انتظار فرج بکشید. و اینست تاویل آیه ثم رددناکم الکره... سوگند بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت و شوکت بسر برند و مردی از آنان از دنیا نرود جز این که هزار فرزند ذکور از او بماند و از هر بدعت و آفتی در امان باشند، عاملین بکتاب الله و سنه رسوله همه عمل بکتاب خدا قرآن و سنت پیغمبر میکنند و آفتها و تردیدها از حریم آنان برطرف گردد.[۱۴۱۰]

162–

امام سجاد علیه السلام :منتظران مخلصی که گفتمانشان امامت مهدی است ، بهترینِ روزگاران هستند.

توضیح روایت:مردم زمان غیبت که گفتمانشان امامت مهدی است و منتظران - ظهور او هستند حتماً از اهل هر زمانی برترند .زیرا خدا به آنها عقل ها و فهم ها

[1410]تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم

و معرفتی بخشیده که غیبت برایشان به مثابه ی مشاهده امام است .جایگاه ایشان مانند کسانی است که در رکاب پیامبر خدا صل الله علیه و آله با شمشیر به جهاد می پردازند .ایشان حقیقتاً مخلصند و شیعه راستین ما هستند ، و در نهان و آشکار دعوت کننده به دین خدا هستند – و فرمود : انتظار فرج خود بالاترین گشایش و فرج است.[۱۴۱۱] .

-163

أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ) ✓ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أُولَئِكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ (يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ»[۱۴۱۲]

:امام صادق(ع) می‌فرماید

اگر کسی هر شب برای عبادت بیدار شود و هر روز، روزه بگیرد، همهٔ اموال خود را صدقه بدهد، هر سال به حجّ برود

[1411] کمال الدّین و تمام النعمة ج 1 ص 588

[1412] کافی /ج 2/ص 19

ولی امام زمان خود را نشناسد و از او پیروی نکند و این کارها را به اشارهٔ امام خودش انجام نداده باشد،

چنین کسی یک ذرّه حق پیش خدا پیدا نمی‌کند و اجری نخواهد داشت و اصلاً از اهل ایمان نخواهد بود.

164- پیامبرصلی اله علیه و آله در خطابه غدیر درباره امام زمان(عج) فرمودند

.ألا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِی

.ألا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدِّینِ

.ألا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ

.ألا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها

.ألا إِنَّهُ غالِبُ کُلِّ قَبیلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْکِ وَهادیها

.ألاإِنَّهُ الْمُدْرِکُ بِکُلِّ ثارٍ لِاَوْلِیاءِاللهِ

.ألا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدینِ اللهِ

.ألا إِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَمیقٍ

.ألا إِنَّهُ یَسِمُ کُلَّ ذی فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ کُلَّ ذی جَهْلٍ بِجَهْلِهِ

.ألا إِنَّهُ خِیَرَةُاللهِ وَ مُخْتارُهُ

.ألا إِنَّهُ وارِثُ کُلِّ عِلْمٍ وَالُمحیطُ بِکُلِّ فَهْمٍ

.ألا إِنَّهُ الُمخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَيِّدُ لاَِمْرِ آياتِهِ

.ألا إِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ

.ألا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ

.ألا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرونِ بَيْنَ يَدَيْهِ

.ألا إِنَّهُ الْباقی حُجَّةً وَلاحُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلاّ مَعَهُ وَلانُورَ إِلاّعِنْدَهُ

.ألا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ وَلامَنْصورَ عَلَيْهِ

.ألاوَإِنَّهُ وَلِی الله فی أَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فی خَلْقِهِ، وَأَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ علانِيَتِهِ

.آگاه باشید! همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست

.هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود

.هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران

.هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کننده ی آنها

.هشدار! که اوست چیره بر تمامی قبایل مشرکان و راهنمی آنان

.هشدار! که او خونخواه تمام اولیی خداست

.آگاه باشید! اوست یاور دین خدا

.هشدار! که از دریایی ژرف پیمانه هایی افزون گیرد

هشدار! که او به هر ارزشمندی به اندازه ی ارزش او، و به هر نادان و بی ارزشی به اندازه ی نادانی اش نیکی کند.

هشدار! که او نیکو و برگزیده ی خداوند است.

هشدار! که او وارث دانش ها و حاکم بر ادراک هاست.

هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می گوید و آیات و نشانه هی او را برپا کند.

بدانید همانا اوست بالیده و استوار.

بیدار باشید! هموست که [اختیار امور جهانیان و آیین آنان] به او واگذار شده است.

آگاه باشید! که تمامی گذشتگان ظهور او را پیشگویی کرده اند.

آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست.

هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده ی او یاری نخواهد گشت.

آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

165- ویژگی ها و خصوصیات مهدی موعود

درباره ویژگی ها و خصوصیات مهدی موعود، مطالب فراوانی در روایات آمده است ؛ از جمله اینکه او از امت پیامبر، آل محمد، فرزندان ابوطالب، بنی هاشم، نسل پیامبرصلی الله علیه وآله، عترت نبی، ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا و از ذریه و فرزندان پیامبر است.

همچنین او از فرزندان علی بن ابی طالب، فاطمه زهرا، امام حسین و امام حسن عسکری علیهم السلام است. مهدی(عج) شبیه پیامبرصلی الله علیه وآله، یکی از سروران اهل بهشت، خلیفةاللّٰه و پیشوای شایسته امت است.

درباره شمایل و اوصاف ظاهری و جمالی او نیز آمده است : حضرت مهدی(عج)، دارای چهره‌ای جوان و گندم‌گون، چشمان سیاه و درشت، بینی‌اش کشیده و زیبا، ابروهای هلالی و کشیده، شانه‌ای پهن، دندان‌های برّاق و گشاده، دستان و انگشتانی درشت، پیشانی بلند و تابنده، گونه‌های کم گوشت و اندکی متمایل به زردی (روشنی)، عضلات محکم، اندام زیبا و متناسب است. او بسیار خوش منظر بوده و بر گونه راستش خالی مشکین و در میان شانه‌اش اثری چون، اثر نبوّت هست.

امیرمومنان علی علیه السلام می فرماید:

یاران اصلی قائم "عـــج" همگی جوان هستند و سالخورده در میان آنان اندک " است، به سان سرمه در چشم یا نمک در طعام ، باز هم کمتر."[1413] ا

در حدیثی دیگر آمده است که سیّد هاشمی که از فرزندان امام حسن(ع) است و با ۱۲ هزار سوار به حضرت امــــام مــــهــــد ی "عـــج" می‌پیوندد، جوان است.[1414]

امام صادق(ع) نیز می‌فرمایند:

در حالی که جوانان شیعه، در پشت بام‌ها خوابیده‌اند، ناگهان آنها را گروه گروه " در یک شب و بدون وعده قبلی نزد حضرت می‌آورند. آنگاه همگی صبحگاه نزد حضرت گرد می‌آیند."[1415]

جالب است بدانید که در حدیثی از امام حسن(ع) روایت شده است:

خداوند عمر حضرت امــــام مــــهــــد ی "عـــج"را در روزگار غیبت طولانی ..." می‌گرداند. پس از آن با قدرت بی‌پایانش او را با چهره جوانی کمتر از ۴۰ سال ظاهر می کند."[1416]

[1413] بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۳۳

[1414] .ملاحم ابن طاووس، ص ۷۷

[1415] .بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۸

[1416] کمال الدّین، ج ۱ ، ص ۳۱۵

-166

قیام سید_حسنی خراسانی

سیّد حسنی» جوان خوش صورتی است که از طرف دیلم (یکی از بلاد گیلان) و قزوین خروج می کند و با صدای بلند فریاد می زند که به فریاد قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلّم برسید که از شما یاری طلبد.

ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد. مردم او را اطلاعت می کنند. خصوصاً مردان شجاع و قوی دل و مسلّح و مکمّل که بر اسبهای اشهب (سوار باشند.[۱۴۱۷]

او از مکان خود تا کوفه زمین را از لوث وجود ظالمین و کافران پاک می کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود، به او خبر دهند که حضرت حجۀ الله مهدی آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم ظهور نموده و از مدینه به کوفه تشریف آورده است.

پس «سیّد حسنی»، با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرّف می شوند و از آن حضرت مطالبه ی دلائل امامت و مواریث انبیاء را می نماید.

[1417] گنجهای طالقان

او می داند که مهدی (عج) بر حق است، ولیکن مقصودش این است که حقیقت امام (عج) را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نمایند.

پس آن حضرت دلائل را برای او ظاهر می نماید. وقتی «سیّد حسنی» یقین به صدق امام پیدا می کند، می گوید: «الله اکبر! دستت را بده تا با تو بیعت کنم» و با آن حضرت بیعت می کند و به پیروی از او، سپاه او (جز زیدیّه که چهارصد هزار نفرند) نیز بیعت می کنند[۱۴۱۸].

167- امام صادق علیه السلام، درباره شدت فتنه‌های زمان غیبت می‌فرماید:

«وَ اللَّهِ لَتُمَحَّصُنَّ؛ وَ اللَّهِ لَتُمَيَّزُنَّ؛ وَ اللَّهِ لَتُغَرْبَلُنَّ؛ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرِ»

به خدا سوگند شما خالص می شوید؛

به خدا سوگند شما از یکدیگر جدا می‌شوید؛

به خدا سوگند شما غربال خواهید شد؛

تا اینکه از شما شیعیان باقی نمی‌ماند جز گروه بسیار کم و نادر.

در این میان کسانی نجات خواهند یافت که:

1-خود را در زمان غیبت به امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف نزدیک و نزدیک تر کنند؛

[1418] بحارالانوار»، ج 52، ص 115

2-خود را از رذایل اخلاقی پاک کنند و به صفات حسنه نیکو گردانندتزکیه نفس کنند

3-شناخت امام زمان -عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- و دعای فراوان برای فرج ایشان، تنها راه نجات در این دوران پر از فتنه است[۱۴۱۹].

-168

ابی رومان از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند:

وقتی که منادی از آسمان ندا دهد که به تحقیق حق با آل محمّدصلی الله علیه وآله است. در این ایام نام حضرت مهدی علیه السلام بر سر زبان‌ها می افتد و جهان مالامال از نام آن حضرت می شود به گونه ای که از غیر او ذکری به میان نمی آید.[۱۴۲۰]«.

169-از جمله برکات ظهور امام زمان عج

امام حسین (علیه السلام) می فرمایند :

[1419] بحارالانوار، ج ۵، صفحه ۲۱۶

[1420] اثباة الهداة 3: 578

لا یبقی علی وجه الأرض أعمی و لا مقعد و لا مبتلی الا کشف الله عیبه و بلائه «[1421] بنا أهل البیت»

هیچ نابینایی ، زمین‌گیر و دردمندی بر روی زمین نمی‌ماند ، مگر آنکه خداوند درد او را بر طرف می‌سازد.

170- مشخصات دیگری از امام زمان عج در کلام اهل بیت ع

پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «المهدی من ولدی، ابن أربعین سنهٔ کأن وجهه کوکب دری فی خده الأیمن خال أسود، علیه عباءتان قطوانیان کأنه من رجال بنی اسرائیل، یملک عشرین سنهٔ، یستخرج الکنوز و یفتح مدائن الشرک...» [۱۴۲۲]

یعنی: مهدی از فرزندان من می‌باشد. به هنگام ظهور، سیمایی چهل ساله و پرتوان و شاداب دارد، بسان ستاره‌ی درخشان. در گونه ی راست او خال مخصوصی است. دو جامه‌ی خاص «قطوانی»[[۱۴۲۳]] بر تن دارد. او دارای قامتی برافراشته و پرتوان و متناسب است. بیست سال بر جهان حکومت می‌کند. گنجها را برای ساختن زمین و زمان استخراج می‌نماید و دروازه‌های کشورها، شهرها و قلمرو مشرکان را با درایت و قدرت می‌گشاید.

کتاب بحار الانوار ، محمد تقی مجلسی ج ۵۳ ص ۶۲

1421

[1422] بحارالانوار، ج51، ص96

[1423] عبای سفید رنگی است که دارای کرکهای کوتاه است. لسان المیزان، ماده ی «قطو

وظایف منتظران در عصر انتظار

یکی از وظایف منتظران مهدی (ع) در دوران غیبت کبری،مبارزه با طاغوتها،دشمنان ولایت،ظالمین و ستمگران

شهید آوینی : امام (ره) به ما آموخت که "انتظار در مبارزه است" و این بزرگ ترین پیام او بود

ارى باید با استکبار با رژیم صهیونیستی با ابرقدرتهای زورگو مبارزه کرد و این مهم ترین وظیفه شیعیان در دوران انتظار است.

حضرت امام به این وظیفه بسیار مهم و حساس عمل کردند واگر عمل نمی کردند معلوم نبود سر تشیع چه می امد .

ان تقوموا لله مثنی و فرادی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده‌اند:

(الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه.(۷

مردم معدن هستند مثل معدن طلا و نقره.

استفاده از معادن، سه مرحله دارد: اول، کشف؛ دوم، استخراج؛ سوم، شکل دادن. تا این‌جا مرحله‌ی کمال و شکوفایی است، اما این آهن شکل گرفته که مثلاً به شکل اتومبیل درمی‌آید، جهت می‌خواهد. پس مرحله‌ی چهارم، جهت یابی این

معدن، این انسان است. جهت به سوی کیست؟ و امامت، هدایت‌گر این حرکت و سیر صعودی است که بعد از مقام رسالت، به این مهم می‌پردازد

امام حسین (ع) جهت و هدف را درقیام خودشان در محرم 61به دنیا نشان دادند.و ان قیام برای خدا بود.

و اکنون یعنی در زمان غیبت کبری ،عَلَم این حرکت را باید در دستان پرمهر مهدی موعودعلیه السلام جست‌وجو کرد.

منتظر مهدی، آماده است و برای سلطان و تسلط مهدی‌علیه السلام زمینه‌سازی می‌کند، چنان‌چه در حدیث آمده است: و یوطئون للمهدی سلطانه.

اهمیت این آمادگی و زمینه سازی را در پیام صادقانه‌ی امام صادق‌علیه السلام می‌توان جست‌وجو کرد

.

از طرفی مهم‌ترین لقب پیشوای منتظر، ((قائم)) است که برای احترام هنگام شنیدن آن، قیام لازم است، لیکن حکمت اجتماعی این احترام نیز ما را به معنای حقیقی انتظار رهنمون می‌سازد و در واقع، انسان منتظر با این حرکت خود می‌خواهد نشان دهد که در حال آمادگی برای قیام و مبارزه و جهاد است. بعضی به اشتباه فکر می‌کنند که همه‌ی کارها خود به خود و بدون زمینه سازی و آمادگی درست می‌شود. در حالی‌که هیچ‌گاه بنای عالم بر این استوار نبوده که کارها خود به خود درست شود و بدون هیچ رنجی و جهادی، مشکلات بشریت حل شود. جملات حکیمانه‌ی امام باقرعلیه السلام در این مورد، جالب توجه است:

قلت لابی جعفرعلیه السلام: انهم یقولون: ان المهدی لو قام، لاستقامت له الامور ... عفواً و لا یهریق محجه دم، فقال: کلا، و الذی نفسی بیده، لو استقامت لاحدٍ عفواً

لاستقامت لرسول اللّه‌صلی الله علیه وآله حین أدمیت رباعیته و شبّح فی وجهه کلاّ (و الذی نفسی‌بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق و العلق. ثم مسح بجبهته.

به خدمت امام محمد باقرعلیه السلام عرض کردم: مردم می‌گویند چون ... مهدی قیام کند، کارها خود به خود درست می‌شود و به اندازه‌ی یک حجامت، خون نمی‌ریزد. فرمود:

هرگز چنین نیست. به خدای جان آفرین سوگند! اگر قرار بود کار برای کسی، خود به خود درست شود، برای پیامبرصلی الله علیه وآله درست می‌شد، هنگامی که دندانش شکست و صورتش شکافت. هرگز چنین نیست که کار خود به خود درست شود. به خدای جان آفرین سوگند! کار درست نخواهد شد تا این‌که ما و شما در عرق و خون غرق شویم)). آن‌گاه به پیشانی خود دست کشید.

اینک با توجه به معنای لغوی و روایات پیرامون انتظار و اقوال و انظار در این زمینه، می‌توان گفت که انتظار نه احتراز است و گوشه نشینی و نه اعتراض و نفی طاغوت‌ها. در واقع، این‌ها حالت روحی و روانی محض هستند، بلکه انتظار، عمل و اقدام است. پویایی و حرکت است. به همین خاطر در لسان روایات، انتظار بهترین و محبوب‌ترین عمل معرفی شده است. حقیقت انتظار بسیار بالاتر از این محدوده‌هاست. انتظار جنبه‌ی اثباتی دارد؛ یعنی آمادگی و اقدام. منتظر فرزند محبوب و دلدار عزیز، اقدام می‌نماید و در خود و در محیط اطراف، نشان و اثر می‌گذارد. منتظر مهدی و قائم آل محمدعلیه السلام چگونه می‌تواند آماده نشود و زمینه سازی نکند. در حالی‌که به شمشیر زدن در رکاب پیامبرصلی الله علیه وآله بر فرق دشمن تشبیه شده،

ليظهره علی الدين كله و لو كره المشركون

در زمان ما و در دوران ما و در اين قرن ،دوران انتظار دوران جهاد ومبارزه است.جهاد با دشمنان اهل بيت.مبارزه با استكبار جهانی.نبايد شيعيان بی تفاوت باشند.نبايد منتظرين حضرت در مقابل استكبار سكوت كنند.البته ملت ايران به وظيفه خود در اين دوران عمل كرده و می كند.

ملت ايران ملت مبارز و جهاد گر است.ملت شهيد پرور است.ملت ولايتمدار است.ملت محرم وصفراست.ملت دعای ندبه هاست.ملت دعای عهدهاست.ملت زيارت عاشوراهاست.ملت نماز جمعه هاست.در بيش از هفتصد شهر نماز جمعه برگزار می شود.در بيش از هزار شهر راهپيمايی برگزار می شود.همه مردم حسينی هستند.همه عاشق اهل بيت هستند.همه زائير حرم امامان و امامزادگان هستند.

ملت ايران بهترين مردم از جهت انتظار است.همه مردم منتظر ظهور حضرت هستند.نمازگزاران در سه وعده رو به قبله بر حضرتش سلام می كنند.

مردم ايران همه معتقد به امام زمان هستند.همه بياد ان امام می باشند.نام فرزندانشان را بياد ان حضرت مهدی و نرگس می گذارند.

در نيمه شعبان برای تولد ان حضرت ،جشن ها می گيرند و سنگ تمام می گذارند. اری در بين 58كشور اسلامی ،فقط ايران است كه اين چنين ملت منتظری دارد.ملت ايران در دوران انتظار

در مقابل ظالمین قیام کرده و همانند امام زمان که با ستمکاران سازش ندارد مردم ایران هم با انان سازش نمی کند.

-172

شیخ کلینی و غیر او از احضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند: این دعا را تعلیم زراره فرمود: که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخوانند: **اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِف نَبِیَّکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی**[۱۴۲۴] **خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نشناخته ام، خدایا فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجّتت را نشناخته ام، خدایا حجّتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.**

-173

امر به توبه از جانب حضرت ولیعصر (عج)

[1424] مفاتیح الجنان

:حضرت حجت (روحی فداه) در نامه ای به شیخ مفید میفرماید

سعی کنید اعمال شما (شیعیان) طوری باشد که شما را به ما نزدیک سازد و از .گناهانی که موجب نارضایتی ما را فراهم نماید، بترسید و دوری کنید

امر قیام ما با اجازه خداوند به طور ناگهانی انجام خواهد شد و دیگر در آن هنگام .توبه فایده‌ای ندارد و سودی نبخشد

عدم التزام به دستورات ما، موجب می‌شود که بدون توبه از دنیا بروند و دیگر .ندامت و پشیمانی نفعی نخواهد داشت.[۱۴۲۵]

174-تهذیب نفس یکی دیگر از وظایف منتظران

موضوع تهذیب نفس و دوری گزیدن از گناهان و اعمال ناشایست، به عنوان یکی از وظایف منتظران در عصر غیبت، از چنان اهمیتی برخوردار است که در توقیع شریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر به مرحوم شیخ مفید ، رحمهٔالله علیه، صادر گردیده، اعمال ناشایست و گناهانی که از شیعیان آن حضرت سر

[1425] احتجاج، ج 2، ص 597

می‌زند، یکی از اسباب و یا تنها سبب طولانی شدن غیبت و دوری شیعیان از لقای آن بدر منیر شمرده شده است :

»فما یحبسنا عنهم الا مایتصل بنا ممانکرهه ، ولانؤثره منهم»[۱۴۲۶]

...»پس تنها چیزی که ما را از آنان (شیعیان) پوشیده می‌دارد، همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و خوشایند ما نیست و از آنان انتظار نمی‌رود .«

این مساله مهمی است که چه جور ما خود را شیعه امام زمان می دانیم ولی اینهمه بین ما نزاع و شکایت و دعوا است که سالی هفت میلیون پرونده در دادگستری کشورمان تشکیل می شود.

شیعه ای که تهذیب نفس کرده اهل دعوا نیست بلکه مهربان است.اهل گذشت است.اهل عفو و بخشش است.سخاوت دارد .راستگو است.اهل دزدی و خلاف

[1426] النعمانی ، محمد بن ابراهیم ، پیشین ، ص199 ، همچنین ر.ک: البحرانی السیدهاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران ،قم ، دارالکتب العلمیه ، بی‌تا، ج 1، ص 334 ، ح 4

نیست.اهل غصب اموال مردم نیست.اهل مال حرام خوردن نیست.ظلم نمی کند والبته زیر بار ظلم هم نمی رود.

175-

عشق وعلاقه نسبت به حضرت جزو صفات منتظران است.

نقل شده مرحوم سید عبدالکریم کفاش، هفته ای یک مرتبه به محضر آن حضرت مشرف می شد. او در ری در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی می زیست. در یکی از تشرفاتش ، حضرت از او می پرسند، سید عبدالکریم اگر ما را نبینی چه خواهد شد؟!

پاسخ می دهد: آقا حتما می میرم.

حضرت در پاسخ فرمودند:" اگر چنین نبودی ما را نمی دیدی."[۱۴۲۷]

176-

ایا دیدار با امام زمان عج در دوران غیبت کبری میسر است؟

درباره امکان ملاقات با امام عصر در زمان غیبت سخنان برخی از بزرگان شیعه را ذکر می کنیم:

سید مرتضی می گوید:

[1427] مشعل هدایت ج 2 ص 129

همانا ممتنع نیست که امام برای برخی دوستانش آشکار شود از افرادی که از سوی آنها ترسی وجود ندارد[۱۴۲۸]

شیخ طوسی می گوید:

نخست ما با جزم ویقین نمیدانیم که آن محبوب دلها از دیده همه دوستدارانش " نهان وغایب است بلکه امکان دارد برای بیشتر آنان ظاهر شود"[۱۴۲۹]

سید بن طاووس می گوید:

امام اکنون از جمیع شیعیان غایب است ولی ممتنع نیست گروهی از آنان به " ملاقات حضرت مشرف شده از گفتار وکردار او استفاده کنند"[۱۴۳۰]

مرحوم میرزای نوری در کتاب شریف "نجم الثاقب"جلد 2 ص445 به بعد ! بیش از صد حکایت از افرادی که در طول غیبت کبری به ملاقات حضرت مشرف شده اند ذکر می کند

تنزیه الانبیا،ص238

1428

کتاب الغیبه،ص99

1429

الطرایف،ص185

1430

بنابراین باتوجه به اینکه ازشخصیتهایی مانند علامه حلی و بحرالعلوم و سید ابوالحسن اصفهانی و ایه الله نجفی مرعشی و محمد تقی بافقی و مقدس اردبیلی وغیره شنیده شده که امام زمان ع را زیارت کرده اند لذا دیدار با ان حضرت ممکن است و هرکه را که خود حضرت مصلحت بداند توفیق دیدارش را به ان فرد می دهد و از خدا می خواهیم چشمان گنه کار ما را به دیدارش منور بفرماید.

-177

برخاستن امامان در هنگام شنیدن نام امام زمان عج

در خبری از امام صادق نقل شده روزی در مجلس امام صادق نام حضرت مهدی "برده شد امام صادق به سبب تعظیم واحترام از جا برخاست"[۱۴۳۱]

در روایتی آمده است که دعبل خزاعی بعد از آنکه ابیاتی راجع به حضرت مهدی نزد امام رضا خواند حضرت از جا برخاست[۱۴۳۲]

از امام صادق سوال شد چرا هنگام شنیدن نام مهدی از جای خود بر میخیزیم حضرت فرمود:

[1431] نجم الثاقب،ص 444

منتخب الاثر،ص 505

[1432]

" چون غیبتش طولانی است وامام از شدت محبتی که به دوستان خود دارد هرزمان که شخصی اورا یاد کند نگاهی به او میکند وسزاوار است که یاد کننده به جهت احترام از جای خود برخیزد واز خدا تعجیل فرج ایشان را خواهد"[۱۴۳۳]

178-

چه کار کنیم امام زمان (عج) از ما خوشنود و راضی شوند؟

.هر روز صبح که از خواب بیدار می شوید به امام زمان سلام کنید.

. تلاوت قرآن به خصوص سوره های یس،نبا،عصر،واقعه و ملک را بعد از نماز و تقدیم به اموات و شیعیان حضرت را فراموش نکنید.

.روزانه صدقه ای به نیت امام زمان بدهید .

. روزهای عید مثل عید غدیر و یا نیمه شعبان لباس های زیبا بپوشید و برای امام شادی کنید.

. هر مطلبی درباره امام زمان و عصر غیبت که بدرستی از آن آگاهی دارید به

[1433] منتخب الاثر،ص640

دیگران بگویید تا آنها هم بیشتر آشنا شوند.

. درسی که می خوانید یا هر مطلبی که یاد می گیرید به نیت امام زمان باشد آنوقت برایتان شیرین تر و هدفمندتر خواهد شد.

. عکس و یا نوشته ای از امام زمان که نشانی از ایشان باشد به دیوار اتاقتان بچسبانید.

. خواندن نماز شب ، زیارت عاشورا و جامعه کبیره از مسائل مورد تاکید امام زمان است آنها را فراموش نکنید.

. نماز امام زمان را هر روزی که توانستید بخوانید.(2 رکعت،در هر رکعت ایاک نعبد و ایاک نستعین 100 مرتبه)

. نماز اول وقت باعث خوشحالی حضرت می شود بهتر است که ثواب نماز را به خودشان تقدیم کنید.

. سخنان امام زمان و احادیثی که درباره ی ایشان است را برای هم پیامک کنید.

. برای اشاعه ی فرهنگ شناخت حضرت مهدی در جامعه، مجالس اهل بیت،

.مداحی، کتاب نویسی و ...اجرا کنید

.بعد از هر نماز دعا برای تعجیل در فرج ایشان را بخوانید.

در فراق جدایی از آقا دعای ندبه(صبح جمعه) و دعای فرج(اللهم عرفنی . نفسک...) را بعد از نماز عصر جمعه بخوانید.

دعای عهد را(اللهم رب النور...) به یاد داشته باشید و از این طریق هم در . کارهایتان با حضرت مهدی پیمان ببندید.

دعای توسل و غریق را بخانید(یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب اللقلوب ثبت . قلبی علی دینک) و ایشان را نزد خدا شفیع خود قرار دهید.

زمانی که می خواهید برای نعمتی خدا را شکر کنید از امام زمان هم تشکر . کنید.

اگر در زندگی به مقام و منزلت مادی یا معنوی رسیدید، بدانید که از طرف . امام بوده و لیشان را فراموش نکنید و مغرور نشوید.

انتظار را با دعا در خود تقویت کنید و از اعماق قلبتان منتظر باشید و از . پروردگار توفیق معرفت بیشتر به حضرت را درخواست کنید.

با همه وجود برای امام زمان دعا کنید همانطور که دعا برای عزیزانتان را . فراموش نمی کنید.

وقتی که به زیارتگاهها و اماکن متبرکه می روید به نیابت از امام زمان هم . زیارت کنید.

اگر توانایی مالی دارید دیگران را هم به نیابت از امام زمان به زیارت . بفرستید.

.اعمال شایسته ای که انجام می دهید به امام زمان هدیه کنید .

.دروغ نگوید و گناه نکنید چون امام زمان بر اعمال همه کاملا واقف است.

رفتار، گفتار و کردار خود را با نظر متعالی امام هدفمند کنید و طبق خواست . ایشان عمل کنید.

از زندگی و دلایل غیبت ایشان آگاهی داشته باشید یعنی امام زمان خود را . بشناسید و سعی کنید همانند ایشان زندگی کنید.

هنگام گرفتاری هم امام را یاد کنید خالصانه و با حضور قلب زیارت آل یاسین . و نماز استغاثه (بهترین وقت سحر جمعه) به امام زمان را بخوانید و درد دل کنید مطمئن باشید حرفهایتان را خواهند شنید.

. قسمتی از اموالتان را به نیت امام و در راه ایشان صرف کنید مثل صدقه به محرومین به نیت سلامتی و دور کردن غم و اندوه از ایشان.

. زمانیکه امام عزادار هستند(روز وفات پیامبران او ائمه) به احترام ایشان شما هم عزادار باشید.

. صلوات فرستادن زیباترین هدیه است بهمراه (و عجل فرجهم) مثلا روزی 100 مرتبه

. به والدین خود خدمت کنید مطمئن باشید قلب عالم امکان حضرت مهدی را خشنود کرده اید.

. به نیت حضرت مهدی احترام و خدمت به سادات و دوستان ایشان را فراموش نکنید این سبب خوشحالی امام خواهد شد.

. از فقرا، بیماران و خانواده های بی پناه غافل نشوید با آنها نشست و بر خواست کنید و تا حد توان مشکلاتشان را حل نمایید.

. خلاصه اینکه با امام زمان دوست باشید و بدانید خدای کریم و امام زمان عج هر لحظه اعمال شما را می بینند و همیشه برایتان وقت دارند.

179-

در حدیثی در سنن ابن ماجه ، از منابع معروف اهل سنت می خوانیم

گروهی از جوانان بنی هاشم خدمت پیامبر (ص) آمدند ، هنگامی که پیامبر (ص)آنهارا دید ، چشمانش پر از اشک شد و رنگ مبارکش دگرگون گشت ،سوال شد چرا در صورت مبارک شما آثار ناراحتی می بینیم فرمود

» ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا بر گزیده و خاندان من بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها (از مقامهایشان) رو برو می شوند تا اینکه گروهی ازمشرق می آیند که با پرچم های سیاه است، مطالبه نیکی می کنند (وخواهان حق وعدالت می شوند) اما به آنها نمی دهند ، پس پیکار می کنند ویاری می شوند وپیروزمی گردند وآنچه رامی خواهند به آنها می دهند ، ولی آنها پذیرا نمی شوند تا آنرا به کسی از اهل بیت من بسپارند ، پس زمین را از عدالت پر می کند آنگونه از ظلم پر شده است ، هر کدام از شما آن زمان را درک کند باید به آنها بپیوندد هر چند روی برفها با سینه راه برود[۱۴۳۴] .«

180- الان اختیارات با حضرت است

سفارش آیت الله انصاری همدانی

1434 سنن ابن ماجه ج 2 ص 1366

حاج احمد انصاری ، فرزند آیت‌الله جواد انصاری می گوید

ایشان وقتی اسم حضرت ولی عصـــر علیه السلام برده می شد یک مرتبه تغییر رنگ می داد، قیافه‌اش عوض می‌شد، می فرمودند

ظهور نزدیک است ولی اگر دعا کنید نزدیک تر می شود، چون دعا خیلی مؤثر است. هر چه می توانید برای ظهور حضرت دعا کنید.

ضمن این که زیارت عاشورا را زیاد تاکید می کردند که دوستان بخوانند

به صورت مستمر، می فرمودند: زیارت آل یس هم حتماً بخوانید و توسل پیدا کنید به حضرت و از ایشان بخواهید مشکلات دنیا و آخرت و سیر وسلوک شما را بر طرف کند، چون الان اختیارات با حضرت است[۱۴۳۵].

181- بر شما باد که برای فرج دعا کنید

آیت الله سید محمد گلپایگانی فرزند عارف واصل، آیت الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی فرمودند: مدتها پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در خواب دیدم حضورشان مشرف شدم و ایشان در اطاق مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته اند. گفتم: پدر! اگر خبری نیست ما هم به دنبال کارمان برویم؟ وضع طلبگی در گذشته و حال همین است که به چشم می خورد.

[1435] در کوی بی نشانها

فرمودند: پسر، حرف مزن! هم اکنون ولی امر تشریف می آورند. آنگاه پدرم از جا برخاست. متوجه شدم محبوب کل عالم، حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند. پس از عرض سلام و جواب حضرت، قبل از این که من حرفی بزنم، حضرت فرمودند:

« سید محمد! مقام پدرت این حجره ی محقر نیست، بلکه مقامش آن جاست. به محل مورد اشاره ی دست حضرت نگاه کردم، قصری با شکوه و ساختمانی با عظمت – که لایدرک و لایوصف است – دیدم و خوشحال گردیدم.»

عرض کردم: یابن رسول الله! آیا وقت ظهور مبارک رسیده است تا دیدگان همه به جمال و حضورتان روشن شود؟

حضرت فرمودند:«لم تبق من العلامات الا المتحویات و ربما اوقعت فی مدهٔ قلیلهٔ، فعلیکم بدعاء الفرج؛» از علایم ظهور فقط علامات حتمی مانده است و شاید آنها نیز در مدتی کوتاه به وقوع بپیوندند؛ پس بر شما باد که برای فرج دعا کنید.[۱۴۳۶]

182–

طریف ابونصر گوید

بر صاحب الزّمان (ع) وارد شدم؛ آن حضرت فرمود

برای من صندل احمر(نوعی چوب) بیاور. پس برای ایشان آوردم؛ آن حضرت به

[1436] «الوقایع و الحوادث» نوشته شیخ محمد باقر ملبوبی

من رو کرد و فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم: بله

سپس فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید.

پس آن حضرت فرمود: مقصودم این نبود

گفتم: خداوند مرا فدای شما گرداند. بفرمایید مقصودتان چه بود؟

حضرت فرمود:

اَنَا خَاتَمُ الاَوْصیاءِ وَبِی یَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ البَلاءَ عَنْ اَهلی وَشِیعَتی» [1437]

من خاتم الاوصیاء هستم که خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دور « می‌سازد»

183- ایه الله بهجت:

تکان میخوری بگو یا صاحب الزمان،

می نشینی بگو یا صاحب الزمان،

برمیخیزی بگو یا صاحب الزمان،

[1437] کتاب الغیبهٔ، ص 246، ح 215؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج 2، ص 441، ح 12

صبح که از خواب بیدار میشوی مؤدب بایست و صبحت را با سلام به امام زمانت شروع کن و بگو آقا جان دستم به دامانت خودت یاری ام کن،

شب که میخواهی بخوابی اول دست به سینه بگذار و بگو"السلام علیک یا صاحب الزمان"بعد بخواب.

شب و روزت را به یاد محبوب سر کن که اگر اینطور شد,شیطان دیگر در زندگی تو جایگاهی ندارد،دیگر نمیتوانی گناه کنی،دیگر تمام وقت بیمه امام زمانی...

و خود امیرالمؤمنین(ع) فرموده است: که در حیرت دوران غیبت فقط کسانی بر دین خود ثابت قدم می مانند که با روح یقین مباشر و با مولا و صاحب خود مأنوس باشن.[۱۴۳۸].

-184

سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان چندی قبل در یک سخنرانی ایراد نمودند:

ما به زمان موعود (وعده داده شده) نزدیک می شویم. به این زمان که فرصتی الهی در تاریخ است. به دگرگونی هایی نزدیک می شویم که در قرن بیستم به وجود آمده اند و نیز تحولاتی که در ابتدای قرن بیست و یکم آغاز شده اند.

[1438] http://www.sahebzaman.org/other/jomalate-ghesar/bahjat.html

آنچه تاکید می گردد این است که ما به سرعت در جهت نیل به این استحقاق، طی مسیر می نماییم.

ای برادران و خواهران، همانا مهدی (عج) و مسیح (ع) هر دو قطعاً در آینده ایی که در حال طلوع است، خواهند آمد.

ما ملتهای مستضعف و ستم دیده در آخرالزمان هستیم و به یقین می دانیم که سرانجام این عیار (حق و باطل) و پایان این جنگ، دارای نتایج و پایان روشنی است.

امید، صبر، یقین و انتظار، چیزهایی هستند که داشتن آن ها بر ما واجب است.[۱۴۳۹]

185-

تجدید بیعت با امام علیه السلام

بر اساس پاره ای از روایات ، تجدید بیعت بعد از هر نماز واجب و یا در هر جمعه مستحب است.[۱۴۴۰]

و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که :

" هر کس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم، نمی میرد مگر آن که حضرت را ببیند و بشناسد. "[۱۴۴۱]

[1439] http://zohoor-mahdi.blogfa.com/post/77
[1440] سیمای آفتاب

-186

سوره فتح

از القاب حضرت و به معنای پیروزی است. روایت است که در آیه شریفه "اذا جاء نصر الله والفتح،"([۱۴۴۲]) مراد ازفتح، قائم (ع) است. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: آیه مبارکه"نصر من الله وفتح وقریب"([۱۴۴۳]) اشاره دارد به (فتح حضرت قائم علیه السلام.)[۱۴۴۴]

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: "هنگامی که حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور نماید، خداوند او را به وسیله گروه‌های فرشتگان نشاندار (مسوّمین)، پیاپی (مُردفین)، فرود آورده شده (منزلین) و مقرّب (کرّوبین) یاری خواهد کرد.[۱۴۴۵]

-187

آغاز حکومت حضرت

مهدی علیه السلام از ایران

[1441] .مستدرک وسائل الشیعه، ج 5، ص 97

[1442] سوره مبارکه نصر آیه 1

[1443] سوره مبارکه صف آیه 13

[1444] نجم الثاقب، باب دوم

[1445] غیبه نعمانی، ص 234

از جمله روایات ، حدیثی است که صراحت دارد ، آغاز نهضت حضرت مهدی علیه السلام از ناحیه مشرق خواهد بود از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است : که فرمود

آغاز ظهور او از مشرق است ، زمانیکه این امر پیش آمد ، سفیانی خروج می کند[۱۴۴۶]

و از طرفی آنچه که علما بر آن اتفاق دارند و در روایات به نحو تواتر وارد شده این است که ظهور آن حضرت از مکه است ، بنابراین باید مراد از گفته امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود : ((آغاز نهضت او از ناحیه مشرق است)) یعنی آغاز وشروع نهضت وی از مشرق ، یعنی ایران است . و همچنین دلالت دارد که آغاز نهضت آن حضرت ، قبل از خروج سفیانی بوده و فاصله بین آغاز امر او و خروج سفیانی ، مدتی نه کوتاه و نه طولانی است.

188- سفیانی از فرزندان معاویه است

در یکی از نامه های امیرمؤمنان (علیه السلام) به معاویه ، بطور صریح آمده است که سفیانی از فرزندان معاویه است.

[1446] بحار ج 52 ص 252

ای معاویه ، مردی از فرزندان تو ، بدخوی و ملعون و سبک مغز و))ﷺ ستمکار و واژگون دل و سختگیر و عصبانی است . خداوند رحمت و مهر را از قلب او برده است دائی های او همچون سگ خون آشام اند . گوئیا من ، هم اینک او را می بینم اگر می خواستم او را نام می بردم و توصیف می کردم که او پسری چند ساله است ، لشکری به سوی مدینه گسیل می دارد . آنها وارد مدینه می شوند و بیش از اندازه دست به کشتار و فحشاء می زنند در این حال مردی پاک و پرهیزکار از آنها فرار می کند ، کسی که زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت همانگونه که از ظلم و ستم لبریز شده است و من نام او را می دانم و می دانم که در آن روز چند سال دارد و نشانه اش چیست[۱۴۴۷]

189–امام زمان عج شبیه ترین افراد به یوسف نبی

سدیر صیرفی می گوید: با عده ای از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام در محضر مبارک و نورانی آن حضرت بودیم. سخن از امام زمان علیه السلام به میان آمد، امام صادق این جمله را به سدیر صیرفی و ابی بصیر و دیگران فرمود: "إن فی صاحب هذا الأمر لشبها من یوسف"[۱۴۴۸]

[1447] بحار ج 52 ص 208

[1448] بحار الانوار، ج 52، ص 154

توضیح حدیث: امام صادق علیه السلام فرمود: برادران یوسف، یوسف را دیدند ولی نشناختند. به خاطر گناه، به خاطر رذیله ی اخلاقی حسادت. گناه آمد و پرده بر فطرت، زیرکی و کیاست آن ها افکند. نتوانستند حضرت یوسف را بشناسند.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی برادران یوسف پیغمبرزاده و خردمند بودند، نسلشان از نسل انبیا بود و قبلا هم یوسف را دیده بودند و او را نشناختند، از این مردم چه انتظار که با این همه گناه، با این همه رذایل اخلاقی، می خواهند امام زمان را ببینند و بشناسند؟

فرمود: مردم مانند برادران حضرت یوسف، امام زمان را می بینند، در جمکران می بینند، در بازار می بینند، در مجالسشان می بینند، در خیابان و شهرستان می بینند. فرمود: به خدا قسم امام زمان علیه السلام روی فرش مجالس مردم راه می رود، در کوچه و خیابان و بازار میان مردم راه می رود، مردم امام زمان را می بینند ولی نمی شناسند.اما امام زمان آن ها را می شناسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امام زمان ظهور بفرماید، مردم با انگشتشان اشاره می کنند، می گویند: ما این آقا را در شهر دیده ایم، زیارتش کرده ایم، در جمکران دیده ایم، در حرم دیده ایم، در مکه دیده ایم، در مدینه دیده ایم، در نجف و کاظمین و کربلا و سامرا دیده ایم، ولی نشناختیم.

پس این حدیث نیز می گوید: باب ملاقات و زیارت آقا امام زمان علیه السلام باز است؛ مردم حضرت را می بینند، باید کاری بکنند که حضرت را بشناسند. او امام آن هاست. با او سخن بگویند، از او تقاضا کنند و خواسته ای داشته باشند.

190- اگر حیات و زندگی امام زمان را درک می کردم، خدمتکار امام زمان می شدم.

امام صادق علیه السلام درباره ی امام زمان علیه السلام می فرماید: "ولو أدرکته لخدمته أیام حیوتی"(1) : من امام صادق اگر حیات و زندگی امام زمان را درک می کردم، خدمتکار امام زمان می شدم. در خدمتش بودم، در محضرش بودم و فرمان او را اجرا می کردم.

علامه مجلسی در کتاب زاد المعاد می فرماید: دعای ندبه از امام صادق علیه السلام است. هفت مرتبه امام صادق علیه السلام به امام زمان علیه السلام می گوید: "فدایت شوم"

" به قربانت گردم یابن الحسن، جانم به فدایت ای غایبی که از ما جمعیت بیرون نیستی؛ در میان ما مردمی و در میان ما مردم زندگی می کنی. جانم به فدایت یابن الحسن، ای آقایی که تو را دور می پنداریم، ولی تو از ما دور نیستی"[1449]

[1449] بحار الانوار، ج 51، ص 148

این جملات دعای ندبه نیز تایید این مطلب است که غیبت امام زمان به این معنا نیست که امام زمان در کوه هاست، امام زمان در بیابان هاست، امام زمان در دور دست هاست و از ما فاصله دارد و ما او را نمی توانیم زیارت بکنیم بلکه آن حضرت به ما نزدیک است).

-191

معنای غیبت

غیبت به معنای عدم شناخت است، نه به معنای ممکن نبودن ملاقات، نه به معنی ندیدن امام زمان علیه السلام. برای شاهد مطلب حدیثی را مطرح می کنیم.

علامه مجلسی در بحار الانوار، در قسمت نواب اربعه و صاحب مکیال المکارم(1) آورده اند که حسین بن روح، سومین نماینده ی امام زمان علیه السلام می فرماید: "والله إن صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کل سنهٔ یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه"(2)

به خدا قسم آقا امام زمان علیه السلام هر سال در ایام حج در مکه، در عرفات، " در مشعر، در منی حاضر می شوند. هر سال به مکه مشرف می شوند. همه ی مردم او را می بینند، اما او را نمی شناسند".

بنابراین مردم مکه و حاجیانی که به مکه رفتند -یک میلیون و بیشتر- همه امام زمان علیه السلام را در مکه، در منی، در مشعر، در عرفات می بینند، لکن امام

زمان را نمی شناسند. حاجیانی که به مکه رفتند بارها حضرت را در مکه دیده اند. امام زمان را در ایام حج چندین بار زیارت کرده اند، ولکن نشناختند. پس خود این روایت می گوید: امام زمان علیه السلام در عصر و زمان غیبت، قابل رؤیت و قابل ملاقات است. مردم حضرت را می بینند ولکن امام زمان علیه السلام را نمی شناسند.

اما این غیبت چه معنا دارد؟ آیا معنای غایب بودن امام زمان ارواحنا فداه این است که احدی از اولیاء و غیر اولیاء در عصر و زمان غیبت به محضر نورانی حضرت نمی رسند؟ که این معنای غلط و باطلی برای غیبت امام زمان علیه السلام است. غیبت به این معنی نیست که کسی خدمت امام زمان علیه السلام نمی رسد. بلکه امام زمان غایب است یعنی اینکه مردم او را می بینند، او را زیارت می کنند، ولکن او را نمی شناسند.

کتاب "مکیال المکارم" به فرمان امام زمان نوشته شده است. فرمود: "این کتاب را بنویس. به عربی هم بنوبس نامش را بگذار مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم"[۱۴۵۰]. البته این کتاب به فارسی ترجمه شده است. کسانی که با عربی آشنایی ندارند می توانند فارسی و مترجم مکیال المکارم را بگیرند و بخوانند. این کتاب در باب خودش و در رشته دعا و وظایف شیعیان در عصر و زمان غیبت نسبت به آقا امام زمان علیه السلام بی نظیر است.

[1450] مکیال المکارم

192–

روایت شده است: «هر کس بعد از نماز ظهر در روز جمعه سه مرتبه بگوید: اَللّهُمَّ صلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد و عجِّل فَرَجَ آلِ محمَّد، از یاران حضرت مهدی (ع) ل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.» [1451]

193–

ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

علی بن مهزیار گفت: چون به خدمت حضرت قائم (ع) رسیدم، حضرت به من فرمود: ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

عرض کردم: کسی نبود که مرا به سوی شما راهنمایی کند.

پس حضرت با انگشت به زمین زد و فرمود: اینچنین نیست، ولی شما به گردآوری اموال پرداختید و بر ضعفای مؤمنین تجبر به خرج دادید و قطع صله رحم کردید، پس اکنون چه عذری برای شما وجود دارد؟

گفتم: التوبه، التوبه.

[1451] مستدرک وسائل الشیعه، ج 6، ص 94و 98.

پس فرمود: ای پسر مهزیار، اگر نبود استغفار بعضی از ما برای بعضی، هر آینه هرکس بر روی زمین بود هلاک می شد بجز خواص شیعه، آنان که اقوالشان با افعالشان شبیه است[۱۴۵۲]

-194

ظهور امام زمان در زمانی که خدا حکمت بداند انجام می شود نه زودتر!

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند هیچ یک از ما قبل از خروج قائم قیام نمی کند مگر آن که به مانند جوجه پرنده ای خواهد شد که قبل از بال درآوردن از لانه خارج شود و در نتیجه ملعبه و بازیچه دست بچّه‌ها خواهد گشت». [۱۴۵۳]

-195

مبارزه امام زمان عج و یارانش با انحرافها، تحریفها و برداشتهای نادرست از دین

یکی از ماءموریت های امام زمان عج و یاران خاص امام زمان (ع) در آغاز انقلاب ، مبارزه کردن با انحرافها، تحریفها و برداشتهای نادرست از دین و مذهب است . عوامل اصلی این انحرافات سه دسته صاحبان زر (سرمایه داران و اشراف)، صاحبان زور (حکومتهای غیر اسلامی و به ظاهر اسلامی) و صاحبان تزویر (روحانیون وابسته و دنیاپرست و جیره خوار

[1452] کمال الدین و تمام النعمهٔ ـ باب 43

[1453] کافی، ج 8، ص 22

حـکـومـتـها و طبقات اشراف) هستند؛ در واقع صاحبان زر و زور تـحریفها، برداشتها و تفسیرهای غلط را سفارش می دهند و صاحبان تزویر آن را اجرایی و عملیاتی می کنند.

امام صادق (ع) می فرماید:

آزاری کـه قـائم (ع) به هنگام قیام خویش ، از جاهلان آخرالزمان می بیند، به مراتب سخت تر است از آن همه آزار که پیامبر(ص) از مردم جاهلیت دید.
راوی می گوید:

این چگونه می شود؟ امام فرمود: پیامبر به میان مردم آمد در حالی که آنها سنگ و صخره و چـوب و تـخـته های تراشیده (بتهای چوبی) را می پرستیدند، ولی قائم ما که قیام کند مـردمـان هـمـه از کـتـاب خـدا بـرای او دلیـل مـی آورنـد و آیـه هـای قـرآن را تاءویل و توجیه می کنند!

همچنین می فرماید:

امام قائم در جنگ خویش (با مخالفان) به دشواریهایی بر می خورد که پیامبر برخورد نـکـرد؛ زیرا پیامبر آمد و مردم بتهای سنگی و چوبهای تراشیده شده را می پرستیدند (و گـرفـتـار تعالیم انحرافی نبودند)، لیکن قائم (در هنگام قیام خویش) با مردمی روبه رو مـی شـود کـه رویاروی او می ایستند و آیه های

کتاب خدا را در برابر او به نظر خود تاءویل می کنند و در همین راستا با او به نبرد بر می خیزند[۱۴۵۴]

-197

ویژگیهای نفسانی یاران امام زمان عج

روایـات مـتعددی به تبیین ویژگیهای معنوی و نفسانی یاران خاص امام زمان (ع) پرداخته انـد. خـصـوصـیـاتی مانند علم و معرفت ، ایمان ، خشیت الهی ، طهارت و تقوا، زهد، بینش و بصیرت ، عبادت و بندگی ، توجه به خدا، دعا و ذکر و نیایش و استغفار، شب زنده داری ، شرح صدر، صبر و شکیب و غیر اینها برخی از خصلتهای معنوی و نفسانی یاران خاص حضـرت مهدی هستند که در روایات به آنان اشاره شده است و ما در اینجا به ذکر بعضی از آنها بسنده می کنیم .

یـک . ایـمـان : در نـظـام حـکومت جهانی حضرت مهدی (ع) عنصری که بیش از دیگر عناصر اهـمـیـت دارد و مـی تـوانـد مـثـل کـلیـدی قـفـلهـای بـسـتـه را در هـمـه مـوارد و مـسـایـل بـاز کـنـد، عـبـارت اسـت از ایـمـانی عمیق و استوار که هم همت را بر می انگیزد، هم بـازوان و گامها را محکم می کند و هم دلها را استحکام می بخشد؛ به گونه ای که حوادث دنـیـا نمی تواند هیچ تزلزلی در آنها ایجاد کند. دلهای کارگزاران حکومت مهدوی (ع) با چنین ایمانی استوار مستحکم است . آن حضرت ، مؤ من ترین افراد را برای حکومت جهانی اش

[1454] www.hawzah.net/fa/Magazine/View/5415/6370/71280

برگزیده است . گـاهـی از ایـن ویـژگـی در روایـات بـه صراحت یاد شده و به عنوان مؤ منان حقیقی مورد ستایش قرار گرفته است . چنان که امام باقر(ع) می فرماید: بدانید که آنها مؤ منان حقیقی اند ((اَلا هُمُ المُؤ مِنُونَ حَقّاً...)) بـر ایـن اسـاس یاران خاص حضرت از تمام اوصافی که در قرآن کریم برای ((مؤ منان حقیقی)) بیان شده ، برخوردار خواهند بود. گـاهـی از آنـان به عنوان موحّدان واقعی یاد شده است که به توحید ناب دست یافته اند ((فَهُمُ الّذینَ وَ حَّددُوا اَللّهَ حَقَّ تَوْحیدِهِ)). گـاهـی نـیـز در قـالب تـشبیه و مانند آن از این ویژگی یاد شده است مانند این گفتار امام صادق (ع) که می فرماید: آن (گنجینه ها) مردانی هستند که دلهایشان مانند پاره های آهن است ، هیچ گونه تردیدی در آنـهـا راه نـدارد، در اعـتـقـادشـان بـه خـدا از صـخـره و سـنگ محکم ترند ((... هِیَ رِجالٌ کَاَنَّ قُـلُوبَـهُـمْ زُبُـرُ الْحَـدیـدِ، لا یَـشُـوبُـها شَـکٌّ، فـی ذاتِ اللّهِ اَشَدُّ مِنَ الحَجَرِ...)) در بعضی روایات نیز بر قوت جسمانی یاران خاص اشاره شده و در ضمن آن قوت ایمان هر کدام از آنان از پاره های آهن محکم تر دانسته شده است مانند روایتی که می گوید: به هر کدام ، توانایی چهل نفر داده شده و دلی مستحکم تر از پاره های آهن دارد. بـدیـهـی است کـه هـمـیـن قـوت ایـمـان اسـت کـه در مـیـدان عـمـل ، قـدرت مدیریت و فرماندهی را پدید می آورد؛ ایمان به خدا، ایمان به راه ، هدف و آرمان حاکمیت جهانی توحید و عدالت ، احساس فداکاری در راه هدف و خویشتن را جزو حزب اللّه و جـنـداللّه دانـسـتن ؛ اینهاست که گروهی اندک را در صحنه مبارزه با کفر و استکبار

جـهـانـی پـیـروز مـی کند ((کَمْ مِنْ فِئَۀٍ قَلیلَۀٍ غَلَبَتْ فِئَۀً کَثیرَۀً بِاِذْنِ اللّهِ)). دو. طـهـارت و تـقـوا: یـک رکـن مـدیـریـت ایـده آل ، حـفـظ طـهـارت و تـقـوا، پـاکـیـزگی در عـمـل و اجـتـنـاب از هـر گـونـه اخـتـلاط بـا اهـداف غـیـر مـشـروع یـا اهـداف غـیـر مـقـبول و غیر اخلاقی است . مدیر خوب ، مدیری است که هر کاری را بر عهده می گیرد، آن را با رعایت اصول اخلاقی صحیح انجام دهد. یاران خاص مهدی (ع) به جهت برخورداری از طینتی پاک و طهارت و تقوایی ستودنی از انواع فسادی که حکومتها دچار آن می شوند، مبرّا هستند. فساد مالی ، فساد کاری ، قرارهای نـامـشـروع و نـامـوجـه در زمـیـنـه هـای مـسـایـل کـاری ، جـاذبـه هـای دنـیـایـی دل آنـان را نـمـی لرزانـد و تـاءثـیـری در آنـان نـدارد. آنـهـا بـر اصـول خـود پـای بـنـدنـد و پای خود را از مسیری که برایشان ترسیم شده ، ذرّه ای کج نمی گذارند. امام حسن عسکری (ع) این ویژگی یاران خاص مهدی (ع) را این گونه بیان می کند: خداوند آنها را با پاکی نطفه و پاکیزگی سرشت ، پاک و پاکیزه نموده است ، دلهایشان از آلودگـی نـفـاق پـیـراسـتـه ، قلبهایشان از تیرگی اختلاف پاکیزه ، روح و روانشان بـرای پـذیـرش احـکـام دیـن آمـاده ... بـه آیـیـن حـق گـرویـده و در راه اهـل حـق گـام سـپـرده انـد ((بـرَّاءَهـُمُ اللّهَ فـی طَـهـارَۀِ الْوِلا دَۀِ وَ نَـفَـاسَۀِ التُّرْبَۀِ، مُقَدَّسَۀٌ قـُلُوبـُهـُمْ مـِنْ دَنَسٍ النِّفاقِ، مُهَذَّبَۀٌ اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ رِجْسِ الشِّقاقِ، لَیِّنَۀٌ عَرائِکُهُمْ لِلدّینِ... یَدی نُونَ بِدی نِ الحَقِّ وَ اَهْلِهِ...)) امام صادق (ع) نیز می فرماید: خـداوند با دست قدرت خود بر شکم و پشت آنها، می کشد، دیگر هیچ حکمی

بر آنها دشوار نـمـی نـماید ((یَمْسَحُ اللّهُ بُطُونَهُمْ وَ ظُهُورَهُمْ فَلا یُشْکِلُ عَلَیْهِمْ حُکْمٌ)) آنـان بـا امـام خـود پیمان می بندند که از محارم الهی و آلودگیهای دنیایی چشم بپوشند. بـنابراین ، یاران خاص حضرت با پاک سیرتی خود در مسیر پاکی و تقوا گام بر می دارنـد. و حـکومت جهانی مهدی (ع) مانند بعضی کشورهای اسلامی نخواهد بود که رهبران و مـسئولان آنها، فسق و فجور کنند و محرمات کبیره را عملا انجام دهند، شرب خمر و تجاوز و تـعـدی از حـدود الهـی کـنند و به انواع مفاسد و آلودگیها گرفتار شوند. چنانکه امروزه مـشـاهـده مـی شـود هـر از چند گاهی طبل رسوایی برخی از سران ممالک در عرصه جهانی نواخته می شود. سـه . عـلم و مـعـرفـت : بـدیـهی است که کابینه مهدی (ع) برای اداره حکومت جهانی اش از تـمـام آنـچـه لازمـه مـدیـریـت ایـده آل اسـت ، بـرخوردارند. از جمله شاخصه های مهم در این عـرصـه عـلم و دانـش اسـت . آنـچـه در بـعضی روایات ذکر شد که هر کدام از آنان قوت و تـوان چـهـل تـن را دارد، عـلاوه بـر تـوان جـسـمـانـی ، تـوان اداره و تـدبـیـر امـور را نیز شامل می شود که علم و آگاهی لازمه آن است . شاخصه علم و دانش در همه سطوح مدیریت اعم از سطوح بالا، میانی و رده های پایین باید مـورد تـوجـه قـرار گـیرد و هر مدیری باید علم و آگاهی ویژه حوزه کاری و مدیریتی را بر اساس آموزه های دینی و مکتبی داشته باشد. یـاران خـاص حـضـرت مـهـدی (ع) در حـوزه مـسئولیتی خویش مدیریت علمی خواهندکرد. با مـدیـریـت غیر علمی نمی توان جهان را اداره کرد. جالب این است که مدیریت علمی آنان بر اساس

موازین اسلامی و منطبق بر کتاب و سنّت است . چنانکه امیر مؤ منان (ع) فرمود: ای مردم ! سزاوارترین کس در امر حکومت و مدیریت ، قوی ترین آنان و آگاه ترین آنها به امر خدا در آن است ((اَیُّها النّاسُ! اِنَّ اَحَقَّ النّاسِ بِهذا الأَمْرِ اَقْواهُمْ عَلَیْهِ وَ اَعْلِمُهُمْ بِاَمْرِ اللّه فیهِ)). آنـان از نـظـر عـلمی در بالاترین درجه قرار دارند و از جام حکمت الهی و معرفت دینی به طـور شـایـسـتـه سـیـراب گـشـتـه انـد. هـمـان حـضـرت مـراتـب فضل و کمال علمی آنان را چنین توصیف می کند: پـس در آن فـتـنـه هـا(ی آخـرالزمـان) گـروهـی صـیـقـلی مـی شـونـد مـانـنـد صـیـقـل یـافـتـن شـمـشیر به دست آهنگر، دیده های آنان به نور قرآن جلا داده و تفسیر در گـوشـهـایـشـان جـا گـرفته شود. در شب جام حکمت را به آنها بنوشانند. بعد از آنکه در بامداد هم نوشیده باشند. چـهـار. مـعـرفـت الهـی : یـاران خـاص حـضـرت عـلاوه بـر تـوانـمـنـدی هـای مـدیـریـتـی ، اهل سیر و سلوک معنوی هستند و از مراتب بالای معرفت الهی برخوردارند. به این ویژگی بـا تـعـبـیـرهـای مـخـتـلفـی در روایـات اشـاره شـده اسـت . بـه عـنـوان مثال امام صادق (ع) می فرماید: عارفان به خداوند متعال از اهل حقایق که از روی کشف و شهود ربّانی عارف به خدا هستند، بـا او بـیـعـت مـی کـنـنـد ((یـُبایِعُهُ العارِفُونَ بِاللّهِ تَعالی مِنْ اَهْلِ الحَقائِقِ عَنْ شُهُودٍ وَ کَشْفٍ بِتَعْریفٍ اِلهِیٍّ)). امام باقر و صادق (ع) از امام علی (ع) در توصیف آنان می فرمایند: مـردانـی کـه خـدا را بـه حقّ شناخته اند، آنها یاوران حضرت مهدی (ع) در آخرالزمان هستند ((... رِجـالٌ عـرَفـُوا اللّهَ حـَقَّ مـَعـْرِفـَتـِهِ، وَ هـُمْ اَنْصارُ المَهْدِیِّ فی آخِرِ الزَّمانِ)). از

برخی روایات می توان استفاده کرد، که آنان در اثر عرفان عملی به مراتبی رسیده اند که قدرت تصرف در عالم دارند. به عنوان نمونه امام رضا(ع) می فرماید: شـیـعـیـان او از اطـراف و اکناف جهان به سوی او می شتابند و زمین زیر پای آنها طیّ می شود، تا به محضر او رسیده بیعت نمایند. در روایتی دیگر می خوانیم : آنها در شرق و غرب جهان در محراب و یا رختخواب خود هستند، بانگ امام را می شنوند. همین یـک بـار صـدا بـه گـوش همه آنها می رسد و همگی به سوی او می شتابند، چیزی نمی گـذرد مـگـر بـه مـقـدار یـک چـشـم بـه هـم زدن که همگی در نزد او گرد می آیند. در روایتی دیگر دارد: گروهی از آنها شبانه از رختخوابشان ناپدید می شوند و صبح در مکه حاضر می شوند و بـرخـی از آنها آشکارا دیده می شوند که روی ابرها راه می روند. یک احتمال از این گونه روایات همین است که دست کم برخی از یاران حضرت طیّ الارض دارند و زمین زیر پای آنها طی می شود. پـنج . معنویت : پشتوانه انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع)، معنویت است . مهدی (ع) در مورد یاران خود روی قدرت معنوی و اراده ناشی از ایمان و انسانیت ، تکیه می کند و به آن اهمیت مـی دهـد. از ایـن رو، در هر موقعیتی آنان را به تعبّد و تضرع سفارش می کند، تا هدف را فـرامـوش و مـقـصـد را گـم نـکـنـنـد و پیروزیهای پیاپی ، آنان را به غفلت و غرور دچار نـسـازد. هـمـواره پیروزی را از جانب خدا ببینند و مناجات و نماز را کلید نصرت او بدانند. امام باقر(ع) می فرماید: چون حضرت مهدی (ع) بر فراز نجف برآید به یارانش خطاب می کند: امشب را به عبادت به روز آورید. آنان

برخی در رکوع و برخی در سجده شب را به سحر می رسانند و به درگـاه خـدا تـضـرّع مـی کـنند ((حَتّی اِذا صَعَدَ النَّجَفَ قالَ لاَِصحابِهِ: تَعَبَّدُوا لَیْلَتَکُمْ فَیَبیتُونَ بَیْنَ راکِعٍ وَ ساجِدٍ یَتَضَرَّعُونَ اِلَی اللّهِ)). عبادت و بندگی ؛ نماز و روزه ، ذکر خدا، تلاوت قرآن ، شب زنده داری ، تضرّع و راز و نـیاز با خدا، ارتباط دلها با خدای متعال ، خدا را هدف قرار دادن ، فریب ظواهر را نخوردن ، دلبـسـتـگـی پـیـدا نـکـردن بـه زر و زیـور و زخـارف دنـیـا و امـوری دیـگـر از ایـن قـبـیـل معرّف معنویت و بنیه معنوی یک انسان و یا مجموعه ای از انسانها هستند و یاران خاص مهدی (ع) از همه جهات یاد شده برخوردارند. امام جواد(ع) از پدران بزرگوارش عبودیت و بندگی آنان را این گونه توصیف می کند: آنـان سـلحـشـورانـی هـستند که در اطاعت خدا بسیار سخت کوش اند ((هم کَرّارُونَ مُجِدُّونَ فی طاعَةِ اللّه ...)) امـام صادق (ع) شب زنده داری و تضرّع آنان به درگاه خداوند را این گونه توصیف می کند: آنان مردانی هستند که شبها نمی خوابند و زمزمه نمازشان چون نغمه زنبوران از کندو به گـوش مـی رسد. شبها را با شب زنده داری سپری می کنند ((رِجالٌ لا یَن امُونَ اللّیلَ، لَهُمْ دَوِیٌّ فـی صـَلَواتِـهِمْ کَدَوِیِّ النّحْلِ، یَبیتُونَ قِیاما عَلی اَطْرافِهِمْ...)) از ایـن گـونـه روایـات استـفـاده مـی شـود کـه یـاران مـهـدی (ع) در انـقـلاب جهانی اش ، عاشوراییانی هستند که عرفان و معنویت را با حماسه در هم آمیخته اند: آنان در دل شب ، ناله هایی از خشیت خدا دارند چون ناله مادران داغ پسر دیده . آنها شب زنده داران در دل شـب و روزه داران در طـول روز هستند گویی داءب و

روش همه آنان یکی است ؛ ((لَهُمْ فی اللّیلِ اَصْواتٌ کَاَصْواتِ الثَّواکِلِ حُزْناً مِنْ خَشْیَهِٔ اللّهِ، قُوّامٌ بِاللَّیْلِ صُوّامٌ بِالنَّهارِ کَاَنَّما دَاءْبُهَمْ دَاءْبُ واحِدٌ...)) شش . بصیرت : یاران مهدی (ع) از شمّ سیاسی فوق العاده بالا، آگاهی به زمان و مکان ، تحلیل سیاسی از مسایل جهانی و در یک کلمه از بصیرت و روشن بینی قابل توجهی برخوردارند. برخی روایات این ویژگی آنان را به قندیلهایی تشبیه کرده اند که دلهایشان را روشن کرده است ((کاَنّ قُلُوبَهُمُ القَنادیلُ)).؛ یاران مهدی (ع) شمشیرها را در راه حق آختند و بصیرتی را که در کار دین داشتند آشکار کردند. طاعت پروردگارشان را پذیرفتند و فرمان واعظ خود را شنیدند ((... حَمَلُوا بَصائِرَهُمْ عَلی اَسْی افِهِمْ وَ دانُو لِرَبِّهِمْ بِاَمْرِ واعِظِهِمْ)) آنان به جهت چنین بصرتی از رفتن کسی وحشت نمی کنند و از آمدن کسی به جمع خود پایکوبی نمی کنند ((.. لا یَسْتَوحِشُونَ اِلی اَحَدٍ، وَ لا یَفْرَحُونَ بِاَحَدٍ دَخَلَ فیهِمْ...)) هفت . دارای قدرت روحی و صبر و شکیب : جنگ با مستکبران عالم و در افتادن با کفر و شرک و نفاق تحمّلی بسیار بالا می خواهد. باید کسانی باشند که از زیر بار مشکلات ناشی از آن خم به ابرو نیاورند. یاران خاص حضرت دلی دریایی دارند، امواج متلاطم شداید و سختیها دل آنان را نمی لرزاند ((قُلُوبُهم کَزُبُرِ الْحَدید)). آنان بر هر مشکلی که می تازند آن را رام خود می سازند. اگر به کوهها هجوم برند آنها را از پای در می آورند ((لَوْ حَمَلُوا عَلی الجِبالِ لاَذَلُّوها)). آنان گروهی هستند که با صبر و شکیب خود بر خدا منّت نمی نهند ((قَوْمٌ لَمْ یَمُنُّوا عَلَی اللّهِ بِالصَّبْرِ...)) هشت . روحیه شهادت

طلبی : یاران حضرت مهدی (ع) شیفته لقای الهی و عاشق شهادت اند وآرزومی کنند که در راه خدا به شهادت برسند ((... یَتَمَنَّونَ اَنْ یُقْتَلُوا فی سِبیلِاللّهِ)). موارد یاد شده برخی از ویژگیهای نفسانی و معنوی یاران خاص حضرت بود که ذکر شد.[۱۴۵۵]

198- دو نشانه قبل از قیام قائم تحقق می‌یابد

دارقطنی نیز در سنن خود از امام محمّد باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ لمهدیّنا آیتین لم تکونا منذ خلق اللّه السموات و الارض. ینکسف القمر لاوّل لیلهٔ من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه، و لم یکونا منذ خلق اللّه السماوات و الارض»؛([۱۴۵۶]) «همانا برای مهدی ما دو نشانه است که از زمان خلقت آسمان‌ها و زمین این گونه نبوده است، یکی خسوف ماه در شب اول ماه رمضان و دیگری کسوف خورشید در نیمه دوم ماه رمضان، و این دو واقعه از هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین نبوده است

199- صیحه و فزع آسمانی

مهم ترین روایتی که دلالت بر وقوع صیحه آسمانی دارد نامه و توقیعی است که از ناحیه امام زمان علیه السلام به سفیر آخر خود علی بن محمّد سمری نوشته شده است، توقیعی که در آن، خبر از انتهای سفارت با وفات او می‌دهد و

[1455] http://www.fa.asgharsalmanzadeh.ir/print/?id=5333

[1456] سنن دارقطنی

می‌فرماید: «ألا فمن ادعی المشاهدهٔ قبل خروج السفیانی و الصیحهٔ فهو کذّاب مفتر»؛ ([1457]) «آگاه باش، هرکس قبل از خروج سفیانی و صیحه ادّعای مشاهده نماید او دروغگو و تهمت زننده است».

200-

ندای آسمانی

. نعمانی به سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل می‌کند که در حدیثی طولانی فرمود: «ینادی مناد من السماء باسم القائم علیه السلام فیسمع من بالمشرق ومن بالمغرب... وفی آخر النهار صوت الملعون ابلیس... فاتبعوا الصوت الأوّل و ایّاکم والأخیر ان تفتنوا به»؛ ([1458]) «شخصی از آسمان به اسم قائم ندا می‌دهد، این صدا را هرکسی که در مشرق و مغرب عالم باشد می‌شنود... و در پایان روز صدایی از شیطان ملعون شنیده می‌شود... و در آخر می‌فرماید: متابعت از صوت اوّل کنید، و مبادا که گول صدای آخر را بخورید».

201-

مدت حکومت امام زمان علیه السلام

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «قائم 309 سال حکومت می‌کند، همان مقدار که اصحاب کهف در غارشان ماندند، زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، چنان‌که از

[1457] احتجاج طبرسی، ج 2، ص 297

[1458] غیبت نعمانی، ص 254

ستم پر شده باشد؛ پس خداوند برای او، شرق و غرب زمین را می‌گشاید و به شیوه سلیمان بن داوود سلوک نماید، آفتاب و ماه را صدا می‌کند، پاسخ او را می‌دهند و زمین برای او در نوردیده شود و به او وحی می‌رسد؛ پس به امر الهی به وحی عمل می‌کند.»[۱۴۵۹]

-202

واقعه آرمگدون

توضیح: برخی از اندیشمندان یکی از علائم و نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان را وقوع معرکه و جنگی به نام آرمگدون یا به تعبیر برخی از روایات قرقیسیا دانسته اند. اینک به نقل نصوص این نشانه در کتب ادیان دیگر از قبیل کتاب مقدس و مصادر شیعی اشاره می‌کنیم:

الف – نصوص اهل کتاب اهل کتاب از یهود و نصارا معتقدند که در کتاب مقدس سخن از معرکه و جنگی به میان آمده است که در آینده ای نه چندان دور تحقق خواهد یافت. جنگی که مطابق برخی از نصوص، زمان و مکان آن محدود و معیّن، و دو طرف نبرد نیز به طور کلّی مشخص شده است.

[1459]. بحارالانوار، مجلسی، ج52، ص290

در رؤیای یوحنّا ([1460]) می‌خوانیم: «بر تمام پادشاهان زمین می‌گذرد تا این که آنان را برای اجتماع به جهت جنگی عظیم گرد هم آورد... آنان را در مکانی جمع می‌کند که نام عبری آن آرمگدون است».

در سفر زکریا ([1461]) می‌خوانیم: «روزی که برای پروردگار توست می‌آید... روزی که همه امّت‌ها را در اورشلیم به جهت جنگ جمع می‌کند، شهر به تصرف درمی آید و خانه‌ها غارت می‌گردد... ».

تفسیر اهل کتاب

اهل کتاب از یهود و نصارا این مطالب را به وقوع جنگی بس عظیم در پایان تاریخ بشر تفسیر نموده اند. جنگی که در آن شیطان لشکری از کشورهای غربی را جمع کرده و در مکانی به نام «آرمگدون» در شرق فلسطین تحقق خواهد افتاد.[1462]

بات روبتسون از مبشّرین انجیل می‌گوید: «امّت‌های عالم زود است که بر ضدّ اسرائیل قیام کنند».([1463])

[1460] رؤیای یوحنّا، ج 16، ص 13 – 16

[1461] سفر زکریا، ج 14، ص 1 – 5

[1462] شبکه معلومات، ص 4، تفسیر رؤیای یوحنّا، ص 358 – 359

[1463] همان، ص 1

کلمه «آرمگدون» نزد اهل کتاب از معروفیّت خاصی برخوردار است؛ زیرا در کتب مقدس و مباحث علمای اهل کتاب به طور وفور به کار رفته است.

«آرمگدون»، لفظی است که از دو کلمه تشکیل شده است: یکی «آر» به معنای کوه، و دیگری «مگدون» که اسم وادی یا کوه کوچکی در شمال فلسطین است. اهل کتاب را گمان بر این است که مساحت معرکه جنگ از منطقه «مگدون» در شمال فلسطین شروع شده و تا «ایدوم» در جنوب امتداد خواهد یافت که حدود (دویست مایل است.)[۱۴۶۴]

دکتر عبدالکریم زبیدی در سخنان خود راجع به غرب و آمادگی‌های قبل از ظهور در سخنانی راجع به قضیه آرمگدون و برداشت کلیسای غرب از آن می‌گوید: «مؤسسه‌های دینی در آمریکا معیّن کرده اند لشکری که از عراق به طرف قدس حرکت می‌کند از سربازانی از عراق، ایران، لیبی، سودان و قفقاز در جنوب روسیه تشکیل شده است. و این مطابق خبرهایی است که در سفر حزقیال فصل 38 **و** 39 **به آن اشاره شده است. و اگر این موضوع را به خوبی درک کنیم پی خواهیم برد که چرا آمریکا و اروپا سیاست خارجی خود را به طرف منطقه خاورمیانه معطوف داشته است. تمام فرقه‌های مسیحی در آمریکا خبر از وقوع حادثه «آرمگدون» می‌دهند از آن جهت که این واقعه می‌تواند مسیح را دوباره به زمین برگرداند... و به طور حتم او در آینده ای نزدیک خواهد آمد».**

[1464]همان، ص 2

([۱۴۶۵]) او نیز می‌گوید: «مؤسسات دینی همگام با وسایل ارتباط جمعی از رادیوو تلویزیون در کشورهای غربی و آمریکا مردم خود را متوجّه این نقطه نموده اند، و آنان را معتقد به وقوع حادثه ای بزرگ در شهرهای شام کرده اند که منجر به تحقّق جنگی هسته ای در منطقه ای به نام آرمگدون خواهد شد... آن گاه مسیح دوباره به زمین فرود خواهد آمد و رهبری عالم را بر عهده خواهد گرفت و در آن هنگام است که صلح در سطح عالم گسترش خواهد یافت. آن حضرت دولت صلح را در روی کره زمین با آسمان جدیدی از نو بنا خواهد نمود. و این حرکت از قدس شروع خواهد شد....

رونالد ریگان، جورج بوش، و کلینتون، این سه نفر از رئیس جمهوران آمریکا همگی به حتمیّت واقعه «آرمگدون» ایمان داشته اند، این سه نفر در زمان ریاست جمهوری خود همگام با سایر دولت‌های بزرگ سیاست‌های خارجی خود را بر اساس این واقعه ترسیم می‌کرده اند... ». ([۱۴۶۶]) و نیز می‌گوید: «حادثه «آرمگدون» که کلیسا به وقوع آن بشارت می‌دهد همان حادثه بزرگی است که قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام واقع خواهد شد. همان واقعه بزرگی که امامان ما از آن به معرکه «قرقیسیا» تعبیر کرده اند. در آن واقعه ملیون‌ها لشکر

[1465] مجلّه الفکر الجدید، شماره 15

[1466] مجلّه الفکر الجدید،ص1

از آمریکا، اروپا، روسیه، ترکیه، مصر، و دولت‌های مغرب عربی، به اضافه لشکری از شهرهای شام یعنی سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، و اسرائیل شرکت خواهند کرد. همگی در بلاد شام در منطقه ای به نام «قرقیسیا» مواجهه خواهند داشت، و سفیانی در این هنگام خروج خواهد کرد...[۱۴۶۷]

بخاری نیز این حدیث را این گونه نقل کرده است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّه لاتقوم الساعۀ حتی تقاتلوا الیهود حتی یقول الحجر وراءه الیهودی: یا مسل! هذا یهودی ورائی فاقتله»؛ ([۱۴۶۸]) «قیامت برپا نمی شود تا آن که شما با یهود بجنگید. در آن جنگ یهود تا به حدّی نابود خواهندشد که حتی سنگی که یک نفر یهودی در کنار آن پناه گرفته است می‌گوید: ای مسلما! این یهودی است که در کنار من پناه گرفته است او را به قتل رسان!».

203-! اهل مکه مرا نمی خواهند

مرحوم مجلسی به سند خود از امام باقرعلیه السلام در حدیثی طولانی نقل می‌کند: «یقول القائم علیه السلام لأصحابه: یا قوم! انّ اهل مکۀ لایریدوننی، ولکنّی مرسل الیهم لأحتجّ علیهم بما ینبغی لمثلی ان یحتجّ علیهم فیدعو رجلاً من اصحابه فیقول له: امض الی اهل مکۀ فقل: یا اهل مک! انا رسول فلان الیکم و هو یقول: انّا

[1467]مجلّه الفکر الجدید،ص2

[1468]صحیح بخاری، ج 3، ص 232، مسنداحمد، ج 2، ص 398

اهل بيت الرحمهٔ و معدن الرسالهٔ و الخلافهٔ و نحن ذريهٔ محمّد و سلالهٔ النبيين، و انّا قد ظلمنا و اضطهدنا و قهرنا و ابتزّمنّا حقّنا منذ قبض نبيّنا الی يومنا هذا، فنحن نستنصركم فانصرونا. فاذا تكلّم هذا الفتی بهذا الكلام أتوا اليه فذبحوه بين الركن و المقام و هی النفس الزكيهٔ»؛ «قائم به اصحاب خود می‌فرمايد: ای قوم! اهل مكه مرا نمی خواهند. ولی من كسی را می‌فرستم كه با آنان احتجاج كند كه همانند من بر آنان احتجاج می‌نمايد. آن گاه شخصی از اصحابش را می‌طلبد و به او می‌فرمايد: به سوی اهل مكه برو و به آن‌ها بگو: ای اهل مک! من فرستاده فلان (مهدی) به سوی شمايم. او می‌گويد: ما اهل بيت رحمت و معدن رسالت و خلافتيم. و ما ذريّه محمّد و خلاصه انبياييم. و ما كسانی هستيم كه مورد ظلم و تعدّی و قهر و غلبه واقع شده ايم. كسانی كه حقشان از هنگام وفات رسول خداصلی الله عليه وآله تاكنون گرفته شده است. ما از شما طلب ياری داريم و از شما می‌خواهيم كه ما را ياری نماييد. آن شخص بعد از آن كه برای اهل مكه اين سخنان را بيان می‌دارد، او را دستگير كرده و بين ركن و مقام سرش را از بدن جدا می‌كنند. اوست نفس زكيه». [۱۴۶۹]

از مجموعه روايات استفاده می‌شود كه دو «نفس زكيه» وجود دارد كه قبل از قيام حضرت حجّت عليه السلام به قتل خواهد رسيد: يكی نفس زكيه ای كه در پشت كوفه كه ظاهراً همان نجف اشرف است با هفتاد نفر از صالحين به قتل

[1469] بحارالانوار، ج 52، ص 307، ح 81

می‌رسد. و دیگری نفس زکیه ای که از طرف امام زمان علیه السلام مأمور به تبلیغ است که بین رکن و مقام به شهادت خواهد رسید.

204- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «در سه چیز انتظار فرج را داشته باشید. عرض کردیم: ای امیرمؤمنان! آن‌ها چیست؟ فرمود: اختلاف اهل شام بین خود. و خروج پرچم داران سیاه از خراسان و فزعی شدید در ماه (رمضان». [1470]

205- : قائم ما به وسیله ی رعب یاری می شود

امام باقر (ع) فرمود: قائم ما به وسیله ی رعب یاری می شود، و به وسیله ی تایید الهی پیروز می گردد، زمین زیر پای او پیچیده می شود و گنج های خود را برای او ظاهر می گرداند، و قدرت و حکومت او شرق و غرب عالم را فرا می گیرد، و خداوند دین و حکومت او را بر همه ی دین ها و حکومت ها پیروز می گرداند اگرچه خوشایند مشرکان نباشد. پس هیچ ویرانه ای در زمین باقی نمی ماند مگر آنکه آن را آباد می کند، و هیچ چیز از محصولات درونی و برونی زمین نمی ماند مگر آنکه آن را ظاهر می سازد، و مردم در زمان او آنچنان از نعمت بهره مند خواهند شد که تا آن زمان آنگونه در تنعم نبوده اند. [1471]

[1470] عقدالدرر، ص 104 - 105

ج2،ص335از فصول المهمه

[1471]

206- ای پسر رسول خدا، حضرت قائم (ع) از خاندان شما چه وقت قیام می کند؟

راوی می گوید: پس به امام باقر (ع) عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، حضرت قائم (ع) از خاندان شما چه وقت قیام می کند؟

حضرت فرمود: هنگامی که مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان شوند، و هنگامی که زنان سوار بر مرکب ها شوند، و هنگامی که مردم صلوات را ضایع کنند، و به دنبال شهوات خود بروند، و نان ربا را بخورند، و هنگامی که ریختن خون انسان ها آسان شود، و هنگامی که معاملات توأم با ربا باشد، و هنگامی که مردم تظاهر و افتخار به زنا کنند، و هنگامی که ساختمان ها را بلند نمایند، و هنگامی که دروغ را حلال و جایز بشمرند، و هنگامی که رشوه شایع شود، و هنگامی که مردم تابع هویٰ ها شوند، و هنگامی که مردم دین را در عوضِ گرفتن دنیا بفروشند، و هنگامی که صله ی ارحام انجام نگیرد، و هنگامی که مردم با دادن یک غذا بر آن منت نهند، و هنگامی که حلیمان و صابران ضعیف شمرده شوند، و هنگامی که ظالمان به ظلمشان افتخار کنند، و هنگامی که امیران فاجر شوند، و هنگامی که دروغگویان به وزارت رسند، و هنگامی که امنای مردم به آن ها خیانت کنند، و هنگامی که کمک کاران مردم ظالم شوند، و هنگامی که قاریان و سخنگویان قرآن فاسق شوند، و هنگامی که جور و ستم حاکم شود، و

هنگامی که طلاق فزونی گیرد، و هنگامی که کارها با فجور همراه شود، و هنگامی که شهادت های دروغ مورد قبول واقع شود، و هنگامی که مست کننده ها نوشیده شود، و هنگامی که مردان بر مردان سوار شوند، و هنگامی که زنان به وسیله ی یکدیگر از مردان بی نیاز شوند، و هنگامی که تصرف بیت المال مردم غنیمت شمرده شود، و هنگامی که صدقه غرامت قلمداد شود، و هنگامی که از اشرار از ترس زبانشان پرهیز شود، و هنگامی که سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج کنند، و هنگامی که سرزمین بیداء در بین مکه و مدینه فرو رود، و هنگامی که جوانی از آل محمد (ص) در بین رکن و مقام کشته شود، و هنگامی که فریاد کننده از آسمان فریاد زند که حق با او و با تابعان و همراهان اوست، پس در آن هنگام حضرت قائم (ع) قیام می کند. پس هنگامی که پشتش را به کعبه گذارَد و بدان تکیه دهد و آن سیصد و سیزده تن از همراهان و اتباع او در اطرافش گرد آیند، پس اول کلامی که ایراد می کند این آیه است: "بقیهٔ الله (یادگار و ذخیره ی خدا) برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید". سپس حضرت می فرماید: من هستم آن ذخیره ی الهی و جانشین او و حجتش بر شما.

در اینجا حضرت باقر(ع) فرمود:] پس در آن روز هیچ سلام کننده ای بر آن [حضرت سلام نکند مگر اینگونه: "سلام بر تو ای ذخیره ی الهی در زمین". پس هنگامی که "عقد"(یاران عام حضرت) که تعدادشان ده هزار تن است نزد او جمع شوند، هیچ یک از یهودیان و مسیحیان و افرادی که غیر خدا را عبادت می کنند باقی نمی مانند مگر اینکه به حضرت ایمان می آورند و او را تصدیق می

کنند و همه به صورت ملتی واحد که همانا ملت اسلام است در می آیند، و هر معبودی غیر از خدا در زمین باشد حضرت آتشی از آسمان بر او نازل می کند و او را به آتش می کشد.[۱۴۷۲]

207-امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر، حضرت قائم علیه السلام ظهور نمی کند تا اینکه فتنه‌ای همه‌ی اهل کشورها را بگیرد و به دنبال راه گریز باشند درحالیکه راه حلی برای آن پیدا نمی‌کنند، و آن جنگی است که میان کوفه و حیره اتفاق می‌افتد که از هر دو طرف به یک میزان کشته می‌شوند، و آوازدهنده‌ای از آسمان آواز می دهد.[۱۴۷۳]

-208

سوم شعبان مهدوی

دراعمال روز سوم شعبان ، دعایی نقل شده که خداوند را در آن به حق سیدالشهداء علیه السلام قسم می‌دهیم از جمله اوصافی که در ابتدای دعا درباره‌ی ایشان آمده چنین است :

[1472] ج2،ص335از فصول المهمه

[1473] بحار، ج ۵۲، ص ۲۷۱

... أن الائمه من نسله و الشفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته و الأوصیاء من عترته بعد فائمهم و غیبته حتی یدرکوالاوتار و یثاروا الثار و یرضواالجبار ...([۱۴۷۴])

... که ائمه از نسل اویند و تربت او شفاست و سعادت با اوست در هنگام رجعتش پس از غیبت قائم [ائمه]تا اینکه تقاص ها را بخواهند و خون‌ها را طلب کنندو خدا را راضی نمایند .

در این دعا از امام عصر علیه السلام و یارانشان با عنوان کسانی نام برده شده که به انتقام سید الشهداء علیه السلام می‌خیزند ، خون او را طلب می‌کنند و با گرفتن تقاص آن خداوند را خشنود می سازند آن گونه که شام نیمه‌ی شعبان به زیارت سید الشهداء علیه السلام باید رفت ، روز سوم شعبان در معرض وزش نسیم میلاد حسین علیه السلام ، نام از مهدی علیه السلام برده می‌شود . گویی این دو همه جا باهم‌اند . هر لحظه که نام حسین علیه السلام برده شود ، یاد مهدی علیه السلام زنده می‌گردد.

-209

رفع فتنه از جهان

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَتَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. ([۱۴۷۵]) و با آن (کافر)ان پیکار کنید، تا آشوبگری باقی نماند، و دین یکسره

[1474] مفاتیح الجنان ،اعمال روز سوم شعبان

از آنِ خدا باشد؛ و اگر آنان (به کفر) پایان دادند، پس در واقع خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

از امام صادق(ع) در مورد این آیه پرسش شد، فرمود:

إنّه لم یجیء تأویل هذه الآیۀ ولو قد قام قائمنا بعده سیری من یدرکه ما یکون من تأویل هذه الآیۀ و لیبلغنّ دین محمد(ص) ما بلغ اللیل، حتی لایکون شرک علی ظهر الأرض کما قال الله. ([۱۴۷۶]) در حقیقت تأویل این آیه هنوز نیامده است و اگر قائم ما قیام کند، بعد از آن است که هر کس او را درک کند، تأویل این آیه را می‌بیند و دین محمد(ص) به نهایت می‌رسد تا اینکه شرک بر روی زمین نخواهد بود؛ همان‌گونه که خدا فرموده است.

210–بدر بن خلیل اسدی می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که حضرت فرمود: دو نشانه پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود که از وقتی که خداوند، آدم صلوات الله علیه را به زمین فرود آورده، هرگز آن نشانه اتفاق نیفتاده است، و آن اینکه خورشید در نیمه‌ی ماه رمضان ، و ماه در آخر آن خواهند گرفت.

مردی به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله، نه، بلکه خورشید در آخر ماه و ماه در نیمه‌ی آن خواهند گرفت.

[1475]انفال / 39

[1476]عیاشی، بی‌تا: 2 / 56، ح 48؛ طبرسی، 1395: 3 / 543

امام باقر علیه السلام به او فرمود: من خود می‌دانم چه می‌گویم. آن دو، نشانه‌هایی است که از زمان هبوط آدم تا آن روز اتفاق نیفتاده است.[۱۴۷۷]

211–امام باقر علیه السلام فرمود: پیش از این امر (قیام حضرت قائم علیه السلام) پنج روز مانده گرفتگی ماه خواهد بود و [گرفتگی] خورشید پانزده روز مانده اتفاق خواهد افتاد، و این در ماه رمضان واقع خواهد شد و در آن هنگام حساب ستاره‌شناسان به هم خواهد ریخت.[۱۴۷۸]

212– ابی بصیر می‌گوید که به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، خروج قائم کِی خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابامحمد، ما خاندانی هستیم که وقت معیّن نمی‌کنیم، زیرا حضرت محمد (ص) فرموده است تعیین‌کنندگان وقت دروغگویند. ای ابامحمد، همانا که پیشاپیش این کار، پنج نشانه هست: نخستین آن‌ها ندایی است در ماه رمضان، دوم خروج سفیانی، سوم خروج خراسانی، چهارم کشته شدن نفس زکیّه، پنجم فرورفتن زمین در بیداء.

سپس حضرت فرمود: ای ابامحمد، به ناچار باید پیش از این کار، دو طاعون روی دهد: طاعون سفید، و طاعون سرخ.

عرض کردم: فدایت شوم، طاعون سفید چیست، و طاعون سرخ چیست؟

[1477] غیبت نعمانی، باب 14، ش 45

[1478] غیبت نعمانی، باب 14، ش 46

حضرت فرمود: طاعون سفید، مرگ همگانی خواهد بود و طاعون سرخ، مُردن به‌وسیله‌ی شمشیر؛ و قائم(ع) خروج نمی‌کند تا آنکه در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان در دل فضا نامش را اعلام نمایند.

عرض کردم: مضمون اعلامیه چیست؟ حضرت فرمود: اعلامیه به نام او و به نام پدرش صادر می‌شود که: توجه کنید، فلانی فرزند فلانی، قائم آل محمّد (عج) است، سخنش را بشنوید و از او فرمان ببرید. پس هیچ جانداری نمی‌ماند مگر آنکه آن صیحه را می‌شنود، پس خفته را بیدار می‌کند، و از اطاق به حیاط خانه بیرون می‌آید، و حضرت قائم(ع) چون آن صدا را بشنود خروج کند، و آن صدا آواز جبرئیل است.[۱۴۷۹]

213- ابی بصیر از امام باقر(ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر گاه آتشی از سمت مشرق دیدید شبیه هَرَوی([۱۴۸۰]) بزرگ که سه یا هفت روز پیدا می‌شود، پس منتظر فرج آل محمّد(ص) باشید ان شاء الله عزّوجلّ، به درستی که خداوند عزیز و حکیم است.

سپس حضرت فرمود: صیحه فقط در ماه مبارک رمضان که ماه خداست واقع خواهد شد، و این صیحه‌ی جبرئیل است به سوی این مردم.

[1479] الغیبة للنعمانی، ص 290.

[1480] هَرَوی" به معنای جامه‌ی هروی یعنی هراتی است، ضمن اینکه به معنای چوب ملاحان، عصا، نهال خرما و به معنی دو اسب هم آمده است

سپس حضرت فرمود: منادی از آسمان ندا می‌دهد به اسم حضرت قائم (ع) که این ندا را همه‌ی اهل شرق و غرب خواهند شنید و بر اثر این صوت هیچ خفته ای نیست مگر اینکه بیدار می‌شود، و هیچ ایستاده‌ای نمی‌ماند مگر اینکه می‌نشیند، و هیچ نشسته‌ای نمی‌ماند مگر اینکه بر اثر تکانی که از اثر این صوت به او می‌رسد می‌ایستد. پس خدا رحمت کند کسی را که بر اثر آن صدا عبرت بگیرد [و از خواب بیدار شود] و به آن صدا لبیک بگوید. به درستی که صدای اول، صدای جبرئیل روح‌الامین است.

سپس حضرت فرمود: آن صدا ماه رمضان در شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود. پس هنگامی که آن صدا را شنیدید، درباره‌ی آن تردید به خود راه ندهید و آن را بشنوید و اطاعت کنید، ولی در آخر آن روز، ابلیس لعین ندا خواهد داد که فلانی مظلوم کشته شد، که بر اثر آن، مردم دچار شک و فتنه می‌شوند، پس چه بسیارند انسان‌های متحیر که شک کرده‌اند و در آتش می‌افتند. پس هنگامی که در ماه رمضان آن صدا را شنیدید، شک نکنید که صدای جبرئیل است و نشانه‌اش این است که جبرئیل به اسم حضرت قائم(ع) و اسم پدرش ندا درمی‌دهد، به گونه‌ای که همه آن را خواهند شنید حتی دختران در حجله که با شنیدن آن، پدران و برادران خود را تحریک به خروج خواهند کرد.

سپس حضرت فرمود: به ناچار قبل از قیام حضرت قائم(ع) این دو صدا برخواهد خواست که صدای اول از آسمان خواهد بود و آن صدای جبرئیل است، و صدای دوم از زمین خواهد بود و آن صدای ابلیس لعین است که به اسم فلانی ندا خواهد داد که فلانی مظلوم کشته شد، و اراده‌ی او از این ندا گمراهی مردم است. پس بر شما باد پیروی از صدای اول، و بر شما باد پرهیز از پیوستن به صدای دوم که پیروی کردن از آن گمراه کننده است.

"[۱۴۸۱]

-214

امام صادق علیه السلام فرمود: منادی به نام حضرت قائم علیه السلام ندا خواهد داد. راوی می‌گوید که گفتم: این ندا خصوصی است یا عمومی؟ حضرت فرمود: این ندا عمومی است و همه‌ی اقوام و انسان‌ها هر کدام به زبان خودشان آن را می‌شنوند. گفتم: پس چه کسی با حضرت قائم علیه السلام مخالفت خواهد کرد پس از آنکه به نامش ندا دادند؟ حضرت فرمود: ابلیس آن‌ها را رها نمی‌کند تا آنکه منادی در آخر شب ندا می‌دهد و به شک و شبهه می‌افتند.[۱۴۸۲]

-215

غیبت نعمانی، باب 14، ش 13

1481

بحار، ج 52، ص 205

1482

ابی سعید خدری می‌گوید که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: من شما را به مهدی بشارت می‌دهم. او هنگامی در امت من مبعوث خواهد شد که همه‌ی مردم دچار اختلاف و انقلابات شدید شده باشند، پس حضرت قائم (ع) خواهد آمد و زمین را پُر از قسط و عدل خواهد کرد همچنان که قبلا پُر از جور و ستم شده بود.[۱۴۸۳]

216- از علائم ظهور، فقط علامات حتمی مانده است

جناب آقای قاضی زاهدی نقل نموده‌اند: حجةالاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمدباقر ملبوبی، صاحب کتاب «الوقایع و الحوادث»، خوابی را که خود از مرحوم آیةالله سید محمد هاشمی گلپایگانی شنیده‌اند طبق درخواست نویسنده چنین مرقوم فرموده‌اند: حجةالاسلام مرحوم سید محمد گلپایگانی فرزند آیةالله سید جمال گلپایگانی رحمه‌الله فرمود:

پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در خواب دیدم که حضور پدرم مشرف شدم و ایشان در اتاق مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته‌اند.

[1483]عقدالدرر، ص 62

گفتم: پدر! اگر خبری نیست ما هم به دنبال کارمان برویم؛ وضع طلبگی در گذشته و حال، همین است که می‌بینم.

پدرم فرمود: پسر، حرف مزن! هم‌اکنون ولیّ امر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف می‌آورند.

آنگاه پدرم از جا برخاست، متوجه شدم محبوب کلّ عالم، حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند، پس از عرض سلام و جواب حضرت، قبل از اینکه من حرفی بزنم، حضرت فرمودند: سیّد محمد! مقام پدرت این حجره محقّر نیست، بلکه مقامش آنجاست (به محل مورد اشاره‌ی دست حضرت نگاه کردم) قصری با شکوه و ساختمانی با عظمت را درک کردم ولی از وصف آن عاجزم، دیدم و بسیار خوشحال گردیدم.

عرض کردم: یابن رسول‌اللّه! آیا وقت ظهور رسیده است تا دیدگان همه به جمال مبارکتان روشن شود؟

حضرت فرمود:

« لم تبق من العلامات الا المحتومات و ربما اوقعت فی مدۀ قلیلۀ، فعلیکم بدعاء الفرج»

یعنی: از علائم ظهور، فقط علامات حتمی مانده است و شاید آن‌ها نیز در مدتی کوتاه به وقوع بپیوندند، پس بر شما باد که برای فرج (ظهور)، دعا کنید.[۱۴۸۴]

217– فتنه‌ی بزرگی که از همه‌ی فتنه‌ها بدتر است پیش خواهد آمد

حکم بن عتبه می‌گوید که به خدمت امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: شنیده‌ایم که [مردم می‌گویند] مردی از خاندان شما قیام خواهد کرد و بر این امت به عدالت حکم خواهد راند. امام باقر علیه السلام فرمود: ما هم همان آرزویی را داریم که مردم دارند. ما امیدواریم که چنانچه یک روز هم از دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانی کند تا آرزوی این امت تحقق یابد. البته قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام فتنه‌ی بزرگی که از همه‌ی فتنه‌ها بدتر است پیش خواهد آمد، به گونه‌ای که مرد در شب مؤمن است لکن صبح که می‌شود کافر است و همچنین مرد در صبح مؤمن است و شب که می‌شود کافر است. پس هر کس از شما آن زمان را درک کرد تقوای الهی پیشه سازد و در خانه‌اش خود را حفظ کند(داخل فتنه‌ها نشود).[۱۴۸۵]

218– آرامش از عراق خواهد رفت

امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام حضرت قائم (ع) مردم به خاطر گناهانی که انجام می‌دهند، زجر و عذاب داده خواهند شد به‌وسیله‌ی آتشی که

[1484] شیفتگان حضرت مهدی، ج 1، ص 184

[1485] عقدالدرر، ص 61

در آسمان ظاهر خواهد شد و سرخی آسمان را خواهد پوشانید، و خسف و فرو رفتن بغداد و خسف و خرابی شهر بصره واقع خواهد شد، و چه خون‌هایی که در بصره ریخته خواهد شد و خرابی اطراف آن و نابوی که به اهلش خواهد رسید، و خوف و ترسی که سراسر عراق را در بر خواهد گرفت که با این ترس، آرامش از عراق خواهد رفت.[۱۴۸۶]

-219

. آیات اظهار (تسلط دین اسلام بر ادیان الهی)

منظور آن دسته از آیاتی است که تسلط نهایی دین اسلام بر ادیان الهی را نوید می‌دهند؛ ولی هنوز تحقق نیافته است و تنها تفسیر آن در مورد مهدویت صادق است. این آیات با تعابیر مشابه در چند سوره تکرار شده است. هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. ([۱۴۸۷]) او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین[ها] پیروز گرداند؛ و گرچه مشرکان ناخشنود باشند. هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفَی باللَّهِ شَهیداً. ([۱۴۸۸]) او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین[ها] پیروز گرداند؛ و گواهی خدا کافی است.

[1486] بحار، ج 52، ص 221

[1487] توبه / 33؛ صف / 9

[1488] فتح / 28

از امام صادق(ع) در مورد آیه 33 توبه و 9 صف نقل شده است که فرمود: اذا خرج القائم لم یبق مشرک بالله العظیم و لا کافر الاّ کره خروجه لو کان فی بطن صخرۀ لقالت الصخرۀ یا مؤمن فیّ مشرک فاکسرنی واقتله.[۱۴۸۹]هنگامی که امام زمان(عج) قیام کنند، هیچ مشرک به خدای بزرگ و کافری نمی‌ماند؛ مگر آنکه از قیام امام زمان(عج) ناراحت است. و اگر بر فرض در دل سنگی مخفی شوند، آن سنگ ندا می‌دهد که ای مؤمنان مشرکی اینجاست، مرا بشکنید و او را بکشید.

در برخی احادیث از امام صادق(ع) حکایت شده است که در مورد آیه فرمود: والله ما نزل تأویلها بعد، قلت: جعلت فداک و متی ینزل تأویلها؟ قال: حین یقوم القائم إن‌شاءالله ... . ([۱۴۹۰]) به خدا سوگند که تفسیر این آیه هنوز نیامده است. پرسیدم: فدایت شوم تفسیر آیه چه موقع تحقق می‌یابد. فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کنند ان‌شاء الله... .

220-پیش بینی های امیر مومنان علی ع

امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: ...و هلاکت اهل بصره به دست مردی است که اصل و فرعی ندارد، و در بصره قیل و قال زیادی خواهد شد، و مردم بصره دو فرقه می‌شوند، فرقه‌ای با او و فرقه‌ای علیه او خواهد بود، و آن مرد چند سالی

[1489]کوفی، 1410: 184؛ عیاشی، بی‌تا: 2 / 87، ح 52

[1490]ابن‌حجام، 1420: 3 / 382، ح 434

مکث خواهد کرد، بعد از او خلیفه‌ی سنگدلی بر شما مسلط می‌شود که در آسمان‌ها به خونریز و در زمین به دیکتاتور و ستمگر معروف است. او خون‌ها را می‌ریزد و با آب ممزوج می‌کند و شما قادر به آشامیدن آب نخواهید بود. آنگاه اعراب به آن‌ها هجوم می‌برند و در هجوم اعراب، خلیفه کشته می‌شود و جور و فسق و فجور بین مردم فاش خواهد شد و بیرق‌هایی پشت سرِ یکدیگر نظیر دانه‌های تسبیحی که نخ آن قطع شده باشد و دانه‌های آن متوالیاً شروع به ریزش نمایند، نزد شما می‌آیند. پس موقعی که خلیفه‌ی شما کشته شد، انتظار خروج آل ابوسفیان را داشته باشید و علامت آن، خروج و هلاکت (سقوط) اهل مصر است و در موقع هلاکت (سقوط) اهل مصر، بصره به زمین فرو می‌رود.[۱۴۹۱]

(221- سخن خداوند سبحان درباره علائم ظهور مهدی (ع

ابن عباس می‌گوید که رسول خدا(ص) فرمود: هنگامی که مرا بالا بردند(شب معراج)، نزدیک پروردگارم جل جلاله ندایی به سوی من آمد [که یامحمّد(ص)، یازده مهدی و امام را که همه از دودمان تو و نسل فاطمه(ع) دختر تو هستند بیرون می‌آوریم] و آخرین آن‌ها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند. او زمین را پُر از عدل و داد می‌کند چنانکه پُر از ظلم و ستم شده باشد،

[1491] ملاحم و فتن، باب 39

و من به وسیله‌ی او مردم را از سراشیبی سقوط رهایی می‌بخشم و به شاهراه هدایت راهنمایی می‌کنم و کوران و بیماران را شفا می‌دهم.

عرض کردم: الهی، این‌ها که فرمودی در چه وقت ظاهر می‌شود؟ خطاب رسید: [یا محمّد] این در وقتی است که علم و دانش از میان مردم برداشته شود، و جهل و نادانی آشکار گردد، و فساد گسترش یابد، و کُشت و کشتار و جنگ‌ها فزونی گیرد، و فقهای هدایت‌پیشه کم شوند، و فقهای ضلالت‌کیش و خیانتکار زیاد شوند، و شعرا فراوان گردند، و امت تو قبرستان‌های خود را مسجد کنند... و فرمانروایانْ کافر، و سران آن‌ها بی‌دین و زناکار و فاجر، و دستیاران آن‌ها ستمگر، و صاحب‌نظران و مشاورانشان، فاسق باشند. [یا محمّد] در آن موقع سه خسف در زمین روی خواهد داد: یکی در سمت مشرق و یکی در سمت مغرب و یکی در جزیرةالعرب، و شهر بصره به دست مردی از دودمان تو (خطاب به ابن عباس) که اتباع و یاران او نظامی باشند خراب و ویران گردد، و همچنین است قیام مردی از اولاد [امام] حسین بن علی، و خروج دجال از سمت مشرق از سرزمین سجستان، و ظهور سفیانی.

پس من گفتم: بارالها، چقدر بعد از من فتنه خواهد بود؟ پس خداوند وحی کرد و به من خبر داد به بلا و گرفتاری بنی امیه، و فتنه‌ی فرزندان عمویم عباس، و آنچه که خواهد بود و آنچه که بودنی است تا روز قیامت. پس همه‌ی اینها را وصیت

کردم به پسرعمویم هنگامی که بر زمین پایین آمدم در هنگام انجام رسالت، و شکر خدای را بر آن به جا آوردم.[۱۴۹۲]

–222

محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سفیانی سرخروئی است سپید سرخ و کبود چشم که هرگز خدای را نپرستیده و هرگز نه مکه را دیده است و نه مدینه را می گوید: پروردگارم خونم را از مردم می ستایم و هر چند به آتش روم خونم را می ستانم هر چند به آتش روم.[۱۴۹۳]

223– جناب خضر،قائم را (علیه‌السلام) از تنهایی رهایی خواهد داد

امام رضا ع:

» ان الخضر شرب من ماء الحیوۀ فهو حی لا یموت، حتی ینفخ فی الصور، و انه لیأتینا فیسلم علینا، فنسمع صوته و لا نری شخصه،... و سیونس الله به وحشه قائمنا فی غیبته، و یصل به وحدته«.

[1492] بشارۀالاسلام، ص 4، و اثبات‌الهداه، ص 391

[1493] الغیبة للنعمانی، ص 307

امام رضاع فرمود:»

حضرت خضر (علیه‌السلام) از آب حیات خورده است و لذا او زنده است و تا دمیدن صور نخواهد مرد. او همواره پیش ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند، ما صدای او را می‌شنویم و خود او را نمی‌بینیم...

خداوند به وسیله‌ی او رنج غربت را از قائم ما (ارواحنا فداه) در زمان غیبت خواهد زدود، و با مأنوس بودن او، قائم را (علیه‌السلام) از تنهایی رهایی خواهد داد.«.[۱۴۹۴]

224-، اگر می خواهی بپا خیز و به خدمت امامت شرفیاب شو

در کتاب حدیقهٔ الشیعه روایتی از امام صادق (ع) آمده است که مضمون آن چنین است: هر مومنی که آرزوی خدمت حضرت مهدی (عج) را داشته باشد و برای تعجیل فرجش دعا کند، در وقت ظهور، کسی بر قبر او می آید و او را به نامش صدا می زند که: فلانی! مولایت صاحب الزمان (عج) ظهور کرده است، اگر می خواهی بپا خیز و به خدمت امامت شرفیاب شو، و اگر می خواهی تا روز قیامت بیارام. پس عده ی بسیاری به دنیا بازمی گردند.[۱۴۹۵]...

225-

[1494] اثباة الهداة/ ج3/ ص480

[1495] مکیال المکارم و حدیقه الشیعه

قرار گرفتن در درجه ی امیرالمومنین (ع)

در کمال الدین جلد 1، آمده است که امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده اند: «قائم ما را غیبتی است که مدتش طول می کشد، گویی شیعیان را می بینم که در دوران غیبت او بسان گوسفندی که دنبال چراگاه می گردد، دنبال چرا گاهند، اما آن را نمی یابند. توجه کنید که هر یک از آنان بر دین خود ثابت بماند و دلش بر اثر طول غیبت بر امامش قساوت نگیرد، روز قیامت با من در درجه ام خواهد بود» و بی شک دعا برای آن حضرت سبب ثابت ماندن ایمان در زمان غیبت است که موجب می شود دعا کننده در درجه ی امیرالمؤمنین علی (ع) قرار گیرد.

226-

گرامی ترین خلایق نزد رسول خدا (ص)

در بحارالانوار جلد 52، از امام صادق (ع) نقل شده است که رسول خدا (ص) فرموده اند: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیتم را دریابد، در حالی که پیش از قیامش به او اقتدا کرده باشد، دوست او را دوست بدارد و از دشمنش بیزاری جوید و ولایت امامان هدایت کننده ی پیش از او را داشته باشد. پس آن ها رفقای من و اهل دوستی و مودت من و گرامی ترین امتم بر من و گرامی ترین خلق خدا نزد من می باشند».

227-

آیت‌الله مجتهدی (ره) در درس اخلاقشان فرمودند :

:چهل سال پیش من گرفتاری داشتم، یکی از اولیا خدا در کربلا به من فرمودند

به حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان متوسل شوید،»

ایشان چون مادر ولی وقت ما هستند به فرزندشان می‌فرمایند

که پسرم، این شخص به من متوسل شده خواسته‌اش را بده

هزار صلوات یا یک ختم قرآن نذر ایشان کن تا گرفتاریت برطرف شود(منهم این کار را کردم و حاجت گرفتم) .«

آقای الهی واعظ از قول بنده این مطلب را بر روی منبر نقل کرده بودند،

:شخصی پیش من آمد و گفت

.آقا من این کار را کردم و فورا حاجتم را گرفتم.[۱۴۹۶]

228– سفیانی جریانی فراتر از یک شخص و چیزی شبیه یک حزب است

بررسی مجموعه روایات در مورد قیام سفیانی، ما را به این حقیقت می رساند که سفیانی جریانی فراتر از یک شخص و چیزی شبیه یک حزب است، از همین رو است که گاهی محل خروج او را شام معرفی کردهو زمانی بیان می دارند که او از روم می آید در حالی که صلیب بر گردن دارد و ادعای دیندار می کنداین وصف به ویژه انسان را به یاد صهیونیست های مسیحی و نومحافظه کاران امریکا می

[1496] http://www.snn.ir/detail/News/255681/1068

اندازد، که جرج بوش نماینده آنان بود. جالب است که در توصیف چهره سفیانی گفته شده که او دارای صورتی سرخ، موهایی زرد و چشمانی آبی استکه کاملاً یک چهره اروپایی و آمریکایی است. به هر حال بررسی محل و نحوه خروج سفیانی و سرزمین هایی که به اشغال خود در می آوردما را به پدیده ای مانند صهیونیزم هدایت می کند که همان حزب شیطان در دوره معاصر است و از لحاظ واژگانی نیز ترجمه عربی آن که "صهیونی" است شباهت زیادی با سفیانی دارد. طبیعی است که این دلیل می تواند کمی ذوقی بوده و تنها مؤید دلایل پیشین باشد.[۱۴۹۷]

-229

امام صادق علیه السلام :

اقْرَبُ ما یَکُونُ الْعِبادُ اِلَی اللّه عَزَّوَجَلَّ وَاَرْضی ما یَکُونُ عَنْهُمْ، اِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ ✨ اللّه، فَلَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ، وَلَمْ یَعْلَمُوا بِمَکانِهِ، وَهُمْ فی ذلِکَ یَعْلَمُونَ اَنَّهَ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللّه، فَعِنْدَها فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ کُلَّ صَباحٍ وَ مَسآءٍ؛

نزدیکترین حالت بندگان به خدا و خشنودی او از آنها هنگامی است که حجت‌خدا در میان آنها نباشد و برای آنها ظاهر نشود و آنها محـل او را ندانند.

[1497] http://sedgh.ir/fa/tags/

ولی در عین حال معتقد باشند که حجّت خدا هست، در این زمان شب و روز در انتظارفرج باشند.[۱۴۹۸]

-230

امام مهدی از دیدگاه امیر المومنین علی علیه السلام

اذا نادی مناد من السماء ان الحق فی آل محمد فعند ذلک یظهر المهدی علی افواه الناس، یشربون ذکره، فلا یکون لهم ذکره غیره.

هنگامی که منادی غیبی از آسمان بانگ برآورد که حق با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، نام مهدی (علیه‌السلام) بر سر زبان‌ها می افتد و جهان مالامال از نام او می شود، دیگر یادی از غیر او به میان نمی آید.[۱۴۹۹]

-231

امتحان شدن شیعیان در آخرالزمان

امام صادق علیه السلام، درباره شدت فتنه‌های زمان غیبت می‌فرماید:

وَ اللَّهِ لَتُمَحَّصُنَّ؛ وَ اللَّهِ لَتُمَيَّزُنَّ؛ وَ اللَّهِ لَتُغَرْبَلُنَّ؛ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَر»؛»

[1498] بحارالأنوار : ج 52، ص 145

[1499] بشارت الاسلام/ ص 76

به خدا سوگند شما خالص می شوید؛

به خدا سوگند شما از یکدیگر جدا می‌شوید؛ -

به خدا سوگند شما غربال خواهید شد؛ -

.تا اینکه از شما شیعیان باقی نمی‌ماند جز گروه بسیار کم و نادر -

:در این میان کسانی نجات خواهند یافت که

خود را در زمان غیبت به امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف نزدیک و نزدیک تر کنند؛

خود را از رذایل اخلاقی پاک کنند و به صفات حسنه نیکو گردانند(تزکیه نفس کنند).

شناخت امام زمان –عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف– و دعای فراوان برای فرج ایشان، تنها راه نجات در این دوران پر از فتنه است.[۱۵۰۰]

–232

....السلام علیک یا صاحبی و یا مولای

...سلام ای مولای غریب و تبعیدشده به صفحات آخر تاریخ و دنیا

...سلام ای مولای زندانی شده ی گناهان منه گناه پیشه

[1500] بحارالانوار، ج ۵، صفحه ۲۱۶

....سلام ای عشق

...سلام برتو هنگامی که چشمان زیبایت را به روی نامهربانی های من باز میکنی

...و آفتاب از شوق چشمان تو که باز میشوند طلوع میکند

...سلام برتو هنگامی که با قامت دلربایت به نماز می ایستی مولای من

...سلام برتو هنگامی که مینشینی؛به رکوع میروی ،سجده میکنی

...سلام بر تو مولای من هنگامی که قرآن میخوانی و تفسیر میکنی

...سلام برتو وقتی خودت برای ظهورت دعا میکنی

...سلام برتو وقتی برای منه نالایق استغفار میکنی

سلام برتو ای کشتی نجات عالم... ای آرامش اهل زمین... سلام مولای من...سلام...

میدانم که دوستم داری این محبت توست که زنده ام نگاه داشته است میان این همه روزمرگی...

مولاجان...تاکی بیقرار تو باشمو آرامش حضورت را تجربه نکنم...؟

خدایا باقیمانده از غیبت امام زمان (عج) رو بر ما ببخش و ظهور مولایمان را برسان

233- علت تاخیر در ظهور

وَلَوْ أنَّ أشْیاعَنا وَفَّقَهُمُ اللّهُ لِطاعَتِهِ عَلَی اجْتِماع مِنَ الْقُلُوب فِی الْوَفاءِ بِالْعَهْدِ عَلَیْهِمْ لَما تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیُمْنَ بِلِقائِنا، وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعادَةُ بِمُشاهَدَتِنا عَلی حَقِّ الْمَعْرِفَهً وَصِدْقِها مِنْهُمْ بِنا، فَما یَحْبِسُنا عَنْهُمْ إلاّ ما یَتَّصِلُ بِنا مِمّا نَکْرَهُهُ وَلا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ

اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما، علّت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می‌رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم.[۱۵۰۱]

234-

از ابی وائل روایت شده که گفت:

امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام به

امام حسین علیه السّلام نگاه کرده فرمود:

[1501] احتجاج، ج2، ص315 ; بحارالأنوار، ج53، ص177، ح8

این فرزندم آقا است همان گونه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را سیّد نامیده است

در آینده نه چندان دور خداوند مردی از صلب او به در خواهد آورد که با پیامبرتان همنام است، و از حیث آفرینش (ویژگیهای جسمانی و ظاهری) و سیرت و اخلاق همانند او خواهد بود و به هنگامی که مردم در غفلت و بی خبری به سر می برند و نیز فرو کشتن حقّ و آشکار کردن ستمکاری خروج خواهد کرد،

به خدا سوگند اگر خروج نکند (ظاهرا عبارت متن عربی تصحیف شده و اصلش این بوده که اگر قبل از وقتش خروج کند) گردن او زده خواهد شد،

.اهل آسمانها و ساکنین آن با خروج او شادمان خواهند شد

او مردی است بلند پیشانی،

دارای بینی باریکی که میانش اندکی برآمدگی دارد،

شکمش با ضخامت ،

دارای رانهائی درشت و پهن،

خالی بر ران راست اوست،

میان دو دندان پیشین او گشاده است

و او (كه داراى ويژگيهاى ظاهرى است) زمين را همان گونه كه از ستم و جور پر شده است از دادگرى لبريز خواهد كرد[۱۵۰۲]».

235-

نحوه سلام شيعيان به امام زمان عج الله تعالى فرجه الشريف

در كمال الدين از امام محمد باقر عليه السّلام روايت نموده كه فرمود:

اگر يكنفر از شما شيعيان او را ملاقات نمايد بايد بگويد:

السّلامُ عَلَيْكُمْ يا اهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعَ الرِّسالَةِ .[۱۵۰۳]

236-

وعده حكومت بندگان صالح و مؤمنان نيكوكار بر زمين

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. ([۱۵۰۴]) و به يقين، در زَبُور بعد از آگاه‌كننده (تورات) نوشتيم كه بندگان شايسته‌ام، آن زمين را به ارث خواهند برد. از امام باقر(ع) حكايت شده است: الكتب كلّها ذكر، و أن

[1502] الغيبة(للنعمانى)، النص، ص: ۲۱۵

[1503] مهدى موعود (عجل الله تعالى فرجه الشريف) - ترجمه جلد سيزدهم از بحارالانوار

[1504] انبياء / 105

الأرض يرثها عبادی الصالحون. قال: القائم(عج) و اصحابه. (۱۵۰۵) همه کتاب‌های آسمانی مصداق ذکرند و مقصود از این آیه، امام عصر(عج) و یاران حضرت است.

آلوسی مفسر قران کریم،بعد از ذکر اقوال در مورد آیه، به این نتیجه می‌رسد که وراثت زمین و لوازم آن برای صالحان، در مورد مؤمنان و در عصر حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی است. (۱۵۰۶) البته این وعده الهی در زبور داود در کتاب مقدس فعلی نیز آمده است: زیرا که شریران منقطع می‌شوند و اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد. (۱۵۰۷) صالحان وارث زمین خواهند بود ... . (۱۵۰۸)

در قرآن کریم آمده است: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً. (۱۵۰۹) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و [کارهای] شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین خواهد کرد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین کرد و مسلّماً، دینشان را که برای آنان پسندیده است، به نفعشان مستقر خواهد کرد؛ و البته بعد از ترسشان، (وضعیت) آنان را

[1505] طبرسی، 1395: 4 / 66؛ کاشانی، 1346: 6 / 125؛ صافی گلپایگانی، 1377:159؛ مجلسی، 1385: 9 / 126

[1506] آلوسی، 1405: 17 / 95

[1507] کتاب مقدس، عهد عتیق، زبور داود، مزمور 37، جمله 9 و 10

[1508] همان: جمله 29

[1509] نور / 55

به آرامش مبدّل می‌کند؛ در حالی که مرا می‌پرستند [و] هیچ‌چیز را شریک من نخواهند ساخت.

از امام صادق(ع) حکایت شده است که در مورد آیه فرمود: «نزلت فی القائم و اصحابه». ([۱۵۱۰]) این آیه در مورد امام عصر(عج) و یاران او آمده است؛ البته مقصود از نزول در این‌گونه احادیث، همان تفسیر است؛ نه شأن نزول اصطلاحی آیه. از اهل سنت، ابن‌کثیر در ذیل آیه با ذکر روایتی که تعداد سرپرستان امت را دوازده نفر معرفی می‌کند، مهدی موعود را یکی از این خلفای عادل معرفی می‌کند که جهان را از عدل پر خواهد کرد. ([۱۵۱۱])

روشن است که این وعده الهی که در کتاب‌های آسمانی پیشین و قرآن آمده است و نیز وعده الهی در مورد جانشینی مؤمنان نیکوکار بر همه زمین و حصول امنیت کامل، هنوز تحقق نیافته است و بر اساس روایات تنها در زمان امام عصر(عج) تحقق می‌یابد.

-237

امام باقر علیه السّلام فرمودند

او (امام مهدی علیه السّلام) آنچه را پیش از او بوده است در هم ریزد؛

[1510]مفید، 1413: 247؛ مجلسی، 1385: 51 / 58

[1511]ابن کثیر، 2000: 2 / 615

.آنگونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امور جاهلیت را در هم ریخت . مهدی علیه السلام اسلام را به گونه ای تازه و جدید می آغازد.[1512]

238–

چرابرای امام زمان بایدصدقه داد؟؟

وقتی آقا بدنیا آمدند،ابلیس فریادبلندی به آسمان کشید...که تا آن زمان این طور کسی فریاد نزده بود!

.همه فرماندهان ابلیس جمع شدند و جویای علت شدند

:ابلیس گفت

آخرین حجت خدابدنیا آمد با ظهور او مرگ ما فرا می رسد،

.هرکدام ازشیاطین پیشنهادی دادند،یکی گفت درکودکی اورابکشیم

ابلیس: اگراورابکشیم خودمان هم نابودمیشویم (لولاالحجه لساخت الارض باهلها)....

!به نتیجه نرسیدند تصمیم گرفتندکه سلامتی حضرت رابه خطربیندازند

[1512] الغیبهٔ، نعمانی، ص 152

هر روز همه شیاطین انس و جن دست به دست هم داده اند تاسلامتی آن مهرعالم آرا رابه خطربیندازند[۱۵۱۳]

239- ، واسطه فیض عالم، امام زمان(عج) هستند

ایه الله العظمی مظاهری :

بر اساس روایات فراوان و نیز طبق تصریح زیارت جامعه که بهترین و صحیح تریںِ زیارات است، واسطه فیض عالم، امام زمان(عج) هستند. گرچه همه چهارده معصوم(ع) واسطه فیض‌اند، اما در زمان ما، واسطه فیض عالم، امام زمان(عج) هستند.

ایشان فرمودند:

یکی از علمای بزرگ، در زمان قدیم در تخت فولاد خدمت امام زمان«ارواحنافداه» رسیده بود و از آن حضرت درخواست «علم اکسیر»کرده بود.

در حالی که یاد گرفتن علوم غریبه حرام است و گفت و شنود و تعلیم و تعلّمش نیز حرام است. آن حضرت به او فرموده بودند: علوم غریبه به تو چه ربطی دارد؟ من به جای آن ختمی به تو یاد می‌دهم که بهتر از اکسیر است. بعد فرموده بودند: به پنج تن و امام زمان«ارواحنافداه»توسّل پیدا کن و در

[1513]منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج 1، ص 18

توسّل‌هایت بگو: «یا محمّد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین، یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی».

آن عالم نقل می‌کند: وقتی حضرت فرمودند:«ادرکنی»، به ذهنم خطور کرد که باید بفرمایند:«ادرکونی»، یعنی برای درخواست کمک از پنج نور مقدّس، باید فعل جمع به کار ببریم، پس چرا ایشان فعل مفرد به کار برده و می‌فرمایند: «ادرکنی و لاتهلکنی»؟! وقتی چنین تصوّری کردم، امام زمان«ارواحنافداه» تبسّم کردند و فرمودند: همین است که گفتم. برای اینکه واسطه فیض این عالم، فعلاً من هستم.

یعنی اگر در زمان حاضر توسّلی به پیغمبراکرم«ص»یا سایر حضرات معصومین«ع»بشود، فیض الهی به واسطه وجود مقدّس امام زمان«ارواحنافداه»به بندگان می‌رسد: «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ بِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِکُمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ یَکْشِفُ الضُّر»

از همه به خصوص جوانان تقاضا دارم که با این ختم، به امام زمان متوسّل شوید و این ختم را زیاد بخوانید. همه افراد، حتی کسانی که سواد و تحصیلات کافی ندارند هم می‌توانند این ختم را بخوانند و به پنج تن آل عبا و امام زمان متوسّل شوند: «یا محمّد، یا علی، یا فاطمه، یا حسن، یا حسین، یا صاحب الزمان أدرکنی و لا تهلکنی». این ختم، علاوه بر آنکه آسان است، برای رفع هر حاجتی خوب، مؤثر و مجرّب می‌باشد.[۱۵۱۴]

[1514] http://www.niksalehi.com/newspaper

جبرئیل فرمانده سپاه امام مهدی

امام مهدی (عج) پس از ظهور و شکست سفیانی، با غربی ها وارد نبرد و جنگ می‌شود.[1515]

اندکی که از آغاز نبرد می‌گذرد، با وساطت حضرت مسیح (ع)، صلحی چند ساله با مسیحیان و غربیان بسته می‌شود. آنان تنها مدت کوتاهی به این پیمان، متعهد می‌مانند و مدتی بعد آن را نقض می‌کنند. همین امر سبب جنگ دوم امام مهدی (عج) می‌شود که به آرامی زمینه‌های نبرد با ابلیس و ابلیسیان فراهم می‌گردد.

در میانه نبرد به ناگاه، یکی از صلیبیون فریاد می‌زند که صلیب غلبه یافت. در مقابل او نیز یکی از مسلمانان فریاد برمی آورد که یاران و یاوران خدا غلبه یافتند.

در پس این مشاجره لفظی،

خداوند به جبرئیل می‌فرماید: «بندگانم را دریاب». او با صدهزار ملک به یاری سپاه حق می‌شتابد. همین مطلب درباره میکائیل و اسرافیل نیز اتفاق می‌افتد که آنان نیز به ترتیب با دویست و سیصد هزار ملک به یاری جبهه حق می‌شتابند

[1515] بحار، ج 2، ص 92

واین سپاهیان تازه نفس، امر را برای سپاهیان امام مهدی (ع) ل الله تعالی فرجه الشریف سهل و پیروزی را برای ایشان، روان و آسان می‌سازند

پس از آنکه دجال به جمع آوری نیرو و پیرو می‌پردازد، با خیل عظیمی به سوی مکه و مدینه حرکت می‌کند که با ممانعت میکائیل در مکه و جبرئیل در مدینه مواجه می‌شود[۱۵۱۶]

–241

نامه امام زمان علیه‌السلام به ایه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی

آیهٔ اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ و وارسته ای است که هم به محضر مبارک امام عصر (ع) نائل آمده و هم به افتخار دریافت نامه و توقیع از سوی آن حضرت، مفتخر شده است.

شیخ محمود حلبی می گوید: «من در عصر آن بزرگوار از کسانی بودم که گاه اشکال و ایراد به سبک معظّم له در رهبری معنوی و مذهبی جهان تشیّع داشتم و این ایراد تا هنگام تشّرف به عتبات عالیات و دیدار خصوصی با آن مرحوم ادامه داشت.

به همین جهت هم، آنجا وقتی به محضرش رفتم اشکالات خود و دیگران را گفتم و آن بزرگوار با کمال سعه صدر و گشادگی چهره، جواب همه اشکال و ایرادهای مرا داد و سر انجام فرمود: «من دستور دارم که اینگونه عمل کنم.»

[1516] بحار الأنوار، ج54، ص 105

«گفتم: «از کجا و چه کسی دستور دارید؟

«فرمود: «از چه کسی می خواهید دستور داشته باشم؟

گفتم: «یعنی از امام عصر (ع)

فرمود: «آری.» و برخاست درب صندوق خود را گشود و پاکتی را از آنجا برگرفت و به دست داد.

من به مجّرد این که پاکت را گرفتم مضطرب و منقلب شدم با حالتی وصف ناپذیر کاغذ را از پاکت در آوردم و آن را خواندم که از جمله این عبارت در آن نوشته شده بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

یا سیّد ابوالحسن ارخص نفسک و اجلس فی دهلیز بیتک و لا ترخ سترک (و اعن «اواغث شیعتنا و موالینا) نحن ننصرک انشاءاللّه. «المهدی

یعنی: بنام خداوند بخشاینده مهربان. ای سیّد ابو الحسن! خود را ارزان کن و در اختیار همگان قرار بده و در بیرونی منزلت بنشین و درب را به روی کسی نبند و پرده بین خود و مردم قرار مده و بداد و کمک پیروان و دوستان ما برس که ما ترا یاری می کنیم انشاء اللّه.

«پرسیدم: «این توقیع شریف را به وسیله چه کسی دریافت داشته اید؟

فرمود: «به وسیله مردی عابد و پارسا و با تقوا به نام شیخ محمّد کوفی که از هر جهت مورد وثوق و اطمینان است.»

اجازه گرفتم تا از آن نسخه ای بردارم مشروط بر اینکه تا سیّد در قید حیات

«.است ابراز نکنم.[1517]

242- ای ولی خدا خروج کن و دشمنان خدا را به قتل برسان

:امام کاظم فرمود

هرگاه وقت خروج حضرت رسید علم به خروج در نفس او منتشر می شود .آن علم او را ندا داده: ای ولی خدا خروج کن و دشمنان خدا را به قتل برسان و برای او شمشیری است هنگامی که وقت خروج فرا رسد از غلافش بیرون می آید و حضرت را ندا می دهد ای ولی خدا خروج کن که بر تو حلال نیست که از دشمنان خدا صرف نظر کنی.[1518]

243-امام زمان عج سوار بر براق می شود..

امام صادق (علیه السلام) نیز میفرماید : گویی قائم (عج) را در پشت نجف به چشم خود میبینم که بر اسب تیره رنگی سیاه و سفید که متمایل به مشکی است . سوار است و در میان دو چشمش سفیدی خیره کننده ایست

... و امّا براق:

اسبی است که جبرئیل امین در آستانه ظهور برای حضرت می آورد و همان استری است که رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم) در شب معراج بر آن

[1517] کرامات صالحین

[1518] بحار الانوار ج 52 ص 311

. نشستند

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که در معراج جبرئیل امین براق را در اختیار پیامبر خدا (صل الله علیه و آله و سلم) نهاد . براق از استرکوچکتر و از دراز گوش بزرگتر است . دو گوش لرزان دارد و چشم این حیوان در سمش قرار دارد . میان هرگامش تا گام دیگر آنقدر فاصله دارد که چشم کار میکند ، و هنگامی که به کوه میرسد دستهایش کوتاه میشود و چون از کوه سرازیر میگردد دستهایش بلند تر از پاهایش میشود . یال آن به سمت راستش سرازیر است و دو بال از پشت دارد

از رسول خدا (صل الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمودند : خداوند براق را در اختیار من قرار داد و آن حیوانی است ازحیوانات بهشت ، نه کوتاه است و نه بلند ، واگر خداوند دستور دهد دنیا و آخرت را در یک پیمایش میپیماید ، و از هر حیوانی خوش رنگ تر است.[۱۵۱۹] .

244- بر همه ثروت اندوزان ثروت اندوزی را حرام می کند

امام صادق علیه السلام می فرمایند: به همه شیعیان ما اجازه داده شده از آن چه در دست دارند به شیوه ای نیکو انفاق کنند، ولی هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام کند بر همه ثروت اندوزان ثروت اندوزی را حرام می کند، بر صاحبان گنج

[1519] الفبای مهدویت نوشته مجتبی تونه ای

هاست که گنج های خود را پیش او بیاورند تا در راهِ بی نیازیِ عمومی خرج شود [۱۵۲۰]

پرداخت_بدهی

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «... در حکومت مهدی... بدهکاری برای مسلمانی نخواهد ماند مگر آن که بدهیِ او را پرداخت خواهد نمود. مظلمه و حقّی به گردن و ذمّه هر کس که باشد آن را به صاحب_حق بازخواهد گرداند. کسی کشته نمی شود مگر این که دیه آن را خواهد پرداخت. هیچ کسی کشته نخواهد شد مگر این که بدهی های او را آن حضرت پرداخت خواهد نمود و خانواده اش را همانند سایر افراد_جامعه اداره خواهد کرد تا زمین را از عدل و داد پر کند به (همان صورتی که پیش از آن از ظلم و بیداد پر شده باشد... ». ([۱۵۲۱]

245- مسجد مقدس سهله، محل نزول قائم (ع) بود

مسجد مقدس سهله در کوفه چگونه به نام امام زمان(عج) معروف شد و پیدایش آن، بر اساس چه معیاری بوده است؟

پاسخ : این مسجد_مقدس قدمتی به اندازه آغاز زندگی انسان روی زمین دارد؛ زیرا، در روایتی، امام صادق(ع) میفرماید: خداوند پیامبری را مبعوث نکرده، جز

[1520] بحارالانوار.ج 52ص 225

[1521] بحارالانوار 52،ص 352

آن که در مسجد سهله نماز گزارده است. مسجد سهله، همیشه، به صورت مسجد و دارای بنا نبوده است؛ اما مکان آن، همیشه مورد توجه بوده است.

ابان بن تغلب، می گوید: امام صادق (ع) اطراف کوفه، در سه نقطه نماز خواند و فرمود: «سومین محل، محل نزول قائم (ع) بود». از این روایات معلوم می شود، آن نقطه، مسجد سهله بوده است. بسیاری از پیامبران، در این مسجد، اقامت و فضیلت های بسیار زیادی داشته اند؛ مانند حضرت ابراهیم و حضرت ادریس برای رفتن و عبادت کردن در آن مسجد، نقل شده است و اعمال خاصی دارد که در مفاتیح الجنان نیز به آن اشاره شده است.

علت انتساب این مسجد به امام زمان (عج) به سبب وجود روایاتی است که در زیر به آن‌ها اشاره می شود:

مسجد سهله، منزل و محل اقامت امام زمان(عج) بعد از ظهور است.

مسجد سهله، منزل و محل اقامت دائمی امام زمان (عج) است.

مسجد سهله، محل بیت المال و محل تقسیم غنائم خواهد بود.

مسجد سهله، محل اقامت جانشینان امام زمان(عج) خواهد بود.

علاوه بر موارد بالا که در روایات متعدد آمده و مسجد را منسوب به امام زمان (عج) می کند، افرادی در مسجد سهله، به محضر امام زمان (عج) رسیده‌اند و

توفیق ملاقات آن امام را یافته‌اند یا مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته اند؛ بزرگانی مانند سید مهدی بحرالعلوم، حاج میرزا مهدی اصفهانی، حاج شیخ محمدتقی آملی، آیت‌الله خویی و.... سیره و روش علما، این بوده است که برای کسب فیض، شبهای چهارشنبه، به آن مسجد می رفتند. البته دربارهٔ شب چهارشنبه یا چهل شب رفتن، روایتی در دست نیست، مگر همان راهنمایی ها که در ملاقات ها صورت گرفته است.

لشکرکشی_حضرت_علیه_السلام

امام صادق علیه السلام در وقایعِ بعد از ظهور فرمودند: «لشکری را به منظورِ فتح قسطنطنیه اعزام می فرماید، همین که آن لشکر به دریا رسیدند، بر کف پای خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند. وقتی که رومیان آنها را ببینند می گویند: اگر اینها اصحاب او هستند، خود او کیست؟ آن وقت دروازه های شهر را بر روی آنها باز کرده و آنها وارد شده و هر چه که خواستند، حکم_می_کنند».[۱۵۲۲]

-246

عدالت_عمومی_حضرت

برای ایجاد عدالت عمومی، اموال نامشروع را مصادره می کند، قطایع و زمین هایی که حکومت‌ها به ناروا به افراد واگذار کرده اند، به بیت المال برمی

[1522] منتخب الاثر، 305

گرداند.([۱۵۲۳]) دست حرام خواران را از اموال عمومی کوتاه می کند. در اجرای عدالت، تا آنجا پیش می رود که راه را بر افرادی که به زیارت مستحبّیِ خانه خدا می روند بسته و حجِّ واجب را در اولویت قرار می دهد[۱۵۲۴]

تزئینات_غیر_ضروری

شیوه مسجدنمایی را نمی پسندد و مساجد را از تزئیناتِ غیر ضروری پاک می سازد. ([۱۵۲۵]) در حرم پیامبر و مسجد الحرام تغییرات مهمّی را به اجراء می گذارد. در قضاوت، شیوه داوودی را پیش می گیرد و با معیارها و موازین نوینی که در اختیار دارد، کشف حقیقت می کند و تنها به #شیوه_قضایی گذشته، یعنی بینه و سوگند اکتفا نمی کند[۱۵۲۶]

-247

قضاوت_به_حق

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که قائم اهل بیت قیام کرد، تورات و سایرِ کتاب های آسمانی را از غاری که در انطاکیه واقع شده، استخراج می نماید، بینِ

[1523]بحارالانوار،52،338

[1524]الغیبةللطّوسی،473،475

[1525]غیبته نعمانی،125

[1526]کافی،1،397

اهل تورات با تورات، بین اهل انجیل با انجیل، بینِ اهلِ زبور با زبور و بینِ اهل_قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد[۱۵۲۷]

رموز_قرآن

در تفسیرِ قرآن، اسرارِ پنهانی و رموزی که بر مردم پنهان مانده را آشکار ساخته و درهایِ حکمت و معرفت را بر مردم می گشاید. تأویل قرآن و مصادیق بارز و پنهان آیات آن را بر مردم آشکار می سازد[۱۵۲۸]

-248

چه زیبا پیامی دارد

::تعداد جمعه های یک سال 52 روز است.

روز ::تعداد روزهای یک سال365 روز است.

:عجیب اینجاست

بنابراین تعداد روزهای غیر جمعه:

[1527] نهج البلاغه، ص138

[1528] الملاحم و الفتن، ص142

52-365=313

:یاللعجب

چه زیبا پیامی دارد

یعنی

ای شیعه و ای منتظر ظـهور

::روزهای کاری هفته باید کاری کنی که جزء این 313نفرباشی

آنگاه روز جمعه منتظر ظـهورباشی

-249

امیر مؤمنان علی علیه السلام ـ فرموده اند: بعد از برگشت مغرورانه و مستانه ی سفیانی به شام، او در نقطه ای برای نوشیدن شراب و ارتکاب گناه و معصیت می نشیند و یاران و پیروان خویش را نیز به انجام گناه و جنایت فرمان می دهد. از مجلس گناه بر می خیزد و در حالیکه در دست سلاحی دارد دستور زنا می دهد و به یارانش می گوید با زنان مرتکب فحشا گردند، آنگاه شکم زنان را پاره کنند و کودکان را از رحمها بیرون می کشند و آنها مرتکب چنین شقاوتها می گردند و هیچ کس توان باز داشتن آنان را از این پلیدیها در خود نمی بیند. اینجاست که فرشتگان، پریشان حال می شوند و خدا فرمان ظهور قائم آل محمّد را که از نسل من می باشد، صادر می کند بی درنگ خبر ظهور او در سراسر گیتی پخش می گردد و جبرئیل در آن هنگام بر فراز صخره ای در بیت المقدس فرود می آید و خطاب به جهانیان می گوید: جاء الحقّ وزهق الباطل انّ الباطل کان زهوقا. حق فرا رسید و باطل از میان رخت بربست. همانا باطل همیشه نابود است. یا عباد اللّه!

اسمعوا ما أقول: انّ هذا مهدیّ آل محمّد خارج من أرض مکّه فأجیبوه. ای بندگان خدا! گوش فرا دهید آنچه را که می گویم: این مهدی آل محمّد است که از سرزمین مکّه خروج کرده او را اجابت کنید.[1529]

250–

سیلاب رود فرات:

یکی از نزدیک ترین نشانه های ظهور مهدی آل محمد ـ علیهم السلام ـ جاری شدن سیلاب فرات در شهر کوفه است.

عن أبی عبداللّه ـ علیه السلام ـ : سنه الفتح ینشق الفرات حتّی یدخل ازقه الکوفه.[1530]

امام صادق ـ علیه السلام ـ فرمودند: در سال ظهور آب فرات طغیان کرده به گونه ای که وارد کوچه های تنگ کوفه می شود.

قال ابن عباس: یا أمیرالمؤمنین ما اقترب الحوادث الدالّه علی ظهوره؟ فدمعت عیناه وقال: إذا فتق بثق فی الفرات فبلغ ازقه الکوفه فلیتهیأ شیعتنا للقاء القائم([[1531]]).

ابن عباس می گوید: به امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ عرض کردم: نزدیک ترین حادثه که حکایت از ظهور خواهد داشت چیست؟ پس آنگاه چشمانش اشک

[1529] معجم ملاحم و فتن، ج 3، ص 170 صراط مستقیم، ج 2 ص 258.
[1530] اثبات الهداه، ج 3، ص 733.
[1531] معجم ملاحم و فتن، ج 3، ص 170 صراط مستقیم، ج 2 ص 258

آلود شد و فرمود: هرگاه شکافی بر کنار رود فرات ایجاد شود و به کوچه های کوفه رسد، آنگاه شیعیان ما آماده ملاقات قائم باشند.

251- توقیع به اخرین نایب

چند روز پیش از وفات علی بن محمد سیمری (سمری) چهارمین و آخرین نیب آن حضرت،توقیعی از ناحیه امام به این مضمون خطاب به وی صادر شد: ای علی بن محمد سمری! خداوند در سوک فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خویش مگمار. دوران غیبت کامل فرا رسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدّعی مشاهده من خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست.

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابو الحسن سمری از دنیا رفت. پیش از مرگش از وی پرسیدند: نایب بعد از تو کیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم.

پس از رحلت علی بن محمد سمری در سال 329 غیبت کبری آغاز شد که در این مدت نایبان عام امام عصر(ع) که فقها و مجتهدین شیعه هستند، رهبری مردم را در دست دارند. که امام در سخنی آنها را نمایندگان خود معرفی نمود.

252– پر شدن زمین از ظلم و جور

در روایات فراوانی آمده است که امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ ظهور می کنند و زمین را از عدل و داد لبریز می سازد بعد از آنکه زمین از ظلم و جور پر شده است. مرحوم کلینی این مضمون را این گونه روایت می کند.

([هو المهدی الذی یملأ الأرض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلما.)][۱۵۳۲]

او مهدی ست که زمین را از عدل و داد لبریز ساخته پس از آنکه از ظلم و ستم مالامال شود.

و روایات به این تعبیر از سنّی و شیعه بسیار نقل شده است. لیکن علامت بودن این نشانه از حتمی است ولی وقوعش حتمی نیست. یعنی اگر زمین از ظلم و جور

[1532]كافي ،ج1 ص338

لبریز شد آن هنگام بی تردید زمان ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ است ولیکن اینطور نیست که حتماً این شرائط می بایست تحقق یابد چرا که ممکن است در یک زمانی همه ی انسانها با هم یکدل شده و همه یکصدا از خداوند آن حضرت را طلب نمایند که طبق روایات در این صورت غیبت پایان یافته و خداوند امام ـ ارواحنا فداه ـ را برای هدایت انسانها ظاهر می کند بدون اینکه ظلم و جور زمین را پر سازد.

❑

(253- بزرگترین اعلان و افشاگری درباره ولادت حضرت مهدی (ع

امام عسکری (ع) چند روز پیش از وفات، بین دوستان خود در مجلسی‌که چهل تن از یاران وفادارش حضور داشتند و از جمله آنان محمد بن عثمان و معاویۀ بن حکیم و محمد بن ایوب... بودند به بزرگترین اعلان و افشاگری درباره ولادت فرزندش اقدام کرد و به آنان چنین گفت: «او بعد از من صاحب شما و خلیفه شماست. او قائمی است که گردنها در انتظار، به سوی او کشیده شده است. پس وقتی زمین از ستم و ناروائی پر شد، خروج می کند و زمین را از قسط و عدل سرشار میسازد. [۱۵۳۳]

254- تهیه جهیزیه با رفتن به جمکران

[1533] . زندگاني تحليلي پيشوايان ما-عادل اديب

برادر شیخ عباس قمی از افراد عابد و با تقوا بود. دختری دم بخت داشت ولی نتوانسته بودند جهاز برایش فراهم کنند.تا اینکه یک روز پدر دختر به جمکران رفت و یک شبانه روز در آنجا ماند و به امام عصر عج متوسل گردید. وقتی برگشت چند روزی نگذشته بود که یکی از علماء قم (آیه الله صدر) به همراه طلبه سیدی به منزلش رفتند و آیه الله صدر گفت: مابرای خواستگاری دخترت برای این طلبه آمده ایم و همه مخارج را خود من تقبل می کنم و دختر با عزّت به خانه شوهر رفت.[۱۵۳۴]

255-: این مجازات کسی است که صاحب الزمان وحجت الرحمن را انکار کند.

وقتی حضرت ظهور می کند و تشکیل حکومت می دهد، شخصی از اصفهان نزد امام آمده و از او معجزه می خواهد.امام دستور می دهد آتش بزرگی آماده کرده سپس وارد آتش می دهد وبعد از توقفی چند، سالم از آتش بیرون می آید. ولی آن شخص انکار کرده و این معجزه را سحر و جادو می داند.امام به آتش دستور می دهد او را هلاک کند و آتش هم مرد را می سوزاند. امام می فرماید: این مجازات کسی است که صاحب الزمان وحجت الرحمن را انکار کند.

[1534] . داستانهاي شگفت‌انگيز از مسجد مقدس جمكران، حيدر قنبري قزوينى، ؟

شخصی از اهالی فارس نزد امام آمده و از او معجزه موسی را طلب می کند. امام عصا را می اندازد و اژدها می شود.ولی آن مرد انکار کرده و آنرا جادوگری می داند. امام به اژدها اشاره می کند واژدها آن مرد را می بلعد.[۱۵۳۵]

-256

امام مهدی یک چهره بین المللی است

حضرت از یک جهت ایرانی است زیرا ما در امام سجاد ع ایرانی بوده و نامش شهربانو.

از طرفی رومی است زیرا مادرش نرجس رومی بوده است.

از یک طرف عرب است زیرا نسبش به هاشم می رسد.

از طرفی بنی اسرائیلی است زیرا بنی هاشم و بنی اسرائیل از نسل ابراهیم خلیل هستند.

هیچ کس باندازه شیعه راجع به جامعه اخرالزمان و انقلاب بزرگ شفاف صحبت نکرده است.شیعه نام و مشخصات ظاهری و خصوصیات حضرت و شعارها و نحوه حکومتش صحبت کرده درحالی که در سایر ادیان فقط بشارتهائی مطرح شده است.

[1535] . مکیال المکارم.

وجود امام مهدی در پس پرده غیبت از عجایب خلقت است. زیرا نوع زندگی حضرت در این مدت طولانی و اینکه هیچ کسی به اندازه او خدا را عبادت نکرده. هیچ کس به اندازه او زاهد نبوده. هیچ کسی به اندازه او بر حسین (ع) گریه نکرده. مسکن و ازدواج و دیگر مسائل جزئی حضرت را کسی جز خدا نمی داند.

257- **علامه طباطبایی می فرماید: امام باطنا مراقب شخص و با روح و جسم او در ارتباط است اگرچه از چشم وی غایب است. وجود او همواره ضروری است هرچند زمان ظهور و بازسازی جهانی به دست او فرا نرسیده است.** .[۱۵۳۶]

258- **امام سجاد (ع) فرمود: مردم روزگار غیبت که به امامت آن حضرت اعتراف می کنند و ایمان می آورند از مردم هر عصر و زمانی برترند. زیرا خداوند آن گروه فرزانه را بدان پایه از خرد و دانش می رساند که غیبت را شهود می دانند.**[۱۵۳۷]

259-

در یک مجله تونسی آمده است که:

پیامبر (ص) ایرانیان را جهت رهبری امت اسلامی بر می گزینند.

[1536]. المیزان ذیل آیه 20لقمان

[1537]. مکیال المکارم

در روایتی است هرگاه دیدید پرچمهای سیاه از خراسان آمدند خود را به آن پرچمها برسانید اگرچه خویشتن را روی زمین بکشید زیرا مهدی (عج) خلیفه الله در میان آنان است[۱۵۳۸]

260- امام صادق (ع) فرمود مردم قم یاور قائم و خواهان حق ما هستند.آنگاه حضرت سر مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خدایا این مردم را از هر فتنه ای حفظ کن و از هر هلاکتی نجات بده.

و فرمود پیش از ظهور مهدی (عج) قم مرکز علم و دانش می گردد و از آنجا به تمام شهرها از شرق و غرب علم منتشر می شود.[۱۵۳۹]

261- مردم ایران بعد از اسلام آوردن بخاطر هوش وکیاست خود متوجه برتری اهل بیت (ع) شدند و راه آنان را انتخاب کردند و همیشه مورد عنایت اهل بیت بخصوص امام عصر بوده اند.لذا مسجد جمکران به فرمان حضرت ولی عصر در قم احداث می گردد.

[1538]. عقدالدرر، ص125

[1539]. مکیال المکارم

لذا ارتباط معنوی اقشار مردم ایران با حضرت ولی عصر در دعاهای ندبه و زیارت مسجد جمکران و تشکیل صدها موسسه مهدویت ودهها همایش و سمینار و سخنرانی و امثال آن تجلی یافت. و با این شوق قدرت مردم ایران چند برابر شد. و این باعث شد که استقامت مردم در مقابل توطئه ها استکبار باعث شگفتی دشمنان گردد.

مخصوصا با پیروزی ملت ایران در دفاع مقدس وحزب الله لبنان در جنگ سی و سه روزه توجه دشمنان به مسئله مهدویت جلب شد بطوری که در مراکز کفر جهانی موسسات مختلفی پیرامون تحقیق و پژوهش درباره اعتقاد به امام زمان تشکیل گردید. که نمونه آن مرکز شیعه شناسی در پایتخت رژیم صهیونیستی است.

262- ولایت فقیه که در حقیقت نیابت از حکومت امامت و ولایت حضرت مهدی است بدون اعتقاد به وجود امام زمان عج اعتباری ندارد.

«واما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه احادیثنا فانهم حجتی علیهم» [۱۵۴۰]

[1540] . کشف الغمه، ج3 ، ص101

این اصل مترقی نظام اسلامی سدی در مقابل خباثت های دشمن علیه نظام ما می باشد در طول دوران غیبت کبری با اعتقاد به مهدویت بود که مردم طبق دستور حضرت که امر کرده بود به فقهاء مراجعه کنند پیروی از علما را وظیفه خود می دانستند در مسئله تحریم تنباکو میرزای شیرازی اعلام کرد که استعمال تنباکو بمنزله جنگ با امام زمان است. دیدیم چگونه اقشار مختلف مردم حتی زنان سوگلی ناصرالدین شاه از این فتوا تبعیت کردند. و شاه و انگلیس را به زانو در آوردند.

نقل می کنند بعد از پیروزی میرزای شیرازی، علما برای تبریک خدمت ایشان رفتند و دیدند ایشان گریه می کنند علت را پرسیدند فرمود تا الان استعمار از قدرت روحانیت خبر نداشت لذا با ما کاری نداشتند ولی حالا که قدرت روحانیت را شناختند انواع توطئه علیه روحانیت بکار می برند.

باید تبعیت از ولی فقیه را در هیچ حالی رها نکنیم.باید وحدت خود را در همه حالات حفظ نمائیم.باید ما هم در مقابل توطئه های فرهنگی دشمن، سرمایه گذاری بزرگی در اشاعه فرهنگ مهدویت و رساندن صدای مشتاقان حضرت به گوش جهانیان بکنیم که نمونه آن خواندن دعای حضرت در سازمان ملل و در مجامع جهانی توسط رئیس جمهور محترم است. باید عدالت علوی را در

کشورمان در همه مسائل اجرا کنیم تا دنیا بفهمد اینکه حضرت عدالت را برزمین حاکم می کند یعنی چه؟

-263

آسیب های مهدویت:

1- پیدایش گروه هایی مانند انجمن حجتیه که به اسم مهدویت وبا نام حضرت مخالف هرگونه قیام علیه ستمکاران بودند و با طاغوت سازش نمودند و بعد از انقلاب علیه امام امت موضع گیری نمودند.

2- بازکردن دکان و سر کیسه کردن مردم حتی فاسد کردن زنان و دختران شیعه بنام نیابت یا ارتباط با حضرت.

3- ساختن فرقه هایی چون بابیه با نام حضرت توسط دولت های استعماری.

4- منفی جلوه دادن قیام حضرت که مثلا اگر امام ظهور کند دریای خون براه می افتد یا مردم به عقب بر می گردند.

5- ایجاد بحث های بی فایده مانند جزیره خضراء و اینکه حضرت همسر دارد یا ندارد.

6- ظهور افراد دروغگویی چون سید حسنی و رویارو یی آنها با شیعیان و علماء شیعه.

7- ایجاد تردید و شک در وجود حضرت بوسیله روشنفکران بی دین در محیط های دانشگاهی یا نشر کتابها و مقالات و امثال آن

8- پیدایش گروههای شیطان پرستی که روح امید و معنویت را از جوانها می گیرند.

و..

- 264- جهان در عصر ظهور

در زمان حکومت حضرت مهدی (ع) تحولات زیر به وقوع می پیوندد:

1- انقلاب در امر عبادات مخصوصا نماز: هنگام وقت نمازهای یومیه، تمامی مرد و زن به مساجد هجوم می برند و تمام مغازه دارها و کارگران و کارمندان دست از کار می کشند. در صفوف نماز از همه اقشار از جمله روسا، مدیران، قهرمانان، سرمایه داران، دانشمندان، هنرمندان و فرماندهان نظامی و... حضور دارند. نماز جمعه واجب عینی است و چون همه شرکت می کنند مساجد را خراب و بزرگ

می سازند که در روایت است مسجد کوفه آنقدر بزرگ می شود که هزار در دارد.

مساجد همه بزرگ و بسیار وسیع بطوری که مسجد کوفه دارای هزار در خواهد بود.

2- انقلاب در اصناف و بازاریان: تمامی تجار و مغازه دارها دارای ظاهر اسلامی بوده و با انصاف با مشتری برخورد کرده و کم فروشی و گرانفروشی و احتکار نمی کنند.

3- انقلاب در جوانان: در پاساژها و بازارها، زنان و دختران با حجب و حیا حرکت نموده و از بدحجابی و آرایش زننده و حرکات شیطانی خبری نیست

از جوانان لاابالی و سرکوچه ای اثری نیست و همه به کار و تلاش و تعلیم علم مشغول هستند. کتابخانه ها پر و کتابفروشی ها بسیار پر رونق و...

4- انقلاب در کشاورزی: دیگر هیچ زمین کویری و بایری نمی یابید و همه زمینها سرسبز و خرم شده و باران کافی و غیر مضر مرتب نازل می گردد. از آفات کشاورزی خبری نیست و میوه ها و محصولات سالم تویل مشتریان می شوند.

5- انقلاب در ادارات و ارگانها: در ادارات همه کارمندان با خوشرویی به خدمت مشغول بوده و از رشوه خواری و پارتی بازی خبری نیست.

6- انقلاب در وضع رفاهی مردم: از کمیته امداد و بهزیستی نیز خبری نیست و چنان مردم توانگر می شوند که پولدار هرچه می کند تا فقیری را پیدا کند و زکاتش را به او بدهد فقیری پیدا نمی نماید. همه مردم سال خمسی داشته و وجوهات خود را می پردازند.

7- انقلاب در بهداشت ونظافت: در کوچه وخیابان ها مردم بهداشت را رعایت نموده و از زباله و آب دهان و آشغال و غیره اثری نیست. ظاهر مسلمانان بسیار جذاب بوده و مردان همگی عطر زده و با لباس تمیز و مرتب در کوچه و خیابان ظاهر می شوند.

8- انقلاب در فرهنگ کار: کارگرها وکارمندان درست کار کرده وا ز کار نمی دزدند.

9- انقلاب در عوامل تعلیم وتربیت: همه معلمین و دبیران، دانش آموزان و شاگردان خود را در مرحله اول به اقامه نماز و داشتن اخلاق اسلامی دعوت کرده

سپس درس مربوطه را می دهند. همه مردان و زنان بالغ از احکام شرعی مطلعند و همه در اوقات فراغت به یادگیری علوم اسلامی مشغول می باشند.

10- انقلاب در ورزش بجای باشگاههای رزمی و ورزشگاههای فوتبال، همه جوانان و نوجوانان به آموختن صنعت و یادگیری علم و دانش و آموختن انواع آموزشهای نظامی مفید و ورزشهای اسلامی و مفید سرگرم می باشند.

11- انقلاب در صنایع و معادن: زمین تمامی گنجهای خود را بیرون می ریزد. صنعت به اوج خود می رسد و انسانها امام زمان را در هر کجا که هستند مشاهده می نمایند و اصحاب خاص در زمان کوتاهی خود را از این شهر به شهر دیگر می رسانند.

12- انقلاب در تعلیم قرآن کریم: جلسات آموزش قرآن بسیار پررونق بوده و در تمامی شهرها و روستاها این جلسات برپا بوده و همه جوانان قادر به قرائت صحیح قرآن و مفاهیم آن می باشند. قاریان قرآن چنان از دل و با حزن می خوانند که مستمعین در طول قرائت گریان شده و دلهایشان خاشع می شود و به یاد خدا می افتند و...

13- انقلاب در دادگاهها: دادگستری ها و پاسگاهها خلوت بوده و از شکایت و دعوا کمتر خبری است. حدود الهی کاملا اجرا می شود و امام عصر عج در اجرای حدود نیاز به شاهد ندارد

14- انقلاب در پزشکی: پزشکان همگی ماهر بوده و هر بیماری که به آنها مراجعه می کند با سلامتی کامل، درمان می شود.

15- انقلاب در ازدواج: مهریه دختران از پانصد درهم بیشتر نبوده و همه جوانان قبل ازبیست سالگی ازدواج می نمایند. لذا از ارتباط نامشروع و مفاسداخلاقی اثری نیست.

خانواده ها مستحکم هستند و از طلاق خبری نیست.

16- انقلاب در رسانه ها: صدا و سیما در شبانه روز به پخش برنامه های مفید مشغول بوده و مردم هم طالب این برنامه ها بوده بطوری که اگر برنامه بی فایده و یا بیهوده ای پخش شود مردم خود تماس گرفته و اعتراض می نمایند. و روزنامه ها و مجلات هم فقط مطالب مفید و اسلامی را درج می کنند.

17- انقلاب در امور نظامی: سلاحهایی که در عصر حضرت ساخته می شوند غلبه کننده بر کلیه سلاحهای کنونی بشر است.

18- انقلاب در دین: همه جا یک دین و یک پرچم است و آن دین اسلام و پرچم توحید حنیف است.و همه مسیحیان و یهود و دیگر ادیان با اختیار اکثرا و عده ای با اجبار اسلام می آورند.

19- انقلاب در مجالس ترحیم: در مجالس فاتحه، یاد و ذکر خدا بر زبان و دلها جاری است و از خود نمایی و ریاکاری و... خبری نیست.

20- انقلاب در در روح مردم: وقتی امام عصر (ع) بر منبر خطبه می خواند چنان ضجه و گریه ای از مستمعین بلند می شود که اکثرا متوجه سخنان امام نمی شوند .

21- انقلاب در امنیت: امنیت چنان برقرار است که یک نفر زن در حالی که سینی پر از طلا باخود دارد از این شهر به شهر دیگر سفر می کند واحدی به او نگاه چپ نمی اندازد.

22- انقلاب در اوقات فراغت: از موسیقی شیطانی و کارهای بیهوده دیگر خبری نیست و بجای آن مراکز تعلیم و تربیت و صنعت و همچنین تفریحات سالم از قبیل دیدار از آزمایشگاههای علمی، مناظر طبیعی، آبشارهای زیبا، گل خانه ها و شرکت در جلسات دوستان، دیدن نمایشنامه های مفید و آموزنده، گوش دادن

به سخنرانی ها و شرکت در گردش های دسته جمعی و عیادت بیماران و دید و بازدید بستگان و حضور در محضر عرفا و علماء و برنامه های مفید دیگر برگزار می شود.

265- چرا عده‌ای از افراد باتقوا و پاکدامن هر چه دعا می‌کنند موفق به دیدار امام زمان «عج» نمی‌شوند؟

زیرا اینگونه نیست که هرکه خوب باشد جمال دلربای حضرت را ببیند . بلکه رؤیت حضرت بر اساس حکمت است و هر که را که حکمت الهی ایجاب کند این توفیق نصیبش می‌شود همچنین توفیق زیارت حضرتش دلیل بر این نیست که فرد زیارت کننده از باقی مردم بالاتر است چه بسا افرادی باشند که توفیق زیارت حضرتش را پیدا نکنند ولی از نظر تقوا و علم و فضیلت از بعضی از کسانی که این توفیق را داشته‌اند بالاتر باشند .

روزی دیدند که «آخوند ملاعلی معصومی همدانی» دست بر محاسن گرفته و مغموم و ناراحت نشسته است . طلبه‌ای پرسید از چی ناراحت هستید؟ فرمود از اینکه بیش از 50 سال است که نوکری امام زمان(عج) را می‌کنم اما چرا آقا جمال خود را بمن نشان نمی‌دهد؟

همچنین زیارت امام عصر «عج» هدف نیست بلکه هدف انجام وظایفی است که حضرتش انتظار دارند شیعیان انجام دهند . اگر کسی موفق به انجام وظیفه شد حتی اگر توفیق زیارت مهدی «عج» را نداشت باکی نیست همینکه قلب مقدسش از ما راضی باشد زهی سعادت است .

266- از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که به وی فرمود :

گنجی در طالقان هست که از طلا و نقره نیست و پرچمی است که از روزی که انرا پیچیده اند برافراشته نشده است و مردانی هستند که دلهای انها مانند پاره های اهن است شکی در ایمان بخدا درانها راه نیافته و در طریق ایمان از سنگ محکم تراست اگر انها را وادار کنند که کوهها را از جابکنند از جای کنده و از میان برمیدارند لشکر انها قصد هیچ شهری نمیکنند جز اینکه انرا خراب مینمایند اسب های انها زینهای زرین دارند و خود انها برای تبرک بدن خود را بزین اسب امام میسایند انها در جنگهاامام را درمیان گرفته و باجان خود از وی دفاع میکنند و هر کاری داشته باشد برایش انجام

میدهند مردانی درمیان انهاست که شبها نمیخوابند زمزمه انها درحال
عبادت همچون زمزمه زنبور عسل است تمام شب را به عبادت مشغولند
و روزها سواره بدشمن حمله میکنند انها در وقت شب راهب و هنگام روز
شیرند انها در فرمانبرداری از امام خود بیش از کنیز نسبت به اقایش پافشاری
دارند انها مانند چراغهای درخشنده اند و دلهایشان همچون قندیل هاست
و از خوف خدا خشنود میباشند انها ادعای شهادت دارند و تمنا میکنند که
درراه خدا کشته گردند شعار انان اینست (یا لثارات الحسین)

ای خون خواهان حسین

از هرجا میگذرند رعب انها یکماه پیشاپیش انان باندازه یکماه راه دردلها جای
میگیرد و بدینگونه روبه پیش میروند خداوند هم پیشرو بسوی حق و حقیقت
را پیروز میگرداند.[۱۵۴۱]

267- مفضل عرض کرد : اقا ؛ در آنروز دارالفاسقین

[1541] http://313mard.com/fa/index.php

(بغداد) چه وضعی دارد ؟

فرمود : مشمول لعنت و غضب خداوند است فتنه هاو آشوبها آنرا ویران

میسازدو بکلی متروک مینماید ،ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری

که باپرچمهای زرد و لشکری که با پر چمهای خود از مغرب زمین می ایند و

کسیکه جزیره را جلب میکند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می

رودبخدا قسم همه گونه عذاب که بر امتهای متمرد و سرکش از اول خلقت

تا اخرعالم رسیده بر بغداد فرود می اید عذابهایی به بغداد میرسد که هیچ

چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفانشمشیر آنها را فرا میگیرد

وای بر کسی که انجا را مسکن خود قرار دهد زیرا هرکس در انجا مقیم شود

با حالت شقاوت باقی میماند هرکس هجرت کند در پرتو خدا بسر میبرد بخدا

مردم بغداد چنان در ناز ونعمت و عیش ونوش میشوند که میگویند زندگی

حقیقی دنیا همین و خانه هاوکاخهای ان قصر های بهشت است و دختران

ان(در زیبایی حورالعین) و جوانانان جوانان بهشت است و چنین پندارند که

خداوند تمام روزی بندگانش را به بغدادارزانی داشته است افتراء به خداوند و

پیغمبر ص و حکم کردن بر خلاف قران وشهادت دروغ و شرابخواری و زنا

کاری و خوردن پلیدی ها و خونریزی چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام

دنیا به پای ان نرسد آنگاه خداوند همین بغداد را بوسیله آآن اشوبها و آآن

لشکرها چنان ویران میسازد که وقتی رهگذری از انجا میگذرد میگوید :شهر بغداد اینجا بوده است.[۱۵۴۲]

268- الخطبه امیزالمومنین واوضاع آخرالزمان

روزی امیرمومنان علی علیه السلام فرمود:ای مردم پیش از آنکه مرا ازدست دهید هر چه میخواهید ازمن بپرسید

دراین وقت

صعصعه بن صوحان از جا برخاست و گفت یا امیرالمومنین دجال کی خواهد آمدامام

فرمود خداوند سخن تورا شنید و دانست مقصودت چیست بخدا قسم دراین باره سائل

[1542] بحارالانوار علامه مجلسی جلد 13 صفحه 1163

و مسئول (تؤومن)یکسان هستیم (یعنی این اسرار رافقط خداوند میداند) ولی این را

بدانکه آمدن دجال علاماتی دارد علامات این است دجال در وقتی میآید که مردم نماز

را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال شمارند و ربا بخورند و رشوه ب

گیرند و ساختمانها را محکم بسازند و دین را بدنیا بفروشند و موقعیکه سفیهان را بکار

گماشتند و با زنان مشورت کردند و پیوند خویشان را پاره نمودند و هوا پرستی پیشه

ساختند و خون یکدیگر را بی ارزش دانستند و........................وزنها بواسطه میل چ

شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند .... زنها

بر زینها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت پیدا کنند .[۱۵۴۳]

بحارالانوار جلد 13 صفحه

یکی دیگر از نشانه های ظهور امام مهدی ـ ارواحنا فداه ـ رخداد دو پدیده نابهنگام و غیر عادی کسوف و خسوف است. اگر چه این دو پدیده از رخدادهای طبیعی ست لیکن تحقق آنها منوط به شرائط ویژه نجومی می باشد که در غیر این صورت امر غیر عادی خواهد بود.

امام باقر ـ علیه السلام ـ فرمودند:

پیش از این امر ـ ظهور قائم آل محمّد ـ علیهم السلام ـ ـ ماه در 25 ماه رمضان و خورشید در نیمه آن ماه گرفته می شود آنگاه است که حساب منجمان بر هم می خورد.

گرفتن خورشید و ماه، پدیده ی جدیدی نیست. ولی آنچه که مهمّ است این است که همیشه کسوف در اوائل ماه و خسوف در اواخر ماه رخ می دهد. و این قانونی است که تا بحال نقضی به آن وارد نشده ولیکن قبل از ظهور آنحضرت ماه در 25 و خورشید در 15 ماه رمضان می گیرد و این از آیات الهی است که به گفته

.([امام ـ علیه السلام ـ از آنهنگام حساب منجّمین نیز به هم می خورد([1544]

.([در این باب احادیث دیگری ست که می توان بدان رجوع نمود([1545]

270- خلاصه تعدادی از روایات درباره دوران غیبت:

1-صاحب الامر (مهدی علیه السلام) کسی است که در سرزمین های دور دست ساکن می شود و از میان مردم کناره می گیرد و به تنهایی زندگی می کند.

2-در این دوره (غیبت کبری)هر کسی از شیعیان در دین و عقیده خود استوار و ثابت قدم بماند و قلبش به جهت طولانی شدن غیبت امامش قساوت پیدا نکند، او روز قیامت در نزد علی علیه السلام خواهد بود.

ولی افراد نادان به جهت طولانی شدن دروه غیبت از ظهور آن حضرت مأیوس و ناامید خواهند شد

3- خداوند مردم را به خاطر ظلم و ستم و همینطور اسرافی که درحق خودشان انجام می دهند از دیدن حجت الهی محروم کرده است.

4-به وسیله مهدی (ع) بلاها و فتنه ها از آشنایان و شیعیان دفع و برطرف خواهد شد.

5-در زمان غیبت،فقهاء جامع شرایط ولی خواهند بود آن ها در زمان غیبت خلیفه و حجّت مهدی (ع) بر مردم هستند و رد آنها رد امام زمان است

[1544] غیبت نعمانی: 271

[1545] کمال الدین: 655 بحارالانوار: 52 / 207 منتخب الانوار: 178 العدد القویه: 66

6-خداوند متعال ، إباء و امتناع دارد نسبت به حقّ مگر آن که به إتمام و کمال برسد و باطل ، نابود و مضمحل گردد

7-مهدی (ع) فرمود: ما بر تمامی احوال و اخبار شما آگاه و آشنائیم و چیزی از شما نزد ما پنهان نیست .

8-مهدی (ع) فرمود: به درستی که من سبب آسایش و امنیّت برای موجودات زمینی هستم ، همان طوری که ستاره ها برای اهل آسمان أمان هستند.(ادامه حیات بشریت مدیون حیات مهدی (ع) است واگر حجت خدا یک لحظه نباشد بشریت نمی تواند ادامه حیات بدهد

271-سخن پروفسور هانری کُربُن در راز حیات تشیّع

در میان تمام مذاهب اسلامی، اعتقاد به مهدی موجودِ موعود(نه فقط مهدی موعود)، ویژه شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام است و همین باور عمیق سبب پویایی و پایایی حیات شیعه است.

استاد، علامه آیهٔ الله سید محمدحسین طباطبایی(قدس‌سره) از پرفسور هانری کربن نقل می فرمود: «هنگامی که در دانشگاه سوربن فرانسه کنفرانسی را در زمینه ادیان ارائه می کردم، گفتم در میان تمام ادیان و مذاهب ملل جهان، تنها شیعه است که مکتبی حیاتبخش و قابل عرضه دارد. آنان معتقدند که رابطه انسان با خدا هرگز قطع نمی گردد و هماره انسان کاملی از میان خود انسان ها و همنوع آنان وجود دارد که ولی الله مطلق و واسطه فیض میان خلق و خالق است و

این ولی اعظم الهی انسانی حی و حاضر است» که جهان به انتظار ظهور آن دادگستر مطلق است و این مطلب برای مخاطبان بسیار مهمّ و شایان توجه بود.[1546]

–272

خلاصه تعدادی روایت درباره دوران ظهور:

1- **خداوند شخصی از فرزندان علی علیه السلام را در آخر الزمان ظاهر خواهد کرد تا خونخواه امامان باشد و انتقام انان را از ظالمین بگیرد.**
2- **امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ...آنگاه که قائم ما اهلبیت علیه السلام قیام کند کینه ها از دل ها بیرون خواهد رفت حتی حیوانات درنده و وحشی نیز با هم سازگار خواهند شد و به یکدیگر ضرر نخواهند رساند، در آن روزگار به اندازه ای امنیّت زیاد خواهد بود که یک زن در حالی که همه زینت و زیور آلاتش همراه اوست از عراق تا شام را بدون ترس و دلهره به تنهایی خواهد پیمود.**
3- **خداوند، مهدی از اهل بیت علیهم السّلام را [در آخر الزمان] بر می انگیزاند تا اهل بیت را عزیز و دشمنانشان را خوار و ذلیل کند.**
4- **یاران مهدی (ع) شیرانی هستند که از کمینگاه‌های خود بیرون آیند مانند پاره‌های آهن، اگر ایشان اراده کنند که کوه‌های سخت را از جا بِکَنند هر آینه آنها را از جاهای خود می‌کَنند. پس ایشانند کسانی که خدا رَا به وسیله مهدی بیگانگی پرستش می‌کنند. برای ایشان در شبها، صداهایی**

[1546] امام_مهدی_موجود_موعود ص 106

مانند صداهای زنهای جوان مرده از ترس خدا است نماز گذارندگانند در شبها و روزه دارانند در روز، گویا یک پدر و یک مادر آنها را تربیت کرده‌اند. دلهاشان در دوستی کردن به همدیگر و پند دادن به یکدیگر با هم جمع و یکی است

5-برخلاف بعضی تفکرات که می گوید امام زمان عج،خون راه می افتد ،حضرت وقتی ظهور می کند چون اکثر بشریت با اختیار مسلمان می شوند وحضرت با مشرکان وکفاری که ایمان نمی آورند سر ستیز دارد لذا وجود حضرت برکت وباعث سرور وخوشحالی است که فرمود یومئذ یفرح المومنو ن بنصر الله.

-273

شخصیّت سفیانی (تفکّرات، رفتار)

نام او عثمان بن عنبسه و از نژاد امویان است مردی سفاک و خون آشام که انسانها را مانند پشه به آسانی می کشد هر حرامی را حلال نموده و به هر جنایتی دست می یازد. در احادیث پیرامون تفکرات وی به گونه ای سخن رفته که گویی هیچ اعتنایی ندارد اگر چه تظاهر به اسلام می کند لیکن صلیبی از طلا بر گردن آویخته است. از کارهای سفیانی و جنایات هولناک او نیز بسیار سخن رفته است او سنگدلترین انسانهاست که عاطفه در قاموس زندگیش وجود ندارد و مهر و

رحم در آن دیده نمی شود. او و یارانش دلهایی مالامال از کینه و نفرت، نسبت به خاندان پیامبر ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ دارند.

در این زمینه اکتفا می کنیم به حدیثی از وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت محمّد ـ صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ـ که درباره ی وی می فرمایند:

أشدّ خلق اللّه شرّاً وأکثر خلق اللّه ظلماً شَرِسٌ، قاسی القلب، یجمع له ولجیشه من کافّه الأقطار الاسلامیه فیهزمهم ویقتلهم وینادی شعار له فی حروبه هو: یا ربّ ثاری ثمّ النّار یا ربّ النّار ولا العار([1547]).

شر او از همه بندگان خدا بیشتر و سختتر است و بیش از همه ی مردم ستم می کند. بد خلق و سنگ دل می باشد از تمام کشورهای اسلامی علیه او بسیج می شوند آنگاه همگی را شکست داده و به خاک و خون می کشد و شعارش در جنگها این است، ای خدا! انتقام و سپس آتش. خدایا! آتش آری! اما عار و ننگ هرگز.

و نمونه ای از کشتار او در کلام امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ در خطبه ی بیان این چنین ترسیم شده است.

([فیقتل بالزوراء سبعین ألفاً ویبقر بطون ثلاثمأه امرأه حامل. ([1548]

آنگاه در شهر زوراء هفتاد هزار نفر را به خاک و خون می کشد و شکم سیصد زن حامله را می درد

274–پدرم بفدایش...

[1547] غیبت نعمانی، ص 164

[1548] الزام الناصب ، ج 2 ص 197

«امام کاظم(ع)بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند:پدرم فدای کسیکه‌شکمش فراخ وابروانش پیوسته و ساقهای پایش باریک وفاصله مابین‌دوشانه‌اش ،دور و رنگ چهره‌اش گندمین ومیان سیاه وسفید است وباوجود رنگ گندمی،زردی به واسطۀ بیداری شب پیوسته بر او نمایان‌است.

پدرم فدای کسیکه شبها در حالی که در سجده و رکوع است،ستارگان رامی‌پاید.و...»[۱۵۴۹]

پیدایش مدعیان پیامبری و امامت

اعتقاد به نبوت و امامت در جامعه ی مسلمین همیشه به عنوان یک عقیده ی راسخ از زمان پیامبر و امامان نور ـ علیهم السلام ـ مطرح بوده است و آنقدر معروف و مشهور بوده که کسی از مسلمانان هیچ گاه جرأت انکار آن را نداشته است به خاطر استواری این واقعیت عقیدتی و دینی در جامعه ی اسلامی بود که در تاریخ اسلام، از یک سو با شخصیتهایی روبرو می شویم که طرفداران افراطی آنان برای پیشرفت دنیوی و سیاست خویش، آنان را به عنوان مهدی نجات بخش یا پیغمبر خدا مطرح ساخته اند و از دگر سوی با عناصری آشنا می شویم که بر اثر انگیزه های جاه طلبانه و خیال قدرت و شهرت، به دروغ ادّعای

[1549] «فلاح السائل- سیدبن طاووس

مهدویّت و نبوّت نموده اند شمار این افراد با توجه به آمارها به بیش از 50 نفر رسیده است که بیشتر آنها ادّعای مهدویّت داشته اند و گفته اند مائیم همان مهدی موعود که قرآن نوید آمدنش را می دهد و چون اکثر آنان ادّعای مهدویّت و امامت داشته اند ما در این زمینه سخن می گوئیم کسانی که در تاریخ بدین عنوان شهرت یافته اند به اعتباری بر سه گروه قابل تقسیم اند.

1 ـ کسانی که دیگران بر اساس انگیزه های خاص آنان را مهدی نجات بخش خواندند مانند محمّد حنفیّه فرزند امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ و زید فرزند امام سجّاد ـ علیه السلام ـ و محمّد بن عبداللّه محض فرزند امام سجاد ـ علیه السلام ـ.
2 ـ کسانی که با انگیزه های جاه طلبی و قدرت خواهی چنین ادّعایی نموده اند و این گروه بسیارند از جمله ی آنها، مهدی عبّاسی فرزند منصور دوانیقی است.
3 ـ کسانی که طبق نقشه ی استعمار و به اشاره ی بیدادگران، به چنین ترفندی دست یازیدند و بی شرمانه خود را مهدی نجات بخش معرفی کردند از جمله ی آنها بنیانگذار بهائیّت، علی محمّد باب را می توان نام برد.

.–276

نزول بارانهای پیاپی:

هر انسان با ایمانی در این واقعیّت، ذرّه ای تردید به خود راه نمی دهد که قطرات باران به اراده و خواست و طبق قانون خدا بر زمین فرو می بارد و این

فرمان فرمای هستی است که قوانین طبیعی را چنین تدوین نموده است:

وهو الذی أرسل الرّیاح بشراً بین یدی رحمته وأنزلنا من السماء ماءً)

طهورا)([36]).

او کسی است که بادها را بشارت دهندگان از رحمت خویش می فرستد و ما از آسمان آب پاک نازل می کنیم.

لکن این قوانین در واکنش به کردارهای ناهنجار چهره ای دیگر به خود گرفته و به فرمان خداوند در صدد تنبیه برمی‌آیند. از آن جمله تغییر در نظام بارش و وزش هاست. که در آخرالزمان دستخوش تحولاتی می‌شوند. که در روایات بدان اشاره شده است؛ ما نیز برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یکی از نشانه های ساعه (ظهور امام زمان ارواحنا فداه) آن است که باران گرم

می‌بارد([۱۵۵۰])

بیاید بر مردم زمانی که آسمان ببارد و زمین نروید([۱۵۵۱])

برپا نشودساعه (ظهور) تا ببارد بر مردم بارانی که خانه های گلی باقی نماند و گل

خانه های موئین شسته شود ـ چادرهای صحرائیان ـ ([۱۵۵۲])

البته تذکر این نکته ضروری است که منظور از ساعه زمان ظهور امام زمان ارواحنا فداه است که در روایات بدان تصریح شده است.

[1550] کنز العمال، 14 ، ص 224 و 241

[1551] کنز العمال ، 14 ، ص 243

[1552] بحار الانوار ، 52، 212، غیبت طوسی ، 269 و کشف الغمه، 2، 460

277- خبر امیرالمومنین ع از حوادث اینده

فقال علی علیه السلام ...اما واللّه لَأقتلنَّ انا و ابنای هذان و لیبعثنّ اللّه رجلا من ولدی فی آخر الزمان یطالب بدمائنا و لیغیبنّ عنهم تمییزا لاهل الضلالهٔ حتی یقول الجاهل ما للّه فی آل محمد من حاجهٔ. (۱۵۵۳)

امیر مؤمنان علیه السلام در حالیکه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام حضور داشتند خطاب به مردم فرمودند: ای مردم! آگاه باشید، سوگند به خدا من و این دو فرزندم به قتل خواهیم رسید. آن گاه خداوند شخصی از فرزندان مرا در آخر الزمان ظاهر خواهد کرد تا خون ما را از ستمگران طلب کند.

278- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر مسجد کوفه فرمودند: ...ای مردم! بدانید زمین هرگز از حجت خدا (امام معصوم) خالی نخواهد ماند. اما خداوند متعال به زودی مردم را به خاطر ظلم و ستم و همینطور اسرافی که درحق خودشان انجام می دهند از دیدن حجت الهی محروم خواهد کرد.

279- نمی‌میرد تا اینکه قائم را درک کند

[1553] .الغیبهٔ(للنعمانی)،، ص: 141؛ معجم الاحادیث المهدی، ج4، ص 90

از امام صادق(ع) حکایت شده است که هر کس سوره بنی‌اسرائیل (اسراء) را در هر شب جمعه قرائت کند، نمی‌میرد تا اینکه قائم را درک کند و از اصحاب حضرت خواهد بود. [۱۵۵۴]

281–اعمال همه باطل اگر...

قال الصادق علیه السلام:

أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أُولَئِكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِه» [۱۵۵۵]

امام صادق(ع) می‌فرماید

اگر کسی هر شب برای عبادت بیدار شود و هر روز، روزه بگیرد، همهٔ اموال خود را صدقه بدهد، هر سال به حجّ برود

ولی امام زمان خود را نشناسد و از او پیروی نکند و این کارها را به اشارۀ امام خودش انجام نداده باشد،

[1554] تفسیر عیاشی، بی‌تا: 2 / 276

[1555] کافی /ج 2/ص 19

چنین کسی یک ذرّه حق پیش خدا پیدا نمی‌کند و اجری نخواهد داشت و اصلاً از اهل ایمان نخواهد بود.

282- به گذشت شب و روز پیر نشود

حضرت رضا(ع) در روایت دیگری، در پاسخ اباصلت هروی که از ایشان پرسید: «نشانه های قائم شما هنگام ظهور چیست؟» می فرماید

نشانه اش این است که در سنّ پیری است، ولی منظرش جوان است، به گونه ای که بیننده می پندارد چهل ساله یا کمتر از آن است.

نشانه دیگرش آن است که به گذشت شب و روز پیر نشود تا آنکه اَجَلش فرا رسد. [۱۵۵۶]

283-

نشانه های امام زمان عج از زبان ابن مهزیار

علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی» که بیست مرتبه به شوق دیدار مولایش ـ امام مهدی(ع) ـ به حج مشرف شد و سرانجام به آرزوی خود دست یافت، در گزارش دیدار خود، آن حضرت را این گونه توصیف می کند.

[1556] کمال الدین ، باب 57 ، ص 558

.او میانه بالابود، نه بسیار بلند قد و نه بسیار کوتاه قد

.صورتی گرد، سینه ای فراخ، پیشانی سفید و ابروانی به هم پیوسته داشت

بر گونه راست او خالی بود؛ چون دانه مشک که بر قطعه عنبر ساییده باشد.

او جوانی نورس و نورانی و سپید پیشانی بود با ابروانی گشاده و گونه ها و بینی .کشیده و قامتی بلند و نیکو چون شاخه سرو

گویا پیشانی اش ستاره ای درخشان بود و برگونه راستش، خالی بود که مانند .مشک و عنبر بر صفحه ای نقره ای می درخشید

بر سرش، گیسوانی پرپشت و سیاه و افشان بود که روی گوششان را پوشانده بود. سیمایی داشت که هیچ چشمی برازنده تر و زیباتر و با طمأنینه تر و باحیاتر از آن ندیده است[۱۵۵۷]

284–

تاویل آیات پیروزی روم و ایران

الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِی بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. ([۱۵۵۸]**)الف، لام، میم. (سپاه) روم در نزدیک‌ترین سرزمین شکست خورد؛ و[لی] آنان بعد از شکستشان در [ظرف] چند سال**

[1557] کمال الدین، ج 2، باب 43، صص 180 و 181

[1558] روم / 5 ـ 1

به‌زودی پیروز خواهند شد، کار[ها] قبل از (آن شکست) و بعد از (این پیروزی)، فقط از آنِ خداست؛ و در آن روز، مؤمنان از یاری الهی (و پیروزی دیگری) شاد می‌شوند. (خدا) هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، یاری می‌رساند؛ و او شکست‌ناپذیر [و] مهرورز است.

در برخی احادیث حکایت شده است که امام صادق(ع) در مورد ذیل آیه «و یؤمئذ یفرح المؤمنون»، فرمود: «عند قیام قائم». ([۱۵۵۹]).یعنی خوشحالی مومنین موقع ظهور امام زمان عج خواهد بود. ایشان در جای دیگری فرمودند: «فی قبورهم بقیام القائم». ([۱۵۶۰]) یعنی مومنین که در قبر ارمیده اند با شنیدن خبر ظهور امام زمان عج خوشحال میشند.

285–

تاویل حق و باطل

در برخی احادیث تفسیری آیات مهدویت، به صورت صریح از باطن آیات سخن گفته شده است، از جمله در مورد آیات زیر که ظاهر آن در مورد جنگ بدر است که به مسلمانان وعده داده شد که یا بر لشکر مشرکان مکه پیروز می‌شوند یا بر کاروان تجارتی آنها غلبه می‌کنند. وَإِذْ یَعِدُ کُمُ اللّهُ إِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ أ نَّهَا لَکُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْ کَةِ تَکُونُ لَکُمْ وَیُرِیدُ اللّهُ أن یُحِقَّ الْحَقَّ بکَلِمَاتِهِ

[1559]حسینی استرآبادی، 1409: 1 / 434؛ مجلسی، 1385: 31 / 516

[1560]طبری، 1383: 248؛ بحرانی، 1334: 3 / 258

وَيَقْطَعَ دَابرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ. ([1561]) و (به‌یاد آورید)

هنگامی که خدا به شما، یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش، یا لشکر آنان] را وعده داد که آن برای شما باشد؛ و آرزو می‌کردید که [گروه] غیرمسلّح برای شما باشد؛ و[لی] خدا می‌خواهد حق را با کلماتش (وعده‌هایش) تثبیت کند و دنباله کافران را قطع سازد، تا حق را تثبیت کند و باطل را نابود گرداند؛ و گرچه خلاف‌کاران ناخشنود باشند.

در احادیث از امام صادق(ع) در مورد تفسیر این آیه پرسش شد، فرمود: تفسیرها فی الباطن یرید الله فإنه شیئی یریده ولم یفعله بعد، و أما قوله: «یحقّ الحق بکلماته» فإنه یعنی یحق حق آل محمد وأما قوله: «بکلماته» قال: کلماته فی الباطن علی(ع) هو کلمهٔ الله فی الباطن وأما قوله: «و یقطع دابر الکافرین» فهم بنوأمیه هم الکافرون یقطع الله دابرهم وأما قوله: «لیحق الحق» فإنه یعنی لیحق حق آل محمد حین یقول القائم و أما قوله: «ویبطل الباطل» یعنی القائم، فإذا قام یبطل باطل بنی‌أمیهٔ وذلک قوله: «لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون». ([1562])

تفسیر این آیه را خدا در باطن اراده کرده است که آن چیزی است که اراده شده، ولی هنوز انجام نداده است. پس مقصود از «تحقق حق با کلمات الهی»،

[1561] انفال / 7 و 8

[1562] عیاشی، بی‌تا: 2 / 50؛ مجلسی، 1385: 24 / 178

یعنی حق آل محمد. و اما مقصود از «کلمات» کلمات الهی در باطن است. علی کلمهٔ الله در باطن است و اما مقصود از «قطع دنباله کافران»، بنی‌امیه است که کافرند و خدا دنباله آنان را قطع می‌کند. و اما مقصود از «تحقق حق»؛ یعنی حق آل محمد هنگام قیام قائم(عج) تحقق می‌یابد، اما مقصود از «ابطال باطل»؛ یعنی هنگامی که قائم قیام می‌کند، باطل بنی‌امیه را باطل می‌سازد و این مقصود خدا در آیه «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» است.

286– مهدی علیه السلام کتاب و سنّتِ مرده و از میان رفته را زنده می کند

حضرت علی علیه السلام می فرماید: مهدی علیه السلام کتاب و سنّتِ مرده و از میان رفته را زنده می کند.([۱۵۶۳]) راوی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: سیره و رفتار مهدی علیه السلام چیست؟ فرمود: همان کاری را که رسول خداصلی الله علیه وآله انجام داد، مهدی علیه السلام هم انجام می دهد. بدعت های موجود را خراب می کند چنان چه رسول خدا هم اساس جاهلیت را منهدم نمود، آن گاه اسلام را از نو بنا می کند.([۱۵۶۴])

پس تجدیدِ دین در زمانِ ظهورِ حضرت، یعنی احیایِ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

[1563] بحارالانوار، 52، 352

[1564] .الخصال، باب 3: 133

287- حضرت آیت الله سیّدمحمّدمحسن حسینی طهرانی :

از توسّل به امام زمان علیه السلام در هنگام سحر و موقع اذان و در هنگام افطار غفلت نکنید و در شبها دائماً خود را در کنار حضرت احساس کنید.

بدون توسّل به ولایت و بدون توسل به امام زمان علیه السلام پر کاهی نمی توانیم حرکت داشته باشیم

288- پیشینه انتظار فرج

انتظار فرج پیشینه بسیار طولانی دارد به طوری که پیامبران در انتظارِ قائم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - به سر می بردند تا این که عصرِ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امامانِ معصوم علیهم السلام رسید که همه دارایِ چنین انتظاری بودند.

مثلاً وقتی که حضرت لوط علیه السلام در برابرِ قومِ لجوجش در تنگنا قرار گرفت و نصایح مهر انگیزش را در برابر آنها مانند کلوخ زدن بر سنگ می دید، به آنها گفت: افسوس! ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا تکیه گاه و

پشتیبان محکمی در اختیارم بود. آن گاه می دانستم که با شما چه کنم. «لو ان لی بکم قوۀ... ». (۱۵۶۵)

امام صادق علیه السلام در تفسیرِ این آیه فرمود: «منظور حضرت لوط علیه السلام از قوّه و نیرو، همان قائم عجل اللّٰه تعالی بوده و منظور از #رکن_شدید.(تکیه گاه محکم) همان 313 نفر از یاران برجسته آن حضرت است.(۱۵۶۶)

–289

نماز امام زمان عجّل اللّٰه تعالی فرجه

قطب راوندی رحمه الله می نویسد: نماز امام زمان ارواحنا فداه دو رکعت است ؛ در هر رکعت یک مرتبه سوره »حمد« را باید خواند و چون به » إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ « رسید، آن را صد مرتبه باید گفت، و بعد از نماز صد مرتبه بر محمّد و آل محمّد علیهم السلام صلوات فرستاده، و از خدا حاجتش را بخواهد. (۱۵۶۷)

[1565] هود، آیه 80

[1566] تفسیر برهان 2: 228؛ اثبات الهداۀ 7: 100

[1567] دعوات راوندی: 89

این نماز به زمان و مکان خاصّی اختصاص ندارد و خواندن سوره بعد از »حمد« ✓
شرط نشده و خواندن دعای مخصوصی بعد از نماز وارد نشده است.

-290

رابطه امـــام مـــهـــدی "عـــج " و شب قدر چیست؟

امام جواد(ع) در بیان حقایق شب قدر فرموده اند:

خداوند متعال شب قدر را در ابتدای آفرینش دنیا آفرید؛
همچنین در آن شب نخستین پیامبر و نخستین وحی را آفرید. در قضای الهی چنان گذشت که در هر سال شبی باشد که در آن شب تفصیل امور و مقدرات یک سال فرود آید.

بی شک پیامبران با شب قدر در ارتباط بوده اند و پس از ایشان نیز باید «حجت خدا» وجود داشته باشد؛ زیرا زمین از نخستین روز خلقت خود تا لحظهٔ فنای آن بی حجت نخواهد بود.
خداوند در شب قدر مقدرات را به نزد آن کس که بخواهد (وصی و حجت) فرو می فرستد.

به خدا سوگند! روح و ملائکه در شب قدر بر آدم نازل شدند و مقدرات امور را نزد او آوردند، و حضرت آدم درنگذشت مگر این که برای خود وصی و جانشین تعیین کرد.

بر هر یک از پیامبرانی که بعد از آدم آمدند نیز در شب قدر امر خداوند نازل می شد و هر پیامبری این مرتبت را به وصی خویش می سپرد. 】[۱۵۶۸]

قرآن در شب قدر

قرآن یک بار در شب قدر بر قلب پیامبر(ص) نازل شد و بار دیگر در طول بیست و سه سال بر زبان او جاری شد. پس از گذشت سال ها از آن ایام در دوران ما نیز هر سال در شب قدر تفسیر آیات مربوط به یک سال بر حضرت صاحب الامر(ع) نازل می شود.

یعنی در آن شب تفصیل مجملات قرآن و تأویل متشابهات آن و قیود اطلاقات و تمییز محکم از متشابه آن بر امام وقت نازل می گردد.

بنابراین می فرمایند:

اگر شب قدر را بردارند، قرآن را نیز برمی دارند.

[1568] کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۶

پس اگر شب قدر نباشد، احکامی از قرآن که دربارۀ قضایای جدید است نازل نخواهد شد. این عدل نزول بی تردید معلولِ نبودن شخصی است که احکام بر او فرود آید. اگر چنین شخصی وجود نداشته باشد قرآنی نیز نخواهد بود؛ زیرا قرآن و صاحب الامر هم گام و همراهند و از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر پیامبر اکرم(ص) وارد شوند. [1569]

امام جواد (ع) در تعلیمی گران قدر و معرفت آمیز می فرمایند:

ای پیروان تشیّع با مخالفان امامت به سورۀ «انّا انزلناه» استدلال کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند این سوره پس از درگذشت پیامبر(ص)، حجت خدای متعال بر خلق است. این سوره نقطۀ اوج دین شماست. این سوره نشانۀ ابعاد علم ماست.

شیعیان! همچنین به سورۀ «حم دخان» که در آن آیۀ «انّا انزلناه فی لیلۀ مبارکۀ» آمده، استدلال کنید! این سوره (و این مقام) پس از رسول الله(ص) مخصوص ولی امر (حجت خدا) در هر زمان است. [1570]

بنابر این روایات، تا جهان هست شب قدر هست و تا شب قدر هم هست حجت

[1569] تفسیر نور الثقلین، ج۵، ص۶۲

[1570] کلینی، همان

.خدا هست که صاحب شب قدر و حامل علم قرآن است

در شب های قدر چقدر آن خیمه دیدنی است و آن مظهر جمال و جمیل زیارت کردنی، و آن محدوده و فضا که پیوسته جای آمد و شد فرشتگان است تماشایی.

به درستی که مردم در آن شب به نماز و دعا و سؤال اشتغال دارند ولی صاحب این امر(ع) در کار دیگری است. فرشتگان بر او نازل می شوند و امور سال را بر او عرضه می دارند، از غروب خورشید تا طلوع آن. پیوسته برای او در آن شب تا طلوع فجر سلام است. چه شود که مطلع الفجر سورهٔ قدر که فرج آن بزرگوار است فرا رسد و چنین نویدی گوش دل را صفا بخشید.

291-: حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان و از نسل من است

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه اش فرمود: «المهدی من ذریتی، یظهر بین الرکن و المقام، علیه قمیص ابراهیم حلۀ اسماعیل و فی رجله نعل شیث و الدلیل علیه قول النبی صلی الله علیه و اله و سلم: عیسی بن مریم ینزل من السماء و یکون مع المهدی من ذریتی... » [۱۵۷۱].

1571. اثبات الهداة، ج 7، ص 45 و منتخب الاثر، ص 479

یعنی: حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان و از نسل من است. از میان رکن و مقام در خانه ی خدا ظهور می‌کند. پیراهن ابراهیم خلیل را بر تن و جامه خاص اسماعیل را بر اندام، کفش مخصوص شیث را بر پا دارد.

راهنما و دلیل بر وجود گرانمایه‌ی او، سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم است که فرمود: «عیسی بن مریم، از آسمان فرود می‌آید (و به امامت او نماز می‌گذارد) و همواره با فرزندم مهدی که از نسل من است، خواهد بود».

292- یکی از نشانه های حتمی ظهور امام زمان عج ؛ صیحه یا ندای آسمانی است

یکی از نشانه های حتمی ظهور امام زمان عج ؛ صیحه یا ندای آسمانی است که در شب 23 ماه رمضان سال ظهور توسط حضرت جبرائیل از آسمان شنیده میشود و مردم رو به یاری امام زمان عج دعوت میکند و در واقع شروع حرکت امام زمان تا قیام در چند ماه بعد است.

ان شاءالله که امشب همان شب وعده داده شده باشد. و همانطور که ائمه اطهار فرمودند امر ظهور در یک شب اصلاح خواهد شد.

یعنی در یک شب خداوند همه مقدمات ظهور را فراهم میکند.

حضرت امام جوادالائمّه(ع) میفرمایند:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالی لَیُصْلِحُ له أمْرَه فی لَیْلَهٍ کما أصْلَحَ اَمْرَ کَلیمِهِ موسی(ع) إذْ » ذَهَبَ لِیَقْتَبِسَ لِأهْلِهِ ناراً فَرَجَعَ و هو رَسُولٌ نَبِیٌّ... أفْضَلُ اَعْمالِ شیعَتِنا انتظارُ الفَرَج؛[۱۵۷۲]

همانا خداوند تبارک و تعالی امر ظهور ایشان را در یک شب اصلاح می‌فرماید، همان‌طور که کار کلیم خود، حضرت موسی(ع) را (یک شبه) اصلاح فرمود، آنگاه که برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت. پس در حالی که پیامبرِ « فرستاده شده بود، بازگشت... بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است

293- چون حسین - صلوات الله علیه- شهید شد، آسمانها و زمینها و هر کس که در آنها بود به ناله در آمدند

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: به درستیکه چون حسین - صلوات الله علیه- شهید شد، آسمانها و زمینها و هر کس که در آنها بود به ناله در آمدند، پس عرض کردند: ای پروردگار ما ! ما را در هلاک نمودن این خلق اذن فرما، تا

کمال‌الدین باب 36، ح 1

1572

آنکه آنها را از اطراف زمین از بین ببریم، به سبب آنکه حرمت تو را ضایع کردند و برگزیده تو را کشتنند.

پس خداوند بسوی آنها وحی فرمود که: ای ملائکه من و ای آسمان و زمین من ! آرام باشید، پس پرده ای از حجابها را برای آنها کشف فرمود، در این حال از عقب آن حجابها وجود مبارک محمّد و دوازده نفر اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین آشکار شد، و اشاره فرمود به یکی از آنها که ما بین آنها ایستاده بود، پس فرمود: ای ملائکه من ! و ای آسمانها و زمین من ! با این قائم و ایستاده؛ برای این مظلوم انتقام می گیرم، و این فرمایش را تا سه مرتبه تکرار فرمود. حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) فرمود: چون مرا بسوی آسمان بردند، ـ پس بعد از وحی های چند ـ خداوند عزّوجلّ فرمود: سر خود را بلند نما، چون بلند نمودم در این حال؛ انوار علیّ و فاطمه و حسن و حسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و حسن بن علیّ و «م ح م د» بن حسن نمایان شد، آنکه ایستاده بود ـ یعنی آخرین آنها ـ در ما بین آنها همچون ستاره درخشان بود.

عرض کردم : پرودگارا ! اینها چه کسانیند؟

فرمود: اینها امامانند، و اینکه ایستاده حلال مرا حلال؛ و حرام مرا حرام خواهد کرد، و به او از دشمنان خود انتقام خواهم کشید، و او سبب راحتی اولیاء من می باشد. و او است آن کسی که به سبب او دلهای شیعیان تو از شرّ ظالمین و جاحدین و کافرین شفا می یابد، پس لات و عزی را در حالتیکه بدن آنها تازه باشد بیرون می آورد، پس او آنها را می سوزاند، و هر آینه امتحان شدن مردم به سبب آنها در این روز شدیدتر از امتحان به امر گوساله سامری است.[۱۵۷۳]

-294

وقایع_ظهور

اولین_خطبه_حضرت

حضرت در روزِ موعود وارد مسجد الحرام می شود. دو رکعت نماز رو به کعبه و پشت به مقام ابراهیم به جای می آورد و پس از دعا به درگاه خداوند به نزدیک کعبه رفته و با تکیه بر حجر الاسود رو به جهانیان کرده و نخستین خطبه تاریخی خود را می خواند.

حضرت پس از حمد و سلام و صلوات بر آستان پیامبر اکرم و خاندانش چنین می فرماید:

[1573] کمال الدین

ای مردم! ما برای خداوند – از شما – یاری می طلبیم و کیست که مرا یاری کند؟ آری، ما خاندانِ پیامبرتان محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله هستیم و سزاوارترین (و نزدیک ترین) مردم نسبت به خدا و ایشان. هر کس با من در رابطه با آدم بحث و گفتگو کند من سزاوارترین مردم نسبت به اویم و همین طور راجع به نوح و ابراهیم و محمّد علیهم السلام و دیگر پیامبران و کتابِ خداوند که به هر کدام از دیگر مردم اولی هستم.مگرخداوند متعال در کتابش نفرموده است: به راستی که خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، خاندانی که برخی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.([۱۵۷۴]) من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و عصاره وجودِ محمّدعلیهم السلام هستم... هر کس درباره سنّت رسول خدا با من بحث و گفتگو کند، من سزاوارترین مردم نسبت به آن هستم. هر که امروز کلام مرا می شنود، او را به خداوند متعال قسم می دهم که به غایبان برساند، به حق خداوند متعال و رسول گرامی اش و حق خودم، از شما می خواهم (به ما رو کنید) که حق خویشاوندی رسول خدا را بر گردن شما دارم. شما ما را در مقابل آنها که به ما ظلم می کنند، حمایت کنید که اهل باطل به ما دروغ بستند.... از خدا بترسید و خدا را درباره ما در نظر داشته باشید. ما را خوار نکنید. یاریمان کنید تا خداوند متعال شما را یاری کند.([۱۵۷۵]) سپس حضرت دست هایشان را به آسمان بلند

[1574]غیبه نعمانی،ص121

[1575]سوره مبارکه نمل، آیه62

کرده و با دعا و تضرع، این آیه را به درگاهِ الهی عرضه می دارد: «اَمَّن یجیبُ المُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یکشِفُ السّوء»

295- یا ابا محمّد در عقب او بروید ببینید به کدام طرف می رود ؟

در « کافی» روایت کرده از حضرت امام محمّد تقی صلوات الله علیه که فرمود : حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به مسجد الحرام تشریف فرما شدند، و با ایشان بودند حضرت امام حسن (علیه السلام) در حالتیکه تکیه فرموده بودند به سلمان (رضی الله عنه) ، پس نشستند و در این حال مردی با هیئت و لباس نیکو وارد شد، پس به امیرالمؤمنین (علیه السلام)سلام کرد، و ایشان جواب سلام دادند، بعد سه مسئله سؤال کرد .

حضرت امام محمّدتقی (علیه السلام)بعد از بیان آن مسائل و جواب آنها را از فرمایش حضرت مجتبی (علیه السلام) ــ بر حسب محوّل فرمودن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان جوابها را به ایشان ــ فرمود:

پس آن مرد گفت : شهادت می دهم به کلمه توحید، و همیشه شهادت به آن می دهم، و شهادت می دهم به آنکه وجود مبارک محمّد (صلی الله علیه وآله)رسول الله می باشند، و همیشه شهادت به آن می دهم، و شهادت می دهم

به آنکه شما ــ اشاره به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد ــ وصیّ او هستید و قیام به حجّت او می فرمائید، و همیشه شهادت به آن می دهم، و شهادت می دهم به آنکه تو ــ اشاره به حضرت امام حسن (علیه السلام)کرد ــ وصیّ او می باشی ، و قیام به حجّت او می فرمائی ، و شهادت می دهم به آنکه بعد از او حسین بن علی صلوات الله علیه وصیّ برادرش می باشد و قیام به حجّت او می فرماید.

و شهادت می دهم به آنکه بعد از ایشان علیّ بن الحسین (علیه السلام)قیام به امر حسین (علیه السلام) می نماید، و شهادت می دهم به آنکه محمّد بن علی (علیه السلام) قائم بامر علیّ بن الحسین (علیه السلام) می باشد، و شهادت می دهم برای جعفر بن محمّد (علیه السلام) که او قائم به امر محمّد است .

و شهادت می دهم برای موسی بن جعفر (علیه السلام) که او قائم به امر جعفر بن محمّد (علیهما السلام) است، و شهادت می دهم برای علیّ بن موسی (علیه السلام) که او قائم به امر موسی بن جعفر (علیهما السلام) است ، و شهادت می دهم برای محمّد بن علیّ (علیهما السلام) که او قائم به امر علیّ بن موسی (علیهما السلام) است، و شهادت می دهم برای علیّ بن محمّد (علیه السلام) که او قائم به امر محمّد بن علیّ (علیهما السلام) است، و شهادت می دهم برای حسن بن علیّ (علیه السلام) که او قائم به امر علی بن محمّد (علیهما السلام) است .

و شهادت می دهم برای مردی از اولاد حسین صلوات الله علیه که تا زمانی که امر او ظاهر شود؛ با کنیه نام برده نمی شود، زمین را از عدل پر نماید چنانچه از جور پر شده باشد، و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد، یا امیرالمؤمنین .

پس آن مرد برخاست و رفت، پس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود : یا ابا محمّد در عقب او بروید ببینید به کدام طرف می رود ؟

پس امام حسن (علیه السلام) بیرون رفتند و بعد فرمود : طولی نکشید مگر آنکه پای خود را بیرون مسجد گذاردم دیگر ندیدم به کدام سو رفت، پس نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) برگشتم و ایشان را به این امر خبر دادم.

پس آن حضرت فرمود : آیا او را می شناسید ؟

گفتم : خدا و رسول او (صلی الله علیه وآله)و امیرالمؤمنین (علیه السلام)دانا ترند.

فرمود : او خضر (علیه السلام) می باشد. [۱۵۷۶]

296-چگونه می‌توانم با حضرت مهدی (ع) ارتباط برقرار کنم؟

[1576]. کافی

ارتباط با حضرت مهدی(عج) به دو شکل ممکن است: 1. ارتباط ظاهری و ملاقات کردن حضرت؛ 2. ارتباط معنوی و از راه چشم دل. درباره ملاقات با حضرت مهدی(عج) باید گفت افتخار دیدار حضرت، شرف بسیار بزرگی است؛ امّا در زمان غیبت حضرت که اصل، بر پنهان بودن حضرت از دیدگان مردم است، دلیلی نداریم که درخواست ملاقات را توجیه کند. ضمن این‌که توفیق ملاقات با حضرت، تنها به خواستن و تقاضای ما بستگی ندارد؛ بلکه مشروط است به این‌که امام(ع) در آن، مصلحتی ببیند؛ بنابراین، به جا است که آدمی بر ملاقات با حضرت اصرار نورزد و بلکه همّت خود را در راه جلب رضای آن بزرگوار، صرف کند و در این راه، از ارتباط معنوی با امام مدد بگیرد. قرآن کریم، در آیه 200 سوره آل عمران فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ ◦ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صبر کنید و همدیگر را به صبر وادارید و مرابطه کنید و تقوا و خدا ترسی را پیشه سازید؛ باشد که رستگار شوید. امام باقر(ع) در تفسیر این آیه فرموده است: صبر کنید بر ادای فرائض [= در انجام تکالیف الهی استقامت ورزید] و برابر دشمنان پایداری کنید و با امامتان که انتظارش را می کشید، مرابطه کنید. معلوم است که در پرتو رابطه معنویِ مداوم با امام است که آدمی بر تعهّد و پیمان خود با امام زمانش باقی می‌ماند و پیوسته در جهت اهداف و آرمان های امام خود حرکت می کند و خود را از انحرافات اعتقادی و عملی مصون می دارد

تشبیه جریان مهدوی

برخی از احادیثی که ذیل آیات مرتبط با مهدویت مطرح کرده‌اند، نوعی تشبیه و مثال را بیان می‌کند. برای نمونه در خصوص آیه 249 از سوره بقره از امام صادق(ع) حکایت شده است:إنّ اصحاب طالوت إبتلوا بالنهر الذی قال الله تعالی «مُبْتَلِیکُم بنَهَرٍ» و إنّ اصحاب القائم یبتلون بمثل ذلک. ([۱۵۷۷])یاران طالوت با (آب خوردن از) نهر آب امتحان شدند؛ همان‌گونه که خدا فرمود «شما را نهری آزمایش می‌کنیم» و یاران قائم نیز به مانند آن آزمایش می‌شوند.

و در مورد آیه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ؛ ([۱۵۷۸]) درباره ساعت [قیامت] از تو می‌پرسند»، در روایتی از پیامبر اکرم(ص) حکایت شده است که مثال او (مهدی) مثل ساعت (رستاخیز) است که ناگهان می‌رسد. ([۱۵۷۹])

298- سعد بن عبدالله می گوید در زمان امام حسن عسکری علیه السلام با احمد بن اسحاق که از وکلای آن حضرت بود، بر ایشان وارد شدیم و مشاهده کردیم که حضرت مهدی روحی فداه هم حضور دارند. احمدبن اسحاق، صد و شصت کیسه از وجوهات که شیعیان فرستاده بودند، در مقابل امام حسن عسکری علیه السلام گذاشت.

[1577]مفید، 1413: 330؛ مجلسی، 1385: 52 / 332

[1578]اعراف / 87

[1579]خزار قمی، 1401: 248

.امام یازدهم به فرزند خویش فرمودند: عزیزم این وجوه را بردار

امام زمان روحی فداه گفتند: آیا شایسته است که دست پاک من به بعضی از این مال های حرام برخورد کند؟

فرمودند: حلال و حرام را از هم جدا کن. راوی می گوید: حضرت صاحبان آن صد و شصت کیسه را نام بردند، مقدار پول موجود در هر کیسه را فرمودند، وجوه حلال را از وجوه حرام جدا کردند و کیسه هایی که در آن به سبب گران فروشی، اجحاف و نظایر آن، مال حرام وجود داشت، برگرداندند و فرمودند: این .وجوه به درد ما نمی خورد.[۱۵۸۰]

299-

آیت_الله_بهجت

بین دهان تاگوش شماکمتر ازیک وجب است

قبل ازاینکه حرف ازدهان خودتان به گوش خودتان برسد،به گوش حضرت رسیده است

اونزدیک است،دردو دلهارامیشنود

بااوارتباط برقرارکنید

[1580] بحارالانوار ج 52، صص 81-78

:آیت‌الله بهجت قدس‌سره

آری، ما امام عصر علیه‌السلام را از خود دور می‌بینیم، با اینکه در زیارتش می‌خوانیم:

السلام علیک یا عین الله الناظرۀ

سلام بر تو ای چشم بینای خداوند

مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت می فرمود

چه مصائبی بر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مالک همه ی کره ی زمین است و تمام امور به دست او انجام می گردد، وارد می شود، و آن حضرت در چه حالی است و ما در چه حالی؟

او در زندان است و خوشی و راحتی ندارد، و ما چه قدر از مطلب غافلیم و توجه نداریم

کسانی که در خواب و بیداری تشرف حاصل نموده اند،

از آن حضرت شنیده اند که فرموده است

برای تعجیل فرج من زیاد دعا کنید. خدا می داند تعداد این دعاها باید چه قدر باشد تا مصلحت ظهور فراهم آید.

قطعاً اگر کسانی در دعا جدی و راستگو باشند و به هم و ناراحتی اهل بیت (علیهم السلام) مهموم، و به سرور آنان مستبشر باشند، مبصراتی خواهند داشت و قطعاً مثل ما چشم بسته نیستند.

باید دعا را با شرایط آن کرد. و توبه از گناهان از جمله شرایط دعا است،

چنان که فرموده اند

دعاء التائب مستجاب.

دعای شخصی که توبه کند، اجابت می گردد.

نه این که برای تعجیل فرج دعا کنیم و کارهایمان برای تبعید و تأجیل فرج آن حضرت باشد

یک روز با امام زمان، بِه از صد سال...

امام زمان) به خاطر گناهان و به خاطر اعمال [بد] ما است که [بیش از] هزار سال) در بیابان ها دربه در و خائف است. سبب غیبت امام زمان ارواحنا فداه خود ما هستیم، زیرا دستمان به او نمی رسد، و گرنه اگر در میان ما بیاید و ظاهر شود،

چه کسی او را می کُشد؟! آیا جنّیان او را می کُشند یا ما انسان ها؟! ما پیش تر و در طول تاریخ ائمه امتحان خود را پس داده ایم...

شاید از بعضی از روایات استفاده شود که عمر حضرت حجت در پس از ظهور زیاد نباشد، لذا بعضی از منتظرانِ حضرت، از این جهت ناراحتند اما فکر نمی کنند که یک روز (حکومت و زندگی با آن حضرت) به سالها می ارزد[1581]

300- احتمال دارد در نشانه های حتمی تغییر ایجاد شود؟

داود بن ابی القاسم می گوید از امام جواد پرسیدم احتمال دارد در نشانه های حتمی تغییر ایجاد شود؟امام جواد علیه السلام فرمود اری امکان هر گونه تغییر و تصرف در امور حتمی وجود دارد. راوی می گوید گفتم پس در اصل ظهور امام زمان هم احتمال تغییر است؟امام جواد ع فرمد خیر .ظهور و قیام قائم عج تغییر ناپذیر است[1582]

301-

اولین وظیفه شناخت امام زمان است. چون اگر شخصی از دنیا برود وامام زمان را نشناخته باشد بر جاهلیت مرده .یعنی گویا قبل از اسلام و با حال کفر و شرک مرده است.

[1581] در محضر حضرت آیت ا.... العظمی بهجت – ص ۱۱۸

[1582] بحار الانوار، ج 52، ص 250- 251، چاپ اسلامیه.

نباید مشکلات و اشتغالات دنیا باعث شود که انقدر غافل از امام زمان بشویم تا زمانی که مرگ سراغ ما بیاید و بدون شناخت امامان از دنیا برویم.باید در طول هفته یک روز را حداقل به امام زمان اختصاص دهیم. در دعای ندبه ها شرکت کنیم در هر شهری چندین دعای ندبه است مخصوصا دعای ندبه هایی که معمولا همراه با سخنرانی برگزار می شود.و اینها باعث بالا رفتن معرفت نسبت به امام زمان می گردد

مطالعه درباره امامت و ولایت.از طریق کانال های تلگرام یا اینترنت و رادیو و امثال اینها .

کتاب درباره امام زمان زیاد چاپ شده .کتاب تهیه کنیم و به خانواده خود بدهیم.

پس اولین وظیفه شناخت امامت مخصوصا امام زمان است.

302-

منجی در آیین هندو کیست؟

.بشارت به ظهور منجی در کتاب‌های مقدس هندوها نیز به چشم می‌خورد

در کتاب «ماللهند» از کتاب‌های مقدس هندوها آمده است

در اواخر دوره چهارم، اهل زمین به فساد کشیده شده و اکثر آن‌ها کافر » می‌شوند، آنان معصیت‌های بزرگ را انجام داده و حاکم آنها افراد پست خواهد

بود. مردم در آن روز، به گرگ‌ها شبیه‌اند که همدیگر را می‌درند و غارت می‌کنند. کاهنان و مردان دین، فاسد می‌شوند و حق با دزدان می‌شود و افراد باتقوا و زاهد را تحقیر می‌کنند... در آن زمان «برهمن کلا» یعنی مردی شجاع و دین‌دار، ظهور می‌کند و زمین را با شمشیر برنده‌اش از مفسدین و پلیدی‌ها پاک «کرده و افراد پاک و طاهر را حفظ خواهد نمود

در کتاب «شاکمونی» آمده است✨

حکومت و دولت جهانی، به‌دست مردی از ذریّه سیّد خلایق عالمیان «کشن» » بزرگ، ختم خواهد شد؛ او کسی است که بر کوه‌های شرق و غرب عالم حکومت خواهد کرد... و تمام ادیان الهی، یک دین خواهد شد. او که اسمش قائم و عارف «بالله است، دین خدا را احیا خواهد نمود

در کتاب «وشن جوک» از کتاب‌های هندوها آمده است

و در آخرالزمان، زمین به‌دست مردی خواهد افتاد که خداوند متعال را دوست » «دارد و او از خواص بندگان خداست. نام او «فرخنده و خجسته» است

در کتاب «باسک» از کتاب‌های هندوها آمده است

دوره آخرالزمان به حکومت حاکم عادلی ختم خواهد شد که رهبر ملائکه و جن » و انس است. حق با اوست. او بر دریا و خشکی و کوه‌ها سیطره پیدا می‌کند و از

آنچه در آسمان‌ها و زمین است خبر می‌دهد و کسی بزرگ‌تر از او متولد نشده است

303-

درکتاب «جمال الصالحین» ازمولایمان امام صادق(ع) روایت شده که حضرتش فرمود:ازجمله حقوق مانسبت به شیعیان ما این است که بعد از هر نمازی واجب،دست بر محاسن خود بگیرندوسه مرتبه بگویند:

یارَبَّ مُحَمَّدٍ،عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ،یَارَبَّ مُحَمَّدٍ،احْفَظْ غَیبَةً محَمَّدٍ،انْتَقِمْ لابْنَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ.

1583

304-**شیخ رجبعلی خیاط گفته است:**

چهل شب هر شب صد مرتبه آیه کریمه وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا[۱۵۸۴] **را بخواند، ان شاء الله توفیق دیدار حاصل می گردد. ولی برای درک شناخت حضرت در زمان دیدن ایشان، انجام واجبات و ترک محرمات الزامی است.**

[1583]مکیال المکارم:ج2ص9

[1584](الاسراء-80و81

مهم ترین خواسته شیخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند، در سالهایی که خدمت ایشان بودم،

احساس نکردم که خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر «عج» داشته باشد. به دوستان هم تذکر می داد که همیشه مهم ترین تقاضای آنها از خداوند متعال فرج امام زمان« عج » باشد. حالت انتظار، تا آن جا در جناب شیخ قوت داشت که .اگر کسی از فرج امام زمان «عج» صحبت می کرد، منقلب می شد و می گریست

ارادت ویژه شیخ رجبعلی به حضرت ولی عصر(عج)

یکی از ویژگی‌های بارز جناب شیخ، ارادت ویژه به حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- و انتظار فرج و ظهور آن بزرگوار بود. او می فرمود:

« اغلب مردم اظهار می‌کنند که ما امام زمان(عج) را از خود بیشتر دوست داریم، و حال آن که این طور نیست، زیرا اگر او را بیشتر از خود دوست داشته باشیم، باید برای او کار کنیم نه برای خود. همه دعا کنید که خداوند موانع ظهور آن حضرت را برطرف کند و دل ما را با دل آن وجود مبارک یکی کند. »

***

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط می گوید: «مرحوم سهیلی می گفت: مغازه من در چهار راه عباسی تهران بود؛ روزی در هوای گرم تابستان دیدم که شیخ نفس زنان به مغازه من آمد و ضمن دادن مبلغی پول گفت: معطل نکن، فورا این

پول را برسان به فلانی که امام جماعت مسجد حاج امجد در خیابان آریانا بود. من به هر نحو شده فورا خود را به منزل ایشان رساندم و پول را به ایشان دادم. بعدها از آن امام جماعت پرسیدم که جریان آن روز چه بود؟ پاسخ داد: آن روز مهمان برایم آمده بود و هیچ چیزی در منزل نداشتم، رفتم در اتاق دیگر و به حضرت ولی عصر- عجل ا... تعالی فرجه - متوسل شدم، که این حواله به من رسید! جناب شیخ هم گفت: حضرت ولی عصر - صلوات ا... علیه- به من فرمودند: زود به آن امام جماعت پول برسانید.

***

یکی از شاگردانش می‌گوید: او خود همیشه متوجه آن بزرگوار بود، ذکر صلوات را بدون « وعجل فرجهم » نمی‌گفت، جلسات ایشان بدون تجلیل از امام عصر- عجل الله تعالی فرجه- و دعا برای فرج برگزار نمی‌شد، در اواخر عمر که احساس می‌کرد قبل از فرج از دنیا می‌رود به دوستان می گفت:

« اگر موفق به درک حضور حضرتش شدید، سلام مرا به او برسانید. »

***

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: درسالهایی که خدمت ایشان بودم، احساس نکردم که خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر(عج) داشته باشد. به دوستان هم تذکر می‌داد که حتی الامکان چیزی جز فرج آقا از خداوند تقاضا نکنید، حالت انتظار تا حدی در جناب شیخ قوت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه- صحبت می کرد منقلب می‌شد و می‌گریست.

***

نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تأکید داشت: آمادگی و آراستگی شخص منتظر بود، هر چند عمرش برای درک زمان حضور آن بزرگوار کافی نباشد و در این باره حکایتی از حضرت داود (ع) نقل می‌کرد:

« آن حضرت در حال عبور از بیابانی موچه ای را دید که مرتب کارش این است که از تپه ای خاک بر می‌دارد و به جای دیگری می‌ریزد، از خداوند خواست که از راز این کار آگاه شود ...، مورچه به سخن آمد که: معشوقی دارم که شرط وصل خود را آوردن تمام خاکهای آن تپه در این محل قرار داده است!

حضرت فرمود: با این جثه کوچک، تو تا کی می‌توانی خاکهای این تل بزرگ را به محل مورد نظر منتقل کنی، و آیا عمر تو کفایت خواهدکرد؟!

مورچه گفت: همه اینها را می‌دانم، ولی خوشم اگر در راه این کار بمیرم به عشق محبوبم مرده‌ام!

در اینجا حضرت داود (ع) منقلب شد و فهمید این جریان درسی است برای او. »

جناب شیخ همیشه اصرار داشت که: «با همه وجود در انتظار ولی عصر(عج) باش و حال انتظار را با مشیت حق همراه کن. »

***

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی در خدمتشان بودم و راجع به فرج مولا امام زمان (ع) و خصوصیات انتظار صحبت بود، فرمودند:

« پینه دوزی بود در شهرری- ظاهراً- به نام امامعلی قفقازی، ترک زبان، عیال و اولادی نداشت، مسکن او هم - ظاهراً- در همان دکانش بود، حالات فوق‌العاده‌ای از او نقل نموده‌اند. خواسته‌ای جز فرج آقا در وجودش نبود. وصیت کرد بعد از مرگ او را در پای کوه بی بی شهربانو- حوالی شهرری- دفن کنند. هر وقت به قبر ایشان توجه کردم دیدم امام زمان (عج) آن جاست. »

****

جناب شیخ به هنگام دفن جوانی می‌گوید:

دیدم که حضرت موسی بن جعفر(ع) آغوش خود را برای جوان گشود، پرسیدم: این جوان آخرین حرفش چه بود؟ گفتند: این شعر

« منتظران را به لب آمد نفس/ ای شه خوبان تو به فریاد رس »[۱۵۸۵]

-305

شفای_سوختگی

[1585] http://akreksaheb.kowsarblog.ir/?p=228865&more=1&c=1&tb=1&pb=1

برادر «ح» می گوید:

غروب ماه مبارک رمضان، موقع افطار بود که بر اثر انفجار ترقه، آتش سوزی » مهیبی رخ داد و دو برادرم سوختند؛ محمّد رضا 65٪ و مجتبی 35٪.آنها را در بیمارستان سوانح و سوختگی شهید مطهری بستری کردیم.

روز بعد که به بیمارستان مراجعه کردم، نتوانستم آن دو را بشناسم. چون بر اثر سوختگی شدید سر و صورت،قابل شناسایی نبودند. بعد از سه روز، دکتر کلانتری، رئیس بیمارستان اظهار داشت که بیماران بالای 45٪ سوختگی امکان زنده ماندن ندارند. برادران من وضع خیلی وخیمی داشتند و دکتر از معالجه آنها قطع امید کرده بود.

با توکل به خدا آنها را به منزل آوردیم و با کمک دکتر خصوصی و استفاده از سِرم و تقویت، یکی دو هفته آنها را زنده نگه داشتیم و برای بهبودی و شفای آنها گوسفندی نذر کردیم.

خواهرم که همسر شهید است، خواب دیده بود: امام زمان(علیه السلام) به او فرموده بود که من شفای مریض های شما را از خداوند خواسته ام، نگران نباشید!

از آن به بعد حال برادرانم رو به بهبود رفت و الحمدللّه به برکت دعای امام زمان (علیه السلام) شفا گرفتند.»[۱۵۸۶]

306– نداء از حتمیّات است...

عنْ ابی عَبْدِ الله ع انَّهُ قالَ النِّدَاءُ مِنَ المَحْتُومِ وَ السُّفْیانِیُّ مِنَ المَحْتُومِ وَ الیَمَانیُّ مِنَ المَحْتُومِ و قَتْلُ النَّفْسِ الزَّکیَّةَ مِنَ المَحْتومِ وَ کَفٌّ یَطلُعُ مِنَ السَّماءِ مِنَ المَحْتُومِ قَالَ وَ فَزْعَةٌ فِی شَهْرِ رَمَضانَ تُوقِظُ النَّائِمَ وَ تُفْزِعُ الْیَقْظانَ وَ تُخْرِجُ الْفَتاةَ مِنْ خِدرِهَا[۱۵۸۷]
از ابی عبدالله (امام صادق) علیه السّلام که آن حضرت فرمود: نداء از حتمیّات است و سفیانیّ از حتمیّات است و یمانیّ از حتمیّات است و کشتن نفس زکیّه از حتمیّات است و کف دستی که از آسمان بیرون می آید از حتمیّات است. فرمود: و وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار و بیدار را به وحشت اندازد و دوشیزگان را از پس پرده هاشان بیرون کشاند.

307–ولایت فقیه نیابت عام امام زمان عج

موضوع ولایت فقیه یعنی نیابت عام فقیه جامع الشرایط از طرف امام زمان عج و اعمال ولایت در صورت وجود شرایط،از سابقه طولانی در آموزهای اصیل دینی و دیدگاههای اندیشمندان اسلامی برخوردار است .از ابتدای عصر غیبت فقیهان و

[1586] کرامات حضرت مهدی (عج)
[1587] الغیبة للنعمانی، ص 253

اندیشمندان اسلامی به دلیل احساس نیاز در مورد رهبری جامعه اسلامی با استناد به ایات و روایات اسلامی به مساله ولایت فقیه اهمیت داده اند

مرحوم نراقی می نویسد:

«ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها در آن اشکال نکرده اند» [1588]

ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می نویسد:

«ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده اند» [1589]

محقق کرکی از فقهای بزرگ شیعه در سده دهم نیابت عامه فقیه جامع الشرایط از امام معصوم را اتفاقی اصحاب دانسته و فقدان چنین ولایتی را مایه معطل ماندن امور شیعیان قلمداد کرده است [۱۵۹۰]

فقیه بزرگ و نامدار شیعه مرحوم نجفی نیابت فقیه عادل را در جمیع مناصب امری مسلم نزد عالمان شیعه می داند و می گوید:

1588 عوائد الایام،ص 186

1589 سرائر ج 2 ص 25

1590 رسائل محقق کرکی،ج 1 ص 142-143

کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند طعم فقه را نچشیده است و معنا و »[1591]

«رمز کلمات معصومین را نفهمیده است

فقیه متبحر اقا رضا همدانی چنین می گوید:

اشکال و تردید در نیابت فقیه جامع الشرایط از امام در حال غیبت روا »[1592]

«نیست

شیخ مفید اقامه حدود را در عصر غیبت که از شوون فقیه و جامعه اسلامی است لازم می داند و می گوید :

اقامه کردن حدود وظیفه امامان معصوم و کسانی است که امامان به انان »

«واگذار کرده اند که انان به فقها واگذار کرده اند[۱۵۹۳]

مرحوم سلار می گوید:

«ائمه اقامه حدود و حکم کردن بین مردم را به فقها واگذار کرده اند »[1594]

جواهر الکلام،ج21 ص396

1591

مصباح الفقیه ج14 ص291

1592

[1593]المقنعه ص810

[1594]المراسم النبویه،ص261

امر به توبه از جانب حضرت ولیعصر (عج)

:حضرت حجت (روحی فداه) در نامه ای به شیخ مفید میفرماید :

سعی کنید اعمال شما (شیعیان) طوری باشد که شما را به ما نزدیک سازد و از گناهانی که موجب نارضایتی ما را فراهم نماید، بترسید و دوری کنید.

امر قیام ما با اجازه خداوند به طور ناگهانی انجام خواهد شد و دیگر در آن : هنگام توبه فایده‌ای ندارد و سودی نبخشد.

عدم التزام به دستورات ما، موجب می‌شود که بدون توبه از دنیا بروند و دیگر ندامت و پشیمانی نفعی نخواهد داشت[۱۵۹۵].

-309

سلاح حضرت مهـــــــــدی (ع)

[1595] بحارالانوار، ج 3، ص 175

سلاح حضرت مهـــــــدی (ع)، کلاه خود و زره و شمشیر ذو الفقار پیامبر(ص)است.

امام صادق(ع) داشتن سلاحهای باقی مانده از رسول الله رااز نشانه های امامت می داند.

حارثه بن المغیره نصری گوید

به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم: امام به چه چیز شناخته می شود؟

فرمود: به سکینه و وقار.

عرض کردم: و دیگر به چه چیز؟

حضرت فرمود: او را به وسیله شناختن حلال و حرام می شناسی و به نیاز مردم به او و بی نیازی او از مردم و همچنین سلاح پیامبرنزد اوست.

پرچم حضرت مهـــــــدی (ع)

پرچم پرافتخار پیامبر (ص) که جبرئیل در روز بدر برای پیامبرآورد و با به اهتزاز درآمدنش مسلمانان پیروز شدند. همراه حضرت مهـــــدی (ع) خواهد بود.

حضرت علی (ع) نیز در بصره این پرچم را به اهتزازدرآورد و چشم فتنه را کور کرد.

مومنان اصرار ورزیدند، حضرت پرچم را در صفین نیز باز کند، ولی نپذیرفت و فرمود:

این پرچمی است که بعد از من کسی جز حضرت قائم صلوات الله علیه آن رابه اهتزاز درنمی آورد.

امام صادق(ع) درباره ماهیت و جنس این پرچم فرمود:

به خدا سوگند، این پرچم هرگز از جنس پنبه و کتان و ابریشم نیست.

ابو بصیر پرسید: پس از چیست؟

امام فرمود: از برگهای بهشت است که جبرئیل آن را آورد وپیامبر در روز بدر برافراشت. سپس جمع کرد و به دست علی داد.

این پرچم همچنان نزد علی بود تا در روزجمل آن را باز کرد وخداوند فتح و پیروزی برایش آورد.

آنگاه آن را جمع کرده، کنارگذاشت و اکنون نزدماست و تا قیام قائم کسی آن را باز نخواهدکرد.

امام سجاد(ع) به ابوخالد کابلی فرمود:

گویا می بینم صاحب شما بربلندی نجف در پشت کوفه قرار گرفته...

در حالی که پرچم رسول الله را برافراشته و آن را به سوی هیچ گروهی نمی برد مگر آنکه خداوند نابودشان می سازد[۱۵۹۶]

310- ایا شیطان به دست امام زمان وقتی ظهور کردند کشته میشود ؟یا اینکه تا روز قیامت وقت دارد ؟

پاسخ:

در روایتی امام صادق فرمود:

"ابلیس ما بین نفخه اول ودوم می میرد"[1597]

در روایت دیگر فرمود:

"خداوند شیطان را تا زمان ظهور قائم ما مهلت میدهد اما وقتی ظهور کند شیطان را در مسجد کوفه می کشد"[1598]

می توان چنین جمع کرد که شیطان به دست حضرت مهدی کشته میشود سپس وقت رجعت زنده می شود وسپس بین دو نفخه صور می میرد

311-

[1596] معجم احادیث الامام المهدی، ج 3، ص 244 و 387

[1597] علل الشرایع،ج 2 ص 402

[1598] تفسیر عیاشی،ج 2 ص 242

بلند شدن امامان در هنگام شنیدن نام امام زمان عج

در خبری از امام صادق نقل شده روزی در مجلس امام صادق نام حضرت مهدی " (ع) " برده شد امام صادق ع به سبب تعظیم واحترام از جا برخاست[1599]

در روایتی آمده است که دعبل خزاعی بعد از آنکه ابیاتی راجع به حضرت مهدی نزد امام رضا خواند حضرت از جا برخاست[1600]

از امام صادق سوال شد چرا هنگام شنیدن نام مهدی از جای خود بر میخیزیم حضرت فرمود:

چون غیبتش طولانی است وامام از شدت محبتی که به دوستان خود دارد " هرزمان که شخصی اورا یاد کند نگاهی به او میکند وسزاوار است که یاد کننده به جهت احترام از جای خود برخیزد واز خدا تعجیل فرج ایشان را خواهد"[1601]

313– خروج قائم کِی خواهد بود؟

نجم الثاقب،ص 444

1599

[1600] منتخب الاثر،ص 505

[1601] منتخب الاثر،ص 640

ابی بصیر می‌گوید که به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، خروج قائم کِی خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابامحمد، ما خاندانی هستیم که وقت معیّن نمی‌کنیم، زیرا حضرت محمد (ص) فرموده است تعیین‌کنندگان وقت دروغگویند. ای ابامحمد، همانا که پیشاپیش این کار، پنج نشانه هست: نخستین آن‌ها ندایی است در ماه رمضان، دوم خروج سفیانی، سوم خروج خراسانی، چهارم کشته شدن نفس زکیّه، پنجم فرورفتن زمین در بیداء.

سپس حضرت فرمود: ای ابامحمد، به ناچار باید پیش از این کار، دو طاعون روی دهد: طاعون سفید، و طاعون سرخ.

عرض کردم: فدایت شوم، طاعون سفید چیست، و طاعون سرخ چیست؟

حضرت فرمود: طاعون سفید، مرگ همگانی خواهد بود و طاعون سرخ، مُردن به‌وسیله‌ی شمشیر؛ و قائم(ع) خروج نمی‌کند تا آنکه در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان در دل فضا نامش را اعلام نمایند.

عرض کردم: مضمون اعلامیه چیست؟ حضرت فرمود: اعلامیه به نام او و به نام پدرش صادر می‌شود که: توجه کنید، فلانی فرزند فلانی، قائم آل محمّد (عج) است، سخنش را بشنوید و از او فرمان ببرید. پس هیچ جانداری نمی‌ماند مگر آنکه آن صیحه را می‌شنود، پس خفته را بیدار می‌کند، و از اطاق به حیاط خانه

بیرون می‌آید، و حضرت قائم(ع) چون آن صدا را بشنود خروج کند، و آن صدا آواز جبرئیل است[۱۶۰۲].

314– مردم به خاطر گناهانی که انجام می‌دهند، زجر و عذاب داده خواهند شد

امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام حضرت قائم (ع) مردم به خاطر گناهانی که انجام می‌دهند، زجر و عذاب داده خواهند شد به‌وسیله‌ی آتشی که در آسمان ظاهر خواهد شد و سرخی آسمان را خواهد پوشانید، و خسف و فرو رفتن بغداد و خسف و خرابی شهر بصره واقع خواهد شد، و چه خون‌هایی که در بصره ریخته خواهد شد و خرابی اطراف آن و نابوی که به اهلش خواهد رسید، و خوف و ترسی که سراسر عراق را در بر خواهد گرفت که با این ترس، آرامش از عراق خواهد رفت[۱۶۰۳].

315..... – نزدیکترین حالت بندگان به خدا

امام صادق علیه السلام :

اقْرَبُ ما یَکُونُ الْعِبادُ اِلَی اللّه عَزَّوَجَلَّ وَاَرْضی ما یَکُونُ عَنْهُمْ، اِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللّه، فَلَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ، وَلَمْ یَعْلَمُوا بِمَکانِهِ، وَهُمْ فی ذلِکَ یَعْلَمُونَ اَنَّهَ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللّه، فَعِنْدَها فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ کُلَّ صَباحٍ وَ مَسآءٍ؛

بحارالانوار، ج 52، ص 119

1602

[1603]: بحار، ج 52، ص 221

نزدیکترین حالت بندگان به خدا و خشنودی او از آنها هنگامی است که حجت‌خدا در میان آنها نباشد و برای آنها ظاهر نشود و آنها محـل او را ندانند. ولی در عین حال معتقد باشند که حجّت خدا هست، در این زمان شب و روز در انتظارفرج باشند.

316-درباره مسجد سهله

مسجد_مقدس سهله در کوفه قدمتی به اندازه آغاز زندگی انسان روی زمین دارد؛ زیرا، در روایتی، امام صادق(ع) میفرماید: خداوند پیامبری را مبعوث نکرده، جز آن که در مسجد سهله نماز گزارده است. مسجد سهله، همیشه، به صورت مسجد و دارای بنا نبوده است؛ اما مکان آن، همیشه مورد توجه بوده است.

ابان بن تغلب، می گوید: امام صادق (ع) اطراف کوفه، در سه نقطه نماز خواند و فرمود: «سومین محل، محل نزول قائم (ع) بود». از این روایات معلوم می شود، آن نقطه، مسجد سهله بوده است. بسیاری از پیامبران، در این مسجد، اقامت و فضیلت های بسیار زیادی داشته اند؛ مانند حضرت ابراهیم و حضرت ادریس برای رفتن و عبادت کردن در آن مسجد، نقل شده است و اعمال خاصی دارد که در مفاتیح الجنان نیز به آن اشاره شده است.

علت انتساب این مسجد به امام زمان (عج) به سبب وجود روایاتی است که در زیر به آن‌ها اشاره می شود:

مسجد سهله، منزل و محل اقامت امام زمان(عج) بعد از ظهور است.

مسجد سهله، منزل و محل اقامت دائمی امام زمان (عج) است.

مسجد سهله، محل بیت المال و محل تقسیم غنائم خواهد بود.

مسجد سهله، محل اقامت جانشینان امام زمان(عج) خواهد بود.

علاوه بر موارد بالا که در روایات متعدد آمده و مسجد را منسوب به امام زمان (عج) می کند، افرادی در مسجد سهله، به محضر امام زمان (عج) رسیده‌اند و توفیق ملاقات آن امام را یافته‌اند یا مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته اند؛ بزرگانی مانند سید مهدی بحرالعلوم، حاج میرزا مهدی اصفهانی، حاج شیخ محمدتقی آملی، آیت‌الله خویی و.... سیره و روش علما، این بوده است که برای کسب فیض، شبهای چهارشنبه، به آن مسجد می رفتند. البته دربارهٔ شب چهارشنبه یا چهل شب رفتن، روایتی در دست نیست، مگر همان راهنمایی ها که در ملاقات ها صورت گرفته است.

-317

لشکرکشی_حضرت_علیه_السلام

امام صادق علیه السلام در وقایعِ بعد از ظهور فرمودند: «لشکری را به منظورِ فتح قسطنطنیه اعزام می فرماید، همین که آن لشکر به دریا رسیدند، بر کف پای خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند. وقتی که رومیان آنها را ببینند می گویند: اگر اینها اصحاب او هستند، خود او کیست؟ آن وقت دروازه های شهر را بر روی آنها باز کرده و آنها وارد شده و هر چه که خواستند، حکم_می_کنند».[۱۶۰۴]

وقایع_ظهور

عدالت_عمومی_حضرت

برای ایجاد عدالت عمومی، اموال نامشروع را مصادره می کند، قطایع و زمین هایی که حکومت‌ها به ناروا به افراد واگذار کرده اند، به بیت المال برمی گرداند.([۱۶۰۵]) دست حرام خواران را از اموال عمومی کوتاه می کند. در اجرای

[1604] منتخب الاثر، 305

[1605] بحارالانوار، 52، 338

عدالت، تا آنجا پیش می رود که راه را بر افرادی که به زیارت مستحبّیِ خانه خدا می روند بسته و حجِّ واجب را در اولویت قرار می دهد.([1606]

شیوه مسجدنمایی را نمی پسندد و مساجد را از تزئیناتِ غیر ضروری پاک می سازد. ([1607]) در حرم پیامبر و مسجد الحرام تغییرات مهمّی را به اجراء می گذارد. در قضاوت، شیوه داوودی را پیش می گیرد و با معیارها و موازین نوینی که در اختیار دارد، کشف حقیقت می کند و تنها به #شیوه_قضایی گذشته، یعنی بینه و سوگند اکتفا نمی کند.[1608]

-319

وقایع_ظهور

قضاوت_به_حق

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که قائم اهل بیت قیام کرد، تورات و سایرِ کتاب های آسمانی را از غاری که در انطاکیه واقع شده، استخراج می نماید، بینِ

[1606] الغیبۀللطّوسی،473،475

[1607] غیبته نعمانی،125

[1608] کافی،1،397

اهل تورات با تورات، بین اهل انجیل با انجیل، بینِ اهلِ زبور با زبور و بینِ اهل_قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد[1609]

رموز_قرآن

در تفسیرِ قرآن، اسرارِ پنهانی و رموزی که بر مردم پنهان مانده را آشکار ساخته و درهایِ حکمت و معرفت را بر مردم می گشاید. تأویل قرآن و مصادیق بارز و پنهان آیات آن را بر مردم آشکار می سازد.[1610]

-320

عرضه اعمال بر امام زمان (عج)

آیت الله مشکینی:

اعمال همه ما را دوبار به محضر حضرت بقیةُ اللّه علیه‌السلام عرضه می‌دارند،

و حضرت با دقت ، آنها را نگاه می‌کند و اگر خلاف اخلاقی پیدا شد، ناراحت می‌شود

مرحوم شهید مدنی در این باره می‌گفت

وقتی آقا اعمال ما را می‌بیند که در آن گناه است، اشک می‌ریزد.[1611]

[1609] نهج البلاغه، ص138

[1610] الملاحم و الفتن، ص142

[1611] http://www.soalcity.ir/node/3397

همه هست آرزویم

شرف لقای مهدی

چه خوشست گر ببینم

رخ دلربای مهدی

چه خوشست روزجمعه

ز کنار بیت کعبه

به تمام اهل عالم

برسدصدای مهدی(عج

321-

امام جعفر صادق (ع) فرمودند

به وقت ظهور ، نشاط و شادی به برزخ نیز سرایت می کند و مؤمنین از فشارهای آن دیار راحت می شوند[1612].

غزل مناجات با صاحب الزمان

کی توانم دیده را محو تماشایت کنم؟

یک نظر برصورت و چشمان شهلایت کنم

یک نگه کن بر دل بشکسته و بی تاب من

تا که جانم را فدای ماه رخسارت کنم

باده ام را از شراب عشق خود لبریز کن

تا که خود را مست آن پیمانه ی نابت کنم

[1612] غیبت نعمانی ص 167

گرچه قلب ودیده ام شایسته روی تونیست

عاقبت این دیده را فرش ره پایت کنم

گر به رویم چهره بگشایی ، ز شوق روی تو

هستیِ خود را نثار چهره ی ماهت کنم

سائلت را گر برانی از حریمت یا کریم

تا گشایی درگهت ، هر دم تمنایت کنم

تو بیا بر دیده ی خونبار من دستی بکش

تا توانم هر دو را وقف قدمهایت کنم[۱۶۱۳]

-322

کربلا بدون دعا برای فرج مقبول نیست

مرتضی شاهمندی

1613

مرحوم حاج حسن خیِّر همیشه در سفرها به زواری که می آوردند و یا مخارج سفر عتبات آنها را حساب می کردند تاکید داشتند که حتما برای فرج زیر قبه مبارکه دعا کنید و من راضی نیستم از کسی که با من به کربلا بیاید و برای فرج دعا نکند.

ایشان داستانی تعریف می کردند و می گفتند

حدود ۲۰ سال قبل با یکی از دوستان مشرف شدم به کربلای معلی و با خیلی سختی و پیاده روی چند روزه و خستگی فراوان به حرم رسیدم

چند روزی را در کربلا بودیم و بعد از زیارت عتبات قصد برگشت داشتیم

در راه برگشت خسته شده و چند ساعتی استراحت کردیم و خوابم برد

در عالم رویا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم

رفتم خدمت حضرت دستبوسی

کجا بودید و به کجا میروید؟ حضرت سوال کردند

عرض کردم

آقاجان کربلا بودیم

و در راه برگشت به شهرمان هستیم

حضرت فرمودند این چه کربلایی بود که مقبول نشد

رنگ از رخسارم پرید. عرض کردم چرا آقاجان؟

حضرت فرمودندکربلا رفتید ولی برای فرج من دعا نکردید

...مگر نه اینکه من منتقم خون جدم حسین (ع) لیه السلام هستم

از خواب پریدم و بلافاصله برگشتیم برای زیارت کربلا.[۱۶۱۴]

...میگویند صاحب زمانی

صاحب تمام ثانیه ها و دقیقه ها

... چه بد است

این که زمان، حاضر باشد

و صاحبش غایب،

..چه زمان پوچ و بی معنایی

[1614] http://shoreshgh.kowsarblog.ir/?p=293886&more=1&c=1&tb=1&pb=1

پس ای صاحب بیـا

که زمانت سخت به تـو احتیاج دارد.

323- قائم عجل الله فرجه دیوارهای کعبه را برمی دارد

قال امیرالمومنین علیه السلام:

القائم ینقض البیت فلا یدع منه الا القواعد،والله لیعفین آثار الظالمین بمکه و المدینه و العراق وسائر الاقالیم.ولیهدمن مسجد الکوفه و لیبنینه علی بنائه الاول.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

قائم عجل الله فرجه دیوارهای کعبه را برمی دارد

و فقط پایه های آنرا نگه می دارد،

به خدا سوگند که او آثار ستمگران را در مکه ،مدینه، عراق و دیگر بلاد اسلامی از بین می برد.

مسجد کوفه را می کوبد و بر پایه های اولی بنیاد می نهد.[1615]

324-دیدگاه انجیل و مسیحیت دربارۀ موعود

[1615] بحارالانوار،ج۵۳ص ۱۱

نام کتاب مقدس مسیحیان، انجیل است که به دست چهار نفر جمع‌آوری شده و به نام نویسندگان آن مشهور گشته است. انجیل کنونی، مشتمل بر چهار انجیل متّی، مرقس، لوقا و یوحنا است. اینک، متن برخی از آن بشارت ها را که در انجیل آمده است، می آوریم:

انجیل متی: و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب، تاریک گردد و ماه، نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت های افلاک، متزلزل گردد. آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال عظیمی می آید.

انجیل مرقس: عیسی، خطاب به حواریون گفت: «زنهار کسی شما را گمراه نکند؛ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد؛ امّا چون جنگ ها و اخبار جنگ ها را بشنوید، مضطرب مشوید؛ زیرا که وقوع این حوادث، ضروری است. لیکن انتها، هنوز نیست؛ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله ها در جای ها، حادث خواهد شد و اغتشاش ها پدید می آید و این ها، ابتدای دردها می باشد، لیکن شما از برای خود احتیاط کنید. ولی از آن روز و ساعت، غیر از پدر، هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. پس بیدار شده و دعا کنید؛

زیرا نمی دانید آن وقت کی می شود در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. مبادا ناگهان آمده، شما را خفته یابد.

انجیل لوقا: و کمرهای خود را ببندید، چراغ های خود را افروخته بدارید. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، پسر انسان می آید.

انجیل یوحنا: و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند؛ زیرا که پسر انسان است و از این تعجب نکنید؛ زیرا، ساعتی می آید که در آن، جمیع کسانی که در قبورند، آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد.

لازم به ذکر است در انجیل و ملحقات آن، هشتاد بار کلمه «پسر انسان» آمده است که فقط سی مورد آن، با حضرت عیسی مسیح قابل تطبیق است؛ امّا پنجاه مورد دیگر، از نجات دهنده ای سخن می گوید که در آخرالزمان و پایان روزگار ظهور خواهد کرد.

325-

مهدی (ع) آرامش را به زمین باز می گرداند

امیر المومنین ع:

يظهر صاحب الرايۀ المحمديۀ و الدولۀ الأحمديۀ، القائم بالسيف و الحال الصادق فی المقال، يمهد الأرض و يحيی السنۀ و الفرض.

اميرمومنان علی عليه السلام فرمود:

صاحب پرچم محمّدی و دولت احمدی صلی الله عليه و آله و سلم ظاهر می شود در حاليکه قيام به شمشير فرموده و با راستگويی و استواری در گفتار پيش می تازد و آرامش را به زمين باز می گرداند (و يا: زمين را برای پياده کردن عدالت اجتماعی آماده می سازد) احکام الهی و سنن نبوی (و يا: واجبات و مستحبات) را زنده می کند[۱۶۱۶].

آقای من خوبی ... !!! ؟؟؟

آرامش دنيای من خوبی ؟؟؟

... در زير اين سقف کبود از غصه پوسيدم

ای ساکن صحرای من خوبی ؟؟؟

... امروزِ من بی تو پر از تشويش

آرامش فردای من خوبی ؟؟؟

ينابيع المودۀ/ ص406

1616

از غصه هایت بی خبر هستم

ای که شدی غصه خور غمهای من خوبی ؟؟؟

مثل یتیمی هستم و گوشه نشینم من

حالا بگو بابای من خوبی ؟؟؟

!!! ... ای ماه عالم تاب

اینجا همه نوکر تبارند و شما ارباب

... اینجا همه مشتاق روی تو

حتی شده یک بار ، در رویای بین خواب

دیگر گذشت از قطره قطره اشکهای ما

از غصه ی هجران تو در چشمها سیلاب

اینجا تماما بیقرار وصل تو هستیم

دیگر بریدیم از جدایی و همه بی تاب

!!! ... ای ماه عالم تاب

دریاب ما را "حضرت اربابْ جان" دریاب

... حالم دگرگون است

از غصه ی هجران تو آقا دلم خون است

... ای حضرت دریا

اشک غریبی از غمت مانند جیحون است

... ای لیلی ، ای معشوق

یک عالمی از عشق تو مجنونِ مجنون است

... دیگر نماند اشکی

خاک دیارِ بی شما از اشک ، گلگون است

... ای حضرت درمان

بی تو تمام این جهان درگیر طاعون است

اینجا همه مظلوم ها ، مظلوم ، می میرند

انگار که مظلوم کشتن ، اصلِ قانون است

!!! ... صاحب زمان الغوث

ای بهترین ، ای نازنین ، ای جانِ جان الغوث

... دیگر کم آوردیم

از فتنه های ظالمان این جهان الغوث

... بی تو به عشق پوچ دنیا دل سپردیم و

دل رفت ، با چشمی و ابروی کمان الغوث

این ناکجا آباد ما را کرد ، زنجیرش

از دام دنیای مجازی ، بیکران الغوث

... بد جور خوردم بر زمینِ پست

"ای حضرت بالای والا ، "الامان ، الغوث

صاحب زمان !!! ... الغوث

!!! ... آقا بیا دیگر

آقا بیا که نیست جوهر در صدا دیگر

یک عمر در هجرت عزاداریم

ما را بیا و در بیاور از عزا دیگر

... تیر دعای ما

آقا بیا تا که نیفتد در خطا دیگر

داغ تمسخر را ببین بر روی قلب ما

اصلا ندارد رنگ ، بی تو این حنا دیگر

... این رسم مهجوری ست

که بی تو میلی نیست بر آب و غذا دیگر

!!! ... آقا بیا دیگر

... یک روز ، می آیی

یک روز دنیا میشود دنیای زیبایی

... آن روز می آید

... آن روز، روشن می شود دنیا

با نورهای پرتو خورشید زهرایی

... آن روز می آید

... آن روز که معشوق های عشق دنیایی

خود ، عاشق روی دلارای تو میگردند

دنیا چشد طعم چنان عشقی اهورایی

مظلوم ، سهمش را بگیرد از کف ظالم

"سهم تمام ظالمان این است ، "رسوایی

یک روز ، می آیی

(326-

دعا_برای_فرزنددار_شدن

مرد می گوید:

» شانزده سال بود که ازدواج کرده بودم، ولی صاحب فرزند نمی شدم. مراجعه به دکترهای متخصص و مصرف داروهای متنوع، نتیجه ای نداد. پزشکان بر این عقیده بودند که من و همسرم سالم هستیم، اما علت بچه دار نشدن ما را تشخیص نمی دادند.

خلاصه، از همه جا ناامید شده و زندگی ما در سرازیری سقوط بود. روزی یکی از دوستان به من گفت: کمتر به دکتر مراجعه کن!

برو خدمت آقا امام زمان (ع) و از حضرت خواسته ات را طلب کن!

دل شکسته و امیدوار به مسجد جمکران مشرف شدم و بعد از خواندن نماز، متوسّل شدم. چند روزی نگذشت که حضرت واسطه فیض شده و خداوند هم

یک فرزند پسر به من عنایت نمود که الحمدلله سالم است و حالش هم خوب است»[۱۶۱۷].

-327

صقر بن ابی دلف می‌گوید: هنگامی که متوکل، مولایم امام هادی علیه السلام را » به زندان انداخته بود، دلم برای آقا تنگ شده بود، بیرون رفته بودم شاید خبری از امام علیه السلام به دست آورم.

متوکل دربانی داشت، چون مرا دید گفت: ای صقر! اینجا چه کار می‌کنی؟! گفتم: هیچ، نشسته‌ام. گفت: نترس، منهم در مذهب تو هستم. حتما آمده‌ای از حال امام و مولایت مطلع شوی؟ گفتم: آری.

گفت: می‌خواهی آقا را زیارت کنی؟ گفتم: آری. گفت: بنشین تا نامه‌رسان برود. چون مأمور پست رفت، به غلام خود گفت: دست او را بگیر و به اطاقی که آن سید علوی زندانی است ببر و آزاد بگذار. صقر می‌گوید: مرا به اطاق آقا برد و گفت: داخل شو. داخل شدم و دیدم امام هادی علیه السلام روی حصیری نشسته، و قبر آماده‌ای مقابلشان کنده شده. سلام کردم و جوابم فرمود.

[1617] کرامات حضرت مهدی

آنگاه امر به نشستن فرمود و نشستم. فرمود: ای صقر، چه باعث شده که اینجا آمده‌ای؟ گفتم: سرور من! آمدم که از حال شما مطلع شوم، ولی این قبر را دیدم .گریه‌ام گرفت

فرمود: محزون نباش. آنها نمی‌توانند نسبت به من ناراحتی ایجاد کنند. گفتم: خدا را شکر. سپس گفتم: سرورم برای من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که معنای آنرا نمی‌دانم، فرمود: چیست؟

لاتعادوا الأيام فتعاديكم»: «ایام را دشمن ندارید، که » گفتم: این حدیث است که .«ایام نیز شما را دشمن بدارند

فرمود: آری، ایام ما هستیم:

سبت (شنبه) نام مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

احد (یکشنبه) نام مقدس علی (علیه السلام) است.

اثنین (دوشنبه) امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) است.

ثلاثا (سه شنبه) علی بن الحسین، محمد بن علی، و جعفر بن محمد (علیهم السلام) است.

اربعا (چهارشنبه) موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی (علیهم السلام) و من است.

خمیس (پنجشنبه) پسرم حسن (علیه السلام) است.

و جمعه، پسر پسرم می‌باشد، که اهل حق دور او گرد آیند. و او کسی است که در روی زمین را پر از عدل و داد نماید، آن چنان که پر از جور و ستم شده باشد.

این است معنی «ایام» آنها را دشمن ندارید که آنها نیز شما را در روز قیامت دشمن بدارند. سپس فرمود: زود از اینجا برو که برای تو مطمئن نیستم.[۱۶۱۸]

328- درباره مسجد جمکران

مهم‌ترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل سوخته‌ی حضرت بقیةالله، ارواحنا فداه، مسجد مقدس جمکران، در شش کیلومتری شهر مذهبی قم است . مطابق آمار، همه ساله، بیش از دوازده میلیون عاشق دل باخته، از سرتاسر میهن اسلامی و جهان، در این پایگاه معنوی، گرد می‌آیند، نماز تحیت مسجد و نماز حضرت صاحب الزمان، عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، را در این مکان مقدس به جای می‌آورند، با امام غایب از ابصار و حاضر در امصار و ناظر بر کردار، راز دل می‌گویند، استغاثه می‌کنند، ندای «یابن الحسن! » سر می‌دهند، از مشکلات مادی و معنوی خود سخن می‌گویند، با دلی خون بار، از طولانی شدن دوران غیبت، شکوه‌ها می‌کنند .

یاد مهدی ص177

1618

آنان که از شناخت عمیق‌تری برخوردارند، به هنگام تشرف به این پایگاه ملکوتی، همه‌ی حوائج‌شخصی خود را فراموش می‌کنند و همه‌ی مشکلات دست و پاگیر زندگی را به فراموشی می‌سپارند و تنها «ظهور سراسر سرور منجی بشر، امام ثانی عشر، حضرت ولی عصر ، روحی و ارواح العالمین فداه، را مسئلت می‌کنند; زیرا، اگر این حاجت‌برآورده شود، دیگر مشکلی نخواهد ماند، و اگر این حاجت روا نشود، حل دیگر مشکلات، مشکل اساسی را حل نخواهد کرد .

مسجد مقدس جمکران، روز هفدهم رمضان 373 هجری به فرمان حضرت بقیةالله، ارواحنا فداه، در کنار روستای جمکران تاسیس شد . تاریخچه‌ی آن - به طوری که در این نوشتار به تفصیل آمده - به دست‌شیخ صدوق (متوفای 381 هجری) در کتاب« مونس الحزین» بیان گردیده و کیفیت نماز تحیت مسجد و نماز استغاثه به حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، در ضمن آن آمده است .

تاریخچه‌ی مسجد جمکران

آن چه مسلم است، این است که این مسجد، بیش از یکهزار سال پیش به فرمان حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه، در بیداری - نه در خواب - تاسیس گردید و در طول قرون و اعصار، پناهگاه شیعیان و پایگاه منتظران و تجلی‌گاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده است .

علامه‌ی بزرگوار، میرزا حسین نوری، (متوفای 1320 هجری) در کتاب ارزش‌مند « نجم ثاقب »- که به فرمان میرزای بزرگ، آن را تالیف کرد و میرزای شیرازی، در تقریظ خود، از آن ستایش فراوان کرد و نوشت: «برای تصحیح عقیده‌ی خود،

به این کتاب مراجعه کنند تا از لمعان انوار هدایتش، به سر منزل یقین و ایمان برسند» [)] تاریخچه‌ی تاسیس مسجد مقدس جمکران را به شرح زیر آورده است :

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق، در کتاب« تاریخ قم» از کتاب« مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین – از تالیفات شیخ صدوق – بنای مسجد جمکران را به این عبارت نقل کرده است :

شیخ حسن بن مثله‌ی جمکرانی می‌گوید :

شب سه‌شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان 393 هجری، [)] در سرای خود خفته بودم که جماعتی به در سرای من آمدند . نصفی از شب گذشته بود . مرا بیدار کردند و گفتند: «برخیز و امر امام محمد مهدی صاحب الزمان]، صلوات الله علیه، را اجابت کن که ترا می‌خواند .

حسن بن مثله می‌گوید: «من، برخاستم و آماده شدم» . چون به در سرای رسیدم، جماعتی از بزرگان را دیدم . سلام کردم . جواب دادند و خوشامد گفتند و مرا به آن جایگاه که اکنون مسجد (جمکران) است، آوردند .

چون نیک نگاه کردم، دیدم تختی نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده و جوانی سی‌ساله، بر روی تخت، بر چهار بالش، تکیه کرده، پیرمردی در مقابل او نشسته، کتابی در دست گرفته، بر آن جوان می‌خواند .

بیش از شصت مرد که برخی جامه‌ی سفید و برخی جامه‌ی سبز بر تن داشتند، بر گرد او روی زمین نماز می‌خواندند .

آن پیرمرد که حضرت خضر علیه السلام بود، مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و فرمود: «برو به حسن بن مسلم بگو: «تو، چند سال است که این زمین را عمارت می‌کنی و ما خراب می‌کنیم . پنج‌سال زراعت کردی و امسال دیگرباره شروع کردی، عمارت می‌کنی . رخصت نیست که تو دیگر در این زمین زراعت کنی، باید هر چه از این زمین منفعت‌برده‌ای، برگردانی تا در این موضع مسجد بنا کنند ».

به حسن بن مسلم بگو: «این جا، زمین شریفی است و حق‌تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شریف کرده است، تو آن را گرفته به زمین خود ملحق کرده‌ای ! خداوند، دو پسر جوان از تو گرفت و هنوز هم متنبه نشده‌ای! اگر از این کار بر حذر نشوی، نقمت‌خداوند، از ناحیه‌ای که گمان نمی‌بری بر تو فرو می‌ریزد » .

حسن بن مثله عرض کرد: «سید و مولای من! مرا در این باره، نشانی لازم است; زیرا، مردم، سخن مرا بدون نشانه و دلیل نمی‌پذیرند».

امام علیه السلام فرمود: «تو برو رسالت‌خود را انجام بده . ما، در این جا، علامتی می‌گذاریم که گواه گفتار تو باشد . برو به نزد سید ابوالحسن، و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را بیاورد و منفعت چند ساله را از او بگیرد و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند، و باقی وجوه را از رهق به ناحیه‌ی اردهال که ملک ما است، بیاورد، و مسجد را تمام کند، و نصف رهق را بر این مسجد وقف کردیم که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد کنند .

مردم را بگو تا به این موضع رغبت کنند و عزیز بدارند و چهار رکعت نماز در این جا بگذارند: دو رکعت تحیت مسجد، در هر رکعتی، یک بار «سوره‌ی حمد» و هفت‌بار سوره‌ی « قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ » بخوانند و تسبیح رکوع و سجود را، هفت‌بار بگویند .

و دو رکعت نماز صاحب الزمان بگذارند، بر این نسق که در [هنگام خواندن سوره‌ی] حمد چون به « إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعینُ » برسند، آن را صد بار بگویند، و بعد از آن ، فاتحه را تا آخر بخوانند . رکعت دوم را نیز به همین طریق انجام دهند . تسبیح رکوع و سجود را نیز هفت‌بار بگویند . هنگامی که نماز تمام شد، تهلیل (یعنی، لا اله الا الله) بگویند و تسبیح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را بگویند . آن گاه سر بر سجده نهاده، صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش، صلوات الله علیهم، بفرستند .

و این نقل، از لفظ مبارک امام علیه السلام است که فرمود :

« فمن صلاهما، فکانما صلی فی البیت العتیق ؛ »

هر کس، این دو رکعت [یا این دو نماز] را بخواند، گویی در خانه‌ی کعبه آن را خوانده است . .

حسن بن مثله می‌گوید: «در دل خود گفتم که تو این جا را یک زمین عادی خیال می‌کنی، این جا مسجد حضرت صاحب الزمان علیه السلام است .

پس آن حضرت به من اشاره کردند که برو !

چون مقداری راه پیمودم، بار دیگر مرا صدا کردند و فرمودند: «در گله‌ی جعفر کاشانی – چوپان – بزی است، باید آن بز را بخری . اگر مردم پولش را دادند، با پول آنان خریداری کن، وگرنه پولش را خودت پرداخت کن . فردا شب آن بز را بیاور و در این موضع ذبح کن . آن گاه روز چهارشنبه هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسانی که مرض صعب‌العلاج دارند، انفاق کن که حق تعالی همه را شفا دهد

آن بز، ابلق است . موهای بسیار دارد . هفت نشان سفید و سیاه، هر یکی به اندازه‌ی یک درهم، در دو طرف آن است که سه نشان در یک طرف و چهار نشان در طرف دیگر آن است .

آن گاه به راه افتادم . یک بار دیگر مرا فرا خواند و فرمود: «هفت روز یا هفتاد روز در این محل اقامت کن

حسن بن مثله می‌گوید: « من، به خانه رفتم و همه‌ی شب را در اندیشه بودم تا صبح طلوع کرد . نماز صبح خواندم و به نزد علی منذر رفتم و آن داستان را با او در میان نهادم .

همراه علی منذر، به جایگاه دیشب رفتیم . پس او گفت: «به خدا سوگند که نشان و علامتی که امام علیه السلام فرموده بود، این جا نهاده است و آن، این که حدود مسجد، با میخ‌ها و زنجیرها مشخص شده است » .

آن گاه به نزد سید ابوالحسن الرضا رفتیم . چون به سرای وی رسیدیم، غلامان و خادمان ایشان گفتند :

« شما از جمکران هستید؟» . گفتیم: «آری .» . پس گفتند: «از اول بامداد، سید ابوالحسن در انتظار شما است . »

پس وارد شدم و سلام گفتم . جواب نیکو داد و بسیار احترام کرد و مرا در جای نیکو نشانید . پیش از آن که من سخن بگویم، او سخن آغاز کرد و گفت: «ای حسن بن مثله! من خوابیده بودم . شخصی در عالم رؤیا به من گفت :

« شخصی به نام حسن بن مثله، بامدادان، از جمکران پیش تو خواهد آمد . آن چه بگوید، اعتماد کن و گفتارش را تصدیق کن که سخن او، سخن ما است . هرگز، سخن او را رد نکن . » از خواب بیدار شدم و تا این ساعت در انتظار تو بودم .

حسن بن مثله، داستان را مشروحا برای او نقل کرد . سید ابوالحسن، دستور داد بر اسب‌ها زین نهادند . سوار شدند . به سوی ده (جمکران) رهسپار گردیدند .

چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر شبان را دیدند که گله‌اش را در کنار راه به چرا آورده بود . حسن بن مثله، به میان گله رفت . آن بز که از پشت‌سر گله می‌آمد، به سویش دوید . حسن بن مثله، آن بز را گرفت و خواست پولش را پرداخت کند که جعفر گفت : « به خدا سوگند! تا به امروز، من این بز را ندیده بودم و هرگز در گله‌ی من نبود، جز امروز که در میان گله، آن را دیدم و هر چند خواستم که آن را بگیرم، میسر نشد » .

پس آن بز را به جایگاه آوردند و در آن جا سر بریدند .

سید ابوالحسن الرضا به آن محل معهود آمد و حسن بن مسلم را احضار کرد و منافع زمین را از او گرفت .

آن گاه وجوه رهق را نیز از اهالی آن جا گرفتند و به ساختمان مسجد پرداختند و سقف مسجد را با چوب پوشانیدند .

سید ابوالحسن الرضا ، زنجیرها و میخ‌ها را به قم آورد و در خانه‌ی خود نگهداری کرد . هر بیمار صعب العلاجی که خود را به این زنجیرها می‌مالید، در حال، شفا می‌یافت .

ابوالحسن محمد بن حیدر گفت: «به طور مستفیض شنیدم، پس از آن که سید ابوالحسن الرضا وفات کرد و در محله‌ی موسویان (خیابان آذر فعلی) مدفون شد، یکی از فرزندانش بیمار گردید . داخل اطاق شده سر صندوق را برداشت زنجیرها و میخ‌ها را نیافت » [1619].

329– ، امت من در زمان آن حضرت طوری زندگی میکند که قبل از آن هرگز آن طور زندگی نکرده باشد

ابو سعید خدری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السّلام در بین امت من خواهد بود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن طور که پر از ظلم و ستم شده باشد و آسمان نظیر زمان حضرت آدم علیه

نخستین کسی که این داستان را در کتاب خود آورده، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق (متوفای 381 هجری) است . ایشان، مشروح آن را در کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین» درج کرده است .

با توجه به این که تاسیس این مسجد در عصر شیخ صدوق‌رحمه الله واقع شده، و ایشان در قم زندگی می‌کرد، طبعا، همه‌ی جزئیات آن را بدون واسطه از حسن بن مثله، و سید ابوالحسن الرضا و دیگر شاهدان عینی، شنیده و نقل کرده است .

1619

السّلام باران می‌بارد و زمین برکت خود را خارج میکند، امت من در زمان آن حضرت طوری زندگی میکند که قبل از آن هرگز آن طور زندگی نکرده باشد. نیز ابو سعید خدری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: شما را مژده میدهم بمهدی علیه السّلام که در زمان انقلاب و اختلاف امت من ظهور میکند و زمین را پر از عدل و داد میکند آن طور که پر از جور و ستم شده باشد، ساکنین آسمان از او راضی هستند و مال را بطور صحیح تقسیم میکند گفتیم: صحیح کدام است؟ فرمود: بطور مساوی در بین مردم، خدا دل امت محمّد صلی اللّه علیه و آله را مستغنی خواهد کرد و عدالت آن حضرت شامل حال امت محمّد صلی اللّه علیه و آله خواهد شد.

منادی را مأمور میکند تا ندا کند: چه کسی احتیاج دارد؟ کسی اظهار حاجت نمیکند جز یک نفر، حضرت باو میگوید: برو نزد خازن و بگو: مهدی میگوید: مالی بمن عطا کن خازن گوید بگیر و دامن او را پر میکند آنگاه میگوید: تو شجاعترین امت محمّدی، بعد از آن آن مال را بر میگرداند ولی خازن قبول نمیکند و میگوید: ما چیزی را که بخشیدیم پس نخواهیم گرفت.[۱۶۲۰]

330- **مهدی علیه السّلام در مکه موقع عشاء ظهور میکند**

[1620] فتنه و آشوبهای آخر الزمان، متن، ص: 157

جابر از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: مهدی علیه السّلام در مکه موقع عشاء ظهور میکند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله با او خواهد بود و علامتهای و نور و بیانی با آن حضرت میباشد، پس از آنکه نماز عشاء را میخواند با صدای بلند میگوید: ایها الناس من شما را بیاد خدا می‌آورم و آن موقعی را که در مقابل او قرار میگیرید خاطرنشان شما میکنم زیرا که خدای تعالی اتمام حجت کرده و انبیاء و کتاب فرستاده تا شما را امر کند که برای او چیزی را شریک قرار ندهید و اطاعت و فرمان او و پیغمبرش را محافظت کنید و آنچه را قرآن احیاء کرده احیاء کنید و آنچه را که قرآن از بین برده از بین ببرید و (طریق) هدایت را یاری کنید و برای تقوا و پرهیزگاری ناصر و معین باشید، زیرا که فناء دنیا نزدیک است من شما را بسوی خدا و رسول او دعوت میکنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را نابود کرده سنت و شریعت را احیاء نمائید.

پس با سیصد و سیزده نفر که تعداد اهل بدر بدون اینکه از یک دیگر وعده بگیرند نظیر یک قطعه ابر پائیز ظهور میکند، در شب خائف و ترسان و در روز چون شیرند، پس خدا (بوسیله او) زمین حجاز را فتح میکند و افرادی را که از بنی هاشم در زندانند نجات میدهد و بیرق‌های سیاه در کوفه وارد میشوند و لشکرهائی برای بیعت با مهدی علیه السّلام باطراف عالم میفرستند، جور و اهل آن را از بین میبرد و شهرها برای او معتدل خواهند بود و خدا قسطنطنیه را به دست او افتتاح میکند.[۱۶۲۱]

[1621] فتنه و آشوبهای آخر الزمان، متن، ص: 48

331- حضرت مهدی (ع) محبوب خدا و رسول و امامان ع

محبوب پروردگار

بدون تردید، اساس تمام دوستیها خداوند است و هر آنکس که دوست خداست; محبوب قلبهای پاک نیز هست . از این رو در ابتدا روایتی را که در آن خداوند محبت خویش را نثار آخرین امام معصوم علیه السلام نموده است به گوش جان می شنویم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان الله عزوجل اوحی الی لیلهٔ اسری بی: یا محمد! من خلفت فی الارض فی امتک؟ - وهو اعلم بذلک - قلت یا رب اخی . قال: یا محمد علی بن ابیطالب؟ قلت: نعم یا رب . قال: یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعهٔ فاخترتک منها فلا اذکر حتی تذکر معی فانا المحمود وانت محمد، ثم انی اطلعت الی الارض اطلاعهٔ اخری فاخترت منها علی بن ابیطالب فجعلته وصیک فانت سید الانبیاء وعلی سید الاوصیاء; همانا خدای عزوجل در آن شب که به گردش شبانه برده شدم (معراج) به من وحی فرمود: ای محمد! چه کسی را در زمین میان امتت به جای خود گذاشتی؟ ! - در حالی که خود بدان آگاه تر بود . - عرض کردم: پروردگارا! برادرم را . فرمود: ای محمد! علی بن ابیطالب را؟ عرض کردم: بلی ای خدای من! فرمود: ای محمد! من از ابتدا از فراز عرش نظری بر زمین افکندم و تو را از آن اختیار کردم، هیچگاه یادی از من نشود مگر اینکه تو

نیز با من یاد کرده شوی . من خود محمودم و تو محمد، سپس نظری دیگر بر زمین افکندم و از آن علی بن ابیطالب را برگزیدم و او را وصی تو قرار دادم; پس تو آقای پیامبران و علی آقای اوصیاء است .»

در ادامه این گفتگو، رسول گرامی اسلام پس از توصیفاتی درباره فرمایش خداوند پیرامون امامان معصوم علیهم السلام، و بعد از آنکه انوار پاک ائمه اطهار را می بیند، در بخشی دیگر از کلام خود می فرماید: «عرض کردم: پروردگار من! اینان چه کسانی اند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این یک نیز قائم است که حلال کننده حلال من و حرام دارنده حرام من است و از دشمنان من انتقام خواهد گرفت .»

پس خداوند فرمود: «یا محمد! احببه فانی احبه واحب من یحبه;[1622] ای محمد! او را دوست بدار که من او را دوست می دارم و هر کس که او را دوست بدارد نیز دوست می دارم .»

محبوب پیامبر خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اشرف انبیاء و آخرین فرستاده الهی، دارای مقام و منزلتی بس رفیع و بلند در نظام آفرینش است و همانگونه که در روایت پیشین اشاره شد; خداوند محبت حضرت مهدی علیه السلام را به آن حضرت توصیه فرموده بود; بنابراین جای شگفتی نیست که حضرتش درباره آخرین جانشین خود از بزرگترین واژگان محبت آمیز; یعنی «بابی وامی پدر و

[1622] ابن ابی زینب، غیبت نعمانی، مکتبة الصدوق، ص 93، ح 24

مادرم فدای او» بهره برده باشد، آنجا که می فرماید: «بابی وامی سمیی وشبیهی پدر و مادرم فدایش باد که او ;[1623] . . وشبیه موسی بن عمران علیه جیوب النور موسی بن عمران است که بر او نورهایی احاطه هم نام من و شبیه من و شبیه دارد .»

دامنه علاقه به حضرت مهدی علیه السلام به جایی رسیده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله; انکار مهدی علیه السلام را همچون انکار خود دانسته و هر آنکس که قائم از ;[1624] فرمودند: «من انکر القائم من ولدی فقد انکرنی انکار کرده است .» و هشتمین پیشوای شیعیان به فرزندان مرا انکار کند، مرا نقل از پدران خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان عالم ;حضرت فرمود: «بابی ابن خیرة الاماء[۱۶۲۵] باد .»

محبوب امیرالمؤمنین علیه السلام

آنگاه که نگاه تیزبین علی بن ابیطالب علیه السلام اعصار و قرون را درنوردید; زمان آخرین امام را نظاره می کند و چنین می فرماید: «فانظروا اهل بیت نبیکم فان لبدوا فالبدوا وان استنصروکم فانصروهم فلیفرجن الله بغتةً برجل منا اهل

[1623] علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الاثر، انتشارات بیدار، قم، ص 156

[1624] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، دارالکتب الاسلامیة، قم، ج 2، ص 412، ح 39

[1625] شیخ کلینی، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، ج 1، ص 323

شما همواره به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید، ;[1626] البیت . بابی ابن خیرۀ الاماء زمین بچسبید اگر آنها ساکت شدند و در خانه نشستند شما نیز سکوت کرده به و اگر از شما یاری طلبیدند به یاری آنها بشتابید که البته خدای متعال به دست مردی از ما اهل بیت، ناگهان فرج عنایت خواهد کرد . پدرم فدای او باد که «. فرزند بهترین کنیزان است

در روایتی دیگر - که امام باقر علیه السلام نقل فرموده است - چنین آمده که بین علی علیه السلام و عمر بن خطاب سخنانی رد و بدل شد . عمر گفت: «اخبرنی عن المهدی ما اسمه؟ فقال علیه السلام: اما اسمه فان حبیبی عهد الی ان لا احدث باسمه حتی یبعثه الله . قال [عمر] فاخبرنی عن صفته قال: هو شاب مربوع حسن الوجه حسن الشعر یسیل شعره علی منکبیۀ ونور وجهه یعلو سواد لحیته از مهدی به من خبر ده که نامش چیست؟ ;[1627] وراسه بابی ابن خیرۀ الاماء که درباره آن با کسی صحبت فرمود: اما درباره اسم او; حبیبم با من عهد کرده نکنم تا اینکه خداوند او را برانگیزد . عمر گفت: پس درباره صفت او به من خبر ده؟ حضرت فرمود: او جوانی چهارشانه، نیکو صورت و نیکو مو است که موهایش بر شانه هایش فرو ریخته و نور صورتش سیاهی موی سر و ریش را «. تحت الشعاع قرار می دهد . پدرم فدای او باد که فرزند بهترین کنیزان است

[1626] علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 34، ص 118 و ج 41، ص 353 و ج 51، ص 121; ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ج 7، ص 58

[1627] شیخ طوسی، کتاب الغیبۀ، مؤسسه معارف اسلامی، ص 470; علی بن عیسی اربلی کشف الغمه، مکتبۀ بنی هشام، تبریز، 2 جلد، ج 2، ص 462

و در کتاب شریف غیبت نعمانی ضمن نقل روایتی آمده است که وقتی علی علیه السلام صفات حضرت مهدی علیه السلام را ذکر کرد، با حالتی سرشار از عشق و شیدایی به سینه خود اشاره کرده، آهی کشید و فرمود: «شوقا الی رؤیته[1628]; چقدر به دیدار او مشتاقم.»

مرحوم کلینی در روایتی از آن حضرت نقل کرده که شدت محبت به حضرت مهدی علیه السلام باعث شده تا اشتیاق به دیدن یاران و دوستداران او نیز مورد توجه حضرتش قرار گیرد; در آنجا که می فرماید: «یا شوقا الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم[1629]; چقدر مشتاق دیدار آنها هستم، در آن زمان که در ظهور دولتشان به سر می برند.»

و شبیه همین مضمون را در نهج البلاغه اینگونه آورده است:

«الا بابی وامی هم من عدةٔ اسمائهم فی السماء معروفةٔ وفی الارض مجهولةٔ[1630]; آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد; از کسانی هستند که اسامی آنها در آسمان معروف و در زمین ناشناخته است.»

بیانات محبت آمیز امام باقر علیه السلام

ابوحمزه ثمالی می گوید: «روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم، چون کسانی که نزد آن حضرت بودند، متفرق شدند; آن حضرت فرمودند: «یا ابا حمزةٔ! من

[1628] محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبهٔ، مکتبهٔ الصدوق، ص 212، ح 1; بحارالانوار، ج 51، ص 115، باب 2

[1629] محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، دارالصعب دارالتعارف، ج 1، ص 335، ح 3

[1630] نهج البلاغه، خ 187

المحتوم الذی حتمه الله قیام قائمنا فمن شک فیما اقول لقی الله وهو کافر به وجاحد له: ثم قال: بابی وامی المسمی باسمی المکنی بکنیتی السابع من بعدی[1631]; ای ابا حمزه! یکی از امور حتمی که خداوند آن را حتمی ساخته است; قیام قائم ما اهل بیت است و اگر کسی در آنچه می گویم تردید کند; در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که به او کافر شده و انکار کننده اوست . سپس فرمود: پدر و مادرم فدای آنکه همنام من و هم کنیه من است و هفتمین فرد پس از من می باشد .«

ارادت امام صادق علیه السلام

حقیقتا حضرت صاحب الامر علیه السلام را چه شان رفیعی است که اینگونه معصومین بزرگوار نسبت به ایشان اظهار محبت و علاقه می کنند . این شیدایی گاهی برخی ائمه را به گونه ای واله کرده که نه تنها سخن از عشق و محبت می گویند; بلکه اظهار ارادتی خالصانه دارند .

خلاد بن صفار می گوید: «سئل ابو عبدالله علیه السلام هل ولد القائم علیه السلام؟ فقال: لا ولو ادرکته لخدمته ایام حیاتی[1632]; از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا قائم به دنیا آمده است؟ ! حضرت فرمودند: خیر! اگر او را درک کردم در ایام زندگانیم خدمتگذار او خواهم بود .«

[1631] نعمانی، کتاب الغیبة، ص 86

[1632] همان، ص 245

این اظهار ارادت در روایتی دیگر نیز چنین انعکاس یافته است: سدیر صیرفی می گوید: من، مفضل بن عمر، داود بن کثیر رقی، ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم; پس آن حضرت را در حالی بس عجیب دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و لباسی پشمین بر دوش انداخته و بسان مادری جوان مرده با سوز تمام می گریست; به گونه ای که آثار حزن و اندوه سراسر وجود مبارکش را فرا گرفته بود و اشک بر پهنای صورتش جاری بود و چنین می فرمود: «سیدی غیبتک نفت رقادی، وضیقت علی مهادی وابتزت منی راحهٔ فؤادی . سیدی غیبتک اوصلت مصائبی بفجایع الابد وفقد الواحد بعد الواحد بفناء الجمع والعدد فما احس بدمعهٔ ترقا من عینی وانین یقشا من صدری [1633]; سرور من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده، خاطرم را پریشان ساخته، آرامش دلم را از من سلب نموده است . سرور من! غیبت تو مصیبتهای مرا به مصیبتهای دردناک همیشگی متصل ساخته و از دست دادن [یاران] ; یکی بعد از دیگری را به نابودی اجتماعات و افراد کشانده است . [بلاها و سختیها، رنجها و اندوهها آنچنان بر دلم سنگینی می کند که] دیگر اشک دیده و فریادهای سینه ام را احساس نمی کنم .»

در روایتی شگفت انگیزتر، ششمین آفتاب فروزان سپهر ولایت و امامت چنین فرموده اند:

[1633] شیخ طوسی، کتاب الغیبهٔ، مؤسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ص 167

به درستی که اگر ;[1634] انی لو ادرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر» این امر (امام زمان علیه من آن روز را درک می کردم; جانم را برای صاحب السلام) نگه می داشتم .«

گر قسمتم شود که تماشا کنم تو را

ای نور دیده! جان و دل اهدا کنم تو را

شیدایی امام هشتم علیه السلام

اگر چه اظهار محبت و ارادت انوار مقدس و پاک اهل بیت علیهم السلام افزون بر آنچه آمد می باشد، ولی کلام را با دو دیث شیدایی از هشتمین پیشوای شیعیان به انجام می بریم که فرمود: «بابی انت و امی سمی جدی وشبیهی وشبیه موسی بن عمران ;[1635] پدر و مادرم فدای او که همنام جدم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است باد .«

و در روایتی آمده است که وقتی دعبل خزاعی، قصیده ای بر امام رضا علیه السلام خواند که در فرازهایی از آن اشاره به حضرت مهدی علیه السلام شده بود; حضرتش به احترام ذکر مقدس نام آن حضرت، متواضعانه برخاسته دست بر سر

[1634] نعمانی، کتاب الغیبة، ص 145

[1635] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 6; با اندک تفاوتی دلائل الامامه، ص 245; غیبت نعمانی، ص 180; کمال الدین، ج 2، ص 370

نهاد و برای فرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دعا فرمود: «وضع الرضا علیه السلام یده علی راسه وتواضع قائما ودعی له بالفرج» [1636]

و سخن را با این ابیات به پایان می بریم که زبان حال همه مشتاقان حضرت اوست .

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من

کجایی ای گل شب بوی بی نشانی من؟

غزل برای تو سر می برم عزیزترین!

اگر شبانه بیایی به میهمانی من

چنین که بوی تنت در رواقها جاریست

چگونه گل نکند بغض جمکرانی من؟ !

عجب حکایت تلخی است نا امید شدن

شما کجا و من و چادر شبانی من؟ !

در این تغزل کوچک سرود من ای خوب!

خدا کند که بخندی به ناتوانی من

به پای بوس تو، آیینه دست چین کردم

کجایی؟ ای گل شب بوی بی نشانی من! [۱۶۳۷] (1638)

[1636] لطف الله صافی، منتخب الاثر، مؤسسة السیدة المعصومة، ص 640، ح 3

332- چرا شب های چهار شنبه به مسجد مقدس جمکران می روند؟

در مورد زمان تشرّف به مسجد، زمان خاصی اعلام نشده است و هر زمانی که انسان دوست داشته باشد، می‌تواند به آن مسجد مقدس مشرّف شود ولی در مورد شب چهارشنبه دو نکته حایز اهمیت است:

اولاً: در مورد مسجد سهله که آن هم یکی از مکانهای منتسب به امام زمان علیه السلام می‌باشد، شب چهارشنبه موضوعیت دارد و بعید نیست، رسم شب چهارشنبه در مسجد جمکران هم از آنجا گرفته شده باشد.

ثانیاً: مطابق روایت حسن بن مثله جمکرانی، آن ملاقات در شب سه شنبه بوده است و حضرت به او دستور می‌دهد: «میان گله جعفر کاشانی، بُزی است، آن بز را بخر و در این موضع سر ببر (محل مسجد جمکران)و آن را در شب آینده (یعنی شب چهارشنبه) ذبح کن و گوشت آن را در روز چهارشنبه توزیع نما ...»؛ از تعبیر و دستور امام علیه السلام به حسن بن مثله برای قربانی در شب چهارشنبه، چنین استفاده می شود که این شب از اهمیت خاصی برخوردار است، و لذا عاشقان آن حضرت در شب چهارشنبه دور هم جمع می شوند و با استمداد از خداوندمتعال به آن حضرت درصدد برآورده شدن حاجت و رفع مشکلات خویش می شوند و برای ظهور آن حضرت نیز دعا می کنند.

مجله مبلغان تیر 1382، شماره 43

[1637] حضرت مهدی علیه السلام محبوب پاکان

[1638] سعید بیابانکی

لازم به ذکر است با توجه به اشتیاق روزافزون عاشقان حضرت و ازدحام بیش از اندازه در شب چهارشنبه، می‌توان جهت استفادهٔ بیشتر از فضای معنوی آن مکان مقدس، در ایام دیگر هفته خصوصاً صبح و عصر جمعه که متعلق به امام زمان علیه السلام هم می‌باشد، یا شب جمعه به مسجد مشرّف شد.

-333

حضرت مهدی عج با وجود دشمنان زیادی که داشت چرا روز شهادت پدر خود حاضر شد؟

پاسخ

چنانکه گفته شد، به خاطر شرایط خاص عصر امام مهدی (علیه السلام)، مردم جز چند تن از خواص حضرت را ندیده بودند.

کار به این منوال گذشت،

تا روز درگذشت امام یازدهم فرا رسید، یعنی روز هشتم ماه ربیع الاول سال 260 هجری قمری.

در این روز چهار امر باعث شد تا حضرت مهدی (علیه السلام

خود را به گروهی از مردم بنمایاند وبه حوزه کسانی که بر مراسم تشییع وخاک سپاری امام عسکری (علیه السلام) حاضر شده بودند، آشکارا پا نهد..

,1-اینکه باید امام بر جنازه امام نماز گزارد

حضرت مهدی (علیه السلام) برای رعایت این سنت الهی،

وسر ربانی، لازم بود که ظاهر شود وبر پیکر پدر نماز گزارد.

2-اینکه جلوگیری شود از این امر که کسی از سوی خلیفه بیاید وبر پیکر مطهر امام یازدهم نماز بخواند وسپس جریان امامت ختم شده اعلام گردد، وخلیفه جابر عباسی، وارث امامت شیعی معرفی شود.

.3-اینکه جلوگیری شود، از روی دادن انحراف داخلی در جریان امامت

زیرا که جعفر بن علی الهادی، معروف به جعفر کذاب، که برادر امام عسکری (علیه السلام)، ودر صدد ادعای امامت بود، آمد تا بر پیکر امام شهید نماز گزارد.

4-اینکه ادامه جریان امامت حقه وولایت اسلامیه، تثبیت گردد وبر معتقدان به امامت معلوم گردد که پس از امام حسن عسکری (علیه السلام)، امام دیگری -

امام دوازدهم - حامل این وارث معنوی، ورسالت اسلامی، وولایت دینی ودنیایی (است، واو هست، تولد یافته وموجود است. ([1639]

گفتی گنه نکن، به خدا سعی می کنم

قدری گر نما تو مدارا به روی چشم

بگذار یک نماز به شما اقتدا کنم

عرفان، پاک بازی و تقوا به روی چشم

334- **شفای مردِ لال**

.

در سال 1410 هجری ، شخصی به نام آقای بلورساز، خادم کشیک دوم آستان قدس رضوی، معجزه ای را از حضرت رضا(ع) نقل کرد به این قرار که: « من مبتلا به درد دندان شدم، برای کشیدن دندان پیش دکتر رفتم. گفت غده ای هم کنار زبان شماست که باید عمل شود. با آن عمل من لال شدم و دیگر هر چه خواستم حرف بزنم نمی توانستم و همه چیزها را می نوشتم. هر چه پیش دکترها رفتم درمان نشد. خیلی گرفته و ناراحت بودم. چند ماه بعد خانم بنده برای رفع

[1639] خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص 24

درد دندان، پیش دکتر رفت. وقت کشیدن دندان ترسی و وحشتی برایش پیدا شد. دندانپزشک می پرسد: چرا می ترسی؟ می گوید: شوهرم دندانی کشید و جریان را کلاً برای دکتر می گوید. دکتر می گوید: عجب! آن شوهر شماست؟ می گوید: آری. دکتر می گوید: در عمل جراحی رگ گویایی صدمه دیده و قطع شده و این باعث لال شدن ایشان است و دیگر فایده ندارد. زن خیلی ناراحت به خانه برمی گردد و شب خوابش نمی برد. مرد می نویسد: چرا ناراحتی؟ می گوید: جریان این است که دکتر گفته شما خوب نمی شوید. ناراحتی مرد زیادتر شده و به تهران می آید خدمت آقای علوی می رسد. ایشان میفرماید: راهنمایی من این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفایی هست در آنجاست. تصمیم جدی می گیرد و لذا از مشهد که بر می گردد برای چهل هفته بلیط تهیه می کند. که شبهای سه شنبه در تهران و شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف شود. در هفته 38 که نماز می خواند و برای صلوات سر به مهر می گذارد؛ یک وقت متوجه می شود که همه جا، نورانی شد و یک آقایی وارد و مردم به دنبال او هستند؛ می گویند حضرت حجت است. خیلی ناراحت می شود که نمی تواند سلام بدهد. لذا در کناری قرار می گیرد ولی حضرت نزدیک او آمده و می فرمایند: سلام کن اشاره به زبان می کند که من لالم والا بی ادب نیستم. حضرت بار دوم با تشر می فرماید سلام کن. بلافاصله زبانش باز می شود و سلام می گوید. ناگهان خود را در حال سجده می بیند. این جریان را افرادی که آن آقا را قبل از لال شدن و در حین لالی و بعد از لالی دیده بودند در محضر آیت الله العظمی گلپایگانی شهادت دادند و نوار آن هم محفوظ است. »

335- دیدار با حضرت یک ساعت به اذان صبح!

آقای قاضی زاهدی نقل کردند: « سال 1354 هجری شمسی، صبح جمعه ای، بعد از دعای ندبه در منزل خود در قم، با یکی از رفقای موثق اهل علم به نام « آقای حسینی » نشسته بودیم و صحبت در پیرامون مقام حضرت مهدی ارواحنا فداه به میان آمد. ایشان گفتند: « من منتظر بودم ماشینی برسد و به خیابان آذر بیایم، ناگهان یک سواری آمد و جلو من ایستاد و گفت: آقا بفرمایید. سوار شدم. کم کم تعریف کرد و گفت: من از تهران می آیم و به جمکران می روم، متوجه شدم حالی دارد و زمزمه ای و به نام امام می گرید. گفتم: این هفته آمدی یا تمام هفته ها؟ گفت: خیر، مدتی است می آیم. گفتم: آیا حضرت هم توجهی نموده و داستانی داری؟ گفت: آری. گفتم: اگر ممکن است بگو. گفت: من بر دردی در کتف و شانه مبتلا شدم، مثل اینکه آن موضع را آتش نهاده باشند، دائماً می سوخت. نزد اغلب دکترهای تهران رفتم و علاج درد نشد؛ تا اینکه عده ای از اطبا تشخیص مرض دادند و گفتند: فلان مرض است (البته نام مرض را گفته بود ولی ایشان فراموش کرده بود) که قابل معالجه نیست. تصمیم گرفتم برای زیارت امام رضا (علیه السلام) به مشهد بروم با ماشین خودم حرکت کردم تا به مشهد رسیدم، برای زیارت به حرم رفتم و زیارتی انجام داده، بیرون آمدم. در بین راه که می رفتم، دیدم مجلس روضه ای است و واعظی بالای منبر به ارشاد مردم مشغول است گفتم: چند لحظه ای بنشینم و استفاده کنم. به تناسب روز جمعه، واعظ مطالبی پیرامون مقام حضرت حجت (علیه السلام) بیان کرد تا به این جمله رسید که خطاب به جمعیت فرمود: ای زائرینی که برای زیارت ثامن

الحجج آمده اید! بدانید برای شفای دردها و رفع گرفتاریها لازم نیست به مشهد بیایید و درد دل به آقا علی بن موسی (علیه السلام) کنید؛ بلکه ما امام حیّ و زنده داریم! ما امام زمان داریم که هر کجا با حقیقت توسل به او پیدا کنید به داد می رسد. این جمله چنان در دل من اثر گذاشت که تصمیم گرفتم از درد، خدمت امام هشتم (علیه السلام) حرفی نزنم. و گفتم: این واعظ، راست می گوید. من هم برمی گردم و با امام زمان(ع) در میان می گذارم. پس از زیارت دیگر و بازگشت به تهران و خانه، یک شب در حالی که تنها بودم توسل به امام زمان پیدا کردم و درد دل به آقا گفتم. مرا خواب درگرفت. در عالم رؤیا دیدم که به قم آمده ام. وارد صحن شدم ناگاه از درب دیگر دیدم آقایی وارد صحن شد. گفتند: این آقا «مقدس اردبیلی» است. من نام او را شنیده بودم و می دانستم او خدمت امام زمان (علیه السلام) زیاد رسیده است؛ به عجله خودم را به او رساندم و بعد از سلام، مقدس اردبیلی را قسم دادم به ائمه(ع) که به من توجه کند. فرمود: به خود آقا و امام حیّ چرا نمی گویی؟ گفتم: من که نمی دانم آقا کجاست؟ فرمود: یکساعت به اذان صبح همیشه در مسجدِ خودش تشریف دارد. (یعنی: مسجد جمکران در قم). من نگاه به ساعت کردم دیدم یک ساعت و نیم به اذان صبح است، پیش خود گفتم: اگر الان به آنجا بروم نیم ساعته می رسم. به طرف مسجد جمکران رفتم، تا وارد صحن مسجد شدم، از پله ها بالا رفتم؛ (الان بنا را تغییر داده اند) پشت شیشه ها دیدم چند نفر رو به قبله نشسته و مشغول ذکراند. داخل مسجد شدم. دیدم یکی از آنها مقدس اردبیلی است که الان در صحن بود، سلام کردم. مقدس اشاره کرد: بیا، بعد به یکی از آن اقایان گفت: این مرد از من خواست و

من آدرس داده ام تا به این جا آمده. فهمیدم آن آقا امام زمان است. شروع کردم به گریه کردن و آقا را قسم دادن به حق جدش امام حسین (علیه السلام) که درد مرا شفا بده. آقا، بدون اینکه بگویم، دردم کجاست، موضع درد را مستقیم دست گذاشت و فرمود: شما، سالم شدی. از شوق شفا یافتن از خواب بیدار شدم و از آن موقع تا حال مثل اینکه من چنان مرضی نداشتم و شفا گرفتم. لهذا به عشق و علاقه به حضرتش و این که این مسجد اینقدر مورد توجه امام زمان (ارواحنا فداه) می باشد از تهران هر شب جمعه می آیم و پس از خاتمه مراسم مسجد به تهران بر می گردم. »

336-. شفا یافتن راننده تاکسی

آقای علی اکبر رضا بابایی راننده تاکسی قم، شرح توسلش را به حضور امام عصر (علیه السلام) چنین نقل کرد: « حدود سال 1357 شمسی، یک شب از خواب بیدار شدم احساس درد شدیدی در پهلو نمودم به نحوی که از فشار درد، پهلویم نزدیک به پاره شدن بود. به وسیله همسایگان به طبیب مراجعه کردم و چون درد را مربوط به ناراحتی کلیه تشخیص دادند به طبیب متخصص آقای دکتر چهراسن (میدان سعیدی) مراجعه نمودم. پس از معاینه گفتند: « کلیه شما محتاج عمل جراحی است، الان مبلغ 20 هزار تومان بدهید تا نوبت بزنم 9 ماه دیگر عملت نمایم و تا این مدت هم تحت کنترل خودم هستی، ناراحت مباش و چاره ای نیست جز عمل ». از مطّب ایشان بیرون آمدم و چون درد اذیت می کرد نزد سایر دکترها رفتم و هر کدام نسخه و دارو می دادند ولی نتیجه نگرفتم. مأیوس از اطباء به مسجد جمکران رفتم و با دلی شکسته خیلی ساده به آقا امام

زمان عرض کردم: « آقا! دکترها که کاری نکردند من هم نمی خواهم عمل کنم و از این طرف بچه های من به من احتیاج دارند که زحمت بکشم و نانی تهیه کنم خودت از خدا شفای مرا بگیر. من هم پنج نماز در این مسجد می خوانم ». بعد از توسل، روز به روز حالم بهتر شد تا کلاً مرضم رفع شد. »

337-. به دو عالم ندهم لذت بیماری را!

حجت الاسلام علی قاضی زاهدی (والد آقای قاضی زاهدی نویسنده کتاب شیفتگان حضرت مهدی – عج) که از علمای بزرگ گلپایگان است و دارای تألیفات زیادی می باشند، نقل کردند: « در عنفوان شباب و سال اول ازدواج، که گویا سنین عمرم از هجده سال تجاوز نمی کرد، مبتلا به مرض حصبه سیاه (تیفوئید) شدم؛ دکتر مرض را تشخیص نداد و گمان کرد نوبه و مالاریا است. با ظنّ خود به معالجه پرداخت و چون داروها مفید نبود، مرض شدت یافت به نحوی که مشرف به مرگ شدم. پدر و مادر و دیگران دست از من شسته و به انتظار مرگم نشسته بودند. در هر شبانه روز چند مرتبه در شهر خبر مرگم انتشار می یافت. اطبا و دکترهای دیگر را برای معالجه ام آوردند و آنها می گفتند: در اثر اشتباه دکتر اولی و معالجات ناصحیح نجاتش ممکن به نظر نمی رسد ولی در عین حال برای بهبودم تلاش می کردند. اما بهبود نمی یافتم. عوالمی را سیر می کردم که وصف کردنی نیست. غالباً در آن حالتی که بودم منزل را از علما و دانشمندان مشحون می یافتم که مشغول بحثهای علمی بودند و من هم با آنها در بحث شرکت می کردم و گفته هایم مورد قبول آنان قرار می گرفت.

دوران ابتلا به طول انجامید؛ مردم دسته دسته به عیادتم می آمدند و با چشم

گریان بیرون می رفتند. تا گاهی که به کلی از حیاتم مأیوس شده و دست و پایم را به جانب قبله کشیده و به انتظار مرگم نشسته بودند؛ والد بزرگوارم با اندوه فراوان در کنار بسترم قرار داشت و والده ام در خارج خانه به گریه و ناله مشغول بود. من هم در انتظار مرگ بوده و خانه را پر از مردم می دیدم. ناگاه درب اطاق باز شد و شخصی وارد شد و به حاضرین گفت: مؤدب باشید که آقا تشریف می آورند. پس رفت و برگشت و گفت: قیام کنید و صلوات بفرستید. همه از جای جستند و صلوات فرستادند. در آن حال آقایی بزرگوار و سیدی عالیمقام وارد شد و در نزدیکی بستر من نشست. بنا کردم به او توسل جستن و از او یاری خواستن، عرض کردم: آقا جان! قربانت؛ آقا جان! به فریادم برس؛ علیل و مریضم؛ آقا جان! نجاتم بده. چنانچه بعداً برایم نقل کردند مدتی بوده که زبان گفتار نداشتم و زبانم بند آمده بوده اما در آن حال زبانم گشوده شده و حاضرین سخن گفتنم را می شنیدند. پس آن بزرگوار به اندازه خواندن سوره توحید آهسته دعایی خواند و به من دمید و من پیوسته جمله « آقا جان به دادم برس » را تکرار می کردم. مرحوم والد به تصور اینکه ایشان را می خواهم، می گفتند: بابا من اینجا هستم چه می خواهی؟ هر چه می خواهی بگو. پس من به خود آمدم و آن آقا را ندیدم و بنا کردم به گریه کردن هر چه از من سؤال می کردند، قادر به جواب نبودم پس از گریه بسیار، آنچه را که دیده بودم، بیان کردم و مایه خورسندی همگان شد و به برکت عنایت آن بزرگوار حیات تازه یافتم. » گر طبیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را

338- شفای مرد لال در حین نماز در جمکران

این جانب «علیرضا مطهری» فرزند حسین، ساکن «شاهرود» ، در اثر یک ضربه به جمجمه سر، بیهوش شدم و به بیمارستان منتقل و بعد از 48 ساعت به منزل، انتقال یافتم، در حالی که در اثر آن ضربه، قوه گویایی خود را از دست داده و لال شده بودم. به چند دکتر در تهران و شهرستانها مراجعه نمودم ولی نتیجه ای حاصل نشد. تصمیم گرفتم برای زیارت به «قم» بیایم و شب چهارشنبه که مصادف با 68/6/28 بود به مسجد مقدس جمکران، جهت شفاگرفتن مشرف شوم. بحمدلله موفق شدم و صبح چهارشنبه برای ادای نماز صبح از خواب بیدار شده، در حالت لالی مثل قبل، رو به قبله ایستادم که نماز بخوانم، ناگهان در وسط نماز متوجه شدم که می توانم حرف بزنم. به برکت عنایت امام زمان (ارواحنا فداه) زبانم باز شد و بقیه نماز را با حالت عادی خواندم. آقای «خادمی» نوشته اند: « به شکرانه این نعمت، پدر ایشان شیرینی گرفتند و بین مردم تقسیم کردند. »

339- آقا امام زمان! من به وسیله شما شفا می خواهم!

آقای «خادمی» نوشته اند: « اغلب شبها به اقتضای کار روابط عمومی، تا صبح بیدار می ماندم. اما آن شب به لحاظ خستگی زیاد برای استراحت رفتم، اما خوابم نبرد، بی اختیار به روابط عمومی مسجد برگشتم تا به اوضاع سرکشی کنم. به مسجد مردانه که بنّایی می کردند، رفتم. زائری گفت: می گویند در مسجد زنانه (زیرزمین) کسی شفا پیدا کرده است. گفتم: بنده اطلاع ندارم. پس از برگشتن به روابط عمومی، با تلفن با مسئول مسجد زنانه تماس گرفتم، تأیید نمودند. گفتم: « به هر وضعیتی هست، ایشان را برای مصاحبه به روابط عمومی راهنمایی کنید.» چند دقیقه بعد، خانم شفا یافته در معیت چندین زن که محافظت او را می نمودند

تا از هجوم جمعیت در امان باشد، به مرکز روابط عمومی هدایت شد و درب اطاق را بستیم و چند نفر را بیشتر راه ندادیم. خانم شفایافته، به شدت خسته به نظر می رسید، چون جمعیت زیادی از خانمها برای تبرک به او هجوم آورده بودند. در عین حال که درهای روابط عمومی بسته بود، از دریچه کوچک، زائرین مرتب اشیای مختلفی را به عنوان تبرک پرداخت می کردند. پس از نوشیدن مقداری آب، خانم شروع به صحبت کردند. به ایشان گفتم: خود را معرفی کنید. گفت: طاهره جعفریان، فرزند عبدالحسین، شماره شناسنامه 290، ساکن: مشهد مقدس. آدرس: مشهد، خیابان خواجه ربیع، ... نوع بیماری: فلج بودن انگشتان هر دو دست. یعنی بسته بودن سه انگشت دست راست و بسته بودن انگشتان دست چپ، که قادر به کاری نبودم. علت این بیماری این بود که پانزده سال قبل، خبر مرگ برادرم «حسین جعفریان» را به من دادند، به حالت غشوه افتادم و چون به هوش آمدم، متوجه شدم دستهایم به این نحو فلج مانده است. شوهرم که در مشهد فرد ملاکی بود، پس از این واقعه با زن دیگری ازدواج کرد و بچه هایم را نیز از من گرفت و این اوضاع به وضع جسمی و روحی من لطمه شدیدی وارد آورد. در طول این پانزده سال، به دکترهای زیادی مراجعه کردم، از جمله دکتر «مصباحی» و دکتر «حیرتی» که مطب آنان در خیابان عشرت آباد است و دکتر «رحیمی» که در بنت الهدی کار می کند، در تهران برای فیزیوتراپی در بیمارستان شفا یحیائیان نوبت گرفته بودم که به علت کمبود بودجه نتوانستم بروم. قبل از آمدن به قم، پیش دکتر « برزین نرواز» رفتم و چند بار دستم را زیر برق گذاشتم، ولی سودی نداشت و دردی هم همراه بی حسی بود که همیشه

قرص مسکن می خوردم. چند روز قبل، به اتفاق خانم « کلیائی»، « جاوید» و «ک یانی» از مشهد عازم زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) و سپس برای زیارت به « قم» و « مسجد جمکران» به راه افتادیم و به منزل دامادم، آقای شهرستانی که اهل شروان و ساکن قم است، رفتیم تا به «مسجد جمکران» آمدیم و پس از بجا آوردن آداب مسجد، در مجلس جشنی که بمانسبت «عیدالزهراء (س)» بود، شرکت کردم. مجلس، با شادی و سرور توأم بود و معنویت خاصی داشت و پس از اجرای برنامه و خواندن دعای توسل من حالت انقلابی در خود احساس کردم و بی اختیار عرض کردم: « آقا امام زمان! من به وسیله شما شفا می خواهم. » حالت عجیبی داشتم، ناگاه احساس کردم نورهای عجیب از دور و نزدیک می بینم، متوجه شدم که انگار دارند انگشتان و دستهایم را می کشند و دستم صدا می کرد، فهمیدم شفا یافتم. یکی از خانمهایی که با او آمده بود، گفت: « من بغل دست این خانم بودم، متوجه شدم که ایشان سه مرتبه گفت: « یا صاحب الزمان! » و دستهایش را در هوا تکان داد و صورتش کاملاً برافروخته شد. » موضوع را از خانم « زهرا کیانی » فرزند رضا، از همراهان ایشان که در خیابان خواجه ربیع، کوچه ... ، سکونت دارند، جویا شدیم. گفت: « من ایشان را کاملاً می شناسم و پانزده سال است که دستشان فلج است. » پس از تمام شدن مصاحبه، بطور ناشناس ایشان را از درب دیگری بیرون فرستادیم. وقوع این قضیه، در تاریخ 68/7/30 بوده است.

340- شفای زن سرطانی در مسجد جمکران

خانم « نسرین پورفرد» 27 ساله، متأهل. ساکن: تهران خیابان سرآسیاب، خیابان ..... همسر: آقای « اسماعیل زاهدی »، سرپرست مکانیک ماشینهای سنگین در شرکت « هپکو». بیماری: سرطان کبد و طحال. پزشک معالج: دکتر « کیهانی» متخصص سرطان در بیمارستان آزاد. نقل از پدر ایشان آقای « عنایت الله پورفرد. » در سال 1371 « مدتی بود که روز به روز، دخترم لاغر و نحیف می شد تا اینکه موجب ناراحتی ما شد و ابتدا او را نزد دکتر « سید محمد سه دهی » بردیم. ایشان پس از انجام معاینات فرمودند: « کار من نیست، باید او را نزد دکتر کیهانی ببرید. » چون به آقای دکتر کیهانی مراجعه کردیم، ایشان بلافاصله مریض را در بیمارستان آزاد، بستری کردند. عکسبرداریهای متعدد صورت گرفت و از جمله تکه برداری توسط دکتر «کلباسی» به عمل آمد. دکتر کلباسی گفتند: « متأسفانه، کار تمام شده و زخم سرطان، طحال و کبد را پر کرده و معالجات نتیجه ای ندارد و در صورت انجام عمل یا انجام نشدن عمل، مریض شش ماه بیشتر زنده نخواهد بود، شما بی جهت خرج نکنید، ولی برای دلخوشی شما، پنجاه جلسه، شیمی درمانی می کنیم. » من همان شب خدمت، آقای «میر حجازی» که از اعضای هیأت امنای « مسجد مقدس جمکران » است، زنگ زدم و تقاضای دعا نمودم و هفته بعد هم به اتفاق آقای « حاج جواد محترم زاده» و « حاج خلیل» که با آقای میرحجازی، آشنایی و همکاری داشتند، در مسجد ماندیم و من از حضرت مهدی (علیه السلام) شفای دخترم را خواستم و هیات « محبان پنج تن آل عبای تهران » نیز بودند، علاوه بر توسل، نذر گوسفند و ولیمه ای را در « مسجد جمکران» نمودم. پرونده بیماری ایشان را توسط مسافری به نام «حاج آقا محسن رزاقی» به «

آمریکا» نزد فرزندم که آنجاست، فرستادم و ایشان به چند تن از متخصصین سرطان نشان دادند، با دیدن عکسبرداریها و جواب آزمایشات همه اطباء نظریه دکتر کیهانی را تأیید نمودند و خلاصه هر چه توانستم در این راه جد و جهد کردم، از جمله بیمارستانی که در « مکزیک» با داروهای گیاهی درمان می کند، نیز داروهای گیاهی دادند و مثمر ثمر واقع نشد. آنچه مهم بود اینکه توسلات به ائمه هدی و معصومین (علیهم السلام) را قطع نکردم و به نذر و نیازها ادامه دادم، مخصوصاً توسلم را به حضرت حجت (علیه السلام) ادامه دادم. در جلسه هشتم شیمی درمانی بود که آقای دکتر کیهانی، با تعجب به من گفت: «حاج آقا پورفرد چکار کردی که دیگر اثری از زخمها وجود ندارد. » عرض کردم: « به کسی پناه بردم که همه درماندگان به آن پناه می آورند، توسل به مولایم صاحب الزمان (علیه السلام) پیدا کردم. » ایشان برای اطمینان، مجدداً عکسبرداری کردند و آزمایشات لازم را به عمل آوردند و شفای او را تأیید کردند و گفتند: « آثاری از مرض وجود ندارد. » و الان به لطف امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ حالشان خوب و کاملاً شفا پیدا کردند. » آبان ماه 1370

341- شفای سرطان پسربچه سنی در مسجد جمکران

در« مسجد جمکران» پسر بچه ای که اهل « زاهدان» است، شفا گرفته است که هم فیلم ویدئویی آن موجود است و هم نوار آن و نویسنده سؤال و جوابی را که از جناب «حاج آقای موسوی» مدیریت محترم مسجد با خود نوجوان و والده او نموده است، از نوار پیاده شده و اینطور نقل شده است: تاریخ مصاحبه: هیجدهم آبان ماه 1372. سؤال: لطفاً خود را معرفی و اصل ماجرای شفا پیدا کردن را بیان

کنید. جواب: بسم الله الرحمن الرحیم من «سعید چندانی»، 12 ساله هستم که حدود یک سال و هشت ماه به سرطان مبتلا بودم و دکترها جوابم نموده بودند. 15روز قبل، شب چهارشنبه که به «مسجد جمکران» آمدم، در خواب دیدم نوری از پشت دیوار به طرف من می آید که اول ترسیدم، بعد خود را کنترل نموده و این نور آمد به بدن من تماسی پیدا کرد و رفت و نور آنقدر زیاد بود که من نتوانستم آن را کامل ببینم. بیدار شدم و باز خوابیدم تا صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم بدون عصا می توانم راه بروم و حالم خیلی خوب است تا شب جمعه در مسجد جمکران ماندیم و در شب جمعه، مادرم بالای سرم نشسته بود و به تلاوت قرآن مشغول بود، احساس کردم کسی بالای سر من آمد و جملاتی را فرمود که من باید یک کاری را انجام دهم، سه مرتبه هم جملات را بیان کرد. من به مادر گفتم: « مادر! شما به من چیزی گفتی؟ » گفت: « نه! من آهسته مشغول قرائت قرآنم. » گفتم: « پس چه کسی با من حرف زد؟ » گفت: « نمی دانم. » هر چند، سعی کردم آن جملات را به یاد بیاورم متأسفانه نشد و تا الان هم یادم نیامده است. سؤال: سعید جان! شما اهل کجا هستی؟ جواب: زاهدان. سوال: کدام شهر زاهدان؟ جواب: خود زاهدان. سوال: کلاس چندمی؟ جواب: پنجم. سوال: کدام مدرسه می روی؟ جواب: محمد علی فائق. سوال: شما قبل از شفا پیدا کردن، چه ناراحتی داشتی؟ جواب: غده سرطانی. سوال: در کجای بدنت بود؟ جواب: لگن و مثانه و شکم. سوال: از چه جهت ناراحت بودی؟ جواب: راه رفتن و درد و ناراحتی که حتی با عصا هم نمی توانستم درست راه بروم، مرا بغل می گرفتند. سوال: دکترها چه گفتند؟ جواب: گفتند: ما نمی توانیم عمل کنیم و

جوابم کردند و بعضی به مادرم می گفتند باید پایش را قطع کنیم. سوال: شما در این مدت، بیرون از منزل نمی رفتی؟ جواب: از وقتی که مرا عمل کرده برای نمونه برداری که سه ماه قبل بود، دیگر نتوانستم از خانه بیرون بروم. سوال: در این سه ماه چه می کردی؟ جواب: خوابیده بودم و نمی توانستم راه بروم. سوال: می شود آدرس منزلتان را بگویید. جواب: بلی! زاهدان، کوی امام خمینی، انتهای شرقی، کوچه نعمت، پلاک 6، منزل آقای چندانی. سوال: شما چطور شد جمکران آمدید؟ جواب: مادرم مرا آورد. سوال: چه احساسی داری الان که به مسجد جمکران آمده ای؟ جواب: خیلی احساس خوبی دارم و ناراحتیهایم همه برطرف شده. سوال: بعد از اینکه شفا یافتی، دکتر رفتی؟ جواب: آری! سوال: چه گفتند؟ جواب: تعجب کردند و مادرم به آنها گفت: ما دکتر دیگری داریم و او علاج کرده گفتند: کجاست؟ گفت: جمکران و آنها هم آدرس گرفتند و گفتند ما هم می رویم. سوال: شما قبل از اینکه شفا بگیری و قبل از خوابیدن، چه راز و نیازی کردی و با خود چی می گفتی؟ جواب: گریه کردم و از خدا و امام زمان (علیه السلام) خواستم که این درد از من برود و مرا شفا بدهد و بالأخره به نتیجه رسیدم و موفق شدم و خیلی راضیم. سوال: شما برای معالجه کجا رفتید؟ جواب: چند ماه قبل به بیمارستان «الوند» رفتیم. بعد دکتر گفت تکه برداری می کنم، رفتم، بستری شدم و تکه برداری کردند. پس از چهار روز که بستری بودم، از حال رفتم، و سه چهار ماه نتوانستم اصلاً راه بروم و تمام خانواده ام، مأیوس بودند. سوال: خیلی درد داشتی؟ جواب: آری! سوال: الان هیچ درد نداری؟ جواب: خیرا سوال: با چه چیزی شما را به اینجا آوردند؟ جواب: ماشین. سوال: به

چه نحو وارد مسجد شدی؟ جواب: تا نصف راه با عصا آمدم، نتوانستم، مرا بغل کردند و به مسجد آوردند. سوال و جواب با مادر نوجوان سرطانی شفا یافته: بسم الله الرحمن الرحیم بر محمد و آل محمد صلوات! برای خشنودی امام زمان (علیه السلام) صلوات! من از یک جهت ناراحت و از یک جهت خوشحال هستم و لذا نمی توانم درست صحبت کنم، ببخشید. اما ناراحتی من این است که می خواهم از اینجا بروم و جهت خوشحالیم آن است که فرزندم شفا پیدا کرده است. بچه من یک سال و 8 ماه مریض بوده و به من چیزی نگفت. یعنی فرزندم یک سال با درد ساخت و چیزی نگفت تا ناراحتی خیلی شدید شد و به من اظهار کرد. من او را نزد دکترهای زاهدان بردم، به من گفتند باید این بچه را به تهران ببرید. او را به تهران آوردم و نمونه برداری کردند و گفتند: « غده سرطانی است. » من بی اختیار شده و به سر و صورتم زدم و از آن روز به بعد که مرض او را فهمیدم خواب راحت نداشتم و شبهای طولانی را نمی دانم چه طور گذرانده و خواب به چشمان من نمی آمد. آنچه بلد بودم این بود که: اول به نام خدا درود می فرستادم و « الله اکبر» و « لااله الاالله» می گفتم. چندین دوره تسبیح « لا اله الاالله» می گفتم که این نام خداست. بعداً به نام محمد صلی الله علیه و آله و بعد به نام حضرت مهدی (علیه السلام) و بقیه انبیاء صلوات فرستادم؛ چون خواب که به چشمم نمی آمد، نمی خواستم بیکار باشم. سوال: دکترها چه گفتند؟ جواب: گفتند: مادر سعید! الان که بچه را از بین برده ای، برای ما آورده ای! و به من گفتند که سرطان است و علاج ندارد. گفتم تقصیر من نیست، به من نگفت. به او گفتند: چرا نگفتی؟ گفت: من نمی دانستم که سرطان است. به هر حال دکترها

عصبانی شدند و به من گفتند ببرش. چهار دکتر ما را جواب کردند. به بعضی از دکترها التماس کردم، گفتند: شیمی درمانی می کنیم تا چه پیش آید. چند جلسه شیمی درمانی کردند و هنوز زیر برق نگذاشته بودند که من سعید را به اینجا (مسجد جمکران) آوردم. وقتی به اینجا آمدیم، روز سه شنبه بود و سعید شب چهارشنبه، ساعت سه بعد از نصف شب، که تنها بود و من خودم مسجد بودم، خواب می بیند؛ من آمدم دیدم بدون عصا دارد راه می رود. گفتم: سعید جان! زود برو، چوب را بردار، چرا بدون عصا می روی؟ گفت: من دیگر با پای خودم می توانم راه بروم و احتیاجی به عصا ندارم. مگر من نیامدم اینجا که بدون چوب بروم؟ من و برادرش گفتیم لابد شوخی می کند، و او گفت: من شفا گرفتم و خوابش را گفت. برادرش گفت: « اگر راست می گویی، بنشین. » نشست. « بلند شو»، بلند شد. « سینه خیز برو »، رفت. دیدم کاملاً خوب شده است. « الحمدلله رب العالمین.» من به خاطر اینکه بچه ام را چشم نکنند و اسباب ناراحتی او را فراهم نکنند، گفتم به کسی نگویم تا بعداً برای متصدی مسجد نقل می کنم. شکر، «الحمدلله» بچه ام را آوردم اینجا، سالم شده و امید است حضرت اجازه بدهد تا از خدمتش مرخص شویم. در نوار ویدئویی از این مادر سوال شده: چرا شما به « مسجد جمکران» آمدی؟ در جواب می گوید: به خاطر خوابی که وقتی در بیمارستان تهران بودم، دیدم که مرا به اینجا راهنمایی کرده و گفتند: شفای فرزند تو آنجاست. سوال: ایشان چند ماه مریض احوال و بستری بود؟ جواب: از شهریورماه، که از شهریور تا آبان، دیگر هیچ نتوانست راه برود. در زاهدان پدرش او را بغل می گرفت و از این طرف به آن طرف و پیش دکتر می برد و در

مسافرت برادرش که همراه ما هست. چون بعد از نمونه برداری، به کلی از پا افتاد و عکسها و مدارک موجود است. سوال: بعد از شفا هم او را پیش دکترها بردی؟ جواب: آری! و تعجب کردند و گفتند: چه کار کردی که این بچه خوب شده؟ گفتم: ما یک دکتر داریم که پیش او بردم. گفت: کجاست؟ گفتم: «قم» « جمکران» و از سکه های امام زمان (علیه السلام) که شما داده بودید، به آنها دادم. بخدا دکتر تعجب کرد، دکترش آدرس جمکران را نیز گرفت. سوال: کدام دکتر بود؟ جواب: بیمارستان هزار تختخوابی (امام خمینی) و نام دکتر هم «دکتر رفعت» و یک دکتر پاکستانی. سوال: دقیقاً چه مدت است که اینجا هستی؟ جواب: نزدیک یک برج است اینجا هستم و باید حضرت امضا کند و اجازه دهد تا از اینجا بروم. سوال: پدرش می داند؟ جواب: آری! خودم تلفن زدم و همه تعجب کرده و باور نمی کنند که بچه خوب شده باشد. سوال: محل شما اکثراً اهل تسنن هستند؟ جواب: بلی! سوال: خودتان چطور؟ جواب: ما خودمان اهل تسنن و حنفی هستیم، پیرو دین، قرآن و اسلام هستیم. سوال: حالا که امام زمان (علیه السلام) بچه شما را شفا داده، شما شیعه نمی شوید؟ جواب: امام زمان (ع) مال ما هم هست و تنها برای شما نیست. آقای زاهدی نقل می کنند: در سفری که اخیراً با حجت الاسلام سید جواد گلپایگانی جهت افتتاح مسجد سراوان به زاهدان داشتم و جویای حال این خانواده شدم به دو نکته آگاهی یافتم: 1. دیدار این نوجوان با مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و سفارش ایشان به او که باید جزو شاگردان مکتب امام صادق (علیه السلام) و از سربازان امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ

شوی. 2. مژده دادند که افراد خانواده این نوجوان همه شیعه اثنی عشری شده اند و این قصه در نزد مردم آنجا مشهور است. »

342-. شفای دختربچه مبتلا به روماتیسم

آقای احمد قاضی زاهدی نقل میکند: « روز سه شنبه 73/3/10 در تاکسی، به جناب آقای «مشهدی قاسم زهرائی نیا» برخورد کردم و این داستان توسل را از زبان خودشان در قم شنیدم. « تقریباً 8 سال قبل بود که دختر بچه ام مبتلا به روماتیسم شدید شد و بعد از آنکه مدتها در بیمارستان و منزل بستری بود، تصمیم گرفتم چهل شب جمعه به مسجد جمکران بروم و توسل به آقا امام زمان (ارواحنا فداه) پیدا کنم تا شفای فرزندم را بگیریم. هفته سوم بود که از مسجد می رفتم، رسیدم سر پل که به طرف « فُردو» بروم. اول شب بود، ناراحت شدم، ولی بی اختیار جملاتی بر زبان می گفتم از جمله رو کردم به مسجد جمکران و با تشر گفتم: « آقا امام زمان! یا فرزندم را شفا بده تا مرتب بیایم یا دیگر نمی آیم. » و مثل اینکه کسی به من گفت: « علامت شفای فرزندت این است که اگر درخواست ماشین بنمایی، فوراً می رسد. » این را در دل خود گفتم، بلافاصله دیدم ماشینی چراغ می زند و روی پل ایستاد. رو به من کرد و گفت: « کجا می روی؟ » گفتم: « لنگرود! » گفت: « سوار شو! » بعد گفت: « جای دیگر نمی خواهی بروی؟ » گفتم: « نه! » بعد فهمیدم که آقا می دانست که من به فردو می روم. سید معمم جوانی بود، مرا رساند لنگرود و گفت: « بسلامت! » ایشان رفت و من به فکر افتادم که سر پل چه گفتم و فوراً این ماشین رسید و مرا بدون زحمت به اینجا رسانید، یقین کردم که حواله آقا امام زمان (علیه السلام) بوده و بچه ام شفا

گرفته است. به منزل آمدم و وضع بچه رو به راه شد و از آن به بعد کسالت او از بین رفت. »

343-. منم م ح م د بن الحسن(ع)

شیخ شمس الدین می فرماید: « مردی از درباریان سلاطین، به نام معمر بن شمس بود که او را مذور می گفتند. این شخص همیشه روستای بُرس را که در نزدیکی حله است، اجاره می کرد. آن روستا وقف علوپین (سادات) بود. نایبی داشت که غله آن جا را جمع می کرد و نامش ابن الخطیب بود. ابن الخطیب غلامی به نام عثمان داشت که مسئول مخارج او بود. ابن الخطیب از اهل ایمان و صلاح بود؛ ولی عثمان برخلاف او و از اهل سنت. این دو همیشه درباره دین با یکدیگر بحث و مجادله می کردند. اتفاقاً روزی هر دوی ایشان نزد مقام ابراهیم خلیل علیه السلام در بُرس، که نزدیکی تل نمرود بود، حاضر شدند. در آن جا جمعی از رعیت و عوام حاضر بودند. ابن الخطیب به عثمان گفت: الآن حق را واضح و آشکار می نمایم. من در کف دست خود نام آنهایی را که دوست دارم (علی و حسن و حسین (ع) لیهم السلام) می نویسم تو هم بر دست خود نام افرادی را که دوست داری (فلان و فلان و فلان) بنویس؛ آنگاه دستهای نوشته شده مان را با هم می بندیم و بر آتش می گذاریم. دست هر کس که سوخت، او بر باطل است و هر کس دستش سالم ماند، بر حق است. عثمان این مطلب را قبول نکرد و به این امر راضی نشد. به همین علت رعیت و عوامی که در آن جا حاضر بودند، عثمان را سرزنش کردند و گفتند: اگر مذهب تو حق است، چرا به این امر راضی نمی شوی؟ مادر عثمان که شاهد قضایا بود، در حمایت از پسر

خود مردم را لعن کرد و ایشان را تهدید نمود و ترسانید، و خلاصه در اظهار دشمنی نسبت به ایشان مبالغه کرد. ناگهان همان لحظه چشمهای او کور شد به طوری که هیچ چیز را نمی دید! وقتی کوری را در خود مشاهده کرد، رفقای خود را صدا زد. هنگامی که به اتاقش رفتند، دیدند که چشمهای او سالم است؛ ولی هیچ چیز را نمی بیند؛ لذا دست او را گرفته و از اتاق بیرون آوردند و به حله بردند. این خبر میان خویشان و دوستانش شایع شد. اطبایی از حله و بغداد آوردند تا چشم او را معالجه کنند؛ اما هیچ کدام نمی توانست کاری کند. در این میان زنان مؤمنه ای که او را می شناختند و دوستان او بودند، به نزدش آمدند و گفتند: آن کسی که تو را کور کرد، حضرت صاحب الامر علیه السلام است. اگر شیعه شوی و دوستی او را اختیار کنی و از دشمنانش بیزاری جویی، ما ضامن می شویم که حق تعالی به برکت آن حضرت تو را شفا عنایت فرماید و گرنه از این بلا برای تو راه خلاصی وجود ندارد. آن زن به این امر راضی شد و چون شب جمعه فرا رسید، او را برداشتند و به مقام حضرت صاحب الامر علیه السلام در حله بردند و بعد هم زن را داخل مقام نموده و خودشان کنار در خوابیدند. همین که ربع شب گذشت، آن زن با چشمهای بینا از مقام خارج و به طرف زنهای مؤمنه آمد، در حالی که یک یک آنها را می شناخت؛ حتی رنگ لباسهای هر یک را به آنها می گفت. همگی شاد شدند و خدای تعالی را حمد و سپاس گفتند و کیفیت جریان را از او پرسیدند. گفت: وقتی شما مرا داخل مقام نمودید و از آن جا بیرون آمدید، دیدم دستی بر دست من خورد و شخصی گفت: « بیرون برو که خدای تعالی تو را شفا عنایت کرده است » و از برکت این دست، کوری من رفع

شد و مقام را دیدم که پر از نور شده بود. مردی را در آن جا دیدم. گفتم کیستی؟ فرمود: منم م ح م د بن الحسن(ع) و از نظرم غایب گردید. آن زنها برخاستند و به خانه های خود برگشتند. بعد از این قضیه، عثمان پسر او هم شیعه شد و این جریان شهرت پیدا کرد و قبیله شان به وجود امام زمان علیه السلام یقین کردند. نظیر این معجزه، در سال 1317 هجری هم اتفاق افتاد؛ و این مورد نیز زنی از اهل سنت بود که کور شده بود. او را به مقام حضرت مهدی علیه السلام در وادی السلام بردند و به محض توسل به آن بزرگوار در همان مقام شریف چشمهای او بینا شد. »

344-. شفای دختر سه ساله

آقای « رضا کریمی ورزنه ای » سنگتراش، ساکن قم، خیابان امام زاده سید علی، درباره شفای دختر سه ساله خود، اینطور نقل می کند: « دختر سه ساله ام در حدود چند سال پیش، دل درد شدیدی گرفت و شکم او ورم کرد و خیلی گریه می کرد. او را به بیمارستان نکویی بردیم، با آزمایشات به عمل آمده، دکترهای جراح قم گفتند که: « ایشان به علت غده ای که در شکم اوست، باید عمل بشود و راهی دیگر ندارد و شنبه، ساعت هفت صبح، عمل می شود. » من بچه را با چشم گریان به منزل آوردم. شب جمعه بود، بعد از نماز مغرب و عشاء، با گریه و التماس، به امام زمان علیه السلام متوسل شدم و خوابم برد. در عالم خواب، سوار دوچرخه ای بودم و به طرف کوچه عربستان در محله عربستان قم، حرکت می کردم، یک مرتبه دیدم سید طلبه ای خیلی نورانی با عمامه و عبای مشکی، خیلی خوش اخلاق به من رسید تا او را دیدم من به او سلام کردم، جواب سلام

مرا داد به این کلمه: « سلام علیکم! آقا رضا! » چون اسم مرا گفت: متوجه شدم که او آقا امام زمان علیه السلام است، چرخ را وسط کوچه انداختم و دنبالش دویدم، به منزل آقای قزوینی که یکی از علما است، رفتند، دویدم عبای او را گرفتم و گفتم: « دکتر بچه من شما هستی و باید او را شفا بدهی. » گفت: « ان شاء الله، خوب می شود. » گفتم: « حاج آقا! شما می خواهی کجا تشریف ببری؟ » در جواب من گفت: « می خواهم بروم مسجد جمکران، روضه حضرت حمزه بخوانم. » چون بلند بلند در خواب حرف می زدم، مرا از خواب بیدار کردند و نگفتم که من خواب دیدم. صبح شنبه شد، بنا بود بچه را بیمارستان ببریم برای عمل جراحی به دختر نگاه کردیم، دیدیم صحیح و سالم است و ورم به کلی برطرف شده و آقا امام زمان عجل الله فرجه او را شفای کامل داده. سوم ربیع الثانی 1415 هـ. ق مطابق با 6/19/ 1373 هـ‍ش

345-. شفای بیمار سرطانی

آقای علی رضا جعفری جریان زیر را نقل می کند: « اینجانب «علیرضا جعفری» جریان شفا یافتن شخص سرطانی را که در بیمارستان شهید مصطفی خمینی به عنایت حضرت مهدی علیه السلام اتفاق افتاد از نواری که خود بیمار شفا یافته بیان کرده، نوشته ام. نام من « علی نیکنام» اهل تهران، شوش شرقی، 20 متری منصور، خیابان ارج ... من مرض چند ساله نداشتم، بلکه یک ماه بود که مرض شروع شده و اطباء تشخیص سرطان دادند و در بیمارستان فوق الذکر بستری بودم. در اثر توسلات متوجه شدم سید بزرگواری روبروی تخت من است. او به من فرمود: « چرا خوابیدی؟ » عرض کردم: « مریضم! » فرمود: « فردا بیا جمکران.

» صبح روز بعد که پرستار آمد تا درجه بگذارد، نگذاشتم، گفت: « آقا! مسئولیت دارد. » گفتم: « خودم مسئولیتش را قبول می کنم. » ساعتی نگذشت دکتر آمد، خانم و فرزندانم آمدند، دکتر پرسید: « چطوری؟ » گفتم: « الحمدالله امام زمان علیه السلام عنایت کردند، حالم خوب شده و می توانم راه بروم. » دکتر خندید و گفت: « امام زمان در چاه است. » البته او قصد تمسخر نداشت. من با جدیت گفتم: « مطلب همان است که گفتم. » و مرتب آقا را صدا می زدم، یا امام زمان می گفتم. رو به خانواده کردم و گفتم: « آقا فرموده اند که من به مسجد جمکران بروم. » آماده شدم که خودم را شستشو دهم و لباس پاکیزه بپوشم، چون در طول بیست و پنج روز که آنجا بستری بودم، چهل سرم زده بودم و بدن و لباسم آلوده بود. به هر حال از همانجا خوب شدم و قربانی کشتم و به طرف مسجد جمکران آمدم و بحمدالله از آن تاریخ تا الان حالم خوب شده و تنها ناراحتیم این است که چون مدتی بود که اصلاً غذا نخورده بودم، اشتهای زیاد به غذا ندارم، که امید است آن هم برطرف شود. »

346- نماز امام زمان (عج) و صلوات

اینجانب اصغر رحیمی در سالهای 49-1348 هجری شمسی که به مسجد جمکران مشرف شدم، داستانی را شنیدم که فردی به نام حسین آقا، مهندس سازمان برنامه، با هدایت آقای « حاج خلج قزوینی» که از افراد وارسته و از منتظرین حضرت امام عصر علیه السلام هستند، شفا گرفته است. پس از مدتی من به عنوان معلم به قریه جمکران آمدم و ظهرها برای خواندن نماز به مسجد می رفتم. یکی از روزها که به مسجد رفتم، گفتند: « آقای خلج آمده است.»

خوشحال شدم و با عجله نزد ایشان رسیدم، پس از احوالپرسی گفتم: حاج آقا! قضیه حسین آقا را من فی الجمله شنیده ام و می خواهم از زبان شما امروز بشنوم. ایشان گفتند: « این مسأله کوچکی در رابطه با حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است. » به هر حال با اصرار جریان را این چنین بیان کردند. روزی جلوی قهوه خانه « حاجی خلیل » نشسته بودم که شخصی به نام حسین آقا که قبلاً شرح حالش را شنیده بودم، به من معرفی کردند و گفتند: « نخاع ایشان صدمه دیده و کمر درد دارد و حتی او را خارج از کشور نیز برده اند ولی علاج دردش نشده و بهبود نیافته است. » من دلم سوخت و از حسین آقا خواستم که: « بیا چند روز با هم در مسجد باشیم شاید آقا امام عصر ارواحنا فداه عنایتی فرماید. » گفت: « فایده ای ندارد. » من اصرار کردم و ایشان هم پذیرفت، مدت چهل روز با هم بودیم. روز چهلم به حسین آقا گفتم: « مواظب باش! امروز روز چهلم است. » اطراف مسجد مقداری گردش کردیم و سپس به مسجد برگشتیم. من به حسین آقا گفتم: « خسته ام! می روم استراحت کنم. » و به اطاق بغل مسجد رفتم. ایشان هم گفتند: « من به مسجد می روم تا نماز بخوانم. » قدری استراحت کرده بودم که ناگهان از صدای زیاد بیدار شدم، بیرون آمدم دیدم، حسین آقا سنگ بزرگی که درب چاه بود، برداشت و پرتاب کرد و هیچ ناراحتی درد کمر احساس نمی کند، گفتم: « چه شد؟ » گفت: « من در مسجد مشغول نماز امام زمان علیه السلام شدم، وقتی نماز تمام شد و نشسته بودم، سید بزرگواری را پهلوی خود حاضر دیدم، رو به من کردند و فرمودند: « حسین آقا! اینجا چه کار داری؟ » گفتم: « کمرم درد می کند. » ایشان دست خود را به کمرم کشیده فرمودند: « دردی در

پشت تو نیست. » و سپس فرمودند: « نماز امام زمان خواندی؟ » گفتم: « بلی !» فرمود: « صلوات فرستادی؟ » گفتم: « نه!» فرمود: « بفرست! » من پیشانی بر مهر گذاشتم و شروع به فرستادن صلوات نمودم، ناگاه به فکرم رسید که این سید چه کسی است و چطور فرمود کمرت ناراحتی ندارد، بلند شدم دیدم آقا نیست، متوجه شدم که مورد عنایت آقا قرار گرفته و مشرف به محضر والای حضرتش شدم و دیگر ناراحتی ندارم. « اللهم ارزقنا زیارته. » آدرس اینجانب: قم، میدان سعیدی کوچه ..... »

347-. شفای بیماری مادرزاد

بچه ام مدت مدیدی ناراحتی کلیه داشت، دکتر بردم. همه اطباء گفتند: « بچه شما کلیه اش مادرزادی کار نمی کند و پوسیده شده است و باید عمل شود.» سوابق مرض او، سونوگرافی، عکس رنگی و .... در بیمارستان « لبافی نژاد» می باشد. قبل از تعطیلات عید بود، ماه مبارک رمضان در خواب دیدم، بچه ام، را برای عمل جراحی می برند، من به دکتر گفتم: « آقا این بچه خوب می شود؟ » گفت: خانم! دست امام زمان علیه السلام است. از خواب بیدار شدم و نیز سادات و علما را در خواب می دیدم، تا تصمیم گرفتم به مسجد جمکران بیایم. با هیأتی که از نازی آباد به جمکران می آمد، نام نویسی کردم و به جمکران آمدم. اینجا که رسیدم به آقا امام زمان علیه السلام عرض کردم: « من شفای فرزندم را از شما می خواهم. » توسل به آقا پیدا کردم، بعد از بازگشت از جمکران مجدداً او را بیمارستان بردم و عکسبرداری نمودم. دکتر وقتی با عکس قبلی مطابقت نمود، بی اختیار رو به من کرد و گفت: « کلیه بچه خوب شده و هیچ ایرادی ندارد. »

جریان را گفتم که مسجد جمکران رفتیم و توسل به آقا امام زمان علیه السلام .... کلیه بچه ام را شفا داد. آدرس: تهران، بزرگراه رسالت، چهارراه مجیدیه . »

-348

ذخایرحضرت مهـــــــدی (ع

تمام آثار پیامبران و سفرای الهی از آدم تا خاتم نزد حضرت مهــــــــدی(ع)است،

که در موقع ظهور هم با خود می آورد. مهمترین این آثارعبارت است از

عصای موسی

:امام باقر(ع) فرمود

.عصای موسی، پیش از آنکه در دست موسی باشد، عصای آدم بود

.سپس به شعیب و بعد به موسی بن عمران رسیدو اکنون این عصا نزد ماست

.رنگ این عصا همچنان سبز است و به همان شکل اول خود باقی است

.اگر از آن بپرسی، پاسخ می دهد

.این عصا برای قائم ما ذخیره گردیده است

....او با عصا همان کاری می کند که موسی انجام داد

حجَر(سنگ) موسی

سنگی که حضرت موسی برآن زد و چشمه های آب از آن روان شد،

.نزدامام مهـــــــــدی (ع) است

:وقتی حضرت اراده کوفه می کند، یکی ازیاورانش فریاد می زند

.هیچ کس آب و غذا برندارد

.آنگاه حجر موسی بن عمران را بر شتر می نهند و همراه خودمی برند

در هیچ منزلی فرود نمی آیند، مگر آنکه چشمه ای از آن سنگ روان می شود.
گرسنگان، بی نیاز و تشنگان، سیراب می شوند

دلم نموده دوباره هوای حضرت مهدی(عج)

تمام داروندارم فدای حضرت مهدی(عج)

اگر که دیده براهی, بخوان دعای فرج را

ظهور او برساند,خدای حضرت مهدی(عج)

349– اگر حضرت قائم ظهور کند، میان درندگان و چارپایان، صلح برقرار می شود

خوی وحشی گری و نفرت و همچنین دشمنی از میان حیوانات حتّی میان آنها و انسانها از بین می رود، همانطور که پیش از کشته شدن هابیل این چنین بود.

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده است که فرمود: «اگر حضرت قائم ظهور کند، میان درندگان و چارپایان، صلح برقرار می شود، بطوری که یک زن میان عراق و شام راه می رود و پایش را روی هیچ گیاهی نمی گذارد و هیچ درنده ای او را به هیجان نمی آورد و نمی ترساند.»

و در «تأویل الآیات» از شیخ شرف الدّین نیز آمده است که: «گوسفند و گرگ و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر در امان می مانند.»

در کتاب «عقد الدّرر» از حضرت علی(ع) روایت شده است که در مورد حضرت مهدی (ع) فرمود: «گوسفند و گرگ در یک مکان زندگی می کنند و کودکان با مارها و عقربها بازی می کنند و آنها بچّه ها را اذیّت نمی کنند و خلاصه اینکه شرّ می رود و خیر می ماند.»

در «احتجاج» از آن حضرت روایت شده است که: «در آن زمان، درندگان و سایر حیوانات با یکدیگر سازش می کنند و همگی مطیع آن حضرت می شوند.»

چنانکه شیخ صدوق از امام باقر(ع) روایت کرده است که فرمود: «گویا اصحاب حضرت قائم را می بینم که مغرب و مشرق را احاطه کرده اند و همه چیز فرمانبردار ایشان می شود، حتّی حیوانات وحشی زمین و حیوانات وحشی پرنده،

و زمین بر خود فخر می کند و می گوید: «امروز بر من یکی از اصحاب قائم (ع) گذشت.»

در خطبه مخزون امیرالمؤمنین(ع) که در «منتخب البصائرِ» حسن بن سلیمان حلّی روایت شده، آن حضرت در مورد کیفیّت روزها و قیام حضرت مهدی (ع) فرموده اند که: «در آن زمان، وحوش رام می شوند بطوری که روی زمین مثل چهارپایان ایشان می چرخند.»

350-انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا. انان ظهور را دور می دانند و ما ان را نزدیک می دانیم

امام کاظم نیز فرموده اند: اگر به ما گفته میشد این امر (ظهور) تا دویست ویا سیصد سال دیگر واقع نمیشود، دلها سخت میشد و بیشتر مردم از اسلام برمیگشتند، اما گفته اند این امر چه با شتاب پیش می آید و چه نزدیک است تا دلهای مردم آرام گیرد و فرج نزدیک احساس شود.[۱۶۴۰]

همچنین امام صادق به مفضل بن عمر میفرمایند: ای مفضل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین نماید، خود را در علم خداوند شریک دانسته...[۱۶۴۱]

[1640] کافی ج ۱ ص ۳۶۹

[1641] مکیال المکارم ج ۲ ص ۴۷۷

-351

آیت الله مجتهدی:

از فواید نماز اول وقت

این است که به برکت امام زمان(عج) نمازهای ما قبول میشود

چون امام زمان(عج

اول وقت نماز میخواند

و نماز ما با نمازحضرت بالا میرود

نغمه های مهدوی

چه خوشست مـن بمیرم به ره ولای مهدی
سر و جـان بـها ندارد که کنم فدای مهدی
همه نقد هستی خود بدهم به صاحب جان
کـه یکـی دقـیقه بینم رخ دلگشای مهدی

-352

محرومیّت مردم از درک امام (علیه السلام) به سبب بی لیاقتی!

متوکّل عباسی، امام هادی و امام حسن عسکری (علیهِما السلام)را از مدینه به سامرّا منتقل کرد و در محلّه‌ی عسکر که لشکر گاه بود، منزل داد و دقیقا تحت نظر گرفت و جاسوسان از مرد و زن گماشتند که اگر زنی از خاندان امام عسکری (علیه السلام)حامل شود یا بچّه‌ای متولّد گردد، به دستگاه حکومت گزارش دهند تا علاج واقعه پیش از وقوع بنمایند. از این نظر خاندان امام هادی و امام عسکری (علیهِما السلام)، بسیاری از جریاناتشان در حال سرّ و خفا می گذشت حتّیَ جریان ازدواج امام حسن عسکری (علیه السلام) با جناب نرجس بسیار مخفیانه انجام شد به طوری که کمتر کسی می‌دانست که نرجس همسر امام عسکری (علیه السلام) است. وقتی هم حامله شد، حمل؛ کاملاً مخفی بود و نزدیکترین کسان امام خبر از حمل نداشتند، حتّیَ خود نرجس نیز آگاه از حمل خود نبود تا شب نیمه‌ی شعبان که رسید امام عسکری (علیه السلام) به عمّه‌اش حکیمه علیها السلام فرمود: امشب افطار منزل ما بمان، فرزندم حجّت منتظر به دنیا خواهد آمد. عمّه با تعجّب گفت: آقا! در نرجس که آثار حمل نمی بینیم، فرمود: همان گونه که آثار حمل در مادر موسی مخفی بود در نرجس نیز چنین است. مطمئن باش وقتی فجر طالع شود، مهدی (علیه السلام) نیز ظاهر می شود. وقتی هم متولّد شد، جز عدّه‌ی قلیلی از خواصّ اصحاب امام عسکری (علیه السلام) آن نور الهی را نمی دیدند و عاقبت زمینه‌ی غیبت صغری و بعد غیبت کبریَ فراهم شد و شیر هدایت در پستان ولایت بر حسب ظاهر خشکید ماء

مَعین عالم انسان و آب حیات بشر در زمین غیبت فرو رفت و تا امدی* بعید و روزگاری دراز، این بشر نالایق را در حال تشنگی گذاشت.[۱۶۴۲]

[قُلْ أ رَأَیْتُمْ إنْ أصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ]؛[۱۶۴۳]

353- خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما، قوّت و قدرت می دهد

در کتاب «کافی» و «خرایج» از امام صادق(ع) روایت است که فرمود: «بدرستی که هر گاه قائم ما، حضرت مهدی(ع) ظهور کند، خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما، قوّت و قدرت می دهد بطوری که میان آنها و حضرت مهدی (ع) به اندازه چهار فرسخ فاصله می شود، پس با ایشان صحبت می کند و آنها می شنوند و بسوی آن جناب نظر می کنند.»

شیخ جلیل، فضل بن شاذان در کتاب «غیبت»، از امام صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: «مؤمن در زمان قائم، در حالی که در مشرق است، هرآینه برادر خود را که در مغرب است می بیند و همچنین کسی که در مغرب است برادر خود را که در مشرق است می بیند[۱۶۴۴]

354- اعتقاد عالم سنی به وجود امام زمان عج

[1642]سوره‌ي ملك، آيه‌ي 30
[1643]

[1644]شگفتی ها و عجایب دنیا در بعد از ظهور امام زمان علیه السلام ص **۵۳**

یکی از کتابهای خوب و منظمی که احادیث و مباحث مربوط به امام مهدی علیه السلام را با ترتیبی خاص و با ابواب و موضوعاتی منسجم ذکر کرده، کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» نوشته کنجی شافعی است. وی در مقدمه کتاب می نویسد:

«من این کتاب را به نام «البیان فی اخبار صاحب الزمان» نامیدم و از ذکر هر روایتی که از طریق شیعه وارد شده، اجتناب کردم؛ که شیعه هر چند نقلش صحیح باشد، برای آنان کارساز است... و استدلال به احادیث غیر شیعه مسئله را تأکید بیشتری خواهد بخشید.»

نکته حائز اهمیت در این نوشته آن است که نویسنده با عنوانی که به آخرین باب داده ـ بر خلاف نظر بیشتر اهل سنت ـ امام مهدی علیه السلام را متولد شده می داند و معتقد است که وی دارای حیات است.

وی در ابتدای باب 25 می نویسد:

«هیچ امتناعی در بقاء مهدی وجود ندارد؛ به دلیل اینکه عیسی و الیاس و خضر علیهم السلام که از اولیای خداوند می باشند، زنده اند و دجال و ابلیس که از دشمنان خداوند هستند نیز زنده اند و زنده بودن اینها به وسیله قرآن و سنت اثبات شده. آن گاه که بر این موضوع اتفاق کرده اند، زنده بودن مهدی را انکار کرده اند. پس بعد از این به سخن هیچ عاقلی توجه نمی شود، اگر بخواهد باقی بودن مهدی را انکار نماید.

نویسنده در ادامه، با ذکر دلایل و مستنداتی، زنده بودن عیسی و خضر علیهماالسلام را اثبات می کند و از این دلایل نتیجه می گیرد که زنده ماندن امام مهدی علیه السلام در مدت طولانی هیچ استبعادی ندارد.

کوریم و ندیدیم شما را هرگز
یکبار نگفتیم کجایی هرگز
ما کار مهمتر از شما هم داریم
حق داری اگر جمعه نیایی هرگز

355-اعتقاد به حضرت مهدی (ع) یکی دیگر از علما سنی

اسماعیل بن کثیر(م 774 ه . ق)

وی در کتاب «النهایهٔ فی الفتن و الملاحم» فصل ویژه ای برای امام مهدی علیه السلام گشوده و ضمن توضیحاتی در باره ایشان، احادیث و روایات زیادی را نقل کرده و در پاره ای از موارد به توضیح آنها نیز پرداخته است. وی عنوان این فصل را چنین ذکر کرده: «فصل فی ذکر المهدی الذی یکون فی آخر الزمان.»

در ابتدای این فصل این چنین آغاز می کند:

« مهدی علیه السلام یکی از خلفای راشدین و از امامان هدایتگر می باشد که روایات منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او نقل شده و گویای

این است که حضرت در آخر الزمان خواهد آمد و به گمانم ظهورش پیش از آمدن عیسی علیه السلام باشد.»

وی تصریح می کند که مهدی موعود علیه السلام از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیهاالسلام می باشد.

نویسنده بعد از ذکر برخی از احادیث، در باره سند آنها به قضاوت نشسته و در چند مورد، اسناد این روایات را صحیح و یا حسن دانسته است.

356- اعتقاد به حضرت مهدی (ع) یکی دیگر از علما سنی

جلال الدین سیوطی (م 911 ه . ق)

وی که از نویسندگان برجسته اهل سنت در زمینه های گوناگون حدیثی، تفسیری و علوم قرآنی است، تألیف مستقلی در باره امام مهدی علیه السلام دارد با نام «العرف الوری فی اخبار المهدی» و در آن صدها حدیث را از منابع متعدد و مختلف اهل سنت جمع آوری کرده است و این کار، نشان از اهتمام و توجه جدی وی به این موضوع دارد. نویسنده که بیشتر به نقل احادیث اکتفا کرده و به ندرت توضیحاتی در باره آنها ذکر کرده است، در پایان، فصلی را گشوده و در آن چهار نکته مهم را یادآوری کرده که عبارت است از:

1-مهدی علیه السلام یکی از خلفای دوازده گانه ای است که در حدیث جابربن سمره ذکر شده ؛

2-مهدی علیه السلام نمی تواند از فرزندان عباس بن عبد المطلب باشد؛

3–سند حدیث «لَا مَهْدِی اِلَّا عِیْسَی بْنُ مَرْیَمَ» ضعیف است؛ چون با نقل متواتری که گویای ظهور مهدی علیه السلام است، و اینکه وی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند، متعارض است؛

4–آنچه نقل شده که مهدی علیه السلام از مغرب ظهور خواهد کرد، هیچ پایه و دلیلی ندارد.

علاوه بر آنچه که وی در این اثر نقل کرده، در برخی دیگر از آثارش، همانند: «الجامع الصغیر» احادیثی را در باره امام مهدی علیه السلام ذکر کرده است.

–357

رفتن سختی ها و بلاها از بدنهای یاران امام زمان (ع)

رفتن سختی ها و بلاها از بدنهای یاران حضرت مهدی (ع) است. چنانچه در خبرهای گذشته گفته شد و در کتاب «خرایج» راوندی از حضرت باقر(ع) روایت شده است که فرمود: «هر کسی، حضرت قائم از اهل بیت مرا درک کند از هر آفت و بلایی شفا خواهد یافت و از هر ضعفی قوی خواهد شد.»

در کتاب «غیبت نعمانی» از حضرت سجّاد(ع) روایت است که فرمود: «هر گاه حضرت قائم(ع) قیام کند خداوند از هر مؤمنی آفت را می برد و به او قدرت و نیرو می دهد.»

و این کرامت بزرگ مانند شفا دادن حضرت عیسی و سایر انبیا نیست، گاهی به

جهت معجزه و تمام کردن حجّت، کور، لال، پیسی یا مریضی را برای انکار کنندگان و منافقان در موارد معدود شفا می دهد، بلکه از بین بردن این آفات و بلاها از تمام مؤمن و مؤمنات، از آثار شادمانه و طلوع نور بزرگ و شریف و رسیدن به آداب دیدار و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی (ع) است که چون بهشتیان اوّل در چشمه حیات و چشمه پاک کننده شست و شو می کنند و تن خود را چون جان از هر عیب و نقصی پاک می کنند که بتوانند در محفل نزدیکان پا گذارند و توان شنیدن کلمه تحیّه:

«سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین.»[۱۶۴۵] یعنی: سلام بر شما! گوارایتان باد این بهشت با رضایت داخل بهشت شوید.

را داشته باشند. پس فرق بین این دو شفا از فرق بین زمین و آسمان بیشتر است[۱۶۴۶].

358–

امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

[1645] زمر آیه 73

[1646] غیبت نعمانی

و یا شوقاه الی رویتهم فی حال ظهور دولتهم

آه چقدر مشتاقم که آنها(اصحاب مهدی (ع)) را در روزگار تشکیل دولتشان ببینم.[۱۶۴۷]

359– شبی که حضرت قائم عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف در آن متولّد شد، هیچ نوزادی در آن شب متولّد نمی‌شود مگر این‌که مؤمن خواهد شد

شیخ حرّ عاملی‌رحمه الله از بزرگان اصحاب روایت می‌کند که امام صادق‌علیه السلام فرمود:

«شبی که حضرت قائم عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف در آن متولّد شد، هیچ نوزادی در آن شب متولّد نمی‌شود مگر این‌که مؤمن خواهد شد، و اگر در سرزمین کفر متولّد گردد، خداوند او را به برکتِ امام مهدی (ع) ل اللَّه تعالی فرجه الشّریف به سویِ ایمان منتقل می‌سازد.»[۱۶۴۸]

360–به هر یک از یاران امام زمان (ع)، به اندازه چهل مرد نیرو داده می شود.

[1647] کفایة الاثر / ص220

[1648] توضیح المقاصد، شیخ بهائی رحمه الله : 532

در کتاب «کافی» از عبدالملک بن اعین آمده است که گفت: در نزد ابی جعفر(ع) بلند شدم. بر دستم تکیه کردم و گریه کردم و گفتم: «آرزو دارم که ظهور حضرت مهدی (ع) و سلطنت او را ببینم و درک کنم و در من نیرویی باشد.»

حضرت فرمود: «آیا خشنود نمی شوید که دشمنان شما همدیگر را بکُشند و شما در خانه های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد یعنی گشایش بزرگ پدید آمد، به هر مردی از شما، نیرو و قدرت چهل مرد داده می شود و دلهای شما مانند پاره های آهن می گردد بطوری که می توانید با آن قدرت، کوه را از جا بکَنید و شما قوام (و خزاین) زمین هستید.»

صدوق در کتاب «کمال الدّین» از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حضرت لوط به قوم خود نگفت: «لوانّ لی بکم قوّۀ او آوی الی رکن شدید»[۱۶۴۹] «سوره –) 80 یعنی: ای کاش در برابر مگر با مقایسه و آرزوی قوّت و نیروی (شما قدرتی داشتم یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود.»

حضرت قائم(ع)، و ذکر نکرد مگر قدرت اصحاب او را که به هر کدامشان قدرت چهل مرد داده می شود.»

و این مضمون را از حضرت سجّاد (ع) در کتاب «خصال» و شیخ مفید در کتاب «اختصاص» و ابن قولویه در کتاب «کامل الزّیارۀ» و فضل بن شاذان در کتاب «غیبت» از امام صادق (ع) و همینطور عیّاشی در تفسیر خود روایت کرده اند.

در کتاب «کمال الدّین» از امیرالمؤمنین(ع) روایت است که فرمود: «آن جناب دست خود را روی سر عبادت کنندگان می گذارد، پس هیچ مؤمنی نماند که

[1649] هود آیه 80

«.دلش سخت تر از پاره آهن نباشد و خداوند به او قدرت چهل مرد را می دهد
در کتاب «بصائر الدّرجات» صفّار از امام باقر(ع) روایت است که فرمود: «وقتی امر ما واقع شود و مهدی ما بیاید، هر مردی از شیعیان ما، جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه می شود، و دشمن ما را با پای خود پایمال می کند و او را با دست خود می زند و این کار در هنگام نزول رحمت خدا و فرج او بر بندگان است

361– ذی طوی کجاست

ذی طوی

یکی از مکان هایی که در روایات از آن به عنوان محل اقامت امام عصر(ع) یاد شده، «ذی طُوَی» است. «ذی طوی»، نام کوهی در اطراف مکه است. در روایتی که از امام محمد باقر (ع) نقل شده، چنین آمده است: «صاحب این امر را در یکی از این دره ها غیبتی است. [در این حال، آن حضرت] با دست خود به ناحیه ذی طوی اشاره کرد.[۱۶۵۰]

گفتنی است در دعای ندبه به نام این مکان نیز اشاره شده و در برخی روایات، از این منطقه به عنوان محل تجمع یاران امام مهدی (عج) یاد شده است.

[1650] بحارالانوار، ج 52، ص 306 و ج 53، ص 97.

362–درباره یاران امام زمان عج

از روایات فهمیده می شود که 313یار حضرت مهدی (ع) ، با هم زندگی نمی کنند، بلکه در زمان موعود از شهرهای مختلف به سوی حضرت مهدی(عج) رهسپار می شوند.

در روایات آمده است که در آغاز چهل و پنج تن از نه قبیله و شهر مختلف نزد حضرت گرد می آیند. سپس به این عده افزوده می شوند و از شهرهای مختلف و دور دست یاران حضرت با سرعت ویژه ای به سوی حضرت رهسپار می گردند و دور حضرت حلقه می زنند.

مرحوم سید محسن امینی در کتاب گرانسنگ اعیان الشیعه از هشتاد و چند شهر و دیار نام می برد که این عده (313 تن) از آن شهرها بر می خیزند.

از جمله آنها قم، کوفه، طالقان، گرگان، طبرستان، طرابلس، بیروت، دمشق، ری، فلسطین، قزوین، شیراز، دیلمان، بصره، اهواز و کرمان است.

اینها همدیگر را نمی شناسند و بدون این که با هم وعده ای گذاشته باشند، در موعد مقرر جمع می شوند (یجتمعون مِن أقاصی الأرض علی غیر میعاد لا یعرف بعضهم بعضا).[۱۶۵۱]

–363

[1651] سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 2، ص84

تهیه آذوقه لشکر امام زمان

:مرحوم شیخ صدوق، کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند

حضرت صادق آل محمّد از قول پدرش، حضرت باقرالعلوم علیهماالسلام حکایت فرماید: هنگامی که امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجّه الشّریف ظهور نماید و بخواهد قیام نماید، قیام خود را از مکّه معظّمه شروع نموده و ابتداء به سمت شهر .کوفه حرکت می کند

و قبل از آن که به همراه لشکر و یاران خویش حرکت نماید، منادی حضرت در بین جمعیّت، نداء دهد: کسی حقّ ندارد به همراه خود غذا و آب حمل کند، سپس حضرت دستور می دهد تا سنگ حضرت موسی بن عمران علیه السلام – که به مقدار بار شتری است – برداشته شود و همراه نیروها آورده شود، پس در هر منزلی که فرود آیند، از آن سنگ چشمه ای از آب گوارا جاری گردد که هر گرسنه ای از آن میل کند، سیر گردد؛ و نیز هر تشنه ای از آن آب بیاشامد، .سیراب شود و نیازی به طعام و مایعات نخواهند داشت

و این آذوقه خوراکی و آشامیدنی برای تمامی افراد لشکر امام زمان علیه السلام .می باشد، تا هنگامی که در نجف اشرف و کوفه وارد شوند.[۱۶۵۲]

[1652] اصول کافی: ج 1، ص 231، ح 3، إ کمال الدّین: ص 670، ح 17، الخرایج والجرایح: ج 2، ص 691، ح 1

وقتی قائم ما اهل بیت قیام کند، به محله ای از کوفه می رود . برپا می ایستد و با دست مبارک خود به جایی اشاره می کند که بکنید آنجا را، حفر می نمایند، دوازده هزار شمشیر، دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه خود از آن خارج می کنند که به دوازده هزار نفر از عجم و موالی [ایرانیان] می پوشاند.[۱۶۵۳]

365– شفای_مسموم_در_حال_مرگ

جوانی می گوید

به دلیل مسمومیّت، چند روزی در بیمارستان نمازی شیراز بی هوش بودم. » پزشکان از مداوای من قطع امید کرده بودند. برادرم که در آن لحظات کنار تخت من بود، می گفت: دیدم که خط صافی روی صفحه ای که نوار قلب را نشان می داد، ظاهر شد.

او گریه می کند و خود را روی من می اندازد. دکترها او را از اتاق بیرون می برند و دستگاه ها را از بدن من جمع می کنند. آنها می خواستند جنازه ام را تحویل دهند که ناگهان آثار حیات در من ظاهر می شود: قلبم شروع به کار می کند و فشار خون از 3 به 10 می رسد. پزشکان سریعاً مرا برای دیالیز و تصفیه خون به بیمارستان سعدی و صحرایی می برند. عقیده پزشکان بر این بود که اگر دیالیز هم می شدم، باز هم معلوم نبود که زنده بمانم، اما من زنده شدم.

[1653]. الاختصاص، ص 334، بحارالانوار، ج 52، ص 377

عمه ام که زن مؤمن و با تقوایی است و همیشه ائمه معصومین(ع) را در خواب می بیند و 79 سال هم سن دارد، موقعی که حال من خیلی بد بود و خبر مردن مرا برایش برده بودند، همان شب در خواب امام زمان(علیه السلام)را می بیند که حضرت فرموده بودند: نترسید و ناراحت نباشید که ما شفای جوان شما را از خدا خواسته ایم. خدا جوان شما را شفا خواهد داد.

عمه ام از خواب بیدار می شود و بوی عطر آقا را استشمام می کند و به افراد فامیل خبر شفای مرا می دهد. ابتدا همه او را مسخره می کنند، ولی بالاخره معجزه به وقوع می پیوندد. من نیز بعد از این معجزه برای قدردانی به مسجد جمکران مشرف شدم.[۱۶۵۴]».

366–

عقیقه برایِ امام علیه السلام

ابوجعفر عمری روایت کرده که وقتی صاحب الامر متولّد شد، امام حسن علیه السلام فرمود: ابوعمرو را حاضر کنید. وقتی حاضر شد فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری و در بینِ بنی هاشم تقسیم کن و فلان عدد گوسفند هم برایِ فرزندم عقیقه کن![۱۶۵۵])

367–

[1654]کرامات حضرت مهدی (عج)

[1655]اثبات الهداه 6: 430

وقتی که قائم آل محمد [صلی الله علیه و آله] ظهور کند، خداوند او را با ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبین در حالی که جبرییل جلو، میکاییل علیه السلام در طرف راست، و اسرافیل علیه السلام در طرف چپ اوست، یاری فرماید . رعب آن حضرت به اندازه یک ماه راه، جلو، و یک ماه، عقب سر، و یک ماه، از طرف راست، و یک ماه از طرف چپ، می رود و ملائکه مقربین در پیش روی آن حضرت هستند.[۱۶۵۶]

368-

لقبِ مهدی علیه السلام

امام زمان هدایت شده و هدایت کننده است، فلذا به ایشان مهدی خطاب می شود.

امام صادق علیه السلام در ضمنِ حدیثی در این مورد فرمود: «آن حضرت را مهدی گویند، زیرا او مردم را به امری که گم کرده اند هدایت می کند، و قائم گویند چون به حق قیام کند».[۱۶۵۷]

369-معانی بعضی القاب امام مهدی (ع)

هر یک از القابِ حضرت را وجه یا وجوهی است؛ مثلاً آن حضرت را «مهدی» می گویند از آن جهت که هدایت به حق می کند، و «قائم » می گویند چون قیام به

[1656]. بحارالانوار، ج 52، ص 348، الغیبة، ص 234

[1657]اثباه الهداه 7 : 110

حق می کند و «منتظرش» گویند چون مؤمنان در انتظارِ قدومِ اویند، و «حجّت» نام اند از آن رو که حجّت و گواهِ خدا بر خلق است.([۱۶۵۸]) در نگینِ انگشترِ حضرت نیز همین لقب نوشته شده است؛ به نقل «کفعمی» عبارتِ انگشتری حضرت این گونه است: «اَنَا حُجَّه اللَّه وَ خاصَّتِه».[۱۶۵۹]

370–

دعا برای فرج

حضرت آیت الله بهجت (ره) :   روایت دارد که در آخر الزّمان همه هلاک می شوند به جز کسی که بـــرای فـــرج دعـــا می کند.

گویا همین دعا برای فرج، یک امیدواری است و یک ارتباط روحی با صاحب دعا است. همین، مرتبه ای از فرج است.

آیت الله بهجت : دعای فرج اگر موجب فرج عمومی نشود برای دعا کننده موجب فرج خواهد بود

[1658]: بحار الانوار 51 : 28-31

[1659]اعیان الشّیعه 2 : 44

371-

خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه خلقش را بیافریند، چهارده نور آفرید که ارواح ما بود،

مفضل بن عمر گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود:

خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه خلقش را بیافریند، چهارده نور آفرید که ارواح ما بود،

گفته شد: یا ابن رسول الله! آن چهارده تن چه کسانی هستند؟

فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین و آخرین آنها قائمی است که پس از غیبتش قیام کند و دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلمی پاک سازد[۱۶۶۰]

372- پرچم رسول خدا (ع) همراه حضرت مهدی(ع) است

پرچم رسول خدا (ع) همراه حضرت مهدی(ع) است که این پرچم جز در بدر و روز جمل، هیچ روزی باز نشده است. شیخ نعمانی از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: «پرچم رسول خدا (ع) را روز بدر، جبرئیل نازل نمود و به

کمال الدین وتمام النعمه شیخ صدوق-جلد2صفحه 7

1660

».خدا آن نه از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر بود

»راوی عرض کرد: «پس از چه بود؟

حضرت فرمود: «از برگ بهشت بود که رسول خدا (ع) آن را در روز بدر باز کرد و بعد آن را پیچید و به دست علیّ بن ابیطالب داد، پس پیوسته نزد حضرت علی (ع) بود تا اینکه روز بصره فرا رسید و حضرت علی (ع) آنرا باز کرد و خداوند به او فتح و پیروزی عطا کرد، آنگاه آنرا پیچید و آن پرچم در نزد ماست و آن را هیچ احدی باز نمی کند تا اینکه حضرت قائم (ع) ظهور کند، پس هر گاه آن حضرت ظهور کرد، آن پرچم را باز می کند.

در آن هنگام هر کس که در مشرق و مغرب است آن را ملاقات می کند و ».(دشمنان) با فاصله زیادی از پیش روی آن فرار می کنند

و نیز از حضرت باقر(ع) روایت است که به ابوحمزه فرمود: «ای ثابت! گویا قائم اهل بیت خود را می بینم که بر این نجف مشرف شده است.» (و با دست خود به .(کوفه اشاره فرمود

و فرمود: «وقتی بر نجف شما مشرف شد، پرچمِ رسول خدا (ع) را باز می کند و ».وقتی که باز کرد، ملائکه بدر بر او فرود می آیند

»گفت: «پرچم رسول خدا(ع) چیست؟

حضرت فرمود: «چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت اوست و بقیّه آن از نصر خداوند است. آن را بطرف چیزی دراز نمی کند مگر آنکه آن را تباه کند و از ».بین ببرد

و به روایت صدوق در «کمال الدّین» آمده است که: «وقتی آن را باز کند، سیزده هزار و سیزده ملک بر قائم فرود می آیند که همه آنها منتظر آن حضرت بودند.»

نعمانی در کتاب «غیبت» از امام صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: «وقتی میان اهل بصره و حضرت علی(ع) تلاقی شد، آن حضرت پرچم رسول خدا (ع) را باز کرد، پس قدمهای ایشان لرزید و آفتاب زرد نشده بود که گفتند: ای پسر ابوطالب! به ما امان بده.»

و فرمود: «وقتی روز جنگ صفّین شد از حضرت علی (ع) خواهش کردند که آن پرچم را باز کند، حضرت این کار را؛[۳] نکرد، پس آنگاه حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و عمّار بن یاسر را شفیع خود قرار دادند.

پس حضرت علی (ع) به امام حسن(ع) فرمودند: «ای فرزند من! زمانی است که باید این قوم آن زمان را پشت سر بگذارند و بدرستی که این پرچم را بعد از من هیچ کس باز نمی کند مگر حضرت قائم(ع).[۱۶۶۱]

373- هفتاد هزار صدیق را زنده می کند

1661

چون قائم علیه السلام ظهور کند و داخل کوفه شود، خداوند از گورستان وادی السلام، هفتاد هزار صدیق را زنده می کند که همگی از اصحاب و انصار او می شوند .

شیخ مفید نیز در کتاب ارشاد، روایت کرده است که بیست و هفت نفر از قوم موسی، و هفت نفر از اصحاب کهف، و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه و مقداد و مالک اشتر، از انصار آن حضرت علیه السلام خواهند بود و فرمانروای کشورها می شوند[۱۶۶۲] .

374-

آوردن احکام ویژه ای که تا زمان حضرت قائم (ع) ظاهر و اجرا نشده است.

در کتاب «کافی» و «کمال الدّین» از حضرت صادق(ع) روایت شده است که فرمود: «دو خون است که از جانب خدای تعالی حلال است و احدی در آن حکم نمی کند تا اینکه قائم ما اهل البیت ظهور کند.

هر گاه خداوند متعال، قائم ما اهل بیت را برانگیخت، به حکم خداوند در آن حکم می کند و دلیل بر آن نمی خواهد. زناکاری که همسر دارد را سنگسار می کند و گردن کسی که زکات نمی دهد را می زند.»

در کتاب «خصال» از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) روایت است که فرمود: «هر :

[1662]. نجم الثاقب، ص 158 - 157

گاه قائم ما ظهور کرد، به سه حُکم، حکم می کند که احدی قبل از او به آنها حکم نکرده است، پیر زناکار را می کشد، مانع زکات را می کشد و به برادر از برادرش در عالم ذرّ ارث می دهد، یعنی هر دو نفر که در آنجا میانشان عقد اخوّت و برادری بسته شد در این جا از یکدیگر ارث می برند.»

نعمانی در کتاب «غیبت» از حضرت علی (ع) روایت کرده است که می فرمود: ::

«بر من واجب بود که کسی که در جنگ پُشت کرده است و فرار می کند را بکُشم یعنی آنان که در روز جنگ مردند، و خسته مجروح را نیز بکشم ولی این کار را بخاطر عاقبت یاران خود نکردم که اگر یارانم توسّط دشمنان مجروح شدند آنها را نکشند ولی بر حضرت قائم واجب است که هم پشت کننده و هم مجروح را بکشد.»

فضل بن شاذان از حضرت باقر(ع) روایت کرده است که فرمود: «حضرت قائم : (ع) به احکامی حکم می کند که بعضی از اصحابش که در پیش رویش شمشیر می زنند آن را انکار می کنند و آن حکم، حکم آدم(ع) است. پس آنها را نزد خود می خواند و دستور می دهد که گردن آنها را بزنند.

سپس دوباره حکمی می کند، پس گروهی دیگر که در پیش روی ایشان : شمشیر زده اند آن را انکار می کنند و این، قضای داوود است، پس آنها را نزد خود می خواند و گردن آنها را می زند.

برای بار سوّم حکمی می فرماید که باز گروهی دیگر که در پیش روی حضرت : شمشیر می زدند آن حکم را انکار می کنند که دوباره حضرت آنها را نزد خود

.می خواند و امر می فرماید که گردن آنها را بزنند

آنگاه برای بار چهارم حکمی می فرماید و آن حکم حضرت محمّد(ع) است و «.احدی آن را انکار نمی کند

در جمله ای از روایات آمده است که: «آن حضرت، جزیه قبول نمی کند و : «.صلیب را می شکند و خوک را می کشد

جزیه، پولی است که اهل کتاب می پردازند تا تحت سیطره حکومت اسلامی -) (.زندگی کنند

شیخ طبرسی در کتاب «اعلام الوری » روایت کرده است که: «آن حضرت، مرد : «.بیست ساله ای که علم دین و احکام مسایل خود را نیاموخته باشد را می کُشد

در کتاب «مزار» محمّد بن مشهدی روایت است که ابوبصیر از حضرت : صادق(ع)، درباره حکم کسانی که با حضرت دشمنی و مخالفت کردند، پرسید، امام صادق (ع) فرمود: «ای ابومحمّد! در دولت ما برای کسی که با ما مخالفت کرد، بهره و جایگاهی نیست. بدرستی که خداوند متعال خونهای آنها را هنگام خروج قائم (ع) حلال کرده و امروز این کار بر ما و شما حلال است. پس مواظب باش که کسی تو را مغرور نکند. هر گاه قائم ما قیام کند، انتقام پیامبرش و انتقام «.همه ما را خواهد گرفت

375- رویش مانند شب چهاردهم می‌درخشید به گونه ای که از نور سیمای او حیران گشتم

ابراهیم بن احمد نیشابوری گوید: زمانی که عمروبن عوف، [که فرمانروایی ستمگر بود و به کشتن شیعیان، علاقه فراوان داشت.] قصد کشتن مرا کرد به شدت بیمناک شدم و وحشت همه وجودم را فرا گرفت. پس با خاندان و دوستان خود خداحافظی کرده و رو به جانب خانه امام حسن عسکری (ع) کردم تا با ایشان نیز وداع کنم و در نظر داشتم که پس از آن بگریزم.

چون به خانه امام وارد شدم، در کنار امام حسن عسکری(ع)پسری دیدم که رویش مانند شب چهاردهم می‌درخشید به گونه ای که از نور سیمای او حیران گشتم و نزدیک بود آنچه را در خاطر داشتم [یعنی ترس از کشته شدن و تصمیم به فرار] فراموش کنم.

در این هنگام آن کودک] به من گفت: «ای ابراهیم، نیازی به گریختن نیس! به زودی خدای متعال، شرّ او را از تو دور خواهد کرا! »حیرتم بیشتر شد، به امام عسکری (ع) گفتم: فدای شما شو! این پسر کیست که از درون من خبر می‌دهد؟! امام عسکری (ع) فرمود: او فرزند من و جانشین پس از من است.... ابراهیم گوید: بیرون آمدم در حالی که به لطف خداوند امیدوار بودم و به آنچه از امام دوازدهم، شنیده بودم، اعتماد داشتم. چندی بعد، عمویم مرا به کشته شدن عمرو بن عوف، بشارت داد.[۱۶۶۳]

[1663] کمال الدین، ج 2، باب 43، ح 2، ص 158

ملاقات_با_امام_زمان_عج

آیت الله مظاهری ضمن درس اخلاق خود حکایتی نقل کردند با این مضمون:

یکی از علمای بزرگ، در زمان قدیم در تخت فولاد خدمت امام زمان «ارواحنافداه» رسیده بود و از آن حضرت درخواست «علم اکسیر» کرده بود. در حالی که یاد گرفتن علوم غریبه حرام است و گفت و شنود و تعلیم و تعلّمش نیز حرام است.

آن حضرت به او فرموده بودند:
علوم غریبه به تو چه ربطی دارد؟ من به جای آن ختمی به تو یاد می‌دهم که بهتر از اکسیر است.

بعد فرموده بودند: به پنج تن و امام زمان توسّل پیدا کن و در توسّل‌هایت بگو:

یا محمّد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین، یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی».

آن عالم نقل می‌کند: وقتی حضرت فرمودند: «ادرکنی»، به ذهنم خطور کرد که باید بفرمایند: «ادرکونی»، یعنی برای درخواست کمک از پنج نور مقدّس، باید

فعل جمع به کار ببریم، پس چرا ایشان فعل مفرد به کار برده و می‌فرمایند:

!«ادرکنی و لاتهلکنی»؟

:وقتی چنین تصوّری کردم، امام زمان «ارواحنافداه» تبسّم کردند و فرمودند

.همین است که گفتم. برای اینکه واسطه فیض این عالم، فعلاً من هستم

یعنی اگر در زمان حاضر توسّلی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم یا سایر حضرات معصومین سلام الله علیهم بشود، فیض الهی به واسطه وجود مقدّس امام زمان «ارواحنافداه» به بندگان می‌رسد.[۱۶۶۴]

-377

علامتهای ظهور امام عصرعلیه السلام

شیخ مفید قدس سره در کتاب «ارشاد» می نویسد:

حوادثی که قبل از قیام آن حضرت پیش می آید خبر داده، و نشانه هایی را که بر آن دلالت دارد و علامت ظهور می باشد ذکر گردیده است که در اینجا بعضی از آنها اشاره می کنیم:

[1664] به نقل از تبیان

سفیانی خروج می کند، حسنی کشته می شود، میان بنی عباس به خاطر سلطنت و ریاست دنیوی اختلاف می افتد، خورشید در نیمه ماه رمضان، و ماه در آخر آن برخلاف روش عادی گرفتگی پیدا می کند، زمین در بیداء فرو می رود، و در سرزمین مغرب و مشرق فرورفتگی های دیگری ایجاد می شود، خورشید از هنگام ظهر تا عصر بی حرکت می ماند، و از سمت مغرب طلوع می کند.

نفس زکیه در پشت کوفه به همراه هفتاد نفر از بندگان صالح کشته شود، مردی هاشمی بین رکن و مقام کشته شود

دیوار مسجد کوفه خراب شود، پرچمهای سیاه از خراسان بلند شود، سید یمانی خروج کند , مغربی بر مصر چیره شود و بر شامات سیطره پیدا کند، لشکر ترک در جزیره و لشکر روم (یهودیان) در رمله یعنی فلسطین فرود آید.

ستاره ای در مشرق که مانند ماه نورانی باشد پدید آید و انعطاف پیدا کند بطوریکه دو سر آن نزدیک هم رسند، سرخی در آسمان پیدا شود بطوریکه در کرانه های آن پخش و پراکنده شود، آتش طولانی در مشرق ظاهر شود که سه روز یا هفت روز در هوا باقی بماند، عرب عنان گسیخته شود و شهرها را تصرف کند و از سیطره عجم خارج گردد، اهل مصر فرمانروا و حاکم خود را بکشند.

شهر شام ویران گردد، و سه پرچم در آنجا بلند شود که باهم اختلاف داشته باشند، پرچم های قیس و عرب وارد مصر شوند، و پرچم های کنده وارد خراسان شود، لشکری از سمت مغرب براه افتد و در حوالی حیره

فرود آیند، و پرچم های سیاهی از سوی خراسان بطرف آنها روی آورند، رود فرات پر از آب شود و آب آن در کوچه های کوفه روان گردد.

شصت نفر با ادعای دروغین نبوت و دوازده نفر از خاندان ابوطالب با ادعای امامت خروج کنند، مردی از شخصیت های مهم و بزرگان بنی عباس را بین جولاء و خانقین بسوزانند، پلی در بغداد بر روی کرخ بسازند و باد سیاهی در اول روز در آن بپا گردد و زلزله ای در آن واقع شود که بسیاری از مردم در زمین فرو روند، ترسی همه اهل عراق و بغداد را فرا گیرد، مرگ های سریع، کمبود در مال و جان و محصول آنها پیدا شود، ملخ هایی در فصل خودش و در غیر فصل آن پیدا شوند و کشت و زراعت را از بین ببرند.

آنچه مردم زراعت کنند محصول زیاد ندهد و فزونی پیدا نکند، دو صنف از عجم با هم اختلاف کنند و در بین آنها خونریزی فراوانی شود، غلامان و بندگان از اطاعت بزرگان و سروران خود خارج شوند و آنها را به قتل رسانند، گروهی بدعت گزار مسخ شوند و به شکل میمون و خوک درآیند، بندگان بر شهرهای سروران غلبه پیدا کنند و آنها را از تصرف ایشان خارج کنند.

ندایی از آسمان برخیزد که همه مردم روی زمین بشنوند و اهل هر زبانی به زبان خود آن را احساس کنند، صورت و سینه ای برای مردم در مقابل خورشید ظاهر گردد، مردگانی از میان قبرها بیرون آیند و به دنیا و زندگی دنیا برگردند، .یکدیگر را بشناسند و به ملاقات هم روند

و در خاتمه بیست و چهار شبانه روز بطور پیوسته باران آید، و زمین مرده بوسیله آن زنده و سرسبز شود و برکات خود را آشکار کند، و بعد از آن تمام ناراحتی‌ها و آفت‌ها از پیروان حق یعنی شیعیان حضرت مهدی ارواحنا فداه برطرف شود، در آن هنگام خبر ظهور امام خود را در مکه دریافت کنند و به طرف او برای .یاریش بروند و خود را به او برسانند همان طور که در اخبار وارد شده است

:شیخ مفیددرباره علائم ظهور می فرماید:

بعضی از این علامتها و حادثه‌ها وقوع آن حتمی است، و برخی مشروطند که اگر آن شرایط پیدا شد این حادثه‌ها نیز پیش می آید، و خداوند می داند چه پیش .خواهد آمد.[۱۶۶۵]

-378

اشتیاق به امام زمان (عجل الله فرجه)

:احمد بن ابراهیم نقل شده که می گوید

[1665] الإرشاد: ص۳۳۶

به جناب ابو جعفر محمد بن عثمان(نائب خاص امام زمان)، اشتیاقم را به دیدار مولایمان بیان کردم؛ به من فرمود

با وجود اشتیاق مایل هستی او را ببینی؟

گفتم: آری،

فرمود:

خداوند پاداش شوق تو را عنایت فرماید و دیدن رویش را به آسانی و عافیت، به تو روزی کند!

اما ابوعبداللّه! التماس نکن که او را ببینی؛

زیرا در ایام غیبت، به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشین گردی

که این از عزایم الهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است؛

...ولی با زیارت به سوی او توجّه کن[۱۶۶۶]

-379

بعضِ القابِ حضرت علیه السلام

[1666] بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۹۷

در اینجا به ذکر پاره ای عناوین و صفات که در ضمنِ زیارت های مختلفه و ادعیه مربوط به حضرت مهدی علیه السلام مورد تصریح قرار گرفته است اشاره می کنیم:

بقیه اللّه: باقیمانده خدا در زمین.

خلیفه اللّه: جانشین خدا در میان خلایق.

وجه اللّه: مظهر جمال و جلال خدا، سمت و سوی الهی که اولیایِ حق رو به او دارند.

باب اللّه: دروازه همه معارف الهی، دری که خدا جویان برای ورود به ساحت قدس الهی، قصد آن را می کنند.

داعی اللّه: دعوت کننده الهی، فرا خواننده مردم به سوی خدا، منادی راستین هدایت الی اللّه.

سبیل اللّه: راه خدا، که هرکس سلوکش را جز در راستای آن قرار دهد سرانجامی جز هلاکت نخواهد داشت.

ولی اللّه: سر سپرده به ولایت خدا و حامل ولایت الهی، دوست خدا.

حجه اللّه: حجّت خدا، برهان پروردگار، آن کس که برای هدایتِ در دنیا، و حسابِ در آخرت به او استدلال می کنند.

نور اللَّه: نور خاموشی ناپذیر خدا، ظاهر کننده همه معارف و حقایق توحیدی، مایه هدایتِ رهجویان.

عین اللَّه: دیده بیدار خدا در میان خلق، دیدبان هستی، چشم خدا در مراقبت کردار بندگان.

سلاله النّبوّه: فرزند نبوّت، باقیمانده نسل پیامبران.

خاتم الاوصیاء: پایان بخش سلسله امامت، آخرین جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله علم الهدی: پرچم هدایت، رایت همیشه افراشته در راه خدا، نشان مسیر حقیقت.

سفینه النّجاه: کشتی نجات، وسیله رهایی از گرداب ضلالت، سفینه رستگاری.

عین الحیوه: چشمه زندگی، منبع حیات حقیقی.

القائم المنتظر: قیام کننده ای که همه صالحان چشم انتظار قیام جهانی اویند.

العدل المشتهر: عدالت مشهور، تحقّق بخش عدالت موعود.

السیف الشاهر: شمشیر

کشیده حق، شمشیر از غلاف بیرون آمده در اقامه عدل و داد.

القمر الزّاهر: ماه درخشان، ماهتاب دل فروز شب های سیاه فتنه و جور.

شمس الظلاّم: خورشید آسمان هستی، ظلمت گرفتگان، مهر تابنده در ظلمات زمین.

ربیع الأنام: بهار مردمان، سر فصل شکوفایی انسان، فصل اعتدال خلایق.

نضره الأیام: طراوت روزگار، شادابی زمان، سرّ سرسبزی دوباره تاریخ.

الدین المأثور: تجسّم دین، تجسید آیین بر جای مانده از آثار پیامبران، خودِ دین، کیان آیین، روح مذهب.

الکتاب المسطور: قرآن مجسّم، کتاب نوشته شده با قلم تکوین، معجزه پیامبر در هیئت بشری.

صاحب الامر: دارنده ولایت امر الهی، صاحب فرمان و اختیاردار شریعت.

صاحب الزمان: اختیار دارِ زمانه، فرمانده کل هستی به اذن حق.

مطهّر الأرض: تطهیر کننده زمین که مسجد خداست، از بین برنده پلیدی و ناپاکی از زمین.

ناشر العدل: برپا دارنده عدالت، بر افرازنده پرچم عدل و داد در سراسر گیتی.

مهدی الامم: هدایت گر همه امّت ها، راه یافته راهنمایِ همه طوایفِ بشریت.

جامع الکَلِم: گردآورنده همه کلمه ها بر اساسِ کلمه توحید، وحدت بخش همه صف ها.

ناصر حق اللّٰه: یاری گر حقِ خدا، یاورِ حقیقت.

دلیل اراده اللّٰه: راهنمای مردم به سوی مقاصد الهی، راه بلد و راهبر انسان ها در راستای اراده خداوند.

الثائر بأمر اللّٰه: قیام کننده به دستور الهی، بر انگیخته به فرمان پروردگار، شورنده بر غیر خدا به امر خدا.

محیی المؤمنین: احیاگر مؤمنان، حیات بخش دل های اهل ایمان.

مبیر الکافرین: نابود کننده کافران، درهم شکننده کاخ کفر، هلاک کننده کفّار.

معزّ المؤمنین: عزّت بخش مؤمنان، ارزش دهنده اهل ایمان.

مذلّ الکافرین: خوار کننده کافران، درهم شکننده جبروتِ کفرپیشگان.

منجی المستضعفین: نجات دهنده مستضعفان، رهایی بخش استضعاف کشیدگان.

سیف اللّٰه الّذی لاینبو: شمشیر قهر خدا که کند نمی شود.

میثاق اللّٰه الّذی أخذه: پیمان بندگی خدا که از بندگان گرفته شده.

مدار الدهر: مدار روزگار، محور گردونه وجود، مرکز پیدایش زمان.

ناموس العصر: نگهدارنده زمان، کیان هستی دوران.

.کلمه اللّه التامه: کلمه تامّه خداوند، حجّت بالغه الهی

.تالی کتاب اللّه: تلاوت کننده کتاب خدا، قاری آیات کریمه قرآن

.وعداللّه الّذی ضمنه: وعده ضمانت شده خدا، پیمان تخلّف ناپذیر الهی

رحمه اللّه الواسعه: رحمت بی پایان خدا، لطف و رحمت بی کران پروردگار
.رحمت گسترده حق

.حافظ اسرار ربّ العالمین: نگهبان اسرار پروردگار، حافظ رازهایِ ربوبی

.معدن العلوم النبویه: گنجینه دانش هایِ پیامبری و خزانه معارف نبوی

.نظام الدین: نظام بخش دین

.یعسوب المتقین: پیشوای متقین

.معزّ الاولیاء: عزّت بخش یاران

.مذلّ الأعداء: خوار کننده دشمنان

.وارث الانبیاء: میراث بر پیامبران

.نور ابصار الوری: نور دیدگان خلایق

.الوتر الموتور: خونخواه شهیدان

کاشف البلوی: بر طرف کننده بلاها.

المعد لقطع دابر الظلمه: آماده برای ریشه کن کردن ظالمان.

المنتظر لاقامه الأمت و العوج: مورد انتظار برای از بین بردن کژی ها و نادرستی ها.

المترجی لازاله الجور و العدوان: مورد آرزو برای بر طرف کردن ستم و تجاوز.

المدّخّر لتجدید الفرائض و السنن: ذخیره شده برای احیای مجدد واجبات و سنن الهی.

المؤمّل لاِحیاء الکتاب و حدوده: مورد امید برای زنده ساختن دوباره قرآن و حدود آن.

جامع الکلمه علی التقوی: گرد آورنده مردم بر اساس تقوی.

السبب المتصل بین الأرض و السماء: واسطه بین آسمان و زمین، مسبب رحمت الهی بر زمین.

صاحب یوم الفتح و ناشر رایه الهدی: صاحب روز پیروزی و بر افرازنده پرچم هدایت.

مؤلف شمل الصلاح و الرضا: الفت دهنده دل ها بر اساس رضایت و درستکاری.

الطالب بدم المقتول بکربلا: خونخواه شهید کربلا.

.المنصور علی من اعتدی علیه وافتری: یاری شده علیه دشمنان و افترا زنندگان

المضطرّ الّذی یجاب اذا دعی: مظطرّی که چون دعا کند دعایش مستجاب شود[۱۶۶۷]

380- ای محمّد! حضرت قائم از شماست

در «کافی» روایت شده است که: روزی رسول اکرم (ع) مسرور و شادمان از خانه .بیرون رفت. پس سبب آن را جویا شدند
حضرت فرمود: «هیچ روز و شبی نیست مگر اینکه تحفه ای از جانب خدا برای من می رسد. آگاه باشید که خداوند امروز به من تحفه ای داده که هرگز به .گذشتگان نداده است
جبرئیل نزد من آمد و طرف پروردگارم سلام رساند و گفت: ای محمّد! حضرت قائم از شماست و هر گاه خدای او را آشکار کند، حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند.[۱۶۶۸]

-381

آیا امـــام زمـــان عج دو ظهـــور دارد؟

[1667] هزار و یک نکته پیرامون امام زمان عج
[1668] اصول کافی

همان طور که غیبت امام مهدی(ع) به دو بخش «غیبت صغری» و «غیبت کبری» تقسیم می‌شود و غیبت طولانی حضرت مهدی(ع) بدون مقدمه چینی یک دوره غیبت کوتاه‌تر آغاز نشد، روایات درباره آخرالزمان و تاریخ پیش از ظهور نیز ترسیم کننده یک دوره زمانی مقدماتی، پیش از ظهور حضرت مهدی(ع) است که در آن جامعه جهانی برای ظهور و انقلاب جهانی ایشان آماده می‌شود. صاحب نظران به این دوره عنوان «ظهور اصغر» را اختصاص داده اند.

این دوره در واقع بخش ابتدایی ظهور است که از ماه رمضان سال ظهور تا ماه محرم را در بر می‌گیرد. علمایی که در روایات علائم الظهور تتبع و تحقیق کرده اند، حوادث این چند ماه را به طور مفصل در کتاب‌هایشان آورده اند، بنابراین تعریف از فرارسیدن صیحه آسمانی در ماه رمضان تا ماه محرم که حضرت مهدی(ع) به طور علنی و رسمی‌ظهور می‌کند، دوره ظهور اصغر است و مقارن زمانی که 313 نفر از یاران حضرت مهدی(ع) از سراسر دنیا به سوی آن حضرت، در مکه می‌آیند و به ایشان ملحق می‌شوند و بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند، ظهور ایشان علنی و کامل می‌شود، این دوره را با عنوان «ظهور اکبر» تعبیر می‌کنند.

ظهور اصغر در واقع به مثابه ظهور سری و غیر علنی حضرت مهدی (ع) و زمینه سازی برای ظهور فراگیر و اکبر ایشان است، از روایات برمی‌آید که در این دوره، عده ای محدود از یاران و اطرافیان حضرت مهدی(ع) از موضوع ظهور

باخبرند و نام و یاد ایشان بر زبآن‌ها جاری شده و مردم درباره این موضوع با هم گفتگو می‌کنند[۱۶۶۹]

از حضرت علی(ع) در این باره رسیده است: «موقعی که منادی از آسمان ندا کرد، حقا که حق با آل محمّد (صلی اللّٰه علیه و آله) است، مهدی(ع) بر سر زبان‌ها ظهور می کند و نام او در دهان مردم خواهد بود، مردم مسرور می‌شوند و ذکری غیر از ذکر آن حضرت ندارند.»[۱۶۷۰]

382-

در وصفِ چهره دلربای مهدی (ع) وارد شده: «المهدیّ طاووس اهل الجنّه. وجهه کالقمر الدّری علیه جلابیب النور؛ «حضرت مهدی علیه السلام طاووس اهل بهشت است، چهره اش مانند ماه درخشنده است و گویا جامه هایی از نور بر تن دارد».[۱۶۷۱]

اللّهم ارنی الطّلعه الرّشیده والغرّه الحمیده واکحل ناظری بنظره منّی الیه؛ بار » خدایا! آن جمال با رشادت و پیشانی نورانی ستایش شده را، به من بنمایان، و چشمم را به نگاهی به او، سرمه کن

[1669] مطهری نیا، محمود، از ظهور تا قیامت، ماهنامه موعود، اسفند 87، ش 97

[1670] الملاحم و الفتن باب 112، ص 59

[1671] منتهی الآمال 2 : 481

383- ابر سخت و سرکش برای صاحب شما [حضرت مهدی علیه السلام] ذخیره شد

امام صادق ع فرمود:

ذوالقرنین را در انتخاب میان دو ابر، مخیر کردند که او ابر رام را برگزید و ابر سخت و سرکش برای صاحب شما [حضرت مهدی علیه السلام] ذخیره شد . راوی پرسید: ابر سرکش کدام است؟ فرمود: ابری که در آن رعد و برق و صاعقه است، پس صاحب شما بر آن سوار می شود و آن ابر او را در راه های هفت آسمان و هفت زمین، بالا می برد.[۱۶۷۲]

384- شعار آنان «یا لثارات الحسین» است

امام صادق(ع) درباره لشکریان امام زمان علیه السلام فرمودند :

فِیهِمْ رِجالٌ لایَنامُونَ اللَّیلَ لَهُمْ دَوِیٌّ فِی صَلواتِهِمْ کدَوِیِّ النَّحْلِ یَبِیتُونَ قِیاماً عَلی أَطْرافِهِمْ وَیُصْبِحُونَ عَلی خُیُولِهِمْ ... شِعارُهُمْ یا لِثاراتِ الْحُسَیْنِ إِذا سارُوا یَسِیرُ الرُّعْبُ أَمامَهُمْ مَسِیرَةَ ... :.:

در میان آنان (لشگریان امام زمان علیه السلام) رجالی دیده می‌شوند که شبها را بیدار می‌مانند و همچون زنبور عسل شب را در زمزمه (عبادت و راز و نیاز) به سر می‌برند و نیز شبها را در دفاع و نگهبانی بروز می‌رسانند، ...

[1672]. بصائرالدرجات، ص 29; بحارالانوار، ج 12، ص 182; نجم الثاقب، ص 172

شعار آنان «یا لثارات الحسین» است وقتی که به حرکت درمی‌آیند ترس و وحشت نیز در پیشاپیش آنان در دلهای مخالفان ایجاد می‌شود و خداوند توسط آنان امام حق را نصرت می‌بخشد.[۱۶۷۳]

385-

اندوه فراوان امام صادق علیه السلام بر کسانی که در دوران غیبت به شک و تردید مبتلا می گردند...

لسان به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند :

نظَرتُ فی الکِتابِ الجَفرِ صَبیحَةً هذا الیومِ و هُو الکِتابُ المُشتَمِلُ عَلی عِلمِ ▯ المَنایا و البَلایا والرَّزایا و عِلمِ ما کانَ و ما یَکونُ اِلی یَومِ القِیامَةِ الّذی خَصَّ اللّهُ بِهِ مُحمّداً و الأئِمّةَ مِن بَعدِهِ و تَامَّلتُ مِنهُ مَولِدَ قائِمِنا و غَیبَةُ و إبطاءَهُ و طولَ عُمرِهِ و بَلوَی المؤمنینَ فی ذلک الزَّمانِ و تَوَلُّدَ الشُّکوکِ فی قُلوبِهِم مِن طولِ غَیبَتِهِ وارتِدادِ اَکثَرِهِم عَن دینِهِم و خَلعَهُم رِبقَةَ الاِسلامِ مِن اَعناقِهِم ؛ اَلَّتی قالَ اللّهُ تَقَدَّسَ ذِکرُهُ : "وَ کُلَّ اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ " - یَعنی الوِلایَةَ - فأَخَذَتنی الرِّقَّةُ و استَولَت عَلَیَّ الاَحزانُ .

صبح امروز در کتاب جَفْر نظر کردم ؛

[1673] مستدرک سفینة البحار، ج 6، ص 184

همان کتابی که در آن علم مرگ و میرها و بلاها و گرفتاریها و گذشته و آینده تا روز قیامت مندرج است

آن را خداوند مخصوص به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه بعد از ایشان (علیهم السلام) قرار داده است.

در آن کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و دیرکردِ او و طولانی شدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در دلهای آنها حاصل می شود و برگشتن بیشتر آنها از دین خود و باز کردن طوق اسلام از گردنهای خود...

همان طوقی که خدای متعال درباره اش فرموده است:

هر انسانی را طائری است که بر گردنش آویخته ایم" و منظور ولایت اهل بیت می باشد ؛ (بعد از این تأملات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد[۱۶۷۴] ..

386-

سلام آقای خوبیها

من از آموزش و پرورش گله دارم؛

من از مدرسه ای که رفته ام گله دارم؛

من از معلمانم گله دارم؛

[1674] کمال الدین , باب ۳۳ , ح ۵۱

چرا معلم ریاضی هیچگاه حساب روزهای نبودن و بی کسی تو را نگفت ؟

چرا معلم انشاء هیچ وقت نگفت که از محبت به تو انشاء بنویسم ؟

گله دارم که چرا معلم جغرافی، جغرافیای ظهورت را برایمان هیچ وقت ترسیم نکرد ؟

چرا دبیر تاریخ، تاریخ غیبتت را برایمان شرح نداد ؟

و نگفت که چه کرده ایم که این گونه به تاریخ نبودنت عادت کرده ایم ؟

چرا معلم اجتماعی به ما نگفت که در اجتماع مردم! کسی هست که نظاره گر آن هاست!

آقا! نگفتن!

و گر نه پیش رویت این همه گناه نمی کردیم!

اشک ها و خوشحالی های پدر و مادرمان از کارنامه ی ثلث آخرمان یادمان نرفته!

ای کاش یادمان می دادند که کسی هم هست که هر روز کارنامه اعمالتان را می بیند

و از اعمال ما شیعیانش شاد

و از گناهان ما گریان می شود.

و حالا هم چون روزهایی که از نیامدن معلم سرکلاس خوشحال میشدیم ؛

و مهم نبود که چرا نیامده و بهتر که امروز نیامده! ...

در غیبتت " غم هایت را " غصه هایت را " فراموش کرده ایم ...

...و سرگرم بازی دنیا شده ایم.[۱۶۷۵]

387–

یک روایت جالب درباره تعطیل شدن حج:

فَقُلْتُ مَتَی یَکُونُ ذَلِکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا حِیلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ سَبِیلِ الْکَعْبَةِ ... بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاء...[۱۶۷۶]

علی بن مهزیار می گوید از امام مهدی علیه السلام پرسیدم که این امر [ظهور و فرج] کی خواهد بود؟

حضرت فرمود: هر وقت که بین شما و راه کعبه مانع ایجاد شود توسط اقوامی که هیچ بهره ای از فضائل کسب نکرده اند و خداوند و رسولش از آنان بیزار هستند

388–

از امام صادق(ع)روایت شده که فرمودند: «یفقد الناس امامهم، یشهد الموسم فیراهم و لایرونه؛ مردم به فراق امامشان گرفتار می‌شوند؛ او در مراسم حج حاضر می‌شود و آنان را می‌بیند، ولی مردم ویرانمی‌بینند».

[1675] http://www.afsaran.ir/link/1313302

[1676] بحارالانوار، ج52ص 45

که به قرائن روایات دیگر به معنای عدم شناخت است).[۱۶۷۷]

و محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام زمان (عج) گفت: « به خدا قسم هر سال امام زمان (عج) در مراسم حج شرکت می‌کند، مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم هم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند».[[۱۶۷۸]

عارف گران‌قدر فیض کاشانی ره می‌فرماید:

یک طواف سرکوی ولی حق کردن

به زصد حج قبول به دیوان بردن

ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی

به زصد سال نماز است به پایان بردن آری

هنگامی که حضرت در مراسم حج حضور می‌یابد، و به طور طبیعی به اعمال حج مشغول می‌شود، قطعاً در عرفات حضور دارد؛ چرا که وقوف در عرفات واجب و از ارکان حج است.

[1677] کافی، ج 1، ص 337–338

[1678] من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 520

آیت‌الله جوادی آملی در این موردمی‌نویسد: «از اسرار وقوف در این سرزمین، آن است که عموم مردم و گنه‌کاران، با اولیای الهی ارتباط پیدا کنند و به برکت حضور آنان، مشمول رحمت الهی قرار گیرند، همان طور که در سیر نزول، اولیای الهی واسطه فیض‌اند، در قوس صعود نیز اینان واسطه ترقی و کمال انسان‌اند. وجود مبارک حضرت بقیهٔ‌الله (عج) هر سال در مراسم حج و به‌ویژه در عرفات و منا حضور دارند...

همچنین بسیاری از تربیت یافتگان و شاگردان خاص آن حضرت در میان حج‌گزاران حضور دارند و به مدد عنایت خاص حضرتش از ملکوت افراد آگاهی می‌یابند».[۱۶۷۹]

شایان ذکر این‌که، اگرچه ممکن است مشکلات برخی زائران، ناخودآگاه به برکت امام زمان (عج) حل شود، ولی چنین نیست که هر عمل خارق عادت و کرامتی ـ که در ایام حج و در سرزمین منا و عرفات روی داد ـ مستقیماً به دست وجود مبارک آن حضرت انجام گیرد. ممکن است ناآشنا یا سالمندی خیمه یا چادر خود را گم کند و یا در بین راه بدون زاد و راحله بماند، و یکی از اولیای الهی که تربیت شده مکتب ولایت ولی‌عصر عج است او را راهنمایی کند. پس این شخص گرفتار، با واسطه به خدمت آن حضرت رسیده است نه بدون واسطه.[۱۶۸۰]

[1679] صهبای حج، ص 433-434

[1680] صهبای حج، ص 433-434

-389

نام_او_را_محمد_بگذارید

حسن بن علی گرگانی می گوید:

در قُم مردی مدعی شده بود که بچه ای که همسرش بدان باردار است، از نطفه او نیست! علما در این مورد گفت وگو کردند تا این که نامه ی به شیخ صیافهٔ الله نوشتند، من نزد او بودم که نامه را بدو دادند.

او بدون آن که آن را قرائت کند. دستور داد تا آن را به دست ابو عبدالله بزوفری که از سفرای حضرت(ع) بوده است برسانند. وقتی پاسخ بزوفری را برای شیخ صیافهٔ الله آوردند، من آنجا حاضر بودم.بزوفری نوشته بود:

آن بچه متعلق به همان مرد است که در فلان روز وفلان جا نطفه او واقع شده است. نام او را باید محمّد بگذارند.

هنگامی که فرستاده علما به شهر قم بازگشت و آنها از موضوع مطلع شدند. تحقیق نموده دانستند که مطلب صحیح است، و وقتی بچّه متولّد شد چنان که گفته شده بود، پسر بود و نام او را محمّد گذاشتند.[۱۶۸۱]

[1681] غیبهٔ طوسی، ص 308، التوقیعات الواردهٔ، بحار الانوار، ج 51، ص 324

390- گفتند: چرا امام نمی آید؟

حضرت آیت الله سید محمد ضیاءآبادی.

در کتابی خواندم، شاید در حدود دویست، سیصد سال پیش جمعی از صلحا در نجف اشرف مجتمع بودند. از آدم های بسیار خوب و مقدّس. روزی با خودشان نشستند و گفتند: چرا امام نمی آید؟ در صورتی که ما بیش از سیصد و سیزده نفر که او لازم دارد هستیم. به این فکر افتادند که سرّ تأخیر در ظهور را به دست آورند. تصمیمشان بر این شد که از بین خودشان یک نفر را که به تأیید همه خوبترینشان هست، انتخاب کنند و او را بفرستند در مسجد کوفه یا سهله تا اعتکاف کند و از خود امام بخواهد که سرّ تأخیر در ظهور را بیان بفرماید.جمعیّت خودشان را به دو قسمت تقسیم کردند و قسمت بهتر را باز به دو قسمت و همچنین تا آن فرد آخر را که از همه بهتر و مقدّس تر و زاهد تر بود انتخاب کردند که او به مسجد سهله یا مسجد کوفه برود.

◄ او هم رفت و بعد از دو سه روزی برگشت. پرسیدند چه طور شد؟ گفت: راست مطلب این که من وقتی از نجف بیرون رفتم و رو به مسجد سهله راه افتادم با کمال تعجّب دیدم شهری بسیار آباد و خرّم در مقابل من ظاهر شد. جلوجلو رفتم. پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفتند: این شهر صاحب الزمان است و امام ظهور کرده است. بسیار خوشحال شدم و شتابان به در خانه‌ی امام رفتم. کسی آمد و گفتم: به امام بگو فلانی آمده و اذن ملاقات می خواهد. او رفت و

برگشت و گفت: آقا می فرمایند: شما فعلاً خسته ای، از راه رسیده‌ای. برو فلان خانه (نشانی دادند) آنجا مرد بزرگی هست. ما دختر او را برای شما تزویج کردیم. آنجا باش و هر وقت احضار کردیم، بیا. من خوشحال شدم. به آن آدرس رفتم و خانه را پیدا کردم. از من خیلی پذیرایی کردند و آن دختر را به اتاق من آوردند، هنوز ننشسته بودم که درِ اتاق را زدند. گفتم: کیست؟ گفت: مأمور از طرف امام. می فرمایند: بیا! می خواهیم قیام کنیم و شما را به جایی بفرستیم. گفتم: به امام بگو امشب را صبر کنید. گفت: فرموده اند: همین الآن بیا. گفتم: بگو من امشب نمی‌آیم تا این را گفتم دیدم هیچ خبری نیست. نه شهری هست، نه خانه‌ای هست و نه عروسی. من هستم و صحرای نجف ؛معلوم شد مکاشفه ای بوده و خواسته‌اند به ما بفهمانند که ما هنوز آمادگی برای آمدن امام زمان (علیه السلام)نداریم.[۱۶۸۲]

-391

سیره عملی بزرگان در ارتباط و انس با امام زمان (عج)

علّامه سید مهدی بحرالعلوم(ره): این بزرگوار یکی از مشتاقان و ارادتمندان ., پیوسته متوسّل به آن حضرت می شدند حقیقی حضرت ولی عصر(ع) بوده

[1682]. معدن الاسرار فاضل قزويني، جلد 3، صفحه‌ي 95

ایشان در زمان تحصیل با میرزای قمی (ره) همدرس بودند و مرحوم میرزا می گوید: چون استعدادش زیاد نبود من غالباً درس ها را برای ایشان تقریر می کردم. بعد از اینکه من به ایران آمدم و چندسالی گذشت بار دیگر به زیارت عتبات عالیات موفّق شدم. در این زمان سید بحرالعلوم اشتهار علمی زیادی پیدا کرده بود و وقتی با ایشان ملاقات کردم، ایشان را دریای موّاجی از علم دیدم. وقتی سّر قضیه را از ایشان جویا شدم، در خلوت اینگونه برایم تعریف کردند:

« شبی به مسجد کوفه رفته بودم، دیدم آقایم حضرت ولی عصر(ع) مشغول عبادت است ایستادم و سلام کردم. جوابم را مرحمت فرمودند و دستور دادند پیش بروم. من کمی جلو رفتم ولی ادب کردم و جلوتر نرفتم. فرمودند: جلوتر بیا، پس چند قدمی جلوتر رفتم باز هم فرمودند: جلوتر بیا. و من نزدیک شدم تا آنکه او آغوش مهر گشود و مرا در بغل گرفت و به سینه مبارکش چسبانید. در آن هنگام آنچه را خداوند متعال می خواست که به قلب و سینه من سرازیر شود، سرازیر شد.»[۱۶۸۳]

البته در موارد دیگری نیز عنایات حضرت (ع) شامل حال ایشان گردیده و موفق به زیارت حضرت شده اند، که ما به ذکر همین مورد اکتفاء می کنیم.[۱۶۸۴]

[1683] نجم الثاقب ـ ص473 (باتلخیص)، میرزا حسین نوری (ره)، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان (عج

[1684] همان/ صفحات 474 /478

شیخ صدوق(ره)

اند که: علی بن بابویه (ره) که پدر شیخ شیخ طوسی و دیگران روایت کرده صدوق (ره) و از علماء بود، عریضه ای خدمت حضرت ولی عصر (عج) نوشت و در آن از حضرت خواهش کرده بود که دعا کنند خداوند فرزندی به ایشان عطا نماید. و این عریضه را توسط حسین بن روح (ره) ـ نائب خاص حضرت ـ خدمت آن وجود مقدس فرستاد. جواب آن را حضرت اینگونه مرقوم فرمودند: «برای تو دعا کردیم و خداوند به زودی دو فرزند نیکو کرامت فرماید». خداوند دو فرزند به نامهای «محمّد و حسین» به ایشان عنایت کرد که«محمّد» معروف به شیخ صدوق و صاحب کتابهای بسیاری از جمله «من لا یحضره الفقیه» است. و «حسین» اند. و شیخ صدوق نیز بسیاری از فضلاء و محدثین از نسل ایشان بوجود آمده [ام.[۱۶۸۵] پیوسته افتخار می کرد که من به دعای حضرت مهدی (عج) متولد شده

مرحوم مقدس اردبیلی(ره)

سید میر علّام تفرشی از شاگردان ایشان می گوید: شبی در تاریکی استادم را دیدم که به سمت حرم امیرمؤمنان (ع) آمدند در به روی ایشان باز شد، داخل ای را می شنیدم. بعد دوباره در باز شد بیرون آمدند و به رفتند و صدای مکالمه سمت مسجد کوفه رفتند. من نیز ایشان را دنبال کردم.در آنجا نیز وارد محراب

[1685] عنایات حضرت مهدی (ع) به علماء و طلاب ، ص263 ، محمد رضا باقی اصفهانی

امیرالمومنین(ع) شدند و من صدای مکالمۀ مبهمی را شنیدم. در برگشت به سمت نجف ایشان متوجه من شدند. من ایشان را به امیرمؤمنان(ع) قسم دادم که قضیه امشب چه بود. ایشان بعد از اینکه از من قول گرفت: این قضیه را تا آخر عمرشان برای کسی نگویم، فرمودند: بعضی مسائل مشکل برایم پیش آمده بود که در حّل آنها متحیّر بودم. از این رو متوسّل به امیر مؤمنان شدم، ایشان مرا به فرزندشان حضرت مهدی (ع) که امام زمان ماست ارجاع دادند و فرمودند: ایشان اند. به آنجا آمدم سؤال ها را جواب گرفتم و اکنون به نجف بر در مسجد کوفه [می گردم.][۱۶۸۶]

آیۀ الله میرزای شیرازی (ره)

در زمانی که استعمار انگلیس امتیاز انحصاری کشت و فروش توتون و تنباکو را در ایران بدست گرفت و قصد نفوذ و استعمار کشور را داشت، علماء در صدد مقابله بر آمدند. آیۀ الله سید محمد فشارکی نزد استادشان میرزای شیرازی بزرگ آمده و طی صحبت صریحی از ایشان می خواهند، بر علیه استعمار انگلیس قیام کرده و موضع شدیدی اتّخاذ نماید. حضرت آیۀ الله العظمی میرزای شیرازی نظری به ایشان افکنده می فرماید: «مدّتهاست که در فکر آن بودم ودر این مدّت، جهات مختلف این فتوی را بررسی کردم تا اینکه دیروز به نتیجۀ

[1686]نجم الثاقب (همان) ص454

نهائی رسیدم و امروز به سرداب مقدّس رفتم تا از مولایم امام زمان (ع) اجازۀ حکم بگیرم و آقا نیز اجازه فرمودند و قبل از آمدن شما حکم را نوشتم». و اینگونه بود که ایشان حکم الهی خود را به این مضمون صادر کردند.«الیوم استعمال توتون و تنباکو بأیّ نحوکان، در حکم محاربۀ با امام زمان ـ سلام الله علیه ـ است.»وطومار استعمار را در کشور ایران با عنایت حضرت ولی عصر (عج) در آن زمان در هم پیچیدند.[۱۶۸۷]

آیۀ الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی(ره): آیۀ الله بهجت (حفظه الله) فرمودند: «آقا سید ابوالحسن اصفهانی(ره) برای یکی از علماء سنّی مجلس فاتحه اقامه کند که چرا از سهم امام (ع) اینگونه مجالس کرد. شخصی به ایشان اعتراض می را برگذار می کنید. ایشان به شخص معترض ورقۀ سبزی را نشان داده بود که بنابر نقل، به خطّ و امضای حضرت غایب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود و ایشان هم یقین کرده بود که ورقه از جانب حضرت است که به مرحوم سید اجازه داده بود که: «سهم امام را در آنچه موجب اعتلای مذهب حق است صرف نماید.»[۱۶۸۸]

[1687] عنایت حضرت مهدی (ع) به علماء و طلاب ـ ص48

[1688] در محضر آیۀ الله العظمی بهجت(حفظه الله) ـ ص281

حضرت آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

له ذکر شده، ایشان سه مرتبه موفق به تشرّف به بنابر آنچه در زندگینامهٔ معظّم خدمت حضرت شدند، که ما در اینجا یک مورد را به طور اختصار ذکر می کنیم: «در ایّام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت (ع) در نجف اشرف شوق زیاد جهت الله الاعظم (عج) داشتم. با خود عهد کردم که چهل شب دیدار جمال مولایمان بقیهٔ شنبه پیاده به مسجد سهله بروم؛ به این نیّت که جمال آقا صاحب الامر (علیه چهار السلام) را زیارت و به این فوز بزرگ نائل شوم. تا 35 یا 36 شب چهارشنبه ادامه دادم، تصادفاً این شب، رفتنم از نجف به تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود. نزدیک مسجد سهله خندقی بود. هنگامی که به آنجا رسیدم بر اثر تاریکی شب وحشت و ترس وجودِ مرا فرا گرفت... ناگهان صدای پائی از دنبال سر شنیدم که بیشتر ترسیدم. برگشتم به عقب، سیّد عربی را با لباس اهل بادیه دیدم. نزدیک آمد و با صدای فصیح گفت: «ای سید، سلام علیکم» ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و تعجب آور بود که در این تاریکی ایشان چگونه متوجّه سیادت من شد. به هر حال سخن گفته و می رفتیم. از من سؤال کرد: قصد کجا داری؟گفتم مسجد سهله. گفت: به چه جهت؟ گفتم: به قصد تشّرف زیارت ولی عصر (ع) مقداری که رفتیم به مسجد زیدبن صوحان رسیدیم، داخل شده و نماز خواندیم و بعد از دعائی که سیّد خواند که کأن دیوار و سنگها با او دعا می خواندند انقلاب عجیبی در خودم احساس کردم که از وصف آن عاجزم. بعد سیّد ای و سه قرص نان و سه خیار سبز تازه در سفره داشت که فرمود: تو گرسنه

باهم خوردیم و من به این معنی منتقل نشدم که در وسط زمستان خیار تازه از کجا آمده سپس داخل مسجد سهله شده ایشان اعمال مقامات را انجام دادند ومن هم تبعیت کردم و نماز مغرب و عشاء را هم به ایشان اقتدا نمودم... بعد به ایشان گفتم: چای و قهوه و یا دخانیات میل دارید؟ فرمودند: اینها از فضول زندگی است و ما از این فضولات دوریم»... بعد صحبتهائی بین آن بزرگوار و آقای مرعشی ردّ و بدل می شود و آقا سفارشاتی به ایشان می کنند از جمله تأکید بر خواندن زیارت عاشوراء و قرائت قرآن. سپس آقای مرعشی به جهت حاجتی از مسجد بیرون رفته و به ذهنشان خطور میکند که این بزرگوار کیستند؟ برمی گردد و دیگر آقارا نمی بیند و یقین می کند که حجةبن الحسن المهدی (ع) بوده اند.»[۱۶۸۹]

یکی دیگر از تشرفات ایشان در سامرّاء[۱۶۹۰] در سرداب مقدّس بعد از اینکه چند شب در آنجا بیتوته کرده و به حضرت متوسل می شوند، رخ می دهد و تشرف دیگر در مسیر رفتن به امامزاده سید محمد (ع) حاصل می گردد.[۱۶۹۱]

حضرت آیة الله قاضی(ره)

[1689] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ـ ج 1 ـ ص 130، احمد قاضی زاهدی گلپایگانی، نشر حاذق /قم /ششم /آذر 1376

[1690] همان / ص139

[1691] همان /ص135

آقا سیّد هاشم حدّاد فرموده اند: «حضرت آقا]آیۀ الله قاضی[خیلی در گفتارشان و در قیام و قعودشان و به طور کلی در مواقع تغییر از حالتی به حالت دیگر کردند. یک روز یک نفر از خصوص کلمۀ «یا صاحب الزمان» را بر زبان جاری می اید؟ ایشان پرسید: آیا شما خدمت حضرت ولیّ عصر ارواحنافداه مشرّف شده فرمودند: کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود ودر اوّلین نظر [نگاهش به امام زمان (عج)نیفتد.»[[۱۶۹۲]

ادأب و عادت ایشان در تربیت شاگردان بر این بوده که در ابتدا احادیث مربوط [فرمودند.[[۱۶۹۳] به غیبت و ظهور ولی عصر (عج) را برای آنها تدریس می

فرمود، در روایت اند که: «مرحوم قاضی می مرحوم علامه طباطبائی نقل کرده کند و یاران ایشان گِرد او جمع می شوند است وقتی حضرت قائم ظهور می حضرت به آنها مطلبی می گوید که همه گرد عالم متفرّق می شوند و چون دارای الارض هستند همه جا را تفحص کرده، درمی یابند که غیر از ایشان کسی طّی دارای ولایت مطلقۀ الهیه نیست، به مکه بر می گردند و با ایشان بیعت میکنند. آنگاه ایشان فرمودند: آن کلمه ای راکه حضرت به یاران خویش می گوید و

[1692]اسوۀ عارفان: گفته ها و ناگفته ها دربارۀ مرحوم قاضی(ره)) ص109 ـ صادق حسن زاده، محمودطیار

[1693]همان ص172

دانم که چیست.» و این سخن بلندی است که مرحوم متفرق می شوند من می قاضی (ره) فرمودند.[۱۶۹۴]

توسّل به حضرت مهدی (عج)جهت شهریۀ طلاب: بارها پیش آمده، که وجوهات به جهت شهریۀ طلاب به دست مراجع نرسیده وآن بزرگواران و یا نمایندۀ آنها با توسّل به محضر ولی عصر (ع) به طور معجزه آسا، پول مورد نیاز را دریافت رسد و پولی در اختیار اند. از جمله اینکه موقعی چند ماه شهریۀ طلاب نمی کرده حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) نبوده و متوسّل به ولی عصر (عج) می شوند بعد از ظهری، آقای گلپایگانی در خواب می شنوند که منادی ندا می کند: به آشیخ های امام زمان (ع) وجوه متوجه قم شد. بعد که به بگویند که از گریه عبدالکریم حاج شیخ میگویند، ایشان می فرماید: یک نفر آمده و تقبّل کرده هرماه شهریۀ طلاب را بدهد.[۱۶۹۵] در قضیۀ دیگر حضرت آیۀ الله گلپایگانی فرموده بودند: در ها از مقسّم شهریۀ ایشان آشیخ محمّد تقی زمان حاج شیخ عبدالکریم ، طلبه بافقی درخواست عبای زمستانی می کنند. او با حاج شیخ در میان می گذارد، حاج شیخ می فرماید: از کجا بیاورم. بالاخره آقای بافقی می گوید من به جمکران می ای به جمکران رفته متوسّل به حضرت گیرم. شب جمعهروم و از امام زمان می گوید: آقا وعده دادند چهارصد عبا به شوند و فردا خدمت حاج شیخ آمده می‌می

[1694] مهر تابان ـ ص226 ـ علامه سید حسین حسینی طهرانی – انتشارات باقرالعلوم / اول / دورۀ علوم و معارف اسلام (بی تا

[1695] شیفتگان حضرت مهدی (عج) ج1 ـ ص125

آورد و بین صد عبا می‌تعداد طلاب مرحمت نمایند. و روز شنبه یکی از تجاّر چهار [گردد.[۱۶۹۶]طلاب تقسیم می

حضرت آیة الله العظمی بهاءالدینی (ره)

اند: حجةالاسلام حیدری کاشانی در کتاب سیری در آفاق اینگونه نقل کرده «آنچه خود از دو لب مبارک حضرت آیة الله بهاءالدینی(ره) شنیدم، این بود که فرمودند: مدّت شصت سال بود که ما آرزوی زیارت حضرت را داشتیم یک روز در حال نقاهت و کسالت در این اطاق خوابیده بودم یک مرتبه آقا از در اطاق چنان سلامی که در مدت شصت سال دیگر وارد شد.سلام محکمی به من کرد آن کسی چنین سلامی به ما نکرده بود . و آن قدر گیج شدیم که نفهمیدیم جواب [سلام را دادیم یا نه. آقا تبسّمی کرد و احوالپرسی و از آن در خارج شد.»[۱۶۹۷]

ها تغییر یکی دیگر از شاگردان ایشان می گوید: «مدّتی بود آقا در قنوت نماز رویه داده و به جای دعاهای مرسوم، دعای فرج حضرت ولی عصر (عج) «اللّهم کن لولیّک الحجة بن الحسن(ع)...» را می خواندند . وقتی در فرصت مناسبی علت

[1696]همان ص223

[1697]سیری در آفاق ـ(زندگینامهٔ حضرت آیة الله العظمی بهاالدینی (ره)) ـ ص375ـ حسین حیدری کاشانی

من دعا را از ایشان جویا شدیم، فرمودند: «حضرت پیغام دادند در قنوت به[۱۶۹۸] [کنید.»][۱۶۹۹]

-392

شفا دادن چشم توسط امام عصر (ارواحنا له الفدا)

مرحوم آیت‌الله العظمی اراکی نقل کردند که:آقای سیدعلی هاشمی بجنوردی که از شاگردان خوش فهم من بود و من از او خوشم می آمد،مدت مدیدی اورا ندیده و از او هم اطلاعی نداشتم.تا اینکه کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با او برخورد کردم،پس از احوالپرسی ،ایشان قضیه تی را نقل کرد و گفت:((چندی پیش یکی از چشمانم عیبی پیدا کرد و دکتر تشخیص داد غده ای در مغز من به وجود آمده که بایدکاسه سر برداشته شود.

من از این جریان خیلی بی تاب شدم ،بعضی از دوستان گفتند ذکر یونسیه با شرایط مخصوصی که دارد ،در بر آوردن حوائج خیلی مؤثر است.من به آن ذکر مداومت کردم،تا اینکه یک روز پای کرسی خوابیده بودم،در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند و در پیش همه آن ها امام عصر «ارواحنا له الفدا» سوار بر اسب هستند.وقتی که به من رسیدند،پیش خود

[1698] گروه دین و اندیشه تبیان- مهدی رحیمی با تلخیص

گفتم:حالا به من توجه می کنند ولی توجه نفرمودند و رد شدند.من ازین که امام به من توجه نکردند،شروع کردم به ناله و زاری و اظهار تاثر که ناگهان دیدم امام برگشتند و انگشت مبارکشان را بر چشم من گذاشتند.از خواب بیدار شدم متوجه شدم چشمم عیب و علتی ندارد.بعد از آن به پزشک مراجعه کردم و پس از عکس و معاینه گفتند:اثری از غده هم در سر وجود ندارد [۱۷۰۰]

393- خداوند به فرشتگان فرمان می دهد که بر مؤمنین سلام کنند

هرگاه قائم علیه السلام قیام کند، خداوند به فرشتگان فرمان می دهد که بر مؤمنین سلام کنند و با آنان در نشست هایشان، همنشین شوند و هرگاه یکی از مؤمنان نیاز و درخواستی [از حضرت علیه السلام] داشته باشد، قائم علیه السلام فرشته ای را به سراغ او می فرستد تا او را نزد قائم علیه السلام ببرد، پس نیازش برآورده می شود و مجددا به محل خود برگردانده می شود . برخی مؤمنان در ابرها سیر می کنند و برخی شان با فرشتگان می پرند و برخی نیز با فرشتگان راه می روند . بعضی از مؤمنان از فرشتگان سبقت می گیرند و بعضی نیز مورد مراجعه فرشتگان برای تحاکم و قضاوت قرار می گیرند . در آن زمان، مؤمن نزد

روزنه هایی از عالم غیب-حضرت آیة الله سید محسن خرازی

خداوند از فرشتگان، گرامی تر است، و قائم علیه السلام بعضی از مؤمنان را حاکم و قاضی بین صد هزار فرشته قرار می دهد[1701] .

394–

درد فقر و صدای امام زمان(عج)

مرحوم آیت الله العظمی آقای بهجت نقل می‌فرمودند در نجف مدرّسی بود آقا سیّد حسن مدرّس غیر از مرحوم مدرّس مشهور شهید مدرّس از مدرّسین نجف کسی بوده است، گرفتار فقر بوده است، ۴۰ روز به امام زمان نامه می‌نویسد در چهلمین روز در یک خلوتی صدای نازنینی گوش او نوازش می‌دهد که ما از حال شما بی‌خبر نیستیم دقّت می‌کند بار دیگر می‌شوند، ما از حال شما بی‌خبر نیستیم می‌گوید به من مال ندادند، من ۴۰ روز بود درد فقر داشتم، درد پریشانی داشتم به آقای خود نامه می‌نوشتند، استغاثه می‌کردم آقا به داد من برس زمانی که این صدا را شنیدم تمام وجودم آروم گرفت دیگه نیاز به هیچ چیز نداشتم تو اون لحظه ثروتمند ترین فرد عالم بودم.[1702]

395– **او هفتـــاد هزار تن از منافقیـــن و فاسق را به قتـــل برسانـــــد**

قال الحسين (عليه السلام) لإبنه الأسجاد (عليه السلام)

[1701]. بیان الائمه، ج 3، ص 286، به نقل از دلائل الامامة

[1702] https://www.instagram.com/p/BHxt4WUgtdY/

یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرۀ الفسقۀ سبعین ألفا

امام حسین (علیه السلام) به فرزندش امام سجاد(علیه السلام)فرمود

!فرزندم! علـــی جان"

به خدا سوگـند خون من آرام نخواهـد گرفت تا آنگاه که خداونـد مهـــدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مبعوث کند و او هفتــاد هزار تن از منافقیــن و فاسق را به قتــل برسانـــد.[۱۷۰۳]

396- خـــوش آمـــــــدی گـــویی به قائم

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد؛ از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

هنگامی که حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه) به دنیا آمد خداوند دو فرشته را فرستاد، او را برداشتند و با خود به سراپرده ی عرش اللهی بالا بردند تا اینکه او را در پیشگاه قرب پروردگار نگهداشتتد،

: از مقام ربوبی خطاب شد

بحارالانوار /۴۵/ ۸۹

خوش آمدی، بواسطه ی تو عنایت می کنم،

و به خاطر تو عفو می کنم،

و به سبب تو دشمنانم را عذاب می کنم.[۱۷۰۴]

397–حضرت مهدی (ع) در برابرِ خداوند از همه متواضع‌تر است

امام رضاعلیه السلام فرمودند:

حضرتِ مهدی (ع) ل اللّه تعالی فرجه الشریف برایِ مردم از خودشان » سزاوارتر، از پدر و مادرشان مهربان تر، و در برابرِ خداوند از همه متواضع‌تر است.

آنچه به مردم فرمان می‌دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می‌کند، و آنچه مردم را از آن نهی کند، خود بیش از همگان از آن پرهیز می‌کند.[۱۷۰۵]

398– چون سفیانی به دریاچه طبریه رسید خشم خدا و خلق خدا متوجه او می شود

هنگام رویارویی قائم علیه السلام و سفیانی] در شام بانگ برآورده می شود که] عرب حجاز علیه شما [سفیانی] گرد آمده اند . سفیانی به یاران خود می گوید: آنها چه می گویند؟ یارانش به او می گویند: آنها جز شتر و خرما چیزی ندارند و

[1704] اثبات الوصیه ص 251

[1705] من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص ۴۱۹؛ به نقل از ماهنامه ی امان، شماره ی ۱۸ و۱۹

ما تا به دندان مسلح هستیم، ما را به سوی آنها بفرست . آنگاه سفیانی با لشکری بالغ بر 170 هزار نفر که به انواع سلاح ها مسلح هستند، خارج می شود و در کنار دریاچه «طبریه » منزل می کند . مهدی علیه السلام نیز همراه لشکریان خود به سوی او حرکت می کند، شب ها راه می رود و روزها کمین می کند . چون سفیانی به دریاچه طبریه رسید خشم خدا و خلق خدا متوجه او می شود، پرندگان با بال های خود لشگر او را می زنند و کوه ها سنگ های خود را به سوی آنها فرو می ریزند و فرشتگان با صدای خود بر آنها نهیب می زنند، یک ساعت نمی گذرد مگر این که همه سپاه سفیانی هلاک می شود و از سپاه سفیانی جز خود او حتی یک نفر هم نمی ماند . مهدی علیه السلام او را گرفته، در کنار دریاچه طبریه در نزدیکی دمشق در زیر درختی که شاخه هایش مشرف بر دریاچه است، سر می برد.[۱۷۰۶] .

399- آقای من! [حضرت مهدی علیه السلام] از کجا و چطور ظهور می فرماید؟

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آقای من! [حضرت مهدی علیه السلام] از کجا و چطور ظهور می فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: ای مفضل! تنها ظاهر می شود و تنها به خانه خدا می آید و تنها وارد کعبه می شود و آن روز را به تنهایی به شب می رساند; چون شب فرا آمد و مردم همه به خواب رفتند، جبرییل و میکاییل و صفوف ملایکه از آسمان نزد او فرود می آیند; جبرییل به او می گوید: آقای من! سخنت روا و امرت جاری است . آن حضرت دست مبارک بر صورت خود می کشد و می گوید: «ستایش خدای را که وعده خویش استوار

[1706] . الزام الناصب، ص 201; بشارة الاسلام، ص 46; منتخب الاثر، ص 183; معجم احادیث الامام المهدی، ج 3، ص 108

فرمود و زمین را در قبضه ما گذاشت . در هر کجای بهشت که بخواهیم منزل می گیریم، چه قدر خوب است اجر و جزای عمل کنندگان » ; در بین رکن و مقام، می ایستد

و به آواز بلند می گوید: «ای جماعت نقبا و ای خاصان و آنانکه شما را [خداوند] پیش از ظهور برای نصرت من ذخیره کرده، از صمیم دل و اطاعت کامل، نزد من آیید» . صدای مبارک آن حضرت در شرق و غرب عالم به آنها می رسد، بعضی از آنها در محراب به عبادت مشغول، و بعضی در رختخواب خود می باشند، به همین یک صدا، همه آواز او را می شنوند، دعوتش را اجابت کرده، رو به مکه می آورند . زمانی بس اندک به قدر به هم زدن چشم، همه آنان پیش او در بین رکن و مقام، حاضر می شوند . خداوند امر فرماید نوری از آسمان تا زمین، ستون وار کشیده شود و به آن نور، همه مؤمنین که در روی زمین هستند، روشنایی گیرند و نوری از آن به اندرون خانه های مؤمنان تابش نماید و دل های آنان به تابش آن نور، خرم و خرسند می شود.[۱۷۰۷] .

-400

فرازهایی از بیانات امام خمینی رض درباره امام زمان عج

. ...

آنچه می خوانید، فرازهایی از بیانات امام عظیم الشأن(ره) است که آن یار سفر کرده در لابه لای آنها به وجود مقدس امام عصر(عج) اشاره می کند.

[1707] . الزام الناصب، ص 215; بحارالانوار، ج 53، ص 7

ـــ امیدوارم که این نهضت و این انقلاب منتهی بشود به ظهور امام عصر ـ سلام اللّه علیه ـ و امیدوارم که این انقلاب ما به همهٔ دنیا و برای همهٔ مستضعفین، برای نجات همهٔ مستضعفین به همهٔ دنیا صادر بشود و همه همان راهی که برای شما هست و غلبه کردید بر دشمن اسلام و دشمن ملت، مستضعفین هم غلبه کنند بر مستکبرین.

ـــ امروز ما از روزهای قبل بیشتر احتیاج به همبستگی داریم. امروز ما مواجه با همهٔ قدرتها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح‌ریزی می‌کنند؛ برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند. و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهمّ تکلیفهایی است که خدا دارد؛ یعنی، حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر ـ ولو امام عصر باشد ـ اهمیتش بیشتر است؛ برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام. همهٔ انبیا از صدر عالَم تا حالا که آمدند، برای کلمهٔ حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند. پیامبر اکرم آنهمه مشقات را کشید و اهل بیت معظم او آنهمه زحمات را متکفّل شدند و جانبازی‌ها را کردند؛ همه برای حفظ اسلام است.

ـــ خدای تعالی و رسول عظیم‌الشأن ـ صلی اللّه علیه و آله ـ در روز حج بزرگ ندا دادند و فریاد سر دادند که خدا و رسول بری هستند از مشرکان:وَ أَذَانٌ مِنَ اللّه وَ رَسُولِهِ الَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِأَنَّ اللّه بَرِیءٌ مِنَ المُشْرِکِینَ وَ رَسُولُه، در آن روز خط آمریکا و آخوندهای درباریِ تأمین کنندهٔ منافع شیطان

بزرگ نبودند که فتوا دهند ـ العیاذ باللّه ـ خدا و رسول بر خلاف مناسک حج دستور داده و عمل می‌کنند، و باید حج از این مسائل به دور باشد. روزی که ولی اللّه الأعظم، امام عصر ـ عجل اللّه تعالی فرجه الشریف ظاهر شوند و در کعبه ندای عدالت سردهند و بر خلاف ظالمان و کافران فریاد کشند، همین آخوندها (ی درباری) هستند که او را تکفیر کنند و از ستمگران پشتیبانی نمایند. خداوند ان‌شاءاللّه تعالی اسلام و مسلمین را از شرّ ستم‌پیشگان نگهداری فرماید.

ـــ می‌گویند:وَالعَصرِ. إِنَّ الإنسانَ لَفِی خُسرٍ؛ «عصر» انسان کامل است؛ امام زمان ـ سلام‌اللّه علیه ـ است. یعنی «عصارهٔ» همهٔ موجودات. قسم به عصارهٔ همه موجودات، یعنی قسم به انسان کامل.

ـــ اینکه این بزرگوار را طول عمر داده خدای تبارک و تعالی برای یک همچو معنایی، ما از آن می‌فهمیم که در بشر کسی نبوده است دیگر، قابل یک همچو معنایی نبوده است، و بعد از انبیا که آنها هم بودند لکن موفق نشدند، کسی بعد از انبیا و اولیای بزرگ، پدران حضرت موعود، کسی نبوده است که بعد از این، اگر مهدی موعود هم مثل سایر اولیا به جوار رحمت حق می‌رفتند، دیگر در بشر کسی نبوده است که این اجرای عدالت را بکند، نمی‌توانسته و این یک موجودی است که ذخیره شده است برای یک همچو مطلبی، و لهذا به این معنا عید مولود حضرت صاحب– ارواحنا له الفداء– بزرگترین عید برای مسلمین،

.است و بزرگترین عید برای بشر است نه برای مسلمین
اگر عید ولادت حضرت رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بزرگترین عید است برای مسلمین از باب اینکه موفق به توسعه آن چیزهایی که می‌خواست توسعه بدهد نشد، چون حضرت صاحب- سلام اللّٰه علیه- این معنا را اجرا خواهد کرد و در تمام عالم زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد به همه مراتب عدالت، به همه مراتب دادخواهی، باید ما بگوییم‌که عید شعبان، عید .تولد حضرت مهدی- سلام اللّٰه علیه- بزرگترین عید است برای تمام بشر
وقتی که ایشان ظهور کنند- ان شاء اللّٰه خداوند تعجیل کند در ظهور او- تمام بشر را از انحطاط بیرون می‌آورد، تمام کجیها را راست می‌کند: يَمْلأُ الأَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ جَوْراً، همچو نیست که این عدالت همان که ماها از آن می‌فهمیم که نه یک حکومت عادلی باشد که دیگر جور نکند آن، این هست اما خیر، بالاتر از این معناست. معنی يَمْلَأُ الأَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ جَوْراً الآن زمین و بعد از این، از این هم بدتر شاید بشود، پر از جور است، تمام نفوسی .که هستند انحرافات در آنها هست
حتی نفوس اشخاص کامل هم در آن انحرافاتی هست و لو خودش نداند. در اخلاقها انحراف هست، در عقاید انحراف هست، در اعمال انحراف هست و در .کارهایی هم که بشر می‌کند انحرافش معلوم است
و ایشان مأمورند برای اینکه تمام این کجیها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال که واقعاً صدق بکند يَمْلَأُ الأَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ جَوْراً. از این جهت، این عید، عید تمام بشر است بعد از اینکه آن اعیاد،

.اعیاد مسلمین است. این عید، عید تمام بشر است
تمام بشر را ایشان هدایت خواهند کرد ان شاء اللَّه، و ظلم و جور را از تمام روی زمین بر می‌دارند به همان معنای مطلقش. از این جهت، این عید، عید بسیار بزرگی است که به یک معنا از عید ولادت حضرت رسول- صلی اللَّه علیه و آله- که بزرگترین اعیاد است، این عید به یک معنا بزرگتر است.

امروز سایۀ اسلام روی سر شماست؛ امام زمان به شما نظر دارد، پیغمبر اکرم به شما نظر دارد، خدای تبارک و تعالی پشتیبان شماست. _

روی موازین مادی، روی موازین عادی باید با یک یورش، ما از بین رفته باشیم. باید همۀ ما یک لقمۀ آنها باشیم! لکن قدرت ایمان، پشتیبانی خدای تبارک و تعالی، اتکال به ولی عصر ـ سلام‌اللّه علیه ـ شما را پیروز کرد. برادران من! از یاد نبرید این رمز پیروزی را. این وحدت کلمه‌ای که در تمام اقشار ایران پیدا شد معجزه بود. کسی نمی‌تواند این را ایجاد کند؛ این معجزه بود. این امر الهی بود. این وحی الهی بود نه کار بشر. رمز پیروزی شما اول ایمان ثابت؛ و بعد وحدت کلمه. این دو مطلب را حفظ کنید. _

خدای تبارک و تعالی با جماعت است. جماعت روی هم وقتی که اتفاق بر یک امری کردند، خدای تبارک و تعالی پشتیبان آنهاست. و ما حس کردیم این مطلب را، ذوق کردیم این مطلب را، که این جماعت ایران که با هم شدند خدا پشتیبان آنها بود، و الآن هم هست. کاری نکنید که عنایت خدا ـ خدای _

نخواسته ـ کم بشود؛ کاری نکنید که برای ولی عصر ایجاد نگرانی بکنید. تفرقه نداشته باشید با هم؛ با هم تفرقه‌اندازی نکنید. با هم باشید همه؛

ببینید که تحت مراقبت هستید؛ نامه اعمال ما می رود پیش امام زمان– سلام الله علیه– هفته ای دو دفعه به حسب روایت... من خوف این را دارم که کاری، ما بکنیم که امام زمان– سلام الله علیه– پیش خدا شرمنده بشود، این ها شیعه های تو هستند دارند این کار را می کنند. نکند که خدای نخواسته از من و شما و سایر دوستان ما و سایر دوستان امام زمان– سلام الله علیه– یک وقت چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان–سلام الله علیه– بشود.

امیدوارم که همه موفق باشید، مؤید باشید؛ همه از جنود امام زمان ـ سلام‌اللّه علیه ـ باشید، و در دفتر آنها اسم شما را بنویسند.[۱۷۰۸]

منبع : جهان نیوز

منابع:

البخاری، اسماعیل‌بن ابراهیم، صحیح البخاری،

کنزل العمّال،

عقدالدّرر،

المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار،

الطبرسی، ابوعلی الفضل‌بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی،

الصدر، السید محمد، تاریخ مابعدالظهور

الحاکم‌النیشابوری، همان، ص

بشارۀ الاسلام،

علی علیه‌السلام در نهج البلاغه

نهج البلاغه، ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام، ، مرکز نشر آثار فیض الاسلام

السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الحاوی للفتاوی،

منتهی الامال

مهدی موعود علیه السلام) ترجمه استاد دوانی

سیره پیشوایان

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه،

کمال الدین و تمام النعمه

[1]کشف الغمه ،

اثباه الهداه ،

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی

ملاقات با امام زمان (عج)

در محضر بهجت

غیبت طوسی

هزار و یک نکته پیرامون امام زمان(عج)

صفار، بصائر الدرجات،

صحیح مسلم النیسابوری

خاطرات- حجت‌الاسلام ری شهری

1

شفیعی سروستانی، اسماعیل؛ دانشستان سرزمین های درگیر در واقعه ی شریف ظهور، ج 1، تهران: موعود عصر (عج)، چاپ دوم، 1391

ستاره ی درخشان شام ،

المحجّة فی ما نزل فی القائم الحجّة(علیه السلام)» که توسط محدث بزرگوار، مرحوم سید هاشم بحرانی

اایینه اسرار –حسین کریمی قمی

دیوان حضرت امام

[1]مجله امان شماره 38
[1]تفسیر عیّاشی

دعوات راوندی

الدّرّة الباهرة

مستدرک الوسائل

احتجاج

، فلاح السّائل سيّدبن طاووس

مفاتيح الجنان

مكيال المكارم

حکیمی، محمدرضا، خورشید مغرب

[1] جهان بعد از ظهور یا فروغ بی نهایت، ص 94، چاپ دوم، 1370، چاپ صدر

جم الدّین طبسی، چشم اندازی به حکومت مهدی

احقاق الحق،

مجله حوزه، ویژه امام زمان،

القول المختصر،

حسن بن محمد ولی ارومیه‌ای، مهدی موعود

ورق های آسمانی

فواید الصلوات

مکتوبات،مراسلات،مقالات –علامه محمدحسین تهرانی

علی اکبر دهخدا، لغت نامه

1. علی نوری، علی رضا، شناخت حضرت مهدی (عج)، ۱جلد، زمزم هدایت – قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۵،

2. امین الاسلام، فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ،

3.

الفبای مهدویت

مصباح الکفعمی

پیمان منتظران

سنن ابن ماجه

الزام الناصب

نور الثقلین

معجم احادیث امام مهدی

[1] امام مهدی حماسه‌ای از نور، شهید صدر، ترجمه کتابخانه بزرگ اسلامی،

شیعه در اسلام، علاّمهٔ طباطبایی، ص ۱۵۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

دعائم الاسلام

ملاحم، ابن‌طاووس

و الفتن

ابن‌حماد

غایهٔ‌المرام

و حلیهٔ‌الابرار

بحرانی

إلزام الناصب فی إثبات الحجهٔ الغائب(عج)» نوشته علی حایری یزدی

تفسیر علی بن ابراهیم

عصر ظهور / علامه کورانی / جلالی / چاپ و نشر بین الملل / ص

گنجهای طالقان

البحرانی السیدهاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران ،قم ، دارالکتب العلمیه ، بی‌تا،

مشعل هدایت

سنن ابن ماجه

در کوی بی نشانها

«الوقایع و الحوادث» نوشته شیخ محمد باقر ملبوبی

سیمای آفتاب

سنن دارقطنی

شبکه معلومات، ، تفسیر رؤیای یوحنّا

سفر زکریا

مسنداحمد

فصول المهمه

کتاب مقدس، عهد عتیق، زبور داود،

تفسیرآلوسی

ابن‌کثیر

کرامات صالحین

الفبای مهدویت نوشته مجتبی تونه ای

داستانهای شگفت‌انگیز از مسجد مقدس جمکران، حیدر قنبری قزوینی

حسینی استرآبادی

الخصال

تفسیر برهان

دعوات راوندی

تفسیر نور الثقلین،

خزار قمی،

رسائل محقق کرکی،

سرائر

عوائد الایام

المقنعه

مصباح الفقیه

جواهر الکلام،

کنز العمال

معجم احادیث الامام المهدی،

مجله مبلغان تیر 1382**، شماره** 43

حضرت مهدی علیه السلام محبوب پاکان

شگفتی ها و عجایب دنیا در بعد از ظهور امام زمان علیه السلام

صفیر هدایت –سلسله مباحث معارفی سید محمد ضیاء آبادی

توضیح المقاصد، شیخ بهائی

مطهری نیا، محمود، از ظهور تا قیامت، ماهنامه موعود، اسفند 87، ش 97

من لایحضره الفقیه

صهبای حج

معدن الاسرار فاضل قزوینی، جلد 3، صفحه‌ی 95

عنایات حضرت مهدی (ع) به علماء و طلاب ، ص263 ، محمد رضا باقی اصفهانی

اسوهٔ عارفان: گفته ها و ناگفته ها دربارهٔ مرحوم قاضی(ره)) ـ صادق حسن زاده، محمودطیار

مهر تابان ـ ـ علامه سید حسین حسینی طهرانی – انتشارات باقرالعلوم / اول / دورهٔ علوم و معارف اسلام (بی تا

گروه دین و اندیشه تبیان- مهدی رحیمی با تلخیص

سیری در آفاق ـ(زندگینامهٔ حضرت آیهٔ الله العظمی بهاالدینی (ره)) ـ ـ حسین حیدری کاشانی

بیان الائمه،

shabestan.ir/mobile/detail/news/575378

http://www.hammihan.com/post/9103876

http://www.kanooneahlebeyt.blogfa.com

http://besuyezohur.ir/post/354

http://www.sahebzaman.org/other/jomalate-ghesar/bahjat.html

www.hawzah.net/fa/Magazine/View/5415/6370/71280

http://www.fa.asgharsalmanzadeh.ir/print/?id=5333[1]

http://zohoor-mahdi.blogfa.com/post/77

http://www.snn.ir/detail/News/255681/1068

http://sedgh.ir/fa/tags/ [1]

http://www.niksalehi.com/newspaper

http://313mard.com/fa/index.php

http://akreksaheb.kowsarblog.ir/?p=228865&more=1&c=1&tb=1&pb

http://akreksaheb.kowsarblog.ir/?p=228865&more=1&c=1&tb=1&pb=1

http://www.soalcity.ir/node/3397

http://shoreshgh.kowsarblog.ir/?p=293886&more=1&c=1&tb=1&pb=1

http://www.afsaran.ir/link/1313302

https://www.instagram.com/p/BHxt4WUgtdY/

فهرست:

علی شناسی 1

حسین شناسی 423

مهدی شناسی 900

---

i